



بمناسبت یکصد و پنجمین سالروز استقلال وطن



سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان

(بخش دوم)

عزيزالدين وکيلي پوپلزانی

بازتایپ و تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی

بازپخش انتشارات راه پرچم



شناسنامه کتاب:

عنوان: سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان (بخش دوم)

نویسنده و مؤلف: عزیز الدین وکیلی پوپلزائی کابل ۱۳۶۴ ش

چاپ نخست: علامه رشاد اکادمی - کندهار ۱۳۹۶ ش

بازتایپ و تدوین دیجیتالی: قاسم آسمایی

باز پخش: انتشارات راه پرچم دسمبر ۲۰۲۵



راه پرچم ناشران دیشه های دموکراتیک

www.rahparcham1.org

این کتاب برای پخش کاملاً رایگان تدوین شده است؛ هرگونه بهره‌برداری مادی از آن، جواب‌دهی حقوقی را در قبال دارد.

فهرست

- ۱ واقعات و جریانات مهمه سال ۱۳۰۲ هجری شمسی.....
- ۲ نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بجواب رسکول نیکوف وزیرمختار روس.....
- ۲ مأمور خارجه مزارشریف.....
- ۲ وفات.....
- ۲ قتل شیر آرتی در پغمان.....
- ۳ داکتران سیار.....
- ۳ نظامنامه تدریسات ابتدائی.....
- ۳ تأسیس مکتب دختران در شهر کابل.....
- ۳ فرار محبوسین از محبس شیرپور کابل.....
- ۳ قضیه فقیرمحمد کاتب کندک و خداداد عسکر.....
- ۴ خارقه قدرت در شبرغان.....
- ۴ مراسم تهداب گذاری شهر دارالامان.....
- ۵ در طرح نقشه و اصول تأسیسات و انشآت شهر جدید کابل.....
- ۶ نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه در موقع گذاشتن اولین سنگ تهداب دارالامان.....
- ۹ فیصله شورای دولت راجع بدروس ابتدائی مکتب حربیه.....
- ۹ محکمه و اعدام.....
- ۱۰ یک سال و دو ماه حبس.....
- ۱۰ امتحان ضابطان عسکری.....
- ۱۰ سرقت.....
- ۱۰ مجازات.....
- ۱۱ مشاور حقوق.....
- ۱۱ جلب معلمین برای دارالمعلمین کابل از ترکیه.....
- ۱۱ تأسیس مکتب آلمانی در شهرکابل.....

۱۳ اعدام قاتلان
۱۳ تبدیلی
۱۳ خودکشی
۱۳ ورود هاشم شائق افندی بافغانستان
۱۵ عزیمت موسیو فوشه از کابل بطرف ولایات قطغن و بلخ
۱۵ ولادت
۱۵ بازگشت بوطن
۱۵ عزیمت جانب مسکو
۱۵ شارژدافر سفارت روسیه شوروی درکابل
۱۶ ورود بکابل
۱۶ انعقاد محفل فاتحه خوانی محمدیعقوب خان امیر سابق افغانستان
۱۷ تصفیه یک واقعه سرحدی
۱۷ نمایش عسکری
۱۸ تکذیب شایعات
۱۸ وقوع زلزله
۱۸ وفات
۱۹ وفات
۱۹ حبس نائب الحکومه سابق قطغن و بدخشان
۱۹ نشان سرداراعلی
۱۹ مستشار فخری وزارت مالیه
۱۹ موفقیت عملیات جراحی درکابل
۲۰ ورود شارژدافر دولت آلمان بکابل
۲۱ ورود مهندسین آلمانی و ایتالی بدارالسلطنه کابل
۲۱ اظهارات سر هملتن گرانت عضو وزارت امور خارجه انگلستان راجع بافغانستان

- ۲۱ جنرال قونسل افغانستان در هندوستان
- ۲۲ تبدیل و تقرر چهار نفر مأمورین وزارت امورخارجیه
- ۲۲ کشف اسرار
- ۲۳ تحریک اغتشاش
- ۲۳ درگذشت ولادیمیر ایلیچ اولیانوف لینن
- ۲۴ مجلس سوگواری
- ۲۴ افتتاح مدرسه علوم سیاسی
- ۲۵ افتتاح شفاخانه مستورات در شهرکابل
- یک مکتوب خیلی مهم بخط و امضاء وزیرمختار دولت پادشاهی افغانستان مقیم روما به وزارت امورخارجه افغانستان ۲۷
- ۳۰ واقعات مربوط به سرحدات جنوبی افغانستان
- ۳۵ کسالت مزاج وزیرحربیه و وکالت وزیر امورخارجیه از وزارت حربیه
- ۳۵ احضار رئیس هیأت تنظیمیه از بلخ بکابل
- ۳۶ تبدلات در وزارت امورخارجیه
- ۳۷ اعطاء مکافات از حضورشاهانه
- ۳۷ اعدام و حبس
- ۳۷ عزیمت بطرف جلال آباد
- ۳۷ اعطاء نشان ستور
- ۳۸ اساس روابط دوستی دولت پادشاهی افغانستان و دولت بلژیک
- ۳۸ ورود محصلین فن تلگراف بدارالسلطنه کابل
- ۳۹ بیانات وزیرمختار فرانسه متعین کابل در خصوص مکتب امانیه
- ۳۹ رواج فن دندان سازی در کابل
- ۳۹ انعقاد محفل بتقریب رهاشدن مهاتما گاندهی در هوتل افغان - کابل
- ۴۰ اعزام طلاب افغانی به ترکیه

- تأسیس اداره لیلیه برای اقامت آرزومندان تحصیل ۴۰
- مکتب السنه ۴۰
- متن خطبه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه در مسجد ارگ لغمان ۴۰
- بازگشت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه از جلال‌آباد بدارالسلطنه کابل ۴۱
- انعقاد محفل جشن در قصر دلکشا کابل ۴۱
- عزیمت از کابل جانب مسکو ۴۲
- یادداشت روزنامه «لواء بین‌النهرین» ۴۳
- تأسیس اداره خیریه در مرکز هرات ۴۳
- دعوت شب نشینی در قونسلگری افغانی متعین ترکستان - چین ۴۴
- ورود سفیر افغانستان در لوزان ۴۵
- اعزام اولین دسته عساکر شاهی از کابل بطرف سرحد جنوبی ۴۵
- اعزام دومین دسته عسکر از کابل به سمت جنوبی ۴۵
- ترتیب بودجه سال ۱۳۰۳ ش و تصدیق وکلای ملت افغانستان ۴۵
- جوابیه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه ۴۶
- خلاصه بودجه سال ۱۳۰۳ ش و تغییر و تبدیل مأمورین عالیرتبه ۴۶
- واقعات و جریانات مهمه سال ۱۳۰۳ هجری شمسی** ۴۸
- اعطای نشان و انعام برای هیأت مدیره شرکت ثمر ۴۹
- میله قلبه کشی ۴۹
- برگذاری محفل و داعیه در مالینا بافتخار دو نفر پیلوت افغانی ۵۳
- وفات ۵۳
- واقعه سرحد جنوبی افغانستان ۵۵
- اعزام دو دسته عسکر رساله‌شاهی از کابل به سمت جنوبی ۵۷
- تاراج‌شدن پنجاه خروار گندم ۵۹
- وصول فرمان پادشاهی درخواست ۵۹

- ۶۱ عزیمت وزیرحربیه از کابل به سمت جنوبی
- ۶۲ واقعات سمت جنوبی و مکتوب محمدولی خان وزیرحربیه
- ۶۴ ورود مهندسین و داکتران آلمانی در شہرکابل
- ۶۴ سرقت
- ۶۴ برودت هوا در کابل
- ۶۴ حریق
- ۶۵ عید سعید فطر
- ۶۵ ورود عبدالکریم خان در سمت جنوبی
- ۶۸ افتتاح مکتب امانی
- ۶۹ توقیف خزانه غزنہ از طرف اشرار
- ۷۰ عزیمت جانب ہرات
- ۷۰ مقرری‌های جدید
- ۷۰ اعلان انعقاد لویہ جرگہ
- ۷۲ فرمان پادشاهی
- ۷۳ سرقت خزانه لوگر
- ۷۳ خبر مسکو راجع باغتشاش افغانستان
- ۷۳ اعطای نشان معارف
- ۷۴ اعطای نشان سردار عالی برای وزیرمختار دولت بریتانیا
- ۷۵ ورود آخوندزادہ تگاو بدارالسلطنہ کابل بعزم سفر حج
- ۷۶ امتحان سالانہ مکاتب
- ۷۶ اعزاز مفتشین معارف از کابل بہ ولایات
- ۷۶ ورود وزیرمختار جدید روسیہ شوروی بدارالسلطنہ کابل
- ۷۶ نقل مکان وزارت خانہ‌ها بہ پغمان
- ۷۶ انعقاد مجلس ترحیم

۷۷	خودکشی قونسل حکومت انگلیس متعین جلال آباد در شمله
۷۷	زیارت حج
۷۷	اعطای یک ماه معاش برای مستخدمین ماشین‌خانه کابل
۷۷	امتحان مکتب پيله‌کشی در جلال آباد
۷۷	تبدیلی سپه‌سالار به وزارت مختاری افغانستان در پاریس
۷۹	ورود رئیس هیأت تنظیمه قندهار بکابل
۷۹	مراسم عید سعید اضحی
۷۹	مراسم افتتاح طاق ظفر
۸۱	لویه‌جرگه
۸۲	ورود وکلای لویه‌جرگه
۸۳	نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه بتقریب افتتاح لویه‌جرگه بعد نماز عید قربان
۸۵	انتقال محل لویه‌جرگه از کابل به پغمان
۸۷	بیانات رئیس‌شورای دولت
۹۲	ارشادات اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی و نظریات و مشاورات لویه‌جرگه در مسائل داخلی
۹۵	نظامنامه اساسی (قانون اساسی)
۹۶	مذاکرات دوشنبه (۳۰) سرطان ۱۳۰۳ ش
۱۰۰	چهارشنبه اول اسد ۱۳۰۳ ش
۱۰۷	گزارش پنجشنبه (۲) اسد سال ۱۳۰۳ ش
۱۰۸	مبحث محصول گمرکی و تصدیق لویه‌جرگه به صحت نظامات دولتی
۱۰۹	گزارش ظهر یکشنبه (۵) اسد سال ۱۳۰۳ ش
۱۱۱	فتاوی امانیه
۱۱۱	جواب اعلیحضرت غازی
۱۱۵	تأسیس دارالعلوم عربی و مکتب حفاظ
۱۱۶	تعلیم نسوان

- ۱۱۸ تعديل و تشریح سه ماده نظامنامه اساسی
- ۱۲۰ بیانات شیرجان صاحبزاده چهاریکاری
- ۱۲۱ تشکیل جمعیت العلماء در تمام افغانستان
- ۱۲۳ گزارش روز دوشنبه (۶) اسد ۱۳۰۳ ش
- ۱۲۳ سه شنبه (۷) اسد ۱۳۰۳ ش
- ۱۲۵ امنیت عامه
- معروضه علماء سادات و مشائخ به پیشگاه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی نسبت به واقعات سمت جنوبی ۱۲۶
- ۱۳۴ بیانیه عبدالوکیل خان نورستانی قوماندان قول اردو
- ۱۳۴ معروضه و داعیه لویه جرگه
- ۱۳۷ سیف‌الملة والدين
- ۱۳۹ وداع
- ۱۴۰ ورود سفیرمختار دولت روسیه شوروی بدارالسلطنه کابل
- ۱۴۱ ماجراء عبدالکریم ابن امیرمحمد یعقوب خان
- ۱۴۲ اعلان چیف کمشنر
- ۱۴۳ اعلامیه وزارت حربیه افغانستان نسبت به موجود بودن عبدالکریم در سمت جنوبی
- ۱۴۴ اشتراک اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در محفل اتحاف دعاء
- ۱۴۴ تقرر وکیل وزارت حربیه
- ۱۴۵ اعلان پادشاهی
- ۱۴۷ اولین شماره مجله عرفان
- ۱۴۷ ورود وزیر جدید تجارت و زراعت
- ۱۴۷ واقعات سمت جنوبی
- ۱۵۱ تفصیل واقعه دشت بیدک
- ۱۵۱ فتوای حکم جهاد از طرف علماء بر اشرار سمت جنوبی

- ۱۵۲ فتوای عمومی نسبت به عبدالکریم و اشرار منگل
- ۱۵۳ تعطیل جشن استقلال
- ۱۵۳ بازگشت وزارت‌ها از پغمان به شهر کابل
- ۱۵۳ ورود طیارات جدید افغانستان از پشاور بکابل
- ۱۵۴ مقرری اولین قوماندان طیاره
- ۱۵۴ اعلان رفع اشتباه
- ۱۵۴ سنگسار شدن ملا نعمت‌الله یکی از پیروان غلام‌احمد قادیانی در شیرپور کابل
- ۱۵۷ پذیرائی ملت و اراکین دولت از ورود نمایندگان عساکر اعزامی سمت جنوبی در کابل
- ۱۵۹ چند خبر مختصر راجع به منطقه اشرار
- ۱۶۰ احساس ناکامی عبدالکریم از نگاه جرائد انگلیسی
- ۱۶۰ ترتیب پروگرام دارالعلوم عربی کابل
- ۱۶۰ ورود شجاع‌الدوله‌خان رئیس هیأت تنظیمیه از هرات بدارالسلطنه کابل
- ۱۶۰ خبرهای سمت جنوبی
- ۱۶۲ دستگیری و چانماری شدن اشرار در حدود کلنگار
- ۱۶۳ هجوم و دستبرد اشرار سمت جنوبی در حصص، میانی کاریز درویش و کلنگار
- ۱۶۴ مقهورشدن وزیرحریبه
- ۱۶۴ ورود میر زمان‌خان کنری در شهر کابل
- ۱۶۵ ادعای اطاعت نمودن اشرار جنوبی و بغاوت پیشه‌گان منگلی
- ۱۶۶ اعدام چهارتن دزدان مشهور
- ۱۶۷ مخالفت اشرار جنوبی با عبدالکریم ابن امیرمحمد یعقوب‌خان
- ۱۶۷ عزیمت وزیرمختار ایران از کابل به تهران و کسب افتخار نشان سردار عالی
- ۱۶۷ عزیمت علی‌اکبرخان دفتری از کابل به تهران
- ۱۶۷ عزیمت محمودآقا از کابل به تهران
- ۱۶۸ وصول یک غند عسکر از مزار بکابل

- تقدیم مجلہ [الاخاء] بحضور اعلیحضرت امان اللہ شاہ غازی ۱۶۸
- اظہارات راسکول نیکوف وزیرمختار سابق روسیہ شوروی در کابل ۱۶۸
- اعدام یکعده اشرار ۱۷۰
- تشکر وزارت حربیہ از مردم سمت شمالی ۱۷۰
- وصول لشکر ثانی سمت شمالی به شهر کابل بجهت سرکوبی اشرار سمت جنوبی ۱۷۱
- وصول لشکر سمت مشرقی به شهر کابل بجهت سرکوبی اشرار سمت جنوبی ۱۷۱
- وصول لشکر هزاره به سود ۱۷۱
- وصول طیارات جدید و پیلوت های افغانی بدارالسلطنہ کابل ۱۷۱
- قبول مصالحہ و یرغمال از طرف اهالی سمت جنوبی ۱۷۲
- مصاحبہ ہیأت اصلاحیہ با ملا عبداللہ لنگ سرکرده اشرار جنوبی ناکامی و ۱۷۲
- قتل ببرک خان جدرانی ۱۷۴
- ورود دوست محمدخان بارکزائی حکمران ارزگان بدارالسلطنہ کابل ۱۷۵
- ترفیع منصب ۱۷۵
- خبرهای خوست و تائید قتل ببرک خان ۱۷۵
- قرارگاہای نظامی در سمت جنوبی ۱۷۵
- شرفیابی لشکر هزاره بحضور اعلیحضرت غازی ۱۷۶
- جواب اعلیحضرت امان اللہ شاہ غازی ۱۷۷
- ورود پنج طیارہ افغانستان از روسیہ بکابل ۱۷۸
- تفویض نشان شیر و خورشید ۱۷۹
- ورود محمود طرزی وزیر امورخارجیہ از پاریس بکابل ۱۷۹
- نطق محمود طرزی وزیر امورخارجیہ ۱۸۰
- ضیافت در وزارت معارف ۱۸۱
- اعطای نشان سردار عالی برای شیراحمدخان رئیس مجلس شورای دولت ۱۸۲
- تقرر محمدادیب خان بریاست مکتب امانیہ و مکتب امانی ۱۸۲

- دعوت در سفارت آلمان متعین کابل ۱۸۴
- دعوت عصریه در سفارت ایران ۱۸۴
- وفات یک تن از معززین قومی ۱۸۴
- واقعات سمت جنوبی ۱۸۴
- خاتمه بغاوت خوست ۱۸۶
- ششمین جشن استرداد استقلال افغانستان در پغمان ۱۸۷
- معروضه عبدالعزیزخان وکیل وزارت حربیه به پیشگاه اعلیحضرت معظم غازی ۱۸۸
- فتوای علماء سمت جنوبی و بیعت ثانی شان به اعلیحضرت امان الله شاه غازی ۱۸۹
- تشریف بردن اعلیحضرت امان الله شاه غازی به مکتب صنائع نفیسه کابل ۱۹۰
- امر توريد ماشین های جدید طباعتی برای مطبوعه مکتب صنائع نفیسه کابل ۱۹۱
- خبرهای سمت جنوبی ۱۹۱
- جاجی و چمکنی ۱۹۱
- ارگون ۱۹۲
- اظهار مسرت حکومت از خلیفه شیر احمد خیاط (تاجر کابلی) ۱۹۳
- فرمان اعلیحضرت امان الله شاه غازی بجواب عریضه تبریکیه صاحب منصبان سمت جنوبی ۱۹۳
- ورود مبارزین پشتونستان به افغانستان بجهت سرکوبی اشرار جنوبی ۱۹۳
- محاربه مردم جدران با عساکر حکومتی در حدود نیکه ۱۹۴
- افتتاح بند امیر غازی واقع تنگی بتخاک کابل ۱۹۵
- تردید کلمات عبدالهادی خان داوی وزیر تجارت و زراعت ۱۹۷
- لوح تاریخ بند امیر غازی واقع در بتخاک ۱۹۸
- افتتاح شفاخانه در مرکز فراه ۱۹۹
- مکتب حفاظ و اصول دفتری در فراه ۱۹۹
- افتتاح موزیم کابل ۱۹۹
- اخبار ثروت ۲۰۱

- ۲۰۱ دزدی و قتل در قلعه لالاحسن متصل قلعه قافله باشی چهاردهی کابل
- ۲۰۳ توزیع انعامات برای مأمورین وزارت مالیه
- ۲۰۴ اعطای نشان سرداراعلی از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی
- ۲۰۴ وفات زمان‌الدین خان نائب‌الحکومه هرات
- ۲۰۴ ضرب توپ برای افطار روزه قضائی
- ۲۰۵ عزیمت وزیرمعارف بطرف جلال آباد
- ۲۰۵ اعدام چهار نفر دزدان
- ۲۰۵ عزیمت بطرف کابل
- ۲۰۵ درگذشت میجر لیلی انگلیس در کابل
- ۲۰۶ فعالیت رئیس تنظیمیه غزنه بامور معارف
- ۲۰۶ ترمیم ماشین برق
- ۲۰۶ اعطای نشان درجه دوم معارف
- ۲۰۶ بی‌امنیتی در سمت شمالی
- ۲۰۷ جنگ در حدود مقبل سمت جنوبی
- ۲۰۷ خبرهای سمت جنوبی
- ۲۰۷ وفات شاهزاده حمایت‌الله (بریالی)
- ۲۰۸ تلگرام اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بجواب تلگرام غازی مصطفی کمال پاشا
- ۲۰۹ ورود سرکردگان بغات سمت جنوبی و یکعده صاحب‌منصبان بزرگ حکومت بکابل
- ۲۰۹ آغاز برف باری در کابل
- ۲۰۹ تأسیس شرکت تنویر کابل و آغاز توزیع و تنصیب چراغ برق و بخاری برقی
- ۲۰۹ محفل توزیع انعامات برای فارغ‌التحصیلان مکاتب ابتدائی
- ۲۱۰ بازگشت غلام‌نبی خان قوماندان قواء گردیز بکابل
- ۲۱۰ بازگشت لشکر قومی میرزمان خان کنری از سمت جنوبی بکابل
- ۲۱۰ بریابی و وداع عساکر مقیم کابل بحضور اعلیحضرت غازی

- ۲۱۳ امتنان از خدمات غلام‌نبی خان چرخي و محمدغوث خان غندمشر
- ۲۱۵ تشکر از قوماندان‌های عسکری بدخشان و قندهار
- ۲۱۵ عودت قواء انشائیه از سمت جنوبي بدارالسلطنه کابل
- ۲۱۵ وصول مبلغ اعانه به وزارت حربيه
- ۲۱۶ شرفیابی سرکردگان بغات جدرانی بحضور اعلیحضرت معظم غازی
- ۲۱۶ اعطای نشان‌های خدمت برای نفری میرزمان خان [لوی خان]
- ۲۱۶ متن تلگرام جارج پادشاه انگلستان بعنوان اعلیحضرت پادشاه افغانستان
- ۲۱۶ متن تلگرام اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بجواب جارج پادشاه انگلستان
- ۲۱۶ عزیمت علیاحضرت از کابل به جلال‌آباد
- ۲۱۷ اعطای نشان خدمت از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی
- ۲۱۷ خلص خبرهای واقعات سمت جنوبي بقلم محمدغوث تولى مشر
- ۲۱۹ اولین مذاکرات تجارتي بين دولت پادشاهی افغانستان و دولت اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی
- ۲۲۰ دستگیر شدن ملاعبداللہ لنگ و ملا عبدالرشید
- ۲۲۲ انجام کار عبدالکریم فراری
- ۲۲۳ ورود ملاعبداللہ و همکارانش در وزارت حربيه و ارگ کابل
- ۲۲۴ باریابی رساله‌شاهی بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی
- ۲۲۷ انعقاد محفل وزارت معارف بمناسبت ورود شاگردان مکاتب از سمت جنوبي
- ۲۲۸ اعطای نشان درجه اول استقلال حربی برای عبدالعزیزخان وکیل وزارت حربيه
- ۲۲۸ اعطای نشان ستور و ده هزار رپیة نقد از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی
- ۲۲۹ دعوت در وزارت امورخارجيه
- ۲۲۹ تقرر مصاحب حضورشاهانه
- ۲۲۹ وفات برگد محمدعظیم خان در کوتل تیره
- ۲۳۰ وفات مدیر معارف مشرقی

- ۲۳۰ احتفال سرور و شادمانی در وزارت حربیه باعزاز رساله شاهی و شاگردان مکاتب کابل
- ۲۳۲ وصول دو قطعه نشان از فرانسه و بلژیک برای محمود طرزی وزیر امورخارجیه
- ۲۳۲ اعزام شربت علی نساج از طرف ریاست تعدیل صنائع به جبل السراج
- ۲۳۲ اعدام دونفر قادیانی
- ۲۳۳ فعالیت‌های شفاخانه مستورات کابل
- ۲۳۳ اعدام [پیرنو] ایتالیائی بخون یکنفر پولیس افغان در کابل
- ۲۳۳ بودجه سال ۱۳۰۴ شمسی
- ۲۳۳ ورود بکابل
- ۲۳۴ مقرری‌ها در وزارت امورخارجیه
- ۲۳۴ الطاف اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در مورد سید سعدی جیلانی بغدادی
- ۲۳۴ نوازش اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در مورد میران و اربابان ملیت هزاره
- ۲۳۵ حریق ثانی مکتب صنائع نفیسه کابل
- ۲۳۶ باریابی وزیرمختار ایتالیا بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی
- ۲۳۷ فرمایش‌های اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بجواب نطق وزیرمختار دولت ایتالیا
- ۲۳۸ برف و برودت
- ۲۳۸ قتل داکتر هنله آلمانی در کابل
- ۲۳۸ عزیمت وزیرمختار افغانی متعین لندن
- ۲۳۹ درگذشت رئیس جمهور دولت آلمان
- ۲۳۹ هفتمین جشن جلوس بااستقلال اعلیحضرت امان‌الله‌شاه در قصر دلکشا
- ۲۴۰ متن تبریکیه جشن جلوس بااستقلال از طرف وکلای ملت افغانستان
- ۲۴۱ نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بجواب لائحه تبریکیه وکلای ملت
- ۲۴۲ نطق فخری پاشا شیخ‌السفراء
- ۲۴۳ احتفال زنانه بحضور ملکه ثریا [شاه‌خانم]
- ۲۴۴ نطق تاجور بیگم عیال اعتمادالدوله صدراعظم به پیشگاه ملکه ثریا شاه‌خانم

- ۲۴۵ جشن سالگرد جلوس اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در المره جدران
- ۲۴۶ تقرر معین وزارت تجارت
- ۲۴۶ مقررری در وزارت امورخارجیه
- ۲۴۶ انعام از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی
- ۲۴۶ بیست هزار ریپه بخ شش
- ۲۴۷ ترفیع رتبه و منصب نائب‌سالاری و حکمرانی سمت جنوبی
- ۲۴۷ تقرر معین جدید وزارت امورخارجیه
- ۲۴۷ توپ غیبی
- ۲۴۷ بازگشت محمد عمرخان نائب‌سالار از شاه‌مزار لوگر بکابل
- ۲۴۷ عریضه قوماندانی خوست
- ۲۴۸ قصد عودت محمولی‌خان وزیرحربیه از سمت جنوبی بدارالسلطنه کابل
- ۲۴۸ یادداشت‌های فضل‌احمدخان بلوگمشر رساله‌شاهی
- ۲۴۹ قدردانی از رساله‌شاهی
- ۲۵۰ افزودی مبلغ در بودجه وزارت تجارت بجهت تعمیر بند سرده غزنه
- ۲۵۲ وفات
- ۲۵۴ تحفیف در مالیات اهالی کنرها
- ۲۵۴ محاکمه ملا عبداللطیف قاضی محکمه غور
- ۲۵۴ مقررری مدیر عمومی زراعت در وزارت تجارت
- ۲۵۵ معاهده افغانستان و پولند
- ۲۵۵ فرمان‌های اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی درباب جزاء مجرمین
- ۲۵۶ تردید یک خبر مضحک
- ۲۵۶ ترتیب بودجه
- ۲۵۷ محمود سامی
- ۲۶۰ عبدالرزاق‌خان محمدزائی

- ۲۶۰ یک واقعه خاندانی در فصل خزان سال ۱۳۰۶ ش
- ۲۶۲ مختصر سوانح سردار عظیم‌اللہ خان سدوزائی [وزیرزادہ]
- ۲۷۰ تاریخ ظهور و ادامہ مرض وبا و پانزدہ ماہ اقامت اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان در پغمان ...
- ۲۸۴ نقل نظامنامہ تعمیرات پغمان کابل
- ۲۸۵ پغمان شہر تابستانی کابل
- ۲۸۶ از خاطرات سفر علیاحضرت سراج‌الخواتین در قندهار
- ۲۸۶ اهداء پوش صندوق خرقة شریفہ واقع در قندهار
- ۲۸۷ عزیمت اعلیحضرت امان‌اللہ شاہ غازی از کابل بہ قندهار
- ۲۹۴ نقل فرمان اعلیحضرت امان‌اللہ شاہ غازی
- ۲۹۵ امر تأسیس شرکت و توریڈ فابریک پشمینہ بافی در قندهار
- ۳۰۰ نطق اعلیحضرت امان‌اللہ شاہ غازی در سلامخانہ ارگ قندهار
- ۳۰۳ تأسیس ریاست بلدیہ قندهار
- ۳۰۵ نظر بندی اشخاص ہنگامہ پسند
- ۳۱۱ نفوس
- ۳۱۲ تفتیش شعبہ عدلیہ و قوماندانی قندهار
- ۳۱۵ معارف
- ۳۱۷ امور عدلیہ قندهار
- ۳۱۹ مالیہ
- ۳۲۲ حربیہ
- ۳۲۳ داخلہ
- ۳۲۷ متن خطبہ‌های نماز جمعہ
- ۳۲۸ متن دری خطبہ دومین
- ۳۲۹ خطبہ اولی روز جمعہ (۷) عقرب سال ۱۳۰۴ ش
- ۳۳۲ خطبہ دوم

- خطبهٔ جمعه (۱۴) عقرب سال ۱۳۰۴ ش ۳۳۲
- خطبهٔ روز جمعه (۲۱) عقرب ۳۳۶
- بازگشت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از قندهار بکابل ۳۳۸
- نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در قصر دلکشا کابل در خصوص سفر قندهار ۳۳۸
- نطق علیاحضرت سراج‌الخوانین در قندهار ۳۴۹
- نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در مسجد جامع خرقهٔ شریفه واقع در قندهار ۳۴۹
- افتتاح کار منار علم و جهل ۳۵۰
- بودجهٔ سال ۱۳۰۴ شمسی ۳۵۰
- اعدام ملای لنگ و ده نفر همراهانش ۳۵۱
- امر تشهیر ۳۵۲
- در اطراف واقعهٔ اعدام پیرنو ایتالیائی در کابل ۳۵۳
- اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی پدر فیلسوف و مهربان ملت افغان ۳۵۵
- مقرری سردار عبدالعزیزخان به وزارت داخله دفعهٔ دوم ۳۵۷
- فرمان اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بتقدیر از خدمات سردار عبدالعزیزخان بارکنزائی ۳۶۰
- محفل توزیع مکافات بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در قصر سلامخانه ۳۶۱
- اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی و علامه اقبال ۳۶۲
- سنگ مرمر افغانستان ۳۶۲
- درگذشت دیش بند هوداس ۳۶۳
- مسدس ملا مستغنی در مدح بچهٔ سقو ۳۶۳
- خبر یازده سرطان سال ۱۳۰۸ ش ۳۷۰
- مناسبات افغانستان و اتحادشوری ۳۷۱
- تجدید عهد و حسن عقیدت مردم سمت شمالی کابل به حبیب‌الله بچه امین‌الله سقاء ۳۷۲
- حاکم‌اعلی سمت مشرقی در دوره سقوی ۳۷۴
- نشر خبر رسمی حکومت سقوی در خصوص سمت جنوبی ۳۷۵

- رئیس و اعضاء هیأت تنظیمیہ سقوی در مزارشریف ۳۷۶
- اعلان حکومت سقوی در ہرات ۳۷۷
- اعلان دوم عبدالرحیم خان رئیس تنظیمیہ و نائب سالار سقوی ۳۷۹
- لایحہ قافلہ باشی گری ۳۸۰
- عزیمت حمیداللہ و ملک محسن از کابل بہ قندهار ۳۸۰
- وصول ہیأت اداری سقوی بہ ولایت قطغن و بدخشان ۳۸۲
- خبر رادیو از بمبئی ۳۸۳
- بیانیہ شاہ انگلستان راجع بافغانستان ۳۸۳
- برہان الدین کشکی و بچہ سقو ۳۸۴
- بیعت نامہ اہالی کلنگار لوگر ۳۸۵
- بہ سلسلہ خبرہای سمت جنوبی ۳۸۶
- جشن فتوحات سقوی ۳۸۶
- بیعت نامہ های منسوب باہالی نجیب قندهار ۳۸۹
- بیعت نامہ اہالی بازار شکاریور قندهار ۳۹۰
- بیعت نامہ اہالی زمینداور ۳۹۱
- بیعت اہالی نیش و غورک ۳۹۱
- متن بیعت نامہ مردم ارغنداب ۳۹۱
- اعلان حکومت سقوی در قندهار ۳۹۲
- عزیمت جانب مسکو ۳۹۳
- انتحار ۳۹۳
- شیوع مرض وبا در کابل ۳۹۳
- سقوط طیارہ در شہر کابل ۳۹۳
- تقرر محمد سرور خان سلیمان خیل بمصاحبت حضور شاہانہ ۳۹۴
- یادداشت های محمد مریدخان در برابر سوالات نگارندہ تاریخ امانیہ ۳۹۵

- محمدنعیم خان بدخشی ۳۹۶
- شاهزاده بیگم فوفلزائی ۳۹۷
- اعلان از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی ۳۹۸
- بازگشت شیراحمدخان رئیس هیأت تنظیمیه مشرقی از جلال‌آباد بکابل ۳۹۹
- بازگشت احمدعلی خان لودین رئیس هیأت تنظیمیه سمت شمالی به شهر کابل ۴۰۰
- ورود مردم لوگر ۴۰۰
- خبرهای روز دوشنبه (۱۰) جدی ۴۰۰
- اختصار از سرمقاله اخبار امان افغان ۴۰۱
- خبرهای روز جمعه (۱۴) جدی ۱۳۰۷ ش ۴۰۲
- اعلان پادشاهی در باب تشکیل مجلس اعیان مشرانو جرگه ۴۰۲
- اعلان حکومتی بر افراد و اقوام کوهستان و کوهدامن ۴۰۳
- خبرهای جلال‌آباد، کابل، سمت شمالی ۴۰۴
- فرمان اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بعنوان نائب‌الحکومه قندهار ۴۰۵
- اعلان پادشاهی ۴۰۵
- دیانت شعاری‌های عصرامانی ۴۰۸
- خبرهای جلال‌آباد ۴۰۹
- خبرهای سمت شمالی ۴۰۹
- همکاری طلاب مکتب عمران به امور معماری وزارت حربیه ۴۱۰
- ظهور اصطلاح خادم دین و حرکات سری و علنی خائنین ملی در دیار کابل ۴۱۰
- حمله اشرا مشرقی بر جگدلک ۴۱۲
- بمبارد قلعه مرادبیگ کهدامان ۴۱۲
- رئیس جدید ارکان حربیه امانیه ۴۱۲
- حمله دوم بچه سقو بر کوتل گال دزدان، خیرخانه، باغ بالا ۴۱۲
- تصرف باغ بالا ۴۱۷

- ۴۱۷..... خلع اعلیحضرت امان اللہ شاہ غازی از پادشاهی افغانستان و عزیمت بجانب قندهار
- ۴۱۸..... سلطنت اعلیحضرت عنایت اللہ شاہ
- ۴۲۰..... داخل شدن اعلیحضرت عنایت اللہ شاہ در ارگ شاہی کابل
- ۴۲۰..... نطق مولوی فضل ربی
- ۴۲۳..... پیشنهاد رئیس ضرابخانہ
- ۴۲۴..... مرخصی بعضی از مقربان دربار شاہی و استحکام ابواب ارگ
- ۴۲۵..... ورود حمید اللہ در دہ افغانان کابل
- ۴۲۶..... شب سه شنبہ (۲۵) جدی
- ۴۲۶..... صبح روز سه شنبہ (۲۵) جدی
- ۴۲۷..... نتیجہ مذاکرات هیأت صلحیہ بہ ہمراہ بچہ سقو و عودت بہ ارگ کابل
- ۴۲۸..... آغاز بیعت گرفتن بچہ سقو در باغ بالا
- ۴۲۹..... ورود سید حسین بہ دہ افغانان شہر کابل
- ۴۳۰..... حرکت بچہ سقو از باغ بالا بطرف باغ مہمانخانہ و گزارش آنروز شہر کابل
- ۴۳۰..... خروج کاظم پاشا از ارگ کابل
- ۴۳۱..... واقعہ قتل
- ۴۳۱..... وصول بچہ سقو در باغ مہمانخانہ
- ۴۳۳..... گردش حمید اللہ و سید حسین در جادہ ہا و بازارہای کابل
- ۴۳۴..... شام روز سه شنبہ (۲۵) جدی ۱۳۰۷ ش
- ۴۳۴..... فرستادن عہدنامہ معین السلطنہ و بیست نفر ہمراہان آن برای بچہ سقو
- ۴۳۶..... متن عہدنامہ چہار نفر ہمراہان معین السلطنہ
- ۴۳۶..... اولین اشتهار بچہ سقو و اساس مسودہ آن در باغ بالا و باغ مہمانخانہ
- ۴۴۲..... خصوصیات طباعتی ورقہ اشتهار بچہ سقو
- ۴۴۳..... معرفی محمد صادق خان پولزی بی حضور شاہ عنایت اللہ
- ۴۴۳..... مفاہمہ معین السلطنہ و سفیر انگلیس مقیم کابل در باب مسافرتش بہ ہندوستان

- ۴۴۵ عزیمت عنایت‌الله‌شاه پادشاه مخلوع از ارگ کابل به پشاور بذریعۀ طیاره عسکری انگلیسی
- ۴۴۶ احوال شهر کابل بعد از عزیمت عنایت‌الله‌شاه مخلوع
- ۴۴۷ دخول بچۀ سقو در ارگ کابل
- ۴۴۷ تشکیل حکومت بچۀ سقو
- ۴۵۰ بیعت‌نامهٔ مردم لوگر
- ۴۵۰ خلاصه متن بیعت‌نامه اهالی حضرت امام صاحب ولایت قطن
- ۴۵۱ خلص بیعت‌نامهٔ اهالی درۀ علی‌شنگ لغمان
- ۴۵۲ خلص بیعت‌نامهٔ مردم چکری و خورد کابل
- ۴۵۲ وصول خبر امارت بچۀ سقو بحضور اعلیحضرت معظم غازی
- ۴۵۳ نقشۀ ظالمانه و تباه کارانه بچۀ سقو
- ۴۶۰ مختصر سوانح و تقرر سیدحسین به وزارت حربیه و نیابت سلطنت
- جلب‌شدن نظام‌الدین خان وکیلی فوفلزائی در نزد سید حسین چهاریکاری و ملک محسن محسن کلکانی
- ۴۶۳
- ۴۶۵ اغتشاش بچۀ سقو از نظر صوفی عبدالحق بیتاب ملک الشعراء
- ۴۶۶ هدایت بچۀ سقو به ادارهٔ طبخی حضور
- ۴۶۷ آداب نان خوردن
- ۴۶۷ محکوم‌شدن محمدامان خان حاکم اعلی شمالی به اعدام از طرف سیدحسین
- ۴۷۱ تقاضای معتبرین وقت امان‌الله‌خان از وزیردربار بچۀ سقو
- وساطت محمدصادق خان حضرت و سردار محمدعثمان خان در باب استجازۀ عزیمت محمدولی خان از کابل بخارج
- ۴۷۲
- ۴۷۳ سفارش بچۀ سقو به سیدحسین در باب محمدولی خان
- ۴۷۴ اعلان حکومت سقوی در باب استحضار مأمورین دورۀ امانیه
- ۴۷۵ صدور اولین فیصلۀ سقویان در باب وزراء و مأمورین عالی رتبه امانیه
- ۴۷۶ فرمان بچۀ سقو در باب حفاظت‌خانه محمدولی خان
- ۴۷۶ تقرر وزیر داخلۀ سقوی بفرمان ملک محسن والی کابل

- بیان نامہ بچہ سقو ۴۷۷
- تقرر علاقہ دار جلریز ۴۸۱
- حاکم مندی در عصر بچہ سقو ۴۸۳
- عزیمت محمد اسحق خان پولزائی از جلال آباد ۴۸۴
- علی احمد خان رئیس عالی هیأت تنظیمیہ مشرقی اعلام پادشاهی آن ۴۸۶
- عزیمت سردار محمد نادر خان غازی از فرانسه بجانب بمبئی و پشاور ۴۹۱
- ورود سردار محمد نادر خان غازی در پشاور ۴۹۴
- اقدامات اعلیٰ حضرت امان اللہ شاه غازی در قندهار ۴۹۸
- گزارش احوال محمود خان سریاور بعد از تاراج شدن نملہ ۵۰۰
- اجمال اطلاعات ولایت بلخ ۵۰۲
- وصول هیأت سقوی بہم زار شریف ۵۰۲
- خبر لندن راجع بہ سلطنت افغانستان ۵۰۴
- وفات بابا محمد سرور خان ۵۰۴
- اغتشاش ہرات ۵۰۵
- سقوط ہرات ۵۱۰
- عامل زن کردن بچہ سقو با دختر محمدزائی ۵۱۰
- ارادہ حبیب اللہ بچہ سقو بہ از دواج عالیہ خانم ۵۱۱
- متن حکم نامہ شیرجان چہاریکاری وزیردیار بچہ سقو و جوابات آن ۵۱۳
- ازدواج بچہ سقو با محترمہ بی نظیر بنت سردار امیر محمد خان محمدزائی ۵۱۴
- اساس کدورت بچہ سقو و محمد صادق خان حضرت و ۵۱۶

آگاهی:

بخش اول این کتاب از لینک زیرین بخش کتاب وب سایت راه پرچم قابل دسترسی است:

<https://rahparcham\.org/wp-content/uploads/۲۰۲۴/۱۰/%D8%B3%D9%A4%D8%BA%D9%A7%D8%AA-%D8%AV%D9%A0%D8%AV%D9%A6-%D8%AV%D9%A4%D9%A4%D9%A7-%D8%B4%D8%AV%D9%A7-%D9%AA-%D8%AV%D8%B3%D8%AA%D9%A2%D9%A4%D8%AV%D9%A4-%D9%A0%D8%AC%D8%AF%D8%AF-%D8%AV%D9%A1%D8%BA%D8%AV%D9%A6%D8%B3%D8%AA%D8%AV%D9%A7-%D9%AA%DA%A9%DB%AC%D9%A4%DB%AC-%D9%BE%D9%AA%D9%BE%D9%A4%D8%B2%D8%AV%DB%AC%DB%AC-%D8%AA%D8%AE%D8%B4-%D8%AV%D9%AA%D9%A4.pdf>

واقعات و جریانات مهمہ سال ۱۳۰۲ ہجری شمسی

نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بجواب رسکول نیکوف وزیرمختار روس

(سه‌شنبه ۹ میزان ۱۳۰۲ ش - ۲ - اکتوبر ۱۹۲۳ م)

«جناب وزیرمختار! مناسبات دوستانه صمیمانه دولت علیه افغانستان که با دولت جمهوری روسیه برقرار و استوار گردیده یک یادگار تاریخی شمرده می‌شود و هیچگاه این محبت از خاطر ملتین محو شدنی نیست. از کوشش‌های مجدانه شما که بزمان بودن‌تان با افغانستان بارتباط دوستی دولت ما با دولت متبوعه خود ابراز نموده اید اظهار ممنونیت می‌نمایم و از تکرار تعیین شدن شما از طرف جمهوریت حاضره روسیه مسرور و خوش وقتم، اعتمادنامه شما را بکمال محبت قبول می‌کنم. من هم مطابق اظهار شما مائلم که یک مناسبات تجارتي برای منافع جانبین تأسیس کرده شود. مطمئن باشید که این دوستی خالصانه بی‌غرضانه که در بین دولتین موجود است هرگز قطع شدنی نخواهد بود.»

توضیح: قبل از وصول اعتمادنامه جدید رسکول نیکوف در برج سنبله سال ۱۳۰۲ ش جرائد هند برتانوی باستناد جرائد لندن می‌نوشتند که روسیه برخلاف افغانستان لشکر جمع می‌کند و در افغانستان ریشه‌دوانی دارد و افغانستان مثل ایران از روسیه خوف دارد و... و تقدیم اعتمادنامه مجدد رسکول نیکوف آن افواها را کاملاً غلط وانمود ساخت. اما در همین ماه‌های تابستان و خاصه دلو و حوت سال ۱۳۰۲ ش واقعه سرحدات جنوبی روی داد که شرح مفصل آن در این کتاب ضمن جریانات سال ۱۳۰۳ ش از نظر می‌گذرد.

مأمور خارجه مزارشريف

رحیم‌الله‌خان کاتب مدیریت شعبه روس و ترکستان در وزارت امورخارجیه - در برج میزان سال ۱۳۰۲ ش بعوض میرزا عبدالرؤف‌خان در مزارشريف مأمور خارجیه مقرر و از کابل بدانطرف عزیمت کرد. مذکور فرزند یک خانواده زرگر کابل و آباء از مردم کشمیر و چون لسان روسی را می‌دانست و یک جوان تیزهوش و اهل اعتماد بود، بدان وظیفه گماشته شد و این همان شخص است که سالیان بعد وزیر مخابرات مقرر گردید.

وفات

نیک‌محمدخان «قاری قرائت سبعة» در اواخر برج سنبله سال ۱۳۰۲ ش بعراضه تب محرقه گرفتار و شب جمعه (۱۲) برج میزان سال مذکور [۲۴ صفر ۱۳۴۲ ق، ۵ اکتوبر ۱۹۲۳ م] جهان فانی را وداع گفت. موصوف از مشاهیر قاریان قرآن در عهد اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی و شاگردان زیاد تعلیم نمود و بنام قاری نیک‌محمدخان مشهور بود.

قتل شیر آرتی در پغمان

شیرمحمدخان تاجر کابلی مشهور (شیرآرتی) در شب چهارشنبه (۱۷) میزان سال ۱۳۰۲ ش [۲۹ صفر

۱۳۴۲ ق - ۱۰ - اکتوبر ۱۹۲۳ م] در پغمان از دست دزدان بقتل رسید. باغبان‌های او و بعض اشخاص دیگر پغمانی بقتل او متهم و محکوم به حبس شدند.

داکتران سیار

در برج میزان سال ۱۳۰۲ ش چند نفر داکتر طب از طرف مدیریت طبیه امانیه مقرر گردیدند که یوماً با مقدار ادویه در نواحی شهر کابل گردش کنند و مریضان را در منازلشان معاینه و تداوی نمایند.

نظامنامه تدریسات ابتدائی

نظامنامه تدریسات ابتدائی که از طرف وزارت معارف افغانستان در سال ۱۳۰۲ شمسی ترتیب یافته بود پس از غور و مذاقه مقامات علمی کشور، در برج میزان سال مذکور [صفر ۱۳۴۲ ق - سپتمبر ۱۹۲۳ م] بتصویب رسید.

تأسیس مکتب دختران در شهر کابل

در برج میزان سال ۱۳۰۲ ش [صفر ۱۳۴۲، ق، سپتمبر ۱۹۲۳ م] بقرار هدایت اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی وزارت معارف به مدیریت معارف ولایت کابل خبر داد که یک مکتب ابتدائی دختران را در شهر کابل تأسیس و افتتاح نماید.

ولایت کابل اعلان نمود که هرکس مائل به تعلیم دختران خود باشد به مدیریت معارف اطلاع و ورقه درخواست بدهد و اما چنانکه ببااید پنج ماه بعد مخالفین، این اعلان را نیز تحت تنقید گرفته، تأسیس مکتب دختران را وسیله پروپاگند ضد دولت امانیه قرار داده بآتش اغتشاش افزودند.

فرار محبوسین از محبس شیرپور کابل

صورت فیصله مورخ (۱۷) دلو سال ۱۳۰۰ ش دیوان حرب وزارت امنیت سابق که به دائره محاکمات فرستاده شده بود، در قضیه گریختن هشت نفر محبوسین محبس شیرپور کابل خبر داده بود که: در میان مفروین مذکور «خداعلی» محبوس میعاد بیست ساله نیز شامل بود. نظر بقضیه مذکور جرم غفلت بر سلامت‌خان بندی‌بان و رستم‌خان بلوکمشر منصبدار محافظ وارد آمده به ثلث مدت حبس محبوس بیست ساله که شش سال و هشت ماه ثور محکوم گردیدند و بهم حبس ملکی سپرده شدند.

قضیه فقیرمحمد کاتب کندک و خداداد عسکر

فقیرمحمد کاتب در اثر این جرم که خداداد نام عسکر را بتاریخ (۱۸) جدی سال ۱۲۹۹ شمسی چهره نمود و چون ثابت گردید که خداداد مذکور در تولی هیچ خدمت نکرده و کاتب مذکور مبلغ هفتاد و هفت روپیه باسم خداداد از دفتر تنخواه برده و بعد از سیزده ماه بتاریخ (۲۷) دلو سال ۱۳۰۰ ش به کتاب دائره محاسبه عمومی بدون اینکه یک سند تحریری حاصل کرده باشد، فوت قلم داد نموده و پس

از آنکه حیات بودن خداداد مذکور باثبات رسید و احضار یافت اقرار کرد که در تولى هیچ خدمت نکرده ام، چونکه تنها صورت بودم مبلغ دوصد روپیه به کاتب کندک داده بخانه رفتم.

فقیرمحمد کاتب به جزای شش سال حبس و پرداخت (۶۷۷) روپیه نقد محکوم و بهم حبس ملکی سپرده شد و برای خداداد عسکر پشکی ولد کمال الدین ساکن توغک اشترگرام یکسال حبس تعیین گردید.

خارقه قدرت در شبرغان

در برج میزان سال ۱۳۰۲ ش [صفر ۱۳۴۲ق] بدارالسلطنه کابل از قلم یک نامه نگار اطلاع رسید که در علاقه شبرغان الله ویردی نام پسر سه ساله اکثر سوره های مطول قرآن کریم را حفظ کرده است. و در هر محفل بکمال جرئت و فصاحت قرائت می تواند. در موقع تلاوت یک نوع بیخودی و جذب و جوش در احوال او مشاهده می شود و در حال صغارت سن خیلی صابر و خلیق و با ادب است، آثار طفولیت در او دیده نمی شود، گریه نمی کند، بازی دوست نیست، همیشه ساکت است. هر چه از وی سؤال شود سنجیده جواب می گوید. هنگام صرف نان مانند اشخاص کلان مؤدبانه لقمه برمی دارد.

طفل مذکور از طایفه ترکمان و پدر او دهقان و برادر کلانتر او شش سال عمر دارد و معلم ظاهری او همانا برادر کلان اوست. زبان دری نمی داند و زبان تکلم او ازبکی است.

مراسم تهداب گذاری شهر دارالامان

(چهارشنبه ۲۴) میزان سال ۱۳۰۲ شمسی)

اعلیحضرت امان الله شاه غازی از بدو جلوس بااستقلال کلیت شعبات و تفرعات مدنی ملت نجیب و باشهامت افغانستان را بصلاح و مشورت رجال دولت و وکلای ملت مدنظر گرفت. از جمله مسائل خیلی مهم اولتر حفظ صحت اهالی کابل مرکز افغانستان مورد دقت قرار داده شد و چنانکه در مواقعی که اطلاع موالید و وفیات ساکنان شهر کابل را بحضور اعلیحضرت امان الله شاه بعرض می رسانیدند، از قلت موالید متأثر و غمگین می شد و از عدم صحتمندی مردم می دانست و هرچند در اصلاح شهر قدیم کابل غور فرمود، چون کثرت نفوس را تبدیل دادن و هم خانه های نشیمن و بازارها و کوچه های سابق کابل را یکدم از بین بردن و دوباره اعمار نمودن کار سهل و آسان نمی پنداشت و هم نمی خواست که در صورت انهدام بناهای قدیم وضع اولین شهر کابل را تغییر بدهد و روزی در نظر سیاحین و خاصه ساکنین کشور محل تأسف قرار گیرد.

بقرار این تجارب بتأسیس یک شهر جدید تصمیم قطعی گرفت و یگانه آرزوی آن این بود که شهر جدید موافق باصول صحی و مدنی مطابق به نقشه های طرز جدید مهندسی امروز دنیا باشد. وقتی این تصویب مهم در سال ۱۲۹۸ ش بعمل آمد و در سال ۱۲۹۹ ش امکانات آن سنجیده شد بازهم از عجله کار نگرفته در باب انتخاب محل شهر جدید پایتخت افغانستان مهلت فرمود تا پس از اخذ مشورت از وکلای ملت بامر انشآت آن و تسطیع واحداث جاده ها اقدام نماید.

موضوع انتخاب محل، زمان درازی را در بر گرفت و بحث‌ها و مشورت‌ها بطول انجامید. زیرا که عده‌ی پیشنهاد می‌کردند که اگر شیرپور سابق وسعت داده شود و بناهای جدید بآن افزوده گردد شهر قدیم و جدید کابل باهم وصل می‌گردد و عده‌ی دیگر می‌گفتند که اگر شهر جدید از باغ‌بالا تا پغمان بنا گذاشته شود و زینت و اهمیت بیشتر خواهد داشت و جمعیت دیگر منطقه سرسبز چهاردهی از لحاظ وسعت و وفرت آب و پرورش اشجار و ازهار ترجیح می‌دادند.

و در یک روز اعلیحضرت امان‌الله‌شاه با یک‌عده مشاورین بسواری اسپان از حصه‌ی ده مبارک باستقامت مهتاب‌قلعه و گلخانه و چهارقلعه بطرف قلعه بهادرخان و قریه‌ی خنگوت قره‌تپه تاج‌بیگ عبور فرمود و از بین بردن اراضی زراعتی و باغستان چهاردهی را حیف دانسته، حوالی تپه‌ی تاج‌بیگ را که اغلب جلگه‌ها و تپه‌ها احتوا کرده و ضمناً حصه‌ی مرتفع مشرف بنواحی چهاردهی را که در قدیم بنام خالصه‌شاهی مشهور بود بجهت احداث اساس شهر جدید پسند فرمود و نه‌ری که بنام خنگوت و به سود از دره‌ی لندر سرچشمه گرفته و بنام جوی‌شاهی از بین چهاردهی بطرف قریه‌ی نانه‌چی و باغ‌بالا جریان دارد، پس از تأسیس دارالامان هرگاه جریان جوی‌شاهی مذکور قطع و صرف باغ‌های دارالامان گردد، خسارتی به زراعات و اشجار وارد نمی‌گردد چه آبی که از حصه‌ی ده‌پنبه پغمان بطرف باغ‌بالا کابل جریان دارد، برای مشروب ساختن تاک‌باغ حوالی آنجا کفایت می‌کند و عنقریب بقرار نقشه و نظریه مهندسین باعمار بند مخزن آب در حصه‌ی قرغه نیز اقدام خواهیم نمود.

چون لطافت هوا و صفای فضا و وفرت آب گوارای چهاردهی بشرحی که اعلیحضرت امان‌الله‌شاه بیان فرمود و مشاورین افغانی تأیید نمود، تصویب گردید و برای کسانی که در حوالی تپه‌ی تاج‌بیگ منازل و باغ و زمین داشتند در دیگر نواحی چهاردهی قلعه‌ها و اراضی داده شد و بعضاً در شهر قدیم کابل مسکن گرفتند.

در طرح نقشه و اصول تأسیسات و انشآت شهر جدید کابل

[دارالامان] تأملات و تفکرات زیاد از هر نگاه بعمل آمد و با آنکه از بهار سال ۱۲۹۸ ش با‌ستخدام و استحضار مهندسین و متخصصین و انجیران هدایت داده شده بود، اما در ظرف دو سال [میزان ۱۳۰۱ میزان ۱۳۰۲ ش] به جلب و احضار مهندسین از اروپا توسط سفیرمختار افغانی کوشش بیشتر بعمل آمد. در برج حمل سال ۱۳۰۱ ش انشآت دارالامان آغاز و در برج میزان سال ۱۳۰۲ ش موقع تهداب‌گذاری قصرشاهی برفراز تپه‌ی تاج‌بیگ رسید و بتاریخ چهارشنبه (۲۴) برج میزان سال ۱۳۰۲ ش [۶ ربیع‌الاول ۱۳۴۲ ق - ۱۷ - اکتوبر ۱۹۲۳ م] اولین سنگ تهداب آن بدست بانی مدنیت جدید افغانستان اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در حضور جم غفیری از مأمورین و اهالی کابل گذاشته‌شد. انشآت از برج حمل سال ۱۳۰۱ ش آغاز شده و این تهداب‌گذاری بنام رسمی آن است که طی مراسم خیلی پرشکوهی آغاز می‌گردد و دارالامان نامی است که شورای دولت بصورت ذومعتین گذاشته است.

نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه در موقع گذاشتن اولین سنگ تهاداب دارالامان

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بتاریخ مذکور در محضر عموم رجال رسمی اعم از نظامی و ملکی و اهالی کابل و نمایندگان خارجی نطقی نمود و عین متن گفتار پادشاه بنیان‌گذار شهر جدید کابل موسوم به دارالامان ازین قرار است:

«عزیزان من! همه شما خوش آمدید! (کرم نما و فرود آکه خانه، خانه تست)

جای و خانه از خود شما و از ملت افغان و حکومت افغانستان است، نسبت باینکه آیا کدام چیز موجب این تفکر گردید که در اینجا شهری تأسیس کنم بعض تشریحات برای تان می‌کنم. همه شما بخوبی می‌دانید که هیچ یک مملکت ترقی نمی‌کند تا که نفوس و اهالی آن زیاده نشود، و در صورتی که نفوس و سکنه یک مملکت رو بزیادت باشد، یقیناً آن دولت و مملکت مترقیست. موجبات و افزونی اهالی و وسیله تکثر نفوس را هم می‌دانید که چیست؟ رعایت اصول و موجبات حفظ‌الصحه است که رکن اعظم آن زندگانی در خانه‌های گشاده و آب و هوای صاف می‌باشد.

ببارگاه خداوندی باربار شکر گذارم که سرزمین افغانستان را موقعیت خوبی بخشیده و در یک چنان جای بلند آفریده است که روشنی و پرورش آفتاب در آن نسبت بهمه جاها بیشتر و آب و هوای آن خوبتر است. اگرچه در شهرها و دهات افغانستان مراعات اصول حفظ‌الصحه کمتر است اما از تفضلات ایزدی، تابش آفتاب برما باندازه‌ی است که تمام موجبات حفظ‌الصحه را فراهم آورده، جبران خرابی‌های موجوده را نموده است. با این هم اگر ما دارای یک شهری که باصول فنی تعمیر و مراعات قوانین حفظ‌الصحه تماماً در آن کرده شود بوده باشیم، محقق است که نفوس ما ترقی و اهالی مملکت عزیز ما رخ به افزونی می‌گذارد. (ان‌شاءالله تعالی) علاوه ازین یک سبب دیگر هم برای تأسیس این شهر جدید بوده است که سابق ازین افغانستان محدود بود و سوای خود دیگری را نمی‌شناخت، اما اکنون اعزّه روی زمین جهان در خطه افغانستان موجود و نمایندگان اقوام و دول عظام در آن اقامت گزین و اشخاص بزرگ خارجی رفت و آمد دارند.^۱ پس وقتی که ما با تمام دنیا معاملات داریم و در صدد تحکیم مناسبات با همی و روابط دوستی شان هستیم، لازم آمد که ما یک شهری داشته باشیم که در نظر این مردم موزونیت داشته باشد که پایتخت افغانستان گفته شود، زیرا که گفته اند:

یا مکن با پیل بانان دوستی یا بناء کن خانه‌ی در خور پیل

به خیال بعض حضرات خواهد گذشت که دولت ما در ساختن این شهر و تعمیرات آن متحمل بارگرانی خواهد گردید و اخراجات دولت افزون خواهد شد. حقیقهً چیزی مخارج تا یک حدی افزون می‌شود،

^۱ یعنی افغانستان قبل از استرداد استقلال خودش با ممالک خارج روابط سیاسی نداشت و جمله سوای خود دیگری را نمی‌شناخت. باین معنی که نمایندگان سیاسی خود را به کشورهای خارج مانند این دوره افغانستان مستل نمی‌فرستاد و هم سفراء و نمایندگان دولتی را بدریار کابل نمی‌پذیرفت و تفسیر جملات این نطق از مندرجات این صفحات تاریخ مکمل دوره امانیه دریافته می‌شود. (عزیزالدین وکیلی پوپلزائی).

لیکن ما باین خرج کردن مجبوریم، چرا که سابق برین دوائر دولت بسیار کم بود و امروز الله الحمد وزارت‌ها و دوائر و مأموریت‌ها زیاد داریم و روز بروز زیاد می‌شود و ساختن اداره‌ها برای آن دوائر دولتی در کابل ضرور بود. ما بجائی که ادارات لازمه را در کابل تعمیر می‌کردیم، خواهشمندیم که در این موقع محبوب، همان تعمیرات مطلوب را بطرز مرغوب باصول فنی بنام دارالامان تعمیر کنیم.

بعض اشخاص تصور خواهند کرد که برای ملت افغانستان و علاقمندان با دوائر دولتی از ساختن تعمیرات جدید به دارالامان چقدر مشکلات بوجود خواهد آمد. من برای عموم تان اطمینان و خاطر جمعی می‌دهم که برای احدی در باب تعمیر جدید تکلیفی نیست، چونکه تعمیر در این منطقه مجبوری نیست. البته اینقدر گفته می‌توانم کسی که خواهش و تمنا می‌کند در این منطقه داشته باشد، برایش زحمت زیاد و تکلیفی بسیار عائد نخواهد گشت. چونکه در این باب دولت موجبات تسهیل را از هر جهت فراهم آورده و بزودی بساختن عمارت خود موفق می‌گردد و از همین جهت که برای مردم در تعمیر منازل در این منطقه و رفت و آمد از شهر قدیم باینجا تکلیف نشود، ما نخواستیم که این شهر را بیک مقام دورتری از کابل تأسیس می‌کردیم بلکه دارالامان را در چنین موضعی بنا نهادم که اهالی کابل بسهولت رفت و آمد کرده بتوانند و مأمورین دولت بدون زحمت صبح و عصر بخدمات محوله و منازل خود رجعت و معاودت کرده بتوانند.

بعض افراد توهم خواهند کرد که دولت ما در خریداری اینقدر قطعات وسیع و اراضی بسیار چهاردهی جهت ساختن شهر دارالامان و ملحقات آن خساره بسیار و نقصان بیشماری کرده خواهد بود، لهذا شما را آگاه می‌سازم که دولت شما در خریداری اینقدر اراضی که گرداگرد ما را باین طول و عرض خود احاطه نموده است صرف دوازده هزار رپیه بصرف رسانیده است. البته عقل گاهی باور نمی‌کند که زیاده‌تر از دوهزار جریب زمین‌های اعلی را دولت چطور باین قدر مبلغ کم خریداری کرده است. حقیقت این است که دولت آن زمین‌های خود را که قطعه قطعه و به هر جا متفرق بود و برای اداره آن عامل‌ها و ضابط‌ها مقرر بود، با صاحبان اراضی مبادله کرده است و از یک حیث به بیت‌المال فائده هم رسیده است که از تکلیف تنخواه عاملین این اراضی سبکدوش گردیده است. از شنیدن این جمله بعضی را بخاطر خواهد گذشت که برای اهالی اینجا در این معاوضه زحمت رسیده و متحمل خساره گشته اند و یا در بدر و پریشان شده اند. بی، گاهی نمی‌خواهم که خود را آرام و دیگران را پریشان کنم، زیرا کسی که خواهشمند آرامی و آسودگی خود باشد حتمی است در پی رفاهیت و آسودگی و آرامی دیگران برآید. لهذا کوشش کردم و تمام موجبات آرامی و خوشنودی اهالی اینجا را حسب خاطر خواه شان بدست آوردم. هیچ کدام شان را نگذاشتم که به تکلیف باشد و از حالات و گذران شان سیراً و علناً معلومات گرفتیم که آنها نسبت باینجا در مقاماتی که فعلاً دولت با او شان مبادله کرده است، آرامتر و آسوده‌تر و ذی منفعت می‌باشند. زیرا که بزمین‌های شان دوچند از طرف دولت برای شان اعطاء و موهبت شده است و بازهم اگر برای کسی از سکنه اینجا که نقل مکان نموده اند تکلیفی عائد باشد، بیاید بگوید تا در اصطلاح و تلافی آن بکوشم. تا این وقت در نتیجه استفسارات و معلوماتی که از اهالی این مقام نموده ام صرف یک نفر را دیدم که آمده

اظهار داشت: بقریب فلان مقام قبر است توجه شما را درباره آن آرزو دارم.^۱ مقصد از یادآوری این قبر این است که مالکین این منطقه هیچ شکایتی نسبت به نقل مکان و مبادله اراضی و خانه‌های شان ندارند.

خداوند را شاکرم که دولت ما را آنقدر همت و ثروتی عطا و عنایت فرموده است که بخوبی از تعمیر این شهر حسب دلخواه برآمده می‌تواند و از طرف دیگر مسرورم که برای اشخاصی که از علوم و فنون و صنایع بهره‌ور نمی‌باشند کار اینجا باعث وسعت معیشت و موجب مزید منفعت آنها گردیده است.

درباره تعمیر این شهر دارالامان مجلس‌ها کردم و مشوره‌های مزیدی نمودم که از نتیجه همه آنها تصویب تأسیس این شهر را نموده، تعمیر او را ضروری نشان دادند. امروز^۲ که روز نهادن سنگ بنیاد آن است و به همین واسطه ما و شما در اینجا اجتماع ورزیده ایم، می‌خواهم که سنگ بنیاد آنرا بگذاریم و تبریک تأسیس این شهر دارالامان را بعالم اسلام و همه برادران حاضر و دوستان خود می‌گوییم.

وزارت معارف ما ورقه‌ی که مبنی بر تاریخ تأسیس و اسم موقع و مؤسس این شهر است نوشته و می‌خواهد در بنیاد این شهر گذارده شود که بعد از مرور یک زمان مدیدی برای آثار موزیم‌های آتیه و معلومات تاریخی خدمتی نماید. اینک وکیل صاحب معارف آن را برای استحضار تان قرائت می‌کند.»

فیض محمدخان^۳ وکیل وزارت معارف ورقه‌ی را که در بین سنگ تهاداب گذارده می‌شد قرائت نمود و ازین قرار است:

«از آنجا که من خادم دین و ملت اسلام امیر امان‌الله ابن اعلیحضرت امیر حبیب‌الله خان شهید نواسه امیر عبدالرحمن خان مرحوم افغان درانی محمدزائی وطن عزیز خود را به آثار مدنی و لوازم اساسیه حکومتی خیلی محتاج می‌دیدم، خواستم شهری که در این عصر ترقی و مدنیت بطرز و اصول فن تعمیر موافق باشد به اسم دارالامان بنا کنم و باین وسیله ملت نجیب خود را از تکالیف صحت فرسای طرز بودوباش قدیم که عبارت از حیات بسر کردن بود در بیوت و عماراتی که اصول محافظه صحت و احتیاجات را دارا نبودند وارهانم، و تا بتوانم شهر باصفائی که خدای قادر توانا در قرآن عظیم خود اوصاف آن چنان امصار را به آیه کریمه (بلده طیبه و رب غفور) فرموده انشاء کنم. چون محل و موضع چهاردهی را از روی تحقیق و تدقیق علم مهندسی موزون یافتم نخستین بتأسیس بیت‌الحکومه افغانستان اقدام کردم و سنگ بنیاد این شهر شهیر سعادت تخمیر را به اداره ع، ج محمودخان یاور حضورم و مهندسی هر والتر هارتن آلمانی داکتر دیپومه سرمهندس شهر موصوف و بنای این عمارت را به نقشه موسیو کودار فرانسوی بتاریخ چهارشنبه (۶) ربیع‌الاول ۱۳۴۲ هجری قمری مطابق (۲۴) میزان ۱۳۰۲ شمسی و (۱۷)

^۱ این شخص از قلعه بهادرخان چهاردهی و خواهش کرده بود که به سمت غرب قره تپه تاج‌بیگ چون قبر بهادرخان لکن خیل اندر بانی قلعه بهادرخان چهاردهی موجود است، حفظ شود و آن گوشه که خارج نقشه قصر بود برحال ماند و حال علامتی از قبور در نزدیک قصر دیده نمی‌شود. لوح تاریخ نداشت.

^۲ چهارشنبه (۲۴) میزان سال ۱۳۰۲ شمسی مطابق (۶) ربیع‌الاول ۱۳۴۲ هجری قمری و موافق (۱۷) اکتوبر ۱۹۲۳ میلادی عیسوی و روز تهاداب گذاری رسمی شهر جدید دارالامان کابل همین است. (عزیزالدین وکیلی پوپلزائی)

^۳ ولد گل محمدخان ولد سردار تاج محمدخان ولد سردار زکریاخان

اکتوبر ۱۹۲۳ عیسوی در سال پنجم جلوس پادشاهی خویش بدست خود و حضور اراکین دولت علیه ام گذاشتم و این سطور را برای معلومات تاریخیه و استفاده موزیم‌های ازمنه آتیه نوشتم. از درگاه ایزد متعال خواستگارم که حال و مال این بنای سعادت احتوای اسلامی افغانی را به سعادت و فیروزی ملت محبوب من مصئون و مأمون دارد برب‌العباد.»

ساحه دارالامان در عهد امپراتوری درانی بنام خالصه‌شاهی یاد می‌شد و در انتخاب آن ساحه برای قسمت اول شهر جدید کابل قبل از مهندسین یک‌عده سرداران شامل دربارشاهی نیز به همان ملحوظات قدامت خالصه‌شاهی و آب زهر خنگوت و به سود و مرتبه‌های طبیعی دامان کوه قورق پیشنهاد کرده، مشورت داده بودند. در تپه‌پی که قصر بزرگ بنیاد یافته سه صد خانوار اولوس سکنی داشتند و این اولوس ناقلین بلاد غربی خراسان در سنه ۱۶۹۹ قمری ساکن شده بود که جمعیتی از آنها تا اکنون زمان تألیف این کتاب در قریه موسوم به افشار دارالامان سکنی دارند. کاربانسرا و دکان‌ها در حصه تپه اول یعنی قصر بزرگ موجود بود.

بعد از ختم قرائت لائحه مذکور، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی به نفس نفیس خویش سنگ تهداب را که در داخل آن لائحه فوق با بعض اشیاء تاریخی نهاده شده بود، به ساعت چهار عصر باتفاق اعیان سلطنت و اراکین دولت و اعزه ملت نهاد در روز مذکور احتفال عمومی انعقاد یافت و از ساعت (۱۲) ظهر ادارات دولتی تعطیل و مأمورین کشوری و افسران لشکری و سفراء و نمایندگان دول خارجی و اهالی شهر و اطراف کابل و چهاردهی دعوت شده بودند. و روی تپه‌پی که دارالحکومت تعمیر می‌گردید، چوکی‌ها و میزها و روی میزها شیرینی‌ها نهاده شده بود. بعد از گذاردن سنگ تهداب، عمومی حضار آزادانه بالای چوکی‌ها نشسته مشغول صحبت و صرف چای و شیرینی گردیدند و به ساعت پنج عصر اعلیحضرت امان‌الله‌شاه و مدعین بطرف شهر کابل و چهاردهی عودت نمودند و در این اولین مراسم تهداب گذاری شهر جدید کابل عموم مردم و از همه طبقات و ملیت‌ها سهیم گردیدند و این بناء پرشکوه را از هر نگاه مورد تقدیر قرار دادند.

فیصله شورای دولت راجع بدروس ابتدائی مکتب حربیه

بتاریخ دوشنبه (۱۵) برج میزان سال ۱۳۰۲ ش [۲۷ صفر ۱۳۴۲ ق، ۸ اکتوبر ۱۹۲۳ م] مجلس شورای دولت در موضوع تعلیمات ابتدائی مکتب حربیه شامل پنج مواد فیصله‌پی بعمل آورد و به وزارت معارف خبر داد که در آینده متعلمین باید شش صنف را در مکاتب ابتدائی خوانده بعد داخل مکتب حربیه شوند و قبل آن قاعده چنان بود که شش صنف ابتدائی را نیز در داخل مکتب حربیه می‌خواندند.

محکمه و اعدام

آدم‌خان ولد اسلام قوم نورزائی ساکن دیراهود قندهار ملازم تولی دوم کندک متفرقه گرشک، موجب بغاوت قطعه منسوبه خود گردیده و خودسرانه بر محبس حکومت هجوم برده، یکنفر فیض نام و یکنفر

زن سردار نام را که در آنجا محبوس بودند، جبراً از محبس کشیده بدون آنکه بر آنها یک اثبات شرعی وارد شده باشد بدست محمدایوب سپاهی داد، و محمدایوب هردو را قتل نمود.

دیوان حرب تحقیقات ابتدائی آنرا بنظر دقت دیده مجرم شناختند. زیرا سردار عبدالقدوس خان صدراعظم و خوشدل خان لویناب ولد محمدعلی خان حاک مهمان عصر محال مذکور و غلام‌نبی خان ناصری فرقه‌مشر درشرارت و فتنه‌انگیزی آدم‌خان مذکور تصدیق نموده، باعث تحریک قطعه عسکری او را دانسته بودند و آدم‌خان در برج میزان سال ۱۳۰۲ ش بقرار حکم قانون جزاء عمومی بامر اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی - در محضر یک کندک عسکری بکابل اعدام گردید.

یک سال و دو ماه حبس

چند نفر محبوسین محبس جلال‌آباد که هنوز محکوم علیه نگردیده بودند، چند روز به نقب زنی برج سمت غربی محبس مذکور مشغول و خیال فرار داشتند. و پیش از آنکه بمقصد خود برسند شب شنبه (۶) برج اسد سال ۱۳۰۱ ش محکمه کوتوالی آنجا از واقعه اطلاع یافت و در اثر تحقیق معلوم شد یک عدد اسکنه از طرف میر سیدمحمد ملازم کوتوالی بهم حبوسین داده شده بود و بقرار فیصله دیوان حرب سمت مشرق - میر سیدمحمد مذکور در سال ۱۳۰۲ ش به یکسال و دو ماه حبس محکوم گردید.

امتحان ضابطان عسکری

در برج حمل سال ۱۳۰۲ ش شش نفر ضابطان عسکری از فرقه شش بکابل تحت اثر غلام حسین خان کندک مشر تحت تعلیم و تربیت گرفته شدند و بتاریخ سه‌شنبه (۵) سنبله سال مذکور [۱۵ محرم ۱۳۴۲ ق] امتحان داده بانعامات فائز گردیدند و سمندر خان پرکمشر اول نمره گردید.

سرقت

شب چهارشنبه (۲۴) میزان سال ۱۳۰۲ ش [۶ ربیع‌الاول ۱۳۴۲ ق - ۱۷ اکتوبر ۱۹۲۳ م] دزدان دیوارخانه گل‌محمدخان^۱ رئیس‌شرکت امانیه را شگافتند و زیورات و بعض اجناس قیمت‌دار او را بسرقت بردند و قیمت اشیاء بالغ بر هشت هزار روپیه گردید. محل سرقت متصل اتاق خواب او بود و در اول وهله از خواب بیدار شد و دزدها فرار کردند و الا امکان داشت که تمام دارائی او را بسرقت ببرند و عمل سرقت براه بلدی بعض ملازمین مذکور صورت گرفته بود.

مجازات

میر محمدعلی‌شاه مأمور پولیس و حاجی سکندر کلانتر باغ علیمردان در اثر غفلت و سهل انگاری که از

^۱ پسر سردار تاج‌محمدخان ولد سردار زکریاخان، فیض‌محمدخان پسر گل‌محمدخان مذکور در این وقت وکیل وزارت معارف، هشت هزار روپیه آن وقت وجه قیمت هشت هزار سیرگندم بود و این وقت برای معمار و نجار روز پنج افغانی و مزدور یک افغانی داده می‌شد.

آنها در امر استنطاق عبدالعلی خان متهم به ملاحظه رسید، در ماه میزان سال ۱۳۰۲ ش بعزل مأموریت و مصادره یک ماهه معاش محکوم شدند.

مشاور حقوق

در برج عقرب سال ۱۳۰۲ ش [ربیع الاول ۱۳۴۲ ق - اکتوبر ۱۹۲۳ م] یکنفر جوان ایرانی بنام «علی اکبر دفتری» برای امور ترجمانی و مشاوریت قانون وزارت امور خارجه افغانستان استخدام گردید. علی اکبر دفتری از یک خانواده نجیب و معروف تهران و برادرزاده مصدق السلطنه وزیر امور خارجه ایران که از رجال معروف بود، استخدام شد. مذکور قبلاً در سفارت خانه افغانی مقیم تهران بصفت ترجمان استخدام شده بود. وزیر مختار و اعضاء وزارت مختاری افغانی از وی رضائیت می نمودند، علی اکبر دفتری در برج عقرب سال ۱۳۰۲ ش بکابل وارد و شامل خدمت شد و پس از چند روز بنا بر ابراز حسن اخلاق و لیاقت او در علم حقوق بر حسب تصویب وزارت امور خارجه افغانستان بصفت مشاور حقوق آن وزارت نیز درجه امتیاز یافت.

جلب معلمین برای دارالمعلمین کابل از ترکیه

در اواسط سال ۱۳۰۲ شمسی چون پروگرام دارالمعلمین کابل تجدید گردید، وزارت معارف تصمیم گرفت که سه نفر معلم برای درس علم النفس و فن تربیت و تعلیم و کارهای دستی و تاریخ و جغرافیه از ترکیه خواسته شوند.

تأسیس مکتب آلمانی در شهر کابل

در اواسط سال ۱۳۰۲ ش [محرم ۱۳۴۲ ق اگست ۱۹۲۳ م] بامر و فرمان اعلیحضرت امان الله شاه پادشاه افغانستان تأسیس مکتب آلمانی در شهر کابل لازم گردید و به وزارت معارف هدایت داده شد تا توسط وزارت مختاری افغانی در برلین پایتخت مملکت آلمان، هیأت معلمین استحضار نماید. وزارت مختاری افغانی با داکتر ایوان در برلین در داخل شرائط شامل دوازده مواد قرار داد نمود و در قرارداد معاش ماهوار او سی پوند سترلنگ تعیین و داکتر ایوان با یکنفر معلم معاون زیر دست او «مارکوفسکی» بتاريخ شنبه (۱۰) برج عقرب سال ۱۳۰۲ ش [۲۴ ربیع الاول ۱۳۴۲ ق - ۳ نومبر ۱۹۲۳ م] وارد کابل گردید.

اعلیحضرت امان الله شاه غازی به وزارت مختاری افغانی در برلین باین عبارت هدایت داده بود که: با شخصی قرار داد شود که او در کشور خود بعلاوه لیاقت کافی و تجارب علمی لسان دری را هم بداند و مخصوصاً فردی از خانواده های نجیب و مشهور آلمان باشد و در ضمن بسیار نکات و هدیایات این نکته هم خاطر نشان شده بود که چون مدیریت مکتب نیز بخود معلم آلمانی تعلق می گیرد شخصیت و خاصیت او باید از هر نگاه سنجیده شود.

چنانچه در ماده سوم قرار داد این مطلب تصریح شده بود که داکتر ایوان از یک خاندان مشهور جرمنی

و باعث شهرت خاندان او این بود که در جنگ مشهور سی ساله شخصی که آن خاندان باو منسوب اند، در ساختمان اسلحه مصدر خدمات بزرگ شده و پسر او در آن عصر چونکه در جرمنی مکاتب عالی برای فن داکتری موجود نبود، به کوبنهایگ پایتخت دنمارک سفر کرد و فن داکتری را اکتال نمود و بعد از بازگشت بوطن در دارالفنون رستوک آلمان پروفیسر طب مقرر گردید. پسر آن شخص در قشون سویدن صاحب منصب عسکری بود و اجداد او از زمینداران بزرگ بودند.

داکتر ایوان زمین زراعتی نداشت، اما در برلین مالک خانه کلان عالی بود. داکتر ایوان متولد ۱۸۸۱ م شهر شتتین جرمنی بعد از تحصیلات ابتدائی و ثانوی در یکی از مکاتب شهر شتتین در دارالمعلمین عالی داخل و تحصیلات عالی نمود، و از آن بعد بدارالفنون عمومی داخل و در فن فلسفه و روحیات و تاریخ و جغرافیه و لسان فرانسوی و انگلیسی امتحان داده، دپلوم درجه داکتری در فنون فلسفه بدست آورد. پس از فراغ تحصیل چند سال در بعض مکاتب عالی الآن پروفیسور و در سال ۱۹۰۴ م حسب فرمان سلطان عبدالحمیدخان به قسطنطنیه خواسته شد و در یک مکتب حربیه مفتش و در یک مکتب ارکان حرب پروفیسر مقرر گردید و برای تعلیم لسان آلمانی به صاحب منصبان نظامی عثمانی کتاب صرف و نحو آلمانی بزبان فرانسوی تالیف نمود و در آن زمان بطبع رسید و در ازای آن خدمت از طرف سلطان باخذ نشان مجیدی نائل گردید و تا سال ۱۹۰۸ م در قسطنطنیه بسر می برد. در مکتب مذکور پروفیسر و بواسطه حسن خدمت سه بار قرارداد وی تجدید شد و در اخیر نسبت به بروز جنگ بین المللی عازم آلمان شد و در مدت شش سال اقامت به تهران بزبان دری قدرت تکلم پیدا کرد. مذکور چند کتاب در باب کشور ایران نوشت و بزبان آلمانی طبع نمود. در وقت جنگ عمومی در آلمان در جبهه های مشهور بصفت عسکر اشتراک داشت و مصدر خدمات زیاد بنفع آلمان و دولت ترک عثمانی گردید. پس از انقلاب آلمان از خدمت عسکری مستعفی و بهم علمی رجوع نمود. در موقعی که محصلین افغانی وارد برلین شدند تعلیم خصوصی آنها را متکفل گردید و بمعاونت خانم خود به تمام طلاب افغانی زبان آلمانی درس داد تا آنکه به همان وسیله از طرف وزارت مختاری افغانی در برلین، برای معلمی و سرپرستی مکتب جدیدالتأسیس در کابل استحضار یافت و مکتب آلمانی بنام مکتب امانی در کابل بوسیله داکتر ایوان تأسیس گردید. هم درین عهد در کابل دو باب مکتب یکی مکتب امانیه و دیگری مکتب امانی موسوم شدند. مکتب امانیه در اواخر سال ۱۳۰۱ ش از طرف هیأت تعلیمی فرانسوی دائر گردید و تقریباً سه صد نفر شاگرد در مکتب مذکور تحت تربیت گرفته شدند و یک مدیر و دو معلم فرانسوی مشغول درس بودند و مکتب امانی همین است که توسط داکتر ایوان آلمانی بدرس آغاز کرد و تعمیر آن در سال ۱۳۰۳ ش توسط سید امیر معمار و مستاجر مشهور به سید امیر پهلوان ساکن دهمزنگ کابل در محل باغ عالم گنج کابل واقع لب دریا بپایه اکتال رسید.^۱ از مکتب امانی جوانان برارنده ظهور نمود و بقیه مطالب مربوط به سالیان آینده است.

^۱ عمارت مکتب امانی که یادی از اسلوب طرز معماری عهد امانی می داد در وقتی که داکتر علی احمدخان ولد مکرم خان وزیر معارف بود، بشکل اسرار آمیزی از دست کدام مخالف حریق گردید و دوباره تعمیر و در سال ۱۳۵۰ ش مکتب دختران بانجا انتقال نمود. (عزیزالدین وکیلی پوپلزائی)

اعدام قاتلان

صفحات قبل مذکور شد که شیرمحمد تاجر مشهور به شیرآرتی در پغمان بقتل رسید و چند نفری که در واقعه قتل آن متهم شده بودند در برج میزان سال ۱۳۰۲ ش بر چند نفر آنها امر قتل اثبات و بحکم شریعت در پغمان اعدام شدند و دسته دزدان بودند.

تبدیلی

در برج میزان سال ۱۳۰۲ ش اصر ۱۳۴۲ ق، دسمبر ۱۹۲۳ م مولوی عبدالواسع خان قندهاری رئیس اول د پښتو مرکه بریاست جدیدالتشکیل محاکمات و عبدالرحمن خان رئیس ثانی د پښتو مرکه بعنوان رئیس اول د پښتو مرکه مقرر گردید.

خودکشی

محمد امیرخان [پسر محمدسرورخان بارکزائی نائب الحکومه قندهار] در حال عنفوان شباب در برج میزان سال ۱۳۰۲ ش خودکشی نمود. مذکور می‌خواست با دختری ازدواج کند، مگر محمدسرورخان پدرش موافقت نکرد. چون عیال موجوده‌اش دختر کاکای او بود. محمدامیر هرچند اصرار نمود سود نبخشید و بالاخر تفنگچه بر سینه خود گذاشته جان بجان آفرین سپرد.

ورود هاشم شائق افندی بافغانستان

هاشم شائق افندی در سال ۱۳۰۱ ش از طرف دولت اسلامی بخارا برسم نماینده بدریار کابل معرفی گردید و مصادف باین اوقات که او در کابل اقامت داشت جنگ بخارا و روس آغاز و تا آنکه حکومت جمهوری اسلامی در بخارا منقرض و سفارت آن در کابل منحل گردید. چون مذکور در کابل بدون رسمیت و بصورت مهمان باقی ماند، اعلیحضرت امان‌الله شاه پادشاه افغانستان مستقل که خیرخواه عالم اسلام و قدرشناس اهل علم و عرفان و خواهان پیشرفت و ترقی معارف افغانستان بود، در سال ۱۳۰۲ ش به هاشم شائق ازبک سفیر و نماینده سابق حکومت جمهوری اسلامی بخارا فرمود که افغانستان خانه و وطن شما و خود را آواره و مسافر نپندارید، ما شما را بنابر علمیت و فضیلت و اخلاق شریفی که دارید برای خدمت معارف عمومی افغانستان می‌پذیریم و وجه معاش کافی برای امرار حیات شما منظور و مقرر می‌فرمائیم.

هاشم شائق که از مکارم اخلاق و عنایات اعلیحضرت پادشاه معارف خواه افغانستان پوره علم داشت تنهایی و تنگدستی خود را عذر آورد.

اعلیحضرت غازی فرمود: «وقتی که ما شما را دوست داریم، شما هم باید ما را دوست داشته باشید. ما شما را بروی اخوت اسلامی و همجواری مانند سائر برادران بخارایی و هم بپاس علمیت و فضیلتی که دارید دوست می‌داریم و از خود می‌دانیم و نمی‌خواهیم که ازین کشور مسلمان و مستقل که حامی و مدافع حقوق فردی و اجتماعی برادران اسلامی در همه جا است بجای دیگر پناهنده شده و از دیار افغان بجای

بعید بروید و هم خود می‌دانید که دولت اسلامی افغانستان مستقل یگانه دولتی است که از مردم مسلمان بخارا نسبت به هر دولت دیگر اسلام خوبتر قدر و حمایت نموده و می‌نماید. چنانکه از پیش آمد نیک با جناب عالی «امیر سید عالم‌خان» و اقران و اتباع او شان خود اطلاع دارید. و اگر باین شرط که اوقات گران‌بهای خود را بخدمت معارف افغانستان بسر ببرید، ما شما را به هیچ چیز محتاج نمی‌گذاریم [و به همین حسن نیت اسلام دوستانه مواصلتی هم از طرف خانواده‌شاهی بعمل آمد که شرحش در این سلسله نوشته شده می‌آید.]»

هاشم‌شائق افندی اقامت دائمی خود را بخاک مقدس افغانستان مایه شرف و سعادت خود دانسته با نهایت علاقمندی قبول نمود و در برج میزان سال ۱۳۰۲ ش [صفر ۱۳۴۲ ق - سپتمبر ۱۹۲۳ م] بفرمان پادشاهی بهم معاونیت ریاست دارالتألیف وزارت معارف مقرر فرمود. چون اعلیحضرت امان‌الله‌شاه از تاریخ امضاء سند استقلال، مجله معرف معارف را حکم نشر فرموده بود، در این وقت به هاشم‌شائق هدایت فرمود که از طرف وزارت جلیله معارف همان مجله معرف معارف را بعنوان دیگر و محتویات بهتر احیاء و تعقیب نماید تا بدین وسیله در راه علم و عرفان خدمت برگزیده‌ی بانجام برساند که هم خدمتی بمعارف و هم نتایج تراوش فکری و قلمی آن مرد خردمند ضائع نگردد. و بموجب این ارشادات پادشاه مجله آئینه عرفان در برج اسد سال ۱۳۰۲ ش تصویب و در برج اسد ۱۳۰۳ ش به نگارندگی هاشم شائق به نشر آغاز کرد که مفصل معلومات را در خصوص مجله مذکور در تاریخ مطابع و مطبوعات افغانستان نوشته ام.

هاشم شائق پسر محمد یعقوب از مردم مسلمان بخارا و فرزند یک خانواده نجیب از یک است. پدرش در شعر مخلص تخلص داشت. هاشم شائق در سال ۱۳۰۳ ق [۱۲۶۴ ش] در شهر مرغینان پا بعرصه وجود گذاشت و در سنه ۱۳۰۶ ق به همراه پدر خود بوطن اصلی بخارا عودت کرد. پدرش در سنه ۱۳۱۷ ق وفات یافت. هاشم شائق بغرض تحصیلات بهترکیه رفت و بعد بازگشت بوطن، وزیر مالیه دولت بخارا و بعداً بحیث سفیر دولت جمهوری بخارا بدربار کابل معرفی و فرستاده شد و مصادف به هنگام انقراض آن دولت وارد کابل گردید.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از طریق اسلام دوستی و اینکه هاشم‌شائق تابعیت دولت افغانستان مستقل را قبول نمود، دختر سردار عزیزالله خان قتیل این سردار نصرالله خان نائب السلطنه مرحوم را بعقد نکاح او منظور فرمود تا خود را یکفرد افغان و خویش خانواده‌شاهی دانسته، برای معارف افغانستان صمیمانه خدمت کند. خانه نشیمن و وجه معاش کافی و اثاث‌البیت اعطاء نمود و او را رهین احسان دولت و ملت مسلمان افغانستان گردانید.

هاشم‌شائق از برج میزان سال ۱۳۰۲ ش تاختم دوره سلطنت امانیه بمعاونیت ریاست دارالتألیف وزارت معارف و بحیث عضو و مشاور علمی آن وزارت بسر برد.

در سال ۱۳۲۰ ش مشاور علمی وزارت معارف و تا سال ۱۳۳۰ ش بسر برد و در سال ۱۳۲۳ ش استاد فاکولته ادبیات کابل که در همین سال تأسیس شده بود، مقرر گردید.

مأمورین وزارت معارف او را به همان آداب دوره امانیه «افندی صاحب» یاد می کردند. چون محصل ترکیه و هم شناسای آن سرزمین اسلامی بود، ازین نگاه نیز بنظر قدر دیده می شد.^۱

مذکور بتاریخ چهارشنبه (۲۳) سنبله سال ۱۳۳۳ ش [۱۷ محرم ۱۳۷۴ ق] در اثر مرض فشارخون که از دوماه داخل بستر شده بود در شهر کابل وفات یافت و در جوار مرقد سردار نصرالله خان نائب السلطنه بخاک سپرده شد. محترمه نفیسه شائق دختر هاشم شائق افندی است.

عزیمت موسیو فوشه از کابل بطرف ولایات قطغن و بلخ

موسیو فوشه فرانسوی که از متبحرین فن باستانشناسی و از عرصه یکنیم سال وارد افغانستان و با او در مورد حفریات و کشف آثار عتیقه قرارداد شده بود بتاریخ شنبه (۱۷) برج عقرب سال ۱۳۰۲ ش [۱۰ نومبر ۱۹۲۳ م] معیت اعضاء اداره موزه کابل بطرف ولایات قطغن و بلخ عزیمت نمود تا از آثار تاریخی صفحات شمال مملکت افغانستان دیدن کند.

ولادت

بتاریخ جمعه (۹) برج عقرب سال ۱۳۰۲ شمسی [۲۳ ربیع الاول ۱۳۴۲ ق ۲ نومبر ۱۹۲۳ م] از صلب شریف اعلیحضرت امان الله شاه غازی و از بطن ملکه ثریا شاه خانم فرزندى بوجود آمد و پادشاه غازی آن فرزند خود را «حمایت الله» نام گذاشت و بزبان پښتو «بریالی» لقب داد.

بازگشت بوطن

محمداسمعیل خان ولد ناظر محمدصفرخان که در جمله طلاب افغانی از کابل بالمان فرستاده شده بود چون بواسطه یکنوع مرض توان تحصیل نداشت، در دهه اول برج عقرب سال ۱۳۰۲ ش بکابل بازگشت نمود. چون زبان آلمانی آموخته بود از عهده ترجمانی بدر شده می توانست.

عزیمت جانب مسکو

رسکول نیکوف سفیرمختار روس چون دوره مأموریت او در کابل بسر شده بود، از کابل براه بلخ جانب مسکو عزیمت نمود.

شارژدافر سفارت روسیه شوروی درکابل

در برج قوس سال ۱۳۰۲ ش [دهه سوم نومبر ۱۹۲۳ م] پس از رفتن رسکول نیکوف سفیرمختار دولت

^۱ در دوره اغتشاش سقوی بیکار و اما بچه سقو به پیروی صفات مهمان دوستی اعلیحضرت امان الله شاه او را در محافل دعوت می خواست. چنانچه در دعوتی که سیداحمدخان رئیس ضرابخانه سقوی در شهرآراء در برج سرطان ۱۳۰۸ ش ترتیب داده بود، هاشم شائق با یکعده محمدزائی ها اشتراک داشت و در مواقع دیگر نیز دیده شده بود و مجبوریتی هم داشت. و بعد از دوره سقوی بار دیگر موقعیت علمی و ادبی خود را حفظ کرد.

روسیه شوروی از کابل براه بلخ بجانب مسکو، جلالتمآب سر لویف شارژدافر سفارت مختاری روس در کابل تعیین گردید و سوانح او بدین قرار دست نشر سپرده شد.

سرلویف از سال ۱۹۱۳م عضو حزب بالشویک و به سبب اشتراک در حرکت انقلاب حین حکومت تزاری دوبار محکوم به حبس شد. در سال ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹م عضوشورای انقلابی حربی سمت مشرقی و شورای انقلابی حربی قول اردوی دوم و پس از اشتراک بامور ترانسپورت، باز بامور حربی مراجعت نمود و در اخیر در مدت تقریباً یکسال در کمیته مرکزی حزب بالشکویک کار می کرد.

و در مدت یکنیم سال اخیر در جمهوریت ترکستان باآشناشدن حیات و عادات شرق توجه خود را مبذول داشت تا آنکه پس از مرخص شدن رسکول نیکوف، شارژدافر سفارت مختاری روس در کابل تعیین گردید. و چنانچه بیاید تا هنگام ورود جلالتمآب پویند ستارک [برج سرطان سال ۱۳۰۳ش] همین شخص از امور سفارت مختاری روس متعین کابل واری می کرد.

ورود بکابل

محمدسلیمان خان نائب الحکومه قطغن و بدخشان بتاریخ جمعه اول قوس سال ۱۳۰۲ش [۲۵ ربیع الآخر ۱۳۴۲ق - ۲۳ نومبر ۱۹۲۳م] وارد کابل شد. مذکور قبلاً وزیرمعارف و بعد از آن نائب الحکومه قطغن و بدخشان مقرر گردید.

انعقاد محفل فاتحه خوانی محمدیعقوب خان امیر سابق افغانستان

در برج قوس سال ۱۳۰۲ شمسی محمدیعقوب خان امیر سابق افغانستان در هندوستان وفات یافت. بتاریخ سه شنبه (۵) برج قوس سال ۱۳۰۲ش [۱۹ ربیع الآخر ۱۳۴۲ق - نومبر ۱۹۲۳م] ساعت هشت و نیم صبح اعلیحضرت امان الله شاه غازی، وزراء و وکلاء و رؤساء و مدیران دوائر کابل در قصر دلکشا بجهت فاتحه خوانی و دعای مغفرت در حق محمدیعقوب خان مرحوم امیر سابق افغانستان حضور بهم رسانیدند.

اعلیحضرت امان الله شاه غازی از وفات آن مرحوم یاد نموده فرمود:

«مرگ برای انسان یک امر طبیعی است و ازان چاره ندارد، هر قدر زندگی دراز کند آخر می میرد. در این واقعه چیزی که زیاده مرا متأسف ساخته مرگ ایشان در وطن اجنبی است، کاشکی در وطن خود وفات می کردند. هیچ نمی بود مقداری برخاک وطن خود می افزودند. درین چند سال دوبار بایشان نوشتم که مناسب می بینم بوطن خود مراجعت کنید و در این باب محض اظهار رضائیت شما کافی است، اجازه دولت بریتانیا و تهیه حوائج و ضروریات لازمه آمدن شما را من خود متعهد می گردم. لیکن افسوس که خواهش مرا نه پسندیدند بلکه جواب هم ندادند. در آمدن ایشان از همه بیشتر حسن احوال و اطوار اولاد او منظورم بود. چنانکه در هند طوریکه رضای او بود و خواهش من است تربیت نمی شوند و از حسیات و طنخواهی غافل می مانند. بالجمله ایشان در این وقت از بزرگ ترین رجال خاندان ما بودند و

زمانی تا یک حد بافغانستان خدمت هم کرده اند، اکنون که سرای فانی را وداع و به دنیای باقی شتافتند باید که عموم در حق او دعا و طلب آمرزش کنیم.»

پس از بیانات اعلیحضرت غازی یکنفر حافظ قرآن شریف چند آیت مبارک کلام مجید را تلاوت نمود و حاضرین دست بدعا برداشته برای امیر محمد یعقوب خان مرحوم از بارگاه ایزد غفار مغفرت او را خواستار شدند.

امیر محمد یعقوب خان ابن امیر شیرعلی خان ابن امیر دوست محمد خان پس از فوت پدر^۱ بتاريخ برج حمل سال ۱۲۵۸ ش ربیع الآخر ۱۲۹۶ ق - مارچ ۱۸۷۷ م در بالاحصار کابل بر تخت امارت موروث نشست و پادشاهی او در همان سنه از هجوم قواء متجاوز انگلیس منقرض و به هندوستان به اسارت برده شد. سه ماه بعد فوت او انگلیسان عبدالکریم پسر او را برضد دولت با استقلال افغانستان تحریک کرده بسرحد جنوبی فرستادند و نام امارت بروی گذاشتند که جریان آن واقعات در سلسله نگارش این کتاب می آید.

تصفیه یک واقعه سرحدی

بعد از معاهده دولت پادشاهی افغانستان و دولت بریتانیا جنگی میان وزیری‌هایی که بافغانستان هجرت کرده بودند و عساکر و تبعه بریتانیا روی داد و عده‌ی از طرفین مقتول و مقداری از اموال منقول و حیوانات تلف شد. و آن مسئله از مدتی بین وزیر امور خارجه افغانستان و وزیر مختار دولت بریتانیا مقیم کابل مطرح مذاکره بود، آنکه در روزهای اوائل برج قوس سال ۱۳۰۲ ش - دهه سوم نومبر ۱۹۲۳ م توافق نظریات طرفین حاصل شد و تلفات نقصانات دولت بریتانیا را که دولت پادشاهی افغانستان قبول نمود، تلافی گردید و مسئله تصفیه شد.

نمایش عسکری

بتاریخ سه‌شنبه (۵) برج قوس سال ۱۳۰۲ ش ۱۹ ربیع الآخر ۱۳۴۲ ق - ۲۷ نومبر ۱۹۲۳ م] عساکر قول اردوی کابل بعد از ساعت (۱) روز مذکور در چمن نظامی نمایش مختصری بعمل آورد. قرار تشکیلات دولت به هر مرکز نائب‌الحکومتی و حکومت اعلی یک اردو بنام قول اردو موجود بود. و قول اردوی ولایت کابل در آن وقت تحت قوماندانی شاه‌ولی خان اداره می‌شد. قول اردوی کابل مرکب از سه فرقه و هر فرقه از دولوا و هر لوا از دو غند و هر غند از سه کندک و هر کندک از شش صد نفر تشکیل یافته بود. حسب مقررات نظامی هر قول اردو مکلف بود که هر سال یک مانوره اجراء نماید و نمایش روز پنج قوس سال ۱۳۰۲ ش بحضور محمدولی خان وزیر حربیه در چمن نظامی کابل بعمل آمد. وزراء، وکلاء، رؤساء و بعض سفراء و اعیان و اعزّه داخل و خارج کشور اشتراک داشتند و به ساعت (۳) بعد از ظهر

^۱ امیر شیرعلی خان بتاريخ پنجشنبه (۲۹) صفر سنه ۱۲۹۶ ق [اوائل برج حوت ۱۲۵۸ ش ۲۱ فروری ۱۸۷۹ م] بعمر (۵۸) سالگی در مرکز بلخ بمرض نقرس وفات یافت و در همانجا مدفون گردید. محمد یعقوب خان پسرش که بامر پدر در کابل مقید بود، از طرف امنای دولت افغانستان بر مسند امارت موروث نشاندند. تعداد ازواج و اولاد امیر محمد یعقوب خان را در ملحقات تاریخ مکمل دوره امانیه از نظر خواهیم گذرانید. (عزیزالدین وکیلی پوپلزائی).

حضور بهم رسانیدند و از اهالی شهر و شش گروهی کابل نیز تعداد زیاد تماشاچیان حاضر بودند و این نمایش عسکری مصادف با یامی بود که در سرحدات شرقی و جنوبی افغانستان از اثر دسایس اغراض خارجی فتنه‌ها برپا شده بود که جریان آنرا در مندرجات آینده این کتاب می‌خوانید.

تکذیب شایعات

در برج میزان و عقرب سال ۱۳۰۲ ش [اکتوبر ۱۹۲۳ م] بعضی از جرائد انگلیسی اتهاماتی نمودند و از طرف جریده امان افغان با وضاحت تمام تردید و تکذیب شد. چون ادعای جرائد انگلیسی سراپا عاری از حقیقت بود، قابل درج تاریخ نمی‌دانیم.

وقوع زلزله

در دهه دوم برج قوس سال ۱۳۰۲ ش [عشره ثالث ربیع الآخر ۱۳۴۲ ق - دسمبر ۱۹۲۳ م] در یک هفته چندبار در کابل و مربوطات آن زلزله بوقوع پیوست.

وفات

وزارت معارف افغانستان در سال ۱۳۰۲ ش دو نفر معلم از ایران خواست. میرزا احمدخان شیبانی و میرزا ابوالحسن خان ارجمند وظیف [را تعهد نموده از ایران بطرف افغانستان روان شدند. در اواسط برج عقرب سال مذکور هردو نفر معلم مذکور وارد قندهار و از راه کوژک و پشاور وارد جلال آباد و قصد ورود بکابل نمودند. بتاريخ چهارشنبه (۲۸) برج عقرب سال ۱۳۰۲ ش [۱۳ ربیع الآخر ۱۳۴۲ ق - ۲۱ نومبر ۱۹۲۳ م] پس از حرکت از شهر قندهار در آن وقت روشندل خان برادر مأمور گمرک قلعه جدید بر اسپ سوار و بسرعت از پهلوی شان گذشت. شیبانی که او نیز هر روزه اسپ می‌تاخت از عقب او اسپ خود را تاخت داد. و صبح پنجشنبه (۲۹) عقرب نیز سوار شده به تقلید جوان افغان اسپ خود را تاخت داد. و هرچند جوان افغان از وی خواهش کرد که مسارعت نورزید، اسپان خود را تاخت دادند و در یک فرسخی رباط میل دشت سنگلاخ - شیبانی که می‌خواست اسپ خود را جلو بگیرد، بشدت از اسپ بر زمین خورد و خون زیاد زائل کرد و صبح جمعه از قلعه جدید داکتر طلب نمودند و چون داکتر موجود نشد او را به [دبری] نقل دادند تا آنکه یک ربع بعد از نصف شب یکشنبه اول قوس ۱۳۰۲ ش رخت آخرت بست و یکشنبه نزدیک ظهر در قلعه جدید قندهار بخاک سپرده شد مردم افغانستان از شنیدن واقعه سخت متأثر شدند و دانستند که روی یک غرور و هم چشمی بود.^۱

میرزا ابوالحسن ارجمند - چند روز بعد فوت او وارد کابل شد و مجلس فاتحه خوانی بعمل آمد.

^۱ این تکالیف در آن وقت ازین جهت بود که جاده‌های عصری و موتر و طیاره وجود نداشت و نیز در ایام زمستان سردی راه مقرر و غزنی مانع عبور و مرور می‌گردید.

وفات

بمناسبت وفات دین محمدخان متعلم افغانی در برلین که در آنجا مشغول تحصیل در رشته برق و به همانجا وفات، وزارت معارف بتاریخ پنجشنبه (۱۴) قوس سال ۱۳۰۲ ش [۲۸ ربیع الآخر ۱۳۴۲ ق - ۶ دسمبر ۱۹۲۳ م] مجلس فاتحه او را در کابل منعقد نمود و متعلمین مکتب امانیه از مردم پذیرائی می کردند.

حبس نائب الحکومه سابق قطغن و بدخشان

در سال ۱۳۰۰ ش بنا بر مناقشه پی که بین سردار محمد اکبرخان نائب الحکومه^۱ و قاضی محکمه در ولایت قطغن واقع و بدار السلطنه کابل خواسته شده بود، نائب الحکومه مذکور تا برج قوس سال ۱۳۰۲ ش [نومبر ۱۹۲۳ م] در محکمه مأمورین تحت استنطاق و در برج قوس سال مذکور بحکم قانون به ولایت کابل محکوم به حبس گردید.

مذکور مدتی حکمران سمت جنوبی و زمانی حکمران سمت مشرقی و وقتی مأمور دارالعدالت حضور و در عهد امانیه نائب الحکومه ولایات قطغن و بدخشان مقرر بود. امان الله شاه غازی از نگاه عدالت اسلامی و هم ازینکه نظامات دولت با استقلال او در نظر مردم غیر قابل تطبیق نماید از حکم حبس آن مرد موسپید منصرف نگردید و با وصف آنکه از بنی اعمام والده معظمه اش بود به چنگ قانون سپرد.

نشان سردار اعلی

سردار عبدالعزیزخان وزیر مختار دولت پادشاهی افغانستان در تهران که در ایجاد روابط دوستانه بین افغانستان و ایران مصدر خدمتی شده بود، در برج قوس سال ۱۳۰۲ شمسی از حضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی - باخذ نشان سردار اعلی سرافراز گردید.^۲

مستشار فخری وزارت مالیه

موسیو برناردی ایتالوی بر حسب خواهش وزارت مالیه و موافقت خودش در برج قوس سال ۱۳۰۲ ش [نومبر ۱۹۲۳ م] از حضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی به مستشاریت فخری وزارت مالیه مقرر گردید. مذکور اصلاً از طرف یک شرکت امریکایی در ایران مأموریت داشت و سالهای درازی در آن کشور گذرانیده بود. بزبان دری خیلی وارد و در امور مالیه و محاسبات دسترس داشت. و از چندی در کابل وارد شده بود تا روابط تجارتي شرکت خود را در افغانستان قائم کند.

موفقیت عملیات جراحی در کابل

دهه دوم برج قوس سال ۱۳۰۲ ش یک زن در شفاخانه ملکی کابل تحت عملیات جراحی قرار گرفت و

^۱ ابن عطاء الله خان ابن میردادخان بارکزائی

^۲ مذکور پدر عبدالحسین خان عزیز و جد عبدالحی خان عزیز است.

از شکم او بقدر یک سیر و یک پاو کابل که هفده پوند انگلیسی می‌شود، یک قطعه ماده غدودی کشیده شد و مریضه صحت یاب گردید و از وقت تأسیس مدیریت طبیه و ورود داکتران آلمانی عده زیادی از مریضان در شفاخانه مجاناً تداوی و جراحی شدند.

در شفاخانه سمت جنوبی واقع خوست از تاریخ پنجشنبه (۲۸) سنبله تا پنجشنبه (۷) قوس سال ۱۳۰۲ ش (۲۸۳۷) نفر تداوی و علمیات خورد و کلان جراحی شده بود.

ورود شارژدافر دولت آلمان بکابل

روابط دوستانه بین دولتین افغانستان و آلمان پس از استرداد استقلال افغانستان صورت گرفت، و از سال ۱۳۰۰ ش وزیرمختار دولت پادشاهی افغانستان در برلین مقیم گردید. اما از طرف دولت جمهوری آلمان نظر باضطرابات داخلی و فشارهای خارجی تا اواسط سال ۱۳۰۲ ش [سپتمبر ۱۹۲۳ م] راجع بفرستادن نماینده سیاسی آندولت بدریار کابل اقدامی شده نتوانست و در اواسط سال مذکور که تبعه آلمان در افغانستان بسیار وارد شد، دولت جمهوری آلمان اقامه سفارت‌خانه خود را بدارالسلطنه کابل تصمیم گرفت و در برج قوس یکنفر شارژدافر یعنی وکیل سفارت فرستاد.

داکتر فرینس کروبا شارژدافر دولت مذکور بتاریخ یکشنبه (۲۴) قوس سال ۱۳۰۲ ش مطابق (۱۶) دسمبر ۱۹۲۳ م وارد کابل و روز پنجشنبه (۲۸) قوس با وزیر امورخارجیه محمدولی‌خان در قصرستور وزارت امورخارجیه ملاقات رسمی بجا آورد و در موقع ملاقات مطالب آتی را بیان نمود:

«جناب جلالت‌مآبا!

بعد از اینکه حکومت علیه اعلیحضرت اقدس همایون امان‌الله‌خان در سال ۱۹۲۱ در سایه آنجناب جلالت‌مآب مناسبات دوستانه‌یی را که هنوز سابقاً مابین دولت علیه افغانستان و دولت بهیه آلمان موجود بود تجدید و در برلین یک سفارت جلیله‌یی را ایجاد فرمود که برای آن تقریباً یک سال قبل از این سفیر مخصوص و وزیرمختار معین شدند، حکومت آلمان هم خیال داشت که تأسیس یک سفارت کابل را معطل کرده نمی‌تواند و بنابراین مرا برای این مقصد به سمت شارژدافر باینجا روانه نمود. حکومت آلمان تشکرات را بعرض حضور مبارک اعلیحضرت اقدس همایون و اولیاء دولت علیه ایشان و خاصه هم به پیشگاه عالیجاه آن جناب جلالت‌مآب می‌رساند. مقابل حسن توجهات مبذوله نسبت به جرمنی‌ها مقیم اینجا که سعادت حال و خوشنودی و رضامندی اینها را ذاتاً بچشم خود مشاهده کردم حکومت متبوعه ام امیدوار و آرزومند است که بتوسط تأسیس یک سفارت آلمان در دارالسلطنه کابل مناسباتی که مابین دولتین علیتین اینقدر هماهنگ است با کارهای مشترک مدنی و اقتصادی به تعمیق و ترقی رسانیده شود. وقتی آن جلالت‌مآب همین حسن توجهاتی را که تا بحال در باب جمع جرمنی‌های اینجایی مرحمت فرمودید در حق شخص من هم ابراز می‌فرمائید. آنگاه کار خود من که خاد مهمین مقصد مذکور است از اول حسن نتیجه پذیر خواهد بود.»

محمدولی‌خان وزیر امورخارجیه افغانستان بجواب نطق شارژدافر آلمان مقیم کابل اظهارات دوستانه

نمود. شارژدافر مذکور زبان دری را می‌دانست و در برلین در وزارت امورخارجیه در دائره شرق به شعبه‌ی که امور افغانستان بآن مربوط بود، سمت مدیریت داشت و در روابط دولتین آلمان و افغان کوشش نموده بود.

ورود مهندسین آلمانی و ایتالوی بدارالسلطنه کابل

در برج قوس سال ۱۳۰۲ ش عده‌ی از مهندسین آلمانی و ایتالیائی که از طرف دولت پادشاهی افغانستان برای مهندسی عمارات و جاده‌ها و تلگراف و زراعت استخدام شده بودند، از طریق جلال آباد ولایت ننگرهار وارد کابل شدند. تاریخ ورود آن دسته مهندسین و متخصصین در افغانستان مطابق نومبر ۱۹۲۳ م است و از اوائل دسمبر سال مذکور (دهه اول قوس سال ۱۳۰۲ ش) شامل خدمت شدند.

اظهارات سرهملتن گرانٹ عضو وزارت امورخارجہ انگلستان راجع بافغانستان

در برج قوس سال ۱۳۰۲ ش [نومبر ۱۹۲۳ م] دولت انگلستان مخالفت شدید خود را با دولت افغانستان مستقل ابراز نمود. در برج مذکور جریده زمیندار بیانات سرهملتن گرانٹ را که یکی از رجال معروف انگلستان و زمان زیاد زمام اداره امورخارجہ هند برتانوی بدست او و در آن سال از اعضاء وزارت امورخارجہ انگلستان بود مطالبی را بدین قرار دست نشر سپرد:

«در سرحد شمال مغربی از دست قاتلین یک وضعیت غیرقابل تحمل ایجاد گردیده است و می‌باید که در این مسئله اقدام جدی و فوری بعمل آید. مشکلات امیر را بخوبی می‌دانیم لیکن همجواری تقاضا می‌کند که بایستی بر این مشکلات فائق آید و باید بدانند که اگر در ظرف یک هفته اقدام رضائیت بخشی ننمود، وزیرمختار خود را از کابل احضار خواهیم کرد و مردم افغان را هم واپس می‌فرستیم. تمام دروازه‌ها را مسدود کرده و تجارت را قطع خواهیم ساخت. مثل آفت سماوی به علاقه‌جات افغانستان و اگر ممکن شود الی کابل بذریعہ طیارات حمله خواهیم کرد. من تقریباً بیست سال بافغانستان دوست بودم و محاربه با افغانستان را از هرچیز بدتر می‌دانم. ولی وضعیت کنونی غیر قابل تحمل است و ما نباید از شروع محاربه جدید مخوف گردید از اقدام منصفانه خود را باز داشته بر سرانیت برقرار نکنیم.»

انگلستان چون مستقیماً با دولت پادشاهی افغانستان داخل محاربه شده نتوانست و هم نمی‌توانست برای برپادی افغانستان یک عده افرادی را که سود و زیان خود را نمی‌دانستند در سرحد جنوبی افغانستان تحریک آمادہ محاربه ساختند که نتیجه آن همه سوءنیات از برج حوت سال ۱۳۰۲ ش آغاز و تا برج جدی سال ۱۳۰۳ ش خاتمه یافت و شرح آن جریانات و افعات در این کتاب از نظر می‌گذرد. و این یک واقعه داخلی نبوده است چنانکه بعض افراد فکر می‌کنند.

جنرال قونسل افغانستان در هندوستان

عبدالاحسین خان ولد سردار عبدالعزیزخان بتاریخ یکشنبه (۱۷) برج قوس سال ۱۳۰۲ ش [اول

جمادی الاول ۱۳۴۲ ق - ۹ دسمبر ۱۹۲۳ م] جنرال قونسل دولت پادشاهی افغانستان در هندوستان مقرر گردید.

تبدیل و تقرر چهار نفر مأمورین وزارت امورخارجیه

در برج قوس سال ۱۳۰۲ ش محمدحیدرخان جنرال قونسل افغانی در هندوستان به سفارت افغانی در ترکیه تعیین گردید.

محمدعثمان خان [ولد سردار امیرمحمدخان] معاون شعبه هند و اروپا در «وزارت امورخارجیه» به مدیریت دائره شفر و دارالترجمه بعوض عبدالحسین خان عزیز مقرر گردید. محمدقاسم خان سرکاتب دائره شفر به معاونی دائره مذکور مقرر گردید. سلطان احمدخان معاون دائره شفر به همان رتبه معاونی به دائره هند و اروپا تبدیل گردید.

کشف اسرار

ملاعبدالله مشهور به ملای لنگ در برج قوس سال ۱۳۰۲ ش از سمت جنوبی وارد شهر کابل شده اشتهازی را که بقلم نوشته شده بود در حصه مسجد جامع پل خشتی کابل متصل معبر عام در اخفا بدیوار آویخت.^۱

در ورقه اشتهازی مذکور اعتراضات زیاد و با عبارات نهایت زشت نسبت با اقدامات جدید و طرز کارروایی عصر سلطنت اعلیحضرت امان الله شاه غازی نموده بود که از نگاه مواد و مطالب به جرائد هند برتانوی که در این اوقات دست نشر سپرده شده بود شباهت می‌رسانید و اصلاً ورود مهندسین و متخصصین و انجینیران آلمانی و ایتالیائی و فرانسوی و ورود سفراء و نمایندگان سیاسی در سال ۱۳۰۲ ش و قرارداد تجارتي و تحولی که در امور عرفانی و عمرانی و تخنیکي افغانستان محسوس گردیده بود، باعث برافروختگی محرکین اغتشاش گردیده بود که این ورقه اشتهازی خود یکی از وسائل دهشت افگنی و تولید اشتباهات و توهمات در افغانستان بحساب می‌رفت در همان روز پلیس‌های قوماندانی کوتوالی کابل ورقه مذکور را که نصب دیوار پیش روی بازار شده بود برکنده بمقامات امنیتی سپردند و با آنکه این اسرار کشف گردید، عامل آن شناخته نشد [تا آنکه در برج جدی سال ۱۳۰۳ ش بعد دستگیر شدن معلوم گردید که ملاعبدالله در اواخر برج قوس سال ۱۳۰۲ ش وارد شهر کابل شده و نسبت برودت هوای زمستان و یا گرفتاری که در کابل داشت چند وقت زمستان را در شهر کابل گذرانید که نتیجه این اقدام بس خطرناک آتیاً نوشته شده می‌آید.]

^۱ این اسراری است که خود شخصاً بعد از دستگیر شدن در حضور هیأت استنطاق حکایت می‌کند و این اقدام بعد از بیانات سر هملتن گرانت بعمل آمده است.

تحریک اغتشاش

اخبار سول ایند ملتری گزت در برج جدی سال ۱۳۰۲ ش [جنوری ۱۹۲۴م] نوشت: [اشخاصی که از افغانستان وارد هندوستان می‌شوند اطلاع می‌دهند که در افغانستان هشت نفری حواله شده اشخاص را جبراً داخل عسکر می‌سازند. مردم منگل ازین حکم سرپیچی نموده حاضر نشدند که داخل عسکری شوند و بمقام مخالفت استاده اند و حکومت هم در مقابل این سرپیچی آنان چیزی نتوانسته، سکوت ورزیده و ازین تصمیم مردم منگل روح عسکریت افغان معلوم می‌شود که چه اندازه است].

اخبار انگلیسی هند طوری وانمود کرد که یعنی بروز واقعات در سرحد جنوبی ازین باعث هشت نفری است و نه از تحریک دیگر.

درگذشت ولادیمیر ایلیچ اولیانوف لینن

در ضمن جریانات مهمه سال‌های ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱ ش از اساس و آغاز دوستی افغانستان و مملکت روسیه شوروی مفصل حرف زدیم و تاریخ هردو ملت ثابت می‌کند که مؤسس و بنیان‌گذار دوستی افغانستان و دولت جمهوری روسیه شوروی - اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی و ولادیمیر ایلیچ اولیانوف لینن دو شخصیت معروف و دو قهرمان بزرگ هردو ملت است که از اوائل برج حمل سال ۱۲۹۸ شمسی بجانب یکدیگر دست دوستی دراز کرده اند و این روابط سیاسی در تاریخ هردو ملت ارزش و اهمیت خاص دارد.

در اوائل زمستان سال ۱۳۰۲ ش [دسامبر ۱۹۲۳م] آوازه‌پی در سراسر دنیا پخش شد که مرد بزرگ امروز دنیا رفیق لینن رئیس‌شورای کمیساری‌های ملی اتحاد جماهیر شورائی روسیه که دولت مستبده تزاری را از بیخ و بن برآورد و اساس حکومت حاضر را برشالوده کمونستی طرح کرد و ازین انقلاب بزرگ (۱۹۱۷م) بدینا که نظیرش نگذشته در عالم و عقائد سیاسیون نسبت به شکل دول و نظامات ملل و لوله بزرگی انداخت، مدتی بود که به امراض دماغی و عصبی گرفتار و بر بستر کسالت افتاده بود. مخالفان شخصی و دشمنان عقیده او چندبار خبر مرگ او را انتشار دادند.

و چندبار معلوم شد که خبر دروغ است تا بالآخر بواسطه تلگراف بیسیم کابل شب چهارشنبه (۳) برج دلو سال ۱۳۰۲ ش [۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۴۲ق ۲۳ جنوری ۱۹۲۴م] از مسکو بکابل خبر داده شد که بتاریخ دوشنبه اول دلو ۱۳۰۲ ش [۲۱ جنوری ۱۹۲۴] رفیق ولادیمیر ایلیچ اولیانوف لینن در مضافات مسکو مفاجاتاً درگذشت و بنابر دلائلی که مذکور شد مرگ لینن در افغانستان موجب تأسف قرار گرفت و حکومت باستقلال امانیه خبر آتی را دست‌نشر سپرد:

«ما از وفات این مرد بزرگ دنیا که عقیده طرفداری رنجبران و زحمت‌کشان و آزادی‌دول کوچک و ضعیف را در دل و بافغانستان تا این وقت نیت حسنه بخاطر داشت خیلی متأثر شده اظهار تأسف می‌کنیم.»

و تحت عنوان تأثیر مرگ لینن، خبر دیگر نیز در همین وقت از کابل انتشار یافت و گفته شد در برج دلو سال ۱۳۰۲ ش جنوری ۱۹۲۴ م مرگ لینن در تمام مملکت روسیه تولید یک خاموشی نمود و تیره‌گی‌های بین احزاب به کلی مرتفع گردید.

زینو، ویف، گاموتیف و ستالین قرار گذاشتند که در کنگره‌ها مردم را دعوت کردند و اساس حکومت خود را بر اساس لینن محکم نمودند. عوض رفیق لینن رئیس شورای کمیساری‌های اتحاد جماهیر شورائی روسیه دیکوف که نائب او بود انتخاب و مقرر گردید.

مجلس سوگواری

بمناسبت درگذشت رفیق ولادیمیر الی اولیانوف لنین رئیس شورای کمیساری‌های ملی اتحاد جماهیر اشتراکیه شورائی روسیه در سفارت‌خانه دولت روسیه شوروی مقیم دارالسلطنه کابل مجلس سوگواری برگزار گردید. روز چهارشنبه (۳) دلو ۱۳۰۲ ش [۲۳ جنوری ۱۹۲۴ م] از ساعت چهار بعد از ظهر تا ساعت هفت بعد از ظهر عموم وزراء و وکلاء و رؤساء و مدیران و دیگر اعیان و بزرگان و صاحب‌منصبان عسکری افغان و سفراء دول خارجیه مقیم دارالسلطنه کابل برای اظهار تأثر و همدردی به سفارت‌خانه روسیه شوروی متصل پارک تیمورشاهی رفتند. حین انعقاد مجلس در برابر انظار عموم چون عکس لینن بدیوار آویخته و بروی آن تکه سیاه کشیده شده بود. شارژدافر از حاضرین خواهش کرد که:

لطفاً برای یک دقیقه بپا استاده‌شوید. تکه سیاه را از روی عکس برداشت. حاضرین با وضع تحسر و تأثر بطرف عکس نگرستند. شخصیت‌های افغانی از فقدان آن شخص بزرگ و نامور دنیا که طرفدار رنجبران و زحمت‌کشان و دوست ملل شرق و دوست ملت افغانستان بود، اظهار تأسف نمودند.

افتتاح مدرسه علوم سیاسی

بامر و اراده اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی وزارت امور خارجه افغانستان در اواسط سال ۱۳۰۲ ش مصمم شد که مدرسه علوم سیاسی در داخل وزارت امور خارجه افتتاح نماید و بدین منظور دو نفر معلم حقوق از کشور ایران استحضار یافتند از آن دو نفر معلم یکی علی‌اکبرخان دفتری قبلاً وارد کابل شده و بعد از آن شخص دومی آقاخان اشرفی از تهران حرکت کرد و بتاریخ اوائل برج دلو ۱۳۰۲ ش [دهه دوم جنوری ۱۹۲۴ م] وارد کابل گردید.

اشرفی از مدرسه سیاسی ایران سند اکمال تحصیل بدست داشت و در علم حقوق متخصص و زبان فرانسوی و انگلیسی را بدرجه عالی می‌دانست. مدرسه علوم سیاسی در کابل چون مخصوص مأمورین وزارت امور خارجه در نظر گرفته شده بود بتاریخ شنبه (۶) برج دلو سال ۱۳۰۲ ش [۲۰ جمادی‌الآخر ۱۳۴۲ ق - ۲۶ جنوری ۱۹۲۴ م] از طرف محمدرولی‌خان وزیر امور خارجه افغانستان افتتاح گردید. و در مدرسه مذکور از ساعت چهار عصر تا ساعت پنج و نیم عصر مخصوصاً مأمورین وزارت امور خارجه تدریس می‌شدند. قسم اول آن مرکب از جوانان بود که عمرشان بین (۲۰) و (۲۵) و مانند سائر مکاتب

روزانه (۶) و یا (۷) ساعت در آن درس داده می‌شد و افتتاح این صنف در همان نزدیکی‌ها مدنظر بود تا جوانان درخواست‌های خودشان را بعنوان وزیر امورخارجیه تقدیم و داخل درس شوند. مدرسه علوم سیاسی دو شعبه داشت.

اول: شعبه منتظم نظیر مدارس سیاسی ممالک خارج و مخصوص برای جوانان غیرمأمورین دولت بود که بر طبق پروگرام مرتب از صبح تا عصر درس بخوانند.

پروگرام این شعبه موافق بود با پروگرام مدارس سیاسی و مراعات بعضی شرائط که مقتضیات محیط افغانی در آن مدنظر گرفته شده بود و دوره تحصیل آن چهار سال تعیین شد. و کسانی که از آن شعبه خارج می‌شدند لیسانسه حقوق شناخته می‌شدند و بعد از شمول بیست نفر مدنظر بود که دائر شود.

شعبه دوم: برای مأمورین وزارت امورخارجیه بود که بعد فراغت از کار اداره در روز دو ساعت درس می‌خواندند. پروگرام آن شعبه عبارت بود از حقوق بین‌المللی عمومی و خصوصی و حقوق جزائی، مالی، اقتصادی، تاریخ، جغرافیه، دفترداری. مدت تحصیل متعلمین این شعبه دوسال قرار داده شد. تمام اعضاء وزارت امورخارجیه مخصوصاً جوانان مکلف بودند که علوم سیاسی را تحصیل کنند و بعد از ختم امتحان شهادتنامه بگیرند.

محمودلی‌خان وزیر امورخارجیه در نطق افتتاحیه خود گفت:

«معلمین دیگر هم بعد از چندی وارد خواهند شد. علی‌اکبر دفتری مشاور حقوق وزارت امورخارجیه بصفت معلم حقوق بین‌المللی و آقاخان اشرفی که مخصوصاً برای معلمی آن مدرسه خواسته شده بود معلم حقوق جزاء و مالیات و اقتصاد و دفتر داری و سیدمحمدقاسم‌خان سردبیر جریده امان افغان معلم تاریخ و جغرافیه تعیین گردید.»

افتتاح شفاخانه مستورات در شهرکابل

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در نظر گرفت که از آغاز سال ۱۳۰۲ش مؤسسه صحی برای علاج مریضه‌ها در شهرکابل دائر گردد و امکانات آن هر چه زودتر سنجیده شود. در اواسط سال ۱۳۰۲ش از طرف دولت پادشاهی افغانستان عدّه زیاد داکتران ماهر از خارج بکابل استحضار و تاجرج دلو سال مذکور [جنوری ۱۹۲۴م] بعضی از آنها شامل خدمت و عدّه دیگر در شرف ورود بودند، و چون تأسیس شفاخانه زنانه مدنظر بود، در جمعیت داکتران مذکور دکتورس‌ها هم موجود بودند. در برج دلو سال ۱۳۰۲ش شفاخانه مستورات در شهرکابل دائر گردید و برای اینکه اوضاع شفاخانه خوبتر و بهتر و به مسئولیت خانواده‌شاهی تنظیم گردد، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه خواهر سکه خود مسماء سایره سلطان [ملقب سراج‌البنات] را مدیره شفاخانه مستورات مقرر فرمود و شفاخانه مستورات کابل در اوائل برج دلو سال ۱۳۰۲ش عشره ثانی جمادی‌الآخر ۱۳۴۲ق [دهه سوم جنوری ۱۹۲۴م] افتتاح گردید و بتقریب افتتاح شفاخانه مستورات احتفال بزرگی بشمول محترمات افغانی انعقاد یافت و خطابه‌های جذاب ایراد گردید

که از آن جمله متن نطق سراج البنات مدیره شفاخانه مستورات را با اندک اختصار سپرد تاریخ می‌نمایم: «بحضور علیاحضرت صاحبه^۱ و عالییه‌شاه‌خانم صاحبه^۲ و باقی ذوات محترمت عرض می‌کنم: ذات با برکات اعلیحضرت غازی قبله تاجدار مهربان ما از کمال مرحمت و دل‌سوزی پدران و خیالات مقدسه ملت پرورانه شان که درباره ترقی دین و دولت و ملت نجیب و شجاع افغان دارند، یک شفاخانه مستورات در دارالسلطنه کابل تأسیس نمودند و بنده خادمه خود را به نگرانی و مدیریت آن سرافراز فرمودند.

از توجهات ذات‌شاهانه پدر مهربان ما اعلیحضرت غازی مبالغ‌زیادی بمصارف معارف افغانستان رسیده، پروفیسرهای انگلیسی و غیره علوم شرقی و غربی همه در افغانستان صورت گرفته می‌رود. و مکاتب مستورات و شفاخانه مستورات و کارخانه‌های نساجی مستورات در معرض ظهور آمد.

پس در این صورت اگر حالا ما زن‌های افغانستان در تحصیل علم و تهذیب نکوشیم واقعاً ملامت گفته می‌شویم زیرا که در این موقع ذرائع آن از عدم بوجود آمده، عجب است که ابناء وطن عزیز ما همه بخدمت ساعی و جاهد باشند و ما صبیات وطن عزیز از شرف خدمت وطن محروم بمانیم. این فقره را تأکید می‌گویم که اولین تعلیم‌گاه اطفال آغوش مادر است و اولین استاد اخلاق و تهذیب زندگی آتیه شان تربیت مادر است، اگر ما زن‌های موجوده افغانستان تعلیم یافته شدیم ضروراً اولاد ما تعلیم یافته می‌شوند و اگر توجه سلطنت بطرف مانسوان ملت افغان بود، البته باندک زمان تعلیم و ترقی و تهذیب جمیع ملت بدرجات اعلی خواهد رسید.

و هزاران شکر بدرگاه خدای خود داریم که عصر اعلیحضرت غازی برادر عزیز از جان بهترم امیرامان‌الله‌خان چنان عهدیست که توجه ذات‌شاهانه شان بطرف تعلیم و ترقی مدارج نسوان کشور عزیز ما مبذول گردیده است. لهذا مایان را لازم است که حتی الامکان در تحصیل رضاء پدر معنوی خود از دل و جان کوشان باشیم.

علم و عرفان تنها مخصوص مردان نیست، ما و شما هم از نوع انسان هستیم باید در تحصیل علوم و ضایع بکوشیم و با مردان خودها در تسهیل معاش کمک کنیم. این معاونت امکان پذیر نیست مگر به علم و صنعت و تربیت اطفال و تدارک اعاشه اولاد تا سن رشد و تمیز که برعهده والدین است. اگر ما و شما وقت خود را ضائع کرده به تن‌آسائی بگذرانیم بارش مردان خودها شده، هرگز پیشرفت نمی‌توانیم و از هم‌قطاران خود پس خواهیم ماند.

زنان عالم در میدان‌های جنگ سرها می‌دهند و دوش بدوش برادران شجاع ملی خودها داخل کار زار می‌باشند و جان‌های خود را فدای خدمت ملت و دولت می‌کنند.

مایان تا بکی در چهار دیواری غفلت محصور بمانیم. خدمات بی‌بی‌های اسلامی ما محترمت حضرت سرور

^۱ سرورسلطان علیاحضرت سراج‌الخوااتین مادر پادشاه غازی و مادر سکه سراج‌البنات اولین مدیره شفاخانه مستورات.

^۲ ملکه ثریا شاه‌خانم همسر پادشاه غازی

کاینات (ص) و صحابه کرام را مطالعه کنید که چه‌ها می‌کردند. فرضاً اگر حالا عالم بما بد نگویند همین بی‌غیبتی برای ما کافی نخواهد بود که شوهران ما، ما را بنظر بهایم می‌نگرند و نادان تصور کنند.

خواهران عزیز خودها را از این خواب غفلت و کاهلی باید بکشیم تا مادروطن از ما راضی باشد. در این اندک زمان که کار شفاخانه مستورات بر حسب امر و فرمان پادشاه معظم و قبله مهربان تاجدار خود برادر عزیزم اعلیحضرت غازی بردوش خود افتخاراً گرفته‌ام بقدر توان خود زحمت کشیده سرانجام داده‌ام، امید است که پسند خاطرتان خواهد گردید.

و برای شفاخانه مستورات دارالسلطنه کابل اگرچه حاضر دو نفر دکتورس کفایت می‌کرد اما از طرف جلالتمآب مدیر مستقلة طبیه^۱ از تهیه لوازم و استخدام دوکتورس‌ها باین شفاخانه توجه مخصوص مبذول شده، چهار پنج نفر داکترهای زنانه از خارج استخدام شده و من از مدیریت مستقلة طبیه و جلالتمآب مدیر مستقلة طبیه تشکر می‌نمایم و از خدای خود امید واثق دارم که به بسیار زودی دیگر شفاخانه‌های امانیه بتوجه اعلیحضرت غازی در تمامی شهرهای افغانستان که از جمله امور نهایت ضرور و اسباب آبادی مملکت، است تأسیس شود. اینک داکترهای شفاخانه زنانه را بحضور ذوات محترمت معرفی می‌کنم.»

یک مکتوب خیلی مهم بخط و امضاء وزیرمختار دولت پادشاهی افغانستان مقیم روما به وزارت امورخارجہ افغانستان

بتاریخ (۸) برج جدی سال ۱۳۰۱ ش [۳۰ دسمبر ۱۹۲۲م] در وزارت مختاری دولت پادشاهی افغانستان مقیم روما پایتخت مملکت ایتالیا واقعه‌پی روی داد و محمدصدیق خان متهم به جعل گردید.

سردار عظیم‌الله خان وزیرمختار افغانی بخط و امضاء خود مکتوبی بدارالسلطنه کابل بحضور اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی فرستاد. اعلیحضرت اصل ورقه را به سردار نظام‌الدین خان منتظم عمومی وزارت امورخارجیه سپرد و گفت: اگر ضرورت شد می‌خواهم و قید دفتر رسمی نباشد. زیرا که باعث بدنامی مأمورین دولت افغانستان در خارج و هم اعتبار نمایندگان دولت پادشاهی افغانستان مستقل در کشورهای خارج برهم می‌خورد و خود موضوع را فیصله می‌نمایم. و هرچند مرتکب آن در آینده انکار کرد که در حق من تهمت شده است و اگر که مسئله باثبات رسید اعلیحضرت غازی به همین یک لحاظ که افغانستان در نزد ممالک خارج در این وقتی که بادول بزرگ دست دوستی داده و روابط سیاسی قائم کرده است توسط اشخاص نامطلوب شهرت بدحاصل نکند و سخت تأسف نمود. و برای اینکه یک مکتوب مهم محو و نابود نگردد عین متن نگارش وزیرمختار افغانی مقیم روما را نقل و درج تاریخ امانیه می‌نمایم:

وزیرمختاری دولت علیه افغانستان در ایتالیه

^۱ سردار محمدکبیرخان برادراندر اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی - مدیر مستقلة طبیه مقرر بود

جناب اعلیٰ، ع، ج وزیرصاحب خارجیه را احترام

بعد دعاء مزید حیات اعلیحضرت غازی پدر تاجدارمان و بقای دولت معظم افغانستان مشهور خاطر عاطر گرام اینکه:

یوم شنبه (۳۰) دسمبر بعد از نمازشام ارجمند یارمحمدخان^۱ سرکاتب که در خانه کولکاها برای کشیدن سامان سفارت خود رفته بود، وارخطا آمده بیان نمود که عجب قصه برپا شده است. در سفارتخانه سابقه بودم که ماما صاحب ام جناب شیراحمدخان مع (بوگن) نام جرمنی در نیپلز - واپس آمده در موتر کرایبی سوار در دهان خانه ایستاده بود، چند قطعه خطوط بنام شان از هر جای آمده بود که دران یک قطعه از طرف بنک روما بود. دران نوشته بود که مبلغ دوازده هزار لیره عوض چک که داده بودید در حساب شما درج شد. ماماصاحبام خوانده در فکر شدند که من چک دوهزار لیره وجه برای محمدصدیق خان کوریرسیاسی داده بودم - دوازده هزار بچه قسم شد. محمدصدیق خان نیز حاضر بود. مرا یارمحمدخان و محمدصدیق خان از ماماصاحبام در موتر مذکور گرفته بطرف بنک روان شدند. در بنک رفتم، ناوقت بود. منیجر بنک حاضر نبود بذریعۀ تلیفون از خانه اش خواسته شد، کیفیت پرسیده شد.

گفت بلی بقرار چک شما مبلغ دوازده هزار لیره باین شخص که محمدصدیق خان نام دارد از بنک داده شده، می شود که در تحریر خود سهو کرده باشیم. کتابها خواسته شد در کل کتابها دوازده هزار لیره درج بود. اصل چک خواسته شد. چک را آوردند. در پشت آن محمدصدیق خان در زبان یورپی محمدصدیق دستخط کرده بود و ظاهراً چک دو هزار - دوازده هزار ساخته شده بود، بلکه لهجه الفاظ ایطالوی را نیز غلط نوشته اند. منیجر بنک گفت: چونکه این چک را کوریرسیاسی افغانستان خود آورده بود، دانستم که شما زبان ایطالوی را خوب نمی دانید. البته خود تبدیل کرده باشید. اگر چک نمی بود و از طرف شما زبانی احوال می آورد کوریرسیاسی دانسته باید که اجرا می کردیم، چه خاصاً که چک در دست داشت. کپتان پلیس خواسته شد و جناب شیراحمدخان - محمد صدیق را بدست پلیس می دادند. مگر بنکوالا گفت که شما سفیر رسمی نمی باشید، عوض شما دیگری آمده است تا که از سفارت افغانی رسماً حکم فرستاده نشود کوریرسیاسی را ما هیچ گفته نمی توانیم. همان بود که در یک هوتل که محمدصدیق خان از عرصه چند یوم از سبب نبودن جای رهایش داشت، قید شد. اول در بنک از محمدصدیق خان اظهار گرفتند که یک پیسه بدون از چند لیره ندارد. بعد از آن در هوتل که تلاشی شد سی پوند استرانگ نقد و قریباً هزار لیره از نزدش برآمد که آنها را ماماصاحب گرفتند، حرف برای دو روز بعد از تعطیل ماند.

گراما! از شنیدن این حرف بسیار دق شدم، خانه بنکوالا آباد اگر بدست پلیس می دادند، حرف بسیار دراز می شد. شب که برای نان پایان رفتم معلوم شد که جناب شیراحمد از نیلز واپس آمده، در همین هوتل

^۱ عکس این اشخاص در نزد عزیزالدین وکیلی پولیزائی موجود است و در روما گرفته شده است

جای گرفته اند. در خانه نان بر سر میز همراه شفقت بی پسر جناب سامی بی و یا محمدجان نان می خوردند. مرا دیده هیچ التفات نفرمودند. من هم خاموش بر سر میز خود دورتر نان آغاز کردم، در آخر نان بوقت برآمدن تشریف آورده سلام علیک فرمودند. احوال پرسیدم. گفت در نیپلز خوب بودم مگر در روما که می آیم دنیا بر سرم تنگ می شود، مریض می شوم. خیر در خانه سیلون پایان رفتیم. خود آغاز قصه چک ساختن را فرمودند که یوم سه شنبه شما و یارمحمدخان و محمدصدیق خان در بنک باید که برویم که حرف فیصله شود چرا که دو روز تعطیل است. بروز سه شنبه در بنک رفته چک دیده شد. بنک والای ثابت نمود که سیاهی که اصل چک را نوشته است به همراه سیاهی دوازده هزار دو خط خود محمدصدیق خان که در زبان یورپی است نوشته شده است، حال چه می خوانید. برای جناب شیراحمدخان گفته بودم که درین ملک حرف را رسوا نکنید، اول خود علم آورده همراه محمدصدیق فیصله می کردید و گرنه در کابل فیصله می شد، چندان متاع بسیار نیست مگر بدنامی دارد. جناب شیراحمدخان ذکر کپتان پلیس را فرمود. منیجر بنک گفت تا که عظیم الله تحریری اجازه ندهد محمدصدیق را هیچ گفته نمی توانیم. خود گرامم حال غور می فرمایند که چه قسم اجازه و بکدام دست نوشته خواهد شد. مگر همین قدر شد که حرف پیدا شدن سی بوند و قریباً هزار لیره از محمدصدیق خان در بین نیامد، چرا که محمدصدیق خان می گوید که وجه ذاتی خود من است از کابل وجه بسیار آورده بودم تا حال بچه قسم گذاره خود را درین ملک کرده ام. وجه خود را خرج می کردم. همین روز محمدصدیق خان نیامده بود، خودم در سفارت خانه آمده بوو باش داشتم. جناب شیراحمدخان را در هتل گذاشته در سفارت خانه آمدم، بوقت آمدن فرمودند که شب ع، ج جلال الدین بی سفیر انکوره را مهمان کرده ام اگر تشریف بیاورید، همان بود که شب در هتل آمدم قبل از آن برای یارمحمدخان گفته بودم که ماماصاحب شما کیفیت را نوشته از من بطور شهادت روز اول بنک دستخط می خواهد. یارمحمدخان انکار کرد که دستخط نمی کنم. همان بود که شب در سیلون پایان هتل جناب شیراحمدخان حرف را یاد کرد. گفتم که یارمحمدخان را آزار ندهید، دستخط نخواهد کرد. همین گفتن بس بود. جناب شیراحمدخان بر تیزرفتار خود سوار شدند. هیچ کس نماند. چونکه معذور می دانم جواب نگفتم لائق نوشتن نیست. خود گرام طبعیتش را می دانند. بگوش خود بسیار چیزها شنیده ام و خواهم شنف. شب همراه شان شریک نان شدیم. ع، ج جلال الدین بی بر سر نان شراب پیش کردند، نخورد. باز تقریر شروع شد. توبه ها کشیدم خلاصی نبود. در سیلون بعد از نان جناب فخری بیگ افندی داماد پادشاه سابقه مصر تشریف آوردند. اسم ارجمند سلطان احمدخان یاد شد توبه می کنم - الفاظ بسیار غلط گفته شد. جناب فخری بیگ و شوکت بی حاضر بود حیران ماندند - خیالات را خراب کردند. لاعلاج رخصت شدم. بعد از آن جناب شیراحمدخان خود را از هتل مذکور بنام رفتن پیرس کشیده روپوش ساخت. صرف یوم شنبه جنوری ۱۹۲۳ برای چند دقیقه نشان زود تشریف آوردند که ده هزار تفنگ بمع یک هزار کارتوس فی تفنگ خریدم مبارک باد داد. فرمودند که سفیر انگریزی را نیز دیده آمده ام، کالیوای براون تفنگها رفته بود مهمراه صدراعظم ایتالیا سررشته کرده ام خداوند تعالی صحیح کند و کامیاب شوند، چرا که از لندن احوال خرید تفنگها خوب نیامده بود. محمدصدیق خان را خرجی داده روانه برلین کردم

که از راه مسکو بقرار خواهش خودش که حساب دارم نموده ام برلین رسیده است گویا از روما کشیدم. فقط وا سلام عظیم‌الله.»

متن فوق بخط و امضاء سردار عظیم‌الله‌خان وزیرمختار افغانستان مقیم روما عیناً نقل گردید و اصل این ورقه در کلکسیون اسناد عزیزالدین وکیلی پوپلزائی نویسنده و مؤلف تاریخ امانیه موجود است.

واقعات مربوط به سرحدات جنوبی افغانستان

در اوائل سال ۱۳۰۲ ش [شعبان ۱۳۴۱ ق - مارچ ۱۹۲۳ م] یک تعداد تفنگ از چاونی پولیس حکومت هند برتانوی مقیم کوهات مفقود گردید.

صاحب‌منصبان انگلیس به تفتیش و سراغ تفنگ‌ها برآمدند. پس از چندی گفتند که: تفنگ‌های مذکور در قریه کوی خیل به خانه عجب‌گل‌خان پښتون و آن قریه خارج از منطقه تحت نفوذ حکومت هند برتانوی است. با آنهم یکنفر میجر انگلیس با عده زیادی از عساکر برتانوی غفله بقریه کوی خیل وارد شد به تلاشی‌خانه عجب‌گل‌خان در حالی که خودش موجود نبود آغاز کردند. و حیثی که خان‌ها از خانه بدر می‌شدند، عساکر انگلیس آن محترمت را مورد بازپرس و تفتیش قرار داده، چادرها را از سرشان برداشته باوضاع توهین‌آمیز پیش‌آمد کردند و خانم عجب‌گل‌خان را محبوس برده واپس فرستادند. چون سخت‌ترین توهین بعمل آمد، عجب‌گل‌خان حیثی که بخانه وارد شده از گزارش خبر یافت از جوش غیرت در پی انتقام افتاد و در منزل میجر ایلس انگلیس حمله برد و قصد کرد که زن او را اختطاف نماید. چون زن انگلیس بسیار جسیم و بنای شور و فریاد نمود ممکن نشد و عجب‌گل او را قتل نمود و دختر نوجوان او را مس ایلس را با خود برد. در اثر این واقعه در تمام شهرها و ولایات هند برتانوی هیجان و اضطراب عظیمی نمایان شد و سرجان میفی حاکم کلان علاقه سرحد شخصاً در پی تحقیق و تفتیش برآمد و چون دختر ربوده شده مذکور را پیدا نتوانست. منازل و دهکده مردم کوی خیل را بمبارد نمود و نیز مبلغ پنج‌هزار روپیه بنام مصادره اخذ کرد و مردم کوی خیل را بی‌خانمان و پریشان ساخت. از شنیدن واقعه قتل و اختطاف زن و دختر انگلیس - شاه و ملکه انگلستان فوق‌العاده ابراز تأثر و تکدر نمودند.

و در خلال آن واقعه چند نفر مبارزین پښتون بشمول عجب‌گل‌خان از کوی خیل بافغانستان پناه آورده طلب حمایت نمودند. انگلیسان ازین حرکت خبر یافتند و در جرائد هند برتانوی انتشار دادند که قاتلین مسز ایلس بخاک افغانستان پناه برده اند و نسبت با علیحضرت امان‌الله‌شاه غازی مضامین سراپا خلاف حقیقت و دور از حد حرمت نوشتند.

و یکنفر انگلیس در «انگو اندین» نوشته بود:

«قاتلین مسز ایلس بافغانستان پناه برده اند و امیر امان‌الله‌خان در جلال‌آباد بحضور رؤساء، اقوام و قبائل نطق‌های مهیج نموده و قتل کوهات یعنی واقعه مسز ایلس و بعض حوادث دیگر از اثر همان نطق‌های مهیج او ابراز نموده است. امیر امان‌الله‌خان به رؤساء عشائر افغان گفته است که: جهت هدایت و رهبری سوی برتانیه میل نکنید و بمن رجوع نمائید.

اگرچه امان‌الله‌خان دعوی خلافت نمی‌کند ولی خود را از بزرگ‌ترین پادشاهان اسلام می‌داند.»

در اخبار دیلی میل، افغانستان را ملجاء اشرار و مقام و حشی‌ها معرفی کرده بود. نشر آن مضامین ملت و حکومت افغانستان را سخت بی‌قرار ساخت و عموم مردم بسپه و خطای حاکم کوهات و میجر نظامی برتانوی شدیداً انتقاد می‌کردند

در برج عقرب سال ۱۳۰۲ ش [اکتوبر ۱۹۲۳ م] جریده انگلیشمین در یکی از شماره‌های خود نوشت: این امر تقریباً باثبات رسیده که شهزاده نام قاتل مسز ایلس نیز مرتکب قتل واقعه پاراچنار می‌باشد.^۱ امید می‌رود که حکومت برتانیه از حکومت افغانستان که قاتلین در زیر سایه اش پناه گرفته توضیحات بخواهد. مجرمین بارشور، سپین چله، لندی کوتل و کوهات از عرصه دراز در پناه افغانستان بوده به عیش و عشرت مشغول اند.

حکومت افغانی در وزیرستان اشخاصی را که به حکومت بریتانیا صدمه می‌رسانند، وظائف می‌دهد و به همین نوع به (مجاهدین)^۲ تیرا پول افغانی رسانیده می‌شود و اگر در علاقه‌های مذکور تحریکات افغانی نمی‌بود تا حال افواج هند برتانوی امنیت قائم می‌کردند. ما این امر را نمی‌توانیم باور کنیم که حکومت افغانی باز می‌خواهد با حکومت بریتانیا نبرد آزمائی بکند.

دولت پادشاهی افغانستان بجواب جرائد انگلیسی نوشت:

«شهزاده و عجب‌گل بافغانستان وجود ندارند و اگر احیاناً دستگیر شدند ازینطرف حسب مقررات عادلانه با اوشان رفتار خواهد شد و گفت که افغانستان در حین جنگ عمومی یکی از عوامل عمده فوز برتانیه بوده است و اگر در آن زمان افغانستان شریک به جنگ می‌شد می‌توانست که در کمال سهولت ضربه مدهش به انگلیس وارد آورده، دست او را از بسی نقاط مهم که بر آن مستولی بوده است، برای ابد کوتاه سازد. ولی افغانستان مواعید خود را نسبت باو محترم نگاهداشت و در مقابل امیدواری‌های زیادی از برتانیه انتظار داشت. اما برخلاف این انتظار چون اعلیحضرت امیر حبیب‌الله‌خان شهید محض اعتراف بحق طبیعی و مشروع افغانستان و تسهیلات برای شرکت نماینده افغانستان در مجمع بین‌المللی از برتانیه دوستانه تقاضا نمود. برتانیه مسئله را به تسامح و اغماض گذرانید و بالنتیجه در زمان غازی امان‌الله قضیه منجر به جنگ سال ۱۹۱۹ گردید و چیزی را که بایستی برتانیه بدون زحمت و تکلیف قبول می‌کرد بعد از تحمل خسارات کلیه تسلیم نمود.^۳

و در همان اوقات بریتانیا در ظاهر پناه گرفتن قاتلین پنج نفر مرد و زن انگلیس را بخاک افغانستان متمسک گرفته، تقاضا نمود که قاتلین مذکور دستگیر شوند. حکومت افغانستان سپردن پناه گزینان را بدست

^۱ در همان سال واقعه دیگر در پاره‌چنار رخ داد و تفصیلش درین کتاب مندرج است.

^۲ اخبار انگلیسی مجاهدین سرحدی را بلفظ دزدان یاد کرده است.

^۳ این مختصر یادداشت دولت پادشاهی افغانستان مستقل در سال ۱۳۰۲ ش مربوط همان صفحاتی است که نویسنده این تاریخ در صدر کتاب تحت عنوان [امیر حبیب‌الله‌خان و مسئله استقلال] از نظر گذرانیده ام و این یادداشت امان‌الله‌شاه غازی مؤید همان مسئله است که پدرش جداً تقاضا داشت. عزیزالدین وکیلی پوپلزائی

انگلیسان قبول نکرده، بجواب نوشت که قاتلین مذکور در خاک افغانستان نبوده و در حدود بریتانیه گشت و گذار دارند و در صدد انتقام می‌باشند و پس از تفتیش سرحدات اعلام کرد که قاتلین در [متو مینه] قیام دارند.

و دران ایام اخبار زمیندار بعض مقالات نسبت بافغانستان انتشار داد و در ضمن بیانات [سر هملتن گرانت]^۱ یکی از شخصیت‌های معروف انگلستان را که زمان درازی زمام امورخارجہ هندوستان بدست او و در سال ۱۳۰۲ ش از اعضاء وزارت امورخارجہ انگلستان بود، منتشر ساخت و مذکور بجواب سؤال حکومت فرانسه گفته که بود: «در سرحد شمال مغربی از دست قاتلین یک وضعیت غیر قابل تحملی ایجاد گردیده است و می‌باید که در این مسئله اقدام جدی و فوری بعمل آید. مشکلات امیر امان‌الله‌شاه غازی را بخوبی می‌دانم لیکن همجواری تقاضا می‌کند که بایستی برین مشکلات فائق آید و باید بداند که اگر در ظرف یک هفته اقدام رضائیت بخشی ننمود وزیرمختار خود را از کابل احضار خواهیم کرد و مردم افغانی را هم واپس می‌فرستیم. تمام دروازه‌ها را مسدود کرده و تجارت را قطع خواهیم ساخت. مثل آفت سمائی به علاقہ‌جات افغانستان و اگر ممکن شود الی کابل بذریعہ طیارات وضعیت کنونی غیر قابل تحمل است و ما نباید از شروع محاربه جدید مخوف گردیده از اقدام منصفانه خود را باز داشته بر سرحدات امنیت برقرار نکنیم»

حمله خواهیم کرد من تقریباً بیست سال به افغانستان بومد و محاربه با افغانستان را از هر چیز بدتر می‌دانم

ولی حکومت افغانستان بجواب انگلیسان نوشت: «قتل چند نفر در مسائل دولتی و روابط همجواری اینقدر اهمیتی ندارد که موجب کشاکش سیاسی گردد. بیشتر ازین دوسه واقعه مهم در سرحد دولتین بوقوع رسیده و خسارات اموال زیاد دران بود. اما چون سوءظن و تغییر عقیده در بین نبود بمحض مذاکرات رفع گردید. چنانچه جان‌داد احمدزائی که در عصر امیر حبیب‌الله‌خان شهید مسبب فتنه عظیمی شد و دست برتانیه در شورش او علناً شریک بود و به ذخائر حربی و معاونت مالی مساعدت می‌کرد و اخیراً او را بخاک خود پناه داد و مجدداً با اسلحه و لوازم حرب بمقابل افغانستان فرستاد و افغانستان بآن پروتستی نکرد شاهد این مدعا است، و کذا تحریکات هزاره‌هایی که نوکران انگلیس بوده به هزاره‌جات آمده تولید اسباب خونریزی و فتنه‌انگیزی بین افغانستان و هزاره نموده، در اختلال داخلی مملکت می‌کوشیدند و یا پناه گرفتن افغان‌های کوچی سلیمان‌خیل در خاک برتانیه که جنایات بزرگی در سال ۱۳۰۱ شمسی نموده اند از مسائل مهم است که نظیر آنرا بسیار زیر نظر داریم. لیکن استادگی و پافشاری برتانیه برین مسئله جزئی و توقف تفنگ‌های افغانستان در بمبائی مدلل می‌کند که نیت برتانیه بافغانستان تغییر یافته است.

^۱ نام این شخص در تاریخ دوره امانیه در چندین جا در این کتاب یاد شده است (عزیزالدین وکیلی پوپلزائی).

و تفصیل آن اشارات چنان است که افغانستان برای قواء پولیس خود از کارخانه‌های اسلحه سازی فرانسه تفنگ خریداری نمود و حین وصول در بمبائی، انگلیسان آنرا قید نمودند و این حرکت را برخلاف ماده (۶) آخرین معاهده خود که بتاريخ (۳۰) عقرب سال ۱۳۰۰ش از طرف سر هنری دابس و محمود طرزی وزیر امور خارجه افغانستان در کابل بامضاء رسیده بود بعمل آورد.

و حکومت افغانستان بار دیگر در نشریه رسمی خود با نگلیسان خاطر نشان ساخت که افغانستان هیچ یک قاتل را پناه نداده و این هم بر اهل بصیرت روشن است که افغانستان هیچ یک حصه شرف خود را زیر پا نکرده و نه مؤسس تربیت قاتلان است، بلکه مسلک خودش اصلاً صلح جویانه است و مسالمت کارانه است و نه افغانستان خلاف ورزی کدام معاهده فی مابین دولتین افغانستان و برتانیه را نموده است. اما برتانیه خلاف مقررات عهدنامه اسلحه ما را که از اروپا وارد شده توقیف کرده و بعلاوه بعضی تهمت‌های مهمل و بی اساس بما افترا می بندد که فی الواقع نتایج عملیات مدبرین برتانیه می باشد.

و در این موقع که انگلیسان می خواستند مردم هندوستان را برضد مملکت افغانستان تحریک نمایند، مردم هندوستان قبول نکردند و در جرائد خود با وضاحت نوشتند که این اقدام برخلاف مصالح هندوستان است. هندوستان هیچگاهی بمخالفت و ضدیت افغانستان رضامند نیست، هندوستان تکالیف شاقه این گونه اقدامات دشمن کارانه را ابداً متحمل شده نمی تواند. هندوستان نمی خواهد برای اغراض استعماری انگلستان اولاد خود را به جنگ افغانستان سوق نموده قربان کند.

مولوی شوکت علی گفت: اگر برتانیه به جنگ افغانستان اقدام نمود، بمیدان جنگ تنها سپاهیان برتانوی خواهند رفت. و گفت به حاضرین کنفرانس خلافت اطمینان می دهیم که در آینده قریب یک تحریک شدیدی را انتظار بکشند.

و بعد تبلیغات علماء شامل کنفرانس خلافت، در یکروز جمیع دکاکین بسته شده به مظاهرات پرداختند و باطراف سفارت افغانی و ترکیه گرد آمده نسبت اقدامات برتانیه اظهار تنفر می نمودند. از جریان آن واقعات وقتی به مسکو خبر رسید، چیچرن وزیر امور خارجه دولت جمهوری روسیه شوروی نطقی ایراد کرد و نیات سوء برتانیه را توضیح نمود. و در همان وقت حکومت فرانسه از برتانیه توضیحات خواست که اگر اراده جنگ با افغانستان داشته باشد می باید او را مستحضر سازد تا وسائل تأمین مأمورین سیاسی و تبعه خود را در افغانستان مدنظر بگیرد.

سر هملتن گرانت که ما او را قبلاً معرفی کردیم بجوابش مختصر معلومات نوشت و متن گفتارش در صفحه پیش مندرج است. و انگلیسان یادداشتی بحکومت افغانستان داد که اگر روابط خود را با روسیه قطع نکنند با وی خواهد جنگید.

دولت انگلیس که در این اوقات می خواست ولوله‌های مهیبی در عالم برپا کند [مسز ستار] یکنفر نرس انگلیس را که به همراه پنبتون‌ها برای پیدا نمودن مسز ایلس به دره‌های مساکن پنبتون‌ها حرکت کرده و مسز ایلس را پیدا کرد مورد تحسین زیاد قرار داد و باعطای نشان نائل ساخت. پادشاه و ملکه انگلستان با

او اظهار ملاحظت مخصوص نمودند و مسز ستار از هند به انگلستان رفت و تقریب ورود او تا انگلستان به هر جا احتفالات انعقاد یافت و تا مدت زیادی داستان‌های شجاعت و شهامت آن زن تذکار می‌گردید و در حالیکه آن موفقیت از طرف پښتون‌های سرحدی بعمل آمده بود. حکومت هند برتانوی برای دستگیری عجب‌گل کوهاتی بانواع تدابیر اقدام نمود اما ناکام شد. بالاخر برای رفع مسئولیت اظهار نمود که قاتلین در خاک افغانستان پناه برده اند و بایستی افغانستان آنها را دستگیر کند و از افغانستان خواهش دستگیر مذکور را نمودند.

حکومت افغانستان گفت: عجب‌گل کوهاتی در افغانستان ملجاء معینی ندارد و احیاناً اگر یافته شد دستگیر می‌نماید.

لهجه حکومت هند برتانوی تا یک زمان ملائم بود، و در موقعی که در پاره چنار واقعه دیگر رخ داد، ارتکاب آن واقعه را هم به عجب‌گل کوهاتی نسبت دادند. و وضعیت انگلیس در مطالبه وی شدید شد و مسئله به تهدید و انذار کشید. اما حکومت افغانستان از انذار و تهدید انگلیس خوف نکرده برای هرگونه مقابله آمادگی از خود نشان داد و با دلائل قطعی مدلل ساخت که قاتلین را بخاکش پناه نداده و در خارج افغانستان سکونت دارند. با آنهم اتهامات حکومت هند برتانوی نسبت بافغانستان ادامه یافت و قاتلین را که در خاک پښتون‌ها سرحد اقامت داشتند بدست آرند. عجب‌گل کوهاتی که دانست از طرف انگلیسان بشدت تعقیب می‌شود، عائله خود را بافغانستان فرستاد و گفت که از انتقام کشی و انگلیس کشی هرگز دست بردار نمی‌شوم و از طرف عائله خاطر جمع شد. عجب‌گل که تا آن وقت تنها بود باحتیاط کار می‌کرد و بعد از آن یک جمعیت بزرگ مجاهدین را برای انتقام جوپی باخود به همراه ساخت.

حکومت افغانستان برای حفظ امنیت مناطق پښتون‌ها برای عجب‌گل خبر داد که حدود تحت نفوذ دشمن را ترک گفته وارد افغانستان شود. عجب‌گل کوهاتی در اواخر برج جدی سال ۱۳۰۲ ش [دهه اول جنوری (۱۹۲۴م)] بدارالسلطنه کابل در ظل حمایت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی پیوست. و حکومت افغانستان برای مصئونیت عجب‌گل و عائله اش فرمود تا بطرف صفحات شمال افغانستان در محلی که برایش تعیین می‌گردد سکنی گیرد.

حکومت هند برتانوی چند روز بعد اخبار [سول ایند ملتری گزت] نوشت: «در افغانستان هشت نفری حواله شده اشخاص را اجباراً داخل عسکر می‌سازد، مردم منگل ازین حکم سرپیچی نموده حاضر نشدند که داخل عسکر گردند و در محل مخالفت استاده اند و حکومت هم در برابر این سرپیچی آنان چیزی نتوانسته سکونت ورزیده ازین تصمیم مردم منگل معلوم می‌شود که روح عسکریت افغان‌ها تا چه اندازه است.»

در برج قوس سال ۱۳۰۲ ش در این وقتی که مکاتبات سیاسی افغان و انگلیس بر سر این مسائل در جریان بود، از مخالفت جدی انگلیس نسبت به ترقیات آینده افغانستان تمام ملل خبر یافت و از جمله گویندگان آیت‌الله خالصی‌زاده ایرانی در مسجد سلطانی و سفارت افغانی مقیم تهران و حضور رئیس‌الوزراء و سفارت ترکیه مقیم تهران گفت:

«بر اثر یادداشت اخیر انگلیس بدولت ایران، ملل مشرق از خواب غفلت بیدار گردیدند» و گفت: «دولت افغانستان به قیمت جوانان رشید خود استقلال خویش را استرداد نمود و همینکه پادشاه بزرگ افغان امان‌الله‌خان باصلاح امور و نشر معارف و ترویج علوم و صنائع پرداخته و شروع باستخراج معادن و کشیدن راه آهن و تلگراف و غیره نمود، دولت انگلیس ازین اصلاحات که بسرعت برق صورت می‌گرفت به وحشت افتاده و ترسید که برق این ترقیات بخاک هندوستان جستن آغاز کرده و اهالی آنجا در روشنی آن نورچشم خود را باز و بمطامع استعماری او خاتمه دهند. این بود که در صدد جلوگیری افغان برآمد و بوسیله یادداشت شدیدالحن بدولت افغانستان تهدید نمود که اگر روابط خود را با روسیه قطع نکند با وی خواهد جنگید و گویا غرض ازین یادداشت خاتمه دادن به استقلال افغانستان بوده است».^۱

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بتاریخ پنجشنبه (۲۵) برج دلو سال ۱۳۰۲ ش [۱۴ فبروری ۱۹۲۴م] از کابل به جلال‌آباد مرکز ولایت ننگرهار تشریف فرما گردید.

حکومت هند برتانوی در اواسط برج حوت سال مذکور تفنگ‌های فرانسوی خریداری افغانستان را که در بمبائی قید کرده بود، اجازه داد و این اجازه وقتی داده شد که ملاعبداللہ لنگ و ملاعبدالرشید را برضد حکومت افغانستان به جنگ وادار ساختند. آغاز ظهور اغتشاش آنها مصادف به اواخر برج دلو و حوت سال ۱۳۰۲ ش است که اصلاً از برج اسد سال مذکور [ذیحجه الحرام ۱۳۴۱ق - جولائی ۱۹۲۳م] آغاز شده بود که اجمال خبرها آتیاً نوشته می‌شود و تفصیل آن مربوط به جریانات سال ۱۳۰۳ شمسی است.

کسالت مزاج وزیرحربیه و وکالت وزیر امورخارجیه از وزارت حربیه

در برج جدی سال ۱۳۰۲ ش [دسمبر ۱۹۲۳م] سردار محمدنادرخان سپه‌سالار وزیرحربیه را سوءمزاج از قسم تب عارض گردید و اخیراً شدت نمود و اندازه حرارت بالغ بر یکصد و سه درجه گردید و در اوائل برج دلو رو به تخفیف گذشت.

در اوائل مرضی او، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از امور وزارت حربیه هر روزه واری می‌فرمود و از اواخر برج جدی و اوائل برج دلو سال ۱۳۰۲ ش جنوری (۱۹۲۴م) از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه محمدولی‌خان وزیر امورخارجیه مؤظف شد که نصف روز در وزارت حربیه و باقی روز به وزارت امورخارجیه کار هر دو وزارت را بر ذمت خود بگیرد. اعلیحضرت در فرصتی که عهده وزارت حربیه را نیز بر ذمت محمدولی‌خان گذاشت گفت من یقین دارم که وزیر امورخارجیه از عهده کار هر دو وزارت بخوبی بدر شده می‌تواند.

احضار رئیس هیأت تنظیمیه از بلخ بکابل

نظام‌الدین‌خان رئیس هیأت مهمانداران در برج قوس سال ۱۳۰۲ ش به همراه رسکول نیکوف سفیر روس

^۱ متن نطق آیت‌الله خالصی‌زاده ایرانی در همان وقت در اخبار [لواء بین‌النهرین] نشر شده بود.

از کابل تا سرحد رود آمویه عزیمت نمود. اعلیحضرت امان‌الله‌شاه بآن معتمد دولت هدایت داده بود که بعد عبور دادن سفیر مذکور از رود آمویه از وظائف رحیم‌الله‌خان مأمور خارجی و کارهای رئیس هیأت تنظیمه واری و معاونت نماید و در حل و فصل امور سرحدی و مرکزی مدققانه بکوشند. متعاقباً محمدابراهیم‌خان رئیس هیأت تنظیمه بکابل احضار و به نظام‌الدین‌خان مذکور [پسر سردار فقیرمحمدخان شاغاسی] از مقام پادشاهی خبر داده شد که از وظائف رئیس هیأت تنظیمه وکالت نماید. و چند یوم گذشته خبر رسید که اگر کثرت برف و سردی هوا مانع نگردد بدون معطلی عازم کابل گردید. و طرز عبارات معلوم گردید که مهمی در پیش آمده است و حین ورود بکابل معلوم گردید که ملاعبدالله لنگ بر کتاب تمسک‌القضاة الامانیه اعتراضاتی نموده است و اعلیحضرت امان‌الله‌شاه به محمدابراهیم‌خان فرمود در وقتی که شما ناظر عدلیه بودید این کتاب در تحت نظر شما توسط علماء تألیف و تحقیق شده است. ملاعبدالله را بکابل احضار نموده یا او را با دلائل علمی قانع بسازید و یا کتاب را اصلاح نمایید.

محمدابراهیم گفت: هر یک کتاب که توسط علماء با نهایت غور و دقت تألیف و تحقیق و نشر شود. و بعد بگفته یک شخص که هیچ یک دلیل و اعتراض علمی نداشته باشد مانع نشر قرار بدهیم به نشرات و نظامات دولت بعد ازین چه اعتبار باقی خواهد ماند و من حاضرم که او را قانع بسازم.

بعداً از کابل به سمت جنوبی پیام فرستاده و گفته شد که ملاعبدالله و هر یک عالم دیگر که اعتراضات علمی بر کتاب تمسک‌القضاة الامانیه داشته باشند بکابل حاضر شوند و علماء حضور و اعضاء وزارت عدلیه حاضر اند که بقناعت او شان بپردازند.

ملاعبدالله از ورود خود بکابل خوف نمود تا آنکه از کابل هیأتی از علماء به سمت جنوبی فرستاده شد و او قانع نگردید، هیأت معاونت نمود که اجمال این حوادث را صفحات آینده این کتاب ارائه می‌نماید. و اعلیحضرت در یکروز در قصر دلکشا کابل از جریانات ماه‌های زمستان در محضر اهل دربار از حوادث سمت جنوبی و اطلاعاتی که بحضور رسیده بود حکایت نمود. محمدابراهیم‌خان گفت: از باعث کتاب تمسک‌القضاة و نظامات دولت خاطر جمع باشند که هرگونه اعتراض را علماء دارالسلطنه رفع می‌نمایند. و اما اگر حوادث طور دیگر باشد این محض بهانه ایست که نمی‌توان قبول کرد.

تبدلات در وزارت امورخارجیه

در برج دلو سال ۱۳۰۲ ش [جنوری ۱۹۲۴م] غلام‌نبی‌خان چرخ‌ی وزیرمختار دولت پادشاهی افغانستان در مسکو بامر اعلیحضرت امان‌الله‌شاه بدارالسلطنه کابل احضار و معین وزارت امورخارجیه مقرر گردید. محمدهاشم‌خان نائب‌سالار وزیرمختار در مسکو مقرر گردید.

غلام‌حیدرخان مدیرشعبه روس و ترکستان به مدیریت گمرک قندهار و حفیظ‌الله‌خان معاون شعبهم ذکور ترفیعاً مدیرشعبه روس و ترکستان در وزارت امورخارجیه مقرر گردید. امین‌الله‌خان کاتب دارالترجمه

وزارت امورخارجیه بکاتبی جنرال قونسلای افغانستان در هند و امیرمحمدخان بعوض او کاتب دارالترجمه مقرر گردید.

اعطاء مکافات از حضورشاهانه

در برج دلو سال ۱۳۰۲ ش میرزا خیرمحمدخان مدیر نفوس ولایت کابل و یکنفر سرکاتب و نه نفر کاتب مدیریت مذکور از حضور اعلیحضرت اماناللهشاه غازی باخذ مکافات خدمت نائل گردیدند و درجات انعامات ازین قرار است:

۱. مدیر یکهزار و پنجصد روپیه (در این وقت یک سر آرد گندم دو روپیه قیمت داشت).
۲. سرکاتب پنجصد روپیه
۳. هر نفر کاتب صد روپیه

اعدام و حبس

در برج دلو سال ۱۳۰۲ ش [جمادی الآخر ۱۳۴۲ ق - جنوری ۱۹۲۴ م] بقرار فیصله محکمه شرعیه و فرمان دولت پادشاهی افغانستان افراد آتی بجرم قتل و سرقت در حکومتی اعلی سمت جنوبی محکوم به حبس و اعدام گردیدند.

۱. خانکی ساکن تورابه خوست به واقعه قتل حصمالدین ساکن موضع مذکور که قبلاً دستگیر و محکوم به حبس شده بود، اعدام گردید.
۲. عنایت ولد رحمن ساکن نک جدران بواقعه قتل محمدالمر ساکن زئی خیل زرمتمت به ده سال حبس محکوم گردید.
۳. اختر محمد ولد خواجه نور ساکن زرمتمت بواسطه داره و دزدی به ده سال حبس محکوم گردید.

عزیمت بطرف جلالآباد

اعلیحضرت اماناللهشاه غازی بتاریخ پنجشنبه (۲۵) برج دلو سال ۱۳۰۲ ش [۱۴ فبروری ۱۹۲۴ م] بساعت یک بعد از ظهر بجهت واری امور سمت مشرقی عازم جلالآباد گردید.

اعطاء نشان ستور

پروفیسور پریکس مستشار عالی معلم مدرسه عالی تکنیک برلین که مؤظف طرح نقشه دارالامان کابل از ابتداء تاسیس و ترتیب امور مهندسی آن بود و هارتل سرمهندس دولتی افغانستان و معمار شهر جدیدالتاسیس دارالامان کابل و در اموری که مشوش و متردد می گردید از پروفیسور مذکور از آلمان استشاره می جست، اعلیحضرت اماناللهشاه غازی خدمات لایقانه پروفیسور پریکس آلمانی را بنظر قدر نگریده از کابل نشان ستور اعطاء فرمود و به وزیرمختار افغانی مقیم برلین هدایت فرمود که در برلین

طی محفل بزرگی که اشخاص مهم آلمان دعوت شوند نشان ذی‌شان ستور افغانی را به پروفیسور مذکور ازینطرف دولت پادشاهی افغانستان اعطاء و تسلیم نماید.

اساس روابط دوستی دولت پادشاهی افغانستان و دولت بلژیک

دولت بلژیک که یکی از دول معروف اروپا است، در سال ۱۳۰۱ شمسی [۱۹۲۳م] به توسط محمود طرزی وزیرمختار دولت پادشاهی افغانستان در پاریس خواہش نمود که با دولت پادشاهی افغانستان که از چهار سال استقلال تامه خود را استرداد کرده است روابط دوستی و علائق سیاسی خود را قائم کند. مراتب مقدماتی این روابط در سال مذکور در اروپا بین وزیرمختار افغانستان محمود طرزی و نماینده دولت بلژیک بانجام رسید و باقی مراتب در کابل صورت انجام پذیرفت و تعلقات دوستی دولتین افغانستان و بلژیک دائر گردید

در برج دلو سال ۱۳۰۲ ش [جنوری ۱۹۲۴م] از طرف دولت بلژیک نماینده مختار آن مقیم تهران به سمت نماینده رسمی دولتی بلژیک بدر بارشاهی کابل نیز معرفی گردید و از طرف دولت پادشاهی افغانستان سردار عبدالعزیزخان^۱ وزیرمختار افغانستان متعین تهران به سمت نماینده رسمی تعیین و از کابل بوی خبر داده شد که به نماینده بلژیک حالی نماید که مذکور از طرف دولت پادشاهی افغانستان بصفت نماینده رسمی دولت بلژیک قبول گردیده است. وزیرمختار افغانستان مقیم تهران نماینده دولت بلژیک را به سفارتخانه افغانی در تهران رسماً دعوت نمود. نماینده دولت بلژیک در سفارتخانه افغانی نطقی نمود و گفت:

«اعلیحضرت امیر افغانستان که قهرمان حریت و آزادی خود بشمار می‌روند با پادشاه بلژیک که سرآمد سربازان فداکار وطن خود می‌باشد، طبعاً مودت و صمیمیت قلبی خواهند داشت. دولت بلژیک از بدو تأسیس خود مساعدت و معاضدت خود را از ممالکی که قدم در جاده سمت ترقیات معاصره نهاده اند هیچ وقت مضایقه ننموده و گفت این نکته بایستی منظور نظر اولیای دولت علیه افغانستان باشد که دولت بلژیک هیچ وقت از مساعدت بهم ملکتی که طالب آن بوده مضایقه نکرده و نخواهد کرد. امید است مدت کمی نخواهد گذشت که وزیرمختار بلژیک مستقیماً بدربار اعلیحضرت امیر «امان‌الله‌شاه غازی» شرفیات شده اعتمادنامه خود را تقدیم حضور اعلیحضرت معظم غازی خواهد نمود.»

ورود محصلین فن تلگراف بدارالسلطنه کابل

دسته‌بی از محصلین فن تلگراف که در کراچی اکمال تحصیل نموده و در اواسط برج دلو سال ۱۳۰۲ ش بکابل بازگشتند، وزارت معارف بتقریب عودت با موفقیت آن دست جوانان افغانی به ساعت (۳) بعد از ظهر پنجشنبه (۲۵) برج دلو سال ۱۳۰۲ ش [۹ رجب ۱۳۴۲ ق - ۱۴ فبروری ۱۹۲۴م] در مکتب حبیبیه محفل دعوت عصریه ترتیب داد و هیأت وزراء و بعض اراکین دولت و علاقمندان معارف اشتراک نمودند

^۱ پدر عبدالحسین خان ولد عبدالجی خان عزیز است

و در محفل مذکور فیض محمدخان وکیل وزارت معارف و عبدالجبارخان جبارخیل مدیر عمومی پست و تلگراف و مولوی عبدالواسع خان کاکری و عبدالستارخان معلم و مولوی سکندرخان معلم و دو سه نفر متعلمین بیانیه‌هایی ایراد نمودند و در همان محفل دعوت طلاب فارغ‌التحصیل فن تلگراف از طرف وزارت معارف رسماً به مدیریت عمومی پست و تلگراف معرفی گردیدند.

بیانات وزیرمختار فرانسه متعین کابل در خصوص مکتب امانیه

بتاریخ چهارشنبه (۳) دلو سال ۱۳۰۲ ش [۲۳ جنوری ۱۹۲۴م] وزیرمختار دولت جمهوری فرانسه متعین کابل به مکتب امانیه که تحت اداره هیأت علمی فرانسوی تدریس می‌گردد وارد و بیاناتی نمود و گفت:

«مدت مدید بود که میل داشتم آن مؤسسه را دیده از طریقہ تعلیم آن و نتایج حاصله آن معلومات حاصل نمایم. و من عقیده راسخ دارم که اطفالی که توسط شما مدیر و معاونین صمیمی فرانسوی موسیوژرار و موسیو فیورن و زحمات معاونین تان قاری عبدالرسول خان و سعی و کوشش معلمین محترم افغانی و ایرانی که به شما عملاً کمک می‌کنند تربیت شوند. پس از اختتام تحصیلات خود در کابل می‌توانند در دارالعلوم‌های فرانسه تحصیلات خود را دوام داده بپایان برسانند. البته این را هم باید مقصد خود قرار دهید تا آنکه به منتهی درجه برای افغانستان مفید بوده بآن دولت معظمه تأثیر کمک خود را در تربیت جوانان این مملکت اثبات نمائید

رواج فن دندان‌سازی در کابل

در اواخر عهد سلطنت امیر حبیب‌الله خان یکنفر داکتر متخصص فن دندان‌سازی از هندوستان بجهت معالجه دندان‌استخدام گردید. بعد از آن به داکتر هندی گفته شد که چند تن جوانان افغان را فن دندان‌سازی و تداوی امراض دندان بیاموزد. بر حسب امر و موافقه دولت پادشاهی افغانستان و داکتر دندان‌ساز هندی چند تن جوانان افغان از کابل به کلکته اعزام شدند و مدت دو سال نزد داکتر [م.ل. سمت. د.د.س] تحصیل کردند و از جمله آن دسته جوانان افغانی یک تن عبدالستارخان که قبلاً در ماشین‌خانه عمومی کابل در عهد سراجیه در شعبه توپ‌سازی به کار فیوز اشتغال داشت و بعداً در جمله طلاب مذکور به کلکته اعزام گردیده بود، حین بازگشت بوطن چون موفقیتی حاصل کرده بود، در عهد سلطنت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی مغازه دندان‌سازی باز کرد و بساختن دندان و معالجه امراض دندان اقدام ورزید و این اولین دندان‌ساز کابل است که در شهر کابل مغازه دندان‌سازی افتتاح می‌نماید و نیز خلیفه محمدطاهرخان از هم جماعتان عبدالستارخان مذکور در شهر کابل مغازه دندان‌سازی از عهد امانیه باز کرد و شهرتی بهم رسانید و تا سال ۱۳۲۶ ش در قید حیات و مصروف کار دندان‌سازی بود.

انعقاد محفل بتقریب ره‌اشدن مهاتما گاندهی در هوتل افغان - کابل

برحسب امر و اشاره اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بتاریخ جمعه (۲۶) دلو سال ۱۳۰۲ ش [۱۵ فبروری ۱۹۲۴م] در هوتل افغان - کابل از طرف سیدعلی عباس بخاری محفل دعوت به مناسبت رها شدن

مهامتاماگندهی منعقد گردید. شارژدافر و اعضاء سفارت روسیه شوروی و اعضاء سفارت ایران مقیم کابل و اعضاء سفارت دولت جمهوری ترکیه مقیم کابل و غلاممجتبی خان چغتایی لغمانی مستوفی ولایت کابل و عده دیگر از بزرگان و معاریف کابل اشتراک داشتند. نخست سیدعلی عباس بخاری و بعداً مهندس پرتاب بیاناتی نمودند و سپس غلاممجتبی خان مستوفی بیانیه مؤثری ایراد نمود و بعد از آن سولوویف شارژدافر سفارت روس با ترجمان خود برپا خاسته گفت: «چون من زبان دری را بخوبی نمی دانم از طرف خود ترجمان خود را وکیل انتخاب می کنم و گفت: مهامتاماگندهی شخص محترمی است و با دولت جماهیر اشتراکیه شورائیة روسیه از اول یک حس محبانه به قلب خود می پرورانید از این حیث مهار شدن این چنین یک انسان با حس مسرور شده و ممنونیم.»

اعزام طلاب افغانی به ترکیه

در برج دلو سال ۱۳۰۲ [جمادی الآخر ۱۳۴۲ ق جنوری ۱۹۲۴ م] وزارت معارف افغانستان یکعده طلاب را از مکتب حبیبیه و امانیه بغرض تحصیل فن طبابت و عسکریت انتخاب و از کابل به ترکیه اعزام نمود و عبور این دست طلاب برای مخالفین دولت افغانستان وسیله شایعات غلط گردید که تفصیل آن در ضمن جریانات سال ۱۳۰۳ ش در این کتاب نوشته شده می آید.

تأسیس اداره لیلیه برای اقامت آرزومندان تحصیل

در برج دلو سال ۱۳۰۲ ش [جنوری ۱۹۲۴ م] وزارت معارف افغانستان در مرکز کابل اداره لیلیه افتتاح نمود که آرزومندان تحصیل به دارالمعلمین و مکاتب رشدی تا زمانی که این دو مکتب در مراکز ولایات افتتاح گردد اكمال تحصیل نمایند و شب در جایی که برای طلاب لیلیه تعیین شده است بگذرانند و نظامنامه پی در این خصوص طبع و نشر شد و تأسیس اداره لیلیه مخصوص متعلمین مردم اطراف بود تا از لحاظ محل اقامت شب دچار مشکلات نباشند.

مکتب السنه

در برج دلو سال ۱۳۰۲ ش وزارت معارف مکتب السنه را در کابل تأسیس و افتتاح نمود و عجالتاً زبان های فرانسوی، انگلیسی روسی دران تدریس می شد.

متن خطبه اعلیحضرت امان الله شاه در مسجد ارگ لغمان

اعلیحضرت امان الله شاه غازی در طی سیاحت چند روزه به ولایات ننگرهار و لغمان بتاريخ جمعه (۲۶) برج دلو سال ۱۳۰۲ ش [۱۰ رجب ۱۳۴۲ ق ۱۵ فبروری ۱۹۲۴ م] نماز جمعه را در مسجد جامع ارگ حکومتی لغمان بامامت و خطابت ذات شهریاری خود اداء نمود و قسمتی از متن خطبه آن پادشاه ازین قرار است:

«عزیزان من! هر قدر اوامر و نواهی که خلاق عظیمالشان و پیغمبر برحق برای ما مسلمانان فرموده

محض به سبب فائده خود ماست. ذات حضرت خداوند از احتیاج به عبادات مستغنی است، اگر همه عالم حق عبودیت خود را اداء نماید یک ذره در ذات سطوت خداوند فائده نمی‌بخشد، همچنان اگر تمام عالم از وحدانیت خداوند و ربوبیت او نعوذ بالله انکار کند ذره‌ی در ربوبیت خداوند (ج) نقصان نمی‌رسد.»

اعلیحضرت غازی در ضمن خطبه و اداء موعظه در مورد زکوة و سود بیانات داد و در خطبه ثانی گفت: «اله‌العالمینا! این بنده عاجز را که امروز در افغانستان برای خدمت اسلام و وحدت قوم افغانستان مقرر نموده بی توفیق عطا فرمای که حیات و ممات خود را فدای دولت اسلام و اسلامیان و ترقی و تعالی افغانستان بدارم.»

خداوند عسکر و همه قوم دلیر افغان را همیشه فاتح و مظفر و منصور دار، الهام قوم شجاع افغان را در همه اقوام روی زمین نیک‌نام و سرفراز دار، خداوند! امر توفیق نصیب کن که به حقیقت وظیفه شاهی خود دانسته از عهده خدمت قوم باشیم. پروردگارا! علماء ما را زبانی ده که حقیقت اسلام را باقوام بداناند.»

بازگشت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه از جلال‌آباد بدارالسلطنه کابل

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه بتاريخ شب‌شنبه (۴) برج حوت سال ۱۳۰۲ ش [۱۱ رجب ۱۳۴۲ق - ۲۳ فبروری ۱۹۲۴م] از جلال‌آباد مرکز ولایت ننگرهار بدارالسلطنه کابل بازگشت نمود.

انعقاد محفل جشن در قصر دلکشا کابل

بمناسبت سالروز جلوس باستقلال امان‌الله‌شاه غازی بتاريخ چهارشنبه (۸) حوت سال ۱۳۰۲ ش از طرف محمدیعقوب‌خان شاغاسی حضور «وزیردربار سلطنتی» تمام مشاهیر رسمی و ملکی و نظامی و رجال نواحی قریب دارالسلطنه کابل و اعضاء کوردیپلوماتیک مقیم کابل و مستخدمین خارجی بتقریب جشن جلوس باستقلال اعلیحضرت امان‌الله‌شاه در قصر دلکشا دعوت شدند.

روز پنجشنبه (۹) حوت [۲۸ فبروری] از ساعت (۸) تا (۱۰) و (۵۰) دقیقه صبح سفراء و نمایندگان دولت خارج و اعضاء سفارت‌خانه‌های شان حاضر گردید و مراتب تبریک و تهنیت ششمین سالروز جلوس باستقلال را بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه بجا آوردند و از ساعت یازده و نیم روز مذکور ذات‌شاهانه از اتاق بروی زینه مدخل قصر دلکشا برآمد.

محمودلی‌خان وزیر امورخارجیه بوکالت مأمورین دولت بیانیه‌ی بعرض حضور شهریار غازی رسانید. اعلیحضرت امان‌الله‌شاه نطقی نمود و گفت:

«عزیزان من! یک انسان هر قدر سعی و کوشش کند نمی‌تواند برای جامعه کاری بکند - لله‌الحمد امروز فکر مجاهدات برای ترقیات در دماغ عموم ملت افغانستان جا گرفته، مأمورین شما هم از خورد و بزرگ آرزومند تعالی و پیشرفت بوده متحداً صرف مساعی دارند که از این اتحاد فکری مأمورین برای عموم

تبریک می‌گوییم و می‌باید همین طور تا آخر بفکر ترقی دولت و راحت ملت باشند و ساعتی از جد و جهد غافل نمایند.

آنچه در افغانستان تا این وقت بعمل آمده محض لطف خداوند است نباید کسی آنرا به شخص خود نسبت دهد. ولی این را هم بدانید که اسباب عدم ترقی مان در سابق فقدان کوشش اجتماعی بوده است و الا لطف خداوندی به هر وقت همراه است. این راهم فراموش نباید کرد که ترقیات مسلمانان را راهی است که اسلام تعیین نموده است، غیر از راه اسلام ممکن نیست که بسر منزل مقصود برسیم. پس باید که نیت و ارادات ما در قول و عمل بر وفق اوامر الهی و احکام مقدسه اسلام باشد.»

پس از نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی مدعوی در منزل فوقانی قصر دلکشا رفتند. در تمام برنده‌ها و اتاق‌های قصر بصرف‌شیرینی و چای و مشاهده البوم‌های تصاویر و رسم‌های تاریخ و بازی‌شطرنج مشغول شدند و اعلیحضرت پادشاه غازی منحیث میزبان با هر جمعیت نزدیک شده، بپا استاده و گاهی نشسته بدون تکلف صحبت و احوال‌پرسی و ابرازشفقت و مرحمت می‌فرمود.

محل جشن تا ساعت یک بعد از ظهر دوام داشت و پس از آن مدعوی برای صرف طعام به همراه ذات‌شاهانه در قصر سلام‌خانه رفتند و بعد از صرف طعام باز بقصر دلکشا برگشتند و محل جشن بساعت سه و نیم بعد از ظهر خاتمه یافت.

قاری عبدالله‌خان کابلی معلم بمناسبت انعقاد محفل پرمسرت ششمین سالروز جلوس باستقلال اعلیحضرت امان‌الله‌شاه - قصیده‌پی شامل (۳۸) بیت گفت که از جمله دو بیت آنرا در این صحیفه تاریخ سند می‌آریم:

شاه قلمرو افغان امیر امان‌الله
امین دولت و دین خسرو بلند اقبال
گرفته تاج و نگین پدر به استخلاف
نشسته است به تخت سهی به استقلال

کلمه استخلاف هم منسوب به پدرش امیر حبیب‌الله‌خان و هم سر سلسله شاهان درانی افغان است که امان‌الله‌شاه به همان اعتبار پدران بزرگ استقلال تامه افغانستان را استرداد نمود و این کلمه طور ذومعین یاد شده است. قاری عبدالله‌خان معلم شاعرشهر دورۀ امانیه همان کس است که روزگاری خطاب ملک‌الشعراء یافت.^۱

عزیمت از کابل جانب مسکو

سولویف شارژدافر دولت اتحاد جماهیر روسیه شوروی مقیم کابل بتاريخ شنبه (۱۱) برج حوت سال ۱۳۰۲ ش ۲ مارچ ۱۹۲۴ م از کابل براه قندهار و هرات رهسپار کشور خود گردید و بجای او والتر سرکاتب

^۱ در سال ۱۳۱۰ ش این وقتی که انجمن ادبی کابل تأسیس شد، قاری عبدالله‌خان معلم از جمله اعضاء انجمن و بقرار تصویب و پیشنهاد انجمن ادبی کابل از مقام پادشاهی خطاب ملک‌الشعراء یافت. سوانح او را در تاریخ مطابع و مطبوعات افغانستان نوشته ام و نیز در کتاب سفرهای غازی امان‌الله‌شاه طبع سال ۱۳۶۴ ش یاد نموده ام (عزیزالدین وکیلی پوپلزائی).

اول سفارت روسیه شوروی مقیم کابل وظیفه شارژدافر را تاحین آمدن وزیرمختار جدید ایفاء می نمود.

یادداشت روزنامه «لواء بین‌النهرین»

مصادف بایام برج دلو و حوت سال ۱۳۰۲ شمسی - روز نامه لواء بین‌النهرین نوشت:

«بر اثر یادداشت اخیر انگلیس به دولت علیه افغان، ملل مشرق از خواب غفلت بیدار گردیده و اشخاصی که تصور می کردند دیگر دولت انگلیس از مرض استعمار شفا یافته و به ممالکی که در دست دارد اکتفا خواهد نمود، یقین کردند دولت مذکور ازین مرض شفا نخواهد یافت»

و بعد از مقدمه نوشت: «اینک دولت افغان که یکی از این دول سه گانه بقیمت جوانان رسیده خود استقلال خویش را مسترد داشت و بعد از آنکه در مقابل فداکاری‌های فوق‌العاده مختار مطلق گردیدند، همینکه پادشاه بزرگوارشان امان‌الله‌شاه غازی باصلاح امور و نشر معارف و ترویج علوم و صنایع پرداخته و شروع باستخراج معادن و کشیدن راه آهن و تلگراف و غیره نمود، دولت انگلیس از این اصلاحات که بسرعت برق صورت می گرفت بوحشت افتاده و ترسید برق این ترقیات بخاک هندوستان جستن کرده و اهالی آنجا در روشنی آن نور چشم خود را باز کرده و به مطامع استعماری او خاتمه دهند. این بود که در صدد جلوگیری افغان برآمده و بوسیله یادداشت شدیدالحن او را تهدید نمود که اگر روابط خود را با روسیه قطع نکند با وی خواهد جنگید و گویا غرض از این یادداشت خاتمه دادن به استقلال افغانستان بوده است.»

یادداشت‌های فوق از طرف رجال خبیر کابل تصدیق گردید چه از برج دلو و حوت سال ۱۳۰۲ واقعه سرحدی سمت جنوبی آغاز نمود و شرح مکمل آن جریانات و واقعات در صفحات آینده این کتاب از نظر می گذرد.

تأسیس اداره خیریه در مرکز هرات

بقرار امر و هدایت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی که در خصوص بناهای خیر و عام‌المنفعه سعی و کوشش تمام داشت و به رؤساء هیأت‌های تنظیمیه ولایات سفارش‌های اکید در همچه مسائل می فرمود. شجاع‌الدوله خان غوربندی^۱ [ولدشاه‌دوله خان قوم صافی] در برج حوت سال ۱۳۰۲ ش بتأسیس اداره خیریه در مرکز هرات موفق گردید و برای اشخاص بی‌وسیله که توان کار را ندارند و اعاشه و حفظ حیات آن طبقه مردم از وظائف حکومت و توانگران ملت و مملکت است، بناء نمود.

شجاع‌الدوله خان رئیس هیأت تنظیمیه هرات در موقع افتتاح اداره خیریه در مرکز هرات گفت:

«هموطنان محترم از بدو مأموریت خود که برای تنظیمات این ولایت از حضور اعلیحضرت پدر تاجدار

^۱ در اواخر عهد امیر حبیب‌الله خان فراش‌باشی دربار و در اوائل عهد امانیه ناظر امنیه و امین‌العسس و در سال ۱۳۰۱ ش رئیس هیأت تنظیمیه هرات و در زمستان سال ۱۳۰۳ ش به سفارت افغانی به لندن فرستاده شد. (عزیزالدین وکیلی پوپلزائی)

غازی مؤظف باصلاح امور شده و ضمناً مکلف بودم با صلاح بعض نواقصی که راجع بامور مدنیت و معاش اهالی اینجا باشد هم بپردازم اینک در ظرف این دو سال و دچار شدن به بعض موانع بامداد و معاونت خدای معین و حسن نیت خیرخواهانه اعلیحضرت شهریار رؤف ملت پرور بابرز حصول غالب مقاصد کامیاب شدم و چیزی که زیاده خاطر انسان را متألم و متأثر می نماید همانا وضعیت و احوال غربت و فلاکت یکعده مسلمین فقیر و ناتوان و بی بضاعت این شهر است که غالباً این بیچاره‌ها از مرد و زن و اطفال خوردسال با تن عریان و شکم گرسنه و چشم گریان در یوزه گری کرده از آه و ناله مظلومانه قسی‌القلب‌ترین انسان‌ها را باحوال خود متأثر می‌سازند. لذا چنین تجویز شد که یک مؤسسه خیریه برای دستگیری از فقراء و مساکین این شهر تجویز و تأسیس نمودم تا به همت و معاونت شما برادران این مؤسسه خیریه که موسوم به فقیرخانه است از غربا و فقراء این شهر پرستاری شود. خود اینجانب بطور فخری ریاست این مؤسسه را متعهد شده و تازمانی که این مؤسسه اساس پیدا کند از هر حیث متعلق بخودم خواهد بود. تحویلدار و منتظم این مؤسسه متولی باشی مسجد جامع منتخب شده اند. و کسانی که چیزی امداد نقدی و جنسی می‌نمایند به متولی باشی تحویل و رسید چاپی بامضاء او بگیرند.»

دعوت شب نشینی در قونسلگری افغانی متعین ترکستان - چین

شام‌شنبه (۹) حوت بمناسبت جلوس باستقلال اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی‌شام‌شنبه (۹) حوت سال ۱۳۰۲ ش در جنرال قونسلگری افغانی متعین ترکستان چین از طرف محمدشریف‌خان جنرال قونسل افغانی دعوت شب نشینی بعمل آمد. شخصیت‌های برجسته دولت چین و میسونرهای سویدی و تمام علماء و سادات و بیگ‌ها و تاجرهای شهریار کند و اعیان و اشراف و تاجرهای تبعه دولت افغانستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و تبعه دولت بریتانیا رسماً دعوت شدند.

در وقت صرف طعام محمدشریف‌خان جنرال قونسل افغانی نطق آتی را ایراد نمود:

«حضارگرام! این محفل مسعود که بوجودتان رونق پذیر گردیده آغاز سال ششم جلوس اعلیحضرت پادشاه ذیجاء افغانستان و یادگار روز فیروز اعلان استقلال دولت علیه افغانستان است که حسیات وطنپرستانه اعلیحضرت ممدوح در قید رقیب و اسارت بودن وطن و ملت خود را برخود عار دانسته در اولین روز جلوس شاهانه حریت و استقلال تامه افغانستان را بیک صولت و شکوه فوق‌العاده بدول معظمه دنیا معرفی نموده به معاونت خداوندی بفداکاری‌های بزرگی در تحصیل نعمت آزادی ملک و ملت خود موفق شده اند. بنابراین بمناسبت آن روزی که بکروز تاریخی و قیمت داری برای ملت افغان شمرده می‌شود در هرخانه و هر مقام رسمی و غیررسمی داخل و خارج مملکت افغانستان مراسم جشن آراسته و پیراسته است که با دوستان صمیمی تجدید مسرت نموده با همه احباب صحبت‌های دوستانه اجراء می‌نمایم و در این محفل مسعود که مقصد اصلی آن تشئید روابط دوستانه دولتین علیتین افغانستان و چین است ترقی و ازیاد مناسبات دوستی و همجواری دولتین علیتین افغانستان و چین را آرزومندم.»

ورود سفیر افغانستان در لوزان

«لوزان جوزا عالیقدر جلالتمآب آقای سلطان احمدخان وزیرمختار افغانی مقیم انکوره که رفتنی پیرس می‌باشند امروز اینجا رسیده با جناب عصمت‌پاشا غذا تناول فرمودند و ازینجا بطرف پیرس که جمیع سفرای محترم افغانی در آنجا یک مجلس مشاورت منعقد می‌نمایند روانه شدند.»

خبر مذکور در جرائد ترکی بتاریخ سه‌شنبه (۱) جوزای سال ۱۳۰۲ ش [۶شوال ۱۳۴۱ ق - ۲۲ می ۱۹۲۳ م] نشر شد.

اعزام اولین دسته عساکر شاهی از کابل بطرف سرحد جنوبی

در برج حوت سال ۱۳۰۲ شمسی [رجب ۱۳۴۲ ق - فروری ۱۹۲۴ م] اوضاع سرحدات سمت جنوبی طرف نگرانی مقامات امنیتی دولت پادشاهی افغانستان گردید. در دهه سوم برج حوت سال مذکور پنجاه نفر عساکر سوار رساله‌شاهی به همراه محمدگل‌خان برگد [ولد خورشیدخان مهمند] از کابل بدان سمت بغرض ملاحظه سرحد فرستاده شدند و این دسته عساکر رساله‌شاهی تا برج جدی و سال ۱۳۰۳ ش مصروف خدمت ماندند و نتایج خدمات عساکر در مدت یکسال ضمن واقعات سال ۱۳۰۳ ش نوشته می‌شود و از جمله این دسته عساکر شاهی یکنفر فضل‌احمدخان بلوکمشر جماعه دار در برج حوت سال ۱۳۴۸ ش بمر ۹۲ سالگی وفات یافت و فرمان پادشاهی از حسن خدمت خود در دست داشت.

اعزام دومین دسته عساکر از کابل به سمت جنوبی

چون شرارت اشرار در سرحد جنوبی به تحریک اجنبی بیشتر محسوس گردید، دولت پادشاهی افغانستان لازم دید تا تعداد دیگر از عساکر را از کابل بدانطرف بغرض حفظ امنیت بفرستند. از کابل محمدصدیق‌خان فرقه‌مشر دومین پسر خواجه‌جان صاحبزاده ساکن ده قاضی چهاربیکار را با یک دسته عساکر دوصدو پنجاه نفر بصوب خائی و خمکنی فرستاد و تاریخ اعزام آن مطابق دهه سوم برج حوت سال ۱۳۰۲ شمسی است.

ترتیب بودجه سال ۱۳۰۳ ش و تصدیق وکلای ملت افغانستان

در اواخر سال ۱۳۰۲ شمسی مارچ ۱۹۲۴ م تمام وزارت‌های افغانستان بودجه سال ۱۳۰۳ ش را ترتیب و به وزارت مالیه تسلیم نمودند. وزارت مالیه بعد از تعدیلات به مجلس عالی وزراء سپرد. مجلس وزراء پس از ملاحظه برای تصویب به مجلس شورای ملی فرستاد. مجلس شورای ملی بعد از غور و تعمق تصویب و ضمن چنین معروضه‌یی به حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی تقدیم نمود:

«ماوکلای ملت افغانستان بودجه سال ۱۳۰۳ ش را از اول تا آخر بانظر غور و دقت دیده علم‌آوری نمودیم، آنچه بفکر خودمان از حک و اصلاح مناسب آمد بعمل آوردیم قسمت عمده این مصارفات برای عمران و ترقی اقتصادی مملکت و ازدیاد ثروت و رفاهیت ملت است، از قبیل ازدیاد قوه ناریه و

عسکریه و تهیه ادوات عصریه برای دفاع وطن، توسعه معارف و تأسیس مکاتب عالییه، تمدید خطوط تلگراف و ساختن سرک‌های جدید توسعه تجارت و زراعت و صناعت و حفر انهار و کشف معادن، تدویر فابریکه‌های مهمه و تعمیرات ضروریه و مؤسسات نافعہ که این همه به تعقیب افکار ابکار شاهانه برای ترقی و تعالی وطن و راحت و سعادت ملت و تأمین استقبال مملکت تحت نظر گرفته شده است و در سایه توجهات ملوکانه بمحل اجراء گذارده شده. بناءً علی هذا ما هیأت وکلای ملت افغانستان با کمال صدق و خلوص بحضور شاهانه که حفظ شریعت و ترقی مملکت یگانه مقصدشان است و در صرف پول ملت م تنها درجه صرفه جویی را تحت نظر گرفته در مهمترین و نافعترین موارد بعد از استشاره با وکلای ملت و تصویب آن بصرف می‌رسانند، مراتب شکران و امتنان تقدیم داشته طول عمر و ازدیاد توفیقات و تائیدات الهی را برای شان از بارگاه ایزد متعال نیاز می‌کنیم و بودجه عمومی (۱۳۰۳) را تصدیق می‌نمائیم.» (امضاء وکلاء)

جوابیه اعلیحضرت امان‌الله شاه

نسبت باین خدمتی که در راه سعادت و تأمین استقبال وطن خود نموده و شما از آن اظهار تشکر نموده اید از خداوند کریم خواهانم که همیشه برای این خادم دین توفیق خدمت عطاء فرماید تا خورسندی شما افراد ملت را حاصل بتوانم و در طریق حفظ و ترقی شریعت غرا و رفاهیت ملت خویش کوشیده در آتیه به وطن مقدس خدمتی کرده باشم. (امیر امان‌الله)

خلاصه بودجه سال ۱۳۰۳ ش و تغییر و تبدیل مأمورین عالیرتبه

بتاریخ پنجشنبه (۳۰) برج حوت سال ۱۳۰۲ ش [۱۴ شعبان ۱۳۴۲ ق - ۲۰ مارچ ۱۹۲۴ م] در قصر گلخانه ارگ کابل - با حضور وزراء و وکلاء و رؤساء و مدیرها خلاصه بودجه سال ۱۳۰۳ ش از طرف اعلیحضرت امان‌الله شاه قرائت شد و دلائل تمام مصارفات جدید را که تعلق به حفر انهار [کریم و یاله، نهر رزاق، بند غزنی، باغ نمونه، نسل حیوانات، کشف معادن، تعمیرات، فابریکه شیشه سازی، آهن ریزی، سامان برق] و غیره داشت با شرح مکمل بیان گردید و در همین محفل اعلام خلاصه بودجه سال ۱۳۰۳ ش تغییر و تبدیل یک تعداد مأمورین عالیرتبه نیز صورت گرفت و ازین قرار است:

۱. محمدولی خان وزیر امور خارجه، وزیر حریبه.
۲. محمود بیگ طرزی وزیر مختار افغانی در فرانسه وزیر امور خارجه.
۳. غلام محمد خان وردک وزیر تجارت، وزیر داخله
۴. سردار حیات‌الله خان وزیر معارف، وزیر عدلیه
۵. فیض محمد خان سابق وکیل وزارت معارف، وزیر معارف
۶. عبدالهادی خان سابق وزیر مختار افغانی در لندن وزیر تجارت
۷. شیر احمد خان سابق وزیر مختار افغانی در روما، رئیس شورای دولت
۸. زمان الدین خان والی کابل نائب الحکومه هرات.

۹. محمدسرورخان سابق وکیل وزارت داخله، حاکم اعلیٰ فراه
۱۰. حبیب‌الله خان غندمشر، معین وزارت حربیه
۱۱. غلام‌نبی خان چرخي سابق وزیرمختار افغانی در مسکو معین وزارت امورخارجیه.
۱۲. عبدالحمیدخان سابق وکیل وزارت عدلیه معین وزارت داخله.
۱۳. میرزا محمدایوب خان سابق سرمنشی حضور، معین وزارت مالیه
۱۴. علی محمدخان بدخشی سابق رئیس تدریسات معارف، معین معارف
۱۵. میرزا محمدخان یفتلی سابق مستشار وزارت امورخارجیه، معین وزارت تجارت.
۱۶. محمدحسین خان سابق مدیر مدرسه، رئیس تدریسات معارف.
۱۷. محمدادیب خان «ادیب افندی» رئیس مکتب امانیه و امانی
۱۸. گل احمدخان [ولد برگد عبدالاحمدخان غزنوی] سابق مدیر معابر، رئیس پولیس در وزارت عدلیه.

و در همان محفل سردار محمدنادرخان سپه سالار و وزیرحربیه و سردار شاه ولی خان برای سفارت تعیین شدند.

واقعات و جریانات مهمہ سال ۱۳۰۳ ہجری شمسی

جمعہ اول برج حمل سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۵) شعبان المعظم ۱۳۴۲ ق

و موافق (۲۰) مارچ ۱۹۲۴ م است

اعطای نشان و انعام برای هیأت مدیره شرکت ثمر

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی برای تشویق تجار در روز اول هر سال باداره گمرک کابل تشریف می‌برد و محفل پرشکوهی منعقد می‌گردید و بعد از ملاحظه حسابات و مقایسه صادرات و واردات و محصولات گمرکی بافرد مستحق نوازش می‌فرمود. روز جمعه اول سال ۱۳۰۳ ش اعلیحضرت امان‌الله‌شاه بمعیت والی کابل به اداره گمرک کابل تشریف برد و تاجرانی را که در سال ۱۳۰۲ ش در توسعه امور تجارتی بذل همت نموده بودند و خصوصاً شرکت ثمر را که از امثال سبقت برده بود هیأت مدیره آنرا باعطای نشان و انعام شرف افتخار بخشید و متن اعتبارنامه که از حضور اعلیحضرت غازی اصدار یافته ازین قرار است: «بنابر همت و مجاهداتی که هیأت شرکت ثمر در راه تزئید و واردات گمرکی و توسعه امور تجارتی دولت علیه افغانستان در سنه ۱۳۰۲ ش نسبت به همگنان ابراز داده محض تقدیر مساعیات او از حضور اشرف پادشاهی ما نشان ترقی تجاریه با این امتیازنامه برایش اعطاء فرموده شد تا بین الامثال کسب مفخرت نماید.»

میله قلبه کشی

دهقانان افغانستان روز آغاز کار زراعت را قلبه کشی یاد می‌کنند. اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در نشرات عهد سلطنت با استقلال خود همان اصطلاح باستانی زراعتی را حفظ و حمایت فرمود و در رقعات دعوت جشن زراعتی همین عبارت را بکار می‌برد. در آغاز سال ۱۳۰۳ ش [دهه ثانی شعبان ۱۳۴۲ ق] بامر اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی روی تپه امانیه مانند بهار سال ۱۳۰۲ ش برای برگذاری این جشن دهقانی تعیین و اعلان گردید. در اعلان پادشاهی تصریح شد برای کسانی که در نمایش اقسام تخم‌های گل و سبزی‌ها سهم بگیرند و یا در پرورش حیوانات و بهتر ساختن آلات زراعتی ذوق و لیاقت از خود نشان بدهند تا سه درجه: اول، دوم و سوم حائز اخذ انعامات می‌گردند.

میله قلبه کشی بتاریخ پنجشنبه (۷) برج حمل سال ۱۳۰۳ ش [۱۹ شعبان ۱۳۴۲ ق] در حوالی تپه امانیه یعنی محل قصر دارالامان برگزار گردید و چیزی که در میله قلبه کشی سال ۱۳۰۳ ش بیشتر جلب توجه و دقت تماشاچیان را می‌نمود ملبس بودن رجال بزرگ دولتی با لباس دهقانی بود. اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی و وزراء و اعیان دولت و حکومت از اقسام البسه‌ی که دهقانان کشور عزیز افغانستان دربر می‌کنند مانند پوستینچه، دستار کرباس، واسکت، یبزار، پیراهن و شلوار پوشیده و بدور کمر لنگوته‌ها از پارچه‌های وطنی بسته بودند و همه محصول صنایع ملی و پیداوار وطن بود. و بعضاً پا برهنه داس یا تبرچه به کمر زده و بعضی بیل به شانه و عده‌ی کرو چوبی بپا کرده بودند. و هرکس مطابق ذوق خود نوعی از لباس‌های دهقانی افغانی را در برداشت و نمایش لباس ملی دهقانی مساوات حقیقی طبقه دهقان را بارجال دولت و حکومت نشان می‌داد. و کسانی که لباس دهقانی موجود نداشتند و می‌خواستند با کلاه و دریشی وارد شوند باخذ تکت که دو افغانی قیمت داشت مکلف بودند.

میله از صبح پنجشنبه (۷) حمل ۱۳۰۳ ش آغاز گردید و تکلفات رسمی وجود نداشت. موزیک ملی،

پهلوانی و چوب بازی موجود بودند. شاگردان مکاتب خطابه‌ها و نطق‌ها راجع به زراعت ایراد می‌نمودند. بساعت (۲) بعد از ظهر روز مذکور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی و هیأت وزراء و رئیس‌ها و مدیرها و سرداران و بزرگان ملت وارد شدند. اعلیحضرت غازی تفنگ بشانه و بعبارت ساده و سلیس مطابق فهم مردم دهقان نطقی نمود و گفت: «هیچ مملکت روبه ترقی نمی‌گذارد و آباد نمی‌شود تا زمانی که زراعت در آن مملکت ترقی نکند، زراعت یک فن بزرگی است که در افغانستان این فن را کسی بدرستی نمی‌داند، چه اگر می‌دانست باید تمام مملکت امروز مزروع و آباد می‌بود. افغانستان آب و هوای نهایت خوب دارد و انواع میوه‌ها و درخت‌ها و حبوبات در آن می‌روید و ثمر می‌دهد، لیکن عدم ترقی زراعتی آن از باعث کم توجهی زارعین است که در صدد ترقی آن نبرآمده اند و به همان اصول قدیمه اکتفا نموده اند.

از همه بیشتر توجه حکومت و من عاجز به زراعت است، از دو سال باینطرف به زراعت توجه زیادی بعمل آمده و درین دو سال مبلغ زیادی در تهیه وسائل ترقی زراعت صرف شده است. از خداوند نیازی کنم که مساعی ما را مؤثر ساخته زراعت مان بمراتب ترقی برسد و مملکت افغانستان آباد گردد اگر همت کنید انشاءالله تعالی که باین آرزوی خود می‌رسیم. زراعت یک کار مقدس است هرکس باید بآن افتخار کند. از اینجا است که من مانند شما لباس پوشیده ام و امروز با شما هم‌رنگ و هم نوایم تفنگ را که بر دوش انداخته ام برای این است که بدانید دهقان و عسکر دو طبقه جداگانه نیست این عسکر موجوده با لباس نظامی که می‌بینید در واقع مکتب عسکری است. اصل عسکر همان دهقان‌ها هستند که در دهات مشغول زراعت اند. لهذا زارع و عسکر و کار دهقانی و عسکری از هم تفاوتی ندارند. دهقان عسکر و عسکر دهقان است.

من بسیار کوشش می‌کنم که این مساعی من رایگان نرود از شما التجاء می‌کنم که جد و جهد کنید و زمین‌های خود را آباد کنید تا از مواهب الطاف خداوندی که بسر زمین ما عنایت نموده استفاده کنید و محفوظ شوید.

یک‌شعبه مه مهم زراعت تربیه کرم پيله است و برای شما مکتب پيله کشتی تأسیس نمودم و از ایتالیا معلمین خواستم تا پيله کشتی را باصوّل علمی یاد گرفته در تمام مملکت رواج بدهید. اگر بفکر تان برسد هرگاه تمام مملکت پيله رواج شود اینقدر ابریشم که می‌خرد؟ این فکر باطل است اگر تمام حاصلات افغانستان ابریشم باشد، هنوز کم است.

مطلب عاجزانه من این است اولاً نگذارید زمین‌های شما غیر آباد بماند، جد و جهد کنید که تمام اراضی قابل زراعت را مزروع بسازید و درخت‌ها بنشانید. بعد پيله را رواج بدهید. ایرانی‌ها و جاپانی‌ها یک قسمت عمده واردات مملکت شان از کرم پيله است. از خالق بی‌نیاز خود بصد عجز آرزو می‌کنم که سال‌های دراز اهالی افغانستان رو بترقی باشند و به امن و راحت بگذرانند و این شروع سال را به شما تبریک می‌گویم یااله‌العالمین این سال نو و سال‌های آینده را بر اهالی افغانستان مبارک بگردان و از باران لطف و احسان خویش او را سرسبز و شاداب کن بحرمّت: [لااله‌الاالله محمدرسول‌الله]

یارب به جاه رسول خویش ملت افغان را بحفظ خود دار و در همه امور تو حافظ و ناصر او باش. یارب من بنده عاجز و گنهگارم چیزی ندارم اما نظر بلطف و احسان تو دارم.»

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه بعد از ایراد نطق از محل خطابه فرود آمد و پا برهنه بطرف یک جوهره قلبه‌گاو که حاضر بود تشریف برد و متگبر را بدست مبارک خود گرفت و مراسم قلبه رانی را بجا آورد.

میله قلبه کشی جشن زراعتی تا هفت روز (۱۳) برج حمل ادامه داشت و در روز اول پس از ختم مراسم افتتاح مردم شهر کابل بطرف‌خانه‌های خود روان شدند و بعضی‌ها شب در همان ساحه جشن حوالی دارالامان باقی ماندند و تجلیل این هفت روز یکی از نامی‌ترین جشن‌های زراعتی افغانستان است که زمینداران دهقانان مربوطات کابل بهترین ذوق و همت از خود نشان دادند. و نمایش حیوانات اهالی خیلی‌ها جلب نظر می‌نمود.

غلام جیلانی^۱ مفتش وزارت معارف در خصوص مراسم جشن زراعتی دارالامان نوشته است:

«حسب اراده سنیه اعلیحضرت غازی روز پنجشنبه (۷) برج حمل ۱۳۰۳ ش میله ملی دارالامان شروع گردیده به چهار بجه روز جمعه ۸ ماه مذکور عز اختتام پذیرفت. ذات‌شاهانه از کمال ملت خواهی و زراعت گستری بساعت (۹) روز پنجشنبه با تمامی وزراء و اعیان دولت ملبس بلباس فلاحت در مقام عالی دارالامان مینو نشان عز نزول فرموده در حالیکه همه میادین و سطوح مرتفعه رسماً برای قلبه کشی و تماشای اسباب زراعت و فلاحت آراسته کرده بودند، ذات ملوکانه بقسم مساوات با سائر ارکان دولت و عموم زارعین ملت بروی خاک نمناک جلوس نموده آغاز محفل را بقرائت چند آیه مبارکه مخصوص فلاحت تمهید نهاده سپس از آن اطفال رشديه چندی از مقالات مفیده مبنی بر تعریف خواص عالیه نباتات، جنگلات، زراعت، فلاحت بحضور اعلیحضرت غازی و کافه حضار تقریر کردند. بساعت یک روز مذکور ذات‌شاهانه بمیدان قلبه کشی فرود آمده بر کرسی که مخصوص برای ذات خسروانه از خمچه‌های تر و دیگر حشیش تازه ساخته بودند قیام نموده حاضرین را مخاطب ساخته نطق فرمودند.

^۱ از مردم نواحی غزنی و در مرکز حکومت آنجا مفتی محکمه شرعیه و چون شخص شاعر و نویسنده بود بتوجه محمدامان‌خان حاکم کلان غزنی به وزیرمعارف معرفی شد تا در وزارت معارف برایش کار بدهد تا آنکه بان واسطه مدیر تفتیش مقرر گردید در اول مفتی تخلص می‌نمود و بعد جلالی بخود تخلص گرفت و در این جشن بحیث یکنفر نامه‌نگار افتخاری خدمت نمود و مضمون او جریده اتحادمشرقی در شماره مورخ شنبه (۱۶) حمل ۱۳۰۳ ش [۶ - اپریل ۱۹۲۴ م] نشر نمود (عزیزالدین وکیلی پوپلزانی)

قصیده زارعین ملت بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی
(۷ حمل ۱۳۰۳ ش)

دوره بسادس سپرد مرحمت کردگار / خور ز سمک پیش برد جیش هجوم بهار
ثور بجوزا کشد رونق لیل و نهار / کرد کف مشتری لولو لالا نثار
رقعه بنام امان / داد امانی نگار
ای شه غازی لقب خسرو افغان نسب / کوکب این دایره ملت‌مست روز و شب
باش بمركز مقیم زانکه تویی ظل رب / دوش سروشی ز غیب گفت چنین زیر لب
روی زمین دیده ام نیست چوتو شهریار / نیست کفت بیست و دو مقسم هفت آفتاب
قطره زمین دائره ساز یکایک حساب / تاج زر داستان باج ز افراسیاب
چار حد و پنج سطح کرد شمر در طناب / رخس ز رستم بگیر تیغ ز اسنفدیار
مادر گیتی نژاد همچو تو فرزند نر / باغ جهان ناورد چون تو نهالی ثمر
نی ز عناصر چنین نی ز حواس عشر / نسخه ترکیب تو نیست بجز از هنر
کره چوگان تست گیر ز هر شش چهار / یوغ تو بر سر کشد نور فلک مهر و ماه
زرع کنی خواستی ای پدر خیرخواه / داس توان شد هلال ای شه ملت پناه
بذر تو چون در شود حاصل این کشتگاه / تا دروی کشت عدل در چل و یک بیست و چار
تا که ثوابت بود زینت چرخ برین / تا که سیاره کشد جذبۀ خور هم‌قرین
از حد منچور یا تا بمراکش زمین / باج‌ستان خواهمت از چلیا تا به چین
تاج ربا گویمت / صفت شکن کارزار
تا که به بر مستقر چرخ زند نور شمس / تا که عدد محتویست هیأت الیوم وامس
تا که جهان روشن است بر ستین و چار خمس / تا که بشر می‌توان کرد ز شی درک لمس
خصم تو مقهور باد سلطنت برقرار / باد سلطنتت برقرار
تا که خرامد شمیس از سمکی تا سماک / تا که بگرو شمیس گردد همین کره خاک
تا که ز صر صر نشد روی زمین چاک چاک / تا که ز دانش نگشت دفتر تکلیف پاک
تخت تو مامون باد بخت تو هم پایدار / تخت تو مامون باد بخت تو هم پایدار
شاه مجاهد شکوه داور با عدل و دین / خسرو ملت پژوه میر سلیمان نگین
چون من شیوا بیان گفت بمدحت چنین / مدحت عالی شهر رشته حبل‌المتین
سکه بمدحت زدم بر محک روزگار / سکه بمدحت زدم بر محک روزگار

نظم فوق اثر طبع غلام جیلانی است که در اول مفتی تخلص می‌نمود و در وقت انجمن ادبی کابل جلالی بخود تخلص گرفت.

برگذاری محفل و داعیه در مالینا بافتخار دو نفر پیلوت افغانی

جریده دوله ویزیون مورخ (۳۱) مارچ از مقام مالینا تحت عنوان مراجعت افسران هواپاز افغانی نوشت که در هفته گذشته برای وداع افسران نظامی افغانی کپتان محمداحسان و محمدهاشم خان بعد از تکمیل تعلیم خودها در بهترین طیاره‌های مابعد از حصول نتایج خیلی درخشان واپس به مملکت خود افغانستان می‌روند. در محفل و داعیه مذکور، قوماندان‌های بزرگ فن هواپازی ایتالیا دعوت شده بودند. قوماندان کاپوز واز مکتب ریپکنیشن در نطق خود گفت: «شما را آن چنان دو عسکر قابل جنگ‌های طیاره ساخته ایم که در فن آسمان پیمایی ماهر و دارای روح آزاد و نا قابل تسخیر می‌باشند که فقط اوصاف ملت شما را نشان می‌دهد.»

و گفت: «با خود محبت‌های ما را ببرید و یاد این ایتالیایی ما را در دل‌های خود عزیز بگذارید و آرزومندیم که مردم افغانستان و ایتالیا در افکار و کار و بار بیشتر متحد شوند و آرزومند کامیابی و ترقی مملکتین می‌باشیم.»

کپتان محمداحسان خان قندهاری اولین پیلوت افغانی بجواب قوماندان مذکور گفت: «یادگار این حیات با شما در کمپ طیاره چی‌ها که ما با خود خواهیم برد، آن تعلیم خواهد بود که در روح و تخنیک ما را مثل شما طیاره‌چی ساخته است با خود یاد ایتالیا و روح دوستی صمیمانه افراد هر دولت را بافغانستان خواهیم برد.»

(۳۱) مارچ ۱۹۲۴ م مطابق دوشنبه (۱۱) حمل سال ۱۳۰۳ ش و موافق (۲۳) شعبان ۱۳۴۲ ق است. و در همان روز که پوره پنج سال و چهل روز از جلوس اعلیحضرت امان‌الله‌شاه گذشته بود، اولین دو نفر پیلوت افغانی بنام‌های محمداحسان خان ولد محمدیوسف خان قندهاری و محمدهاشم خان از مالینای مملکت ایتالیا فارغ شده عازم افغانستان گردیدند.

و در وقت بازگشت آن دو نفر واقعه سمت جنوبی [جنگ ملای لنگ] رخ داده بود و در برج سرطان سال ۱۳۰۳ ش محمداحسان خان قوماندان طیاره مقرر گردید و اولین پیلوت افغانی و اولین قوماندان طیاره افغانی همین شخص است که در مالینای مملکت ایتالیا فن هواپازی آموخته و بفرمان اعلیحضرت امان‌الله‌شاه امتیاز درجه خدمتی افته است.

وفات

در ضمن واقعات و جریانات سال ۱۲۹۹ ش از ورود مهاجرین هندی بخاک مقدس افغانستان شرحی را از نظر گذرانیدیم. از جمله سرکردگان مهاجرین هندی یک تن ارباب غلام رضاخان پشاور بود که از سال ۱۲۹۹ ش تا دهه اول برج حمل سال ۱۳۰۳ ش در جلال‌آباد اقامت داشت و بکمال عزت و راحت بسر می‌برد. چون مذکور در شب دوشنبه (۱۱) برج حمل سال ۱۳۰۳ ش هم درانجا ترک حیات گفت. جریده اتحادمشرقی نوشت: «جناب محترم ارباب غلام رضاخان مهاجر پشاور بود که یکی از اشخاص بزرگوار و سرکرده مهاجرین هندی بودند وجودشان را مرض سرسام عائده گردیده بروز نهم بیماری شان بتاریخ لیل

دوشنبه (۱۱) برج حمل سال ۱۳۰۳ ش [۲۵ شعبان ۱۳۴۲ ق] بعمر (۴۵) سالگی ازین دارفنا بدارالبقا رحلت کردند.

فوت این شخص بزرگوار ناگوار گذشت از روی صداقتی که جناب مرحوم بدولت علیۀ افغانستان داشتند بمجرد انتشار خبر وفات موصوف نه تنها اهالی جلال آباد بلکه سامعین ازین خبر اندوهگین بسی محزون و غمگین گردیده اند باندازه‌ی که گویا هر یکی را برادر عینی اش فوت شده باشد. بساعت (۸) حسب فرموده جناب آقای احمدعلی خان حاکم اعلی سمت مشرقی تمامی مأمورین ملکی و نظامی برای ادای صلوة جنازه و تدفین مرحومی مأمور شدند. حاکم اعلی^۱ «احمدعلی خان» با فرقه مشر فرقه اول سواره و قوماندان عسکری و سررشته دار اعلی و قوماندان کوتوالی و غیره مأمورین کشوری و عسکری و اهالی محکمه‌ها و دوائر و طلبای مکتب جلال آباد رسماً و باقی تمامی اهالی کسبه و دکانداران جلال آباد چه از مسلمان و چه از اهل هنود دکان‌های خود را قفل زده خود بخود بمعیت مأمورین بجای مرحومی حاضر شده، بعمل یازده بجه روز مذکور جنازه را نقل داده، نماز جنازه را در حد قریب قصرشاهی در یک میدان وسیع اداء نموده قریب حمام‌شاهی واقع دروازه کابلی شهر جلال آباد باحاطه مزار فیض آثار شاهسوار آقا مدفون ساختند.

پس از مراسم تدفین حاکم اعلی نطقی در باب اخلاق حمیده و صداقت او شان که نسبت بافغانستان داشتند ایراد نموده، فرمودند که حقیقۀ ارباب صاحب مرحوم یک شخص مسلمان و صادق و خیرخواه دولت و ملت افغانستان و سرپرست صادق مهاجرین هندی بودند. ما بر وفات حسرت آیات شان اظهار افسوس بسیار نموده، بخدمت مهاجرین هندی که در سمت مشرقی مقیم اند، عرض می‌نماییم که هر کار و خدمتی که داشته باشند به فدوی والاخواه تحریراً یا تقریراً عرض نمایند که در اجراء آن فوری کوشش نموده و در انصرام و انجام آن سعی وافی بنماییم. این جم غفیر چه از منصبداران ملکی و نظامی و چه از اهالی جلال آباد که به جنازه ارباب صاحب مرحوم آمده اند برادران مهاجرین هندی را بنظر احترام دیده، در مقاصد دینی و دنیوی کامیابی برای شان خواسته، بحق ارباب صاحب مرحوم دعای مغفرت و آمرزش نموده، نیاز داریم که ایزد تقدس و تعالی آن مرحوم را در جوار رحمت و مغفرت خویش جا داده جنت فردوس نصیب او کناد و بازماندگان او را اجر جزیل و صبر جمیل عنایت و کرامت فرما باد.

بعد از آن جناب سیادت پناه علی عباس صاحب تشکرات صمیمانه اعلیحضرت شهریار معظم غازی و حاکم اعلی و تمامی منصبداران ملکی و نظامی سمت مشرقی و اهالی جلال آباد و همه حاضرین را که اظهار همدردی درباره مهاجرین داشته و به همراه جنازه مرحوم قدم رنجه فرموده اند، بالفاظ درست اداء نمودند و گفتند که این همدردی و اخوت اسلامیانه‌ی را که جناب حاکم اعلی امروز بحق ما مسافرین ابراز

^۱ حاکم اعلی این وقت سمت مشرقی احمدعلی خان ولد عبدالواحدخان ولد محمدرفیق خان لودین بود که پیش از آن حاکم کلان سمت شمالی کابل و بعد از حکومت اعلی سمت مشرقی، سفیر افغانی در آلمان و در برج میزان سال ۱۳۰۷ ش رئیس بلدیۀ کابل و بهمین روز تقرر ریاست بلدیۀ رئیس تنظیمیه سمت شمالی مقرر گردید و تفصیل ما بعد در خصوص اجراءات او در ضمن واقعات فصل خزان سال ۱۳۰۷ ش در این کتاب نوشته شده می‌آید. (عزیزالدین وکیلی پوپلزائی)

نموده اند بنظر امتنان نگریده، از جانب مهاجرین افغانستان وکالتاً و از طرف مسلمانان هندوستان نیابتاً اظهار تشکر می‌نمایم.

در جواب سیدعلی عباس‌خان مذکور حاکم‌اعلی سمت مشرقی فرمودند که این یک وظیفه اسلامی بود که بجا آوردیم نه بر کسی احسان نموده ام و نه برین فخر می‌نمایم. هر چه کرده ایم و یا بکنیم بنابر احکام و ارشادات خداوندی که «انما المؤمنون اخوة» تمام مسلمانان خواه در افغانستان باشند و یا در هندوستان و غیره برادر یکدیگر اند، وظیفه اسلامی را بجا خواهیم آورد. بعد از آن محمدصدیق‌خان قوماندان عسکری سمت مشرقی از جانب منصبداران نظامی اظهار همدردی کرده در خاتمه عموم حاضرین بحق آن مرحوم دعای مغفرت نمودند.^۱

واقعه سرحد جنوبی افغانستان

طوریکه در ضمن واقعات و جریانات سال ۱۳۰۲ ش در این کتاب اجمالاً اشارت رفت اینک تفصیل آنرا از نظر می‌گذرانیم.

واقعه سمت جنوبی که بنام واقعه منگل و ملاعبداللہ لنگ مشهور شده است، از برج اسد سال ۱۳۰۲ ش [ذیحجه الحرام ۱۳۴۱ ق - جولائی ۱۹۲۳ م] آغاز و از اواخر برج دلو سال مذکور بصورت علنی ظهور کرده است و تفصیل ازین قرار است:

در ایامی که عجب‌گل پبستون در علاقه کوهات با قواء هند برتانوی دچار بیکار بود، اولین دسته اشرا در جنوبی در اوائل برج اسد سال ۱۳۰۲ ش [مطابق ایام عید اضحی] از طرف محمدامان‌خان حاکم‌اعلی و قوماندان عسکری غزنی دستگیر شدند و مال مواشی زیاد را که از مردم تصرف کرده بودند مسترد نمودند و این واقعات تا برج میزان سال مذکور ادامه داشت. امرالدین‌خان^۲ حاکم‌اعلی سمت جنوبی برای اینکه حکومت افغانستان مشوش نگردد و از خود عاملیت و کفایت نشان بدهد مسئله را بطور جزئی بسمع حکومت امانیه می‌رسانید.^۳ چون واقعه وضع شدت بخود گرفت زمان‌الدین‌خان بدخشی والی کابل بتاریخ یکشنبه (۱۳) برج اسد سال ۱۳۰۲ ش [۲۱ ذیحجه ۱۳۴۱ ق - ۱۰ اگست ۱۹۲۳ م] به سمت جنوبی عزیمت نمود. محمد عمرخان ناصری^۴ لوامشر عساکر جنوبی در اثر غفلتش به دو سال و هشت ماه حبس محکوم گردید. اما چون وقت باریک بود حکم انفاذ نیافت.

^۱ خبر فوق را عبدالوهاب‌خان مدیر معارف سمت مشرقی که در مراسم جنازه و تدفین آن اشتراک داشت از چشم دید خود خبر مفصل ترتیب داد و محمد بشیرخان مدیر و سرمحرر جریده اتحاد مشرقی در صفحه (۳) شماره (۱۱) مورخ شنبه (۱۶) حمل سال ۱۳۰۳ ش [۳۰ شعبان ۱۳۴۲ ق - ۶ - اپریل ۱۹۲۴ م] تحت عنوان در اطراف وفات مرحوم ارباب غلام‌رضاء‌خان و همدردی افغانیان با برادران مهاجر و اسلامی هند انتشار داد. (عزیزالدین وکیلی پوپلزائی)

^۲ امرالدین‌خان روز دوشنبه ۱۹ سنبله سال ۱۳۰۱ ش [۱۸ محرم ۱۳۴۱ ق - ۱۰ سپتمبر ۱۹۲۲ م] در پغمان از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه حاکم‌اعلی سمت جنوبی مقرر گردید و به عجله از کابل بآن سمت رفت.

^۳ اعلیحضرت امان‌الله‌شاه تفصیل این جریان را در نطق خود در لویه جرگه سال ۱۳۰۳ ش بیان فرمود.

^۴ این همان شخص است که سالیان بعد بنام سورجرنیل شهرت یافت و فرقه‌مشر رتبه داشت مذکور پسر غلام‌نبی‌خان ناصری است.

در برج سنبله سال ۱۳۰۲ش [دهه اول محرم ۱۳۴۲ق] ملاعبدالله لنگ در شهر کابل وارد و در اواخر فصل خزان بصورت خفیه اشتهاری نوشته در حصه مسجد جامع پل خشتی بدیوار نصب کرد. عابرین وقتی عبارات شدیدالحن را خواندند از مضمون دچار حیرت شده فوراً به پولیسان قوماندانی کوتوالی خبر دادند پولیسان ورقه اشتهار را از دیوار برکنده بمقام قوماندانی کوتوالی سپردند. عامل آن شناخته نشد و در برج جدی سال ۱۳۰۳ش در ایامی که ملاعبدالله لنگ تحت محاکمه گرفته شد اقرار نمود که: «عامل آن اشتهار خود بودم و تا ایام زمستان سال ۱۳۰۲ش را در کابل گذرانیدم».

در زمستان سال ۱۳۰۲ش دو نفر ملا بنام‌های عبدالله و عبدالرشید عریضه‌پی از سمت جنوبی نوشته بکابل فرستاده و به پادشاه گفتند که:

بعضی از مواد تمسک‌القضاة الامانیه در قسمت جزاء مطابق احکام شریعت نیست و باید اصلاح شود. اعلیحضرت امان‌الله‌شاه محمدابراهیم‌خان بارکزائی رئیس هیأت تنظیمیه را از بلخ بکابل احضار نمود و فرمود: در وقتی که شما وزیرعدلیه بودید تحت نظر شما و بامضاء هیأتی از علماء این کتاب بطبع رسیده و باید دونفر ملای سمت جنوبی را قانع بسازید.

محمدابراهیم‌خان گفت: هرگاه هر یک کتاب و نظامنامه که توسط علماء جید کشور ترتیب و تألیف گردد و بامضاء و تصدیق رؤسا محاکم شرعیه بطبع برسد و بمهر پادشاهی اجازه نشر و انفاذ یابد و بعد در اثر اعتراض یک و یا دو شخصی که علمیت کامل نداشته باشد احکام تغییر و تبدیل یابد بعد ازین در نشرات و نظامات دولت چه اعتبار باقی خواهد ماند. من او شان را احضار می‌نمایم که علماء را قانع بسازند و چون علمیت ندارند باید از اعتراض خود منصرف گردند.

حکومت امانیه بجواب آنها فرمود که تمسک‌القضاة را ملاها و قضات بزرگ مرکز کابل ترتیب و تصویب نموده و بقرار امضاء علماء بطبع رسیده شخص مؤلف و هم وزیرعدلیه خود حاضر اند هرگاه اعتراض و اشتباهی داشته باشید بکابل حاضر شده با علمائی که تمسک‌القضاة را تصدیق نموده اند و مهر و امضاء کرده اند بحث و مذاکرات علمی نموده بقناعت طرفین پردازید.

نقل عریضه آنها و حکم اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی برای امرالدین‌خان حاکم‌اعلی سمت جنوبی فرستاده شد. و او به محمداکبرخان سلیمان‌خیل حاکم خوست خبر داد. حاکم مذکور برای اینکه حکم‌شاهانه را به ملاهای مذکور، بداناند. هردو نفر ملا را بمركز خوست طلب نمود. در بین راه برای ملاعبدالله و ملاعبدالرشید نظر به سوءنیتی که خود داشتند و یا کدام دستگاه منافقت باو شان داناند واهمه رخ داد و از حاضرشدن به نزد حاکم خوست ابا ورزیدند.

چون فرستادگان حکومت به رفتن آنها نزد حاکم اصرار نمودند، ملاعبدالله و ملاعبدالرشید نزد قوم خود ملتجی شده اظهار نمودند که چون مواد تمسک‌القضاة و نظامنامه امانیه برخلاف حکم‌شریعت بود و ما ضمن عریضه‌پی اعتراض نمودیم - حالا حکومت می‌خواهد که ما را احضار نموده محکوم به حبس نماید.

قوم او شان^۱ بنام طرفداری از شریعت اسلام و به حمایت آن دو نفر ملا جمعیت‌ها تشکیل داده به شورش آغاز کردند.

و چنانکه بیاید حکومت امانیه دوبار هیأت‌های بزرگی از علماء را از کابل به سمت جنوبی فرستاد تا در همانجا بحث نموده بقناعت او شان پردازد. مگر قانع نشده و هردو هیأت علماء ناکام برگشتند که تفصیل آن از نظر می‌گذرد.

امرال‌دین خان حاکم‌اعلی جنوبی و محمد اکبر خان سلیمان خیل حاکم خوست، کفایتی از خود نشان ندادند و به حل مسئله موفق نگشتند و طوری حرکت کردند که بر واهمه شورشیان افزودند و بالآخر در برج حوت سال ۱۳۰۲ ش [اواسط رجب ۱۳۴۲ق - فبروری ۱۹۲۴م] از کابل یک دسته عسکرشاهی خواستند تا بنام ملاحظه سرحدات جنوبی اعزام گردند.

اعزام دو دسته عسکر رساله‌شاهی از کابل به سمت جنوبی

در برج دلو سال ۱۳۰۲ ش [جمادی‌الآخر ۱۳۴۲ق - فبروری ۱۹۲۴م] بامر اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی پنجاه نفر رساله‌شاهی دوم از شهر کابل برای عزیمت سمت جنوبی تعیین شدند و در برج حوت حرکت نمودند و آنجا به همراه امرال‌دین خان حاکم‌اعلی جنوبی برای ملاحظه امور سرحد و هم بمفهوم استحکامات حدودی و برسم کشفیات امور عسکری مؤظف شدند. و بعداً دسته دوم از رساله‌شاهی اول از کابل بگردیز اعزام گردیدند و آنجا از محمد اکبر خان حاکم خوست ولد حاجی سریلندخان سلیمان خیل رخصت گرفته به جدران رفتند.

غندمشر این دسته عسکر رساله‌شاهی که به دوصد و پنجاه نفر می‌رسید محمد گل خان ولد خورشیدخان مهمند و کندکشر محبوب خان [ارغنده وال] سابق اردلی حضور عین‌الدوله و رساله‌داران خیرالله خان لوگری و خان میرخان رساله‌دار گردیز و محمد امین خان بارکزائی^۲ ساکن قلعه ناظر ماشی خان چهاردهی بودند. جماعه‌داران فضل احمدخان [ولد غلام جیلانی خان پوپلزائی] و محمد رحیم خان [ولد کرنیل محمد عباس خان] و شیر آقاخان پغمانی و محمد محسن خان [ولد محمد ابراهیم خان ریکا] بودند و هر یک رتبه بلوکمشری رساله‌شاهی داشتند و میرآخور اسپان دوصد و پنجاه نفر رساله‌شاهی مذکور فیض محمد ساکن قریه باغبانان چهاردهی کابل بود. و هر دودسته عساکرشاهی اول و دوم از شهر کابل بسواری اسپ به سمت جنوبی روان شدند. برف و شدت سردی موجود بود.

دسته دومی عسکر رساله‌شاهی تحت قیادت محمد گل خان غندمشر^۳ وقتی به علاقه جدران رسیدند،

^۱ ملا عبدالله بعد دستگیر شدن به نفری رساله‌شاهی گفته بود من از قوم طوطاخیل هستم و اما بعضی از مردم منگل گفتند که او از قوم تغر بوده است و این واقعه بنام جنگ منگل مشهور است.

^۲ هردو نفر رساله‌دار در سال ۱۳۰۳ ش در سمت جنوبی به اجل موعود در همانجا راه آخرت پیمودند. یعنی در اثر مریضی که عائد حال‌شان شد وفات یافتند

^۳ در عصر امیر حبیب‌الله خان شاگرد مکتب فنون حرب و در سال ۱۳۰۳ ش غندمشر و در سال ۱۳۰۷ ش فرقه‌مشر عسکری جلال‌آباد و بنام محمد گل خان مهمند مشهور است. پدر او خورشیدخان در سنه ۱۳۱۵ق مطابق ۱۲۷۶ ش وفات یافت.

ملاعبدالله لنگ مانع پیشرفت آنها شد. افراد رساله‌شاهی از طرف خودشان یکنفر زبان‌آور را نزد ملاعبدالله لنگ فرستادند و باو گفتند که اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از جناب ملاصاحب بسیار خوش است و ما را نزد شما فرستاده است تا معلوم کنیم که فکر شما چه است؟ ملاعبدالله لنگ به مردم جدران گفت که افراد رساله‌شاهی مردم‌شریف و خان‌زاده و اکثر طایفه درانی اند و شما از آنها برسوم مهمان استقبال و احترام کنید و توسط همان یکنفر قاصد به همراه رساله‌شاهی پانزده روز مهلت گذاشت و گفت:

ما از شما خانزادگان بروی نجابت تان استقبال می‌کنیم اما مشروط براینکه از کابل دیگر کس [یعنی دسته‌های دیگر عساکر] نیایند و بکابل به امان‌الله‌شاه جواب بگویید که ملاعبدالله دیگر فکر ندارد تنها همینکه مکتب مستورات مسدود شود. غندمشر و رساله‌داران و جماعه‌داران رساله‌شاهی باهم مجلس کرده و صورت گزارش را نوشته از خوست مرسل پیشگاه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه بدارالسلطنه کابل نمودند.

پیام تحریری رساله‌شاهی در سلامخانه‌شاهی کابل بحضور اعلیحضرت غازی تقدیم گردید. اعلیحضرت فرمود: وزراء دولت مسدود شدن مکتب مستورات و تجدید نظر نمودن بر مواد تمسک‌القضاة و نظامات دولت را مناسب می‌داند و یا به جواب ملای لنگ می‌پردازد؟

محمدابراهیم‌خان وزیرعدلیه رئیس هیأت تنظیمیه ترکستان که بامر اعلیحضرت امان‌الله‌شاه به همین مناسبت بلحاظی که تمسک‌القضاة‌الامانیه در دوره او به وزارت‌عدلیه توسط علماء تمییز ساخته شده و برای دفع اعتراضات دو نفر ملای جنوبی بکابل احضار یافته و این وقت در قصر سلامخانه کابل حاضر بود گفت: وقتی این نظامنامه معتبر دولت که سراپا مستند باحکام‌شریعت است لغو شود و مکتب مستورات مسدود گردد، پس ازین تاریخ تمام نظامات دولت را هر روز بمیل خاطر هر نفر مغرض باید طرف لغو و تردید و تبدیل قرار داد و گفت به حکومت اطمینان می‌دهم که خودم بقناعت ملای مذکور می‌پردازم.

اعلیحضرت غازی وزیرعدلیه و علماء دارالسلطنه کابل را مخاطب قرار داده فرمود: موادی که طرف اعتراض واقع شده باید تصحیح و تعدیل کرده، بقناعت ملای جنوبی بپردازید و اگر کاملاً صحت است از هیأت علمایی که تصدیق کرده اند جواب گرفته بفرستید تا این اختلاف رفع گردد و هم در خصوص مکتب مستورات که طلب علم بر مرد وزن مسلمان فرض است بوی خبر بدهید. اعلیحضرت امان‌الله‌شاه در همین مجلس گفت: به محمدگل‌خان غندمشر خبر بدهید که بنادر را تحت استحکام بگیرد. و متعاقباً مطابق رأی مجلس عالی وزراء بعنوان محمدگل‌خان مهمند غندمشر رساله‌شاهی مقیم خوست فرمان فرستاد که شما با همان دو صدو پنجاه نفر عساکرشاهی اول و دوم بنادر سمت جنوبی را محکم کنید، من از کابل کمک می‌رسانم.

تاراج شدن پنجاه خروار گندم

محمد علم خان جدرانی که همراه محمد گل خان در خوست اقامت داشت به محمد گل خان گفت: شما در گدام خوست گندم زیاد موجود دارید و از همین حالا فرصت دارید که آنرا توسط نفری عسکری پاک کرده در آسیاب فرستاده آرد کرده احتیاط در اختیار داشته باشید تا مبادا وقت دیگر این فرصت میسر نباشد.

محمد گل خان این مشورت ظاهراً دوستانه را منظور نمود و حینی که مهتران جوالهای گندم را بر پشت اسپان حمل کرده با آسیاب رسانیدند؛ چون گدام گندم از قلعه خوست خارج شد، مردم جدران حمله آوردند و پنجاه خروار گندم غله خوراکی عساکر مقیم خوست را یکدم تاراج کردند و تأسف بزرگ دست داد.

وصول فرمان پادشاهی درخوست

حین وصول فرمان اعلیحضرت امان‌الله‌شاه در خوست، محمد گل خان مهمند غندم‌شیر رساله‌شاهی یک تولی عسکر را به سیدخیل جدران فرستاد. رساله‌داران و جماعه‌داران شاهی به محمد گل خان غندم‌شیر مشورت داده گفتند که آنرا در وطن نباید ولوله برپا کرد. مایان از طرف خود عریضه نوشته بجهت تقدیم حضور اعلیحضرت غازی راساً و مستقیماً بکابل ارسال می‌داریم و می‌نویسیم که تنها مکتب مستورات مسدود شود نائره‌شورش منتفی می‌گردد، زیرا که حرکات عسکری در میان اشرار توهم تولید می‌کند و اوضاع روز بروز وخیم می‌شود.

محمد گل خان غندم‌شیر گفت: من جواب فرمان پادشاه را گفته نمی‌توانم حکمی که صادر شده است قابل اجراء است و بعد آن کلمات، یک تولی عسکر را به بندر سیدخیل جدران فرستاد. حین وصول بانجا، اشرار قلعه سیدخیل را محاصره کردند. از عساکر شاهی یکنفر خود را از بالای دیوار بزیر پرتاب کرده نزد محمد گل خان رسیده خبر داد. بعد آن واقعه، محمد گل خان از نفری رساله‌شاهی مشورت خواست و گفت: حالا چطور کنیم؟ شما از اول خوب دانسته بودید و من سهو کردم. عساکر «رساله‌شاهی» گفتند: حالا وقت شام ماه رمضان است^۱ صبر کنید پس از صرف افطار بشما مشورت می‌دهیم.

افراد رساله‌شاهی سه شبه نان را با خود برداشته یک میل توپ را به همراه توپچی‌ها و همان یکنفر عسکر راه بلد که خود را از دیوار پرتاب کرده بود بطرف قلعه محاصره شده واقع بندر سیدخیل شتافتند. سپاهی راه بلد قلعه را نشان داد. توپ را بالای قلعه ضرب نمودند تا محصورین بدانند که کمک رسید. پس از ضرب توپ محصورین رساله‌شاهی از فراز دیوار قلعه و نفر کمکی شاهی از برون قلعه به ضربات تفنگ آغاز کردند و اشرار از شدت گلوله باری اطراف قلعه را گذاشته رو بگریز نهادند.

^۱ یکشنبه (۱۷) برج حمل سال ۱۳۰۳ ش مطابق اول رمضان المبارک سنه ۱۳۴۲ ق و موافق (۶) اپریل ۱۹۲۴ م است. یعنی تمام این جریانی که مطالعه می‌شود مطابق برج حوت ۱۳۰۲ ش و برج حمل سال ۱۳۰۳ ش است.

اشرار در همان یورش پنجاه و دو هزار نفر بقصد حمله فراهم آورده بودند، و بیرک‌خان [دوست صدیق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی] باین عبارت به عساکر شاهی گفته بود: باخبر که پنجاه و دو هزار آدم بالای شما بطور ناگهان حمله می‌آورند. در وقت اولین هجوم اشرار، فضل‌احمدخان جماعه‌دار^۱ بالای سنگ مرکز گرفته از ورود اشرار ترصد می‌نمود و به دوصد و پنجاه نفر رساله‌شاهی اطلاع داد. آتش حرب مشتعل گشت و در همین زد و خورد طرفین قواء پیاده حکومتی نیز بامداد رساله‌شاهی رسید و در مقابله اول تعداد مقتولین و مجروحین اشرار یکنیم هزار نفر بشمار آمد. اشرار اجساد مقتولین خود را برداشته نتوانسته فرار کردند و برای اینکه اجساد مسلمانان بروی میدان نگذارند، عساکر شاهی بروی داری سادات و زنان و اطفال گذاشتند تا مرده‌ها را برداشته دفن کنند و خود عساکر نیز در تدفین آنها کمک کردند و این واقعات تا اواخر برج حمل سال ۱۳۰۳ش بظهور آمد و هدف اساسی اشرار در اولین حمله بالای عساکر حکومتی این بود تا جباخانه را برابیند و تلفات سنگینی را هم که در حمله اول برداشت کردند به همین منظور ریودن جباخانه بود و بدون سلاح در برابر عساکر حمله می‌کردند.

چون قواء نظامی در اوائل ورود به سمت جنوبی در بندر سیدخیل شورشیان را متفرق گردانیدند، یکی از مشائخ در بین‌شد و طرفین را از اقدام به جنگ و جدال مانع‌شد و مردم مخالف حکومت را بر عملیات شان مذمت کرد و گفت که مسئله نظامنامه این‌قدر اهمیت نداشت، لیکن این‌شورش شما موجب فتنه و فساد و باعث خونریزی مسلمانان می‌گردد و گناه آن بر ذمت شما باقی می‌گذارد. و بعد گفت که کدام قسمت نظامنامه^۲ خلاف شریعت است.

ملاعبدالله لنگ و ملاعبدالرشید عجالاً از جواب عاجز ماندند و چند روز مهلت خواستند تا جاهای مورد اعتراض خودشان را در نظامنامه معلوم کنند. و به هیأت اعزامی حکومتی که بعداً وارد سمت جنوبی شدند نیز عین مطلب را بیان نمودند و گفتند تا چند وقت که ما بتوانیم نظامنامه را مطالعه و مسائل را معلوم کنیم حکومت باید متعرض ما نشود و بر تعداد عساکری که فرستاده است نیفزاید و آنچه را که فرستاده است در یکجا متمرکز داشته، به هیچ طرفی امر حرکت ندهند. چون مواد قابل اعتراض در نظامنامه نیافتند، گفتند: ما اینقدر علمیت نداریم که اینگونه کتاب‌ها را بخوانیم و اما خلص اینکه ما اصلاً امان‌الله‌خان را بپادشاهی قبول نداریم.

هر دو نفر ملا به تحریک دشمن استقلال و نهضت‌های جدید افغانستان به زیادت جمعیت و تبلیغات هیجان انگیز بنام حمایت از شریعت و دفع بدعت مبادرت ورزیدند. و اهالی پیروان خود را با قوال خود

^۱ جماعه‌دار بلوکمشر رساله‌ شاهی دومین پسر غلام جیلانی‌خان در دسته اول نفری رساله‌ شاهی از کابل به سمت جنوبی رفت و در برج جدی سال ۱۳۰۳ش در جمله محافظین ملاعبدالله تا شهر کابل همراه بود و فرمان حسن خدمت از طرف مقام پادشاهی در دست داشت و چهارده ماه مصروف خدمت بود مذکور ساعت (۷) شام دوشنبه (۱۱) برج حوت سال ۱۳۴۸ش بعمر (۹۲) سالگی وفات یافت تاریخ شمولیت او در رساله‌ شاهی سال ۱۲۸۰ش ۱۹۰۱م بوده است.

^۲ اعتراض ملای لنگ بر مواد کتاب تمسک القضاة الامانیة تألیف مولوی عبدالواسع‌خان و هم تأسیس مکتب مستورات در کابل بوده است و کتاب مذکور در اطراف بنام نظامنامه مشهور شده بود زیرا که در همین سالیان تعدادی از نظامنامه‌های دولت امانیه تحت ترتیب و طبع و نشر بود.

منحرف ساخته به تظاهرات و تحریکات شدید ضد مصالح اجتماعی اقدام نمودند.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی، محمدابراهیم‌خان بارکزائی وزیرعدلیه را مطابق صوابدید خود او به همراه سردار محمدعثمان‌خان رئیس شوری و عبدالحمیدخان معین وزارت داخله و سید عبدالرحمن‌خان [ساکن سه گنبد پغمان] قاضی مدافعه کابل و هیأتی از دیگر علماء به سمت جنوبی فرستاد. هیأت مذکور وقتی بدانجا رسیدند زبان به اندرز و نصیحت گشودند و اما در گوش مخالفان اثر نکرد و بالمقابل از حکومت بعض امتیازات برخوردار تقاضا کردند که قبول آن غیر ممکن بود. هیأت نیز که کفایتی بطورشاید از خود نشان نداد ناکام بطرف کابل عودت نمود و از حکومت خواهش کرد که اگر اشرار بازهم از راه اطاعت پیش نیایند باید از نیروی عسکری کار گرفت.

عزیمت وزیرحربیه از کابل به سمت جنوبی

چون حالات بی‌نظمی از اثر تحریکات و مداخلات اجنبی در تمام سرحدات جنوبی افغانستان رونما گردید، از طرف حکومت امانیه جنرال محمودولی‌خان وزیرحربیه از کابل در رأس قواء عسکری بطرف سمت جنوبی عزیمت کرد. و عبدالعزیزخان [بن معاذالله‌خان بارکزائی] بحیث وکیل وزیرحربیه در کابل مصروف اجراء وظائف ماند و این وقتی بود که هیأت‌های اصلاحیه و دسته‌های اولین عساکر اعزامی در سمت جنوبی ناکام شدند و سبب ناکامی عساکر این بود که اعلیحضرت امان‌الله‌شاه به عساکر خیلی توصیه می‌نمود تا از ملایمت و مدارا کار بگیرند و از شدت کار نگیرند، فقط از خود دفاع کنند و از قرارگاه‌های خود حمایت و مواظبت نمایند. و به محمودولی‌خان وزیرحربیه نیز همین توصیه و سفارش نمود.

در قواء معیتی محمودولی‌خان سه صد نفر عسکر قطعاً نمونه نیز شامل بود. در ایامی که محمودولی‌خان وزیرحربیه در گردیز اقامت گرفت، اشرار جنوبی پیش از آنکه از قواء ثلاثه عساکر تخویف‌شوند بالمقابل بر قواء خود افزوده یوماً بالای عساکر حکومتی به حملات آغاز کردند و در وقتی که از وصول عساکر اطلاع یافتند توبه نامه‌ها نوشته ارسال نمودند و از طرف حکومت امانیه برای آنها انعام فرستاده شد و خود را مطیع و وفادار حکومت معرفی کردند و از مراعات صاحب‌منصبان استفاده کرده بار دیگر به حملات آغاز نمودند و مراعات حکومت را درباره خود ضعف تلقی نمودند.

و اطلاعات ازین قرار است: هیأت اصلاحیه‌پی که از کابل برای رفع سو تفاهم اهالی منگل رفته بودند، هرچند از سرغنه‌های اشرار دلجوئی نموده عواقب حرکات ناعاقبت اندیشانه آنها را حالی ساخت، سودی نکرد. بلکه مدارات و ملایمت حکومت را حمل بر عدم قدرت نموده دلپرت‌تر شدند، و برگردیز هجوم بردند و بر کوتل تیره استیلا کردند و با مردم بالاده که قریب گردیز است جنگ نمودند. بر کوتل تیره یک عده قلیلی از عساکر حکومتی که بدانجا تمرکز داشتند اشرار بوقت شب هجوم ناگهانی آورده، عساکر را که اجازه تعرض و جنگ کردن را نداشتند، در حین دفاع کردن چند نفر از آنها مقتول و مجروح شدند. در گردیز هم تا وقت اخیر افراد نظامی متعرض نگشتند. مگر چون اشرار نزدیک شدند و قریب بود که دو

عدد توپ را که روی تپه بلند گذارده شده بود استیلا کنند از طرف حکومت محلی امر به آتش داده شد و بعد از چند ضرب توپ اشرار متفرق گردیدند و عده‌ی از آنها مقتول و دستگیر شدند.

در همین اوقات که اشرار کوتل تیره را استیلا نمودند، محمدولی‌خان وزیرحربیه با عده‌ی از صاحب‌منصبان بطرف سمت جنوبی حرکت کردند و در عقب‌شان کندک‌های قطعۀ نمونه و چند قطعه سواره^۱ و چند بتاریه توپخانه جبل و تفنگ ماشین دار نیز سوق شد اگرچه ممکن بود که به نیروی عساکر، اشرار را فوراً متفرق و خانه‌های شان را خراب کند مگر چون اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی فرموده بود که بانتهای درجه از مراعات و ملایمت کار بگیرد، محمدولی‌خان وزیرحربیه از تدبیر کار گرفته اولاً مردم احمدزائی و طوطاخیل را که محض لحاظ قومیت باشرار دم از همراهی می‌زدند نصیحت کرد و از خطرات آینده داناند و وحشت شان را دفع نمود و اشرار حدود تیره و نواحی گردیز را گذاشته به دره‌های خود که کوه‌های جدران و منگل واقع است فرار کردند. و محمدولی‌خان وزیرحربیه با عساکری که همراه داشت به گردیز عزیمت کرد چند روز بآنجا توقف کرد. بیم و هراس را که بر مردم مستولی بود از خاطرشان محو و باسپاه معیتی بطرف زرم‌ت در پیش رفت و اراده داشت که تمام سمت جنوبی را دوره کند و این اطلاعات در هفته اول برج ثور سال ۱۳۰۳ ش بکابل رسید.

واقعات سمت جنوبی و مکتوب محمدولی‌خان وزیرحربیه

در صفحات قبل از واقعات سمت جنوبی شرحی را از نظر گذرانیدیم و شرح دیگر که بقرار مکتوب محمدولی‌خان وزیرحربیه بدارالسلطنه کابل مواصلت کرده ازین قرار است.

پس از آنکه عساکر و محمدولی‌خان وزیرحربیه از کوتل تیره عبور نمودند، گردیز که تا این وقت از طرف اشرار محاصره بود از محاصره برآمد. اشرار بطرف دره‌ها و اطراف متفرق شدند و مردم احمدزائی و دیگر نواحی قریب گردیز دسته دسته نزد وزیرحربیه آمده اظهار اطاعت کردند و تعهد رسانیدن اشیاء خوراکی را برای عساکر حکومت نمودند. وزیرحربیه پس از چند روز توقف در گردیز تصمیم گرفت که از آنجا پیشتر برود. قبل از حرکت به تمام اطراف و نواحی به مضمون آتی مکاتیب متحدالمال فرستاد:

«چندی است که اهالی منگل و جدران بنابر تحریکات متنوعه مغرضین و دسائس مفسدین و جهالت و نادانی خودشان بشورش آمده اسباب فتنه و فساد گردیده و در امنیت نواحی سمت جنوبی و راحت اهالی خلل و اضطراب وارد آورده اند. حکومت تا این وقت در رفع اشتباه آنها کوشیده سوء عواقب این جسارت و اقدام را بآنها حالی نمود.

^۱ حبیب‌الله بچه سقو سپاهی قطعۀ نمونه در همین وقت به‌مراه محمدولی‌خان وزیرحربیه بطرف سمت جنوبی همراه بود و تا اسمعیل خیل و دیگر جاها همراه بود و بعد بازگشت همین سفر به بغاوت و کوه‌گردی آغاز کرد و قصه او در ضمن واقعات سال ۱۳۰۷ ش در این کتاب می‌آید.

مگر چون که ریشه تحریک و فتنه‌انگیزی موجود و مشغول عمل است سود نکرد، لاجرم حالا حکومت برای سرکوبی آنان لشکر و آلات ناریه فرستاد که اگر به جهالت خودها هنوز اصرار داشته باشند برای جلوگیری از فتنه و فساد تنبیه کرده شوند. اینک مردم احمدزائی و نواحی گردیز از کرده خودها پیشیمان گشته راه اطاعت و اصلاح را در پیش گرفتند پس بایستی دگر مرد مهم از آنها اتباع نموده طریق جهالت و عصیان را بگذارند.

شما را اطمینان کامل می‌دهم که حکومت تا این وقت تمام کردار و رفتار کنونی شما را حمل بر جهالت و اشتباه کاری نموده سرکوبی شما را تصمیم نگرفته می‌خواهد به ملاحظت و نصیحت شما را بفهماند و حقیقت را برای تان بشناساند. حکومت بر شما نهایت مهربان بوده همواره توجه او به تهیه اسباب راحت و سعادت شما ملت است که می‌خواهد افغانستان یکی از دول بزرگ دنیا گشته نام ملت افغان در تمام دنیا مشهور و با افتخار بوده آسایش و امنیت کلی در هر نقطه آن حکمفرما باشد.

پس چراتیشه بپای خود می‌زنید و ریشه تان را بدست خود از جهالت قطع می‌کنید. بلی اگر خدا ناخواسته کدام ملت دیگر بر شما حکمران می‌بود در آن وقت حق داشتید که باین نوع حرکات اقدام می‌نمودید.

حکومت از کردار گذشته شما عفو کرده هیچ آرزو ندارد که اندک فشاری هم بر شما وارد آرد، پس لازم است که از خطای خود تائب بشوید و وعده موثوق بدهید که در آتیه این اطوار ناهنجار را مرتکب نشوید و خیالات مغرضین و مفسدین را تعقیب ننمائید. این ظاهر است که بعض رؤساء شما اختلاف بعض مواد نظامنامه را با مقررات شریعت به تلقین اصحاب غرض فقط برای عوام فریبی و تحریک مردم بهانه گرفته است چرا که طبقه بیچاره عوام نه به نظامنامه می‌دانند و نه به احکام مدنیه شرعیه. با این هم اگر کسی اشتباه داشته باشد چند نفر از همان علمائی که نظامنامه‌ها را با احکام شرعیه تطبیق و بالآخر تصدیق نموده اند و از علماء بزرگ افغانستان می‌باشند حاضر هستند بیایید با آنها بحث کنید و اشتباه خود را رفع نمائید. بالجمله این اعلان آخری است و ازین بعد قشون حرکت می‌کند بایستی کسی بآنها متعرض نشود و از آنها جلوگیری نکند و اگر کسی مرتکب شد قشون به آتشباری اقدام نموده از کشتن کسی مضایقه نخواهد کرد.»

پس از صدور مکاتیب فوق، محمدولی خان وزیرحربیه چند روز دیگر نیز در گردیز توقف نمود تا معلوم شود که از طرف مردم چه جواب می‌رسد و یا چه اوضاع اختیار می‌کنند. غالب اقوام دور و نزدیک سمت جنوبی در این هیاهو شرکت داشتند از بیم عساکر اظهار اطاعت بحکومت نمودند. مگر بعض قسمت‌های منگل و جدران بجواب محمدولی خان وزیرحربیه نوشتند که: اگر امان‌الله خان دوست ما مردم بود برای اصلاح کار ما باید محمدنادرخان و یا محمدابراهیم خان را می‌فرستاد و ترا چرا فرستاده است. و عده دیگر شان نه جواب دادند و برخی دیگر هم بانعقاد جلسه و مذاکره وقت گذرانی می‌کردند.

محمدولی خان از شنیدن این جواب بقهر شد و یک تمرد مطلق در برابر احکام دولت و حکومت بالاستقلال امانیه دانست و هر قدر از کابل اجازه آتشباری خواست اعلیحضرت امان‌الله شاه بازهم توصیه به مهلت و مدارا فرمود.

ورود مهندسين و داکتران آلمانی در شهرکابل

یکعدهٔ زیاد مهندسين و داکتران و تاجران آلمانی که از مدتی وارد هرات شده و بواسطهٔ تکلیف زمستان چندی در هرات و قندهار متوقف بودند. در اواسط برج ثور سال ۱۳۰۳ ش [می ۱۹۲۴ م] وارد کابل شدند. غلامصدیق خان چرخي وزيرمختار افغانستان در آلمان در انتخاب آن دسته مستخدمين آلمانی مساعی زیادی بکار برده بود.

سرقه

شب چهارشنبه (۱۱) برج ثور سال ۱۳۰۳ ش [۲۵ رمضان ۱۳۴۲ ق] مغازه «شرکت برادران افغان» واقع چهارراهی ارگ و خیابان را دزدان از طرف جاده بعد از شکستادن قفل‌های دروازه سرقه نمودند. مگر تمام اموال را نتوانستند ببرند و آنچه بردند مال مشترکی بود از صاحبان شرکت و چند نفر دیگر که اموال خود را برای فروش به دکان امانتاً گذاشته بودند و مال میرزا غلام‌حیدرخان مدیر گمرک قندهار، محمدگل خان رئیس ارکان حربیه و عبدالاحدخان دران جا بود و اموال مسروقه عبارت بود از مقدار گلاباتون، تکه‌های جبل‌السراجی، پیراهن و دریشی بهاری، برک‌ها و فیتها و جال‌های کار آمد چپرکت، یک تخته پوست‌خز، یک بالاپوش کتور سیاه داخل پوست کوکو، یک چین کمخاب بخارائی، یک اطلس راهدار بخارائی خوانچه پوش سلطان زری، جراب بنیان.

سرقه در شب ماه رمضان و در حالی که تا صبح مردم عبور و مرور داشتند، صورت گرفت و مردم بالای پولیس مشتبّه بودند. جمع کل وجه قیمت اموال مسروقه به مبلغ رائجه وقت دوهزار و پنجصد و سه روپیه و چهل پیسه بحساب آمد.^۱

برودت هوا در کابل

بواسطهٔ کثرت باران‌ها هوا کسب برودت نمود و روز جمعه (۱۳) ثور سال ۱۳۰۳ ش مردم کابل بگرم کردن اتاق‌ها مجبور شدند و بعد از قطع باران چند روز بادهای شدید وزید و در سمت شمالی کابل بدرختان مثمر ضررهای زیاد عائدشد.

حریق

شب شنبه (۲۱) برج ثور سال ۱۳۰۳ ش [۵شوال ۱۳۴۲ ق] کاربانسرای موسوم به [سرای امیرشیرعلی‌خان] واقع پایان چوک کابل که کتاب‌های محاسبات قدیم و دفاتر سنوات ماضی دران بود، آتش گرفت و عمله اطفائیه کاری نتوانست و قسمت عمده سرای طعمه حریق شد و از استفاده برآمد، و عامل حریق که کدام‌شخص و چطور منشأ گرفته بود فهمیده نشد و اما بتاریخ دورهٔ جدید افغانستان

^۱ مبلغ مذکور در سال ۱۳۰۳ ش معادل قیمت چهار جریب زمین متوسط زراعتی چهاردهی کابل بود (ع. و)

ازین لحاظ که بسی مسائل، اداری، حسابی، اجتماعی از روی اسناد قدیمه معلوم می گردید و اوراق این دفاتر حاوی هرگونه معلومات بود، خساره بس بزرگ و جبران ناپذیر در امور تاریخ تلقی گردید.

عید سعید فطر

سه شنبه (۱۷) برج ثور سال ۱۳۰۳ ش مطابق غره شوال المکرم ۱۳۴۲ ق یعنی مصادف بروز اول عید سعید فطر مراسم دربار وجود نداشت و عموم مردم شهر کابل از منازلشان تا ساعت (۱۰) برای اداء نماز عید سعید فطر به مسجد جامع کبیر عیدگاه کابل حاضر شدند، و به ساعت مذکور اعلیحضرت امان الله شان غازی به مسجد حاضر شد و وظیفه امامت و خطابت را بر ذمت گرفت، و پس از اداء نماز روی منبر سنگی که در وسط رواق اول مسجد واقع است برآمد و خطبه بسیار عالمانه و مؤثری خواند که اسرار ارکان دین یعنی، نماز، روزه، حج، زکوة را در کمال فصاحت و سلاست مفصلاً تشریح نمود. بعد از ختم خطبه اول و ثانی دعای مؤثری در حق عالم اسلام و اتحاد و اتفاق کامل ملت مسلمان افغانستان نمود. شهریان کابل روز اول و دوم عید در باغ بابرشاه و به هر دو شب آن در باغ عمومی کابل واقع لب دریا میله داشتند.

ورود عبدالکریم خان در سمت جنوبی

مردم منگل و جدران که در حمله اول خود بالای رساله شاهی و قواء پیاده دولت امانیه در نزدیکی بندر سیدخیل شکست یافتند و یکنیم هزار نفر کشته و زخمی خود را دیدند گفتند: ما سرکرده و زعیم از خود نداریم تا نامی از امارت سلطنت بروی بگذاریم و لهذا ادامه جنگ در برابر قواء دولت امان الله شاه بر ما مشکل است. وقتی این اطلاع به حکومت هند برتانوی رسید، چون محرک فتنه خود او بود، عبدالکریم خان ابن امیر محمد یعقوب خان را تحریک نمود که بحیث مدعی تاج و تحت افغانستان وارد سرحد جنوبی گردد.

امیر محمد یعقوب خان که خودش در اواخر برج عقرب سال ۱۳۰۲ ش ربیع الآخر ۱۳۴۲ ق - نومبر ۱۹۲۳ م در هندوستان وفات یافته و بعد از فوت او عبدالکریم خان پسرش که فاقد تجربه بود ب فکر باطل برآمده حکومت هند برتانوی او را فریب داده بدعوی تاج و تخت افغانستان بر علیه دولت با استقلال اعلیحضرت امان الله شاه غازی تحریک کردند و هر چند که امان الله شاه قبلاً دانسته بود که روزی دشمنان افغانستان پسران کم تجربه امیر محمد یعقوب خان را برضد دولت امانیه تحریک خواهند نمود و از سال ۱۲۹۸ ش ۱۲۹۹ ش دوبار به امیر محمد یعقوب خان ضمن نامه دوستانه خواهش کرده بود که اگر وارد کابل شود باعزاز و احترامش تمام خواهد کرد. مگر مذکور قبول ننمود و منظور اعلیحضرت امان الله شاه بیشتر مراقبت احوال اولاد او بود تا مبادا از حسیات و وطنخواهی غافل مانده تحت تأثیر فکر مخالفین استقلال افغانستان بروند، تا اینکه این اندیشه مدبرانه پادشاه غازی در بهار سال ۱۳۰۳ ش نتیجه داد و بطوری که مذکور شد حکومت هند برتانوی بحسب خواهش سرکردگان اشرار عبدالکریم خان پسر امیر محمد یعقوب خان را وادار ساختند تا وارد سمت جنوبی شده، نامی از امارت سلطنت بر خود گذاشته در

برابر پادشاه استقلال بخشای افغانستان امان‌الله‌شاه قیام ورزد.

عبدالکریم‌خان با انگلیسان موافقت کرد و اما از خوف آنکه بعهد مردم اعتماد نداشت، جرئت وارد شدن به سمت جنوبی نمی‌توانست و بالاخر گفت: مردم جنوبی وقتی به امان‌الله‌شاه مخالفت ورزیده اند با من از کدام لحاظ وفا خواهند کرد و ممکن در برابر وعده بذل و بخشش امانیه مرا بدست او بسپارند و بدون اخذ تضمین نمی‌توانم به سمت جنوبی بروم.

حکومت هند برتانوی به ملکان اقوام، منگل، جدران، سلیمان‌خیل و غیره گفت: وقتی شما سرکرده می‌خواهید ما عبدالکریم‌خان ابن امیرمحمدیعقوب‌خان ابن امیرشیرعلی‌خان را که پادشاه‌زاده است و ادار ساخته ایم تا در ملک شما بیاید و چون او اطمینان ورود به ملک شما نمی‌تواند لذا اگر شما هشتاد نفر بچه‌های خودتان را برسم گروگان بما بسپارید ما او را می‌فرستیم تا از شما قیادت کند و شما او را امیر افغانستان اعلام کنید و بمردم جدران گفت شما یک دختر هم به عبدالکریم‌خان بدهید تا از طریق مواصلت بیشتر با شما اطمینان کند و گفت چون پادشاه و پادشاه‌زاده است این خوبی‌های بافتخار شهامت و غیرت شما تمام می‌کند.

مردم جدران گفتند: این خواهش را تنها ما نکرده ایم و هر چهار قوم متفقاً از شما طلب سرکرده نموده ایم. ما یک دختر از قوم خود به عبدالکریم‌خان می‌دهیم باین شرط که سه قوم دیگر منگل، خاخی، سلیمان‌خیل نیز یک یک دختر باو بدهند. انگلیسان گفتند: از عبدالکریم‌خان سئوال می‌کنیم که او در برابر این شرط چه می‌گوید.

عبدالکریم‌خان در برابر سئوال انگلیسان گفت که اگر اقوام جنوبی تا چهار زن بمن بدهند قبول دارم و شریعت اسلام نیز چهار نکاح را جواز داده است و جریان این مذاکرات و مراودات بطور مفصل بدربار کابل رسید و اعلیحضرت امان‌الله‌شاه به مأمورین لشکری و کشوری دستور داد که برضد این اقدامات عبدالکریم و همدستان او ضمن انعقاد محافل به اهالی شهر کابل و قطعات عساکر و اجتماعات اقوام و قبائل پیوسته ابلاغ نمایند که محرک فتنه و اغتشاش در سمت جنوبی مداخلات صریح حکومت هند برتانوی است و ظاهراً عبدالکریم مفرور را بآن وسائل روکش کرده سرجماعه اشرا را جنوبی قرار داده اند.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه و بعضی از درباریان افغانستان هنوز پوره باور نمی‌کردند که این عبدالکریم نام پسر امیرمحمدیعقوب‌خان ابن امیرشیرعلی‌خان باشد و آنرا یک نوع پروپاگند تلقی می‌کردند. تا آنکه محمودخان دفعه‌دار که پدرش در عهد امیرشیرعلی‌خان آبدارباشی حضور و بعداً فرار هندوستان شده بود، مذکور به عساکر شاهی مقیم سمت جنوبی تصریح کرد که این شخص مفتن به تحقیق پسر امیر محمدیعقوب‌خان است و من او را پوره می‌شناسم. از اثر تصدیق او عساکر شاهی متیقن شدند و از سمت جنوبی بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی ضمن مکتوب مخصوص خبر دادند و نوشتند که: محمودخان دفعه‌دار عبدالکریم فراری را پوره می‌شناسد. زیرا که خودش و پدرش مدتی با امیر محمدیعقوب‌خان و پسرانش یکجا بود.

عبدالکریم بعد از آنکه با انگلیسان و اقوام جنوبی در باب اغتشاش بزرگ دعوی امارت تعهد نمود. بحسب مفاهمه انگلیسان، خانان منگل، جدران، کتواز و زمرت هشتاد نفر بچه‌های خودشان برسم یرغمال گروگان به حکومت هند برتانوی سپردند تا بالمقابل عبدالکریم‌خان را بفرستد و او با اطمینان وارد سمت جنوبی شود.

حینی که عبدالکریم بسرحد جنوبی نزدیک‌شد، مردم جدران او را از راه توتگی بطرف خوست عبور دادند و بحسب موافقه‌ی که قبلاً بعمل آمده بود مردم کتواز دختر خود را به عبدالکریم‌خان دادند. و سه قوم دیگر نیز بعهد خود وفا کردند و حینی که عبدالکریم‌خان وارد اقوام‌شد، او را به پادشاهی خود قبول کردند و هشتاد هزار نفر یکجا شده به [دوه‌مندی] جدران دوباره آتش حرب‌شعله ور ساختند.^۱

در قلعه [دوه‌مندی] که قرارگاه عبدالکریم و نفری معیتی او بود یک تولی سوارشاهی و یک تولی پیاده هجوم برده به ضرب توپ رخنه در دیوار حصار وارد کرده آنها را به شکست مواجه ساختند.

عبدالکریم وقتی که نیرومندی رساله‌شاهی امانیه را در برابر قواء خود ملاحظه کرد، برای اینکه عساکر فدائی اعلیحضرت امان‌الله‌شاه را بطرف خود جلب کند و هم از امارت سلطنت خود بمردم افغانستان خبر برساند، اشتهاری نوشت اوراق آنرا در عقب دیوار چهاونی [قرارگاه رساله‌شاهی] نشر نمود و مهر او دارای این عبارت بود: خادم دین اسلام امیر عبدالکریم و این است متن اشتهار:

«من که عبدالکریم امیر ابن امیر ابن امیرم و اجدادم خدمات زیاد به افغانستان کرده اند چون درین آوان امان‌الله‌خان‌شخص بدعهد و بدزبان و بی‌باک و خلق‌آزار و بی‌پروا است و بچه‌ها و دخترهای مسلمانان را در مکتب‌ها داخل می‌سازد که سبق کفر بخوانند و شما را درین جنگل‌ها و کوه‌ها گرسنه و پریشان و سرگردان برضد ملاحظان روان کرده است و من که امیر و امیرزاده هستم هر یک شما را رتبه کرنیلی و جرنیلی می‌دهم برای او خدمت نکنید بطرف من بیایید و امان‌الله‌خان را جواب بدهید که ما بادار غمخوار خود را یافتیم و از تو بیزار شده ایم.»

افراد رساله‌شاهی فردا صبح چند پارچه اشتهار او را از عقب دیوار چهاونی با نقش مهر او یافتند و سه قطعه را در میان لفافه به همراه نقل مکتوب جوابیه خود که بعنوان عبدالکریم مذکور در همان روز نوشته فرستاده بودند مستحکم نموده بکابل فرستادند و متن مکتوب رساله‌شاهی بعنوان عبدالکریم چنین است:

«تو نوکر نعمت پرورده انگریز کافر هستی و ما از تمام کوائف احوال تو و اعمال تو پوره خبر داریم و تا

^۱ ببرک‌خان جدرانی که طرفدار اعلیحضرت امان‌الله‌شاه بود و در برج سنبله سال ۱۳۰۳ ش بهمانجا شهید شد. محمدحسین‌خان قوماندان شهر خوست آنهم در همان جا بشهادت رسید و شش نفر سرباز نیز شهید شدند. و از سلسله همان واقعات است که تفصیل آن در صفحات بعد نوشته شده می‌آید. محمدحسین‌خان قوماندان از اولاده سردارخان‌جان ابن سردار حلیم‌خان بوده است.

امروز برای اینکه طرف مقابل مسلمان بود، جهاد نمی‌کردیم زیرا که روا نمی‌دانستیم و بعد ازین اشتهاار که دانستیم تو نوکر تنخواه‌خور انگریز نامت را امیر گذاشته برضد پادشاه مسلمان غازی مان کمر به جنگ بسته و بنفع بادارت سرکار انگریز خدمت و جان نثاری مینمائی حالا جهاد می‌کنیم و هم فوراً بدارالسلطنه کابل خبری‌دهیم که قوت مکفی برساند تا تو نوکر فرنگی را با کمال فضیحت و حقارت از گوشه ملک جنوبی خود برانیم

[محل مهر و دستخط دوصد و پنجاه نفر رساله‌شاهی و صاحب‌منصبان آنها]

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از دیدن مهر و کلمه امارت و تذکر سلسله اجداد و هم اینکه محمودخان دفعه‌دار پسر آبداریاشی حضور امیر شیرعلی‌خان تصدیق چهره و وضع و اصالت نسب او را کرده و نیز در متن اشتهاار او کلمات و جملاتی بمشاهده رسید متحیر شد، و باهل دربار و صاحب‌منصبان نظام هدایت داد که باید ابلاغ شود تا مردم دیانت‌شعار افغانستان بدانند که محرکین اغتشاش بنام اسلام و اما اصلاً برای اغراض نفس خود و نفع بریتانیه خدمت می‌کنند. و این بود که کوائف عمده اغتشاش سمت جنوبی که بنام جنگ ملای‌لنگ مشهور است و بقیت سلسله این واقعات در صفحات آینده این کتاب مطالعه شود.

افتتاح مکتب امانی

در صفحات قبل از دائرشدن مکتب تحت اداره مدیر و معلمین آلمانی و ورود معلمین مذکور بکابل و تدریس به لسان آلمانی حرف زدیم و در چند ماه گذشته وزارت‌معارف به تهیه لوازم مکتب پرداخت.

بتاریخ پنجشنبه (۲۵) برج ثور سال ۱۳۰۳ ش [۱۰ شوال ۱۳۴۲ ق - ۱۵ می ۱۹۲۴ م] مکتب مذکور که از طرف اهل معارف باحترام اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی [مکتب امانی] نام گذاشته شد و افتتاح گردید. در محفل افتتاح اول داکتر ایون آلمانی مدیر مکتب لایحه‌ی را قرائت کرد و بعد از آن فیض‌محمدخان^۱ وزیرمعارف نطق مفصلی نمود.

داکتر ایون در ختم بیانات خود گفت: «به اعلیحضرت‌شاهنشاه و ارکان حکومت علیه و افراد ملت نجیب افغان اطمینان می‌دهم که جمله معلمین جرمنی تنها بحیث افراد افغان خویش را دانسته نه به سیاست و نه به امور مملکت مداخلت کرده بغیر از تعلیم مدنی که مطابق به تعلیم دینیه است، دیگر اصول را تعقیب نخواهیم کرد، و مزید بران دوباره بصدای بلندتر زنده باد اعلیحضرت پادشاه غازی - نطق خود را اختتام می‌دهم»

^۱ ولد گل محمدخان و ولد تاج محمدخان و ولد زکریاخان

توقیف خزانه غزنه از طرف اشرار

در برج ثور سال ۱۳۰۳ ش در این موقع که خزانه غزنه با عده‌یی از عساکر بطرف گردیز نقل داده می‌شد در حدود بند دولت‌خان، مردم سلیمان‌خیل و بعض افراد قوم دیگر آنرا توقیف و عساکر را محاصره نمودند.

چون این خبر به محمدولی‌خان وزیرحربیه در گردیز رسید، یک قطعه عسکر را برای استخلاص خزانه و عساکر محافظ خزانه به سمت مذکور سوق داد. قبلاً اشتهار نمود که قطعه عسکر محض استخلاص خزانه و دسته نظامی برطرف بند دولت‌خان می‌رود و با دیگر کسان دخل و غرض نمی‌گیرد، لهذا کسی بآنها تعرض نکند و الا عساکر به جنگ و دفاع از خود در برابر آنها اقدام خواهند نمود. در موقعی که این قطعه بطرف بند دولت‌خان در پیش می‌رفت، دیگر قبائل بآنها متعرض نگردید، و اما مردم سهاک بآنها مقابله نمود و در آن زد و خورد هشت نفر از آن قوم کشته‌شد و دو نفر عسکر مجروح گردید. و پس از آن عساکر وارد بند دولت‌خان شدند و در آنجا بین عسکر حکومتی و مردم سلیمان‌خیل جنگ بوقوع پیوست و بالآخر از اشرار پانزده نفر کشته شد و رو بگریز نهادند و هر دو قطعه عسکر بطرف گردیز مراجعت کردند.

چون مردم سهاک قطعه عسکر مقیم گردیز را مانع شده به جنگ و خونریزی اقدام نموده بودند، از خوف‌خانه‌های خود را گذاشته بگوشه‌های دیگر رفته بودند هر دو قطعه عسکر هنگام بازگشت چند قلعه مستحکم آنها را برای سرکوبی آنها و تنبیه دیگران آتش زدند. پس از واقعه مذکور از خوست خبر رسید که اشرار چند دفعه بان طرف هجوم آورده اند. اگرچه از طرف عساکر مغلوب گردیده و تلفات داده پس رفته بودند، لیکن محمدولی‌خان وزیرحربیه برای رفع خطرات آینده تصمیم گرفت که بایستی سلسله قطعات عساکر گردیز تا خوست متصل و جمع قلبی که از اشرار قبول اطاعت نکرده اند از تمام جهات در حیطه محاصره در آورده شوند که به هیچ طرف راه مراوده نیافته و حرکت نتوانند و بر وفق آن تصمیم چند کندک پیاده و توپخانه و سواره و عمله استحکام به قیادت حبیب‌الله‌خان غندمشر^۱ معین وزارت‌حربیه بمعیت یک عده مرد رعیتی مسلح مردم طوطاخیل بطرف خوست از راه میرزکه روان شدند. میدان وسیعی که در پای کوتل میرزکه واقع است قبلاً از طرف منگل‌ها استیلا شده و برای جلوگیری عساکر حکومتی حاضر بودند، از ساعت (۹) صبح جنگ بین طرفین شروع شده و تا ساعت هفت شام ادامه یافت. عساکر حکومت اشرار منگل را از پیش راند و کوتل و قرارگاه عسکری واقع میرزکه را تصرف کردند و همچنان تا سور دیوال [دیوار سرخ] در پیش رفتند، و منگل‌ها خانه‌ها را گذاشته به قله‌های کوه‌ها فرار کردند.

در جنگ مذکور پنج نفر عسکر شهید و بیست نفر مجروح شدند و از مردم رعیت که با عساکر حکومت همکار بودند چهار نفر مقتول شدند.

^۱ این شخص در سال ۱۳۰۸ ش از دست بچه سقو کشته شد.

منگل‌ها از باعث آنکه به شکست فاحش روبرو شدند و تعاقبی که عساکر از آنها بعمل می‌آورد به تلفات زیاد روبرو شدند. عساکر از گردیز تا نزدیک علاقه جاجی تمام راه‌ها و دره‌ها را بتصرف آوردند. اهالی منگل و جدران دوبار قرآن شریف را شفیع آورده اظهار اطاعت کردند و از حملات و دست اندازی بطرف خوست دست کشیده بتاریخ سه‌شنبه (۲۰) جوزای سال ۱۳۰۳ شمسی [مطابق (۶) ذیقعدة الحرام ۱۳۴۴ق] رؤسا و ملکان‌شان برای تجدید بیعت و اظهار ندامت در نزد محمدولی خان وزیر حربیه حاضر شدند.

عزیمت جانب هرات

میر زمان الدین خان بدخشی والی کابل که در اوائل سال ۱۳۰۳ شمسی [مطابق عشره ثانی شعبان ۱۳۴۲ق] از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی نائب‌الحکومه هرات تعیین شده بود، بتاریخ اوائل برج جوزای سال مذکور [عشره ثانی شوال ۱۳۴۲ق] از کابل بصوب مأموریت خود جانب هرات عزیمت نمود.

مقرری‌های جدید

در اوائل برج جوزای سال ۱۳۰۳ ش [مطابق عشره دوم شوال ۱۳۴۲ق] از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی اشخاص آتی به وظائف جدید بنام‌های کفالت، وکالت، تبدیلی بر عهده‌های جدید مقرر شدند:

- ۱- شیر احمدخان رئیس شورای دولت [ولد سردار فتح‌محمدخان امین‌العسس سابق] تا ورود محمود طرزی از پاریس - قائم‌مقام وزارت امورخارجیه.
- ۲- محمودخان یاور حضورشاهانه تا زمان تقرر والی جدید کابل - موقتاً وکیل والی.
- ۳- عبدالحکیم خان [ولد معاذالله‌خان بارکزائی] مأمور تعمیرات پغمان که در اوائل جلوس اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی حاکم کلان غزنه مقرر بود، مجدداً بحکومت کلان غزنه مقرر گردید.
- ۴- عبدالرشیدخان حاکم کلان غزنه تبدیلاً بحکومت کلان دایزنگی مقررشد.

اعلان انعقاد لویه‌جرگه

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در سال ۱۳۰۱ ش در جلال‌آباد مجلس کبیر ملی [لویه‌جرگه] منعقد فرمود و سیاست داخلی و خارجی افغانستان را مورد اباحت قرار داد و به هر طوری که آراء عمومی قرار گرفت بروی کار آورد. چون مفاد آن برای دولت و ملت بسیار بنظر خورد فرمود که نه تنها امسال [۱۳۰۱ ش] بلکه به هر سال یک مجلس کبیر به همین مقصد در دارالسلطنه کابل انعقاد یابد.

در برج جوزای سال ۱۳۰۳ ش اعلانی در خصوص انعقاد لویه‌چرگه نشر نمود و متن آن ازین قرار است:

«کافه رعایای صداقت‌شعارم! بدیهیست که زندگانی معنوی و فراهم آوردن وسائل سعادت و ترقی یک ملت اولین وظیفه و تکلیف واجبی دولت است، باید دولت متحمل این بارگران گردیده، وظیفه خود را انجام دهد. و از دیگر طرف حتمی است که ملت با حکومت مُعاضدت و مساعدت نموده در پیشرفت

مقاصد ترقیات خود قولاً و فعلاً مسامحه و کوتاهی نکند تا متفقاً بآروز و مرام خویش نائل و کامیاب شوند.

لهذا باتباع و اقتضای امر موکده [و شاور هم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله] همیشه چنین آرزو دارم که در تمام جریانات مهمه امور مملکت و سعادت و آسایش ملت آراء قومی نیز تا حد ممکن شامل و در تحمیل این بار گران علی قدر امکان فکراً و قولاً مُعاضد و مساعد باشند.

چنانچه در مرکز سلطنت مجلس عالی شورای دولت را از اعضاء منتخبه و اعضاء طبیعیه که اشخاص با تجربه و خیرخواه دولت و ملت هستند تشکیل داده موجود و بودن وکلای شما را در علاقه داری ها و حکومتی ها و مرکز نایب الحکومتی های اعلی حتی به شورای دولت حتمی شمرده احضار کرده ام تا بآنها که فی الواقع زبان شما و وکیل تمام معاملاتتان هستند در امور سترگ مشاوره در استصواب و تعاطی افکار کرده شود.

علاوتاً از چندی است که درین مورد مقصد دیگری را بخاطر می پرورانم که تشکیل یک مجلس لویه جرگه است که باید لااقل در سال یک دفعه علی العموم وکلاء و نمایندگان و کلان شوندگان قومی و علماء ملت در آن مجلس اجتماع نموده، همه مسائل مهمه و افکاری که در تعالی و ترقی مملکت خویش مدنظر داشته باشم مواجههً بالمشاوره و تصویب آراء تصفییه دهیم، و بعد استصواب مجلس مذکور در معرض اجراء بگذاریم چنانچه در سنه ۱۳۰۱ ش به جلال آباد یک مجلس «لویه جرگه» را انعقاد نموده چون موقع انعقاد مجلس مذکور در ایام زمستان بود و احضار تمام وکلاء و نمایندگان ملت افغانستان اسباب زحمت شان می شد از دیگر نقاط مملکت تنها به وکلای منتخبه موجوده شان که در مجلس شورای دولت شمولیت داشتند اکتفا کرده از اقوام سمت مشرقی که خیلی قریب و سهولت پذیر بود وکلا و کلان شوندگان و سادات و علماء و مشائخ را جلب نموده بالمواجهه آنها آنچه در امور مملکت و ترقیات ملت لازم مشاوره بود مذاکره و فیصله نمودیم. برای سال های آینده بواسطه که انعقاد مجلس لویه جرگه سمت مشرقی در ایام سرما واقع شده بود و هم بایستی که این مجلس بزرگ در شهر کابل که نقطه وسطی و پایتخت مملکت افغانستان است انعقاد پذیرفت و موضع آنرا تبدیل نموده مرکز لویه جرگه سمت مشرقی را - کابل و موقع انعقاد آنرا امسال (۱۳۰۳ ش) بهم اه ذیحجه الحرام (۱۳۴۲ ق) که هوای کابل ملایم و سازگار و وفور فواکه و خوراکه باب می شود قرار دادیم^۱ تا سادات و علماء و مشائخ و وکلاء و کلان شوندگان ملت در محفل لویه جرگه به شهر کابل اثبات وجود نمایند.

و راجع به سعادت و ترقیات شما رعایای صادقانه ام و مملکت عزیزتان به هیأت و حیثیت عمومی در مجلس مذکور مذاکره و تظاهر افکار نموده مطالب عمده دولت و ملت را چه در امور داخلیه و چه در امور خارجیه حل و فصل نمائیم. و از خداوند توانا و قدیر در ترقی و تعالی مملکت خود استمداد و کمک بخواهیم.

^۱ ذیحجه الحرام سنه ۱۳۴۲ ق مطابق سرطان سال ۱۳۰۳ شمسی است. (عزیزالدین وکیلی پوپلزائی).

شما را ازین مکنونات قلبیه ام آگاه نموده برای عموم حکام اعلی و نایب‌الحکومتی‌ها و زمامداران محلی تان بفرمان جداگانه اشعار نمودم که از وکلای منتخبه آن سمت که در علاقه‌ها و حکومتی‌ها و مرکز نایب‌الحکومتی هستند مناصفه را برای اجراءات کار یومیه همان موضع گذاشته مناصفه را با تعدادی که بفرامین جداگانه بحکام خبر داده شده، از سادات و علماء و مشائخ و کلان‌شوندگان و نمایندگان و رؤسا از هر محل بقرار تقسیم بتقریب انعقاد مجلس لویه‌جرگه بمرکز حکومتی اعلی و نایب‌الحکومتی‌ها طلب نموده بیک موعدی که بموقع انعقاد مجلس لویه‌جرگه بمرکز کابل رسیده بتوانند روانه دارالسلطنه نمایند و خرج راه و مصارف آنها را تا رسیدن کابل از آنجا پرداخته، در مرکز کابل از بدو ورود تا اختتام مجلس مذکور خرج و خوراکه آنها دولت تدارک و تهیه کرده بآنها می‌پردازد و این مجلس همه ساله در خود کابل و به همین تاریخ منعقد و دائر گردیده به تعداد معینه از هر ولا نفری بصورت وکالت و نمایندگی برای شمولیت ورزیدن لویه‌جرگه حاضر خواهند شد و از خداوند تعالی امید قوی داریم که باین مجلس عالی بموافقت آرای وکلاء و نمایندگان ملت نجیب افغانستان بسی مطالبات مهم دائر به ترقیات وطن مقدس ماحل و فصل گردید صورت انصرام و اجراء پذیرد.»

[محل مهر پادشاهی - الغازی امیر امان‌الله]

فرمان پادشاهی

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی متعاقب اعلان لویه‌جرگه فرمان‌های متحدالمال بعنوان وکلاء افغانستان صادر فرمود و متن از این قرار است:

«این کمترین عبادالله از بدو جلوس خود تتبع به پیروی سنت سینة محمدی (ص) علیه‌الآف‌الثناء والتحیه، اساس سلطنت عزیز خود را بمشوره وضع نموده، در پایتخت مملکت شاهانه خودم تشکیل مجلس شورای دولت که مرکب از وکلای منتخبه شما ملت و اعضاء طبیعیه مأمورین دولت است نموده همه قوانین و نظامات مملکت‌داری در آنجا غور و خوض و بعدالاتفاق آراء در معرض اجراء آورده می‌شود.»

چون حکومت را از ملت و ملت را از حکومت دانسته نفع و ضرر وطن عزیز خودم را بهمه ملت نجیب خود مشترکاً مساوی می‌دانم، اراده نمودم که در هر حال یک مجلس با اسم لویه‌جرگه اقوام بدارالسلطنه کابل انعقاد یافته در همه امور مملکت‌داری و پیشنهادهای ترقی و تعالی تنظیم نظامات و قوانین دولتی و تمام سیاسیات داخلی و خارجی بحث و مذاکره شود. و آنچه خیر و بهبود اداره حکومت و فوز و فلاح اهالی ملت را با تفاق آراء ملاحظه نمائیم متفقاً تنظیم و بعد از اتفاق آراء متوکلاء علی‌الله در اجراءات آن عزم بالجزم نمائیم.

بناء حضور و الای ما چون شما را صادق و خیرخواه ابلاغ می‌فرمائیم که سفر خرج شما الی کابل بواسطه حکام انتظام می‌شود، بخاطر جمعی تمام الی روز (۸) ذیحجه الحرام وارد کابل شده نماز عید سعید اضحی را با برادران دارالسلطنه خود اداء نموده در مجلس لویه‌جرگه شامل باشید. در ایام توقف کابل مهمان

اعلیحضرت ما خواهید بود و بعد از اختتام لویهجرگه که خرج سفریه شما را وزارت داخله تادیه نموده مع‌الخیر در مساکن خود عودت می‌نمائید. فقط «امیر امان‌الله»

سرقه خزانہ لوگر

در هفته اخیر برج جوزای سال ۱۳۰۳ ش در همین اوقاتی که جنگ ملای‌لنگ در سمت جنوبی ادامه و شدت دارد. بکابل خبر داده شد که خزانہ لوگر بسرقت رفته، از شنیدن این خبر خاطر عموم مکدر و مشوش گردید و از کابل هیأت تفتیش اعزام شد و سارقین را بدست آوردند. در آن جمله محمدشریف خزانہ‌دار هم شامل بود، مقدار مبلغ بدست آمد و بقیت تا آخر آن ماه مفقود ماند.

خبر مسکو راجع باغتاش افغانستان

در اواخر برج جوزای سال ۱۳۰۳ ش دهه دوم ماه جون ۱۹۲۴ م جرائد مسکو باستناد دستگاه خبررسانی تاشکند مضمونی را در خصوص اغتاش افغانستان نشر نمود و گفت:

«در تحت ریاست ملاها به تحریک عمال خارجی در نواحی خوست، قندهار، غزنه، جلال‌آباد اغتاش برعلیه امیر^۱ تولید گردید. این اغتاش برعلیه اصلاحات داخلی افغانستان است، اغتاش‌شیون تقاضا می‌کنند قوانین و نظامنامه‌هایی که امیر تدوین کرده است لغو شود، مدارس نسوان را ببندد، خارجی‌ها را از افغانستان بیرون کند و روابط خوبی با انگلیس ایجاد نماید.

مساعی امیر و جوانان افغانی برای درست کردن افغانستان و تبدیل دادن آن بیک مملکت متحدی در این ایام با مشکلات زیاد تصادف کرده است.

مخالف مملکت او با یک نیت خونخوارانه با اسلحه در دست برعلیه اصلاحات مملکت اقدام نموده است. تمام تقاضاهای انقلابیون یک فرع حمله است که از طرف انگلیس بافغانستان می‌شود. این جنبش بدون پول و اسلحه خارجی غیرممکن است که صورت گرفته باشد. طلای انگلیس برای درهم‌شکستن شالوده‌پی که امیر برای مملکت خود ریخته است بکار می‌رود. ولی در خاتمه امیدواری می‌نماید که مملکت افغانستان حملات آنها را از هم خواهد شکست.»

اعطای نشان معارف

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در بهار سال ۱۳۰۳ ش از یک عده نفری که از چند سال در پیشبرد امور معارف افغانستان ابراز مساعی و جدیت نمودند نشان معارف منظور فرمود.

وزارت معارف بجهت توزیع نشان‌ها بتاریخ سه‌شنبه (۲۰) جوزا سال ۱۳۰۳ ش در باغ شهرآراء محفلی برگزار نمود، و بحسب دعوت وزارت معارف بعضی از اعضاء کابینه و رؤسا و مدیرها و اعز معارف شهر

^۱ مقصد از اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی است.

کابل بساعت دو نیم بعد از ظهر حضور بهم رسانیدند. فیض محمد وزیر معارف محفل را به نطق خود افتتاح نمود و بعد از وی سردار محمد نادر خان که این وقت به وزارت مختاری افغانستان در پاریس تعیین شده بود نطقی نمود و گفت:

«معارف حیات ملت است هرکس در ترقی معارف می کوشد گویا در بقای حیات خود و ملت خود سعی می کند. پس بر هر فرد واجب و لازم است که کوشش در نشر معارف را نخستین وظیفه و فریضه خود بداند و بایستی جمهور مردم بقدر قوت و استطاعت شان در این امر سعادت نشان سعی و کوشش کنند تا باشد مراحل ترقی و تمدن را بزودی طی نمائیم.»

پس از نطق مذکور محمد حسین خان رئیس تدریسات وزارت معارف نام های کسانی را که باخذ نشان نائل گردیده بودند قرائت نمود. فیض محمد خان وزیر معارف و علی محمد خان بدخشی معین معارف نشان ها را بر سینه های مستحقین آن که حاضر محفل بودند نصب کردند، و عده پی که در کابل حاضر نبودند بتوسط مفتشین معارف در اطراف بر او شان ارسال شد. کسانی که در بهار سال ۱۳۰۳ ش باخذ نشان معارف از حضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی افتخار یافته اند ازین قرار اند:

۱. محمد سلیمان خان نائب الحکومه قطغن و بدخشان نشان درجه اول معارف
۲. سردار محمد نادر خان [وزیر مختار افغانی متعین پاریس] نشان درجه اول معارف
۳. محمد ولی خان وزیر حربیه نشان درجه اول معارف.
۴. شجاع الدوله خان رئیس هیأت تنظیمیه هرات، نشان درجه اول معارف.
۵. سید محمد قاسم خان سردبیر جریده امان افغان، نشان درجه اول معارف.
۶. غلام مجتبی خان چغتایی مستوفی ولایت کابل، نشان درجه اول معارف.
۷. وصفی بی افندی مشاور وزارت معارف، نشان درجه اول معارف.
۸. محمد حسین خان رئیس تدریسات وزارت معارف، نشان درجه اول معارف
۹. پروفیسر غلام محمد خان رسام شهیر نشان درجه اول معارف
۱۰. عبدالجبار خان جبار خیل مدیر عمومی پست تلگراف و تلیفون، نشان درجه اول معارف
۱۱. محمد امان خان حاکم کلان بدخشان [ولد بای محمد خان] نشان درجه دوم معارف.
۱۲. مفتشه مکتب مستورات نشان درجه دوم معارف
۱۳. مدیره مکتب مستورات نشان درجه دوم معارف.
۱۴. مولوی محمد اسماعیل خان، معلم نشان درجه سوم معارف

اعطای نشان سردار عالی برای وزیر مختار دولت بریتانیا

لفتننت کرنیل ایف ایچ. همفریز سی. ای وزیر مختار دولت بریتانیا در اوائل برج جوزای سال ۱۳۰۳ ش مطابق دهه دوم ماه می ۱۹۲۴ م بطور رخصتی از کابل عازم لندن شد. در موقع مرخصی بغرض وداع

بحضور اعلیحضرت امان اللہ شاہ غازی باریاب گردید۔ اعلیحضرت غازی در هنگام وداع فرمود: پیام مرا به اعلیحضرت جارج شاہ انگلستان و مستر رمزی مکدانلد - رئیس الوزراء ابلاغ نمائید کہ:

«من بافغانستان و تمام عالم اسلام یکسان علاقمندی دارم، لہذا التفات او شان را باسایش و صلاح حال مسلمین ہمیشہ خواستگارم.»

مطلب اعلیحضرت غازی اینکہ من پادشاہ استقلال بخشا و خدمتگار ترقیات افغانستان بطور یقین علاقمند آزادی و ترقی جمیع ممالک اسلام می باشم و باید دولت انگلستان حق آزادی تمام ملل اسلام را کہ هنوز بحق حریت و آزادی کامل خود نرسیدہ اند و نائل نگشتہ اند التفات نماید، زیرا آسایش من وابستہ باسایش و صلاح حال تمام مسلمین است.

و درین وقت از حضور اعلیحضرت امان اللہ شاہ غازی برای وزیرمختار انگلیس مقیم دارالسلطنۃ کابل نشان ذی شان سردار عالی اعطاء گردید و متن اعتبارنامه دستخطی اعلیحضرت کہ وزیرمختار مذکور تسلیم دادہ شدہ ازین قرار است:

بسم اللہ تعالی
من عبداللہ المجاہد فی سبیل اللہ
الغازی امان اللہ

پادشاہ مملکت افغانستان

نظر بہ پاس خدمت و مراتب لیاقت کہ از عالیقدر جلالتمآب لفتننت کرنیل ایف. ایچ همفریز سی. ای. ای وزیرمختار دولت علیہ بریطانیا در کابل معروض افتادہ بہ تصویب وزارت امورخارجیہ مشارالیہ را بہ اعطای نشان سردار عالی قرین افتخار نمودیم.

ورود آخوندزادہ تگاو بدارالسلطنۃ کابل بعزم سفر حج

جناب حمید اللہ آخوندزادہ معروف باخوندزادہ صاحب تگاو از مشائخ بزرگ طریقہ شریفہ قادریہ در ہفتہ اول برج جوزای سال ۱۳۰۳ ش [مطابق عشرہ ثانی شوال ۱۳۴۲ ق] بعزم اداء زیارت حج بیت اللہ الحرام از تگاو وارد دارالسلطنۃ کابل شد و دو سہ روز در شہر کابل توقف نمود. اعلیحضرت امان اللہ شاہ غازی برای تہیہ وسائل سفریہ آخوندزادہ موصوف مبلغ دہ ہزار روپیہ^۱ نقد و یک عرادہ موتر تیزرفتار تا پشاور یعنی تا موقعی کہ داخل ریل شود؛ احسان فرمود. و دران وقت کہ مصارف سفر یکنفر حاجی از کابل تا مکہ معظمہ و بازگشت آن تا کابل یکنیم ہزار روپیہ معین بود. این مبلغ خیلی ہا کافی و باعث راحت او گردید. موصوف با چند نفر از مریدان خود بسواری موتر از کابل بجانب پشاور حرکت نمود.

بقیہ احوال این خانوادہ در ضمن واقعات برج قوس سال ۱۳۰۷ ش در این تاریخ مکمل دورہ امانیہ نوشتہ شدہ می آید.

^۱ معادل وجہ قیمت (۱۲) جریب زمین اعلی زراعتی کابل در سال مذکور.

امتحان سالانه مکاتب

در برج جوزای سال ۱۳۰۳ ش وزارت معارف تصویب نمود که بعد ازین از (۲۵) جوزا امتحان عمومی مکاتب همه ساله شروع و الی (۱۵) برج سرطان دوام کند، و بعد دوماه تعطیل عمومی خواهد بود. این است که امتحان مذکور روزشنبه (۲۵) جوزا شروع و تا موعد مقرر دوام خواهد کرد.

اعزام مفتشین معارف از کابل به ولایات

در اواخر برج جوزای سال ۱۳۰۳ ش یکعده مفتشین از طرف وزارت معارف برای تدقیق امتحان سالانه از کابل به ولایات فرستاده شدند و نامهای شان ازین قرار اند

- قندهار: ملا قدرت الله خان
- سمت مشرقی: عبدالجبارخان
- هرات: مولوی عبدالرزاق خان
- قطنن و ترکستان: محمدنعیم خان
- سمت شمالی: عبدالاحمدخان پنجشیری مدیر تحریرات وزارت معارف.

ورود وزیرمختار جدید روسیه شوروی بدارالسلطنه کابل

پویند ستارک وزیرمختار جدید دولت جماهیرشوروی سوسیالیستی که بعوض رسکول نیکوف بدریار کابل تعیین شده بود، بتاريخ چهارشنبه (۴) برج سرطان سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۳۰) جون ۱۹۲۴ م بدارالسلطنه کابل واردشد.

نقل مکان وزارت خانهها به پغمان

بر طبق معمول سالهای گذشته وزارت خانهها و دوائر حکومتی بطور عموم بتاريخ پنجشنبه (۱۲) برج سرطان سال ۱۳۰۳ ش [۳۰ ذیقعه الحرام ۱۳۴۲ ق - ۳ جولائی ۱۹۲۴ م] از شهر کابل به پغمان نقل مکان نمودند.

انعقاد مجلس ترحیم

بمناسبت وفات محمدطاهرخان محصل افغانی در پاریس که در برج حمل سال ۱۳۰۳ ش در پاریس وفات یافته بود - وزارت معارف بتاريخ دوشنبه (۱۶) برج سرطان سال مذکور مطابق (۷) جولائی ۱۹۲۴ م مجلس ترحیم انعقاد داد. اعلیحضرت امان الله شاه غازی و وزراء و مأمورین نظامی و ملکی و جمیع دوستان و علاقمندان اشتراک نمودند.

خودکشی قونسل حکومت انگلیس متعین جلال آباد در شمله

خان بهادر سید محمد خان قونسل دولت انگلیس در جلال آباد برای چند روز در شمله رفت و در مسلم هتل شمله اقامت داشت. مذکور بروز سه شنبه (۱۰) سرطان سال ۱۳۰۳ ش [۲۸ ذیقعدہ الحرام ۱۳۴۲ق - ۱ جولائی ۱۹۲۴م] بوقت صبح چند فیر گلوله برسینه خود نمود و از جمله دو گلوله باو اصابت کرده و آن حرکت از سبب اختلال دماغ او شده بود و اما مردم باور نمی کردند.

زیارت حج

عبدالهادی خان سابق وزیر مختار افغانستان در لندن در موقع بازگشت خود بعزم افغانستان به زیارت حج بیت الله شریف مشرف گردید.

اول عید اضحی سنه ۱۳۴۲ق مصادف یکشنبه (۲۲) سرطان سال ۱۳۰۳ ش بود.

اعطای یک ماه معاش برای مستخدمین ماشین خانه کابل

در دهه دوم برج سرطان سال ۱۳۰۳ ش از حضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی یک ماه معاش بطور بخشش «عیدی» برای مستخدمین ماشین خانه کابل منظور و اعطاء گردید و سبب این بخشش آن بود که عموم کارگران ماشین خانه کابل در ساختمان و انتقال و فراهم آوردن آلات و ترمیم اسباب و سامان حرب و سرعت طبع جرائد و اشتهاارات در خصوص واقعات سال ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ ش مصادر خدمات خوبی شده بودند.

امتحان مکتب پيله کشی در جلال آباد

در اواخر برج سرطان سال ۱۳۰۲ ش [عشره ثانی ذیحجه الحرام ۱۳۴۲ق ده ثانی جولائی ۱۹۲۴م] علی اکبر خان دفتری مشاور حقوق وزارت امور خارجه و توفیق افندی مدیر عمومی زراعت و عبدالعزیز خان مدیر محاسبه وزارت تجارت و علی اختر خان معلم مکتب شهر آراء از طرف وزارت تجارت برای امتحان شاگردان مکتب پيله کشی در جلال آباد اعزام گردیدند و پس از امتحان طلاب افغانی باخذ شهادتنامه موفق گردیدند.

تبدیلی سپه سالار به وزارت مختاری افغانستان در پاریس

در برج حوت سال ۱۳۰۲ ش در موقع تصویب بودجه سال ۱۳۰۳ ش تبدیلی وزراء و بعضی مأمورین عالی رتبه بعمل آمد و سبب تبدیلی سپه سالار به وزارت مختاری افغانی در پاریس این است که اعلیحضرت امان الله شاه غازی علت عمومی و خصوصی آنرا بدین قرار فرمود:

«جناب محمد نادر خان برای وزیر مختاری افغانستان در پاریس زیر نظر گرفته شده، ولی چون این مسئله موقوف است باستمزاج از دولت بهیه فرانس، پس تا رسیدن اگریمان دولت مشارالیهما تقرر ایشان

صورت رسمیت ندارد و یکی همان علت عمومی است که باید مأمورین داخله و خارجیه سال بسال یکی بجای دیگری بدل بشوند تا عموم مأمورین بزرگ و کوچک وطن باین طریق ممالک خارجیه را دیده نظامات و اصول کارها و ادارات را بطرز تازه یاد بگیرند و هنگام مراجعت بوطن از روی علم و بصیرت باصول تازه اجراء امور بنمایند.

اینک اشخاصی که بخارج رفته اند هر کدام در سائر امور مهارت فوق العاده دارند. چنانچه یک روز فیض محمدخان پسر فرقه مشر غلام نبی خان وکیل سمت شمالی در مجلس شوری درباب یک مسئله اقتصادی و تجارتی چنان بحث متین و معقول با من نمود که متحیرشدم و مذکور مدت قلیلی اروپا بود. هکذا محمدولی خان با اینکه مرد سیاسی بود لیکن محض از دیدن قشون اروپا بصیرت تامه در باب امور حربیه دارند. پس نظر باین مسئله چون جناب محمدنادرخان به پاریس بروند و اصول نظام و عسکر و ترتیبات وزارت حربیه و تقسیمات عسکری و تعلیمات مکاتب نظامی آنجا را مطالعه و ملاحظه کنند در موقعی که بوطن مراجعت نمایند معلومات و فکرشان در امور حربیه صد مرتبه از حالت حاضره بلندتر و درست تر خواهد بود.

دوم این است که طبیعت ایشان یک نوع کسالت دارد و مسافرت شان برای تداوی و تبدیل مکان و تفریح طبیعت هم لازم است. چنانچه خود ایشان بارها این مسئله را باصرار خواهش کرده اند.»

سپه سالار گفت: «بلی از مدتی است که بحضور شاهانه چند مرتبه بکمال الحاح عرض نمودم که اگر مرا بکدام مأموریت خارجیه بفرستند حتی اگر کار بزرگی نباشد به سرکاتبی و کاتبی یک وزارت مختاری یا کدام مأموریت دیگر نیز حاضر و رضامندم.»

همان بود که در روزهای اواسط برج سرطان سال ۱۳۰۳ ش اوائل ماه جولائی ۱۹۲۴ م اگریمان سردار محمدنادرخان از پاریس به وزارت امور خارجه افغانستان در کابل مواصلت کرد. و بتاریخ پنجشنبه (۱۹) برج سرطان ۱۳۰۳ ش [۷ ذیحجه الحرام ۱۳۴۲ق - ۱۰ جولائی ۱۹۲۴م] بعجله تمام به همراه احمدعلی خان مصاحب حضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی از کابل عازم پاریس گردید. چون صاحبان غرض می گفتند از وطن مالوفش تبعید شده است، این سخن حقیقت نداشت. در آغاز ورود او به پشاور کمیته خلافت آنجا باعتبار افغانستان مستقل برای پذیرائی پروگرام مخصوص ترتیب داد. اما حکمران انگلیسی پشاور اجازه نداد و از مستقبلین ممانعت نمود و فضای ایستگاه ریل را طیارات هند برتانوی احاطه کرده بود. رئیس کمیته خلافت و سائر مستقبلین به این هوتل اجتماع نموده به ملاقات رسیدند.

وزیرمختار افغانی متعین فرانسه بتاریخ یکشنبه (۲۲) برج سرطان ۱۳۰۳ ش پس از اداء نماز عیداضحی نطقی نمود و در یک ملاقاتی که با یک نفر وکیل قانونی پشاور در همان روز عید اضحی نمود گفت: «من فخر می کنم که در افغانستان برادران هندی در شئون داخلی کو شان می باشند. اگر هندوستانی ها طالب ارتقاء و تکامل خود هستند ناگزیرند از یک اتحاد و اتفاق حقیقی که بی آن هیچ ملت نتوانسته کشتی چهار موجّه خود را بساحل نجات بکشاند، پس اولین چیزی که برای برادران هندی من ضرور است همان حفظ اعتقادات و احترام در مقابل معاهده همدگر است، بقواء خارجی اتکاء نمودن محض غلط است.

از بازوی توانای اولاد وطن باید کار گرفت. حکومت افغانستان این امتیاز رنگی که اروپایی‌ها نسبت به شرقی‌ها داده اند غافل نیست و بکمال جدیت تساوی حقوق و موقعیت ایشان را در عالم می‌خواهند.» روز دوشنبه ۲۳ سرطان وارد لاهور و روز یکشنبه ۲۹ سرطان (۲۰) جولائی از بمبی بطرف پاریس حرکت نمود.

ورود رئیس هیأت تنظیمیه قندهار بکابل

سردار عبدالعزیزخان رئیس هیأت تنظیمیه قندهار بغرض اشتراک در لویه‌جرگه دارالسلطنه از قندهار بکابل خواسته شد و بتاريخ جمعه (۲۰) برج سرطان سال ۱۳۰۳ ش [۸ ذیحجه الحرام ۱۳۴۲ ق - ۱۱ جولائی] به شهر کابل ورود نمود و بقیت احوال او در این تاریخ نوشته شده می‌آید.

مراسم عید سعید اضحی

یکشنبه (۲۲) سرطان سال ۱۳۰۳ ش مصادف بروز اول عید سعید اضحی گردید. برای مأمورین دولت الی رتبه مدیر اطلاع داده شده بود که با لباس رسمی حاضر سلامخانه گشته بعد بمعیت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه بسواری اسپ برای اداء نماز عید اضحی به مسجد جامع کبیر عیدگاه کابل بروند و بعد اداء نماز به همان ترتیب واپس حاضر سلامخانه شوند. در روز مذکور بحسب اطلاعی که از مقام شاغاسی حضور رسیده بود بمعیت اعلیحضرت غازی از قصر سلامخانه به مسجد جامع کبیر عیدگاه رفتند. ذات‌شاهانه وظیفه امامت و خطابت را خود بر ذمت داشت و بعد از اداء نماز خطبه‌های عید را بروی منبر سنگی که در رواق اول واقع است ایراد نمود. در خطبه اول اسرار حج و قربانی را با اسرار بعض ارکان دیگر دینی و ترغیب و تحریص مردم باتفاق و اتحاد بیان فرمود و در خاتمه دعای پرسوز در حق اهالی افغانستان و سائر مسلمانان جهان نمود.

پس از ختم نماز عید مأمورین بمعیت ذات‌شاهانه وارد قصر سلامخانه شدند که تفصیل آن همه گزارش را در این کتاب تحت عنوان لویه‌جرگه سال ۱۳۰۳ ش از نظر می‌گذرانیم. و لویه‌جرگه از همین اداء نماز عید اضحی و نطق‌ها و موعظت اعلیحضرت آغاز می‌کند.

مراسم افتتاح طاق ظفر

طاق ظفر پغمان که در برج سرطان سال ۱۳۰۲ ش از طرف وکلای ملت افغانستان باحترام بزرگ ترین شخصیت تاریخ معاصر و سرقهرمان دلیر استرداد استقلال کامل افغانستان اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بناء یافته و ما تفصیل آنرا درین کتاب در ضمن گزارش‌های مهم آنسال بیان کرده ایم. چون کار تعمیر و تنصیب کتابه‌های آن در برج سرطان سال ۱۳۰۳ ش بپایه اکمال رسید. چون ملت افغانستان بقدردانی از خدمات بزرگ آن شهریار بناء گذاشت، از طرف ملت که این وقت عموم وکلاء برای انعقاد لویه‌جرگه در پغمان حاضر شده بودند - سردار شیراحمدخان رئیس‌شورا به نمایندگی ملت حاضر شد که مراسم افتتاح را بجا بیاورد و نطق افتتاحیه ایراد نماید و عساکر و مردم برسرم افتتاح از بین رواق عبور نمایند.

بتاریخ پنجشنبه (۱۹) برج سرطان سال ۱۳۰۳ش [مطابق (۷) ذیحجه الحرام ۱۳۴۲ق - ۱۰ جولائی ۱۹۲۴م] در موقعی که عموم وکلاء ملت و مأمورین و یک قطعه نظامی و باقی اهالی باطراف طاق ظفر حاضر بودند سردار شیراحمدخان رئیس مجلس شوری که از طرف عموم اعضاء مجلس شوری و وکلای لویه جرگه باجرا این مراسم پرشکوه ماذون و مأمور بود، بر فراز مقام خطابه برآمده نطق آتی را ایراد نمود:

«بحضور برادران غیور عسکری و حضار محترم عرض می شود. بیاد شما خواهد بود که اعلیحضرت غازی شهیار رعیت پرور محبوب القلوب ما در روز جلوس بر اریکه تخت سعادت بخت دولت علیه افغانستان فرمودند: تا ما ملت افغانستان متحداً مستعد و حاضر باستحصال استقلال تامه افغانستان نشویم، قبولدار تاج پادشاهی نمی شوم و ما ملت افغانستان ادعای این قهرمان حریت را مقصد و آرزوی حقیقی افغانستان دانسته مستعد استحصال آن مرام بزرگ با افتخار گردیدیم و بفضل و عنایت خداوند مهربان و معاونت روح پرفتوح حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و واله و سلم و بعزم بالجزم جانبازانه برگزیده دودمان نجیب افغان اعنی الغازی امان الله خان پادشاه افغانستان و به قوت بازوی پرهت افغانیان استقلال تامه افغانستان را حاصل و بر مفاخرش بحمد الله نائل گردیدیم. بنابر خطاب باولادی که از نسل های آینده ملت شجاع افغانستان بوجود می آید انشاء یک یادگاری که شاهد آن همت، فداکاری و فتح بزرگ مان و باعث تحریک خون در عروق قهرمانان افغان گردد، لازم دیده شد این بنای مفخرت فرجام که در این موقع پغمان دیده و به طاق ظفر نامیده می شود همان یک یادگار است که نقش نمودن مضمون ذیل را بر آن آرزو نموده ایم:

به تقدیر مظفریت و تذکار جانبازی های شاندار فردیگانه و نخبه دودمان افغان قهرمان قوم پرست با وجدان الغازی امیر امان الله خان که در بدو جلوس خودش محض تحصیل حیات باشرف و زندگی با افتخار به ملت خود یعنی استحصال آزادی مغصوبه و استرداد حقوق مشروعه جامعه افغان بیک قیام فوق العاده بالمقابل دشمنان اقدام و مبادرت ورزید و تا (۲۸) برج اسد (۱۲۹۸) استقلال تامه افغانستان را حصول نمود، این بنای مفخرت اعتلا را که شاهد بعث بعدالموت مانست در صیفیه پغمان مینونشان بنام [طاق ظفر] تأسیس نهادیم و اسماء ساهی همان جوانان سرفروش را که در موقع اثبات فداکاری و جدیت شهید راه استقلال و حریت گشته، کارنامه های مقدس خودشان را سرمشق حیات مان گذاشته اند در حواشی این رواق ثبت نمودیم تا آئینه صحنه خونین مجاهدین و تاریخ سربازی های شهیر شجاعت قرین ما بوده برای اخلاف آتیه افغانستان محرک غلیان قومی و تازیانه غیرت ملی باشد.

پس از ختم بیانات سردار شیراحمدخان رئیس مجلس شوری یکنفر سرباز از قطار برآمده در برابر رئیس شوری بیانات مؤثری ازین قرار نمود:

«فداکاری وظیفه عسکر است، ما همه وقت برای فداکاری در راه ترقی دین و وطن و اطاعت از امر متبوع معظم خویش همچو برادران ما که بعزم نیل استقلال وطن عزیز خون های خود ریختند حاضر و آماده هستیم و امر قوماندان اعظم و اولوالامر افخم خود را با کمال شطارت و شهامت مطیع و منقاد می باشیم

و همین آرزو داریم که برای نیل رضاء آنان سرهای خود را فدا کنیم و نام بلند و مجد و افتخار ابدی را بین امثال و اقران احراز نمائیم.

زنده باد قوماندان اعظم مان اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان. خوشنود باد ارواح شهیدان راه حریت و استقلال افغانستان.

بعد از بیانات آن یک تن جوان سرباز، سردار شیراحمدخان رئیس شوری رشته سه رنگ را که در میان رواق بصورت مانع بسته بود قطع نمود و موزیک به نوادر آورده شد و بعد موزیک از مقابل رواق بطرف پایه راست طاق ظفر قیام کرد و اجازه داده شد که نخست افراد سربازان غیور از بین طاق ظفر مرور نمایند.

در موقع مرور قطعه سربازان از میان رواق که احساسات شهامت و شجاعت و خیالات فداکاری و جان نثاری همان دسته عساکر اعزامی ایام استرداد استقلال را تمثیل می‌نمود، حاضرین که بدست هر کدام حمائل و دسته‌های گل موجود بود بگردن جوانان عساکر انداخته بر سرهای شان نثار می‌کردند و از هر دهان صداهای زنده باد پادشاه غازی ما امیرصاحب غازی ما، پدر تاجدار بزرگ و مظفر باد قشون ملکی و نظامی بلند بود و بقدر یک ساعت موزیک در برابر رواق نغمه‌سرای می‌کرد و تماشاچیان اطراف طاق ظفر را بدقت نگرسته عبور می‌کردند.

لویه‌جرگه

در صفحات قبل متن اعلان و فرمان اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی را در خصوص انعقاد لویه‌جرگه از نظر خواننده تاریخ گذرانیدیم.

لویه‌جرگه از تاریخ پنجشنبه (۲۰) سرطان الی پنجشنبه (۹) برج اسد سال ۱۳۰۳ شمسی در موقع باصفای پغمان تحت صدارت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه دوام کرد و فیصله‌های بس مهم در خصوص دوره دوم عصر امانی بعمل آمد. اعلیحضرت امان‌الله‌شاه در ابتداء سلطنت خود مجلس عالی بنام ریاست عمومی شوری برپا و اشخاص عالم و فاضل افغانستان را شامل نمود تا برای رفاه و آسوده حالی ملت افغانستان باتفاق علماء هیأت عالی تمیز وزارت عدلیه بر طبق اوامر شریعت مقدس اسلام نظامنامه‌های دولت را تسوید و به مجلس عالی وزراء که در آن علاوه بر وزراء افغانستان اشخاص با بصیرت دیگر نیز داخل و صدارت آنرا پادشاه افغانستان شخصاً بر عهده دارد تقدیم کنند تا اعضای مجلس پس از ملاحظه و تطبیقات خلص نظریات و آراء و افکارشان را با همان نظامنامه‌ها به پیشگاه ملوکانه عرض و ذات‌شاهانه بعد از غور و تحقیق و استدلال احکام اجراء آنرا اعطاء فرماید.

بعد از آن اعلیحضرت امان‌الله‌شاه فرمود که از علاقه‌داری‌ها و حکومت درجه اول، دوم، سوم، حکومت کلان و حکومت اعلی و نایب‌الحکومتی‌ها اعضاء منتخبه را در مجلس مشوره هر مقام جمع داشته و باستصواب فکر و نظر آنها در امور ترقی و تعالی وطن و رفاه و آسایش طبقات ملت عزیز افغانستان، وکلا با حکام محلی خویش مشورت و اسباب نفع دولت و ملت را بروی کار آورده، از مضرات نه تنها

خودشان مجتنب و محترز باشند، بلکه اطلاعات بی قانونی و مظالم حکامشان را نیز بمرکز سلطنت بواسطه وکلای شان که در ریاست شورای دولت عضویت دارند برسانند.

اعلیحضرت تصویب فرمود که در سالهای آینده نیز مجلس کبیر «لویه جرگه» در دارالسلطنه کابل انعقاد پذیرد. چنانکه در زمستان سال ۱۳۰۱ ش در جلالآباد منعقد گردید.

ورود وکلای لویه جرگه

چون شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۳۴۲ق در برج سرطان سال ۱۳۰۳ ش تصادف داشت وکلاء دو روز قبل از ایام عید اضحی از ولایات بکابل وارد و بتوسط محمدیعقوب خان شاغاسی بحضور اعلیحضرت امانالله شاه غازی معرفی شدند و روز عید در مسجد جامع کبیر عیدگاه کابل بمعیت مردم شهر و شش گروهی کابل باداء نماز اشتراک نمودند و امامت نماز عید را اعلیحضرت امانالله شاه غازی بدوش گرفت.

و در خطبه اول^۱ گفت: «خدایرا شکر گذاریم که ما و شما را بدین مقدس اسلام مشرف ساخته و از پدر پدر اولاد مسلمان بدنیا آمده ایم و همیشه بدرگاه خالق بی نیاز عرض و نیاز داریم که ما را بدین مبین حضرت سید المرسلین (ص) قائم و دائم داشته باشد بروز آخرت نیز ما را بشرف شفاعت محمدی (ص) افتخار بخشیده در زمره مسلمانان نیکوکار مبعوث دارد. امروز برای عالم اسلام بسیار مقدس است که از برکت آن تمام گناهان و خطاهایی را که بدان مرتکب شده باشیم در حج بیتالله شریف بخشیده و معاف می گردد.

بندگانی که خطا می کنند یا گنهگار می شوند عموماً امید و انتظار مغفرت پروردگار را دارند، ذات پاک خداوندی (ج) نیز از لطف و مرحمت خویش بهم حفری که بنده عاصی او بصدق دل بدامن خانه کعبه اش چنگ بزند تمام گناهان وی را می بخشد.

علاوه براینکه زیارت خانه کعبه موجب معافی حقیقی گناهان ما است، یک سعادت بزرگ دیگر را هم برای اتحاد و اتفاق عالم اسلام ارزانی می نماید و آن این است که در ضمن اداء حج با مسلمانان رنگارنگ عالم برمی خوریم و شکایت هایی را که از بیگانگان دارند استماع می نمائیم و به مسرت عالم اسلام مسرور و به غم و اندوه شان غمگین می شویم.

اگر ما و شما به همان نیت و مقصدی که خداوند ما را امر و هدایت نموده بخانه کعبه مشرف شویم و آن شکایاتی را که برادران اسلامی ما از دست ظالمان و بیگانگان دین خویش دارند بشنویم، گاهی عالم اسلام باین حال فلاکت و مذلت امروز گرفتار نمی شد و معلوم است که نفاق و ضدیت شخصی و خرابی هایی که در میان خود ما مسلمانان است بیگانگان را مظفر می سازد، و الا دشمنان ما برما غلبه کرده نمی توانستند و اگر مسلمانان حقیقتاً پیرو قرآن و پیغمبر جلیل القدر بوده کار از اتحاد و اتفاق و دیانت اسلامیت بگیرند

^۱ عبارات مقدسه عربی خطبه اول و دوم و توضیحات بیشتر را که پادشاه غازی بیان نموده است، احتراماً حذف کردیم.

ضرور بمقاصد خود کامیاب و در همه جا مظفر و منصور می‌باشند. و حینی که به کلمه (لااله الاالله محمد رسول الله) چنگ انداخته ایم در دنیا و آخرت باعث نجات و رستگاری خود می‌دانیم. پس اتفاق کنید و همه برادران مسلمان خود را مثل برادر عینی خود ببندارید و چیزی که اتفاق حقیقی را بوجود می‌آورد خدا شناختن و پیروی از اوامر و هدایات خدا و رسول را نمودن است. باید با برادران ناتوان خویش معاونت کنیم و با کسانی که مریض و بیچاره باشند امداد نمائیم و با برادران اسلامی خویش همدردی کنیم. وقتی ما اتفاق داشتیم دست هیچ دشمن بالای ما دراز نمی‌شود و گاهی از عظمت و هیبت خداوندی و برکت تعمیل اقوال حضرت رسالت پناهی دشمن بالای ما حکمرانی کرده نمی‌تواند.

و در خطبه ثانی گفت: «الاله العالمینا بحرمات قرآن پاکت و بحرمات حضرت رسول الله مبارک و بحرمات کسانی که به پیش تو عزت دارند عالم اسلام را از نفاق و مغلوبیت نگاهداری، علی‌الخصوص ملت افغان را که یک ملت شجاع، دلاور فاتح و مظفر است سرفراز دین و دنیا داشته باشی و من عاجز بیچاره خدمتگار عالم اسلام و قوم خودم را توفیق عطا کنی تا خدمتی بکنم که در دنیا و عقبی سبب نجات شان بوده در آخرت به بهترین جنت‌ها باشند، و دولت علیه ترکیه و دولت ایران و عرب‌ها و برادران مسلمان هندوستان و برادران بخارائی و برادران چینی و تمام مسلمانانی که در هر نقطه دنیا هستند به حفظ و حمایت خود نگهداری و هر ترقی و بختیاری که تو می‌دانی نصیب عالم اسلام و علی‌الخصوص افغانستان، بگردان.

خدایا مسلمانان را از مذلت و مظلومیت نجات دهی و مرا توفیق بخشی تا آنطور خدماتی از من بظهور آید که خیر دین و دنیای ملت عزیز من در آن باشد.»

پس از اداء نماز عید سعید اضحی، عموم علماء، سادات، مشائخ، وکلاء، وزراء، رؤسا و معین‌ها و دیگر اشخاص لشکری و کشوری بموجب اطلاعنامه‌های رسمی دائره شاغاسی بجانب قصر سلامخانه شاهی [سمت شمال شرق ارگ کابل] روان شدند و مطابق لایحه نظمیه اخذ موقع نمودند.

نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه بتقریب افتتاح لویه جرگه بعد نماز عید قربان

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در قصر سلامخانه شاهی کابل بزیر علم مبارک بپا استاد و بتقریب افتتاح لویه جرگه نطق نمود و گفت:

اولاً بهمه شما برادران عزیز خویش عید سعید اضحی را تبریک می‌گویم و خدای را شاکرم که محض از کرم و الطاف خویش و برکت روحانیت رسول الله (ص) درین دوره پنج ساله ۱۲۹۸ ش - ۱۳۰۳ ش «تا توانستیم شب و روز کوشش کردیم و در فراهم آوردن موجبات ترقی افغانستان کوتاهی ننموده ایم، چون غیر از خدمت دین، وطن و حفظ شرف و ناموس افغانستان دیگر مقصد و آرزوی نداشتیم، بهمه خیالات خویش کامیاب و به هر کاری که اقدام ورزیدیم بکمال درستی او را انجام داده ایم. الحمد لله که تا این

زمان ما ملت افغان در تمام مطالب و مقاصد خودمان بخوبی تمام فائز بوده در عرصه پنج سال کامیابانه کار کردیم اکنون خواهشمندیم که یک دوره جدیدی را شروع نمائیم که کارروایی‌ها و اجراءات آن نسبت به پنج سال گذشته اسباب ترقی مملکت، وسیله آسایش و منفعت رعیت ما باشد، و در چیزهایی که ذریعه بهبودی و تعالی ملت پنداشته شوند کوشش کنیم. اگرچه یک لحظه از خدمت شما قوم نجیب خویش باز نمانده ام و کفی بالله شهیداً.

بهر صورتی که توانستم سعی کردم و عرق ریزی نمودم که این ملت پس مانده خود را تا یک درجه عالی برسانم. الحمد لله که از مراحم ایزدی بآرزوهائی که نسبت به ترقیات ملت و مملکت خود بدل می‌پرورانیم موفق گشتیم.

لذا درین دوره تازه خواستم تا از اتفاق آراء و افکار شما علماء - فضلاء - وکلاء و اعزّه ملت استفاده نموده اساس مجدد حکومت را بافکار متین شما تأسیس و ترقیات فوق العاده‌ی را برای ملت و مملکت خویش فراهم آوریم. مقصدی را که از شمولیت شما در لویه جرگه در نظر دارم این است که شما نسبت این خادم ملت و اعضاء منتخبه مجلس عمومی شورای دولت از عادات و اطوار و افکار و ضروریات و احتیاجات ملت چنان اطلاعات و معلوماتی دارید که ما و آنها نداریم و چیزی را که درین روز افتتاح لویه جرگه بشما می‌گویم این است که آنچه بفکر شما برای بهبود ملت و ترقی مملکت تان بهم برسد، محضاً برای خدا بگوئید، و بغیر از اظهار افکار حقیقی خویش لحاظ و خاطر داری هیچ یک را نکنید. و هر کدام تان خودها را وکیل قوم و کفیل مهمات عموم پنداشته فقط رضاء ایزدی و رفاه و آسایش عمومی را مدنظر گرفته آنچه بفکرتان برسد حقانه بگوئید و محض استرضاء خدای بزرگ آنچه را که در آن فائده عموم باشد آزادانه در مجلس کبیر بیان نمایید.

این خادم ملت از اول جلوس بر تخت سلطنت تا حال خیر و بهبود عموم ملت افغان را یکسان زیر نظر گرفته هیچگاه بدون صلاح و مشوره کاری را ننموده ام و شما را هم محض بدین مقصد خواستم که صرف جهت مزید منفعت و آسایش عموم ملت افغانستان باشما مشوره کنم.

اقوام دانسته ما خوب می‌دانند که این کارها و خدمت‌هایی را که ما می‌کنیم تماماً برای منافع و رفاهیت عموم سکنه افغانستان است. لیکن بعض اشخاص که تا حال فکرشان چندان بلند نشده نتایج و ثمره این افکار و خیالات ما و شما را بخوبی احساس و درک کرده نمی‌توانند. بازهم ما خودداری ننموده فقط بغرض حصول رضاء خدای خود و منفعت قوم و آبادی مملکت خویش کوشش‌ها می‌کنیم، مشوره‌ها می‌نماییم تا ملت خود را بدرجات عالی برسانیم. باید علماء، فضلاء، سادات، مشائخ، رؤساء، پادشاهان و کسانی را که از حقائق خبر ندارند نصیحتاً بفهمانند و در زنده نمودن حسیات آنها کوشش ورزند.

^۱ قوم مقصد از ملت نجیب و باشهامت افغانستان است و اعلیحضرت امان‌الله شاه در تمام نطق‌ها و موعظه‌ها ملت مسلمان افغانستان را بلفظ قوم یاد می‌نمود قوم و ملت یکی معنی دارد. بیان این جمله در افتتاح لویه جرگه دارالسلطنه باز تائید نمود که اعلیحضرت امان‌الله شاه ملت افغانستان را قوم خود خطاب می‌نماید، قوم و ملت در معنی و هم در نظر پادشاه غازی یک چیز است. (عزیزالدین وکیلی پولپزانی)

باین سبب برای آسایش ملت خود هر چیزی را که شما علماء و فضلاء بگویند و هر چیز و هر منفعتی را که شما لازم می‌دانید بیان کنید، تا من عاجز خدمت گار شما که بامر خداوند امروز پادشاه شما هستم بجا بیاورم تا درین دوره جدید بهترین اصول و طرز را که برای خیر و آسایش عموم ملت باشد بروی کار بیاوریم.»

بعد از نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه لویه‌جرگه لایحه خود را قرائت کرد و از خدمات اعلیحضرت غازی که در مدت پنج سال انجام داده بود سپاسگذاری نمود.

انتقال محل لویه‌جرگه از کابل به پغمان

نطق افتتاحیه لویه‌جرگه مقارن ساعت یازده و نیم قبل از ظهر در قصر سلامخانه‌شاهی شهر کابل بیابان رسید و اعلیحضرت امان‌الله‌شاه تشریف فرمای پغمان گردید و حسب‌الامر پادشاهی وکلای لویه‌جرگه همان روز را که اول عید سعید اضحی بود در شهر کابل گذرانیدند.

و فردا دوشنبه (۲۲) سرطان [۱۱ ذیحجه - ۱۴ جولائی] عازم پغمان شدند.

وکلاء روز پنجشنبه (۲۵) سرطان در بالاباغ پغمان بشرف ملاقات اعلیحضرت امان‌الله‌شاه پیوستند و ساعت پنج عصر خاتمه یافت. اعلیحضرت در این ملاقات به وکلاء گفت:

«آن اشخاص در نزد من بیشتر معزز و محترم اند که آزادانه با من بر طبق مقررات شریعت و آداب انسانیت درباره ترقی و تعالی این مملکت مانند مذاکرات شخصی امروز در لویه‌جرگه مذاکرات و مباحثات بنمایند و از من و از وزراء و مأمورین دولت اندک بیم و هراس نداشته باشند و در کلیت مذاکرات و اجراءات خداوند متعال را حاضر و ناظر دانسته، مفاد ملت و مملکت و منافع دولت خود را در نظر گرفته باصول شریعت مقدس اسلام حرف بزنند و جرئت ملی خود را در هیچ باب از دست ندهند.»

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه با وکلاء لویه‌جرگه بروز (۲۶) سرطان نماز جمعه را در مسجد جامع امانیه واقع پغمان اداء و امامت خطابت را خود بر ذمت داشت و در وقت ایراد خطبه راجع به مزایای دین مقدس اسلام و پابندی نماز خیلی تأکید نمود و در خصوص علم فرمود:

«اگر شما حقیقتاً خواهان ترقی و برتری کامل باشید، پس در تعلیم و تعل معلوم و فنون زیاد بر زیاد بکوشید، امروز که ما شما علماء و فضلاء را به نظر عزت و احترام می‌نگریم تماماً از برکت علم است و باید بیش از پیش در تحصیل آن سعی نمائید. و هر کسی که آرزوی خوشنودی و رضاء الهی و شناسایی خداوندی را داشته باشد بی‌واسطه علم بمقصد خود کامیاب نخواهد شد. دین ما گاهی بما این چنین تعلیم نمی‌کند که علاوه بر علوم اخروی در مفاد دینوی خود نکوشیم. دین ما ابتدا اجازه نمی‌دهد که قوت و آلات قاتله بدست دشمنان ما بوده آنها را برعلیه ما استعمال کرده و ما از آن محروم باشیم. حکومت شما و من عاجز کوشش‌ها کردیم و مکتب‌ها از برای تحصیل علم جهت اولاد شما ملت تشکیل دادیم، پس چرا کاهلی می‌نمائید و در اخذ تعلیم تنبلی می‌ورزید. اندیشه‌هایی را که دشمنان شما در دل‌های تان راه

می‌دهد که در مکاتب شما علم دنیا جاری است کاملاً غلط است و (الحمد لله) تعلیمات دینی و مسائل اخرویه و عقائد اسلامی تماماً در مکاتب درس داده می‌شود و ما علوم اخرویه و فنون دنیویه را ازین جهت یکجا در مکاتب خویش جاری داشته ایم که ما در دین و دنیا کار داریم.»

و در خطبه اول و ثانی اداء نماز جمعه نیز در تعریف و توصیف علم و ترقی معارف و احتیاجات مدنی و تخنیک و دفاعی افغانستان سخنان زیاد و با دلائل خیلی معقول بیان فرمود. بعد اداء نماز جمعه لایحه نظمیہ مجلس توسط مهمانداران لویه جرگه توزیع گردید.

شنبه (۲۸) سرطان ۱۳۰۳ ش [۱۶ ذیحجه ۱۳۴۲ ق - ۱۹ جولائی ۱۹۲۴ م] روز اول لویه جرگه و قبلاً بطرف غرب قصر سهیل بارگاه بزرگ برگذار شده بود، شاملین لویه جرگه روان شدند و مطابق نقشه اخذ موقع نمودند. اعلیحضرت غازی بساعت (۸) صبح تشریف آورده^۱ و به تسمیه مبارکه مجلس کبیر را آغاز نموده گفت:

«شما حقوق دارید و هر چه برای مفاد ملت و مملکت بفکر شما سودمند برسد آزادانه بگویید. و در اظهار رای و نظریات خود بطور حقانه و بدون کم و کاست جرئت ورزید، و این مجلس از شما و برای شما است.

اشخاص منور و عواقب اندیش شما بکمال خوبی پی می‌برند که درین لویه جرگه برای ترقیات مادی و معنوی افغانستان که مسائل داخلی و خارجی دران شامل است یکسر بحث‌های مفید بعمل می‌آید. و بعضی از ذوات محترم تصور خواهند نمود که مقصد از اجتماع این تعداد اشخاص معزز و جماعت‌های بزرگ از طرف ولایات و حکومتی‌ها در پایتخت افغانستان از چه نگاه است؟ آیا کدام مشکل بزرگی رخ داده که در مورد آن از مدعویان امداد می‌خواهد و یا باو شان در این موضوع مذاکره می‌نماید.

اگرچه از روز جلوس خود این خادم اسلامیان الی الآن هیچ کار را بدون مشوره شما نمایندگان ملت در معرض اجراء نیآورده ام و باز می‌گویم که از لطف خداوند (ج) و روحانیت حضرت رسالت پناهی (ص) این دوره پنجساله ابتدائی مملکت افغانستان بکمال خوبی و کامیابی انجام یافته در آینده نیز امید می‌رود که از حسن افکار و آراء شما ملت به ترقیات فوق‌العاده دیگر نائل آئیم. اگر شما هیأت محترم لویه جرگه در مسائل مورد بحث آزادانه رأی ندهید و در مفاد ملت و دولت بذل مقدرت نورزید همانا که به نزد خدا و رسول خدا و من عاجز که اولی الامر شما هستم، و عموم ملت که شما وکلای آنها هستید، مسئول خواهید بود.

و هر چیز را که نسبت به ترقیات مادی و معنوی مملکت خویش می‌دانید و هر آرزویی که بدل دارید آزادانه و حقانه بیان نمائید. و یقین دارم که احدی از شما وکلاء و حضار مجلس باندازه من خیرخواه و خیراندیش این ملت نخواهد بود. چرا که من طرفدار آسایش عموم ملت هستم و برای برتری و تعالی

^۱ در وقت ورود پادشاه منصبدار و افراد رساله شاهی حاضر بودند. اعلیحضرت بآنها گفت: حاضرین لویه جرگه وجود من اند و محافظت شما در اینجا ضرورت ندارد و از داخل بارگاه امر اخراج داد.

عموم ملت افغانستان بذل مساعی می‌ورزم و خواهان آسوده حالی شخصی ابداً نمی‌باشم. و اگر بلی بلی شنیدن می‌خواستم و طرفدار ترقیات شخصی خود می‌بودم خودسرانه و جابرانه کار می‌کردم. و می‌خواهم هر کاری را که بکنم به مشورت ملت باشد و خود خواهش ندارم که هیچ اساسی برخلاف شریعت غرای احمدی (ص) در مملکت افغانستان رائج باشد، اما اینقدر عرض می‌کنم باندازه پی که شریعت اختیار به پادشاه داده همان اندازه خود را صاحب اختیار می‌دانم. چون امروز اولین روز بود اینقدر توضیحات دادم تا بدانید اساسی را که ما می‌گذرایم کاملاً باید مطابق شریعت اسلامی باشد و امروز فقط بر مسائل خارجی بحث می‌نمائیم و باید مناسبات ما با ممالک خارج خوب باشد و امورداخله باید در اختیار خود ما و شما است.»

بیانات رئیس‌شورای دولت

بعد از بیانات اعلیحضرت امان‌الله‌شاه، سردار شیراحمدخان رئیس‌شورای دولت و وکیل وزارت امورخارجیه بپا استاده، خطابه آتی را به پیشگاه پادشاه غازی و وکلاء لویه‌جرگه بیان نمود:

«اعلیحضرت غازی امیر امان‌الله‌خان که نخبه آمال ملوکانه شان بتأمین خیر و سعادت ملت و مملکت معطوف و از روز جلوس همایون‌شان تا امروز همه مساعی و اقدامات شان باین امر خیر مصروف می‌باشد. برای اینکه از رأی و مشورت استفاده شود در مرکز سلطنت خودشان شورای دولت را و علاوه در علاقه‌داری‌ها و همه ولایات و حکومتات مجالس مشاوره تأسیس و تشکیل کردند.

در خصوصیات طرز اجراء دوائر دولتی از هیأت وزراء استمداد کرده شد و هر وزارت لوائح ترتیب و در مجلس شورای دولت تقدیم نمودند. اعضاء طبیعیہ شامل مجلس که وکلاء ملت هستند بعد از تصویب این مجلس در معرض تنظیم رسیده است. این است که پنجسال از تنظیم و تطبیق این نظامات در گذشت، امروز اختتام دوره اول و افتتاح دوره ثانی است و مسئولیت این امر در دنیا و عقبی برعهده ما و شما شاملین مجلس لویه‌جرگه است. درباره مسائل شرع‌شریف از روی مسائل مفتی بهای مذهب حنفی برعهده علماء کرام و در معاملات مملکتی و سیاسی وزراء و وکلاء مسئول اند. از خدای متعال نیاز می‌کنم که افتتاح و اختتام این لویه‌جرگه به ترقی عالم اسلام و باتفاق افغانستان اختتام پذیرد.»

سردار شیراحمدخان باردگر بپا استاده بحیث وکیل وزارت امورخارجیه خطابه دیگر را در لویه‌جرگه ایراد نمود و راجع بقدمت دین مبارک اسلام و به تعریف علم و عرفان و از ترقیات کنونی ممالک عالم حرف زد و گفت:

«خدای متعال را شکر گذاریم که ما ملت افغان را مظهر الطاف خود ساخته، پادشاه خیرخواه با دیانت اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان غازی را برای احیاء ما ملت افغان و مملکت افغانستان عطا نمود، چون ترقی و تعالی مملکت عزیزشان منوط به تحصیل استقلال و آزادی تامه آن از حمایت و اسارت خارج بوده این است که در بدو جلوس شاهانه خویش اولین اقدامی که فرمودند بدست آوردن گوهر استقلال بود که بتائید حضرت باری (ج) و روحانیت حضرت نبوی صلی‌الله علیه وسلم بهمت و الاهمت ذات

شاهانه‌شان ما ملت افغان بآن نائل و کامیاب گردیدیم.»

وکیل وزارت امورخارجیه از ترقیات پنجساله اول و تحکیم مناسبات افغانستان با ممالک خارج و اعزام محصلین به خارج و ورود معلمین و مستخدمین خارجی و عهدنامه‌های افغانستان با دول خارج بالتفصیل سخن راند و از لویه‌جرگه راجع بمواد معاهدات خواهش کرد تا اگر تنقیدات و اعتراضاتی داشته باشند و هم اگر تعدیل و تزئید و تقصیری را در هر فقره آن لازم انگارند حقانه اظهار کنند و بترتیب تاریخ اولتر صورت معاهده افغانستان را با دولت اتحادیه سوسیالیستی روس قرائت کرد. و بالآخره وکلاء رأی آخرین و فیصله قطعی خودها را در معاهده افغانستان و مملکت روسیه شوروی با وضاحت بیان کردند و بعض مواد عهدنامه مزبور بتوسط وزارت امورخارجیه افغانستان بدولت روسیه شوروی ابلاغ و جواب فوری را دران مورد خواستار شدند بعد از آن مواد معاهده ایتالیا در لویه‌جرگه قرائت شد و اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی شخصاً توضیحات می‌داد.

وکیل سمت مشرقی گفت: اعلیحضرتا حسیات ایتالیا نسبت بما معلوم شد و باید لویه‌جرگه این معاهده را بنظر تحسین نگریسته نسبت بدین اقدام ایتالیا که پیشتر از همه بدوستی و تشدید علائق مناسبات ما کوشیده است و نظر به سائر دول اروپایی مقدماً باستقلال ما احترام نموده است، ما وزارت امورخارجیه خود را توصیه می‌کنیم که در مزید دوستی و تشدید مراتب سیاسی ما با دولت ایتالیا کوشش کند.

لعل‌محمدخان وکیل گفت: بدین حسیات محبت‌کارانه دولت ایتالیا که نسبت بدولت پادشاهی افغانستان دران فرصت نازک ابراز نموده است اظهار خرمی و تشکر می‌نمائیم، و تا زمانی که ایتالیا بنظر احترام بسوی ما بنگرد ملت افغانستان نیز محبت و دوستی او را بنظر قدر می‌نگرد.

لویه‌جرگه قول او را باکثرت آراء تأیید و تصویب نمود.

پس از آن وکیل وزارت امورخارجیه تبصره مختصر بر موجبات محاربه افغان و انگلیس و استرداد استقلال نموده گفت: «چون اعلیحضرت همایون تاج سلطنت را بدین شرط بنابر تکلیف ملت قبولدار شده بود که استقلال کامل را حال می‌نمایم و دولت انگلیس جواب آن پیامی را که در موقع جلوس همایون [بشرط حصول آزادی افغانستان] در بدو جلوس برای عمال انگلستان ارسال شده بود، بیک سکوت قطعی طولانی گفتند، علاوه بران در موقعی که عساکر ما جهت تأمینات سرحدی رفته بودند بر آنها در موضع دکه بدون اطلاع و پیش‌بین ساختن حکومت افغانی طیارات جنگی انگلیسی را در پرواز آورد، چون منصبدار نظامی ما او را مانع از طیران شد، طیاره انگلیس آغاز به بمباردمان کرد، ازین رو جنگ آغاز یافت تا اینکه دولت انگلیس بتوسط سفیر ما آقای عبدالرحمن‌خان اطلاع فرستاد که اگر محاربه افغانستان با انگلستان بغرض حصول استقلالش باشد ما ابداً سد راه آزادی و استقلال او نمی‌باشیم و اگر محاربه او بدیگر کدام مسئله باشد صراحتاً بگویند که در تحت مذاکرات آورده شود. چون افغانستان بعد از زد و خورد قلیلی استقلال خود را بزور شمشیر از انگلیس گرفت، متعاقباً جهت ارتباط مناسبات سائره سلسله مذاکرات افغانستان و انگلستان اولاً در راولپندی، متعاقباً در منصوری و بالآخر در دارالسلطنه افغانی (کابل) جریان یافت تا اینکه بعد از گفت و شنید یکسال و چند ماه عهدنامه‌ای را که اکنون برای شما خوانده می‌شود،

وزارت امور خارجه افغانستان با دولت انگلستان انعقاد داد، گویا بعد از عهدنامه ایتالیا از نگاه تاریخ معاهده بریتانیا است که تا حال (ماه سرطان ۱۳۰۳ش) مأمورین دولتی متعاهدتین بر تمام مواد و مندرجات او پابند بوده، نگذاشته اند که حرفی از آن در معرض اجراء نیامده باشد.

در اثنائی که متن معاهده مذکور در لویه جرگه پغمان قرائت می شد اعلیحضرت امان الله شاه غازی تشریحات می داد و بقناعت نمایندگان ملت می پرداخت، و بر بعض مواد آن که لویه جرگه اعتراضات می نمود، بیرون نویس کرده به وزارت امور خارجه افغانستان بغرض رسانیدن به وزارت امور خارجه انگلستان می سپردند و هر سه معاهده مذکوره تا ساعت (۱۲) روزشنبه (۲۸) سرطان از لویه جرگه گزارش یافت.

پس از ساعت (۲) بعد از ظهر روز مذکور اعلیحضرت غازی در باب معاهده افغانستان و ترکیه فرمود: سفارت سیار ما بعد از عقد معاهده افغانستان و انگلستان با انعقاد معاهده دولت عثمانی (ترکیه) موفقیت حاصل نمود و باشاره اعلیحضرت غازی شیر احمد خان^۱ وکیل وزارت امور خارجه متن معاهده را قرائت نمود و در هر فقره خود اعلیحضرت توضیحات می فرمود. بعد از اختتام عهدنامه و تشریحات مکتوب، فخری پاشا [سفیر ترکیه بدریار کابل]، مولوی محمد ابراهیم کاموی در مورد مسئله خلافت که خود ترکیه موجب الغای آن گردیده بود حرف زد. اعلیحضرت غازی چون نظریات او را با نظریات خود مطابق یافت اظهار بشاشت نمود، و بعد از آن لعل محمد خان وکیل و مولوی فضل ربی تیرائی و مولوی محمد بشیر و اعلیحضرت غازی و دو نفر ملای ترکستانی و علی احمد خان بارکزائی سابق وزیر داخله مشهور به شاغاسی و شیر احمد خان وکیل وزارت امور خارجه و میرهاشم خان وزیر مالیه و یکنفر وکیل قندهاری روزشنبه و یکشنبه (۲۹) سرطان و فردا محمد اسحق خان مستشار و وزیر معارف و پادشاه گلجان و مولوی محمد حسین خان و شیرجان صاحبزاده چهاربیکاری و غلام مجتبی خان چغتایی لغمانی مستوفی کابل و مولوی سیف الرحمن خان در مورد خلافت اسلامی [خلیفه المسلمین] در طول دو روز بسیار حرف زدند و بالاخر شاملین لویه جرگه بر طبق مفکوره اعلیحضرت امان الله شاه غازی قناعت کردند و گفتند مانند سابق مناسبات خود را با ترکیه خواهان و دعوت دادن وفد خلافت را به افغانستان بنظر قبول می نگریم و بعداً تصویب بامضاء رسید.

بعد اختتام معاهده ترکیه و استقرار رأی عمومی بر ادامه موقتی عهدنامه و مدعو داشتن موتمر اسلامی افغانستان نوبت به قرائت معاهده افغانستان و ایران رسید و اعضاء لویه جرگه گفتند: همه رضاء مندیم که مناسبات دوستانه و حسیات محبت کارانه ما زیاد برزیده با دولت همکیش و همزبان ما ایران به حسن مساعی وزارت امور خارجه مان بعمل آید و سپس تمام افراد شامل لویه جرگه تصویب را امضاء نموده به توشیح امضاء ذات ملوکانه رسانیدند.

در خصوص دوستی افغانستان و ایران بعض وکلاء دلائل تاریخی و سیاسی نیز ارائه کرده بسمع حکومت

^۱ این شخص در سال ۱۳۰۳ش هم رئیس شورای دولت و هم وکیل وزارت امور خارجه بود و مطالع محترم متردد نگردد.

رسانیدند و در جلسات خصوصی نیز تأکید نمودند و با آنکه دلایل شان طرف قناعت بود، اما از نگاه سیاست دوره جدید که باید اختلافات پدید نیاید سطحی گذشتند. و همین مسئله باعث رنجش یک‌عده وکلا نیز گردید.

بعد از آن معاهده مملکتین افغانستان و فرانسه در لویه جرگه قرائت شد و مجلس کبیر معاونت‌های دولت فرانسه را که از طریق فروش اسلحه و تعلیم طلاب افغانی نموده بود بنظر قدر نگرست و متفق‌الرأی وزارت امورخارجیه را بمزید تحکیم مناسبات مودت با دولت فرانسه توصیه نمود و تصویب در همان روز بامضاء رسید.

پس از آن معاهده افغانستان و آلمان قرائت گردید و اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی شخصاً تشریحات می‌داد. میرزا غلام‌مجتبی‌خان چغتایی لغمانی مستوفی ولایت کابل گفت: در معاهدات سیاسی حق هیچگونه مذاکره و مباحثه نمی‌باشد و در حالی که در تمام این معاهده سیاسی نیز منفعت و شرف افغانستان مرکوز است، لهذا مانند نظریه و آرائی که در معاهده ایتالیا و فرانسه مرقوم گشته رأی لویه جرگه قلمبند گردد. رأی لویه جرگه علی‌الفور تحریر و قرائت و از طرف ذات‌شاهانه و شاملین بامضاء رسید.

بعد از آن شیراحمدخان وکیل وزارت امورخارجیه متن معاهده نامه افغانستان و بلژیک را قرائت نمود و گفت: «این معاهده بدین نزدیکی‌ها شرف انعقاد را پذیرفته و تا هنوز بر طبق مندرجات آن اجراء بعمل نیامده است.»

اعضاء لویه جرگه گفتند: از طرف ما نیز وزارت امورخارجیه تصدیق این معاهده را تقدیم نموده و از قوه بفعل آوردن آن مساعی جمیله خود را مبذول دارد. رأی عمومی فوراً نوشته و قرائت گردید و اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی امضاء نمود و بعداً با مضاء شاملین لویه جرگه رسید.

اعلیحضرت غازی فرمود که این مساعیات و کارروائی‌های وزارت امورخارجیه ما است که در عرصه پنجمال بشرف و عزت و منفعت افغانستان عزیز انجام داده است. این معاهدات را که شنیدید در هر ماده و هر فقره آن مذاکرات بسیار و عملیات و تشبثات زیاد در معرض اجراء آمده، و ازین بعد هم خودم و وزارت امورخارجیه مان تا بتوانیم در تشیید روابط حسنه افغانستان با ممالک جهان در عزت و شرف و منفعت افغانستان از دل و جان تمام خواهیم کرد و ما دوستی هیچ مملکتی را نمی‌خواهیم تا مگر تمام منافع مادی و معنوی مملکت ما مدنظر نباشد.

پس از استماع کلمات مؤثر ذات اقدس شهریاری بزرگان و منورین درجه اول لویه جرگه از حضور اعلیحضرت معظم غازی خواهش کردند که باید بر وفق همین مفکوره ذات اشرف ملوکانه عقد مناسبات ما با دولت جاپان نیز ضرور بعمل بیاید و نظر به همه دول روابط ما با جاپان از نگاه اقتصادیات خوبتر محسوس می‌شود و آیا وزارت امورخارجیه ما تا حال درین مورد اقدامی نموده است؟ و اگر ننموده باشد براساس توصیه لویه جرگه باید بعد ازین اقدام نماید.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی فرمود: مدتیست که مذاکرات ما با دولت جاپان جاری است و در نتیجه

دولت مزبور سفارت افغانی را قبول و عمأً قریب سفارت افغانی بدانطرف اعزام شدنی است. و قبولیت سفارت بدو نوع است: اول قبول نفس سفارت، دوم قبول شخص سفیر، قبول نفس سفارت از مدتی بعمل آمده است، اکنون انتظار قبولیت وزیرمختار (یعنی سفیر افغانی) ما می‌رود و ما بدولت جاپان خبر داده ایم که جناب علی‌احمدخان ایشیک‌آقاسی^۱ اسبق و وزیرداخله سابق افغانستان به سفارت افغانی در جاپان تعیین شده است. اینک به همین زودی‌ها جواب آن که باصطلاح بین‌المللی (اگریمان) نامیده می‌شود خواهد رسید و امثال این اقدامات را وزارت امورخارجیه نموده اما چون تا حال در معرض اجرا نیامده است. تذکر آن را مناسب نمی‌دانیم.

درین موقع ایشان اعظم خواجه نطقی نمود و گفت: اگر حالا با یک پاسپورت قوماندانی کابل به هر دولت و بنزد هر ملتی که برویم عزت می‌بینیم و محمداسحق‌خان مستشار نیز در نطق خود مطالب او را تأیید نمود.

شیراحمدخان رئیس شورای دولت (وکیل وزارت امورخارجیه) گفت: بحضور شما عرض کرده نمی‌توانم که بزیر این خیمه و بارگاه یکهزار و یا دوهزار نفر از افغانستان حاضر اند، بلکه عرض می‌دارم که جمیع ملت امروز بحضور اعلیحضرت غازی باریاب اند. افغانستان از مدتی خیال داشت که خود را با دول عالم بشناساند، چنانچه سلاطین ماضی^۲ مملکت افغانی درین راه کوشش‌ها کردند. اما متأسفأً بر عزم خود کامیاب نشدند (لله‌الحمده) در عصر اعلیحضرت غازی (امان‌الله‌شاه) بمقاصد خویش نائل و شرف و عزت خود را حاصل کرد. چنانچه عموم سفرا و نمایندگان او در روی جهان قبول و پرچم‌های اسلامی افغانی در فضای عالم به تموج است. امروز افغانستان بوجود این پادشاه ترقیخواه و شریعت‌پرور خود افتخار می‌کند که بنظر دول دنیا بتوجهات این‌شهنشاه خویش خود را معرفی کرده است. فائده‌هایی که امروز از دول اروپا گرفته ایم یکی اسلحه موجوده است که به تعداد مکفی داخل مملکت ما شده و می‌شود و دیگر طیارات و فابریکه‌ها و ضروریات دیگر نیز برای افغانستان آماده و موجود بوده، صرف بامر حکومت معطل است. امروز دولت روس، جرمنی، فرانسه ایتالیا، انگلیس هر کدام خواهش دارد که اسلحه از ما بخرید و می‌گویند، طیاره توپ فابریکه می‌فرستیم، و دیگری خواهش ارسال مستخدمین می‌نماید.^۳

پس از ختم بیانات شیراحمدخان رئیس شورای دولت (وکیل وزارت امورخارجیه) مولوی محمدبشیر گفت باید از طرف لویه‌جرگه تشکرنامه‌های متعددی بدان ملل و دولی که در موقع کشیدگی افغانستان و انگلستان اظهارات حقیقت نموده اند فرستاده شود. وکیل وزارت امورخارجیه گفت: حسیات مشتکرانه ملت افغان و اظهار امتنان از طرف حکومت افغانی قبل‌برین برای آن حکومت‌هایی که در آن موقع به

^۱ علی‌احمدخان که بعداً والی کابل مقرر گردید و بهمان نام مشهور مانده است. مذکور پسر خوشدل‌خان لویناب و نواده شیردل‌خان لویناب، و پسر ماما اندر اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی است موصوف در اوائل ماه سرطان سال ۱۳۰۸ش از دست حبیب‌الله بچه سقو درشهر کابل اعدام گردید و مفصل سوانح مرحوم در این تاریخ نگاشته شده است.

^۲ اشاره بدوره‌های امیرشیرعلی‌خان امیر عبدالرحمن‌خان، امیر حبیب‌الله‌خان.

^۳ شیراحمدخان چون بتاریخ گذشته مملکت افغانستان وارد نبود در نطق خود مطالبی را یاد وار گذشته نسبت داده بود و چون باضرار تاریخ کشور عزیز تمام می‌کرد، نگارنده آن قسمت گفتار او را حذف کردم (عزیزالدین).

افغانستان همنوائی کرده اند فرستاده شده است.

مولوی محمدابراهیم کاموی مشهور به [ملاصاحب کامه] گفت ایکاش ما هم یک بندرگاه بحری می‌داشتیم و در ختم گفتار خود وجود طیاره را در افغانستان حتمی نشان داد. اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بجواب مولوی کاموی ضمن نطق مفصل فرمود: کنایتاً از کلام شما چنان دانستم که نسبت به برادران اسلامی مقیم ولایت جنوبی افغانستان حکومت تان را توصیه می‌کنید، حکومت شما آنها را مانند قطعه جگر خویش می‌انگارد، شما مطمئن باشید. در مسئله طیاره شما را تسلیم می‌دهم که افغانستان در سرانجام نمودن طیاره نیز غافل نمانده و ممکن است که عملاً قریب بمقصد خویش کامیاب گردد.

در کتاب لویه‌جرگه آن مطلب سیاستاً مبهم نوشته شده و پدر نگراننده حکایت کرد که موضوع خریداری طیارات از چند ماه مورد بحث و در نظر بود که در لویه‌جرگه از بعضی لحاظات مطرح بحث نمایندگان ملت قرار داده شود. مولوی محمدابراهیم کاموی که از موضوع اطلاع داشت برای اینکه یکنفر عالم با سیاست و منور نیز معرفی شود و درین امر مهم سبقت فکری و حسیات وطنخواهی بیشتر و پیشتر از دیگران ابراز کند به آن سخن مبادرت کرد و اعلیحضرت برافروخته شد که آنچه را دولت از چند ماه تحت بحث و مذاکره قرار داده و امکانات آنرا می‌سنجد مولوی پیش از آنکه می‌باید تائید و ستایش کند تعلیم می‌نماید.

مولوی محمدابراهیم چون در گفتار خود منفعل گردید، سرکوبی اشرار جنوبی را که در شهور سال مذکور ادامه داشت دلیل آورد و اعلیحضرت غاری از آن سخن نیز بد برد که من فرزندان خود را بزور بم طیاره تباہ نمی‌سازم اما بخريد طیاره احتیاج شدید دارم و مردم جنوبی تا آنکه شدت مقابله را بحد اخیر نرسانند حتی فیر کارتوس تفنگ را نیز لازم نمی‌دانم.

وکلاء سیاست خارجی افغانستان را بسیار تقدیر کردند و اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی فرمود در سیاست خارجی فکر ملت و دولت یکسان است و بمذاکره و مباحثه ضرورت نشد و در مسائل داخلی اختیار بدست خود ماست هر امری را که عموم منظور نمایند در اجراء و قبولیت آن مضائقه نخواهد شد. و رأی خود را آزادانه بگوئید.

ارشادات اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی و نظریات و مشاورات لویه‌جرگه در مسائل داخلی

بساعت (۲) بعد از ظهر یکشنبه (۲۹) سرطان سال ۱۳۰۳ ش رکاء لویه‌جرگه وارد مجلس شدند و در آغاز جلسه اعلیحضرت فرمود: شمایان در کدام یک از مسائل داخلی خواهش مذاکره و مباحثه دارید. از حکومت چه مطالبه می‌نمائید. سیاست داخلی ما تماماً بر طبق اوامر خداوند (ج) و حضرت رسالت پناهی (ص) و شریعت غرای احمدی است و همه اجراءات و عملیات این مملکت اسلامی افغانی ما بر همین اصول مقدس مرعی و معمول بوده و می‌باشد و ابدأ خواهش نداریم که درین سرزمین بجز ازین اساس متین دیگر اساس و قانون را نافذ بگردانیم.

نظر به همین عقیده و مفکوره خویش تمام نظامات و قوانین و کارروائی‌های عصر امانیه مملکت عزیز ما

درین مدت پنج سال (۱۲۹۸ - ۱۳۰۳ ش) بر همین اساس بنا گذارده ایم اکنون از شما ذوات محترم معلومات می‌خواهم که شما در کدام مسئله و کدامین اساس معلومات را خواهان و طالب مذاکره دران می‌باشید تا همان اساس و همان فقرات به پیشگاه‌تان قرائت و مطرح مذاکره قرار گیرد.

و در ختم بیانات فرمود اگر شما خواهان تبدل و تغییر درین اصولات [نظامنامه‌های تدوین شده پنج سال گذشته] باشید پس لطفاً در تنخواه و تعداد عساکر و دیگر تکالیف و اخراجات حکومت نیز تخفیفاتی را روا دارشویید تا من نیز در دخل تقلیل نمایم و در امور سیاست عده‌ای از آنرا شارع مقرر و معین داشته است که هیچ مسلمان در آن کم و زیاد کرده نمی‌تواند. برخی از آن که تعزیر است در آن تنها حق مداخله را اولی‌الامر دارد که اجراء آنهم در حقیقت تعمیم امر شارع است و چیزهائی که از طرف شریعت تحدید شده، احدی در آن حق مداخله ندارد، و در امور تعزیری تصاویبی را که حکومت شما بلحاظ زمان و عادت و رفتار اهالی افغانستان وضع کرده هیأت عالی تمیز و خودم حاضریم که باشما مباحثه نمائیم.

در ختم ارشادات ذات‌شاهانه، مولوی محمدابراهیم کاموی گفت:

اول نظامنامه جزاء در لویه‌جرگه سراپا ملحوظ گردد تا مسائل آن بر طبق مذهب حنفی ترتیب و تدوین و تعدیل گردد.

دوم: مسئله نفوس است که ما خدمت باشرف جهاد را بسر و چشم قبول داریم، لیکن در آن خواهان بعض تعدیلات می‌باشیم.

سوم: بودجه عمومی مملکتی خویش را ملاحظه می‌داریم.

چهارم: در معارف افغانستان بعض نظریات خود را بیان می‌کنیم.

پنجم: در اجراءات وزارت تجارت عرائض خودها را تقدیم می‌نمائیم.

ششم: در شورای دولت نظریات خود را بیان می‌نمائیم.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از یادداشت‌های اجمالی مولوی مذکور اظهار خوشی نمود و بالهجه پر از شفقت و محبت فرمود که شما فعلاً درین نظریات خویش کدامش را اولتر خواهش دارید که تحت مذاکره لویه‌جرگه آورده شود؟

شرکاء لویه‌جرگه بیک وضع مؤدبانه تماماً برپا خاسته بعرض رسانیدند که بیشتر التجا داریم نظامنامه^۱ جزاء عمومی تحت تدقیق و ملاحظه علماء لویه‌جرگه در آورده شود تا مسائل ضعیفه و روایات مرجوحه آن بر طبق مذهب حنفی به شکل یک فتاوی اسلامی تدوین و ترتیب گردد و [فتاوی امانیه] نام گذاشته شود.

علماء شامل لویه‌جرگه هر یک دلائل زیاد بیان کردند و اعلیحضرت با چهره باز پیشنهاد و نظریات اعضا

^۱ (از موضوعات مهم لویه‌جرگه ماه سرطان سال ۱۳۰۳ ش در پغمان، یکی تدقیق همین نظامنامه جزاء عمومی بود که ملاعبداللہ لنگ و ملاعبدالرشید در سمت جنوبی اعتراضاتی داشتند و در همین سال محاربه ادامه داشت، و شرح آن واقعه درین کتاب سراپا مندرج است (عزیزالدین).

مجلس را قبول می‌فرمود. پادشاه گلجان بزبان پشتو از خدمات فوق‌العاده اعلیحضرت تقدیر نمود و ترقیات ملک و ملت را بیان و بشدت درخواست کرد که تمام مقررات بر طبق اوامر مذهب حنفی در کشور عزیز افغانستان مانند ازمنه سابق حل و فصل گردد.

و عالم دیگر گفت: تمام امور جزئی و کلی در قرآن پاک مندرج است و بعض مسائل در نظامنامه از عدم احتیاط علماء تمیز که در لویه‌جرگه حاضر اند بر اقوال ضعیفه اندراج دارد و باید از حضور شریعت‌پرور اعلیحضرت شما برای علماء اجازه اصلاحات و تعدیلات در نظامنامه جزاء داده شود که در اصلاح آن بکوشند.

مولوی فضل‌ربی دلائل معقول علمی بیان کرد و اعلیحضرت فرمود: قانون و نظامنامه که علاوه بر قرآن پاک باشد نداریم و هرگز خواهشمند نمی‌باشیم که بالای ملت اسلامی افغانستان احکامی که ما سوای قرآن مجید باشد نافذ گردد. البته در برخی از امور سیاسی و تعزیری که آنهم بحکم و اجازه شرع شریف می‌باشد، باتفاق هیأت عالی تمیز من عاجز که اولی الامر شمایم احکام و تحدیداتی را امر و اراده نموده ام. افواهی که نسبت به نظامات (قوانین) این دوره طنین انداز است تماماً از طرف اعدای ملت و مملکت پدید آمده که آنها ابدأ آرزو ندارند افغانستان بمراحل ترقی برسد، و اینک به رئیس‌شورای دولت اجازه می‌فرمایم که بحضور شما تمام قوانین و نظاماتی را که وکلاء، رؤسا و وزراء شما باتفاق هیأت عالی تمیز تا حال تدوین و ترتیب داده اند و در مهمات مملکتی تمسک و دلیل انگاشته می‌شوند نام می‌برد. و از خلص مندرجات آن خودم بشما معلومات می‌دهم و به هر کدام آنها که مشتبه باشید و یا بدانید که در آن کدام ماده قانونی بروایات ضعیفه شرعیه مندرج است او را بیرون نویس کرده متعاقباً بران نظریات و اصلاحات و تعدیلات خودها را اظهار و بیان دارید تا حکومت باتفاق آراء شما هیأت عالی لویه‌جرگه در اصلاح و تعدیل آن بپردازد.

شیراحمدخان رئیس‌شورای دولت و وکیل وزارت امورخارجیه باشاره اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی اسماء تمام نظامات را قرائت کرد و اعلیحضرت از مندرجات و فوائد آن بیان می‌فرمود. علماء لویه‌جرگه در خصوص نظامنامه جزاء عمومی، جزاء عسکری، نظامنامه نکاح و عروسی و ختنه سوری و مراسم تعزیه داری و نظامنامه محکمه شرعیه در باب معاملات تجارقی و نظامنامه تذکره نفوس و قانون تابعیت بحث و مذاکره و تصویب نمودند. در مابقی آن اظهار نمودند که دیگر نظامات متعلق بامور سلطنتی و ایجابات سیاسی و اداری مملکتی است ما هرگز در آن مداخله کردن را لازم نمی‌پنداریم.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه فرمود: شما این نظامات را با اصلاحاتی که حکومت کرده است سراپا از نظر بگذرانید و یکایک بخوانید و در بعض مواد اگر از علماء تمیز سهو و خطایی سر زده باشد آنرا درست نمائید، و ایزاداتی که آتیاً در نظر داشته باشید بحکومت حالی نمائید تا آنهم در آن اندراج یابد.

ملا () مشهور به ملاصاحب چکنور گفت: اعلیحضرتا! اگر احدی تحقیر مسائل شرعیه فقهیه را بنماید گنہکار می‌شود، حالا که اعلیحضرت می‌فرمایند که نظامنامه‌های عصر حاضر ملخص از مسائل فقهیه است و عموم مأمورین و اشخاص رعیتی نظامنامه‌های عصر امانی را محض زبان دری دانسته در عزت و

احترام آن نمی‌کوشند و اگر بزبان عربی تحریر گردد خوب خواهد شد. جمعی از علماء و عمائد لویه‌جرگه گفتند باید مسائل شرع بزبان عربی مانند فتاوی قاضی‌خان و دیگر کتب فقهیه در حیز تألیف آید.

اعلیحضرت غازی فرمود: حکومت که قوانین ضروری را از کتب شرعیه بزبان دری رواج داده در آن فقط مطلع نمودن عموم است و بس. زیرا بزبان عربی ساکنان مملکت نمی‌دانند و اشخاصی که مانند شما علماء کرام از آن معلومات دارند به هر جا میسر نمی‌شوند.

و امروز که من شما را حق مذاکره و مباحثه را می‌دهم و برای اظهار افکار و آراء تان در مفاد ملت و مملکت لویه‌جرگه را تشکیل داده ام شما را هم لازم است که مسائل شخصی و اغراض پرستی و نفاق آفرینی را برکنار بگذارید.^۱ و لازم است که یکمرتبه نظامنامه اساسی را سراپا بشنوید زیرا که شالوده و اساس مملکت عزیز ما همین است.

وقتی که اساس با تفاق آراء [چنانکه در لویه‌جرگه سمت مشرقی ۱۳۰۱ ش تصویب و منظور گردیده است]، طرح گردد و باقی فرعیات آن طبعاً درست خواهد بود.

شرکاء لویه‌جرگه گفتند: چیزی را که عزه و مشائخ و علماء و وکلای سمت مشرقی، وکلای تمام افغانستان در لویه‌جرگه جلال‌آباد بنظر قدر نگریده اند ما هم تماماً آنرا قبول داریم. و عموم حضار لویه‌جرگه با یک ولوله از مساعیات قیمت‌دار اعلیحضرت غازی تقدیر و احترام نمودند.

نظامنامه اساسی (قانون اساسی)

نظامنامه اساسی افغانستان را منشی مجلس باواز بلند قرائت کرد. اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بزبان عام فهم تشریحات می‌داد، و در ختم نسبت به بعض مواد گفت و شنید بعمل آمد. مولوی عبدالواسع قندهاری گفت ماده دوم نظامنامه اساسی در غیاب من ترتیب شده و بعض مسائل ضعیفه شرعیه در آن داخل است اکنون باید اصلاح شود. فیض محمدخان وکیل و بتائید آن اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی دلائل خود را در باب اهل هنود تبعه افغانستان که مورد بحث بود بیان کردند. و متعاقباً مولوی فضل‌ربی و غلام‌مجتبی‌خان مستوفی دلائل خود را نسبت باهل هنود مقیم افغانستان و حقوق ملیت و تابعیت آن طائفه بیان کردند.

و در خصوص وراثت سلطنت و تعیین ولیعهد که باید فرزند ارشد اعلیحضرت غازی وارث تاج و تخت باشد تائید نمود و در ذیل ماده که در آن ذکر صدراعظم بود، اعلیحضرت فرمود: بعضی از حضرات خواهند گفت که درین نظامنامه نام صدراعظم است و نشانی از آن بنظر نمی‌آید. چون خودم جوان و شوق و محبت فوق‌العاده نسبت بخدمات ملت و مملکت دارم و هم رجال دانشمندی را که متحمل

^۱ این اشارت اعلیحضرت برآن بود که علماء گفتند مانند ادوار گذشته از کتب فقهیه استفاده شود و مانع نشر نظامنامه‌ها بزبان دری بودند، و مباحث طویل را از متن حذف کردیم، اعلیحضرت غازی سخنان زیاد فرمود تا حدی که علماء آزرده شدند، و اما اعلیحضرت حق بطرف بود. (عزیزالدین)

همچه بارگران شده بتواند سراغ ندارم و هم خواهش‌نم نیستم که بین من و ملت من یک سد و حائلی در میان باشد ازین رو فعلاً تا وقتی که می‌توانم این کار را هم علاوه‌تاً بر ایفای وظائف پادشاهی بردوش خود گرفته‌ام. چنانچه فعلاً این کاری را که در لویه‌جرگه می‌نمایم حیثیت صدارت عظمی را دارد و اموری را که بعد از فراغ مجلس در شب و صبح و عصر اجراء می‌کنم از وظائف پادشاهی است.

شرکاء لویه‌جرگه عموماً با‌آواز بلند دعای مزید موفقیت و توفیق خدمت و شوق تحفظ شریعت و احکام اسلامیت را بحضور اعلیحضرت غازی نمودند. مولوی محمدابراهیم کاموی راجع به ماده‌ آزادی عامه گفت مقصد از لفظ آزادی در اینجا فقط آزادی شخصی و ذاتی عموم افراد افغانستان برطبق شریعت و فرمایش حکومت است، لیکن در عوام چنان افواه است که مطلب آزادی، آزادی ادیان و افعال غیرمشروع و رقص و سرور و ملاعب و نواهی و اعمال نارواست.

اعلیحضرت غازی فرمود مقصد ازین آزادی آنست که بر طبق مقررات شریعت غرای احمدی و هدایات حکومتی هر شخصی از مظالم و دست اندازی‌های غیرمشروع دیگر افراد آزاد و کاملاً حریت شخصی خود را مالک باشد و بعد آوردن مثال‌های زیاد فرمود من ازین لفظ آزادی آن معانی را که دشمنان ما انتشار داده‌اند، بخیال ندارم و یکسر موی از احکام شرعیه تخلف و تجاوز را روادار نیستم. و باید این سخن را هم به شما بدانم که من همراه شما ملت خود سیاست و انتریک نمی‌نمایم، پس بدانید و خوب بفهمید کلمات و اتهاماتی را که بدخواهان افغانستان در میان ملت و حکومت تان افکنده، سراپا بغرض جدائی و خرابی ما و شما است.

در ختم بیانات اعلیحضرت غازی عموم‌شرکاء لویه‌جرگه گفتند: اعلیحضرت را بلندتر از آنکه تصور داشتیم یک ذات ستوده صفات و یک شخص رعیت دوست و ترقیخواه درک کردیم و خوبتر دانستیم. افواها و هزلایاتی را که بدخواهان ما در سرتاسر افغانستان نسبت به اجراءات و علیات این محیی ملت افغان طنین انداز نموده بودند کاملاً افترا و بهتان است.

بعد انجام آن کلمات ملک نورمحمد هزاره نطقی نمود و قصیده خود را بمدح اعلیحضرت غازی قرائت کرد و بزبان نظم گفت که دختران امت خیرالورا بر کنیزی فروخته می‌شدند و تو آنرا منع فرمودی. و هکذا محمدحکیم سمت شمالی و غلام‌حیدر هزاره دایزنگی و مولوی محمدبشیر زبان بدعا گ شتودند و مقالات خود را قرائت کردند.

مذاکرات دوشنبه (۳۰) سرطان ۱۳۰۳ ش

فیض‌محمدخان وکیل گفت: اعلیحضرتا باید جهت اخراج آن مذاهبی که بعقیده خویش خود را مسلم پنداشته در حقیقت موجب نفاق افگنی در بین امت ناجیه محمدی (ص) می‌شوند. بماده (۱) در اخیر فقره [دین افغانستان دین اسلامی است] مانند ایرانی‌ها که در دستور اساسی خویش لفظ [شیعه] را افزوده‌اند، چیزی ایزاد کرده‌شود، بخیال من بهتر است. دو نفر عالم دلائل خوب آوردند و یکنفر گفت: ضرور باید تعیین مذهب شود که مذهب افغانستان مذهب حنفی می‌باشد. شخص دیگر بنام محمدبشیر گفت:

اعلیحضرتا! اگر در نظامنامه اساسی جهته تشریح مذهب عمومی لفظ سنت والجماعت تحریر شود خوبتر و واضحتر خواهد بود.

یکنفر از علماء پشتون گفت: اعلیحضرت تفریق مذهب افغانستان در دستور اساسی از حد ضرور است و مخصوصاً در همچه یک موقعی که بنا بر یک دشمنان افغانستان عده‌بی از قادیانی‌ها بطور افترا و بهتان حامی مسلک خویش مردم افغانستان را مشتهر نموده اند، ضرور باید جهته انسداد دیگر مذاهب باطله لفظ اهل سنت والجماعه مرقوم و مضبوط گردد.

اعلیحضرت فرمود: بخیال خودم باید چنین لفظی در اینجا تحریر شود که مذاهب قدیمه که در افغانستان موجود اند مانند شعبه‌ها آنها نیز تحت تأمین بیایند و دیگر مذاهب جدیدالخرج نیز از میان برداشته شود و تبلیغ و اشاعت آن در مملکت مان مسدود باشد.

مولوی عبدالواسع، قندهاری بیانیه مطولی را ایراد نمود و بالآخر گفت باید همه اسلام بکوشند تا در اصول با هم متفق باشند، در مسائل فرعی هیچ لازم نیست که با هم بیچند و دلایل علمی زیاد بیان کرد و بالآخر گفت: باید بقرار گفته علمای مذهب حنفی که پاکترین و بهترین مذاهب اسلام است در تشریح دین اسلام افغان ایزاد شود.

اعلیحضرت غازی فرمود: در نظامنامه اساسی اینطور بنویسند که «دین افغانستان دین اسلام و مذهب رسمی آن مذهب حنفی است» و در نظامنامه جزاء عمومی برای ادیان باطله که نو ظهور کند و در افغانستان خیال تبلیغ و اشاعت مسلک خود را بنماید مجازاتی را بر طبق شریعت مقرر و معین دارید. لویه‌جرگه قبول کرد.

علماء بر بعض مواد دیگر نظامنامه اظهار نظر کردند و از طرف اعلیحضرت غازی و علماء مذاکرات و جوابات بعمل آمد. مولوی محمدابراهیم کاموی گفت: اعلیحضرتا! چرا وکلای مجالس مشوره حکومتی‌های اطراف حسب‌الرای ترقی نمی‌کنند و وضع قانون را درین مورد درخواست کرد.

علیحضرت غازی فرمود: انتخاب وکلا کار ملت است. ملت اختیار دارد هر که را انتخاب کند، حکومت را در مسئله انتخاب هیچ حق مداخله نیست. بلکه هر فردی را که ملت منتخب کند حکومت بنظر احترام می‌نگرد. وکلاء که یک حجم غفیری از ملت تصدیق راستی و خوبی او را می‌کند و او را بر مقدرات آینده خویش وکیل مقرر می‌دارند گاهی بد شده نمی‌توانند. وکیلی که برای ترفیع و ترقی چشم خود را دوخته باشد معلوم است که برای ملت کاری نمی‌کند و فائده شخصی خود را در نظر می‌گیرد. و من نمی‌خواهم که حقوق یکی از تبعه افغانی بنا بر اغراض شخصی سلب و نابود گردد.

لویه‌جرگه از بیانات اعلیحضرت غازی اظهار مسرت نمود.

بعد از طی مطالب فوق، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه فوائد بودجه دولت را تعریف کردن گرفت. پس از بیانات ذات‌شاهانه، لویه‌جرگه گفت: اعلیحضرتا چیزهایی که از زمان سلطنت شما برای ما ملت رسیده همه آن باعث آسایش و بهبودی ما رعایا می‌باشد خصوصاً بودجه که یک کار بسیار عالی و یک تدبیر

خیلی گرامی می باشد، آنرا ما رعایا نظر تقدیر نگرسته، شکرانه خداوندی را بجا می آریم.

اعلیحضرت غازی فرمود: خدای را شکر گذاریم که قواعد و اساس هائی را که در این مدت پنج سال [۱۲۹۸ - ۱۳۰۳ ش] ترتیب نموده بودیم تا یکدرجه بفکر شما ملت رسید، و حکومت شما در هیچ امری بمضرات شما و خلاف شرع شریف رفتار نکرده است و بعد ازین هم نخواهد کرد و بغیر از راه دین اسلام به هیچ یکره نرفته و نخواهد رفت. خدا شاهد است که همیشه حکومت شما و من عاجز پابندی دین مبین اسلام را داشته آرزومندم که آخرین قطرات خون خود را در راه اعلاى کلمة الله و خدمت اسلام بریزانم. و بعداً اعلیحضرت غازی ملاحظه نظامنامهٔ جزاءعمومی و جزاء عسکری را به علماء تفویض فرمود و لویهجرگه تأیید نمود و سپس موضوع نظامنامهٔ نکاح و عروسی و ختنه سوری زیر بحث آمد و اعلیحضرت غازی تجارب خود را در خصوص حیات مدنی از حقوق زن و مظالمی که شوهران در حق آن بیچارگان روادار می شوند، بیان فرمود و نظریات اعلیحضرت امان الله شاه این بود که که یک مرد بیش از یک عیال نگیرد زیرا که عدالت نمی تواند و از علماء خواهش کرد که شما با من هم فکر باشید. اما علماء بشمول حضرت فضل عمر مجددی [نورالمشائخ] آن وقت مشهور به حضرت صاحب شوربازار گفتند باید آنچه که شریعت فتوا می دهد عمل شود و در قسمت نکاح صغیره اعلیحضرت فرمود: یگانه موجب بغض و عداوت اکثراً از نکاح صغیره بعمل می آید و چرا که این امر در صغارت سن اجراء یافته می باشد و یا اینکه بدوره جوانی بعوارض جسمانی مبتلا می گردد حیات زن و شوهر به تلخی می گذرد. و آنچه در حیات اجتماعی و قبائلی به تجربه رسیده است قول اعلیحضرت سراسر بجا بود.

حضرت فضل عمر مجددی [نورالمشائخ] گفت: نکاح صغیره یکی از مهمات بزرگ مسائل فقهیه است و گفت صغیره را بنابر اینکه حضرت رسالت پناهی [ام المومنین حضرت عایشه صدیقه رض] را در صغارت سن نکاح کرده اند مسنون نیز شمرده اند لذا رجا می شود که نکاح صغیره جائزه و دعاوی آن در محکمه مسموع گردد.

مولوی عبدالواسع قندهاری بجواب حضرت نورالمشائخ گفت: حکمی که در انسداد نکاح صغیره شده است درست است و امر اولوالامر در امثال این مسائل حکم و جوب را در برمی گیرد. زیرا که این مسئله مسلمه اصول است که قول ضعیف و لفظ قلیل را امر اولوالامر بمرتبه و جوب می رساند حالا که نکاح صغیره مباح است، چون باین فعل مباح اولوالامر انضمام یافت ظاهراً حکم و جوب را دریافته ازین رو با اینکه نکاح صغیره در کتب فقهیه صرف جواز داشت چون برخلاف آن حکم مهمایون صادر شد ظاهراً و شرعاً ممنوع گردید.

یکنفر ملا گفت چیزی که را که شما و امثال شما در نظامنامه کورکورانه از مسائل ضعیفه و خیالات سخیفه خود داخل کرده اید حقیقتاً ملامتی بر ذات اعلیحضرت غازی ما نیست تنها مظلمه و گناه آن بر شما و امثال تان است.

مولوی عبدالواسع قندهاری گفت: شما در تعریف سنت سهو کردید و بر مغالطه نکاح صغیره را مسنون قرار دادید زیرا که از سنن عادی و طبیعی است چنانچه حضرت رسول اکرم (ص) طعام تناول فرموده و

خفته اند و تفریح مزاج و غیره اموری که طبعاً با یک انسان ملزوم است کرده اند، ضمناً صغیره را نیز نکاح فرموده اند پس از آن عادت و طبیعت نباید یک امر مسنونی را استخراج کرد. قاضی عبدالرشید که یکی از اعضاء تمیز بود، بیانیه‌ای در عدم جواز امتناع نکاح صغیره و سهو و مغالطه مولوی عبدالواسع ایراد نمود و گفت: «به نکاح دادن صغیر و صغیره یکی از حقوق و ولایت پدر و پدر کلان است که بدان‌ها شارع این حق و امتیاز را محض بدینواسطه که آنها کمال شفقت و مرحمت را نسبت به پسر و نواسه خود مرعی می‌دارند ارزانی نموده است، پس اولوالامر و یا دیگری را چه حق است که این حقوق حقه را که تمام کتب فقهیه به آب وجد داده ساقط کند، و عدم جواز نکاح صغیر را اعلان کند.»

قاضی عبدالرشید باین مفهوم که یعنی خطا و یا سهوهایی از هیأت تمیز سابق آلمان وزارت محمدابراهیم‌خان وزیرعدلیه در بعض نظامنامه‌ها بوقوع پیوسته است، ذمه‌واری آنها تنها بر مولوی عبدالواسع قندهاری است و خودش را اگرچه که عضو مه‌مان هیأت بود در اثر این بیانیه از مسئولیت کنار کردن می‌خواست و هم ایماء طوری افاده کرد که بعد ازین باید ریاست هیأت تمیز بخودش تعلق بگیرد.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بجوابش فرمود: قاضی صاحب ازین بیانیه شما چنان مفهوم گردید که این نظامنامه را تنها مولوی عبدالواسع بر طبق شریعت گفته تصویب نموده، امر انطباق آنرا داده است، و شما و باقی اعضاء شما در ملاحظه و تصویب و تدقیق آن هیچ مداخله ننموده اید. و در حالیکه تمام نظامنامه‌ها بعد از ملاحظه و امضاء شما در محل اجراء گذارده می‌شود و متأسفانه درین نظامنامه نمی‌دانم که بکدام واسطه مهر و امضاء شما نیست.

اعلیحضرت بطرف لویه‌جرگه متوجه شده فرموده: امور شرعیه درین نظامنامه و در سائر نظامات محول بدین علماء تمیز بوده است که بحضور شما حاضر اند و یگانه سفارش من نیز باین علماء همین بود که باید هیچ یک اساس و شالوده‌ای را که برخلاف شریعت محمدی (ص) باشد در نظامات نگذارند که داخل باشد، اما من فهمیدم که اینها از امانت و دیانت و توصیه‌ای که من بآنها بار بار نموده ام کار نگرفته اند و به پیش روی خودشان می‌گویم که بار مسئولیت آن برذمت خود آنهاست، این بحثی را که خودم در مفاد نکاح کبارت و مضار مواصلت زمان صغارت نمودم از روی علمیت و شریعت نبود، تنها از تجربه‌های شخصی خودم که از زمان شهزادگی خویش‌الی الان بخدمات شما ملت مشاغلتم دارم، بحصول آمده است. آرزوی دلائل عقلی و مسموعی و دیدگی و تصور شخصی من بود که رفته رفته از تأیید و تصدیق همین علماء که به نزد شما حاضر اند جامه تصدیق را در برکشید. چون شریعت مقدس اسلام نکاح صغیره را مانع نشده من نیز در انسداد آن رضامند نیستم و سر از حال محکم جوازش را نافذ می‌کنم و دلائل معقول دیگر در لویه‌جرگه و شهب در جلسه خاص فرمود.

لویه‌جرگه باتفاق آراء تصویب نمود که نفس نکاح صغیره جائز و دعای آنها باید بدون از مرکز دارالسلطنه در وزارت عدلیه بدیگر محاکم شرعیه شنیده نشود. و در ختم بیانات لویه‌جرگه گفت: «اشخاصی که

نسبت بحکومت و ملت و نظامات دولت بغرض منافقت و شیطنت تبلیغات و پروپاگند نمایند جزاء شان قتل است.»^۱

و بعد از آن در موضع تعزیر بالمال حرف زده شد و بعد از آن نظامنامه تعزیه داری قرائت شد و سپس در موضع موسسه خیریه بحث بعمل آمد و متعاقب آن نظامنامه تجارت قرائت گردید.

چهارشنبه اول اسد ۱۳۰۳ ش

در آغاز بحث اعلیحضرت غازی فرمود علماء کاملاً از خیالات این خادم اسلام دانسته شدند که مقصدی بجز از پیروی شریعت نبوی صلعم و تقویت دین مبین ندارم و خوب فهمیدید که این مسائل را علماء تمیز از روایات ضعیفه کتب فقهیه و مسائل مختلف فیه شرعیه داخل نظامات دولتی نموده اند. من نیز ازین حقائق گوی و دلسوزی شما علماء و فضلا تشکر می‌کنم و از شما آرزومندم که همچنان در مسئله تعزیر بالمال و تألیف فتاوی امانیه اظهار آراء خودها را نموده اید مزید برین در نظامات دولتی تدقیق را بخرج داده در مسائل اصولی و مواد اساسی آن اگر اصلاحات و تعدیلاتی باشد آنرا نیز بیان نمائید در مسائل فروع و جزئیات اگر بخواهید که آنرا سراپا ملاحظه کنید پنجسال بکار است. برای آن لازم است که شما علماء لویه‌جرگه چند نفر عالم جید را که به تمام صفات و کمالات آراسته باشند منتخب نمائید تا در محکمه عالییه تمیز معاش خود را بگیرند و در تدقیق و تطبیق تمام فروع نظامیه بذل مساعی ورزند و متعاقباً به تألیف و ترتیب فتاوی امانیه بزبان پشتو و دری و عربی چنانچه گفتید صرف مقدرت ورزند در مسئله تعزیر بالمال تشکر می‌کنم که نظریه اصلی خودم با نظریه شما موافق است.

زیرا در تعزیر بالمال تکیه به ثروت و پول می‌شود و ارباب ثروت از ارتکاب جرائم باز نمانده تکیه بسرمایه خود می‌نمایند. از تعزیر بالمال مساوات حقیقی و سد باب جرائم که منشأ اصلی تعزیرات است بطرز مطلوب حاصل نمی‌شود. خودم از ابتداء برخلاف تعزیر بالمال هستم چنانچه در یکی از مواد نظامنامه نکاح و عروسی برین مطلب تصریح موجود است، فاما چون علماء تمیز تعزیر بالمال را جائز شمرده اند در نظامات داخل شد. اکنون که شما جرائم مالی را از روایات ضعیف و مسائل مرجوحه بیان داشته می‌گوئید که از روی مسائل قویه تعزیر بالمال نباشد و تمام تعزیرات بالبدن مقرر گردد و احیاناً اگر در

^۱ اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی نکاح دختر صغیره را بدین عواقب اندیشی که بعداً مورد دعوی و یا ناسازگاری زن و شوهر در وقت جوانی واقع می‌شود بروی تجربه خود آرزوی منع فرمودن داشت زیرا که آن مظلومه در حال صغارت سن و خصوصاً که بی‌پدر و بی‌مادر باشد از طرف کاکا و ماما در بدل پول به جنگ ظالم سپرده می‌شود و چنانکه این طرز رفتار و کردار بسیار بملاحظه رسیده و بالآخر طرف نارضائیتی جانبین واقع شده و پادشاه موصوف این حکم را می‌خواست از دل سوزی بحال مردم نافذ بگرداند اما علماء افواهایی را روی کار آوردند که اعلیحضرت قانون برخلاف شریعت ترتیب داده و بر اعمال بدعت دست می‌زند و در همین سال ۱۳۰۳ ش و در همین ایام لویه‌جرگه پغمان که جنگ ملای لنگ در سمت جنوبی ادامه داشت بروی همین اعتراضات و افواها بود و سبب آزرده‌گی خاندان حضرات با امان‌الله‌شاه نیز همین مسائل شد و بالآخر سلسله آن پروپاگندها تا حدی ادامه یافت که در نیمه سال ۱۳۰۷ ش اختلافات شدت گرفت و در خزان سال مذکور مردم شینوار و بعداً کوه‌دامان دست باغتشاش زدند و به تحریک مخالفان افغانستان را برپا دادند.

بعض مواقع اولوالامر تعزیر بالمال را تصمیم نمایند پس بایستی که آن مال را عموماً موقوف قرار داده صرف در بعض مسائل جزئی اگر مجبوراً بر احدی حکم باعطای جرم صادر شود البته که آن پول ما خوده جریمه بعد از زمانی مسترد می‌شود.

اعلیحضرت در ختم بیانات: فرمود تا امروز وکلای محترم در لویه‌جرگه زیاده‌تر از شنیدن کار گرفته اند و مداخله بسیار در مذاکره و مباحثه در مواد قانون چنانچه لازم بود مانند علماء محترم نفرمودند. معلوم است که حق وکالت را اداء نموده اند و بر طبق امیدواری و آمال و امانی ملت افغان که شما را وکیل مهمات خود قرار داده اند، کاری ننموده اید.

یکنفر وکیل قندهار گفت: ما می‌دیدیم که اعلیحضرت معظم غازی حق ریاست و انصاف را کماحقه ایفاء نمود و حاجت بگفت و شنید ما نگذاشت. و حالا که تدقیق و تحقیق آن مواد نظامیه را به علماء واگذار شدید و بدان‌ها امر داد که مسائل اساسی و فقرات کلی آنرا عموم علماء لویه‌جرگه تحت تدقیق و تطبیق با مذهب امام اعظم (رح) بنمایند درین نظریه همایونی کاملاً متفق و اولین کاری که بعد از امروز لویه‌جرگه می‌نماید انتخاب همین علماء است. در مسائل سیاسی و اموری که تعلق بعموم ملت دارد البته حق مذاکره از خود ماست و ما دران مذاکرات علماء را بیشتر از یکنفر نماینده ملت حق نمی‌دهیم و هر موضوع که در امور سیاسی و مدنی افغانستان سر از امروز درین مجلس کبیر مطرح بحث قرار می‌گیرد حق وکلاء است که مقدرات ملت را بدست گرفته، شرفیاب حضور اعلیحضرت غازی اند. و ما هیچ نمی‌خواهیم که در امور امنیت و انضباط بر طبق نظریه علماء خود کار کنیم زیرا ملاصاحبان می‌گویند که دزد را بدون شاهد و گواه مجازات داده نشود حالا که دزد در موقعی که شاهد حاضر باشد چطور می‌تواند که دزدی کند.

شاملین لویه‌جرگه بمحض استماع این کلمات عرض نمودند اعلیحضرتا بغرض امنیت و ادامه انضباط مملکت از حد ضرور است که برای سارقین و دهاره بازان و اشخاصی که مخل امنیت می‌گردند سیاستاً مجازات شدید مقرر شود. اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی نظریات لویه‌جرگه را معقول دانست و وکلاء و لویه‌جرگه بالعموم بعرض رسانیدند که دزد به تکرار دزدی حتماً باید بقتل برسد.

و در همین روز نظامنامه محصول مال مواشی در لویه‌جرگه خوانده شد. وکلای بلخ، میمنه، هرات در قسمت پرداخت محصول مال مواشی بحث زیاد و بعض شکایات از مأموران مالیه نمودند و اعلیحضرت غازی بجوابشان فرمود:

شما خود منصف شوید نظر به تکالیفی که قبل از صدور این نظامنامه بر مالداران افغانستان بود و رقم محصول و خراج و باج از شما بنام‌های بروت چربی آغا، سرچربی بی‌بی، چکانه، سرکانه، سرگه‌گی، سررمه‌گی، تکت زکوة، شاهی‌گی، باج سیخ، علف چر، طرق خرید جوال، گلیم، جل، نوار، پشم، توبره و امثال گرفته می‌شد اکنون که آنهمه تکالیف از همه برداشته شده فقط جهت آنکه در میان شما و مصدق گفت و شنید در صغیره و کبیر مواشی بوقوع نیفتد و تکالیفی برای طرفین ازین رهگذر عائد نگردد و هم ضرور بود که در عوائد بیت‌المال که تماماً برای خدمت شما ملت و همین مملکت صرف می‌شود وارد

نشود امتیاز صغیر و کبیر رفع گردیده است. و از سیاق کلام اکثر شما وکلاء چنان مفهوم می‌شود که شما محصول مال مواشی و زکوة و گمرک را برای منافع شخصی من می‌دهید و هر چه که شما بحکومت خود به هر اسم و رسمی که می‌پردازید برای رفاه و آسوده حالی و ترقیات خودتان بصورت نگهداشت عسکر و تشکیل محاکم و ساختن معابر و تمديد تيلفون و تلگراف و کشیدن انهار و معارف و امثال آن بصرف رسانیده می‌شود یک حبه و یک دینار آنرا [امان‌الله] بمنافع ذاتی خود بصرف نرسانیده و نخواهد رسانید.

و خداوند بزرگ (ج) شاهد است که من در فرمانروائی شما ملت نفسی براحث نکشیده ام و دمی بفراغث ننشسته ام حبه و دینار از بیت‌المال بجز در راه ترقیات و تعالیاتان بمصارف شخصی خویش نرسانیده ام و بهمه شما معلوم است که بسیاری از عوائد دولت که بنام‌های گوناگون از شما ملت گرفته می‌شد کاملاً موقوف کردم و تنها همان تکالیفی را که شریعت بر عالم اسلامیت مقرر داشته است واگذارده ام، و ازین نگاه که من مفاد مردم را در نظر گرفته ام خساره زیادی بعوائد دولت وارد آمده است.

لویه‌جرگه گفتار و کردار اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی را به دوره فاروق اعظم تشبیه کنان اظهارات شادمانی و تشکر نمودند. وکیل قطغن گفت: در نظامنامه محصول مال مواشی برای مردمان سمت مشرقی و جنوبی مراعات شده و در صورتی که حکومت تمام افراد ملت خود را بنظر شفقت می‌نگرد و ادعای مساوات و یکرنگی را با همه افراد رعیت دارد، پس این تمائز و اختلاف در بین دو برادر از کدام رهگذر است.

اعلیحضرت فرمود: این مراعاتی را که حکومت موقتاً با بعض برادران سرحدی تان در اعطای محصول مواشی نموده است محض بغرض همدردی و فداکاری آنها است که بر طبق مقررات اسلامیت خود با حکومت در موقع جهاد استرداد استقلال از حمل و نقل قواء عسکری و غله رسانی و بردن جباخانه و دیگر خدمات دولت با حکومت معاونت نموده اند. البته بعد از گذشتن آن میعاد مقرر باز همان مساواتی را که حکومت در نظر دارد جاری داشته از تمام ساکنان افغانستان و سمت مشرقی و جنوبی یکسان محصول خواهد گرفت.^۱

بعداً وکیل ترکستان و بجواب آن میره‌اشم‌خان وزیر مالیه روی مسائل جزئی حرف زدند و در ختم کلمات آنها وکیل هرات گفت: اکثری از اهالی قسمت‌های غربی خراسان در هنگام تابستان بخاک افغانستان وارد و اقامت گزین می‌شوند، اگر حکومت افغانی از مالداران قسمت‌های غربی خراسان بطوری که لازم بداند محصول از آنها نسبت بهم حصول تبعه افغانستان کمتر تحصیل شود، و علاوه برآن اگر مخصوصاً برای مالداران و این ایلاق نشینان قیمت تذکره اندکی کمتر مقرر شود همانا که تعداد آنها خواهد افزود زیرا که در سرحدات هرات بسیار چراگاه‌های خوب و سرسبز موجود است و مالداران تبعه ایرانی خیلی مشعوف اند که درین سرزمین آمده موقتاً در هنگام تابستان بهتریه مواشی خود بپردازند، فاما اکثریه بواسطه زیادت پول تذکره نمی‌آیند و آنانکه می‌آیند هم بیک اصول مرغوب از آنها باید محصول اخذ شود.

^۱ اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در لویه‌جرگه سال ۱۳۰۳ ش در پغمان بجواب وکیل قطغن این حقیقت تاریخی را رسماً اعلام فرمود که یعنی در جنگ استرداد استقلال ۱۲۹۸ ش مردمان صفحات شمال قطعاً سهم نداشتند (عزیزالدین).

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی کلمات وکیل هرات را بکمال دقت استماع و ظاهراً اظهار خوشی فرمود. اما چون نظریات او شامل سیاست بود به میرهاشم‌خان وزیر مالیه هدایت داد که یادداشت کند و به وکیل هرات فرمود که در آینده تدقیق می‌شود.

در جلسه خصوصی‌شام همان روز [چهارشنبه اول اسد ۱۳۰۳ش] چند تن وطنخواهان که مقرب‌ترین افراد حضور اعلیحضرت غازی را تشکیل می‌دادند از حضور آن پادشاه حقیقت آگاه خواهش کردند که مردمان بادیه نشین حدود غربی خراسان قطعاً باید داخل خاک افغانستان کنونی نشوند و یا باید حتماً تابعیت مطلق افغانستان را با تمام شرائط قبول نمایند.

اعلیحضرت غازی فرمود: نظریه من این است که مالداران مذکور را من ایرانی نمی‌شناسم و نمی‌خواهم که آن ولایات را از حدود سیاسی افغانستان مجزاء بشناسم و برای تعمیم و تقویت روح و خواص افغانی بر آنها ورودشان را بخاک افغانستان امروزی ذریعه خوبی می‌شمارم و هنوز که سرحد غربی مملکت کنونی ما رسماً محدود و معین نگشته، تمسک تاریخی مملکت خودمان را از دست نخواهیم داد و اگر امروز مالداران صحرانشین دیار غربی خراسان را باین شرط مکلف بسازیم که وارد خاک موجوده ما نشوند، سندی است که ما بدست حکومت ایران می‌دهیم و فی الحقیقت سرحد سیاسی بدست خود تعیین می‌کنیم و در حالیکه سرحد اصلی قلمرو تاریخی ما رود قزوین اصفهان و قصبه لار و پل ابریشم و حد اخیر برچند است و این مسئله تا زمانی که حکومت افغانستان قامت اصلی خود را دوباره راست بتواند [یعنی جنگ سمت جنوبی و غیره وقائع داخلی رفع شود] معطل و مهل خواهد گذاشت. و در یکروز نصرالله اعتلاءالملک سفیر ایران هم مسئله تحدید سرحد را یک امر بسیار مفید برای ادامه دوستی مملکتین تلقی کرده سخنان چرب و نرم گفت و با از طریق دوستانه جواب گفتم که افغانستان و ایران تا هنوز در حال مقدمات سیاسی و اقتصادی خود اند و وقتی ما و شما از عوامل مقدماتی داخلی مملکت‌های خود فراغت یافتیم بر همچه مسائل سرحدی البته بهتر فکر کرده می‌توانیم و مشورت او را مهمل قرار دادم.

شاملین جلسه خصوصی بفرمایش‌های اعلیحضرت غازی خیلی‌ها احترام قائل شدند.

در همان روز چهارشنبه پس از بیانات وکیل هرات، وکیل بدخشان و وکیل میمنه و بجواب شان اعلیحضرت در خصوص محصول مال مواشی حرف زدند و بعد از ظهر روز مذکور لویه‌جرگه مواد نظامنامه محصول مال مواشی را تصدیق نمودند.

و در اخیر در جواب بیانات وکیل بدخشان و قطغن، لویه‌جرگه در قسمت اخذ محصول طریقه سابقه را منظور نمودند و اعلیحضرت غازی بجواب لویه‌جرگه فرمود: «صلاح ما همه آنست کان صلاح شماست.»

و در همین ظهر روز چهارشنبه اول اسد نظامنامه للمی و مالیه در لویه‌جرگه قرائت شد و لویه‌جرگه قبول نمود.

مردم قندهار و هرات نسبت به مشکلات مالیات آن ولایات عرائض خود را تقدیم نمودند، و

عبدالعزیزخان رئیس هیأت تنظیمیه قندهار و میر محمدهاشم خان وزیر مالیه و محمدسرورخان مدیر محاسبه و خود اعلیحضرت امان‌الله‌شاه به قناعت عارضان پرداختند و بعد از آن فیض‌محمدخان وکیل سمت شمالی کابل و عبدالرحمن خان [رئیس دپشتو مرکه] و محمداکرم خان مدیر مأمورین وزارت معارف و عبدالعزیزخان و غلام‌مجتبی خان چغتایی مستوفی ولایت کابل نطق‌هایی ایراد نمودند.

پس از ختم استماع مواد نظامنامه، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بپا خاسته گفت:

«خدمت نظامی بسیار بزرگ و مقدس است زیرا که عسکر برای تحفظ دین و ملت و مملکت و نگهداشت شرف و ناموس شما سربازی می‌کند. عسکر برای بدست آوردن و حصول حقوق سیاسی و اقتصادی و سائر منافع ملی و دولتی تان از دشمنان خارجی و داخلی قطرات خون خود را نثار می‌کند. کسانی که در خدمات نظام گران جانی می‌کنند و یا از آن پهلو تهی می‌نمایند قرار عقیده مذهبی و مقررات دین عالم اسلام گویا از جنت می‌گریزد [الجنه تحت ظلال السیوف] در صورتی که شما از مسائل جنگ و استعمال اسلحه موجوده و آلات جدیده معلومات نداشته باشید نه تنها بمقابل دشمنان خویش خجالت و منفعل می‌شوید بلکه هرچند شجاع و دلیر و وطنخواه باشید بازهم بقواء ناریه و اسلحه ممکن نیست که تا چندی مقابله کنید. این استقلال مرا خداوند بفضل و عنایت خود عطا کرده و باز در عالم اسباب از تشویقات و ترغیبات من عاجز شما او را نائل آمده اید و الا نه شما ازین مسئله خبر بودید و نه زمامداران سابق^۱ بنابر فوائد ذاتی و عوائد شخصی خود بشما اطلاع این امر را می‌داد که افغانستان تحت حمایت انگلیس است، اگر خداوند سلطنت را بمن عاجز ارزانی نمی‌کرد اغلباً این زهر قاتل را ملت مظلوم ما تا پنجاه سال دیگر نیز بتوهم نوشدارو تناول می‌کردند.

بعد از اینکه اثرات اغیار در عروق و شرائین شان کارگر می‌شد باز اگرچه خبردار می‌شدند اما آن اطلاع مانند جو زیر کوتل^۲ سودی نه بخشیده همه سعی و کوشش و مساعی که در راه استخلاص خود می‌کردیم. بفضوای [مشتی که بعد از جنگ بیاد آید به کله خود باید زد] کارگر نمی‌شد.

ملت عزیزم! دشمنان ما و شما بخوبی می‌دانند و می‌فهمند و تجربه‌های سابقه و صفحات روشن تاریخ بدان‌ها یاد می‌دهد که ملت افغان را ما بزور سرنیزه و قواء عسکر خود مغلوب کرده نمی‌توانیم ازین رو بعد ازین هر کوشش و سعی که داشته باشند از رهگذر سیاست و دسیسه و نفاق افگنی و شقاق آفرینی و تولید مشکلات و موانعات برای ترقیات حکومت و ملت و سلطنت ما کار می‌گیرند. لهذا لازم آمد که برای

^۱ مراد از امراء محمدزائی است که استقلال سیاسی و حدود امپراتوری افغانستان کبیر بدوره‌های امارت شان از دست رفته بود. اعلیحضرت امان‌الله‌شاه استقلال کامل را استرداد نمود و اما استرداد ولایات از دست رفته افغانستان که دو مین آرزوی بزرگ آن پادشاه بود نسبت به خیانت‌های عناصر فاسد داخلی موفق نگردید، و این آرزو را با خود بخاک برد.

^۲ "جو زیر کوتل": اصطلاح معروف مردم افغانستان است و گویند پادشاهی اسپان خود را جو نمی‌داد و در یکی از ایام که جنگ شدت گرفت، امر سفر بری صادر نمود و در نزدیک کوتل اسپان حامل جباخانه از رفتار بازماندند. پادشاه وقتی به ضعفیت اسپان متوجه شد فرمود که در همین ساعت جو بدهید. میرآخور عرض کرد: جو زیر کوتل سود ندارد، باید اسپان از مرور یکسال جو می‌خوردند تا امروز قدرت حرکت می‌داشتند. و اعلیحضرت امان‌الله‌شاه به حاضرین لویه‌جرگه همان اصطلاح تاریخی را بیاد داد

آن دفاع این مشکلات و ارتقاع این موانع، قواء بسیار منظم و مکمل و ماهر بفنون حاضره حرب برای هر وقت و هر زمان حاضر و آماده داشته باشیم. دشمن نمی‌تواند که با ما و شما مقابل شود، هر چه بخواهد برعلیه ما زیر جال سیاست و پرده‌های مخاوعت کردنی است. پس باید ما هم برای سه باب سیاست و دفع خیانت شان سرنیزه‌های بسیار درخشان شجاعت و شمشیرهای بی‌شمار جسارت بنیان حماسه را حاضر و آماده داشته باشیم.

از زمانی که شما ملت افغانستان بخدمات نظامی و عالم عسکری دلچسپی خود تانرا در تناقص گذاشته به نظام اندک داخل می‌شوید از همان روز رقبه وسعت افغانستان روز بروز کاسته شده، سرحدات و مواضع مدافعه و کسب زیادت و اتساع نموده می‌رود. باین اندازه هنگفت سرحداتی که افغانستان با دول همجوار خود دارد محض برای تحفظ آن بدون عملیات جارحانه چقدر عسکر لزوم دارد و باز در مورد محاربه درین نقاط بکدام پیمانانه سرباز در کار است.

امروز اقلأً برای افغانستان پنج لک نفر سرباز مسلح در کار است.

اگر حکومت این عسکر را بطور خوش رضاء بگیرد و باز در تکمیل لوازمات و ضروریات آن برآید معلوم است که خزینه دولت متحمل آن حسب خاطرخواه شده نمی‌تواند. حتی اگر همین یک لک سربازی را که فعلاً ما و شما وجود آنرا در همه حال بدولت ضروری می‌دانیم بطور خوش رضاء بگیریم اقلأً به چهل روپیه^۱ ماهانه فراهم خواهند شد. بدیهی است که اداره نمودن همین نفری بدین مخارج گزاف نیز خالی از اشکال نیست. پس لازم آمد که افغانستان نیز همان طریقه‌ای را که امروز در تمام دول عالم و ملل در استجلاب سربازان مروج و معمول است بکار برد که ما بدان نظام وجوبی و جهاد اسلامی نام می‌گذاریم و دیگران او را [نظام اجباری] می‌خوانند. چنانچه امروز دولت معظمه ترکیه به همین اصول عسکر دارد و ملت آلمان نیز برای احضار عسکر همین طریقه را مرعی می‌دارد و دیگر دولت‌های کوچک که ملت شان اندک است نیز همین مسلک را تعقیب می‌کنند. فوائد اخذ عسکر بدین اصول حسب ترتیب و نوبت بسیار است منجمله آن قلت مخارج دولت و عسکر شدن تمام ملت است که حسب موقع و لزوم دفعتاً حکومت می‌تواند که تمام ملت خود را تحت سلاح آورد و با دشمن بجنگند. چنانکه بهمه شما معلوم است که درین نزدیکی‌ها دومراتبه حکومت تان ازین اصول مفید مستفید گشته است و از تمام ملت همدرد و شجاع خود که قبلاً تعلیمات نظامی خودها را حسب قرعه و نوبت خود تکمیل کرده بخانه‌های خود رفته بودند، اردوهای منظم و فرقه‌های مکملی را تنظیم و ترتیب داد.

تا حال در نظام بعض تعلیمات غیرمفید رائج بود و برای پیشرفت و رفاه و آسوده حالی عسکر فکر درست سنجیده نشده بود. زیرا اکثر عساکر بعد از آنکه معیاد خدمت خود را تکمیل و بخانه می‌رفتند بیکار و بی‌کسب می‌ماندند. اکنون در نظر داریم که تعلیمات غیرمفید [برچه پک - تندی پک و غیره] را ممنوع و صرف تمام تعلیم نظام را مخصوص به هدف زدن و شجاعت تبدیل و تعلیمات مفید دیگر مانند اصول

^۱ چهل روپیه در سال ۱۳۰۳ ش معادل نرخ بیست سیر آرد اعلی در کابل بود.

زراعت، طریق اکتساب عسل از زنبور، صورت گرفتن ابریشم از تخم پيله و خواندن و نوشتن را بطرز جدید برای عسکر در مدت اقامت‌شان در قشله عسکری نشان‌دادن منظور داریم تا بعد از اختتام موعد خدمت خود نه تنها صاحب کمال و سواد باشند بلکه پیش قدم اهل قریه خود نیز در تعلیمات و اصول‌های جدید باشند، چنانچه فعلاً [۱۳۰۳ ش] ما این اصول را در قطعه ارگ ترویج داده ایم.

و بایستی که از تمام افراد ملت بدون استثناء خان، ملک، کدخدا و غریب از عمر (۲۲) الی (۲۷) اگر ضرورت افتاد بالاتر از آن تا معیاد معینه داخل سلک عسکری شده بعد از تکمیل میعاد خدمت خود واپس بخانه خود مراجعت کرده عوض او دیگری جلب شود.

اصول و قواعدی که برای اشخاص بی کس و معیوب و مفرور و غیره گذارده شده سراسر مبنی بر انصاف است. من عاجز فکری داشتم و کوششی که از زمان شهزادگی خود الی الآن (۱۳۰۳) ش (در اصطلاحات نفوس نموده ا مهمین است که بصورت موجوده جریان دارد. زیرا که در موقع ضرورت تمام ملت ما عسکر شده، در میدان محاربه مانند ترکیه و جرمنی و دیگر دولی که این اصول را تعقیب می کنند. اگر شما حضار لویه جرگه این اصول را قبول دارید خوب و الا اگر کدام طریقه و اصولی بهتر از آن بنظر دارید بفرمائید.

پس از نطق ذات شاهانه یکنفر وکیل هرگونه فداکاری ملت افغان را در راه عسکریت و دفاع وطن و جهاد فی سبیل الله بیان و عموم حاضرین لویه جرگه تأیید نمودند.

اعلیحضرت غازی بعد از بیانات وکیل و تأیید لویه جرگه فرمود: من ابداً این کلمات را تعریضاً و شکایتاً نگفته ام. بلکه مقصدم ازین بیانات صرف مزید اهمیت عسکر و لزوم نظام را باصول عصر حاضر و داناندن مدنظر بود و بس. زیرا خود می دانم که ملت شجاع افغانستان طبعاً جهاد را دوست دارند و خدمت نظام راعینله اعلا، کلمه الله می انگارند و از اعطای نظام و تحمل هرگونه تکالیف آن بقدر یک سرمو تخلف و تجاوز نمی نمایند و این اساسی را که حکومت مقرر داشته است تماماً بنظر قبول می نگرند. مقصودم این است که شما مواد نظامنامه نفوس را تماماً بکمال شوق قبول دارید تأیید می کنید و یا می خواهید که فروع آن بطرز دیگر مقرر شود. و مقصد این است که لویه جرگه نسبت به نظامنامه نفوس تنقید و تعدیل را در نظر دارد یا نه؟

یکنفر وکیل قندهار گفت: نظامنامه نفوس آنچه ترتیب یافته است نهایت منصفانه و حقانه است، لیکن اگر بالفعل ذات شاهانه صرف از ما قندهاریان نظام قومی را منظور فرمائید همانا بیشتر اسباب ممنونیت ما رعایای قندهار خود را فراهم خواهند آورد. و سائر وکلای قندهار نیز یکایک تأیید نمودند.

اعلیحضرت غازی فرمود: اساسی را که من برای منفعت شما طرح نموده و یا می نمایم هرگز از فائده شما ملت خالی نمی باشد. در اصول قومی بدیهی است که صاحبان غرض اسباب نفاق را بین شما تولید کنند و علاوه برآن در وقتی که عسکر باصول قومی حواله شود صاحبان رسوخ فرزندان و برادران و وابستگان خود را بذرائع ممکن از خدمت عسکری باز می دارند، عده ای پول می دهند و بعضی خود را در زمره سادات

می‌شمارند و اشخاصی خودها را در جمع علماء محسوب می‌کنند. و مقصد که به هزار حيله و بهانه خود را از نظام فارغ و ملت مظلوم و اشخاص عاجز و بی‌وسيله را در عسکر داخل می‌کنند و همین اشخاص بر قانون حقیقی عدل و مساوات بنابر منافع شخصی خود خط بطلان را کشیده برای ملت عاجز و حکومت ازین اغراض پسندی خود مشکلات را تولید می‌نمایند. از طرف دیگر خدمتی که از عموم نظام گرفته می‌شود از نظام قومی بعمل نمی‌آید. زیرا در سلک باشرف عسکری مانند شجاعت، اطاعت و فرمان برداری آمر مافوق نیز حتمی و لازمی است. در صورتی که یکدسته نظامی قومی باشد کدام یک منصبدار حسب دلخواه از وی کار گرفته می‌تواند؟

شخصی که درباره قبولیت نظام قومی اصرار کند و یا این غرض را بالتکرار تذکار نماید نه تنها من بلکه عموم حضار او را در نظر بدین تلمیحاتی که در فوق ذکر شد صاحب غرض می‌پنداریم. بلی اگر عموم ملت و طبقه رنجبر و عاجز مملکت حاضر شده رضاً خودها را درین طریقه قومی اظهار کنند دولت نیز باستماع این عرض آنها حاضر است.

آیا شما بخاطر ندارید که در زمانه سابق رساله شاهی که باصول قومی بر شما مردم قندهار حواله شده بود تمام سکنه آنجا را به فغان نیاورده بود؟ و تا آنکه حکومت بقوه خود آن مقصد را پیش نبرد در جمع‌آوری آن شما دچار مشکلات و پریشانی نشده بودید؟

بعد از ختم بیانات قهرآمیز ذات شاهانه، عبدالعزیزخان بارکزائی رئیس تنظیمیه قندهار دلائل زیاد بفکر خود اقامه کرد و در حقیقت مانع اراده مردم قندهار در قبول داشتن عسکر قومی گردید. و یکنفر وکیل قندهار بطور منصفانه بیان کرد و گفت حقیقتاً که در اصول قومی با آنکه ما اعزه و اکابر سودمند و خوش‌وقتیم، لیکن مردم غریب و عاجز و عموم ملت به همین طریقه مرضیه شاهانه که در نظامنامه نفوس توضیح شده است رضامند اند و تنها اگر عوض هم از اشخاص معذور پذیرفته شود و اندکی در بدل عسکری نیز تقلیل شود چقدر خوب خواهد شد. ملک غلام‌جیلانی چپرهای نیز به تبدیل عبارت و اما عین مفهوم وکیل قندهار را تأیید کرد و عموم نمایندگان ولایت ننگرهار نیز تأیید نمودند و اما به طور عموم بشمول وکلای قندهار در تقلیل بدل عسکری و قبولیت آن التجا می‌نمودند. اعلیحضرت غازی فرمود: مقصد از زیاد بدل عسکری از سه صد رویه الی هفت صد و چند رویه جمع‌آوری ثروت و پول نبوده و نمی‌باشد و تنها می‌خواهم تا مردم ازین خدمت پرمفخرت بواسطه پول خودها را ازسرف خدمت عسکری محروم نسازند، یعنی حتماً در نظام داخل شده بعد از فراغ تعلیم بمساکن خود عودت کنند تا در مواقع لازم عموم افراد ملت افغان از فنون حرب کاملاً مستحضر و سد آهنین بمقابل تجاوزات دشمنان مملکت شان افغانستان باشند. زیرا چیزی که دشمنان ما را ناکام می‌سازد همانا حب اسلامی و قواعد عسکری و شجاعت و دلآوری ما ملت افغان است و عوض را به چند دلیل مضر وانمود ساخت.

گزارش پنجشنبه (۲) اسد سال ۱۳۰۳ش

درین روز وکلای لویه‌جرگه صورت فیصله خود را که باید عوض پذیرفته شود و یا در بدل آن تقلیل داده

شود بحضور شاهانه عرض نمودند و دلائل خود را بیان نمودند.

میر محمد هاشم خان وزیر مالیه بتائید بیانات اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی در خصوص تعلیم و تربیت عسکر باصول عصر حاضر و شمولیت هر فرد در خدمت باشرف عسکر حرف زد. و بعد از آن عبدالرحمن خان رئیس مطالب اعلیحضرت غازی را تائید نمود و اما اصرار و کلاء را در مورد قبولیت عوض نیز معقول دانست.

فیض محمد خان وکیل گفت: حکومت محض رعایت بعض تجار کثیرالمحصول و زمینداران و اشخاصی که برای انتظام امور اجتماعی و اداری وجودشان حتمی است بدل عسکر و یا عوض را منظور کنند.

فیض محمد خان زکریا وزیر معارف گفت: ضرور است که تمام افراد ملت بدون استثناء در نظام آمده بعد از اخذ تعلیمات و تکمیل موعده خدمت واپس مرخص گردند. چنانچه در عصر نبوی (ص) مسلمانان بدون استثناء تاجر و بیکس باصحابه کرام در جهاد شامل می‌شدند، حتی حضرت عثمان ذی‌النورین (رض) که یکی از تجار مشهور عصر نبوت است چون در یکی از غزوات امور تجارت خود را مهمل و برهم گذارده شامل شد، آنحضرت در حق وی دعای خیر نمود. عبدالرحمن خان رئیس گفت اگر نام وزیر معارف در قرعه عسکری براید از روی اصول اسلامی موجب سعادتش است و اما چقدر مهمات دولتی و امور عرفانی افغانستان در زاویه تعطیل می‌ماند. اعلیحضرت غازی فرمود: معیادی که برای عسکر جلبی مقرر است از سن (۲۴) الی (۲۷) است. حالا که هیچ یک جوان در سنین مذکور نه تاجر صاحب معامله و نه وزیر صاحب سیاست می‌شود. این مثال شما تقریباً درست نیست.

لویه جرگه باز استدعای مزید درباره قبولیت عوض و تقلیل بدل عسکری محض برای آسوده حالی ملت و تسهیلات کسان بیکس نمود. و بعداً یکنفر وکیل و متعاقب آن ادیب افندی رئیس مکتب امانیه و امانی نطقی نمود که موجب برافروختگی حضار لویه جرگه گردید، و شیر احمد خان رئیس شورای دولت موضوع را خاموش ساخته عرض نمود.

اعلیحضرتا در صورتی که لویه جرگه خواستار قبولیت عوض و تقلیل بدل عسکری اند قبول شود و لویه جرگه نیز ابراز رضائیت نمود.

اعلیحضرت فرمود: از میلان طبیعت و وضعیت عموم تان معلوم شد که عوض را قلباً و جدماً خواستارید و در داخل شرائط هشت گانه و بادلائل و مباحث و آوردن مثال‌های زیاد قبولدار شدند که شرح کلمات در کتاب لویه جرگه سال ۱۳۰۳ ش مسطور است. و بعد از اختتام بحث نظامنامه نفوس و عسکر جلبی تعیین سنین عساکر جوان (۲۲- ۲۷) مبحث محصول گمرکی در لویه جرگه مطرح شد.

مبحث محصول گمرکی و تصدیق لویه جرگه به صحت نظامات دولتی

لویه جرگه گفت: ما تماماً در نتیجه مطالعات خودها که در تمام نظامات قابل بحث و تنقید قوانین مذکوره را دیده در آن نظریات و اصلاحات خودمان را به پیشگاه اعلیحضرت غازی عرض نمودیم، در

مابقی آن احدی از ما علماء و وکلاء و اعضاء لویه جرگه به یک نکته‌ای بر نخورده ایم که بمسائل شرع شریف و مذهب منیف مطابق، و عبادات و اطوار مملکت افغانستان و سکنه آن موافق نباشد. لہذا مابقی نظامات دولتی را تماماً درست پنداشته بحضور ملوکانه عرض می‌نمائیم که تمام قوانین عهد امانی را تصدیق کنان نفوذ جریان آنرا در تمام قلمرو افغانستان الآن کماکان آرزو مندیم. عبدالرحمن خان رئیس د پشتو مرکه برخلاف بعض قوانین گمرکی و شکایات تجار بیاناتی نمود.

اعلیحضرت غازی فرمود: ما محصول آن اشیائی را که برای عادات و اخلاق و اطوار ملت اسلامیہ ما مضر پنداشته می‌شود مانند اسباب بازیچه و سگرت و امثال آن باندازه‌ای افزوده ایم تا کسی بخریدن و عادت کردن آن جرئت نکند و محصول اشیائی را که منفعت و ترقی اهالی مملکت از آن در نظر است باندازه‌ای خفیف قرار داده ایم که برای تجار بیشتر شوق تجارت پیدا می‌شود.

بعد از ظهر روز مذکور بار دیگر عبدالرحمن خان رئیس د پشتو مرکه و بجواب آن ذات‌شاهانه و شیراحمدخان رئیس شورای دولت و وکیل وزارت تجارت و میر محمدہاشم خان وزیر مالیه و محمد عمرخان نائب رئیس ارکان حربیہ و ایشان اعظم خواجه و باقی اعضاء لویه جرگه روی مسائل جزئی بالنوبت پرداختند که تذکار آنہمہ قابل درج تاریخ نیست و تا شام روز پنجشنبه مباحث لویه جرگه و بیانات اعلیحضرت امان‌اللہ شاه ادامه یافت، و روز جمعہ (۳) اسد بفراغت و تفریح سپری گردید.

شنبه (۴) اسد بخلاصہ نویسی نظریات و اصلاحات و عرائض لویه جرگه از صبح تا شام بشمول اکابر علماء و اراکین وکلای لویه جرگه بسر شد.

گزارش ظهر یکشنبه (۵) اسد سال ۱۳۰۳ ش

بعد از اداء نماز ظهر، مجلس کبیر منعقد گشت و اعلیحضرت امان‌اللہ شاه غازی به لویه جرگه فرمود: خاتمه مباحث پیروز از اظهارات تان چنان مفهوم گشت که مزید برین نظامات گفت و شنیدی در دولت نداشته همه آنرا بصحت و صواب قرین دیدہ، ریاست شورای دولت را اجازه داده بودید کہ خلاصہ مذاکرات و اصلاحات و پیشنہادہای تان را تسوید و امروز بحضورتان قرائت نماید. اینک شیراحمدخان رئیس شورای دولت همان یادداشت‌ها و مسودات را می‌خواند و خودم در بعض حصص توضیحات می‌دهم.

رئیس شورای دولت پیش از آنکہ مسودات و یادداشت‌ها را قرائت کند، پیشنہاد علماء و وکلای و باقی اعضاء لویه جرگه را کہ متفقاً نوشته بودند قرائت نمود و خلص آن ازین قرار است:

پیشنہاد لویه جرگه سال ۱۳۰۳ ش به پیشگاہ اعلیحضرت امان‌اللہ شاه غازی

ما علماء، سادات، مشائخ، وکلای و عموم اعضاء لویه جرگه ہفت نفر علماء ذیل را قرار امر اعلیحضرت غازی جهت تطبیق و تحقیق و بازدید فروع و بعض جزئیات نظامنامہ‌ها از طرف خود وکالتاً تعیین می‌نمائیم تا خدای عزوجل را حاضر و ناظر دانستہ مزید بر مزید در پای بندی و تشئیہ شریعت غرای

احمدی (ص) موافق و مطابق بمذهب امام اعظم (رح) صرف مقدرت و مساعی ورزیده در تصفیه و فیصله همه گونه اوامر و اجراءاتی که بدانها محول شود علاوه بر تألیف فتاوی امانیه و تطبیق و تدقیق در نظامات عصر حاضر برطبق مسائل مفتی و به روایات قوی مذهب حنفی فتوی دهند و اسماء علماء منتخب لویه جرگه ازین قرار اند

۱. مولوی عبدالحی پنجشیری
۲. مولوی محمدابراهیم کاموی
۳. ملا میر عبدالباقی
۴. مولوی گل دست قطغنی
۵. مولوی محمدرفیق سمت شمالی
۶. مولوی فضل ربی سمت مشرقی [تیرابی]
۷. مولوی عبدالخالق سرخوردی مشرقی

و اگر برای حکومت علاوه بران هفت نفر علماء متدین، محقق و متبحر دیگر نیز ضرورت باشد پیشنهاد می‌نمائیم که باید مولوی حاجی عبدالرحیم ساکن گندمک و مولوی صالح محمد ساکن قیلفوی خوگیانی شامل باشند.

اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی فرمود: نه نفر علماء محترم را که شما انتخاب نموده اید نه تنها منظور می‌نمایم بلکه بعوض هیأت عالیہ تمیز سابق نیز مقرر نمودم و مانند شما از آن نه نفر عالم محترم آرزو مندیم که بر طبق مقررات شرع شریف و روایات مذهب حنفی اجراءات نموده، خودها را از حقیقت گویی و حقائق نویسی [مأجور عندالله و مشکور عندالناس] بگردانند و تا می‌توانند در تدقیق و تطبیق جمیع فروع و جزئیات قانونی با شرع احمدی (ص) بذل مساعی نهایی ورزند و در تألیف [فتاوی امانیه] نیز کوتاهی ننمایند.

لویه جرگه کلمات اعلیحضرت غازی را با آوازه‌های تکبیر و کف زدن‌های شادمانی و مسرت تلقی کرد و مخصوصاً از لحاظ تقرر علماء مذکور در محکمه عالیہ تمیز اعلیحضرت غازی را بسیار تحسین و آفرین گفت.

و علماء منتخبه بعرض رسانیدند چون اعلیحضرت غازی ما جمعیت علماء و ایمان دولت اسلامی افغانی را از کمال شریعت پروری در مجلس کبیر [لویه جرگه] شامل فرموده و در باب نظامات دولت که در بین عوام سوء تفهیم^۱ پیدا شده هدایت داده اند که شما جمعیت علماء حاضر لویه جرگه نظامات متعلقه امور شرعیہ را از نظر گذرانیده بمسائل متفقہ مفتی بهای مذهب حضرت امام اعظم رحمہ الله تعالی علیہ

^۱ اشاره به ظهور غائله سمت جنوبی که مردم آنجا بسر جماعتی ملاعبده الله لنگ و ملاعبده الرشید در همین سال ۱۳۰۳ ش بالای نظامنامه جزاء اعتراضات و بالآخر بغی نموده بودند و از موضوعات مهم این لویه جرگه یکی هم رفع همان منازعه مورد نظر بود و ذکر کلمه تفهیم در متن بدان واقعه غائله اشارت می‌رساند.

تطبیق بدهید که اگر بعض مواد آنها را علماء سابق تمیز باساس و مسائل مختلف فیه و روایات ضعیفه اندراج داده باشند، تعدیل شود.

لهذا ما علماء لویه جرگه نظامات متعلقه امور شرعیه را از نظر گذرانیده بنابر توصیه و هدایت حضور و اعلیحضرت غازی تمام آنرا بمسائل مفتی بهای حنفی تطبیق داده فقرات آتی که بمسائل مختلف روایات ضعیف داخل شده بود و ذیلاً توضیح می گردد، تعدیل آنرا از حضور اعلیحضرت خواهش می نمائیم.

فتاوی امانیه

و در همین جلسه روز یکشنبه لویه جرگه از حضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی خواهش کرد که کتابی بنام [فتاوی امانیه] تألیف گردد و علماء گفتند که فتاوی امانیه جهت قضاة محاکم عدلیه و ماموین دولت افغانستان بر طبق امضاء همین علماء منتخبه لویه جرگه که از حضور اعلیحضرت غازی شرف تقرر و منظوری را نائل شده اند تألیف گردد. و اگر کدام مسئله و اساس موضوعه را ما خدام شریعت بنابر سهو و خطایی که لازم نوع بشر است تحت تصحیح نیاورده باشیم علماء منتخبه بر طبق روایات مذهب حنفی فیصله نمایند. بایستی این فتاوی از حسن مساعی و عرق ریزی همین علماء منتخبه بحواله کتب معتمده مذهب حضرت امام اعظم (رح) و اقوال قویه مفتی به بزبان عربی و ترجمه پشتو و دری که حاوی مواد نظامنامه شرعیه باشد جمع شده بعد از امر حضور اعلیحضرت غازی طبع و نشر شود و اختلافی که در این سال [۱۳۰۳ ش] نسبت به طبع نظامنامه جزاء از طرف دو نفر ملای سمت جنوبی به تحریک اجانب نمایان شده است رفع خواهد شد.

جواب اعلیحضرت غازی

پس از آنکه پیشنهاده لویه جرگه راجع بانتهاب چندتن عالم محقق و تألیف کتاب فتاوی امانیه قرائت شد، اعلیحضرت غازی فرمود:

«ازین مفکوره تان اظهار مسرت می کنم، و یگانه تأکید خودم نیز برین فتاوی امانیه مسائل مفتی به و روایاتی که مطابق بمذهب امام اعظم (رح) است باشد.»

لویه جرگه باوازه های تکبیر و تهلیل و کف زدن های مسرت تائید نمود.

و بعداً علماء منتخبه لویه جرگه در قسمت تعزیرات بالمال حرف زدند و اعلیحضرت غازی بجواب شان فرمود: «قبلاً نظریه خودم را دربارہ تعزیر بالمال بیان نمودم و خودم قلباً بدین مسئله بیشتر مائلم که برای جریان مساوات حقیقی و عدالت و انصاف اسلامی حتماً بایستی که تعزیر بالمال موقوف گردد.»

و بعد از آن لویه جرگه در موضوع نکاح صغیره بحث کرد و علماء منتخبه گفتند: مطابق مسائل کتب شرعیه فقهیه و مذهب حضرت امام اعظم (رح) باتفاق جمیع ائمه کرام رحمهم الله نکاح صغیره درست است و در اصلاح فقره مذکور رأی می دهیم که نکاح حالت صغارت جائز و صورت نکاح شان از طرف ولی عاقد مثل نکاح کبار سر از نو قرار گیرد و دعوای لاحقہ و ساعقه عموماً مسموع باشد. اعلیحضرت

غازی نظریات خود را که در ضمن مذکرات مواد نظامنامه نکاح و عروسی و ختنه سوری قبلاً بیان داشته بود تکرار فرمود و در ختم گفت:

«نظر بدین مضار و تکالیف و پی‌اتفاقی‌هایی که از نکاح صغیره در بین ملت محبوب افغانم دیده شده است خیرخواهانه این نصیحت پدران را برایتان می‌کنم تا بعموم ملت‌م ابلاغ دارید که حتی‌الامکان از نکاح صغیره اجتناب ورزید و هم از تقریر شما علماء یک باریکی دیگر را نیز در شرع انور درک کردم که حق نکاح صغیره تنها از حقوق آب و جد است که هر کدام آنها با تنها درجه رافت و شفقت نسبت به خردان دارند.»

لویه‌جرگه گفت: ما ازین غمخواری و شفقت بلا‌نهایت اعلیحضرت از حد زیاده ممنون و، متشکریم و تا بتوانم از نکاح صغیره احتراز می‌کنم و در انتشار افکار اعلیحضرت در بین طبقات ملت می‌کوشیم. بعد از آن راجع بامور تجارت سخن رانده شد و لویه‌جرگه گفت: چون کتاب فتاوی‌ امانیه تدوین و تصنیف می‌شود جمیع احکام شرعیه جزائیه و حقوقیه در آن مندرج خواهد شد و در آن از مسائل تجارتنی نیز مطابق احکام شریعت درج شود.

اعلیحضرت فرمود: خوب است مراعات تجار و ارباب معامله بر طبق مقررات شرعیه بعمل آید.

بعد از آن علماء منتخب لویه‌جرگه در موضوع تذکره نفوس بحث کردند و به اعلیحضرت غازی رئیس اعلی‌ لویه‌جرگه که عرض کردند که بر پشت تذکره نفوس گذشته شده که [بدون وجود تذکره شاهدهی شاهدان و طلاق و وکالت و بیع و شری و عقد نکاح درست نیست]. درج آن کلمات شرعاً خوب نیست و باید از پشت تذکره نفوس محو گردد. اعلیحضرت فرمود: آن عبارت محو شود و بعوض آن دیگر قیود سیاسی ایزاد می‌شود. اگرچه وجود آن قیود شرعی در تذکره نفوس برای بسیاری از مهمات شرعی مفید بود و بسی تسهیلاتی را برای محاکم عدلیه فراهم می‌آورد، اما بیاس خاطر شما صرف نظر می‌شود.^۱

و بعد از آن در موضوع عدم تحدید جزا قبل از وقوع بحث بعمل آمد و در ختم بیانات عالمانه اعلیحضرت و علماء منتخبه لویه‌جرگه ذات شهریاری فرمود:

«اکنون که شما تحدید جزاء را قبل از وقع مستحسن نمی‌بینید و می‌خواهید که تعزیرات بعد از وقع واقعه نظر بوقت و زمان و فعل و فاعل و دیگر اشیاء بایستی داده شود، لهذا چنان مستحسن دیده می‌شود که تحدید جزاء بعد از وقوع بعمل آید و تقرر آنرا نه تنها قاضی بلکه حاکم و هیأت مجلس مشوره متفقاً بنمایند، و اگر این مفکوره ام را نیز لویه‌جرگه منظور نماید خالی از مفاد نخواهد بود.»

^۱ مطالع با سیاست می‌داند که دلیل ضعف اداری و عقب مانی افغانستان همین گونه اعتراضات شد. زیرا آن پادشاه می‌دانست که افراد مهاجر بدون معرفت و شهرت مکمل در مسائل دعاوی و معاملات اشخاص وارد شده اختلافات گوناگون را بار می‌آورد و همین وجود تذکره که سی سال بعد انقراض سلطنت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه مجدداً مطابق نظریات آن پادشاه دوباره مورد تطبیق قرار گرفت، در اکثر امور اداری حقوقی اجتماعی مملکت سودمند واقع شد. و بعداً هیچ کس نتوانست در میان اجتماع وارد شده با مورد مختلف تشبث کند و قبل از ترویج تذکره نفوس خسارات بسیار مادی و معنوی عائد حال این مملکت می‌گردید چه بعضی‌ها بحیث یک نفر افغان در بین جمعیت‌ها تبلیغ می‌نمودند و کسی نمی‌شناخت کی است و از کجا است. (عزیزالدین وکیلی پوپلزانی)

لویه جرگه قبول نمود و به دوراندیشی و ملت پروری اعلیحضرت غازی تحسین و آفرین گفتند. پس از ختم بیانات فوق، علماء منتخب لویه جرگه گفتند در تمام کتب فقهیه و مسائل مفتی به حنفیه [حبس جانی الی زمان ظهور صلاح و آثار توبه و معلوم شدن سیمای صالحین در رنگ و چهره مجرمین مقرر است]. ازین رو آرزومندیم که نبایستی بعد از وقوع فعل معیاد و حبس اهل جنحه و جنایت را مقرر کرد. اعلیحضرت فرمود: این نظریه شما را حاضرم که با چند قیود لازمه قبول و منظور نمایم، لیکن باید شما را بدانم که سارق و قمارباز و زانی و دیگر مجرمین هر وقت برای توبه کردن و سوگند خوردن حاضر اند. لهذا حکومت می‌سنجد که فلان مجرم بعد از حبس شدن اینقدر مدت ممکن اصلاح شود ازین رو برای آنها مدتی معین شد.

اکنون که شما حبس جانی را الی زمان ظهور صلاح و آثار توبه خواہش دارید پس علماء منتخبه‌تان را تأکید کنید که برای ظهور صلاح و آثار توبه چنان قواعد و ضوابطی را مقرر دارند تا حکومت حقیقتاً همچنان اشخاصی را که واقعاً بصلاحیت آمده و سیمای صلحا و نیکوکاران در آنها ظاهر باشد، رها کند و الا: «عاقبت گرگ‌زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود.»

لویه جرگه گفت: لازم است برای مجرم هیچ یک نوع مراعات تخفیفی اعطا نشود. اعلیحضرت غازی گفت: ابداً خواہش ندارم حقوقی را که خداوند برای آنها عطا کرده است حکومت آنها را از آن محروم نماید. اما باید امتیاز بیک اصول صحیح از طرف علماء گذارده شود.

علماء لویه جرگه گفتند: ما برای امتیاز صالحین از طالحین چنان شرائطی را بقرار حکم شریعت غرای حضرت سیدالمرسلین (ص) وضع می‌کنیم که مجرمین ابداً از آن استفاده‌سوء کرده نتوانند، و علاوه بران خود ذات پادشاهی در امور تعزیری مختار مطلق اند.

اعلیحضرت غازی فرمود در صورتی که اختیار وضع، قیود و شروط تحدید تعزیرات از حقوق پادشاه اسلام است، اصول خوبی را برای مجرم و غیرمجرم مقرر خواهم داشت.

و تألیف و تبلیغ و ارشاد اجراء بنمایند. چون در دول اسلام تعلیم دینی عربی بسبب تصرف غیرمسلم محو شده و دولت مستقل افغانستان که الله‌الحمد از تصرف غیر خلاص می‌باشد، تأسیس همچہ یک مؤسسہ بزرگ علوم دینی درین سرزمین اسلامی افغانی نهایت ضرور است، و نیز از روی شریعت پروری و معارف گستره اعلیحضرت غازی لویه جرگه امیدوار است که مدرسه حفاظ برای حفظ قرآنکریم تأسیس گردد.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی فرمود: من از دلالت خیر شما که از مدتی این مسائل مرکوز خاطر حکومت تان بود، کمال مسرت و امتنان خودم را بعرض رسانیده و شما را مطلع می‌سازم که شما تصور نکنید که وزارت معارف و یا این خدمتگار عاجزتان تا اکنون درباره تأسیس دارالعلوم اسلامیہ فکر نکرده و محض باین یادآوری شما در صدد تأسیس آن می‌برآید. از مدتیست که این عاجز و وزارت معارف در چگونگی دارالعلوم و پروگرام نصاب تعلیم و طرز دروس و لوازم آن مصروف است. اما تا حال نظر بعدم شرائط صحیح آن از قبیل نصاب جامع و هیأت تعلیمی موفق نشده ایم، و از ورود شما علماء و فضلاء کرام

لویه جرگه آنهمه مشکلات تقریباً مرتفع گشت و اینک به همین نزدیکی‌ها باتفاق آراء علماء منتخبه‌تان وزارت معارف به تکمیل این تحریک سراپا تهریک می‌پردازد و بار اول دارالعلوم و دارالحفاظ در شهر کابل و متعاقباً به همان اصول در ولایات افغانستان تأسیس و آغاز بدورس دینی می‌نماید.

بعد از بیانات اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی لویه جرگه گفت: چون توجهات اعلیحضرت غازی به شریعت پروری بدرجۀ اعلی دیده می‌شود، لهذا نظامنامه احتسابی باید ترتیب و قرار نوشته [تمسک القضاة الامانیة] یکنفر محتسب در هر علاقه مقرر شود و هم لویه جرگه گفت: اعلیحضرتا سه باب جرائم و انقلاع فتنه و فساد و بمجازات رسیدن اشرار ما علماء افغانستان این مسئله را از کتب معتبره فقهیه و روایات معتمده حنفیه بحضور شما بیان می‌کنیم و منظوری آنرا می‌خواهیم که در حدود و حقوق عباد احکام محاکم عدلیه بعد از اقرار مقرر و گواهی شهود صادر گردد و در تعزیرات قضات افغانستان حتماً بدلائل قویه و امارات مستنده علم خودشان را ضم نموده احکام صادر نمایند.

اعلیحضرت فرمود: در گذشته در مواقع وجود همه گونه دلائل و قرائن و امارات مستنده قضات مسئله دزدان و مجرمان از مدعیان گواه می‌خواستند. چون مدعی مظلوم گواه آورده نمی‌توانست بجز پریشانی و سرگردانی چیز دیگر حاصل نمی‌کرد.

و بقرار تجربه باید با ارباب جرائم مساهله و ملائمت نشود و دلیل آورد که خود در ابتداء از روی رحم و عدالت بر ارباب جنحه زولانۀ یک لنگه حکم کردم اما بالآخر آن تیره بختان ازین رأفت و مراعات پادشاهانه سوء استفاده نموده مرا بدان واداشتند تا حکم کردم که زولانۀ دولنگه به هر دو پای شان انداخته شود.

لویه جرگه حکومت را بانواع تشدد و اقسام بازپرس نسبت به اشرار توصیه کنان این بحث را خاتمه دادند. و بعد از آن لویه جرگه گفت: برای ادامه انضباط و امنیت عمومی از روی مسائل مفتی به شرعیه چنان فتوا می‌دهیم که سارق ضرور باید بعد از اینکه مکرراً مرتکب سرقت شود و یا بروی ثابت گردد سیاستاً بقتل برسد.

اعلیحضرت فتوای لویه جرگه را قبول نمود.

لویه جرگه گفت: قضاة و مفتیان باید در محاکم مأمورین نیز شامل باشند.

اعلیحضرت فرمود: سابق برین ما از محاکم شرعیه و قوه عدلیه دست حکام و مأمورین را کاملاً دور کرده و آنها را بکارهای خودشان تنها گذاشته بودیم تا احدی نتواند در امور عدلیه مداخله کند، حال که شما خواهش می‌کنید مانع نمی‌شوم، اما آرزو می‌کنم که باید وکلای منتخبۀ شما از اشخاص بادرایت و کفایت انتخاب شوند و همان وکیل منتخبه شما که عالم است در محاکم مأمورین حصه بگیرد.

لویه جرگه قبول نمود.

پس از ختم آن مباحث لویه جرگه در خصوص عوض یعنی بدل عسکر گفت: برای تسهیلات عمومی بر

طبق مقررات شرعی بحضور اعلیحضرت غازی عرض می‌داریم: اشخاصی که خودشان بنابر معذوریتی شامل عسکر شده نتوانند و از دولت خواهش کنند ازوشان بدل نقدی را حکومت قبول کند باید بقرارشرائط آتی منظور گردد

۱. هر زمانی که عوض فرار کند، شخص اصل جلب شود که یا دیگر عوض و یا بدل نقد چهارصد رپیه^۱ بدهد یا خودش شخصاً خدمت کند.
۲. بپهر تاریخی که خود او و یا عوض دیگران حاضر خدمت شود از همان تاریخ تا دوسال خدمت عسکری را اکمال نماید.
۳. اگر اسلحه را عوضی گم کند و یا در حین فرار با خود ببرد تاوان آن برذمت شخص اصل است.
۴. سن عوض قریب سن نفری که بقرار نظامنامه جلب می‌شود خواهد بود.
۵. عوض اگر در حین خدمت فوت شود و تاریخ اکمال خدمت عسکری آن نرسیده باشد به شخص اصل تکلیف عائد نیست.
۶. کسی که قبلاً دوره خدمت عسکری را اکمال کرده باشد، عوض شخص دیگر منظور نمی‌گردد.
۷. بوقت اعلان حرب شخص عوضی که تعلیم یافته فن حرب است حاضر شود.
۸. بعد از اعلان حرب بدل نقدی منظور نیست.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی فرمود: حکومت بشرائط فوق عوض می‌پذیرد و هم بدل عسکر را مبلغ چهارصد رپیه از کسانی که نه شخصاً خودش شامل نظام شده می‌تواند و نه عوض برایش دستگیری می‌کند قبولدار می‌شود و در آتیه حواله نفوس بحضور مجلس مشوره بعمل می‌آید و عمر اشخاص معذور و بی‌کس را در صورتی که به قاعده درست باشد، مأمورین محلی ملاحظه کرده برخاست بدهند.

لویه‌جرگه که این تعدیلات را خود در نظامنامه نفوس کرده بود بخوشی پذیرفت.

تأسیس دارالعلوم عربی و مکتب حفاظ

علما، مشائخ، سادات و عموم شرکاء لویه‌جرگه از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی خواهش کردند که یک دارالعلوم عربی که علوم، احادیث، تفاسیر، عقائد، فقه، اصول، میراث، تاریخ و غیره در شهرهای بزرگ افغانستان و ولایات و حکومتی‌های اعلی تحت ریاست علماء فاضل متدین همان محل به نصاب دارالعلوم اسلامیة [دیوبند] و صوابدید علماء جرگه تأسیس گردد. زیرا که اصل الاصول السنه مستعمله زبان عربی دیده می‌شود و [فرقان عظیم‌الشان] هم بلفظ عربی است تا ابتداء معلمین و متعاقباً متعلمین این دارالعلوم استخراج رسائل دینی را بزبان دری از برای تعلیم مکاتب و تصنیف توجه‌شاهانه را درباره

^۱ چهارصد رپیه در آن وقت معادل قیمت نیم جریب زمین اعلی زراعتی چهاردهی کابل بود. و در همین وقت که اعلیحضرت امان‌الله‌شاه برای مزدور تعمیر قصر دارالامان و غیره روز یک رپیه تعیین کرده بود مردم حیرت می‌کردند و می‌گفتند هیچ یک پادشاهی این چنین مراعات در حق مزدور روزمزد نکرده و پادشاه غازی ما برای طبقه غریب عجب دسترخوان هموار کرده (عزیزالدین)

مساجد و ملا امامان و مؤذنین خواستاریم.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی گفت: این مسئله را نیز سابق برین علماء تمیز وزارت عدلیه تحت تدقیق آورده و درین روزها ما در صدد ترتیب نظامنامه احتساب و تقرر محتسبین بودیم. و از حسن معاونت شما علماء نظامنامه مزبور بصورت جامع ترتیب و بطور دلخواه تطبیق خواهد شد. و همچنان که معاشات مؤذنین و ملا امامان و لوازم مساجد دارالسلطنه کابل بعمل آمده است. عنقریب از سائر نقاط مملکت افغانستان نیز باصول لازمه درشرف انتظام است مطمئن باشید.

تعلیم نسوان

علماء، سادات و مشائخ لویه‌جرگه گفتند: چون ذات‌شاهانه مکتب مستورات مقرر کرده اند قرار مسائل مسلمه و روایات مفتی به فقه‌شریف باید تعلیم و تحصیل نسوان در خانه‌های خود از اقارب محارم شان باشد تا از آن تعلیم دینی که فرض منصبی ما ملت اسلام است محروم نمانند، و امید می‌شود که تعلیم جمعیت نسوان در مکتب‌ها نشود تا مسئله حجاب و ستر که یک فرض ضرور است برای نسوان اسلامی خوبتر و بهتر حاصل شود.

چون علماء افغانستان نمی‌خواستند که مکتب مستورات یعنی مکتب دختران تأسیس گردد، در لویه‌جرگه سال ۱۳۰۳ ش رسماً به علیحضرت امان‌الله‌شاه غازی پیشنهاد شد که از آن منصرف شود. و چون یکی از عوامل مهم بروز اغتشاش سال ۱۳۰۳ و ۱۳۰۷ ش را همین موضوع تأسیس مکتب مستورات و اعزام دختران بخارج که بعداً اقدام شد، بوجود آورد اینک خلص بیانات علماء را درج تاریخ می‌نمائیم تا خواننده عزیز بداند که برپادی افغانستان و عقب مانی علوم و معارف این مملکت از همین رویداد مذاکرات لویه‌جرگه سال ۱۳۰۳ ش سرچشمه گرفت و لویه‌جرگه سال ۱۳۰۷ ش آتش اغتشاش افروخت.

چون علماء بیانات خود را بیابان رساندند اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در برابر شان نطق مفصلی نمود و اجمال آن ازین قرار است:

«درین مورد باید ما و شما از عقل و فکر و طرز عمل عموم عالم اسلام کار بگیریم، و مزید برین روادار نشویم که طبقه انائیه ما در یک عالم جهالت و نادانی زندگانی کنند. تعلیم طبقه انائیه از حد ضرور است و نباید شما بمخالفت حدیث شریف [طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة] برائیم و نباید بگوئیم که افغانییم باید زنان ما از راه خدا و رسول و مبدأ و معاد خود بی‌خبر بوده در یک عالم جهالت و نادانی باشند. بایستی ما برحال آن اطفال خود که تقریباً تا بعمر هشت سالگی در اطراف و جوانب مادر و خواهر و خاله و عمه دیگر اقارب انائیه خود زندگانی مفیده اولیه خودشان را بسر می‌برند ترحم کنیم و محض جهت تعلیم و تربیت آن اطفال درین مکتب نخستین که مکتب [آغوش مادر] گفته می‌شود آنها را از مسائل ضروریه مطلع کرده اطفال خود را ازین فیض عمومی محروم نداریم بالای ما و شما لازم است که طبقه نسوان خود را عالمه و دانسته و مطلع از فرائض و واجبات و سنن بنمائیم تا اولاد ما و شما در همان صغارت سن که تعلیم آنها حضرت پیغمبر ما [کالنقش فی الحجر] فرموده است.

من گاهی طرفدار این امر نبوده و نمی‌باشیم صبیانی که قریب بمراهق باشند در مکتب آمده تعلیم بگیرند چنانکه دختران خردسال با همه گونه مراعات ستر و پرده در مکتبی که کاملاً محفوظ و مستور است و معلمات آنها نیز نسوان اند آمده تعلیم بگیرند. اکنون که شما علماء می‌گوئید که خروج صبیات نیز برای تعلیم مستحسن نیست بالفعل مادرین مفکوره تان با شما محض مراعات شرع شریف متفقیم اما گمان نمی‌کنم که دیگر علماء عالم اسلام درین نظریه با شما متفق باشند. زیرا که در هر یک از بلاد معظمه اسلامیة بتعداد غیر واحد مکاتب اناثیه موجود است.»

پس از ختم بیانات اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی، فیض محمدخان وزیرمعارف و محمداکرم‌خان مدیر معارف نیز بتائید فرمایش‌های اعلیحضرت غازی مقالات مشروح خودشان را در لویه‌جرگه قرائت نمودند. و درین وقت علماء گمان کردند که شاید آن مسائلی را که قبلاً فیصله کرده ایم، دوباره مطرح بحث و مذاکره قرار می‌گیرد و از هر گوشه و کنار مباحث آغازشد.

اعلیحضرت غازی کلام متعرضین و مدافعین را قطع و بحاضرین خطاب کرد که این مبحث چنانکه مذکور شد فیصله شده، خودم بالفعل بر طبق مفکوره همین حضرات تعلیم صبیات را در خانه‌های شان امر و اراده می‌کنم و در میان شما غلط‌فهمی واقع شده بحث نکنید.

حضرات معظم که دعوی خانه‌نشینی صبیات معصوم و طفل‌های خرد سال ما را می‌کنند و ما سمعاً و طاعتاً محض احترام احکام شریف که برای ما درین موضوع از آن نام می‌برند او را قبول می‌کنیم در قری و قشلاق‌ها بر نسوان نوجوان و دوشیزه‌گان و دیگر زنان کوچی و افاغنه بادیه نشین و عموم سکنه افغانستان نیز بقوه تبلیغیه و وعظ و نصائح لازمه ستر و حجاب را حتمی و لازمی قرار بدهند و تا لویه‌جرگه آینده در سرتاسر افغانستان آن ستر و حجابی را که شریعت پاک برای زنان مسلمانان مقرر داشته است جاری و حکم فرما نمایند. اگر در این باب از حکومت اجازه و تسهیلات بخواهند دریغ نمی‌شود. فاما اگر تا بموعده لویه‌جرگه آینده حجاب و ستر در بین عموم رائج نشد و یا احدی ازین زنان که هر روزه بصددها نفر آنها بی‌حجابانه بنظر می‌خورند دیده‌شد بار مسئولیت آن به همراه ناغی بگردن شما حضرات معظم است.

علماء لویه‌جرگه بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی تعهد کردند که حتی‌الوسع در ترویج ستر و حجاب در بین عموم طبقه اناثیه افغانیه به وعظ و نصائح و تبلیغات مذهبی کامیابی حاصل خواهند کرد. بعد از آن علماء لویه‌جرگه از حضور اعلیحضرت غازی خواهش کردند که کمافی‌السابق برای هر مرد تا چهار زن اجازه داده شود. اعلیحضرت غازی که این امر را از نگاه عدالت به تصدیق مصدق و پرداخت محصول قرار داده بود فرمود من این نظریه شما را هم پذیرفتم و نکاح ثانی و ثالث و رابع را الآن کماکان مانع نمی‌شوم ازین امر و اعطای اختیار بازپرس دومی که بحکومت اسلامیة در بابت غور رسی نسوان مظلومه شریعت داده که دائماً مترقب احوال نسوان باشد کمال امتنان و تشکر را ظاهر کنان مصدق و محصول را الغا نمودم.

تعدیل و تشریح سه ماده نظامنامه اساسی

لویه جرگه سه ماده نظامنامه اساسی افغانستان را که در لویه جرگه سال ۱۳۰۱ ش ترتیب یافته بود بطریق آتی تعدیل نمود:

تعدیل ماده (۲) دین افغانستان دین مقدس اسلامی و مذهب رسمی و عمومی آن مذهب حنفی است. دیگر ادیان اهل هنود و یهودی که در افغانستان هستند به تادیه جزیه و علامات ممیزه تابع بوده بشرطی که آسایش و اداب عمومی را اخلاص نکنند نیز به تحت تأمین گرفته می شود. تعدیل ماده: (۹) کافه تبعه افغانستان در امور دینی و مذهبی و نظامات سیاسی دولت علیه خود پابند و مقید بوده آزادی و حقوق شخصی خود را مالک هستند. تعدیل ماده (۲۴): شکنجه و دیگر انواع زجر تماماً موقوف است و خارج احکام و نظامات دولت که موافق احکام شرعی تنظیم یافته برای هیچکس مجازات داده نمی شود.

اعلیحضرت امان الله شاه غازی تعدیلات فوق را در نظامنامه اساسی افغانستان منظور فرمود. لویه جرگه توصیه نمود که چنانکه تا حال انتخاب و مقرری مأمورین بطور حقیقی بعمل آمده در آتیه نیز بایستی در انتخاب و تقرر مأمورین دولتی دقت و تعمق مزید بکار برده شود و هر کار باهله آن سپرده شود.

اعلیحضرت امان الله شاه غازی گفت: کما فی السابق کار را باهله آن می سپاریم.

لویه جرگه گفت: ما تعلیمات طلاب افغانی را بزبانهای خارجی جهت اخذ فنون و تعلی معلوم موجه محض بغرض حصول ترقیات عصری که افغانستان سخت بدان احتیاج دارد بنظر استحسان می نگریم اما مشروط براینکه در عقائد و اصولات دینی طلاب افغانی خلل و نقصان وارد نگشته بیشتر از رفع احتیاجات خویش در آن تعلیمات مشاغل نورزند و هم در اصول اسلامی و عقائد و روایات مذهبی خود قبلاً کسب اطلاعات نموده باشند.

اعلیحضرت امان الله شاه غازی آن تأکیدات را بکمال خوبی استماع نمود و فرمود طلاب مکاتب امانیه و امانی که السنه فرانسه و آلمانی را می آموزند. در همان مکاتب علوم و حسن خط اسلامی نیز تدریس و تعلیم می شود، و برای طلاب افغانی که در خارج رفته اند علاوه بر نگرانی وزراء مختار و سفراء افغانی مفتش و نگران علیحده و معلمین اسلامی نیز مقرر است تا در اخلاق و عادات شان نقص وارد نشود.

اعلیحضرت غازی در ختم فرمود: لله الحمد که بر رغم اعدادی افغانستان و برخلاف تبلیغات پروپاگند دشمنان تا در هیچ یک قاعده و ماده نظامنامه های دولت متبوعه تان هر چند تحقیق و تدقیق را بکار بردید مسئله و فقره بی را که برخلاف شرع انور باشد ملاحظه ننمودید و تمام اساس و شالوده حکومت اسلامی تانرا چنانچه در اول جرگه به شما گفته بودم بر اساس لایتغیر دین منیف و شرع شریف درک نمودید آن چند مسئله که علماء اسبق تمیز از مسائل ضعیفه شرعیه و روایات مرجوحه فقهیه داخل نظامات نموده بودند، نیز از حسن مساعی شما بمسائل قویه و روایات مفتی به تبدیل یافت اگر بعد ازینکه شما علماء و فضلا و وکلاء و اعزه افغانستان تمام نظامات را ورق زدید. و بر تمام آن علم آوری

نمودید و هیچ‌یک مسئله مندرجه او را برخلاف شرع بیضای احمدی ندیدید اگر احدی بغرض فساد و القای شقاق و عناد بگوید که نظامنامه خلاف شرع است، چون من خودم را خادم شرع می‌پندارم و سوگند می‌خورم که بقدر یک سر موی تجاوز و تخالف را از مقررات شرعی نمی‌پسندم، البته کله او را حکومت شما به گله از گفتار بدهنجاارش سبک خواهد کرد.

شخصی که بغرض اصلاح و دلسوزی و معاونت با حکومت بعض لغزش و سهو و خطائی را که لازم نوع بشر است و در قوانین حکومتی که مقتبس از کتب معتبره شرعی است بنگرد رأی مجلس عالی شوری و یا وکیل منتخبه خودش را که در ریاست شوری موجود است اطلاع بدهد و رأی و نظریه و تنقید و تعدیل خودش را در هر مسئله و فقره‌ای که باشد تقدیم کند موجب مسرت و ممنونیت حکومت است.

لویه‌جرگه گفت: اعلیحضرتا مطمئن باشید ازین مشوره و مفاهمه و تبادل افکاری که در بین شاه و رعایا در این ایام لویه‌جرگه بعمل آمده است تمام دردهای ما دواشد و چشم دشمنان کور و زخم دل بدخواهان ناسورشد.

ما بر وجود همچو تو پادشاهی شکر گذاریم که از ابتداء لویه‌جرگه تا حال دو دو ساعت و سه سه ساعت بلکه از اول تا اخیر به پیشگاه ماه خدام آستان خویش بپا استاده بیانات می‌فرمائید و جهت تنویر افکار ما هدایات می‌نمائید و ما را نمی‌گذارید که برسم تعظیم اعلیحضرت از جای خود حرکت کنیم و امر و هدایات پادشاهانه خود را بلفظ [عرض می‌کنیم] بما خدمت گاران مخاطب می‌فرمائید.

کسی که بعد ازین از شما و یا نظامات شما که تالی احکامات شرع بیضای احمدی شکایت کند معلوم است که آن مرد نه تنها کفران نعمت کرده بلکه معاونت و تائید دشمنان افغانستان را نموده است. اعلیحضرت تا این امر روشن و مبرهن است که سابق برین نیز این افواهاات بی‌سر و پائی که در سرتاسر افغانستان طنین انداز بود و یا بعد ازین ظاهر شود همانا که از طرف خائنین داخلی^۱ است و یا بواسطه تحریک سرانگشت خارج^۲ هر کدام ازین دو فریق که رهسپار این طریق شوند و یا هر کسی که این کلمات را ورد زبان نماید ضرور بصد ضرور باید بکیفر کردارش بدار سیاست کشیده شود.

علماء لویه‌جرگه گفتند: اعلیحضرتا! الحق که ما در نظامات دولتی هیچ‌یک امری را که خارج از دائره شرع انور باشد ندیده ایم و آن مسائل ضعیفه و روایات مرجوحه را که ما اصلاح و تعدیل نموده ایم نیز از دائره شرع شریف خارج نمی‌انگاریم و بالفعل تمام نظامات دولتی را عیناً مطابق مقررات شرعی می‌انگاریم پس هر کسی که در مقررات شرعی ناخن زنی کند برای مجازات آن خود اعلیحضرت غازی از حبس الی

^۱ ملت بادرایت و حق‌پسند افغانستان از ظهور جنگ ۱۳۰۲ ش ریشه و منشأ فساد را در کشور عزیز خویش دانست و در همان لویه‌جرگه پغمان اسد سال ۱۳۰۳ ش بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی رسماً اظهار این مطلب نمود. و اما با آنکه ملت بر اصل حقائق و اصل ذرائع فساد از پیش آگاه بود، متأسفاً در فصل خزان سال ۱۳۰۷ ش که این آتش‌خانمانسوز دوباره از همان منابع اولی مشتعل گردید، پوره متوجه نگشت و افراد ناعاقبت اندیش مملکت عزیز افغانستان را دستخوش اغراض دشمنان دین و دچار صدمات گوناگون گردانیدند که تفصیل آن ذرائع و وقائع را این تاریخ مشرح و مکمل آئینه‌وار بروی ابناى روزگار می‌کشاند. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)
^۲ . به مطلب شماره یک (فوق) مراجعه شود.

قتل سیاستاً مجاز و مختارند و ما جداً برای امثال این رجال سراپا و بال که مقصدشان شقاق و نفاق در بین امت ناجیه محمدیه است ذات شهریاری را دعوت به مجازات شدید آن می‌دهیم.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بجواب علماء لویه‌جرگه فرمود: «ما خواهش نداریم که احدی چیزی نگوید، بلکه هر فردی که بغرض اصلاح و تعدیل چیزی بگوید اول وکیل منتخبه ولایتش که داخل‌شوری است، دوم رئیس‌شوری نظریات اصلاحی اش را بشنود، تا اگر نظریه درست باشد مسطور شود، و اگر درست نبود او را بدلائل قانع نماید اما شخصی که از نظر تولید فساد و شقاق و عناد بمردم تبلیغ و پروپاگند کند حکومت او را بمجازاتی که شرع‌شریف امر می‌فرماید دعوت می‌کند.»

بیانات شیرجان صاحبزاده چهاریکاری^۱

چون از غلط فهمی و انتریکه‌های دشمن‌های خارجی و قصور افکار بعضی از رجال داخلی ملت نجیبیه مان چنان احساس کرده بودند که در مسائل مذهبی اقوال ضعیفه در ماده‌های قانون‌شرعی ما موضوع گردیده و یک سوءظن به نسبت علماء مرکزی بخاطر بعضی رسیده بود، ذات‌شاهانه از کمال مرحمت و اسلامیت که در نهاد صداقت بنیاد شاهانه خویش دارند حضرات علمای عظام و مشائخ کرام و وکلاء و رؤسای قوم نجیبیه افغانیه را در مجلس لویه‌جرگه جمع فرموده مسائل حقه اسلامی و اقوال قویه را باستصواب حضرات مذکورین بیک دستورالعمل اسلامی و قانون محمدی (ص) قرار داده اند. حالا جای اعتراض هیچ معترضی و اختلاف هیچ مخالفی از داخل و خارج باقی نمانده درینجا ظهور اعجاز قرآنی جلوه فرما گشت، بمصداق آیه وافی هدایه [انالله لحافظون] چون احکام قرآنی از تحریفات دشمنان بقرار فرمان واجب‌الاذعان محفوظ و مصئون است، هرگاه بعد ازین به تحریکات دشمنان دین مبین ما شنیده شد که قوانین موضوعه محمدی (ص) دولت مقدس مان در مسئله‌ای از مسائل شرعیه مطابقت ندارد معلوم می‌شود که آن از خائنین دین^۲ (و دولت مقدس ماست بمجازات شدیده و عقوبات الیمه قانون جزائیه دولت گرفتار و معذب گردند. چنانچه حضرت حکیم علی‌الاطلاق جل و تقدس شانه در قرآن کریم از لطف عمیم خود می‌فرماید: [لا تقسودو فی الارض بعد اصدحها] خطاب بامت مرحومه ناجیه شده که فساد نکنید حالا شبهات بعضی مشتبیهین در اجتماع علماء بکلی مرتفع گشت. در سوء ظنون خودها استغفار نموده بغلط فهمی خودها معترف گردند و اولی‌الامر اسلامیان را حامی دین و محی‌شرع متین یقین

^۱ این شخص روز (۵) دلو سال ۱۳۰۷ ش رسماً وزیردربار حبیب‌الله بچه سقو اعلان شد و نه ماه بهمان نام بسر برد و شام جمعه ده عقرب سال ۱۳۰۸ ش به همراه بچه سقو و ده نفر دیگر یکجا بقتل رسید. مذکور در لویه‌جرگه سال ۱۳۰۳ ش اشتراک داشت و ظهر یکشنبه (۵) اسد در لویه‌جرگه یغمان بیاناتی نمود که نگارنده این تاریخ عین گفتار او را در متن ثبت نموده ام و از گفتارش در لویه‌جرگه ثابت گردید که راجع به نظامنامه‌های دولت و اقوال و اعمال اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی تا آن روز هیچ اعتراضی نداشت و آیا کیفیت چه بود که در نیمه سال ۱۳۰۷ ش یکدم منحرف و زمینه پیشرفت بچه سقو را برای برپادی مملکت مساعد می‌ساخت و از خواننده تاریخ متمنی ام که سراپای نطق او را در متن صفحه بدقت تمام مطالعه کرده و نیز تذکار حیات بعد ازانش را در ضمن واقعات سال ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ ش درین کتاب تحت مطالعه قرار داده با حوال خودش و برادرانش تأسف بگوید. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی).

^۲ وقتی شیرجان مخالف نظامنامه‌های دولت امانیه را خائن دین در بیانات رسمی خود معرفی می‌کند، پس در اشتهاار رسمی بچه سقو که زیر نظر خودش تسوید و ترتیب یافته است چرا اعتراضات نموده.

دارند و بشکر و امتنانش بپردازند.»

پس از بیانات شیرجان پسر خواجه جان صاحبزاده چهاریکاری، لویه جرگه گفت ضرور باید این چنین اشخاص مفسد و متعرض و منافق و شیطان منش را حکومت افغانی ما به مجازاتی که کمتر از نفی بلند و حبس دوام و اعدام باشد یادآوری نفرماید. ما درین موضوع اعلانی را هم تسوید نموده تماماً آنرا با مضاء خود تصدیق کرده خواهشمندیم تا آنرا ذات ستوده صفات پادشاهی نیز ملاحظه فرموده بدستخط مبارک پادشاهانه توشیح و امر انتشار بدهند و در حاشیه اعلان مذکور اعلیحضرت نیز امضاء نمود و قبل از مرخص شدن شرکاء لویه جرگه به تعداد کافی بطبع رسید و به تمام اطراف افغانستان توزیع گردید. اعلان حاوی مطالبی بود که در صفحات قبل صورت تعدیلات آنرا از نظر مطالع تاریخ گذرانیدیم و از عبارت آرائی مقدمه آن منصرف شدیم.

تشکیل جمعیت العلماء در تمام افغانستان

لویه جرگه از اعلیحضرت امان الله شاه غازی خواهش نمود که بعد ازین (برج اسد ۱۳۰۳ ش) جهت امتیاز علماء جید، متدین و خیرخواه ملت و حکومت از ملانماه های منافق تشکیل و تصویب درستی را از علماء فاضل^۱ بروی کار بیاورد تا هرکس نتواند که فقط بدست داشتن و زیر بغل گرفتن یک کتاب و بسر نهادن عمامه بزرگ، دربرکشیدن جبه و چین پهن و فراخ و طویلی خود را عالم فاضل و ملانشان داده، مانند اتباع ملا غلام محمد قادیانی افراد بی خبر ملت با دیانت افغانستان منحرف بگردانند.

اعلیحضرت امان الله شاه غازی فرمود: «من نیز طرفدار این مفکوره قیمت دار شما حضارم. و در آینده نزدیک انشاء الله تعالی برای این امتیاز بزرگ علمی نه تنها وزارت عدلیه و علماء تمیز بلکه علماء منتخبه لویه جرگه را نیز متوجه می سازم تا در تمام ولایات و حکومتی های اعلی و نقاط سرحدی اعضاء جمعیت العلماء را که به همین صفات و خصائل آراسته باشند انتخاب و در هر جا این مجلس عالی را بنام جمعیت العلماء تشکیل بدهند تا هر عالم بعد از دادن امتحان در حضور جمعیت العلماء محلی خویش و اخذ شهادتنامه به وعظ و نصیحت و تبلیغ و تعلیم و امامت ماذون باشد و بس.»

لویه جرگه از نظریات اعلیحضرت غازی خیلی ها اظهار مسرت و شادمانی نمود.^۲

^۱ یعنی علماء صاحب قلم و صاحبان مطالعه در اوضاع عالم اسلام و دارای فصاحت تکلم، زیرا قبل از تشکیل جمعیت در افغانستان علماء بزرگی در کشور عزیز موجود بودند که در یک علم خیلی عالم و بعلوم دیگر کمتر وارد بودند و علمائی که از خارج کشور دارای معلومات گوناگون وارد مملکت می شدند خالی از پهلوهای سیاسی و ارتجاعی نبودند و بهمین لحاظ در لویه جرگه سال ۱۳۰۳ ش این مسئله جداً تحت بحث و مذاکره آمد و هم از همین وقت حکومت در نظر گرفت من بعد برای علماء تحصیل کرده مدارس شرعیه خود افغانستان شهادت نامه داده شود تا از هر نگاه شناخته گردند. اما این موضوع آخرین در سال ۱۳۰۷ ش انعکاس کرد زیرا بعض مشائخ متنفذ کابل وغیره طرفدار شهادتنامه علماء نبودند.

^۲ در اینجا باز باید بدقت متوجه شد که علماء در لویه جرگه امتیاز عالم حقیقی را از تظاهری خود بروی شهادتنامه قبولدار شده بودند زیرا که تشخیص آن بدون شهادتنامه امکان نداشت، اما با وصف تصویب علماء منتخبه لویه جرگه سال ۱۳۰۳ ش - در ماه قوس سال ۱۳۰۷ ش یکی از اعتراضات علماء این بود که باید رسم شهادتنامه از علماء برداشته شود و مقصد اینکه

علیحضرت امان‌الله‌شاه غازی فرمود: حکومت آرزو داشت همه ساله مجلس کبیر لویه‌جرگه در پایتخت افغانستان منعقد نماید. چنانچه در کاغذهایی که برای شما شرکاء لویه‌جرگه فرستاده شده نیز همین مسئله تصریح گشته بود، لیکن حال تکالیفی که برای شما از لحاظ دوری راه رفت و آمد عائد شده و زحماتی که حکومت کشیده اگر مجلس کبیر همه ساله منعقد گردد خالی از مشکلات طرفین نخواهد ماند و این خادم تان با اراکین دولت از روز عید تا حال هیچ کار نکرده ایم و تمام کارهای وزارت‌ها و دوائر دولتی معطل مانده است. بنابراین هر موعدی را که برای جرگه‌های آینده مناسب می‌دانید معین دارید.

لویه‌جرگه گفت: برای بسی برادران ما که بامور جهان‌داری خودها مصروفیت دارند ازین سفر تکالیف مزیدی بر او شان عائد شده و خصوصاً برادران هراتی ما که بواسطه سفر دوطرفه و اقامت بدارالسلطنه کابل طول میعاد مسافرت‌شان تخمیناً بیشتر از سه ماه را در برمی‌گیرد، لذا انعقاد لویه‌جرگه بسال موجب زحمت است و باید در میان این جرگه الی جرگه آینده موعدی مقرر شود. عده‌پی از شرکاء لویه‌جرگه در هر پنج سال و برخی در هر دو سال و عموماً در هر سه سال انعقاد لویه‌جرگه را خواهش کردند.

علیحضرت امان‌الله‌شاه غازی فرمود: بچه‌های خود را همیشه بسوی علوم و فنون تشویق کنید چرا که خود می‌دانید ترقیات دینی و دنیوی ما وابسته بعلم است و در هر جا که باشید اولاد تان در آنجا درس بخوانند و فنون لازمه را بیاموزند و تا می‌توانید در تعلیمات اولاد و عائله خود بکوشید، در هر جا که رفتید از طرف من وکیل هستید که این توصیه ام را بعموم ملتّم ابلاغ دارید.

علیحضرت در موضوع لباس فرمود: درین جرگه من بسیار لحاظ شما را کرده ام زیرا که هر کدام شما تکه‌های ساخت افغانستان اختیار نموده ام که بدست خود البسه هر کسی را که از تکه‌های ساخت خارج می‌بود پاره می‌کردم، ببینید که امروز همه مأمورین دولت تان بجز از تکه‌های وطن مقدس تان چیز دیگری را دربر نکرده اند، درین خصوص از اشخاص هراتی و ترکستانی که تکه‌های ساخته و بافته وطن خود را پوشیده آمده اند تشکر می‌کنم.

اگر هر کدام شما تکه‌های ساخت محل خود را در بر کرده بکابل می‌آمدید چقدر خوب می‌شد که هم نمونه تکه‌های هر ولایت افغانستان را بما نشان می‌داد و هم خیلی از شما خوش می‌شدم. باید که در لویه‌جرگه آینده همه تان لباس‌های وطنی خود را پوشیده بیائید دیناً و جدّاً بر شما لازم است که از تکه‌های وطن مقدس خود لباس بسازید و درین مسئله نیز شما را از طرف خود وکیل می‌گیرم که تمام ملت را ترغیب بدهید در هر جا که باشند تکه‌های بافته وطن خود را بپوشند، زیرا که واسطه همه ترقیات علم و پوشیدن تکه‌های وطنی برای اقتصاد ما سودمند است.

لویه‌جرگه تمام فرمایش‌های علیحضرت امان‌الله‌شاه غازی را بکمال خوشی قبول و تعهد آن اوامر را تا

یعنی هر نفر بتواند از داخل و خارج کشور بنام ملا در محاضر و محالات بخیال خود تبلیغ نماید و پیش بینی که حکومت و لویه‌جرگه درین باب کرده بود خالی از منفعت نبود چه گزارش سال ۱۳۰۷ش این حقیقت را ثابت گردانید.

لویه جرگه آینده نمود.

بعد از موضوع لباس وطن، اعلیحضرت در مورد تعدیل صنائع فرمود: خیال داریم در آینده قریب برای ترقی صنائع مملکت نظامنامه [تعدیل صنائع] را ترتیب نمائیم تا صنعتگران وطن صنائع خودشان را بطرزهای بهتر از سابق مروج بگردانند و بعضی صنائع خفیفه را از قبیل سوزن دوزی و بافت را برای طبقه اناثیه بگذارند.

عبدالرحمن خان پشتون رئیس دپشتو مرکه نظریه اعلیحضرت غازی را تردید نمود و نیز چند نفر دیگر در وضع نظامنامه تعدیل صنائع تنقید کردند بالآخره رأی عمومی بدان قرار گرفت چیزی را که ذات شاهانه برای ترقی و تعالی مملکت ما می پسندد ما را در آن طاقت چون و چرا نیست.

گزارش روز دوشنبه (۶) اسد ۱۳۰۳ ش

از صبح تا عصر روز دوشنبه (۶) اسد سال ۱۳۰۳ ش عمومی اعضاء لویه جرگه تحت ریاست شیر احمد خان رئیس شورای دولت اجتماع نموده بامضاء کردن آن نظریات تعدیلات و تنقیداتی که از اول تا اخیر لویه جرگه با وراق جداگانه قرار فرمایش وکلاء منشی مجلس برهان الدین کشکی تحریر و اعلیحضرت غازی وکالتاً امضاء نموده و امضاء عمومی آنرا معطل باختتام لویه جرگه گذاشته بودند می پرداختند.

سه شنبه (۷) اسد ۱۳۰۳ ش

از طرف صبح وکلا مانند روز گذشته بامضاء کردن و مهر کردن لوائح باقیمانده خود مصروفیت داشتند. از طرف ظهر مانند روزهای گذشته وزراء و مأمورین ملکی و عسکری و عمومی اعضاء لویه جرگه برای استماع مذاکرات آخرین وداع رسمی تحت اریکه سنیه اعلیحضرت امان الله شاه غازی اخذ موقع نمودند. ذات شهریاری بوقت معین وارد لویه جرگه شد و فرمود: از فضل و مهربانی خدا تمام مباحث و مذاکرات ما و شما در امور داخلی و خارجی حسب دلخواه تمام شده است و امروز تنها در مسئله نظام که بطور خوش رضاء قبلاً چندتن از شما اظهار رأی نموده بودید و مزید مذاکرات را درین باره وعده بآینده نموده بودیم حالا بر شما مفکوره ام را اظهار می نمایم تا شما آنرا بشنوید اما در حال جواب گفته نمی توانید و بعد از اینکه باوطن خود مراجعت کردید این مسئله را نزد عموم اهالی ملت عزیزم مطرح مذاکرات نموده، آراء حقیقی و افکار واقعی شانرا اکتساب نموده مجدداً حکومت را از آن افکار عمومی نسبت به خدمات عسکری داشته باشند مطلع سازید تا بر طبق تمنیات ملت عمل شود. اما به خیال خودم که هیچیک اصول ازین طریقه موجوده که دولت در اخذ نفوس مقرر داشته است بهتر نخواهد بود.

چون برخی از اعضاء لویه جرگه نسبت به عسکر خوش برضاء اظهار آراء نموده اند و تا یک درجه اظهار آمادگی شان را نیز در آن مورد ابراز نموده اند، لهذا می گویم که اگر نظام خوش برضا را شما تصور کنید مردی که داخل نظام شد تا مادام الحیات اگرچه پیر و معیوب شود شامل عسکر باشد، حکومت و وزارت حربیه آنرا قبول نمی تواند. ولی اگر عسکر خوش برضاء نیز به همین اصول که چندی در نظام داخل

شده بود از اخذ تعلیمات و تکمیل خدمات عسکری از ملازمت مرخص و عوض آن شخص دیگر جلب و استخدام شود بهتر است لیکن برضاء و رغبت خودشان باین معاش موجوده چنانچه اسبق برین مذکور شد گاهی داخل فوج نخواهد شد.

اگر شما و عموم ملت این امر را واقعاً منظور نمائید و معاش عسکر را تقریباً تا (۲۵) ریبه^۱ مقرر دارید و هم متعهد می‌شوید که افراد خوش‌برضاء در عسکر داخل می‌کنید و نمی‌گذارید که در تعداد معینه نفری مطلوبه وزارت حربیه نقصانی عائد شود حکومت این نظریه شما را قبول خواهد کرد، مشروط بر اینکه افراد تعلیم یافته خوش‌برضاء بعد از تکمیل موعده از خدمت نظام مرخص شده بعوض آن افراد نووارد برغبت خود فوراً داخل سلک باشرف عسکری شوند.

در ضمن قبول نمودن این نظریه، حکومت حاضر است این چنین عسکر را که خوش‌برضاء داخل نظام شوند لباس و نان و معاش بدهد، و اما در اعطای مبلغ جیب خرج و این افزودی معاش عسکر خوش‌برضاء از شما ملت به هر نهجی که شما قبول کنید و لازم بدانید امداد و اعانت را محض بدینواسطه خواستار است که شما طرفدار نظام خوش‌برضاء می‌باشید.

لویه‌جرگه گفت: ما تماماً اصول اخذ عسکر را قبل برین نیز قبولدار بودیم و اینکه ذات شهریاری عرائض ما را درباره قبولیت عوض منظور فرمودند، تمام شکایات ما را رفع نمودند، و اینکه اعلیحضرت در موضوع عسکر خوش‌برضاء بیان فرمودند بهمان شرط که عسکر خوش‌برضاء بعد از اخذ تعلیم و تکمیل معیاد خدمت مرخص و عوض آن شخص دیگر برضاء خود شامل خدمت عسکر شود همه حاضریم که در تشویق افراد عمومی تبلیغات نمائیم و نمی‌گذاریم که در تعداد قطعات مطلوبه وزارت حربیه کسر وارد آید. و هم این مبلغ هنگفتی را که حکومت برای عسکر خوش‌برضاء می‌پردازد حاضریم که اعانه بدهیم و صورت پرداختن این اعانه را باشکال مختلفه مدنظر داریم:

۱. برمالیات خود بیفزائیم
۲. بر مال و مواشی
۳. در رسوم گمرکی
۴. بر خانه‌وار چیزی مقرر کنیم

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه فرمود: قبلاً به شما گفتم که این مسئله را فعلاً خواهش نداریم که فیصله کنیم و این امریست که شما بهم قانات خود رفته به همراه عموم ملت گفت و شنید کنید. بر امری که رأی عمومی قرار گرفت همان منظور است و بالفعل همان مقررات نظامنامه نفوس درست است.

لویه‌جرگه گفت: اولین کاری که ما در اوطان خود آنرا باتفاق عموم ملت تصفییه و انجام بدهی مهمین اظهار مفکوره همایونی و مسئله خوش‌برضاء بودن عسکری است.

^۱ در سال ۱۳۰۳ ش در کابل یک سیرگندم یک ریبه قیمت داشت.

امنیت عامه

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه فرمود: «در مسئله انضباط و امنیت مکرراً شما علماء و فضلاء را یادآوری می‌کنم تا زیاده بر زیاده ملتفت باشید و برای سد باب دزدی و دهاره و سرقه و دیگر اختلالات تا می‌توانید از تشدد و سخت‌گیری کار بگیرید. حتی بکوشید بدلائل و امارات نیز این فساد پیشه‌ها تحت بازپرس آورده شوند و در تألیف [فتاوی‌ای امانیه] برای علماء منتخبه خود درین مورد وصایای لازمه بنمائید و هم گمان نکنید که ذمه واری و مسئولیت این دزدی‌ها و دیگر جنایات تنها بر دوش حکومت است، بلکه بیشتر از حکومت و زیادتر از عمال دولت است و شما علماء و فضلاء و سادات نزد خدا (ج) و رسول (ص) و پادشاه مسئولید. زیرا اگر شما چنانچه شاید و باید در تقویت معنویات ملت و مضار و مجازات و عقوبات دزدی و دهاره بازی و قتل و زنا و امثال آن که از طرف خداوند مقرر است و در آخرت برای فاعل آن بلاشک وُریب داده می‌شود، بکوشید. گمان می‌کنم که احدی بارتکاب این افعال‌شنعیه اقدام نخواهد کرد.

علماء لویه‌جرگه گفتند: الحق که ما علماء حق نصیحت و تبلیغ اوامر رب‌العزت را طوریکه اعلیحضرت ارشاد می‌فرمایند ننموده ایم و اگر می‌نمودیم و ملت را اگر چنانچه مناسب است از مجازات و عقوبات و خرابی و بازپرسی‌های این اعمال اطلاع می‌دادیم پس ابداً یکنفر باطرف این افعال نمی‌گشت. در آینده متعهد می‌شویم که حتی‌الامکان در وعظ و نصائح و تقویت معنویات و روحانیات ملت کوشش نموده دقیقه‌ای از دقائق امر بالمعروف و نهی عن‌المنکر را فروگذار نشویم.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه فرمود: خدا را بار بار شکر گذارم که تمام مباحث و مسائل ما حسب‌المطلوب بکمال اتحاد، اتفاق و وفاق خاتمه یافت.

لویه‌جرگه گفت: ما ملت افغان شکریه احسان‌ها و نوازش‌های اعلیحضرت معظم‌غازی خود را به هیچ زیان اداء و بجا آورده نمی‌توانیم خدماتی را که ذات خسروانه از ابتداء جلوس شاهانه‌شان نموده‌اند و زحمات و تکالیفی را که بر خود برای رفاه و آسایش ما ملت افغانستان کشیده و می‌کشند از چنان اقداماتی نیست که در شان هر پادشاه باشد. چونکه اعلیحضرت غازی همواره بآسوده حالی و رفاهیت رعایای دولت راغب‌اند از وفور مراحم‌شاهانه عموم ما ملت افغان را بمحفل مشوره و مجلس کبیر [لویه‌جرگه] کامیاب فرمودند، پس بر خودها دعای صحت وجود و ترقی دین و دولت اسلام را شب و روز لازم و واجب می‌شماریم. بعد از آن سه نفر وکیل به نثر و نظم مقالات و نشاند خودشان را بزبان پشتو و دری بمدح اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی قرائت کردند که نگارنده این کتاب هردو متن پشتو را زیر عنوان زبان پشتو در عصر امان‌الله‌شاه غازی، درج تاریخ نموده‌ام.

اعلیحضرت غازی از شنیدن نظم و نثر پشتو خیلی خوش‌شد و فرمود: آنچه که در وصف من بیان کردند، از شان من بلندتر است اما اینقدر گفته می‌توانم که من خاص خدمتگار فداکار و عاشق ترقیات ملت افغان هستم و من از شما وکلای ملت عزیزم خیلی ممنون و مشکورم.

معروضه علماء سادات و مشائخ به پیشگاه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی نسبت به واقعات سمت جنوبی

علماء بزرگ و مشائخ و سادات عالی مقام در ختم لویه‌جرگه در باب واقعه سمت جنوبی اظهاراتی نمودند و صورت اظهارات‌شان را سردار شیراحمدخان رئیس‌شوری و وکیل وزارت امورخارجیه باین عبارات به پیشگاه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی عرض نمود:

اعلیحضرتا از مشائخ کرام لویه‌جرگه مثل ملاصاحب چکنور، استاد صاحب هده، میرصاحب گازرگاه، سید آقای خاکسار و باقی مشائخ و سادات و علماء لویه‌جرگه بحضور مبارک عرض می‌کنند از باعث سوء تفهیم و بعضی از اغراض ذاتی و شیطانی خارجی یا داخلی در سمت جنوبی چنان واقعاتی رونما شده که آنها وقوع آنرا آرزو نداشتند و نمی‌خواستند که بحضور شما اولی‌الامر رحیم‌القلب غازی خود شرمنده شوند. چنانچه تا این زمان خیال شما را در حق آن برادران گنهگار بدون شفقت و مهربانی دیگر چیز ندیده ایم که تا این زمان [ماه اسد ۱۳۰۳ ش] بآنها تلفاتی برسد. اکنون که لویه‌جرگه بانجام رسید و ما بعزم رفتن مقامات خودها می‌باشیم بعرض می‌رسانیم که آن برادران گنهگار گول خورده ما اضافه برین گرفتار گمراهی و گناه باشند اگر امر و اجازه اعلیحضرت غازی باشد به سمت جنوبی می‌رویم و بایشان^۱ پند و نصائح می‌کنیم. چه رضاء اعلیحضرت بقتل و قمع آنها نرفته و در عرائض خویش که قبلاً بحضور اعلیحضرت تاجدار ما کرده اند تائب شده اند، اما خوف می‌کنند و تأمین می‌خواهند. ما می‌رویم و آنها را حاضر می‌کنیم هرگاه او شان توبه نمودند و برما اعتماد نکردند و یا دانستیم که آنها بکدام تحریک داخلی و خارجی به همین کردار نادانی خود محکم استاده اند، ما علماء و مشائخ بهرگونه اقدامات حتی به قتل و قمع ایشان با اقوام و عشائر و تبعه خودها حاضر و آماده هستیم.

اعلیحضرت فرمود: «اگرچه آرزو نداشتیم درین خصوص با شما چیزی بگویم اما چون شما درین محبت طولانی پیچیدید و گفتید که آنها عفو خواستند و تائب^۲ شدند، من آنها را تائب گفته نمی‌توانم. چرا از یکطرف قرآن پاک را روانه می‌کنند و از طرف دیگر هتک عزت و حرمت کلام الهی را نموده بجنگ و مقابله می‌برآیند اگر ما آنها را تائب بگوئیم گویا خود را ظالم قرار داده ایم [استغفرالله من ذلک] می‌خواهم قدری از حرکات آنها در برابر حکومت و برعکس احسان‌ها، اشفاق و مراحمی که من بآنها نموده ام بیان کنم:

هفت یا هشت ماه پیشتر ازین^۳ چند احوال خفیه برایم رسید که در معاملات حکومت جنوبی باین سمت

^۱ اشاره به ملاعبده‌الله لنگ و ملاعبده‌الرشید دو نفر سرکردگان بغات سمت جنوبی در سال ۱۳۰۳ ش.
^۲ در لویه‌جرگه در موقعی که شیراحمدخان حین خواندن متن معروضه کلمه تائب را بر زبان آورد اعلیحضرت امان‌الله‌شاه بیک نگاه قهرآمیز و استعجاب بطرف او نگریسته، قطع کلام او را نموده فرمود: من آنها را تائب گفته نمی‌توانم برین کلام شما جداً اعتراض دارم شما قول خود را ادامه بدهید در خاتمه عرض می‌کنم. یعنی اعلیحضرت از شنیدن جمله [تائب‌شده اند] بد برد و جواب مفصل ذات‌شاهانه در متن مندرج است. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی).
^۳ یعنی از دهه اخیر ماه جدی ۱۳۰۲ - الی عشره اول ماه اسد ۱۳۰۳ ش.

بعض سخن‌ها گفته می‌شود، بنابراین برای حاکم آنجا^۱ نوشتم که کیفیت چیست؟ در جواب از طرف حاکم مرقوم شد که این اطلاع غلط به شما رسیده است. در اینجا کاملاً خیریت است مطمئن باشید، حالا که اساس این مسئله در همان زمان طرح یافته بود و از اصل حقیقت این شورش احدی خبر ندارد که اساس آن چند محبوس بود که همیشه از سبب رهایی آنها اقوام‌شان به نزد حاکم عرض می‌کردند و مقصدشان خلاصی آن مجرمین بود. چون حکومت نمی‌تواند از مجرمین چشم‌پوشی کند، طرفداری و عریضه‌پردازی آنها سودمند نشد، بصورت حالیه مخالفت‌شانرا جلوه داده اند، از اساس این معامله هیچکس حتی مأمورین شما هم خبر ندارند.^۲

چند روز بعد یک مکتوب از سمت جنوبی بمن رسید دران نوشته بود که درین اطراف افواهی‌شدید است که اساس قانون و نظامنامه‌های حکومت نعوذبالله خلاف‌شریعت است. باز برای حکومت آنجا خبر دادم و تفصیلات این مسئله را خواستار شدم، در اثر آن بیک روز جمعه از آنجا به تلیفون برایم زنگ زده شد و حاکم^۳ خبر داد که در جواب مکتوب شما که درینجا رسید عرض می‌کنم که خیریت است. بعد از چند روز یک مکتوب دیگر توسط پسته از طرف بعض اشخاص برایم رسید و در آن نوشته بود که ما در معاملات دولتی با حکومت چیزی گفتگو داریم. من از خواندن آن بسیار خوش شدم و بدل خودشکر کنان گفتمک لله‌الحمد که حال ملت من باین درجه احساس پیدا کرده که در امور دولتی بحث می‌کنند و برای حکومت خود رأی می‌دهند. بجوابشان نوشتم که من ازین اظهار شما تشکر می‌کنم، بسم‌الله بکابل بفرمائید بحث و مذاکره نمائید. ممکن است که رأی تان اگرچه مردم صحرانشین و اطرافی می‌باشید قابل قبول باشد. من نمی‌گویم که تنها در شهر اشخاص روشنفکر است و در اطراف نیست و ممکن است که از افکار عالی شما منفعت برای دولت و ملت ما حاصل شود و برای آنها نوشتم که خرجی و تسهیلات سفریه شما از طرف دولت تهیه می‌شود تا شما بکمال خاطر جمعی حاضر مرکز شده معلومات درست بدهید و توضیحاتی را برای خویش در لویه‌جرگه امساله (۱۳۰۳ ش) به همراه دیگر وکلای افغانستان برای خود اکتساب کنید. لیکن از خیانتی که آنها در دل داشتند ترسیدند و احساس کردند که شاید ما را حکومت به بهانه می‌خواهد و می‌کشد. اگر غداری و خیانت در دل شان نمی‌بود چون فرمان من بدست‌شان موجود بود چرا می‌ترسیدند.

خلص اینکه ترس و خوف بدو شان باندازه‌ای مستولی‌شد که به نزد طرفداران همان محبوسین رفته، مسئله را باین درجه به وخامت رسانیدند که اصلاح آن بحکومت مقامی آنجا صعب معلوم شد. لهذا برای تفهیم و اصلاح این معامله یک جمعیت اصلاحیه و یک قوه عسکریه فرستادیم. آن هیأت نیز نتوانستند که اصلاح فوری می‌نمودند. در عقب آن بعضی از علماء و آخذن‌زاده موسهی را با یک فرمان شفقت بنیان نصیحت توامان خویش فرستادم. از خواندن آن فرمان در بین رعایا یک جوش و خروش

^۱ امرالدین‌خان که در سال ۱۳۰۹ ش اعدام‌شد و آن وقت حاکم اعلی جنوبی و شخص بی‌کفایت بود.

^۲ اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در لویه‌جرگه پغمان اصل حقیقت را از روی سیاست بیان نفرمود و پهلوی ساده مبداء شورش جنوبی را اظهار نمود. و مبداء آن شورش را تا آخرین سالی که آن سلطنت منقرض گردید این تاریخ بدرستی نشان می‌دهد.

^۳ اشاره به مکتوب ثانی امرالدین‌خان حاکم جنوبی

فوق‌العاده تولید شد. دفعه دوم یک اعلان رقت‌آور دیگری را انتشار داده در آن تحریر داشتم که با اطمینان بی‌اثید برای شما هیچ تکلیف نیست و اگر خائن باشید، مسئول من نیستم. بخیال اینکه ممکن است که این خائنان دوست ما خواهند بود چون نادان اند و نمی‌توانند که این شفقت و مرحمت و نوازش حکومت را نسبت بخودها، بفهمند هرچند بآنها مدارا و مواسا و مفاهمه بعمل آمد و مراحم حکومت بدان‌ها دانانده شد فائده نه بخشید، بلکه غلیان جهالت بنیان‌شان بدبختانه زیاده‌تر شد.

در صورتی که من معززانه او شان را بمرکز خواستم و نیامدند. خودتان فکر کنید و منصف شوید که قصور از کیست؟

در عقب آن باز برای رفع سوء تفهیم و مزید داناندن آن جهال را از حقائق حضرت صاحب شوربازار [فضل عمر مجددی] و وزیر صاحب عدلیه محمدابراهیم‌خان بارکزائی و عبدالحمیدخان معین داخلیه و سردار محمدعثمان‌خان و چند نفر دیگر بدانجا فرستاده شدند، تا آنها با آن جهال بحث و مذاکره کرده براه هدایت و صلاحیت بیاورند. من ازین هیأت تشکر می‌کنم که آنها رفته این معامله را بجای اینکه انجام می‌دادند دیگر اشکالاتی را در پیشگاه حکومت عائد نمودند که حکومت تان ابداً برای قبولیت و تحمل و برداشتن آن اوضاع خجالت‌آور حاضر و آماده نبوده و نه هست و نه خواهد بود. بعون الله تعالی بلکه از معاونت خداوندی و برکت روحانیت حضرت رسالت پناهی و قوه سرنیزه افواج افغانی معز جهالت را از کله‌های پر از نخوت آنها اگر از نصائح و اندرزهای خود ناکام ماندیم، خواهیم کشید. شرافت یک سلطنت، عزت و وقار یک حکومت گاهی این چنین ذلت را قبول نمی‌کند که یک خائن غدار بنابر تعلیم و هدایت اغیار^۱ مطالب شخصی خود را بنام شریعت و مذهب گلپت کاری کرده، از یک حکومت اسلامی مانند سلطنت موجوده افغان پیش برد. والله اگر بنادانی خود تا آخر ماندند عقیده دارم که خداوند پاک لایزال و برکات انفاس پیغمبر ستوده خصال ما بواسطه سرشمشیر و نوک برچه‌های عساکرمان آن خائنان اجانب پرست^۲ را بریاد و تباه می‌کنند نه تنها در دنیا این مذلت و نکبت، اگر نصیحت این به‌ی‌خواه خود را نشنیدند و شفقت مرا بنظر قدر ننگریستند برای شان عائد بلکه معتقدم که در آخرت نیز ملول و مخجول و شرمسار خواهند بود. [خسرالدنیا و الاخره ذلك هو الخسران المبین] و باید که در دنیا و آخرت به همین مصیبت گرفتار باشند. زیرا این جهال ناعاقبت اندیش سد راه ترقیات ملت و مملکت اسلامی خود گردیده اند و آن عسکری را که من هر فرد آنرا بمقابله و تعرض و مدافعه دشمن دین خود مثل اولاد تربیت کرده ام و تربیت می‌نمایم، این ظلام بدبخت او را پیشتر از دشمن بدون هیچگونه سبب مشروعه هدف می‌سازند.

احسان و خوبی و نیکی‌هایی که من بالای سمت جنوبی که [فی الحال بمقابل من برخاسته اند] کرده ام والله بخاندان پدر خود بقوم محمدزائی نکرده ام. برای یک اتن ملی اگر کدام هیأت آنها در کابل می‌آمدند در بدل آن بسیار رپیه‌ها می‌بردند، حتی اکثریه مانوره‌های عسکری از افراد این قوم بدبخت ترتیب و بدشمن

^۱ اشارت بطرف اصل منبع اغتشاش.

^۲ منظور عیناً از مطلب بالا است

نشان داده می‌شد، بالآخر نسبت بعموم ملت افغانستان برای حفاظت خودم این قوم را اختصاص داده نگهبان سرمن اینها بودند در جائیکه از دور یک نفر را از سمت جنوبی می‌دیدم آواز می‌دادم: «عزیزه چیری پی؟ راخته! هر کله راسی»

سینه‌های شان از اعطای نشان‌های وفای^۱ بی‌وفایی مثل ریگ پر است. مالیه دیگر اشخاصی را که در جهاد استقلال خدمت کرده بودند، یکسال و ازین احسان فراموش‌ها را تا سه سال معاف کردم و حکم دادم که بچه‌های مردم سمت جنوبی در مکاتب ملکی و نظامی گرفته شوند و هم برای شان مبالغ زیاد بقرضه داده شود تا به شغل تجارت بپردازند و در محصولات اموال‌شان تسهیل و تنزیل مدنظر گرفته شود و اینکه اکثراً به پخسه زدن و بوریا بافتن وقت می‌گذرانند جای عسرت است و باید افراد آن سمت زیر تربیت گرفته شوند تا در فنون صناعیه ملیه سر راست و قابل کار و خدمت برای خود و وطن خود شوند و بچه‌های آن سمت که در مکتب ملک زاده‌ها شمولیت داشتند در سلک نظام از صاحبان مناصب شمردم و وعده‌های بسیار بآنها دادم که در هر وقت هر نوع کمک با شما می‌نمایم. درین پنج سال [۱۲۹۸ - ۱۳۰۳ ش] حکومت تان چقدر خون جگر خورد و زحمت کشید تا چیزی کارتوس و چند دانه تفنگ خریداری کرد و حتی گفت و شنید و قیل و قالی که درین زمستان [جدی و دلو ۱۳۰۲ ش] با انگلیس داشتیم سببش غیر آوردن همین اسلحه را بافغانستان دیگر چیزی نبود زیرا که آنها این اسلحه ما را قید کرده بودند. آرزو داشتیم که این کارتوس‌ها اول به سینه‌های دشمنان ما که به شان و عزت مملکت ما حمله کنند بخورد و این برچه‌های براق به شکم‌های بدخواهان مملکت مان فرو برود، بدا بحال سمت جنوبی که امروز اولین اسلحه که از آنطرف می‌آید راه براه برای قتل سمت جنوبی می‌رود.

برچه‌های عسکرم بسینه‌های که فرو می‌رود؟

بسینه‌های مردم منگل، عسکرم را که می‌کشد؟ جهال سمت جنوبی. خوب است تا چندی نصیحت می‌کنم و درد دلم را برای این جهال میدانانم. اگر فهمیدند زهی سعادت شان، و الا عسکر را اجازه می‌دهم که این خیره سران شوخ چشم را بکیفر کردارشان برسانند.^۲

و بعد ازین که نصیحت من کارگر نشد و شفقت و رأفت من بدل‌های سخت آنها اثری نیفگند ضرور امر است که عسکرم آن کافر نعمتان را بکشند، در اعطای گوشمالی و سرزنش و مجازات این طوائف جهالت پیشه سمت جنوبی تا حال [ماه اسد ۱۳۰۳ ش] تأخیر رفته و تاچندی بعد ازین نیز انتظار هدایت و براه

^۱ نشان وفا در بهار سال ۱۲۹۸ ش برای کسانی که در راه استرداد استقلال افغانستان در مرکز و اطراف مصدر خدمت شده بودند، از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی اعطاء گردید و از نشان‌های بسیار معزز و پرافتخار اوائل آن دوره است. (عزیزالدین)

^۲ بطوریکه نگارنده در صفحات مربوط واقعات سمت جنوبی اجمال خبرها را از نظر مطالع گذرانده ام ازین کلمات و تشریحات اعلیحضرت امان‌الله‌شاه استنباط گردید که تا ماه اسد آن سال هنوز بعملیات شدید عسکری اجازه نداده بود. و اگر که محمدولی‌خان وزیرحربیه بسیار تقاضا می‌کرد که حکم عملیات شدید عسکری حاصل کند، اما اعلیحضرت از رحم و عاطفه اجازه نمی‌فرمود و انتظار داشت تا شاید بازهم به حقیقت ملتفت شده از راه جهالت برگردند. و اما ممکن نشد. (عزیزالدین وکیلی فوفلزانی)

صلاحیت آمدن شان را بواسطهٔ پند و نصیحت داریم. زیرا که بدان‌ها احسان کرده ایم و او شان را پرورده دست خود می‌انگاریم.

چوب را آب فرومی نبرد حکمت چیست شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش

افسوس می‌کنم برحال این اقوام نادان که تمام خدمات مرا که برای رفاه و ترقی شان نموده ام، خیانت نشان داده و عدالت مرا بزبان ظلم و زحمت معرفی نمودند. زحماتی را که من برای آسایش شان در نظر داشتم، از دسیسه اغیار ظلم و ستم می‌دانند.

از حق تعالی خواسته ام کسانی که این اشخاص نادان ملت را از راه برده اند و چنین تعلیم و تحریک نموده اند شرمنده گردند. باز به همان وجدانی که خدا بمن داده و بآن حبل‌المتینی که چنگ زده ام و به همان ایمان و صدق کاملی که من بخدا و رسول خدا دارم هیچگاه از دشمن خود اگر چه قوی باشد پروا ندارم و بغیر از خدا به هیچ کس پناه نمی‌برم و بجز از ذات پاک الهی از هیچکس امداد و اعانت نمی‌خواهم. زیرا این کار و زحمت و عرق‌ریزی‌هایی را که می‌نمایم برای مفاد شخصی خویش نمی‌کنم بلکه یگانه آرزو و تمنای من ترقی و تعالی ملت عزیزم و عالم اسلام و سرسبزی و آبادی مملکت محبوبم است و بس.

چون محض بمنظور نائل‌شدن بدان مقاصد پاک خدمت می‌کنم اگر درین راه سرم برود و سلطنتم برباد شود، پروا ندارم. در راه خدمت مقدس این وطن هزاران کله خاک‌شد، اگر امان‌الله هم در راه حصول این مطلب مهم در معرض فنا برود، پروا نیست و باز اگر عزت و شرف شما ملت مدنظرم نباشد از سلطنت توبه، ستین سنه [یعنی شصت سال] توبه، چرا که همیشه آرزوی من عزت و ترقی شما و عالم اسلام است نه سلطنت، و نه عزت و آرامی خودم، چون مطلبم فقط خوشنودی خداوند و خدمت شما قوم [یعنی ملت افغان] و عالم اسلام است عقیده دارم که هیچ دست بالای دست من نخواهد بود. از ابتداء این بغاوت‌الی الآن بهمه وزراء و مأمورینم معلوم و تمام مؤظفین تیلیفون‌ها اطلاع دارند که برای وزیرحریه محمدولی‌خان و عمومی قوماندان‌های نظامی پیام داده ام و او شان را از تعرض نمودن و اذیت دادن و بکیفر کردار رسانیدن آن فرزندان نادان خود مانع شده ام و نگذاشته ام، البته اگر اضرائی برای شان رسیده است آنهم بصورت پیش‌قدمی و انتقام جویی نبوده زیرا نمی‌خواهم نیکی‌ها و احسان‌هایی که من بآن قوم کرده ام ضائع شود. چنانچه اگر خرابی شانرا می‌خواستم در صورتی که عموم علماء و فضلاء و سائر ملت افغان آنها را باغی گفتند و برعلیه آنها از قندهار و ترکستان و قطغن و بدخشان و سمت مشرقی و سائر نقاط مملکت افغانی اهالی شوریدند و اجازهٔ گوشمالی و سرکوبی آنها را از حکومت خواستار شدند، اجازه می‌دادم. اما من قطع نمودن آن عضو را از وجود ملت تصمصیم ننموده ام و نمی‌خواهم که آنها را تباہ کنم و وزارت حریه را بتکرار گفته ام که از قتل حذر کن. بنابراین توصیه تا حال عسکر حکومت سواء دفاع بآنها هیچ تعرض ننموده است، اگر تا آخرین مرحله دیدیم که آن جهال اصلاح نشدند خواهید دید که چه نشان می‌دهم.

چون عزم رزم ما در صورت ضرورت با یکی از دول معظمه دنیا بالجزم شود از محاربه آنها هیچ یک خدشه را بدل راه نداده با آنها داخل محاربه شده، چنانچه بار بار داد شجاعت و مردانگی خودها را داده

ایم، بار دیگر نیز میدان را از حریفان پر زور و پرشور می‌بریم. پس چنانچه برخی از کوتاه فکران گمان می‌کنند از منگل و جدران چگونه ترس خواهیم خورد.^۱

بالفرض والتقدیر اگر این نفری سمت جنوبی واقعاً در بعض نظامات دولتی گفت و شنید و یا تعدیل و تصویبی را در نظر داشتند پس بایستی قرار اطلاعی که مکرراً برای شان داده شده مانند شما در لویه‌جرگه که انعقادشدنی بود حاضر می‌شدند و بحث و مذاکره می‌کردند و الاریش حکومت بدست بچه‌ها نیست که یکی بطرف خود کش کند و دیگری بطرف خود یکی بگوید این طورکن و دیگر بگوید اینطور، و نه حکومت مجبور است که بخیال هرکس و ناکس رفتار کند.

اگر درین لویه‌جرگه از طرف کدام ملاصاحب و یا وکیل صاحب در یک مقصد حکومتی برخلاف شرع شریف و مقاصد منیف من که در راه ترقیات ملت و مملکت و عالم اسلام آتراه مکنون ضمیر خویش داشته ام ناخن زده می‌شد والله هر قدر که می‌گفتند من آن نظریه تان را قبول نمی‌کردم چرا که زمام مهام سلطنت را خداوند عالم بدست من داده و من خودم به نزد خدا (ج) و رسول (ص) و عموم خلق مسئولم نه اینکه اقتدار و اختیار حکومت را بدست هر ملا و هر وکیل داده است.

فقط همین قدر گفته می‌توانم که برای کدام فائده مادی و یا رفع بعض اشکالات عمومی از راه مقررات دینی و دنیوی اگر در یک مجلس بزرگ مانند این مجلس لویه‌جرگه بعد از مشوره و آراء متکثره کدام مفکوره و نظریه بکثرت آراء تصویب گردد.

حتماً حکومت برای قبول کردن آن حاضر است و بس. [فاذا عزمتم فتوکل علی الله] پس از آن که بکاری قصد کردم توکل بر خدا می‌کنم. از هیچکس خوف و ترس ندارم.

ثبت فرامینی را که برای این جهال سمت جنوبی از اول الی الآن مکرراً روانه کرده ام بشنود تا اندازه رفت و دریادلی و عفو و مسامحه مرا که باین گروه باغیه مرعی و مأمول داشته ام بخوبی بدانید:^۲

بعد از استماع متن فرمان، اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی فرمود:

^۱ اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی در تذکر این جملات دولت انگلیس را مدنظر داشت که عبدالکریم ابن امیرمحمد یعقوب خان را فرستاده و امیر نام گذاشته بود. و او بدعوی تاج و تخت افغانستان در سمت جنوبی فتنه برپا کرده بود. چنانچه شرح آن واقعات درین کتاب مفصل مندرج است و اعلیحضرت در نطق خود در لویه‌جرگه سال ۱۳۰۳ ش بطرف امر جهاد اشارت نمود که یعنی اگر انگلیس در این مسئله پافشاری کند، حکومت افغانستان بامر جهاد اقدام خواهد نمود و همانطوری که در بهار سال ۱۲۹۸ ش بامر استرداد استقلال فائق آمد بار دیگر به نیروی مبارزین افغان کامیاب خواهد گردید. و اعلیحضرت در همان ایام در نطق‌ها و هدایات خصوصی خود عین آن مطالب را به عمائد شرکاء لویه‌جرگه توضیح و تصریح می‌نمود و به آنها می‌گفت که شما با خبر باشید که اگر این واقعه تا ماه حمل سال آینده ۱۳۰۴ ش خاتمه نیافت اعلان جهاد می‌دهم (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی).

^۲ باشاره اعلیحضرت کتاب ثبت فرامین که از دارالتحریرشاهی خواسته شده بود، حافظ نورمحمدخان سرکاتب متن اکثر اعلانات و فرمانهایی را که اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی از ابتداء آن غائله یعنی از برج دلو سال ۱۳۰۲ ش تا اواخر ماه سرطان ۱۳۰۳ ش برای مردم سمت جنوبی انتشار و ارسال داشته بود قرائت نمود. حافظ نورمحمدخان در سال ۱۳۰۹ ش مدیرشعبه اول دارالتحریرشاهی و بعداً از مدیریت شعبه اول معین دارالتحریرشاهی و بعد کفیل سرمنشی و از سال ۱۳۴۳ ش سرمنشی حضور مقرر گردید.

«وکلاى سمت جنوبي درين جرگه بهمراه شما شامل مجلس از اول بوده اند و الآن نيز اکثرشان حاضر اند برخيزيد. اى وکلاى سمت جنوبي.»

وقتي چندتن وکيل سمت جنوبي بپا استاده شدند، اعليحضرت گفت شما را مورد طعن قرار نمى‌دهم زيرا شما براى حکومت خدمت کرديد. مگر اشرار بدهنجان تانرا از طرف لويه‌جرگه و از طرف خود بدبخت مى‌گويم.

لويه‌جرگه نيز بتائيد قول اعليحضرت غازى اشرار را به آواز بلند ملامت نمودند.

اعليحضرت امان‌الله‌شاه فرمود: «من بکدام اندازه آن قوم را دوست داشتم حتى لباس آنها را بفخر مى‌پوشيدم و مى‌گفتم اين‌ها قوم شجاع و بهادر اند، در هر ميله و هر جاى به هر طرف که آنها مى‌رفتند، من در پهلوى شان مى‌نشستم که دل‌شان خوش شود. در مانوره‌هاى عسکرى آنها را بدوست و دشمن نشان مى‌دادم حتى پول نقد عزت و هيچگونه لطف و نوازش را از ايشان دريغ نکردم.

بازهم تباهى شانرا آرزو ندارم و تاچندى اوشان را نصيحت مى‌کنم تا باشد که بدین خطاى خود بدانند، بازهم اگر براه صلاح و مطاوعت نشتافتند والله اگر باز از هيچ زبان لفظ صلح را دربارہ آنها بشنوم و يا قبول کنم بجز اينکه به وزارت حربيه بگويم تو ميدانى و بربادى اين قوم.»

بعد از نطق اعليحضرت امان‌الله‌شاه که بدون مسوده ايراد فرمود وکلاى لويه‌جرگه بطور عموم از جا برخاسته باوازه‌هاى بلند گفتند:

ايكاش اگر اعليحضرت از مزيد نصيحت گويي اين اقوام نادان سمت جنوبي صرف نظر فرموده، تصميم سرکوبى جدى شانرا بنمايد و بما ملت اجازه گوشمالى آنها را بدهد تا ما نام و نشانى از آنها را باقى نگذاريم.

اعليحضرت امان‌الله‌شاه فرمود: عسکر مردم سمت جنوبي را که از ساليان دراز بيک تعداد مکفى دران ولايت شامل خدمت بودند باندازه ششم بلکه دهم حصه تقليل دادم. وزارت حربيه هرقدر اصرار کرد عسکر سمت جنوبي را تقليل مفرمائيد نظر بمحبت و يگانگى که من با آنها داشتم منظور ننمودم و گفتم تمام آن قوم عسکر اند، پس پابند بودنشان در صنف نظام چه حاجت دارد، در موقع لازم هر فرد آنها خدمت عسکريت را بخوبى ايفاء مى‌کنند تا آزمان مبلغى که با آنها مى‌دهيم براى آبادى معابر، انهار و پل‌ها آنرا بمصرف مى‌رسانم. آن قوم که امروز برعليه حکومت خود حرکت مى‌کنند در نتيجه بجز از خوارى و زيونى خويش ديگر فائده‌اى را بخود عائد نخواهند کرد چنانچه حال بدرجه‌اى رسيده اند که از گرسنگى برگ مى‌خورند.

در هر دفعه‌اى که بر عسکر حکومت حمله کرده اند در اثر مدافعه عساکر بسيار نفر اشرار بقتل رسيدند و اجساد کشتگان خود را گذاشته فرار کردند و سپاهيان حکومت بمراسم تدفين آنها پراختند. درين روزها (دهه اخير ماه سرطان سال ۱۳۰۳ ش)، شما لويه‌جرگه مطلع خواهيد بود که يک تعداد عساکر را از سمت جنوبي بکابل خواستم. اين قواء طرفين بجای اينکه بر دشمن اجنبى صرف شود در بين وطن صرف مى‌شود، چرا هر دو قوت را بمقابل دشمن شرف و ناموس مملکت خود استعمال نمى‌کنيد.

و در همین سمت جنوبی بعضی اقوام هستند که سرهای خود را فدای دین اسلام و دولت و ملت خود می‌کنند. یک وقتی جهال تیره روز عسکر حکومت را در یک جای ضیق بروز عید احاطه کرده بودند و نان برای‌شان چند وقت ممکن نشد که می‌رسید، گفتم تا برای عسکر نان نرسد من هم نان نمی‌خورم. والله چهل و هفت ساعت هیچ چیز نخوردم حتی نزدیک بود که از خود بروم. رئیس ارکان حربیه و دیگر نفری هر قدر که گفتند یک قدری نان بخورید که فردا مأمورین می‌آیند چطور نطق خواهید کرد و بمراسم دربار چگونه پرداخته خواهد شد. گفتم در چهارپای بی‌رند. باز در گفتار خود اصرار کردند که سپاهیان بگرسنگی عادت دارند، گفتم بلی درین وقت آنها بزحمت گرسنه هستند. من باسایش از یکطرف سفیر روسی^۱ که جدید آمده بود بحضورم نطق می‌کرد، از طرف دیگر خود ضعف می‌کردم تا برنج و روغن برای آنها بهمت و شجاعت دیگر برادران عسکری شان رسید و من طعام خوردم. تا حال (هفت اسد ۱۳۰۳ ش) این عاجز و حکومت تان تصمیم با نقطاع و انقلاع این فرزندان جاهل افغانستان نموده ایم و مکرراً دست عسکر و وزارت حربیه را از تعرض و جنگیدن باوشان گرفته ام و گمان می‌کنم که بالآخره نصایح شفقت کارانه و اندرزه‌های پدران ام کارگر شده اگر خواست خدا باشد براه هدایت خواهند گرائید. لهذا برای او شان یک فرمان هدایت توامان دیگری را می‌نویسم و در آن برای‌شان یک و عده قطعی را جهت تائب شدن و براه صلاح و مطاوعت آمدن معین می‌کنیم، اگر تا آزمان براه راست آمدند فنعلم المطلوب و الا بعسکر غیور و وزارت حربیه امر می‌دهیم تا او شان را بکیفر کردار شان برسانند.

بعد نطق اعلیحضرت وکلای لویه جرگه هر یک داوطلب سرکوبی اشرار جنوبی شدند و در جمله وکلای قندهار، قطن، بدخشان، هزاره، مهمند، جلاآباد و لغمان بیشتر ابراز فداکاری نمودند.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی گفت: مطلبم ازین مذاکرات شنیدن عرائض و دیدن این داوطلبی‌ها و معلوم کردن احساسات وکلای لویه جرگه نبود، حتی یاد نمودن این مطالب را در این مجلس بزرگ مفید نمی‌پنداشتم. چون شما در مبحث داخل شدید من هم قدری از آن نیکی‌های خود را که بان طائفه کرده ام بیان نمودم، تا شما بدانید که حکومت با آنها سراسر گذشت و مرحمت کرده است و با وجود آنهم اگر ازین کردار بدخوی دست بردار نشدند حکومت با ایشان شدیداً معامله خواهد کرد. اگرچه مناسب نبود که این چیزها را درین مجلس اظهار نمایم اما چون خودم را یک سپاهی و خادم شما ملت می‌دانم پولیتیک و انتریک را به همراه ملت عزیز خویش شیوه خود نمی‌نمایم و نمی‌خواهم که هیچ یک راز خود را از شما پنهان کنم. چنانچه عهدنامه‌ها و دیگر اسرار دولت را که تا اکنون اکثری از اعضاء وزارت امورخارجیه هم از آن اطلاع نداشتند بشما توضیح نمودم و این مسئله را نیز بشما حقانه بدون کم و کاست اظهار کردم.

^۱ سفیر جدید لئونید نیکولایویچ پوپن ستارک سفیرمختار جدید دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است که بتاريخ چهارشنبه (۴) برج سرطان سال ۱۳۰۳ ش (۳۰) جون ۱۹۲۴ م وارد کابل شد و در اوائل برج اسد اعتمادنامه خود را به حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه تقدیم نمود و ما خبر ورود و متن اعتماد نامه او را در این کتاب درج کرده ایم. این سفیر تا سال ۱۳۱۳ ش مدت ده سال در کابل اقامت داشت. معاهده سنبله سال ۱۳۰۵ توسط همین شخص در کابل بامضا رسید و متن آن ضمن جریانات سال ۱۳۰۵ ش در این کتاب مندرج است. مذکور در برج سنبله سال ۱۳۰۸ ش بطور رخصتی به مسکور رفت و در برج قوس سال مذکور واپس بکابل وارد و اعتمادنامه جدید خود را تقدیم نمود (عزیزالدین وکیلی پوپلزائی)

بیانیه عبدالوکیل خان نورستانی قوماندان قول اردو

بعد از نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی یک‌عده افراد رساله‌شاهی و صاحب‌منصبان عسکری محافظین حضور در حوزه لویه‌جرگه نیز مانند وکلاء داوطلب سرکوبی اشرار جنوبی شدند و بعداً عبدالوکیل خان نورستانی قوماندان قول (اردو) بیانیه‌ای را بعرض رسانید و مفاد گفتار آن ازین قرار است:

«حاضرین با تمکین! چند سخن بزبان عسکری عرض می‌کنم.

از کلمات اعلیحضرت تاجدار غازی ما که درین بیست روز گوهر نثاری کردند خیالات شانرا تا یک‌درجه دانسته شده باشید. در ابتداء جلوس ملوکانه شان که هنوز نظم و نسق داخله افغانستان بخوبی نشده بود دفعتاً با انگلیسان که ما را غلام خود می‌پنداشتند و بزیر حمایت خود می‌دانستند و با هیچ دولت ما را بارسال و مرسول نمی‌گذاشتند اعلان حرب دادند. اگر بحال برادران هندوستانی خود ببینید که با هیچ یک برادر دینی خود حرف زده نمی‌توانند، اختیار اموال، اطوار، کردار حتی حقوق مشروعه خود را ندارند آئینه تمثال شش سال پیشتر تانرا بدست‌تان خواهید یافت. از برکت شمشیر آبدار این پادشاه بود که از زیر اسارت انگلیس خلاص شدیم و امروز خوشبختانه در مملکت مستقل بزیر سایه این شهریار دیندار امرار حیات می‌نمائیم.

پس جای بسیار افسوس است کارتوس‌ها، تفنگ‌ها و توپ‌هایی را که اعلیحضرت غازی ما برای مقابله دشمنان دین ما آماده کرده اند امروز برای برپادی آن هموطنان ناعاقبت اندیش ما که به تحریک بعضی از مردمان صاحب غرض بروی این پادشاه دیانت اکتناه ما برخاسته اند بسمت جنوبی می‌رود. بفحوای [انماالمومنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم]. اگر شما اهالی لویه‌جرگه در میان فرزندان نادان حکومت تان خواهان صلح باشید و خواسته باشید که رفع غلط فهمی شود، درین مسئله چیزی عرض نمی‌توانم، اما اگر خواستار محاربه و مقاتله با یاغیان سمت جنوبی باشید این معامله را اردوی افغانستان انجام می‌دهد و حاجت باشتراک قواء ملی ندارد.»

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی لویه‌جرگه را مخاطب کنان و بطرف محرک خارجی انقلاب اشاره نموده فرمود:

«دشمنان دیرینه شرف و عزت افغانستان از دست شما ملت غیرتمندمانند روباه از میدان کارزار گریخته اند و شما ملت همیشه امتحان اسلامیت و افغانیت خود را داده اید و اگر دشمنان و طن ما باز بخواهند قدمی پیش گذارند تجربه خواهیم کرد»

معروضه و داعیه لویه‌جرگه

سردار شیراحمدخان رئیس‌شورای دولت متن معروضه وداعیه‌ای را که لویه‌جرگه ترتیب داده بود به پیشگاه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در حوزه لویه‌جرگه یعنی در داخل کمپ قرائت نمود و متن معروضه ازین قرار است:

«بحضور اعلیحضرت شهیر غازی شریعت پرور خلدالله ملکه و سلطنه!

عرض ما داعیان دین و خادمان دولت علما، مشایخ، سادات، رؤسا و وکلای تمام حصص مملکت محروسه دولت علیه اسلامیة افغانستان صانهاالله تعالی عن حوادث الزمان بکمال افتخار و امتنان اینکه: ما ملت افغان شکریه این مرحام ذات کثیرالبرکات شما را به هیچ زبان اداء کرده نمی‌توانیم که محض برای غمخواری دین و تقویت شریعت غرای حضرت خاتم‌النبین و اصلاح و انجاش امور و آرامی ما ملت افغانستان این چنین یک جمعیتی که در عالم اسلام نظیر آن در تواریخ کمتر دیده شده است بروی کار آورده، در مرکز دولت بحضور مبارک شاهانه خویش جمع فرموده، طلب استشاره فرمودند. فی‌الحقیقت می‌توانیم عرض نمائیم که این نتیجه سعادت و اقبال ما ملت افغان است که ایزد متعال در همچو یک وقت و زمانی که در فضای عالم اسلام یک گونه نزاکتی پیدا شده تماماً پریشان اند، ما ملت افغانستان را به وجود مسعود شما یک ذات خجسته صفات نائل و سرفراز گردانید.

وقتی که ما ملت افغانستان بحضور مبارک اعلیحضرت پادشاه غازی مشرف شدیم بچشم خود دیدیم و بگوش خود شنیدیم و در قلب خود حس کردیم، تمامی محسناتی را که ذات اعلیحضرت معظم غازی مان برای تقویت دین و فلاح و سعادت ما ملت افغانستان سنجیده اند و در خاطر مبارک خویش دارند فوق از آن است که عقل و فکر ما بآن اصابت نماید. و یا ما بتوانیم بآن سعادت و اقبال و مدارج ترقی و تعالی رسیدگی نمائیم. مع مافیه بقرار هدایات و تجویزات اعلیحضرت غازی همانست که لویه‌جرگه برای تصویبات نظامات و احکامات شرعیه از بین خودها علماء کرام را بصدارت جنابان فضیلت پناهان ملاصاحب چکنور و استاد صاحب هده و حضرت شمس‌المشاخ و نورالمشاخ صاحبان و آخذزاده صاحب موسهی که بصفات حمیده موصوف و در حقائق و دقائق علوم دینیه و شرعیه معلومات کافی داشتند به جمعیت علماء منتخبه لویه‌جرگه تعیین و برای امور ملکیه و وکلای منتخبهم ا با باقی وکلای و رؤساء لویه‌جرگه مقرر گردید که در امور شرعیه صنف علماء و در امور ملکیه صنف وکلای و رؤسا تحقیق و تدقیق نموده آنچه مسائل مفتی به شرعیه دینیه باشد علماء عظام و آنچه خیر و بهبود مهمات ملکیه باشد وکلای و رؤسای کرام هویدا ساخته تصویباً بعرض حضور مبارک اعلیحضرت غازی برسانند. چنانچه باوراق جداگانه تصویبات هر یک ازین دو شعبه مهمه تقدیم حضور مبارک گردید، در نتیجه حسن این اقدامات بزرگ که ذات اعلیحضرت معظم غازی مان فرمودند لویه‌جرگه چهار مقصد عالی را بحضور مبارک تقدیم می‌کند و امید قبولی آنرا بدرگاه خداوند و اعلیحضرت شهیر غازی دارد:

۱. تحفه دعاست از طرف ما داعیان دین و دولت اسلامی که الهی بعزت و بزرگی خود و حرمت روح پرفتوح حضرت خاتم‌النبین صلعم سلطنت اسلامیة افغانستان را بزیر لوای شریعت غرای محمدیه (ص) و امر اولی‌الامر معظم مان‌المجاهد فیسبیل‌الله‌الغازی امان‌الله‌خان از جمیع دست برد و حوادث اجانب و اغتشاشات و اضطرابات داخلی مصئون و مأمون داشته همه وقت متفق و متحد مان بدارد. آمین یارب‌العالمین.
۲. بیادگاه انعقاد این مجلس اسلامیة عالیة لویه‌جرگه یک نشان ذی‌شان که توثیق عهد است

موسوم به (لویه جرگه) را برای حسن خدمت در راه شریعت و مملکت که اولی الامر غازی مان ابراز فرموده اند از طرف ملت صادقانه شاهانه شان تقدیم می‌نماید تا که ذات مجاهدانه شاهانه شان در راه دین و دولت و مظهر اطاعت و صداقت و وفاداری و عهد ما به نسبت ذات شاهانه بود سبب شرف و افتخار ما باشد. علاوهً لویه جرگه یک میل تفنگ و یک قبضه شمشیر را نیز بحضور مبارک تقدیم می‌نماید تا ذات شاهان نه برای حفظ وطن و منافع مملکت مقدسه اسلامیة بمقابل غاصبین حقوق بشریت و انسانیت به استعمال آن شرف اسلامیة و شجاعت افغانیت را ابراز نمایند.

۳. چون لفظ (امیر) در شریعت و در عرف گاه برای شخصی که زیر حکم پادشاه باشد مثل امیر عسکر و امیرالجیش و امیرالسریه و گاه درباره پادشاه کلان که زیر حکم دیگر نباشد مثل امیرالمؤمنین استعمال می‌شود، جهة دفع این توهّم که آیا دولت ما زیر حکم است، خدا نخواهد الحمدالله سلطنت افغانستان دارای استقلال داخلی و خارجی بوده، یک دولت معظم و مستقل و آزاد است لهذا ما ملت افغانستان امیدواریم که لفظ [امیر] بلفظ [امیرالمؤمنین تولوak] که پادشاه گفته شود تبدیل یافته، عموم ملت افغانستان بعوض [الغازی امیر امان الله]، [الغازی امیرالمؤمنین تولوak امان الله] بگویند.

فانک شمس فضل هم کواکبها
فاذا طلعت لم یبدا منها کوکب

۴. چونکه اعلیحضرت پدر شهید سعید و اعلیحضرت جد امجد مرحوم شما از طرف ملت بالقاب [سراج الملة والدين] و [ضیاء الملة والدين] ملقب بودند لویه جرگه تمنا می‌کند که اعلیحضرت غازی مان ملقب بلقب [سیف الملة والدين] شوند و این لقب را از طرف لویه جرگه قبول فرمایند:

الحمد لله العظيم ال شان	ذی المجد والاحسان للانسان
یا خادم الشریعة یا حامیا	لحقیقة من قومك الافغان
و انت علینا رحمة من ربنا	لیست بقانون سوی الفرقان
فجزاک رب الخلق حسن	جزائه عنا و عن ثقلین للامان

اعلیحضرت شهریارا!

دین مقدس اسلام نصب امام را بالای ملت اسلام واجب و لازم گردانیده است و اصولاً مقرر فرموده است که تمام اوامر و نواهی موافق شریعت غرای محمدی صلعم تحت امر اولی الامر شخص پادشاه بر هر فرد مسلمان واجب و نافذ باشد. لهذا ما داعیان لویه جرگه و کل ملت افغانستان عهد می‌کنیم که هرگاه شخصی یا اشخاص بخواهد که اساس اولی الامر اسلامیة را بتقالید سلطنت‌های اروپایی مثل مشروطه و یا جمهوری و غیره انقلاب داده تبدیل نمایند ابدأ راضی نبوده، ما ملت افغانستان بسر و جان خودها حاضر خواهیم بود که از آن متعرض غیرمشروع مدافعه نموده سلطنت مقدس اسلامی خودها را محافظت نمائیم [ومن الله التوفیق].

پاینده باد اسلام - زنده باد اولی الامر اسلام - سرفراز دین و دنیا باد هواخواهان اسلام

اعلیحضرت امانالله شاه غازی فرموده: واللہ باللہ مطلبم بجز از ترقیات شما دیگر چیزی نیست. و باز خداوند شاهد است بجز اینکه حیات خود را و سلطنت خود را فدای شما ملت اسلام بگردانم دیگر آرزوی ندارم و این خدماتی را که در این شش سال [۱۲۹۸ - ۱۳۰۳ ش] نموده ام و می‌نمایم، نه تنها برای افغانستان بلکه نقطه نظرم خدمت عالم اسلام و خوشنودی خدا (ج) و رسول الله (ص) است که هیچ یک لحظه از خدمت تان باز نمانده ام و باز نخواهم ماند و عهد می‌کنیم تا یک قطره خونی که داشته باشم بجز از بهبودی و رفاه شما آنرا بدیگر جای صرف نمی‌کنم.

این عهدهای متواتر و موثقی را که شما نمایندگان ملت مکرراً با من می‌کنید و اینقدر که مرا بنظر لطف و محبت مین‌گرید و این چهار چیز را که برایم پیش می‌کنید و نسبت می‌دهید در جواب عرض می‌کنم:

دعائی را که برای آبادی ملت و مملکت خود به عمر من عاجز کرده اید حق تعالی قبول بگرداند و خداوند این طور عمر بمن ندهد که بدون آسایش شما یک نفس بکشم.

خداوند تعالی مرا توفیق آنطور خدماتی را بدهد که در عمر خود ترقیاتی را حاصل کنم تا عالم اسلام و قوم یعنی ملت من در آسایش باشد.

شما ملت عزیزم که مرا بدین نظر لطف و مرحمت می‌نگرید و به این طور نشان ذی‌شان که در تمام دنیا هیچ یک ملت برای پادشاه خود نداده است ممتاز و سرافرازم می‌سازید تشکر می‌کنیم، اما نشان را چکنم، بس است نشان عشق ترقیات شما که بر دل من است نه تنها در حیات من بلکه در زیر خاک هم بر سینه من این نشان شما خواهد بود، بعضی از شما عزیزان خواهند گفت که نشان اعطا کرده ملت را از بی‌پروایی و بی‌اعتنایی نمی‌پذیرد، نی تاجی را که شما ملت بخاندان ما از یک خوشه گندم داده اید و تا امروز اولاده همان خاندان سلطنت کرده اند بر آن فخر می‌کنند.^۱

فقط بشرف عسکری خود سوگند می‌خورم خدماتی را که برای شما آرزو دارم هزار یک آنرا تا هنوز بجا آورده ام و هر وقت خدمتی بشما ملت انجام دادم خود می‌گویم که مستحق فلان نشان هستم.

سیف‌الملة والدين

لقب [سیف‌الملة والدين] که امروز [سه‌شنبه ۷ اسد ۱۳۰۳ ش] لویه‌جرگه بمن ارزانی می‌فرماید آیا بنام من عاجز اسم مبارک [الله] شامل باشد خوب است و یا [سیف] در وقتی که قدم بدنیا گذاشتم و هیچ فکرم

^۱ اشاره به خوشه گندمی که در سنه ۱۱۶۰ ق درویش محمدصابر بر تارک اعلیحضرت احمدشاه غازی در زیارت شیر سرخ [سور زمی] قندهار گذاشت و تمام نمایندگان اقوام او را به شاهنشاهی افغانستان کبیر قبول کرده بر مسند امپراتور افغان نشانند و اعلیحضرت امانالله شاه غازی باین لحاظ که از سلسله پدر و مادر از طائفه درانی است خود را وارث احمدشاه غازی و فردی از آن خاندان جلیل‌الشان اعلام کرد و بهمین سبب نویسنده این تاریخ در صدر جلد اول زیر عنوان اجداد امانالله شاه توضیحات زیادی را قائل شده ام تا اصالت نسب آن پادشاه در نظر مطالع کمال روشنی داشته باشد. [عزیزالدین وکیلی فوفلزانی]

به امن و امان نبود، نامم از زبان جد امجدم اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان [امان‌الله] نهاده‌شد، و لقبی را که خداوند از لطف و مرحمت خود بمن مهربانی فرموده [غازی] است. در اول سلطنت من نیز بقبول نمودن شمس‌الملله‌والدین و سیف‌الملله‌والدین تکلیف شدم اما گفتم که قبول کرده نمی‌توانم. امان‌الله خدمت گذار شما و خادم اسلام است و خیلی آرزو دارم که تا آخر عمر خود بنام [بنده عاجز‌الله] یادشوم و در خاک (الله - الله) گفته بروم. تنها لقب غازی را که خدا بمن اعطا فرموده است، کفایت می‌کند.

و اگر شما بگوئید جد مرحوم و پدر مرحوم چرا القاب را قبول کرده بودند، شاید آنها لازم دیده بودند و خودم هیچ یک خدمتی نکرده‌ام که سزاوار این القاب باشم.

جوهر مرد بتقلید نگرده حاصل مخترع شو که دگرها بتو تقلید کنند

من نمی‌خواهم که هر کار تقلید کنم، فقط در اسلامیت تقلید می‌کنم و بس.^۱ آنچه در باب [امیرالمؤمنین غازی امان‌الله تولواک] فرمودید، خوب می‌دانم که بزبان افغانی تولواک کل اختیار را می‌گویند هر وقت که زبان افغانی در تمام نقاط افغانستان و در بین مأمورین رواج یافت خود نیز بقبول کردن آن حاضریم.^۲

و گذشتگان من چون به لقب امیر یاد شده‌اند، حالا شما مختارید که این خادم اسلام را امیر می‌گوئید یا امیرالمؤمنین یا امیر غازی یا خادم اسلام می‌خوانید بخیال من اگر مرا (امیر امان‌الله) بگوئید خوب است وقار و عزت خود را مربوط به آبادی و بهبودی ملت می‌دانم و این شمشیر را که لویه‌جرگه به من اعطا کرده است شرعاً و قانوناً نمی‌پذیرم چرا این شمشیر شما از طلا است و بعضی دانه‌های الماس هم دارد و تفنگ را قبول می‌کنم اما به شما عهد می‌کنم که در اثنای محاربه بادشمن وطن و استقلال اگر سرم بخاک بیفتد در پهلوی این تفنگ خواهد بود تا اولاً سر خود در راه خدمت شما ملت ندهم این تفنگ را بدشمنان دین و وطن نخواهم دادیم.

و نشان را با هر قدر اصراری که از طرف لویه‌جرگه بعمل آمد نپذیرفت.

^۱ ملا برهان‌الدین کشکی جلال‌آبادی بعد از انقراض سلطنت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در یکی از صفحات، عبارت پادشاه موصوف را بطور معکوس و نامطلوب تعبیر کرده و طوری وانمود ساخته که یعنی امان‌الله‌شاه در امور دین خود را مبتدع و مخترع می‌دانست [العیاذ بالله] و در حالیکه از سرپای گفتار اعلیحضرت موصوف مطلب دیگری باثبات می‌رسد و بوضاحت میداناند که در پذیرفتن القاب تقلید نمی‌کنم و کلمه غازی را که خداوند بمن اعطا فرموده است شعار زندگانی خود قرار می‌دهم تا دیگران ازین جوهر غیرت و مردانگی آزادی خواهی تقلید کنند. و بیانات بی‌آلایش پادشاه غازی هیچگونه سوءتعبیر را نمی‌پذیرد و اما حیف است که ملای مذکور در یک صحیفه جالب و مهم قصداً انحراف نموده و فکر بی‌خبران را براه غلط رهنمون گردیده است. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی).

^۲ اعلیحضرت امان‌الله‌شاه سعی قطعی داشت که زبان پښتو در تحریر و تقریر در سرتاسر مملکت افغانستان رواج بگیرد، و چون هنوز فعالیتی از مردم درین راه حس نکرده بود. بدان لحاظ ترویج القاب پښتو را موعود به ترویج زبان پښتو موعود گذاشت و ضمناً شاملین لویه‌جرگه را مخاطب قرار داد که باید نخست در پیشرفت زبان افغانی سعی بکار برد. زیرا که مردمان ممالک دیگر نگویند در افغانستان در پیشرفت زبان پښتو هنوز اقدام مؤثری نشده و پادشاه بمحض پذیرفتن لقب پښتو اکتفا کرده است (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی).

وداع

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی فرمود:

با شما حضار محترم لویه‌جرگه فردا روز چهارشنبه هشت اسد [۱۳۰۳ش] بطور خصوصی نیز وداع خواهم کرد و امروز رسماً با همه شما وداع می‌کنم و چیزی که بیشتر موجب مسرت و ممنونیتم را تولید کرده است همانا مذاکرات آزادانه و مباحثات حقانه و گفتار بیغرضانه شما اعضاء لویه‌جرگه بود. با این هم در جرگه‌های آینده اگر شما وکلا و علماء همین طور بدولت و ملت خود صادق بودید و در این مجلس اگر عمر باقی بود شامل شدید افکار شما روشن‌تر و بحث‌های شما قویتر خواهد بود، زیرا که قبل ازین اکثری از شما از سیاسیات و اقتصادیات مملکت و ملت و حکومت خویش چنانچه شاید و باید واقف نبودید و هم حکومت‌های اسبق برای تان این چنین یک مجلس بزرگ مذاکرات را تأسیس نکرده بود و اینکه شما بار اول درین جرگه بزرگ شامل شده اید و حقانه اظهار رأی نموده اید یک فرمان و یک یک نشان بطور یادگار لویه‌جرگه (۱۳۰۳) برای هر کدامتان می‌دهم که اگر خدا بخواهد و سر از نو اساس ترقیات عالم اسلام از افغانستان شروع شود و ممکن فرزندان شما باین فرمان و شان فخر خواهند کرد که لویه‌جرگه اول^۱ افغانستان در اساس ترقیات جدید عالم اسلام پدر ما شامل بوده و این شرف نامه را برای مفخرت ما گذاشته است.

و من نیز بقدر طاقت خود درین جرگه برای روشن کردن افکار شما خدمت کرده ام لهذا نشان‌هایی که فردا روز چهارشنبه به سینه‌های شما نصب خواهم کرد خودم نیز به همین سبب تنویر افکار شما یک نشان حق دارم.

باقی همه شما را امروز رسماً وداع می‌کنم و از خدای خود امید دارم در آینده روشن کننده افکار عموم افغانستان و عالم اسلام باشید و از افکار شما عموم عالم اسلام و علی‌الخصوص افغانستان ترقیات فوق‌العاده‌ای را که در آن رضا و خوشنودی حضرت الهی باشد بدست بیاورد و غیر خوشنودی حضرت الهی دیگر چیزی را نمی‌خواهم شما را بخداوند می‌سپارم.»

روز چهارشنبه (۸) اسد ۱۳۰۳ش اعضاء لویه‌جرگه برای وداع خصوصی بحضور اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی مشرف شدند و با خذ نشان و فرمان فائق آمدند و نقل فرمان متحدالمال ازین قرار است:

«... خان... که بمذاکرات محفل لویه‌جرگه دعوت و شمولیت داده شده بود چون نسبت بامورات استشاریه دولت و ملت ایجاباً اباحت شایان و افکار خوبی را ابراز داده بیک اسلوب منصفانه اقامه دلائل

^۱ جرگه سال ۱۳۰۳ش بدین لحاظ جرگه اول یاد شده که نسبت به جرگه‌های سال ۱۲۹۸ - ۱۳۰۱ش خیلی بزرگ و پر مصارف و فیصله‌های مهم ملی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی پنج سال دوم در آن بعمل آمده و لویه‌جرگه دارالسلطنه یاد شده است (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

می نمود فلهاذا بمناسبت جرگه نخستین که در افغانستان انعقاد گردیده از حضور همایون ما به این نشان یادگار مکافات فرموده شد.

(امیر امان الله)

جریانات لویه جرگه دارالسلطنه که در صیفیه پغمان انعقاد یافته بود تا اینجا خاتمه یافت. وسائر جریانات سال ۱۳۰۳ ش ازین صفحه آغاز می کند.

ورود سفیرمختار دولت روسیه شوروی بدارالسلطنه کابل

لئونید نیکولایویچ پوین ستارک سفیرمختار جدید دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که بعوض رسکول نیکوف بدریار کابل تعیین شده بود بتاريخ چهارشنبه (۴) برج سرطان سال ۱۳۰۳ شمسی مطابق (۳۰) جون ۱۹۲۴ میلادی بدارالسلطنه کابل وارد شد.

اعلیحضرت امان الله شاه غازی [بعد سپری شدن ایام عید اضحی و ایام لویه جرگه] بتاريخ اوائل برج اسد سال ۱۳۰۳ ش دهه سوم جولائی ۱۹۲۴ م سفیرمختار جدید دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را بحضور خود پذیرفت و جلالتآب لئونید نیکولایویچ پوین ستارک سفیرمختار مذکور در وقت تقدیم اعتمادنامه بحضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی بیاناتی نمود که اینک متن دری آنرا درج تاریخ می نماییم:

«اعلیحضرت همایون شرف دارم که به اعلیحضرت همایون اعتمادنامه پی را که از طرف رئیس کمیته اجرائیه مرکزیه اتحاد جماهیر اشتراکیه شورائیه جناب کالین امضاء شده تقدیم بدارم. اتحاد جماهیر شوروی و حکومت آن به وصیت معظم جناب لینن وفادار متین بوده با خواهش صادقانه استحکام و تقویه دوستی که خوشبختانه فی مابین اتحاد جماهیر شوروی و دولت علیه مستقله افغانستان برپا شده روح افزا هستند، دوستی مذکور که در سالهای مبارزه دلیرانه سنگین مملکتین ما برخلاف دشمنهای عمومی از کوره و گداز برآمده و آزموده شده ملتین ما را با روابط محکم پیوسته و تضمین صلح متین درشرق گردیده است.

مبارزه دلیرانه افغانیه بمقصد استقلال که در تحت هدایت اعلیحضرت همایون امان الله شاه در مقابل دشمنهایی که چند مرتبه قویتر بودند بعمل آمده در بین ملت جماهیر شوروی باحساس گرم جوشانه تلقی یافت. ولی نه کمتر از آن بلکه اضافه تر احساسات شفقت و اعتراف گرم جوشانه فعالیت خستگی ناپذیر اعلیحضرت روشن ضمیر همایون که مقاصد ترقی اقتصادی و تمدنی دولت علیه افغانستان را دارد در میان جمیع اهالی اتحاد شوروی تصادف می کند.

در این هیچ شک نیست و نمی شود که صرف نظر از اشکالات و ممانعت زیاد کار فداکارانه اعلیحضرت همایون با کامیابی مکمل می انجامد و به اساس خوش وقتی و آبادیت ملت افغانیه مفید می باشد. به این کار شریفانه اعلیحضرت همایون اتحاد جماهیر شوروی و حکومت آن آماده بجا آوردن همه آن امداد و دستیاری که دوستی مملکتین حکم می دهد می باشد اگر آن لازم خواهد بود من بعد روابط اقتصادی و

تمدنی فی مابین مملکتین برادرانه ما به مسلک مربوطترین ترقی فوری مزید و آبادیت اقتصادی آن بوقوع می‌آید مسئله نوی که درین مسلک پیش ما استاده است، تنظیم و استحکام و وسعت دادن هرگونه مناسبات اقتصادی مملکتین ما که از آن بیشتر تقویه و استحکام بروابط دوستانه ما می‌دهد بظهور می‌آید. بقدیم اول در دستیابی این مسئله انعقاد معاهده تجارتي مظهر می‌شود که معاهده مذکور مناسبات تجارتي را احیاء کرده، فوائد برای طرفین می‌بخشد. برای مذاکره و عقد نمودن معاهده مذکور این دوستدار از طرف حکومت متبوعه ام مختاریت مخصوص دارم.

اعلیحضرت همایون این دوست‌دار خوش طالع هستم که حکومت اتحاد جماهیر اشتراکیه شورائیه شرف اعلی بودن سفیرمختار اتحاد در دربار اعلیحضرت همایونی بوظیفه این دوستدار نهاده است، خلیفه فعالیت سلف‌های محترم خود یعنی جنابان سوریتس و راسکول نیکوف را ادامه کرده این دوستدار حتی القوه خود برای فوائد و منفعت اتحاد جماهیر اشتراکیه شورائه و دولت علیه مستقله افغانستان و اتحاد برادرانه بی‌منهدم آنها مشغول کار خواهد بود.

از اظهار توقع خودم اجازه فرمائید که در این مسلک از طرف اعلیحضرت همایونی با شفقت لازمه و دستیاری و اعتماد دچار خواهم شد.»

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بجواب سفیرمختار دولت اتحاد جماهیر اشتراکیه شوروی فرمود:

«جناب سفیر! اعتمادنامه شما را بکمال خورسندی می‌گیرم و از اقامت شما در افغانستان خیلی ممنونم بشما اطمینان می‌دهم که دوستی حکومت شما و افغانستان یک رشته متین و خلل ناپذیر است. چرا که در اول وقت تهلکه باهم دوست شدیم. بزبان دری «فارسی» یکفرد است که

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و در اضطراب

راجع به معاهده تجارتي باهم حاضریم و خواهش داریم که بمفاد دولتین یک معاهده تجارتي با شما عقد کنیم. جناب سفیر امیدوارم تا هر وقتی که در افغانستان باشید خورسند و به صحت و عافیت بگذرانید.»

ماجرا عبدالکریم ابن امیرمحمد یعقوب خان

از ورود عبدالکریم ابن امیرمحمد یعقوب خان مرحوم در علاقه منگل و ملحق شدن آن در دسته باغیان قبلاً بالتفصیل متذکر شدیم و در ایامی که جنگ منگل بدرجه شدت رسید، در جستجوی احوال او که ارباب سیاست وقت متوجه نقطه حرکت و محرک اصلی او بودند، اخبار زمیندار در شماره مورخ شنبه (۱۱) اسد ۱۳۰۳ ش مطابق (۳۰) ذیحجه الحرام ۱۳۴۲ ق و موافق (۳) اگست ۱۹۲۴ ع در ستون (۴) صفحه (۴) چنین نگاشت:

«اعلان سرکاری مورخ ۳۱ جولائی منتشره شمله مظهر است که در اطلاعات موصوله صوبجات متحده هند مرقوم شده که یک پناهگزين افغانی عبدالکریم نامی چندیست که از مقام خود غائب شده، اکنون از زبان مسافرين خوست [سمت جنوبي] معلوم می‌شود که بدین تازگی‌ها یک جوان افغان با

بغاوت پیشه‌گان منگلی و سرکشان جنوبی ملحق شده برعلیه حکومت افغانستان مصروف به تشبثات مخالفانه بوده در هنگام تعارف خودش را نواسه امیرشیرعلی‌خان مغفور معرفی می‌کند. حیثی که راپور صوبجات متحده مطابق افواه تحت نظر غور قرار داده شود نسبت به ثبوت این مدعا پس هیچ شک و شبهه باقی نمی‌ماند.»

عبدالکریم مذکور پسر یک کنیزک امیرمحمدیعقوب‌خان مرحوم است که در هندوستان از بطن جاریه (سریتی) تولد یافته و در آوان بلوغ و سن رشد چون رفتار و کردارش برخلاف مقررات اسلامیت و آداب و رسوم افغانیت بود و همواره والد امجد خود را می‌رنجانید و برعکس اوامر و هدایات پدر رفتار داشت امیرمحمدیعقوب‌خان مرحوم از وی باندازه‌ای اظهار تنفر و ناراضی کرد تا بلاخر او را عاق نموده از هرگونه امداد و معاونتش انکار ورزیده از تمام امتیازات‌خاندانی و نسبی او را محروم داشت.

امیرمحمدیعقوب‌خان تادم واپسین نسبت به عبدالکریم می‌گفت این بچه یک مرد نهایت فضول و بیهوده و باعث ننگ و عار قوم ملت افغانستان و موجب خجالت‌خاندان ما است.

بعد از آنکه عبدالکریم مذکور را امیرمحمدیعقوب‌خان از نزد خود بدر کرد، چون در واقع یک جوان بیکار و یک شخص لاابالی بود، قوه استحصال وجه معاش خود را نداشت ازین رو انگلیس برای وی هشتاد رپیه ماهوار معاش می‌داد.

عبدالکریم مذکور درین قدر مدت بیکاری و یله‌گردی درجه اسراف و بیجا خرجی را از حد گذرانید و چندبار تحت محاکمه حکومت انگلیس آمد، تا اینکه در سال ۱۹۱۷ ع بزمان امیر حبیب‌الله‌خان شهید نیز یکبار از قید حکومت انگلیس فرار و راه سرحدات هند در پیش گرفت و هنوز بسر نرسیده بود که حکومت هند خبر یافت و او را دستگیر نمود و اول در محبس مرادآباد و متعاقباً در قیدخانه فیض‌آباد و بالآخر در محبس بنارس مقید نمود. و در همین وقت حکومت انگلیس هند بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در کابل پیام فرستاد و اظهار تأسف نموده گفت عبدالکریم وقتی که از حبس بنابر عرضداشت خودش و متعهد شدن او برینکه من بعد ازین در پی کارهای خراب نمی‌گردم و بدون اجازه حکومت بنارس از حدود خارج نمی‌شوم از قید رها شد.

و اکنون که باز مخفیانه فرار نموده است چون این مسئله بحکومت انگلیس آشکارشد فوراً به سفیر خود مقیم کابل خبر داد که این پیام را با تأسف بحضور اعلیحضرت پادشاه افغانستان برسانید و اظهار کنید که انگلیس بسیار افسوس می‌کند که مرد بدکردار از منطقه حکومت بی‌خبرانه فرار شده رفته است.

اعلان چیف کمشنر

در همین وقت که عبدالکریم مذکور داخل فعالیت در سمت جنوبی شده بود، در صوبه سرحد شمال غربی اعلانات متعددی از طرف چیف کمشنر صوبه سرحد انتشار یافته و در ختم اعلان چنین نگاشته بود: هر آن شخص که عبدالکریم‌خان را در خاک هند و یا در حین عبور از خط سرحد دستگیر کند برای او از طرف چیف کمشنر صوبه سرحدی انعام داده می‌شود.

ولی این اعلان برای فریب حکومت افغانستان در چند نقطه اشاعت داده شده بود و حکومت افغانستان چون بحقیقت پی برده بود باین فریبکاری‌های انگلیس اعتنا نفرموده و خواننده تاریخ می‌داند که این اظهارات ساختگی بود زیرا در وقتی که رازهای سیاسی انگلیسان افشاء شد و دانستند که عبدالکریم موفق شده نمی‌تواند برای رفع مسئولیت خود بدانگونه انتشارات اقدام کردند. اخبار زمیندار لاهور این مطلب دیگر را نیز نوشت که در ایام بغاوت منگل قبل‌برین دو پسر دیگر امیر محمدیعقوب‌خان نیز قصد فرار کرده خیال ملحق‌شدن خود را با اشرار داشتند، لیکن کامیاب نشده واپس عودت نمودند.

اعلامیه وزارت حربیه افغانستان نسبت به موجود بودن عبدالکریم در سمت جنوبی

از اوایل ماه جوزای سال ۱۳۰۳ ش مطابق دهه دوم شوال ۱۳۴۲ق که خبر ورود عبدالکریم‌خان ابن امیرمحمدیعقوب‌خان در سمت جنوبی بکابل رسید و اگر که شواهد و دلایل زیادی بوضوح پیوست اما رجال حکومتی سیاستاً در تصدیق و تکذیب آن زبان به تکلم نگشوده موعود بفرصت گذاشتند، و سبب این اهمال آن بود که او در طلب امارت افغانستان هنگامه آغاز کرده از مردم بیعت می‌خواست. بعد از وصول خبر رسمی سفارت انگلیس مقیم کابل و اعلانات جرائد هندی، که در موضوع اظهار پی‌خبری وعدم مداخله انگلیس را رسماً اعلام کردند، حکومت افغانستان مناسب دید که خبر مذکور را تصدیق نموده خاطر اهالی را جمع سازد، و برای استحضار عموم و تردید فکر و نظر عبدالکریم در وزارت حربیه جلسه عمومی منعقد گردد.

عبدالعزیزخان بارکزائی وکیل وزارت حربیه^۱ جلسه عمومی انعقاد داد و گفت: عبدالکریم حین وصول بسر حد افغانستان در بیانیه اول خود ادعا خدمت به افغانستان نموده و حینی که اهل بغات جنوبی از وی نسبت به ثروت و حیثیت و خدمت او و طرفداران او سوالات کردند. گفت که فی‌الحال چند هزار رپیہ دارم و مزید معاونت جانی و مالی برایم از طرف انگلیس وعده شده است که بعد از حصول بیعت شما داده می‌شود. و در مجلس مذکور که اعزه شهر کابل و شش گروهی و مأمورین دولتی دعوت شده بودند، یکنفر از موسپیدان کابل بجواب عبدالعزیزخان وکیل وزارت حربیه اظهار نمود: ما ملت افغانستان کدام یک فرزند ارشد و صالح امیر محمدیعقوب‌خان را باین اسم و نسب سراغ نداریم و نه بر اشخاصی که در محیط کفر و زیر اثر دیگران نشو و نما یافته اند اعتبار و اعتمادی می‌نمائیم.

سلمناً اگر عبدالکریم پسر صالح امیر محمدیعقوب‌خان باشد چون خود امیر محمدیعقوب‌خان برای افغانستان بجز اینکه وطن ما را دچار تهلکه و مظلومه دشمنان داخلیه و خارجیه کرده دیگر خدمتی ننموده است که ما از اولاده‌شان که در سر زمین هندوستان اعاشه و زنده‌گانی کرده اند امید داشته باشیم.

در آغاز واقعه سمت جنوبی با اینکه در ابتدا بلباس مذهبی و تائید مسائل اسلامی جلوه افگن شده بود نه تنها مایان بلکه عموم ملت افغانستان چون شریعت‌پروری و اسلام دوستی و عقیده راسخ مذهبی اعلیحضرت غازی را علی‌الیقین می‌پنداشتیم این شورش را بجز از دسیسه و مکر و خدعه دشمنان

^۱ محمدرولی‌خان وزیرحربیه که او این وقت در سمت جنوبی بود، بعوض او در کابل عبدالعزیزخان از وزارت حربیه وکالت می‌کرد.

افغانستان و یک چال بازی و نفاق انگیزی معاندان دیگر چیزی گمان نمی‌کردیم، اما اکنون که رفع اشتباه عموم در نظامات دولتی و تعدیل و تصویب بعضی قوانین ضعیفه مندرجه نظامنامه بانداراج مسائل مفتی به قویه فقهیه گردید چون دشمنان خود را درین را گمراه و مزید گفت و شنید خودها را بیجا دیدند، فوراً طرح دیگر و نقشه خوبتر از آن را در میان افکنده، می‌خواهند که افغانستان از شاهراه ترقی و تعالی گردانیده در بین ملت شان شقاوت و نفاق را بیگفتند.

اشتراک اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در محفل اتحاف دعاء

بروح مبارک حضرت سیدالشهداء در تکیه‌خانه چنداول کابل بروز عاشورا

روز دوشنبه (۲۰) اسد ۱۳۰۳ ش مطابق (۹) محرم الحرام ۱۲۴۳ ق از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی توسط اداره شاغاسی حضور به محمدیونس‌خان رئیس بلدیہ خبر داده شد که مذکور از اشتراک نمودن اعلیحضرت غازی و همراهان‌شان در محفل اتحاف دعا بروح حضرت سیدالشهدا در روز عاشورا در تکیه‌خانه چنداول کابل اطلاع برساند. روز سه‌شنبه (۲۱) اسد مطابق روز عاشورا عجاله منزل نورالدین‌خان معاون ریاست بلدیہ که در سال‌های اول هم ذات‌شاهانه در آنجا در محفل اتحاف دعا بروح مبارک حضرت سیدالشهداء (رضی‌الله تعالی عنه) اشتراک می‌نمود ترتیب شد و تا ساعت ده و نیم صبح انتظار تشریف‌آوری پادشاه استقلال بخشا را می‌بردند.

اجتماع اهالی خیلی زیاد بود و چند تن روضه خوانان تا وقت ورود اعلیحضرت به روضه خوانی مشغول بودند.

محمدیونس‌خان رئیس بلدیہ پروگرام خوانندگان حضور اعلیحضرت غازی را بطریق آتی ترتیب داد:

۱. میرآقاخان^۱

۲. شیخ امیرمحمدخان

۳. ملافیض‌محمدخان^۲

به ساعت ده‌ونیم صبح اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی با یک‌عهده از مصاحبین و وزراء و رؤسا وارد تکیه‌خانه گردید. در موقع ورود صداهای صلوات و تکبیرات بلند شد. در منزل فوقانی که برای نشیمن اعلیحضرت تعیین شده بود، اجلاس نمودند. سفیر ایران و سفیر ترکیه با معاونین خود نیز حضور داشتند. پس از بیانات هر سه نفر عالم مشهور اهل تشیع محفل اتحاف دعا بساعت (۱۱) خاتمه یافت.

تقرر وکیل وزارت حربیه

عبدالعزیزخان بارکزائی وزیر داخله سابق که چند وقت رئیس هیأت تنظیمیه قندهار مقرر و اعزام شده و

^۱ پدر میر علی اصغر شعاع، نگارنده این تاریخ او را دیده بودم.

^۲ مؤلف سراج‌التواریخ متوفی ۱۳۰۹ ش.

از باعث لویه جرگه در ماه سرطان ۱۳۰۳ بکابل خواسته شد و بروز جمعه (۲۰) ماه مذکور وارد کابل گردید موصوف از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بتاریخ دوشنبه (۲۰) اسد ۱۳۰۳ ش [مطابق (۹) محرم ۱۳۴۳ق] به وکالت وزارت حربیه مقرر گردید.

و سبب وکالت او این بود که محمدولی‌خان وزیرحربیه از ابتداء برج ثور سال ۱۳۰۳ ش از کابل بسمت جنوبی اعزام شده بود و تا این ایام که او در آنجا اقامت داشت و نیز اقامتش تا چند ماه دیگر لازم دیده می‌شد عبدالعزیزخان مذکور که از اشخاص بسیار قابل اعتماد اعلیحضرت غازی بود بدان عهده عز تقرر حاصل کرد و چنانکه خواهیم دید محمدولی‌خان وزیرحربیه تا برج ثور سال ۱۳۰۴ ش در سمت جنوبی بسر می‌برد.

اعلان پادشاهی

در برج اسد سال ۱۳۰۳ ش در ایامی که جنگ‌شدت داشت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از حضور خود اعلانی را تسوید و امر طبع فرمود و بذریعۀ طیاره در نواحی سمت جنوبی بالای مناطقی که اشرار قیام داشتند از هوا پرتاب گردید و متن اعلان پادشاهی ازین قرار است:

«ای اولاد جهال نادان بدبخت فریب خورده من اشرار سمت جنوبی!

شما را چه بدبختی پیش آمده که این همه محبت و مهربانی‌های مرا که نسبت به شما مبذول داشتم فراموش کردید و آرزوی‌های مرا که در بارۀ شما بدل می‌پروراندیدم و شما را بهترین قوه اسلامی و در مقابل دشمن دین و معاندین اسلام یک سد آهنین می‌پنداشتم بخاک حرمان ریختید و بالعکس در برابر برادران اسلامی و دولت متبوعه خودها بمقابله و مقاتله استاده جان عزیز قیمت‌دار خودتان را که من از همه ملت‌م گرامی‌تر داشتم، لقمۀ توپ و تفنگ دولت و حکومت خود می‌سازید، از غیرت افغانی و محبت قومی چقدر دور است که ذخیرۀ دولت خود را که به سعی و کوشش‌های زیاد جهت حفظ دین و ناموس وطن خود شما از جمله اجانب جمع شده، بدست خود بالای صرف خود می‌کنید. آیا شما می‌دانید که دشمنان دین و وطن ما و شما چقدر خرسند و شادکام می‌شوند وقتی که ما را در بین خود به نفاق به بیند، آیا نمی‌دانید که در این عصر و زمان که قوت و شوکت اسلامی در تمام کره دنیا رو به تنزل گذاشته تنها همین دولت اسلامی خودتان افغانستان است که جای امید هزارها مسلمان گردیده و شما بجای اینکه دولت خود را ترقی داده حفظ کنید بمخالفت آن کمر بسته اید. آیا نمی‌دانید که این قتل و قتل در بین برادران خود شماست و دشمنان از برادرکشی‌ها خوش می‌شوند، در نتیجه این ضعف قوه اسلامی است و دوشمنان دین ملک و وطن شما را تصرف خواهند شد، شما را غلام و اسیر خود خواهند ساخت ذلیلانه و بی‌شرفانه زنده‌گی خواهید کرد، در نزد خدا (ج) و حضرت رسول‌الله (ص) ابدالابد مسئول و مقهور خواهید بود. شما عقل دارید فکر کنید کسانی که شما را تشویق و تحریک بمحاربه با حکومت تان می‌کند آیا آن اشخاص خیرخواه مسلمانان است؟ هرگز نه آن اشخاص دشمن شما و دشمن خدا و دشمن رسول‌الله و دشمن دین اسلام و دشمن دولت و سلطنت شما افغان‌ها و دشمن اولاد، اطفال، مال و ملک

شما است. چرا که از یک طرف سلطنت شما را که افغانستان است کم قوت می‌کنید تا بمقابل حمله خارجی ضعیف باشد و از دیگر طرف شما را به قتل و به هلاکت و تباهی می‌دهد.

شما بزور دینی و بزور دنیایی با دولت خود جنگ کرده نمی‌توانید چرا که بصورت دینی تمام علماء شریعت نبوی (ص) نظامنامه‌های دولت افغانستان را دید و ترتیب کرده و می‌کنند. و الحمدلله احکام دین و شریعت سیدالمرسلین در تمام قلمرو مملکت تان نافذ است، لهذا کسی این حرکت شما را از روی تقویت دین یقین و گمان کرده نمی‌تواند تمام علماء افغانستان این حرکت شما را حرکت جاهلانه، باغیانه گفته اعلان کرده اند، دنیایی شما نیز به هیچ‌قسم کامیاب شده نمی‌توانید مگر اینکه بحکم شریعت غرای حضرت محمدی صلی‌الله تعالی علیه و علی‌اله و اصحابه و سلم، قتل تان را تمام علماء و ملت افغان روایت دادند و این حرکت جاهلانه شما دولت افغانستان را حق بجانب ساخته بجنگ شما مجبور گردانید.

دولت شما الحمدلله قوت و اقتدار زیاد دارد تا اکنون با شما از روی قدرت و قوت دولتی پیش نیامده چرا که شما را رعیت بد عمل سرکش و نادان خود تصور می‌کند، شما هر قدر خیز و جست که بزنید باز از ما هستید، بنابراین برای تباہ و محو و بر باد کردن شما حکومت تان اراده ندارد فقط بمقابل حمله‌های نادانانه تان مدافعه کرده روان است.

پس باز برای شما نصیحتاً می‌گویم که شما را کدام بدبختی پیش آمده که بحرف اشخاص صاحب غرض فریب خورده و خود را به موت حرام بقتل می‌دهید کاشکی این غیرت و همت شما برای خوشنودی خدا و رسول‌الله و خیر دولت اسلام می‌بود.

ای اولاد نادان من این طیاره‌ها که در بالای سر شما پرواز کرده و کاغذهای مهر و شفقت مرا بالای شما می‌اندازد گلوله‌های آتشین خود را نیز بالای شما ریختانده می‌تواند مگر من شما را اولاد بدعمل افغانستان می‌دانم با این همه بی‌اعتدالی‌هایی که کرده اید آغوش محبت من برای شما باز و صدای نصیحت دولتتان بلند است که باز شما را اولاد صالح افغان ببینم.

حالات که موت حرام شما را علماء علام و مشائخ عظام روا گردانیده اند و دانستید که برخلاف حکم رسول‌الله محاربه می‌کنید و نزد خدا و شریعت غرا مسئول هستید و حکومت تان شفقت و مرحمت را بالای تان دریغ نداشته پس بر شماست که خود را (خسرالدنیا و الاخره) بدنام دنیا و آخرت نساخته بحرف مردم صاحب غرض نروید و فریب نخورید براه حق تائب شوید تا از خسران دنیا و آخرت نجات بیابید و هنوز وقت است که نزد جناب وزیرصاحب حریبه در گردیز آمده تائب شوید تا از عصیان بغاوت براه شریعت و اسلامیت مستقیم شوید و اگر با وجود این همه نصیحت و مدارای من برای صواب نیابید و از کردار ناهنجار خود نادم و پشیمان نشوید و حکومت را بسرزنش خودها ناچار ساخته، خانمان تان را به بم و گله‌های طیاره‌ها خراب و ویران کنید از جهالت و نافرمانی خود شما خواهد بود و من نزد خداوند تبارک و تعالی و حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و سلم مسئول نخواهم بود زیرا تا آخرین نقطه با شما مدارا و تمام حجت نمودم.»

اولین شماره مجله عرفان

مجله آئینه عرفان از طرف وزارت معارف افغانستان بار اول در برج اسد سال ۱۳۰۳ ش مطابق ذیحجه الحرام ۱۳۴۲ ق و جولائی ۱۹۲۴ ع از طبع برون آمد.

ورود وزیر جدید تجارت و زراعت

عبدالهادی خان سابق وزیرمختار دولت پادشاهی افغانستان بدربار لندن که در ابتداء سال ۱۳۰۳ ش (مطابق شعبان ۱۳۴۲ ق و مارچ ۱۹۲۴ ع) از حضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی به وزارت تجارت و زراعت تعیین شده و بعد از حرکت از لندن به زیارت حج بیت الله مشرف شده بود، در اواسط ماه اسد سال مذکور مطابق اوائل ماه محرم الحرام ۱۳۴۳ ق وارد دارالسلطنه کابل شد.

واقعات سمت جنوبی

از واقعات سمت جنوبی که بنام جنگ منگل و ملای لنگ شهرت عام یافته بود، در برج اسد سال ۱۳۰۳ ش یعنی در همین ایام که قواء عسکری در خوست گردیز، جاجی و چمکنی و اطراف لوگر و التمرور سوق یافته و منتظر امر اعلیحضرت امان الله شاه بودند. اشرار سمت جنوبی نقص عهد کردند و مردم التمرور بر اردوگاه حکومت حمله آوردند.

روز شنبه (۱۱) اسد سال مذکور مطابق (۳۰) ذیحجه الحرام ۱۳۴۲ ق و موافق (۳) اگست ۱۹۲۴ ع بین قواء حکومت و اشرار مصادمه رخ داد و دو صاحب منصب افغان با بسیار عسکر شهید شدند و تفصیل آن واقعه هائله ازین قرار است:

در دهه اول ماه اسد سال ۱۳۰۳ ش مطابق عشره سوم ماه ذیحجه الحرام و اواخر جولائی ۱۹۲۴ ع در سلسله مخابرات تلیفون و ارسال و مرسول مکاتیب قرارگاهای عسکری توقف پیش شد، پس از تحقیق معلوم گردید که عده زیادی از اشرار کوتل تیره را که کوه صعب المرور و نهایت بلند و بر سائر نقاط حاکم است، اشغال نموده و سلسله مخابرات را قطع کرده اند.

وزارت حربیه یک قطعه عسکر موسوم به [جان فداء] را به قیادت محمد اسمیل خان غندمشر^۱ با لوازم حربی جهت سرکوبی اشرار و بالتکرار قائم داشتن سلسله رسل و رسائل و امنیت راه فرستاد. قطعه مذکور بخود معلوم کرد که جمعیت کثیری از اشقیاء نقاط حاکمه کوتل تیره را اشغال کرده و بدون آنکه اشرار را بقوه توپها از آنجا بفرار مجبور کرده راه را بر امن نسانند دیگر چاره را مفید ندیدند. چون در آن روز فرصت مساعد نبود این کار را ملتوی بفرما نمودند و اما سهو کلی که بعمل آوردند این بود که در همان

^۱ محمد اسمعیل خان پسر سردار محمدیوسف خان ابن امیر دوست محمد خان و مادرش از مردم نورستان و عیال اولش مسماء کوکبه بنت غلام جیلانی خان پوپلزائی و عیال دومش دختر دلاورخان پوپلزائی بودند. از عیال اول یک دختر (مستوره) بجا ماند و او بعقد ازدواج غلام مصطفی نگاوی سابق معاون ارکان حربیه آمد. و از عیال دومی یک دختر در عقد نکاح محمد شریف خان ولد حاجی محمد نبی خان و یک پسر محمد اکرم بجا ماند.

روز و شب در نقاط حساس افراد محافظ مقرر نساختند.

و در همین روز از عقب قطعۀ جانفدا عبدالحمیدخان محمدزائی غندمشر رئیس ارکان حربیه برای معلومات نمودن بعض نقاط مهم عسکری و راه‌های قابل تردد اشرار و نقشه کردن اردوگاه‌های قابل بودوباش عساکر مدافع و مذاکرات با اهالی گرد و نواح آن منطقه نیز رفته و بنام معاینه عسکری و اعطای بعض هدایات نسبت باستحکامات و وقت تعرض و حرکت گشت و گذار نموده، شمولیت خود را در آن شب و روز یک نوع خدمت می‌شمرد و شب بنام عدم مساعدت وقت در اردوگاه اقامه کردند و اصلاً هردو جوان آزاده شب در میان خیمه سترنج بازی را آغاز نموده و محمداسمعیل‌خان غندمشر به عبدالحمیدخان غندمشر می‌گفت اگر تو امشب اینجا نباشی من خیلی دق می‌شوم و ضمناً به قریه‌داران التمرور یادداشتی را نسبت باحضارشان به نزد رئیس ارکان حربیه ارسال نمودند.

ملک محمدافضل‌خان التمروری حیثی که مکتوب را خواند جواب ننوشته و خود در اردوگاه رسیده عذر و معذرت زیاد نموده گفت که قوم خودم در قطع سلسله رسل و رسائل و مخابرات تلیفون قطعاً بی‌دخول و بی‌غرض می‌باشند و این حرکت از طرف یک جمعیت اشرار که مرکب از نفری اوباش و یله گرد و چند تن از مردم منگل اند بعمل می‌آید و ما را دخلی نیست و این کلمات گفته واپس رفت. ملک محمدافضل‌التمروری که از راه‌شیطنت هردو نفر صاحب‌منصب حکومت را غافل ساخت باشرار داناند که صاحب‌منصبان مذکور در اردوگاه بغفلت و تن‌آسایی بسر می‌برند و از خود قوت محافظ و مدافعه ندارند.

و می‌خواستند بار مسؤولیت را بر ذمت من بگذارند عذر خواسته قبول نکردم، و ضمناً اشرار را به حمله نمودن وقت شب بالای اردوگاه تشجیع نمود و اشرار نیز قیاس کرده بودند که در همین اردوگاه رپیه نقد و جباخانه‌ای که از کابل فرستاده شده است موجود است.

و بطوریکه گفته شد عبدالحمیدخان غندمشر رئیس ارکان حربیه شب بنام اینکه واپس رسیده نمی‌تواند مهمان محمداسمعیل‌خان غندمشر و به اردوگاه ماند و ساعتی بعد اشرار حمله کردند و نائره جنگ در اشتغال آمد و هردو صاحب‌منصب بوسیله توپ و تفنگ از اردوگاه مدافعه کردند و اشرار نیز بشدت فیرهای متواتر می‌نمودند و پس از چندبار رد و بدل شدن گلوله جنگی تعداد فیرهای اشرار روبه ضعف نهاد تا آنکه کاملاً خموش گردید و سهوی بزرگی که بعمل آمده بود این بود که از طرف هردو صاحب‌منصب چون مترصدین فعال و بیدار از پیش برای ترصد اشرار تعیین نکرده بودند وظیفه کشفی بطوریکه لازم است اجراء نگردیده بود از کشف ارتباط‌های بهم رسانی از احوال دشمن غفلت ورزیده بی‌خبر ماندند و تقریباً ساعت چهار بچه صبح باز دفعتاً یک هجوم شدید از آن نقطه بقرب اردوگاه بنظر آمد و مکرر امر آتش داده شد. اما چون اشرار از غفلت کشفان سست و تنبل و غافل استفاده کرده بسیار پیش آمده بودند فیرهای تفنگ عساکر سودی نه بخشیده کار به نوزه جنگی و برچه کشی انجامید. و در فرصتی که عساکر حکومت با اشرار دست و گریبان بودند ناگاه باز اطراف جمعیت قوه‌الظهر باغیان مانند مور و ملخ بر عساکر بهم آمده، تقریباً چهار ساعت یعنی تا ساعت (۹) صبح این جنگ خونین دست

و گریبان بود و سیلابه و نیزه و شمشیر دوام کرده و از طرفین بسیار نفر بقتل رسید، و بالآخر عساکر حکومت باشرار غالب و آنها را کاملاً مغلوب و مجبور بفرار نمودند و در همین جنگ برگد محمداسمعیل خان و عبدالحمیدخان رئیس ارکان و ملاعبدالمجیدخان رئیس خزانه و کلیددار ارگ^۱ و دو قطعه عسکر جان فدا و چپلی پوش در دشت بیدک به شهادت رسیدند و چند نفر از سپاهییانی که آن واقعه را بچشم سر دیده بودند چون بشکل معجزه آسای حیات دوباره حاصل کرده بودند، کوائف را حکایت کردند.

در خبرهای رسمی همان وقت از غفلت هردو صاحب منصب شهید مذکور اشارتاً حرف زده می شد و اما از صراحت بیان بلحاظی که به قتل رسیده و هردو نفر بخاندان محمدزائی مربوط بودند، خودداری می شد. و قبور شهداء آن شب در دشت بیدک هنوز نمایان است

و واقعه آن شب از مشهورترین واقعات جنگ سمت جنوبی وقت ملای لنگ است چه وقتی این خبر بکابل رسید هنگامه عجیبی برپا کرد. و نگارنده این تاریخ اگر که در آن وقت شش سال عمر داشتم اما در روزی که پدرم و مادرم از چهاردهی بغرض اشتراک در محفل تعزیت محمداسمعیل خان رفتند از احوال اطفال و هردو عیال جوان او خیلی اظهار تأثر می نمودند. و نیز از باعث قتل بسیار نفر از هر زبان همین یک آواز برمی آمد که می گفتند مردم تباہ شد. و تلفاتی که برای اردوگاه حکومت درین مصادر که سخت ترین تمام مصدمات آن سال بود آنچه بوقوع پیوست نسبت به صدمات مالی و جانی اشرار اندک اعلام شده بود و نشر این خبر در حقیقت برای تسلی خاطر بازماندگان متقولین لازم دیده شده بود. و فهرست اسماء شهداء آن واقعه و سائر واقعات آن سال که در منار علم و جهل در دهمزنگ نقش شده ثابت می کند که خسارات جانی عسکری تا کجا بوده است.

و اما از نگاه انتقام جویی سائر قطعات عساکر نام و نشانی از اشرار که قبل از آن واقعه در اثر آن حمله آور می شدند و دست ظلم و تطاول را بر مال و جان ساکنان لوگر و چرخ و اطراف و نواحی ملحقه آن دراز کرده در نهب اموال و پریشانی اهالی بطور سری و علنی و دهاره بازی می کوشیدند در آن منطقه ها نگذاردند. اما در قشلاق های دوردست قریه جات بعد از آن حمله جمعیت های بزرگ و دهاره حمله آور می شدند و در این وقت وزارت حربیه از مساعیات جمیله و خدمات فداکارانه غلام نبی خان چرخ^۲ و

^۱ ملا عبدالمجید ولد ملا محمد یعقوب حکیم اصلاً از مردم بخارا قوم ازبک بودند. ملا محمد یعقوب حکیم به همراه امیر دوست محمدخان بغرض خدمت فن طبابت وارد افغانستان شد و در سال ۱۲۸۳ ق یک دریند قلعه و دو قلعه زمین عبدالکبیرخان ولد سردار محمد امیرخان ولد سردار عبداللہ خان وکیل الدوله را در چهاردهی خرید و آن قلعه بنام ملا عبدالمجید مذکور هنوز در کوته سنگی که بنام میرویس میدان یاد کرده اند، پابرجا و مشهور است. ملا عبدالمجید که کلیددار ذخیره ارگ و هم رئیس ضرابخانه بود در سال ۱۳۰۲ ش حاکم لوگر مقرر شد و در همان شب غنچه کلیدها را اشرار از جیبش ربودند و دروازه های ارگ که مربوط به کلیدهای مذکور بود قفل ماند و چند روزی سرگردانی عائد کرد. ملا عبدالمجید در دشت بیدک توسط یکنفر ملک جسدش مدفون گردید پس از مرگش نظر محمد بابکر خیل و محمدیونس ولد ملا محمد اعظم عطار دامادش قلعه و جایداد او را تصرف کردند و از سالهاست که بجایداد موروثی او زندگانی و کامرانی می نمایند. (عزیزالدین وکیلی پوپلزائی)

^۲ غلام نبی خان سابق وزیر مختار افغانی در مسکو در سال ۱۳۰۳ ش معین وزارت امور خارجه مقرر گردید. و مذکور که قوم احمدزائی و ساکن چرخ لوگر و از یک خانواده مشهور آن سمت و از خدمتگاران با وفای اعلی حضرت امان الله شاه غازی بود با

بفردای آن روزی که در صباح آن مصادمه اشرار برعلیه عساکر حکومتی بوقوع آمده بود و با ملک محمدشریف خان عازم آن سمت گردید و هم از جلوگیری و اصلاحات اصلی که سردار عبدالقدوس خان صدراعظم و سردار شاه ولی خان نائب سالار اسبق و حضرت فضل عمر مجددی مشهور به [حضرت شوربازار] و حاجی ملا عبدالرزاق خان و غلام محمد خان وردک وزیر داخله و محمد عمر خان لوا مشر مشهور به سورجنیل (ولد غلام نبی خان فرقه مشر قوم ناصری) ولد گل احمد خان مدیر عمومی پولیس [ولد برگد عبدالاحمد خان غزنوی قوم تاجک] و علی احمد خان بارکزائی شاغاسی ملکی اسبق بر اساس درست در اصلاح و سداد آوردن جمعیت باغیان بطوریکه [هم سیخ نسوزد و هم کباب] مصروفیت داشتند و بکمال رشادت در اطراف و نواحی منطقه باغیان مشغول اقدامات و اجراءات بودند، ضمن نشریه رسمی آردوی آن وقت ابراز تشکر نمود. و هم وزارت حربیه در نشریه مورخ دوشنبه (۲۷) اسد ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۶) محرم الحرام ۱۳۴۳ ق و موافق (۱۸) اگست ۱۹۲۴ ع خبر داد که اگر آن طایفه اشرار تا تکمیل آن تاریخ آخرین که از طرف پادشاه مهربان رحیمال قلب ما اعلیحضرت امان الله شاه غازی و جمعیت علماء افغانستان برای تائب شدن و مکرراً قبول اطاعت پادشاهی نمودن برای شان تعیین یافته است بشاهره صلاحیت و اسلامیت نپوئیدند دیده خواهد شد که دفعته از اطراف و جوانب سمت جنوبی و از حصص گردیز، لوگر، جاجی، چمکنی و اطراف التمر که قواء مکفیه حربیه به انتظامات مکمل در آن مقامات موجود و تماماً انتظار امر آخرین شهیار غازی را دارند یک آتش خانمانسوز بالای این جهال خواهد افتاد.

و روز جمعه (۲۴) اسد مطابق (۱۳) محرم و (۱۵) اگست از لوگر خبر رسیده بود که امروز دهاره باغیان در موضع حصارک معلوم شده خیال حمله را داشتند و از طرف عساکر حکومت زیر آتش توپ و تفنگ گرفته شدند و در نتیجه اشرار عقب نشسته فرار کردند. عساکر تعقیب نمودند و از جانب اشرار زائد از هفتاد نفر کشته و جمع کثیری را زخمی از خود گذاشتند از عساکر حکومت یک نفر شهید و سه نفر مجروح گردیدند.

و روز شنبه (۲۵) اسد نیز خبری از لوگر رسیده بود که به همین نزدیکیها در اطراف لوگر یک مقابله عساکر ما با اشرار فجاء بعمل آمده و در نتیجه آنها را چنان یک شکست فاحش نصیب شده است که تمام اسباب و سامان جنگی آنها بصورت غیرمنتظم بدست عساکر حکومت رسیده، کشته و زخمی بسیاری از طرف اشرار بمیدان افتاده است و خبر مابعد رسانید که تا حال تعاقب آن جمعیت جاری و از خوف همه در حال فرار اند.

و بقراری که بعداً خود وزارت حربیه معلوم کرد غلام نبی خان چرخ معین وزارت امور خارجه در یکی از قلعهها بشدت محصور شده بود که اگر افراد رساله شاهی فوراً بکومک نمی رسیدند حیات غلام نبی خان با یکعهده همراهانش برباد می رفت و محمد ایوب خان (ولد محمد صدیق خان ولد محمد کلان خان پوپلزائی)

آنکه معین وزارت امور خارجه مقرر بود در جمله صاحب منصبان نظامی به جنگ منگل فرستاده شد و محمد ایوب خان رساله دار عسکرشاهی پسر کاکای پدر نگارنده معیت او را داشت. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

که بعد از آن واقعه هائله حثیت یاور نظامی غلام‌نبی خان را پیدا کرده بود گزارش آن واقعه را تائید می نمود و می گفت غلام‌نبی خان ب فکر اینکه لوگر وطن خود من است غافلانه حرکت می کرد و افراد رساله شاهی که مترصد احوال بودند خود را بفوریت باستخلاص او رسانیدند تا باعث نجاتش از مرگ گردید.

تفصیل واقعه دشت بیدک

در صفحه قبل از کشته شدن سه نفر صاحب منصب و افراد متذکر شدم. چون تفصیل مزید آن واقعه را در سالیان بعد از زیان شیراحمدخان محمدزائی کپتان آن وقت قطعه نمونه شنیدم اینک سراپا سپرد تاریخ می نمایم:

«از کابل سیزده بار اشتر رپیۀ نقد و صندوق های کارتوس برای انعامات و تقویت عساکر به سمت جنوبی فرستاده شد و درین قافله تعداد زیاد دستمال ها که بگوشه هر یک آن یک عدد طلا بسته و از حضور ملکه ثریا برای هر فرد عساکر بطور انعام اعطا و ارسال یافته بود نیز در بین صندوق ها و همراه قافله مذکور فرستاده شد. محافظین زر نقد و صندوق های حامل جباخانه عبارت از افراد و ضابطان قطعه نمونه بودند. در وقت اقامت قطعه نمونه بدشت بیدک لوگر اشرار جنوبی بکدام ذریعه پی خبر یافتند که عساکر حکومتی با مقدار زیاد طلا و نقره و جباخانه در دشت بیدک قرار دارند و پیش از آنکه اشرار آمدگی حمله بطرف دشت بیدک بگیرند، قطعه نمونه با احمال و اثقال و زر نقد و مقدار دستمال های خلعتی از آنجا عبور کرده بودند.

و بعد حرکت آنها جای شان را قطعه های عساکر جان فدا و چپلی پوش اشغال کردند. اشرار ب فکر آنکه همان دسته عساکر محافظین قافله سیزده اشتر حامل رپیۀ و صندوق های کارتوس و انعامات بدانجا هنوز قرار داشته حرکت ننموده اند، ناگاه هجوم آورده تلفات نهایت زیاد جانی بر افراد و دو صاحب منصب بزرگ نظامی و یکنفر مأمور عالی رتبه ملکی وارد نمودند و در حقیقت منظور اشرار تاراج کردن اموال و جباخانه بود و اینکه محمد اسمعیل خان برگد نظامی غافلانه بسر می برد دلایلش این بود که او هرگز گمان نداشت اشرار بدین فوریت و شدت بطرف دشت بیدک حمله بیاورند و از نیم شب تا طلوع صبح در جنگ مقاومت کنند و این غلط فهمی طرفین بعدها مکشوف گردید.

فتوای حکم جهاد از طرف علماء بر اشرار سمت جنوبی

در روزهای دوشنبه (۲۰) الی شنبه (۲۵) اسد سال ۱۳۰۳ ش جلسه های متواتر علماء بزرگ کشور عزیز افغانستان در شهر کابل منعقد و در موضع سرکشی و شورش سمت جنوبی و الحاق عبدالکریم پسر امیر محمد یعقوب خان مرحوم به او شان گفت و شنید داشتند بعد از مباحثه و مذاکره مزید فتوا بر بغاوت قطعی و حکم جهاد برعلیه باغیان مشروحاً و مفصلاً باقامة دلائل مبینه و شواهد مقنعه دادند و نقل فتوانامه جهاد علماء ازین قرار است:

«اسبابی که بیشتر آن اشرار را مخالف مقررات شریعت غرای محمدی (ص) قرار داده و زیر بار مسؤولیت

ملی و دولتی آورده در زمره اهل بغاوت عاصی مشمول داشته است، همانا سرکشی از امر سلطان عادل شریعت‌پرور و نقض مواعید متواتر و مکرر و نهب اموال و سرقت متوالیه قری و ائقال و قطاع‌الطریقی و عدم پابندی بر اوامر و نواهی شرعی بوده است.

اگرچه این طوائف خیره چشم سرکش از اول مرحله شرعاً و عرفاً باغی شمرده می‌شوند اما چون در ظاهر دم از تائید مذهب و حرف از مسائل شریعت می‌زدند، ازین رو اعلیحضرت معظم غازی شریعت‌خواه ما در امر مراعات و مواسات و طرف داری آنها می‌کوشید. بعد ازینکه علماء معظم و هیأت مفخم لویه‌جرگه تمام نظامات و قوانین عهد امانیه را به تحت تدقیق آورده با کتب فقهیه مقابل نمودند، تمام مندرجات و اساس قوانین و نظامات ما برشالوده و تهداب شریعت غرای محمدی (ص) بوده تنها (۱۹) مواد آن بر مسائل ضعیفه مختلف فیه فقهیه اندراج یافته بود که آنها را از نظامنامه‌ها اخراج و بجای آن مسائل معتبره مفتی‌به را مقرر داشته صورت اصلاحات و تصویبات خودشان را با نصائح و هدايات لازمه برای آن جماعت باغیه ارسال داشتند.

از آنجا که آن اشرار نابکار در حقیقت دشمن اسلامیان و افغانستان و طرفدار اعدا و دشمنان ما بودند و بدین و اسلام سروکاری نداشته محض جهت پیشبرد مقاصد شنیعه خویش سنگ مذهب و شریعت را بر سینه خود می‌کوفتند ازین اصلاحات و تصویبات و هدايات علماء علام متأثر نشده بنصائح و نظریات آنها وقعت و اهمیتی نگذارده فوراً نقشه دیگر طرح افکنده یک پرستارزاده امیرمحمد یعقوب‌خان مرحوم را از بنارس دعوت و بعوض ملای‌لنگ (عبدالله) وی را سرغنه اشرار در مجلس بغاوت خود قرار داده برعلیه افغانستان مصروف به تشبثات شده اند. لاینبغی معلوم شد که از اول الی الآن آن جمعیت شرارت‌پیشه‌گان دشمن شریعت بوده مقصدی به اسلامیت نداشته خواهش سلطنت و خرابی ملت و بریادی مملکت را بدل می‌پرورانیدند، لهذا بر آنها عموم علماء و مشائخ و سادات حکم قطعی وزارت را جریان داده جهاد کردن را به همراه آن اشرار لازمی قرار داده، مقتولین باغیان را مردار و قاتلین را غازی شمرده اند.»

فتوای عمومی نسبت به عبدالکریم و اشرار منگل

وکلاء و اعزه و صاحب‌رسوخان شش‌کروهی کابل روز جمعه (۲۴) اسد سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۳) محرم الحرام ۱۳۴۳ ق و موافق (۱۵) اگست ۱۹۲۴ ع متحداً و متفقاً به وزارت حربیه حاضر شده و گفتند که بغاوت مردم منگل و جدران و بعض حصص دیگر سمت جنوبی و الحاق عبدالکریم فراری از بنارس هندوستان که یک مرد ضعیف‌العقل و نحیف‌الجثه شرابخور، زانی، قمار باز، چهار عیب‌شرعی، معقوق الوالدین است با جمعیت اشرار و حمله‌آوری بغات برعلیه عساکر حکومت افغانستان بصورت دزدی و دهاره و عدم مقابله آنها بصورت ظاهری و اصول حربی با قوای نظامی حکومت ما بجز از نفاق و تفرقه افگنی در بین ملت و خواری و زیونی را عائد نمودن به رعیت و مملکت ما دیگر نتیجه و ثمره‌ای را عائد نخواهد کرد، ازین رو ما رعایای صادق‌اعلیحضرت غازی و فرزندان خیریت اندیش خطه پاک افغانی چنان عرض و التجا می‌نمائیم که برای ما هم اجازه داده شود تا بطور قومی و السی و ایله جاری برادران و

فرزندان و اقوام و اتباع و عشیره خودمان را کفن پوشی کرده به وزارت حربیه حاضر نموده بعد از تصویب و منظوری وزارت حربیه آنها را برای جهاد فی سبیل الله و مقابله آن اعداء دین محمدرسول الله بفرستیم. زیرا که سرکوبی و گوشمالی آن اشرار از روی شرع و عقل و عرف تنها فرض ذمت عساکر ما نیست بلکه همه ما ملت افغان تا روح در بدن و جان و جان در تن داشته باشیم برعلیه آنها کمر همت را بسته در تادیب و ترهیب و قتال آن اشرار می کوشیم تا که آنها را براه اصلاح و سداد بیاوریم.

چون وزارت حربیه این جوش و خروش اهالی را نسبت بسرکوبی آن باغیان ملاحظه کرد و این قرارداد و تعهد آنها را بصداقت و صواب قرین یافت و عدم قبولیت این معروضه شانرا موجب مایوسی و دل شکنی آنها پنداشت، لهذا بآنها گفت که تفنگ و کارتوس و آلات جارحه هرچند که به کار مجاهدین تان بیفتد، موجودی و تهیه آنها وزارت حربیه نموده تمام جوانان و سربازان وطنخواه شما را حاضر است که کاملاً مسلح بسازد.

تعطیل جشن استقلال

در پنج ماه اول سال ۱۳۰۳ ش چون غالب قشون و صاحب منصبان عساکر سوار و پیاده و بعض شخصیت های بزرگ در سمت جنوبی مشغول خدمت بودند و نیز برهمی شدیدی که در ماه سرطان و اسد از آنطرف بعمل آمد، جشن استقلال که در نظر بود در برج اسد مطابق معمول منعقد گردد اعلیحضرت امان الله شاه غازی امر فرمود که تا حین ورود قطعات قشون شاهی از سمت جنوبی به کابل ایام جشن تعطیل یابد تا در آن ایام پرشکوه تمام عساکر اشتراک نمایند.

بازگشت وزارت ها از پغمان به شهر کابل

در برج اسد سال ۱۳۰۳ ش حکومت اراده داشت که وزارت خانه ها از پغمان نسبت به سال های گذشته از لحاظ واقعات سمت جنوبی پیشتر به شهر کابل نقل مکان نمایند، مگر محض برای مراسم جشن در پغمان مانده بودند.

چون جشن تعطیل یافت، وزارت ها از پغمان بکابل منتقل شدند و سبب حقیقی تعطیل جشن و این نقل مکان شدت جنگ ملای لنگ و عبدالکریم فراری و پریشانی احوال عموم مردم بود و اما در آن روز سیاستاً سردی هوا را شهرت دادند.

ورود طیارات جدید افغانستان از پشاور بکابل

طیارات ساخت انگلستان که قبلاً از طرف دولت پادشاهی افغانستان خریداری شده بود روز جمعه (۳۱) اسد سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۰) محرم الحرام ۱۳۴۳ ق و موافق (۲۲) اگست ۱۹۲۴ ع وارد کابل شد. حکومت افغانستان رنگ آنها تبدیل و نشان خارجی آنها محو و بزیر بال طیاره کلمات مقدسه الله اکبر بخط جلی نوشت. محمدرحیم خان کندکمشر افغانی از پشاور در یکی از همان طیارات نشسته بکابل آمد.

مقرری اولین قوماندان طیاره

اولین میدان هوایی کابل در سال‌های ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ ش در دشت بلندآب کابل آغاز و انجام و توريد طیاره در کابل از همان وقت جداً مدنظر گرفته شد و هم اولین دسته طلاب افغانی برای آموختن فن هواپزای در خارج در عصر امانیه فرستاده شد و هم اولین دو نفر از جوانان افغان که بصفت اولین پیلوت شناخته شده محمد احسان و محمد محسن است که در مالینا در فن هواپزای تحصیل کرده بوطن برگشتند.

محمد احسان [ولد محمدیوسف] از مردم قندهار در سال ۱۳۱۸ ق [۱۹۰۰ م] در قندهار متولد گردید. پس از تحصیلات ابتدائی در سال ۱۲۹۷ ش کپتان یکی از قطعات پیاده کابل مقرر و در سال ۱۳۰۰ ش بهم الینا فرستاده شد و در سال ۱۳۰۳ ش وارد کابل گردید. اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی - آن اولین پیلوت افغانی را برتبه غندمشری اول قوماندان قواء هوایی مقرر فرمود.^۱

اعلان رفع اشتباه

در ایامی که جنگ منگل بدرجه آخرین حد شدت خود رسید، دشمنان افغانستان تبلیغات می‌کردند که دامنه این جنگ تا حدود غزنه و قندهار و جلال‌آباد را فرا گرفته است و حکومت بتزید آن اعلانی نشر نمود و اگر که در اشتهار زمینه شورش محدود نشان داده شده بود اما آنچه مردم احساس می‌کرد که وسعت زیاد پیدا کرده است نیز حقیقت نداشت.

سنگسار شدن ملا نعمت‌الله یکی از پیروان غلام‌احمد قادیانی در شیرپور کابل

در دهه دوم ماه اسد سال ۱۳۰۳ ش مطابق دهه اول محرم الحرام ۱۳۴۳ ق در حدود شیرپور شهر کابل یکنفر ملا نعمت‌الله قادیانی که از پیروان غلام‌احمد قادیانی بود، برخلاف عقائد اسلامی و مقررات شرعیه غرای احمدیه و ایجابات مذهب حنفیه حضرت امام اعظم علیه‌الرحمه اظهارات می‌نمود و مردم را بسوی اتباع عقائد باطله قادیانیه خویش دعوت همی‌نمود، قرار فیصله علماء محکمه شرعیه ابتدائیه حقوق و جزاء و مرافعه مرکزی و چون یکی از واقعات مهم سال ۱۳۰۳ ش و مصادف به ایام شدت جنگ منگل است اینک تفصیل این مطلب و شرح واقعه ملا نعمت‌الله مذکور را درج تاریخ می‌نمائیم:

در اواخر عهد سلطنت امیر عبدالرحمن‌خان یکنفر از مبلغین مذهب میرزا غلام‌احمد قادیانی در خوست سمت جنوبی پیدا شده بود و در موقع اظهار و تبلیغ عقائدش بمردم از طرف علماء آنجا برای دستگیری

^۱ عیالش از مردم استالف و این اولین قوماندان در مرکز استالف بخود خانه ساخت و بالای دروازه صورت طیاره را نقش نمود. باعتبار دوره امانیه در سال ۱۳۰۹ ش مجدداً قوماندان طیاره مقرر شد و در سال ۱۳۱۶ ش فرقه‌مشر دوم و در سال ۱۳۲۴ ش فرقه‌مشر اول ترفیع نمود. در باغ علیمردان کابل سکونت داشت و بتاریخ سه‌شنبه (۵) برج سنبله سال ۱۳۲۴ ش [۱۹ رمضان ۱۳۶۴ ق - ۲۸ - اگست ۱۹۴۵ م در اثر مرض فشار خون وفات یافت و در شهداء صالحین بخاک سپرده شد. چون اولین پیلوت افغانی و هم اینکه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی اولین توريد کننده طیاره و هم باین سیاست که قوماندان طیاره بطور حتم افغان باشد از راه تقدیر و تشویق فرمان قوماندانی طیاره را بنام آن امضاء نمود. مذکور فرزند یک خانواده صاحب هنر آهنگر کار و ساز بود.

او تقاضاء شده، حکومت محل قادیانی مزبور را دستگیر و به شهر کابل فرستاد. علماء بزرگ دارالسلطنه کابل که مدرسین مدرسه شاهی بودند برای رفع اشتباهاتش با او مذاکره نمودند، اما ملای قادیانی اظهارات و دلائل علماء را قبول نکرد و از عقیده خود برنگشت، لابد علماء مدرسه شاهی عقائد او را خلاف عقائد اهل سنت و جماعت و خودش را ملحد گفت حکم به قتل او دادند و به قتل رسید.

دفعه دوم صاحبزاده عبداللطیف مقلد و مبلغ ثانی مذهب قادیانی ظهور نمود، مذکور نیز از علاقه خوست جنوبی و از ملاهای معروف آنجا بود و در کابل بین اعیان و اشراف رسوخ و شاگردان داشت. مذکور قبل از آن که گرویده مذهب قادیانی شود یعنی غیرمقلد و یا عامل بالحدیث بود، در اوائل سلطنت امیر حبیب الله خان شهید، صاحبزاده مذکور بقصد زیارت بیت الله الحرام عازم عربستان گردید در موقع ورود به ندوستان در قادیان با حکیم نورالدین خلیفه اول میرزا غلام احمد صحبت نموده بعقیده او گروید و از زیارت حج صرف نظر کرده واپس به خوست رفت.

در مکتوباتی که به شاگردان سابق خود در باب انصراف خود فرستاده بود نوشته بود، چون به دارالامان قادیان رسیدم فیوضاتی بیشتر از آنچه در زیارت بیت الحرام متوقع است اینجا یافتم. لاجرم فسخ عزیمت نموده پس گشتم ازین نامه های او حکومت سراجیه مطلع شد و صاحبزاده عبداللطیف را از خوست بکابل خواسته حبس کرد پس از چندی قرار خواهش خود او برای مباحثه بحضور علماء فرستاده شد. در آن وقت پنجاه نفر از علماء مشهور برای تألیف کتاب سراج الاحکام در مدرسه شاهی حاضر بودند. مجلسی در مسجد بزرگ مدرسه تشکیل یافت و از طرف علماء بزبان یکنفر آنها قاضی بابامر ادخان که در آن وقت قاضی کابل بود با او از صبح تا اول عصر بحث جریان داشت، صاحبزاده وفات عیسی علیه السلام را مستند به حدیث بخاری، کرد بخاری بدست او داده شد، زمان درازی ورق زد وحدیث را نیافت در خاتمه علماء متفقاً او را به گشتن از عقیده متبوعه قادیانی دعوت کردند. حتی بعض اکابر علماء سرهای خود را برهنه کرده عذر و الحاح بسیار نمودند که از عقیده خود رجوع نماید اما رجوع نکرد. بالآخر صاحبزاده را رخصت دادند که بهم حبس ببرند و علماء جواب قتل او را نوشته بحضور امیر حبیب الله خان فرستادند. فردای آن روز صاحبزاده و تمام علماء بحضور حاضر شدند و محضر قتل صاحبزاده قرائت شد امیر حبیب الله خان هم از او خواهش نمود که از عقیده جدید بازگشته به عقیده اهل سنت و جماعت رجوع نماید ولی مؤثر واقع نشد بالآخر قرار فتواء، علماء، امیر حبیب الله خان به قتل او حکم داد و با حضور علماء رجم گردید.

بعد از آن واقعه مردم دانستند که هر که معتقد آن مذهب شود کشته می شود.

در اوائل سلطنت اعلیحضرت امان الله شاه غازی مبلغ سوم مذهب، قادیانی ملا نعمت الله پنجشیری وارد کابل گردید. مذکور در اوائل ورود خود عقیده قادیانی را اظهار و تبلیغ نمی کرد و اما بعد از مباحثه و صحبت های خصوصی با بعض افراد که از آنها مطمئن بود بعض اشخاص مسبوق شدند که ملا نعمت الله پنجشیری عقیده قادیانی دارد و آن عقیده را ب مردم تبلیغ می کند. بالجمله در اواخر که واقعات سمت جنوبی و تحریکات انگلیسان بوسیله خائنین در سرحدات مذکور شدت کرد، ملای مذکور جرئت

یافته به تبلیغات علنی آغاز کرد و مسئله بحد شهرت رسید و ادارهٔ بلدیة کابل ملا نعمت‌الله را جلب و بعد از اقرار مذکور باتباع عقیده قادیانی، او را بقوماندانی کوتوالی فرستادند. در قوماندانی هم ملا نعمت‌الله اعتراف کرد که عقیده قادیانی حق و خودش دارای همین عقیده است و آنرا حق دانسته بمردم اظهار و تبلیغ می‌کند. اداره قوماندانی کوتوالی، ملا نعمت‌الله را به محاکم ثلاثه عدلیه [ابتدائیه، مرافعه، تمییز] فرستاد که آنچه دربارهٔ او حکم‌شرع انور باشد، اظهار نمایند تا بهمان قرار با ملای مذکور معامله شود. از هرسه محکمهٔ شرعیه از طرف قضات و علماء حکم‌شد به بطلان عقیده و کفر و الحاد ملا نعمت‌الله و وجوب قتل او قرار احکام شریعت مطهر نبوی و امرقضات و علماء محاکم ثلاثه عدلیه، ملا نعمت‌الله پنجشیری مبلغ عقیده مبتدعه میرزا غلام‌احمد قادیانی را بروز یکشنبه (۸) سنبله سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۸) محرم‌الحرام ۱۳۴۳ ق در مقتل شیرپور کابل مردم رجم نموده به قتل رسانیدند.^۱

در موقع سنگسارشدن ملا نعمت‌الله مذکور جم غفیری اهالی از لشکری و کشوری هجوم آورده بودند، و آن بدبخت تا دم آخرین از آن هرزه سرابی و یاوه گویی‌های خویش که داشت باز نیامد و تا حین هلاک تائب نشد. و در ظرف چندثانیه طوری زیرسنگ باران گرفته شد که بر وجودش یک پشته از سنگ تشکیل گردید و صورت فیصله شرعیه که در محاکم شرعیهٔ کابل نسبت به سنگسارشدن مذکور اصدار یافته و هیأت عالی تمییز وزارت عدلیه نیز آن فیصله را تصدیق کرده است عیناً نقل می‌شود:

«بتاریخ بیست اسد ۱۳۰۳ شمسی مطابق ۹ محرم‌الحرام ۱۳۴۳ قمری حاضر آمد در محکمهٔ شرعیه ابتدائیه کابل بقرار ارسال قوماندانی کوتوالی کابل مجز باسم و نسب خودش ملا نعمت‌الله ولد امان‌الله ولد میرزا ساکن ده خوجه رخه پنجشیر در حینیکه از جمله اتباع میرزا غلام‌احمد قادیانی بوده از نزد مذکور پرسیده شد با اینکه مقرر خود را حنفی مذهب می‌گفت اقرار نمود که میرزا غلام‌احمد مذکور مسیح موعود مهدی معهود و نبی ظنی است و حضرت عیسی روح‌الله علی نبینا از آسمان بصورت جسمانی حق نیست و نیز به همان معتقدات مذکوره معتقد است و خود من نیز به همان معتقدات مذکور مندرجات کتاب او را حق می‌دانم و میرزا غلام‌احمد مذکور اگرچه نبی صاحب شریعت جدید نیست اما نبی ظنی یعنی فنا فی‌الرسول است و وحی بر او بدون واسطه جبرئیل نازل شده و الهام را از اسباب علم می‌دانیم. بنابراین از اقرارهای ملا نعمت‌الله مذکور ثابت‌شد که از اتباع غلام‌احمد قادیانی است، اگرچه کفر و الحاد و بدعت میرزا غلام‌احمد مذکور را به شهرت و حد متواتر رسیده و کتاب‌هایی که او بزبان عربی و دری دارد و تألیف کرده مملو از کلماتی است که ظاهراً کفر است اما همین کلماتی را که بزبان خود اقرار و بقلم تحریر داشته بقرار اصول مذهب امام ابوحنیفه نعمان رحمة‌الله تعالی علیه و قواعد عقائد اهل سنت و جماعت ملا نعمت‌الله مذکور را به ظاهرالفاظ و اعتقاد داشتن او بحقیقت کتاب‌های مذکور کافر و نسبت به تأویلات او ملحد و مبتدع دائمی گفته می‌شود چنانچه خود مذکور نیز اقرار بدعوت خود کرده و حکم مذکور بقرار اصول مذهب ابوحنیفه (رح) قتل است. چنانچه قبل ازین در عصر اعلیحضرت امیر

^۱ چون محرکین این مفسدین زمامداران آن وقت هند برتانوی بودند، پس از قتل مذکور پیروان مذهب قادیانی در هندوستان مضامین زیاد برضد افغانستان انتشار دادند و از طرف کابل جواب‌های دندان‌شکن در جریدهٔ رسمی امان افغان بقلم سید محمدقاسم‌خان مدیر اخبار موصوف درج گردید. تا آنکه قادیانیان لاجواب شدند.

حبیب‌الله خان شهید بر یکنفر عبداللطیف نام تابع قادیانی مذکور نیز همین حکم از طرف علماء وقت شده و اجراء آن را نموده بودند و توبه او مسقط قتل او نمی‌شود و محکمه مرافعه مرکزی کابل تصریح کرد: چون فیصله هذا قاعده بذریعه قوماندانی محکمه شرعیه مرافعه فرستاده شده بنابراین خود نعمت‌الله مذکور نیز به محکمه هذا حاضر گردید و مطابق به مندرجه فوق اقرار نمود و علاوه بران اقرار نمود که علماء عقائد اهل سنت و جماعت را که مسئله نزول عیسی روح‌الله را بصورت جسمانی گفته اند آنها را در همین مسئله مخطی می‌دانم کسانی را که از اهل تفاسیر اسلام برفع عیسی روح‌الله علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام معتقد اند و قول کرده اند مخطی می‌داند. فلہذا این خادم‌شرع شریف حکم فیصله هذا را صحیح دانسته امضاء بصحت آن کردیم فقط تحریر یوم دوشنبه (۱۶) محرم الحرام ۱۳۴۳ مطابق (۲۷) اسد ۱۳۰۳ هجری شمسی.

فیصله مذکور در هیأت عالیہ تمیز بملاحظه رسید و علم‌آوری شد فیصله مذکور به اصول محاکمات شرعیہ مطابق فوق است. نعمت‌الله مذکور بحضور جم غفیر رجم و سنگسار شود.»
گزارش فوق بالتفصیل درج تاریخ امانیہ شد تا مطالع بدانند که این واقعه در ایام شدت جنگ منگل، در شهر کابل بظہور آمد و ولولہ عجیب بر مردم پیدا کرده بود و ہم فهمیده شود کہ مذهب قادیانی در هیچ وقت در افغانستان عزیز ظہور کرده نمی‌تواند

پذیرائی ملت و اراکین دولت از ورود نمایندگان عساکر اعزامی سمت جنوبی در کابل

عساکر حکومت چون از مدتی در سمت جنوبی در ایفاء خدمات‌شان اظهار فعالیت و جان نثاری را نموده، از حسیات اهالی و گزارش‌های عموم افراد مملکت افغانی نسبت به عساکر و بغاوت سمت جنوبی اطلاعی نداشتند و همچنان ملت افغان از اوضاع حقیقی و جریانات واقعی آن سرزمین باغی معلومات درستی نداشتند، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بفکر صائب خود لازم دید کہ جهت دادن معلومات حقیقی و تبادلہ افکار و حسیات واقعی در بین افراد ملکی و نظامی از هر کندک و هر قطعه و هر نقطه سمت جنوبی یک عده از سربازان را بنام نمایندگان عساکر فاتح افغانی بدارالسلطنه کابل طلب فرماید. بر حسب امر اعلیحضرت معظم غازی نمایندگان قطعات قشون عازم کابل و مراسم پذیرائی شان از طرف حکومت و اهالی به ترتیب آتی اجراء گردید

روز سه‌شنبه (۲۸) اسد سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۷) محرم الحرام ۱۳۴۳ ق و موافق (۱۹) اگست ۱۹۲۴ ع اهالی دارالسلطنه کابل از هر گوشه و کنار برای استقبال و جویابی احوال سربازان افغانی در اطراف و نواحی وزارت حربیہ با افراد و صاحب‌منصبان نظامی گرد آمدند و ضمناً طلاب معارف و مأمورین با وزیر معارف فیض محمدخان زکریا ابن سردار گل محمدخان محمدزائی ملبس به لباس عسکری نیز حاضر و منتظر بوده حمائل گل‌ها را در دست خودها برای آویختن گردن نمایندگان عساکر گرفته بودند. تا اینکه بساعت دونیم بسواری موتر وارد کابل شدند و موزیک رسم سلام بجا آورد و مردم «مبارک باد فتح» گفتند و بعداً عبدالعزیزخان بارکزائی وکیل وزارت حربیہ با صاحب‌منصبان ملکی و نظامی در برنده حصه شمالی قصر

وزارت حربیه واقع قومی باغ [نزدیک بل محمودخان] برون آمده نطق ذیل را^۱ ایراد نمود:

«برادران شجاع، دلاور و فاتح من این کامیابی شما را تبریک می گویم و برین شجاعت و مظفریت شما امروز وزارت حربیه خصوصاً و ملت افغانستان و مردم کابل و نواحی آن که اکثر آنها باستقبال شما اینجا حاضر اند عموماً برخورد می بالند و از شما تشکر می کنند. وکیل وزارت حرب آیات قرآن مبارک را تلاوت و ترجمه کرد و کلمات و جملات مؤثر بیان فرمود. و متعاقباً طلاب معارف حمائل گلها را بگردنهای عساکر آویختند و سپس محمداکرم خان مدیر مأمورین وزارت معارف بیانات نمود، و وقتی وارد سالون شدند میر محمدهاشم خان وزیر مالیه نطق مؤثر نمود. در اخیر عبدالعزیزخان وکیل وزارت حرب بعموم حضار خطاب کرده گفت: چون ذات جهانبانی [علیحضرت امان الله شاه غازی] می خواهند که این سربازان فدائی وطن را ملاقات کنند تنها خودم با این فرزندان غیور بشرفیابی حضور می شتابیم بعد از آن بقصر دلکشا رفتند.

اعلیحضرت امان الله شاه غازی که انتظار ورود سربازان را داشت فوراً از قصر بدر شده رسم سلام موزیک ایفاء گردید. و اعلیحضرت غازی فرمود:

«الحمد لله که شما فرزندانم را بعافیت می بینم، باز الحمد لله که مظفر و کامیاب، از خداوند می خواهم که در مقابل دشمنان حقیقی خویش که دشمنان ما هستند بمقابل این کسانی که بجز از آبادی بهبودی و خیرخواهی ایشان خدا می داند که کاری نکرده ام. و امروز برعلیه ما کار می کنند و بمقابل دشمنان داخلی و خارجی هر که باشد کامیاب و فاتح باشید و حق تعالی شمشیرتان را بران و خودتان را فاتح و منصور داشته باشد.

در همه مواقع مدافعه و سربازی و مقابله نمودن تان با افراد اشرار و باغی، جهت اخذ احوالات صحیح و گزارشهای حقیقی آنجا تیلفون بگوش من بود. هرکار و مردانگی که می کردید منصبداران تان برایم می گفت می خواستم که همه قطعات را طلب کنم اما نقطه مدافعه را خالی گذاشتن مناسب نبود، بنابر آن از هر کتدک و هر قطعه چند نفر را خواستم تا اظهار ممنونیت مرا برای برادران خود برسانید. و دیگر خواستم تا حسیاتی را که مردم کابل و عموم ملت تان با شما دارند و باین درجه شما را بنظر محبت و عزت می بینند که شمارا چه طور تقدیر می کنند چند روز در کابل خواهید بود باز بروید و دشمنان خود را کاملاً نابود کنید.»

پس از آن کلمات که بدون مسوده حرف می زد روی هر یک عسکر را بوسه نموده رخصت فرمود. افراد

^۱ حقیقت این گزارش آن بود که از اثر پروپاگند انگلیسان در سرتاسر افغانستان و خاصه شش گروهی کابل همههمه پی در مردم پیدا شده بود که یعنی تمام آن عساکری که در سمت جنوبی اعزام شده اند بقتل رسیده اند و هم عده زیادشان زخمی و مریض شده اند که توان راه پیمودن ندارند و هم بسیار نفرشان از ضیق معیشت هلاک شده اند و بدین لحاظ در هر خاندان مصیبت بزرگ وارد شده و تا اندازه پی که بعض افراد پست فطرت بیگانه پرست می گفتند ما از امان الله خان می گذریم بیاید عبدالکریم خان که او هم پادشاه زاده است پادشاه شود تا ما ازین جنگ و خونریزی نجات بیاییم که اگر نمایندگان دسته های عساکر بکابل نمی آمدند و حقائق را بیان نمی کردند اغتشاش دیگری بوقوع می پیوست (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

عساکر مذکور کہ بطور نمایندہ وارد کابل شدہ بودند بطرف خانہ‌های خود رفتہ حقائق واقعات را کہ نتیجہ چشم دید خودشان بود با مردم حکایت کردن گرفتند و از صورت بیانات چندروزہ آنها اہالی مطمئن شدند.

چند خبر مختصر راجع بہ منطقہ اشرار

روزشنبہ (۱) سنبلہ سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۱) محرم الحرام ۱۳۴۳ ق و موافق (۲۳) اگست ۱۹۲۴ م از طرف وزارت حربیہ خبرہای مختصر آتی در کابل انتشار یافت.

بعض قریہ‌ها و قشلاق‌ہائی کہ ابتداء بمعاونت اشرار متعہد شدہ بودند، اکنون دفعہً تمام آنها بمخالفت باغیان سوگند یاد کردہ و بقرارگاہای نظامی آمدہ برای مدافعہ اشرار از حکومت فعلاً اسلحہ گرفتہ بآنها می‌جنگند.

افواہاتی کہ نسبت بہ تاراج شدن بعض قشلاق‌های چرخ و شاہ مزار شنیدہ می‌شد کاملاً دروغ بودہ است. اکثر از باغیان مکرراً عرائض معافی خواستن شانرا از بذل مراحم اعلیحضرت غازی خواستار اند. و حکومت پس از تدقیق و اطمینان توجہ نامہ‌های شان را می‌پذیرد. پیشتر دستہ‌های معاند از مساعیات غلام‌نبی خان با ہم متحد و متفق و بخدمات ملت و حکومت افغانیہ مہیا و آمادہ اند. اہالی التمرور و آبچکان زیادہ تر از بیانات جناب صدراعظم [سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدولہ] و سردار شاہولی خان براہ صلاح شتافتہ لاف پشٹیہانی و مددگاری حکومت را زدہ اند.

یک دہارہ اشرار مردم از رود دو بندی و گندو و دیگر افغان‌های خیمہ نشین تشکیل یافته چند شب در نیمہ شب بالای خوشی حملہ کردہ اند، اما از اثر دفاع عساکر ناکام شدہ فرار کردند.

از طرف اشرار چہار تن مقتول و عدہ‌ای مجروح و از اہل قریہً یک تن مجروح شدہ است. قسمتی از اہالی آبچکان و مردم بیدک و تغر از تلقینات و راہنمائی‌های سردار شاہولی خان براہ راست گرائیدہ مجدداً آرزوی مراعات و مواسات حکومت را خواستار شدہ اند.

از کوشش‌های غلام محمدخان وردک وزیر داخلہ و محمد عمرخان لوامشر (ناصری سورجنیل) و گل احمدخان (ملکیار) مدیر عمومی پولیس در سرتاسر غزنین و اطراف و نواحی آن حسیات مخالفانہ نسبت بہ باغیان سمت جنوبی مرئی و تماماً بالاتفاق عملاً قریب جہت گوشمالی و سرکوبی اشرار عازم سمت جنوبی خواہند شد.

ہکذا از انتظامات بر اصل و مساعیات جمیل علی احمدخان ایشیک آقاسی ملکی اسبق در تمام اطراف و اکناف سمت مشرقی تمام اقوام و طوائف جدیدانہ برای سرکوبی و گوشمالی ہیأت باغیہ بہ سمت جنوبی اظہار آمادگی داشتہ بعد از اجازہ حضور اعلیحضرت معظم غازی امان اللہ شاہ بکمال رشادت در انطفای این نائرہ شورش موافق خواہند گشت.

احساس ناکامی عبدالکریم از نگاه جرائد انگلیسی

در اوائل ماه سنبله سال ۱۳۰۳ ش مطابق دههٔ دوم ماه محرم الحرام ۱۳۴۳ ق در یکی از جرائد انگلیسی نگاشته شده بود از اطلاعات تازه‌ای که مجدداً از اطراف و نواحی سمت جنوبی می‌رسد چنان مفهوم می‌شود که عبدالکریم^۱ ناکام بنظر می‌آید، وقتی که عموم قبائل و عشائر و اقوام سمت جنوبی از فرومایگی و لاابالی‌گری و بدکرداری عبدالکریم مطلع شوند، حتماً در تحقیر و تذلیل وی کوشیده در معاونت و پشتیبانی او کمتر خواهند پرداخت. و نیز گفته می‌شود آن ملاحی که مؤسس این هنگامه در ابتدای این مرحله بودند تماماً به نزد منصبدار بزرگ افواج افغانی^۲ در مقام لوگر جمع گشته در زمینه معافی خواهی و معذرت‌طلبی و مصالحت‌گفت و شنید دارند، ازین رو ممکن است که به بسیار زودی بغاوت حاضره مرفوع و مدفوع خواهد شد. و نظر جرائد انگلیسی این بود تا ملت افغانستان احساس نمایند که محرک عبدالکریم انگلیس است، چه اگر دانستند مبدا حکم جهاد بدهند.

ترتیب پروگرام دارالعلوم عربی کابل

در اوائل ماه سنبله سال ۱۳۰۳ ش مطابق دههٔ دوم محرم الحرام ۱۳۴۳ ق انجمن معارف باحضور علماء تمیز و بعض علماء دیگر که وکیل تمام علماء و مشائخ و سادات حاضر لویه‌جرگه سال مذکور بودند انعقاد یافت. مجلس برای ترتیب پروگرام [دارالعلوم عربیه] که تأسیس آن در لویه‌جرگه از طرف علماء و وکلاء تقاضاء شده بود، فرمان ترتیب پروگرام و تشخیص مصارف آن دران روزها به وزارت معارف از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی رسید. یعنی دارالعلوم عربیه در شهر کابل در داخل تعلیماتنامه رسمی باصول عصری از همان تاریخ تأسیس گردید.

ورود شجاع‌الدوله‌خان رئیس هیأت تنظیمیه از هرات بدارالسلطنه کابل

شجاع‌الدوله‌خان غوربندی وزیر امنیه سابق، رئیس هیأت تنظیمیه هرات بعزم ورود بکابل از هرات بهم شهد رفت و از راه مشهد وارد پشاور و از طریق دکه و جلال‌آباد روز پنجشنبه (۵) سنبله ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۵) محرم الحرام ۱۳۴۳ ق وارد دارالسلطنه کابل گردید.

خبرهای سمت جنوبی

در شمارهٔ روز دوشنبه (۹) سنبله سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱) صفر ۱۳۴۳ ق اخبار حقیقت (طبع مطبوعه وزارت حربیه) از قلم نامه‌نگار حربی خود واقع گردیز خبری را باین شرح در کابل انتشار داد: «نامه‌نگار ما بدین تازگی‌ها از گردیز اطلاع داده است که دزدی و چپاول و الجهٔ بعض قشلاق‌های

^۱ عبدالکریم پسر امیر محمد یعقوب خان ابن امیر شیرعلی خان بوده است که در صفحات پیش از ورود او در سمت جنوبی شرحی از نظر گذشتانده ایم.

^۲ منصبدار لوگر در این وقت سردار شاه‌ولی خان بوده است که بعد از سال ۱۳۰۸ ش بنام فاتح کابل و بلقب مارشال و خطاب و الا حضرت غازی درجه امتیاز یافته است.

دوردست و غیر مسلح لوگر و خیانت مردم احمدزائی و طوطی خیل در جمعیت و همت و شوق اشراز افزوده که متعاقباً بخاک‌های از دست رفته خود تاخت و تاز نموده، عزم استرداد خواهند کرد. بصورت جبر و رضامندی در ازدیاد قواء حربی و مالی خودها تا یک اندازه کامیاب بنظر می‌آیند که دوباره آتش فتنه و فساد و کینه جویی و عناد را در اطراف و نواحی لوگر و التمر و دیگر قریه جات بصورت مدهش شعله‌ور نموده، به هر ذریعه ممکنه که می‌توانند در ضرر رسانی ملت و حکومت مضائقه نمی‌کنند. چنانچه مکرراً جمعیت‌های بسیار اشراز باطراف و نواحی بالای حصار عسکری گردیز از چهار جوانب هجوم آورده در صدد ضرر رسانی و تکلیف دهی لشکریان می‌بودند. لیکن در هر مراتبه بعد از تقرب اشراز به بالای حصار دفعته طوری زیر آتش توپ و تفنگ گرفته می‌شدند که صحنه میدان از خون باغیان لاله سان می‌گشت و برجعت قهقری بکمال پریشانی و سراسیمگی پرداختند. چنانچه بعد از ناکامیابی که در چند هجوم و حملات برای آن جمعیت‌های بغات به نصیب آمده اکنون از هجوم آوردن بر عساکر مایوس گشته باطراف و نواحی قریه بالا حصار گردیز تقرب نمی‌ورزند. البته در جنگ‌های دوردست مخفیانه همواره گشت و گذار و نشست و برخاست می‌نمایند و تا می‌توانند درهای فتنه و فساد می‌کوبند. آن دسته‌های اشراز که از اینجا بطرف غزنین و ارگون و لوگر و دیگر مقامات بقصد فریب اهالی و شرارت رفته بودند درین ایام بعد از عطای تلفات فوق‌العاده به وضعیت نهایت پریشان و سراسیمه رجعت کرده اند و گفته می‌شود که اشراز و بدفعات و تعاقب عساکر حکومت چون در همه نقاط متحمل، انواع تلفات و خسارات شده اند بعد ازین مصمم گشته اند که بدیگر هیچ یک عسکر نظامی حمله و هجوم نخواهند کرد.

البته بعضی از آنها چنان قصد دارند که علاوه بر گذشته باز هجوم و حمله شدید بر معسکر گردیز برده جدیانه برخلاف گردیز اجراءت بنمایند. لیکن بفضل خداوند گفته می‌توانیم که هرچند حمله و هجوم مشدیدی که از طرف اشراز بر علیه ما بعمل آید چون نقاط حاکم و قلعه‌های مستحکم رعیتی بدست ماست امید که اشراز بجز از هلاکت خویش فایده را بخود عائد نخواهند کرد.

قلعه رعیتی بنابر دو فائده مهم گرفته شده است:

اول اینکه عسکر محفوظ باشد

دوم اینکه مقامات مستحکم را که اشراز جبراً از اهالی گرفته بر علیه حکومت از آنجا اقدامات می‌کردند گویا از دست‌شان برآمد.

خود اهالی و سکنه گردیز تا حال بخدمت گذاری و اطاعت حکومت امانیه ثبات داشته دائماً بمعاونت نظام در اندفاع اشراز می‌کوشند و در انضباط و انتظام گردیز با عساکر همدست بوده درین راه تلفات مزید را بخود عائد کرده و می‌کنند تلفاتی که درین حمله‌ها و مدافعه‌ها و مهاجمات اشراز از طرفین بعمل آمده از افواج ما (۶) تن شهید و (۱۴) نفر مجروح و از اشراز (۲۰۵) نفر است و عدّه آن اشرازی که یک قلعه را پناهگاه خود ساخته بودند و برخلاف ما کارروائی داشتند و درین ایام طوری زیر بمباردمان آمده اند که نه تنها اشراز هلاک بلکه آن قلعه نیز برابر بخاک شده است و گفته می‌شود که تعداد اشراز درین قلعه کمتر از یکصد و پنجاه نفر نبود.

دستگیری و چانماری شدن اشرار در حدود کلنگار

در روزهای اول سنه سال ۱۳۰۳ ش مطابق دهه دوم محرم الحرام ۱۳۴۳ ق در میان عساکر حکومت و اهل بغات واقعاتی رخ داد که متعلق به انسداد و انقطاع سیم تیلیفون در میان لوگر و محاذ جنگ پنداشته می‌شد، روز یکشنبه اول سنبله بوقوع پیوسته بود که: قطع سیم تیلیفون ابدأ در تنگی واغجان چنانچه از سیاق تحریر شما مفهوم می‌شود بعمل نیامده است بلکه آن واقعه خرابی تیلیفون و بغارت رفتن موتر [چول مهتابی‌ها] در حدود کلنگار بوده، زد و خورد مذکور نیز در بین اشرار و سپاهیان تهمانه که به حفاظت راه مقرر بودند، در همان محل واقع گردیده است. حینیکه در مخابرات سکتته واقع شد، بعدتر دو قلیل فوراً دانستیم که اشرار در عرض راه تیلیفون را خراب کرده اند. چون از کابل بما خبر رسیده بود که درین روز جبه‌خانه و اسلحه و خزانه و [چول مهتاب‌ها] برای محاذات حربیه از دارالسلطنه ارسال شده است لهذا علی‌الفور از یکطرف بارگیر زیاد جهت آوردن اشیاء مذکور روانه کردیم و از جانب دیگر حمیت‌مآب محمدغوث‌خان غندمشر^۱ را با قطعه متعلقه اش نیز حرکت دادیم مگر از فضل خدا موترهائی که حامل جباخانه و اسلحه و خزانه بودند و به بسیار چالاکي بقرارگاه قشون رسانیدند، تنها آن لاری که حامل گوله‌های روشنی انداز بود از دست اشرار به آتش در داده شده بود.

محمدغوث‌خان غندمشر از حصارک تا به اندرون تنگی واغجان رفت لیکن بجز از خرابی که به تیلیفون عائد شده بود احدی از اشرار را دیده نتوانست تا اینکه بمقابل‌شان از طرف کابل دیگر عساکر هم واریسیده مطلع شده اند که بدانطرف نیز اشرار اثر و سراغی ندارند. در اینجا هر دو قوه عسکری بمقاماتی که در آنجا تیلیفون خراب شده بود به تفتیش و تحقیق مصروف شده اند و بان دسته نظامی و نفری قومی که بغرض حفاظت راه درین محل که داخل حدود کلنگار است و تا یک زمان که کارتوس و جبه‌خانه داشتند مردانه‌وار جنگیده بالآخر بعقب نشینی مجبور شده اند برخوردارده از آنها حقائق را دانسته شده به تعاقب پرداخته، ازین دو عقب دامنه کوهی یک جمعیت اشرار را بواسطه کشف دیده آنها را تحت بمباردمان ماشینگن گرفته تلفاتی را بآنها عائد نموده اشرار راه فرار را اختیار کرد و نظامیان در عقب آنها افتاده و تا ده میل آنها را از پیش راند. ضمناً اکثری از آنها را هلاک هم نموده اند. بعد از آنکه تاریکی شام به عسکر حکومت اجازه مزید تعاقب نمی‌داد. لشکریان عزم بازگشت شانرا بقرارگاه خویش نمودند، بعد از قطع مساقه قلیل از سؤ اتفاق از پیش‌شان خطا شده، بخیال اینکه در عقب این کوه اردوگاه است بر آن پشته بالا شده برخلاف گمان خود در عقب پشته ناگهان بر یک جمعیت دیگر باغیان که در آنجا پنهان شده بودند برخورد، دفعته کارشان بکارزار نیزه و شمشیر و کارد و هر چه انجامیده، طرفین درین تاریکی که چشم بچشم کار نمی‌کرد دست و گریبان شدند. لیکن بجز ازین که در حین غفلت دوسه نفر حکومت شهید و مجروح شده اند، اشرار دیگر ضرری عائد نکرده اند.

^۱ این شخص قوم بارکزائی و وقتی برتبه نائب‌سالار رسید و بهمان نام معروف گردید. در سال ۱۳۱۹ ش وفات یافت و قبرش در دامنه کوه ده مزنگ واقع و گنبد نمایان دارد و سوانح مکمل او را در جمله افراد در جلد اخیر تاریخ امانیه خواهیم نگاشت (عزیزالدین وکیلی پوپلزائی)

بعد از اینکه از مطلب پی برده اند علی الفور باصول حربی خودها را یکطرف کرده دشمن را طوری زیر آتش گرفته که دو تن اشرار را دفعته مقتول و چند تن از آنها گریخته اند و از عساکر حکومت تماماً درین مصادمه ناگهانی صرف هشت نفر شهید و (۹) نفر مجروح شده است.

تقریباً ساعت ده شب بود که افراد عسکری بقرارگاه نظامی که قبلاً محمدغوث خان غندمشر یک قلعه مستحکم را در کلنگار گرفته بود رسیدند و از طرف غندمشر مذکور و دیگر منصبداران و افراد عسکری پذیرائی خوبی شدند. نامه نگار عسکری نوشته بود که درین شب اول سنبله چون ما قبلاً متیقن بودیم که اشرار در همین گوشه و کنار مستور اند و امشب ضرور برعلیه ما شبخون می آورند، ازین رو اولاً برای قرارگاه عسکر قلعه مستحکم اتخاذ شده علاوه بران انتظام چول پهره ها و کشفان درست نیز کرده شده بود چنانچه از طرف اشرار هرچند حیل و بهانه نسبت بضرر رسانی بروی کار آورده می شد تماماً پی سود بود. بازهم تمام شب بالای ما از قلل جبال فیرهای متوالی بعمل می آمد و مادر جواب شان خموش بودیم همینکه سحرشد فوراً عده پی از عساکر با اسباب لازمه در قلعه مانده مابقی آن تماماً باطرافی که ابتداء از دشمن در آنجا سراغ داشتیم سوق داده شد. چون اشرار فهمیدند که عسکر حکومت بجز هلاکت ما امروز قصدی ندارند تماماً حواس خود را باخته راه فرار را در پیش گرفتند، چون تعاقب شان نیز از طرف عسکر جدی بعمل آمد و در ضمن گریز بسیاری از اشرار گرفتار وادی فنا می شدند و هم به یقین پنداشتند که ما از دست عساکر نجات نمی یابیم ازین رو به یکی از قلعه های رعیتی واقع گلنگار درآمد دروازه ها را بر روی خود بستند. لیکن عساکر جدیانه در گرفتاری آنها کوشیده بالاخر پنجاه تن از اشرار زنده دستگیر شده، متعاقباً قرار قواعدی که عساکر داشتند این دستگیرشدگان را بصورت چانماری بکیفر کردارشان رسانیده یک لوحه عبرتی را ازین طرز عمل شان برای عموم اشرار نصب نمودند.

هجوم و دستبرد اشرار سمت جنوبی در حصص، میانی کاریز درویش و کلنگار

روزشنبه (۷) سنبله سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۷) محرم الحرام ۱۳۴۳ ق و موافق (۲۹) اگست ۱۹۲۴ ع از پادخواب شانه لوگر به وزارت حربیه خبر داده شد که باز جمعیت اشرار مخفیانه و بی خبرانه در انقطاع سلسله تیلفون و انسداد حرکت در [میانی]^۱ کاریز درویش و کلنگار موفقیت حاصل نموده و هم در بند کردن آب کاریزی که به عساکر آب می رسانید عملیات یزیدانه شرارت آمیز خودها را بروی کار آورده تا چند موجبات پریشانی عساکر و منصبداران نظامی معینه آن اطراف و نواحی ما را تولید نموده بودند و تا اینکه از تدابیر عسکرانه سردار شاه ولی خان نائب سالار و از مساعیات جمیله محمدغوث خان غندمشر و دیگر منصبداران^۲ و عساکر وطنخواه ما بطور اشرار استصیال و مغلوب و مقتول و مجروح و مفرور شده اند

^۱ نام محلی در ولایت لوگر.

^۲ محمدابوب خان جماعه دار رساله شاهی [ولد محمدصدیق خان پوپلزائی] حکایت نمود که من بهمراه محمدغوث خان غندمشر بارکزائی از کابل به محمدآغه لوگر رفتم. غلام نبی خان چرخ می معین وزارت امورخارجیه در لوگر قلعه بند شد و ما یکعده رساله شاهی برای استخلاص او شتافتیم و الا بقتل می رسید. محمدابوب خان مذکور در سالیان اخیر رتبه رساله دارشاهی حاصل کرد و در ماه سرطان سال ۱۳۱۴ ش وفات یافت و چون مرد باشهامت و دارای سوابق درخشان عسکری بود، افراد رساله شاهی او را پدر خطاب می کردند.

که نظیر آن در دیگر مصادمه‌های سمت جنوبی بنظر نرسیده است. برای عساکر نیز بواسطه اینکه از طرف محاذ جنگ و کلنگار بوقت شب در تاریکی بر دشمن هجوم آورده بودند و طرفین فرق دوست و دشمن را بخوبی کرده نمی‌توانند خساره جزئی بعمل آمده است.

تازه‌ترین خبرهای موصوله مظهر است که عبدالوکیل خان نورستانی فرقه مشر نیز با یک‌قوه مکفی درین روزها در محاذ اثبات وجود داشته و غلام‌نبی خان [معین وزارت امورخارجیه] در ترتیبات ملکی و شاه‌ولی در امور نظامی و حفاظت سلسله تلیفون و خط حرکت جدید و فعالیت مزیدی را دارند و اشرار درین ایام هیچ بنظر نمی‌آیند و دران اطراف و نواحی دیده نمی‌شوند.

مقهورشدن وزیرحربیه

در صفحات قبل نوشتیم که بعد اعزام دو قطعه عسکر از کابل بطرف سرحد جنوبی افغانستان محمدولی خان وزیرحربیه که در برج حوت سال ۱۳۰۲ش باین رتبه مقرر شده و انتظام امور نظام افغانستان را تعهد کرده بود از کابل به سمت جنوبی فرستاده شد. در ایامی که در گردیز محاصره شد و اشرار تا تنگی واغجان و حتی بعضاً تا چهار آسیاب کابل رسیدند، شورش و بی‌امنی شدید رخ داد. اعلیحضرت امان‌الله‌شاه این حرکت را از غفلت و بی‌کفایتی وزیرحربیه دانسته، عکس یادگاری اورا که بدیوار آویخته بود از جابرکنده بر زمین انداخت و دشنام‌ها داد. و در این وقت حمله اشرار بر تنگی واغجان علی‌احمدخان وزیر داخله سابق و احمدعلی خان حاکم‌اعلی سمت مشرقی با لشکر به سمت جنوبی حمله کردند.

علی‌احمدخان اخطار داد و گفت: اگر اشرار بوطن خود بنگردند - بر قلعه‌های آنها عساکر حمله کرده طعمه آتش خواهند نمود. این اخطار علی‌احمدخان وقتی باشرار رسید از حمله بطرف کابل منصرف شده بطرف مساکن خود عودت نمودند.

محمدولی خان وزیرحربیه بعد از محاصره به همت رساله‌شاهی و اقوام و افراد پیروز گشت، اعلیحضرت سیاست خود را در مورد او تغییر داد و چنانکه تفصیل کامیابی او وسائر رجال نظامی و ملکی در صفحات آینده نوشته شده می‌آید.

ورود میر زمان خان کنری در شهر کابل

میر زمان خان کنری که در بهار سال ۱۲۹۸ش به همراه سردار صالح محمدخان سپه‌سالار اول در مبارزات استرداد استقلال افغانستان سهم گرفته و در همان مواقع از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی لقب [لوی‌خان] یافته بود، در اوائل برج اسد سال ۱۳۰۳ش پس از مطلع شدن واقعات سمت جنوبی بتوسط سردار علی‌احمدخان رئیس تنظیمیه مشرقی^۱ تقریباً یکهزار و پنجصد نفر از اقوام و هموطنان خویش از

^۱ بهمین لحاظ که علی‌احمدخان درین بار در مشرقی و جنوبی خدمت خوبی نمود، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی او را در ماه قوس سال ۱۳۰۷ش نیز بر اساس همین تجربه بار دوم بنام رئیس تنظیمیه سمت مشرقی فرستاد و اما خدمتی بدولت امانیه نکرد و شرحش در صفحات تاریخ امانیه نگاشته شده می‌آید و این‌شخص پسر خوشدل خان ولدشیر دل خان است.

ولایت کنرها جمع نموده، بسرعت عازم دارالسلطنه کابل و روزشنبه (۷) سنبله ۱۳۰۳ ش [مطابق (۲۷) محرم ۱۳۴۳ ق و موافق (۲۹) اگست ۱۹۲۴] وارد کابل گردید، و از طرف وزارت حربیه پذیرائی و تقدیر شایانی از وی بعمل آمد و با موزیک عسکری و دهل و سرنای ملی که از طرف خود آورده بود رسم تعظیم عبدالعزیزخان بازکزائی وکیل وزارت حرب را نمود و با لشکر قومی خود اطراف وزارت حربیه را فرا گرفت.

اهالی شهر کابل از حصه پل محمودخان جهت استقبال لوی خان و لشکر قبائلی اش شتافتند و بعد بهمراهی وکیل وزارت حربیه بساعت پنج عصر در حالیکه دهل و سرنا و دیگر سازهای وطنی را باخود همراه داشتند بغرض شرفیابی حضور اعلیحضرت امانالله شاه غازی بقصر دلکشا رفته اطراف و جوانب قصر را به آوازه های تکبیر و یا چهاریار فراگرفتند. حینی که اعلیحضرت غازی از قصر برون آمد، میرزمان کتری [لوی خان] نسبت به سرکوبی اشرار جنوبی و عبدالکریم بیاناتی بعرض رسانید.

اعلیحضرت غازی بجواب لوی خان فرمود: «از همه اهالی افغانستان خصوصاً از شما برادران سمت مشرقی خود و باز از میر زمان خان اظهار ممنونیت می نمایم. از ابتداء جهالت این قوم بدبخت بدطینت جنوبی همه وقته برای عساکر و منصبداران خود امر فرموده ام که جنگ نکنید، ضرری بایشان نرسانید، حتی دیروز وکیل صاحب حربیه^۱ گفتند و آرزو داشتند که جهاز رفته بالای آنها بم باندازد. برای شان گفتم عوض گله بم، محبت باندازید. چنانچه باز فرمان های نصیحت آمیز و کلمات هدایت انگیزی را بدان ها نوشتم، اگر بازهم از جهالت خود باز نیامدند نه تنها شما و عساکر ما بلکه همه ملت حاضر است که به بسیار درستی گوشمالی و سرکوبی آن اشرار را بنمایند. باقی از خداوند خود آرزو دارم که تیغ شما و از عساکر تانرا همیشه بران و خود شما را فاتح و غالب در هر میدان داشته باشد.»

و در همین ضمن اعلیحضرت امانالله شاه غازی منصب لوامشری میرزمان خان را تبریک گفت. فرموده اند عرض امتنان می نمائیم.

ادعای اطاعت نمودن اشرار جنوبی و بغاوت پیشه گان منگلی

وزارت حربیه روز چهارشنبه (۱۱) سنبله سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۳) صفر ۱۳۴۳ ق رسماً خبر داد که دوسه روز پیشتر ازین تمام سریرآوردگان جنوبی و نمایندگان اشرار باغی بعد اخذ اجازه از زمامداران قشونی ما به نزد منصبدار بزرگ عسکری لوگر حاضر آمده بکمال عجز و الحاح و سوز و گداز بعرض رسانیده اند که «مایان مزید برین خواستار مجادله با عساکر حکومت خویش نمی باشیم و صدقاً بخاک پای جواهر آسای اعلیحضرت غازی بتوسط شما معروض می داریم که از گناهان سابقه صرف نظر فرموده لاحقاً ما را مورد اعطاف و الطاف شاهانه خویش داشته خلعت عفو و امان را دوباره بما عطا احسان فرمائید.»

چون این عریضه ندامت قرینه آن فیه باغیه بگوش شفقت نبیوش ملوکانه رسیده از فرط ترحم و عدل و فضل و کرم و احساس و نوالی که دارند، برای منصبدار بزرگ عسکری^۲ آنجا و جناب حضرت صاحب

^۱ عبدالعزیزخان بارکزائی ابن معاذالله خان ابن عطاءالله خان ابن میردادخان ابن بازارخان ابن یسین خان.
^۲ سردار شاه ولی خان غازی ابن سردار محمدیوسف خان ابن سردار محمدیحیی خان ابن سردار سلطان محمدخان طلائی

شوربازار^۱ هدایت و فرمایش‌هایی داده اند که بآنها مکرراً داخل مذاکره شده نتیجه را معروض حضور دارند و این بحث و مذاکرات تا روز شنبه (۱۴) سنبله مطابق صفر دوام داشت. روز چهارشنبه (۱۱) سنبله از محاذ جنگ به وزارت‌حریبه خبر داده شد که بعد از مصادمه اشرار که فی‌مابین کاریز درویش و کلنگار بوقوع پیوسته و بتوجه سردارشاه‌ولی‌خان نایب‌سالار و از حسن مساعی غلام‌نبی‌خان معین و حمیت‌مند محمدغوث‌خان غندمشر کامیابانه و در مدافعه بغات کوشیده‌شد تا اینکه آنها مجبور بفرار شده، عساکر افغانیه به تعاقب او شان پرداختند و در ضمن شکست تلفات زیاد نیز بر آنها وارد نموده و تا زمانی از تعاقب شان دست گرفته نخواهد شد که جمعیت شان کاملاً سراسیمه و پراکنده و پریشان بنظر رسیده یک یک تن و دو دو نفر خودها را پنهان ساختند. و بعد از آن مصادمه الی الآن هیچ نام دزدی و دهاره و چپاول و یغماگری را درین اطراف و نواحی نشنیده ایم.

اعدام چهارتن دزدان مشهور

در برج سرطان و اسد سال ۱۳۰۳ش که خبرهای جنگ منگل پیوسته بگوش عموم می‌رسید، چهار نفر دزد از موقع استفاده کرده در اطراف میدان قطاع‌الطریقی را پیشه نمودند تا اینکه چیز اموال نقد و جنس لعل‌گل و لد نورگل و غلام‌عمر ولد محمدعمر نامان را نیز که مساوی به مبلغ چهار هزار و هفتصد و یک روپیه بود و به نهب بردند. نامبردگان مذکور چون دزدان را می‌شناختند این مسئله را به قاضی حکومت میدان بردند و بر اثبات این مدعای خودشان اقامه شهود نموده. شرعاً او را سارق قرار دادند.

از محکمه شرعیه حکومتی میدان، دزدان را به ولایت کابل فرستادند. والی کابل نیز تحقیقات سری و علنی نمود و نفری متهم را اشخاص نهایت شریر دریافت و اصل واقعه را با تحقیقات و فیصله‌نامه محکمه میدان و سجل خط عموم اهالی را که بواسط حکومت میدان بعمل آمده بود، به محکمه مرافعه کابل فرستاد. پس از غور و تحقیق محکمه مرافعه و جمعیت عالیه تمیز وزارت عدلیه بامر اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در هفته دوم ماه سنبله سال ۱۳۰۳ش اعدام شدند.

نام‌های دزدان ازین قرار است

۱. غیاث‌الدین ولد قطب‌الدین.
۲. امیرگل ولد علی‌گل.
۳. احمدنور ولد صفدر
۴. غریب‌الله ولد محمدغنی

غیاث‌الدین مذکور قوم تاجک ساکن تکانه پایان و یک‌شخص نهایت‌شریر و با تفاق سه نفر دیگر مذکور در سرقت اموال و نهب و غارت اجناس از دزدان درجه اول شناخته شده بودند.

^۱ حضرت فضل‌عمر مجددی ملقب به نورالمشائخ

مخالفت اشرار جنوبی با عبدالکریم ابن امیرمحمد یعقوب خان

عبدالکریم ابن امیرمحمد یعقوب خان که به تحریک دشمنان افغانستان بطمع خام اشغال امارت سلطنت در میان طوائف سمت جنوبی وارد شده و تا ماه سنبله سال ۱۳۰۳ ش در میان آنها می گذرانید، بالآخر اشرار با او مخالف شده گفتند:

در صورتی که متحمل تلفات جانی و مالی و مورد بدنامه بمقابل حکومت ما اقوام و طوائف منگل و جدران و احمدزائی و سلیمان خیل باشیم پس بکدام خیال خام تو می خواهی که زمام اختیار خواص و عوام ما را گرفته برما فرمانفرمائی نمائی و کدام فایده ای را که ما بریختاندن خون و بریاد نمودن مال و ناموس و هستی خویش حاصل نمائیم، آنرا تو بخود عائد نمائی و یا اموال تاراجی و بغارت آوردگی ما را ازان خود پنداری نی، ما ترا نمی شناسیم و نه برای مفاد تو کار می کنیم. ما اگر درین مقاصد خود کامیاب شویم پس همه فواید از آن خود ما است و بس.

عزیمت وزیرمختار ایران از کابل به تهران و کسب افتخار نشان سردار عالی

نصرالله اعتلاءالملک وزیرمختار دولت ایران متعین کابل روز پنجشنبه (۱۹) سنبله سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۱) صفر ۱۳۴۳ ق از کابل بطور رخصتی از طریق جلال آباد و پشاور و کراچی و خلیج فارس بعزم کشور ایران حرکت کرد. یک روز قبل از تاریخ حرکت یعنی چهارشنبه (۱۸) سنبله بحضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی برای عرض وداع مشرف شد، اعلیحضرت غازی برای وزیرمختار مذکور نشان ذی شان سردار عالی اعطاء نمود.

عزیمت علی اکبرخان دفتری از کابل به تهران

علی اکبرخان دفتری ایرانی که در سال ۱۳۰۲ ش در برج سنبله برای خدمت ترجمانی وزارت امورخارجہ افغانستان از ایران استخدام شده بود و بعداً حسب اللیاقت برتبه مشاور حقوق وزارت موصوف امتیاز یافت، در اواسط ماه سنبله سال ۱۳۰۳ ش چون دوره خدمتش بسر رسید از طریق جلال آباد و پشاور عازم تهران گردید و بعد از عزیمت وی آقاخان اشرفی ایرانی معلم مدرسه علوم سیاسی که مذکور نیز از طرف وزارت امورخارجہ افغانستان از تهران استخدام شده بود مشاور حقوق وزارت امورخارجیه مقرر گردید و هردو نفر مذکور بنام های دفتری و اشرفی در کابل مشهور بودند.

عزیمت محمودآقا از کابل به تهران

محمودآقا یکی از فارغ التحصیلان درجه اول مکتب موزیک ایران که در سال ۱۳۰۲ ش برای تعلیم موزیک از طرف وزارت حربیه افغانستان استخدام شده بود. مذکور چندی در وزارت حربیه یک دسته از شاگردان عسکری را باصول تازه اروپا تعلیم داد و بعداً وزارت معارف او را برای تعلیم فن موزیک استخدام نمود و در اواسط ماه سنبله سال ۱۳۰۳ ش عازم ایران گردید.

وصول یک غند عسکر از مزار بکابل

در اواسط ماه سنبله سال ۱۳۰۳ ش یک غند عسکر مرکب از سوار و پیاده و توپخانه برای سرکوبی اشرار وارد کابل شد.

تقدیم مجله [الاخاء] بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی

الاخاء، مجله علمی، ادبی، تاریخی که بزبان عربی در سال ۱۳۰۳ ش قدم بعالم مطبوعات گذاشت و در اول هر ماه عیسوی از طرف مالک مجله [سلیم قبعین] از مصر نشر می‌شد، شماره پنجم سال اول آن مزین به فوتوی اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی و مقالاتی نسبت به افغانستان نوشته و چند شماره از آن را از قاهره به ضمیمه مکتوب بکابل بغرض تقدیم به پیشگاه اعلیحضرت غازی، تکان دهنده مشرقیان ارسال نمود و با مورد می‌دانیم تا چند سطر ترجمه دری مقالت عربی او را درج تاریخ نمائیم:

«ملت افغان که بدور پادشاه فداکار خود گرد آمده اند در عظمت و قوت و اقتدار فخر ملل عالم اند، زیرا ملتی که پادشاه او همچون ذات ملوکانه اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان یک شخص باشد بالضرور بایستی آن ملت سردار ملل عالم باشد. با کمال انکسار چند نسخه از مجله خود را تقدیم می‌نمایم و امید بزرگ دارم که بحضور ملوکانه شرف قبولیت را حائز گردد.»

اظهارات راسکول نیکوف وزیرمختار سابق روسیه‌شوروی در کابل (نقل از اخبار پراوادا)

بعد از آنکه جلالتمآب راسکول نیکوف وزیرمختار سابق روسیه‌شوروی از کابل به مسکو مراجعت کرد، در باب سیاست انگلیس اظهاراتی نمود که اینک ترجمه متن گفتار او را باستناد اخبار پراوادا منتشره مسکو درج تاریخ می‌نمائیم:

«دیری نگذشته که افغانستان یکی از مستعمرات امپریالیزم انگلیس‌ها بود. در سال ۱۹۱۹ ع افغانستان آزادی^۱ خود را بقوت بازوی خود حاصل کرد. افغانستان موجود مثل سلطنت ترکیه یک حکومت مستقل است که سیاست داخلی و خارجی آن از اثرات خارج آزاد است. این مبرهن است که یک حکومت اسلامی قریب سرحد هندوستان در چشم اشخاص همچو لارد کرزن و اطرافیاننش مثل خار می‌خلد که می‌خواهند افغانستان هم مثل مصر و هندوستان و عراق عرب در اسارت انگلیس باشد. برای حصول این مرام انگلیس‌ها از هیچگونه دسائس دست نخواهند کشید. آنها کوشش کردند که نماینده سویت را از کابل خارج کنند و بذریعه اعلان جنگ و حرکت افواج برسرحد و دیگر طریق‌ها خواستند که اعلیحضرت

^۱ افغانستان آزادی از دست رفته خود را دوباره به نیروی شمشیر و تدبیر خود و بدون کمک کدام مملکت خارجی استرداد نمود و افغانستان بعد از استرداد آزادی کاملی دوستی و سیاست بی‌طرفی خود را با ممالک عالم اعلام کرد و اما اتحاد کدام یک از ممالک دوست را سبب نگاهداری استقلال سیاسی و اقتصادی خود ندانست زیرا حفاظت موجودیت مملکت و نگاهداری استقلال کامل افغانستان همیشه متکی به نیروی ملی خود اوست (عزیزالدین).

امیرغازی امان‌الله‌شاه را مرعوب کنند. لیکن هیچ فائده نبخشید. برخلاف این اقوام آزاد شده مشرق سعی بلیغ دارند که خلاف مستبدین خود قوت بگیرند و افغانستان نمونه اعلی این چنین ممالک می‌باشد.

افغانستان بخوبی فهمیده که خودمختاری خود را بذریعۀ تعلیم اهل ملک و تنظیم افواج خود و اخیراً بلکه ضروری‌تر به مراسم اتحادیه حکومت سویت نگاهداشته می‌تواند این پروگرام را در پنج سال (استرداد) استقلال^۱ خود به پابندی تمام اختیار کرده در سنین مذکور مدارس بسیاری ایجاد کرده در کابل چندین مدارس می‌باشند که در آنجا تعلیم بطریق اروپائی داده می‌شود و قریب یکصد نفر جوان افغان برای تحصیل علم به اروپا فرستاده اند این همه بیداری پتر اعظم روس را یادآوری می‌کند که از آن به شخص معتبر اعلیحضرت شهریار غازی اکثر تعبیر کرده می‌شود. اعلیحضرت خیلی جفاکش خیرخواه ملک خود و دوست سوویت و حکمروای بیدار می‌باشد. این بدیهی است که ذات شهریاری [امان‌الله‌شاه] باین چنین اوصاف بنظر اهل انگلیس ناپسند می‌باشد. آنها حکمرانی مثل امیر فیصل عراق و حسین حجازی را خوش می‌کنند که در حقیقت در مقابله اعلیحضرت امیر افغان مثل اطفال اند. و چونکه پادشاه غازی مثل شان نیست لهذا انگلیسان گاهی دست از چال‌بازی‌ها برخلاف ایشان نمی‌کشند. چال‌بازی‌های انگلیس در زمانی که آشفستگی‌های اعلان جنگ دسمبر کلیه رو به سکون نداده بود تلگراف تاشکند ظاهر کرد که بغاوت در خوست و دیگر مقامات رو داده، این بار اول نبود که انگلیس‌ها کوشش کردند برای حکومت افغانستان مشکلات پیدا کنند.

سال گذشته (۱۳۰۲ ش ۱۹۲۳ ع) آنها سلیمان‌خیل را برای بغاوت آماده کردند و حالا هم به همین کار مشغول اند. اهل بغی مطالبات دارند که قوانین جدید اعلیحضرت منسوخ کرده شوند، مدرسه زنانه بند کرده شود و سیاست ملکی موافق خواهش‌های انگلیس باشد. خیلی خنده‌آور است که از مکاری‌های انگلیس‌ها در مخالفت افغان‌ها و مخالفت سیاست و خواهش‌های مصالح و بهبودی و تعلیم اهل ملک که اعلیحضرت می‌ورزند نه صرف احمق (کرزن) بلکه از (میکدانلد) هم که پیشوای حکومت مزدوران رئیس بین‌المللی دوم می‌باشد در ظهور می‌آید. باین عملیات خود میکدانلد می‌خواهد ثابت کند که سیاست استبدادی بر مشرق از تبدیل کابینه تغییر نخواهد کرد. اقوام مشرق تعیین داشته باشند که در سنین گذشته و حالا هم در جنگ که مخالف استبداد جهانگیران بکنند سوویت را پشت و پناه قوی خود یافته بودند و خواهند یافت.

حکومت سوویت احوال مذکور را مراقبت خواهد داشت و اگر بجهت مراسم اتحاد در میان انگلیس و روس چند نفر رهزنان سیاسی خیال ندارند که حالا وقت رسیده که اقتدار خود را در ممالک مشرق قائم کنند خیلی ناامید خواهند شد. حکومت سوویت هر کوشش را که برای استبداد عالم‌شمول و تباه کردن آزادی اقوام کوچک کرده می‌شود از هر موضع که باشد مراقبت خواهد داشت تا که نتیجه اش برای کوشش کنندگان تباه کن باشد.»

^۱ راسکول نیکوف وزیرمختار چون از استقلال از دست رفته افغانستان اطلاع نداشت در گفتار خود از کلمه استرداد متذکر نگردیده است. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

اعدام یک‌عده اشرار

ملا عبدالاحد و ملا دوست‌محمد از اشخاص بانفوذ و اشرار معروف وردک و در اکثر مواقع به ملت و حکومت از دست آنان اذیت می‌رسید در موقع شورش اهالی منگل نظر به شرارت طبیعی و اراده چور کردن اموال مردم و به یغما بردن متاع حکومت بآن گروه باغی بستگی پیدا کردند، و در همان ایام که وزارت‌ها از پغمان به شهر کابل عودت می‌کردند، ملاهای مذکور با تبعه خود بر شیخ‌آباد (محل) حکومت حمله برده، خزانه را بخانه خود انتقال دادند و حاکم وردک را توهین کردند و تصمیم گرفته بودند که پل شیخ‌آباد را آتش زده در مقابل حکومت بجنگ مقاومت کنند. اما حکومت برای جلوگیری فتنه آنها عبدالاحدخان وردک مصاحب حضورشاهانه را با یک قطعه نظامی در برج اسد سال ۱۳۰۳ ش فرستاد. ملاعبدالاحد و دوست‌محمد از ولایت وردک گریختند و فتنه در وردک بروز نکرد.

چون فتنه‌انگیزی و هنگامه‌طلبی این دو نفر واضح و ثابت و قابل اعدام بودند، حکومت در صدد دستگیری آنان برآمد. ملا عبدالاحد به همراه سحبان نام برادرش و چهار نفر از تبعه خود که در فتنه جویی و نهب اموال و قتل نفوس شریک بودند گرفتار گردیدند و بتاریخ پنجشنبه (۲۶) سنبله سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۸) صفر ۱۳۴۳ ق بوقت عصر روز محکوم با اعدام گردیده بدهان توپ بسته شده بقتل رسیدند. بعد از چند روز یکنفر دیگر نیز از جمعیت ملاهای مذکور بدست آمده لقمه توپ گردید.

تشکر وزارت‌حربیه از مردم سمت شمالی

روز چهارشنبه (۱۸) سنبله ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۰) صفر ۱۳۴۳ ق وزارت‌حربیه از مردم سمت شمالی نسبت به سرکوبی اشرار سمت جنوبی رسماً باین عبارت تشکر نمود: چون از خدمات برجسته و احساسات آقای میرزا فقیرمحمدخان و دیگر اعزه و نفری سمت شمالی کسل اطلاعات نموده ایم که از آغاز این سانحه الی الآن مردانه‌وار بیک شوق و شغف و گرم‌جوشی فوق‌العاده صدها نفر را بخدمات باشرف عسکری روانه داشته اند و فعلاً در اکثر حصص سمت جنوبی همین جوانمردان سمت شمالی سینه اسلامیت و افغانیت دفینه خودشان را هدف همه‌گونه اسهام و اجراآت دشمنان افغانیت و وطن و مملکت خویش داشته اند. حاضریم که یکبار دیگر باز بخدمات این فرزندان رشید افغانستان بعد از دعای مزید موفقیات خدمات ملت و مملکت و اسلامیت تشکرات خودمان را تحفه و هدیه نمائیم.

محمودولی‌خان وزیرحربیه که می‌خواست در اوائل ظهور انقلاب جنوبی اهالی سرکش آنجا را بشدت عملیات عسکری زودتر براه صلاح بیاورد و چندبار بکابل مخابره نمود، اعلیحضرت غازی منظور نفرمود و هم در سمت جنوبی که می‌خواست به امر خود بالای مردم فشار بیاورد، رساله‌شاهی از ظلم و شدت دست گرفتند و درین وقت که لشکر کوه‌دآمانی بآنجا رسیدند از هیچ‌گونه ظلم و شدت دریغ نکردند و مردم جنوبی بحقیقت دانستند و این کدورت بدل‌های شان ماند تا کدام وقت باشد که از محمودولی‌خان دروازی وزیرحربیه و مردم کوه‌دآمان سخت انتقام بگیرند و همان بود که در سال ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ ش برعزم خود کامیاب شدند و تفصیل آن گزارش را این کتاب در حصص متعلق می‌دهد.

وصول لشکر ثانی سمت شمالی به شهر کابل بجهت سرکوبی اشرار سمت جنوبی

چون مردم کوه‌دامان تشویق یافتند روز پنجشنبه (۱۹) سنبله سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۱) سفر ۱۳۴۳ ق وزارت‌حربیه رسماً خبر داد که درین روزها بیشتر از سه هزار تن از طرف سمت شمالی مجدداً از اثر تبلیغات و راهنمایی‌های احمدعلی‌خان^۱ حکمران کلان سمت شمالی بیک شوق و شعف زیاد وارد مرکز کابل شده ادعای خدمت اعلیحضرت غازی را مانند دیگر عساکر می‌نمایند.

وصول لشکر سمت مشرقی به شهر کابل بجهت سرکوبی اشرار سمت جنوبی

روز پنجشنبه (۱۹) سنبله سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۱) صفر ۱۳۴۳ ق از اثر مساعی سردار علی‌احمدخان شاغاسی ملکی سابق (ولد خوشدل خان لویناب) افراد عساکر قومی که تعدادشان به شش هزار نفر می‌رسید از مردم سرخرود و لغمان و حصارک غلجائی کاملاً مسلح وارد شهر کابل شدند و علاوه بران نفری مردم خوگیانی، شینوار، مهمند، افریدی، کنرها و دیگر مواضع سمت مشرقی نیز در حال حرکت دیده می‌شدند. و این علاوه بر آن قشون یکهزار و پنجصد نفر بود که سابقاً همراه میر زمان خان لوامشر [لوی‌خان] وارد دارالسلطنه کابل و عده دیگر از راه آزره بسوی حاجی و چمکنی از سمت مشرقی مستقیماً سوق داده شده بودند.

وصول لشکر هزاره به سود

در همان هفته یعنی دهه دوم ماه سنبله ۱۳۰۳ ش از نتیجه جمع‌آوری محمدنعیم بدخشی نائب سالار از مردم هزاره به سود نیز باندازه سه کتک نفر وارد شهر کابل شد و در همان ایام دیگر هم قطاران شان نیز در حال حرکت بعزم ورود کابل بودند.

وصول طیارات جدید و پیلوت‌های افغانی بدارالسلطنه کابل

در اواسط ماه سنبله سال ۱۳۰۳ ش مطابق دهه دوم ماه صفر ۱۳۴۳ ق وزارت‌حربیه افغانستان رسماً خبری را به نشر رسانید که درین روزها دو عدد طیاره افغانستان مانند سابق از فضای هند و دکه و جلال‌آباد و پنج عدد دیگر از طریق روسیه به همین زودی‌ها رونق افزای فضای دارالسلطنه کابل خواهد شد. و چند نفر از آن متعلمین افغانی که به جهت آموختن فن هواپازی بخارج رفته بودند، کامیابانه با آن طیارات جدید وارد کابل خواهند شد و گفته می‌شود که این دو طیاره حکومت افغانی که از طریق هند می‌آید نسبت به طیارات موجود کابل خیلی قشنگ و همچنین آن آبروپلان‌های دولت پادشاهی افغانستان که از طرف روسیه شوروی می‌رسد نیز اعلی و خوش‌رنگ است.

^۱ ولد عبدالواحدخان ولد محمدرفیق‌خان قوم لودین و این‌شخص بعداً به سفارت آلمان فرستاده شد و در ماه عقرب سال ۱۳۰۷ ش رئیس بلدیة کابل و در همان روز رئیس تنظیمه سمت شمالی مقرر گردید و بعد از انقراض سلطنت امانیه به‌همراه معین‌السلطنه به خارج رفت و درین تاریخ بنام احمدعلی‌خان لودین از وی بسیار بحث خواهیم نمود. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی).

قبول مصالحه و یرغمال از طرف اهالی سمت جنوبی

در ماه اسد و سنبله سال ۱۳۰۳ ش چون عساکر حکومتی و ملی از هر طرف یکی بعد دیگر به سمت جنوبی فرستاده شدند، بالآخر اهالی جنوبی از راه مصالحه پیش آمدند و نمایندگان خود را بحضور سردار شاهولی خان غازی و غلام‌نبی خان چرخ و حضرت فضل‌عمر مجددی [نورالمشائخ] مشهور به حضرت صاحب شوربازار و دیگر علماء با چهره‌های پریده فرستاده خواهان معافی قصور خود از حضور اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی می‌شدند.

و چون سردار شاهولی شاه‌خان قبلاً بآنها خبر داده بود که من واسطه مصالحه شما می‌شوم، یک‌عده از برادران و اقارب خودشان را بصورت یرغمال برای ایفاء هرگونه خدمت بحکومت حاضر نموده، پیشنهاد می‌کردند که ضامن رفتار نیک و عملیات صادقانه خویش در آینده قرار بدهند.

مصاحبه هیأت اصلاحیه با ملا عبدالله لنگ سرکرده اشرا جنوبی ناکامی و

مراجعت شان بدارالسلطنه کابل

هیأت اصلاحیه مرکب از علماء سادات و مشائخ افغانستان که قبلاً بجهت مذاکره با نماینده گان اشرا از شهر کابل به سمت جنوبی رفته بودند بالآخر ناکام شدند و در اواخر ماه سنبله بطرف کابل مراجعت کردند و حکومت و ملت را در فرونشاندن آتش بغی و عصیان سمت جنوبی حق بجانب دانسته فتوای جهاد دادند و اینک عین اطلاعیه و نظریه هیأت اصلاحیه مذکور را درج تاریخ می‌نمائیم:

«ما وفد اصلاحیه فیصله کردیم که باید روز اول وفد منتخبه بوکالت از طرف حاضرین برود تا بالمشافهه با اکابر اشرا در تماس شده و اسباب عصیان و خط حرکت شان را دریافته مراجعت نماید. پس از آنکه مرام آنها معلوم شد اراکین وفد همراه رئیس و حضرت صاحبان شوربازار و حاجی عبدالرزاق خان و آخندزاده صاحب موسی رفته مباحثه خواهند کرد وفد مختصر از سادات و علماء و مشائخ که بطور هیأت کشفیه بوکالت دیگران رفته بودند عبارت اند از:

سید خاکسار و مولوی عبدالحی پنجشیری رئیس هیأت تمییز وزارت عدلیه و الحاج مولوی محمدابراهیم کاموی و مولوی فضل‌ربی پکهلوی و مولوی عبدالحق خان و مولوی گلدسته خان و مولوی محمدرفیق خان و مولوی عبدالقدیر خان و مولوی مسکین خان و مولوی عبدالله خان خواجه زائی مهمند و مولوی محمدزاهد خان و مفتی فیض‌الله خان کاتب مجلس و ملا بزرگ خان تگابی و از لوگر ملای شاه‌مزار و ملا نثار احمد و فیض‌الله نیز همراه شدند.

وفد کشفیه مذکور بوقت معین در حصه و بیدک رسید. اما از طرف مقابل کسی نبود. درین وقت خبر آمد که مردمان جنوبی بمقام شاه‌مزار اجتماع نموده، انتظار وفد اصلاحیه را دارند. وفد حکومت عنان اسپان سواری را بطرف شاه‌مزار باز گردانیدند و آنجا نیز وجود نداشتند و ناگاه لشکر اشرا رسید. مردمان قریه نزد وفد اصلاحیه آمدند که فوراً برگردید چه ما تاب نگاهداری شما را نداریم. اما وفد به سخنان اهل قریه گوش نداده در همانجا اقامت گزیدند و اسپان سرکاری را که باخود داشتند واپس فرستادند. گروه

اشرار رسید و به نفری وفد غرضدار نشدند و چون اسپان را ندیدند دست تأسف بهم سوئند و گفتند که عجب لقمه تیار برای ما آمده بود و افسوس که از دست رفت. و ساعتی نگذشته بود که یک تن از علماء سمت جنوبی آمده بطور دوستانه ملاقی شد و از حق پرستی علماء و مشائخ و سادات افغانستان سخن راند و گفت خصوصاً ملاحی مشرقی و مردمان آن سمت خیلی دین پرست اند و اهالی ما بیشتر بآنها وابسته اند.

بوقت شب ملا عبدالرشید هم رسید و به لهجه صمیمانه بمکالمه آغاز کرد.

ملای شاه مزار که یکی از اعضاء وفد اصلاحیه بود صبح و شام پذیرائی وفد را بجای آورد. ملا عبدالرشید مذکور اینقدر اضافه نمود که پنج نفر را با خود برای مهمانداری شما آورده ام و اما معلوم شد که آنها محافظین خودش و مراقبین وفد بودند. زیرا که تا اخیر شب تعداد شان به سی نفر رسید. بوقت صبح خبر داده شد که سرکرده و بانی حرکت اغتشی ملا عبدالله لنگ هم رسید و اندک بعدتر ملای مذکور با جمعیت ملاها که بالغ هر هشتاد نفر می شدند در مسجدی که وفد حکومت قرار داشتند رسید و با تمامی نفری وفد بغل کشی و مصافحه و ابراز خلوصیت و صمیمیت بوضع عالمانه نمود.

و بعد از کلمات خوش آمدید و بخیر آمدید و احوال پرسی مجلس مذاکره آغاز گردید.

در اول ملا بزرگ تگابی مکتوب آخندزاده صاحب تگاب را به ملا عبدالله لنگ و همراهان او سپرد. و علماء وفد کابل گفتند که غرض حاضر شدن ما باینجا محض اصلاح ذات البین است، مگر طرف مقابل گفتند که چون ما علماء بر حق می باشیم و صلح و اصلاح را قبول نداریم ولی اگر خیال شما برخلاف خیال ما باشد دروازه تحقیق و مناظره را باز می کنیم چون مبحث را دریافت نمودیم، مبحث مسائل اصول اند و از فروع کلامی نداریم چون ما برای خود امیری را گرفته ایم و حرب را با امان الله طرفدارانش فرض می دانیم.

و در پایان مباحثه از علماء وفد اصلاحیه الحاج مولوی محمدابراهیم کاموی و مولوی عبدالحی پنجشیری (رئیس هیأت عالی تمیز) و مولوی فضل ربی و مولوی عبدالخالق خان اعضاء تمیز به براهین و نص و احادیث شریف و مسائل فقهیه و علم کلام خامی خیال ملا عبدالله لنگ و همراهان او را ثابت کردند مولوی عبدالقدیر لغمانی و مولوی مسکین کاموی و مولوی جمال الدین قندهاری^۱ و مولوی عبیدالله خواجه زائی مهمندی و مولوی محمدزاهد لغمانی در گفتگو مداخله نموده جواب های معقول دادند.

در خلال مباحثه در اثر اصرار بعض معتبرین سمت جنوبی مولوی محمدابراهیم کاموی چون سیاست وقت را مدنظر نداشت بوضع خشونت گفت: این جنگ جنوبی چون خروج بر پادشاه مطاع می باشد حرام است و مرگ های شما مردم مرگ جاهلیت است در اثر این گفتار ناعاقبت اندیشانه، علماء جنوبی تابعین ملای لنگ گفتند که تو حالا مباح شدی لازم است که مثل سگ ترا بقتل برسانیم.

^۱ این شخص در سال ۱۳۰۶ ش ملا امام قلعه ما از طرف پدر نگارنده این تاریخ انتخاب شد و اینجانب (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی) دیوان حافظ را نزد او بخواندن آغاز کردم. موصوف دارای محاسن سیاه و شخص قوی جثه خوش هیكل بود و پیش از اغتشاش سقوی واپس به قندهار رفت.

مولوی محمدزاهد لغمانی گفت حالا ما برای صلح آمده ایم، اگر از صلح مایوس شدیم، از کشته‌های شما کوچه‌ها را پر می‌سازیم بعضی از علماء شامل دسته اشرار تفنگ‌ها را بطرف علماء وفد اصلاحیه مقابل ساختند، اما علماء وفد حوصله کرده سخنان خود را بر او شان می‌دانانند.

و در خلال مباحثه بعضی از علماء شامل وفد که با علماء جنوبی تعلق و یا همدستی داشتند بطور خصوصی استمزاج کردند و بخود معلوم نمودند که صلح قطعاً ممکن نیست. پس از آن مردمان جنوبی وفد اصلاحیه حکومت را رخصت داده گفتند که فردا و یا پس فردا باز به همین جا جمع شده به صحبت خود ادامه می‌دهیم و همراه خود نایب‌سالار شاه‌ولی خان و جرنیل غلام‌نبی خان و حضرت صاحب شوربازار و حاجی عبدالرزاق خان و صاحبزاده صاحب موسی و محمدغوث خان غندمشر و میر زمان خان کنری و غیره را هم بیاورند.

اما بعد از حرکت نمودن وفد اصلاحیه از شاه‌مزار لوگر باغیان جنوبی بر نفری میرزمان خان کنری لواشر (لوی‌خان) حمله کردند و بعد از جنگ یک شباروز شکست یافته باطراف پراکنده شدند. وفد اصلاحیه پس از آن هم بامید گفتگو چند روز قیام نمود مگر دوام جنگ گفتگو را ناممکن ساخت.»

چون خبر ناکامی وفد بکابل رسید، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی وفد را واپس بکابل خواست و از اشخاص بی‌سیاست و بی‌کفایت که کار را بدشوار رسانیدند سخت متأثر شد.

قتل بیرک‌خان جدرانی

در اواخر ماه سنبله سال ۱۳۰۳ ش مطابق دهه دوم ماه صفر ۱۳۴۳ ق و موافق دهه سوم ماه ستمبر ۱۹۲۴ ع عساکر مقیم خوست بر گروه اشرار که در نواحی (باگ) از مضافات آن حدود اجتماع نموده بودند هجوم برده جنگ کردند. بیرک‌خان قوم جدران که از ابتداء طرفدار سلطنت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی و در مرکز خوست با عساکر حکومتی می‌بود در جنگ مذکور بمرتبه رفیعه شهادت رسید و از وصول خبر فوت آن مجاهد معروف بدارالسلطنه کابل، چون در جنگ استرداد استقلال سهم گرفته بود، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی خیلی متأثر گردید و فوت او را یک ضاعه بزرگ قومی و ملی شمرد و چنانکه خواهیم دید محمدولی خان دروازی وزیرحربیه در ختم مکتوب خود مورخ پنجشنبه (۳) میزان ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۵) صفر ۱۳۴۳ ق بطور خلص تأیید این خبر و اعلام مجروح شدن سلطان محمدخان کندکمر را نموده است و نگارنده این تاریخ بقراری که از چندین زبان شنیده ام بیرک‌خان جدرانی یک افغان واقعی و از مجاهدین و مبارزین حقیقی ملی در عصر خود و به اوصاف خداداد شجاعت و سخاوت متصف و پسرانش نیز همان خصائل پسندیده افغانی را از پدر بر خود بارث گرفته بودند.

بقول فضل‌احمدخان بلوکمشر محمدعمرخان سور بن غلام‌نبی‌خان فرقه‌مشر ناصری، در جنگ منگل محافظ جباخانه و یک کندک عسکر همراهش بود، جباخانه را از راه دره جدران نقل می‌داد و مردم جدران حمله آوردند.

ورود دوست محمدخان بارکزائی حکمران ارزگان بدارالسلطنہ کابل

روز سه شنبه اول میزان ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۳) صفر (۱۳۴۳) ق از غزنه بدارالسلطنہ کابل خبر داده شد که دوست محمدخان ناظم سابق حال حکمران کلان ارزگان به همراه یکعده زیاد لشکر ملی درین ایام بغرض سرکوبی اشرا منگی در حرکت افتاده و اینک در غزنه مواصلت کرده با دیگر قواء نظامی که در مرکز غزنه موجود اند ملحق شده و بامر وزارت حربیه مصروف خدمت خواهند شد.

دوست محمدخان مذکور ابن امیرمحمدخان ابن میردادخان ابن بازارخان ابن یسین خان از قبيله عمرخان زائی طایفه بارکزائی است.

ترفیع منصب

محمد سامی لواشر، مدیر و قوماندان مکتب حربیه نظر بخدماتی که در تعلیم شاگردان مکتب حربیه و مجهودات تازه ای که در تعلیم افراد نووارد برای جنگ منگل در برج اسد و سنبله بعمل آورده بود، در برج میزان سال مذکور (۱۳۰۳ ش) از حضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی به منصب عالی نایب سالاری ترفیع نمود و سرانجام زندگی این شخص در ضمن واقعات سال ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹ ش در این کتاب مطالعه شود.

خبرهای خوست و تائید قتل ببرک خان

روز پنجشنبه (۳) میزان سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۵) صفر (۱۳۴۳) ق محمودولی خان دروازی وزیرحرب از مرکز خوست بدارالسلطنہ کابل خبر داد که: یگانه مرکز بغاوت پیشه گان بندرهای صعب المرو و جنگل های دشوار گذر جدران است. این دره از اطراف و جوانب تحت مراقبت و تحفظ عموم افواج بوده تماماً انتظار امر هجوم و اقدامات شان را برین باغیان دارند. فأما از طرف منصبداران بزرگ عسکری نظر باینکه تعرض بر دره جدران بالفعل چندان مفید نیست تا یک زمانی این امر معطل است. لیکن در بعض مواقع که از جمع آوری باغیان و دسته بندی شان اطلاع می یابند علی الفور بر آنها حمله آورده جمعیت شان را پراکنده می سازند. چنانچه درین ایام در اطراف باگ خبر اجتماع باغیان بقرارگاه نظامی ما بهم رسیده، در نتیجه یک قوه نظامی و ملکی برای سرکوبی آنها اعزام یافت. و پس از محاربه قلیل و دادن تلف ات شکست نصیب باغیان گردید و درین مصادمه متأسفانه ببرک خان به شهادت رسید و سلطان محمدخان کندکمرش اندک مجروح گردیده است.

قرارگاهای نظامی در سمت جنوبی

در این ایام او اخر سنبله جناب علی احمدخان شاغاسی ملکی رئیس تنظیمیه سمت مشرقی اقامت گزین جاجی و چمکنی بوده در اصلاحات این مقام کامیابانه کارروائی دارد. و محمد صدیق خان قوماندان بمقام [ز بر] که در میان خوست و میدان که یک جای مهم است مصروف اقدامات بوده و فضل احمدخان پوپلزائی که قبلاً خبر حرکت او را از گردیز براه زرمتم نوشته بودیم در میدان خوله و محمد گل خان مهمند

غندمشر در خوست اقامت گزین بوده و خودم محمودلی وزیرحریبه و عبدالوکیل خان فرقه‌مشر نورستانی و عبدالاحدخان وردک و محمدسمیع‌خان گردیزی با قواء مکفی در ارگون بوده و محمدعمرخان ناصری لواشر در زرمت و غلام‌نبی‌خان چرخي معین وزارت امورخارجیه در گردیز و سلطان‌علی‌خان بارکزائی [برادراندر علیاحضرت] در حصارک غلزائی و محمدعمرخان نائب‌سالار در اطراف لوگر مصروف خدمات می‌باشند.

شرفیابی لشکر هزاره بحضور اعلیحضرت غازی

روز دوشنبه (۷) میزان سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۹) صفر ۱۳۴۳ ق لشکر هزاره با بزرگان جمعیت‌های خودشان که تعداد مجموعی شان تا دو هزار بشمار می‌آمدند در جلو قصر دلکشا حاضر شدند. اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از دروازه قصر که مقابل صفوف لشکر واقع بود بدرشد. از طرف لشکر هزاره رسم سلام و تعظیم باصول عسکری بجا آمد و سپس عریضه‌ای را که بدستخط میر احمدخان و دیگر سران، اربابان و میران هزاره و منصبداران نظامی آن طایفه که تقریباً صد مهر و امضاء در آن دیده می‌شد به پیشگاه ذات شهریاری قرائت گردید و متن عریضه اهالی هزاره ازین قرار است:

«حضور اقدس اعلیحضرت ظل‌الهی

خدمات قیمت‌داری را که شما از بدو سلطنت خویش الی حال برای ما ملت نموده اید و بمجاهدات و مساعیات جمیله ما را از حضيض ذلت باوج رفعت رسانیده در تمام ملل عالم به بهترین نیکنامی و سعادت معرفی کرده اید اظهر من الشمس است، در داخله مملکت چه اسباب و اوضاع بدعت و ظلم و تعدی را رفع و بچه اندازه ابواب عدل و انصاف و مروت و حمیت است که برای ملت نگشوده اید که اگر تمام وجود ما ملت زبان گشته، شب و روز شکریه این نعمت عظمی و مواهبت کبری را نمائیم هنوز از هزار یک الطاف و مرحمت ذات مراحم صفات شما را بجا آورده نمی‌توانیم. هر یک از ما ملت اگر شعور داشته باشیم و بدیده بصیرت بگزارش‌های فلاکت اشتمال زمان گذشته^۱ و سعادت و ترقیات فوق‌العاده حالیه خویش نظر کنیم و از روی اسلامیت و انسانیت لازم و واجب می‌شماریم که ساعتی و دقیقه‌ای از شکریه باز نمائیم تا الله تعالی این ظل حمایت شاهانه مانرا از مفارق ما عاجزان کم نگردانیده تا سال‌های دراز پاینده داشته همچنان که آرزوی خاطر مبارک در باب سعادت و فلاح و ترقی ما ملت است نائل گردیم.

اقوامی که مثل قوم بدبخت جاهل منگل از غایت جهالت و نادانی و بی‌علمی خویش کفران نعمت نموده بدست خود ریشه هستی خود را بریدن اختیار نموده خود را خسرال دنیا والآخره ساختند در نتیجه آنها بجز از خسران ابدی دیگر حاصلی نخواهد برداشت حقیقه آنچه زحمت و مشقت که درین مدت اعلیحضرت معظم غازی مان برای ما بر خود قرار داده، شب و روز اوقات قیمت‌دار خود را صرف اصلاح احوال ما ملت نموده ساعتی از خدمت و غمخواری ما قوم بازمانده است برای این نبوده که کسی را

^۱ اشاره بدوره استعماری انگلیس که استقلال ملت افغان را از راه زور و خدعه و فریب سلب کرده بود.

ممنون نمودن مطلوب‌شان بود، بلکه ماپوره می‌دانیم که غمخواری شاهانه لله و فی‌الله و محض خوشنودی روحانیت حضرت رسول‌الله (ص) بوده و هست و حسن‌شفقت و مرحمت ذات ملوکانه از چنان اموری نیست که بسته به بیان و اظهار دیگران باشد.

صفت مرحمت و الطاف و بذل توجهات فوق‌العاده همایون اجراءت و عملیات‌یست که امروز علانیه به مسند شهود رسیده و هیچکس از دشمن و دوست که صاحب معرفت و شعور باشد از آن انکار کرده نمی‌تواند.

بالآخر این قدر عرض کرده می‌توانیم که ما ملت را حق تعالی از فضل خود بچنین عطای بزرگ سرفرازی بخشید که امیدهای زیاد برای آتیه مان بتوجهات و غمخواری این ذات مقدس قصور هست اگر هر ساعت شکریه آنرا بجا نیآوریم بدبخت‌ترین و کافرترین تمام ملل عالم خواهیم بود. این مشت عاجزان اقوام هزاره نظر بمرحمت‌های بی‌اندازه که بالعموم به همگان و بالخصوص بما عاجزان از طرف حکومت معظمه مبذول شده اگر هزار جان داشته باشیم دارای استرضای شهریار تاجدار خویش قربان سازیم هنوز کم است. اگرچه تمام اقوام میان خرد و بزرگ برای همه گونه خدمتی که اعلیحضرت معظم غازی بفرمایند مستعد و آماده اند و بخلوص نیت و سیرکف برای امتثال اوامر اولی‌الامر خویش استاده اند، لیکن ما فدائیان اعلیحضرت چون در حدود قریب بودیم پیشتر از دیگر برادران خود شرفیاب حضور شده ایم و از مواضع بعیده هزاره نیز عنقریب حاضر می‌شوند. هر خدمتی را که لائق باشیم امر فرمائید که ما برای برباد دادن و فدا کردن جان خودها صدقاً مستعد و آماده ایم که با دشمنان پادشاه و وطن خود را نا بود و یا جان خود را قربان خدمت پدر مهربان خودها نمائیم.

ازنده باد اعلیحضرت غازی - کوریاد چشم دشمنان اسلام

جواب اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در آغاز باریاب ساختن اهالی هزاره پس از احوال پرسی به ذکر مجملی از بغاوت سمت جنوبی و عدم اعتناء آنها به نصائح و دلسوزی و شفقت حکومت و تعرض نمودن و چپاول کردن آن بغاوت پیشگان بر مال و جان و ناموس تبعه افغانی و مقابله و مقاتله نمودن آنها با عساکر افغانی پرداخته ضمناً به ایراد کلماتی آنها را متوجه ساخت که نظر بر اهمیت آن عیناً درج تاریخ می‌گردد:

«ازین حسیات اسلامیت کارانه و جذبات وطن‌خواهانه اقوام هزاره من خیلی ممنونم و عموم شما را مانند سکنه افغانی از دل و جان عزیز می‌انگارم. آنچه در بین عوام نادان گفته می‌شود که فلان هزاره و فلانی افغان است، نه تنها این خدمت‌گذار اسلام و افغانستان بلکه عموم افراد دانسته و فهمیده قلباً برخلاف آن بوده هیچ فرق و تفاوتی در خدمت‌گذاری و وطن‌خواهی و عقیدت و اخلاص افغان و هزاره در راه اسلام و افغانستان نمی‌دانیم و عموم سکنه سرزمین افغانیه را در غم و شادی و مسرت و مصیبت مملکت سهیم و شریک می‌انگاریم. خودم ذاتاً افغان و هزاره و عموم تبعه افغانیه را بیک نظر محبت و شفقت نگریسته تمام تبعه افغانی را مانند فرزندان معنوی خود می‌دانم و مخصوصاً از احساسات اسلامیانه و

گرم‌جوشی‌های وطنخواهانه شمایان که نسبت بخدمات ملت و مملکت و حکومت خود صدقاً آنرا اظهار داشته اید اظهار خوشنودی دارم.

فی‌الحال شما تا ورود دیگر برادران و هم‌قطاران خود در کابل بوده، بیشتر از پیشتر در خدمات و تعلیمات نظامی خویش کوشش نمائید. وقتی که دیگر وطنداران و اخوان شما نیز بکابل وارد شدند شما را وزارت‌حربیه به هر نقطه و موضعی که لازم دید ارسال می‌دارد تا متفقاً دمار از نهاد آن بغاوت‌پیشه‌گان خیانت‌کار که تمام مراعات و نوازش‌ها و الطاف حکومت و هدایات خدا و رسول مقبولش را بر پشت سر زده اند و من او شان را از خداوند یگانه خویش بزودی خوار و زیون خواسته ام باتفاق دیگر برادران ملکی و نظامی مملکت افغانستانه برآرید.

و بطوری که مردم کتر و سائر حصص‌شرقی به توسط علی‌احمدخان بارکزائی و مردم کوه‌دامان به تحریک احمدعلی‌خان لودین وارد کابل شده بودند، مردم هزاره بتوسط محمدنعیم‌خان نایب‌سالار بدخشی [ولد آدینه‌خان] جمع آورده شده بودند.

ورود پنج طیاره افغانستان از روسیه بکابل

روز سه‌شنبه (۸) میزان سال ۱۳۰۳ ش مطابق اول اکتوبر ۱۹۲۴ ع روز ورود طیارات خریداری افغانستان از روسیه‌شوروی تعیین شده بود. اکثر شخصیت‌های بزرگ و سائر ارباب ذوق و علاقه حاضر (چمن نظامی)^۱ خواجه رواش گردیده، چشم انتظار بطرف فضای کابل داشتند. چون پنج عدد طیاره مذکور از ترمذ بنا بر کدام عارضه پرواز نکرده، اهالی تا ساعت (۲) بعد از ظهر انتظار کشیده واپس عودت کردند.

روز چهارشنبه (۹) میزان و (۲) اکتوبر باز مردم حاضر چمن نظامی شدند. در این روز به ساعت مقرر (۱۱) در فضای چمن نظامی طیاره‌ها نمایان شدند. چونکه در محل نزول طیاره‌ها مطابق تعامل هوانوردی آن وقت دود کمتر شده بود در فضای چمن و قریب شهر کابل چند دور زدند تا که سیاهی دود بلند گردید و طیاره‌ها فرود آمدند، از جمله یک طیاره در لوگر فرود آمد و بعد از نزول واپس پرواز کرده به چمن کابل فرود آمد.

طیارات مذکور در آن سال از نوع تازه و کاملاً جدید و غیر مستعمل بوده است و یک عدد آن شش نفر را حمل می‌کرد

عصر روز پنجشنبه (۱۰) میزان طیاره‌های مذکور بطور نمایش بر فضای شهر کابل به پرواز آمدند و گل‌ها افشاندند. زنان و اطفال بر فراز بام‌ها برآمدند و اهالی شهر و شش‌کرومی از دیدن اولین دسته طیارات خریداری افغانستان خیلی‌ها اظهار مسرت می‌نمودند و اما افراد ساده لوح بازار و دهات صدا می‌کردند پت

^۱ میدان هوایی سابق کابل در اول شامل دوازده قلمه زمین زراعتی خالصه شاهی بود و بنام بلندآب نامیده می‌شد، بعد از تسطیح تا آن وقتی که طیارات وجود نداشت و بعد از آنکه به تعداد کم وارد شد، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه آنجا را اصطلاحاً چمن نظامی نام گذاشت و در سال ۱۳۰۷ ش که تعداد طیارات زیاد شد بنام میدان طیاره شهرت گرفت و در سال ۱۳۴۹ ش در آنجا منازل عصری مطابق نقشه پولندی تعمیر گردید.

شوید که بم می اندازد و مردمان عوام اغلباً جواز هوایی و موتر هوایی می نامیدند و نگارنده این تاریخ طیاره را دفعه اول در روز اول جشن استقلال در فضای پغمان در حال افشاندن تکتها دیدم و تا اندازه ای از سطح پایان عبور می کردند که پیلوتها دیده می شدند.

تفویض نشان شیر و خورشید

از طرف دولت ایران دو قطعه نشان شیر و خورشید درجه دوم که یکی برای عبدالحسین خان مدیرشفر و دارالترجمه و دیگری برای عبدالشکورخان مدیرشعبه دول اسلامی دو تن مأمورین وزارت امورخارجیه افغانستان در نتیجه اقدامات اسلامیت کارانه آنها از طرف آن دولت در ماه سنبله بکابل ارسال شده بود بوسیله سفارت ایران متعین کابل باو شان تفویض شد. عبدالحسین خان درین وقت جنرال قونسل افغانی در دهلی تعیین شده بود.

ورود محمود طرزی وزیر امورخارجیه از پاریس بکابل

محمود طرزی وزیر امورخارجیه روز یکشنبه (۱۳) میزان سال ۱۳۰۳ ش مطابق ربیع الاول ۱۳۴۳ ق و موافق (۶) اکتوبر ۱۹۲۴ ع از مسافرت فرانسه وارد کابل گردید.

موصوف باراده اعلیحضرت امانالله شاه غازی از پاریس بکابل خواسته شد و زمام وزارت امورخارجیه دوباره باو شان تفویض گردید. حین ورود او در جلال آباد پانزده ضرب توپ برسم استقبال بعمل آمد. ملکه ثریا (شاهخانم) در بگرامی از پدر خود محمود طرزی استقبال نمود. محمود طرزی به ساعت (۳) بعد از ظهر در جلو زینة قصرستور وزارت امورخارجیه از موتر فرود آمد و موزیک نواخته شد و در منزل فوقانی قصرستور بعد از احوال پرسی سردار شیراحمدخان وکیل وزارت امورخارجیه نطقی ایراد نمود که خلاصه اش این است:

«حضرات محترم! الحمد لله که بدین مقدس اسلام مشرف و به قومیت ملت نجیب و غیور افغان مفتخر و همچو افغانستان یک مملکت سر سبز و شاداب و دارای همه ضروریات حیاتی را مالک و یک پادشاه محبوب القلوب باغیرت، دانشمند و دین پروری مثل اعلیحضرت امیر امانالله خان که در دین و وطنیت و ملیت با ما شریک است دارا هستیم، پس در ازای این همه نعمت های بزرگ خداوندی جل شانہ به آواز بلند می گویم:

شکر نعمت های تو چندان که نعمت های تو

آقایان معظم وزارت خارجیه از تشریف آوری ذات عالیحضرت وزیرصاحب امورخارجیه که استاد کامل و علاقه فاضل سیاست افغانستان می باشند برای خود تبریک فوق العاده می گوید و از خدمات بزرگ و شایان تقدیر و تمجید ایشان که در زمان وزیرمختاری و شیخ السفرائی خود در دولت بهیه فرانسه ابراز داشته اند، مخصوصاً اقدام و مساعی شان در تهیه نمودن و فرستادن یک مقدار بزرگ مهمات جنگی از قبیل تفنگ و مترالیوز و غیره اظهار ممنونیت و تشکر می نماید و از خداوند تبارک و تعالی در سایه اعلیحضرت

شهریار غازی بدوام آرامی و سلطنت علیّه افغانستان برای شان عزت‌ها و نیکنامی‌های دو جهانی را می‌خواهد.

چونکه حضرت عالی وزیرصاحب خارجیه می‌خواهد که تا یک اندازه از حالات و اوضاع وطن جناب شان را مسبق سازد از فضل و کرم خداوندی و مساعی اعلیحضرت ظل الهی جمله امور سلطنت معظمه افغانستان بطریق احسن مطابق اصول و اوامرشرع انور جاری است، قوانین عدلیه را علماء بزرگ وطن از کتب شریفه مذهب مهذب امام ابوحنیفه کوفی استخراج و جمع نموده به امضاء همایونی می‌رسد و بمحل اجراء می‌آید. جمله امور تنظیمیه ملکیه در مجلس عالی وزراء زیر بحث و مذاکره آمده و در مجلس وزراء تصویب و به امضاء شاهانه رسیده بعد صورت اجراء، می‌گیرد. اعلیحضرت شهریار محبوب القلوب ما تمامی امور مملکتی خویش را بقرار آیه کریمه [و یشاورهم فی الامر فاذا عزمتم علی الله ان الله یحب المتوکلین] در این مدت شش سال اجراء داشته و می‌دارند چون همه امور یک سلطنت اسلامی مطابق به اوامر خداوند کریم در محل اجراء می‌آید ضرور است که خداوند توانا معین و مددگار بوده در نتیجه ترقیات و تعالی و نمره‌های بسی نیکو می‌دهد چنانچه داده است.

این واقعه سمت جنوبی که بدبختانه در نتیجه پروپاگند بعض صاحب غرضان و دشمنان خیانت کار بروز نموده از مسائل عادی است که در هر جا ظهور می‌کند و هیچ دولت از حدوث این طور وقائع خالی نیست. در ابتداء مأمورین دولت واقعه را حقیر و بی‌اهمیت دیده توجه جدی نکردند همان بود که یک‌شکل اهم را پیدا نموده و اعلیحضرت غازی بنفس خویش زمام دفاع آنرا بدست گرفتند. اکنون فتنه روبه خاموشی و اوضاع روبه بهبودی است، عساکرشاهانه از هر طرف باغی‌ها را محصور کرده پیش قدمی می‌نمایند و قسمت عمده باغی‌ها تائب گشته، یرغمل داده اند. اگرچه ازین واقعه یک و خسارت مالی و جانی به افغانستان وارد آمد لیکن بسی فوائد معنوی را هم دارا بوده نتیجه‌ها و تجربه‌های زیادی در هر باب حاصل گشت.

بنده از (۳) ثور تا امروز که (۱۳) میزان است امور وزارت خارجیه را به وکالت حضرت عالی وزیرصاحب امورخارجیه (محمود طرزی) حسب هدایات و دستور حضورشاهانه و مساعدت و معاونت برادرانم مدیرهای وزارت خارجیه اجراء نمودم مدیرهای وزارت با من همراهی زیادی نمودند و الحق که هر کدام آنها صداقت کار و فعال و قابل تحسین و تمجیداند و ازین روز کارهای وزارت را بحضور حضرت عالی وزیرصاحب تسلیم می‌نمایم.»

نطق محمود طرزی وزیر امورخارجیه

جای افتخار است که بدین مبین اسلام مشرف هستیم، این مسئله امروز نزد عقلای همه ملل باثبات رسیده که حیات و زندگانی با راحت و سعادت مربوط بداشتن دین و عیده است، اما در بین ادیان دین اسلام چنان محاسن و مزایایی را داراست که در ادیان دیگر نیست. زیرا اساس دین اسلام بر عقل است، چنانچه تا انسان عاقل و بالغ نشود مورد تکلیف نمی‌گردد. بنابراین دین اسلام انسان را بحسن اخلاق و

مواسات با بنی نوع و سعی و عمل امر می کند و بسوی مدنیت و زندگانی باراحت و سعادت سوق می نمایند. از انواع اسارت و ذلت و قیودات نجات می بخشد.

افغانستان چون که وطن ماست و ملت افغان قوم ما است نبایستی انسان از وطن و ملت خود زیاد تعریف و تمجید کند. افغانستان برای ما بسیار عزیز است و دارای مزایا و محاسن هم هست چیزی که امروز باعث افتخار ما است این است که بر سر خود پادشاهی داریم چون ذات والاصفات اعلیحضرت امیر امان الله خان که نظیر او شان را در علو همت و متانت عزم و شجاعت، قلب و محبت دین و ملت و فداکاری برای وطن و مملکت صفات تاریخ کمتر نشان می دهد.

ازین واقعه ناگواری که در وطن رو نموده خیلی متأثر شدم زیرا در موقعی که من از افغانستان به پاریس می رفتم در سرتاسر مملکت چنان یک اتحاد و خلوص میان ملت و اطاعت و محبت به دولت دیده می شد که تصور حدوث این طور حوادث در داخل وطن ابدأ بخاطر نمی رفت، مگر دنیا ازین نوع تصادفات غیر مترقبه خالی نیست. به هر تقدیر هر چه بود لله الحمد که خطرش گذشت و اوضاع روبه سکون و آرامی است.

می خواهم که به حضار محترم از احوال و کار خود در فرانسه قدری معلومات بدهم: زمانی که در کابل بودم اوضاع دنیا و سیاست عالم را از دور نظراً می سنجیدم. چون وارد فرانسه شدم نظریات خود را عیاناً مشاهده کردم، اوضاع تازه سیاست عالم و روابط دول و اصول پیشرفت زندگانی دنیا را با نظر امعان دیده تجربه های تازه اندوخته و معلومات کامل برای وطن خویش در باب نظام اجتماعی و اتباع مسالک مستقیمه حیات امروزه با خود آوردم. لیکن این همه اموری است فکری، خدمتی که در اروپا نسبت بافغانستان توانستم این بود که در اروپا عموماً کسی افغانستان را نمی شناخت و اگر شناخت بیک صورت دیگر می شناخت. کوشش نمودم تا اکثر اهل اعتبار افغانستان را بصورت امروزه شناختند و بدوستی افغانستان و تجارت و مسافرت به افغانستان میل و شوق پیدا کردند و زمینه روابط تمدنی افغانستان را در جاهای لازم آن مهیا نمودم اکنون که باز به وطن عزیز رسیده ام حاضرم برای خدمت آن تا ساعتی که جان و توان در بدن دارم انشاء الله تعالی سر از فردا (۱۴ میزان ۱۳۰۳ ش) به وزارت آمده با اجراء وظیفه خود اشتغال و دوام ورزم.»

مجلس تا ساعت چهار و نیم عصر دوام نمود و بعد از آن محمود طرزی وزیر امور خارجه برای ملاقات بحضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی رفت و مجلس خاتمه یافت.

ضیافت در وزارت معارف

وزارت معارف افغانستان شب چهارشنبه (۱۶) میزان سال ۱۳۰۳ ش مطابق ربیع الاول ۱۳۴۳ ق و موافق (۹) اکتوبر ۱۹۲۴ ع باعزاز ورود محمود طرزی وزیر امور خارجه از عودت سفر فرانسه، در عمارت وزارت موصوف محفل ضیافت برگزار نمود، وزراء و مصاحبین حضور اعلیحضرت امان الله شاه حضور داشتند.

اعطای نشان سردار عالی برای شیراحمدخان رئیس مجلس شورای دولت

سردار شیراحمدخان رئیس عمومی مجلس شورای دولت که از تاریخ سوم ماه ثور سال ۱۳۰۳ ش الی روز یکشنبه (۱۳) میزان سال مذکور عهده وکالت وزارت امورخارجیه را در غیاب محمود طرزی نیز بر ذمت داشت و در امور لویه جرگه و مسائل دفاع و سرکوبی اشرار سمت جنوبی و تهیه مهمات حربی از قبیل طیاره و رساندن تفنگها و ماشینگن‌ها و احضار پیلوت‌ها فعالیت نمود و در عین زمان وظیفه اصلی خودش را که ریاست مجلس شورای دولت بود نیز بخوبی انجام داد و قسمت بزرگ نظامنامه‌ها را قرار تعدیلات و اصلاحات مجلس بزرگ ملی (لویه جرگه) در مدت قلیلی مجدداً به طبع سپرد. بیاداشتن آنهمه خدمات لائقه و صادقانه به همان روز یکشنبه (۱۳) میزان مطابق (۶) اکتوبر که محمود طرزی وزیر امورخارجیه وارد کابل و زمام وزارت خارجیه را مجدداً بکف کفایت خود گرفت، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی برای آن خدمتگار صادق دولت و ملت یک قطعه نشان ذی‌شان سردار عالی اعطا فرمود. و الآن [عصر درخشان ظاهرشاهی] خاندان شیرزاد بنام همین شخص در کابل مشهور است و درین صحیفه تاریخ از وی بقدردانی یاد می‌نمائیم که یقیناً مرد راست کردار و صادق بود و پسر و نوادگانش نیز جوهری از مردانگی و غیرت پدر وجد خودشان بمیراث دارند.

تقرر محمدادیب‌خان بریاست مکتب امانیه و مکتب امانی

مکتب امانیه که تقریباً از دو سال تحت اداره موسیو (تنبر) فرانسوی در شهر کابل دائر و موسیو تنبر مذکور با دو نفر معلم فرانسوی و معلمین افغانی شروع بتدریس نموده بود و مکتب امانی در سال ۱۳۰۳ ش تحت اداره داکتر (ایون) آلمانی افتتاح و داکتر مذکور بصفت مدیر و با دونفر معلم آلمانی و معلمین افغانی بتدریس آغاز کرده بودند در ماه میزان سال ۱۳۰۳ ش که محمود طرزی برای دوره مجدد وزارت امورخارجیه از فرانسه بکابل بازگشت، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در قسمت اداره هر دو مکتب و مصروف ساختن یک تن بیکار تدبیری بکار برد که درج آن حقیقت را سراسر بنفع تاریخ باید شمرد و تفصیلش ازین قرار است:

محمد ادیب‌خان خسریره محمود طرزی، شخص تن‌آسا و هرزه گرد و نافهم و بی‌تجربه و به مفت‌خوری عادت کرده بود و محمود طرزی هم که بعد سفر اروپا بطرف راحت طلبی تمائلی از خود نشان می‌داد، اعلیحضرت سیاستی بکار برد که باید هر دو را سخت بکار معارف مصروف بدارد و محمدادیب‌خان که بریاست هر دو مکتب مقرر فرمود و نظریه اش اینکه استاد محمود طرزی خود ذمه وار کار او شده بنام ادیب افندی ولی در اصل خودش ریاست و مراقبت کند.

و در ظاهر به خسر خود فرمود که منظور از ریاست ادیب افندی این است که طلاب هر دو مکتب امانیه و امانی قرار فوائده ملی و خصائص اسلامی و افغانی تحت تربیت و مراقبت گرفته شوند و از سرایت افکار مضره اجنبی در طلاب جداً جلوگیری بعمل آید و ضمناً بین طلاب هر دو مکتب فکر اتحاد و اخوت حقیقی تقویت گردد و ادیب افندی در رعایت و انجام منظور فوق‌نهایتاً درجه کوشش نماید و به همین منظور

روز پنجشنبه (۱۷) میزان سال ۱۳۰۳ ش محصلین مکتب امانیه، محصلین مکتب امانی را دعوت کردند و محفل دعوت ساعت (۹) صبح برگزار گردید.

و محمود طرزی برای اینکه خسر بره‌اش ناکام نشود از امور هردو مکتب بطوری واریسی کردن گرفت، مثلی که خودش رئیس باشد، و منورین دربار وقت از سیاست پسندیده اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی که احدی را نمی‌گذاشت بغفلت بگذارند خیلی قدر و ستایش می‌کردند.

سبب رابطه محمود طرزی و محمدادیب‌خان چنان است محمود طرزی در زمانی که در ملک دمشق شام اقامت داشت با مسماة اسماء رسمیه بنت‌شیخ محمدصالح مسدیه معروف به صالح افندی ازدواج کرد و این وقتی که محمود طرزی دو دخترش بعقد نکاح و ازدواج دو شاهزاده سراجیه آمده بود، صالح افندی پیش از شروع جنگ عمومی بتاريخ (۲۸) جمادی‌الاول سنه ۱۳۳۴ ق برای دیدن دختر و داماد و نواسه‌های خود وارد کابل شد و بتاريخ سه‌شنبه (۸) رجب سنه ۱۳۳۶ ق وفات یافت و در قول آب چکان نام موضع شهر کابل در جوار مقبره آخوندجی مدفون گردید. مذکور اصلاً از مردم دمشق شام و از مؤذنین و مکبرین جامع بنی امیه واقع دمشق شام شریف بود که سر مبارک حضرت یحیی علیه‌السلام در آنجا مدفون است. هفت نفر از وابستگان‌شیخ محمدصالح مذکور تا اوائل برج حمل سال ۱۲۹۸ ش در کابل و بعد اعطای سفر خرج به هر نفر سه صد روپیه از کابل مرخص شده بوطن خود عودت کردند.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی - محمدادیب‌خان مشهور به (ادیب افندی) پسر محمدصالح افندی‌شامی مذکور را که خسریه محمود طرزی بود در برج حمل سال ۱۲۹۸ ش بمعیت محمدولی‌خان در جزء هیأت سفارت فوق‌العاده ابلاغ افغانستان مستقل بجانب مسکو و اروپا فرستاد تا در کابل بیکار و عاطل نباشد. و در سال ۱۳۰۰ ش او را سرپرست طلاب افغانی در آلمان مقرر نمود. بعد عودت سفر خارج چون محمدادیب‌خان مذکور بنای آزاده‌گردی گذاشت و حکومت امانیه که چنین وضع را هرگز قبول نداشت در پی آن شد که او را بکار و خدمتی مصروف بدارد. محمود طرزی که او خود نیز بعد عودت سفر اروپا قدری باستراحت طلبی میلان پیدا کرده خود را از زحمات کنار می‌ساخت، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بهترین حکمت بکار برده چنین سنجید که محمدادیب‌خان را مدیر دو مکتب (امانیه) و (امانی) مقرر نماید. و چون می‌دانست که محمدادیب فاقد تجربه و از عهده واریسی هردو مکتب در کابل بدر شده نمی‌تواند، لذا محمود طرزی وزیر امورخارجیه که سفارش‌گر ترقی و پیشرفت اوست خود ناچار متکفل و متصدی امور علمی و اداری هردو مکتب می‌گردد و بدین حکمت خسر و خسریه خود را خوبتر مصروف ساخت تا این خدمت علم و معارف بیشتر باعث شهرت نیک هردو نفر گردد.

وقتی که محمدادیب‌خان به مدیریت هردو مکتب فرمان یافت بر وفق پندار پادشاه غازی محمود طرزی ذمه‌وار کار او گردیده واریسی و نظارت هردو مکتب را می‌نمود و اعلیحضرت از انتخاب خود ابراز مسرت می‌فرمود.

دعوت در سفارت آلمان متعین کابل

داکتر کروبا شارژدافر سفارت آلمان متعین دارالسلطنه کابل روز سه‌شنبه (۱۵) میزان سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۸) اکتوبر ۱۹۲۴ ع در سفارت‌خانه خویش (واقع باغ بابرشاه کابل) دعوت عصریه ترتیب داد و اغلب وزراء و اعیان و معاریف کابل و بعضی نمایندگان سیاسی دول خارجیّه مقیم کابل به ساعت چهار و نیم عصر روز مذکور دعوت نمود و تا ساعت شش‌شام ادامه یافت.

دعوت عصریه در سفارت ایران

بعد از عزیمت نصرالله اعتلاءالملک وزیرمختار دولت ایران از کابل به تهران، رفیع‌الملک معاون اول سفارت به سمت شارژدافر اعتبار یافت. مذکور روز سه‌شنبه (۲۹) میزان سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۲) اکتوبر ۱۹۲۴ ع به ساعت چهار و نیم عصر محفل ضیافت در سفارت ایران در شهر کابل ترتیب داد. هیأت وزراء و محمدیعقوب‌خان شاغاسی حضور و سردار شیراحمدخان رئیس‌شوری و فخری‌پاشا سفیر دولت ترکیه و داکتر کروبا شارژدافر دولت آلمان و نائب‌سالار محمود سامی و معین معارف و مدیران وزارت‌خانه‌ها و بعضی از اعیان کابل حضور داشتند و دعوت تا ساعت شام ادامه داشت.

وفات یک تن از معززین قومی

غلام‌جیلانی‌خان ولد سردار عبدالکبیرخان ولد سردار محمدامیرخان ولد سردار عبدالله‌خان وکیل‌الدوله قوم پوپلزائی که یک تن از نجباء و ناموران قوم درانی و از عصر امیر دوست‌محمدخان تا این وقت بصفت یکی از خانان و بزرگ ان قوم حیات داشت و در چهاردهی کابل در مسکن پدری خود می‌زیست، در برج میزان سال ۱۳۰۳ ش مطابق ربیع‌الاول ۱۳۴۳ ق در قلعه دیوان بیگی چهاردهی واقع خالصه وکیل‌الدوله کابل بعمر هشتاد وفات یافت و در همانجا در جوار قبر سردار امیرخان بخاک سپرده شد. موصوف‌شخص جواد و خیلی صاحب رحم و عاطفه بود.

واقعات سمت جنوبی

بعد از شکست اشرار در لوگر، مقارن ختم مذاکرات اصلاح و رفع سؤ تفاهم هر فرقه به جاهای خود رفت و علائق ارتباطی میان لوگر و گردیز بجریان آمد. قطعه‌ای از عساکر لوگر تحت قومانده نائِب‌سالار محمد عمرخان در خود لوگر اقامت نمود و تا اواخر میزان توقف داشت. قطعه دیگر تحت قیادت عبدالوکیل‌خان نورستانی فرقه‌مشر بمعیت قطعه سپاه قومی میرزمان‌خان کنزی لوامشر [لوی‌خان] از راه خروار بطرف زرمتم سوق گردید. قطعه سوم تحت قیادت سردار شاه‌ولی‌خان و غلام‌نبی‌خان چرخمی معین وزارت امورخارجیه بگردیز رفت.

عساکر غزنه و افرادقشون ملی آنجا به سرکردگی محمدعمرخان لوامشر بطرف زرمتم حرکت کردند. محمدولی‌خان دروازی وزیرحربیه نیز با یک قطعه عسکر بطرف سهاک و زرمتم در پیش رفت. در آن منطقه بعض محاربات بوقوع پیوست و در نتیجه عساکر حکومت ظفر یافتند و اشرار قبول اطاعت

نموده، یرغمال دادند و در ظرف چند روز مسائل حدود مذکور انجام گرفت.

محمودلی خان دروازی وزیرحربیه پس از ختم مسئله زرمتم، محمدعمرخان ناصری لوامشر^۱ را در آنجا با یک قطعه عسکر گذاشت و خودش با عبدالوکیل خان نورستانی فرقه مشر و قطعه ای از عساکر بطرف ارگون رفت تا مسائل طوائف باقیه جدران را تمام نماید.

محمودلی خان وزیرحرب تا اواخر برج میزان سال ۱۳۰۳ ش مطابق ربیع الاول ۱۳۴۳ ق و موافق اوائل اکتوبر ۱۹۲۴ ع در ارگون بود و کوشش داشت که بدون خونریزی به تدبیر و ملایمت نائل گردد.

سردار علی احمدخان بارکزائی رئیس تنظیمیه سمت مشرقی با غلامنبی خان ناصری قوماندان عساکر سمت مذکور در چمکنی حاضر و مشغول و اطفاء نائره شورش آن حدود بود و در اواخر ماه میزان سال مذکور از آثار و علائم و جریانات امور چنان وانمود گشته بود که اوضاع ناگوار رو به اتمام است.

پیشنهاد اقوام، عساکر و مأمورین حکومت اعلی فراه در خصوص سرکوبی اشرا سمت جنوبی در ایام شدت جنگ منگل عموم اقوام و عساکر و مأمورین حکومت اعلی فراه نیز جذبات وطنخواهانه از خودشان در خصوص سرکوبی اشرا سمت جنوبی نشان دادند و روز یکشنبه (۲۰) میزان سال ۱۳۰۳ ش مطابق (ربیع الاول ۱۳۴۳ ق و موافق ۱۳) اکتوبر ۱۹۲۴ ع ضمن ورقه پیشنهاد این مطلب خودشان را اظهار نموده و توسط حکومت اعلی از حضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی اجازه خواستند. و این است سواد چند سطر مکتوب حکومت اعلی فراه و سواد عریضه آنها که باستناد اخبار حقیقت و مجموعه اردوی افغان سراسر درج تاریخ می گردد:

«از قوم نورزائی و علیزائی و بلوچ و جوانان کندک اسبق مزاری و کندک پولیس مرکز عده کثیری دوباره مجتمع گشته بیک شوق و شعف فوق العاده برای سرکوبی باغیان سمت جنوبی اجازه حرکت را به سمت کابل درخواست کرده اند، حکومت اعلی فراه نظر بعدم استیندان حضور همایونی حرکت آنها را باستجازه حضور خسروانه معطل نمود، اما نظر بجوش احساسات خودشان تحمل ننموده عریضه خودشان را بحکومتی اعلی تقدیم و منظوری آنها خواهش کردند و در عریضه خود نوشته اند که:

از احوال ملل دنیا و گزارش های دیگر برادران خود تا حدی با خبر و قدر راحت و آرامی را که از بدل توجهات ذات شهیار با فضل و عرفان اعلیحضرت مجاهد غازی بما میسر است بدرجه احسن می دانیم. بدیهیست که توجه خیرخواهانه ذات اشرف شاهانه و مساعیات جمیله ملوکانه ما ملت بیچاره فراه را به ورود ذات مقدس سمات شما حیات تازه بخشید، حالا می دانیم که راحت چیست و آرامی چطور است. امروز به همه ملل دنیا نسبت باین آرامی خود فخر می کنیم، این را نه از روی لسان بلکه از روی ایمان و وجدان می گوئیم و جدیانه و حقانه عرض می کنیم، نظر به نوازش های پدران ذات خسروانه که در راه صیانت و نگهداری دین مقدس و ناموس و سر و مال و شرف و شان و ترقی و تعالی ما و وطن ما فرموده

^۱ این شخص پسر غلامنبی خان فرقه مشر و قوم ناصری است که بعداً بنام سورجرنیل یعنی جرنیل سرخه در زبان مردم و عساکر شهرت گرفت.

است عاطفت و آغوش مرحمت پدرانہ رحیمانہ شاہانہ شانرا گشادہ اند، ہمہ ما ملت و قوم برای فداکاری و جان نثاری حاضریم، ابدأ ممانعات ذات عالی تان مانع ارادہ ما نمی‌شود. عذریہ عرض می‌کنیم و اجازه حرکت را می‌خواهیم خواه مخواه مصمم حرکتیم.»

اگرچه از حضور اعلیحضرت امان‌اللہ‌شاه غازی هدایتی صادر نگشته بود، نظر به هیجانات اقوام مذکور محمدسرورخان حاکم‌اعلی فراه از جوانان کندک مزاری اسبق و سربازان کندک پولیس و جوانان فراه دو کندک منتظم مرتب کرد: یکی را کندک امانیہ و دگر را کندک [امانی] نام گذاشت و به افسریت عبدالقیوم‌خان و عبدالرشیدخان قوم نورزائی تشکیل داد. درین مورد میرزا نظام‌الدین‌خان سررشته‌دار اعلی و محمدموسی‌خان حاکم چخانسور و میرزا غلام‌محمدخان مدیر تحریرات حکومتی اعلی نطق‌هایی ایراد کردند کہ خلاصہ گفتارشان این است:

امروز کہ اقوام جہال منگل علم بغاوت را برعلیہ حکومت بلکه بعالم اسلامیت برداشته اند، شمولیت آن بمیدان محاربه حتمی و لازمی است، اما نظر بہ دوری راه و عدم استیذان حکومت شخصاً نمی‌توانیم کہ با برادران خود معاونت نمائیم، لابد از معاونت مالی خودداری نتوانسته دوماہہ معاش و مخارج ہردو کندک را از معاش مقررہ خودہا می‌دہیم و آرزوی منظوری داریم. حاکم‌اعلی فراه نظر بہ علاقہ و احساسات مأمورین یکماہہ معاش ہردو کندک امانیہ و امانی را پذیرفت و روزشنبہ (۲۶) میزان ۱۳۰۳ ش با عجلہ تمام روانہ دارالسلطنہ کابل شدند.

خاتمہ بغاوت خوست

دفتر پاپونیر از زبان نامہ‌نگار سرحدی خود کہ بذریعہ تلیفون بتاریخ دوشنبہ (۲۸) میزان ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۱) اکتوبر ۱۹۲۴ ع اطلاع گرفتہ بود گفت: اشخاص مہمند و قبائل متفرکہ کہ در پشاور داخل شدہ اند، آنہا در باب واقعات تازہ خوست وقائع بسیار عجیب بیان می‌کنند و می‌گویند: طوائف بُنبری و مہمندی و علیانی علاقہ خود افغانی و غیرہ طوائف سمت مشرقی برای حکومت افغانی بسیار خدمات کلان سرانجام دادہ اند.

از نفری مہمندها با مجروحین شان کہ از راہ کرم در خانہ‌های خود رسیدہ اند و آنہا بعضی زخمی‌های خود را در شفاخانہ پشاور آورده اند. مہمندها در سرکوبی قبیلہ باغی منگل حصہ بسیار گرفتہ اند و معلوم شدہ است کہ بغاوت‌شان بطور کامل اختتام پذیرفتہ است اما با وجود آن حکومت افغانیہ فوج متعدیہ خود را در خوست مقیم می‌نماید تا اقتدار کافی و شافی حکومت شدہ و استحکام یافتہ برود. و عبدالکریم فراری بدخواہ افغانستان، ملای لنگ مشہور بہ مساعی زیاد تفحص و جستجو می‌نماید. برای فروغ بغاوت این ملا از ہمہ زیادہ حصہ گرفتہ است و این ہردو وجودہای مفسد خودہا را مخفی و پنهان داشتہ، یلہ گردی می‌نماید و مضمون فوق در اخبار [وکیل] انتشار یافتہ و اخبار اتحادمشرقی در شمارہ مورخ‌شنبہ (۱۶) عقرب ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۰) ربیع‌الثانی ۱۳۴۳ ق و موافق (۹) نومبر ۱۹۲۴ ع اقتباس کردہ بود.

ششمین جشن استرداد استقلال افغانستان در پغمان

و نطق افتتاحیه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی

مراسم جشن استرداد استقلال افغانستان در ماه اسد سال ۱۳۰۳ ش از باعث شورش سمت جنوبی بوقت مقرر اجراء نشد. در اواخر برج میزان سال مذکور که خاطر افراد وطن تا حدی از غائله آن طرف مطمئن گردید، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی امر فرمود که مراسم جشن پرشکوه آزادی در پغمان که طاق ظفر تازه در آن بنا و افتتاح یافته است، برگذار گردد.

ترتیبات و تزئینات از طرف اداره یآوری حضورشاهانه بوسیله محمودخان بارکزائی یاور و همکاری فکری و قلمی نظام‌الدین‌خان پوپلزائی ناظم دربار و سرمنتظم عمومی جشن تکمیل و تمام مأمورین و دکانداران و غیره یکروز قبل از افتتاح جشن که روز جمعه اول عقرب سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۵) ربیع‌الاول ۱۳۴۳ ق و موافق (۲۵) اکتوبر ۱۹۲۴ ع تعیین شده بود در پغمان حاضر شدند و روز مذکور بعد اداء نماز جمعه (در مسجد امانیه پغمان) که تازه بنا یافته بود، اعلیحضرت معظم امان‌الله‌شاه غازی برفراز منبر خطابه برآمده نطق‌شاهانه را ایراد نمود و این است متن ارشادات شه‌ریار استقلال بخشای مجدد کشور عزیز افغانستان که بدون مسوده بیان فرمود:

«اولاد غیورم عساکر، و ای ملت بجان برابرم

امروز بهمه شما ملت این جشن سال ششم استقلال افغانستان را تبریک می‌گویم. از خالق بی‌نیاز سال‌های دراز بلکه تا ابد آزادی و استقلال و کامیابی‌های بسیاری را برای عموم ملت افغانستان آرزو و نیاز دارم.

بهمه شما معلوم است که موعد انعقاد جشن همه ساله در بهترین موسم‌های کابل و پغمان معین و مقرر بود و درین سال بنا بر یک واقعه‌ای از موقع خود باز ماند و در این وقت (ماه عقرب) انعقاد یافت. می‌خواهیم قدری از جهالت بدبختان جنوبی و انقلاب داخلی معلومات بدهم:

لله‌الحمد ازین واقعه هیچ یک صدمه و تکلیفی برای دولت متبوعه تان نرسیده است. اگرچه در ابتداء این بدبختان ناعاقبت اندیش سمت جنوبی ما به دسایس و فریب دشمنان ترقی خود بمقابل دولت خویش برخاستند مگر در نتیجه بجز از تباهی و پریشانی چیزی ندیدند و در همه جا بمقابل عساکر شجاع و دلیر ما فرار کرده می‌گریختند.

اما الم و صدمه‌ای که بدل من عاجز ازین واقعه رسیده این است که نقص و خساره طرفین برای ملت محبوب من و اسلام عائد آمده است.

از خداوند بدخواهان و دشمنان ترقی افغانستان را نیست و نابود خواستارم. تصور نکنید که این جشن مسرت استقلال در موسم خزان است زیرا باین جشن ملت خزان هم بهار است. از آنجا که این استقلال را خداوند کریم بافغانستان از همت شمشیر بران عسکر عطا کرده است و آزادی خود را بزور سرنیزه گرفته ایم از تمام عساکر اظهار ممنونیت و مسرت دارم.

از طرف خود و عساکر خود عرض می‌کنم: چون ما برای ترقیات دین و ملت و مملکت خویش آرزوها و تمنیات ما را بشکناند، و یا این خیال را که من نسبت به ترقیات افغانستان مسلمانان بدل دارم و تا امروز آنرا بکمال کامیابی پیش برده‌ام و بعد ازین نیز بتوفیق خداوندی آنرا پیش خواهم برد از من دور کند.

[توضیح مدون دیجیتال کتاب: پراگراف فوق تا اندازه نامرتبط است و به همین گونه در متن چاپی آمده است.]

اگر بعضی از جاهلان سد راه ترقیات ما خودها را پنداشتند گفته می‌شود که دشمنان دین و دولت و مملکت ما بسیار اند، پس ما به آنها می‌دانانیم که اگر بدخواهان بسیار اند، الحمدالله دوستان و طرفداران و شمشیریان ما نیز بسیار اند و ما بعزم و اراده‌ای که داریم قائم بوده مطلب خود را بمعاونت خداوند بزرگ پوره کردنی هستیم لطف و مرحمت او تعالی با ما است زیرا که ما برای تأیید دین و روشنی شریعت حضرت سیدالمرسلین و ترقی و ملت خود کوشش داریم و جان‌های خود را درین راه فدا می‌کنیم و مانند دیگر اشخاص که برای پیش برد مقاصدشخص خود نام اسلام را می‌برند، نمی‌باشیم.

سپس مطلب و مقصد خود را بیاری خداوند در مقابل تمام دشمنان ترقی ما خواه از داخل باشند یا از خارج بیک عزم آهنین پیش می‌بریم. و از بارگاه خداوند آرزو دارم که ترقیات و بلندی را که از خیال و آرزوی من عاجز بلندتر است برای افغانستان نصیب کند.

هرکس وطن خود را طبعاً دوست دارد، لیکن والله من ملت خود را بلندتر از همه دوست دارم و نمی‌توانم که خود را نسبت باین عشق و محبتی که با ملت دارم عاشق بگویم. زیرا دلچسپی علاقه من با آنها بلندتر از مرتبه عشق است. الله‌العالمینا عموم ملت من را در دنیا و آخرت کامیاب داشته و هیچ وقت ما را پیش دشمنان ما شرمسار نگردانی و ما برای ترقیات افغانستان و مسلمانان بجان و مال و هستی خود حاضریم.»

معروضهٔ عبدالعزیزخان وکیل وزارت حربیه به پیشگاه اعلیحضرت معظم غازی

پس از ختم نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی که بدون مسوده در محضر عموم ایراد فرمود، سردار عبدالعزیزخان بارکزائی وکیل وزارت حربیه که در غیاب محمودولی خان وزیرحربیه عهده وکالت آن وزارت داشت و در همان اوقات در اجراء امور وزارت حرب و تهیه و تجهیز و سوق عساکر برای سرکوبی بغات سمت جنوبی مساعی زیادی بعمل آورده بود، در جلو صفوف عساکر استاده از طرف عموم عساکر معروضه ذیل را به پیشگاه ذات اشرف شهریاری قرائت نمود:

«بحضور اعلیحضرت شهیر قهرمان اعظم غازی!

خدای کریم که می‌خواهد یک مملکت را از دستبرد حملات دشمنان خارجی و خیانت خائنین داخلی وقایه کند، اراده او تعالی بآن می‌رود که از افراد ملت مبعوثی برگزیده و مقدرات ملت و دولت را بکف کفایت شعارش داده، بتوسط عقل کامل و فکر سالم که بآن قوماندان اعظم اعطا نموده، افراد ملت را چون بیک اردوی محارب با شان و شوکت به تجهیز اسلحه اتفاق مجهز ساخته به ملت، صداقت، دیانت، امانت، فداکاری، سربازی جان‌سپاری که خواص تربیت عسکری است ارزانی داشته رزمگاه حیات آنرا

بهمه اسباب و تجهیز و سائط، تحفظ در استحکام متین و وسائل تعبیه می‌نماید و ملت اسارت دیده را از حضيض ذلت باوج رفعت می‌رساند.

خدای رحیم چون اراده‌اش به ترقی افغانستان تعلق گرفت همچنان قوماندانان بیدار مغزی مثل اعلیحضرت غازی امیر امان‌الله‌خان بما ملت شجاع افغان اعطا نموده از روزی که ذات ستوده صفات این قوماندان عالی فکر مبعوث شده قوماندۀ عسکری ما زمام حکومت و مهام اداره را در دست گرفته اند شرط اعظم قانندی و وظیفۀ خویش را بکشیدن شمشیر قهرمانیت در راه استقلال ملت خویش و استحصال آن بکمال رشادت و بهادری و انتهای شجاعت و دلداری که قانندان عسکری را می‌شاید بحسن صورت و غایت‌الغایة جلادت بجا کرده و باین سبب عالم عسکری افغانستان را فی‌مابین دنیای عسکری ذی‌شان و صاحب امتیاز فرموده اند، بل صفحات تاریخ عسکری افغانی را بکارنامه‌های قیمتدار خویش که موجب افتخار دوره‌های آینده است مطلا و بنابراین شمشیر عسکری را از زنگ مجلا فرموده اند. پس از استرداد استقلال درین شش سال (۱۲۹۸ - ۱۳۰۳ ش) که اریکه سلطنت بعزم عسکرانه ذات اعلیحضرت شما تزئین یافته، مساعی جمیله و اهتمام جلیله در راه اعتلای سعادت و ترقی اردو به تنظیم و تنسیق امور عسکری با مالزمه تجهیزات و حوائج آن مانند تأسیس مکتب حریبه و مکاتب عسکریه بصورت اساسی، جلب معلمین فنون حریبه عسکریه، تدارک طیاره‌ها و اسلحه، وضع، قوانین نظامیه نظام تشکیلات، مطبوعات عسکری، اصول اخذ عسکر، عالم عسکری افغانی را درخشان و میدانگاه تعالی و ترقی را به توجهات جهاندراجات ذات نامور شما نمایان می‌کند.

بناءً علیه اردوی همایونی و عالم عسکری افغانی که روح روان پیکر ملت و محافظ حقوق وطن و مملکت است بمکافات خدمات برگزیده مساعی حمیده، اهتمام جمیله، کوشش جلیله که قهرمان افغان اعلیحضرت شهریار پادشاه ذیجاه با توقیر و نامور باتدبیرالمجاهد فی‌سبیلا لله الغازی امیر امان‌الله‌خان مؤسس اردوی منتظم افغانستان در راه استرداد استقلال اعتلا و ترقی نظم و نسق امور عسکری ابراز و به نسبت عصیان داخلی سمت جنوبی استکمال موفقیت کرده اند احساسات فداکاری و جان سپاری خود را در همه آن و هر زمان برای هرگونه مقاصد و امر عالی شما برکاب همایونت تقدیم می‌داریم.»

فتوای علماء سمت جنوبی و بیعت ثانی‌شان به اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی

علماء سمت جنوبی در اوائل برج عقرب سال ۱۳۰۳ ش [مطابق اوایل ربیع‌الاول ۱۳۴۳ق] فتوانامه‌ی تحریر و در سرتاسر سمت جنوبی انتشار دادند که اینک نقل آنرا درج تاریخ می‌نمائیم:

«هزاران شکر و سپاس مرخدای را که از جانب اعلیحضرت معظم غازی مهربان ما امیر امان‌الله‌خان خلدالله ملکه و بره و احسانه اخبار و اشتهارات با فرمان مبارک او شان در حین تردد فتن و انتظار شرف ورود نمود، غبار رشک و ارتیاب را از دل‌های ساده عوام مسلمین زدوده، از لجه بحر عمیق طغیان و بغی بر ساحل اطاعت آوردند و صالحین عدول دولت علیه افغانیه را که در یک عالم شقاق و نفاق و محصور بودن، تقویت و فرصت بخشیدند و مسائل حق‌اندیشانه و خیالات شریعت‌پرورانه ذهن نشین

قلوب گردیده از جمله عنایات خسروانه که در آن محسوب بود ممنون شدیم. پس بر همه میان کافه انام از خواص و عوام لازم بوده که پادشاه مطاع ذی اقتدار خود را مطیعان بمال و جان خودها بوده و می‌باشیم و بیعت ثانی می‌کنیم و هم اول باو شان بیعت کرده بودیم، عبدالکریم فراری که بمقابل اعلیحضرت معظم غازی طالب بیعت از ما اهالی سمت جنوبی بود، بحکم کتاب شیطان و منافق بوده مستحق گردن زدن است. [و ما علینا الالبلاغ].»

امضات:

ملا محب‌الله، ملا شیرین گل، ملا احمدالدین، ملا عبدالوهاب، مولوی محمد اکبر شاه مهاجر، ملا ملزئی، ملا حمیم‌الدین، ملا عبدالحمید، ملا محب‌الله فقیر پاک، ملا عبدالصمد.

تشریف بردن اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی به مکتب صنائع نفیسه کابل بجهت افتتاح مکتب مذکور و امر توريد مطبعة ليتوگرافي

غلام‌محمدخان فارابی رسام شهیر که بامر اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بجهت فراگرفتن فن رسامی عصری و فن لیتوگرافی طباعت رنگه در سال ۱۳۰۱ ش باروپا عزیمت کرده، در دارالفنون صنائع نفیسه برلین چاپ رنگه را امتحان داد و در نتیجه چندماه زحمت تحصیل حائز نمره اول گردید، بعد از بازگشت بدارالسلطنه کابل به تشکیل مکتب صنائع نفیسه که یگانه آرزوی اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بود، مأمور شد. اما بنا بر بعض عوارض که غالباً واقعات سمت جنوبی نیز مانع در پیش آورد، تا اوائل ماه عقرب سال ۱۳۰۳ ش شاگردان برای مکتب حاضر نشدند و درین مدت به همان دو سه پایه ماشین کوچک دستی لیتوگرافی که برای تعلیم شاگردان و بطور نمونه از برلین آورده بود بعض نقشه‌های رنگه از قبیل دنیای اسلام و پست کارت رنگه و قطعه‌های بازی و دستمال‌های رنگه و غیره طبع می‌نمود. اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی که مشوق و مربی بزرگ او و همیشه متوجه نتایج کارش بود، روزشنبه (۱۶) عقرب سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۰) ربیع اثنی ۱۳۴۳ ق و موافق (۹) نومبر ۱۹۲۴ ع بدون اطلاع در محل کار غلام‌محمدخان مذکور داخل شده از پیشرفت کار او و تشکیل مکتب صنائع نفیسه جویا شد.

غلام‌محمدخان رسام مشکلان کار خود را بحضور مشوق و مربی بزرگ صنائع کشور بعرض رساند. اعلیحضرت فوراً به وزارت معارف امر و هدایت داد تا مطابق نظریات غلام‌محمدخان تمام مشکلات او را رفع کرده، مکتب صنائع نفیسه کابل را رونق هرچه تمامتر بدهند.

روز دوشنبه (۱۸) عقرب شاگردان و لوازم ضروری اولی مکتب از طرف وزارت معارف تهیه و احضار گردید و بروز مذکور ذات‌شاهانه باردگر به مکتب مذکور تشریف برد و بمعیت فیض‌محمدخان زکریا وزیر معارف مکتب صنائع نفیسه کابل را رسماً افتتاح فرمود

چون ماشین و آلات ابتدائی لیتوگرافی برای ترقی تعلیم شاگردان و نشر آثار بحدکافی نبود، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی توريد ماشین‌های بزرگ و سریع‌الطبع لیتوگرافی و جمیع مالزمه مطبعة را منظور فرمود و به وزارت معارف امر و هدایت داد که بلامعطل از اروپا خریداری و بکابل وارد نماید. و چند نفر از ارباب

فن خطاطی، نقاشی و چاپ سنگ را بهم کاری غلاممحمدخان فاریابی رسام شهیر معرفی فرمود.

امر توريد ماشین‌های جدید طباعتی برای مطبعة مکتب صنائع نفیسه کابل

بتاریخ دوشنبه (۱۸) عقرب سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۲) ربیع‌الثانی ۱۳۴۳ ق و موافق (۱۱) نومبر ۱۹۲۴ ع مکتب صنائع نفیسه کابل بامر و اراده اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی افتتاح گردید، غلاممحمدخان فاریابی رسام مدیر مکتب صنائع نفیسه از قلت سامان و ماشین و آلات عصری طباعتی شکایت نمود. اعلیحضرت معظم غازی برای خریداری و توريد ماشین‌های بزرگ و سریع‌الطبع لیتوگرافی و جمیع مالزمه مطبعة امر فرمود و به فیض محمدخان وزیرمعارف [بن‌گل محمدخان بن تاج‌محمدخان] امر و هدایت داد که بدون معطلی ماشین‌ها و لوازم مربوط آنرا از اروپا خریداری و توريد و تنصیب نماید.

خبرهای سمت جنوبي

وزارت حربیه روز دوشنبه (۱۸) عقرب سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۲) ربیع‌الثانی ۱۳۴۳ ق و موافق (۱۱) نومبر ۱۹۲۴ ع خبری را رسماً انتشار داد که اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی و عبدالعزیزخان وکیل وزارت حربیه تقریباً از مدت دو ماه است که شب و روز پیش بین مسئله برودت هوا و انتظامات بر اصل دارالحکرات و قرارگاه‌های نظامی در همه مقامات بوده و در این ایام [یعنی عشره دوم ماه عقرب] صاحب‌منصبان به مطیع ساختن باغیان اطراف و جوانب و بدست آوردن یرغمال و قبول بیعت‌نامه اهالی قرب و جوار خود موفق آمده انتظار او امر شهریاری را دارند

در نقطه [میدان خوله] فضل‌احمدخان غندمشر پولزائی که از گردیز براه زرم‌ت در آنجا رفته است با عساکر معیت خود خیمه برپا کرده، مانند محمدصدیق‌خان چهاریکاری منصبدار مقام [زنبُر] در خدمات مفوضه خود موفقیت حاصل داشته انتظار می‌برد تا حکم تعرض برایش واصل گردد.

جاجی و چمکنی

قبلاً بسوی این مسئله ایمائی شده بود که علی‌احمدخان شاغاسی ملکی سابق رئیس تنظیمیه فعلیه سمت مشرقی در جاجی و چمکنی وارد شده است. اکنون اطلاع رسیده است که وی مصروف خدمات و ایفاً وظائف خودش در آن مقامات بوده، تمام امور را حسب خاطرخواه خویش جاری داشته در اعطاء هدیایات و سررشته برای قواء میدان خوله و زنبُر پیش‌بینی‌های درستی می‌نماید. درین مقام سلطان‌علی‌خان بارکزائی را رئیس تنظیمیه مشرقی برای اجراءات و تعمیم اوامر تعیین داشته است تا مذکور بفعالیت خویش و از حسن معاونت سکندرخان حاکم اعلی^۱ سمت مشرقی در تعمیم اوامر اسعاف بطور مطلوب بوده علاوه بر فراهم آوردن و ارسال داشتن پوستین‌های مزید و شالکی‌های بسیار و بالاپوش‌های بی‌شمار برای اکثر مقامات عسکری، قلعه‌های تخلیه شده مقامات رعیتی بقسم کرابی اتخاذ گردیده است و برای آن

^۱ سلطان‌علی‌خان و سکندرخان برادران اندر اعلیحضرت سراج‌الخواتین والده سکه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بودند.

مفرداتی که لزوماً در بعض دره‌ها و وادی‌ها و قلل جبال بقسم پیش قراول (مقدمة الجیش) مقرر است. انتظام خیمه و محروقات و لوازم ضروری نیز بطوریکه شاید و باید بعمل آمده است.

قواء نظامی مقیم خوست تماماً در چهاونی عسکری مرکزی و عده‌ای از آنها بجاهای نزدیک اقامت دارند و انتظار پیش آمدن باغیان را دارند و برای آنها بجز همان مصادمه‌ای که در اواخر ماه میزان ۱۳۰۳ ش در مقام [باگ] بوقوع پیوسته دگر واقعه‌ای پیش نیامده است.

آن قطعه عسکری که تحت قیادت محمدصدیق خان غندمشر^۱ در مقام [زنبیر] که یک جای مهم و تقریباً بمسافه (۱۲) گروه از مرکز خوست دور است و هشت میل از میدان (خوله) بعید می‌باشد، اقامت گزین مأمول قطعات تحت اثر علی‌احمدخان باکزائی در آن نقطه تعرضیه کاروانی نماید.

ارگون

دران نقطه تعرضیه محمدولی خان دروازی وزیرحربیه و حبیب‌الله‌خان معین وزارت حربیه عبدالواحدخان و محمدسمیع‌خان و دیگر صاحب‌منصبان در این ایام اقامت گزین بوده و در نظر دارند تا حسب هدایات مرکز و پروگرامی که بدست دارند بعد از اتمام امور و کارهای مرکزی آنجا بر جدران که درین ایام یگانه مرکز بغاوت پیشه‌گان است حمله آور شوند. درین ایام قوه‌الظهر و جبه‌خانه و دیگر ضروریات حسب خواهش محاذ ارگون از مرکز کابل تهیه شده و برای شان گسیل یافته است و بعد ازین برای آنها بجز اینکه امر حمله صادر شود دگر هیچ انتظار ندارند. محمدولی خان وزیرحربیه درین وقت درخواست حمله و قتال را می‌نمود اما اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی اجازه نمی‌فرمود و اراده‌اش این بود تا از راه تخویف اهالی سرکش را بدون خون ریزی و تاراج مال براه صلاح آراسته گرداند.

در علاقه زرمتم محمدعمرخان لواشر ناصری [سورجنیل] با قواء معیتی خود مصروف تسلیت و دل‌دهی اهالی می‌باشد. در بالاحصار گردیز غلام‌نبی‌خان چرخ‌ی احمدزائی معین وزارت امورخارجیه و دیگر صاحب‌منصبان اقامت دارند و بر طبق پروگرام و هدایاتی که از وزارت حربیه [حسب‌الامر اعلیحضرت غازی] برای شان داده می‌شود کاروائی دارند.

در غزنه غلام‌محمدخان وردک وزیرداخله و عبدالحکیم‌خان بارکزائی حکمران و گل‌احمدخان [ملکیار] بر طبق اوامری که از کابل بآنها می‌رسد در فراهم آوردن ارزاق و ملبوسات مصروفیت داشته علاوه بر قواء موجوده آنها برای شان یک قوه دیگر از قندهار نیز رسیده است.

در لوگر محمدعمرخان نائب‌سالار برای تعمیل فرمایش‌هایی که از دارالحکرات حرب بهم رسد و اوامری که از مرکز کابل می‌رسد جدیانه اجراءات می‌نماید.

^۱ پسر کلان خواجه‌جان صاحبزاده چهاریکاری که بعد از جنگ منگل برتبه فرقه مشری رسید و در سال سقو نائب‌سالار و روز جمعه ده عقرب سال ۱۳۰۸ به‌همراه بچه سقو در خندق ارگ اعدام گردید.

اظهار مسرت حکومت از خلیفه شیراحمد خیاط (تاجر کابلی)

وزارت حربیه روز دوشنبه (۱۸) عقرب سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۲) ربیع‌الثانی ۱۳۴۳ ق و موافق (۱۱) نومبر ۱۹۲۴ ع رسماً خبر داد که خلیفه شیراحمدخان خیاط تاجر کابلی علاوه بر اظهار همدردی و همنوایی که با دولت متبوعه خود در ایام هیجان باغیان سمت جنوبی و در موقع وارد شده مشکلات فراهم آمدن ممتنعات برای قواء عسکری در برخی از نقاط سمت جنوبی نموده است. و مکرراً برای قطعات عسکری که نظر به بعض مصالح و امور تقریباً محصور گفته می‌شدند، بواسطه نمایندگان تجارقی و گماشتگان معاملات بازرگانی خود وجه نقد و غله و دیگر ضروریات بهم رسانده است، و دولت پادشاهی افغانستان علی‌الفور مزید بر اظهارات مسرات ازین مرد صادق و وطن پرست بدل وجه را پرداخت، و در این ایام موسم سرما از جیب فتوت خود موازی یکهزار و چند صد پوستینچه اعلی به مبلغ نقد شخصی خود خریداری کرده برای برادران عسکر خود مقیم محاذ سمت جنوبی به وزارت حربیه تقدیم و قبول آنرا خواهش کرده است. وزارت حربیه اعانه مذکور را با کمال مسرت و تشکر از وی پذیرفته است.

و ناگفته نگذارد که خلیفه شیراحمد تاجر کابلی در ایام جهاد استقلال و اوقات دیگر نیز خدمت کرده است.

فرمان اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بجواب عریضه تبریکه صاحب‌منصبان سمت جنوبی

در سال ۱۳۰۳ ش صاحب‌منصبان عسکری که برای سرکوبی اشرار در سمت جنوبی استقرار داشتند، در برج عقرب عریضه تبریکه جشن استرداد استقلال وطن عزیز را بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی تقدیم کردند.

اعلیحضرت غازی از دارالسلطنه کابل بجوابشان فرمان شفقت نامه باین مضمون از ارگ‌شاهی به گردیز شرف اصدار فرمود:

«اولاد غیورم، منصبداران و سائر عساکر با غیرت مقیم گردیز!

عریضه شما محتوی برحسیات اسلام کارانه و اظهارات مشعوفانه تان در اثر میله جشن استقلال بحضور واصل گردید. این رویه مرضیه و جذبات فدائیان شما اولاد دلیر و باحمیت خودم را که در حفظ ناموس وطن خود ثابت دارید، تحسین و تقدیر می‌کنم.

درین میله جشن استقلال هم شما اولاد غیورم را فراموش نکرده بدعاها و نیازهای فتح و فیروزی تان تذکار داشتم، زیاده از خالق بی‌نیاز همیشه شما را فاتح و سرخرو می‌خواهم.»

ورود مبارزین پشتونستان به افغانستان بجهت سرکوبی اشرار جنوبی

در وقت شدت جنگ منگل، عساکر قومی و ملی از اکثر نقاط کشور وارد دارالسلطنه کابل گردیدند و برای سرکوبی اشرار جنوبی که برای برباد کردن سلطنت و از بین بردن استقلال افغانستان بغاوت می‌کردند

حاضر شدند و در جمله مبارزین افغانی، جوانان مبارز پشتونستانی که بسرحدات آزاد توطن دارند یک جماعه آنها با اسلحه و البسه حرب روز دوشنبه (۲۳) سنبله مطابق (۱۵) صفر بسر جماعگی مولوی محمدبشیر وارد جلال‌آباد شدند و جماعه مسلح دیگرشان در اواسط ماه عقرب برای ایفاء خدمت با آنها پیوستند

محاربه مردم جدران با عساکر حکومتی در حدود نیکه

در صفحات قبل بیان کردیم که تمام باغیان سمت جنوبی از راه عذرخواهی و اطاعت به حکومت امانیه در پیش آمدند، الا مردم جدران که تا ماه عقرب بغرور و سرکشی خود پایدار ماندند، و هرچند حکومت حوصله نمود تا شاید از جاده ضلالت برگردند اما سود نه بخشید تا آنکه حکومت در برج عقرب اراده نمود تا به هر صورتی که ممکن شود به سرزنش آنها پردازد و همان شد که محمدولی‌خان وزیرحریبه در دهه دوم برج عقرب ۱۳۰۳ش آغاز به تعرض نمود و واقعات آنجا بقلم یکی از همراهان وزیر مذکور باین شرح و تفصیل بدارالسلطنه کابل مواصلت کرد:

«ترتیبات حمله بردن بر موضع نیکه:

الف: مفرزه عبدالرحمن‌خان و عبدالوکیل‌خان نورستانی فرقه‌مشر از چینه خوا و از راه سره میدان حرکت نموده بر نیکه تعرض نمایند.

ب: مفرزه شیراحمدخان فرقه‌مشر (پیشدار) و قسماً قواء خود را در زیروک از برای سد راه جدرانی‌هایی که در تنگی تجمع دارند و به تعاون اهالی نیکه شتافته نتوانند باشد، و مآبقی قواء خود را از جانب زیروک بجانب نیکه با مفرزه میرزمان‌خان کنری لوامشر [لوی‌خان] تقدم بدهد.

د: مفرزه محمد عمرخان لوامشر ناصری از سپین تخت و شاهی کوت مرور نموده به نیکه تعرض نمایند.

بقرار فوق بتاریخ جمعه (۱۵) عقرب مطابق (۹) ربیع‌الثانی و (۸) نومبر مفرزه عبدالاحدخان وردک و عبدالوکیل‌خان نورستانی از جانب سره میدان و شیراحمدخان یک قسم قواء خود را از جانب زیروک با مفرزه محمدابراهیم‌خان غندمشر و میرزمان‌خان لوامشر عزیمت داده، خودش با یک کندک در زیروک بغرض عدم توصل باغیان تنگی با باغیان نیک اقامت نمود. مفرزه محمد عمرخان لوامشر نیز از جانب شاهی کوت و سپین تخت حرکت کنان هر سه مفرزه‌های مذکور از سه طرف تعرض و تقدم را بر باغیان شروع کرده نیکه را از سه طرف تحت هجوم و فشار آوردند. محاربه از صبح تا ساعت (۳) بعد از ظهر دوام داشت و بالآخر باغیانی که در نقاط حاکمه تمرکز داشتند، متفرق و منهزم گردیدند و عساکر حکومت موضع نیکه را متصرف و ترتیبات لازمه را بکار بردند. درین محاربه تلفات مردم نیکه بیشتر و از مفرزه عسکری حکومت یکنفر شهید و چهار تن مجروح گردیدند.

شب شنبه (۱۶) عقرب مطابق (۱۰) ربیع‌الثانی و (۹) نومبر مفرزه عبدالاحدخان وردک در نیکه و قواء شیراحمدخان فرقه‌مشر و میرزمان‌خان کنری لوامشر به زیروک عودت نمودند. وروز (۱۶) عقرب مفرزه

عبدالاحدخان وردک در چینه رفت.

در حینیکه مفرزه محمد عمرخان لوامشر بروز پانزده عقرب بغرض تعرض برین که از راه ارند رهسپار بود، در حدود ارند با جمعیت بزرگ باغیان تصادف کنان طرفین بمجادله آغاز کردند. چون باغیان در نقاط حاکمه و صعب‌المرور آن حدود به تعداد بسیار از اول در کمین بودند و بعد از فیرهای طرفین دیگر نفری باغیان هم به معاونت شان شتافتند، لحظه به لحظه این تصادم کسب‌شدت نمود، از آن رو برای مرور عسکر لوامشر مشکلات زیاد تولید کرد تا آنکه با بسیار زحمت باغیان مغلوب شده فرار را برقرار اختیار کرد و لوامشر چون بطرف نیکه به روز یکشنبه (۱۷) عقرب در صدد حرکت شد باز با گروه دیگر باغیان دست و گریبان شده بمحاربه آغاز کردند. این اطلاع وقتی که برای محمدولی‌خان دروازی وزیرحربیه رسید فوراً امر فرستادن قوه‌الظهر نمود و مفرزه عبدالاحدخان از طرف خود نیکه و از قواء همراگی وزیرحربیه نیز از مقام زیروک قوه‌الظهر برای مفرزه محمد عمرخان لوامشر که از چندی متوالیاً داخل محاربه بودند فرستاده شد. پس از محاربه و مجادله طولانی که در بین عساکر و مردم جدران در حدود ارند و اطراف نیکه بوقوع پیوست، برای عساکر حکومت پیروزی دست داد و مفرزه محمد عمرخان لوامشر ناصری مانند مفرزات عبدالوکیل‌خان نورستانی و شیراحمدخان و عبدالاحدخان وردک و محمدسمیع‌خان کامیابانه داخل نیکه گردیده، اماکن تخلیه شده باغیان آنجا را خیمه‌گاه سپاه حکومت قرار دادند.

افتتاح بند امیر غازی واقع تنگی بتخاک کابل

از حصه بگرامی تا دهانه تنگی بتخاک و دهانه تنگی راه لته بند و کنارهای دریای لوگر تا پل چرخنی که اراضی بسیار و لامزروع بنظر می‌رسید و آبی که از طرف خورد کابل از بین تنگی بدون استفاده عبور می‌کرد و در میان ریگ‌زار خشک می‌شد، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی که از بدو جلوس خود در راه ترقی اقتصاد و زراعت کشور عزیز افغانستان گام‌های وسیع برداشت وضع اراضی بائر آن منطقه و عبور آب بدون استفاده را مورد تنقید قرار داده امر فرمود که در دهانه تنگی بتخاک از طرف خورد کابل سد متینی بسته شود که آب دره در موقعی که ضرورت نباشد در آنجا ذخیره گردد و بموقع ضرورت از مجراهای بند برای آبیاری اراضی استفاده گردد.

برحسب امر و اراده ترقیخواهانه اعلیحضرت معظم غازی بند تنگی بتخاک بنام بند امیر غازی آغاز و در اول ماه عقرب سال ۱۳۰۳ش در مرحله اکمال رسید. تعمیر بند تحت نظارت محمودخان بارکزائی یاور حضورشاهانه و ریاست علی‌جان‌خان و معماری استاد ولی‌محمدخان و استاد محمدیعقوب‌خان معمارباشی قندهاری از تاریخ اول ماه ثور سال ۱۲۹۹ش آغاز شده بود تا روز جمعه اول ماه عقرب سال ۱۳۰۳ش در ظرف چهارونیم سال و بمصرف مبلغ هفت صد و بیست هزار و دو صد و چهل رپیه انجام یافت و در ختم کار تعمیر مستر هارتن آلمانی سرمهندس تعمیرات دارالامان کابل صحت کار آنرا تصدیق نمود.

مقدار آب که از مجراء بند مذکور جاری گردید تقریباً سه فتن مربع ملاحظه شد و ده هزار و چهار صد و

هفتاد جریب زمین تحت آبیاری آمد و از آن جمله چهار هزار و هفت صد و ده جریب حصه حکومت بود که مقداری از آن را فروخت و مابقی را هم به قیمت ارزان در معرض فروش گذاشت. و پنج هزار و هشت صد و شصت جریب ملکیت اهالی همان نواحی در شمار آمد و مقدار آب بند هم به تناسب مقدار زمین بین حکومت و رعیت منقسم گردید.

روز شنبه (۲۳) عقرب ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۷) ربیع الثانی ۱۳۴۳ ق و موافق (۱۶) نومبر ۱۹۲۴ ع بجهت احتفال اجراء مراسم افتتاح بند امیرغازی از طرف وزارت تجارت و زراعت تعیین گردید، هیأت وزراء و اعضاء مجلس شوری و صاحب منصبان بزرگ عسکری و اعزه و معاریف به ساعت یک و نیم بعد از ظهر روز مذکور به وزارت تجارت و زراعت دعوت شدند و از آنجا بسواری موترهای تیز رفتار بر سریند امیرغازی رفتند. یک قطعه عسکر با موزیک عسکری و اهالی به همراه دهل و سرنا از مدعوین پذیرائی نمودند. مدعوین بزیر سایبان بزرگ بالای کرسیها اخذ موقع نمودند.

در این اثناء اعلیحضرت امان الله شاه غازی بدون اطلاع قبلی و بدون وضع رسمی مانند سائرین تشریف فرما گردید. و گفت اگر که قبلاً از اشتراک درین محفل افتتاحیه نظر به گرفتاری عذر خواسته بودم ولی چون در امور زراعت یک ذوق و علاقه خاص دارم بدون اطلاع حاضر شدم تا مبادا ترتیبات و تشریفات با استقبال گرفته شود. پس از جابجاشدن اهل مجلس عبدالهادی خان داوی وزیر تجارت و زراعت وقت بپا استاده مقالتی را بخواندن آغاز کرد و گفت: به پیمانہ بزرگ افتخار داریم بدیدن این روز فیروز که جهت افتتاح بند امیر غازی نه تنها حضار عالی بلکه ذات جهانبانی نیز روشنی بخش انظار ما گردیده اند و مذکور چون در تاریخ مملکت مطالعه نداشت در دوام نطق خود به سلاطین درانی سدوزائی و محمدزائی کلمات دور از حد حرمت و حقیقت بیان کرد که اگر احترام حضور اعلیحضرت غازی مانع نمی بود مردم درانی او را در همان محفل تحت لت و کوب می گرفتند و اعلیحضرت غازی نیز تا حدی از شنیدن جملات بی موردش بدل آزرده شد که شرحش را در اخیر این قسمت می نگاریم.

عبدالهادی خان در پایان خطابه خود گفت:

«لله الحمد که در عصر ترقی حصر امانیه امثال این اعمال قیمتی تاریخی در اوراق مجلای تاریخ افغانستان با خط زرین ثبت و قید شده و مساعی جمیله امیرغازی با شمشیر شجاعت آن همه موانع و مشکلات را از ملیت دور کرده، بقلم حقیقت ترقیات و تعالیات افغانستان را رقم فرمود. اعلیحضرت غازی همچنان که در تحصیل استقلال و حریت ملت و مملکت عزم بالجزم نمودند به همان اندازه بلکه بیشتر از آن بسوی عمران مملکت و اقتصادیات ملت خود نیز توجهات شاهانه شان را بر گماشتند، چنانچه امروز افتتاح این بند عالی شان بسر رسیده امیر غازی که در سنه ۱۲۹۹ آغاز و امسال انجام یافته یکی از شواهد و دلائل آن غمخواری های همایونی است که در رفاه عامه و عمران و اساس مدنیه می فرمایند و این امر یکی از خصائص و صفات عالییه ذات مقدس و متبوع شاهانه است که ذاتاً تمام جزئیات مملکت ترقب و نظارت می نمایند و در عمارت پادشاهی خود نشسته در رفاه و بهبودی ملت و عمران مملکت بذل مقدرات می نمایند و خانه و صورت معیشت یک نفر رعیت بیچاره را که در یک خانه معمولی بتخاک و یا قری و

قشلاق‌های افغانستان زیست دارد زیر نظر گرفته برای آسوده حالی آنها اجراءات می‌فرمایند. ثروت طبیعی هر ملت و مملکت خاک گل و آب و سنگ و سائر محصولات همان است. چنانچه اعلیحضرت محی ملت افغان به تمام این مسائل دقت بکار برده دقیقه‌ای از دقائق شب‌روزی‌شان را بجز از همین امور بديگر چیزی صرف نمی‌کنند. ذات همایونی آب این دره را که سال‌ها رایگان می‌رفت و بکرانه و زمین تفسیده بتخاک تشنه لب افتاده بود این بند که شمه‌ای از نیت رفاه‌اندیشی‌های خسروانه بمیان می‌رسد به همان قسم صفت بنائی و معماری و کاردانی صنعت کاران مملکت ما نیز تقدیر می‌شود چنانچه هر یکی از عمله و کارپردازان این بند عالی حسب‌المراتب علاوه بر اخذ معاش و اجوره مقرره خویش بديگر نوازش‌های جهانبانی هم نائل شده اند.»

بعد از آن عبدالخالق خان علاقه‌دار بتخاک عریضه شکریه اهالی بتخاک را قرائت نمود و اعلیحضرت غازی و حضار محفل از جابر خاسته بدور لوحه تاریخ بنای بند امیرغازی که بخود بند نصب شده بود، گرد آمده، پارچه سفیدی را که روی لوحه گذاشته بود اعلیحضرت غازی بدست خود برداشت و مجراء آب را گشود. پس از وقفه قلیلی اعلیحضرت غازی و ذوات معیتی برفراز بند که ارتفاعش متدرجاً بالغ بر چهل فت می‌گردید برآمدند و بصرف چای و شیرینی و ماکولات متنوعی که از جانب اهالی بتخاک آورده شده بود پرداختند و محفل افتتاحیه بند امیرغازی تا ساعت پنج و نیم عصر دوام نمود.

تردید کلمات عبدالهادی خان داوی وزیرتجارت و زراعت

قبلاً متذکر شدیم که عبدالهادی خان داوی در مبتداء نطق خود مضمون ناسنجیده و غلطی را برزبان آورد چه مذکور بجرئت اینکه وزیرتجارت و زراعت وقت و شاگرد و پرورش یافته محمود طرزی وزیر امورخارجیه خسر اعلیحضرت بود، در محافل بزرگ بدون اندیشه به سخنرانی آغاز می‌کرد، و در موقع افتتاح بند امیر غازی شنبه ۲۳ عقرب ۱۳۰۳ ش (واقع بتخاک کابل) بحضور اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی و جمع کثیری از درباریان گفت:

«اگر در تاریخ افغانی دیده شود معلوم خواهد شد که احمدشاه بابا بعد از آن که استقلال افغانستان را در سنه ۱۱۶۰ تحصیل نمود یگانه خواهش و آرزوی وی استقلال ترقیات اقتصادی و تعالیات عمرانی و رفاه عمومی و پیشرفت سائر امور سیاسی بود اما متأسفانه بنابر بعضی موانع داخلی و مشکلات خارجی نتوانست که به عزمش موفق می‌شد بعد از وی تیمورشاه همان خیالات را بدل می‌پروراند، اما بدبختانه نتوانست که در رفع اغتشاشاتی که در کوهستان و اطراف کابل بوجود آمده بود موفق می‌شد همچنین دیگر سلاطین با تمکین افغان نیز از آن وقت الی الآن نتوانستند که گامی بطرف اصلاحات و رفاه عمومی و عمران مملکت و ترقی اقتصادیات ملت بذل مقررات می‌فرمودند.»

پس از ختم آن مراسم عموم سرداران طائفه درانی که در محفل افتتاحیه بند امیرغازی رسماً دعوت شده بودند از آن قسمت گفتار عبدالهادی خان سخت آزرده شدند و فردا یکشنبه (۲۴) عقرب بحضور اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی بیک لهجه شکایت برده گفتند: بکنفر ملابجه شاگرد و خدمتگار دروازه

افندی صاحب استاد محمود طرزی وزیر امور خارجه وقت، برتبه وزارت رسیده و حالا بدرجه بی جرئت یافته که در حضور اعلیحضرت پدر تاجدار ما، اجداد کرام عظام او را تحقیر می نماید و از جمیع افتخارات و فتوحات و کارروایی های آنها یک سر چشم پوشیده خط بطلان می کشد و آفرین باین جرئت و شطاحی که لحاظ هیچ یک از اولاد و احفاد سلاطین و خصوصاً از خود اعلیحضرت معظم غازی را که در همان مسند پدران خود نشسته است نمی نماید و شخصی که تاریخ را نخوانده و خود از اولاد وزیر و وکیل سلاطین گذشته نیست چه حق دارد که در چنین مسائل دخل بگیرد و بی خبرانه حرف بزند.

اعلیحضرت غازی که خود نیز از همان قسمت بیانات عبدالهادی خان بد برده بود بحقیقت متوجه شده فرمود که موضوع را به افندی گفت بصلاح او چاره گفتار عبدالهادی را که درج اخبار نیز شده است بنماید.

محمود طرزی وقتی از برافروختگی عموم سرداران اطلاع یافت متحیر گشت و بالآخر اعلیحضرت فرمود که حالا کلمات ثبت اخبار شده بدیگر طریق نمی توان چاره کرد و بهتر آنست که عبدالهادی از گفتار خود رسماً در اخبار انکار کند و بگوید که نامه نگار بر غلط از زبان من سواد برداشته و به همین طلسم گفتار او از رسمیت باز می ماند و طرف اعتراض واقع نمی شود و مطابق امر و هدایتی که بهم تصدی اخبار و خودش داده شد سید محمد قاسم خان مدیر جریده امان افغان نوشت: درین موقع که حضرت عالی وزیر صاحب نطق خود را در جرائد برخلاف اظهارات خویش دیده اند به اداره مان قرار ذیل آگاهی داده اند:

[آقای سر دبیر امان افغان]

«در جریده حقیقت و جریده امان افغان نطقی که بنام من شائع شده و در هردو جریده محترمه چنان می نماید که گویا عیناً نطق من است ولی شرف اطلاع دهی دارم که این قطعاً عین همان نطق نیست بلکه تصرفات خوردنویس ها که اکمال اختصاص خود را نکرده اند در آن بیش از تصرف من حکم فرماست.»

عبدالهادی خان بار خود را بدان وسیله بالای خوردنویس انداخت و بر اغلاط نطق خود معترف شد و در حالیکه در محفل افتتاحیه از روی مسوده بی که خود ترتیب داده بود قرائت نمود و به سید محمد قاسم خان سردبیر جریده امان افغان سپرده بود و در این نطق یک سهو سیاسی نیز بعمل آمده بود زیرا که مخالفین دولت امانیه ازین مضمون استناد گرفته اعتراضات هم درین وقت که جنگ سمت جنوبی شدت داشت در برابر نشرات دولت افغانستان می نمودند.

لوح تاریخ بند امیر غازی واقع در بتخاک

اعلیحضرت امان الله شاه در اول برج ثور سال ۱۲۹۹ ش در علاقه بتخاک کابل بند احداث فرمود و نهرها جاری ساخت و کار آن تا اول برج عقرب سال ۱۳۰۳ ش ببیان رسید و به لوح سنگ مرمر سفید طولانی عبارتی نقر و در مرتبه دومین جانب یمانی آن سریند نصب گردید و عبارت ازین قرار است:

«این بنای مستحکم فیاض موسوم به بند امیر غازی، حسب الاراده سنیه اعلیحضرت امیر امان الله خان

پادشاه دولت علیّه مستقله افغانستان، ابن اعلیحضرت شهید مغفور امیر حبیب‌الله خان بتاریخ اول ثور ۱۲۹۹ شمسی هجری سال دوم جلوس شاهانه شان شروع و آغاز و در تاریخ اول عقرب ۱۳۰۳ انجام یافته صحرای خارای بتخاک را شاداب گردانید. کار بند مذکور به نظارت محمودخان یاور حضورشاهانه و بریاست علی جان‌خان و مهندسی و معماری استاد ولی محمدخان و استاد محمدیعقوب‌خان معمارباشی قندهاری و تصدیق عزتمند دیپلوم انجینر داکتر هارتن آلمانی سرمهندس دارالامان که در اثنای اختتام بهم عماری بند مذکور تصدیق نموده بمصرف هفت صد و چهل و دو هزار و دو صد و بیست و چهار روبیه اختتام یافت.»

و آن وقت گفته شد بند امیرغازی ساحه ده هزار جریب زمین را آبیاری می‌نماید.

افتتاح شفاخانه در مرکز فراه

در فصل خزان سال ۱۳۰۳ ش بامر اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در حکومت اعلی فراه شفاخانه افتتاح گردید و جورت سنگ داکتر بانجا مقرر گردید و مبلغ هنگفتی را که حکومت امانیه باو سپرده بود ادویه و مایحتاج ضروریه شفاخانه را خریداری کرده با خود از کابل بانجا برد.

مکتب حفاظ و اصول دفتری در فراه

در فصل خزان سال ۱۳۰۳ ش مکتب حفاظ و اصول دفتری در مرکز حکومت اعلی فراه تأسیس گردید و حاکم اعلی و سررشته‌دار اعلی محمدسرورخان و نظام‌الدین خان نیازی و حافظ خدای نظرخان در تأسیس هردو مدرسه توجه زیاد نمودند.

افتتاح موزیم کابل

موزیم در افغانستان در عهد سلطنت اعلیحضرت احمدشاه درانی در قندهار بنام گذاشته شد و در عهد سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه در بالاحصار کابل بنام [خزینة‌الاشراف] دوباره احیاء گردید که تفصیل آنرا نگارنده این تاریخ در جلد دوم تاریخ تیمورشاه درانی طبع سال ۱۳۴۶ ش و تاریخ احمدشاه طبع سال ۱۳۵۹ ش بطور مستند نگاشته ام.

اعلیحضرت سراج‌الملک‌والدین امیر حبیب‌الله خان بنام اداره شاذ و نادر موزیم دائر کرد و اشیاء قیمت‌دار در آنجا جمع کرد. اما تمام سلاطین افغان بنام‌های صندوق‌خانه خاصه دولتی و کتابخانه خاصه حضور تا قبل از استرداد استقلال افغانستان اشیاء بیش بهاء را بکمال امانت حفظ نمودند. یعنی مفاخر کشور را به هر نام و به هر طوری که توانستند از دست ندادند.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی که پادشاه معارف‌خواه و طالب ترقیات فوق‌العاده و پیوسته در راه احیاء افتخارات باستانی افغانستان عزیز رنج می‌برد در عرصه شش سال سلطنت با استقلال خود بسیار کوشش نمود تا موزیم کابل را رسماً افتتاح نماید و آن منظور موزیم را تحت اداره وزارت معارف تشکیل داد و بسی

اشیاء نفیسه قدیمی و تاریخی را از قبیل مسکوکات و ادوات و آلات حرب قدیم و آثار عتیقه که از خاک افغانستان در نتیجه حفریات بدست آمد و آثار مهمه قلمی بخطوط بزرگترین خطاطان و مورخان و مصوران هرچند موجود بود، در جزء موزیم رسمی کابل قرار داد.

موزیم کابل نظر به بعض عوامل از قبیل تبدیل جای تا برج عقرب سال ۱۳۰۳ ش رسماً افتتاح نگردید و در اواخر ماه مذکور عمارت کوتی باغچه داخل ارگ که قبلاً وزارت معارف خود در آنجا اقامت داشت برای موزیم تخصیص داده شد.

در هفته سوم ماه عقرب سال مذکور مطابق دهه دوم ماه ربیع الثانی ۱۳۴۳ ق و نومبر ۱۹۲۴ ع از طرف وزارت معارف عموم وزراء و وزراء مختار و نمایندگان سیاسی دول خارجیہ متعین کابل و علاقمندان معارف روز دوشنبه (۲۵) عقرب ۱۳۰۳ مطابق (۱۹) ربیع الثانی و موافق (۱۸) نومبر به اداره موزیم کابل واقع [کوتی باغچه ارگ] دعوت شدند.

اعلیحضرت امان الله شاه غازی و تمام حضرات مدعوین به ساعت (۲) بعد از ظهر وارد شدند و تحت سایبانی که در محوطه موزیم افراشته شده بود اجلاس نمودند و اشیائی را که به همین روز بعض هواخواهان علم و عرفان بطور هدیه به موزیم تقدیم داشته بودند از نظر گذرانیدند و در جمله این اشیاء گران قیمت سه تخته قالینچه بسیار نفیس که تمثال شاهان قدیم بران نقش بود، با یک تخته قالینچه جدید که مهارت صنعت قالین بافی هرات از آن ثابت می گردید از طرف ذات شاهانه تقدیم گردید. یک تخته قالینچه ابریشمی بافت صنعت گران قدیم با یک میل تفنگچه طلایی نهایت کوچک [پن فیر] از طرف ملکه ثریا پادشاه خانم هدیه شد. یک تخته سرمیزی دست دوز که تصاویر انسان ها و طیور و گل ها به صنعت قلابه دوزی بران دوخته بود و صنعت خیاطی و ابریشم دوزی کشور ایران را نشان می داد از طرف محمد یعقوب خان شاغاسی حضور اعلیحضرت غازی تقدیم گردید.

سردار عبدالعزیزخان بارکزائی وکیل وزارت حربیه یک قبضه شمشیر قدیمی که می گفت: شمشیر نادر افشار بود، بطور هدیه بموزیم کابل تحویل داده شد. سردار نظام الدین خان پوپلزائی [مهماندار و مراقب سیاسی وزراء مختار خارج و سر منتظم عمومی محافل بزرگ] دو عدد سکه اعلیحضرت احمدشاه کبیر و چهار عدد سکه های اعلیحضرت تیمورشاه، زمان شاه، شاه شجاع و محمودشاه را از طرف خود هدیه نمود و نیز ذوات دیگر نیز بعض اشیاء نفیس را که در اختیار داشتند با اداره موزیم قبلاً اهدا کرده بودند و این وقت یکایک از ملاحظه مدعوین گذشت.

پس از ملاحظه آثار و اشیاء نفیس، مدعوین باطراف میزهای شیرینی بالای چوکی ها نشستند و حین صرف چای سردار فیض محمدخان وزیر معارف بپا استاده نطقی حاوی عرض شکران بحضور اعلیحضرت پادشاه معارف خواه و اهتمام فوق العاده آن شهریار عرفان شعار در مورد موزیم و اهمیت و ارزش موزیم بیان نمود. بعد از آن محمود طرزی وزیر امور خارجه بپا استاده نطق مختصر در مورد موزیم و احتیاج و استفاده علم تاریخ و عوائد معنوی اجتماعی از موجودیت موزیم نمود.

چون غلام محی‌الدین خان مدیر موزیم و حفریات وزارت معارف در ظرف سه سال [۱۳۰۱ - ۱۳۰۲ - ۱۳۰۳] خدمات قابل قدری نموده بود به پیشنهاد وزارت معارف از حضور اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی باخذ نشان درجه دوم معارف نائل گردید.

به ساعت سه بعد از ظهر روز مذکور اعلیحضرت غازی بعزم افتتاح موزیم حرکت نمود و طناب گل را که بدروازه اول موزه‌خانه بسته بود با قیچی قطع کرد حاضرین داخل موزیم گردیدند و همه اتاق‌های تحتانی و فوقانی و دهلیز را تماشا کردند و بعد از دیدن آثار و طرز ترتیب و تنظیم موزیم رسمی، مراسم افتتاح اختتام پذیرفت.

اخبار ثروت

اخبار ثروت از طرف وزارت مالیه افغانستان به نشر آغاز کرد و شماره اول آن روز یکشنبه اول قوس سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۵) ربیع‌الثانی ۱۳۴۳ ق و موافق (۲۴) نومبر ۱۹۲۴ ع در زمان وزارت میرهاشم خان در مطبعه کاشی کابل از چاپ برون آمد و نگارنده آن مفتی صلاح‌الدین سلجوقی هروی بود. موسس مطبعه مذکور میرهاشم خان وزیر مالیه و بنام پسر خود میر کاظم خان نام گذاشته و از وسائل تخنیک و عمله مطبعه ماشین‌خانه کابل استفاده می‌نمود.

دزدی و قتل در قلعه لالاحسن متصل قلعه قافله باشی چهاردهی کابل

در شب‌های اول ماه قوس ۱۳۰۳ ش مطابق اواخر ربیع‌الثانی ۱۳۴۳ ق و موافق اواخر نومبر ۱۹۲۴ ع که هنوز جنگ منگل ادامه دارد، یک تعداد دزدان مسلح در قلعه لالاحسن نام یکنفر زمیندار که شغل علافی و مالداری نیز داشت و قلعه اش به سمت شمال غرب قلعه قافله باشی واقع است، داخل شدند و مال و اسباب و زیورات و رپیه نقدی را که برای مراسم عروسی دو پسر خود محمدیونس و محمدیوسف فراهم آورده بود، مورد دستبرد قرار دادند و چون پسران لالاحسن مذکور با دزدان بنای مجادله و مقابله، گذاشتند، محمدیونس و محمدیوسف از دست دزدان بقتل رسیدند و غلام‌حیدر و برادران شان سخت مجروح گردیدند و بعد از فرار دزدان شور و فریاد از خانه مذکور برخاست و اهالی اجتماع کردند. ساعت هشت صبح چهار عدد چهارپایی حامل دوتن مقتول و دو تن مجروح از بین قلعه (حویلی لالاحسن) توسط اهالی قریه‌های نزدیک حمل و به قوماندانی کوتوالی نقل داده شد و بعد از معاینه هردو نفر مقتول در جوار زیارت شاه خراسان متصل سمت شرق قلعه قافله باشی بخاک سپرده شد و غلام‌حیدر و به شفاخانه قلعه محمودخان بجهت معالجه منتقل گردید.

والی و قوماندان کوتوالی در تجسس دزدان برآمده و چند تن از اهالی قریه‌ها را که بنام حرام خور مشهور بود، متهم قرار داده بحبس محکوم نمودند و اما بازخواستی که باید بطور بسیار جدی بعمل بیاید و سائطی می‌خواست تا در موضوع را بحضور اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی برساند و حکم اکید و شدید حاصل کند.

پس فردا صبح للاحسن بمعیت غلام حسن خان پدر والدۀ نگارندۀ این تاریخ در نزد سردار نظام‌الدین خان پدرم آمده صلاح کار جستند و للاحسن با چشمان نهایت اشکبار و حالت بسیار بی‌قرار با‌آواز گریه گفت: امروز امید من غریب و پی‌وسیلۀ بدریار خدا و باز در عالم دنیا بطرف شما است. و شما که بصورت این واقعه خونین را که بچشم سر ملاحظه کرده اید التجاء دارم که بحضور اعلیحضرت از واقعه بالا معطل خبر بدهید و حکم اکید حاصل کنید تا خون چهار نفر غریب پامال نگردد. سردار نظام‌الدین خان رخسار اشک‌آلوده و محاسن سفید او را بوسیده گفت: اعلیحضرت غازی هر روز بوقت عصر برای ملاحظه کارهای یومیۀ تعمیر منار جدید علم و جهل در دهم‌زنگ که تحت ساختمان است تشریف می‌آورد و به ساعت (۳) بعد از ظهر در همانجا حاضر باشید و من هم قبلاً می‌آیم و در حالی که خود حاضر باشی تمام حقائق را بعرض می‌رسانم.

و اگر اعلیحضرت بنابر کدام ضرورتی تشریف نه آورد ترا با خود گرفته در برج شمالی ارگ در اطاقی که اعلیحضرت هر شب را پورهای وزارت حربیه را ملاحظه می‌فرماید می‌رسانم.

در ساعت موعود اعلیحضرت برای بازدید منار علم و جهل بر طبق همه روزه تشریف آورد. للاحسن حینی که اعلیحضرت غازی را دید بگریه و فغان آغاز کرد و تا اندازه‌ی که قدرت حرف زدن برایش نگذاشت و یک سر همین جمله می‌گفت که او پادشاه اسلام از برای خدا!

اعلیحضرت غازی فرمود این کیست و چه شور و فریاد دارد؟ سردار نظام‌الدین خان جریان واقعه را بطور مفصل عرض نمود. اعلیحضرت غازی که هر روز و شب از باعث شهداء جنگ منگل می‌گریست از شنیدن این واقعه بگریه شد و للاحسن را در آغوش گرفته چندبار محاسن سفید و جبین او را بوسید و فرمود امثال این فرزندان خود را در سال حاضر بسیار از دست داده ام و باین قلب جریحه دار بخود حیرت دارم که چطور می‌توانم در راه‌ها قدم می‌گذارم و حرف می‌زنم و این منار یادگار را که پیش نظر شما تحت ساختمان گرفته ام در حقیقت یادگار غم و غصه من و تذکار نام‌های فرزندان شهید من است و خبر این واقعه هائله باندازه غم و الم من بیشتر افزود و فرمود اگر قاتلان پسران ترا که هم مال تو غریب را بسرقت برده اند بدست نیاورده به پیش رویت بدهان توب بسته پارچه پارچه نکنم بالله اگر بمانم و انجام خدمت ذمت خود من است و نه بر ذمت علاقه‌دار و قوماندان و والی و وزیرداخله.

و آنقدر شفقت و مرحمت نمود که بالآخر وضع سراپا اندوه‌بار للاحسن بخوشی و مسرت مبدل شد و مردم زیادی که استاده بودند در حق اعلیحضرت غازی از سوز دل دعا کردند و در اخیر للاحسن گفت از بنی اعمام والدۀ علیاحضرت صاحب غلام جیلانی خان آقا که چند روزهای پیش برحمت حق پیوست، چون من غریب و نمک پرورده آن‌خاندان هستم انجام عروسی پسران خود را تا روز چهل آن متوفی که خان و کلان‌شونده ما بود، معطل کردم و دزدان که خبر داشتند مال و اسباب و اشیاء عروسی هر دو پسر فراهم گشته بعمل سرت و قتل اقدام ورزیدند که اینک به بادار ما پوره معلوم است.^۱

^۱ اشاره بطرف سردار نظام‌الدین خان پسر مامای سکه علیاحضرت.

سردار نظام‌الدین خان سخنان او را تأیید نمود. اعلیحضرت غازی سوال فرمود که بالای کدام اشخاص اشتباه دارید؟ لالا حسن گفت مدعی ندارم و مالم مدعی من شد و باید از دزدان بازخواست شود.

سردار نظام‌الدین خان گفت: من از زبان یکنفر نجار ساکن قلعه قافله‌باشی شنیدم در لحظه‌ای که مردم بی‌سلاح قلعه از کنار بام هیاهو و غلغله داشتند و بطور ساختگی از یکدیگر تفنگ تقاضا می‌کردند. یکنفر دزد از میان راه گفت: (برو من منگل هستم منگل) و از لهجه اش مفهوم گردید که از مردم شش گروهی کابل بود و بعداً چند نفر از پله گردان و قماربازان چهاردهی اشتباها محبوس شدند و بالاخر در اثر جدیت و فعالیت حکومت، دزدان بدست آمدند که بقیت این مطلب را چند صفحه بعد بیان خواهیم کرد.

و یک هفته بعد مسماء (قلمی) عیال للاحسن از غم پسران خود مرد و غلام‌حیدر پس از تداوی صحت یاب شده از شفاخانه مرخص گردید و این یکی از واقعات بسیار مشهور خزان آن سال غم انگیز است که در تمام چهاردهی ولوله و تشویش زیاد بر اهالی تولید کرد و تا اندازه‌ی که اشخاص متمول و مالدار شب‌ها تا دامان صبح بر فراز بام‌های بلند منازل خود تفنگ در دست محافظت می‌نمودند و بالای بام‌ها بعضاً خیمه برپا کرده شب می‌گذرانیدند. غلام‌حیدر مذکور در سال ۱۳۱۲ ش بشرف حج نائل شد و بتاریخ پنجشنبه (۱۵) سنبله سال ۱۳۵۲ ش مطابق (۹) شعبان ۱۳۹۳ ق وفات یافت.

توزیع انعامات برای مأمورین وزارت مالیه

در عهد سلطنت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی اصول دفترداری از سیاق به جدول تبدیل یافت، و در برآوردن این مأمول جدید حکومت امانیه میرزا غلام‌مجتبی‌خان چغتائی ساکن لغمان [شاگرد علی فهمی ترک] که در سابق کارگذار شش گروهی کابل و در سال ۱۳۰۳ ش مستوفی ولایت کابل مقرر بود بذل مجهودات نمود. دفاتر مالیاتی را ترتیب داد و برای تعلیم آن مکتب دائر کرد و خود به شاگردان درس داد، به سمت شمالی، مشرقی و قندهار سفر نمود و دفاتر را اصلاح کرد و کتابی هم راجع باصول تازه دفتر مالیاتی بنام اصول دفتری تألیف و به پول شخصی خود بطبع رسانید.

اصول محاسبات شهری از ابتداء سال ۱۳۰۳ ش شروع شد و وزارت مالیات باجراء آن کمر همت بست میر محمدهاشم‌خان وزیر مالیه برای تطبیق آن به سمت مشرقی رفت و بعد از آن در سائر دوائر صورت اجراء و تداول گرفت.

در برج قوس سال ۱۳۰۳ ش که عموم مدیران و سرکاتبان محاسبات وزارت‌خانه‌ها وسائر دوائر رسمی حسابات خود را باصول شهری اجراء نمودند، حسب‌الامر اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی عموم مأمورین دائره محاسبات عمومیه وزارت مالیات را که درین رشته کار کرده بودند، مکافات و نشان‌ها برای شان منظور گردید و در اواسط برج قوس سال مذکور در وزارت مالیات محفل توزیع انعامات تشکیل و برای مستحقین اعطا گردید.

در محفل مذکور وزراء و اشراف و اعیان کابل دعوت شده بودند.

اعطای نشان سردار اعلی از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی

سردار محمد سلیمان خان سابق وزیر معارف در ظرف دو سال و چند ماهی که به نایب‌الحکومتی قطغن و بدخشان مأمور شده بود اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی او را باعطای نشان سردار اعلی سرافراز فرمود و در فرمان اعتبارنامه نشان چنین نوشت:

«و، ج محمد سلیمان خان نایب‌الحکومه قطغن و بدخشان بنابه خدمات شایسته و لیاقت‌مندانه که در مأموریت خود چه در هنگام وزیری معارف و چه در آوان نایب‌الحکومگی خود ابراز و بهمه جهت در خور تحسین واقع شده اید بیاداش آن شما را ببعطای نشان ذی‌شان سردار اعلی مفتخر و مباهی نموده اینک نشان موصوف را با رقم آن به شما فرستادیم که زیب سینه صداقت دفینه تان بسازید. مورخه ۱۰ قوس ۱۳۰۳»

فرمان مذکور بروز سه‌شنبه (۱۰) قوس ۱۳۰۳ ش مطابق (۵) جمادی‌الاول ۱۳۴۳ ق و موافق (۲) دسمبر ۱۹۲۴ ع امضاء شده است.

وفات زمان‌الدین خان نایب‌الحکومه هرات

زمان‌الدین خان نایب‌الحکومه هرات شب پنجشنبه (۱۹) قوس سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۴) جمادی‌الاول ۱۳۴۳ ق و موافق (۱۱) دسمبر ۱۹۲۴ ع پس از صرف طعام مفاجاتاً فوت کرد. مذکور عمر خود را از صباوت تا آن وقت که مصادف به ششمین سال سلطنت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بود، بخدمت حکومت گذرانید زبان انگلیسی را تا یک اندازه می‌دانست.

برادرش یار بیگ خان در ماه حمل سال ۱۲۹۸ ش در اعضاء هیأت سفارت فوق‌العاده افغانی تحت ریاست محمدولی خان دروازی تعیین شد و در موقع حرکت از کابل او نیز فجائتاً ودیعت حیات سپرد. و هردو تن جوانان فهمیده و منور و از دسته محمدولی خان مذکور بودند.

ضرب توپ برای افطار روزه قضائی

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از نظر دیانت پرستی و رعیت پروری حکم فرمود که از تاریخ بیست قوس تا آخر آن ماه که ده روز می‌شود بوقت شام مانند ایام مبارک رمضان توپ افطار فیر شود، تا کسانی که روزه قضائی رمضان می‌گیرند بوقت صحیح افطار کنند.

چون مردم عادت دارند که قضائی روزه ماه رمضان را در ماه قوس می‌گیرند. اعلیحضرت غازی بدان وسیله یکی وقت صحیح را اعلام فرمود و از دیگر طرف کسانی را که اداء قضاء روزه بر ذمت شان است بروزه گرفتن توصیه و تشویق فرمود و این مراسم تا اخیر آن سلطنت باقیمانده بود.

عزیمت وزیرمعارف بطرف جلال آباد

روزشنبه (۲۱) قوس سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۶) جمادی الاول ۱۳۴۳ ق و موافق (۱۵) دسمبر ۱۹۲۴ ع فیض محمدخان زکریا وزیرمعارف [بن گل محمدخان] برای گذشتاندن یکماه از شهر کابل عازم جلال آباد گردید و از حکایات مشهور وزیر مذکور یکی این است که روز پنجشنبه (۱۹) قوس اعضاء وزارت معارف و مدیران مکاتب عالی وعده معلمین بجهت وداع حاضر شده بودند. وزیر بتقریب وداع خویش و توصیه باجراء امور معارف از پیش روی معلمین معارف قدم زنان گذشته سخنرانی می نمود و مکرر می گفت که اخلاق معلمین باید خیلی خوب باشد و بطرف محاسن و پوستین بعضی از آنها می نگریمت.

بعد از ختم بیانات و مراسم وداع، معلمین با هم مفاهمه نموده گفتند که وزیرمعارف از اخلاق معلمین مکرر حرف زد و اگر باخلاق مایان اطمینان میسر نبود پس چگونه ما را باین وظیفه مقدس معلمی پذیرفته اند و اصلاح اخلاق معلم چه است؟ و باید استیضاح شود. یکی از ظریف طبعان گفت: در نگاه وزیر اصلاح اخلاق شما مراد از کوتاه نمودن ریش طول و برکنار گذاشتن پوستین چرکین است. چون همگان بحقیقت پی بردند دانستند که ریش را نباید بیش از حد دراز و بدون شانه گذاشت.

اعدام چهار نفر دزدان

چهار نفر دزدان که مکرر برعمل سرقت مرتکب شده بودند و بالآخر در قلعه قافله باشی چهاردهی پسران للاحسن علاف را کشته و زخمی نموده و مال او را بسرقت برده بودند روزشنبه (۲۱) قوس سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۶) جمادی الاول ۱۳۴۳ ق بامر اعلیحضرت امان الله شاه غازی یکنفر آنها به ساعت (۲) بعد از ظهر و سه نفرشان به ساعت (۵) بعد از ظهر بخون چهار پسر کشته و زخمی للاحسن بدهان توپ بسته اعدام شدند و نامهای شان ازین قرار است.

[در کتاب چاپی نام اعدام شدگان ذکر نشده است. مدون دیجیتالی]

عزیمت بطرف کابل

غلامحیدرخان لوامشر بعد از دونیم ماه توقف در قندهار، از اثر توجه محمدسرورخان بارکزائی نائب الحکومه، چهار کندک عسکر قومی را جمع آوری نمود و دو کندک منظم و مسلح با اسلحه جدید روز یکشنبه (۱۵) قوس سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۰) جمادی الاول ۱۳۴۳ ق و موافق (۷) دسمبر ۱۹۲۴ ع عازم دارالسلطنه کابل گردید و در غزنه دو کندک منظم و مسلح دیگر نیز تکمیل و قصد عزیمت بجانب شهر کابل نمود.

درگذشت میجر لیلی انگلیس در کابل

روز دوشنبه (۲۳) قوس سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۵) دسمبر ۱۹۲۴ ع میجر لیلی اتاشه ملیتر سفارت انگلیس در کابل درگذشت.

فعالیت رئیس تنظیمه غزنه بامور معارف

در سال ۱۳۰۳ ش غلاممحمدخان وردک وزیرداخله در موقعی که رئیس هیأت تنظیمه غزنه بود، علاوه از جلوگیری تجاوزات اشرار و تهیه مهمات حربی و قشون ملکی باصلاحات امور اجتماعی و معارفی آنجا نیز اهتمام زیاد ازقبیل جمع‌آوری طلاب و فراهم آوردن ضروریات تحصیل نمود، و نیز عده زیاد پسران اشخال متمول و متنفذ را که حاضر نبودند اولادشان را شامل مکتب نمایند، تازه داخل مکتب نمود و مقامات علمی کشور ازین طرز فعالیت و همکاری مذکورقدر و ستایش نمود.

ترمیم ماشین برق

در فابریکه برق آبی جبل‌السراج سه عدد ماشین موجود و یک آن از سالیان دراز خراب و عاقل مانده بود. مستر چویت امریکائی و عزیزالله‌خان کرنیل مهندسین سابق هم از ماشین مذکور کار نگرفته غیر قابل‌اصلاح و انمود کرده و گفته بودند تا وقتی که سامان ترمیم از خارج وارد نگردد قابل ترمیم نمی‌باشد. در برج قوس سال ۱۳۰۳ ش [وپریخت] آلمانی مستخدم دولت افغانستان بر ترمیم ماشین مذکور همت گماشت و موفق گردید. وزارت داخله در همان ایام از خدمت او ماداً و معنأ قدردانی نمود. چون این خدمت او در آن روز اهمیت زیاد تکنیکی و سیاسی پیدا کرده بود ثبت تاریخ امانیه نمودم.

اعطای نشان درجه دوم معارف

عبدالاحمدخان ولد قاضی عظامحمد پنجشیری از فارغ‌التحصیلان دوره‌های اول مدرسه حبیبیه کابل پس از دوره تحصیلات چندی بآموختن فن طبابت و زمانی به تحصیل مهندسی برق در کارخانه جبل‌السراج زیر دست مستر چویت امریکایی مستخدم افغانستان اشتغال داشت. پس از عزیمت مستر چویت دوباره به مکتب شامل و ضمن تحصیل علوم شرقی و باره اوقات بعض صنوف را تدریس می‌نمود.

در موقع تأسیس مکاتب اطراف مدیر معارف سمت شمالی مقرر گردید و یکصد و چندهزار رپیه اعانه جمع کرد و (۱۹) باب مکاتب در نقاط سمت شمالی دائر نمود، و تا سه و نیم هزار شاگرد را داخل مکاتب ساخت و معلمین را تحت تعلیم و تربیت گرفت. مدیریت مکاتب شش گروهی شهر کابل نیز با مدیریت مکاتب سمت شمالی منضم گردید و آن همه در دوره وزارت سردار محمدسلیمان‌خان بانجام رسید. در دوره وزارت سردار حیات‌الله‌خان عبدالاحمدخان پنجشیری مذکور در مرکز وزارت معارف مدیر تحریرات مقرر گردید و تا ماه قوس سال ۱۳۰۳ ش دوام داد و در اثر تصویب و پیشنهاد انجمن معارف در همان ماه از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی باخذ نشان درجه دوم معارف افتخار یافت.

بی‌امنیتی در سمت شمالی

در موقع تجاوز اشرار منگل به منطقه لوگر، در سمت شمالی کابل یعنی در علاقه‌های کوه‌دامان دزدی و راهزنی و آدم‌کشی شدت کرد، و اما به محض حرکت شجاع‌الدوله‌خان وزیرامنیه به سمت مذکور دفعه آن آتش فتنه و فساد منتفی گشت.

جنگ در حدود مقبل سمت جنوبی

وزارت حربیه روز دوشنبه (۲۳) قوس ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۸) جمادی الاول ۱۳۴۳ ق و موافق (۱۵) دسمبر ۱۹۲۴ ع رسماً خبر داد که درین نزدیکی در جاجی و چمکنی هیأتی از باغیان بغرض چپاول بر عسکر حکومت و پیوست شدن با دیگر دسته‌های اشرار بیک وقت که دران فرصت توقع ورود آنها در تصور نمی‌رفت بنظر خوردند. در نتیجه از طرف عساکر مقیم آنجا تحت آتش گرفته شدند، بعد از زد و خورد قلیلی از پا در افتاده سی و سه نفر از آنها مقتول و چهل نفر زخمی گشتند، و صدمات مالی شان چند فرد گاو و بز و نمد و عسل و روغن و امثال آن بوده است.

خبرهای سمت جنوبی

چون نقطه بغاوت سمت جنوبی محدود به موسی خیل و دری خیل جدران بود، وزارت حربیه روز چهارشنبه (۲۵) قوس ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۰) جمادی الاول ۱۳۴۳ ق و موافق (۱۷) دسمبر ۱۹۲۴ ع خبری را که از نامه‌نگاران مخصوص خود بدست آورده بود باین مضمون انتشار داد:

تمام اعزه و ملکان و کلان‌شوندگان هردو موضع مذکور بتوسط منصبداران نظامی امانیه متمرکز هردو مقام مذکور بکمال عذر خواهان اند که بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی شرفیاب گردند و اظهار ندامت از اعمال سراپا و بال خود نمایند اعلیحضرت غازی نظر به حلم طبیعی و رحم حیلی که دارند عذر و الحاح آنان را بر وفق عریضه سراپا عجز و تقصیری که نوشته بودند منظور فرمود و در این ایام آنان بعزم ورود بطرف دارالسلطنه کابل در حال حرکت اند.

وفات شاهزاده حمایت‌الله (بریالی)

شاهزاده حمایت‌الله پسر اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی و ملکه ثریا طرزی که روز جمعه (۹) ماه عقرب سال ۱۳۰۲ ش مطابق (۲۳) ربیع‌الاول ۱۳۴۲ ق و موافق (۲) نومبر ۱۹۲۳ ع، قدم بعالم هستی گذارده بود در آن ایام که جنگ منگل و واقعات آن سال در سمت جنوبی نزدیک به اختتام بنظر می‌رسید ساعت دونیم شب جمعه (۲۷) قوس سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۲) جمادی الاول ۱۳۴۳ ق و موافق (۱۹) دسمبر ۱۹۲۴ ع آن نهال برومند چمن امانیه به صرصر حوادث زمان گرفتار و بمعمره قدس برین و مقصوره متوطنین [اعلی علیین] پیوست.

و اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی که او را بزبان شیرین پبستو [بریالی] کامیاب لقب داده و خدمتگار آینده کشور نام نهاده بود بدل سخت متأثر شد و اما ازینکه در جنگ منگل بسیار تن از جوانان عسکری و اهالی از دست ستمگاران بقتل رسیده بودند بمرگ پسر خود پروا نمی‌کرد.

جنازه شاهزاده ساعت (۹) روز جمعه (۲۷) قوس در حالی که عموم وزراء و اعزه ملی و صاحب‌منصبان عسکری و ملکی برای اداء نماز جنازه با سفیر دولت ترکیه [فخری‌پاشا] و شارژدافر ایران [رفیع‌الملک]

حاضر بودند بعد اداء نماز جنازه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی نطق نهایت مؤثر و رقت آور ایراد نمود و در ختم فرمود:

«گمان نکنید که این خادم ملت افغانستان از وفات این فرزند معصوم خود ملول و متأثر است، زیرا که در میان اینقدر فرزندان بسیار اولاد بی‌شمارم که افغانستان ازو شان مملو است و از خداوند کثرت و زیادت شان را خواستارم یک طفلک معصوم از من براه حق پیوسته که از آن شاه گرفته تا گدا حتی فرزند سرور انبیاء (ص) خلاصی نیافته است و آنهم از روی عقیده اسلامی که دارم خالی از منفعت دینی و اجر اخروی من نیست. من از همه شما حضار محترم که با من امروز اظهار همدردی و غم‌شریکی می‌نمائید ابراز ممنونیت می‌کنم و از خدای خود شما و عموم ملت نجیب افغان را با عز و شرف دارین صحیح سالم و نیکنام خواستارم و بدرگاه خالق جهان آفرین امیدوارم تا یکی مصیبت عموم مسلمین و تعزیت افغانستان را نشان ندهد و همواره عالم اسلام و مخصوصاً ملت عزیزم سکنه افغانستان را با ترقی و نیکنامی داشته باشد و هیچ آرزو ندارم که بواسطه وفات این فرزند معصوم مجلس تعزیه داری را انعقاد داده خودم را با مأمورین خویش از اجراءات دولتی باز دارم. زیرا که فاتحه داری بنابر دو مسئله بعمل می‌آید:

۱. استرحام متوفی
۲. تسلیت بازماندگان

حال آنکه این طفل خودش معصوم است، حتی خودم امید به شفاعتش دارم و من نیز کاملاً درین واقعه متسلی بوده فقط اطمینان آرامی خود را در خدمت شما ملت و این مملکت می‌بینم و بس.»

سردار شیراحمدخان رئیس شورای دولت نطق همدردانه مبنی بر اظهار تأثر و تأسف از طرف عموم ملت بعرض رسانید پس از آن بمراسم تدفین شاهزاده معصوم حمایت‌الله [بریالی] طفل یکساله در بستان سرای شهر کابل پرداختند و آن حصه بعداً در داخل پارک زرنگار آمد. مرقد سردار حیات‌الله‌خان و سردار عبدالمجیدخان پسران امیر حبیب‌الله‌خان شهید نیز در همانجا موجود است.

تلگرام اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بجواب تلگرام مصطفی کمال پاشا

غازی مصطفی کمال اتاتورک رئیس جمهور ترکیه از وفات شاهزاده حمایت‌الله بریالی خبر یافت و از انقره تلگرام تعزیت و همدردی بکابل مخابره نمود.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی پادشاه افغانستان باین عبارت جواب گفت:

«تلگرام همدردانه جناب جلالتمآب که نسبت به فوت فرزندم حمایت‌الله بریالی بود اصل دست امتنان گردید، از اشتراک آن برادر حشمت‌مآب محترم در این اندوه من و خاندان من اظهار تشکر می‌نمائیم.

ورود سرکردگان بغات سمت جنوبی و یکعهده صاحب منصبان بزرگ حکومت بکابل

در اواخر برج قوس سال ۱۳۰۳ ش مطابق دهه دوم جمادی الاول ۱۳۴۳ ق تمام سرکردگان بغاوت پیشه‌گان سمت جنوبی رنگ‌های پریده و کفن‌های دریده تحت ریاست عبدالاحدخان وردک مصاحب حضور وارد دارالسلطنه کابل شدند و هم غلام محمدخان وردک وزیر داخله حسب الامر اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی عازم کابل گردید.

آغاز برف باری در کابل

سال ۱۳۰۳ ش که بنام سال جنگ ملای لنگ در افغانستان مشهور شده و تا آن ایامی که هنوز دسته‌های عساکر اعزامی کابل در سمت جنوبی اقامت داشت روز جمعه (۱۳) قوس سال مذکور مطابق (۸) جمادی الاول ۱۳۴۳ ق و موافق (۵) دسمبر ۱۹۲۴ ع از طرف صبح برفباری در کابل شروع و یکساعت و چند دقیقه دوام کرد.

روز چهارشنبه (۱۸) قوس باز از طرف صبح برفباری شروع گردید، روز اندک ولی از طرف شب شدت کرد ولی زود دفع گردید.

روزشنبه (۲۸) قوس مطابق (۲۳) جمادی الاول و (۲۰) دسمبر از طرف صبح برفباری آغاز شد و تا روزشنبه (۶) جدی دوام کرد و مردم خوشی و مسرت می نمودند و می گفتند این طالع پادشاه غازی ما است که بعد از این اشرار نمی توانند در کوه‌ها و دشت‌ها اقامت نمایند و ناچار خود را تسلیم حکومت می نمایند و مسافرین مامع الخیر بوطن می آیند.

تأسیس شرکت تنویر کابل و آغاز توزیع و تنصیب چراغ برق و بخاری برقی

در اواخر برج قوس سال ۱۳۰۳ ش در کابل شرکتی برای تنویر تأسیس یافت، و [شرکت تنویر کابل] نام نهاده شد و مؤسسه مذکور بار اول در همان ماه اعلان نمود که فعلاً می تواند در ناحیه اندرابی، ده افغانان نوآباد، برای منازل چراغ برق و پکه برق و بخاری برقی نصب و جاری نماید. قیمت چراغ را بسیار ارزان اعلان نمود و بعقیده شهریان کابل از تیل خاک و شمع ارزاتر تمام می شد و بمردم مساویانه می رسید. زیرا که در اوائل مردم به سرقت کردن برق مهارت نداشتند.

محفل توزیع انعامات برای فارغ التحصیلان مکاتب ابتدائی

روزشنبه (۲۸) قوس ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۳) جمادی الاول ۱۳۴۳ ق و موافق (۲۱) دسمبر ۱۹۲۴ ع در مدرسه حبیبیه واقع شهرآراء کابل از طرف وزارت معارف محفلی بتقریب توزیع انعامات فارغ التحصیلان مکاتب ابتدائی که بموقع امتحان سالانه درجه اول دوم سوم شناخته شده بودند برگزار گردید.

بازگشت غلام‌نبی‌خان قوماندان قواء گردیز بکابل

غلام‌نبی‌خان چرخي معين وزارت امورخارجيه که در گردیز بنام قوماندان عساکر مقیم آنجا اعزام شده بود بامر اعلیحضرت غازی بکابل خواسته شد تا در وزارت امورخارجیه مصروف و وظائف خود شود، و عوض مذکور محمدغوث‌خان غندمشر بن محمدنبی‌خان بارکزائی غندمشر بقوماندانی عساکر مقیم گردیز امتیاز یافت.

غلام‌نبی‌خان بعد ایفاء پنج ماه خدمت (اسد - قوس) در اطراف لوگر، گردیز روز دوشنبه اول جدی ۱۳۰۳ ش مطابق ۲۵ جمادی‌الاول ۱۳۴۳ ق و موافق ۲۲ دسمبر ۱۹۲۴ وارد وزارت حربیه شد. از طرف یکدسته عساکر و موزیک رسم پذیرائی بعمل آمد و در محفلی که بتقریب ورود او منعقد شده بود اشتراک نمود و بعداً بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی، باریاب و بامر اعلیحضرت باردیگر بهم عینی وزارت امورخارجیه مؤظف گردید و در همین موقع اعلیحضرت فرمود:

درین پنج ماهی که گذشت تمام وظائف شما را توسط برادر معتمد آقای نظام‌الدین‌خان بطور دلخواه انجام داده ام و مطمئن باشید که هیچ نقصی در کارها پدید نیامده است.

بازگشت لشکر قومی میرزمان‌خان کنری از سمت جنوبی بکابل

میرزمان‌خان کنری لواشر ملقب به لوی‌خان که با یکهزار و پنجصد نفر اتباع خود و مردم کتر برای دفع و طرد متمردین سمت جنوبی از سمت مشرقی بکابل و از کابل در لوگر و در اطراف آنجا از قبیل‌شاه‌مزار - سپین تخت و زرمت و زاهو و دیگر مقامات مهمه خاصه لوگر منتهای جلادت و شهامت را از خود سردار عبدالعزیزخان بارکزائی وکیل وزارت حربیه نشان‌ها را با فرمان‌های امتیاز نامه آن به وکالت اعلیحضرت غازی به هر یک نفرشان اعطا و احسان نمود.

باریابی و وداع عساکر مقیم کابل بحضور اعلیحضرت غازی

در اوقات جنگ منگل و جدران تعداد زیاد عساکر قومی و ملی بکابل اجتماع نموده، ابراز خدمت‌گذاری می‌نمودند و برحسب لزوم عده‌ای از آنها به سمت جنوبی اعزام و مابقی تعداد کثیرشان تا چندی در شهر کابل تحت سلاح آورده حاضر خدمت بودند.

و دران ایام که از هر گوشه و کنار آوازه هدایت و راهنمایی بغاوت‌پیشه‌گان سمت جنوبی بسمع عموم رسید و بعضی از قواء اعزامی آنطرف کامیابانه بمرکز کابل عودت نمودند. وزارت حربیه چنان تصویب نمود تا قواء موجوده مرکزی را اجازه رخصت بدهد که باوطن خود بروند، و ازین روز بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی جهت اظهار رضامندی از افراد عساکر و امر اعطای رخصت ظهر روز پنجشنبه (۱۱) برج جدی سال ۱۳۰۳ را تعیین نمودند تا در جامع کبیر عیدگاه کابل آنها را باریاب حضور نموده مرخص بسازد.

روز مزبور سرتاسر میدان مسجد جامع کبیر عیدگاه کابل از عساکر مملو و اعلیحضرت غازی واردشد و در

بین جمعیت عساکر باین عبارات بدون مسوده نطق نمود:

«اولاً از خداوند متعال صحت و عافیت عموم عالم اسلام علی‌الخصوص از ملت افغانستان و مخصوصاً از عسکرشجاع دلیر خود نیاز دارم و باز کسانی را که نظر و حرکات و خیالات شان برای رفاه، بهبود، آرامی و ترقی مملکت افغانستان می‌باشد از خداوند او شان را با عزت و نیکنام می‌خواهم و آن کسانی را که بطرف اجانب گول خورده تیشه ریشه خویش اند، این بدبختان سمت جنوبی که مکر و فریب و حيله و خدعه بعض ملانماه‌ها و دیگر دشمنان اسلام بازی خورده اند خود بخود نقائص دینی و دنیوی را برای خویش حاصل می‌دارند برای شان از خداوند خویش مزید هدايات تمنا دارم.

بهمت این بدبختان را که خود را در ورطه هلاک افکنده، اولاد احفاد و نوامیس و اجناس خویش را بر باد داده، بالآخر عساکرشاهی غیورم آنها را تعقیب و دمار از روزگارشان برآوردند.

حتی در زمانی که سینه سختی رو به تیرگی آورد زن‌های خود را بقسم عذر خواهی و معذرت طلبی به نزد اولاد عزیزم عساکر آورده تمنا و آرزوی رهایی خودها را می‌نمودند که در حقیقت افغانان این طور مردان را از زنان بدتر می‌انگارند. باز خداوند شاهد است که گاهی آرزو و مرامم چنین نیست که بدیگر فرزندان و بازماندگان آنها دست تظلم و تشدد را دراز کنم زیرا که اگر خداوند بخواهد آنها اولاد افغانستان گفته می‌شوند.

چون از همت و شجاعت و دوستی و صداقتی که شما برادران عسکری من نسبت این خادم اسلام و مملکت عزیز تان دارید این قضیه ناگوار سمت جنوبی و این نائره بغاوت پیشه‌گی اهالی جدران و منگی رو به تنزل بلکه اثری از آن باقی نمانده، خواهش دارم که شما قطعات را رخصت کنم من ازین خدمات شمایان و اجراءات وطن خواهانه شما جوانان سمت شمالی و هزاره که درین راه متفقاً مقابله جهل و علم بود، نموده اید خورسند و رضامند بوده دعا می‌کنم تا در دین و دنیا نیکنام و باعزت باشید.

در باب رخصتی که برای شما می‌دهم شروط و نصائح را لازم دانسته برایتان بیان می‌کنم و نصیحتی که برای شما می‌کنم این است که شما چند مدت در کابل بوده از اخلاق و عادات اهالی دارالسلطنه خوبتر معلومات حاصل کرده اید، که شما در زمان رجعت باوطن خویش با همه اهالی آن ولا رفتار نیک نمائید تا آنها افسوس نمایند که ایکاش ما در کابل می‌رفتیم و از عادات پسندیده و اخلاق حمیده آنجا حصه می‌گرفتیم.

آن عساکر غیورم که در خود کابل بودند و در واقعه سمت جنوبی شامل نشده اند البته بخیال آنها خواهد گذشت که ماچرا ازین خدمت در راه مملکت بی‌نصیب شده در کابل ماندیم. برای شان اطمینان می‌دهم که آن عساکری که در سمت جنوبی داد افغانیت و اسلامیت را دادند و این قدر سعی و کوشش از حد مزید را که درین بغاوت سمت جنوبی ابراز کرده اند تا بالواسطه اطمینان و خاطرجمعی آنها بوده است از طرف مرکز و شما را قوه‌الظهر و پشتیبان و مددگار خودها می‌پنداشتند. اگرچه پشتیبان همه ما و شما خدا(ج) است باقی همه شما را بخداوند می‌سپارم و می‌گویم که اگر هر کدام از شمایان اکنون به طیب

خواطر و خوش برضاً خواهش ملازمت را دارید در وزارت حربیه رفته بهر کاری که وکیل صاحب^۱ امر فرماید اجراء نمایند. دیگران را با یک قلب فرحان اجازه رفتن خانه‌های تان را می‌دهم که بروند و باز اگر خدا ناخواسته کدام واقعه ناگوار رخ بدهد این جوش و خروش شما را که درین بغاوت سمت جنوبی دیدم امیدوارم که بیک اشاره این خادم اسلام بسرکوبی و گوشمالی آن بسروجان و مال حاضر خواهید شد. اگر دشمنان خارجی ما کدام پروتستی کند در آن خصوص اطمینان دارم و بارها دیده ام که دشمن خود را مثل سگ از وطن کشیده و داد افغانیت و شجاعت را داده آید.

آمدیم در باب منصبدارانی که سابق برین در قطعات عسکری شما قائد بودند و نیز در خدمات خویش تنبلی و کاهلی را رخ نداده اند به همان مناصب سابقه خویش که وکیل صاحب حربیه مأمور نموده اند منظور است فقط بطریقی که یگان یگان عرض می‌کنم.

۱- منصبداران مذکور در قطعات نظامی در صورت استرضای طرفین داخل شده ایفاء وظائف خود را الآن کماکان می‌دانند.

۲- اگر در قطعات نظامی منصبداران پوره باشد حاجت به گرفتن دیگر منصبدار وزارت حربیه ما نداشته باشد در ملک برایش خدمت لائق که فراخور حالش باشد داده می‌شود و به همان تنخواه منصب و رتبه سابقه یاد کرده خواهد شد.

۳- اگر کدام یک از شما در خانه خویش دیگر سرپرستی نداشته باشید و خواهش سبکدوش شدن خود را از خدمات عسکری شما برای او از طرف دولت چیزی نوازش بعمل خواهد آمد.

این شرائط با هدایات لازمه از مقام عظمی وزارت حربیه بصورت اعلانی نیز مطبوع شده است.

قطعات عسکری هزاره و کوهستان سمت شمالی که تا حال از طرف دولت برای شان معاش هنگفت و پول زیاد بخرج رسیده نیز درین چند مدت منصبداران آنها در تعلیم عسکری شان عرق ریزی و جان فشانی کرده اند. اگر حال شما را درخانه‌های تان رخصت کنیم ظاهر است که سراسر به ضرر تمام می‌کند و مانند آنکه یک طفل مکتب را ترک بگوید. لهذا چیزی که بخیالم گذشته و هم می‌دانم که در آن صورت برای شما و برای دولت تان فائده است عرض می‌کنم:

نفری سمت شمالی در مرکز کوهستان یک موضع را که به خانه‌های همه نزدیک باشد معین دارند و همچنان اهالی هزاره قریب ماوا و مساکن خویش کدام مقامی را تخصیص دهند تا همه منصبدارانی که حال از خودتان می‌باشد در همان جا هفته چهار روز یعنی روزشنبه - یکشنبه - دوشنبه و سه‌شنبه تعلیم عسکری را نموده سه روز دیگر در خانه‌های خود رفته همین طور در مدت سه و یا چهارماه باقی مانده تعلیم عسکری خود را تحصیل و زیاده برین شجاعت و همت خود را نسبت به رقیبان خود ظاهر کنید.

فائده شما این است که بعد از پوره نمودن تعلیمات خودها از نفوس خاطر جمع شده دیگر کسی به سلک عسکری شما را تکلیف نمی‌کند زیرا که مفاد اخذ عسکر بذریعه قرعه تکمیل تعلیمات نظامی است.

^۱ وکیل وزارت حرب آن وقت عبدالعزیزخان بارکزائی ابن معاذالله‌خان بود.

در صورتی که شما تعلیم خود را تکمیل کنید و بازهم نام کدامتان درقرعه ظاهر شود معاف خواهید بود درین زمان مصروفیت شما به تعلیم از طرف دولت دو نوع تخصیصات برای تان می باشد هم تنخواه و هم لباس و هم طعام از طرف حکومت برایتان داده از شما خدمت می گیرد.»

بعد از استماع نطق اعلیحضرت غازی، احمدعلی خان لوامشر و عبدالعزیزخان وکیل وزارت حربیه از طرف عموم عساکر نطق‌هایی بحضور اعلیحضرت غازی نمودند و اعلیحضرت امان‌الله‌شاه بجواب شان نطق دعائیه مختصر نمود.

عساکر رسم تعظیم بجا آورده از میدان پیش روی مسجد جامع کبیر عیدگاه کابل در قرارگاه‌های خود عودت کردند و جریان مراسم آنروز و نطق اعلیحضرت غازی توسط میرزا عبدالسلام‌خان مخفف نویسنده دارالتحریر حضور نقل برداشته شد.

امتنان از خدمات غلام‌نبی خان چرخي و محمدغوث‌خان غندمشر

در جنگ منگل عدۀ زیاد منصبداران مصادرات قابل‌قدر واقع شدند. اما در برج سنبله سال ۱۳۰۳ ش مقام وزارت حربیه از غلام‌نبی خان چرخي معین وزارت امورخارجیه و محمدغوث‌خان بارکزائی غندمشر، ضمن نشریه رسمی خود رسماً ابراز امتنان نمود و برای اینکه حقوق خدمت آن دو نفر صاحب‌منصب افغانی در سینه تاریخ امانیه کاملاً محفوظ بماند متن آنرا سراسر درج می‌نمایم:

«اگرچه اقدامات و مساعیات عموم منصبداران عسکری ما در سمت جنوبی شایان همه‌گونه تقدیر و تحسین است، اما در آن ضمن فداکاری‌ها و سربازی‌ها و مساعیات جمیله آقای شجاعت و صداقت‌قرین غلام‌نبی‌خان معین بیشتر قابل تعریف و آفرین است. مخصوصاً از آن اقدامات مردانه شان در موقع مدافعه آن حمله اشرار که در بین کاریز درویش و کلنگار قبلاً در پنج سنبله بوقوع پیوسته بود و شخصاً در میان باران گله‌های باغیان چند قدم پیشتر از عسکر مدافعه می‌فرمودند از حد زیاد ممنون و متشکریم. همچنین از سربازی‌ها و عرق‌ریزی‌ها و فداکاری‌های که فرزند صادق افغانستان و خدمت‌گذار لائق شهریار افغان آقای حمیت بنسیان محمدغوث‌خان غندمشر دران ایام نسبت بمقاتله و مدافعه و تعاقب اشرار ابراز داد و در معیت عبدالوکیل‌خان نورستانی فرقه‌مشر گروه کثیر اشرار را از لوگر کشیده متفرق ساخت و در جنگ‌های زرم‌ت و زاهو و جدران نیز مميزات قومی را بمعرض شهود گذارد و در تمام مصادرات بزرگ و حملات مدهش شصت تن مقتول و مجروح در لشکرش بحساب آمد با جمعیت هزار و پنجصد نفر خویش وارد کابل و روز سه‌شنبه (۲) جدی ۱۳۰۳ ش [مطابق (۲۶) جمادی‌الاول ۱۳۴۳ ق و موافق (۲۳) دسمبر ۱۹۲۴] به همراه لشکر و دهل و سرنا مطابق روز اول شرفیابی خود بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی که بیک جوش و خروش فوق‌العاده مشرف شده بود، وارد حصص قصر دلکشا گردیدند. اعلیحضرت غازی در برابر دعا‌های سربازان تحت قیادت میر زمان‌خان مذکور فرمود:

«فرزندان غیور دلاورم! همه شما مانده نباشید. الله که شما را بصحت و سلامت می‌بنیم و ملاقات می‌کنم و باین کامیابی و مظفریت شما درین غائله سمت جنوبی که مقابله علم و جهل بود شما را تبریک می‌گویم.»

خدای را شاکرم که این ادعیه و خیالاتم را که نسبت بشما فرزندان شجاعم در موقع ملاقات اولین خویش قبل از حرکت نمودن تان بطرف سمت جنوبی نموده بودم قبول کرد و شما را کامیاب و مظفر باز به نزد این خادم اسلام و افغانستان آورد.

دعا می‌کنم که خداوند آن فرزندان باحمیت مرا که درین راه بشرف شهادت پیوسته اند مزید بر مزید بمراحم و مظفریت خود قرین داشته و در ریاض رضوان از لقای ایزد سبحان خرم و شادمان باشند. و بازماندگانشان را صبر و تسلیت عطا فرموده، مجروحین غیرتمندتان را شفای عاجل نصیب کناد، و شما را الی مادام‌الحیات معزز و نامور و نیکنام داشته باشد.

می‌خواهم که محض امتیاز ورثه و بازماندگان و تقدیر این سربازانی که درین غائله جان‌سپاری نموده سرهای خود را در راه خدمات اسلامی و افغانیت و ملت و مملکت خود فدا نموده اند چیزی مکافات نقدی و زمین و برای مجروحین شما مکافات نقدی و همچنین برای عموم شما انعامی با نشان عطا شود. و به وزارت حربیه علیحده درین خصوص سررشته و هدایات بسیار خوب داده شده است. و برای منصبداران و ضابطان به هر کاری که در خورشان در نظام یا در ملک باشد و خواهش کنند داده، می‌شود و اگر مائل بخدمات ملکی و نظامی نبوده به اوطان خود بخواهند سکونت بگیرند، معاش مستمیری به آنها داده می‌شود. این خدماتی را که شما و دیگر سربازان افغانی در رفع این غائله ابراز داشته اید و یا این احساساتی را که این خادم افغانستان و اسلامیان نسبت بشما اظهار می‌کنم، همانا که کدام از ما و شما ایفاء وظیفه اسلامی و افغانیت خودها را نموده علاوه بران کاری نموده ایم، لهذا بایستی که نه من بر شما منت بگذارم و نه شما بر کسی احسان بگذارید»

درین جا سردار عبدالعزیزخان بارکزائی وکیل وزارت حربیه نطق اعلیحضرت غازی را قطع نموده کلماتی از خود بعرض رسانید و گفت:

«چیزی که ذات‌شاهانه فرمودند حقیقتاً اگر ما خدمتی بتوانیم وظیفه اسلامی و افغانی خود را انجام داده ایم و طوریکه اعلیحضرت غازی فرمودند که من بر شما منت نمی‌گذارم و لیکن ما ملت افغانستان تماماً ممنون احسان و مرهون نوازش و این خدمات فوق‌العاده تان می‌باشیم. در افغانی یک مثل است که: [سل دی و مره یو دی مه مره] یعنی صدتن بمیرد و یک تن نمیرد.

اگر تمام ملت در خدمات اسلامی و مملکت و شخص اعلیحضرت جان‌های خود را را قربان و خون‌های خویش را روان کنیم در صورتی که همچو تو شخص اول و فرمانفرمای افضل ما حیات باشد ما همه حیات هستیم. این مراتبی را که در دنیا و عقبی شهدای راه دین و وطن نائل شده، اند و این مکفاتی که مجروحین و دیگر خدام افغانستان از طرف شما برخوردار می‌گیرند نشانه کامیابی است.»

بعد استماع جملات وکیل وزارت حربیه، اعلیحضرت غازی فرمود:

«من از لواشر میرزمان‌خان لوی‌خان و تمام نفری آن مسرورم و از خداوند برای‌شان نیکی‌های دارین را خواستارم.

چون بفضل خداوندی غائله سمت جنوبی رو به اختتام گذارده است و هم مدتی است که شما از خانه و عائله تان بعید می‌باشید لهذا بعد از اخذ مکافات خودها از وزارت حربیه، باوظان تان مع‌الخیر عودت کنید، همه شما را بخداوند کریم می‌سپارم.»

میرزمان خان لوی خان بعرض رسانید: چون در سمت جنوبی خدمات محوله ما رو به اختتام گذارده بود ازین رو حاضر آستان شاهانه شدیم و جدأ آروزمندیم تا خدمات دینی و مملکتی خود را تحت اوامر پادشاهی بانجام نرسانیم هیچ علاقمندی به وطن و خانه خودها نداریم. و بالآخر بعرض رسانید که فی‌الحال محض تعمیل اوامر ملوکانه مرخص می‌شویم. اما بحضورشاهانه عرض می‌نمائیم به هر موقعی که امر فرمایند یکهزار نفر مسلح و یکهزار سرباز غیرمسلح را بخدمت ملت و مملکت و دولت خود حاضر می‌نمائیم.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی فرمود: من از شما هستم و شما از من می‌باشید.

وکیل وزارت حربیه باز کلمات دعائیه برزبان راند و به سربازان حکم [لوی سلامی] پادشاهی داده این منظره حماسه خاتمه یافت.

تشکر از قوماندان‌های عسکری بدخشان و قندهار

وزارت حربیه در اوائل ماه جدی سال ۱۳۰۳ ش از سردار شاه‌محمودخان لواشر قوماندان نظامی قطغن و بدخشان و عبدالقیوم‌خان ابراهیم‌خیل لواشر قوماندان عسکری قندهار و عبدالغیاث‌خان مشر قندهار رسماً تشکر نمود و از حسن جدیت و فعالیت و فرستادن لوائح نظریات خودشان اظهار شادمانی نمود و بر او شان توفیقات مزید خواست و ضمناً سائر قوماندان‌های نظامی را نیز به تکمیل لائحہ ضروری که بتاريخ شنبه (۳۰) عقرب ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۴) ربیع‌الثانی ۱۳۴۳ ق و موافق (۲۳) نومبر ۱۹۲۴ ع بعموم آنها از وزارت حربیه هدایت داده شده بود، متوجه ساخت.

عودت قواء انشائیه از سمت جنوبی بدارالسلطنه کابل

دو کندک انشاءات [قواءکار] که از مدتی برای رفع غائله سمت جنوبی از کابل در اطراف و نواحی لوگر و گردیز اعزام شده بودند، روز چهارشنبه (۳) جدی ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۷) جمادی‌الاول ۱۳۴۳ ق و موافق (۲۴) دسمبر ۱۹۲۴ ع وارد دارالسلطنه کابل شدند، و در وزارت حربیه بحضور سردار عبدالعزیزخان بارکزائی وکیل وزارت حربیه رسم تعظیم نمودند و پس از استماع نطق و کلمات اظهار موفقیت و کامیابی و مانده نباشید، بخانه‌های خود رفتند.

وصول مبلغ اعانه به وزارت حربیه

در اواخر برج قوس سال ۱۳۰۳ ش عبدالغفورخان قونسل افغانی در کراچی شش ماه معاش خود را بطور اعانه بغرض مصارف عسکر حکومت که در دفع اشرار سمت جنوبی داد شجاعت داده بودند، ضمن

معروضه به وزارت حربیه ارسال نمود. وزارت حربیه قونسل مذکور را ازین اقدام وطنخواهانه اش تبریک گفت.

شرفیابی سرکردگان بغات جدرانی بحضور اعلیحضرت معظم غازی

ملکان و سرکردگان بغات جدرانی و دیگر معتبرین و صاحب رسوخان شان روز چهارشنبه (۳) جدی سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۷) جمادی الاول ۱۳۴۳ ق بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی باریاب شدند و بطور خصوصی ملاقات نموده، در جلسه سری گفتند که تمام حرکات از دست ملا عبداللہ لنگ و ملا عبدالرشید و غفلت حکام و بی‌کفایتی چند تن فرستادگان حکومت رخ داد و عبدالکریم را انگلیسان فرستادند و هردو نفر ملا واسطه شدند که از مردم برایش بیعت بگیرند.

و بعداً که انگلیسان دانستند مردم افغانستان از عبدالکریم فراری نفرت دارند، خود را پی‌دخل وانمود کرد چه همین‌قدر اگر درک می‌کردند که طوائف قندهار و مشرقی باندازه نصف طرفدار عبدالکریم می‌شدند انگلیس بوی بسیار کمک می‌رسانید.

اعطای نشان‌های خدمت برای نفری میرزمان‌خان [لوی‌خان]

نشان‌های خدمت که از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی برای نفری میر زمان‌خان کنری لوامشر بپاداش خدمت شان در سرکوبی اشرا جنوبی منظور شده بود، روز سه‌شنبه (۹) جدی ۱۳۰۳ ش برای شان اعطاشد.

متن تلگرام جارج پادشاه انگلستان بعنوان اعلیحضرت پادشاه افغانستان

روز سه‌شنبه (۲) جدی سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۶) جمادی الاول ۱۳۴۳ ق و موافق (۲۳) دسمبر ۱۹۲۴ ع تلگرام جارج پادشاه انگلستان از لندن بکابل رسید و اینک ترجمه دری متن آنرا درج تاریخ می‌نمائیم: «بکمال تأسف از خسران اندوهناک وفات حسرت آیات فرزند دل‌بند آن اعلیحضرت شهزاده حمایت‌الله‌خان حالی شده در این داغ مفارقت به آن اعلیحضرت اظهار همدردی صمیمانه خود را می‌نمائیم» جارج آر. آئی.

متن تلگرام اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بجواب جارج پادشاه انگلستان

از اظهار تسلیت و همدردی که آن اعلیحضرت بمناسبت فوت فرزندم حمایت‌الله (بریالی) فرموده اند با کمال احترام ممنونیت قلبی خود را به آن اعلیحضرت اظهار می‌نمایم.

عزیمت علیاحضرت از کابل به جلال‌آباد

سرورسلطان علیاحضرت والدۀ سکه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بعد از آنکه از واقعات خونین سمت جنوبی اطمینان آرامی مردم یافت، برای اینکه از احوال پریشان‌خانواده‌های ستم‌دیده اهالی سمت مشرقی

وارسی فرماید بتاريخ سه شنبه (۱۶) برج جدی سال ۱۳۰۳ ش [۱۹ جمادی الآخر ۱۳۴۳ ق - ۶ جنوری ۱۹۲۵ م] بسواری موتر از شهر کابل تشریف فرمای جلال آباد گردید و در ایام زمستان هم در آنجا گذرانید و بخانواده‌ها ابلاغ نمود که هر یک محترمه افغان می‌تواند داخل قصرشاهی شده آزادانه و بدون تکلفات عرض حال خود بنماید و بمردم توصیه نمود که هیچگاه به تبلیغات اشخاص مخالف فریب نخورند.

اعطای نشان خدمت از حضور اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی

برای پنج نفر پیلوتان روسیه شوروی

پنج نفر پیلوتان روسیه شوروی که در عین موقع غائله سمت جنوبی پنج عدد طیاره خریداری دولت پادشاهی افغانستان را بطرف سه ساعت و چند دقیقه از تاشکند بکابل رسانیدند و تا برج جدی وظیفه هواپیمائی را ایفاء نموده بودند، اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی برای هر یک نفر آنها نشان خدمت منظور فرمود.

وزارت حربیه بجهت توزیع نشان‌ها به ساعت (۲) بعد از ظهر دوشنبه (۲۲) جدی سال ۱۳۰۳ ش مطابق در تالار آنوزارت محفلی برگذار نمود که در آن عموم مدیران و اعضاء وزارت حربیه و جلالتمآب پویند ستارک سفیر دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی متعین کابل با ترجمان آن دعوت شده بودند.

پس از صرف چای و شیرینی سردار عبدالعزیزخان وکیل وزارت حربیه از خدمات پیلوت‌های روسیه شوروی که در ایام جنگ جنوبی انجام داده بودند یادآور شده و از پویند ستارک سفیر روس اظهار مسرت نموده، گفت از حضور اعلیحضرت غازی [امان‌الله شاه] پادشاه افغانستان در بدل این خدمات هواپیمایان آن مملکت دوست و همسایه ما که حسب فرمایش وزارت حربیه افغانستان انجام داده اند یک یک رقم اعتبارنامه و یک یک قطعه نشان ذی‌شان خدمت که ما ملت افغان و مخصوصاً صنف عسکری بسیار او را اهمیت می‌دهیم و بنظر قدر می‌نگریم، اعطا و مرحمت شده است.

جلالتمآب پویند ستارک سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی از لطف و نوازش پادشاه استقلال بخشای افغانستان و قدردانی وزارت حربیه نسبت به هواپیمایان روسیه شوروی تشکر نمود و از دوستی مملکتین یادآوردش و طرفین تمنای مزید روابط دوستانه و ادامه همکاری دولتین افغانستان و روسیه شوروی را نمودند.

و درختم بیانات سردار عبدالعزیزخان بارکزائی وکیل وزارت حربیه نشان‌های خدمت را که از حضور اعلیحضرت غازی منظور و اعطاء شده بود به سینه‌های پنج نفر پیلوتان روسی نصب و اعتبارنامه‌های نشان‌ها را برای‌شان سپرد و محفل با گرم‌جوشی و مسرت زیاد اختتام یافت.

خلص خبرهای واقعات سمت جنوبی بقلم محمدغوث تولی‌مشر

(دوشنبه ۲۲ جدی ۱۳۰۳ ش)

وقتی که محمدولی خان وزیرحربیه، رهسپار سمت جنوبی گردید باغیان کوه‌های التمر و نقاط بیدک را

اشغال کرده و تولی تیره را محو ساخته، راه گردیز و کابل را مسدود ساخته بودند. محاربه باغیان به لوگر رسیده بود اما وزیرحربیه با اینکه اول ملاقات او به سمت جنوبی بود، باغیان را از آن نقاط مهم دور انداخته و عساکر خود را بگردیز رسانید و فوراً عساکر گردیز را از محصوریت رهایی بخشید و از خود گردیز فوراً چمکنی را تقویه کرده و اهالی جنوبی را به اطاعت و انقیاد حکومت دعوت کرد و با هفت کندک که با خود داشت با همه سمت جنوبی شش ماه مقابله و مقاتله کرد. در وقت حاضر تا هشتاد کندک نظامی و ایلجاری در سمت جنوبی موجود است و قریب بود که معامله سمت جنوبی فیصله شود اما دفعتهً یک انقلاب را دو مسئله روی کار آورد.

اول: نمودارشدن عبدالکریم ابن امیر محمدیعقوبخان در بین جدران

دوم: تلفات سنگین و ناگهان بیدک

انقلاب ثانی اگرچه تا یک درجه افکار را پریشان ساخت، اما همت و غیرت افسران و عساکر غیور ما بزور برچه مسئله را زود یکطرفه کردند. وقتی که در بین نفاق تولید شد و باغیان هم از نفاق خود و هم از مقابله شدید عساکر لوگر و هم از سبب محاربات قواء گردیز که به خانه‌های شان واقع شد فرار کردند. بعد از آن یک لایحه حربی ترتیب یافت و به سمت جنوبی به سه منطقه تقسیم و باشخاص آتی مفوض گردید:

اول: منطقه میان گردیز و میرزکه به حضرت عالی آقای شاه‌ولی‌خان.

دوم: منطقه‌ای که از میرزکه الی خوست و منگل واقع است به حضرت عالی رئیس هیأت تنظیمیه سمت مشرقی علی‌احمدخان.

سوم: منطقه از گردیز الی خوست که شامل کتواز و ارگون و جدران و خوست است، به صاحب‌منصبانی که معیت وزیرحربیه محمولی‌خان را دارند سپرده شد.

چون که قسمت سوم عسکری نهضت می‌نمود و خود وزیرحربیه هم عزم پیشرفت داشت، محمولی‌خان وزیر باهمین قطعه یکجا حرکت کرد. بتاريخ یکشنبه (۱۳) میزان (۶) اکتوبر محمولی‌خان وزیرحربیه در حینیکه مردم زرمتم کاملاً باغی بودند از گردیز روان شدند وقتی که (سه‌هاک‌ها) را اشغال کردند اکثر مردم زرمتم از خوف سوقیات عسکری که از راه [ورنگ] و غزنه و خود گردیز اجراء یافته بود، بکوه‌های جدران گریخته بودند. محمولی‌خان وزیرحربیه چنان تدابیر نمود که اکثر مفرورین را از کوه‌ها پایان کرده و به حکومت مطیع ساخت و [سپین تخت] و [شاهی کوب] که به باغی‌گری خود پافشاری کردند بیک حمله عسکری پایمال و تاراج شدند و عده‌ای از زنان و مردان آنها را فوج شیرپنجه ما اسیر کردند و چهل نفر مردان آنها را بکابل فرستادند که حالا در کابل موجود اند. چهارصد نفر یرغمل از زرمتم گرفته بکابل فرستادند، و اکثریه اسلحه و اموال سرکاری را که زرمتمی‌ها تاراج کرده بودند استرداد نمودند و درین پانزده روز زرمتم را رعیت و تابع امر حکومت ساخته و از کار آنجا بدرجهً خاطرخواه خود فارغ ساخته و یک غند نظامی را برای ادامه اطاعت زرمتم در [سرکی] گذاشته و بتاريخ دوشنبه (۲۹) میزان ۱۳۰۳ ش از سرکی، حرکت کرده بعزم تسخیر کتواز و [شرن] که جای قوم سلیمان خیل و علی خیل می‌باشد و دارای

افراد مسلح قومی اند، روانه شدند.

عبدالکریم خان تحصیلدار را که یک ماه قبل ازین تعرض وزیرحربیه نام او به غزنه و لوگر مشهور بود با همه ملکان کتواز و شرن رعیت ساخته پسران شان را بطور یرغمل بکابل فرستادند که الآن بکابل حاضر اند بعد از آن به ارگون بسرعت خود را رسانیده و از آنجا تدابیر جنگ را به دره جدران دید، و تعرض شان که در [نیکه] جدران بوقوع پیوسته صفحه تاریخ حرب را درخشان می‌دارد و شکستی که در نیکه جدران بآن مواضع سخت کوه و جنگل به باغیان رساندند، قابل حیرت است.

در محاربه سپین تخت و شاهی کوت و نیکه وزیرحربیه شخصاً عزیمت نمود. محمودلی خان وزیرحربیه قواء اسمعیل خیل، مندوزائی را که بیک حال فلاکت گرفتار بودند از محصوریت رهایی بخشید، انتظام خوراکه و سوق الجیش اردوی خود را بدره جدران اجراء نمود. وقتی که وزیرحربیه به [المره] که خط اول تعرض است خود را رسانید با جدرانی‌ها مذاکرات را شروع کرد و ملکان جدران را بصورت عمومی به المره در نزد خود طلب کرد و اوامر حکومت را برای شان بیان کرد و جدرانی‌ها از کرده خود نادم گشتند، همه شان بکابل فرستاده شدند که اوامر حکومت را اجراء کنند. و آن تعداد نفر ریسمان بگردن و قرآن کریم در دست بحضور اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی رفتند. ملکان مذکور بعد از شرفیابی حضورشاهانه (۹) نفر خود را افزاز کرده به جدران فرستادند.

نفری مذکور به المره بحضور محمودلی خان وزیرحربیه رفته و به سعی و تدبیر وزیر مذکور ملاعبداللّه و ملاعبدالرشید را بدست محمودلی خان وزیرحربیه سپردند و این است که ملاعبداللّه و ملاعبدالرشید بکابل رسیدند. (محمدغوٹ تولی مشر در المره)

توضیح: اطلاعیه فوق که بدستخط تولی مشر مذکور بدارالسلطنه کابل فرستاده شده است. در سرایای مضمون از محمودلی خان وزیرحربیه باندازه زیاد ستایش کرده است و طوری مفهوم می‌گردد که اصل مضمون ریخته قلم خود محمودلی خان است و جملات زائد و پرمبالغه آن در متن حذف و اصلاح گردید. و در خصوص دستگیرشدن ملاعبداللّه لنگ و ملاعبدالرشید نیز حقائق را بطور واضح و مفصل نتوانسته است بنویسد و در صفحات آینده با شرح و بسط تمام نگاشته می‌شود.

اولین مذاکرات تجارتي بين دولت پادشاهی افغانستان و دولت اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی

وزارت تجارت افغانستان به ساعت هفت و نیم شب سه‌شنبه (۲۳) جدی سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۶) جمادی الثانی ۱۳۴۳ ق و موافق (۶) جنوری ۱۹۲۵ ع مجلس اولین مذاکرات تجارتي بين دولت پادشاهی افغانستان و دولت جماهیرشوروی سوسیالیستی در عمارت وزارت تجارت در کابل برگزار نمود.

از طرف افغانستان: عبدالهادی خان داوی وزیر امور تجارت رئیس مجلس، و اعضاء آن میر محمدهاشم خان وزیرمالیه و غلام‌نبی خان چرخي معین وزارت امورخارجیه (سابق سفیر افغانستان در مسکو) بودند.

از طرف دولت روسیه شوروی پویندستارک سفیرمختار جماهیرشوروی متعین کابل و کرنیل ریکس اتاشه سفارت مذکور بودند. عبدالهادی خان وزیرتجارت تمهیدی مشتمل بر اسباب تنزل تجارنی بین طرفین از سبب جنگ عمومی و تبدلات حکومت در روسیه و ناآشنا بودن اصول جدیده روسیه ساویتی و تبدلات پیهم آنها و لغو مسکوکات کاغذی روسیه سابق و صدمه آن به تجار افغانستان مختصراً بیان کرد و اظهار امیدواری نمود که معاهده که ما این وقت برای فیصله آن جمع شده ایم، معاهده خواهد بود که آن اثرهایی را که طرفین به دور ساختن از همدیگر کوشیده است زائل نموده، مناسبات ما را بحالت اولیه بلکه از آن مترقی تر خواهد آورد. پویند ستارک مقابلتاً جواباتی که اطلاع رفع اشکالات را با تائید امیدواری کامیابی معاهده هذا و اهمیت آن برای طرفین دارا بود بیان کرد و بعد از مذاکره بر نقاط اساسی معاهده دوران داشته به ساعت ده شب ختم شد.

دستگیر شدن ملاعبدالله لنگ و ملاعبدالرشید

در برج قوس و جدی سال ۱۳۰۳ ش که شدت جنگ سمت جنوبی روبه تخفیف و سقوط اعلام می گردید، اهالی شهر و شش گروهی کابل باین انتظار بسر می بردند که هرگاه سکون و آرامش در سمت جنوبی حکمفرما شده است آیا ملاعبدالله لنگ و ملاعبدالرشید رفیق او که دو نفر سرکرده مشهور اهل بغات آن سمت اند چرا بدست نمی آیند و عبدالکریم فراری ابن امیرمحمد یعقوب خان مرحوم که نامی از امارت برخود گذاشته و خادم دین اسلام لقب گرفته بود، چه شد و بکجا رفتند و معلوم است که اعلامیه های وزارت حربیه حقیقت ندارد. عساکر از باعث سردی هوا بکابل خواسته شده اند، سرکردگان بطرف هندوستان رفته اند و پس از ماه حوت دوباره عودت کرده اقدام به جنگ می نمایند.

وزارت حربیه برای رفع سوء تفاهم، متن مکتوب قبلی محمدغوث تولی مشر را سند گرفته روز چهارشنبه (۲۴) جدی ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۷) جمادی الثانی ۱۳۴۳ ق خبری را باین قرار انتشار داد:

«چند تن از عمائد جدرائی که بعد از شرفیابی خصوصی اعلیحضرت غازی عازم جدران شدند، فوراً در پی دستگیر نمودن ملای لنگ و رفیق او اقدام بعمل آمد و از قلل جبال دشوارگذار آن ملاهای تیره روزگار، مردم آزار که موجب قتل و جرح صدها نفر مسلمانان و اقسام خسارات ملی و حکومتی شده بودند، دستگیر نموده، حسب وعده پی که نزد رجال حکومت نموده بودند آن دو نفر را با برخی از طرفداران شان به محدودلی خان وزیرحربیه در المره تسلیم نمودند و بکابل خبر دادند که آن سرغنه بغات و سرگله اشرا به همین نزدیکی ها وارد کابل خواهند شد.»

معلومات مذکور در نشریه های رسمی وقت بصورت پروپاگندی و جعلی گنجانده شده بود و صحیح ترین خبر دستگیری ملاعبدالله لنگ و ملاعبدالرشید این است که نگارنده این تاریخ از زبان فضل احمدخان بلوکمشر^۱ محافظ ملاعبدالله لنگ و ملاعبدالرشید مینگارم:

^۱ فضل احمدخان بلوکمشر رساله شاهی ولد غلام جیلانی خان ولد سردار عبدالکبیرخان پوپلزائی تا برج حوت سال ۱۳۴۸ ش حیات داشت و مذکور از المره جدران تا ارگ کابل در جمله محافظین ملاعبدالله لنگ و ملاعبدالرشید مقرر بود، حقائق را

موصوف گفت ما صد نفر رساله‌شاهی در اسمعیل خیل جدران همراه محمدولی خان وزیرحربیه بودیم و در همین ایام که وزیر مذکور در پی دستگیر نمودن سرکردگان بغات و ما همه در فکر تجسس و مراقبت شورشیان بسر می‌بردیم، روزی نه نفر از قوم جدران از آن طرف دریا با لباس‌های ژولیده بوضع فقرا بطرف قرارگاه عساکر در پیش آمدند. نفرشاهی گفتند این کسان بوضع و قیافه درویش و فقط بغرض اخذ معلومات بجانب قرارگاه ما وارد شده اند تا بدانند که تعداد عساکر مقیم اسمعیل خیل جدران چقدر است. افراشاهی به همین گمان هر نه نفر آنها را دستگیر کرده نزد محمدولی خان بردند. و پس از تحقیق معلوم شد که آن نه نفر باین غرض که از موجودیت فعلی عسکر برای ملاعبده‌الله لنگ خبر ببرند در پیش آمده بودند و هر نه نفر بحکم محمدولی خان وزیرحربیه در دو خیمه محبوس گردیدند و بآنها گفته شد که پنج نفر شما را در میان خیمه بطور ضامن نگاه می‌کنیم و چهار نفر دیگر شما را برای رسانیدن پیام اجازه واپس رفتن بآنطرف دریا نزد ملاعبده‌الله لنگ می‌دهیم، و در وقتی که جواب پیام را بصحت آوردید همه را رها می‌نمائیم. و شما نه نفر که همه درویشان و رفقای یکدیگرید باید این کار را بکنید و سبب نجات و سرافرازی شما می‌شود.

و ازان جمله پنج نفر را محبوس و چهار نفر را رها کرده بغرض رسانیدن پیام فرستاده شد و بآنها گفته شد که شما بمردم جدران بگوئید که اگر امشب ملاعبده‌الله لنگ را بدست ندهید پانزده هزار سپاه بالای شما حمله می‌آورند و سبب این خطاب محمدولی خان وزیرحربیه بمردم جدران این بود که آنها ملای لنگ را برای جمع‌آوری نفر نزد خود نگاه داشته بودند.

چهار نفر مذکور در اول گفتند که ملای لنگ مریض است و بآن لحاظ سه روز مهلت می‌خواهیم و بعد که تهدید بمرگ شدند بطرف قوم رفتند و با عجله ملاعبده‌الله لنگ و ملاعبده‌الرشید دامادش را از آن طرف دریا بالای اشتر سوار کرده با خود آوردند. رساله‌شاهی که مترصد بازگشت قاصدان مذکور و هم مراقب حملات آینده اشتر از آنطرف دریا بودند، حیثی که اشتر حامل ملاعبده‌الله لنگ را در میان آب دریا دیدند باور نمی‌کردند که ملا با این زودی خود را تسلیم نماید و سه چیز احساس کردند که چهار نفر قاصد مذکور ملای لنگ را بنام مجلس صلح بطور فریب با خود آورده اند و یا اینکه برای استخلاص پنج تن محبوسین اعضاء انقلابی اش اقدام ورزیده و یا اینکه مردم جدران نظر به تعهدی که قبلاً به حکومت کرده اند او را قطعاً مجبور به تسلیم ساخته فرستاده اند.

حیثی که ملاعبده‌الله لنگ و ملاعبده‌الرشید از آب دریا گذشتند، رساله‌شاهی از وی محترمانه پذیرائی و مصافحه کردند و بوضع دوستانه در اسمعیل خیل نزد محمدولی خان وزیرحربیه رسانیدند و بدو گفتند که مردم طوطاخیل و عموم قوم منگل از آمدن ملای لنگ خبر ندارند و الا حتماً باستخلاص او اقدام

بدون کم و کاست بیان می‌نمود و اغلب قسمت معلومات متن از نتیجه یادداشت آن مرحوم است که در برابر پرسش نگارنده بالتفصیل جواب داده است فضل‌احمدخان مذکور که بنام جماعه (دار) معروف بود در سال ۱۲۹۷ق قدم بدنیا گذاشته بود و در برج حوت سال ۱۳۴۸ش بمهر (۹۲) رخت آخرت بست. مذکور چهارده ماه در سمت جنوبی بود (عزیزالدین وکیلی فوفلزانی)

خواهند کرد و باید بلا معطل بطرف کابل فرستاده شود.

محمودلی خان وزیرحرب فضل احمدخان بلوکمشر رساله‌شاهی را با سائر افراد معتمد موظف ساخت که یازده نفر مذکور را دست بسته بدون توقف بکابل رسانده بوزارت حربیه بسپارند و فردای روز دستگیر شدن آن از اسمعیل خیل به خوست و از خوست به خاخی و از مردم قوم خودش^۱ جدا ساخته شد و از خاخی به چمکنی رسانیدند و در آنجا سردار علی احمدخان بارکزائی رئیس تنظیمیه مشرقی به همراه مردم صافی اقامت داشت و از چمکنی به دوبندی و از آنجا به خوشی و از خوشی به محمدآغه و از راه دشت سقاوه و چهارآسیاب به قصر گلخانه ارگ رسانیدند که تفصیلش آتیاً نگاشته می‌شود. و از عقب نفری رساله‌شاهی شاگردان مکاتب نیز از خوست بکابل فرستاده شدند. فضل احمدخان بلوکمشر شاهی گفت: اگر که محمودلی خان وزیرحربیه و نیز در عرض راه علی احمدخان بارکزائی در خصوص ملا کددام هدایتی نداده بود، ولیکن ما با خود گفتیم که حکومت می‌داند و کارش و برما لازم نیست که ملا را با رفقایش زجر و تحقیر بنمائیم و هر یازده نفر را از علاقه جدران تا دهان ارگ کابل بالای یابوهای سرکاری سوار کرده با خود آوردیم و بچه‌های مکتب را در اطراف محبوسین نمی‌گذاشتیم تا تحقیر و استخفاف نمایند و او را بسیار عزت می‌دادیم و وقتی پلو پخته می‌کردیم در نزدش باحترام و خلوص نیت می‌گذاشتیم. ملا بطرف برنج سیر می‌کرد و اما صرف نمی‌کرد و در اثر بسیار اصرار کددام لقمه کوچک می‌برداشت و با تحیر بطرف دهان می‌برد. اما ده نفر دیگر شکم سیر لقمه می‌زدند.

ملاعبدالله مرد چهارشانه قوی اندام، تند مزاج و دارای ریش سیاه مائل به سفیدی و از یک کری پای اندک کوتاهی داشت و به همان واسطه کمی می‌لنگید به نفری رساله‌شاهی دسته محافظین او که از اسمعیل و خاخی و چمکنی تا کابل به همراه بودند گفته شده بود که ملاعبدالله از قوم طوطاخیل است و اما مردم سمت جنوبی او را از قوم تغر نیز یاد می‌کردند و گفت او را بروز (۳۰) برج جدی بکابل رسانیدیم. و حیثی که بکابل رسید صاحب‌منصبان بزرگ عسکری دستان آنها را بست و تا داخل ارگ و لچک بدست داشتند.

[سه‌شنبه ۳۰ برج جدی سال ۱۳۰۳ ش مطابق ۲۳ جمادالآخر سنه ۱۳۴۳ ق و موافق ۲۰ جنوری ۱۹۲۵ م است و از روی تقویم تصریح گردید.]

اعلیحضرت عصر روز مذکور فرمود که ولچک از دست‌های شان باز شود تا مانع وضو و نماز نشود.

انجام کار عبدالکریم فراری

عبدالکریم خان فراری ابن امیرمحمد یعقوب خان مرحوم که به تحریک دشمن استقلال افغانستان در سال ۱۳۰۳ ش وارد سمت جنوبی شده و نام امارت بر خود گذاشته و از یک عده مخالفین اعلیحضرت امان‌الله شاه براهنمایی و وساطت ملاعبدالله و ملاعبدالرشید داماد ملاعبدالله مذکور بیعت امارت بر خود

^۱ ملاعبدالله از مردم طوطاخیل و یا قوم تغر بود و اینکه از میان مردم جدران بدست آمد، اطلاع نیافتند و الا تا حد توان از حملات بالای دسته محافظین رساله‌شاهی خودداری نمی‌کردند و مردم جنوبی می‌گویند که او قوم تغر بود.

حاصل کرده بود در اوائل ظهور غائله که خبر ورود او و دعوی امارت نمودنش بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی معروض گردید باور نمی‌گردید و روزی که چند قطعه اشتهار به مهر او بعبارت خادم دین اسلام امیر عبدالکریم از حوالی قلعه خوست بدست آمده بکابل فرستاده شد، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه ملاحظه نمود و گفت:

دشمن ترقی و استقلال کامل افغانستان به همین طلسم دل عبدالکریم نادان را خوش ساخته برای بربادی افغانستان و خاتمه حیات خودش تحریک نموده است و گفت این دو ورق و دیگر اوراق او را اگر من بعد بدست سریازان آید محو نمایند تا موجب رنجش خاطر مردم نگردد.

عبدالکریم فراری در جای گوشه‌یی که استقرار داشت. بعد از آنکه در سرتاسر سمت جنوبی خود را ناکام و تمام اقدامات خود را بلاثر و بی‌نتیجه احساس کرد دانست که محرک او محض برای تولید خلل و مشغول نمودن ارباب سیاست دولت افغانستان در امور داخلی وسیله‌یی قرار داده از وی ترغیب نموده بود، بعواقب کار خود متوجه شده و برای اینکه کسی او را نشناسد ریش و بروت و ابرو و موی سر خود را کاملاً تراش کرده به لباس زنانه ملبس و با چند تن از راهنمایان و همکاران خویش اول بطرف تیرا و در هنگام شب از راه‌های نامعلوم فرار و متعاقباً بخاک هند برتانوی در بعضی از بناد رشکایت می‌کرد، و چون قبلاً حکومت هند برتانوی عذر خواسته بود که دولت بریتانیا از حرکات او اطلاع ندارد و در این وقت که دانست عبدالکریم به ستوه آمده و پرده را از روی کار برمی‌دارد، پولیس حکومت هند برتانوی او را در گرداسپور دستگیر نموده بهم حبس بردند.

و عبدالکریم فراری بالآخر از نهایت ناکامی و بی‌سرانجامی امور زندگانی و شهرت بدی که بر خود پیدا کرد خود را انتحار نمود و فراری که بعداً معلوم شد انگلیسان او را اعدام نمودند تا مبادا زبان به حقائق بگشاید و جمله [خادم دین] که وسیله پیشرفت او قرار داده شده بود، در اواخر برج جدی سال ۱۳۰۷ ش دوباره و بوسیله جمعیت دیگر بروی کار آورده شد که تفصیلش را سلسله نگارش این تاریخ در صفحات متعلق می‌دهد.

ورود ملاعبداللہ و همکارانش در وزارت حربیہ و ارگ کابل

در صفحات قبل بیان کردیم که بتاريخ سه‌شنبه (۳۰) جدی سال ۱۳۰۳ ش [۲۳ جمادی‌الآخر ۱۳۴۳ ق ۲۰ جنوری ۱۹۲۵ م] ملاعبداللہ لنگ و ملاعبدالرشید داماد و همکار اولش تحت نگرانی محمدسمیع‌خان [برادرمحمد یعقوب‌خان شاغاسی] و یکدسته از سواران رساله‌شاهی در موقعی که تمام اهالی اطراف و جوانب راه را از صغیر و کبیر و برنا و پیر بانتظار ورود آنها گرفته بودند^۱ به وزارت حربیہ واقع، قومی‌باغ سابق نزدیک پل محمودخان و منار استقلال آورده شدند و کثرت اهالی در میدان وسیع مقابل

^۱ چون در مدت ۱۴ ماه بسیار نفر در این واقعات کشته و زخمی و مریض شدند و یکصد و بیست در بند قلعه باتش سوخت و جباخانه و خزانه بتاراج و بمصرف رسید و دزدی و بی‌امنی در سرتاسر مملکت پیدا شد، هرکس منتظر بود تا به ببینند محرکین اغتشاش سال ۱۳۰۳ ش چگونه کسان اند.

وزارت‌حربیه از ساعت (۱۲) الی (۲) بعد از ظهر دوام داشت، بالآخر سردار عبدالعزیزخان وکیل وزارت‌حربیه به رواق عمارت وزارت‌حربیه بیرون شده بعد از ایفاء مراسم احترام که از طرف رساله‌شاهی بجا آورده شد و احوال پرسی با آنها نطق مؤثری راجع به خدمت باشرافت عسکری و سعادت و نیک بختی اشخاصی که باطاعت اولی‌الامر غازی مدافع و حامی بزرگ استقلال افغانستان داد صداقت و رشادت و شجاعت را داده بودند، ایراد نمود و دران دقیقه باعمال و افکار ملاعبداللہ لنگ و ملاعبدالرشید داماد و همکار درجه اول آن اظهار تأسف کرده و هر دونفر مذکور را از وضع ناعاقبت اندیشی‌شان مخاطب قرار داده گفت: از خداوند عالم برای اسلامیان و مخصوصاً ملت افغانستان مانند امروز همیشه ایام مسرت و خورسندی را خواستار بوده دشمنان اسلام و افغانستان را مانند امروز در همه وقت ملول و مخجول و شرمسار خواسته ایم.

و بعد از این کلمات به نفری رساله‌شاهی گفت که آن دو نفر را به ارگ‌شاهی برده تحویل قلعه‌ببگی نمایند.

باریابی رساله‌شاهی بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی

افراد رساله‌شاهی که در طول اوقات غائله سمت جنوبی از برج حوت سال ۱۳۰۲ ش الی اخیر برج جدی ۱۳۰۳ ش منتهای شجاعت و رشادت را از خود ابراز کرده و بالآخر آن دو سرکرده مشهور اشرا را از سرحد جنوبی تا کابل رسانیده بودند در اثر عرض وکیل وزارت‌حربیه «عبدالعزیزخان» به او شان وعده داده شد تا روز چهارشنبه اول برج دلو ۱۳۰۳ ش [۲۴ جمادی‌الآخر ۱۳۴۳ق] در قصر گلخانه ارگ کابل بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی باریاب شوند.

اعلیحضرت غازی فرمود که در همان روز باریابی نفری رساله‌شاهی، خود ملاعبداللہ لنگ همکارانش نیز بتوسط همان وعده نفری رساله‌شاهی بحضور آورده شوند تا موجبات افتخار و موفقیت آن دسته سواران دلیر رساله‌شاهی^۱ در نگاه عموم نمایان بماند.

مقارن ساعت (۱۱) قبل از ظهر چهارشنبه اول برج دلو سال ۱۳۰۳ ش صفوف عساکر با وضع خیلی جالب اطراف و حوالی قصر گلخانه ارگ کابل را تحت قیود گرفت و ورود اشخاص را از خارج بداخل ارگ ممانعت می‌نمودند.

موزیک عسکری به نوا در آورده شد و افتخار رساله‌شاهی و خبر امنیت کامل را اعلان نمود. تماشاچیان با وجود ممانعت با یک حس انتقام‌جویانه از اطراف و جوانب به تعداد نهایت زیاد از شهریان کابل عساکر شاهی را در حلقه ازدحام رفته برای تماشای منظره سبقت می‌بردند. و در این دقائق بود که ملاعبداللہ لنگ و همکارانش بنظر عموم معلوم شد و چون شهرت او سرتاسر افغانستان را فرا گرفته بود، هرکس با

^۱ رساله‌شاهی دوره امانیه چون عموماً بر اسپ سواری می‌بودند، در همه جا اصطلاحاً بنام سواران رساله‌شاهی یاد می‌شدند (عزیزالدین وکیلی پوپلزائی)

نظر خیلی دقیق نگریسته کلماتی بیان می‌کرد و در بین این هیاهو دو انسان در جلو صفوف عساکر از عقب دستہ موزیک و رسالہ شاهی دیدہ شد و عموم با آواز بلند می‌گفتند: اینک خرابکاران و تبه کاران.^۱

نوای موزیک تا بدهان درب قصر گلخانه ہمراہی کردہ و حین وصول بانجا موزیک خاموش و سیربینان متوجہ صدور امر شدند و در ہمین دقیقہ عدہ بی از اعیان و مشاہیر دربار و مصاحبین اعلیحضرت غازی با آن چند دستہ از رسالہ شاهی کہ در سمت جنوبی و اطراف خوست مصدر خدمات شایانی شدہ و در این موقع بصورت محافظ آن نفر سرکردہ اشرار و طرفداران شان فاتحانہ بکابل خواستہ شدند، اجازہ یافتند کہ در قصر گلخانه بحضور اعلیحضرت غازی حاضر شوند. و آن دستہ نفر رسالہ شاهی بر حسب اوامری کہ عبدالعزیزخان وکیل وزارت حربیہ می‌فرمود بہ صنوف متعدد ترتیب و تشکیل شدہ در داخل سالون وارد و مورد نظر خاص اعلیحضرت قرار دادہ شدند و در بین این جمعیت ملا عبداللہ لنگ و ملا عبدالرشید دامادش بجانب دست چپ مقام اعلیحضرت استادہ کردہ شدند و نہ نفر دیگر پشت سرآن دو نفر استادہ شدند.

اعلیحضرت وارد سالون گردید. رسالہ شاهی با آواز بلند: [عمر دی پیرشہ پادشاہ] گفت. موزیک سلام شاهی بجا آورد.

اعلیحضرت بطرف رسالہ شاهی متوجہ شد و پیش از آنکہ سخن بگوید - عبدالاحدخان وردک مصاحب حضور کہ او نیز در جنگ رفته بود گفت: اعلیحضرت معظم غازی وقت آن است کہ بالای رسالہ شاهی طلا باد شود.

اعلیحضرت رسالہ شاهی را مخاطب قرار دادہ گفت: فرزندانم! الحمدللہ کہ ہمہ شما را مظفر و کامیاب بصحت و عافیت می‌بینم. اگر در یکی از الفاظم سکتہ واقع شود، مہربانی کردہ معافم دارید زیرا غم و المی کہ ازین واقعہ سمت جنوبی بدل من منزل کردہ است، نمی‌توانم یک بیان خوبی کردہ بتوانم از خدمات و فداکاری‌های کہ شما عسکر دلاورم درین قدر مدت نمودہ اید و صداقت تان را در راه خدمت ملت و مملکت خود ثابت کردہ اید با تنها درجہ رضائیت می‌کنم. در واقع شما اولاد غیورم حق را کہ من بالای شما داشتم بخوبی اداء کردید. خداوند زندہ‌های شما را سرفراز دارین و شہداء شما را کہ در این جنگ کشتہ شدہ اند در آخرت بہ بہترین مکافات نائل و مجروحین تان را بزودی شفاء کامل نصیب فرماید.^۲

اگرچہ کسانی کہ در راه خدمت اسلام سریازی نمودہ اند و شہادت را کماہی کردہ اند، خداوند آنها را از دربار خود اجر می‌دہد، اما من کہ پدر معنوی شان هستم دعای کنم کہ خالق متعال بپاداش خدمات شان در راه دیانت حقہ اسلام بر مراتب درجات شان بیفزاید. و خداوند شاہد است کہ ہر فرد عسکرم را مانند اولاد حقیقی خود می‌دانم. اشخاصی کہ درین واقعہ از فرزندان نیک بخت و اولاد بدبخت من از

^۱ کلمات عامیانه کہ پرداز طعنہ‌ها و دشنام‌ها بود از متن حذف شد. ترتیبات مراسم امروز توسط محمدیعقوب خان شاغاسی وزیردربار گرفته شدہ بود.

^۲ بسیار نفر از رسالہ شاهی و دیگر عساکر کہ در این مدت جنگ دچار مریضی شدہ بودند. در ہمین ایام زمستان ہلاک شدند چنانچہ نیک محمدخان ولد محمدصدیق خان در برج دلو سال ۱۳۰۳ ش فوت شد و می‌گفت رنج بسیار دیدہ ام.

دست این شخص^۱ شهید و تباہ شده اند در واقع تماماً به نقص اسلام و افغانستان است. باز الحمد لله شکر می‌کنم که شما عسکر غیورم این اشخاص را به پیشم حاضر آوردید. الحال آرزومندم که با همه شما نفری رساله شاهی برسم افغانی بغل کشی کنم و سر و روی هر یک شما فرزندان عزیزم را ببوسم و از تخت اقامتگاه شاهی فرود آمده بداخل صفوف با هر فرد رساله شاهی بغل کشی نموده سر و روی هر یکشان را ببوسید و از طرف هر فرد رساله شاهی بوسیدن دست پادشاه بعمل آمد و این مراسم (۲۵) دقیقه وقت را در بر گرفت.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بعد انجام مراسم واپس بالا عودت کرده به نطق خود ادامه داد و از جهالت و نادانی جمعیتی که بقول ملای‌لنگ فریفته شده تیشه ریشه خوبش گشته بودند، یادآورشده و گفت آرزومندم که یک یک بوته و گیاه افغانستان را بغرض ترقی و افزونی آن اگر ممکن شود بخون گردن خود آبیاری کنم و درین دقائق که ملای‌لنگ و رفیقش ملا عبدالرشید متوجه یک یک کلمات اعلیحضرت امان‌الله‌شاه بودند، اعلیحضرت فرمود:

«خداوندا تو بهتر می‌دانی که امان‌الله هیچ یک مقصد بجز از ترقی و تعالی دین مبین حضرت رسول مقبول (ص) و سرسبزی و شادابی این ملت پس مانده و این وطن از جان عزیز خویش ندارد، حتی این اشخاص^۲ و امثال شان دیگر اشخاص را مخصوصاً از همین مقاصد حسنه‌ی که دارم دشمن خود کرده ام و از نقطه نظر غیظ و غضب عمومی و تحمل زحماتی که عسکر و ملت غیورم در راه فرونشاندن این آتش بغاوت که برافروزنده آن این دو نفر اند^۳ و نظر به صدماتی که برای اهالی و آرزوهای این خادم عاجز تان که برای ترقی و تعالی شما ملت داشتم وارد آمده، در پیشبرد مقاصد حسنه ما یک تعطیل و سکت در عین زمان بوقوع انجامیده است. خودم بالذات هنگامی چنان جدی و انتقام‌جو می‌شوم که از فرق سرتا ناخن پا این دو ملانما را پارچه پارچه کنم. زیرا که از دست دو نفر غدار در این کارزار به چه اندازه فرزندان نیک بخت و بدبختم کشته و تباہ شده اند و چقدر خسارات فوق‌العاده باهالی و حکومت افغانستان وارد آمده است.

لهذا این دو نفر بلکه جمیع اعوان و طرفدارانش را به رجائی که باشند عام ازینکه من آنها را بشناسم به قهر پروردگار و غضب جبار که سخت‌ترین مجازات است می‌سپارم. از خدای خود خواسته ام همچنان که در دنیا این کسان را شرمسار و مخجول گردانیده است در آخرت نیز شرمنده و خجل بگرداند. و در این وقت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی و حاضرین از ملکی و نظامی بگریه درآمدند و بعد از رقت و

^۱ اشاره به ملا عبدالله لنگ که بطرف دست چپ اعلیحضرت استاده و کلمات پادشاه را گوش می‌کرد. نیک‌بخت مقصد از عساکر و نفری مدافع خاک افغانستان و بدبخت مقصد از پیروان ملای لنگ و عبدالکریم فراری است که در طول ایام جنگ سال ۱۳۰۳ ش در سمت جنوبی کشته شده اند.

^۲ اشاره بجانب ملا عبدالله لنگ و ملا عبدالرشید که برخلاف نظامنامه‌های دولت امانیه و هم از باعث تأسیس مکتب مستورات و هم از باعث استخدام و استحضار معلمین و متخصصین آلمانی و فرانسوی شدیداً مخالفت ورزیده باعث خونریزی شده اند.

^۳ اشاره بجانب ملا عبدالله لنگ و ملا عبدالرشید.

اشکباری ذات شاهانه فرمود:

دعای کنم کسانی که از شما^۱ مریض و یا مجروح هستید خداوند صحت برای شان عطا کند. و آنانی که از میان شما در میدان حرب به شهادت افتخار یافته اند خداوند درجه شهداء شما را مزید بر مزید و شما را در هر میدان سرافراز - مظفر و ممتاز داشته باشد.

فداکاریهایی که از شما رساله‌شاهی و نونهالان معارف و عموم عساکر غیور و قواء ملکی خویش در فرونشاندن این نائره بغاوت شنیده ام قابل تقدیر و تحسین است.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه به عساکرشاهی فرمود: این دو نفر را در اینجا [قصر گلخانه] بگذارید که من با آنها کار دارم و شما را فی‌الحال بخدا می‌سپارم، در آتیه باز شما را می‌بینم و باندازه‌ی که در خور نوازش و مکافات باشید و مملکتتان متحمل آن شده بتواند مانند عموم کسانی که درین واقعه خدمت کرده اند، با شما نوازش می‌کنم.

بعد اختتام نطق اعلیحضرت غازی - سردار عبدالعزیزخان وکیل وزارت حربیه نطق امتنانیه بعرض رسانید و نفری رساله‌شاهی که وظایف عسکری خود را بدرجه اول امتحان داده بودند، از حضور پادشاه غازی از قصر گلخانه ارگ کابل مرخص شدند.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه از ملاعبده‌الله لنگ و رفیقش ملاعبده‌الرشید در حالی که وزراء و مصاحبین و اهل دربار و علماء حضور حاضر بودند چند جمله سوالات فرمود و گفت: در نظامات دولت چه اعتراضات داشتید و چگونه مردم را و بچه مقصد تحریک به بغاوت کردید، و واسطه طلب کردن عبدالکریم فراری بخاک افغانستان کی بود و کدام نفرها برای وی از اهالی جنوبی بیعت می‌گرفتند، کدا محاکم و مأمور دولت با شما دست داشت. شما دلائل خود را با بسیار درستی بیان کنید و علماء را قانع بسازید.

ملاعبده‌الله لنگ قطعاً حرف نزد. اعلیحضرت غازی یازده نفر مذکور را فرمود که در داخل ارگ حبس نموده در خصوص استنطاق از آنها از حضور هدایت گرفته شود.

هیأت تحقیق از نفری ملکی و نظامی و مخصوصاً علماء شرعیه تعیین گردید و تحت محاکمه و استنطاق گرفته شدند و تا روز دوشنبه (۴) برج جوزای سال ۱۳۰۴ ش در ارگ کابل محبوس ماندند و خبر اعدام آن دو نفر با (۵۲) نفر دیگر در ضمن جریانات سال ۱۳۰۴ ش در این کتاب نوشته شده می‌آید. در ایام حبس با او مهذبانه رفتار می‌شد و در جریان استنطاق ثابت گردید که (۵۴) نفر جرم خیلی بزرگ و غیر قابل عفو دارند.

انعقاد محفل وزارت معارف بمناسبت ورود شاگردان مکاتب از سمت جنوبی

در موقعی که غائله سمت جنوبی شدت کرد، شاگردان جوان مکاتب کابل برای سرکوبی اشرار داوطلب

^۱ اشاره بجانب افراد رساله‌شاهی که سخت‌ترین رنج و تکالیف دیده بودند و بیادشهداء و مجروحین و مریضان خود می‌گریستند.

میدان جنگ شدند و لباس عسکری دربر کرده داخل نظام شدند، و زمان زیاد انتظار امر اعلیحضرت امان‌الله‌شاه را می‌کشیدند. چون ایام تعطیل مکاتب بسر رسید، اعلیحضرت غازی فرمود: شاگردان مکاتب واپس بدروس خود مصروف شوند. مگر چون آرزوی شرکت به سرکوبی اشرار داشتند، عده‌پی از آنها به سمت جنوبی فرستاده شدند و در آنجا محمدولی‌خان وزیرحربیه در اتاق‌های حوالی اقامتگاه خود محل اقامت داد و در آن موقع که ملاعبده‌الله لنگ و ملاعبده‌الرشید با قطعه محافظ رساله‌شاهی بدارالسلطنه کابل فرستاده می‌شدند، شاگردان معارف را نیز با دسته محافظین همراه و از عقب رساله‌شاهی وارد کابل شدند و تاریخ ورود آنها بکابل چهارشنبه اول دلو سال ۱۳۰۳ ش است.

وزارت معارف بافتخار جوانان مبارز مکاتب کابل و تقدیر جان‌نثاری و فداکاری اوشان در حفظ ناموس وطن، محفلی در عمارت وزارت معارف برگزار نمود و هیأت وزراء و اعیان اشتراک نمودند. سردار فیض‌محمدخان وزیرمعارف و بعد از آن عبدالهادی‌خان وزیرتجارت و زراعت در باب شمشیر و قلم نطق‌هایی ایراد کردند. مدعوین پس از صرف طعام و چای بعضاً مرخص و بعضی به تماشای فلم سینما پرداختند.

اعطای نشان درجه اول استقلال حربی برای عبدالعزیزخان وکیل وزارت حربیه

سردار عبدالعزیزخان بارکزیایی که در زمان ریاست تنظیمیه خود در قندهار در واقعه زمینداور یعنی در موقع بغاوت سلطان‌محمدخان علی‌زائی خدمات فوق‌العاده نمود و بغاوت‌پیشه‌گان آنجا را بکیفر کردارشان رسانید و بعد از ورود بدارالسلطنه کابل در لویه‌جرگه شمولیت نمود و پس از اختتام لویه‌جرگه به وکالت وزارت حربیه مقرر شده، مصدر خدمات قابل قدر گردید.

بعد از دستگیرشدن و حبس ملای‌لنگ در ارگ کابل از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی روز یکشنبه (۵) دلو سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۸) جمادی‌الثانی ۱۳۴۳ ق باخذ نشان درجه اول استقلال حربی سرافراز شد.

و آن اولین نشانی بود در افغانستان که در عصر امانیه برای سردار عبدالعزیزخان بارکزیایی اعطا گردید و در همان روز برای میرزا عبدالعلی‌خان نویسنده موصوف که علاوه بر خدمات نویسندگی زمان ریاست تنظیمیه قندهار، در هنگام وکالت وزارت حربیه یعنی مصادف به اوقات جنگ ملای‌لنگ در مرکز وزارت حرب متماداً مظهر خدمات شده بود، باخذ نشان غیرت و دوهزار ریبه نقد بخشش و امیرمحمدخان کندکمر نیز باخذ نشان شجاعت و دوهزار ریبه نقد سرافراز گردیدند.

اعطای نشان ستور و ده هزار ریبه نقد از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی

میرزا محمدادیوب‌خان قوم جوانشیر ساکن چنداول کابل معین وزارت مالیه که در سال ۱۳۰۳ ش وکیل سرمنشی حضور معظم غازی نیز بود و نظر به زحماتی که مذکور در دوران مأموریت‌های خود در وزارت تجارت و مالیه متحمل شده بود روز یکشنبه (۵) دلو سال مذکور مطابق (۲۸) جمادی‌الثانی

۱۳۴۳ق، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی او را باعطای نشان ستور و مکافات ده هزار رپیه نقد [معادل قیمت ده جریب زمین اعلی آن وقت کابل] سرافراز گردانید.

دعوت در وزارت امورخارجیه

شام روز یکشنبه (۵) دلو سال ۱۳۰۳ش در وزارت امورخارجیه واقع، قصرستور محفل دعوت بزرگی برگزار گردید که در آن هیأت وزراء کابینه و اعضاء سفارت‌خانه‌های مقیم کابل و باقی اعیان و اشراف پایتخت و تمامی اتباع خارجی که در شهر کابل اقامت داشتند شامل بودند.

وزراء به ساعت (۸) برای صرف‌شام حاضر شدند و باقی مدعوین به ساعت نه و نیم شب حضور بهم رسانیدند و تعداد مجموعی مدعوین به یکصد و پنجاه نفر می‌رسید. محفل شب‌نشینی باستماع سرود افغانی و اروپایی تا ساعت (۲) شب ادامه داشت.

و موضوع ضمنی دعوت آن بود که وزارت امورخارجیه به نمایندگان سیاسی و مهمانان خارجیه از موفقیت تازه حکومت پادشاهی افغانستان در برابر دشمنان اجنبی داناند، یعنی فتنه‌پی را که دشمن ترقی و آزادی مملکت افغانستان در سمت جنوبی برپا کرده بود خاتمه یافت و نمایندگان ممالک خارج نیز بحقیقت پی برده بهم حمود طرزی وزیر امورخارجیه تبریک می‌گفتند و مزید موفقیت و ترقی افغانستان را تمنای کردند. رئیس و سرمنتظم این سردار نظام‌الدین‌خان پولولزائی بود که از یادداشت‌های آن مرحوم در بسیاری از صفحات این تاریخ استفاده شده است.

تقرر مصاحب حضورشاهانه

سردار محمدحسن‌خان خلف ارشد سردار محمدعمرخان ابن امیر عبدالرحمن‌خان در برج دلو سال ۱۳۰۳ش از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در زمره مصاحبین حضورشاهانه ممتاز و به دوهزار رپیه نقد بخشش و شش هزار رپیه سالانه معاش مفتخر گردید. سردار مذکور شوهر نورالسراج خواهر سکه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بود، و در سراپای تاریخ امانیه چند جا ازین شخص و خانمش بحث می‌شود.

وفات برگد محمدعظیم‌خان در کوتل تیره

برگد محمدعظیم‌خان غندمشر ماشین‌خانه کابل [مشهور به برگد عظیمو] که ما شرح احوال و اوقات اجداد او را در جلد دوم تاریخ تیمورشاه درانی تحت عناوین آهنگرباشی و گذر آهنگری کابل بالتفصیل پرداخته ایم، مذکور قوم گریز صافی و اجدادش در عهد شاهنشاهی درانی از ملتان وارد قندهار و کابل گردیدند، و خودش که فن آهنگری را ارثاً آموخته بود از زمان ضیاء‌المله والدین امیر عبدالرحمن‌خان در ماشین‌خانه کابل شامل و بمرور سالیان تجربه و بلدیت و لیاقت خوب پیدا کرد و اخیراً بعنوان غندمشر ملکی و نظامی ریاست کل ماشین‌خانه کابل باو تعلق گرفت و بعد از استرداد استقلال در جمله هیأت فنی خریداری اشیاء فلزی بخارج فرستاده شد و در اوائل سال ۱۳۰۳ش چون مذکور در کار انداخت توپ و

بم فوق‌العاده ماهر بود، برای اطفاء نائره سمت جنوبی از خارج خواسته و بآنطرف فرستاده شد. و خدمات خوبی را انجام داد و حین بازگشت بطرف دارالسلطنه کابل در اوائل ماه دلو سال مذکور در کوتل تیره زیر برف کوچ آمد و جابجا هلاک گردید. چون شخص سابق‌دار و فردی از یک خانواده خدمتگار و در سمت جنوبی در وقت جنگ میر غوث‌الدین پسر جان‌داد و دفعه دوم در وقت جنگ ملای‌لنگ خدمات خوبی کرده بود برای تشیع جنازه و تدفین او مأمورین وزارت‌حربیه تا رتبه کندکشر و عمله و فعله ماشین‌خانه اشتراک کردند و بی‌اس احترام خدماتش ماشین‌خانه نیم روز تعطیل عموم یافت.

واقعه فوت او اگرچه از اثر برف کوچ بظهور آمد اما در اخبار رسمی وقت سیاستاً (مرض محرقه) اعلام گردید.

وفات مدیر معارف مشرقی

میان عبدالوهاب‌خان مدیر معارف سمت مشرقی که از مردم کامه و در هند فرار بود و در آنجا با برادر خرد خود (مولوی محمدیونس‌خان) تحصیل نموده و در عصر سلطنت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی هردو برادر وارد دارالسلطنه کابل شدند. عبدالوهاب‌خان چون شخص عالم و منور و در سال ۱۳۰۳ ش به مدیریت معارف سمت مشرقی مقرر بود حینی که می‌خواست به کامه جلال‌آباد برود، در اثناء سواری جاله [نوعی از کشتی] در بین دریا جاله منقلب گشت و همراهانش زنده برآمدند و او در اوائل برج دلو سال مذکور وفات یافت.

احتفال سرور و شادمانی در وزارت‌حربیه باعزاز رساله‌شاهی و شاگردان مکاتب کابل

در دهه اول ماه دلو سال ۱۳۰۲ ش که آثار عصیان سمت جنوبی نمایان گردید، بار اول دو قطعه از رساله‌شاهی متعاقب یکدیگر با یک قطعه پیاده بآنطرف اعزام گردیدند و همین دو دسته نفر اول رساله‌شاهی بود که بالاخر بعد یکسال ملای‌لنگ را با ده نفر دیگر آن بروز (۳۰) جدی سال ۱۳۰۳ ش بکابل آورده بوزارت‌حربیه تسلیم دادند و بروز اول دلو در قصر گلخانه ارگ بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی رسانیدند.

وزارت‌حربیه روز سه‌شنبه (۷) دلو ۱۳۰۳ ش مطابق (۲) رجب ۱۳۴۳ ق و موافق ۲۷ جنوری ۱۹۲۵ ع احتفال سرور و شادمانی بتقریب دفع غائله سمت جنوبی و خیر مقدم آن تعداد سربازان رساله‌شاهی و جوانان مکاتب کابل که به معیت ملای‌لنگ و ده نفر اعوان و سرکردگان بغاوت پیشه او وارد دارالسلطنه کابل شده بودند، انعقاد داد.

مقارن ساعت (۱۲) روز مذکور ورود مدعوین در عمارت وزارت‌حربیه (واقع قومی‌باغ) آغاز گردید. اعضاء وزارت موصوف از مدعوین پذیرائی کردن گرفتند، در داخل عمارت دسته‌های ساز و خوانندگان، و در خارج عمارت دسته‌های موزیک عسکری به نوا در آورده شده بودند.

بالای میزها اقسام شیرینی‌ها و چای مرتب و سردار عبدالعزیز‌خان وکیل وزارت‌حربیه در حلقه‌های مدعوین

دقائقی وارد و با ہر جمعیت یکایک احوال پرسی و ابراز مسرت می نمود.

افراد رسالہ شاهی و شاگردان مکاتب بدون امتیاز و تفریق اخذ موقع نموده بودند، ساعت (۳) بعد از ظهر وکیل وزارت حربیہ در وسط عمارت بپا استاده در صدد ایراد بیانہ شد. موزیک عسکری و دستہ های ساز سکوت ورزیدند. وکیل وزارت حربیہ گفت:

«برادران بجان برابریم عساکر مظفر رسالہ شاهی و نونہالان معارف!

امروز وزارت حربیہ برین فتوحات و کامیابی تان کہ در محاربات علم و جہل بمواقع مهمہ سمت جنوبی ابراز نموده اید، اظہار مسرت و شادمانی می کند. حقیقتاً کہ شما شیر مردان افغانی و سریازان غیور اسلامی درین غائلہ حق شجاعت و داد حماست را داده اید، رضامندی خدا و رسول، خوشنودی عموم وزراء، امانہ، مشاہیر مملکتی و مسروریت کافہ رعایای صادق اعلیحضرت معظم خویش را حاصل کرده اید، و شیری را کہ از مادر خورده اید بر خود حلال و حقوق واجبہ مملکت خودہا را ایفاء نموده اید.

حضار محترم! بدرگاہ حضرت کبریاء بسیار شکر گذاریم کہ آن تیرہ بختان خیرہ سر را کہ برضد ترقیات و تعالیات مملکت خود برخاستہ تا چندی موجبات سوق الجیش و مصروفیت وزارت حربیہ ما را تولید نموده بودند براہ ہدایت و اسلامیت شتافتہ طوق اطاعت حکومت حقہ امانیہ را دوبارہ زیب گردن خود نمودند.

و آن بدبختان ملعون کہ موجب این ہنگامہ شدہ برعلیہ منافع مملکت اسلامیہ خود پروپاگند و تبلیغات نموده، آن مردم سادہ لوح ما را کہ از خود حرکت و ارادہ نداشتند و سراپا گوش باستماع الفاظ آنها شدہ بودند، بروی حکومت شان بہ پافشاری مجبور نموده بودند خجالت کارانہ بہمت عساکر غیور ما وارد مرکز کابل شدند.

اریاب سیاست می دانند کہ دشمنان ترقی افغانستان و کسانی کہ رفتار و طرز عمل موجودہ افغانستان خار چشم شان است، ابتدا دیدہ ندارند کہ افغانستان را بدین مدارج عالی ترقی بنگرند، و لہذا خیانت ذاتی خویش امثال این اشکال و پریشانی را بوسیلہ افراد جاہل و ملانماہای سوء تولید می نمایند. معاملہ سمت جنوبی اگرچہ از حسن کارروائی و فعالیت عساکر افغان بسیار زود تصفیہ می شد، و اما چیزی کہ موجب طوالت و وخامت گردید همانا گندم نمائی و جو فروشی سرکردگان بغاوت سمت جنوبی و ثانیاً شفقت و رأفت انتہائی اعلیحضرت معظم غازی کہ نمی خواست حتی الامکان بہ قلع و قمع این مفسدین بپردازند.

و ہنگامی کہ تصمیم گرفتند دیدید کہ بچہ سرعت صاعقہ نما این غائلہ کبرا اختتام یافت. برادرانم نوازش و مراحمی را کہ با شما ذات ملوکانہ بہ قصر گلخانہ مبذول فرمود، برای شرف و عزت و امتیاز شما کافی است.»

بعد نطق وکیل وزارت حربیہ، فیض محمدخان کندکشر رسالہ شاهی [بن سکندر خان فراش باشی بن شیردل خان لویناب] از طرف رسالہ شاهی بیاناتی نمود و بعد از آن یکنفر متعلم مکتب حبیبیہ کہ ملبس

به لباس نظامی و هم دران واقعه با دیگر برادران عسکری به سمت جنوبی عزیمت کرده بود نطقی نمود. بعد از آن سردار فیض محمدخان زکریا وزیرمعارف نطقی نمود و در ختم مارش امپری یعنی سلام شاهی در خارج عمارت توسط موزیک عسکری بجا گردید و دسته‌های ساز در داخل عمارت به نغمه‌سرایی آغاز کردند و به ساعت چهارونیم عصر قطعه عسکری با موزیک بطرف سمت جنوب عمارت اتن نمود و نیم ساعت دوام کرد و بعداً لوی سلامی شاهی از جانب عساکر اداء گردید.

وصول دو قطعه نشان از فرانسه و بلژیک برای محمود طرزی وزیر امورخارجیه

محمود طرزی که در موقع سفارت او به دربار فرانسه در تشیید روابط دولتین فرانسه و بلژیک و ایجاد علائق دوستی هردو دولت مذکور ابراز مساعی جمیله نموده بود، مجهودات قیمت‌دار و حسن رفتار مدبرانه موصوف در ایام قیام به پاریس و مسافرت به بلژیک پیش دولتین مذکور حائز موقعیت بزرگی گردید و پس از بازگشت بکابل که این وقت محمود طرزی وزیر امورخارجیه دولت پادشاهی افغانستان بود، از طرف دولت فرانسه نشان گران [افیسسه لژیون دنور] که عالیترین نشان‌های فرانسه است و برای وزراء و سفراء داده می‌شود و از طرف دولت بلژیک نشان گران [کروا دو لاکورون] برایش فرستاده شد. در برج دلو سال ۱۳۰۳ش بوزارت امورخارجیه بوی سپرده شد و از جمله خدمات برجسته محمود طرزی یکی همین حسن مساعی جمیله او در تشیید روابط آن دو مملکت فرانسه و بلژیک در تاریخ دوره سلطنت باستقلال امانیه ثابت شده است و تاریخ وصول هردو نشان مذکور بدارالسلطنه کابل مطابق دهه اول ماه جنوری ۱۹۲۵ع است.

اعزاز شریعت‌علی نساج از طرف ریاست تعدیل صنائع به جبل‌السراج

شریعت‌علی نساج که در فن بافندگی مهارت داشت در برج دلو سال ۱۳۰۳ش از طرف صوفی عبدالحمیدخان قندهاری رئیس تعدیل صنائع برای تعلیم اصول جدید نساجی که نقشه و نمونه آن در ریاست مذکور بتصویب رسیده بود به سمت جبل‌السراج فرستاده شد تا اصول بافندگی را به بافندگان جبل‌السراج که قسمت عمده صنایع دستی نساجی را در وطن تشکیل می‌دادند بفهماند. مذکور مطابق نمونه و هدایت که از ریاست برایش داده شده بود در جبل‌السراج بافندگان را باصوّل جدید بلد ساخته و آنها را با نمونه‌های کارشان بحضور شجاع‌الدوله خان غوربندی رئیس هیأت تنظیمیه سمت شمالی حاضر نمود. شجاع‌الدوله خان هر یک بافندگان را حسب لیاقت شان با نعامت نقدی افتخار بخشید

اعدام دونفر قادیانی

روز پنجشنبه (۱۶) دلو سال ۱۳۰۳ش مطابق (۱۱) رجب ۱۳۴۳ق و موافق (۵) فبروری ۱۹۲۵ع ملا عبدالعلیم چهارآسیابی کابلی و ملا نورعلی کهنه فروش کابلی که از گرویدگان عقیده قادیانی و عقائد او را بمردم تبلیغ و تلقین می‌نمودند و آنها را از راه صلاح می‌کشیدند، جمهور مردم برعلیه آن دو نفر شوریده دعوائی را بر آنها دائر نمودند و از مدتی دعوا بر آنها دائر بود و بعض نوشته‌های آنها را که با بعض مردم

خارج برعلیه مصالح مملکت عزیز افغانستان مکاتبه داشتند بدست آمد، و اخیراً در روز مذکور حسب فیصله محاکم عدلیه و تصدیق جمعیت عالی تمیز بدست جم غفیری از اهالی کابل در جنب تپه شیر پور کابل اعدام شدند.

فعالیت‌های شفاخانه مستورات کابل

قرار احصائی‌های که در برج دلو سال ۱۳۰۳ ش بمدیريت مستقله طبیه بامضاء هاجره‌خانم [اخترالسراج] مدیره آن شفاخانه داده شده بود مریضه‌ها و اطفال به شفاخانه مستورات کابل بقرار آتی در ظرف چهار ماه تداوی و معالجه شده بودند:

از تاریخ (۱۳) میزان تا آخر ماه جدی آنانکه در خود شفاخانه بستری بودند و معالجه شده اند:

- صحت (۸۸) نفر.
- فوت (۳) نفر.
- تحت علاج (۱۶) نفر.

اشخاصی که از خارج شفاخانه بوده و به آنها در مدت مذکور دوا داده شده است:

- (۳۰۸۰) نفر.

اعدام [پیرنو] ایتالیائی بخون یکنفر پولیس افغان در کابل

یکنفر ایتالیائی که در سال ۱۳۰۳ ش یکنفر پولیس افغانی را در کابل بقتل رسانده بود، در اواسط برج دلو سال مذکور مطابق اوائل فبروری ۱۹۲۵ ع بقرار حکم شریعت و قانون نسبت به خیانت خودش صادر شد که باید تسلیم ورثه مقتول شود تا هر چه بخواهند ببخشند و یا بکشند. موسیو برناردی ایتالیائی که در شهر کابل اقامت داشت از واقعه اطلاع یافت و فوراً به سفارت ایتالیا متعین کابل خبر داد و از آنجا با موسیو [تونی] شارژدافر ایتالیا در محضر محاکمه حاضر شد تا در دفع انفاذ حکم اعدام بکوشد اما سود نکرد و قرار معلوم رنگ موسیو برناردی بمحض احساس وطنداری بقدری پریده و لرزان بود که گویی خودش نیز پس از چند دقیقه اعدام می‌شود.

بودجه سال ۱۳۰۴ شمسی

در اواسط برج دلو سال ۱۳۰۳ ش [دهه اول رجب ۱۳۴۳ ق، اوائل فبروری ۱۹۲۵ م] بودجه سال ۱۳۰۴ ش در مجلس عالی وزراء باحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی مورد ملاحظه قرار گرفت. بودجه غالب وزارت‌ها از نظر مجلس گذشت و تا اواسط برج حوت سال مذکور بتصویب رسید.

ورود بکابل

میرزا محمدخان که در برج حمل سال ۱۲۹۸ ش در جمله اعضاء هیأت سفارت فوق‌العاده جانب مسکو

و اروپا عزیمت نمود و مدتی در اروپا بامورسیاسی گذرانده و در اواخر سمت وزارت مختاری افغانستان در مسکو داشت، و بعد از آنکه غلام‌نبی‌خان چرخي بوظیفه مذکور مقرر گردید. به معیت محمدولی‌خان وارد کابل و پس از مدت کمی برای خریداری بعض ماشین و آلات و ادوات و فروش بعض محصولات افغانستان در اروپا و امریکا مجدداً به کشورهای مذکور اعزام و در برج حوت سال ۱۳۰۲ ش به معینی وزارت تجارت تعیین شد و در برج دلو سال ۱۳۰۳ ش وارد کابل گردید. مذکور از مردم یقتل بدخشان و قبل از دوره امانیه پیش خدمت حضور بود.

مقرری‌ها در وزارت امورخارجیه

بازمحمدخان مدیر شعبه هند و اروپا در وزارت امورخارجیه در برج دلو سال ۱۳۰۳ ش [اواخر جنوری ۱۹۲۵] قونسل بمبائی و محمداکبرخان قونسل بمبائی - جنرال قونسل افغانی در دهلی مقرر گردید. عبدالحسین‌خان ولد سردار عبدالعزیزخان جنرال قونسل برای مأموریت دیگری مدنظر گرفته بکابل خواسته شد.

الطاف اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در مورد سید سعدی جیلانی بغدادی

سید سعدی افندی از احفاد حضرت قطب ربانی شیخ عبدالقادر جیلانی که در زمستان سال ۱۳۰۳ ش تازه از بغداد وارد دارالسلطنه کابل گردید. اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی با احترام اجداد بزرگوارش او را باشیاء ذیل مزید افتخار بخشید:

۱. یک عدد چوب دست که اصل آن آبنوس و دسته طلائی و منبت کاری داشت.
۲. یک قاب ساعت دکمه طلائی
۳. یک عدد قلمدان نقره و هفت تکه لوازم آن که با صندوقچه هشت تکه بحساب می‌آمد و کمال نفاست داشت.

نوازش اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در مورد میران و اربابان ملیت هزاره

میران و اربابان و روشناسان ملیت هزاره که در موقع بروز غائله سمت جنوبی برای داوطلبی خدمت وارد دارالسلطنه کابل و بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی باریاب و در سرکوبی طوائف باغی استدعای شمولیت‌شان را بمحاذاً جنگ نموده بودند، به همراه محمدنعیم‌خان نائب‌سالار بدخشی در وزارت حربیه و از آنجا بوسیله سردار عبدالعزیزخان بارکزائی وکیل وزارت حربیه روز سه‌شنبه (۲۱) دلو (۱۳۰۳ ش مطابق (۱۶) رجب ۱۳۴۳ ق و موافق (۱۰) فبروری ۱۹۲۵ ع بحضور اعلیحضرت غازی در قصر گلخانه ارگ کابل مشرف شدند.

اعلیحضرت غازی از تمام خوانین و زعمای ملکی ملیت هزاره که در آن واقعه اظهار خدمت گذاری بدولت نموده برای ترقیات مملکت افغانستان جوانان خود را بدارالسلطنه کابل فرستاده بودند، ابراز مسرت فرمود و علاوه بر نوازش و انعامی که قرار نام‌نویس محمدنعیم‌خان بدخشی نائب‌سالار و تصدیق وزارت

حربیه علی حسب مراتب هم با هر کدام آنها نمود، رهنمائی‌های زیاد در امور مالداري و سعت تجارت و بهبود وضع زراعت و صناعت و نیز تشویق مزید در خصوص تعلیم و تربیت اولاد شان که باید به مکاتب داخل نمایند، فرمود. و به بزرگان ملیت هزاره وعده داد نظر باین خدمات که از شما اقوام هزاره درین غائله تقابل علم و جهل بملاحظه رسید، بعد از فیصله کلی معاملات سمت جنوبی و ورود رؤساء تنظیمیه و وزیرحربیه در نتیجه مجلس عمومی که درین موضوع منعقد شدنی است قرار نامنویسی که در وزارت حربیه موجودست، برای امتیاز و اعزاز هر کدام شمایان یک یک قطعه نشان اعطا می‌شود و هم برای فراهم آوردن سباب رفاه مردم هزاره حکومت در نظر دارد که عنقریب هیأت تنظیمیه برای اجراء مقاصد مردم هزاره اعزام نماید.

میران و اربابان اقوام هزاره با یک عالم امتنان و سرافرازی و کمال دعاگویی از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی اجازه مرخصی خواسته ، گفتند:

شما که ما مردم را از غلامی و کنیزی معاف فرموده نام انسان برما گذاشتید و حق و امتیاز مانند دیگر اقوام بر ما تعیین کردید ما هم که انسان هستیم حق احسان و نوازش اولی‌الامر غازی خودمان را الی‌الابد فراموش نمی‌کنیم.

اعلیحضرت فرمود: آن وقت که نام غلام و کنیز بر شما مردم گذاشته شده بود آنهم از نتایج اعمال خود شما بود و امروز که مستحق اینقدر تحسین و آفرین‌شناخته شده اید اینهم از نتایج اعمال خود شما است و من دعا می‌کنم که خداوند جل و علی شانه برای شما ذریت‌های شما همیشه اعمال نیک نصیب فرماید تا بپاداش آن در هر وقت در نزد خدا (ج) و پیغمبر (ص) و پادشاه و مردم نیک نام و سرافراز باشید و عملی بر شما نصیب نگردد که در نزد عموم بدنام و مخاطب به لفظ کنیز و غلام باشید و به شما خاطر نشان می‌کنم که آیا خیر داشتید من مردم سمت جنوبی را تا کدام حد و اندازه عزت می‌دادم و نوازش می‌نمودم و امروز چرا آنها را اینقدر منفور و مقهور می‌شمارم و سبب آنست که عزت و ذلت هر فرد و هر طایفه در دنیا و آخرت وابسته به نتیجه اعمال خودشان است و خدای بزرگ در قرآن کریم می‌فرماید: [من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلى‌ها] و شما را بخداوند می‌سپارم.

حریق ثانی مکتب صنائع نفیسه کابل

مکتب صنائع نفیسه پس از چند وقت جریان امور رسامی لیتوگرافی، در اواخر ماه جدی سال ۱۳۰۳ ش مطابق دهه دوم جمادی‌الثانی ۱۳۴۳ ق و دهه دوم جنوری ۱۹۲۵ ع طعمه حریق گردید. مگر چون با انطفا آن پرداخته شد، خسارات وارده کمتر بنظر آمد و در عشره دوم ماه دلو سال مذکور مطابق اواسط ماه رجب و دهه اول فبروری ۱۹۲۵ ع بار دیگر حریق رخ داد و تا حدی که چاره انطفا آن میسر نگشت و خسارات کلی بعمل آمد. و عمارت موسوم به کوتی لندنی واقع لب دریا که ماشین‌های طباعت لیتوگرافی و سامان رسامی تماماً در آن موجود بود از طرف دشمن ترقی افغانستان یکسر طعمه حریق گشت. ماشین‌های حریق شده آن تا ماه قوس سال ۱۳۳۷ ش در مطبعه دولتی کابل موجود بود و محمدرجب

ماشین کار ساکن برکی کابل حکایت می کرد که من در آن وقت بزیردستی غلام محمدخان فاریابی رسام شهپر تحصیل کرده آلمان در همانجا بصف ماشین کار موجود بودم و انگلیسان که از وجود متخصص آلمانی و تحصیل کردگان آلمانی در افغانستان رشک می بردند توسط یکنفر قزلباش چنداولی دوباره مطبوعه مذکور را با عمارت آن که در حال پیشرفت و ترقی و ترویج صنعت طباعت رنگه دیده می شد، و ساختمان نقشه های افغانستان را مدنظر داشت، دوباره حریق گردید و ناگفته نماند که ماشین های مذکور در ماه قوس سال ۱۳۳۷ ش دفعه سوم از گداز آتش برآمدند و از جمله پارچه های آهن بشمار رفته بفروش رسیدند.

باریابی وزیرمختار ایتالیا بحضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی (۲۲ دلو سال ۱۳۰۳ ش)

در سال ۱۳۰۲ ش کماندور مارکی گاتانو پاتر نودی مانشی دی بلیسی وزیرمختار و نماینده فوق العاده دولت ایتالیا از دارالسلطنه کابل به ایتالیا مراجعت نمود، و از طرف دولت خود بکار دیگری مقرر و عوض شخص دیگر بوزارت مختاری دولت پادشاهی ایتالیا بدارالسلطنه کابل معرفی شد و تصادفاً در شب دوم مقرری فوق، عوض او شخص دیگر تعیین گردید.

و برای شخص دومی نیز کدام عارضه ای در پیش آمد و او نیز نتوانست بر عزم مأموریتش بدریار کابل فائق آید.

در برج دلو سال ۱۳۰۳ ش کمانداتور انتونیوکاوی کیونی که قریب سی سال عمر داشت و مدت زیادی در مستعمرات افریقائی ایتالیا گذرانده و چند ماه قبل به جنرال قونسلی دولت خویش به کلکته مقرر شده بود و در رشته اقتصاد و تجارت تحصیل کرده بود بدریارشاهی کابل بصف وزیرمختار دولت ایتالیا معرفی گردید. مذکور بتاریخ سه شنبه (۱۶) جدی سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۹) جمادی الثانی ۱۳۴۳ ق و موافق (۶) جنوری ۱۹۲۵ ع وارد دارالسلطنه کابل گردید و بعد (۳۷) روز اقامت در کابل بروز سه شنبه (۲۱) دلو مطابق (۱۶) رجب و موافق (۱۰) فبروری ۱۹۲۵ ع برحسب تشریفات معمول بحضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی باریاب گردید و سبب معطلی باریاب شدنش این بود که در آن ایام یکنفر ایتالیایی بانتهام خون یکنفر پولیس افغانی بامر اعلیحضرت پادشاه افغانستان اعدام گردید و نزاکتی پدید آمد، و بعد در اثر مفاهماتی که یعنی این حرکت در روابط سیاسی هردو مملکت افغان و ایتالیا تأثیر ندارد و مانع دوستی شده نمی تواند، وزیرمختار مذکور بحضور پذیرفته شد.

وزیرمختار ایتالیا پس از مراسم احترام بحضور اعلیحضرت غازی نطقی نمود که اینک متن آنرا بر حسب ایجاب تاریخ درج می نمائیم:

«اعلیحضرتا با نهایت احترام از حضور همایونی اجازه می خواهم تا نامه هایی را که بآنجا اعلیحضرت متبوعم بمأموریت کماندار مارکی گاتانو پاتر نودی مانش دی، بلیسی، وزیرمختار و نماینده فوق العاده این

دربار شاہی خاتمہ بخشیدہ و از مراحم ذات ہمایونی نسبت بہ نامبردہ در مدت اقامتش درین مملکت تشکر نمودہ تقدیم دارم.

در یکی از نطق‌هایی کہ جدیداً راجع بہ سیاست خارجی ایتالیا جناب اجل رئیس‌الوزراء و وزیر امورخارجیہ ایراد می‌نمود در ضمن اظهار خوشنودی از حسن روابط وسیعہ و ممتاز با دول خارجی بمناسبات قلبی موجودہ بین ایتالیا و افغانستان اشارہ کردند. برین جہت من فوق‌العادہ مفتخر و مشعوفم کہ درین وقت نمایندہ مملکت ایتالیا درین دربار شاہی انتخاب شدہ ام. من با کمال خوش وقتی شنیدہ ام کہ روح بشاش و خصائل کریمانہ و تند افغان‌ها اکثر با روح و صفات ایتالیائی‌ها شباهت کلی دارد و قطعاً می‌دانم کہ این خصوصیات طبیعی پیشرفت مساعی مأموریت عالیہ من را درین مملکت کہ عقیدہ دارم بسیار مناسبات نژادی و تاریخی با وطن من دارد، تسہیل خواهد نمود. امید واثق دارم کہ شخصاً بہ کسب عنایات اعلیحضرت نائل گردیدہ و با یک روح پاک و قوی اعلیحضرت را مطمئن می‌گردانم کہ تمام فعالیت من در اطراف تشنید روابط قلبی و دوستی خالصانہ موجودہ بین ایتالیا و افغانستان تمرکز خواهد یافت و امیدوارم کہ استظهارات حکومت آن اعلیحضرت ہم کہ می‌دانم ہمین مقصد را مدنظر دارند برای من بہترین و بزرگ ترین کمک و معاون باشد. بارادہ اعلیحضرت متبوعم و حکومتم آرزومند سعادت و صحت آن اعلیحضرت و خانوادہ سلطنتش ہستم و همچنین عظمت سلطنت آن اعلیحضرت و ترقی ملت با افتخار افغان را مسئلت می‌نمایم. باین احساسات این آرزوها و این نیات افتخار دارم کہ نامہ‌های برقراری خویش را بہ سمت نمایندگی اعلیحضرت متبوع مفخم باین دربار شاہی بحضور اعلیحضرت معظم غازی تقدیم دارم.»

فرمایش‌های اعلیحضرت امان‌اللہ‌شاہ غازی بجواب نطق وزیرمختار دولت ایتالیا

پس از آنکہ نطق وزیرمختار دولت ایتالیا متعین کابل بپایان رسید، اعلیحضرت امان‌اللہ‌شاہ غازی پادشاہ استقلال بخشای افغانستان بدون مسودہ کلمات آتی را بجواب او فرمود:

«جناب سفیر از مأموریت شما بہ سمت سفارت و نمایندگی افغانستان خوش وقت ہستم و اعتمادنامہ‌های شما را بکمال خواہش و شعف قبول می‌نمایم، امید قوی است کہ از عقیدات حسنہ شما مناسبات دوستانہ خالصانہ دولت افغانستان و دولت ایتالیا برقرار و در ترائد باشد. من از اشارہ‌ای کہ جناب رئیس‌الوزراء دولت دوست ما ایتالیا در یکی از نطق‌های خود در مناسبات قلبی افغانستان و ایتالیا ایراد فرمودہ اند بسی خورسند شدم.

افغانستان و ایتالیا را کہ اولتر مناسبات دوستی خود را با ما قائم نمودہ، بنظر خیلی عواطف و محبت می‌بیند و ہمیشہ آرزومند تقویت ارتباط و مناسبات دوستی آن دولت بودہ سلطنت اعلیحضرت پادشاہی را با عظمت و ترقی می‌خواہد. شما را اطمینان می‌دہم کہ خیلی مائل ہستم تا دوستی و روابط قلبی افغانستان و ایتالیا خلل ناپذیر باشد و یوماً فیوماً استحکام گیرد. امید می‌کنم کہ اعلیحضرت پادشاہی و خانوادہ سلطنتی شان ہمیشہ با سعادت و صحت باشند.

برف و برودت

مقارن داخل شدن برج حوت سال ۱۳۰۳ش دو شب و دوروز متواتر در کابل و مربوطات آن برف بارید، و موترهائی که از طرف جلال آباد به شهر کابل می آمدند در نواحی خاک جبار از باعث کثرت برف تقریباً دو روز مجبور به توقف گردیدند و در همان ماه که شهر کابل آرد گندم سیر دوروپیه کابلی خرید و فروش می شد و فراوان بدست می آمد، سه پاو ذغال بلوط بیک رپیۀ کابلی خرید و فروش می شد، و علت آن این بود که راه سمت جنوبی تقریباً مسدود و مردم آن ولا فرصت ذغال نمودن و رفت و آمد را بکابل از باعث جنگ یکساله ملای لنگ بر خود نیافته بودند.

قتل داکتر هنله آلمانی در کابل

ساعت (۹) و نیم شب پنجشنبه (۸) حوت سال ۱۳۰۳ش مطابق (۲) شعبان ۱۳۴۳ق و موافق (۲۶) جنوری ۱۹۲۵ع داکتر هنله آلمانی مهندس سمنت سازی بروستمان نام میخانیک طیاره را قتل نمود و علت قتل بقرار اظهارات آلمان های مقیم شهر کابل ازین قرار بود:

بروستمان میخانیک طیاره از مدت مدید با زن داکتر براندین بورگ به اصول و رواج اروپائیان معاشرت دوستانه داشت. زن مذکور در این اواخر با داکتر هنله مهندس سمنت سازی نامزد شده بود، و ازین باعث بروستمان خیلی عصبانی گردیده و از حالت طبیعی برآمده صورت دیوانگی را اختیار نموده بود برای اصلاح رنجش بروستمان مذکور هر قدر خانم براندین بورگ و هنله کوشیده بودند، فائده نکرد و در ساعت ۹ و نیم شب پنجشنبه (۸) حوت مطابق (۲۶) جنوری در حد سفارت ایران [قصر عینیۀ] که منزل دکتوران آلمانی در آن حصه واقع بود، دفعتاً بروستمان بیک حالت غضب آلود با تفنگچه می خواست به دکتور هنله فیر نماید. دکتور هنله سبقت بسته و اولتر موفق به فیر بالای بروستمان گردید که یکی به سینه و دیگر به قلبش اصابت نمود و فوراً ترک حیات گفت.

دکتور هنله دستگیر و بقوماندانی پلیس کابل محبوس و تحت استنطاق گرفته شد.

عزیمیت وزیرمختار افغانی متعین لندن

شجاع الدوله خان غوربندی که در اوئل سال ۱۳۰۳ش از حضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی به وزارت مختاری افغانی بدربار لندن معرفی شده بود، نسبت به ظهور غائله سمت جنوبی جنگ ملای لنگ و بیامنی یک دسته دزدان در سمت شمالی به لندن تا اوائل ماه حوت سال مذکور معطل ماند. و در برج دلو که کارهای او در سمت شمالی بحد اتمام رسید و نیز کار سمت جنوبی یکطرفه شد، روز پنجشنبه (۸) حوت سال ۱۳۰۳ش مطابق (۲) شعبان ۱۳۴۳ق و موافق (۲۶) جنوری ۱۹۲۵ع با بعضی از اعضاء سفارت خود از دارالسلطنه کابل بصوب لندن حرکت نمود.

درگذشت رئیس جمهور دولت آلمان

رئیس جمهور دولت آلمان ای. فرینس ایبرت روزشنبه (۱۰) حوت سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۴) شعبان (۱۳۴۳) ق و موافق (۲۸) فبروری ۱۹۲۵ ع به ساعت ده و پانزده دقیقه قبل از ظهر در اثر التهاب پرده شکم از جهان درگذشت. تاریخ درگذشت او مصادف به هفتمین سال سلطنت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی، و در دوره ریاست جمهوری همین شخص بود که افغانستان و آلمان معاهده دوستی را امضاء نمودند.

هفتمین جشن جلوس بااستقلال اعلیحضرت امان‌الله‌شاه در قصر دلکشا

روز نهم حوت که مصادف بروز جلوس بااستقلال اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی قهرمان شهیر مملکت افغانستان است، شب آینده روز مذکور یعنی شب دهم حوت شب جشن جلوس بااستقلال اعلیحضرت معظم غازی اصطلاح گذاشته و هر سال در آن شب احتفال بزرگ انعقاد می‌یافت.

در برج حوت سال ۱۳۰۳ ش مصادف به شام روز جمعه مطابق (۳) شعبان و (۲۵) جنوری] برطبق معمول همه ساله ترتیبات جشن گرفته شد و از طرف دائره شاغاسی حضور وزارت دربار سلطنتی رقعهای دعوت بعموم وزراء و اعیان دولت و نمایندگان سیاسی دول خارجی و مأمورین لشکری و کشوری تا درجه سرکاتب فرستاده شد که به ساعت (۸) شب شنبه (۱۰) حوت به سلامخانه حضور داشته بعد از بجا آوردن مراسم تبریک و احترام بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی عموم به قصر دلکشا تشریف فرما شوند. مدعوبین به ساعت مقرر به سلامخانه حضور بهم رساننده، بطرف دست راست نمایندگان سیاسی و بطرف دست چپ وزراء و بطرف مقابل بجانب راست صاحب‌منصبان ارشد عسکری و بجانب چپ مأمورین ملکی و بزرگان اخذ موقع نمودند.

به ساعت و ده دقیقه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه وارد تالار و بر فراز تخت‌شاهی برآمد. درین موقع با قوماندۀ [سلام کی] و آواز موزیک رسم احترام و سلام‌شاهی بجا آورده شد. بعد از آن سردار شیر احمدخان رئیس عمومی شورای دولت لائحه تبریکه را که از طرف وکلای ملت بتقریب این جشن مسعود به پیشگاه‌شاهانه نوشته بود، قرائت نمود. بعد از آن جلال‌تمآب فخری‌پاشا وزیرمختار و ایلچی فوق‌العاده دولت علیه ترکیه بحیث قائم‌مقام شیخ‌السفرآ لائحه تبریک و تهانی را از طرف عمو مهم قطاران خویش قرائت نمود.

بعد از آن اعلیحضرت امان‌الله‌شاه، غازی اولاً بجواب فخری‌پاشا بزبان ترکی پرداخت، و ثانیاً عموم حاضرین را مخاطب ساخته نطق بلیغ وخیلی مؤثر فرمود که متن آن در همین سلسله از نظر مطالع تاریخ می‌گذرد.

بعد از ایراد و استماع نطق‌ها، اعلیحضرت غازی از قصر سلامخانه خارج شده با پیش‌قدمی و همراهی تمام مدعوبین تشریف فرمای قصر دلکشا گردیدند.

قصر و اطراف دلکشا با چراغ‌های برق تزئین یافته و در تمام اتاق‌های آن چوکی‌ها گذارده شده سازهای

وطنی ترانه‌های مسرت و شادمانی جشن جلوس می‌سرودند. در اخیر دسته‌ای رساله‌شاهی اتن ملی باصول قندهاری اجراء کردند که نظیرش تا آن وقت در عصر امانیه در کابل دیده نشد بود، و نیز تماشای سینماتوگراف نشان داده شد و احتفال پرشکوه آن شب به تشریف بردن اعلیحضرت غازی اختتام یافت.

متن تبریکیه جشن جلوس بااستقلال از طرف وکلای ملت افغانستان

قبلاً اشارت کردیم که بعد از نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی سردار شیراحمدخان رئیس عمومی شورای دولت از طرف وکلای ملت عریضه تبریکیه‌های که بقلم خود سواد کرده بود به پیشگاه ذات‌شاهانه در قصر سلامخانه قرائت نمود و متن معروضه ازین قرار است:

«بحضور اعلیحضرت محی‌الملت و حامی دین‌المجاهد فی سبیل‌الله‌الغازی امیر امان‌الله‌خان خلدالله ملکه و سلطانه:

اعلیحضرتا هفت سال قبل ازین در روز نهم برج حوت صدای توپ‌هایی که جلوس اعلیحضرت شمارا در آفاق پاک کابل اعلان می‌کرد در آن زمان در سماء تاریک افغانستان طلوع خورشید استقلال را نیز اخبار می‌نمود و در آن روز غیرت و همت پادشاه جوان و غیور ما که به توفیقات الهیه مقرون بود، قیود ظلم و جهل که افغانستان را احاطه نموده بود شکستاند.

اینک ما امروز آن روز فیروز را تبریک می‌گوئیم. چون موجودیت یک ملت بااستقلالش قائم می‌باشد این روز مبارک در تاریخ ملی ما حائزیک موقع مهم بلندتر و ناشی از موفقیت است. با ادراک این یوم مسعود که به سنه دوره هفتم ۱۳۰۳ ش) جلوس بااستقلال همایونی مصادف باشد به بارگاه الهی عرض حمد و ثنا می‌نمائیم، و بنام ملت افغانیه بحضور ناجی خود مراتب امتنان و تبریک تقدیم می‌نمائیم.

ذات اعلیحضرت همایونی بعد از استحصال استقلال عنان عزم و همت را بطرف ملت خود که از عصرها با معاملات خودسرانه این و آن صرف زندگانی خود را ه ممالک نبود، توجه فرموده، حقوق طبیعی - انسانیه ملت را اعاده و برای اینکه در آینده این حقوق پامال تجاوز نشود حقوق و وظائف متقابل دولت و ملت را تعیین قواعد و نظاماتی را که درین خصوص لازم بود تدوین، و برای حسن جریان چرخ حکومت تشکیلات عصریه موجوده دولتی را وضع و تقدیر، و علاوه بر همه بموجب امیر جلیل و [شاوهرم فی‌الامر] مارا نه تنها به اصول‌شوری مفتخر بلکه تعلیم و تلقین فرمودند، و راه‌های خرداری را که در جلو بود، صرف بیک اشاره ابرو طی، و ملت را الی‌الابد به احسان خود مدرک و تاریخ پبنتون را بچنان نادره مزین فرمودند که در دنیا و نظیر هم ندارد.

تدبیر و شهامتی را که در اطفای نیران جهل و ارتجاع و امحای ظلم و فوضیت و ابقای اداره عدل درین روزهای آخر در نظر تمام دنیا اثبات فرموده اند قدر عظیم شخص‌شخیص همایونی را با اراده آهنین شان برای سعادت ملت بدوست و دشمن بخوبی فهمانیده است. جای تردد نیست که هر یکی ازین اجراءات خدایسندانه که به ترقی مملکت و رفاهیت و سعادت ملت معطوف بود، علیحده علیحده یک اثر عظیم است که تاریخ ملت کهن سال و سلطنت قویم با اجلال افغانیه را شرف تزئین داده است. ما

ملت بوجود این فرد اول و رئیس اکمل خود افتخار می‌کنیم.

و ما امید واثق داریم که تخم ترقی و سعادت را که اعلیحضرت در مملکت خود افشاندند و بخون جگر آبیاری نموده‌اند ضرور نتیجه نیک می‌دهد چه این قانون لایتغیر فطرت است، البته مدت طبیعیه‌ای که می‌خواهد انتظار باید کشید.

ما به همان وثوق از دربار الهی امید داریم که سال‌های زحمت ختم شده و اعلیحضرت پس ازین بچیدن ثمره آرزوهای خود که سرسبزی ملت است نائل خواهد شد ولی در عین زمان اگر مانعی رخ دهد باز برای پاس حقوق اعلیحضرت که از همه چیز حتی از راحت و آرام خود صرف نظر کرده‌اند و به شعله محبت وطن که به تقلید و تلقین پدر تاجدار مهربان خود در دل افروخته‌اند و برای اعلائی کلمه‌الله که مقصد حیات و ممات‌شان را تشکیل می‌دهد، قطره آخرین خون خود را به اشاره روح و روان خود یعنی ذات ناجی شما نثار خواهد کرد، و شجره ثابت‌الاصلی را که اعلیحضرت نشان داده‌اند اگر بخون هم باشد آب خواهند داد.

نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بجواب لائحه تبریکیه وکلای ملت

ملت عزیز من! ازین تبریکات و الطافی که بمن عاجز فرمودید خیلی ممنونیت خود را عرض می‌کنیم. خدایم بهتر می‌داند که من هیچ حیات و بهبود زندگانی خود را بکار ندارم فقط حیات با شرف، آرامی، استقلال و رفاه عمومی شما ملت را آرزومندم و بس.

استقلال و ترقیاتی را که خداوند تعالی از لطف و مرحمت خویش به شمشیر عسکر دلیر و همت شما قوم شجاعم به افغانستان عطا کرده است و شما آنرا بمن عاجز نسبت می‌دهید ازین قدردانی شما ملت عزیزم متشکر و ممنون هستم. عقائد اسلامی ما همه وقت ما را بلطف خداوند امیدوار می‌دارد و همه کارها را پروردگار ما انجام می‌دهد. دیگران بعالم اسباب یک واسطه هستند. استقلال که ما و شما بآن نائل شده ایم تماماً از مرحمت و لطف خدای مهربان است و گرنه من همان خاکم که هستم. باز الحمدلله که ما مستقل هستیم و این دوره شش ساله خود را با استقلال و حیات باشرف گذرانیدیم و از خدای خود می‌خواهم که ملت افغان تا سال‌های سال مستقل و باشرف و معزز و سر فراز باشد.

چیزی که استقلال و شرف دائمی شما را نگهبانی می‌کند عرض می‌کنم که چند چیز است:

اول خدمت باشرف عسکری که بر هر فرد مسلمان یک امر خداوندیست باید که زیاده بر زیاده عسکر خود را تقدیر کنید و خدمت عسکری را یک خدمت بزرگ مسلمانی بشمارید. دیگر ترقیات علمی و عرفانی است زیرا ملتی که عالم نباشد ابداً حقوق خود را محافظه کرده نمی‌تواند و ضرور که دیگران دست تعرض خود را بر حقوق مشروعه او دراز می‌کند.

تنها توصیه من عاجز برای شما در همه وقت مزید شوق و محبت شما ملت است بخدمات عسکری و معارف حقیقه تا شما در معارف کوشش نکنید و تمام اهالی نادان خود را بیک درجه عرفان نرسانید

آزادی و استقلال خود را محافظه کرده نمی‌توانید. همچنین زراعت و تجارت نیز از محافظه استقلال می‌باشد باید تجارت شما خوب باشد، و زراعت گران‌تان بسیار باجدیت کار نمایند تا از عرق جبین آنها برای ملت و مملکت وارداتی بعمل آمده ازین عائدات عسکر و معارف شما ترقی کند.

اگر شما خیال کنید که ما استقلال را مالک شده ایم پس باید آسایش ورزیم و راحت کنیم، غلط است و بازهم تأکید می‌کنم که باید شما بسیار جد و جهد و کوشش نموده عسکر و معارف و زراعت و تجارت و دیگر امور مدنی خود را ترقی بدهید که در واقع همین چیز استقلال شما را محافظه می‌کند. باقی از خدای خود آرزو دارم که ملت افغان را بهترین ملت‌های روی جهان بگرداند و خداوند ما قادر است که ما را بدین مقاصد برجسته ما کامیاب کند، زیرا که ما بجز دربار کبریایی او بدیگر امید نداریم. تبریگی که شما وکلای شورای دولت باین خادم ملت فرمودید از آن تشکر می‌کنم، قدردانی و حوصله افزائی‌های شما آتش عشق و وطنم و آرزوی ترقیات شما را بدل من دو چند می‌سازد و شب و روز بجز از رفاه و آسوده حالی تان بدیگر چیزی کوشش ندارم. از الطاف خداوند خود ترقیات بسیاری آرزو دارم و خداوند هیچ وقت دوستان خود را از دربار خود ناامید نمی‌سازد.

درین شش سال ۱۲۹۸۱ - ۱۳۰۳ ش صاحبمنصان و افراد رساله‌شاهی علاوه بر وظائف عسکری خودها خدمات شایسته‌ای برای شخص من انجام داده اند و در هیچ وقت و فرصت از من جدا نشده اند و با یک قلب مملو از وفا ابراز صداقت کرده اند من از عموم رساله‌شاهی اظهار رضائیت می‌کنم و بتقدیر خدمات آنها که نسبت به شخص خود من است برای آنها نشان وفا منظور کرده ام و اینک برای چند نفر آنها در همین شب که شب مبارک و خوبی است نشان‌های شان را بدست خود تقدیم می‌کنم، و بدیگر شان در آتیه داده می‌شود.

نطق فخری پاشا شیخ‌السفراء

جنرال فخرالدین مشهور به فخری‌پاشا سفیر دولت ترکیه مقیم کابل، در شب جشن سالگرد جلوس اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی لائحه‌ای را که از طرف هم قطاران خود بصفت شیخ‌السفراء تسوید نموده بود در قصر سلامخانه‌شاهی کابل قرائت نمود و متن آن ازین قرار است:

«اعلیحضرت تا درین روز مسعود تمنیات و احساسات خالصانه خود را اگر بزبان پښتو که محبوب ذات همایون مقتدر می‌شدم بعرض میرساندم برای من یک کامیابی شیرینی حاصل می‌گردید. ولی افسوس که باین زبان هنوز آشنا نشده نمی‌توانم بیانات خود را به پښتو اداء نمایم.

اکنون که بنام هم‌قطاران خود بحضورشاهانه بزبان دری تقدیم مقصود می‌کنم، تأثیراتی که ازین محرومیت پیدا شده است تعدیل می‌شود.

اعلیحضرتا! چون جناب شیخ‌السفراء مأمور دربار آن اعلیحضرت، ماذوناً در این موقع از کابل عزیمت کرده اند ازینکه دوستدار فرصت عرض تبریگات سال هفتم جلوس شاهانه را بنام خود اصالتاً و بنام هم‌قطاران محترم خود وکالتاً بذات شوکت‌مآب همایون یافته ام خوشبختم و این تبریگات را در حضور

مبارک شاهانه به ملت نجیبه افغان نیز تقدیم می‌دارم. چون که ما نمایندگان سیاسی مشاهده می‌کنیم که همت و مبارزه‌های تجدد پروانه اعلیحضرت در پیشرفت و تعالی مملکت افغانستان برای همین ملت است و تمام ساعت‌ها سعی‌ها و حیات تان را در هر شعبه ادارات افغانستان برای یک اثر نوین رفاه و سعادت همین ملت صرف و وقف شده است. می‌توانم ادعا نمایم که افغانستان در یک گذشته که بسیار دور^۱ نیست غیر از همسایه‌های خود فقط با یک موجودیت جغرافیایی معلوم بود چیزی که او را به عالم به او صاف ممتازه امروزه معرفی نموده و در نزد ملل معظمه یک مقام مخصوص داده همان سیاست و علوی عزم و اراده ذات همایونی می‌باشد با وجود آن که طی مراحل ترقی و مدنیت با وضعیت جغرافیایی افغانستان مشکل بنظر می‌آمد لیکن در تسهیل موانع موجوده از طرف ذات همایونی باندازه بذل همت می‌شود که گویا عزم عالی در طبیعت نفوذ و تأثیر نموده است.

بناءً علیه اقدامات فوق‌العاده اعلیحضرت این مملکت را در آتیه قریب حسب دلخواه شاهانه باوج عالی ترقی خواهد رسانید.

در خلال سال گذشته سلطنت تان حوادث مؤسفه‌ای که بظهور آمد تجلیات مشکوره و مقدوره شاهانه را یک آن و یک قدم مانع نشده این هم در سایه راهبری قیمت‌دار آن اعلیحضرت در آتیه بسیار نزدیک بوصول رفاه و سعادت که لائق مملکت و ملت شاهانه شان باشد اطمینان ما را باز قوی‌تر ساخت.

در خاتمه امیدوارم سال هفتم سلطنت تان که این روز مسعود شروع می‌شود نیز برای ملت و مملکت مظهر ترقیات جدیده و معظمه گردد و برای اعلیحضرت همایونی طول عمر و کامیابی و بجهت ملت شجاع و صادق افغان سعادت و سلامت بیشمار تمنا می‌کنم.

احتفال زنانه بحضور ملکه ثریا [شاهانم]

شب یکشنبه (۱۱) حوت سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۵) شعبان ۱۳۴۳ ق و موافق (۱) مارچ ۱۹۲۵ ع، احتفال بزرگی بحضور ملکه ثریا شاهانم بتقریب سرور و تهانی جشن جلوس سال هفتم اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی برگزار گردید و عموم میرمن‌های افغانی یعنی زوجات وزراء و اعیان و معاریف و زنان نمایندگان سیاسی و مستخدمین خارجی اشتراک نمودند.

ملکه ثریا نطق مفصلی در تشویق زنان به تحصیلات و وظائف طبقه نسوان و اداره خانه و تربیت اولاد و مساعدت با شوهران و مردان در تخفیف تکالیف حیاتی عائله‌وی و استفاده از اوضاع حاضره و غیره ایراد نمود که اینک متن آنرا درج تاریخ می‌نمائیم:

«خانم‌های محترمه این مجلس با سعادت که به وجود شما زیب یافته جشن سال هفتم جلوس استقلال دولت متبوعه تان است که اعلیحضرت غازی پادشاه محبوب‌القلوب افغانیان از بدو جلوس میمنت

^۱ اشاره بدوره امارت محمدزائی و چون فخری‌پاشا فاقد معلومات در مورد دوره‌شاهنشاهی سدوزائی بود اشارتی بطور مطلوب نکرده و یا نتوانسته است.

مانوس خویش به تحصیل آزادی و استقلال افغانستان و ملت نجیب افغان مصمم شده از لطف و معاونت خداوند به نعمت عظمی و مقدس عالی آزادی ملک ملت خود کامیاب شده اند و بمناسبت این یوم مسعود که بسی با قیمت و شان است همه ما و شما به این جشن عالی نائل شده ایم.

عزیزه‌های من گمان نکنید که خدمت وطن تنها به مردها واجب است و بس. بی زن‌ها هم باید به وطن و مملکت خود حتی‌الوسع خدمت کنند چنانچه به اوائل اسلام، زنان اسلامی دائماً به علم و صنعت و مجاهدات معاونت‌ها نموده اند و خدمات شایسته از زن‌های اسلام بشهود آمده که زیب صفحات تاریخ اسلامی است. زن‌ها محض برای تعیش و تن‌آسای خلق نشده اند ما و شما باید کوشش کنیم تا خدمت معاونتی به وطن و ملت خودها نمائیم و این نمی‌شود الا به علم و کمال. عزیزه‌های من بکوشید تا تحصیل علم و کمال نمائید و همچو زنان با نام اسلامی خدمات شایان به مملکت خود بتوانید.

حالا که بالطف خداوند تعالی و بذل همت پادشاه غازی، خودها مالک استقلال وطن مقدس خود شده ای مهمه ما از صمیم قلب بدعای سلامتی وجود مسعود این حامی ملت افغان زبان گشوده می‌گوئیم زنده باد محی ملت افغان امیر امان‌الله‌خان - پاینده باد استقلال و آزادی افغان و افغانستان باقی از حضرت الهی نیاز می‌کنم که بسایه عاطفت پادشاه معظم خودها به خیلی همچو جشن‌های عالی‌شاهانه نائل شده شادکام باشیم.»

نطق تاجور بیگم عیال اعتمادالدوله صدراعظم به پیشگاه ملکه ثریا شاه‌خانم

پس از نطق ملکه ثریا، تاجور بیگم عیال سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله صدراعظم، [از اضلالت مشهورات عصر] نطق آتی را در شب هفتمین جشن سالگرد جلوس اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بعرض رسانید:

«حضرت ملکه معظمه! این روز مبارک و فیروز یک روز با اهمیت تاریخی است که از عزم متین و همت عالی اعلیحضرت غیور غازی پادشاه متبوع مان حاصل گردیده که به آغاز جلوس میمنت مانوس خویش استقلال و آزادی دولت و ملت افغانستان را اعلان نموده بمعاونت و توفیق خداوند و غیرت و همت شاهانه شان به استقلال تامه ملک و ملت خود کامیاب شده اند.

ما باین روز مسعود افتخار می‌نمائیم ما این ذات باصفات ملوکانه را قدر می‌کنیم و اهمیت مساعی عالیه ناجی افغان را بخوبی می‌دانیم و به حائز گردیدن این یوم مسعود و جشن سال هفتم جلوس بااستقلال شاهانه بدرگاه خداوند تعالی حمد و سپاس نموده، بحضور ملکه معظمه از طرف دیگر خواتین ملت افغانستانه وکالتاً عرض تبریک تقدیم می‌دارم. اعلیحضرت غازی ناجی ملت افغان بعد از تحصیل استقلال در این دوره شش ساله سلطنت خود اجرا آتی که در ترقی مملکت و رفاه و و آسوده حالی ملت خود نموده اند، مشهور خاطر و ملحوظ نظر زن و مرد افغان است. و مساعیات خدایسندانه این حامی ملت افغانستان از صفحات تاریخ روزگار محو نخواهد شد، امید قوی داریم که ما زنان ملت افغانستان نیز از

توجهات حسنه مری حقیقی خود به سعادت علم و کمال فائز شده بدولت متبوعه خود خدمت های که لازم و شایان زنهاست انجام دهیم.

در خاتمه از خداوند تعالی به هزار عجز و نیاز مسئلت می کنیم که این پادشاه غمخوار مهربان ما را به آرزوهائی که در ترقی و تعالی افغانستان بخاطر می پروراند نائل و کامیاب گردانیده سایه رأفت و مرحمت شاهانه و حضرت ملکه معظمه را از سرما کم و کوتاه نگرداند. زنده باد ملکه معظمه افغانستان پاینده باد استقلال مملکت و ملت افغان.»

جشن سالگرد جلوس اعلیحضرت امان الله شاه غازی در المره جدران

محمودلی خان وزیرحربیه بعد از فرستادن ملا عبداللہ لنگ و ملا عبدالرشید و نه نفر دیگر مدتی در صدد اخذ یرغمال و ضمانت از باغیان سمت جنوبی بوده موجبات تسلیت و خاطر خواهی اهالی آنجا را فراهم می آورد و در همان زمستان سال ۱۳۰۳ ش بهمراهی محمدگل خان غندمشر ولد خورشیدخان مهمند در سمت جنوبی ماند تا دوباره وضع آن سمت برهم نخورد، و همچنان سردار علی احمدخان بارکزائی [ابن خوشدل خان لویناب] که در چمکنی بود او در همانجا ماند.

نهم ماه حوت سال ۱۳۰۳ ش که مصادف بروز جمعه و مطابق (۳) شعبان ۱۳۴۳ ق و موافق (۲۷) فبروری ۱۹۲۵ ع بود، بتقریب روز مذکور از طرف محمودلی خان وزیرحربیه در المره جدران جشن سالگرد جلوس اعلیحضرت امان الله شاه غازی منعقد گردید و دامنه کوه قریب جای ببرک خان شهید محل جشن قرار داده شد و عساکر با یونیفورم های حرب بامر اسم خاص عسکری احضار یافتند. مردمان سمت جنوبی نظر با بلاغ چند روز قبل که از طرف وزیرحرب برای شان داده شده بود از هر سمت اقوام با دهل اتن کنان با آوازهای تفنگ و آوازهای شادمانی وارد صحنه جشن شدند و عساکر نیزه بازی و بزکشی نمودند و موزیک عسکری به نغمه سرایی می پرداخت.

شتر جنگی، نیزه زدن، بزکشی، شطارت سواران شاهی سوم، اتن اقوام گریز، متون، زنی خیل، جدران، دری خیل جدران، ضیاءالدین خیل جدران و باندازه شش هزار عسکری و ملکی دران جشن اشتراک داشتند و می گفتند امروز روز اعلان استقلال و آغاز سال هفتمین اریکه پیرائی اعلیحضرت امان الله خان محی ملت افغانستان است و امروز روزیست که عساکر شجیع افغان بزور برچه اشار سمت جنوبی را خاتمه داده و گروه خائنین و محرکین را ناکام ساخته اند و همان قوم که چند روز پیشتر برخلاف حکومت خود بودند و امروز در محفل سرور و میدان جشن جلوس این پادشاه بیک عالم فرحت و انبساط غزل سرائی می نمایند.

جشن تا ساعت چهار عصر روز مذکور دوام کرد و بساعت مذکور محمودلی خان دروازی وزیرحربیه نطقی نمود که اختصارش را بدین قرار درج تاریخ می نمایم:

«جشن سال هفتمین جلوس بااستقلال را به همه شما مبارک باد می گویم. امروز یک روز مبارک و شایان تمجید برای ما و شما عساکر است. امروز روزیست که در صفحه تاریخ افغانستان عزم متین و آهنین

اعلیحضرت پادشاه رؤف و قهرمان مان امیر اماناللهخان غازی، و فداکاریهای شاندار شما عساکر برای یادگارا بدی ثبت می شود. امروز یادگار همان روز فیروزیست که قائد اعظم و روح ملت افغانستان و یگانه حامی دین مبین اسلام اعلیحضرت غازی اعلان استقلال افغانستان را بگوش ساکنین کره ارض رسانیده و ملت عزیز خود را دارای افتخارات گردانیدند و تا یکنفر ما زنده باشد نخواهیم گذاشت که این افتخارات ما محو و لاقدر الله بیک روز ننگین برسیم.

همچنان که ما و شما از محاربه علم با جهل زحمت کشیده، آرام نیافتیم. اعلیحضرت غازی پدر مهربان ما هم یک لحظه در شب و روز آرام و راحت نکرده اند حتی وقتی که شنیده اند بعضی از قطعات کوچک شما در بعض قلعهها چند ساعتی محصور شده اند در همان قدر مدت اعلیحضرت غازی باین واسط که مبادا آنها گرسنه باشند طعام نخورده اند.

تقرر معین وزارت تجارت

محمدحیدرخان [ولد سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله صدراعظم] که قبلاً از طرف دولت پادشاهی افغانستان جنرال قونسل افغانی در هند بود، در اواسط برج حوت سال ۱۳۰۳ ش بدارالسلطنه کابل خواسته شد و از حضور اعلیحضرت اماناللهشاه غازی معین وزارت تجارت مقرر گردید.

مقرری در وزارت امورخارجیه

سلطان احمدخان معاون شعبه هند و اروپا بتصویب وزارت امورخارجیه در اواسط ماه حوت سال ۱۳۰۳ ش مطابق دهه اول شعبان ۱۳۴۳ ق به سرکاتبی سفارت افغانی مقیم پاریس مقرر گردید. غلام احمدخان نوید ولد سردار نوراحمدخان امینالوجهات، معاون شعبه روس و ترکستان در وزارت امورخارجیه که در سال ۱۳۰۳ ش از روسیه بکابل آمده بود، در ماه حوت سال مذکور قاصد سیاسی افغانی در اروپا مقرر و از دارالسلطنه کابل بدانصوب عزیمت کرد.

انعام از حضور اعلیحضرت اماناللهشاه غازی

در اواسط ماه حوت سال ۱۳۰۳ ش در لحظاتی که موتر حامل اعلیحضرت اماناللهشاه غازی از حصص چهلستون کابل عبور می نمود یک پسر (۱۲) ساله از شاگردان مکتب قریه مذکور در نزدیکی راه مشغول ساختن طیاره کاغذی بود، کاردستی پسر مذکور جلب نظر اعلیحضرت غازی نمود و چون عیناً به شکل طیاره از کاغذ ساخته بود، اعلیحضرت پادشاه ترقی خواه افغانستان بلحاظی که طفل مذکور و سائر اطفال معارف تشویق شوند چند صد ریبه مورد نوازش قرار داد و بقرار اظهار مردم چهلستون وجه قیمت چهار خروار آرد گندم برایش اعطا شده بود.

بیست هزار ریبه بخ شش

نظر به حسن عقیدت و خدمت با صداقتی که در سال ۱۳۰۳ ش از سردار عبدالعزیزخان بارکزائی وکیل

وزارت حربیہ بظہور آمدہ بود، اعلیحضرت امان اللہ شاہ غازی مبلغ بیست ہزار رپیہ از مدرک مخصوص بخ ششی مرحمتاً برای وی اعطا و احسان فرمود و این وجہ در اواسط برج حوت سال مذکور یعنی بعد یکسرہ شدن کار ملای لنگ برایش پرداختہ شد.

ترفیع رتبہ و منصب نائب سالاری و حکمرانی سمت جنوبی

غلام نبی خان احمدزائی ساکن چرخ لوگر معین وزارت امورخارجیہ در اثر خدماتی کہ از وی در وقت ظہور غائلہ سمت جنوبی در منطقہ لوگر بابر از انجامیدہ بود بتاریخ سہ شنبہ (۲۰) حوت سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۱۴) شعبان (۱۳۴۳) ق و موافق (۱۰) مارچ ۱۹۲۵ ع از حضور اعلیحضرت امان اللہ شاہ غازی برتبہ نائب سالاری ترفیع و بحکمرانی سمت جنوبی سرفراز گردید.

تقرر معین جدید وزارت امورخارجیہ

میرزا محمدخان یفتلی بدخشانی سابق معین وزارت تجارت کہ چند روز قبل از سفر اروپا بدارالسلطنہ کابل بازگشتہ بود از حضور اعلیحضرت امان اللہ شاہ غازی بتاریخ سہ شنبہ (۲۰) حوت سال ۱۳۰۳ ش معین وزارت امورخارجیہ مقرر گردید.

توپ غیبی

بہ ساعت ہشت و چہل دقیقہ شب دوشنبہ (۲۶) حوت سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۰) شعبان ۱۳۴۳ ق و موافق (۱۶) مارچ ۱۹۲۵ ع یک صدای نہایت مہیب مانند آواز توپ بسیار بزرگ بگوش عموم رسید. مردم عوام گفتند کہ این توپ غیبی است و دیگری گفت توپ حکومت است و آیا بچہ سبب فیر شد، اما شدت صدا و طول غرش اہالی را سخت متحیر ساخت و فردا روز دوشنبہ معلوم شد کہ ستارہ سقوط کردہ بود و نگارندہ این تاریخ وکیلی فوفلزاتی کہ شش و نیم سال عمر داشتم آواز همان توپ و کلمات مردم را کہ بالای بامها برآمدہ بودند بخاطر دارم.

بازگشت محمد عمرخان نائب سالار از شاہ مزار لوگر بکابل

بعد از آنکہ اشراہر سمت جنوبی از منطقہ لوگر اخراج شدند برای حفظ امنیت علاقہ لوگر یک تعداد عساکر تحت قوماندہ محمد عمرخان نائب سالار در شاہ مزار لوگر تعیین گردیدہ در همانجا باقی ماندند و چند ماہ تمرکز داشتند. در اواخر ماہ حوت سال ۱۳۰۳ ش کہ اوضاع در سرتاسر سمت جنوبی استقرار یافت، نائب سالار مذکور با قواء نظامی معینی خود، از شاہ مزار لوگر وارد دارالسلطنہ کابل شد.

عریضہ قوماندانی خوست

در اواخر ماہ حوت سال ۱۳۰۳ ش تحت عنوان فوق عریضہ ای بدارالسلطنہ کابل بحضور ملکہ ثریا شاہ خانم مواصلت کرد و بعد از مقدمہ سراپا اظہار فداکاری و خدمت گذاری نوشتہ بودند:

«بانی این خیانت و شرارت را دست بسته بحضور تاجدار اعظم خود فرستادیم و شرارت این سمت را بمعاونت خداوند بزور برچه فرونشانده خاتمه دادیم باوجود اینکه تا دمار از نهاد این قوم بدانندیش نمی‌کشیدیم نمی‌گذاشتیم اما عرق رحمت و شفقت با دار مهربان ما نسبت به رعایای شان حرکت کرده اوامر آن تاجدار اعظم مانع تعرضات و حمله‌ها گردید.»
امضاءها

محمودلی وزیرحرب، حبیب‌الله معین حربیه فدوی عبدالوکیل نایب‌سالار
محمدعمر فرقه‌مشر، نیک‌محمد فرقه‌مشر، شیراحمد فرقه‌مشر

مراد از درج متن عریضه فوق آنست که محمودلی‌خان وزیرحرب آن وقت چندبار بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه عرائض فرستاد و گفت اجازه بدهند تا مردم سمت جنوبی را بزور سرنیزه و تفنگ و توپ مغلوب و منکوب بسازم، و اما اعلیحضرت غازی که خود از طرف پدر و مادر افغان بود این ظلم را در حق قوم خود تا آخرین وقت منظور نفرمود، و محمودلی‌خان بکرات افسوس می‌خورد و می‌گفت اگر اعلیحضرت یکبار مرا امر بدهد شما عساکر خواهید دید که من سمت جنوبی را چسان لگد کوب می‌سازم و این است که نیت خود و اندازه رحم و شفقت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه را خودش بر وفق آخرین عریضه بحضور ملکه ثریا تصریح کرده است.

قصد عودت محمودلی‌خان وزیرحربیه از سمت جنوبی بدارالسلطنه کابل

در اواخر برج حوت سال ۱۳۰۳ش که غائله سمت جنوبی از همه جهات بکلی خاتمه یافت، محمودلی‌خان وزیرحربیه اطلاع داد که در همین نزدیکی‌ها وارد کابل خواهیم شد

یادداشت‌های فضل‌احمدخان بلوکمشر رساله‌شاهی

از خاندان نگارنده این تاریخ محمدایوب‌خان، نیک‌محمدخان، فضل‌احمدخان، فیض‌الله‌خان، شیرافکن‌خان، محمدعلم‌خان در جنگ منگل اشتراک ورزیده بودند و از جمله آن شش نفر صاحب‌منصب رساله‌شاهی درانی فضل‌احمدخان بلوکمشر تا برج حوت سال ۱۳۴۸ش مطابق ۱۳۹۰ق بعمر (۹۳) حیات داشت و از جنگ ملای‌لنگ و آوردنش در قصر گلخانه ارگ و روز اعدامش قصه‌های زیاد می‌نمود و می‌گفت در مدت محاربه ملاعبدالله لنگ یکصد و بیست قلعه علاقه جدران از باعث حرکات ناعاقبت اندیشانه خود آنها حریق شد و چند نفر محمدزائی در رساله‌شاهی در جنگ منگل رفته بودند و عساکرشاهی آنها را در جنگ با خود نمی‌بردند که مبادا شکست کنند و در خوست می‌گذاشتند و او می‌گفت خیمه انگلیس‌ها را در کوه مستر بل بالای خوست مشاهده می‌کردیم که با دوربین‌ها عملیات حرب را ترصد می‌کردند و بعد از شکست قطعی اشرار و عبدالکریم فراری خیمه‌ها را از جابرکنده رفتند و من و تمام افراد رساله‌شاهی آن مناظر را بچشم سر می‌نگریستیم. در واقعات آن سال مردم، منگل، جدران، زرمت، سلیمان خیل، غزنه، لوگر دست داشتند اما مردم پارسی غزنه شامل نبودند.

قدردانی از رسالہ شاهی

اعلیحضرت امان اللہ شاہ غازی از خدمت با صداقت رسالہ شاهی درانی قدردانی‌های زیاد نمود و در روز اول ورود بقصر گلخانه همراه ملای لنگ با هر یک شان بغل‌کشی و رو بوسی نمود و نظر بمزید لطف اعلیحضرت غازی بود که عبدالاحدخان مصاحب حضور قوم وردک گفت اعلیحضرت صاحب حالا وقت آن است که بالای رسالہ شاهی پوند باد کنید.

اعلیحضرت در شب جشن جلوس خود شام جمعه نهم حوت سال ۱۳۰۳ ش در قصر سلامخانہ شاهی در نطق رسمی خود گفت: درین شش سال [۱۲۹۸ - ۱۳۰۳ ش] صاحب‌منصبان و افراد رسالہ شاهی علاوه بر وظائف عسکری خودها خدمات شایسته‌ای برای شخص من انجام داده اند و در هیچ وقت و فرصت از من جدا نشده اند و با یک قلب مملو از وفا ابراز صداقت کرده اند من از عموم رسالہ شاهی اظهار رضائیت می‌کنم و به تقدیر خدمات آنها که نسبت به شخص خود من است برای آنها نشان وفا منظور کرده ام و اینک برای چند نفر آنها در همین شب که یک شب مبارک و خوب است نشان‌های شان را بدست خود تقدیم می‌کنم و بدیگران شان در آتیه داده می‌شود.

و روز جمعه (۳۰) حوت سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۲۴) شعبان ۱۳۴۳ ق و موافق (۲۰) مارچ ۱۹۲۵ ع نشان‌های وفا با فرمان‌های اعتبارنامه بدستخط اعلیحضرت امان اللہ شاہ غازی برای هر یک مستحق نوازش اعطا گردید و تاریخ آنهمه مطابق روز مذکور است و متن فرمان بدین قرار بملاحظه نگارنده رسیده است:

«نشان ذی‌شان... از حضور اعلیحضرت پادشاهی ما بر حسن صداقت و غیرت و همتی که... در راه دولت و ملت ابراز نموده اعطا و احسان فرموده شد، تا بین الاقران و الامائل ممتاز و سرافراز بوده مکافات تقدیر حسن خدمات صادقانه و موجب اعزاز و مفخرت غیورانه اش باشد. فقط فی تحریر ۳۰ حوت ۱۳۰۳»

امیر امان اللہ

عبارت فرمان بخط نستعلیق جلی کلیشه شده بچاپ رسیده بود.

در جریانات سال ۱۳۰۳ ش در چندین جا از عبدالکریم فراری نام بردیم. از امیر محمد یعقوب خان چهار پسر محمد موسی، محمد یونس، عبدالعلی و محمد نبی بجا ماندند. محمد نبی خان در دیره دون وفات یافت و محمد عظیم پسر وی تا اواخر دورہ امانیہ در همانجا می‌زیست.

عبدالرحمن، عبداللہ، عبدالقیوم [پسران امیر محمد یعقوب] که از دیگر مادر بودند در هندوستان زندگی می‌کردند و چهار نفر دیگر بنام‌های سردارخان، عبدالکریم، محمدحسن، محمدمحسن از دیگر مادرها بوجود آمده بودند. سردارخان در سرینگر بسر می‌برد و یک پسر محمداکرم داشت که در سال ۱۳۰۷ ش وارد سمت جنوبی و از آنجا بکابل آورده شد. عبدالکریم همان کس است که در سال ۱۳۰۳ ش در سمت جنوبی وارد شد و داستان زندگی او در ضمن واقعات سال مذکور در این کتاب مندرج است.

دو زن معتبر امیرمحمد یعقوب خان یکی دختر سردار محمدیحیی خان و دیگر دختر سردار نورمحمدخان و این عبدالکریم پسر زن سربیتی بود.

افزودی مبلغ در بودجه وزارت تجارت بجهت تعمیر بند سرده غزنه

یکی از تأسیسات و عمرانات بزرگ زراعتی افغانستان بند سرده ولایت غزنه است. بند سرده غزنه دفعه اول در سال ۱۱۸۴ ق بامر و فرمان اعلیحضرت احمدشاه درانی در بدل مبلغ پنجاه تومان رپیه توسط میرزا علی اکبر مستاجر الکاء غزنه احداث و در عصر سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه درانی اکمال گردیده است. چون یکصد و سیزده سال از بنای آن گذشت، طبعاً خرابی‌های زیاد نمایان گشت. ولی نشان و علامت آن پابرجا و مورد نظر عمال دولت و اهالی آن خطه بود که مجدداً اعمار و قابل استفاده گردد. چون بعد از صدور فرمان احمدشاه درانی و توجه مزید تیمورشاه درانی کدام سند دیگر در خصوص تعمیر بند سرده غزنه بنظر نگارنده این تاریخ نرسیده است، بیشتر نمی‌توان ادامه داد. ولی در جلد سوم سراج التواریخ طبع کابل متضمن گزارش سلطنت امیر عبدالرحمن خان باین عبارت نوشته است: از عریضه حاجی محمدنبی خان مساح و ممیز اراضی و مزارع غزنین و مضافات آن بگوش اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان رسید که پنجاه هزار جریب زمین قابل‌الزراعت که جداول همه از سبب خراب شدن سدی که جهت ذخیره آب در زمان باستان بنیاد و آباد شده بوده ب خاک انباشته گردیده بی آب گشته است و از مساحت کردن و بقید جریب آوردن آن مردم تاجکیه شور و فغان کرده بزبان داد اظهار و بیان همی کنند که چون سد آب خراب و این اراضی بی آب شده اند. عرض ایشان را بمسمع فیض مجمع رسانیده استدعا نماید اگر اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان همت شاهانه را مصروف تعمیر آن نماید. و مولف کتاب مذکور بعد شرحی می‌نویسد مردم تاجک از صدور این منشور بهم نفعی که اندیشیده بودند، نرسیده دیگر اظهاری نکردند تا که در عهد سلطنت اعلیحضرت امیر حبیب‌الله خان میرزا عبدالاحمدخان قوم تاجیک که از صدور این منشور حضرت‌والا آگاه بود و از پستی بمدارج علیای استعداد و هستی رسیده، منصب نیابت استیفای دیوان اعلی یافت. بجز عرض رسانید و شه‌ریار ممدوح عرض او را پذیرفته و او پنج یک خرج تعمیر آن سد سدید را بر عهده خویش و همچنین یک خمس را بر ذمه مردم تاجیک نهاده سه خمس مصارف تعمیر آنرا اعلیحضرت موصوف از جانب خود وجه همت فرمود. مجموع صرف آنرا پنج لک روپیه سنجیده و از میرزای مذکور و قومش سند اقرار بقرارداد مسطور گرفته و عوض صرف یک لک روپیه حصه مردم تاجیک پاک کردن اندرون بند را که جای ذخیره آب است بر عهده ایشان نهاده و سه لک روپیه نقد از خزانه عین‌المال بدفعات به میرزا عبدالاحمدخان عنایت فرمود و میرزا عبدالاحمدخان در شب هفتم ماه صفر سال ۱۳۳۲ ق از دست جماعه دزدان کشته گشت.^۱

و از نگارش سراج التواریخ معلوم گردید که از بدو سلطنت امیر عبدالرحمن خان تا خاتمه سلطنت امیر حبیب‌الله خان نیز بند سرده غزنه و پنجاه هزار جریب زمین زراعتی تحت آب و مورد نظر پادشاهان افغان

^۱ ص ۱۰۵۰ جلد سوم سراج التواریخ طبع کابل.

و عمال حکومت آن‌عصر و زمان بوده با صرف مبالغ کثیر حکومت و مردم بدفعات ساخته و قابل استفاده گردیده است. در زمان حکمرانی سردار امیرمحمدخان بن سردار شاه‌محمدخان نیز توجه بعمل آمد و در وقتی که از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی، عبدالحکیم‌خان بن معاذالله‌خان بن عطاءالله‌خان بحکمرانی کلان غزنه مقرر شد همچنان هدایات اکید رفت تا در امور عمرانی و خاصتاً تکثیر منافع زراعتی یعنی احداث و احیاء قنوات سابقه و بند و انهار دیار ولایت غزنین مساعی زیاد بکار برده و یادداشت‌هایی بحکومت امانیه تقدیم بدارد، و بعد آن که موقتاً عبدالکریم‌خان بن سعدالدین‌خان و بعد آن محمدامان‌خان بن بای‌محمدخان و بعد آن عبدالرشیدخان بحکمرانی کلان غزنه مقرر شدند در جزء وظائف مهم‌شان یکی همین مسئله اعمار مجدد بند سرده قرار داده شد. چون مصارف گزافی را ایجاب می‌نمود و در سال ۱۳۰۶ش در این وقتی که مدیریت عمومی زراعت تحت اثر وزارت تجارت بود اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی فرمود که در بودجه سال ۱۳۰۷ش وزارت تجارت، بودجه مصارف تعمیر بند سرده علاوه شود. ریاست شورای دولت یعنی ولسی جرگه افغانستان که شورای ملی نیز نامیده می‌شد آنرا تصویب نمود و در متن معروضه شکریه‌ای که بتاريخ سه‌شنبه (۱۲) ماه جدی سال ۱۳۰۶ش مطابق (۹) رجب ۱۳۴۶ق و موافق (۳) جنوری ۱۹۲۸ع نسبت بترتیب بودجه سال ۱۳۰۷ش نگاشته از کابل بارو^۱ بحضور اعلیحضرت غازی تقدیم کردند، در خصوص بند سرده غزنه که پادشاه موصوف در اعمار مجدد آن شوق و شغف تمام داشت، بقرار این عبارت مژده رسانیدند: شورای دولت نظر به پیشنهاد شهاب‌الدین‌خان وکیل کابل و معلوماتی که از وزارت تجارت حاصل شده است در موضوع تعمیر یک بند در موقع سرده غزنی بنابر استحصال فوائد زراعتی که از آن متصور است تصویب می‌نماید که بمقدار لزوم یک مقدار پول برای تعمیر بند مذکور در بودجه وزارت تجارت منظور شود تا وزارت موصوف باصول مهندسی ذریعه مهندسین ماهر در تعمیر بند سرده غزنی اقدام نماید.

بند سرده که در اوائل دوره سلطنت امیر عبدالرحمن‌خان بقرار عریضه حاجی محمدنبی‌خان مساح و ممیز اراضی و مزارع ولایت غزنه مطرح بحث قرار داده شده است ثابت می‌گردد که امور مهندسی تعمیر مذکور تا سال ۱۳۰۶ش مطابق اصول مهندسین و معماران افغانی آنچه از قدیم معمول داشتند، در معرض اجراء آمده بود ولی در این دوره که حکومت امانیه می‌خواست عمرانات کشور مطابق اصول مهندسی عصر جدید روی کار بیاید، وکلای ملت عین نظریات حکومت را تعقیب و تأیید کرده تا مهندسین ماهر داخلی و خارجی مصروف طرح نقشه و تعمیر آن گردند. چون بعد یکسال دوره انقلاب رسید، کار تعمیر بند سرده غزنه مانند سایر امور دوره درخشان امانیه برهم خورد و اینکه از مرور دو صد سال مورد نظر سلاطین بزرگ افغان بوده، در دوره سلطنت چهل ساله اعلیحضرت محمدظاهرشاه مجدداً اقدام بعمل آمد و بر وفق نظریات اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از فکر و نظر مهندسین کار گرفته شد و اطمینان کامل حاصل است که نتیجه مثبت بعمل بیاید و شرح آخرین این بنای مهم را تاریخ دوره ظاهرشاهی خواهد داد.

^۱ اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از ماه قوس سال ۱۳۰۶ش تا ده ماه سرطان سال ۱۳۰۷ش در مرور هشت ماه مصروف سفر رسمی.

وفات

سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله صدراعظم اعزازی عهد سلطنت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی که یک تن از رجال کهن سال و سابقداران دولت علییه مستقلة افغانستان بود بتاريخ جمعه (۲۶) ماه حوت سال ۱۳۰۶ ش مطابق (۲۳) رمضان (۱۳۴۶ق و موافق (۱۶) مارچ ۱۹۲۸ ع در این وقتی که اعلیحضرت موصوف به لندن تشریف داشت، در شهر کابل وفات یافت.

خبر فوت اعتمادالدوله رسماً اعلان شد و تمام دوائر حکومتی تعطیل گردید. محمدولی خان وکیل مقام سلطنت با هیأت وزراء و مأمورین دولتی اعم از لشکری و کشوری و صاحب‌منصبان و افراد تعلیمگاه سواری و قطعه ارگ که جمعیتی از سربازان طایفه دلیر درانی بودند، بدو بمنزل آن متوفی واقع در شهر آراء کابل وارد شده و در موقع تشییع جنازه همه مأمورین و ارکان دولت امانیه در عقب جنازه و افراد تعلیمگاه بدو طرف حامل جنازه و جمع عساکر شاهانه در حالیکه تفنگ‌های شان را برسم احترام سرنگون بشانه داشتند تا مدفن مشایعت و همراهی نموده به آرامگاه ابدی رسانیده در جوار زیارت حضرت تمیم انصاری (رح) باغوش خاک سپردند.

فیض‌محمدخان وزیر معارف بن گل‌محمدخان بن سردار تاج‌محمدخان بن سردار زکریاخان بن سردار سلطان‌محمدخان طلائی در خصوص زندگانی اعتمادالدوله که مرد دانشمند و از رجال نامدار افغانستان و سابقه خدمت چهل و شش ساله در مملکت داشت بیانات نمود.

مجلس فاتحه خوانی سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله سه روزشنبه یکشنبه دوشنبه ۲۷ ۲۸ ۲۹ ماه حوت سال ۱۳۰۶ ش در منزل شیر احمدخان رئیس شورای دولت منعقد گردید. تمام اعیان و اشراف و طبقات عامه و هیأت سفراء دول خارجی، در مجلس فاتحه خونی اشتراک می‌کردند.

سردار عبدالقدوس خان بن سردار سلطان‌محمدخان طلائی بن سردار پاینده خان بارکزی است. عبدالقدوس خان در سال ۱۲۹۸ ق بفرمان اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان حکمران هرات مقرر گردید و آنجا میر عطاخان برگد هراتی با فوج هرات در حصه داشان و پیچگی از وی استقبال کرد. چون مانند سردار محمد اسحق خان حکمران کل ترکستان صلاحیت و اختیارات تام می‌خواست، امیر عبدالرحمن خان بخاندان سردار سلطان‌محمدخان طلائی اعتماد و اطمینان نداشت، موافقت نکرد و او را واپس بکابل خواست و وقتی دچار حبس نیز گردید و در وقت بروز واقعات به هزاره‌جات فرستاده شد و پس از بازگشت در سال ۱۳۱۰ ق ایشیک آقاسی بار عام و خاص مقرر گردید و تا آخر آن دوره به همین نام بسر برد و بروز چهارشنبه (۱۰) ماه ذیحجه الحرام سال ۱۳۲۲ ق مطابق ۱۲۸۳ لوی‌ئیل شمسی و موافق ۱۹۰۴ ع بفرمان اعلیحضرت امیر حبیب‌الله خان بالقاب اعتمادالدوله سرفراز گردید. و بتاريخ برج ثور سال ۱۲۹۸ ش از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی رتبه اعزازی صدراعظم یافت. زیرا که وظائف صدارت عظمی را خود اعلیحضرت موصوف انجام می‌داد و او را در همان وقت از کابل به قندهار بغرض تنظیم امور آنجا فرستاد. در همین وقت اعتمادالدوله عرض کرد که در سال ۱۲۹۷ ق سردار محمدابوب خان غازی را بامارت افغانستان انتخاب کرده و گفته بودند که عبدالرحمن خان را انگلیسان

امیر خوانده و ما او را قبول نداریم. چون امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۲۹۹ ق به قندهار تسلط یافت و دو نفر آخوند مشهور قندهار را که پیشرو و محرک بودند اعدام نمود. در سال ۱۳۰۹ ق در جنگ هزاره کمک نکردند و من به حضور امیر عبدالرحمن خان شکایت رسانیده گفتم که از صد هزار خانوار درانی قندهار شش صد نفر کمک رسیده است و همان کینه دیرینه هنوز بدل شان مانده و از امداد و اعانت علیه طایفه هزاره اغفال می‌ورزند و حال که باردگر به قندهار می‌روم مبادا همچنان خدمتی که لازم است بانجام نرسانند. اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی فرمود: شما بمردم درانی قندهار از طرف من سلام برسائید و بگوئید که امان‌الله از جانب پدر و مادر اولاد و قوم شما و برای استقلال و استقبال مستقبل شما و کل ملت و مملکت افغانستان خدمت و مجاهدت می‌ورزد.

اعتمادالدوله مدت زیاد به قندهار گذرانید و از گزارش احوال قندهار و هنگام عزیمت و اقامت آن در صفحات این کتاب در حصص متعلق بحث شده است.

در سال ۱۳۲۲ ق که سردار عبدالقدوس خان لقب اعتمادالدوله یافت، علی‌احمدخان [بن سردار خوشدل خان بن سردار شیردل خان لویناب] به همان تاریخ ایشیک آقاسی ملکی خطاب یافت. امور ملکی را علی‌احمدخان مذکور و امور نظامی را محمد سلیمان خان بن سردار محمد آصف خان بن سردار محمدیحیی خان در تحت اثر اعتمادالدوله انجام می‌دادند. یعنی از همان وقت تقریباً حیثیت و مقام صدراعظم را حاصل نمود. ولی چون زمام اختیار و قدرت ملکی و نظامی در عهد سراجیه بدست اشخاص دیگر سپرده بود. اعتمادالدوله مجال کار و فعالیت بمنزله صدراعظم نیافت.

بی‌بی فاطمه مشهور به اغه جان بنت اعلیحضرت امیر دوست محمدخان که در سال ۱۳۰۹ ش در کابل وفات یافت آن محترمه عیال سردار محمدعلی خان بن سردار پیر محمدخان بن سردار پاینده خان بارکزی و از بی‌بی فاطمه مذکوره که در زبان عموم به فاطوجان مشهور است.

یک پسر سردار امیرمحمدخان و یک دختر تاجور بیگم بوجود آمدند. تاجور بیگم بعقد ازدواج سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله گرفته شد و از بطن محترمه پسری بوجود آمد و جمعه خان خانم گذاشته. تاجور بیگم در شب شنبه (۲۰) میزان سال ۱۳۱۸ ش مطابق (۲۹) شعبان المعظم ۱۳۵۸ ق وفات یافت و این محترمه از مشهورات فضیلت عصر بود.

از پسران اعتمادالدوله: جمعه خان، محمدحیدرخان، پاینده محمدخان، غلام احمدخان، غلامحیدرخان مشهور اند. و افراد مذکور و پسران شان اعتمادی اسم خاندانی دارند. از احفاد اعتمادالدوله غلام سرور گویا اعتمادی پسر کلان سردار جمعه خان مذکور و نوراحمد اعتمادی پسر سردار غلام احمدخان مذکور مشهورتر اند.

اعتمادالدوله ده ماه قبل از انقراض سلطنت اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی وفات یافته است. لقب اعتمادالدوله در عهد سلاطین درانی افغان سه بار تکرار شده است. دفعه اول سردار شاه ولی خان فوفلزئی اشرف الوزراء، دفعه دوم سردار دوست محمدخان پسر کلان اشرف الوزراء موصوف در عهد احمدشاه

بزرگ ، دفعه سوم سردار عبدالقدوس خان در عهد سراجیه و اما در سال ۱۲۹۸ ش چون القاب لغو گردید اعلیحضرت امانالله شاه غازی برای اینکه به حیثیت سردار عبدالقدوس خان صدمه ای وارد نگردد بعوض اعتمادالدوله صدراعظم لقب داد. زیرا که القاب نائب السلطنه، معین السلطنه، عضدالدوله، عینالدوله تماماً منع، قرار داده شد.

تحفیف در مالیات اهالی کنرها

در ماه های عقرب وقوس سال ۱۳۰۶ ش، وزارت مالیه امور مالی علاقه کنرها را تفتیش نمود و در نتیجه معلوم شد که مبلغ چهل و هفت هزار و نهصد و شصت و دو رپیه از درکات غیر قابل حصول، بنام اضافه اجاره دار و ترازودار و غیره داخل شده است، در برج دلو سال ۱۳۰۶ ش در مالیات اهالی کنرها از طرف وزارت مالیه مجری و تحفیف داده شد.

محاکمه ملا عبداللطیف قاضی محکمه غور

در برج جدی سال ۱۳۰۶ ش مطابق جمادی الثانی ۱۳۴۶ ق و موافق دسمبر ۱۹۲۷ ع مؤمن نام شخصی از ساکنان ولایت غور به وزارت عدلیه افغانستان عارض شد و گفت هشتاد من تخم ریز زمین از عبدالباقی نام قرار قباله شرعی خریده ام و بیست و چهار سال ازین معامله گذشته در این وقت عبدالباقی مذکور بر من دعوی کرد که هشت سال می شود زمین مذکور را به رعایت نزد تو گذاشته ام زمین مرا بمن بسپار. دعوی ما بمحکمه شرعیه محول گردید. ملا عبداللطیف قاضی محکمه ابتدائیه حکومت غور بقباله ام پرداخت نکرده شاهدان ملکیت زمین از من خواست. من در عقب شاهدان رفته بودم، قاضی مذکور در غیاب من برملا متی من حکم کرد و عبدالباقی مذکور الی ان قضاء میعاد مرافعه، فیصله نامه را پنهان داشت. بعد از آن که مدعی مذکور فیصله را ظاهر نمود، قاضی مرافعه بنابر انقضا میعاد مرافعه دعوی مرا استماع نکرد.

وزارت عدلیه تحقیق مسئله را بنائب الحکومتی هرات محول نمود. محمدابراهیم خان بارکزائی نائب الحکومه بعد تحقیق نتیجه را بوزارت عدلیه فرستاد. از ملاحظه اوراق تحقیقیه در وزارت عدلیه معلوم گردید که مؤمن مذکور قباله (۲۴) ساله بدست داشت و در آنقدر مدت مالیات آنرا تادیه کرده و مالیه دهی او بدفاتر مالیات موجود است، لذا حکم داده شد که قاضی عبداللطیف مذکور از کابل به هرات رفته تحت محاکمه گرفته شود.

مقرری مدیر عمومی زراعت در وزارت تجارت

در برج دلو سال ۱۳۰۶ ش محمدصدیق خان سابق قاضی مرافعه گردیز از حضور محمودولی خان دروازی وکیل مقام سلطنت مدیر عمومی زراعت در وزارت تجارت مقرر گردید.

معاهده افغانستان و پولند

قرار خبر وارسا و در برج دلو سال ۱۳۰۶ ش مطابق جنوری ۱۹۲۸ ع کابینه وزراء دولت پولند معاهده مودت بین حکومت افغانستان و پولند را تصدیق نمود.

فرمان‌های اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی درباب جزاء مجرمین

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بقراری که مندرجات سراسر این کتاب نشان می‌دهد در عهد سلطنت خود بروفق احکام شریعت غرای اسلام چندین نظامنامه در هر خصوص توسط هیأت علماء جید و نویسندگان فاضل کشور افغانستان بوجود آورد که از آن جمله یکی نظامنامه جزاء است و در باب جزاء مجرمین دو ورق فرمان دستخطی آن پادشاه در دست است که اول بتاریخ دوشنبه (۷) ماه قوس سال ۱۳۰۵ ش مطابق (۲۳) جمادی‌الاول ۱۳۴۵ ق و دوم بتاریخ سه‌شنبه (۱۵) قوس سال ۱۳۰۵ ش مطابق اول ماه جمادی‌الثانی ۱۳۴۵ ق بعنوان حاکم کلان دایزنگی صادر فرموده و از هر دو متن مطالبی بدست می‌آید و ممکن به همین طریق بعموم حکام اطراف افغانستان بروفق فرمان‌های متحدالمال شاهی خبر داده باشد چون اصل موضوع از سطور دو ورق فرمان دستخطی اعلیحضرت ممدوح در معرض استنباط می‌آید اینک عیناً نقل گرفته بر اعتبار نگارش کتاب تاریخ امانیه می‌افزایم:

[فرمان پادشاهی نمره ۲۲۰۳ - ۷ قوس ۱۳۰۵]

«ع، ع محمدامان‌خان حاکم کلان دایزنگی برای تأمین امنیت آن ولا که متضمن رفاه عامه شود درباره مجرمینی که تنها بفقره قتل و دزدی و قطاع‌الطریقی که محکوم اعدام شوند و محکمه مرافعه فیصله محکمه ابتدائیه را تصویب کند یا محکمه مرافعه تنها حکم قصاص درباره محکوم نماید و خواه تعزیری بوده به مجلس جزاء محکوم اعدام شوند، اراده فرمودیم که مجازات شان از ابتدای سنه ۱۳۰۶ الی آخر ۱۳۰۷ بموجب فیصله محاکم بدون تمیز و استیذان حضورم در ولایات و حکومتی‌های اعلی و کلان از طرف نایب‌الحکومه‌ها و حکام اعلی و کلان در معرض اجراء گذاشته شود ولی تا وقت اقتضا نکند در انواع اعدام تعزیری حتی الامکان از توپ پرانیدن اجتناب نمایند و از قبیل غرغره و چاند ماری اجراء نمایند و اگر یک وقتی لزوم هم دیده شود توپ پرانیدن نیز جائز است.

این امر حضور تا آخر سنه ۱۳۰۷ مرعی‌الاجراء خواهد بود و اجراء مجازاتی که به محاکم مأمورین مربوط است یا در مجلس‌های مشوره از روی شهود و اقرار و قرائن فیصله می‌شود، کما فی السابق جریان خواهد داشت. شما را امر است که حکم مذکور را قرار فوق معمول دارید، امان‌الله.»

[فرمان پادشاهی نمره ۲۲۳۸ - ۱۵ قوس ۱۳۰۵]

«ع، ع محمدامان‌خان حاکم کلان دایزنگی در فرمان نمره ۲۲۰۳ حضورم موعده اختیارات شما را در مسئله مجازاتی که بموجب فیصله محاکم بدون تمیز و استیذان حضورم اجراء می‌نمائید از ابتدای ۱۳۰۶ الی آخر ۱۳۰۷ تعیین نموده بودم اکنون بتوسط فرمان هذا آن موعده را وسعت داده، امر می‌فرمائیم که از ۷ قوس

یعنی از تاریخ صدور فرمان نمره ۲۲۰۳ الی آخر ۱۳۰۷ مجازات محکومین مذکور را مطابق هدایات فرمان مصدوره در محل اجراء و تعمیل بگذارید، امیر امان‌الله»

تردید یک خبر مضحک

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در ماه جدی سال ۱۳۰۵ ش مطابق جمادی‌الثانی ۱۳۴۵ ق و موافق ۱۹۲۷ ع امر فرمود که چون دولت پادشاهی افغانستان می‌خواهد در سال ۱۳۰۶ ش داخل پسته بین‌المللی گردد، لهذا برای تحکیم مرادوات ما با ممالک خارج هم شناسایی تکت‌های پسته افغانی جمله افغان پوستج روی صفحات تکت‌های پستی افغانی نگاشته طبع شود. در آن ایام که اعلیحضرت غازی به سفر اروپا آغاز کرد تکت‌های پستی افغانی در ممالک خارج رسید و در برج جدی سال ۱۳۰۶ ش مطابق جنوری ۱۹۲۸ ع اخبار دلیلی میل انگلیسی در یکی از شماره‌های خود نوشت تا عصرهای نزدیک یک لفظ هم از الفاظ اروپایی بر تکت‌های پستی افغانی دیده نمی‌شد ولی روی یک مسلسلله جدیدی از تکت‌های پسته افغانی که اکنون به لندن رسیده بعلاوه نوشته زبان افغانی لفظ افغان پوستج نیز بخط انگلیسی بران شده است گویا این تغییر در تکت‌های پسته افغانی یک نوع تملق نسبت به انگلستان تصور می‌شود. محصول قیمت تکت‌ها (۲۳) پیسه تعیین شده است.

نگارنده خبر مضحک و بی‌معنی جریده دلیلی میل انگلیسی را ازین نگاه درج تاریخ امانیه می‌نمایم. در ماه‌هایی که اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی به سفر اروپا آغاز کرد و مرادوات بین‌المللی افغانستان را به ممالک خارج بیشتر از پیشتر قائم کردن خواست و خاصه که آرزو داشت عنقریب افغانستان در اتحادیه بین‌المللی پست داخل شود مخالفان ترقیات فوق‌العاده افغانستان ذرائع مخالفت خودشان را بوسائل گوناگون جستجو کرده کلمات و جملات بین‌المللی مختص بخود شمرده برضد مرام‌های مطبوعاتی و سیاسی افغانستان مستقل حرف‌های پوچ و بی‌معنی انتشار می‌دادند چون خواننده تاریخ خود بهتر قضاوت و سنجش می‌تواند تشریحات بیشتر را لازم نمی‌بینم.

ترتیب بودجه

در دوره سراجیه اولین بار باصول عصری ترتیب بودجه دولت روی دست گرفته شد و این اقدام نخست از طرف میرزا محمدحسین خان مستوفی‌الممالک و هجده نفر از اعضاء برجسته دیوان اعلی مملکت بعمل آمد و در ماه دلو ۱۲۹۲ شمسی ربیع‌الاول ۱۳۳۲ ق تصویب بامضا رسید.

صاحب سراج‌الخبار می‌نویسد: «میرزا محمدحسین خان مستوفی‌الممالک نایب‌سالار ملکی و نظامی^۱ که یکی از رجال مهمه دولت متبوعه ما است و از سال‌های بسیاری در خدمات و مأموریت‌های مختلفه دولتی حسن خدمات و کارگذاری‌های صادقانه شان سبقت نموده و مظهر توجهات جهان درجات خاص

^۱ چند سطر بلحاظ اعتبار تاریخ عیناً اقتباس شد و بقیه مطلب به تبدیل عبارت بقلم مولف این کتاب در پیرایه نگارش می‌آید و این مطلب اصلاً تحت عنوان مالیه در یکی از ستون‌های سراج‌الخبار افغانیه نگاشته شده بود (عزیزالدین).

ذات قدسیت صفات اعلی حضرت سراج الملة والدين گردید از چند سال است که بعهدہ نظارت جلیله مالیه یعنی مستوفی الممالک ممتاز و سرافراز می باشند با مأموران و اعضاء برجسته دیوان اعلی که هر یک در رشته های حسابداری و مالی و اداری وارد بودند مجلس مشاورتی بعمل آورده و موضوع ترتیب بودجه عمومی دولت را مطرح مذاکره قرار داد و از هجده تن نویسندگان مشهور کابل که جمع و خرج سالانه بقلم ایشان صورت آغاز و انجام می یافت استشاره جست و اگر که اصول جمع و خرج مالیات دولت سراجیه منتظم بنظر می آمد، ولی مستوفی الممالک خواست بودجه دولت را بطرز جدید و مطابق و مقتضیات عصر ترتیب دهد و حضار مجلس را بعین گفتار خویش مخاطب ساخت، چون در سرچشمه های دخل سلطنت سینه نسبت به سنوات ماضی از فیوضات توجهات پادشاه و پدر مهربان ما ذات اعلی حضرت سراج الملة والدين ادام الله دولته ترقی های بسیار نمایانی پدیدار آمده و کذالک در سرچشمه های خرج نیز نظر بسابق بعضی تغییرات و تزئینات و تنقیصات حاصل شده ضرور است که بقرار قاعده دخل و خرج یک ساله دولت را بسازیم. اما اگر ما این جمع و خرج ساختن خود را بطرز و اصول قدیم بسازیم دو نقص ملاحظه می شود:

یکی اینکه طول زمان و مرور ایام بکار دارد.

دوم اینکه طرز و اصول قدیم ما قریب الفهم نمی باشد لهذا چنانچه بسایه ترقی پیرایه ذات اعلی حضرت پادشاه ترقیخواه معظم همه امورات دولت یک نظم و نسق جدیدی گرفته اصول جمع و خرج مالیه را نیز می خواهیم که بیک طرز نو سلوپی از ملاحظه صاحب دولت گزارش دهیم تا هم نیکنامی اهل قلم جمع شدن کارها و هم واقفیت صاحب دولت.

محمود سامی

در تاریخ عهد سلطنت اعلی حضرت امان الله شاه غازی و حکمرانی بجه سقو باین نام شخصی معروف است که بالآخر بروز (۱۷) حمل سال ۱۳۰۹ ش بقتل رسید و اینک بر حسب اقتضاء تاریخ امانیه که تمام قضایای بزرگ و کوچک آنعهد را باید در آن درج نمود، اینک می پردازیم بمختصر شرح حال محمود سامی از آغاز ورودش بافغانستان تا انجام کارش.

محمود سامی از جمله جماعه داران عسکری دوره عثمانی و بروایتی جماعه دار موزیک بود و نظر باهلیتی که بساختن بعضی ترانه های عسکری و ترتیب صوتها و نغمه ها داشت دلالت باین روایت می نمود و اما اصلاً عالم عسکری بود. در سال ۱۳۲۲ ق بعد از نشر اشتها عفو عمومی که از حضور اعلی حضرت سراج الملة والدين از کابل انتشار یافت و بعضی قیود بموجب آن مرتفع گردید. در وقتی که جناب نقیب صاحب بغدادی وارد خاک افغانستان گردید، بواسطه و معرفت آن جناب محمود سامی و برادرش سید احمد وارد خاک افغانستان شدند و بامر اعلی حضرت امیر حبیب الله خان جاگزین و شامل خدمت گردیدند. محمود [السید محمود سامی] در مکاتیب دستخط می کرد و می گفت من از قوم نجیب سادات هستم و در همان دوره به تعلیمات عسکری مصروف گردید و در همان دوره چندبار مجازات دید.

و چون در اواخر دوره سراجیه از کابل فرار پشاور گردید، در ایام جلوس اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی واپس بکابل آمد. چون از سال ۱۲۹۹ ش قطعه نمونه تشکیل و در تحت اثر محمود سامی به تعلیمات عسکری آغاز نمود، حبیب‌الله ولد امین‌الله سقاء ساکن کلکان کوه‌دامان که از جمله سه صد نفر سپاهی قطعه نمونه بود محمود سامی رادیده می‌شناخت. اما چون بیش از فرد سپاهی شخصیت و شهرت نداشت مورد نظر خاص محمود سامی مذکور نبود.

محمود سامی که در عهد سلطنت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی رتبه نایب‌سالار و لقب پاشا یافت و قوماندان قول اردوی مرکزی مقرر و قدرت و نفوذ زیاد بهم رسانید. چون در خفا با مخالفین افغانستان دست داشت، و کسی او را نمی‌شناخت، در ماه اسد و سنبله و میزان سال ۱۳۰۷ ش که حبیب‌الله سپاهی قطعه نمونه بنام بچه سقو از جانب اهالی کوه‌دامان سمت شمالی کابل مشهور و در ماه عقرب و قوس سال مذکور اندازه شرارت و خیانت آن دزد جانی خلق آزار به منتهای شدت رسید، محمود سامی مشهور به جرنیل افندی که شخص هنگامه طلب و منتظر بربادی افغانستان بود، به همین نام که شنیده بود این دزد مشهور بالفساد از جمله سپاهیان قطعه نمونه از جمله سه صد نفر سپاهیان تحت اثر و تربیت کرده اوست، بذرائعی راه مراوده قائم کرده، بدستیاری آن دزد کوشیدن گرفت. چنانچه در ایام جنگ سقوی در اثر اندک اشتباهی که روی داد بتاريخ شنبه (۱۵) جدی ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۳) رجب ۱۳۴۷ ق و موافق (۴) جنوری ۱۹۲۹ ع دوائر قول اردو تعطیل و وظائف آن سراسر از وزارت حربیه اجراء و تعمیل می‌گردید.

و در همان شب و روز شنیده می‌شد که سبب تعطیل شدن دوائر قول اردو مرکزی از سبب خیانت محمود سامی قوماندان قول اردوی مرکز است که با اشرار جنگ نمی‌کند و فکر عموم متوجه این حرکت و تعطیل دوائر قول اردو را نیک تلقی می‌کردند و اشخاص فهمیده با مسرت می‌گفتند دست محمود سامی کوتاه گردید. ولی این کار وقتی بعمل آمد که بچه سقو ده روز بعد بر تخت سلطنت جلوس نمود. در جنگ اول بچه سقو وقتی در نزدیک کوتل خیرخانه زخمی گردیده به قلعه مرادبیگ رفت، وزیر علاج کدام داکتر مخصوص بود، خط محمود سامی هر روز برایش می‌رسید و از طرفداری خود اطمینان می‌داد و صبح روز سه‌شنبه (۲۵) جدی ۱۳۰۷ ش مطابق (۴) شعبان (۱۳۴۷) ق و (۱۴) جنوری ۱۹۲۹ ع که تا این ساعت بچه سقو در باغ‌بالا و تازه اقدام باخذ بیعت نموده بود، محمود سامی چهل‌تار عربی بر سر بسواری گادی چهار عراده پی نزد او رفت و با او خیلی امدادهای مادی نمود و به شخص بچه سقو بحیث یک مشاور خصوص و یک معلم مشفق دوره قطعه نمونه و هم عصر حکمرانی او کار می‌کرد. چنانچه ورقه مصور بیان‌نامه بچه سقو که سراپا متن آن در این کتاب گرفته شده است از طرف محمود سامی تسوید و ترتیب یافته، پیش از بکار افتادن اخبار حبیب‌الاسلام بطبع رسیده است. و بدان وسیله و بعضی نشرات دیگر سقوی خیانت‌های بس بزرگ از نگاه نشر اعلانات مضره در تقبیح و توهین بزرگ‌ترین و محترم‌ترین رجال معاصر افغانستان نمود و بسیار الفاظ ناسزاوار و بیان‌های دل‌شکنی را ایراد کرده، انزجار خاطر عموم را بار آورد. چنانچه در برج شمالی ارگ بحضور بچه سقو اقرار نمود که: من به قول اردو نایب‌سالار بودم جنگ و شورش که شد برای نظامی و غیره سپاهیان تعلیم می‌کردم و می‌گفتم که شما همراه حبیب‌الله‌خان

جنگ نکنید و هرگاه مقابل شدید شکست بدارید و یک روز در برنده وزارت حربیه گفته بود: این رتبه نایب سالار و عزتی که امیرصاحب خادم دین داده از روی خدمت و اخلاص من است که بوی کرده ام. و به همین اعتماد او سیداحمد برادر محمود سامی که در عهد امانیه مدیر گمرک بود، در وقت سقو به همراه عبدالرحیم خان کوهستانی و خلیل الله [پسر محمدحسین مستوفی سابق] و میرزا محمدقاسم بجانب مزار فرستاده شد.

در ماه قوس سال ۱۳۰۸ ش در این وقتی که از جریان امور دوره سقوی سخن رانده می شد، محمود سامی که تا هنوز از گزارش احوال او پوره معلومات بدست نیامده بود، و بدین لحاظ که شخص مهاجر و بیکیس و پسران خورد سال داشت، از قتل و حبس معاف گردید، و اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی فرمود که بعد از سپردن وجه باقیات از افغانستان اخراج گردد.

اما چون جرم‌های او نهایت بزرگ و غیر قابل عفو بود، بالاخره تحت محاکمه گرفته شد که شرح آن در این کتاب نگاشته آمده است و تا آنکه بروز (۱۷) حمل سال ۱۳۰۹ ش در دامنه سیاسنگ کابل اعدام گردید.

سردار محمدیونس خان نایب‌الحکومه سابق قندهار ولد سردار محمدعلی خان ولد سردار سلطان محمدخان طلائی که محمدیونس خان مذکور پسر خاله سکه اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی است روز سه شنبه (۸) جوزای سال ۱۳۵۲ ش بنگارنده این تاریخ در منزل خودش واقع، شهرنو کابل گفت: بعد از انقراض سلطنت اعلیحضرت غازی پسر خاله ام فقط سه بار بخدمت او رسیده توانستم و گفتم: در خصوص محمود سامی بحضور اعلیحضرت غازی موصوف بیان کردم در ساعتی که محمود سامی را بعد محاکمه در دامنه سیاسنگ کابل اعدام نمودند، حاضر بودم. چپن عنابی شکل عربی که باطرف یخن آن چرمه دوخته بود در برداشت. در وقت اعدام چشمان او را بسته کردند و سیدشریف سریاور با وصفی که شاگرد محمود سامی بود تفنگ را از دست سپاهی گرفت سه بار فیر کرد و اما کارتوس آواز نداد و سپاهی گفت تفنگ خراب است، فیر نمی‌تواند و این سخن گفته تفنگ را واپس به سپاهی داد و بجانب شش نفر سپاهی که مأمور امر اعدام بودند اشارت رفت و گلوله‌های تفنگ سرداده شد و آخرین گلوله به شقیقه محمود سامی اصابت کرد و حیاتش خاتمه یافت. بعد اعدام همان چپن عربی خودش را به رویش هموار کردند و در همین دقایق که عمر او خاتمه یافت، حضرت شوربازار رسیده و گفت امر حکومت بجا شد و اینکه محمود سامی سید است برما لازم است که جسد او را برداریم و معلوم نشد که جسد او را بکجا نقل داده دفن کردند و گفت بعد این حکایت بحضور اعلیحضرت امان‌الله خان غازی گفتم: محمود سامی یک شخص مهاجر و در عهد دولت عثمانی بوطن خود محض جماعه دار موزیک بود و در عهد سراجیه سردار عنایت‌الله خان معین‌السلطنه برادر شما او را بحویلی خود خواسته سخت قمچین زد و دندان‌هایش را بذریعه لت و کوب شکستاده براسب سوار کرده از افغانستان فرار پیشاور نمود و محمود سامی تا ایام جلوس شما در پشاور می‌گذرانید و شما با‌آغاز سلطنت خود او را پس بکابل خواسته نوازش فرمودید و رتبه نایب سالار نظامی و لقب پاشا اعطا کرده قوماندان قول اردو و آمر مکاتب عسکری مقرر

و جایداد و املاک زیاد بخشش فرمودید تا آنکه از نفوذ و قدرت عسکری و کثرت اعتبار رسمی و ثروت زیاد و اعتماد خویش که با خاندان محمدزائی پیدا کرده بود، دست بخیانیت دراز کرد و باعث پیشرفت و کامیابی بچه سقو و استقرار امارت آن غاصب تاج و تخت افغان گردید. و این خیانت بزرگ او در ایام محاکمه بکلی ثابت گردید.

عبدالرزاق خان محمدزائی

عبدالرزاق خان محمدزائی در اواخر دورهٔ اعلیحضرت امیر حبیب‌الله خان در سال ۱۲۹۴ ش مطابق ۱۳۳۴ ق در قرقین و خمیاب و بوساغه و وظیفهٔ فوجداری داشت و بعد از آن در سال ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ ش به دولت آباد و در آنجا در سال ۱۲۹۹ ش مطابق ۱۳۳۸ ق بحکومت چهار بولک مقرر گردید. و در سال ۱۳۰۳ ش در جنگ سمت جنوبی واقعه ملاعبداله لنگ و عبدالکریم [بن امیرمحمد یعقوب خان] و تحت اثر علی احمدخان بارکزائی ایشک آقاسی ملکی سابق فرستاده شد. در ماه عقرب و قوس سال ۱۳۰۷ ش در ایام اغتشاش مردم شنوار و خوگیانی را برضد محمودخان یاور [قوماندان قواء اعزامی کابل]، تحریک و نقد و جنس او را بتاراج داد و نیروی عسکری امانیه را مضمحل گردانید. در سال ۱۳۰۸ ش به همراه سردار محمدهاشم خان کمک و معاونت زیاد کرد و او را چندین روز در خانهٔ خود جاداد و مردم را بکومک سردار محمدهاشم خان بجهت مقابله با قواء سقوی تحریک و تبلیغ نمود و در بدو تأسیس سلطنت اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی به وکالت حکومت کلان اسمار و بعداً اصالتاً بحکومت مذکور و از آنجا به حکومت کلان سمت شمالی تبدیل و از آنجا به حکومت اعلی میمنه و در ماه سرطان سال ۱۳۱۴ ش بحکومت اعلی فراه مقرر و در اواخر عمر مصاحب حضور اعلیحضرت محمدظاهرشاه مقرر گردید.

مذکور شخص قوی هیکل، بلندقامت و نگارندهٔ این تاریخ او را در همین وقت که مصاحب حضور شاهانه بود در ارگ دیدم و بعد از معرفی گفت کتابی حاضر طبع دارم اگر در بهتر ساختن حسن صوری آن با من کمک شوید. همان کتاب تحت صحافت بود که مطبوعهٔ دولتی در ماه قوس سال ۱۳۳۷ ش حریق شد و فقط یک جلد بصورت پروف در دستش ماند و دیگر اوراق یکسر طعمه آتش شد. عبدالصمد حامد پسر اوست که جوانی بعمر بیست به ریاست و بعد والی و به کم وقت دیگر وزیر و در سال ۱۳۵۰ ش معاون صدارت عظمی و از تأسیس جمهوریت بیکار ماند.

در سوانح عبدالرزاق خان خلاها موجود است که نه خودش بیشتر شرح داد و نه از زیان محمودخان یاور مطالبی شنیدم. اما آخندزاده محمدابراهیم بارکزائی یکنفر رسالهٔ شاهی دورهٔ امانیه که در جنگ ماه عقرب و قوس و جدی سال ۱۳۰۷ ش در سمت مشرقی شامل و واقعات را بچشم سر دیده بود از عبدالرزاق خان شکایت نمود.

یک واقعهٔ خاندانی در فصل خزان سال ۱۳۰۶ ش

فضل احمدخان فرقه‌مشر نوادهٔ حافظ غلام احمدخان وزیرمختار بن سردار حافظ شیرمحمدخان مختارالدوله اشرف‌الوزراء بن سردارشاه‌ولی خان اشرف‌الوزراء قوم فوفلزائی در اوائل عهد سلطنت

اعلیٰ حضرت امان اللہ شاہ غازی با پیغلہ مسماة مستورہ سلطان بنت غلام سرور خان بن سردار عبدالکبیر خان بن سردار امیر خان بن سردار عبداللہ خان دیوان بیگی وکیل الدولہ قوم فوفلزائی ازدواج کرد. و بدین علت کہ از محترمہ مذکورہ در مدت شش سال فرزند بوجود نیامد و اینکہ فرقہ مشر مذکور شخص شراب نوش و لاقید بود، در سال ۱۳۰۵ ش با دختر محمد اکرم خان مشہور بہ جرنیل کاکوجان خسریہ امیر عبدالرحمن خان کہ جنرال مذکور بن سردار فقیر محمد خان محمدزائی بود راہ معاشقہ بازی و می گساری باز کرد و در ماہ قوس سال ۱۳۰۶ ش کہ اعلیٰ حضرت امان اللہ شاہ غازی عازم ہند و مصر گردید با دختر جرنیل کاکوجان ازدواج کرد و باعیال اول خود مستورہ سلطان ترک علاقہ نمود. چون فرقہ مشر مذکور و زوجہ ثانی اش بمسکرات و لاقیدی ہا عادت گرفته بودند، در ماہ قوس سال ۱۳۰۶ ش مستورہ سلطان عیال اول خود را کہ ہرچند از قوم خودش و دختر خالہ سکہ اش نیز بود بدون سبب طلاق داد. اما از ترس علیا حضرت و دودمان وکیل الدولہ طلاق خط او را نمی فرستاد. مستورہ سلطان بخانہ محمدولی خان دروازی وکیل مقام سلطنت بہ نزد عذرا سلطان عیال وکیل مذکور کہ بی بی گل لقب داشت و دختر سردار فقیر محمد خان بن سردار محمد عمر خان بن سردار محمد کلان خان فوفلزائی بود، عارض شد.

عذرا سلطان [بی بی گل] بدون آنکہ موضوع را بہ شوہر خود محمدولی خان وکیل راجع سازد، بحکم خود فضل احمد خان فرقہ مشر را بدہان در حرمسرا [واقع پشت گدام ہا حال ہوتل کابل] خواست و بہ ملازمین خود داناند کہ اگر فرقہ مشر زبان بہ تکلم گشود و آنرا خوابانیدہ بمرگ لت و کوب نمایند و اگر ساکت ماند بمحض دشنام ہای رکیک اکتفا ورزند. حینی کہ فضل احمد خان بدر حرمسرا حاضر شد مورد شدیدترین دشنام ہای ملازمین قرار گرفت. فضل احمد خان از گزارش نہ بطور شکایت بلکہ حکایتاً بہ محمدولی خان خبر رسانیدہ گفت اینک فوراً خط نوشتہ بحضور بی بی گل تقدیم می کنیم. محمدولی خان بخانہ وقتی وارد شد بہ بی بی گل عیال خود گفت: یکنفر فرقہ مشر و باز قوم خود را کہ او نیز سردارزادہ است نباید چنین توهین و تحقیر کرد. عذرا سلطان [بی بی گل] گفت: اگر او افغان درانی بودی ہرگز چنین خجالت تاریخی را بر خود قبول نکردی چہ در اثر ازدواج با یکنفر فاحشہ عیال عفیف و نجیب خود را کہ دختر خالہ سکہ و ہم قوم معتبرش بود ہرگز طلاق نمی داد و می دانید کہ این حرکت در نزد طائفہ درانی تا کدام اندازہ دلیل پستی و بی غیرتی شناختہ می شود و معلوم است کہ شما از قانون طائفہ افغان خبر ندارید و اعلیٰ حضرت غازی کہ خودش از پدر و مادر افغانی است وقتی بکابل بیاید و خبر شود فضل احمد دیوث را بگلولہ تفنگ ہلاک می سازد.

محمدولی خان خندہ کنان گفت: من غیرت افغانی ندارم؟ عذرا سلطان گفت: از سوال شما معلوم شد کہ فاقد این جوہر ہستید و من خودم جواب اعلیٰ حضرت غازی وقتی کہ مع الخیر از سفر اروپا بیاید می گویم و خواہش می کنم کہ چنین شخص پست ہمت و بی حیمت را بافسریت نظام مگذارید.

محمدولی خان بقہر شدہ گفت: شما از نفوذ و قدرت خودم استفادہ می کنید و ہم خود مرا مطعون قرار دہید. بی بی گل گفت: شما از فیض خویشی من وکیل مقام سلطنت و صاحب اینقدر اعتبار و اعتماد

شده اید و الا غلام بچه اوزیک بخارائی بودید، من خود وکیل مقام سلطنت هستم و خود به نیروی خود حکمروائی می‌کنم و بر سر این مسئله در دو خاندان منازعه پیدا شد. و از زمستان سال ۱۳۰۶ ش مناسبات خاندان وکیل الدوله و وزیرشاه ولی‌خان مجدداً برهم خورد.

مستوره سلطان حکایت نمود در همین وقتی که من و بی‌بی گل در خانه محمدولی‌خان گرد یک صندلی نشستیم بودیم یکنفر خادمه لفافه‌ای را که بخط فضل‌احمد نوشته بود در پیش گذاشت و در متن طلاق خط را گذاشت سپرد. وقتی رجال بزرگان وقت اعم از زن و مرد که از این قضیه اطلاع یافتند خیلی متأسف گشته به فضل‌احمدخان نفرین نمودند. مستوره سلطان در بهار سال ۱۳۱۰ ش با سیدخان فرقه‌مشر بن امرال‌خان قوم اندر ازدواج کرد و در سال ۱۳۱۵ ش در وقتی که شوهرش محبوس بود، وفات یافت.

فضل‌احمدخان بعداً بکردار خود خیلی نادم و در هر جا فردی از خاندان وکیل‌الدوله را می‌دید بسیار عذر می‌خواست. در عهد نادرشاهی چند وقت در جمله صاحب‌منصبان احتیاطی و بعداً موقوف و خیلی حقیر و منفور حکومت و مردم گردید و تا ماه قوس سال ۱۳۵۲ ش که این صفحات نقل گرفته می‌شود و در شهر نو کابل حیات دارد.

مختصر سوانح سردار عظیم‌الله‌خان سدوزائی [وزیرزاده]

در صفحات اول تاریخ امانیه از تشکیل اولین هیأت وزراء که بار اول بنام ناظرین دولت منحیث وزراء هیأت کابینه دولت روی کار آمدند یک تن سردار عظیم‌الله‌خان است که برتبه ناظر زراعت و تجارت یعنی وزیر زراعت و تجارت که آن وقت هردو واحد اداری مملکت در تحت اداره یکنفر وزیر اداره می‌گردید، برسمیت کامل شناخته شد.

اولین مرد فاضل و دانشمندافغان که زبان انگلیسی را بسویه عالی آموخت و ترجمان بزرگ و منیجر بار آمد. سردار عظیم‌الله‌خان ابن سردار محمدعباس‌خان ابن سردار محمدعثمان‌خان نظام‌الدوله ابن سردار رحمت‌الله‌خان معتمدالدوله وزیر اعظم ملقب به وفادارخان ابن نواب فتح‌الله‌خان ندیم خاص ملقب به وفادارخان از خاندان کامران‌خیل عشیره سدوزائی قوم فوفلزائی درانی افغان است. سردار رحمت‌الله‌خان وزیراعظم جد بزرگ و مشهور او که در اواخر سال ۱۲۱۳ ق در قندهار باعث کشتن سردار پاینده‌خان بارکزائی و همدستان او گردید، شدیدترین دشمنی بین خاندان کامران‌خیل سدوزائی و خاندان محمدزائی بارکزائی پدید آمد و تا زمان زیاد ادامه داشت. سردار محمدعثمان نظام‌الدوله که در عهد سلطنت اعلیحضرت شاه‌شجاع‌الملک درانی رتبه وزارت داشت در اوقات اخیر با آنکه از بنی اعمام و هم‌خسریه شاه‌شجاع‌الملک موصوف بود ولی در مواقع انقلاب و انقراض آن سلطنت، سیاست خاصمانه را به صمیمانه تبدیل داده، طرفدار اعلیحضرت امیر دوست‌محمدخان گردید و سیاست این شخص و نواب غلام‌محمدخان وزیرمختار [ابن حافظ شیرمحمدخان مختارالدوله ابن سردار شاه‌ولی‌خان اشرف‌الوزراء] و سردار محمدعمرخان [ابن سردار محمدکلان‌خان عضدالدوله ابن سردار محمدعلم‌خان وکیل‌الدوله ابن سردار عبدالله‌خان وکیل‌الدوله]، این که بود چون سلاله احمدشاه درانی در مرحله انقراض رسیده و ممکن

نیست که در اثر دشمنی شدید انگلیس بعد از این فرد دگر از خاندان سدوزئی سلطنت بتواند، و لذا برای اینکه بتحریک دولت استعماری کدام جمعیت دیگری از مردم غیر افغان هیأت حاکمه طایفه افغان قرار داده نشود، بهتر است که در استقرار سلطنت خانواده محمدزائی بکوشیم تا سلطنت طایفه درانی برپا نرود.

اما با وصف این کوشش که تاریخ خود شاهد است در دوره سلطنت اعلیحضرت امیر دوست محمدخان سلاله‌های دوره سدوزائی بطوریکه لازم بود بمراتب بزرگ نرسیدند و برتبه‌های متوسط خوش نشده کینه بدل ماندند و یک عده سرداران سدوزائی در اثر اشتباهاتی که رخ داد محکوم بفرار نیز شدند که از آن جمله است پسران سردار محمدعثمان خان نظام‌الدوله ابن سردار رحمت‌الله خان متعمدالدوله که از کابل به پیشاور رفته اقامت گرفتند.

سردار محمدعباس خان ابن سردار محمدعثمان نظام‌الدوله که مرد عالم و فاضل و عاقبت‌اندیش بود بامور سیاست دخیل نگردید و اما چون مرد ادیب و فلسفی بود در هندوستان بر ضد سیاست انگلیس به ترتیب و تألیف بعض مقالات و رسائل تاریخی کوشیدن گرفت و بفرزند خود عظیم‌الله خان همیشه توصیه می‌فرمود که موطن آبائی خود را قطعاً و در هیچ زمان فراموش نکند و همیشه سعی ورزد تا برای افغانستان مرکزی که مهد اولین و اساسی طایفه افغان و مرکز سلطنت بزرگ این قوم نجیب است مصادر خدماتی بشود.

در سال ۱۲۹۷ ش وقتی که اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان در شهر کابل بر تخت سلطنت جلوس نمود، دولت انگلیس محمدافضل خان ابن سردار محمدعثمان خان نظام‌الدوله را که کاکای سردار عظیم‌الله خان بود بدارالسلطنه کابل برسم سفیر فرستاد و چند وقتی اقامت ورزید و سیاست دولت انگلیس این بود که یعنی این خانواده از زمان سردار رحمت خان جدشان تا اکنون با خانواده‌شاهی محمدزائی عناد پدرکشی دارند، ممکن خدمتی بنفع دولت انگلیس بنماید، و بوی گفته شده بود که اگر در خصوص سرحدات افغانستان کنونی خطوطی را اساس قرار داده از افغانستان مجزاء نماید، حکومت قسمت‌های مجزاء شده افغانستان کبیر بوی داده خواهد شد و ضمناً خواسته بود که به امیر عبدالرحمن خان تخویف نماید که اگر با دولت بریتانیا شرائطی را در نظر نگیرد اینک شدیدترین دشمن خانواده شما که فی الحال در پشاور و لاهور بسر می‌برند در صحنه رقابت کشیده خواهند شد.

سردار محمدافضل خان کامران خیل سدوزائی مذکور در حین اقامت خود بدارالسلطنه کابل به اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان گفت همانطوری که پدرم سردار محمدعثمان خان نظام‌الدوله مرحوم با خاندان شما ترک عناد پدرکشی نموده برعکس راه دوستی و صمیمیت در پیش گرفت، من و برادرم محمدعباس خان نیز عین آن شیوه و روش را مرعی می‌داریم. باسلوب همان زمان در داخل شهر کابل نزدیک بالاحصار امر فرمود و در همان سال بپایه اكمال آمد. در خلال همین مدت دسته‌های لشکر را در حصص مختلف شش گروهی کابل بجایای لازم حکم توقف داد و خود با جمعیت وزراء و ندماء و لشکر خاصه خوانین سواران فوج نظام شاهنشاهی که بنام بیگ‌زادگان نیز معروف بودند، در نقطه خوش آب و هوای ییلاق

پغمان تا اواخر فصل تابستان گذارانیید و در سال ۱۱۸۱ق که در همین سال فکر انتقال خرقة واجب‌التعظیم حضرت رسول کریم صلعم از جوزگون [فیض‌آباد بدخشان] بکابل و از آنجا تا اوئل سال ۱۱۸۲ق اتفاق افتاد. در سال ۱۱۸۱ق باردگر در هنگام اقامت خود بکابل قصری ساخت و متوجه سائر آبادی‌های کابل نیز گردید که شرح آنرا در تاریخ احمدشاهی جلد دوم کتاب سلطنت افغان نگاشته ام. و این اقامت‌های پنج ماهه و هفت ماهه‌شاهنشاه عالم پناه موصوف در جال دولتی معینی آن بار دگر موجب ترقی همه نقاط دیار کابل بشمول پغمان علیا و حواشی و حوالی تحت آب آن منطقه گردید.

اعلیحضرت احمدشاه درانی در فرمان مورخ (۱۴) ربیع‌الاول سال ۱۱۸۴ق که از قندهار بعنوان شاهزاده اسکندر فرمانروای کابل فرستاده از پغمان و مربوطات آن باین عبارت تذکر داده: «... که واقع است در قریه یوسف بنگی پیوست رودبار محال پغمان دارالسلطنه مذکور... . و از عمال ستوده اعمال و ضباط با احتیاط بلوک پمقان و امین بارخانه و داروغه مواشی و ملک قریه باغبانان مطابق شرح احکام قضا انتظام به هر وجه بازخواست و واریسی نموده، مصادر احوال آن محال را علی‌التواتر قلمی دارد...» و آن پدر ادب دوست و تاریخ پسند بعموم قهرمانان آینده افغان و خاصه مسند نشینان اورنگ خلافت خودش، بقرار این اقدام در خصوص بهتر ساختن موقعیت خطه به شت سامان پغمان داناند که:

دادیم نشان بگنج مقصود ترا گر ما نرسیدیم تو شاید برسی

اعلیحضرت تیمورشاه درانی که در سال ۱۱۸۶ق بر تخت سلطنت موروث نشست و در همان سال وارد کابل و این شهر شهر را دارالسلطنه دائمی مملکت افغانستان مرکزی و ممالک اجزاء قلمرو امپراتوری آن قرار داد. به پیروی از فکر و نظر آن قبله ارفع و اقدس خویش بطور اغلب ایام زمستان را بجهت واریسی امور بلاد شرقی امپراتوری درانی در پشاور و جلال‌آباد سپری می‌نمود، و در ایام بهار که بدارالسلطنه کابل تا اواخر ماه جوزا استقرار می‌جست، در موقع حلول ایام تابستان، بجهت جلوگیری از ظهور و شیوع امراض مهلکه مسریه، عموم دسته‌های عساکر را که پرورده آب و هوای گوارای همچو پغمان می‌بودند، در حصص تکانه و جلریز و دیوگان و تکانه خمار و دره‌های کوه‌دامان تقسیم می‌فرمود. و چون بلوک پمقان یعنی قسمت غرب چهاردهی کابل و ساحه پغمان علیا که حال بنام ولسوالی پغمان یاد می‌شود، و پیوستگی قریب به شهر پخته و بالاحصار آن دارد خود بمعیت شاهزاده گان و اعضاء خانواده شاهنشاهی و امناء دولت و لشکرهای خاصه، اغلبه اوقات را بدانجا سپری می‌نمود، و از تجمع و ازدحام افراد سپاه نظام و حیوانات فیل، اشتر، اسب، قاطر، گاو میش و غیره در محیط مرکزی شهر کابل حکم ممانعت می‌داد و آنهمه را بجاهای بعید و سرسبز می‌فرستاد و از همین حسن توجه بامور حفظ صحت عساکر و عامه مردم بود که سایه باغ و چنارستان و کناره‌های دریای مصفا و خروشان پغمان در همه اوقات تابستان مورد علاقه و توجه مزید اولیاء دولت هر عصر سلطنت افغان قرار گرفت و چنانکه میوه گیلاس که بنام شاه‌آلو معروف است از پغمان به تحفه پذیرفته، به اقارب و دوستان فرستاده می‌شد و علاقه‌مندی بحصص غربی حدود پغمان یعنی دره‌های پیوست دامان کوه پر برف و آب و عزیمت همه وقته بانجا که ضمناً حفظ صحت عموم از لحاظ سردی هوا و خوبی و صفایی آب مدنظر و حکمتی در این امر از هر نگاه

مضمربود، بالآخر شکل یک عنعنۀ شاهی را بخود گرفت و این رسوم فراموش ناشدنی که نه جنبه تفریحی بلکه حفظ صحت عمومی را مرعی می‌داشت تا عهد سلطنت ثانی اعلیحضرت امیر شیرعلی‌خان مرحوم دوام داشت و دائماً از باعث حدوث امراض تابستان را در پغمان و فرزه و استالف گذرانیدند و پغمان از لحاظ نزدیکی به شهر کابل طبعاً اهمیت بیشتر داشت.

در سال ۱۲۹۶ق چون اوضاع بس ناگوار رخ داد، اندک توقفی در این رسوم پدید آمد و چون آن مراسم شاندار سلطنتی بحفظ خاطر عموم بود، اعلیحضرت ضیاء‌الملءوالدین امیر عبدالرحمن‌خان از بدو سلطنت خود بحفظ این مراسم شاندار اقدام فرمود و سبب این علاقه و ارتباط به پغمان کابل آن بود که در فصل تموز رساندن برف و یخ از کوه پغمان تا شهر کابل بوسائل آن زمان تا حدی ناممکن و دشوار بود که رجال خانواده‌شاهی و اکثر خاندان‌های مقتدر و متمول و صاحب‌منصبان ملکی و نظامی لازم می‌دیدند که از باعث دریافتن یخ و برف نیز ایام گرمای تابستان را در نقاط پغمان و بیکتوت بگذرانند تا سبب مزاحمت خودشان و هم عمله و نوکر و اهالی شهر کابل نشوند. در صورت انتقال عدۀ کثیری از عساکر و مأمورین دولتی و خانواده‌های بزرگ از شهر کابل به پغمان بدیهسیت که کمک و مساعدت زیادی بحال شهریان و اطرافیان بعمل می‌آمد و از دوره احمدشاه غازی و تیمورشاه غازی یادگارهای عمرانی از قبیل قلعه یعقوب‌علی‌خان عرب، قلعه فراش‌ها که تیمورشاه درانی غازی محمدقراچه داغی تبریزی را داروغه فراشخانه مقرر کرد و از سال ۱۱۸۶ق او را در پغمان کابل مسکن بخشید و بعد از وی پسرش نوروزعلی‌خان را در سال ۱۱۹۲ق مقرر نمود و قلعه و مسکن آن خاندان تاکنون در پغمان بنام قلعه فراش‌ها مشهور است و هکذا قلعه و املاک سردار عبدالحمیدخان ابن وزیر شاه‌ولی‌خان، قلعه و باغ سردار میر هوتک‌خان ابن سردار زمان‌خان فوفلزائی و قلعه ملا عبدالغفارخان جدیدالاسلام در عصر محمودشاه درانی، ماشی‌خان بارکزائی آنرا خرید و در کنار رود پغمان بنیایافته است و کشکک بالا و پایان از همان وقت محل استقرار عده‌ای از سرداران فوفلزائی درانی قرار گرفت. جباخانه پغمان و محل توپ چاشت متصل زیارت پیر بلند، و محل نواختن نقاره‌های نوبتی‌شاهی از همان دو عصر مشعشع شاهنشاهی درانی اساس گرفت و تا زمانه‌های مابعد مروج ماند و انتقال مردم ابراهیم‌خیل و اوریاخیل و عشیره عیسی‌خیل قوم ابراهیم‌خیل از نواحی پشاور بدانجا خوبتر بر اهمیت اجتماعی و قبائلی منطقه علیا پغمان یعنی ولسوالی امروزی آن علاقه افزود و قلعه میرزا کاشف نیز در اوائل عصر تیمورشاه درانی در بلوک پمقان بناء گذاشته شد و محمدهاشم پسر او معازمان‌شاه درانی و از خوانین آن نواحی و مرد صاحب رسوخ و جایداد بوده و نیز قلعه‌شاه درواز از یادگارهای عمرانی عصر سلطنت اعلیحضرت زمان‌شاه درانی است، و نیز قلعه الله‌دادخان فوفلزائی از یادگارهای عمرانی عصر سلطنت اعلیحضرت شاه‌شجاع‌الملک درانی در بلوک پغمان است.

در سال ۱۲۹۷ق که اعلیحضرت امیر عبدالرحمن‌خان به تخت سلطنت افغانستان در شهر کابل جلوس نمود، از اوائل سلطنت فکر آن پادشاه مصروف ساختمان باغ‌ها و قلعه‌ها و قصرهای متعدد سلطنتی و

قرارگاه‌های عسکری گردید و برای از قوه بفعال آوردن این منظوری عالی، بااستخدام مهندسين معماران نجاران و آهنگران اقدام فرمود و در وقتی که مهندسين استخدام و وسائل و لوازم تا حدی فراهم آمد از اولين تصاميم عمرانی امير موصوف يکی اين بود که توأم باحداث ارگ جديد شاهی کابل در حوزه علیای بلوک پمقان محال دارالسلطنه کابل در نقطه‌های بين دره و دامان کوه پغمان و بیگتوت نیز بطرح بعضی عمارات حکومتی پردازد و بروفق این مامول برگد ملکی عبدالسبحان‌خان کشمیری را که بنام هندی نیز معروف و از طرف دولت پادشاهی افغانستان استخدام و در علم هندسه و ریاضی تا اندازه‌ای مهارت و دسترس داشت، از حضور بامور مهندسی عمارات پغمان مأمور فرمود و پس از طرح نقشه مهندس مذکور که از سال ۱۳۰۴ ق آغاز کرده بود در مرور دو سال قسمتی از آن عمارات در پغمان قابل نشیمن شد. اما امير موصوف پيش از عمرانات جديد، ایام تابستان را بدانجا می‌گذرانید. چنانچه در صفحه (۲۰۴) و (۲۰۵) کتاب تقویم‌الدین طبع کابل نوشته شده است که: بتاريخ یوم جمعه بیست و دوم شهر ذیقعدةالحرام سنه ۱۲۰۴ هجری مطابق بیست و دوم برج اسد حضرت شهریار سکندر وقار در محل پمقان که از محالات سرسبز خوش هوای دارالسلطنه کابل است جهت تتره و تفریح خاطر عاطر نزول اجلال داشته و دران روز جمعه سعادت اندوز، زعمای علمای افغانستان را به حضور مهر ظهور خود بار داده، هر کدامی را بخطاب مستطاب خود بدینگونه سرافراز فرمودند که مکنون ضمیر منیر و مرکوز خاطر خطیر ما آنست که تالیفاتی که در خصوص ترغیب جهاد و صیانت عقائد عامه مسلمانان از خلط و آمیزش اعتقادات طوائف گمراه مانند وهابیه و غیره نمودید همه را بحضور عالی ما حرفاً حرفاً خوانده تا تهذیب و ترتیب آن بر حسب استصواب رای ما شده، بعد از طرح زوائد و شرح فوائد تالیف جدید از آن درست شود. لهذا هریک علماء عبارت تالیف خود را شروع بخواندن نموده اعلیحضرت حک می‌فرمودند.^۱

در اثر کوشش مهندس و عمله فنی این وقت صورت خیابان‌ها و معابر پغمان نسبت به دوره‌های پیش توسعه یافت. ولی چون تا آن وقت موتر و گادی و غیره وجود نداشت به شوارع عمومی و فرعی آنجا آنقدر وسعت را مناسب ندیدند و منظور حکومت این بود که از باعث توسیع جاده‌ها اغلب اشجار و سبزه‌زارها از بین می‌رود و امیر عبدالرحمن‌خان در خصوص عمرانات منطقه علیا پغمان از سیاست شاندار دوره سلاطین سدوزائی درانی تائید و پیروی نمود و از مقدمات کار سلطنت آن که بعد برهم خوردگی اوضاع عمومی کشور که قواء متجاوز مصادر خرابی‌ها شده بود، دوباره بذل توجهی از طرف دولت پادشاهی افغانستان بر موضوع طرح و ترمیم عمرانات مبذول فرمود، که از جمله یکی همین خدمت پرمفعت اوائل عصر سلطنت او در خصوص ساختمان جدید قسمت علیا منطقه وسیع پغمان است که نباید از نظر تاریخ دور داشت.

منشی محمدنذیر هندی که خانه اش در گذر اندرابی کابل بود گفته بود: «من در عهد سلطنت اعلیحضرت

^۱ کتاب مذکور بانتظام میر محمدعظیم سارجن میجر و باهتمام عبدالرزاق دهلوی در مطبع دارالسلطنه کابل طبع شده است. (عزیزالدین)

ضیاء الملة والدين سرکرده کارکنان تعمیرات حکومتی در کابل بودم و این خانه سرپناه را در همان وقت بخود ساختم و مصالح تعمیر را امیر مرحوم بمن بخشش فرموده بودند و من پنج روز در شهر کابل ملازمت مهممی تعمیرات را داشتم و لیل جمعه و روز جمعه را بجهت ملاحظه و واریسی آبادی‌های پغمان در آنجا می‌گذرانیدم و هفته‌وار بحضور امیر حساب می‌دادم و چوب عرعر کارآمد تعمیرات شهر و پغمان را خوجه محمود باغبانی قرارداد کرده بودند.»

این بود مختصری از اظهارات او که اندک ربطی بتاریخ عمرانی پغمان دارد. طرح عمارات پغمان بپای کار تعمیر ارگ‌شاهی کابل که از سال ۱۳۰۰ ق آغاز کرده بودند، اقدام گردید و تا خواتم آنعهد سلطنت ادامه یافت.

عبدالسبحان‌خان مهندس برگد ملکی چون در طرح نقشه‌های عمارات و پیمایش ساحات پغمان امتحان خوب داد در سال ۱۳۱۰ ق از حضور امیر عبدالرحمن‌خان مأمور پیمایش اراضی علاقه اجرستان و غیره جاها گردید. شاهزاده حبیب‌الله‌خان در همین عهد که فکر پدر جلیل‌القدرش مصروف ساختمان عمارات و صفه‌ها و مرتبه‌ها و باغ‌ها و جنگل‌زارها و آبشارهای پغمان بود، محل موسوم به بیگتوت را بنا بر برد وسعت آن بطور جداگانه به جبهه اقامت خود پسندید و بفرمان اعلیحضرت امیر عبدالرحمن‌خان و اما در تحت اداره و نظر خاص خود که ذوق خاصی در طرح عمارت [کوئی ستاره] و چنارستان و سایه باغ آنجا داشت، در نقطه بیگتوت بمرحله اکمال آورد و به محیط مرکزی پغمان که شاهزاده‌خانم [ثم ملقب به علیاحضرت] آنجا را تصرف کرده بود به آبادی‌های آنجا مداخلت نکرده، به همان آبادی بیگتوت اکتفا ورزید و آنجا را از خود و بنیاد کرده خود می‌دانست و بآل حرم و عمله ملکی و نظامی خود بدانجا می‌گذرانید و تنها علیاحضرت در مقام خود واقع حوالی ساحه طاق ظفر حالیه و هم در حصه‌ای که بعداً مسجد جامع امانیه و منار ولادت و هوتل بهار حالیه بنا یافته، به هر دو نقطه خوش منظر و مصفا که در حقیقت دل منطقه قسمت علیای پغمان شناخته می‌گردد با خدم و حشم خود بسر می‌برد. زیرا که امتیازات فوق‌العاده‌ای از سائر محترمت معظمت دودمان‌شاهی داشت.

در خلال همین سالیان ۱۲۹۷ ق ۱۳۰۶ ق رجال حکومتی و بعضی مأمورین و مستاجرین نیز به خرید و ساختمان باغ‌ها و منازل جدید در حوزه مرکزی پغمان حالیه در جوار قصور و باغ‌های شاهی باصول عصری اقدام کردند که از آن جمله است دو برادر حاجی اسدخان و عبدالصمدخان که خانه و باغ او شان در نزدیک دره زرگر محل طاق ظفر حالیه و هم در حصه بالاتر واقع ساحه مسجد جامع امانیه و هوتل بهار حالیه در دو جا از پیش مملوک هردو برادر و ساختمان جدید نیز آغاز کردند. و خاطرات بس بزرگی از استملاک سابق هردو برادر در پغمان بجامانده که اینک بشرح چگونگی آن می‌پردازم:

حاجی اسدخان و عبدالصمدخان دو برادر از یک خانواده با نفوذ و از متمولین و مستاجرین صاحب قدرت و شهرت و از ملاک درجه اول پغمان حالیه و از خاندان شیخ میرخان کرنیل عهد سلطنت اعلیحضرت امیرشیرعلی‌خان مرحوم و بروایتی از قوم سادات بوده اند. و اما سیادت آنها را نمی‌توان باور کرد زیرا که

در متون معتبر عهد زندگانی خودشان باین صفت ستوده نشده اند. قلعه اسدخان از یادگارهای عمرانی او که مصادف بدورهٔ امیرشیرعلی خان بنیاد کرده تا الآن بسمت شرق تپه ظاهرشاهی پابرجاست.

درهٔ زرگر از طرف شرق زیارت پیر بلند آغاز و تا حوالی خانه حاجی اسدخان [محل طاق ظفر] و تا زیر تپه و قلعه اسدخان دوام می‌کند و در همانجا قریهٔ کوچکی بنام قریهٔ ملتانی نیز وجود دارد و در قدیم این قشلاق‌ها بین جنگل‌زارها و باغ‌ها یکایک مشخص و محدود بود و خانه حاجی اسدخان حصه حدبخشی قریهٔ پراچی و چندال‌بائی و نقطه مرکزی ده میانه نزدیک ده زرگر واقع بود که همان حصه را فی الحال بنای طاق ظفر تجلیل می‌کند. حاجی اسدخان و عبدالصمدخان از اوائل دورهٔ سلطنت اعلیحضرت امیر عبدالرحمن‌خان در کارهای دولتی رسماً داخل ملازمت شدند. چون از سابق بلد ملک هندوستان بودند و اقسام اموال و اشیا از هند بکابل وارد می‌کردند، امیر عبدالرحمن‌خان در سال ۱۳۰۰ ق دو سال بعد جلوس خود او شان را بحیث دو نفر نماینده و مأمور خریداری و توريد اموال دولت پادشاهی افغانستان به هندوستان بجهت خریداری سامان و لوازم کارآمد دولت مقرر کرده بدان طرف فرستاد و از جمله کارروائی‌های حاجی اسدخان مذکور اینکه در سال ۱۳۰۱ ق مبلغ سه لک رپیه کلدان موسوم به چهره‌شاهی را که از جمله وجوه قراردادی دولت بریتانیا با افغانستان بود، تفنگ هنری مارتین که در افغانستان بنام [پناه پر] و ناوپی معروف است بامر امیر عبدالرحمن‌خان خریده از هندوستان بکابل فرستاد و مطابق ایام زمستان وارد سرحد افغانی شد. عبدالصمدخان برادر کهنتر حاجی اسدخان مذکور نیز تا سال ۱۳۰۴ ق که عمارات پغمان در حال طرح و ساختمان بود مأمور خریداری اجناس و اسباب کارآمد دولت و همکار برادر بزرگ خود بود. بیست و هفت هزار روپیه چهره‌شاهی یعنی کله دار که حاجی اسدخان و عبدالصمدخان برادرش در وقت مأموریت ایشان در بمبئی از وجوه بهای اسباب و آلات خرید دولتی و بهای نل‌های چودنی که برای امور پادشاهی خریده و دزدیده بودند از حضور امیر عبدالرحمن‌خان حکم صادر شد که مسترد نمایند.

عبدالصمدخان مذکور که تا سال ۱۳۰۶ ق یعنی فرصت بازخواست این سرقت فوت شده بود، عبدالاحدخان پسرش مورد بازخواست قرار گرفت. عبدالاحدخان مذکور از دادن وجه سرپاز زده، همه را منسوب به کاکایش حاجی اسدخان نمود و امیر عبدالرحمن‌خان هر دو نفر کاکا و برادرزاده را محول محکمهٔ شرعیه نمود تا دعوی شخصی خود را فیصله نموده وجه سرقت شده را بخزینه دولت بسپارند.

عبدالاحدخان در نزد قاضی از دعوی بیزاری جسته باتفاق کاکایش وعده دادند که وجه را بمدارا و مرور زمان سپرد خزانه عامره نمایند. اما وجه باقیات دولت بر ذمت حاجی اسدخان و برادرزاده اش عبدالاحدخان باقی ماند و چون خانه و باغچه‌ها و جنگل‌زارهای او شان در دو نقطه تحت و فوق ساحة مرکزی پغمان علیا و تحت نقشه و مورد استملاک دولت بود، بعوض وجه باقیات سرقت کردگی خودش به شاهزاده حبیب‌الله‌خان واگذار شده گفتند ما این ملکیت‌های خود را برضا و رغبت خود بحکومت می‌سپاریم تا آنرا استملاک نموده، نام سارق بر ما نسبت نشود. اما حکومت تا اوقات زیاد مراعات نموده فرمود: اگر تا موعد دیگر که مهلت داده می‌شود وجه دولت را رساندید خوب و الا در صورت ناچار منازل

و باغچه‌های شما که در نزدیک دره و ده زرگر و حصص دیگر واقع است بقید استملاک حکومت گرفته و یا بعوض باقیات شما بفروش رسانیده خواهد شد. و چون توان ادای وجه کثیر را نیافتند بالاخر بروفق رضای خودشان چند حصه از املاک خودشان را بدولت واگذار شدند که قلعه اسدخان و باغ‌ها و خانه‌های نشمین هردو برادر در آن شامل و حصه زیاد را شاهزاده‌خانم به وجه شخصی خود قبالة کرد و در سال هشت صد و سی رپیه تنخواه حاجی اسدخان را که امیر عبدالرحمن‌خان از خیانت نمودنش در خرید اسباب دولتی از بمبئی معطل فرموده بود از در مروت و احسان برحال نموده، در روز دهم ماه رجب سردفتر تشخیص را فرمان کرد که به وی برات و حواله دهد و متعاقباً در سال ۱۳۱۱ق از حضور امیر عبدالرحمن‌خان مستاجر وجوهات قندهار مقرر گردید و خاطرات بس بزرگی که از خانه مذکور در پغمان بیادگار مانده چون از مفاخر درجه اول تاریخ دوره جدید و معاصر است در صفحات بعد بالتفصیل می‌نویسیم

میرزا محمدنبی‌خان [ولد محمدهاشم‌خان قزلباس] که از سال ۱۲۹۰ق بعوض میرزا محمدحسن از حضور اعلیحضرت امیرشیرعلی‌خان دبیر مقرر گردید. مذکور از سال ۱۲۹۷ق تا سال ۱۳۰۹ق که تاریخ فوت اوست در دوازده سال اول سلطنت اعلیحضرت امیر عبدالرحمن‌خان نیز دبیر حضور مقرر بود و در خلال اوقاتی که امیر موصوف کارکنان دولت را باحداث جاده‌ها و اعمار قصرها و خیابان‌ها و قلعه‌ها در حوزه‌های مرکزی و حواشی پغمان حالیه مصروف فرموده بود در نزدیکی دره زرگر که بنام ده زرگر نیز معروف است یک حصه زمین را برای طرح عمارت شخصی او بخشید و دبیر مذکور قلعه‌ای برای خود اعمار نمود که دروازه و چهار دیوار نیمه مخروبه آن تا هنوز نمایان و بنام قلعه دبیر یاد می‌شود و این قلعه بسمت شرق خانه و باغچه حاجی اسدخان و عبدالصمدخان واقع بود و پس از فوت خانه و باغچه او واقع پغمان و هم حرمسرای واقع ده‌افغانان شهر کابل که اصلاً ملکیت دولت و بجهت دارالانشاء و هم سرافرازی او عنایت شده بود واپس در تصرف حکومت آمد. قلعه دبیر در ساحة ده زرگر واقع و در همانجا قریه کوچکی بنام ملتانی نیز وجود دارد. در قدیم این قشلاق‌ها بین جنگل‌زارها و باغ ده‌ها یکا یک معلوم و انگشت نشان بود و بعد از طرح ریزی عمارات کنونی وسعت و پیوستگی زیادی با هم پیدا کردند

در حصه‌ای که مسجد جامع امانیه و منار ولادت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی و هوتل بهار واقع شده، است، نیز اراضی جنگل زار استملاک حاجی اسدخان و عبدالصمدخان بود که سرورسلطان علیاحضرت سراج‌الخوااتین در زمانی که شاهزاده‌خانم لقب داشت آنجا را توسط ایشیک آقاسی محمدشاه‌خان بوجه نقد شخصی خود خریده و وجه مذکور را بعوض باقیات ذمت حاجی اسدخان بحکومت سپرد.

توپ چاشت پغمان در جوار زیارت پیربلند در صحن میدان بالای کوه مشرف بر دهات پراچی، ده میانه و ده زرگر که از عصر امیر عبدالرحمن‌خان گذاشته شده بود در سال‌های نزدیک بشاروالی پغمان توپ مذکور را از فراز کوه پیر بلند فرود آورده، در نزدیک عمارت بشاروالی گذاشت و صفه توپ چاشت بالای کوه در پهلوی مرقد حضرت پیر بلند، تا الآن نمایان است.

تاریخ ظهور و ادامه مرض وبا و پانزده ماه اقامت اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان در پغمان

در ماه سنبله سال ۱۲۷۰ ش توشقان ٹیل مطابق صفرالمظفر ۱۳۰۹ ق و موافق اگست ۱۸۹۱ ع در ولایت ننگرهار مرض وبا شیوع نمود و تا روز (۸) ربیع الاول سال مذکور از جلال آباد و نواحی آن دفع و اما در ماه ربیع الثانی اثرات آن در ولایت کابل دیده شد، تا آنکه موجب هلاکت بسیار نفر گردیده، زود قطع شد. و در آخر ماه حمل سال آینده باز ظهور نمود و شش ماه در کابل و اطراف آن دوام کرد و خلق کثیر را کشت و تا ماه رجب سال ۱۳۰۹ ق که در کابل ادامه داشت، در هرات نیز سرایت کرد. در ماه سنبله سال ۱۲۷۰ ش مطابق صفر ۱۳۰۹ ق در قندهار نیز ظهور نمود و جمعی از صغار و کبار از شیوع و شدت آن هلاک شدند. و در ملک شالکوت و سائر جاها نیز شیوع داشت. چنانچه سردار محمدعباس خان سدوزائی [پدر عظیم الله خان] در همانجا و در همین سال ۱۳۰۹ ق فوت گردید.

و از ایام اول ظهور مرض مهلک مذکور [یعنی نه ماه قبل از ولادت شاهزاده امان الله] اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان با تمام شاهزادگان و بانوان حرم عفت توأم و تمامت سپاه مقیم دارالسلطنه کابل به پغمان و بیگتوت رفتند و این سفر پراندیشه و خطر تا روز (۱۱) جمادی الثانی سال ۱۳۱۰ ق در پغمان طول کشید. چون مأمورین ملکی و نظامی و سرداران بطور عمومی در پغمان و بیگتوت از باعث شدت و عمومیت مرض وبا اقامت گرفته و اهالی در داخل دره‌ها و باغ‌ها کنار رفته، سکنی جسته، خانه‌های شان را بکرایه گذاشته بودند، شاهزاده خانم سرورسلطان که بتاریخ ماه شوال سال ۱۳۰۸ ق مطابق ثور ۱۲۷۰ ش توشقان ٹیل و موافق می ۱۸۹۱ ع با شاهزاده حبیب الله خان عروسی و ازدواج کرده بود، حین ورود در پغمان از تاریخ ماه سنبله سال ۱۲۷۰ ش مطابق ماه صفر سال ۱۳۰۹ ق و موافق اگست ۱۸۹۱ ع خانه خوش منظر حاجی اسدخان و عبدالصمدخان را که شرح حال شان از پیش گذشت و در بهترین حصه واقع بود بجهت اقامت خود و والده اش [نواب بی نظیرسلطان] و خواهرش [تاجور سلطان] اشغال فرمود و در طول مدت ادامه مرض و محو کلی اثرات آن ماه قوس سال ۱۲۷۰ ش مطابق جمادی الاول ۱۳۱۰ ق و نومبر ۱۸۹۲ ع به همانجا می گذرانید و شاهزاده حبیب الله خان خود با دیگر عیال‌ها و عمله نظامی حضوری بطور اغلب در بیگتوت اقامت اختیار کرده بود و خود اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان در حصه‌ای که بعد از استرداد استقلال قصر امانیه برپا گردید در بالاباغ پغمان می گذرانید.

از واقعات مربوط بدوره پانزده ماه اقامت امیر عبدالرحمن خان در پغمان یکی اعدام ملا محمدعلی قزلباش است که در ماه میزان سال ۱۲۷۰ ش مطابق ربیع الاول ۱۳۰۹ ق در اثر گناهی بامر امیر موصوف در همانجا بظهور آمد و دیگر واقعه قتل میرسلطان کوتوال است که در پغمان در همان اوقات بحکم امیر عبدالرحمن خان بدرخت بسته اعدام گردید.

و چون گزارش این سال و اقامت خاندان شاهی در پغمان از هر نگاه مهم است، در پیرائیه مطالب مذکور تشریحات بیشتری را بقدر معلومات خود می دهیم:

در ماه حمل و ثور سال ۱۲۷۱ ش مطابق رمضان و شوال ۱۳۰۹ ق مرض وبا بکابل و مربوطات آن خیلی شدت داشت و روز هشت صد الی هزار و یکصد نفر از ساکنان شهر و دهات نزدیک هلاک می شدند و

آنقدر شدت گرفت که حتی در ملک هزاره‌جات باوصف سردی هوای آن مناطق هزاران نفر بمرض وبا جان دادند و این خبر تا روز (۲۴) رمضان نواب بی‌نظیرسلطان^۱ والدۀ شاهزاده‌خانم موصوفه که از مرور ده ماه در پغمان از آغاز شیوع مرض وبا تا وقت ولادت نوادۀ خود [امان‌الله] در قرب منزل دختر نامور خود می‌گذرانید، چون از آن محترمه در عمر بجز دو دختر دیگر هیچ فرزندی بوجود نیامده بود از ولادت این اولین پسر دختر خود خیلی ابراز مسرت و شادمانی می‌نمود و می‌گفت: این یگانه پسر است که خداوند اعطاء کرده است و بروز یکشنبه (۱۲) ذیحجه الحرام سال ۱۳۰۹ ق یعنی روز چهارم عید سعید اضحی از پغمان به برادر کلان خود [سردار فقیرمحمدخان وکیلی فوفلزائی] که بلقب آغه‌جان یاد می‌کرد به چهاردهی خبر داد که روز سه‌شنبه (۱۴) ذیحجه الحرام ۱۳۰۹ ق بمناسبت روز چهل ولادت شاهزاده امان‌الله محفل مسرت برگذار می‌فرمائیم و بجهت اشتراک در این محفل میامن مشاغل مبارک جشن ولادت باعضاء خانواده محترم آن برادر بزرگوارم اجازه رفتن بجانب پغمان بدهید. پدر نگارندۀ این تاریخ گفت: ^۲ نفری خانواده ما که جمعا هفت نفر بودیم پیش از وقت طلوع آفتاب که هوا سرد بود بسواری اسپان و یک عدد اشتر کجاوه براه پغمان روان شدیم و حین ورود در حصۀ کاریز قرغه خاصه‌داران نظامی که از باعث سرایت مرض راه را از مدتی مسدود و قرانطین کرده بودند. چون اجازه پیش رفتن به هر فرد و جمعیت نمی‌داد، اعضاء خانواده و خدمه ما متحیر شدند و در همان دقائق دو نفر سوار از عمله نظامی که از طرف محمدشاه‌خان بن امیرمحمدخان بارکزائی، ایشیک آقاسی حضور شاهزاده حبیب‌الله‌خان برسم استقبال و بدرقه فرستاده شده بودند، جمعیت ما را تا خانه حاجی اسدخان و عبدالصمدخان که محل نزول اجلال و استقرار شاهزاده‌خانم و عمه معظمه ام نواب بی‌نظیر سلطان بود رسانیدند.

بتاریخ سه‌شنبه (۱۸) سرطان سال ۱۲۷۱ ش لوی ثیل مطابق (۱۴) ذیحجه الحرام ۱۳۰۹ ق و موافق (۹) جولائی ۱۸۹۲ ع که روز چهل ولادت شاهزاده امان‌الله بود وجه کثیری از زر و سیم در آن روز برسم خیرات و صدقات بعامه خدمه و سکنه قشلاق‌های قرب و جوار توزیع گردید و می‌گفت اعضاء خانواده ما در مدت یک‌هفته که بدانجا مهمان بودیم در ظرف روز در محفل حضور و هم در تحت یک سایبان و

^۱ نواب بی‌نظیر سلطان بنت سردار محمدعمرخان ابن سردار محمدکلان‌خان عضوالدوله ابن سردار محمدعلم‌خان وکیل‌الدوله ابن سردار عبدالله‌خان وکیل‌الدوله از عشیره ایوب‌زائی قوم فوفلزائی درانی است. مادر بی‌نظیرسلطان - ملکه‌سلطان بنت سردار محمدعثمان‌خان ابن سردار عبدالحمیدخان ابن سردار شاهولی‌خان اعتمادالدوله اشرف‌الوزراء از عشیره بامیزائی قوم فوفلزائی است. بی‌نظیر سلطان در سال ۱۳۹۰ ق با سردار شیردل‌خان بارکزائی لوی‌ناب نایب بزرگ ازدواج کرد و از وی تاجور سلطان و سرورسلطان دو دختر بوجود آمد. از سرورسلطان [علیاحضرت سراج‌الخواتین] شاهزاده امان‌الله متولد گشت. بی‌نظیر سلطان که بلقب بوبوجان و هم بی‌بی‌جان معروف بود شب دوشنبه (۱۱) ماه سرطان ۱۳۱۳ ش در ده‌افغانان کابل وفات یافت و در قلعه سردار عبدالله‌خان دیوان بیگی وکیل‌الدوله بجوار مرقد برادر بزرگ خود سردار فقیرمحمدخان ب خاک سپرده شد و تا لحظه مرگ سرورجان می‌گفت و می‌گریست، زیرا که از آن عالیبه محترمه در زندگی فقط دو دختر بوجود آمده بود.

^۲ این یادداشت‌ها را در سال‌های بعد از زیان محبوبه‌سلطان والدۀ اندر و مریم سلطان والدۀ سکه خود تکمیل کرده بود و الا خود در آن وقت پسر پنج‌ساله بود و باصطلاح خودشان آن مناظر را مانند خوابی که دیده باشد بحفظ خاطر سپرده می‌گفت: در آن وقت پنج سال عمر داشتم و اما صالح‌محمد برادراندرم نزدیک مرحلۀ شباب بود و گفت چون پدرم بیش از سه روز مهلت نفرموده بود، والده و والدۀ کلان‌شاهزاده نگذاشتند و تا یک‌هفته ماندم و هرچند بساط راحت و اقامت بوجه اتم و اکمل میسر بود چون اجازه نداشتیم معاودت کردیم. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

خانواده لویناب صاحب مرحوم در زیر سایبان علیحده پهلوی هم در صحن باغچه جا داشتیم و باطراف هر یک سایه بان تجیر استاده بود.

از طرف شب چون هوا سرد و نمناک می شد در یک بالاخانه که محل استراحت ما معین شده بود، می گذراندیم و در قریه چندال بائی و ملتانی و ده زرگر و ده میانه با آنکه چندین حویلی بامر امیر عبدالرحمن خان برای اقامت مهمانان خانواده شاهی تخلیه و تخصیص داده شده بود، اما شاهزاده خانم و والده اش که اندیشه از شیوع مرض داشتند ما را بآنجا نگذاشته، بقرب محل خاص خود جای اقامت مناسب دادند که روز در زیر سایه بان دو پته و شب در بالاخانه عبدالصمدخان می بودیم و می گفت تا دوره بیست و پنج سالگی در اوقاتی که عازم پغمان و آن حویلی به همراه عین الدوله وارد می شدیم، همان عمارت را بعین ساختمان سه عدد دهنه ارسی که به سقف آن بوریا میخ بود می دیدیم و صندوق خانه اجناس خاص نیز در منزل تحتانی همین بالاخانه [در سال ۱۳۰۹ ق] قرار داده شده بود.

ملا محمداعظم طبیب حضور امیر عبدالرحمن خان و میرزا عبدالصمدخان طبیب از احوال مهمانان وابستگان شاهی جستجوی احوال صحت مندی و هم مراقبت اوضاع حدوث امراض می نمودند و بهترین تحفه های مشهور آن وقت که با فراد خانواده اعطاء می گردید عبارت بود از اطلس چینی و قنایز هراتی و چیت روسی و ابره کشمیری و کمخواب گجراتی و یک یک توپ از آن با مقداری از اقسام مروارید سچه و لیس و چرمه و زربفت و شیرینی از جانب شاهزاده خانم بدان موهبت بزرگ اعطاء می گردید. و خانواده ها تحفه هایی مطابق شان پادشاهی از خود تقدیم می کردند.

بهر گوشه و کنار قریب و بعید پغمان خیمه ها و سایه بان های کلان یک یک دیده می شد و از روز ولادت شاهزاده مبلغی که از حضور امیر عبدالرحمن خان بقرار دستخط خاص قضا اختصاص پادشاهی برای صدقات جاریه منظور و اعطاء شده بود بامر پی نظیر سلطان عمه ام در هر شب صد روپیه کابلی زیر بالش شاهزاده خانم و صد روپیه زیر بالش شاهزاده گذاشته می شد و هر روز صبح بخدمه حضور دستور داده می شد که هر دو مقدار مبلغ مذکور را سپرد ناظر و قاپوچی باشی نمایند تا بغربا و مساکین توزیع بدارند و این مراسم تا چهل روز پیوسته معمول بود و بعد از آن نیز در مواقع مناسب وجه کثیر نثار و در نزدیک زیارت پیر بلند چند رأس گوسفند ذبح و طبخ و توزیع می گردید.

شاهزاده در وقتی که می گریست والده اش او را از فرط شفقت مادری [امان میرزا جان]، گفته نوازش می داد و تا دوره جوانی نیز در بعض محاضر خصوصی به همین لفظ بوی ابراز شفقت می فرمود و می گفت در یک روز که والده علیاحضرت در قصر علیا از آن مراسم چهل روز اول ولادت شاهزاده موصوف و مراحم و بذل و بخشش فوق العاده امیر عبدالرحمن خان حکایت کنان از سال مرض وبا و خاطرات پغمان حرف می زد، امان الله خان که این وقت پادشاه بود گفت: ایکاش آن مبلغ هشت هزار روپیه و دیگر مبالغ کثیری را که در حق من ناچیز بدینگونه صرف کرده بودید حکم اعمار یک باب مکتب و یا شفاخانه در پغمان می دادید که از عهد طفلی ام بیادگار می ماند تا موجب مباهات من و از بناهای خیر در پغمان شناخته می شد.

نواب پی نظیر سلطان بجواب نواده خود با وصفی که این وقت پادشاه بزرگ بود کلمات و دلائل معقول

گفت که در این کتاب تاریخ به تطویل می‌انجامد. چون در سال ولادت شاهزاده امان‌الله مرض وبا بشدت دوام داشت تا روز (۱۴) محرم سال ۱۳۱۰ ق مطابق اسد ۱۲۷۱ ش بقرار اطلاعیه‌ای که از محال ترکستان به پغمان رسیده بود تعداد زیادی از عساکر و رعیت در صفحات شمال افغانستان وفات یافته بودند. و در همین وقت در پغمان از حضور امیر عبدالرحمن خان بای محمدخان فراش باشی [ولد محمدکریم خان ولد حضرت محمدخان ترکمان] بجهت صرف صدقات و نذورات به غزنه فرستاده شد، و مذکور در موقع بازگشت براه غزنه فوت گردید.

در اواخر ماه عقرب سال ۱۲۷۱ ش مطابق اواخر ربیع‌الثانی ۱۳۱۰ ق هوا رو بسردی آورده، مرض وبا رو به سکون نهاد و در ماه قوس که پغمان بسیار سرد شد و مرض وبا بکلی دفع شد، اعلیحضرت امیر عبدالرحمن حکم انتقال بطرف شهر کابل فرمود و روز جمعه یازده جمادی‌الاول سال ۱۳۱۰ ق مطابق دهه اول ماه قوس ۱۲۷۱ ش و نومبر ۱۸۹۲ ع با تمام شاهزادگان و بانوان حرم و همه سپاه و عمله‌جات‌شاهی از پغمان و بیگتوت داخل ارگ‌شاهی کابل و منازل شخصی خود گردیدند. تا این وقت از بنای ارگ کابل پوره نه سال گذشته بود. زیرا که باغ پهلوان محمدنور در سال ۱۲۹۹ ق مطابق ۱۲۵۹ ش برای تعمیر ارگ‌شاهی تحت نقشه و در سال ۱۲۶۰ ش مطابق ۱۳۰۰ ق توسط شاهزاده حبیب‌الله خان احداث و تا این اواخر بازگشت از پغمان تکمیل یافته بود.

شاهزاده امان‌الله بعمر هشت ماه از پغمان داخل ارگ کابل گردید و حقیقت آنست که مادرش بعد چهار ماه از تاریخ ازدواج در وقت ظهور مرض وبا از شهر کابل به پغمان رفته بود چه تاریخ ازدواج ماه شوال ۱۳۰۸ ق مطابق ثور ۱۲۷۰ ش و موافق می ۱۸۹۱ ع و تاریخ ظهور مرض وبا و عزیمت او از شهر کابل به پغمان ماه صفر ۱۳۰۹ ق مطابق سنبله ۱۲۷۰ ق و موافق اگست ۱۸۹۱ ع می‌باشد.

اول شوال‌المکرم سال ۱۳۰۹ ق که روز اول عید سعید فطر و مصادف بمه‌ثور ۱۲۷۱ ش و نیز عید اضحی که مصادف بمه‌سرطان بود امیر عبدالرحمن خان هردو نماز عیدین را که عید فطر (۳۵) روز قبل از یوم ولادت و عید اضحی یک ماه بعد ولادت شاهزاده امان‌الله اتفاق افتاده بود، در همان صحن مرکزی محیط وسیع و باصفای باغ حاجی اسدخان و عبدالصمدخان اداء نمود تا آنکه در همین حصه در سال ۱۳۰۲ ش مطابق ۱۳۴۲ ق مسجد جامع امانیه بناء گردید. در آن زمان که شاهزاده امان‌الله بعالم وجود آمد پنج فلوس معادل یک‌شاهی و (۱۲) فلوس مساوی یک رپیه بود و در سال ۱۳۱۳ ق مطابق ۱۲۹۲ ش سیلابی در پغمان خرابی‌ها کرد و موجب تأسف گردید.

در ماه اسد سال ۱۲۹۳ ش مطابق رمضان و شوال ۱۳۳۳ ق و موافق جولائی و اگست ۱۹۱۵ ع در شهر و شش‌کروهی کابل مانند سال ۱۲۷۰ ش - ۱۳۰۹ ق، علامت مرض وبا نمایان گشت و خاندان‌های بزرگ مانند همان دوره پیش از شهر کابل به پغمان رفتند.

در صفحه (۵) شماره (۲) سال (۵) سراج‌الاکهار افغانستانیه تحت عنوان [حوادث داخلی] نوشته است:

«تشریف فرمائی موکب ذات اعلیحضرت همایونی در پغمان بنابر ظهور عارضه مرض در شهر کابل موکب

ذات شوکت سمات اعلیحضرت همایونی با جمله شهزادگان عظام و همه تعلقات سرای شوکت احتوای خاندان سلطنت بسوی صیفیه پغمان تشریف فرمای عز و اجلال شده است. عارضه دهشت‌ناک وبا، بتاریخ (۱۹) رمضان المبارک اول بصورت ناگهانی در قریه علاءالدین ظهور نمود، بعد از آن در دیگر قریه‌ها سرایت کرده، یوم دوشنبه (۴) ماه شوال در شهر آغاز نهاد تا بتاریخ الیوم که (۱۹) شهر شوال المکرم است میزان جمع و فیات شهر و اطراف آن به (۲۸۳) نفر رسیده است.

در این وقت داکتر منیر بیگ به معالجه مردم قریه مذکور که محل ظهور مرض بود، مصروف خدمت شده بود و در ایام همین مرض علیاحضرت سراج‌الخواتین به شاهزاده امان‌الله عین‌الدوله از گزارش دوره گذشته که بیست و چهار سال قبل یعنی بسال ولادت شاهزاده مذکور روی داده بود، حکایت می‌نمود و نظریات آن مادر و پسر این بود تا پغمان را به شکل یک شهر تابستانی درآورند و اما اعلیحضرت سراج‌الملک والدین [امیر حبیب‌الله‌خان] که ذوق و علاقه فراوان به ساختمان شهر زمستانی جلال‌آباد داشت به تعمیرات پغمان بسویه پدر و پسر و آن ملکه معتبر خود ابراز علاقه نمی‌کرد و قبولدار مصارف زیاد تعمیرات و احداث باغ‌های آنجا نمی‌گردید. زیرا که مصارف تابستان و زمستان در هردو شهر پغمان و جلال‌آباد [بقول اعلیحضرت موصوف] از توان دولت دور بود.

بعد از جلوس بااستقلال اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی و مصادف باایام اعلان استرداد استقلال و در ایامی که مبارزه آزادی بشدت جریان داشت و تمام قواء دولتی و افکار عمومی متوجه آن امر مهم بود از تاریخ ماه حمل سال ۱۲۹۸ ش در خصوص عمرانان و غرس اشجار و توسیع و تمدید جاده‌های موتررو پغمان جداً اقدامات بعمل آمد و معتمدترین افراد مقرب حضور جهت سرپرستی و واریسی امور کل و جزء پغمان برعلاوه دیگر وظائف مقرر و معین شدند و از تاریخ ماه جوزای سال مذکور فعالیت و تحول مزید در کارهای ساختمانی آنجا محسوس گردید.

و آرزوی حقیقی اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی اگر یکسال هم دوام کند، چون پغمان مسقط‌الرأس آن پادشاه بزرگ منش آزاد فطرت است، باید یادگار و نشانه برجسته‌ای بر ادوار مابعد باقی بماند. کوتی سرخ که اصلاً نامش قصر امانیه است و کوتی معین‌السلطنه و قصر سلام‌خانه و قصر سهیل و صحنه بهار و هتل بهار و کافی مهتاب و مسجد جامع امانیه و مکتب احسان امانیه و طاق ظفر و منار شهداء و پل حلیمه‌خانم و باغ دوره و خانه علی‌احمدخان شاغاسی و خانه محمدابراهیم‌خان ناظرعدلیه و خانه محمودخان یاور و خانه محمود طرزی ناظر اداره امورخارجیه [واقع عقب تلفون‌خانه حالیه] و خانه محمدزمان‌خان خازن‌الکتب [حال محل سکونت حاکم پغمان] از جمله عماراتی است که برعلاوه آبادی‌های عمومی از قبیل احداث باغ‌ها و جاده‌ها و آبشارها و میدان‌ها و صفه‌ها در خلال همان ده سال یک عصر سلطنت ساخته شده، اما خانه حبیب‌الله‌خان [پدر غلام یحیی‌خان طرزی] متصل چشمه آب نل کابل در عهد اعلیحضرت امیر عبدالرحمن‌خان ساخته شده بود.

نگارنده این تاریخ [عزیزالدین وکیلی فوفلزائی] در اوقات طفلی هنگامی که بجهت سپری نمودن ایام جشن استرداد استقلال از نیمه ماه سرطان تا نیمه ماه اسد بطور معمول می‌گذرانیدیم می‌دیدم در همان ایام

جشن و کثرت مردم نیز و حتی جشن و لویه جرگه سال ۱۳۰۷ ش به هر طرف مهندس، معمار، نجار، سنگ تراش، باغبان، آب پاش رنگ مال از صبح تا شام هنوز مصروفیتی در کارها داشتند، و در ایام جشن بلکه در وقت شب هم عمله فنی و ساختمانی بکارهای خود دوام می دادند.

از اولین موفقیت‌های عمرانی دوره امانیه در خصوص پغمان آن است که تا ماه اسد سال ۱۲۹۹ ش که اولین جشن سالگرد استرداد استقلال در آنجا مدنظر بود، قسمت بالاباغ و باغ عمومی پغمان زیب و زینت تازه گرفت و اما خیلی افسوس که واقعه بندر قرغه یعنی یکعه خائینی که خیال سوء قصد علیه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی داشتند تا یک مدت موانعی در سرعت امور عمرانی پغمان بظهور آورد.

در ماه سرطان سال ۱۳۰۰ ش مطابق اواخر رمضان ۱۳۳۹ ق در افغانستان باز مانند دو دوره گذشته مرض وبا پیدا شد و در روزهای اول در کابل و شش کروهی به تعدادشصت نفر مصاب گردید و بعد تخفیف یافت و چون علت کلی حدوث این امراض خرابی آب آشامیدنی دانسته می‌شد، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی خود شخصاً در دهه اول ماه اسد سال مذکور از شهر کابل به پغمان تشریف برد تا بتواند زودتر آب نل پغمان را به شهر کابل تمديد داده، جاری بسازد و چون آب مشروب صحتی و کار ساختمان حوض مخزن و تمديد نل از پیش جاری بود با این کوشش فوق‌العاده اعلیحضرت که وزیر داخله وقت نیز کمال سعی و جدیت نمود و چندین نفر از مأمورین عالی رتبه نیز بانجام این خدمت سهیم شدند تا روز (۴) سنبله سال مذکور آب پغمان را به شهر کابل جاری ساختند و بزرگ‌ترین موفقیت دست داد بفحوای [آثارالآباء یظهر فی الابناء] آنچه را در این خصوص اعلیحضرت امیر عبدالرحمن‌خان و اعلیحضرت امیر حبیب‌الله‌خان آرزو داشتند این فرزندشان بصحنه عمل آورد و مردم ظریف طبع کابل می‌گفتند:

این آب حیات است که بعد از نوشیدن آن بامراض ساری و مهلک نخواهیم مرد و آب زیر چنار را دگر نخواهیم نوشید.^۱ اگرچه از حصه چشمه‌سار چمن میرواعظ تا شهر کابل کسی اجازه دست زدن بآب جوی‌شیر و آب جوی باغ خوابگاه نداشت. مگر بازهم طرف اطمینان نبوده و در مواقع ظهور امراض بی‌تأثیر نمی‌ماند. در همان ایام مولوی غلام محی‌الدین‌خان (افغان) که از علماء و فضلاء و ترجمان‌های مشهور و بزرگ افغانستان بود به همین مرض وبا بتاریخ چهارشنبه (۱۲) اسد سال ۱۳۰۰ ش در کابل پدرود حیات نمود و ضایعه بزرگ علمی و ادبی تلقی گردید.

مرض وبا که تا ماه سنبله سال ۱۳۰۰ ش مطابق محرم الحرام ۱۳۴۱ ق در کابل دوام داشت، بقرار امر و هدایت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی انعقاد مجلس عزاداری حضرت سیدالشهداء (رض) مطابق معمول اهل تشیع که ده روز برگزار می‌نمایند در قلعه فراش‌های پغمان بعمل آمد. و سبب آن بود که از اثر اجتماع مردم مرض در کابل شدت نگیرد.

^۱ حوض زیرچنار در حصه سمت جنوب غرب وزارت مخابرات حالیه واقع بود که در کابل بعد از آب چاه دهم‌زنگ نام داشت و سقاءها در جاده‌ها می‌گفتند این آب زیرچنار است. چاه کلالی دهم‌زنگ مخصوص استفاده حکومت بود که مشک‌ها را بر پشت اسب حمل و بجاهای معین می‌بردند و دهن چاه را از تصرف عامه بتوسط قفل مستحکم می‌نمودند تا کثیف نگردد.

دومین جشن سالگرد استرداد استقلال که از باعث مرض وبا در ماه اسد معطل شده بود، چون بعداً هوای پغمان سرد گردید روز دوشنبه (۱۵) عقرب در چمن حضوری کابل تا روز (۱۸) ماه مذکور برگزار گردید یعنی اولین بار که جشن استرداد استقلال در چمن حضوری کابل برگزار گردیده، همین جشن سال سوم سلطنت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی است.

چون حدوث امراض و شدت گرما در هر فصل تابستان در عمارات قدیمه سرکاری کابل مانع پیشرف کار یومی مأمورین دولت می‌گردید و هم احتمال ظهور امراض از باعث ازدحام و تجمع نفر می‌رفت، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی که پغمان را اصلاً شهر تابستانی اهالی کابل می‌دانست، امر فرمود که از تاریخ اواخر ماه جوزای سال ۱۳۰۱ ش وزارت‌خانه‌ها و دوائر مربوطه آن برای گذشتاندن ایام گرما به پغمان بروند و بعد دستور داده شد که همه ساله در هنگام تابستان این مراسم بعمل بیاید و پغمان پایتخت تابستانی افغانستان قرار داده شود. چنانچه روز پنجشنبه (۲۴) جوزای سال ۱۳۰۲ ش نیز مانند سال گذشته مأمورین حکومتی به پغمان نقل مکان کردند و از اینکه تعداد مأمورین وزارت‌خانه‌ها و دوائر مربوط و ساکنین شهر کابل در آن عصر محدود بود در محیط مرکزی پغمان و چند عمارت آن بکمال فراغت و آسایش می‌گذرانیدند.

روز جمعه (۲۶) اسد سال ۱۳۰۱ ش مطابق (۲۳) ذیحجه الحرام ۱۳۴۰ ق و موافق اگست ۱۹۲۲ ع سومین جشن سالگرد استرداد استقلال در پغمان برگزار گردید و تا روز (۲) سنبله دوام کرد و در همان روز اول ورود (۲۴) جوزا ساختمان مسجد جامع امانیه و طاق ظفر و تأسیس مکتب احسان امانیه که قبلاً نام بردیم در نظر گرفته شد و هرچند در تاریخ امانیه در خصوص این آبادی‌ها تشریحات کامل داده ایم ولی در این حصه که بطور مستقل در موضوع پغمان کابل حرف می‌زنیم و خاصه بنای پرشکوه طاق ظفر که ماداً و معنأً زینت و کیفیتی در نزد اهل تاریخ دارد، با مورد می‌دانم در جمله وظائف مهم ملی خویش این اندک تشریحات آتی را مکرر بپردازم:

در ماه حمل سال ۱۲۹۸ ش که هیأت سفارت فوق‌العاده افغانی از کابل در تحت ریاست محمولی‌خان ولد ابوالفیض‌خان دروازی اعزام گردید، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی به هیأت مذکور هدایت داد که به جلالتمآب رئیس جمهور آلمان پیام دوستانه ما را رسانیده و بگوئید که یکنفر سرمهندس بسیار ماهر بفرستد تا نقشه شهر جدید کابل را طرح نماید.

بر حسب موافقه دولتین افغان و آلمان در اول داکتر دیلومه هر والتر هارتن آلمانی بصفه سرمهندس شهر جدید دارالامان کابل وارد پایتخت کابل شد و فهرست مهندسین و انجیران و مجسمه سازان ماهر را که تقریباً عموماً آلمانی بودند به پیشگاه پادشاه ترقیخواه افغانستان تقدیم کرد و پس از کسب منظوری، سی و دو نفر آلمانی که در رشته‌های متذکره اختصاص و مهارت داشتند بکابل مستخدم شدند، اما نقشه قصر امانیه و شهر جدید دارالامان را موسیو کودار فرانسوی بوجود آورد.^۱

^۱ سنگ تهداب قصر امانیه واقع قره‌تپه تاج‌بیگ روز چهارشنبه (۲۴) میزان سال ۱۳۰۲ ش مطابق (۶) ربیع‌الاول ۱۳۴۲ ق و موافق (۱۷) اکتوبر ۱۹۲۳ ع گذاشته شد و امور مهندسی و انجیری منار علم و جهل در سال ۱۳۰۳ ش و پل حلیمه‌خانم در

در اوائل ورود و اقامت آن دسته از متخصصین تعمیراتی خارجی بکابل که ساختمان خشت سنگی از سنگ‌های موسوم به [شرزار، سیاه دانه، پنجالکی و سنگ سیاه پغمان] رواج گرفته بود. اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی به هیأت تصدی افغانی هدایت داد که چون تعمیر طاق ظفر و مسجد جامع امانیه و صحنه بهار و کافی مهتاب و سائر بناها در شهر تابستانی پغمان از همه اولتر و نیز در مواقع دیگر مدنظر است، از اشخاص فنی خارجی که مصروف امور دارالامان ساخته شده اند کار گرفته شود. اما در طرح مسجد جامع امانیه و طاق ظفر از فکر ماهرین افغانی بطور حتم باید استفاده کرد تا خصوصیات دینی و افغانی ما در بناهای موصوف نیک رعایت شده، جلب نظر هر فرد مسلمان افغانی و غیره را بنماید. و هرچند موسیو کودار فرانسوی شبیه طاق ظفر پاریس نقش‌های فرستاده بود، اما اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی پادشاه بزرگ افغانستان منظور نفرموده بدست حق پرست خود نقشه ساده‌تر بر وفق اسلوب افغانی که مصارف کمتر را ایجاب و زینت و ملاحظت بیشتر را مژده می‌داد طرح کرد و به هیأت ناظرین و متخصصین فن تعمیر افغانی و مستخدمین خارجی مذکور سپرد تا با غور و دقت تمام حتی‌المقدور اسلوب افغانی ما را بدین وجه‌شایان رعایت کرده، اساسات فنی آنرا بانجام برسانند و نیز در همین وقت فرمود که در پغمان مکتبی بنام [احسان امانیه] تأسیس گردد. چنانچه روز پنجشنبه (۶) سرطان سال ۱۳۰۲ ش مطابق ذیحجه الحرام ۱۳۴۱ ق و اگست ۱۹۲۳ ع تأسیس گردید. سنگ تهداب طاق ظفر پغمان در هفته اول ماه جوزای سال ۱۳۰۲ ش گذاشته شد و اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی فرمود: افتخار این بناء مقدس بکافه ملت نجیبه افغانی تعلق دارد و اما چون این یادگار پر افتخار را بنام من می‌گذارد من حق اجازه قبول مصارف و گذاشتن اولین سنگ تهداب آنرا از طرف خود فقط بحیث یکفرد خدمتگار این ملت بادیان و واجب و لازم می‌دانم و می‌خواهم بجهت حفظ حقوق ابدی برادران سرباز و فداکار خود که در راه حصول آزادی وطن عزیزشان کشته شده اند در پهلوی تذکار نام من که ملت لازم دیده است نام‌های آنها نیز نقش بماند

در ماه حوت سال ۱۳۰۲ ش که احداث مجدد جنگل‌های پغمان و تکمیل سایه باغ پغمان و هتل بهار و مرتبه‌های باغ عمومی مطرح بحث و در همین وقت عبارت لوح تاریخ طاق ظفر از مسوده اولین فراغت یافته، تحت ملاحظه ارباب خیرت قرار گرفت، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در مجلس فرمود: در متن کتیبه نام انگلیس نوشته نشود و اگر که ما با او جنگ کرده و استقلال خود را بزور شمشیر دوباره حاصل کرده ایم مگر نباید نام منحوسش را در این لوح یادگار پرافتخار نقش فرالاجر کنیم. زیرا که آن کتیبه خیلی‌ها مقدس است.

چون در اصل مسوده شرح مفصلی با کلمات گوناگون تقدیم حضور و اهل مجلس شده بود اعلیحضرت مطلب خود را به هیأت موظف باین عبارت تکرار فرموده خاتمه داد: «چون این بناء و این تذکار از جانب ملت افغانستان بقدردانی از خدمت من بناء یافته ملت مخیر است به هر عبارتی که یاد کند و اما یگانه

پغمان در سال ۱۳۰۴ ش و پل محمدغوث‌خان در سال ۱۳۰۳ ش و مسجدشاه دوشمیره در سال ۱۳۰۶ ش و پل هارتن و غیره توسط همین دسته مهندسین و انجینیران و کارمندان افغانی بعمل آمد.

خواهش من این است که در این لوح مقدس نام منحوس دشمن آزادی ما نقش نشود» و آخرین مضمونی که در ماه حوت سال ۱۳۰۲ ش تصویب و بعداً نقش گردیده و تا اکنون پابرجا مانده در صفحه بعد از نظر می‌گذرد.

بعد از بیانات آن یک تن جوان عسکر سردار شیراحمدخان رئیس‌شوری [ابن فتح‌محمدخان] رشته سه رنگ را که در میان رواق بصورت مانع بسته بود قطع کرد و موزیک [باجه برنجی حضوری] بنوا در آورده‌شد. باجه‌خانه از مقابل رواق بطرف پایه راست طاق ظفر قیام کرد و اجازه داده شد که نخست افراد عساکر از بین رواق برسم افتتاح بگذرند. در موقع مرور قطعه عساکر از میان رواق که احساسات شهامت و شجاعت و خیالات فداکاری و جان نثاری همان دست عساکر اعزامی ایام استرداد استقلال را تمثیل می‌نمود، حاضرین که بدست هر نفر بدو طرف جاده حمائل و دسته‌های گل موجود بود بگردن جوانان عساکر انداخته برسرهای شان نثار می‌کردند و از هر دهان صداهای زنده باد پادشاه غازی ما امیرصاحب ما، پدر تاجدار بزرگ ما، مظفر باد قشون ملکی و نظامی بلند بود و بقدر یکساعت باجه برنجی حضوری در برابر رواق نغمه سرایی می‌کرد و تماشاچیان اطراف طاق ظفر را با دقت تمام نگریسته عبور و مرور می‌نمودند.

نگارنده این تاریخ مراسم افتتاح طاق ظفر را بعمر شش سالگی بچشم سر دیده ام. و چگونگی از این قرار است که پدرم سردار نظام‌الدین‌خان در چهاردهی به احمدجان ملازم ما گفته بود صبح روز پنجشنبه عزیزالدین را بسواری اسپ تا دکان‌های قریه افشار لب سرک برساند. حینی که رسیدیم پس از نیم ساعت انتظار پدرم بسواری موتر واج از شهر کابل رسید و مرا با خود برداشته پغمان بردند. در پغمان ازدحام زیاد از سپاهی و مأمورین و رعیت بمشاهده می‌رسید، و همین یک جمله بگوش می‌آمد که می‌گفتند امروز بخیر جشن طاق است. اما در آن وقت چون اشخاص را نمی‌شناختم و بمفهوم آن اجتماع و شوق و شغف زیاد مردم پی نمی‌بردم. سالیان بعد حقائق آن مراسم را از پدرم می‌پرسیدم و می‌گفتم شخصی که بالای منبر تکه سیاه و سرخ گپ می‌زد که بود؟ تفصیلات می‌دادند و خوب بیاد دارم که تا شام همان روز مردم از میان رواق عبور و مرور می‌نمودند یعنی از مناظر جالبی که در آوان طفولیت دیده ام یکی همین افتتاح طاق ظفر است.

بطوریکه مذکور شد بتاريخ پنجشنبه (۲۰) سرطان سال ۱۳۰۳ ش مطابق (۷) ذیحجه الحرام ۱۳۴۲ ق و موافق (۱۰) جولای ۱۹۲۴ ع توسط سردار شیراحمدخان رئیس‌شورا که از طرف وکلای ملت و حاضرین لویه‌جرگه مجاز شده بود افتتاح گردید و در همین ایام مجلس کبیر [لویه‌جرگه] نیز در پغمان منعقد گردید که تاریخ انعقاد آن از تاریخ پنجشنبه (۲۰) سرطان ۱۳۰۳ ش تا پنجشنبه (۹) اسد اتفاق افتاده بود.

تاریخ عزیمت وکلا و مأمورین شاملین لویه‌جرگه از شهر کابل بموضع باصفای پغمان دوشنبه (۲۳) سرطان بجهت افتتاح طاق ظفر بطور فوق‌العاده قرار داده شده بود و جریان مراسم را نگارنده این مضمون بچشم خود دیده ام و تفصیل آنرا در تاریخ امانیه نگاشته ام.

در سال ۱۳۰۲ ش از روز جمعه (۱۱) اسد تا روز جمعه (۱۸) اسد جشن سالگرد استرداد استقلال در

پغمان انعقاد یافت. و از واقعات این سال یکی حادثه قتل شیرمحمد تاجر مشهور به شیرآرتی در پغمان است که شب چهارشنبه (۱۷) میزان ۱۳۰۲ ش از دست دزدان کشته شد و قاتلین بدست آمده اعدام گردیدند و نیز واقعه قتل محمد اکبرخان مدیر مکتب حکام است که در پغمان خودکشی نمود.

در ماه سرطان ۱۳۰۲ ش از طرف فقیرمحمدخان تاجر و شیراحمدخان تاجر در پغمان یک هتل تأسیس شد و در شهر کابل نیز در همین ماه یک هتل تأسیس کرده بودند. چون موعد انعقاد جشن در بهترین موسمهای پغمان مقرر بود در سال ۱۳۰۳ ش بنابر واقعه ملای لنگ در سمت جنوبی در ماه اسد از موقع خود بازمانده و در اوائل ماه عقرب انعقاد یافت و اعلیحضرت امانالله شاه فرمود: [باین جشن ملت خزان هم بهار است].

جشن استقلال سال ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ ش خوبتر بیادم مانده و روز سه شنبه (۵) سنبله سال ۱۳۰۷ ش مصادف بروز پنجم جشن لویه جرگه در پغمان افتتاح شد. آغاز جشن از اول سنبله و تا هشت روز مطابق معمول دوام کرد.

سایره سلطان [سراج البنات] و صفیه سلطان [ثمره السراج] و رضیه سلطان [نورالسراج] دختران سکه سرور سلطان [علیاحضرت سراج الخواتین] در اکثر مواسم تابستان معیت مادر و برادر شانرا در پغمان می داشتند

و از اوائل عصر سلطنت اعلیحضرت سراج الملته والدین امیر حبیب الله خان شهید [۱۳۱۹ ق] بامر شاهزاده امان الله در پغمان بکمک مصاحبین حضور او مجالس ادبی تشکیل می یافت و مصاحبین و سرداران و هم کلاسان و عمله حضور شاهزاده ممدوح دعوت می شدند و عبدالرحمن بیگ چغتایی متوطن کابل و حاجی میرعیسی خان برقی و محمد رحیم خان بن سردار محمد سرورخان بن سردار سلطان محمدخان طلاپی و محمدصادق کابلی در اوقات مختلف برای عکاسی مناظر محافل مأمور می شدند و مصارف دعوت از حضور اعلیحضرت سراج الملته ولدین و علیاحضرت سراج الخواتین پرداخته می شد و این امتیازات عالی مخصوص همین شاهزاده بود که سالگرد ولادتش در هر ماه جوزا در پغمان تجلیل می یافت.

اعلیحضرت امان الله شاه غازی در دوره سردار و عین الدوله گی و هم عصر سلطنت با استقلال خود [۱۲۹۸ - ۱۳۷۰ ش] در توسیع جاده ها و احداث باغ ها و خیابان ها و مرتبه ها و فواره ها و صفه ها و طرح منازل و یادگارها با جدیت هر چه تمامتر پرداختن گرفت و فابریکه برق که در عصر سراجیه اساس آن گذاشته شده بود، در تکمیل سامان و تمدید لپن ها و تنویر چراغ های قصرها کوشید و انعقاد جشن ها لویه جرگه ها را بانجا پسندید و نقل دوائر رسمی و بعض مکاتب را در فصل تابستان بطور همه ساله از سروریات پنداشت، و شفاخانه حلیمه خانم پغمان و شفاخانه سناتوریم واقع بیگتوت پغمان توسط اکثر عصمت بیگ ترک وکیل مشاور طبی که از چند سال در افغانستان استخدام شده بود، تأسیس گردید تا آنکه پغمان زادگاه پادشاه موصوف از مشهورترین نزهت گاهای اقلیم کابل و مورد مراجعه و ماشای تمام افراد ملت افغان و عموم نمایندگان دول بیگانه قرار گرفت.

چون خود در موسم بهار در پغمان بدنیا آمده بود و هم اینکه فصل بهار از نگاه جریان آب صفای برف و موج دریای خروشان و آبشارهای فراوان و دره‌های سرسبز و شاداب آن بهترین مناظر حیرت‌انگیز را تشکیل می‌دهد. بسیار آرزومند بود که جمله [بهار پغمان] بنابر معانی ادبی و تاریخی آن در بسی مسائل مواقع عنوان قرار داده شود.

مسجد جامع امانیه و بسمت جنوب آن منار ولادت واقع کنار جاده در حوضه‌های بنیافته که در قدیم در همان محل باغ حاجی اسدخان و عبدالصمدخان مستاجر واقع و بعد بقید استملاک علیاحضرت سراج‌الخوانین آمد و پس از استرداد استقلال وقف استفاده عامه گردید.

منار ولادت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی متصل مسجد جامع امانیه در پغمان به همان مناسبت‌هایی که در این کتاب بیان شد از طرف اهل معارف افغانستان برگزار گردید. نشان رسمی وقت که دو شمشیر بالای آن کلاه تاجدار و آفتاب در حال طلوع و با خصوصیات مهم بفکر و خامه خود اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی ترسیم و ترویج یافته بود با نشان معارف افغانستان بدوطرف منار نقش گردید. و تا حال که ماه جوزای سال ۱۳۵۲ شمسی است، متصل جاده و چهاراهی هوتل بهار بعین ساختمان اول بطور خیلی مستحکم پابرجا مانده و لوح تاریخ آن و عبارات رقم کرده اهل معارف از این قرار است:

«این تذکار سعادت و یادگار شہامت در این زمین بیاد روز مولود آن رهنمای راه ترقی و مقتدای معرکه استقلال چتر ارتقا زده که خاک پاک این مولد از ریاحین بخشی و جودش حیات بیزی می‌کند و از فیض نقش قدمش طراوت انگیزی یعنی قهرمان معرکه روز نو و شہسوار میدان اقبال امیر معارف سمیرالمجاهد الغازی اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان ابن اعلیحضرت امیر حبیب‌الله‌خان شہید ابن اعلیحضرت امیر عبدالرحمن‌خان مرحوم که علم و ثروت در عصرش توأم رسیده و تمدن و ترقی باین عهد کمر خدمت بست. چون مرکز قوای این جامعه از طاقت این بخت جوان نیرومند گردید ما زمره فدائیان وطن از متعلمین و معلمین و مأمورین معارف برای تائید تذکار مولود مسعود شاهانه که لیل پنجشنبه پنجم ذیقعدہ سنہ ۱۳۰۹ هجری بمنزل حاجی اسدخان قریب دره زرگر واقع پغمان بوقوع آمده این یادگار را با نشان معارف در مقام هذا رکز و ثبت نموده برای آیندگان خود این خاطرہ استقبال و مولد استقلال را یادگار گذاشتیم.»

امور عمرانی پغمان در مدت ده سال توسط عده زیادی از اهل فن و اداره و اما مخصوصاً توسط سه نفر سرپرست بسیار معتمد مانند عبدالحکیم‌خان ابن معاذالله‌خان ابن عطاءالله‌خان بارکزائی و محمودخان ابن محمدشاه‌خان ابن امیرمحمدخان بارکزائی و نظام‌الدین‌خان ابن فقیرمحمدخان ابن محمدعمرخان فوفلزائی در ترمیم و تعمیر و تزئین و تنظیم عمومی ساحات پغمان از هر نگاه اهتمام و دقت تمام بکار رفت و کلمات [پمغانات، پمقان بمان] که در تحریرات رسمی و غیررسمی مروج مانده و تا این وقت غالب مردم پمقان می‌نوشتند، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی فرمود برای اینکه خارجیان از تحریر تا تکلم ما استعجاب نورزند باید مطابق تکلم عموم پغمان نوشت و آن رسمیت یافت.

در ادوار قدیم حدود پغمان تا حصص کوتاه سنگی حالیه قسمت شرقی خالصه وکیل‌الدوله امتداد داشت

و پایانتز از آن را بلوک دارالسلطنه می گفتند و از همین لحاظات بود که حکومت امانیه می خواست شهر دارالامان و پغمان را با شهر کابل قدیم و شیرپور و شهر آراء وصل کند اما نقطه سرسبز نفس چهاردهی از تحت عمرانات برکنار و مخصوص غرس اشجار میوه دار و زراعت قرار داده در جزء نزهت گاهها و باغستان گرفته از چنارستان آن استفاده شود.

چون در مرور تاریخ باثبات رسید که دامنه کوههای پغمان تا حصص قرغه در هر وقت از حدوث امراض و نشو و نمای مکروبها برکنار مانده بود، اولیاء دولت را برعلاوه آن مزایای تاریخی و تفریحی ازین نگاه نیز متوجه گردانید که محیط صحت افزا و گوارای پغمان را بیشتر از بیشتر بجهت نقل و تمرکز اهالی کابل در اوقات ظهور امراض و شدت گرما تحت ساختمان بگیرد. زیرا که فائده عامه اهالی کابل و مردمان مقیم پایتخت افغانستان در آن است و بدین لحاظ که آب آنجا از کوه فرود می آید و از چشمه سارها بروز می کند قطعاً کثیف و مستعمل نمی شود، و هم از سردی هوای آن منطقه مگس ظهور و تکثر نمی تواند.

در شب سیزده ماه اسد سال ۱۳۰۷ ش در قریه بتات عیسی خیل پغمان عبدالظاهرخان و عبدالخالق خان ابراهیم خیل که سابق هردو برادر از جمله حکام و صاحبان ثروت و جایداد بودند، بوقت شام روز حینی که از مسجد بطرف خانه برمی گشتند مورد حمله بچه سقو قرار گرفتند و هردو برادر کشته شدند و اموال و دارائی نقد و اسناد شان بسرقت و تاراج دزدان رفت که شرح تکمل این واقعه هائله را در تاریخ امانیه ضمن گزارش ماه اسد سال مذکور نگاشته ام. یعنی اولین حمله بس ظالمانه و وحشتناک بچه سقو که اینطرف کوه فاصل بین چهاردهی و پغمان و کوه دامان صورت گرفته، همین مسئله سرقت و قتل است. آخرین لویه جرگه عصر امانیه در برج سنبله سال ۱۳۰۷ ش نیز منعقد گردید که تفصیل آنرا همچنان در تاریخ امانیه ضمن گزارش ماه سنبله سال مذکور نگاشته ام.

اعلیحضرت امان الله شاه غازی در ماه میزان سال مذکور بنام تفریح و اما اصلاً برای واری اوضاع عمومی کشور و سنجش خریداریهای جدید و تأسیسات نوین و علیالخصوص ملاحظه اسناد و اوراق مطبوعات و تحقیق متن سفرنامه هشت ماهه گذشته که از ماه قوس سال ۱۳۰۶ ش تا ده سرطان سال ۱۳۰۷ ش بعمل آمده بود، چندین روز را در پغمان گذرانید که در این وقت از جمله افراد شامل را از این مباحث یکی هم پدر نگارنده این تاریخ بود که شرح این خدمت گذاریها در فصلهای متعلق در تاریخ امانیه از قلم نگارنده آمده است. یعنی آخرین ایام اقامت اعلیحضرت امان الله شاه غازی در پغمان و وداع کردن آن پادشاه با منطقه دلفریب پغمان همان ایام ماه میزان سال ۱۳۰۷ شمسی است. زیرا که از تاریخ ۱۴ عقرب اغتشاش مشرق و متعاقب آن اغتشاش دزدان کوه دامان روی کار و بتاریخ (۲۲) قوس راه پغمان و کابل قطع گردید.

از قدیمترین قریه های بلوک پغمان ده پنبه، ده ارباب، ده زرگر، کشکک، خواجه مسافر، پراچی، چندال بائی، خالداری، پشه ئی، بیگتوت، خواجه لکن، ده مبارک، ارغنده بالا، ارغنده پایان، کاریزک، قلعه قاضی، قلعه فاضل بیگ، باغبانان انچی است که قریه های اخیر مذکور در قدیم عموماً از مربوطات پغمان و اجزاء بلوک آن شناخته می شدند.

پغمان از تاریخ (۲۲) قوس سال ۱۳۰۷ ش مورد حمله سقویان و گماشتگان آن قرار گرفت و جباخانه آنجا تاراج و در سال ۱۳۰۸ ش معرض هرج و مرج اشرار واقع شد و اما سامان و لوازم قصرهای آنجا آنقدر برهم نگشت.^۱

اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی پنج ماه بعد از تاریخ جلوس شان مطابق اوائل بهار سال ۱۳۰۹ ش متوجه امور پغمان شدند و از اواخر ماه جوزای سال ۱۳۰۹ ش که مرض وبا در سرحدات شرقی کابل شیوع نموده بود اراده قامت به بالاباغ پغمان نمودند یعنی بعد از ماه اسد سال ۱۳۰۲ ش این اولین باری بود که اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی تشریف فرمای پغمان گردید. در ماه سرطان سال ۱۳۰۹ ش در حالی که مرض وبا بصورت خفیف در شهر کابل و چهاردهی در حال شیوع و بعض افراد فوت هم شده بود، اعلیحضرت موصوف در بالاباغ پغمان تشریف داشت. چون اشرار کوهدامانی بخون خواهی و انتقام جویی بچه سقو با آنکه یکبار در ماه قوس سال ۱۳۰۸ ش در جبل السراح اقدام ورزیده و تا ماه جدی سخت مغلوب و منکوب شدند. در ماه سرطان باردگر دست به شرارت و خیانت زده، قصد حمله بطرف پغمان نمودند و اراده شان از بین بردن اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی در پغمان بود و خطرناکترین تمهید سنجیده در یک شب حمله آوردند و بعد آن اعلیحضرت موصوف پغمان را ترک گفته بشهر کابل برگشت و واقعه بزرگی روی داد که تفصیل آنرا ضمن جریانات سال ۱۳۰۹ ش در سلسله نگارش خواتم دوره امانیه نوشته ام.

اعمار بند قرغه که در عصر سلطنت اعلیحضرت امانالله شاه غازی تحت سنجش قرار گرفته و در شرف تهداب گذاری بود. اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی مصمم شد که آن اقدام عام المنفعه را تأیید فرماید. حفر تهداب بند قرغه از تاریخ پنجشنبه (۲) ثور سال ۱۳۱۱ ش مطابق (۱۴) ذیحجه الحرام ۱۳۴۱ ق موافق (۲۱) اپریل ۱۹۳۲ ع توسط وزیرتجارت و محمداکبرخان مدیر عمومی زراعت و الوازی مهندس آغازشد و محمدجانخان مدیر آن بود و نیز فضل احمدخان ولد جان محمدخان چند وقتی بدانجا مأموریت داشت.

چون تأسیس بند قرغه در هردو عصر سلطنت برای سرسبز ساختن دامنه‌ها و دشت‌های بایر و لامزروع بلوک پغمان قدیم با مصارف و زحمات نهایت زیاد قبول شده بود، ولی افسوس در وقتی که کار عمران بند قرغه بعد چندین سال در مرحله اکمال رسید اراضی که سرسبزی و شادابی آن از آب ذخیره این بند انتظار می‌رفت و پغمان ثانی شمرده می‌شد تحت نقشه شهر آمد و آن مصارف چندین ساله بند قرغه به در رفت که باید در تاریخ ملت افغان این حقیقت نگاشته شود.

^۱ عمارات پغمان و خاصه قسمت علیای آن که در محل گوشه واقع است، سامان و لوازم قصرهای شاهی تا اواخر ماه میزان ۱۳۰۸ ش از تجاوزات چپاولگران کوهدامانی و جنوبی مصئون مانده بود و در هفته اول ماه عقرب سال مذکور سامان موجوده آنجا به ارگ و دلکشا نقل داده شد و تا اندازه زیاد رفع احتیاجات نمود. زیرا که از مفرشات و غیره در ارگ هیچ باقی نمانده بود و علت آن این بود که چپاولگران از موجودیت اموال پادشاهی در آنجا خبر نداشتند و مردم پغمان از ترس جان خود حفاظت کرده بودند.

دو خدمت بزرگ و فوق‌العاده‌ای که اعلیحضرت‌المتوکل علی‌الله محمدظاهرشاه در خصوص پغمان نمودند اول طرح باغ و عمارت جدید و سرسبز ساختن تپه و حوالی آن که در اولین بعمر پغمان و تا این عصر دست نخورده باقی مانده بود دقت و اهتمام تمام بکار برده از نو مرتب و قابل استفاده قرار دادند که اکنون بنام تپه ظاهرشاهی معروف و محل آسایش عموم است.

و دوم احداث جاده عریض و طویل است که از دهمزنگ تا پل حلیمه‌خانم پغمان کشیده شده و از هر نگاه قابل توصیف و تقدیر است زیرا که قبلاً پغمان چنین جاده مستقیم و اسفالت شده نداشت. جاده ظاهرشاهی پغمان از خدمات پسندیده این عصر سلطنت شناخته می‌گردد. در عصر سلطنت اعلیحضرت محمدظاهرشاه، والاحضرت سردار محمدهاشم‌خان بدوره حکومت خودش در حوالی تپه موسوم به تپه جان‌محمدخان خدمت خوبی از نگاه تکثیر اشجار مثمر و غیر مثمر نمود. حصه اخیر سمت فوقانی پغمان که در میان دره واقع و بصورت طبیعی و اما دارای اشجار باقی مانده و دریای خروشان از میان آن می‌گذشت والاحضرت سردار احمدشاه‌خان آنجا را تصرف و بصرف مساعی خود خیلی بهتر مرتب نمود و اما چون در بین رودخانه واقع و از قدیم آن حصه از همین نگاه بحال اول مانده دست نخورده باقیمانده بود در دوبار طغیان آب که سیلاب‌های مدهش سرازیر گردید صحن باغ و صفه‌ها و خیابان‌های آنجا را برهم زد و باوصف آن جای خیلی قابل استفاده است. زیرا که ساحه‌های سابق پغمان را اشخاص متمول و متنغد تصرف کرده داخل احاطه آورده و به شکل کارته قرار داده اند مردم ناچار اند که اوقات خود را به همانجا بگذرانند.

حوالی طاق ظفر در عصر حکومت سردار محمدداود در وقتی که محمدهاشم میوند وال وزیر مطبوعات بود، بطور دیگری احداث و تکمیل گردید و انصافاً خدمت خوبی بعمل آمد و عظمت و شان آن بنای ملی را خوبتر حفظ کرد. زیرا که عبور و مرور عراده جات از بین رواق منع گردید.

عبدالمجیدخان یکنفر تاجر هراتی که در سال ۱۳۱۱ ش وارد کابل شده است، مذکور یک قسمت از اراضی و عمارات پغمان را تصرف نمود و اما در این اواخر تاجر مذکور و بعض مقتدرین و متمولین دیگر اراضی را که بمفت در اوقات مساعد بشکلی از اشکال بدست آورده اند نمره بندی و تقسیمات نموده باهالی بفروش رسانیدن گرفتند. چون مردم از صاحبان قدرت نفوذ قباله می‌گیرند، منطقه فرح فزای پغمان را که به هزاران خون جگر اولیاء دولت افغانی سرسبز و شاداب شده بود بشکل قریه تبدیل دادند که از کثرت منازل و تعفن و ایستگاه‌های موترهای شخصی، سائر مردم مجبورند که در جاده‌ها قدم بزنند و یا بفاصله بعید در داخل دره بروند و یا از بالای تپه نیمه‌کاره راه‌ها و جنگل‌زارها را از دور مشاهده کنند. یعنی به همان نزاکتی که نقطه‌های مرکزی پغمان بنام‌های بالاباغ و باغ عمومی در دوره امانیه بغرض استفاده عموم مرتب می‌گشت یک پغمان، ده پغمان وسعت می‌یافت و این حالت بدنظمی کثرت منازل افراد خودپسند و استفاده‌جو روی نمی‌داد و موجبات تأسف ارباب خیرت را بار نمی‌آورد.

زیارت‌های مشهور پغمان پیربلند، خواجه لکن، خواجه مسافر، خواجه عبدالواحد، چهل تن، جوانمرد قصاب، خواجه دریا آباد است.

از گزارش پغمان آنچه مربوط جشن‌های عصر امانیه و واقعات مربوط بدوره انقلاب سقوی است در این فصل فقط با اشارات در گذشتم و از خواننده محترم متوقعم که شرح مکمل آن گزارش‌ها را از لابلاهای تاریخ امانیه که سراپا بقلم خود نگاشته ام جستجو و مطالعه کنند تا بدانند که پغمان خاطرات حیرت‌انگیز بسیاری را در خود محفوظ نگاهداشته است.

مضمون پغمان در شماره اخیر مجله لمر در ماه حوت سال ۱۳۵۱ش بطبع رسیده است و اما بعضی قسمت‌های آن توسط اشخاص از مجله مذکور حذف شده بود و در این صفحات واپس افزوده و هم بعضی زوائد که از طرف خودم در مجله مذکور لازم دیده بودم از سطور فوق برداشتم تا تاریخ وطن عزیز ما از هر نگاه بعین حقیقت خود باقی بماند.

نقل نظامنامه تعمیرات پغمان کابل

در صفحات قبل از مختصر تاریخچه پغمان کابل متذکر شدیم، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی نظر بعشق و علائق خاصی که در ساختمان آن شهر شهیر تابستانی خود داشت بالآخر نظامنامه تعمیرات پغمان در سال ۱۳۰۰ش نیز بوجود آورد و بتاریخ سه‌شنبه (۲۹) ماه سرطان سال ۱۳۰۵شمسی در مطبوعه سنگی شرکت رفیق کابل بحلیه طبع آراسته شد و بتعداد ششصد جلد اشاعت یافت که اینک سراسر موادمندرجه نظامنامه مذکور را درج تاریخ می‌نمائیم:

- ۱- نقشه جائی که آباد می‌کنند نزد معمارباشی حاضر نموده بعد از ملاحظه معمار و برآوردی اجازه آبادی بگیرد.
- ۲- از حد بیت‌الصیف الی زیر قلعه سفید هر شخصی که تعمیر جدید می‌نماید از سه جریب اضافه نباشد.
- ۳- دیوار عمارت سی فوت از سرک دور باشد.
- ۴- باغچه خود را از جنگل بید و چنار و غیره و یا سیم خاردار و یا کناره محدود کرده می‌تواند. دیوار گلی نباشد.
- ۵- راهی که از سرک عام بطرف آبادی خود می‌کشند سرک مذکور به اصول درست کشیده شود.
- ۶- مزبله یعنی مکان بطرف سرک و راه عام نباشد.
- ۷- شخصی که به پهلوی آبادی یا عمارت دیگر آبادی می‌کند پیوست دیوار دیگری تعمیر نکند، در بین یک راه وسیع برای مترو دین بگذارند، راه مذکور برابر رجه و از پانزده فوت کم نباشد.
- ۸- دیوار کوتی و عمارت که بطرف سرک باشد طاق نما بوده و از گل سفید وطنی بمقان سفید کرده شود.
- ۹- کوتی و عمارت بطرزی ساخته شود که قریب سرک بوده و از سرک عام باید کوتی مذکور معلوم شود.
- ۱۰- در صورت تین‌پوش و یا تخته‌پوش الی پنج سال قوت برقی برای چراغ‌های شان سرکاری مفت داده می‌شود و هر وقت که حکم گرفتن وجه صفائی در بمقان صادر شود. از دادن وجه صفائی

- الی بیست سال معاف هستند.
- ۱۱- آهن پوش بهر قیمتی که برای سرکار بکابل تمام می شود بهمان قیمت در پمقان رسانیده الی سه سال بقرار قسط داده می شود.
- ۱۲- در کوتی های آهن پوش بقدر کفاف هر گلکار و نجار و آهنگر که کار بنماید الی آخر اتمام آن به تعمیرات سرکاری حکماً گرفته نمی شود.
- ۱۳- علیحده از قیمت آهن پوش که در قاعده یازدهم ذکر است، مناصفه وجه تعمیر جدید را به قسط سه سال سرکاری تقاوی می دهد و این حکم تقاوی مناصفه تعمیر جدید الی آخر سال ۱۳۰۱ش منظور است. بعد از مرور آن وجه تقاوی مناصفه تعمیر جدید داده نخواهد شد.
- ۱۴- هر شخصی که وجه تقاوی گرفته گی خود را قرار قسط موعود نرسانید وجه قسط مذکور بیست را بیست و یک گرفته می شود و اگر الی سه سال وجه قسط کردگی خود را نرسانید و بدمه مذکور از وجه سرکاری چیزی باقیمانده بود زمین و تعمیر مذکور قیمت کرده فروخته خواهد شد. آنچه وجه سرکار شود وضع کرده، باقیمانده وجه بصاحب آن داده می شود.
- ۱۵- اگر کوتی کرسی پخته کاری شود وجه تقاوی آن بموعود شش سال گرفته می شود و اگر کامل الی اتمام کار، پخته کاری شود بموعود (۹) سال وجه تقاوی مذکور گرفته خواهد شد.
- ۱۶- وجه تقاوی مناصفه تعمیر جدید مذکور فوق را از منتظم تعمیر پمقان بحضور مجلس ضامن وجه داده بازیافت دارد. انشاءالله تعالی
- ۱۷- ساختن کوتی های گل پوش ممنوع است قطعاً ساخته نشود.
- ۱۸- زمین که برای آبادی در ابتدا بدون قیمت سرکاری داده می شد چون امتیاز سال اول بود بعد ازین تاریخ داده نمی شود. مهرشاهانه [په دی د کرن وشى (۱۳۰۰) -الغازی امیرامان الله]

پغمان شهر تابستانی کابل

در کتاب های تاریخ مربوط بدوره شاهنشاهی درانی مکرر نوشته شده که در فرمان ها و اسناد آن وقت جمله [بلوک پمقان من محال دارالسلطنه کابل] بنظر رسیده است و نیز در صفحات اول تاریخ دوره درخشان امانیه نگاشتم که اعلیحضرت امان الله شاه غازی در پغمان کابل که صیفیه شاهان درانی افغان است، قدم بعرصه وجود گذاشته و از همان لحاظ نیز ذوق و شوق بیشتر از اسلاف خویش بدان شهر تابستانی، داشته و اگر که در صفحات متعدد و فصل های مختلف این کتاب از گزارش پغمان کابل زیاد یاد شده است ولی بنابر اهمیت تاریخی و شهرت دائمی آن می خواهم در این قسمت کتاب تاریخ دوره امانیه شرح مکمل و مستقلى بدهم تا خاطرات بزرگ و قیمت دار پغمان خوبتر محفوظ بماند.

جمله [بلوک پمقان من محال دارالسلطنه کابل] از عبارات قیمت داری است که در معتبرترین اسناد و وثائق عهد سلطنت اعلیحضرت احمدشاه غازی و اولاد و احفاد امجار آن شاهنشاه در خصوص پغمان حالیه و مربوطات آن نوشته می شد.

و مطلب آنکه قدر و اهمیت ظاهری نواحی دامان کهسار سریفلک پغمان کابل از نگاه کثرت آب مصفا و

هوای بس مفید و گوارا و میوه‌های شیرین و لذیذ فراوان بر همه کس معلوم است که از آن جمله گیلاس [شاه‌آلو] و رواش آن شهرت فوق‌العاده در همه ادوار کسب کرده است. ولی از این حقائق مسلم دیگر که ارزش و اهمیت تاریخی و معنوی نیز دارد ممکن بعض طبقات و یا ..

[توضیح مدون دیجیتال کتاب: ادامه این مطلب در کتاب چاپی وجود ندارد]

از خاطرات سفر علیاحضرت سراج‌الخوانین در قندهار

بتاریخ یکشنبه (۴) میزان سال ۱۳۰۴ ش سرورسلطان علیاحضرت سراج‌الخوانین بعد از مشرف شدن بزیارت خرقه‌شریفه و اهداء پوش صندوق بان بارگاه مبارک و مقدس تشریف فرمای سلامخانه خاص ارگ قندهار گردیدند و در همین ساعت که عیال محمدسوررخان بارکزائی نائب‌الحکومه قندهار و عیال‌های مأمورین و معززین قندهار جهت رسم سلام و استقبال و احترام حضرت عالیّه معظمه موصوفه در سلامخانه خاص ارگ حضور بهم رسانیده منتظر بودند، شرف ورود ارزانی فرمودند و در چند روزی که به قندهار اقامت داشتند هر روز از صد تا صد نفر محترمت قندهار بحضور علیاحضرت موصوفه باریاب می‌شدند و به ساعت (۱۲) بحضور علیاحضرت صرف طعام و میوه و جای می‌نمودند و به شفقت‌ها و نوازش‌های مادرانه مفتخر و مستظهر می‌گردیدند. چنانچه همه میمرن‌های قندهار را بارمغان کابل از قبیل چوری، حمائل و دیگر زیورات دانه‌نشان طلای خالص، نقره علی قدر مراتب مباهی ساخته با نهایت نوازش و مرحمت از حضور خویش مرخص می‌فرمود.

بتاریخ دوشنبه (۲۶) میزان سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۳۰) ربیع‌الاول ۱۳۴۴ ق یک جشن خیلی عالی و باشکوهی بحضور علیاحضرت سراج‌الخوانین والدّه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در قندهار از طرف میمرن‌های آنجا برگزار شد و تمام میمرن‌های خوانین و معتبرین و مأمورین ملکی و نشامی و غیره خانم‌ها اشتراک نمودند و مجلس جشن مذکور بیک حالت بسیار با فرحت مطابق دوره‌های ملکه‌های معظمات سلاطین سابق درانی اختتام یافت.

اهداء پوش صندوق خرقه‌شریفه واقع در قندهار

از طرف سرورسلطان علیاحضرت سراج‌الخوانین

سرورسلطان علیاحضرت سراج‌الخوانین والدّه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در ماه میزان سال ۱۳۰۴ شمسی به همراه پسر بزرگ و نابغه خود در یکروز وارد قندهار شد و بتاریخ یکشنبه (۱۹) ماه میزان یعنی در روز اول ورود خود در شهر قندهار بزیارت خرقه‌شریفه نبویه (ص) مشرف و یک پوش خیلی زیبای قیمت به اراکه از کابل احتراماً با خود به همین عزم و نیت خالصانه برده بودند، بر صندوق خرقه‌شریفه پوشانیده احتراماً اهداء نمودند و در وقتی که رساله تاریخ خرقه‌شریفه واقع در قندهار را برای بار دوم تحت طبع بگیریم، انشاءالله تعالی از این حقیقت تذکار خواهیم داد تا خدمت با صداقت آن محترمه بزرگ افغان بحفظ تاریخ بماند.

در ماه عقرب سال ۱۳۰۴ ش وقتی که علیاحضرت سراج‌الخوانین از سفر قندهار بکابل بازگشت به والده خود گفت ایکاش در این سفر شما هم می‌بودید که قوم نجیب خود را می‌دیدید و چقدر خوشی بشما و آنها دست می‌داد و بمادر خود گفت من در این سفر باحوال گذشته و موجوده قندهار بسیار با وقت فکر کردم و دانستم که به یقین در افغانیت هر چه بوده و است، قندهار است و از گرد و خاکش بوی افغانیت می‌آید و نیک بخت هستم که از پدر و مادر قندهاری و درانی می‌باشم.

من از اول جوانی فکر می‌کردم و اینقدر می‌دانستم که بحمدالله تعالی جوهر اصالت افغانی دارم ولی باین نمی‌دانستم که مواریث بیشتر از جانب پدر دارم و یا مادر. وقتی در این سفر خوب جستجو و مطالعه کردم بیقین معلوم شد که شما از طرف پدر و مادر میراث احمدشاهی دارید و هرچه برمن میراث مانده از سلسله‌خاندان شما است چه در خاندان لویباب بابایم پیش از خودش کسی در خور منزلت سراغ نمی‌شود.

و در شبی که برادراندر کلانم خوشدل خان لویباب در کابل وفات یافت^۱، محمدولی وزیرحربیه بذریعه تیلیفون به قندهار خبر داد و هدایت دادم که محمدولی خود بحیث وکیل پادشاه در مراسم تدفین و مجلس فاتحه خوانی اشتراک کند و عذراجان از طرف من به مجلس فاتحه خوانی زنانه حاضر باشد. از فوت آن برادرم در قندهار من و امان‌الله‌جان بسیار غمگین شدیم و اما محض بپاس خاطر عزیزه‌های قوم خود در قندهار وضع غمگینی نشان ندادم تا محترمت آنجا که بعد عمری مرا دیده اند در این دید و وادید چند روز اوقات خوش‌شان بغم مبدل نگردد.

و این اولین کلماتی بود که علیاحضرت بعد بازگشت خود از قندهار بکابل باوالده خود بیان می‌کرد.

عزیمت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از کابل به قندهار

در بهار سال ۱۳۰۴ ش از امور قندهار و وضعیت اداره و اجراءات مأمورین و مخصوصاً رشوت و قاچاق و نفاق بعض اقوام و عناصر اطلاعات بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی رسید چون موقع فراغت میسر نبود و بعداً فصل تابستان حلول نمود، اعلیحضرت مصمم شد که در برج میزان از کابل به قندهار عزیمت کند و از عموم جریانات مکاتب، شفاخانه، مستوفیت و کلیت اوضاع اداری، اجتماعی، صحی عمرانی آن سرزمین دیرین اجداد امجاد خویش شخصاً تفتیش نموده در عزل و نصب و تبدیل مأمورین و جلوگیری از اعمال قاچاق و رشوت بکوشد و هم بعضی کسانی را که بامور مکاتب و معارف کمتر علاقه‌دارند در اثر تلقینات و تبلیغات ذات‌شاهانه متمائل و متعهد بدین امر که ترقی مکاتب و شمولیت اولادشان مدنظر است بنماید. چون سفر میمنت اثر قندهار در ماه میزان تعیین گردید، علیاحضرت سراج‌الخوانین والده معظمه پادشاه موصوف که از سلسله پدر و مادر و جدها نسل بالنسل قندهاری‌الاصل و زاده

^۱ تاریخ فوت خوشدل خان لویباب ولدشیردل خان لویباب شب‌شنبه (۱۵) عقرب سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۱۹) ربیع‌الثانی سال ۱۳۴۴ ق فوت شد و روزشنبه در جوار زیارت حضرت تمیم انصار در کابل دفن گردید و این وقت علی‌احمدخان پسر خوشدل خان لویباب مرحوم والی کابل بود.

بزرگ‌ترین خاندان‌های طایفه درانی بود، بمعیت موکب پسر نامور خویش عازم حرکت بطرف قندهار گردید که شرح مسافرت و تشریفات شاندار آن عالیبه معظمه در قندهار در خور نگارش بخش علیحده است.

آغاز حرکت موکب اعلیحضرت غازی از شهر کابل بطرف قندهار یکشنبه (۱۸) میزان سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۲۲) ربیع‌الاول ۱۳۴۴ ق و موافق (۱۱) اکتوبر ۱۹۲۵ ع است که اینکه تفصیل این حرکت را از قول خود آن پادشاه که در مقدمه رساله تفتیشات قندهار نگاشته است، می‌نویسم:

«چونکه از خدمت بوطن بالاتر عشقی ندارم و این مسلک را نخبه آمال خود می شمارم لذا استفاده از موقع را بغرض تأمین امور وطن عزیزم افغانستان و تهیه طرق بختیاری ملت محبوبم افغانیان همه وقت ملحوظ داشته، خواسته ام بمعونه ایزدی نهضت و مراتب عظمت افغانیه بسرعت ممکنه بساحه وجود آید.

بناءً علیه چون درین ایام خاطریم بالجمله از مهمات امور مرکز مطمئن گردید، سرکشی بامور ایالات سائره محروسه را بالاصاله تصمیمم کردم تا به بینم مأمورین دولت چه گونه نظامات موضوعه را که بصرف نور بصر و خوردن خون جگر ترتیب و تدوین شده بساحه اعمال و اجرا گذارده ادای وجیبه ذمه نموده اند و افراد تبعه صادقانه ام تا کجاها آرامش خودشان فائز آمده اند. چه معلوم است اگر حکم نظامنامه‌ها فقط در حجاب قوه مانده بصحنه فعل درنیاید بجای نفع ضرر زاید و عوض امنیت، خطر.

باین عزم اولاً تفتیش ایالت قندهار را مطمح نظر قرار داده، به شش بجه روز یکشنبه هجدهم میزان ۱۳۰۴ ش [مطابق ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۴۴ ق و موافق (۱۱) اکتوبر ۱۹۲۵ ع] با رفقای تفتیش خویش یعنی معین‌های وزارت و مصاحبان حضور رهسپار آنصوب گشتم. شب اول با بکلات بسرکرده فردای آن به چهار بجه عصر وارد قندهار گردیدم. یک گروه به شهرمانده بود که از موتر فرود آمده بر اسب سوار شدم، چه اهالی در بیرون شهر آماده پذیرائی بودند. از طرز پذیرائی و ابراز احساسات زنده و پراز مسرت قندهاریان خیلی مبتهج و محظوظ گشتم. چه اسلوب پذیرائی‌شان بسیط و ساده و منزله از آلایشات متصفانه رسمیه بوده، فقط یک محبت خالصانه بی‌ساخته از وجنات همه بروز می‌کرد. من اینگونه پذیرائی را طبعاً خیلی دوست می‌دارم و از تهاجم اهالی که عده شان بالغ بر سی هزار بود و نعره‌های خوش آمدید آنها و دست بوسی‌های شان نتوانستم به نطقی که آرزو داشتم بپردازم.

بعد ورود به شهر نخستین بزیارت خرقة مبارکه شتافته از تشرف بان اثر نجاج و سعادت مسعود و بیک تأثر و رفت خارقه مقرون گردیدم، سپس بارگ قندهار که مأمورین و خوانین آنجا بعزم ملاقات حضور داشتند رفتم و او شان را مخاطب کرده از عرض مسافرت خویش چنین تبئینات دادم:

مقصدم از این آمدن به قندهار ساعت‌تیری و تفریح نیست بلکه چون قندهار از متبرکترین شهرهای افغانستان و یک جای مقدس شمرده می‌شود این عاجز در آن بقسم فال نیک بغرض زیارت خرقة شریفه و خیرگیری حالات حقیقی اینجا آمده ام.

در این ضمن کاری که می‌نمایم خبرگیری از احوال مأمورین، معلومات از صورت اجراءات شان بوده، می‌خواهم خوبتر از طرز رفتار و حسن و قبح کردار آنها کسب استحضار نمایم. ازین جهت است که از هردائره و هرشعبه یک یک وکیل با خود آورده‌ام، بعد تفتیش و معلومات هر کدام از شما حضرات سزاوار هر چیزی که بود مورد آن خواهد گردید. هرچند راضی نیستم تکلیفی بمأمورین بدهم و یا او شان را در نظر عموم تحقیر نمایم، اما چون اشخاصی را از ملت عزیزم که برخلاف امر شما رفتار می‌کند مجازات می‌کنم لابد شما را نیز در صورتی که برخلاف قوانین دولت و نقطه نظر حکومت در آزار و پریشانی ملت محبوبم دست اذیت دراز کرده باشید باید تحت بازخواست بگیرم.

البته اشخاصی که رفتار خوب ننموده از قوانین موضوعه و مطالب مهمه حکومت صرف نظر کرده اند زیر بازخواست می‌آیند. ولی برعکس ذواتی که اجراءات خوب و مرغوب نموده باشند بایست کاملاً از طرف من مطمئن بوده بآفرین و تحسین من امیدوار و از مجازات و بازخواست من خود را محفوظ پندارند چه گفته اند:

تو پاک باش برادر مدار از کس پاک زند جامه ناپاک گازران برسنگ

انشاءالله تعالی من عاجز و رفقایم سر از فردا سه‌شنبه (۲۰) میزان ۱۳۰۴ ش به تفتیش مأمورین و اخذ نتیجه از اجراءات و کارروائی‌های تان شروع خواهم کرد و لاجرم در نتیجه با کسی که خوب کار کرده باشد وضع لطف کارانه و با کسی که بخوبی کار نتوانسته بالعکس معامله خواهم کرد.

این وقت چون بصورت علنی خطائی از شما ندیده‌ام و لو بعضی اطلاعات خفیه دارم اما چندان اعتنائی بآن نمی‌دهم، لذا می‌خواهم با همه دست بدهم بکسی اجازه نیست که دست یا پای مرا بوسیده بر چشم بمالد زیرا منمهم مانند شما یک بنده عاجز خدا هستم.

بروز دوم ورود خود سه‌شنبه ۲۰ میزان ۱۳۰۴ ش مجلسی از مصاحبان و معین‌ها کاین کرده مفتشین هرشعبه را تعیین و پروگرام مواد تفتیشیه را ترتیب و هدایات لازمه شفاهی برای مفتشین افهام نمودم و احکام دادم سر از فردا به تفتیش شعبات مرجوعه خودشان پردازند.

تا سه چهار روزی که مفتشین به تفتیش اشتغال داشتند به واریسی بعض کارهائی که نایب‌الحکومه [محمدسرورخان] بحضور می‌آورد می‌پرداختم. اما چون عرائض نایب‌الحکومه آنقدرها نبود که می‌توانست وقت ما را بالتمام مصروف دارد، زیرا وضع نظامات و قوانین بی‌ترتیبی‌ها و بندش‌های فضول را در اجراءات مأمورین الله‌الحمد مندفع ساخته، هر کار بر محور خود منتظماً می‌چرخد. لذا اوقات فاضله را بخواندن راپورها و اطلاعات خفیه بسر می‌آوردم و نمی‌گذاشتم اوقات بدون مصروفیت ضایع شود.

بروز چهارشنبه (۲۱) میزان مطابق (۲۵) ربیع‌الاول ۱۳۴۴ ق و موافق (۱۴) اکتوبر ۱۹۲۵ ع، اهالی قندهار را بحضور طلب داشته مامول مسافرت خود را به قندهار برای‌شان چنین تبئینات دادم^۱:

^۱ در این وقت اعلیحضرت غازی بدون مسوده نطقی بزبان پښتو نمود که عین متن آنرا تیمناً در تحت عنوان جداگانه در یکی از فصل‌های مخصوص تاریخ امانیه درج کرده‌ام (عزیزالدین).

اولاً مقصدم از آمدن به قندهار تشریف به خرقة مبارکه و باز ملاقات نمودن با شما و معلومات کردن از احوال شما عزیزان بوده است. ضمناً خواستم کارروائی‌های مأمورین را نیز تفتیش و از صورت اجراء نظامنامه‌های دولتی که در تدوین آن خون جگر خورده ام اطلاعاتی حاصل کنم. بعلاوه این امر را نیز معلوم سازم آیا کدام قوم و کدام قبيله از اقوام عزیزم در اطاعت نائب‌الحکومه صاحب و دیگر مأمورین دولت بیشتر کوشیده رضائیت مرا حاصل کرده توانسته است و چه طور اشخاص در مقابل امر حکومت مقامی تکاسل ورزیده و یا اطاعت نکرده تا از او شان بازخواست شود.

نباید گمان کنید بکدام مطلبی دیگر غیر ازینکه بیان کردم به قندهار آمده ام زیرا اگر مقصدم اجراء امری بر شما می‌بود همانا از کابل بنائب‌الحکومه احکام می‌دادم تا اجراء می‌نمود و یا دیگر کسی می‌فرستادم چنانچه وزیر داخله را اولاً برای جلب عسکر و متعاقباً برای اجراء عمده دیگر فرستادم. بلی نمی‌خواهم در اموری که خاص برای ترقی افغانستان و نیکنامی شما ملت غیور افغان اجراء آنها را تصمیم بسته ام و شب و روز فکر آبادی شما و غم عالم اسلام را بدل می‌پرورم حرف بزمن بلکه بطور قطع و حکم آن اوامر و تکلیفات حکومت را که در نظامات دولت متبوعه تان واضح است بر کافه اهالی افغانستان بدون امتیاز اجراء کردنی هستم. زیاده بران بر احدی هیچگونه تکلیفی را روادار نمی‌شوم.

درین روزها کار تفتیش مأمورین سردست رفقای ماست بعد از ختم تفتیش خودم بالذات در آن امور علم‌آوری و پس از آن درباری منعقد داشته از حسن و قبح مأمورین دولت و خوبی و خرابی رعیت بشما توضیحات خواهم داد. عرض‌هایی که تعلق بحضور خود من دارد و مواد آن در اعلان نشر گردیده است بتوسط شاغاسی حضورم محمد یعقوب خان بمن بنمائید که جوابات قانونی آنها را بگویم.

در خاتمه دعا می‌کنم خداوند افغانستان را ترقی‌های بلندی نصیب کند و تمام ملت افغان مخصوصاً اقوام غیور قندهار را در دین و دنیا سرخ رو و سریلند و نیک‌نام دارد و شما را بآن منافع و آبادی و عزت‌هایی که بلندتر از خیال من است و شب و روز آرزو و تمنای آنرا بدل می‌پرورانم کامیاب سازد.

بعد چهار روز تفتیش‌ها بالترتیب صورت اکمال گرفته تفتیش هر شعبه که اتمام می‌یافت مفتشین همان شعبه بحضور آورده مطالعه می‌فرمودم و یادداشت‌ها و احکام لازمه در موارد مختلفه اصرار می‌نمودم و نیز پس از مطالعه صورت تفتیش بالذات به همان اداره رفته، معاینات خصوصیه در اطراف کارهای آن اداره علاوه بر تفتیش مفتشین نموده، ملاحظات خود را ضمیمه یادداشت می‌کردم. باین نهج تفتیش همه دوائر قندهار از مطالعه حضورم گزارش یافته بعد انقضای سی و سه روز خاتمه یافت.

بروز شنبه (۲۲) عقرب سال ۱۳۰۴ ش مطابق ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ ق و موافق (۱۴) نومبر ۱۹۲۵ ع در خاتمه تفتیش و تعیین اصلاحات مجمعی بزرگ راجع بمکافات و مجازات از کارکنان و اهالی آنجا و مأمورین هم‌رکاب منعقد داشته حاصل و نخبه تفتیش را بیان فرمودم و اشخاصی را که ادای فریضه خود شانرا موافق بنظامات موضوعه ایفا کرده بودند مورد مکافات و افرادی را که در اجرای وظائف خویش بی‌مبالاتی نمودند مستلزم مجازات قرار دادم.

فردای آن بروز یکشنبه (۲۳) عقرب به هشت بجه صبح بصوب کابل نهضت فرمودم. اهالی جوق جوق بر سر راه به هر وداع ایستاده بودند. از بازار به سبب ازدحام مردم به بسیار آهستگی موتر می‌رانندیم و لو اکثر مردم به سبی که قدری وقت‌تر برآمدیم برای وداع رسیده نتوانستند مدتی صرف‌شد تا از بازارها برآمده توانستیم. مردم در این موقع نیز یک جوش و حساسیت خالصانه محبت کارانه را که زاده فطرت باصفت افغانی است بروز دادند و ما را بجدائی خودشان متأثر ساختند

بعد وصول بکابل و انقضای چند روزی مجلسی بغرض ملاقات مأمورین مرکز و ایضاح کوائف مسافرت خویش مجملاً در قصر دلکشا تشکیل نمودم که در موقعش در این کتاب درج می‌شود.^۱

هرچند در احیان فرصت کافه ایالات محروسه را بالاصاله بمثابه قندهار تفتیش خواهم نمود ولی عجاله نخواستیم عوائد این تفتیش ما تنها بقندهار منحصر مانده اثر و فائده آن بدیگر ایالات محروسه ما اصابت نکند. بناءً علیه احکام فرمودم صورت تفتیش ایالت قندهار با اجراءات و اصلاحاتی که حضورم در امور آن دیار احراز نموده با نطق‌هایی که بروزهای جمعه در خطبه و کذا در موارد دیگر ایراد فرمودیم ملففاً مدون و منطبع شود تا ایالات سائر محروسه از مطالعه آن استفاضات نموده باصول تفتیش و واریسی ما بامور ملتفت گردند و آنرا سر مشق ولوحه اجراءات خود سازند.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بتاريخ سه‌شنبه (۲۰) ماه میزان سال ۱۳۰۴ ش‌شاه‌ولی‌خان یاور ثانی حضور خود را برای تفتیش شفاخانه ملکی قندهار مقرر نمود تا بر طبق پروگرام تفتیش نماید و احصائیه مکمل عموم اجراءات شفاخانه را بحضور تقدیم نماید. در نتیجه حکم حضور چنین صادر شد که بواسطه جای موجوده شفاخانه در میان عمارات شهر واقع و ازین رو مخل حفظ‌الصحه مریض‌هاست و بعلاوه از جهت کم‌آبی در تابستان گرمی مفرط خواهد داشت بناءً علیه مقام مناسبی برای آن در ارگ قندهار که مشهور به دولتسرای است تعیین شد تا شفاخانه در آنجا نقل کند و در سائر امور شفاخانه نیز کمال توجه و دقت بعمل آمد و از جمله در ماده هشتم مطالعات مفتش گفته شده است: بر طبق لائحۀ که از مدیریت طبیه به شفاخانه رسیده است تمام محافظین و عمله شفاخانه اشخاص جوان می‌باشند. چون در قندهار شفاخانه زنانه نیست و تمام زن‌های مریضه از همین شفاخانه بتعداد کافی دوا می‌برند، پس ضرور است که در عمله و فعله شفاخانه یک‌شخص معمر و یا یک زن سالخورده قابل کار در جمله خدمه آن گرفته شود که عنداللزوم خدمت و پرستاری زنان مریضه را هم بنماید. در نتیجه مدیر شفاخانه و داکتر حالیه و محمدغوٹ‌خان مدیر سابقه شفاخانه قندهار در اثر فروگذاشت‌ها قابل مجازات شناخته شدند و نیز از حضور حکم‌شد که اطباء نام یونانی مقیم قندهار بدون شهادت نامه دوا ندهند و فرمود یکنفر طبیب که دارای شهادتنامه باشد از کابل آمده امتحان اطبای قندهار را گرفته اشخاصی که لائق باشند برای آنها شهادتنامه بدهد و بدون شهادتنامه احدی را نگذارند که بمعالجه اهالی اقدام کنند و

^۱ مقصد از رساله تفتیشات ولایت قندهار است که در سال ۱۳۰۴ ش در مطبعه حروفی ریاست شرکت رفیق کابل طبع گردیده است و سراسر محتوی نگارش اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی است و در این کتاب تاریخ امانیه با اندک اختصار جابجا نقل و درج می‌گردد. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

الا برطبق نظامنامه جزای عمومی مجازات خواهند شد.

در خاتمه تفتیش خود من بالذات به شفاخانه رفته مریضان را معاینه کردم و محض دلداری و معالجه او شان برای (۹) نفر از مریض‌های بستری مبلغی بطور بخشش اعطا فرمودم.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در بدو ورود به قندهار [دوشنبه ۱۹ میزان سال ۱۳۰۴ ش] علی‌محمدخان معین معارف ابن‌آدینه محمد بدخشی و ملا احمدعزت را برای تفتیش مکاتب ولایت موصوف مقرر فرمود تا بر طبق پروگرام که شامل (۱۷) مواد طرح و ترتیب شده است واری نمود نتیجه را بحضور معروض بدارند و در مسئله معارف مانند امور شفاخانه دقت تمام بعمل آمد و پروگرام‌های صحیح و تقسیم اوقات بقرار اصول مکاتب عصری ترتیب و احکام حضور در هر باب اجراء و انفاذ یافت که شرح مزید آن در صفحات رساله تفتیشات قندهار مندرج است و از جمله معلمین منشی محمدمنظورخان قدر و ستایش شده است.

و صالح‌محمدخان مدیر معارف قندهار از حضور اعلیحضرت غازی سزاوار تلطیف دانسته شد. و اعلیحضرت فرمود: سرای دفتر را برای یک مکتب بزرگ که طلبه هر سه مکتب موجوده در آنجا نقل کنند و سلامخانه ارگ و مکتب موجوده شعله ماه را برای طلبه جدید جای مکاتب قرار دادم و برای ترمیمات لازمه آنها مبلغی برای امسال منظور فرمودم. عمارت سمت شمالی سلامخانه ارگ برای رشديه خواهد بود که بخواست خدا عنداللزوم تأسیس خواهد یافت.

طلبه جدید شش صد نفر در مرکز و یکصد نفر در کوهکران حکم کردم که جمع شود. برای تحریض عموم بمعارف برای تقریباً یک صدوسی و دو نفر طلبه که بروز اول جمع و بحضورم فائز گردیدند فی نفر مبلغی بطور انعام توزیع فرمودیم و از زمره اطفال جمع شده چند نفری را که سن و سال‌شان قابل‌شمول مکتب نبود و یا به سبب داشتن امراض ساریه اختلاط شان با دیگر طلبه شایان نمی‌نمود، کلان سال‌ها را بطور قطعی امر دادم گرفته شوند و نسبت بمریضان احکام فرمودم باید در اول داکتر معالجه شان را نماید پس از صحت داخل مکاتب کرده شوند.

در مکتب شعله ماه و مکتب علی‌زائی و مکتب اهل هنود که قبلاً قندهاریان، علیحده فارسی زبان‌ها علیحده و هندوها علیحده تعلیم می‌گرفتند این ترتیب را نه پسندیده احکام فرمودم باید طلبه هر سه مکتب در یک جا جمع شده تعلیم بگیرند تا این دوئی و سوائی فیما بین افغان‌ها و فارسی زبان‌های قندهار باقی نماند. لذا مکاتب قندهار قرار ذیل تشکیل یافت و بودجه آن از حضورم منظوری حاصل کرد:

- ۱- مکتب گنج [در سرای دفتر] شامل بر هفت صد متعلم که از هر سه مکتب کنونی یک جا شده درین محل تعلیم می‌گیرند.
- ۲- مکتب شعله ماه در همان جای سابق خود شامل بر چهارصد متعلم که جدید جمع شده اند.
- ۳- مکتب محله علی‌زائی شامل بر دوصد متعلم که جدید جمع شده اند.

جای این مکتب عمارت جنوبی سلامخانه ارگ قندهار متعین و عمارت سمت شمالی آن برای رشدیه معین کرده شده است. اما چون برنده عمارت سمت جنوبی مزبوره شکست کرده بود امر دادم معمار مقرر گردد. برنده مزبوره کاملاً برداشته شده بعد ختم کار طلبه در آنجا بروند. ۴- مکتب کوهکران: در خود کوهکران عمارت شاهی آن برای مکتب اعطا و حکم شد بقدر صد نفر متعلم از خود کوهکران و دهات قریب آن جمع گردند.

مکتب قلات تاکنون تأسیس نیافته بود حکم دادم باید حتماً تا صد نفر یا کمتر از آن طلبه جمع کرده یک مکتب در قلات تأسیس گردد. باین حساب تقریباً هشت صد نفر متعلم جدید در مکاتب قندهار جمع گردیده که رویهمرفته تعداد داخله مکاتب شهر قندهار یکهزار و پنجصد متعلم می‌شود. اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بجواب پیشنهاد صالح‌محمدخان مدیر معارف قندهار جواباتی نوشته و می‌فرماید: پروگرام مدرسه علوم عربیه تاکنون تصویب نشده بعدالتصویب و اجرای آن در کابل تأسیس و همچو یک مدرسه در قندهار و دیگر مقامات مهمه اندیشیده خواهد شد. تأسیس رشدیه در قندهار عجلتاً بسبب کمی تعداد محصلین پنجم صورت نداشته بخواست خدا چون عده محصلین پنجم مکاتب قندهار به چهل یا پنجاه برسد مثلی که در جلال‌آباد تأسیس شد، اینجا نیز تأسیس می‌شود. جاهای ذیل برای مکتب داده شد: سرای دفتر، ارگ سلامخانه، قصر کوهکران. مدیریت معارف می‌تواند کتب لازمه خود را به هندوستان طبع نماید.

معلوماتی که از مدیر معارف گرفتم همین یک چیز را افاده می‌کرد که اهالی عموماً به مکاتب ذوق ندارند و مکاتب را بنظر استحسان نمی‌نگرند. علت این امر را دوچیز یافتیم یکی اینکه عموم اهالی تاکنون از عوائد و مفاد معارف باصول جدیده نفهمیده خیال دارند که رفتن بچه در مکتب و از نفوس در عسکر یک معنی دارد. زمامداران حکومت در رفع این اشتباه اهالی هیچ‌یک تجویز عملی ابراز نداده اند و خیالات اقدس ملوکانه را نسبت بتأسیس مکاتب بعموم فهمانیده نتوانسته‌اند... دیگر اینکه بعضی از ملاها و ریش سفیدان پروگرام مکتب را بخيال خود ناقص می‌دانند، تعلیم جغرافیه و ریاضی را فضول می‌شمارند و مردم را دل‌سرد می‌سازند. اگر از طرف حکومت محلیه یک سعی و همت در ارتقای معارف مبذول شود، مکاتب قندهار بهترین و مترقی‌ترین مکاتب افغانستان خواهد گردید.»

اعلیحضرت غازی در سلسله نگرش احکام و نظریات خود از حکام و ارباب ادارات و موسفیدان و ملاهای قندهار بر مزد اشارت و صراحت شکایت زیاد نموده و عدم پیشرفت مکاتب قندهار را از عدم توجه آنان دانسته است و می‌فرماید: دیدم که اگر مردم قندهار بمکاتب رغبتی ندارند و یا در ادخال اطفال خودشان در مکاتب رضائیتی نمی‌کنند فقط به سببی است که تاکنون از عوائد و نتایج مفیده مکاتب چیزی نفهمیده اند، بل درین زمینه تفهیماتی ندیده اند. ازین رو:

اولاً بغرض تفهیم عموم و درجه بودن مکاتب از هر موقع استفاده نموده بیانات لازمه و نطق‌های مبسوطه چه بروز جمعه بر منبر و چه در اوقات تفریح و سیر فرمودم تا انکشافات فکری نسبت به

حتمیت و پاداش مکاتب برای شان حاصل آید و همچنان شد.

ثانیاً امر دادم فرمائی بمضمونی که ذیلاً درج می شود برای کافه مأمورین عسکری و کشوری و خوانین دولت علیه نگاشته آید تا همگان در راه ترقی و پیشرفت معارف وطن سعی و همت نمایند.

ثالثاً برای تشویق طلبه و حاضر بودن در مکاتب مبلغی از پول نقد انعام کردم. کذا برای یکصدوسی نفر طلبه که جدید برای مکاتب جلب و از ملاحظه حضورم گذشتند نیز مبلغی اعطاء و این تجاویز نتیجه مطلوبه را حائز گشت.

نقل فرمان اعلیحضرت امان الله شاه غازی

«امر معلوم است که حصول رضای حضرت باری عزاسمه و رسیدن بمراتب عالیه ترقی بدون کسب علم و هنر صورت ندارد و برعکس جهل و نادانی حیات یک ملت را خراب و تباہ می گرداند. دولتی که افراد تبعه اش با علم نیستند، محافظه حقوق مشروعه خود را کرده نمی تواند. عزت ملیه جز در سایه علم و عرفان حیات ندارد و شرف دولت جز بهمت افراد متفمن و دانا قائم نمی ماند. کذا این امر نیز ظاهر است که وسائل تحصیل عرفان همین مکاتب اند که از ابجد خوانی آغاز کرده تا بدوره های عالی تعلیمات علمیه دینیه و فنیه می رسد. ازین روست که این خادم علم و عرفان تعمیم مکاتب را در خطه مقدسه وطن عزیزم لازم دانسته به هر کجا که مناسب دیده شد تأسیس مکاتب را بعده لازمه احکام فرمودم و برای تأمین مفاد دینیه و دنیویۀ ملت خویش پروگرامی یعنی نصاب تعلیمی ترتیب و بعد تصویب دانایان و فضیلاي وطن بساحت اجراء گذاردم تا بخواست خدای متعال عموم اطفال خطۀ پاک افغانستان از مسائل و تکالیف دینی و دنیوی خویش آگاه گردیده در راه دولت اسلامیة خود خدمات مقبوله اجراء دارند. مساعی عموم اولیای اطفال در این راه لازمی و صرف همت نمودن در تعلیم اطفال شان از فرائض اسلامی است. بناءً علیه شما را حضورم احکام می فرماید که در ترقی عرفان وطن و تشویق اهالی در فرستادن اطفال خویش بمکاتب همت ورزید و با کمال جیادت در مقام تأمین سعادت اولاد خود برآیید تا استقبال وطن از یمن غیرت اسلامیة شما مشعشع و نسل های آینده ازین اقدامات ترقی پرورانه تان متمتع گردند. هر قدر درین راه بکوشید همانقدر رضائیت حضور مرا فائز خواهید گردید و برخلاف اگر پیش برد این اراده ام صرف مساعی نورزیده برای ترقی معارف وطن اعنی صاحب علم گردانیدن اطفال خویش خدمت و فعالیتی بروز ندادید همانقدر مورد ناخوشنودی و نارضائی من واقع خواهید شد.»

اعلیحضرت غازی می فرماید: بغرض توسیع مکاتب قندهار فیصد یک رویه بر محصول مال التجاره تجار که قبلاً فیصد ده پیسه اعانه می دادند تعیین فرمودیم که باین حساب تنها اعانه که از محصول مال التجاره گرفته می شود بتفاوت سال تخمیناً یک لک و پنجاه هزار رویه می گردد، همان قدر پولی که برای تأسیس و ادامه یک مکتب رشدی لازم می آید. از مبلغ مزبور سواء نموده باقیمانده را در بودجۀ مکاتب ابتدائیه منظوری دادیم.

اعلیحضرت امان الله شاه غازی از تاریخ سه شنبه (۲۰) میزان سال ۱۳۰۴ ش حین آغاز کار تفتیش عمومی

قندهار محمدحیدرخان معین تجارت [ابن عبدالقدوس خان اعتمادالدوله] و غلاممحمدخان وزیرداخله [بن غلام مرتضی خان وردک] را برای تفتیش مدیریت گمرگ و زراعت ولایت قندهار مقرر فرمود و پروگرام کار آنها را شامل ده مواد ترتیب کرد تا بر طبق آن اجراات نمایند.

و در این قسمت در مسئله قاچاق و مال گریزی جدیت تام بعمل آمد و اعلیحضرت عدهای از قاچاقبران را محبوس و بکابل فرستاد و عدهای از مأمورین تحت محاکمه و عزل و تبدیل گردیدند. و نیز از حضور حکمی برای تعمیر و ترمیم محل گمرگ قندهار در جای حاضره اش شامل ده مواد صادر گردید. و نیز در خصوص انسداد مال گریزی و محصولات و امنیت راه دقت تمام بعمل آمد که شرح آن در رساله تفتیشات قندهار مندرج است.

امر تأسیس شرکت و توریید فابریک پشمینه بافی در قندهار

اعلیحضرت امان الله شاه غازی ضمن تذکار سفر قندهار می فرماید: پس از ختم تفتیش وزارت تجارت بروز جمعه بعد از ساعت (۲) ظهر همه تجار قندهار را بحضور خود جلب نموده بعضی تبئینات راجعه بوسائل ترقی تجارت برای شان فرمودم از آنجمله توضیح نمودم تجارت انفرادی دوام و بقائی ندارد چه اگر یکی از تجار بمیرد و فرزندش معلومات تجارتی نداشته باشد تمام مساعی و اندوخته اش بر هدر می رود. تجار بصورت انفرادی نمی توانند راساً با کمپانیها و فابریکها معامله نمایند، برخلاف از هند از تاجری مال می خرنند که آن تاجر بچند دست منفعت داده بر قیمت مال خود افزوده بآنها می فروشد. پس اگر شما بصورت شرکت کار کنید سرمایهتان کسب فزونی می گیرد و می توانید متاع مطلوبه خود را مستقیماً از دست فابریکها گرفته با او شان معامله کنید و پیداوار وطن خود را سر راست بفابریکها بفروشید و فائدهائی که در بین دیگران از شما می گیرند شما خود بگیرید. ببینید دنیا چطور کار می کند شما هم تعقیب کنید، امروز پشم قندهار در هرجا بخوبی شناخته شده اشیاء قیمتی از آن می سازند چرا خودتان فابریکهای کشمیره بافی آورده از آن کار نمی گیرید و بافتخار از تار و پود پیداوار وطن لباسهای قشنگ نمی پوشید و دیگران را نیز بآن اکسا نمی نمائید باید همیشه باین فکر باشید که برادران خود را در وطن از احتیاج خارج مستغنی سازید. بسیار خوشنودم از دیدن اقوام قندهاری خود که الله الحمد اکثرشان دماغهای عالی دارند و افکار ذکی فقط هدایت می خواهند و بس عجاله و بس.

تأسیس چند چیز را برایتان مفید می دانم که هدایتاً بشما می گویم تا دران خوض و غور نمائید:

۱. ماشین شستن پشم
۲. ماشین پریس پشم
۳. ماشین بافت
۴. ماشین یخ سازی

تجار قندهار بفهمیدن این مقاصد آنقدر مشعوف گشتند که خواستند در همان مجلس تأسیس شرکتها نمایند. ولی برای شان فرمودم این مسئله امری نیست که بتوانید در اینجا سر پا فیصله کنید باید بین

خودتان خوب مذاکره کرده بعد از اینکه بمفاد آن برای الیقین ملتفت گشتید آنرا بساحت اعمال درآورید. اعلیحضرت در ضمن تبلیغات مسائل تجاری و اقتصادی و محصول بعض اشیاء به تجار قندهار فرمود: خود کفیل تمام امور شمایم چهل و شش قلم از محصولات را زیاده دانسته کم کردم که اکثر آنها فیصد پنجاه و فیصد صد محصول داشت و اکنون فیصد سی و بیست شده، اما می گویم که این فائده برای تجاری بلکه برای کافه ملت عزیز ماست. چه هرگاه شما محصول کم دادید ارزان خواهید فروخت و در صورت ارزانی مال فائده کافه بر رعایا خواهد بود. همه می دانید پولی که از شما گرفته می شود برای ترقی و حفاظت مملکت و فائده خود شما مصرف می شود من بذات خود یک رویه از بیت المال تا حال نگرفته ام و انشاء الله نخواهم گرفت، پول بیت المال را برای آسایش و عیش عیال و اولاد خود همچو گوشت فرزند خویش می دانم. هر سعی و جان فدائی که دارم برای ترقی افغانستان و راحت شما افغانیان است. بشما می گویم بهترین وسیله ترقی و تعالی تعلیم است، علم ثروت ابدی است. علم شخص تا دم مرگ وسیله ترقی و تأمین سعادت و ثروت است. پس باید کوشش کنید اولاد عزیزتان تعلیم یافته شوند هر کار را از روی علم تعمیل کرده، ترقی امور وطن را تأمین نمایند. هرچند شما تجارت می کنید اما چون علم اقتصاد را نمی دانید نباید از اجراءات خود مطمئن باشید در حقیقت نبايست شما را تجار گفت شما کار دلالی می کنید نه تجارت، چه پیداوار وطن خود را خام به هندوستان برده می فروشید و از آنجا پارچه های ساخته و بافته دیگری را آورده به برادران وطن خود سودا می کنید. پس بگوئید این صفت تاجر است یا دلال؟

چون در مسئله کمی محصول و اعانه حرف زده شد تجار به شعف فوق العاده متقبل امور فوق گردیده به چهار بجه عصر مرخص گردیدند.^۱

هیأت تفتیش در خصوص زراعت و معادن قندهار مطالعه کرده نتیجه را باین مضمون بحضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی تقدیم نمود: مدیر زراعت در امور موظفه خود بطور لازم کار نکرده هرچند از وزارت تجارت هم اوامر و هدایاتی نگرفته ولی وزارت موصوفه می توانست خواهش و پیشنهادهای مدیریت را در صورت وصول منظور و تشبثات لازمه خود را بکار اندازد، بلی نه لائحه ای بوزارت فرستاده نه کدام زمین را قابل اتساع دانسته، نه کدام دشت را لائق آبادی دیده و تجویز حفر زهر جدیدی نموده و نه جائی را سزاوار غرس اشجار به وزارت پیشنهاد کرده تا وزارت در اعطای منظوری و اجراء آن تشبث، می نمود. حتی معلوماتی که راجع به زهر سراج از مومی الیه خواسته شد از دفتر مستوفی گرفته توضیحات داد. چونکه خودش معلوماتی بدفتر خویش نداشت. راجع بمعلومات مدیر موصوف در معادن همینقدر

^۱ خواننده تاریخ اطلاع دارد که بدوره های بعد از سلطنت امانیه شرکتها در قندهار بوجود آمد و نیز از طرف تجار کابل و هرات در خصوص مسائل بانکی و اقتصادی اقدامات بعمل آمد و این سطور و سائر مباحث تجاری عهد امانیه ثابت می گرداند که این ابتکارات بطور عموم از فهم و فراست اعلیحضرت امان الله شاه غازی سرچشمه گرفته و اما متأسفانه که نظر بعدم مانوسیت و بلدیت مردم اکثر آرزوها نابرابر آورده ماند. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

کافی خواهد بود که معروض داریم تا هنوز معدن طلا را که قریباً یک گروه از شهر مباحثت دارد ندیده و معلوماتی ندارد.

اعلیحضرت غازی بجواب هیأت تفتیش فرمود: هر چیزی را که مدیر زراعت سزاوار باشد بروز دربار خواهیم داد. عجالتاً راجع بترقی زراعت این ولا همچو تجویز فرمودیم که یکنفر مهندس جرمنی متخصص زراعت آمده معلومات نماید که دشت‌های خاره بچه وسیله و کدام انهار ممکن است سیراب شوند. مبلغی پول هم برای مصارف منظور فرمودم بعلاوه یادداشت داد که:

۱. از سنگ‌های شاه مسعود و امثال آن که تاکنون جز تسبیح کاری از آن گرفته نشده باید اشیای متنوعی بسازند که مفید تجارت گردیده از خود و اجنبی از آن متمتع گردند. برای تسهیل این امر یکنفر مهندس به قندهار آمده بعض ماشین‌ها و لوازم آنرا تهیه نماید تا از احجار مزبور بصورت فنی استفاده رود و سنگتراش‌های موجوده قندهار را بیاموزد که اشیاء متنوع از آن چه ساخته می‌شود.
۲. مصارف پخته کاری جوی شاه سنجش و این امر معلوم کرده شود که در صورت پخته کاری مقدار آب آن چقدر فزون و چقدر اراضی را مشروب کرده خواهد توانست.
۳. بغرض مزروع گردانیدن دشت طیاره، دشت کان طلا و منزل باغ اولاً معلوم شود چند کاریز ممکن است حفر گردد. مصرف هر کاریز چند خواهد بود و چقدر اراضی را مشروب خواهد کرد ثانیاً در صورت عدم امکان حفر کاریز چاها کننده و بمبه‌هایی که خواه به باد، خواه بسوخت بته و خار آب می‌کشد، جلب شود. عجالتاً برای حفر دو کاریز بیست هزار روپیه منظور فرمودم تا بطور فوری اجراء آن کار صورت گیرد.
۴. برای ترتیب جنگل‌ها - عجالتاً یک قطعه زمین سرکاری برای قوریه تعیین و تخم اشجار و چیزهایی که تخم نداشته باشند قلمه و چیزی که قلمه آن نگیرد پنج جوش آن غرس شود. مبلغ مصارف و معاش باغبان‌های آن را سنجیده بحضور عرض کنند تا منظور گردد. تعیین این زمین بهتر است بطرف موضعی که جدید برای آبادی انتخاب شده است قرار یابد.
۵. تأسیس یک کارخانه برق و یک ماشین یخ سازی حتمی است برای تعیین پول مصارف، انتخاب موضع مهندس فرستاده شود. هر قدر که مصارف مزبور تعیین یافت اولاً بایست بطرف شرکت خود تجار داخلی و اهالی بمساهمت متقبل گردند، اگر قبولی اسهام تجار قندهار مبلغ متعینه مصارف را پوره کرده نمی‌توانست از تجار ولایات دیگر داخل شرکت کرده شود و اگر درین صورت هم پول اکتفا نکرد بحضور عرض شود تا حکومت هم اشتراک ورزد. کذا بلدیہ نیز به رسه صورت مزبوره مبلغی باندازه سرمایه واردات خود در اسهام شرکت مزبور شریک گردد. در این زمینہ بریاست بلدیہ قندهار نیز احکام فرموده شد و مستر آرتل جرمنی مهندس برقی برای معلومات آن تعیین و اعزام گردید بعلاوه چون فقره مذکوره اولتر بصورت شرکت رای داده شده است به وزارت تجارت نیز احکام رفت تا لائحہ اشتراک آنرا بغرض منظوری به وزارت تقدیم دارند. قاعدتاً منظور شود.

۶. یک نفر مهندس رفته آب استاده غزنین را ملاحظه نماید که اگر بدشت مقرر آورده شود چه مصرفی خواهد داشت و چقدر زمین را مشروب خواهد کرد. بعلاوه آب مزبور فقط از نظر کیمیای برای زراعت مضر است.
۷. یک ماشین وزن کردن پشم خواسته شود. کذا یک ماشین پریس برای تضییق و بستن بار پشم و یک ماشین کوچک برای شستن پشم نیز جلب شود. باین دو ماشین اگر بقسم تجارت با تجار حرف زده شود بهتر است.
۸. از آنجا که اگر کارخانه پشمینه بافی و یا ماشین‌های خورد دستی نساجی در قندهار خواسته شود از همه نقاط افغانستان مفیدتر خواهد بود. زیرا پشم زیاد در قندهار موجود می‌شود که همه را بخارج برده بیک قیمت خیلی نازل و ارزان می‌فروشند و هم اهالی قندهار یک پیشه و کاری ندارند. در این زمینه وزارت تجارت تشبث کند که ماشین‌های نساجی دستی جلب و ترویج منسوجات را در آن ولا تأمین نماید. یک کارخانه نساجی خواسته شود.
۹. معدن طلای قندهار را که عبدالواحدخان شنواری تعهد کرده بود ولی واگذار شده تا کنون کاری نکرده است، باید یک نفر متخصص معدن از وزارت تجارت تعیین شود تا بدرستی معلومات نماید که آیا در معدن مزبور کار کردن مرتب فائده می‌گردد یا خیر.
۱۰. مصرف برقی که قرار نقشه از دریای ارغنداب بحد چارده و پنجاه و بارکزائی بدست می‌آید معلوم شود و این نیز مشهود گردد که چقدر زمین تحت آب می‌آید.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی محمدرسروخان مدیر محاسبه عمومیه وزارت مالیه و میرزا محمدمهدی‌خان^۱ منشی حضور را برای تفتیش مستوفیت قندهار مقرر و پروگرام تفتیش را بقرار (۱۴) مواد تعیین فرمود. دو نفر مذکور بامور مکاتب و مستوفیت و باقیات و سائر مسائل اداری و حسابی قندهار مطالعات دقیق نموده نتایج تفتیش و تحقیق خود را بحضور اعلیحضرت غازی تقدیم کردند.

اعلیحضرت غازی بجواب مفتشین مذکور چنین احکام فرمود: باید باقیات و مالیات قندهار حسب ذیل تحصیل شود.

- ۱- ذمگی اشخاصی با او شان از طرف حکومت قسط شده است و در رسانیدن اقساط غفلت کرده اند پول اقساط بسر رسیده سنوات گذشته و هذله‌السنه تماماً با اضافه ده را دو بطور جریمانه تحصیل شود.
- ۲- باقیاتی که قسط نشده و اسامی مذکور نرسانیده اند، هر قدر باقی از درک مالیات باشد نظر به نظامنامه مالیه مع جریمه به تشدد تحصیل شود. باقیاتی که تعلق به تصفیه ماضیه دارد بمواد

^۱ میرزا محمدمهدی‌خان قزلباش ساکن چنداول کابل در مدت هشت ماه سفر اعلیحضرت غازی به ممالک آسیا و اروپا، منشی حضور محممدولی‌خان وکیل سلطنت و از هواخواهان او بود، در ماه سنبله سال ۱۳۱۲ش بامر نادرشاه کشته شد و شرح آن واقعه در ضمن تذکار خواتم تاریخ امانیه نگاشته شده می‌آید. (عزیزالدین وکیل)

نظامنامه آن تطبیق و بمحل اجراء گذارده شود. برای حصول باقیات مرکز یک عده از نفری عسکری همراگی معین شد تا قانوناً بذریعه اداره که کار تحصیلی بآن مفوض است تحصیل شود.

نظر بعرض و درخواست وکلای ملت که علاوه بر تسعیر بولک و ریزش باقیات یک لک رپیه در بست مالیات خودها متقبل شده اند، چهل هزار رپیه آن مراعاتاً معاف و باقی حکم حصول داده شد تا مالیات را قرار تسعیر بولک و قسط ماه میزان را به اول جدی و باقی اقساط را به میعاد معینه بخزاین حکومت تحویل بدارند و نیز جریمه ماه میزان هم از سببی که تاکنون مسئله بست تمام نشده بود و حال به تصفیه انجامید مراعاتاً معفو شد.

هیأت مفتشین حضور پیشنهاد خود می نویسند: سیدحبیب خان مستوفی در تنظیم محاسبات شهریه مساعیات جمیله بکار برده، حسابات شهریه در مرکز و محالات باستثنای گمرک مرکزی که کار آن باصول گمرک کابل است جاری شده است. از مرکز و محالات شعبه مصارف آن رسیده، اما از شعبه مالیات به سبب ناتمامی بست هذهالسنه هنوز حسابات موصول نگردیده است. در اداره واردات مستوفیت که محاسبات آن تفتیش کرده شد یک فقره راجع بتوزیع نیافتن تکت های رعیتی بنظر رسید که برای رعایای شش گروهی از سنه ۱۳۰۳ تاکنون تکت مالیه دهی داده نشده. جواب که در آن زمینہ نگاشته اند و رجوع بعرض لوی جرگه نموده اند لیکن این دلیل هیأت تفتیش را قانع نمی سازد. زیرا لوی جرگه در ماه پنجم سنه ۱۳۰۳ انعقاد یافته و تکت های مالیه دهی بایست در اوائل سال به رعیت داده می شد. اگرچه مالیات تا یک اندازه حصول شده اما قانونی گفته نمی شود از این معلوم می گردد که در محالات هم تکت مالیه دهی به رعیت داده نشده است.

نظر به تحریر مستوفیت قومی که در چند سال مالیه خود را نپرداخته باشند در قندهار نیست، غیر از مردم بارکزائی سکنه مرکز و محالات قندهار که از عهد سلطنت خاقان مغفور اعلیحضرت ضیاءالملة والدین تا سنه ۱۳۰۰ مالیه شان بجای گیر تنخواه شان مجری شده و از سنه ۱۳۰۱ تا سنه ۱۳۰۴ که به تحت نظامنامه مالیه است دولک و دوازده رپیه نقد، سه هزار و ششصد و سیزده خروار غله - دوصد و چهار خروار گندم مالیات شان باقیست که در سنه ۱۳۰۱ حاجی خدایارخان و غیره وکلای آنها بکابل جهت تصفیه رفته بودند. مشارالیه در آنجا فوت شده فقره مزبوره تصفیه نگردید و هم مأمور مالیه گرمسیر و دهرآود در سنه ۱۳۰۱ بمه سنبله - عقرب عرض کرده بودند که مردم مالیه هذهالسنه خود را نمی دهند.

فقره مذکور را مستوفیت بحضور محمدسرورخان نائب الحکومه عرض کرده بود. قرار تحریری مستوفیت که به هردو جا مفتش ها مقرر گردند. نتیجه تاکنون به مستوفیت نرسیده، در باب اشخاص منفرد سنه ۱۳۰۱ تا آخر سنه ۱۳۰۳ رعایا در جمع قریه دارها بسته می باشند که قریه دارها وجه مالیاتی را جمع کرده

بخزانه تحویل داده اند. چیزی رسیده و چیزی باقی مانده تا حین تحقیقات کامل دفتر جواب گفته نمی‌تواند. در باب اینکه مالیات بخانه رعیت یا قریه‌دار مانده باشد به مستوفیت معلومات مفصل نیست. هیأت در خصوص فروش املاک قندهار که خلاف نظامنامه در زمان ریاست تنظیمیه صورت گرفته اعتراضات نموده است و اعلیحضرت غازی بجواب آن فرمود: چون اکثر خریداران املاک سرکاری در رسانیدن پول اقساط و مالیه غفلت کلی کرده بودند امر دادم که اگر تا اخیر ماه قوس تمام اقساط گذشته و هذه السنه را با ده را دو جریمانه و بر یک و نیم مالیه تحویل کردند ملک از نزدشان گرفته نشود و اگر تا موعد مزبور نرسانیدند زمین استرداد و قباله‌های شرعی ابطال کرده شود. آنچه وجه تحویل کرده باشند اولاً عوض بر یک و نیم مالیات و ثانیاً عوض دیگر درکات که باقی‌ده باشند وضع، متباقی از خزانه پس داده شود.

چون در مسائل زراعتی و مالیاتی و امور خزانه قندهار و تصفیه حسابات آنجا از طرف دو نفر مفتش تشریحات داده شد، اعلیحضرت غازی در ختم احکام خود هم دران موضوع فرمود: در خاتمه تفتیش مالیه راجع به تفهیم چند مسائل به اهالی از قبیل: بست مالیه - اخذ نفوس - نظربندی اشخاص هنگامه پسند، بلدیه تأسیس شهر جدید در قندهار بروز جمعه بعد از نماز وکلای او شان را به سلامخانه ارگ جمع نموده قرار ذیل تبئینات دادم.

نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در سلامخانه ارگ قندهار

جمعه (۱۴) ماه عقرب سال ۱۳۰۴ ش و اخذ مشورت از وکلای اقوام در خصوص تأسیس شهر جدید قندهار بمقام چهل دختران

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بروز بیست و ششم تاریخ ورود خود به خطه بزرگ و مقدس قندهار، یعنی بتاریخ جمعه (۱۴) ماه عقرب سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۱۸) ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ ق و موافق (۶) نومبر ۱۹۲۵ ع وکلاء اقوام قندهار را در قصر سلامخانه ارگ قندهار بجهت جرگه و اخذ مشورت در خصوص تأسیس شهر جدید قندهار بمقام چهل دختران باریاب و در جرگه منعقدۀ روز مذکور بیانات فرمود که اینک عین نطق اعلیحضرت غازی ثبت صحیفه تاریخ می‌گردد:

«می‌خواهم بعض خیالات و مقصودات خودم را که در برخی از امور قندهار دارم بصورت مشوره خواهی برایتان بگویم و جواب قطعی این مسائل را فی الحال آرزو ندارم که بگوئید بلکه تا زمانی که در قندهار اقامت دارم بشما مهلت می‌دهم که خوب فکر کرده سنجیده جواب بگوئید.

خیال دارم شهر جدیدی در قندهار بمقامی که به چهل دختران مشهور است تأسیس کنم و تا حال عزم ساختن آن را ننموده ام اگر عزم می‌داشتم پس احتیاج در مشوره گرفتن نداشتم حتماً به آبادی آن شروع می‌کردم چون تا حال این خیالم تا هنوز صورت یک آرزو را دارد ازین است که با شما درین موضوع مشوره می‌کنم.

پیش ازین که داخل مذاکرات شوم این مسئله را بشما می‌گویم که من گاهی این طور یک فکری ندارم که

پول بیت‌المال اسلامی تان را به گلکاری‌های غیرمفید خرج کنم و نه فی‌الحال برای تعمیر جدید قندهار حکومت تان احتیاجی دارد، بلکه نسبت به مأمورین و ادارات حکومتی اینجا تعمیرات دولتی قندهار را بیشتر و زیادتر می‌بینم. البته تعمیراتی را که مجدداً حکومت خیال آبادی در قندهار داشته باشد به همان مقامی که من آن را پسندیده‌ام و با صاحبان آن حرف زده‌ام و آنها زمین‌های خود را برای شان داده می‌شود تعمیراتی که حکومت آرزو دارد که بعد ازین در قندهار ساخته شود مثلاً یک‌باب مکتب عالی و یک‌قشله نظامی است بشرطی که وزارت‌حربیه و معارف تعمیر و تأسیس آن را تصویب و خودم آنرا منظوری دهم و همچنین تعمیر یک مسجد بزرگ عیدگاه است برای اهالی قندهار زیرا شما را الحمدلله در امورات دینداری و پابندی نمازهای تان بسیار شایقی می‌بینم و مسجد عیدگاه موجوده شما در یک موضع خراب که نه آب دارد و نه سایه و نه سرش پوشیده است واقع است همچنین اگر کسی خیال ساختن هتل را برای مسافرین و سیاحین داشته باشد باید در همانجا بسازد. در مرمت و اصلاحات عمارات موجوده خود اختیار دارید که هرقدر خرج کنید ممانعتی درین مورد از طرف حکومت نیست. البته اشخاصی که پس ازین بساختن چنان یک عمارت جدید اقدام کنند که بران بیش از پانزده هزار روپیه خرج شود باید اینچنین عمارت را در همان شهر نو تعمیر کنند زیرا اشخاصی که به پانزده هزار روپیه توانائی دارند حتماً می‌توانند که در آنجا یک عمارت درستی را تعمیر نمایند و از نقطه نظر معماری و مصالح عمارتی که در شهر جدید بسازند بواسطه که سنگ و چونه و آب نزدیک است البته که برای شان ارزان تمام می‌شود. درینصورت شهرنو هم آهسته آباد می‌شود و برای ملت و حکومت همچون کار بتدریج می‌شود خساره عائد نمی‌گردد. این قانون در کابل هم جاری است اشخاصی که اضافه بر پانزده هزار روپیه تعمیر جدید می‌نمایند آنها در خود کابل نی بلکه در دارالامان برای خود عمارت می‌سازند، آرزو دارم برای بسر رسیدن این شهر نوی که در اینجا آرزوی تعمیر آنرا دارم در قندهار نیز همچنین یک قانونی را وضع کنم بشرطی که شما راضی باشید و مشوره تعمیر آن را بمن بدهید. البته که در تعیین کمی و بیشی مبلغ که همان پانزده هزار روپیه را منظور می‌کنید یا بیست هزار می‌گوئید اختیار بدست خود شما است، هرقدر مبلغی را که تصویب کنید همان مبلغ را من هم منظور می‌کنم. فی‌الحال آرزو ندارم که مثل ازمئه سابقه رسماً اساس شهر را بگذارم و یا باطراف و حوالی آن دیواری بکنم زیرا که دیوار بزمان موجوده بدرد نمی‌خورد و به هیچ صورت مقابله توپ‌های خارا شگاف و دیگر آلات حربیه زمان حاضر را کرده نمی‌تواند. برای محاربه و جنگ‌های زمان حاضر یا فقط دیوارهای فولادی بسیار مضبوط مقاومت کرده می‌تواند و یا بمقدماتی که برای مدافعه شهر لازم است استحکامات قوی و مضبوطی که بطرز جدید باشد مفید واقع شده می‌تواند. اما بدانید بهترین استحکامات دیوارهای است که از گوشت افراد ملت تعمیر و مشتهای است که از انگشت‌های ابنای وطن تشکیل شده باشد و بر دهان خائن‌ها و دشمنان شرف و عزت شان بخورد.

خدارا شکر گذارم که ملت غیور افغانستان از قدیم الی الآن همیشه در راه محافظه وطن و تحفظ شرافت اسلامی و ملی خویش بمقابل دشمنان خود سینه‌های اسلامیت دافینه خودها را سپرد، دست‌های حق

پرست‌شان را مانند خنجر در موقع مدافعه و محاربه قرار داده اند. سپس ازین هم اگر چنین یک موقعی در پیش آید بیشتر از بیشتر کامیابی خودها را نشان خواهیم داد.

درین شهری که مجدداً آبادی شود لحاظ قومیت و شخصیت نخواهد بود بلکه هر کسی که از تجار و اهل کار و سکنه قندهار خواهش آبادی را دران داشته باشد می‌توانند که بدون یک تفریق و امتیاز یک عمارتی را در آن بنا کنند اگرچه احمدشاه بابای مرحوم شهر موجوده قندهار را در بین اقوام تفریق و تقسیم کرده بزودی در ساختن آن موفق شدند لیکن خودم گاهی خواهش ندارم که محض برای آبادی یک شهر گلجائی و درانی را باهم بیندازم و بلحاظ قومیت و شخصیت ملت عزیزم را باز مانند زمان‌های سابق تکه تکه و پارچه پارچه کرده رقابت‌شدیدی بین‌شان تولید کنم.^۱

خیال نکنید شما جم غفیر را برای این مشوره خواسته ام، نی مقصد اصلی این اجتماع امروزه دیگر موادی است که آتیباً بشما گفته می‌شود مشوره جوئی این امر ممکن بود که از ده دوازده نفرتان کرده می‌شد لیکن در اینجا ضمناً یادآوری آن را نمودم و فی‌الحال برای شنیدن مشوره جواب این آرزوی خود حاضر نیستم و بعد از دوسه روز جواب از شما می‌طلبم.»

چون این اقدام برخلاف رضاء مردم قندهار و ظاهراً این اقدام را باعث متروک ساختن اشرف‌البلاد احمدشاهی و پراگندگی‌خاندان‌ها و سلاله‌ها از اماکن اجدادی شان می‌پنداشتند، جواب لا و نعم نگفتند زیرا در جمله نطق‌ها و خطابه‌های اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در قندهار که در سفر ماه میزان و عقرب سال ۱۳۰۴ ش اتفاق افتاده بود یکی همین موضوع تأثیر خوب نمود و اگر که اعلیحضرت غازی بعداً که ملتفت شد باین عبارت زبان خود را گردانیده گفت که اگر بخواهیم شهر موجوده قندهار را وسعت بدهیم و تعمیرات عصری بسازیم حصار احمدشاهی از بین می‌رود و هم اسلوب معماری آن وقت که نشانه پدران ما است برهم می‌خورد. لذا برای اینکه چهره حقیقی اشرف‌البلاد احمدشاهی تغییر نکند، مناسب که شهر جدید در مقام چهل دختران بقرار مهندسی اصول مدنی امروزی مانند شهر جدید دارالامان کابل تعمیر گردد و اما این نکته را لزوماً در خطابه‌های رسمی و علنی خود ضرور نه پنداشتم و احمدشاه بابای مرحوم مغفور نیز در وقت طرح و تعمیر شهر جدید از بزرگان قوم مشورت گرفت و حال من هم بدون مشورت اقوام عزیز خود کاری نمی‌کنم و به همین باعث مشورت خواستم و وعده گذاشتم که نه بطور عاجل بلکه خوب فکر کرده جواب مرا بگویند و اینکه می‌پندارند در طرح شهر جدید اصول قومی ما برهم می‌خورد و مردم بیگانه ثروتمند جای می‌گیرند و از مقاربت مردم خارج جنس دچار خسارات می‌شویم و هم دگر اینکه پول و ثروت مردم قندهار در عمارات جدید خرج می‌شود و از کار تجارت و زراعت و غریبی عقب می‌مانیم دلائلی است که در اخفا گفته اند و بما رسیده است. همین جملات خودشان را توسط وکلاء بصراحت بگویند که در اثر مفاهمه و مکالمه معضلات حل شود و اما از قرار اطلاعات معلوم می‌شود که بطرح شهر جدیدی سعی و علاقه ندارند.

^۱ ازین اشارات اعلیحضرت امان‌الله‌شاه مطالب خوبی استنباط نمی‌شود و چون قدری تفصیل می‌خواهد در ختم سطور متن شرحی را از نظر خواهم گذرانید تا معلومات کاملی برای خواننده تاریخ حاصل باشد. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

اعلیحضرت غازی خود بیشتر توضیح و تعقیب این مسئلہ را مناسب ندید و اما مردم درانی قندهار زبان بہ اعتراض گشودہ از بین رفتن و اہمال یادگار عمرانی و مرکزیت بزرگ احمدشاهی را کہ اکنون مردم باطرف آرامگاہ آن شاہنشاہ غازی بسر می‌برند سعادت ابدی خود می‌دانند و قبول نکردند و باین اشارت اعلیحضرت کہ فرمود غلجائی و درانی بہم بیندازم و بلحاظ قومیت و شخصیت ملت عزیزم را باز مانند زمانہای سابق تکہ تکہ و پارچہ پارچہ کردہ رقابت شدید بین‌شان تولید کنم، چنان وانمود کردند کہ امان‌اللہ شاہ بناء شہر احمدشاهی را مبدأ و اساس تعصب قومی پنداشتہ و اقدام احمدشاهی را مایہ این مسئلہ قیاس کردہ و زمانہ‌های سابق مقصد از کدام دورہ‌ها است و در حالی کہ این اساس اخوت بہ تمام معانی از مفکورہ‌های عالی احمدشاهی و شہر شہیر احمدشاهی استنباط می‌گردد و مضراتی کہ از دست ملل بیگانہ باقوام قندهار رسیدہ است بہ پدران بزرگ ما نباید رمزاً و اشارتاً نسبت داد و بالآخر بصراحت لہجہ بدین عبارت گفتند کہ: امان‌اللہ صدبار دہان خود را بعرق گلاب بشوید و یکبار نام از احمدشاہ غازی ببرد و از برکت اصالت نسل او بود کہ تو قصد غزا و دعوی استرداد استقلال کردی و ما طایفہ ترا بہ پادشاهی قبول کردہ بیعت نمودیم و حال کہ چنین تمہیدات گرفتہ می‌شود معلوم است کہ اعلیحضرت برای پیشرفت و ترقی دیگر طوائف امتیازان‌خاندانی و قومی ما مردم را از بین می‌برد و بنوعی از انواع اسباب حقارت ما را فراہم می‌کند ما از بین می‌رویم و اما طایفہ‌ای کہ روزی بدر امان‌اللہ خان بخورد نخواہد بود.

چون این سلسلہ شکایات طرفین پادشاہ و قندهاریان ادامہ پیدا کرد وخامت زیاد پیدا نمود و اما چون جلال عصر و ہم سیاست پسندید و بزرگوارانہ علیاحضرت والدہ اعلیحضرت امان‌اللہ شاہ غازی مانع حدوث واقعات می‌گردید. آنچه بخاط طایفہ درانی راہ یافتہ بود نتوانستند زیادتر بیان کنند و نتیجہ این مسائل در زمستان سال ۱۳۰۷ و بہار سال ۱۳۰۸ ش پورہ معلوم گردید و قول قندهاریان درجہ صحت پیدا کرد کہ تفصیل آن گزارش در ضمن واقعات سال مذکور از سلسلہ نگارش تاریخ امانیہ بخوبی معلوم شدہ می‌تواند. و خلص مطلب اینکہ سبب انقراض سلطنت اعلیحضرت امان‌اللہ شاہ غازی آزرگی طایفہ درانی گردید زیرا کہ پادشاہ موصوف برای منفعت دیگران قوم خود را حقارت می‌نمود ولی در روز مصیبت کسی بدر دش نخورد و این خصوصیات اصیل تاریخ را در ہمین جا بطور واضح و پوست کنده بیان کردم تا ضبطیہ‌های مخصوص خاندان‌های شامل سیاست امانیہ محو و نابود نگردد.

تأسیس ریاست بلدیہ قندهار

اعلیحضرت امان‌اللہ شاہ غازی در ایام سفر خود بہ قندهار در جملہ مسائل مهم مدنی یکی تأسیس ریاست بلدیہ را در شہر قندهار مدنظر گرفت و در جرگہ روز جمعہ (۱۴) ماہ عقرب سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۱۸) ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ ق و موافق (۶) نومبر ۱۹۲۵ ع در محضر وکلاء اقوام قندهار در عمارت سلامخانہ ارگ قندهار در خصوص تأسیس ریاست بلدیہ قندهار بناورالی نیز سخنرانی نمود کہ اینک عین متن فرمایش‌های اعلیحضرت غازی را بقید صحائف تاریخ می‌سپاریم:

«بلدیه شرکتی است که از طرف اهالی تشکیل می‌شود و وظیفه او بوجود آوردن صفائی و زیبائی شهر و فراهم آوردن موجبات حفظ‌الصحه و نگرانی خرید و فروش و نرخ اشیاء معموله و غیره است و وکیل عمومی همان شهر در همین موضوعها بلدیه پنداشته می‌شود. چنانچه وقتی که من به قندهار آمدم هر واحد شما تنها تنها و علیحده علیحده مرا خوش آمدید گفتید، لیکن شهر قندهار مرا خوش آمدی نگفت زیرا که بلدیه نداشتید. مثلاً جواب احوال پرسى مرا که باهالی کابل ازین جا کرده بودم چون ریاست بلدیه آنجا گفت گویا که تمام شهر کابل از آن احوال پرسى من اظهارشادمانی نمودند.

وظائف بلدیه بسیار است اجمالاً می‌گویم که تصفیه معاملات همسایگی و امتداد نل‌های صاف و پاک در تمام حصص و گذرهای شهر و تأسیس یک کارخانه برقی که به شهر روشنی بدهد و تهیه جاهای تفریح برای اهالی و مراقبت عمارات موجوده دولت و ملت و ساختن عمارات جدیده را بطرز خوب و تازه در جمله وظائف او محسوب است. اگرچه بلدیه هم کار حکومت است لیکن نایب‌الحکومه نمی‌تواند که مثل سردار محمدعثمان خان خودش کوچه بکوچه و سرک بسرک و بازار ببازار هر روزه گشت و گذر نموده، هدایت صفائی و ترمیم عمارات دولتی و اهالی را داده بگوید که فلان محل را بساز و فلان مقام را بلمبان.^۱

چون بلدیه درین جا تأسیس می‌شود خیال نکنید که از شما هم مانند اهالی کابل محصول صفائی، برای مخارج بلدیه می‌ستانم نی! بلکه مصرف بلدیه اینجا کاملاً از دولت می‌شود و حقانه می‌گویم که اگر محصولات سرکاری اینجا مانند کابل برای اخراجات بلدیه کفایت نمی‌کرد البته که بطور حکمی از شما محصول صفائی را می‌گرفتم لیکن بعد از تشکیل ریاست بلدیه اینجا و علم‌آوری بر عوائد و محصولاتی که متعلق بلدیه است دیدم که فی‌الحال چهاریکه همان محصولات برایش کفایت می‌کند و باقی مبلغ آن بمصارف کشیدن نل آب و چراغ برقی و مصارف متنوعه آن بدرد می‌خورد. تأسیس بلدیه چندان لزوم نداشت که در مجلس ذکر می‌شد اما چون بعض چیزهایی که بطور خصوصی برابیم از شهر رسیده پریشانی شما را از تأسیس بلدیه نشان می‌داد. ازین جهت است که محض برای تسلی و اطمینان شما گفتم که از بلدیه هیچیک تکلیفی بجز از صفائی و آبادی شهر برای تان عائد نمی‌شود. ان‌شاءالله بانندک فرصت در تمام کوچه‌های شما آب نل موجود و سرتاسر شهر به چراغ‌های برقی منور خواهد شد و کسانی که مائل باشند که آب نل را بخانه خود ببرند هم می‌توانند بعد از اعطای یک محصول بسیار قلیلی که به هر صورت نسبت باجوره سقا کمتر خواهد بود و اگر چراغ برقی را بخانه خود بردن می‌خواستند هم فی یک چراغ که باندازه یک چراغ دوفلیتی تیل‌خاک روشنی می‌دهد و از شام تا سحر می‌سوزد در شب دو پیسه محصول دارد ببرند. درین صورت علاوه بر دیگر مفادی که ازین رهگذر بشما عائد می‌شود آن پول‌های هنگفت شما که سالیانه بنام خرید تیل خاک خرج و دود می‌شد نیز نجات یافته پولاتان بجیب خودتان می‌ماند.»

^۱ اعلیحضرت غازی بقرار این اشارت محمدرسورخان نایب‌الحکومه وقت را متنبه و از خدمات سردار محمدعثمان در قندهار یادآورد و اصطلاح مخصوص او را که در دقت امر تخریب عمارات سابق اداء می‌کرد و می‌گفت [بلمبان] یعنی ویران کن و قندهاریان نام او را بابا بلمبان گذاشته بودند تذکار داد (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

نظر بندی اشخاص هنگامه پسند

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در جرگه روز جمعه (۱۴) ماه عقرب سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۱۸) ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ ق و موافق (۶) نومبر ۱۹۲۵ ع، در عمارت سلامخانه ارگ قندهار در محضر وکلاء و اقوام تحت عنوان فوق در خصوص حبس یک تعداد نفر مطالبی بیان کرد که متن گفتار اعلیحضرت موصوف بقرار رشحات خامه مبارک خودش عیناً درج تاریخ می‌شود:

«از اطلاعاتی که درین روزها بمن رسیده در شهر یک رقم پریشانی و زمزمه خوانی نسبت به اشخاصی که درین چند روز نظر بند شده اند دیده می‌شود. درین مورد فقط برای خاطر جمعی و تسلی شما می‌گویم که خودم با هیچکس دشمنی و عناد ندارم و نه کسی را بی‌موجب بندی می‌نمایم، البته اشخاصی که در پریشانی ملت عاجزم می‌کوشند یا برخلاف نظامات حکومت رفتار می‌نمایند و بر اوشان یک تمسک و دلیل قطعی که حکم تعزیری از آن مرتب شود بجز اطلاعات موثق و متواتر ندارم بقسم نظر بند بکابل می‌برم بعد از آنکه اطمینان و اعتمادم بر آنها اگرچه تا ده سال باشد حاصل شد با آنها مأموریت و کاری می‌دهم و یا او شان را واپس مرخص می‌کنم. علاوه برین مانند سابق نه مال و خانه شان را ضبط می‌نمایم و نه خودشان را حبس و قتل می‌کنم اشخاصی که گرفته شده اند مشتمل بر سه قسم اند:

اول: اشخاصی که دزد و دهاره نگه می‌کردند و موجبات اخلال امنیت و انضباط را فراهم می‌آوردند. درباره این اشخاص بعد از آنکه بکابل رسیدند از اهالی سجل شرعی خواسته می‌شود اگر مردم بخرابی و بدکاری شان امضاء نمودند همانا که قتل و اگر مناصف و یا ثلث اهالی بخوبی و ما بقی آنها بخرابی شان اقرار کردند بقدر لازم مجازات برای آنها تعیین و اگر بخوبی شان تماماً تصدیق کردند، بضمانت اهالی رها خواهند شد. اگر فی‌الحال یک کاغذ طویل و عریضی را که مشتمل بر خوبی و صفائی این اشخاص به مهرهای بزرگ و دستخط‌های بسیاری باشد حاضر کنند ابداً بدان اعتنائی نمی‌کنم. زیرا که بسیار صاحب رسوخ و نفوذ. هستند و این معامله را ازین جهت باین اشخاص نمودم تا آنها و امثال شان بدانند و بخوبی بفهمند که بلندتر از دست خیانت، پیوست آنها دست منتقم حقیقی است که آنها را به هیچ صورت بدون مجازات و بازپرس نمی‌گذارد و در همچو مواقع برای اشخاص صاحب رسوخ و نفوذ اهمیتی داده نمی‌شود.^۱ و تنها آرامی و آسوده حالی غریب‌ترین طبقات ملت زیر نظر گرفته می‌شود و بس.

دوم اشخاصی که در بردن اموال گریزی و اتلاف محصول گمرکی با اشخاص تاجر و کرایه کشان معاونت و تسهیلات بهم می‌رسانند و همیشه اسباب تشویق مردمان ساده لوح را در اموال گریزی فراهم می‌آورند، درباره این اشخاص علاوه بر خبرهای متواتری که نسبت باین اعمال آنها بمن رسیده این طور یک دلیل

^۱ این جملات نیز عقیدت مردم قندهار را تأیید می‌کند که اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی می‌خواهد بعد از این بنام عدالت اجتماعی و اما بعض ارباب نفوذ و قدرت قومی و ملی را به حيله مخالفت بقانون‌نامه‌های دولتی محبوس و از بین ببرد و انعکاس این سیاست نیز در زمستان سال ۱۳۰۷ ش فهمیده شد. چنانچه مردم درانی مقیم کابل نیز از حرکات اخیر اعلیحضرت موصوف اندیشه می‌کردند و اگر که از شیوه عدالت سرچشمه گرفته بود اما تغییر سیاست ملی و اجتماعی وقت و زمان زیاد می‌خواست و در صورت شتاب خالی از انعکاسات نمی‌گذاشت. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

قطعی بران ندارم که مدار حکم و مجازات گفته شود، لهذا آنها را بکابل می‌برم و بعد از تحقیقات و حصول اطمینان هر معامله را که سزاوار بودند بآنها کرده خواهد شد.

سوم: افرادی است که نه در اخلال امنیت تعلق و نه در اموال گریزی سروکاری دارند اما تنها زبان شان باختیارشان نبوده همواره در اطراف مسائل حکومتی و نظامات دولتی با مردم گفت و شنید کرده میان ملت محبوب من و دولت متبوعه شان یک تفرقه و جدائی را می‌افکندند چون من خیرخواه او شانم از تجاوزات سابقه شان صرف نظر کرده برای سعادت آتیه‌شان و حفظ جان، آنها او شان را بکابل برده نگه می‌دارم. زیرا اگر اضافه برین در قندهار بمانند و مکرراً این طور سخنان ناصوابشان بگوشم برسد البته که مجازات می‌بینند حتی کشته می‌شوند. یک مثال تفرقه جوئی و پیدا نمودن موجبات غلط فهمی را که این فریق سومین بین ملت و حکومت تولید می‌کند برایتان بیان می‌کنم: مثلاً نظامنامه‌های را که از کتب معتبره شرعیه علماء منتخبه لویه‌جرگه و وزرای دولت و وکلاء شما ملت و این خدمتگار عاجزتان برای آرامی و آسوده حالی شما ترتیب و تدوین داده ام خلاف شرع گفته، بهتان و افتراء می‌گفته و بهتان و افتراء می‌کنند. ازین اظهارات خلاف حقیقت آنها بسیار تعجب می‌کنم که چطور من و وکلای شما و وزرای دولت و علماء کابل همه کافر شدند و تنها اسلام و مسلمانی بر همین اشخاص منحصر ماند و بس بلکه خودم مسلمان و عقائد پاک خود را بلندتر و پاکتر از عقائد این دشمنان جاهل و ملانماهای لایعقل می‌انگرم و ببانگ بلند می‌گویم که ما و وکلاء و وزراء الحمد لله مسلمانان متدین می‌باشیم و حقیقه کافر طرفداران اهل کفر اشخاصی می‌باشند که میان اهل اسلام شقاق و دوئی را افکنده برای دشمنان اسلام ازین رهگذر معاونت و مساعدت کنند.

بسیار افسوس دارم که این خواری و زحمت کشی مرا که برای رفاه و بهبود عاجزترین طبقات ملت خود می‌نمایم و یگانه نقطه نظرم چنانچه در خطبه گفتم کوتاه ساختن دست ظالمین و متجاوزین از مال و جان مظلومین و غریب‌ترین رعیتم است بر غلط ترجمانی می‌کنند^۱ و حقیقت مفاد آنرا برای عامه اهالی نمی‌دانند که اگر نظامات نباشد حاکم می‌گوید مال و هستی ملت از آن من است که بطور رشوت و مهمانی و تعارف بمن تقدیم کنند ملا می‌فرماید که مال و منال مردم باید تماماً بصورت خیرات و صدقات نذر و کفارات بمن سپرده شود و نباید مرا از حلوا خوری و شله خوری ممانعت کنند. کاتب می‌گوید هر چیزی را که من از رعایا به هر اسم و رسمی که گرفتم حق مشروع خودم هست نباید که بالا دست و مأمورین مرکزی از من درین مورد پرس و جوئی بنمایند. قاضی صاحب فتوا می‌دهد که هر قدر نقد و جنسی را که از اهالی در موقع استماع دعاوی و فیصله فقرات‌شان می‌ستانم بر من حلال است و احدی را نشاید که درین مال خالص من با من مذاکرانی بکند.

خود شما قدری فکر کنید که درین صورت بودن نظامنامه‌های که برای قید و ضبط این امور غیرمشروع

^۱ متن خطبه‌های اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی که در سه روز جمعه در مدت اقامت به قندهار در مسجد جامع خرّقه شریفه قبل و بعد اداء نماز ضمن خطابت و امامت بیان فرموده است در این کتاب در جمله کار ماه میزان و عقرب سال ۱۳۰۴ ش از نظر خواننده می‌گذرد و شامل مطالب بسیاری در امور دینی و اجتماعی است. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

از حد مفید در خور تقدیر و تحسین می‌باشد و یا اینکه برخلاف این طور هرزه سرائی‌ها کرده شود چه کنم که ازین عملیات باصواب و اوضاع مخالف تنها جگر من و از عاجزترین طبقات ملت من پر خون است و بس.

آیا محمد عثمان خان^۱ که بصددها روپیه از شما می‌گرفت و به هزارها نفرتان را روزانه بقسم ایگار و بیگار می‌آورد و شما درین مورد بحضور اعلیحضرت امیر شهید عریضه‌پرداز شدید. چرا امیر صاحب شهید [حبیب‌الله خان] بعریضه تان گوش نه نهاد؟ آیا شما را دوست نداشت و یا به پریشانی و سرگردانی شما راضی بود؟ نی بلکه حکم‌نامه و نظامنامه که تمسک و دستورالعمل حکام و رعایا گفته می‌شد موجود نبود تا نظر بدان از تجاوزات و بی‌اعتدال‌های حکام بازپرس می‌شد. بلکه تنها به نایب‌الحکومه‌ها و حکام گفته می‌شد هر آن چیزی را که لازم انگارید باید در معرض اجرا بیاورید. درین صورت هرکار و اجرائی را که حکام می‌کردند اگرچه برخلاف آرزوی حکومت می‌بود در محل استفسار می‌گفتند چون به من اختیارات کامل داده شده بود ازین کار تعمیر و یا سرک و یا نهر ایگار و بیگار مرا منع نفرموده بودند لهذا من هم آنرا بخيال خود خوب پنداشته اجراء کردم. امروز نایب‌الحکومه‌ها و حکام من ابدأ نمی‌توانند که از خیال و فکر خودشان بقدر یک سرمای اجراءات و یا برخلاف مقررات نظامنامه یک نفسی کشیده بتوانند. اعتراضاتی که ما درین تفتیش خود بر حکام و مأمورین خویش می‌کنیم فقط ازین قبیل است که چرا نایب‌الحکومگی اینجا جواب فلان مکتوب وارده مرکز را در سه روز قرار قاعده اوراق ننوشته است. حالانکه در دوره حکومت محمد عثمان خان و دیگر نایب‌الحکومه‌ها اگر جواب یک مکتوب تا سه ماه هم نمی‌رفت احدی از وی علت تعطیل آن را نمی‌پرسید.

چرا قاضی در مجازات فلان فقره را که در نظامنامه تعزیر مقرر است، فلان شخص را حبس کرده است حالانکه مرتبه تعزیر از پیشانی ترشی و گوش تابی گرفته به حبس و قتل می‌رسد. حالا که سابق برین بدون تشکیل یک جرم و قباحتی که مدار حکم شده بتواند بسی اشخاص تا سال‌های دراز محبوس می‌مانند حتی می‌مردند و کشته می‌شدند و مال و هستی شان بتاراج می‌رسید. همچنین مأمورین مالیه عصر حاضره نمی‌توانند که اضافه بر مندرجات تکت مالیه اسامی مالیه ده حبه و دیناری را از زراعت گران و دهاقین

^۱ محمد عثمان بن محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان بن سردار پاینده خان بارکزائی در عصر سراجیه نایب‌الحکومه قندهار بود و از مردم بحکم خود وجه نقد می‌گرفت و بذل و بخشش و نان و دسترخوان از خود داشت و می‌خواست بدین وسیله شهرتی بهم رسانده دست بمدعای سیاسی خود بزند و هم بزجر و زور اهالی را برای بیگاری حفر نهر سراج و عمارات جلب و مجبور بکار می‌ساخت و می‌گفت من نایب پادشاه هستم هر چه خیر بدانم همانطور می‌کنم کسی را حق چون و چرا نیست و یادگارهای عمرانی دوره سدوزائی را که در کنار جاده‌ها و بازارها می‌دید حکم می‌داد که: بلمبان، بلمبان. یعنی ویران کن تا آنکه مردم قندهار نام او را بابا بلمبان گذاشتند. اعلیحضرت امان‌الله خان او را بدوره سلطنت خود حکومت نداد و او که مزه حکومت بی‌بازخواست را وقتی دیده بود با اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی راه خشونت برداشت و بمحض ریاست‌شوراء و ریاست دارالعلوم قانع نشده مترصد جاه و جلال بیشتر بود، تا آنکه بهمین عناد در روز اول جلوس بچه سقو (۲۵) جدی سال ۱۳۰۷ ش در نزد او در عمارت باغ بالای کابل رفت و بیعت نمود و اصلاً مقصدش بدست آوردن پادشاهی بود و ممکن نشد. چون این حرص و آزر را داشت بالاخر در ماه سرطان سال ۱۳۰۸ ش از دست بچه سقو کشته شد و داستان زندگانی او در ضمن واقعات دوره انقلاب بطور مفصل از قلم من نوشته شده می‌آید و از کارروائی‌های او در قندهار این یک اشارتی بود که اعلیحضرت غازی در خصوص او نمود. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

ملتزم بستانند و سابق برین بهمه شما معلوم است که دوچند مالیه را بولک دارها و تحصیلدارها به هزار اسم و رسم از اهالی می گرفتند و مالیات ذمگی آنها را اکثریه با اینکه سه چند و چهار چند از آنها تحصیل شده می بود در دفاتر باتفاق ملک و قریه دار باقی قلمداد می کردند. خودم و غریب ترین طبقات ملتزم نظر بدین محاسن و خوبی های نظامنامه که شمه از آن بیان شد از ته دل طرفدار نظامات می باشم. اگر بعضی از حکام و مأمورین خودغرض و صاحبان رسوخ بواسطه ای که قوانین شیشه خیانت آنها را به سنگ عدالت زده است برخلاف آن باشند از آن باکی ندارم درین مرتبه از بدگوئی و تولید غلط فهمی آنها که بین ملت و دولت می کردند صرف نظر کرده علاوه برین که آنها را بکابل می برم هیچ چیزی بآنها نخواهم گفت. اگر در آینده این طور یاوه سرائی و نفاق افگنی و خود غرضی آنها مشاهده شد البته که آنها را خواهم کشت و بس.

برای خاطر جمعی شما می گویم که علاوه برین اشخاصی که تا امروز نظربند شده اند دیگران را نمی گیرم و این مسئله را می خواهم خوبتر ذهن نشین تان بنمایم که من طرفدار شخصیات نمی باشم و با احدی سرعناد و کش بی جا را ندارم فقط می خواهم که اوامر نظامات بصورت قطعی و حکمی بدون اغراض نفسی در معرض اجراء آید. شاهد این قولم قتل یحیی خان ملعون است که وقت چاشت در مجلس بحضورم نان خورد و به ظهر چون قرار قاعده ملزم و مجرم گردید چانماری شد. همچنین صاحبزاده عبدالقیوم شب در مجلس با من صحبت داشت فردای آن چون از زیان او زیانش آشکارا شد نظر بند گردید.

همچنین خوانینی را که هر کدام با خود یک بست اشرار را مقرر داشته در انضباط و امنیت اینجا اختلال را وارد کرده بودند، حبس کردم. زیرا که من بست خرقه شریفه نبویه را خلاف شرع انور پنداشته موقوف کردم پس چطور می تواند شد که از خود آن هنگامه پسندان و بست شان صرف نظر می کردم و بقسم نظربند آنها را با خود می برم. لیکن اگر پس ازین این طور حرکات از دیگری بنظر رسید حتماً کشته می شود.

بیانات اعلیحضرت امان الله شاه غازی در جرگه روز جمعه (۱۴) عقرب سال ۱۳۰۴ ش در سلامخانه ارگ قندهار در خصوص مخالفت با قوانین دولت و حبس یک تعداد نفر نمود، تا اینجا خاتمه یافت و چون این گزارش قسمتی از فصل های مهم تاریخ دوره سلطنت امانیه را نشان می دهد و انعکاسات این بیانات در سال ۱۳۰۷ ش پدید می آید توضیحات آتی را در امتداد همین سلسله و در پایان این سطور لازم و حتمی می دانم:

در ایام ظهور غائله سمت جنوبی [زمستان سال ۱۳۰۲ و بهار و تابستان و خزان سال ۱۳۰۳ ش] آتش این انقلاب توسط بعض عناصر تا حوالی قندهار و سمت مشرق نیز رسید. چنانچه تفصیل آن را در ضمن وقائع و گزارش سال مذکور در سلسله تاریخ امانیه نگاشته ام و چون یکی از اعتراضات شدید ملای لنگ نظامنامه جزاء و دیگر مسائل بود در ولایت قندهار نیز برخلاف نظامنامه های امانیه سخن ها گفته می شد و مردمان اطراف ملامت هم نبودند زیرا که افراد صاحب غرض داخلی و مخالفین اجنبی پروباگند زیاد

می کردند و آنرا خلاف مقررات اسلامی می شمردند. فدائیان دولت امانیه در جلسات خاص عرض و پیشنهاد می کردند که مردم افغانستان چون باصول عنعنه وی انس و عادت گرفته اند اگر که نظامنامه ها بخیر و منفعت ایشان است ولی در حال حاضر تغییر این سیاست را که حکومت ولسی و قومی یکدم بحکومت قانونی مطلق تبدیل شود بر خود دشوار می دانند.

و باید حکومت فعلی ما هم قانونی و هم اولسی باشد و تا زمانی که مردم بطور عموم صاحب سواد شدند و عادت گرفتند خود بخود قبول می نمایند و شتاب کردن در این امر نتیجه خوب نمی بخشد. اعلیحضرت غازی می فرمود عمر و سلطنت من برای ابد نیست و تأخیر کردن در هر امری را باعث پسماند این ملت و مملکت می دانم و باید آنچه می گویم بلامعطل اجراء شود و قانع ساختن مردم بر ذمت خودم.

مردم درانی قندهار چون خود را قوم پادشاهان و اولاد بنیان گذاران دولت افغان می دانستند و از سالها نان، شمشیر و شجاعت را خورده بکسی تن در نداده و گروهی را هم چشم و همسر خود نمی پنداشتند باین حقیقت پی بردند که اعلیحضرت امان الله شاه غازی بوسیله نظامنامه ها یعنی قانون نامه های عصری خود یکی این مقصد کلی را مدنظر دارد که مساوات را روی کار بیاورد و از کلیت امتیازات خاندانی و قبیله ای انصراف ورزد و از حقوق سلاله ها و عشیره ها چشم ببوشد و احداث شهر جدید هم در مکان چهل دختران بروی همین منظور است و در خطبه ها و خطابه ها این مطلب را بطور واضح و بکرات گفته است و این تفرقه ها را که خودش بنام تعلیم یافته مکتب و غیرمکتب و کهن سال و جوان روی کار آورده است خلل هایی روی خواهد داد که باعث برپادی اقوام و سلطنت افغان خواهد شد و روی همین مسائل مخالفت های شدید ظهور کرد. چون این مباحث بطریق قانون عصری حل شده نمی توانست و اعلیحضرت به خصوصیات و شخصیات اهمیت نمی داد، کینه بدل مردم قندهار جا گرفت تا آنکه نتایج گفتار و کردار اعلیحضرت غازی را در زمستان سال ۱۳۰۷ ش در قندهار بصراحت بیان کرده گفتند: شما بجز شهادت نامه مکتب به هیچ یک سند دیگر قدر و ارزش قائل نشدید و حال باید از همان مردمانی که شما برای حفظ حقوق آنها حقوق هزار ساله ما طایفه را پایمال کردید کمک و معاونت بخواهید و چون احترام علیاحضرت سراج الخواتین والدة معظمه اعلیحضرت امان الله شاه غازی مدنظر بود به سلطنت مجدد آن حاضر شده تعهد حمله بطرف کابل نمودند تا سرانجام از دست خائنین گماشتگان اجنبی ناکام شد و داستان آن در صفحات مربوط از نظر می گذرد.

اعلیحضرت امان الله شاه غازی در جرگه روز جمعه (۱۴) عقرب سال ۱۳۰۴ ش در سلامخانه ارگ قندهار وکلاء آن ولایت را مخاطب قرار داده در خصوص مالیه گفت: از قراری که شنیده شده است شما اهالی قندهار مالیاتی را که بصورت زکوة برای بیت المال اسلامی می دهید، غم می گوئید و اکثریه در گفت و شنید و محاوره یکی از شما برخاسته می گوید که من غم خود را داده ام و دیگری اظهار می کند که غم تا حال بدمه من باقیست، سومین بیان می دارد که من یک حصه غم را تحویل و در صدد سپردن مابقی آنم.

اینکه شما بر مالیه غم نام گذارده اید یک غلطی بزرگیست.^۱ مهربانی کرده بعد ازین مالیه را غم نگوئید و مانند دیگر نقاط افغانستان شما هم زکوة حاصلات زمین و باغهای تان را که به بیت‌المال اسلامی برای حفاظت دین و ناموس خود می‌سپارید، مالیه بگوئید. بدانید که این وجوه مالیاتی که در بیت‌المال جمع‌آوری می‌گردد تماماً برای رفاه و آبادی و آرامی خودتان صرف می‌شود و یک حبه و دیناری از آن را من عاجز که بحکم و اراده خدا پادشاه تان می‌باشم برای شخصی خویش صرف نمی‌کنم، بلکه خودم را برای پیسه بیت‌المال شما مانند یک تحویلدار می‌انگارم. حرامم باد اگر یک پیسه از آن را خرج ذاتی خویش رسانده باشم و یا بعد ازین برسانم. شما خواهید گفت در صورتی که دیگر سلاطین افغانستان از همین بیت‌المال برای مصارف شخصی خود پول می‌گرفتند، پس شما چرا ازین حق مشروع خویش صرف نظر می‌کنید.

در جواب شما می‌گویم: که من هیچ آرزومند نیستم که از بیت‌المال مخارج خود را بگیرم. اینقدر هستی از خود دارم که از آن گذاره خود را کرده بتوانم و عارم می‌آید که مزد خدمت ناچیزانه خود را از بنده بخواهم. اگر در خور مزدوری باشم همانا که خدایم مرا بی‌مزد و اجر نخواهد گذاشت. افسوس می‌کنم شما پولی را که به بیت‌المال می‌پردازید و همان پول بصورت توپ و تفنگ و طیاره و عسکر برای حفاظت دین و وطن و ناموس شما بخرج می‌رسد و بواسطه همان مبلغ قوت و عظمت تان مستحکم می‌شود چرا غم می‌گوئید. بعد ازین به شما امر و توصیه می‌کنم که مالیات را غم نگوئید اگر گفته بودید البته که جزا خواهید دید. و سلسله این سخنان ضمنی فرمود: اصل بحث قراردادی است که آنرا وکلای شما نسبت به اعطای مالیه تان انعقاد داده اند و یک لک روپیه علاوه بر تسعیر بولک قبولدار شده عرض قبولیت و منظوری آنرا بحضورم نموده اند من نیز محض خرسندی خاطر و آرامی شما همین تسعیر بولک را قبول نمودم و از جمله یک لک روپیه که قبولدار شده اید باحترام این روز جمعه^۲ و بخاطر شما چهل هزار آنرا واپس بشما می‌بخشم و فقط مالیه تان را قرار تسعیر بولک و افزونی شصت هزار روپیه با ریزش باقیات و غیره قبولی تان می‌رسانید. در رسانیدن مالیات خود باقساط معینه آن تا می‌توانید بکشید. جرم قسط ماه میزان امسال را بواسطه گرفتاری که به شما در عقد قرارداد جدید لاحق شده است الی جدی امسال به شما بخشیدم. باید پیش از بسر رسیدن این موعد کاملاً مالیات ذمگی تان را تحویل خزائن بدارید.

^۱ در قندهار این یک اصطلاح است که کلمه غم را بجای زعامت و تیمارداری بیان می‌کنند مثلاً: غم ملک داری را بخور. غم باغ را بخور. غم آسیاب را بخور، پادشاه غمخوار ما است. غم قوم و خویش را نداری یعنی بی‌پروا و بی‌التفات ما هستی و این قابل تذکار در جرگه عمومی نمی‌باشد. اما یک‌عده مخالفین که در تفتیش امور قندهار در آن سفر مقرر بودند فکر اعلیحضرت را تغییر می‌دادند و مفتشین محمدسرورخان کشمیری، محمد مهدی قزلباش، علی محمد بدخشی محمدیوب قزلباش ملا برهان‌الدین کشکی، ملا عزت محمد و غیره بودند و از خصوصیات قومی مردم قندهار اطلاع نداشتند و کسانی که مطلع بودند و سخن به حقیقت می‌گفتند اعلیحضرت قول آنان را غرض پنداشته قبول نمی‌کرد و این جزئیات غیر قابل بیان را بروی صحنه و صفحه می‌کشاند و اسباب دل آزاری قوم پدر و مادر خود را که در مرور تاریخ خود را فدای این وطن نموده اند، فراهم می‌کرد. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

^۲ جمعه (۱۴) ماه عقرب سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۱۸) ربیع‌الثانی (۱۳۴۴) ق و موافق (۶) نومبر ۱۹۲۵ ع.

نفوس

در روز مذکور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در خصوص اخذ عسکر و نفوس باصول عصری نیز سخنرانی نمود و خلص بیانات ازین قرار است: اخذ عسکر دو صورت دارد که یکی نفوس و دوم قومی است. شکل سوم آنرا که دادن پول نقدی است هرگز از عموم شما قبول کرده نمی‌توانم... اگر چه شما اهالی قندهار در جهاد و خدمات غزا شوق و محبت مزیدی را بدل دارید، این شوق و گرمجوشی شما فائده‌ای را برای اسلامیت و افغانیت شما عائد نمی‌کند، در صورتی که شما باصول فنی پیشرفت نکنید و از روی کار آوردن آلات و ادوات جدیده ناریه آگاه و دانا نباشید. و فرمود به پیروی حضرت پیغمبر جلیل‌القدر اسلام در راه حفاظت دین و اسلام خویش بقوه شمشیر و بفا کردن جان و مال و هستی خود بمقابله دشمنان خویش همواره آماده تیار باشیم.

عزیزانم تا می‌توانید در یاد گرفتن تعلیمات عسکری و فرستادن اولاد و برادرهای جوان تان بخدمات نظامی جد و جهد کنید و بدانید که جوش و خروش و شجاعت و حماستی که بدون تعلیم و تربیه نظامی باشد چندان فائده‌ای را بهم نمی‌رساند. ازین است که من می‌خواهم عموم افراد مملکت از شاه تا گدا تماماً به تعلیمات نظامی آشنا و از مقدمات عسکری بطرز حالیه آگاه باشند.

بر عموم ملت نظام اجباری را جاری کرده ام و درین مورد نظامنامه که بیک اصول بسیار مرغوب و بیک طرز بی‌آلایش اخذ عسکر را تشریح نموده است وضع نموده ام و هیچ نمی‌خواهم که بقدر یک سر مو احدی از آن تخلف کند و بشما اجازه می‌دهم که خواهش حقیقی خود را بمن بی‌کم و کاست در نظام اجباری ظاهر کنید. درین اقامت یک ماهه من به قندهار خیالات و احساساتم را نسبت بخودها خوب درک کرده خواهید بود که بجز آرامی و آسوده حالی شما خودم یک خیال و فکری که علاوه بر آرزوی ترقی شما باشد، ندارم و اصول و قواعدی را که من وضع می‌کنم، اولاً خوبتر اطراف و جوانب نفع و مضرت آنرا سنجیده در هر چیزی که خیر و سعادت شما باشد همان را امر و اراده می‌کنم، اگرچه در آن نقص و تکلیفی برای دولت عائد شود.

و در جمله مثال‌ها و دلائل فرمود: سلطنت من سلطنت‌خان و ملا و ملک و صاحبان رسوخ نیست بلکه حکومت من یگانه بهبودی خواه و آرامی طلب طبقه غربا و عاجزها و زراعت‌گران و کسبه است و به هر ذریعه ممکنه که باشد می‌خواهند که عامه ملت افغانستان مرفه‌الحال و آسوده خاطر و خوشحال باشد.

امروز چاشت من نان نخوردم. دیدم که شما غربا تماماً بر چمن و سرک‌های باغ منتظر جرگه نشسته اید و خوانین و صاحبان نفوذتان بالمقابل شما در برنده سلامخانه بالای چوکی‌ها برمیزهای طعام صرف نهار می‌کنند. من چون این کیفیت را مشاهده کردم بدل خویش گفتم زهرم شود این طعام که این قدر یک جمعیت بزرگ ملت گرسنه مانده انتظار داشته باشند و من پیش روی شان نشسته نان بخورم. اصول پاک و بی‌الایش و درست فقط همین طرز نفوس است که در تمام افغانستان جریان دارد. بسیار آرزو دارم اگر نام پسر بقدره عسکری برآید تا او را در همان ساعت در سلک باشرف عسکری داخل کنم.

روزی از سفیر فرانسه که بکابل است پرسیدم که ملازمت شما قبل از مأموریت تان بحیث وزیرمختار بکابل چه بود؟ گفت در عسکری بحیث یکنفر سپاهی تعلیمات نظامی را می‌آموختم پس از تکمیل موعد تعلیمی خویش بدین خدمت مأمور شدم.^۱

اعلیحضرت غازی و عبدالعزیزخان وزیرداخله بر مردم فشار آورده متقبل گردانیدند تا از اصول و گذشته نفوس اجباری را بقرار اصول عصری بپذیرند و ضمناً بدین وسیله از نفوذ و قدرت ارباب اقتدار قومی کاستند و طبقه عامه را بر مردم اشراف ترجیح داده، مساوات را حکمفرما ساختند و این گزارش نیز بعداً بضرر آن سلطنت تمام کرد.

تفتیش شعبه عدلیه و قوماندانی قندهار

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در سفر قندهار، عبدالاحدخان معین وزارت عدلیه و عبدالعزیزخان حاکم سابق لغمان را مفتش شعبه عدلیه و قوماندانی آن ولایت مقرر فرمود و پروگرام تفتیشیه را شامل (۱۴) مواد ترتیب و بدسترس‌شان گذاشت. در نتیجه تفتیش قاضی محمدگل و قاضی مرافعه عبدالوهاب و ملامحمد جان قاضی ارغستان و بی‌خبری نایب‌الحکومه محمدسرورخان مطالبی بیان شد و نیز سه نفر مأمور ملکی و عسکری تحت بازخواست و محاکمه قرار یافتند و نیز ترفیع، عزل، تبدیل و تقرر مأمورین بعمل آمد که تفصیل این همه گزارش را صفحات رساله تفتیشات ولایت قندهار می‌دهد و هم تبدیلی قضات حکومت مربوط قندهار بظهور آمد.

اعلیحضرت فرمود: همچو تبدیلی مأمورین را که به بهانه عدم مساعدت آب و هوا و بمساعدت‌خانه‌های شان باشد و از خواهش آن مفاد شخصی و غرض ذاتی مأمور تراود بعد ازین موقوف فرمودم که آینده همچو مستدعیات منظور نشود.

و بجواب هیأت تفتیش محبس و قوماندانی و احوال محبوسین که شرح آن در رساله تفتیشات قندهار مندرج است، اعلیحضرت غازی قوماندان کوتوالی قندهار را مورد مجازات و از نفری توقیفی (۱۹) نفر قاتل و سارق را حکم اعدام فرمود. و خود می‌نوسد: مسئله یحیی‌خان محمدزائی را که محرک قتل علی‌محمدخان حاکم کشک نخود بود ولی آزادانه گردش نموده توقیف هم نشده بود و دو نفر ملازمینش که به سبب پیدا شدن بلگه مال علی‌محمدخان مومی‌الیه در خانه‌های شان توقیف بودند، بحضور خود تحقیق و فیصله نمودم و شمولیت و تحریک یحیی‌خان را در قتل علی‌محمدخان مثبت یافتم بعلاوه

^۱ اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی چون می‌خواست عساکر قومی قندهار را از بین برده مانند سائر ولایات عسکر اجباری بشکل امروزی بگیرد و چون این مسئله خلاف عنعنات مردم قندهار واقع شده و اختلافاتی روی داده بود، در لویه‌جرگه ماه سرطان سال ۱۳۰۳ ش و روز جمعه (۱۴) عقرب سال ۱۳۰۴ ش دلائل بسیار آورد. و اما در خصوص عسکریت بمردم قندهار طوری خطاب‌ها و تبلیغات نمود که گویا بمفهوم عسکریت پی نبرده و نمی‌دانند و در حالی که اصول عسکری را در مرور تاریخ طوری رعایت کرده اند که هم باصول ادوار گذشته و هم بر اساس مقررات عصری مطابقت داشته است، ولی اختلاف قندهار فقط همین بود که عسکر قومی هم برای حکومت و هم برای خود مردم آنجا مفاد داشت و رعایت این اصول و مقررات عنعنوی را از افتخارات ملی و قومی خود می‌دانستند که شرح مزید این نزاکت را خواننده تاریخ خود می‌داند و هم واقعات سال ۱۳۰۳ و ۱۳۰۷ ش این کیفیت را کاملاً واضح کرد که تفاوت از کجاست تا بکجا (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

راپورهای شهرت بدی و دزدی و داره بازی و اخلال امنیت یحیی خان نیز به شهادت اکثر مردم مؤید گردید بناءً علیه قانوناً یحیی خان را با هردونفر ملازمش محکوم باعدام گردانیدم و در اثر واقعات ماه سنبله سال ۱۳۰۳ ش در قندهار عبدالرحیم قوماندان سابق و امیرمحمد مأمور توقیف خانه و محبس را ملزم و مجرم دیده محکوم بمجازات نمودم. تفتیش ضبط احوالات را مناسب ندیدم، فقط سبب اینکه اجراء کار ضبط احوالات غیرمنتظم و ناقص بنظر خورد. چنانچه در شعبه امنیت هیچ کاری در ضبط احوالات نگرفته نشده بود. لذا احکام دادیم لائحه برای ضبط احوالات ترتیب تا از روی آن بهمه ولایات تطبیق شود.

اعلیحضرت امان الله شاه غازی برای تفتیش اداره نایب الحکومتی قندهار که این وقت محمدسرورخان بارکزائی نایب الحکومه آنجا بود، عبدالعزیزخان وزیرداخله و عبدالاحدخان وردک مصاحب حضور و محمدحسین خان مدیر پسته و معابر را هیأت مقرر فرمود و پروگرام کار آنها را شامل (۱۸) مواد ترتیب داد. هیأت مذکور در حضور ادارات و ارسال و مرسول مکاتیب پیشنهاد ما نوشتند و احکام صادر گردید. چون معلم تلگراف و متعلمین آن خوب کار کرده بودند مورد تلطیف اعلیحضرت غازی قرار یافتند. اعلیحضرت در خصوص جادهها حکم فرمود که:

- ۱- سرک بابا ولی که از کوتل پایان شده به باباولی و سرکی که از بابا ولی بکوتل بابا ولی فرود می آید بکنار نهر پاتاب و از بغل نهر پاتاب از میان آبادی به سرده ممتد شود. دو طرف جاده کنار پاتاب انار شانده شود. عرض آن هفت متر باشد. باغهای کسانی که بدو طرف جاده واقع است مالکان آنها نمی توانند بطرف جاده باغ خود دیواری گلی تعمیر کنند، اما از درخت و جنگل دیوار می توانند. قیمت زمین رعیتی که داخل این جاده می آید مثل تبادلۀ زمین که برای شهر گرفته می شود از املاک سرکاری تادیه می گردد. این جاده و پلها که در بین آن می آید بقسم پخته کاری برآورد شود. پس از تعیین مصارف و منظوری آن کار جاده مزبور بساحه اجراء می درآید. مطلب از این جاده این است که باید قریب آبادی و مقامات مقبول بگذرد. برای جادهای که بصوب کوتل موچه می رود عجاله پانزده هزار ریبه منظور فرمودم تا اجراء شود.
- ۲- جاده دروازه عیدگاه تا سروه از راه کوتل موچه ممتد شود.
- ۳- جاده چمن از قندهار تا خط سرحد: این جاده بقدر امکان از بین آبادیها بگذرد. پلها و آبروهای آن پخته کاری و خود جاده خام کاری باشد. عرض جاده باندازه که دو موتر یا دو گادی حین تقابل بخوبی گذشته بتوانند. در یکطرف جاده یک راه برای بارگیر علیحده باشد. مهندس آمده مصرف آنرا سنجیده تقدیم حضور دارد تا بعد منظوری صورت اجراء یابد.
- ۴- پل رود هیرمند که بحد نتیجه و مزه ناخنهای کوه پیش آمده و باسانی ساخته می شود مهندس رفته به بیند مصارف آنرا بسنجد، عکس آنرا بردارد تا بخواست خدای متعال، پلی در آنجا

ساخته شود اما این امر نیز باید معلوم گردد که در صورت ساختن پل آیا راه نسبت براه حالیه نزدیکتر و بهتر می شود یا نه و عبور کوچی و غیره ازین راه بیشتر واقع می گردد یا خیر.

اعلیحضرت امان الله شاه غازی می نویسد در خاتمه تفتیش داخله قندهار امتحان حکام را تصمیم بستم. اولاً وزیر امور داخله عبدالعزیزخان و معین مالیه میرزا محمدایوبخان و معین عدلیه گل احمدخان را برای امتحان شان مقرر نمودم ولی برای بیشتر اطمینان خاطر و معلوم کردن لیاقت های فعلی حکام دفعه ثانی خود من بالذات بامتحان شان پرداختم و سوالات شامل شانزده مواد ترتیب کردم.

اعلیحضرت غازی برای تفتیش فرقه عسکری قندهار افراد آتی را مقرر فرمود:

۱. محمد عمرخان رئیس ارکان حربیه عمومیه، بحیث رئیس.
۲. محمد احسان خان قوماندان قواء هوائی، عضو.
۳. محمد عثمان خان غندمشر غند (۲) پیاده قول اردوی، مرکزی عضو.
۴. سراج الدین خان کندکشر رئیس ارکان حربیه لوای سوارشاهی.

هیأت مذکور امور عسکری قندهار بکمال دقت و بشکل خیلی عالمانه تفتیش و شرح مکملی را بحضور اعلیحضرت غازی تقدیم نمودند و بعد ازین موضوع بحث دیگری که می آید مراد از امور طبابت در قندهار است و اعلیحضرت غازی می فرماید:

یک خرابی دیگری که در امور طبیه قندهار بنظرم رسیده این است که هر کسی نام خود را طبیب مانده جان های شیرین شما را که بنظرم بسیار عزیز و قدردار و گران است تلف می کند. بنابراین یک نفر طبیب دانسته که دارای شهادتنامه باشد از کابل می فرستم تا باتفاق یک جمعیت که من آنها را انتخاب می کنم امتحان این نیم طبیب های را که خطر جان شما ملت عزیزم می باشند، بگیرند. اگر اهلیت و لیاقت حکیمی را داشتند همانا که شهادتنامه های خود را گرفته، معالجه اهالی را خواهند کرد و الا حتمی است که دکان های خود را تخته نمود دیگر کار و غربی نمایند و ملت عزیزم را دچار زحمات ننمایند و اگر آینده در قندرها بدون شهادتنامه کسی بمعالجه احدی اقدام کرده بود البته که برطبق نظامنامه جزای عمومی مجازات خواهد دید.

اعلیحضرت غازی در ضمن مضمون مانع شدن از عمل خون کشیدن و شاخک شاندن در بدن، به قندهاریان گفت خون های شما بالای من چقدر گران و قیمت دار است حتی حمیان خون خویش و از شما هیچ تفاوت نمی بینم. از زیان درافشان خود یادداشت های خیلی مفید صحی بیان فرمود که شرح مزید آن در رساله تفتیشات ولایت قندها رمندرج است و در اخیر فرمود: دولت سرای را برای شفاخانه دادم که درینجا بیاید و در آینده اگر امکان داشت یک شفاخانه بسیار عالی برای شما خواهیم ساخت. از خدای خود خواسته ام که همیشه دروازه های شفاخانه تان بند و تن همه تان قرین صحت و عافیت بوده خورسند باشید.

معارف

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بعد بیانات در خصوص حفظ‌الصحه و طبابت و جلوگیری از امراض ساری در موضوع معارف باین عبارت بمردم نجیب قندهار خطاب کرد:

اولاد شما را که عیناً اولاد خود می‌دانم در مکاتب دیدم و تعلیمات آنها را حسب دلخواه خویش دریافته از اکثر آنها علیحده علیحده در خانه‌های تعلیم شان علاوه بران امتحاناتی که جناب علی‌محمدخان^۱ که یکی از رفقای همسفر ماست گرفته بودند، امتحان گرفتم و باندازه‌ای از ذکاوت و زحمت‌کشی و دانستگی آنها خرسند و مطمئن‌شدم که همین اولاد شما یکروز سبب ترقی قندهار و تمام افغانستان خواهند شد. از انعاماتی که برای طلبه مکاتب اینجا داده ام البته که همه شما خبر خواهید داشت و هم از ملامتی و سرزنش من بدان اشخاصی که در فرستادن اطفال خویش بمکاتب رسمی و درنگ نموده اند داده ام پی‌خبر نخواهید بود. از خدمات صادقانه که مدیر صاحب معارف قندهار مولوی صالح‌محمدخان در امور عرفانی این ولا ابراز داشته است تشکر دارم و بنابراین فعالیت و اظهار صداقتی که از وی در امور معارف شما بمشاهده ام پیوسته است نشان درجه دوم استور را برای او می‌دهم. همچنین ملا محمدجان‌خان سرمعلم و ملا عبدالحسین‌خان سرمعلم در ایفای وظائف محوله و خدمات عرفانیه اولاد شما کارروائی‌های خوبی نموده اند خدمات آنها را باعطای نشان درجه سوم استور تقدیر می‌کنم و برای شش نفر دیگر از معلمین اولاد شما سه ماهه معاش شان را بخشیدم.

در مکاتب شما علاوه برین هفت صد نفر طلبه که فی‌الحال تحت تعلیم می‌باشند، شش صد طلبه دیگر را نیز منظوری دادم که در مکاتب داخل شده تعلیم بگیرند.

بشما تأکید و توصیه می‌کنم چیزی که برای شما فائده می‌رساند و شما را از مذلت و خواری دینی و دنیوی نجات می‌بخشد همین معارف است و بس. هر قدر شوق و ذوق و محبت تان را که نسبت بمعارف اظهار کنید بازهم کم است. امید بخداوند دارم که سبب ترقی و نجات عالم اسلام و افغانستان باشد و سبب اتحاد و اتفاق ترقی افغانستان همین اولادهای شما که زیر تعلیم می‌باشند خواهند بود.

در مکتب اهل هنود یک غلطی دیدم که از آن بر مدیر معارف هیچ اعتراضی نمی‌آید، زیرا که در پروگرام مکتب نیز داخل نبود و آن این است در ساعتی که اهل اسلام دینیات و امور مذهبی خود را تعلیم می‌گیرند باید طلبه هندو دینیات خودشان را تعلیم بگیرند. بعد ازین باید که اهل هنود در ساعت دینیات امور مذهبی خود را تعلیم و گرن خودها را بخوانند. غلطی دیگری که در آتیه موجب تفرقه و جدائی شما خدا ناخواستہ خواهد شد و اکنون شما آنرا حس کرده نمی‌توانید جدا بودن مکتب فارسی زبان‌ها و مکتب تجار است پس ازین باید مکاتب قندهار بدین نام‌ها یاد کرده نشود و عموم مکاتب را بنام مکاتب ابتدائیه

^۱ علی‌محمدخان آن وقت معین وزارت معارف و او پسر آدینه محمدخان بدخشی است و مهرجهان خواهر علی‌محمدخان مذکور از جمله ازواج سربیتی امیر حبیب‌الله‌خان شهید بوده است. علی‌محمدخان بعد از دوره سقوی زمانی سفیر و وزیر معارف و معاون صدارت و در اواخر وزیردربار سلطنتی و از تاریخ (۲۶) سرطان سال ۱۳۵۲ش از مشاغل رسمی برکنار و تا ماه حمل سال ۱۳۵۳ش که این صفحات نقل گرفته می‌شود در شهر نو کابل حیات دارد (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی).

یاد کنید تا حال ما این همه مکاتب را بیک نظر می‌دیدیم و هیچ یک تفریق و امتیاز یکی را بر دیگری نداده ایم پس ازین نیز تمام طلبه بیک نظر دیده می‌شوند. باید تمام طلبه بیک وضع برادرانه و طریق محبت کارانه به هر مکتبی که نزدیک‌خانه‌های شان باشد رفته اخذ تعلیم نمایند. البته درین صورت این تعلیم علاوه بر دیگر مفاد دینی و دنیوی که باولادهای شان عائد می‌کند، سبب اتحاد و اتفاق عمومی اهالی قندهار خواهد شد.

علاوه بر جای‌های موجوده که در آن طلبه تعلیم می‌گیرند جائی که فی‌الحال در آن نایب‌الحکومه صاحب کار می‌کند و مقامی که در آن علیاحضرت‌صاحبه^۱ نشیمن دارد نیز برای تعلیم طلبه که درین روزها داخل مکاتب شده اند و یا بعد ازین داخل شوند مخصوص شد. البته سمت آفتاب رخ جای علیاحضرت‌صاحبه برای مکتب رشدیه که آتیاً تأسیس خواهد شد موزون است.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بعد خاتمه بحث معارف در همان جرگه روز جمعه (۱۴) عقرب سال ۱۳۰۴ ش در موضوع تجارت و مدیریت گمرک قندهار فرمود:

مدیر گمرک شما خوب خدمت کرده و تمام معاملات خود را بر طبق نظامنامه اجراء داشته یک پیسه باقی محصول را که وجه بیت‌المال است بالای تجار نگذاشته و تمام حساب خود را قرار سررشته بدفتر و پول گمرک را قاعده تحویل خزانه داشته و واردات او نسبت بگذشته افزون بنظر آمده، خیانتی از وی ندیدم. لهذا این خدمت امانت کارانه او را باعطای نشان اول استور تقدیم می‌کنم و به سرکاتب مدیریت گمرک قندهار نشان حسن خدمت می‌دهم.

اعلیحضرت غازی در خصوص محل گمرک و سوءرفتار بعضی مأمورین و تاجرها سخنرانی نمود و بعد از آن در مسئله زراعت اشارت فرموده چنین توضیحات داد: از مدیر زراعت شما خیانتی ندیده‌ام و چون کدام کار و فعالیتی از وی دیده نشده است سبکدوش می‌کنم و بعد ازینکه خوب تربیت یافت به همین مدیریت زراعت و یا بکدام کار دیگری که لائق باشد مقرر می‌کنم. برای این دشت‌های خشک و تفسیده‌ای که باطراف و جوانب شما حلقه کشیده و بجز از خار و خس دیگر محصولاتی را برای شما نمی‌دهد، بسیار آرزومندم که آب‌های فراوانی را تهیه کنم و سرتاسر این میدان‌های ریگ زار را برایتان گلزار بسازم. لیکن فکر در موضوع آبیاری این دشت‌ها چنان است که اول در صدد آبیاری آن حصص برابری که بمرکز شهرتان مانند کان طلا و جوانب میدان طیاره نزدیک است. زیرا اگر دشت‌های دور دست را آباد کنم اول کدام یکی از شما آنجا خواهید رفت و باز سررشته پارو و غیره لوازم آن چطور خواهید کرد و باز محصولاتی که از آن مانند بادنجان و دیگر ترکاری‌ها بعمل می‌آید بکجا بمصرف خواهد رسید. می‌خواهم که یکنفر مهندس را از کابل بفرستم و بدو بدانانم که اولاً بکوشد که سررشته آبیاری این دشت‌های نزدیک شهر

^۱ در ایام سفر اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از کابل به قندهار در مدت سی و پنج روز اقامت بدان مرکز بزرگ و پر افتخار، سرورسلطان علیاحضرت سراج‌الخواتین والدة معظمه اعلیحضرت غازی موصوف نیز همراه و در حرمرای نایب‌الحکومتی اقامت داشت و بهمان نسبت در متن یادشده و تفصیل ایام مسافرت علیاحضرت معظمه در یکی از فصل‌های علیحده درین کتاب می‌آید. (عزیزالدین وکیلی فوفلزانی).

شما را از دریای ارغنداب بنماید اگر آوردن آب دریای ارغنداب امکان پذیر نبود البته کاریزهای درستی را برای سرسبزی این سرزمین فراهم کنید. اگر آب کاریز هم مساعدت نکرد همانا یک پایه ماشین آب کشی را که بذریعه باد گردش می کند فراهم آورد و یا ماشین را که در آن خار و خس سوخته بحرکت می آید برای تان تهیه فراهم کرد. به هر تقدیر بسیار آروز دارم به هر ذریعه ممکنه که باشد این دشت های وسیع و بی پایان مملکت تان را آباد بنمایم.

امور عدلیه قندهار

علیحضرت امان الله شاه غازی در جرگه روز جمعه (۱۴) عقرب سال ۱۳۰۴ ش در سلامخانه ارگ قندهار در خصوص امور عدلیه ولایت قندهار باین تفصیل شرح داد:

پس از کارهای تجارت، عدلیه شما را دیدم. عبدالرحیم خان قوماندان کوتوالی سابقه قندهار را همه شما می شناسید از غفلت و چشم پوشی و بیکاری او در رشته امنیت اینجا سستی و خرابی بوقوع پیوسته بود. علاوه براین دیگر کارهای ناشائسته نیز از وی سر زده است که بیان آن موجب طوالت سخن و زحمت شما می شود، لهذا بکابل امر دادم که او را الی ده سال حبس کنند. ازین احکام چون هشت روز گذشته ممکن است که حال بندی شده باشد.

محمد اکبر خان قوماندان موجوده کوتوالی شما هم چنانچه می شناسید در امنیت و انضباط مملکت تان زحمتی را بر خود نگرفته است زیرا بموقعی که خودم وارد قندهار شدم داد و فغان اهالی از دست دزدی و دهاره بازی اشرار بلند بود. اما بمجردی که به تعمیم آن مواد قوانین نظامات دولت متبوعه شما درباره گرفتاری اشرار و اشخاص فساد پیشه مقرر است پرداخته شد، دیدید که در ظرف چند روز دزد و اهل فساد برای نام باقی نماند و در تمام قندهار امن و امان قائم گشت. گمان نکنید که این اجراءات است مخصوص بمن، نی همین کارروائی و اجراءات در حیطه اختیارات قوماندان کوتوالی بوده از روی همین مواد قوانین هر قوماندان بخوبی می تواند که بدستگیری و گرفتاری اشرار منطقه خود بخوبی کامیاب شود و اگر از جدیت و فعالیت خودکار بگیرد برای نام یک نفر دزد و شریر این طور باقی نمی ماند که گرفتار نشود. اگر به همراه دزد فقط معامله شرعی کرده شود و بخواهید که بواسطه شاهد دزدی او را ثبوت کنید این امر نهایت مشکل است. زیرا در موقعی که دو نفر شاهد و صاحب خانه موجود باشد چطور دزد می تواند که در دزدی خود کامیاب شود و اگر به قسم خوردن و سوگند نمودن اشرار اهمیت بدهییم معلوم است که خودها را خود بازی داده ایم. زیرا اشخاصی که برخلاف اوامر همان خدا و قرآنی که بران قسم می خورد رفتار می کنند، پس از خوردن سوگند آن چطور خودداری خواهند کرد.

برای رفع این اشکال قوانین موجوده حکومت تان قرائن و امارات را مدار حکم قرار داده امر کرده است که محاکم عدلیه درباره اشرار و اشخاص مشهور بالفساد از قرائن و امارات و سجل اهالی و دیگر ذرائع لازمه کار بگیرد و به هر ذریعه ای که ممکن باشد در مجازات آنها بکوشد و اگر الزامشان در محکمه عدلیه ممکن نبود و زیر حکم شرعی آمده نمی توانستند اینطور اشرار بدکردار را حکومت تان برای مجالس مشوره

نائب‌الحکومه گی‌ها و حکام داده است که آنها سیاستاً در مجازات اشرار بکوشند و اگر قرائن و امارات موجود نبود دربارهٔ خوبی و خرابی اینطور اشخاص مظنون از اهالی قریهٔ او سجل خط‌شرعی بخواهند. اگر عموم به بدی او اقرار کردند قتل و اگر مناصفه و یا ثلث و کمتر بودند از حبس دوام گرفته تا ادنی‌ترین مراتب تعزیر را دربارهٔ او اجراء دارند. آیا در صورتی که تعقیب این اصول شود ممکن است که دزد و فساد پیشه سرخود را بالا کرده بتواند و یا در پی اذیت اهالی و اختلال امنیت مملکتی بپردازد. پریشانی که در قندهار از دست اشرار ملاحظه شده بود تمام بواسطهٔ عدم تعمیم این اصول بود. محمداکبرخان قوماندان را گوش تابی خفیفی داده رتبهٔ او را که غندمشر ثانی است به کندکمشری تنزیل می‌دهم [و این وقت به محمداکبرخان که بحضور در مرتبه تحتانی میدان برنده سلامخانه استاده بود گفت: ستاره یخن خود را خودت بکش و برو بجای اولین خود بنشین. سرکاتب قوماندان کوتوالی را موقوف می‌کنم. مدیر توقیف‌خانه قندهار را پنج سال محبوس نمودم.

یک علت بزرگ دزدی و آدم‌کشی او دیگر محرمات شرعی را در قندهار ازین امر دیدم که ظالمان و جنایت‌کاران به خرقة شریف که یک مقام بسیار مقدس و متبرک است پناه می‌بردند و هر وقتی که فرصت می‌یافتند باز از آنجا فرار می‌کردند. چنانچه در موقعی که به قندهار آمدم ضرور آن قاتل‌های بدبختی را که مرتکب خون ناحق شده بودند و از خوف بازخواست حکومت در خرقة شریف پناه برده بودند اگر در خرقة می‌بودند، می‌کشتم فرار کردند.

از برای خدا این چه دین و آئین است که خرقة شریفه نبویه را بجای اینکه مقام صالحین و پرهیزگاران قرار دهند و در آن عبادت کنند و بنام آن اعاشه برای و زندگانی فقراء و مساکین و ایتم خویش چنده جمع‌آوری کنند و آن مقام را وسیلهٔ مغفرت و مرحمت خداوندی تصور کنند جای خونی و دزد و و دزد و فساد پیشه و اشرار قرار همی دهند. می‌باید که بحرمت این خرقة مطهره از بین خود نفاق و کینه و حسد را دور کنید و با همدیگر بشرف آن دست اخوت و محبت را دراز کنید و در اوقات محاربه این خرقة پاکیزه را با علم مبارک کشیده بیک جوش و خروش اسلامیانه جان‌های تان را در حفاظت عزت و شرافت آن فدا کنید و دشمن را بوسیلهٔ آن در مقاصد ناپاکش بعقب بنشانید نه اینکه اشرار نابکار و جنایت‌کاران خونخواری را در آن بپذیرید که روز در آنجا ملنگی بنمایند و به شب آمده بجان و مال و ناموس ملت عزیزتان وظیفهٔ پلنگی را ایفاء نمایند.

همین یحیی‌خان ملعون را که به کیفر کردارش رسانیدم همهٔ شما خبر دارید که بعد از ارتکاب عملیات سنگین و کارروائی‌های خونین به خرقة شریف پناه گزین شده همین که موقع را مساعد دانست که حالا کسی غرضدار و مزاحم او نمی‌شود از خرقة مبارکه برآمده، شروع بکارهای کرد که حاجت بیان را ندارد. خوب است اگر حالامن ملاهای خرقة شریف را محکم گرفته بپرسم که بموجب کدام دلیل اولاً یحیی را به خرقة شریف گذاشتند و باز چرا واگذار شدند که برآمد، چه خواهند گفت؟

خیر، چون این بست خرقة شریف خلاف شریعت بود موجبات نارامی و اختلال امنیت شما را تولید می‌کرد، من هم او را قرار حکم خدا و رسول ناروا پنداشته موقوف کردم. زیرا که خود خانهٔ کعبه و خوابگاه حضرت

نبویہ را ہم شریعت مآمن و ملجای اشرار، قرار داده است و در همان مقامات متبرکہ ہم بازخواست حقوق اللہ و حقوق العباد می شود پس من چطور عمارت آن خرقة نبویہ را کہ صاحب آن خرقة من امر اقامہ حدود اللہ و اعطای حقوق العباد را داده است پناہگاہ اشرار و فاسقین قبول کردہ می توانم. اگر کسی بعد ازین بہ خرقة شریف بعد از ارتکاب کدما جنایت رفتہ بود ضرور او را دستگیر می کنم و بطور عادلانہ ہر چہ کہ شرع شریف بران حکم کند او را مجازات می دہم. البتہ اگر کسی در موقع خواستن پول و پیسہ خودم و یا در دیگر معاملات شخصی من بہ خرقة شریفہ پناہ گزین شود من اینچنین اشخاص را فی الحال می بخشم و نمی خواہم کہ خرقة مبارکہ را باین عظمت و بزرگی کہ دارد در ہمچہ معاملات جزئی پناہگاہ خود قرار دہد. البتہ حق شما و حق خدا را گاہی نمی توانم کہ بواسطہ خرقة مطہرہ برای این چنین اشخاص پی وجدان کہ خدا و رسول ازین حرکات آنها از او شان آزرده است بہ بخشم و یا از مجازات آنها صرف نظر کنم. نی ضرور او را بندی می کنم و همان معاملہ را باو شان کردنی ہستم کہ صاحب ہمین خرقة مطہرہ دربارہ آنها فرمودہ باشد. اگر ملاہا بعد ازین اشرار را در آنجا جای دادہ بودند البتہ کہ جزای آن را سخت خواہند دید؟

امر دادم کہ بدروازہ خرقة شریفہ بخط جلی بنویسند کہ این مقام متبرک برای اشرار و مجرمین پناہگاہ شدہ نمی تواند. زیرا این محل جای توبہ و محل استغفار و تبرک است واللہ رفتن اشخاصی کہ خلاف امر خدا و رسول را کردہ باشند بہ خرقة شریف یک نوع ہتک عزت و شرافت آن موضع متبرک بودہ و یک رقم دیدہ دراپی است. چون جای قوماندانی کوتوالی شما خوب نبود برای او مقامی را کہ بہ محکمہ مشہور است دادم و بدانجا او را تبدیل کردم.

قاضی مرافعہ شما را چون در ایفای وظائف خود غفلت و در فیصلہ دعاوی سستی و مہلت نمودہ بود و بیک جایی کہ خود یک شخص قاضی باشد نباید کہ وصی شود. او خود را وصی ہم مقرر داشتہ بود و در بعض دعوی و فیصلہ ہا برای شہدا و مدعی را ہنمائی می کرد و بہ آنها دلائل را نشان می داد و علاوہ بران نہ تنہا با دزد و دارہ و اہل فساد سروکار داشت، بلکہ بعض اشرار را نیز با خود نگہ می داشت و یک زمین دولت را ہم بہ غبن فاحش برای خود خریداری کردہ و شش ہزار روپیہ حکومت گرفتہ حیف و میل نمودہ است. او را از قضا موقوف کردم و زمین او را واپس گرفتم و باقیات را از وی بہ ہمراہ جریمہ می ستانم و وصایت او را لغو ساختم و خود او را با خود بکابل می برم.

ملا محمد عثمان خان قاضی سابقہ ابتدائہ شما را بہ سبب غفلتی کہ در کار خود کردہ بود، پانزدہ روز حبس کردم. قاضی... را ہم بواسطہ یک فیصلہ غلط او کہ خودم بچشم خود آنرا ملاحظہ کردہ ام از قضا عزل کردم. چونکہ محکمہ احترام بسیار دارد و یک جای با عظمت است جای آنرا در خود ارگ معین کردہ ام و امر دادم کہ محکمہ ہای شرعیہ را درینجا بیاورند.

مالیہ

اعلیحضرت امان اللہ شاہ غازی در جرگہ روز جمعہ (۱۴) ماہ عقرب سال ۱۳۰۴ ش در سلامخانہ ارگ

قندهار در خصوص مالیه بعین این عبارات به اهالی نجیب قندهار خاطر نشان ساخت: مالیات شما را محض بخاطر داری و آسایش شما یک تخفیف درست دادم. درین مورد حاجت گفتار بسیار ندارد. ازین مبحث ما و شما بروز جرگه فراغت یافته ایم. مسئله‌ای که فی الحال قابل یادآوری است همانا پول سرانه است که سابق برین از برادران شما غلجائی‌های قندهاری گرفته می‌شد، چون من درانی و غلجائی را بیک نظر می‌بینم و همه را سر از امروز بخشیدم باز می‌گویم که مالیات خود را بعد ازین غم نگوئید بلکه ندادن آنرا می‌باید غم بگوئید که از یک طرف دولت شما خدا ناخواسته کم قوت می‌شود و از جانب دیگر شما به نزد حکومت خویش در صورت ندادن آن خجالت زده می‌شوید و دچار کش محصل می‌گردید.

اعلیحضرت غازی بعداً در خصوص تحصیل وجه باقیات و افراد خودغرض حرف‌ها زد و بعض طومارها را در محضر عموم پاره کرده عده‌ای از افراد رساله را برای تحصیل باقیات در قندهار گذاشت و فرمود تحصیل باقیات کار قوماندانی کوتوالی و مسئولیت آن هم قاعدتاً برذمت اوست. این افراد نظامی را با محمدنعیم خان نائب‌سالار بصورت قوت‌الظهر برای قوماندان کوتوالی می‌گذارم تا مال دولت را از آنها بشدت تحصیل کنند. بعد ازینکه سلسله اخذ باقیات جریان یافت و کار تحصیلی یک قوام نظامی درستی را حاصل کرده البته که محمدنعیم خان^۱ به همراه عسکر معیت خود بکابل خواهند آمد و یقین کلی دارم ازین گوشمالی که برای هیأت اداری حکومتی قندهار داده ام خود آنها کارهای خود را بالذات اداره خواهند کرد و در آن صورت بودن نائب‌سالار صاحب به قندهار ضرورت ندارد و می‌توانند که بکابل بیایند و هم چنین عسکری هم اگر خواهشمند اخذ رخصتی خود نباشند از قندهار خواهند آمد.

شما خواهید گفت که سابق برین چرا آن پول باقیاتی را که قبل برین ملت قبول دار و بر مالیات خویش ریزش نموده حکومت منظور کرده. می‌گویم که آن مبلغ را عبارت از وجوهی بود که بر خود شما و دیگر افراد ملت بیچاره ام از خیانت و خودغرضی کارداران و ملکان شان در دفتر باقی بود و تحصیل آن اسباب پریشانی و زحمت اکثری از ملت محبوبم را تولید می‌کرد. لهذا آنرا بصورت ریزش بعد از قبولی و عرائض شما منظور نمودم و این باقیاتیست که بر ذمه کارداران خائن و تجار غابن و اشخاصی که بریختن خون شما و خوردن پول بیت‌المال عادی شده اند می‌باشد و گاهی آرزو ندارم که بار کارداران و باقیات‌دهان را در صورتی که خود آنها صاحب جایداد و هستی باشند، بر شما بیندازم. بلکه به هر صورتی که باشد

^۱ سوانح عمری محمدنعیم خان نائب‌سالار را در تاریخ امانیه در جمله مشاهیر آن دوره نوشته ام و مذکور در اول جوانی زندگانی غیر قابل تذکارتی داشت و در ماه‌های اول سلطنت امانیه باعث برافروختگی عساکر افغانی همین شخص شد و شرح آنرا ضمن واقعات ماه ثور و جوزای سال ۱۲۹۸ ش نوشته ام. در این وقت که اعلیحضرت امان‌الله شاه می‌خواهد بعض خوانین و سرمایه داران و ملاکین بزرگ قندهار را بنوعی از انواع تحت فشار بیاورد و از غرور و نخوت قومی بنام باقی‌دهی باز دارد، همان محمدنعیم خان بدخشی مشهور را که وقتی بچه پیریش میریابه صاحب‌خان و رفاص دربار خصوصی امیر عبدالرحمن خان و به طلسمی به رتبه نائب‌سالاری رسیده بود با قواء نظامی برای سرکوبی قندهاریان مقرر نمود. این حرکت باعث انزجار خاطر مردم قندهار گردید و گفتند اگر اعلیحضرت بخواهد با ما از راه صمیمیت پیش آید از صاحب‌منصبان بزرگ نظامی و ملکی قوم خود ما که الآن حاضر اند مقرر نماید و این چه معنی دارد برای تفتیش ادارات و تنظیم و تنسیق امور مردمانی را که بخون و استخوان ما قطعاً اشتراک ندارند مقرر می‌نماید و این دلیل قاطع استخوان بری و دوست را بدست بیگانه سپردن است. و نتیجه این سیاست را در زمستان سال ۱۳۰۷ ش بعرض رسانیدند. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

می‌خواهم که این باقیات را از خودشان تحصیل کنم.

چکنم که ملت عزیزم ازین افکار و خیالاتم که نسبت بآرامی و آسوده حالی‌شان دارم کاملاً اطلاعات ندارند و نمی‌توانند که حقیقهٔ خودها را ازین احساساتم باخبر کنند. بمجردی که یکی ازین صاحبان غرض و ارباب خیانت او شان را اندکی ترغیب و تشویق داد فوراً جهت برداشتن بار خیانت و تخفیف زحمت او شان راضی شده، باقیات ذمگی آنها را بر مالیات و محصولات خود ریزش کتان عرض قبولی او را بذریعه طومارهای دور و درازی که هر واحد آنها کورکورانه بران مهر و نصب کرده اند بحضورم تقدیم می‌کنند.

چنانچه چندی قبل برین اهالی ترکستان هم مانند شما در دام فریب همین خائنها آمده باقیات آنها را بر مالیات خویش ریزش نموده عرض این قبولی خود را بحضورم تقدیم کرده بودند. لیکن من دانستم که آنها مانند شما درین قبولی خویش گول خورده اند. زیرا که هر کدای از آن اشخاص باقیات‌ده که پول ذمگی خودها را بهم کر و فریب باز بالای رعیت حواله داده اند از ثروت همان ملت و از خیانتی که بدولت نموده اند صاحب زمین و ملک و هستی می‌باشند. آن عریضهٔ شان را منظور نکرده و گفتم که گاهی راضی نمی‌شوم که بار ظلم و خیانت یکی را بگردن دیگری بیندازم بلکه حکماً از خود همان اشخاص باقیات ده این پیسه را به هر صورتی که باشد حصول می‌کنم و تا دم مرگ شان از آنها دست بردار نمی‌شوم.^۱

مستوفی صاحب قندهار درین قدر یک مدت کم خدمات خوبی نموده اند، بسیار خوش می‌شدم اگر خودم چند روز پس‌تر به قندهار می‌آمدم تا مستوفی صاحب هم در نتیجه کارروائی‌های خوب و اجراءات مرغوب خویش از دستم نشان تقدیر خدمات خود را می‌گرفت. حالا ازین اساس خوب و کارهای ابتدائی شان که در امور حسابیه اینجا درین مدت اندک نموده اند اظهار تشکر می‌کنم و آرزومندم که کارهای شان را خداوند تا آخر همچنین خوب بدارد.^۲

^۱ تفصیل این گزارش چنان است: اشخاص که در میان اقوام صفت بزرگ‌زادگی و ریاست و خانی می‌داشتند در موقعی که از طرف حکومت بنام باقیات و غیره مسائل فشار آورده می‌شد، اهالی اقوام لازم نمی‌دیدند که رؤسای قومی شان مورد زجر و حقارت و تکلیف قرار بگیرند و بخوشی و رضاء خودشان عریضه‌ای ترتیب داده بمهر و دستخط خود بحکومت سپرده رسماً پرداخت وجه مطلوب را بر ذمت خود قبول‌دار می‌شد و این اصول ملی و قومی از بسیار قدیم در قندهار مروج بود. زیرا که عزت و اعتبار رؤسای قومی را باعث عزت و اعتبار جمعیت خودشان می‌دانستند. و اما سیاست دورهٔ امانیه که می‌خواست عموم افغانستان یکدم بتمام معانی تغییر و تبدیل یابد و زعما اقوام از بین برود، بهمین طلسم بجهت از بین بردن سران قومی و حزبی دلائلی را اقامه می‌نمود. چون خود مردم بطور آزادانه و جهرراً حرف زده نمی‌توانستند این عقده بدل هر فرد قندهار باقی گذاشت. در ماه دلو و حوت سال ۱۳۰۷ ش چند جرگه قومی که در خصوص استرداد تاج و تخت امانیه در مرکز قندهار بعمل آمد، رؤسا و خوانین قندهار در جلسات خاص این مطلب را به حضور اعلیحضرت بیان کردند که شما بدورهٔ سلطنت خود می‌خواستید افراد عامه و خوانین و متنفذین قومی را بیک نظر مساوی به ببند و حال بر ما جرئت و قدرت زعامت باقی نمانده که اقوام خود را تحریک و رهبری کنیم و اما اعلیحضرت خود می‌توانند که بهمین سیاست طبقات عامه قندهار را بظرفداری خود بکشانند و از مردم کار بگیرند. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

^۲ این مستوفی سیدحسب‌خان بن میر عبدالعزیزخان کابلی و برادر کهنتر میر محمدهاشم خان وزیرمالیه بود. میرهاشم خان در سال ۱۳۰۰ ش وزیر مالیه مقرر گردید و برادرش سیدحسب بمعرفت او در بهار سال ۱۳۰۴ ش مستوفی قندهار مقرر گردید. ثروتی که در عالم بود هردو برادر جمع کردند و اما اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی خبر نیافت و هم گاهی که خبر می‌یافت طوری اهمال می‌ورزید که گویا هیچ خبر ندارد و همین ترجیحات باعث برافروختگی و کدورت مردم قندهار و سبب مایوسی شان از حکومت امانیه گردید (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی).

معاملات خزانه شما هم بسیار خوب است و صورت حساب و دخل و خرج آن نهایت درست و منتظم دیده شد. پول خزینه شما بدرستی اداره و محافظه شده یک حبه و دینار آن در امور شخصی استعمال نشده است بنابراین نشان درجه دوم استور را برای حسام‌الدین خان تقدیم می‌کنم و هم سرکاتب خزانه را مانند سرکاتب گمرک مستحق نشان حسن خدمت می‌دانم و اینک نشانش را می‌دهم. جای خزانه را هم از محل سابقه آن تبدیل و بزیرخانه‌های ارگ نقل می‌دهم زیرا که این مقام علاوه بر اینکه درست و خوب است حفاظت آن هم بیک بهره ممکن است حالا که در جای سابقه چند بهره بکار داشت.

حریبه

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در جرگه روز جمعه (۱۴) ماه عقرب سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۱۸) ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ ق و موافق (۶) نومبر ۱۹۲۵ ع در عمارت سلامخانه ارگ قندهار در خصوص مسئله حریبه یعنی امور نظامی ولایت قندهار بیاناتی نمود و از اوضاع و حرکات عبدالقیوم‌خان بن عبدالغیاث‌خان ابراهیم‌خیل لغمانی باشنده قریه بتات عیسی‌خیل پغمان کابل بعین این کلمات و عبارات سخنرانی نمود:

آمدیم در مسئله حریبه از غفلت و بی‌پروائی که عبدالقیوم‌خان لواشر سابقه در وظایف قوماندانی عسکری خویش نموده است امور نظامی اینجا را تا یک اندازه ابتر و پریشان دیدم و علاوه بران چون در مجلس مشوره به همراه نائب‌الحکومه در باب یکی از اقارب خویش چند سخن گفته نائب‌الحکومه را زیر تهدید گرفته بود تحقیق این حرف نفوذ بی‌جای او را چون خفیه و آشکارا نمودم راست بود. لهذا بواسطه این غفلت او را که در امور نظام کرده و بر سبب این مداخله بی‌محلی که از وی در محاکم عدلیه بوقوع پیوسته دیروز امر دادم که ویرا نیز در کابل محبوس کنند.

وکیل رئیس ارکان حرب محمداسلم‌خان تولى‌مشر، معاون نقلیه حبیب‌الله‌خان اینجا را نیز بواسطه خیانت‌های شان امر دادم که یک و نیم سال در کابل بندی شوند. محمدجعفرخان غندمشر و نورمحمدخان غندمشر که سابق درینجا بودند، چون در کارهای شان غفلت دیده شد هر کدام شان چهل و پنج روز در کابل محبوس شدند.

محمد ناصرخان کاتب کندک نقلیه را هم سه سال حبس کردم، بجرم اینکه کارش کاملاً بی‌اساس بود نه دفتر داشت و نه رپوت اجراءات خود را بمقامات لازمه آن فرستاده است و هم خوراک چند اسپ را که در کمته بالکل نبود از دفتر حواله و برات کرده بجیب خود انداخته است. حتی در همین تفتیش از دروغگوئی و خیانت کاری خود دست بردار نشده در موقع استفسار از آن اسپانی که جیره آن را از مدتی بکیسه خود می‌انداخت گفته این اسپ‌های کمند بیک خدمتی که معلوم نیست به قلعه جدید رفته است و در قلعه جدید اظهار نموده که به قندهار است. حیف نام نظامی که بر امثال این منحوس‌ها نهاده شود.

محمدیوسف‌خان سرحددار قلعه جدید علاوه براینکه به همراه بعضی تجار در گذرانیدن اموال گریزی سازش نموده بود و سراً به همراه آنها معاونت بهم می‌رسانید از امور سرحدیه باندازه بی‌علم و ناواقف بود

که نسبت باو یک مهتر بهتر گفته می‌شود از ضبط و ربط قطعه متعلقه خود کاملاً بی‌خبر بود. حتی در موقعی که هیأت تفتیشیه برای تفتیش کارها او وارد قلعه جدید شده بود آنجا سر ببالین نهاده در خواب بود امر کردم که او را سه سال حبس کنند. میرزا محمدرورخان مدیر لوازم سابقه شش ماهه حبس که کارهای سابقه آن کاملاً ناتمام و مقابل آن هیچ عذری نداشت.

محمدرورخان کمپوندر که کارهای او هیچ اساس و ترتیبی نداشت و بدرجه‌ها نسبت باو کارهای شفاخانه ملکی بهتر بود از خدمت نظامی طرد، شهسوارخان سه ماهه حبس، تحویلدار شفاخانه چهل روز حبس، محمد نبی‌خان مدیر لوازم حالیه که در قراردادهای لوازم صورت منافع دولت را مدنظر نگرفته بود چهل و پنج روز حبس، یاور فرقه چهل و پنج روز حبس، گدامدار قلعه جدید از خدمت نظامی طرد و گدامدارهای خود قندهار موقوف، محمدحسین‌خان کندکمشر و محمدشریف‌خان غندمشر یک هفته حبس عادی.

نیک‌محمدخان فرقه‌مشر [بن سکندرخان بن شیردل خان لویناب] چون نو آمده است چنانچه مستوفی صاحب را بواسطه نوآمدنش با اینکه کارهای ابتدائی او خوب بنظرم رسید مکافات ندادم او را به همین واسطه اگرچه چندان کار درستی تا حال نه نموده است مجازات نمی‌دهم. درین دفعه فقط او را اخطار می‌کنم اگر آینده از فعالیت و جدیت خویش در ایفای وظائف خود کار نگرفته بود البته سزای سخت برایش خواهم داد. حالا نیک‌محمدخان را چندان ملامت نمی‌کنم زیرا که کارهای اینجا آنقدر خراب بود که درین مدت کم سروپای خود را یافته نتوانسته است. تنها غند توپچی قندهار خدمات خوبی کرده در ایفاء وظائف خویش اظهار فعالیت و مردانگی نموده اند، اینک من هم هر یک از منصبداران او را باندازه خدمات‌شان باعطای نشان تقدیر می‌کنم.

عبدالغیاث کندکمشر - استقلال حضری درجه سوم.

علی‌محمدخان کندکمشر - استقلال حضری درجه سوم.

و برای افراد آتی نشان استقلال حضری درجه (۴) اعطاء گردید:

عبدالقیوم‌خان تولی‌مشر، محمدایوب‌خان تولمیشر، دین‌محمدخان تولی‌مشر، غلام‌شاه‌خان تولی‌مشر، محمداکبرخان بلوکمشر، محمدعثمان‌خان بلوکمشر، محمدرجب‌خان بلوکمشر، محمدگل‌خان بلوکمشر، جمعه‌خان بلوکمشر، سیدمحمدخان کاتب، غلام حسین‌خان، سلطان‌محمدخان

داخله

در مسئله بدل نقدی و عوض چنانچه سابق ازین بشما گفتم بخیال خودم بهتر همین است که نام هرکسی که در نفوس برآید و هر کاری که باشد باید که داخل سلک عسکری شده، بعد تکمیل معیاد واپس بخانه خود برود. بدل نقدی را هزار رپیہ در قندهار منظور کردم چون آن وقت یکهزار رپیہ مبلغ کثیر بود. لذا هرکس ناچار بود که خود ملازمت عسکری را قبول کند و از گرفتن عوض منصرف شود. مدیر پسته‌خانه شما هم خدمات خوبی کرده است لهذا او را باعطای نشان درجه دوم ستور افتخار می‌دهم.

معلم تلگراف کار خوب کرده و در تعلیم شاگردان کامیابی نموده است لهذا برای خود او و برای طلبه آن چیزی انعام نقدی می‌دهم.

اعضاء منتخبه مجلس مشوره مرکزی حکومتی قندهار هیچ یک خدمت درستی نه نموده اند. من اینها را ازین جهت وکیل ملت خود قبول کرده بودم که آن درد ستم و المی را که بر ملت برسد بگوش حکومت برسانند و از تجاوزات که بر آنها از طرف دیگری شود جلوگیری نمایند. و فیصله‌های که در عدلیه شنیده نشود، آنها بزودی آنرا از نظر گذرانیده در تصفیه آن اقدام کنند و در تعیین جزای مجرمین زیاده‌تر متوجه باشند و کارهای محاکمه مأمورین و غیره امورات محولۀ خودها را به بسیار خوبی و درستی بانجام رسانند. اما متأسفانه اینها درین قدر مدت هیچ کاری نه نموده اند. فقط تنبل و بیکار نشسته اند. لهذا من آنها را از مرکز نائب‌الحکومتی بمجالس محلی شان تبدیل می‌کنم و به ملت خود اجازه می‌دهم که عوض آنها دیگر وکلای خودها را به مجلس مرکزی بفرستند.

در قندهار بودن بلدیۀ از حد ضرور بود، بنابراین بلدیۀ اینجا را تشکیل کردم. اما برخلاف کابل چون آمدنی اینجا فی‌الحال کافی است از خانه‌های شما محصول صفائی گرفته نمی‌شود. زیرا که عمارت‌های اینجا هرساله مخارج زیاد و ترمیم بسیار بکار دارد و اهالی بمشکل از داغ‌گیری و ترمیم آن برآمده می‌توانند.

و عبدالرحمن‌خان را رئیس بلدیۀ شما مقرر داشتم تا مطابق نظامنامه بلدیۀ کار کند و یک ماشین برق و یک ماشین یخ‌سازی را برای او هدایت کردم که درآوردن و ساختن آن برای رفاه و آسوده‌گی شما تشبث کند.

آمدیم در مسئله حکام، شما اگر حاکم جوان، فعال، قانون‌دان را بر شما مقرر می‌کنم خان و ملک و سفید ریش‌های شما در اطراف آن حاکم خورده‌گیری کرده کلماتی را نسبت باو به شما می‌گویند اگر کهن سالان را مقرر می‌کنم اجراءات خوب در کنار لیاقت این امر را ندارند و بعد از شرحی می‌فرماید: فقط در تمام حکام قندهار تنها آدم‌خان حاکم پشت رود و غلام‌علی‌خان حاکم ارغستان و محمدابراهیم‌خان حاکم کدنی جوابات درستی در برابر سوالاتم گفته اند. لیکن نمی‌دانم که اجراءات او شان مانند جوابات شان درست و خوب است یا نی. فی‌الحال برای‌شان چیزی انعام نقدی می‌دهم. بعد ازینکه نائب‌الحکومه صاحب تفتیش کارهای شان را کرد اگر حقیقتاً کارروائی آنها هم قانونی بود نه تنها برای شان نشان بلکه ترفیع هم خواهم داد. نسبت بدیگر حکام قندهار چه بگویم.

[باقی خط و خال او سیاهی است مترس]

یکنفرشان لیاقت و اهلیت حکومت را حسب خاطرخواه من ندارند و زحمات و خون‌جگری را که من برای آرامی و آسوده‌حالی شما می‌کشم و کشیده‌ام نمی‌توانند که پوره بشما بدانانند. بلکه چیزهای بد و خرابی را که به شما اجراء می‌کنند حواله به نظامنامه که در جیب دارند می‌نمایند و چیزی که خوب است آنرا از دماغ خود می‌گویند که اجراء کرده‌ام نی مسئول خوبی و بدی نظامات خود خودم می‌باشم و بهمه این مأمورین نادان اعتراض می‌کنم و بسیار آرزو دارم تا شما ملت خودتان را از نظامات موضوعه حکومت

تان که من در تدوین آنها محض جهت بهبود و آرامی شما خون جگر خورده ام واقف بنمائید و نگذارید که این همه زحمت کشی و جان کنی‌های من بریاد رفته هرکس آمده از خیال و فکر خود بشما اجراءت کند. شما هنوز از طرفداری شخصیات باز نیامده اید. حقیقتاً حاکم و آمر بالای شما فقط قرآن و شریعت است. شما عقب این مسئله نبرائید که حاکم ما پیر است یا جوان - حاکم و آمر شما قوانین است که از شرع محمدی (ص) نقل و ترجمه شده است.

[چون مردم قندهار طرفدار مردان سالخورده و مجرب برای کار حکومت بودند] اعلیحضرت چند مثال آورد و در ضمن این مبحث اعلیحضرت بزخم قندهاریان نمک پاشیده گفت: جوانان بعد انجام کار نظام در آخر مانند محمدنعمیم خان نائب سالار که حالا پیر شده اند یک شخص فهمیده و دانسته می‌شوند که امروز از فکر و تجربه و دانستگی او کار گرفته می‌شود^۱ و بعد یک سلسله شکایات از حکام فرمود: یک مسئله دیگری که موجب پریشانی شما و مخل امنیت اینجا بوده همانا وجود چند نفر خوانین خائن شما بوده که به همراه خود چند نفر دزدها را نگهداشته، شب و روز در ناآرامی و پریشان حالی شما می‌کوشیدند اینک محض آسوده حالی و آرامی شما چندی از آنها را مانند یحیی خان کشتم و بعضی را با خود بکابل می‌برم زیرا که نسبت بهمه کس نزد خودم شما طبقه عاجز ملتم شیرین و عزیز می‌باشید و حکومت من به خان و ملک و دیگر صاحبان نفوذ اهمیت نمی‌دهد. خودم فقط اول خدا و دین اسلامی خود را می‌شناسم و باز رعیت خود را می‌شناسم و بس. اگر شما آرام بودید ما آرام و آسوده خاطریم و اگر شما نارام باشید بلا به پس آنها.

برای بعض از آن خوانین که درین مراتبه نه کشته شدند و نه بکابل روانه می‌شوند چنان امر دادم که اگر یکی از ملازمین و متعلقین و آدم‌های شان به دزدی و دهااره دستگیر و یا شناخته شدند دفعه اول خان و بادار او علاوه بر مجازاتی که آدم‌های شان از طرف حکومتی می‌بینند از دوصد رپیه الی پنجصد رپیه جزای نقدی و یا از دو ماه الی سه سال حبس شود. در مرتبه دوم خان حبس می‌شود. و باز گوید چند خان خائن را که موجبات پریشانی و در بدری تانرا تولید می‌کردند کشتم و چندی از آنها را نظر بند با خود می‌برم و برای اشخاص باقیمانده آنها این طور قیود سخت را مقرر داشتم.

در باب نائب‌الحکومه شما که نائب من است و یک شخص معزز می‌باشد فی الحال نظر بدین احترام او چیزی گفته نمی‌توانم. البته بعد ازینکه بکابل رفته جواب خواهم گفت. اینک نائب‌الحکومه صاحب محمدسرورخان بارکزائی حاضر است. خودم درین مدت اقامت خود در قندهار باوجود تفتیش و تحقیقات هیچ یک خیانت و بی‌وفائی او را نسبت بدولت متبوعه اش ندیده ام و هیچ یک آزار خلق و

^۱ ازین توصیف اعلیحضرت غازی عموم مردم درانی آزرده شدند که آیا در مرور تاریخ گذشته و عصر حاضر هیچ یک نفر از رجال نظامی و ملکی نسل قندهار وجود نداشت و خدمتی نکرده و تجربیتی نداشت که بجهت مثال بیاد قندهاریان داده می‌شد، تا آنکه نشانه افتخار تجربه و دانائی ملکی و نظامی فقط محمدنعمیم خان بدخشی رقااص دربار خصوصی امیر ضیاء‌الملله قرار داده می‌شد. و از زمستان سال ۱۳۰۷ش وقتی که اعلیحضرت در قندهار فرمود من از رجال باتجربه شما مشورت می‌خواهم همین مسئله را بیاد دادند که تجربه این مردم به تجربه محمدنعمیم خان نمی‌رسد و باید او را از کابل با خود می‌آوردید اعلیحضرت از قول خود ندامت کشیده گفت حرف خود را پس گرفتم (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

شکایت اهالی را ازو نشنیدم. فقط اینقدر افسوس می‌کنم که قدری سست کار کرده است. می‌باید که نایب‌الحکومه صاحب تمام اوامر و احکام دولتی را درینجا بکمال جدیت و فعالیت اجراء می‌کرد و اندک سستی و آهسته روی را در اجراءات خویش راه نمی‌داد در صورتی که خیال و افکار حکومت برای بهبود و آرامی ملت باشد پس ضرور که کارروائی او نیز بصورت قطعیت و شدت در معرض اجراء آورده شود. چنانچه خودم تمام اوامر دولتی را درین چندروزی که به قندهار آمده ام بصورت حکمی و قطعی اجراء نمودم. حتی در معاملات حقوقیه اگر جان‌های خائنین و اهل غرض تلف شود من از آن پروا و باکی نداشته حتماً قوانین دولت را در معرض تعمیم می‌گذارم کسانی که باقیات دولت بر ذمت آنها است به هر صورتی که باشد ازو شان می‌ستانم، حتی به زدن و کشتن و مال و خانه فروختن آنها حاضرم. اشخاصی که دزد و فساد پیشه باشند برای یک دقیقه آنها را مهلت نمی‌دهم و به هر ذریعه که ممکن باشد آنها را بکیفر کردار می‌رسانم.

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمگاری بود بر گوسفندان

نی ضرور باید دزد مجازات به بیند و اشرار با رسن و دار آشنا باشند و خائنین را دستگیر و قوانین موضوعه حکومت را بصورت قطعی در معرض اجراء گذارده شود.

لیکن گمان می‌کنم که نایب‌الحکومه صاحب ازین تعریض و اخطاری که من بدو شان داده ام در آینده تمام کارهای شان خوب خواهد شد و نسبت بدیگران بسیار پیش خواهند رفت.

بعد ازین بیانات اعلیحضرت عموم حضار را مخاطب قرار داده گفت باید مردم قندهار البسه وطنی را استعمال کنند و از تکه‌هایی پیداوار وطن لباس بسازند و گفت: ضرور باید که شما اسباب تشویق و دلگرمی با قندهار و کسبه و اهل کار خود را جهت زیادت پیداوار مملکت خود بکنید و بدانید که تمام کارگران و اهل کار افغانستان چون برای ملک و ملت خود خدمت می‌کنند در خور اعزاز و احترام می‌باشند حتی اگر خودم برای افغانستان جارو کشتی بنمای مهمین جارو کشتی را چون برای مملکت و ملت خویش می‌نمایم فخر خود می‌دانم.

اگر تکه‌های وطنی بر وجودتان کمی سخت و درشت آید با درشتی آن چون از وطن تان است بسازید و درین مورد فقط متابعت شخص مرا بنمائید که بجز از کرباس و دیگر پیداوار افغانستان چیزی را استعمال نمی‌کنم. هر قدر ممکن باشد کرباس و کوسی و دیگر محصولات قندهار را ترقی بدهید خیر و بهبود شما در همین کثرت و زیادت پیداوار مملکت خودتان است. در معارف از حد زیاد بکشید و بر آتیه اولاد خود رحم کنید و آن نصائح را که مکرر در موضوع تحصیل علم و عرفان برایتان کرده ام از گوشتان نکشید به سببی که فردا مع‌الخیر از نزد شما می‌روم لهذا رسماً با همه شما وداع می‌کنم درین اقامت سی و پنج روزه خود به قندهار محبت و گرمجوشی‌های بسیاری را از شما نسبت بخود ملاحظه کردم.

و بعد یک سلسله بیانات گفت: الهی افغانستان را سبب ترقی عالم اسلام و ملت عزیزم قندهار را سبب اتحاد و اتفاق و ترقی افغانستان بگردانی الهی این خادم عاجز افغانستان و تمام ملت افغان را چنان توفیق

رفیق گردانی که برای عالم اسلام خصوصاً افغانستان خدمات درستی درین دنیا انجام داده و در آن دنیا در جمله خدام نیکنام افغانستان و اسلام بشمار بروم.

و عموم را مخاطب قرار داده گفت: از دور چشم‌های پر از اخلاص و وفای شما را بوسیده همه تان را بخدا می سپارم.

متن خطبه‌های نماز جمعه

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بتاریخ یکشنبه (۱۸) میزان سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۲۲) ربیع‌الاول و موافق (۱۱) اکتوبر ۱۹۲۵ ع از شهر کابل بعزم قندهار حرکت نمود. شب اول در کلات و فردای آن روز دوشنبه (۱۹) میزان ۱۳۰۴ ش به ساعت چهار عصر وارد مرکز قندهار گردید و روز چهارشنبه (۲۱) میزان اهالی را بحضور طلب داشته مأمول مسافرت خود را بیان فرمود. شنبه (۲۲) عقرب سال مذکور خاتمه تفتیشات قندهار و بتاریخ یکشنبه (۲۳) عقرب مطابق (۲۷) ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ ق و موافق (۱۴) نومبر ۱۹۲۵ ع بساعت (۸) صبح بصوب کابل حرکت نمود. یعنی اعلیحضرت موصوف از (۱۹) میزان ۱۳۰۴ ش تا (۲۲) عقرب سال مذکور (۳۴) روز را به قندهار بسر برد و در طول سفر به (۳۶) روز انجامید. و ایام جمعه (۲۳) میزان و جمعه (۳۰) میزان و جمعه (۷) عقرب و جمعه (۱۴) عقرب و جمعه (۲۲) عقرب را اعلیحضرت غازی در همان مرکز بزرگ تاریخی افغانستان گذرانید و پنج نماز جمعه را به همانجا اداء نمود.

چون امامت و خطابت نماز جمعه را خود می نمود، در هر نماز بوقت خطبه نصائح و موعظه کرده مطالب بسیار مهم و مفیدی را بیان می نمود و اینک خلص متن دری خطبه‌های اعلیحضرت را بقرار ترتیب آتی درج تاریخ می نمائیم:

بروز جمعه (۳۰) میزان سال ۱۳۰۴ ش در مسجد جامع خرقة شریفه.

«عزیزان من می دانید که مقصد از خطاب رسانیدن احکام خدا و رسول است برای سامعین، پس می باید که خطبه بزبانی گفته شود که بفهم قریب و شنونده از آن استفاده کرده بتواند. ما و شما بدین مرتبه که در عزت و حرمت خرقة مبارکه سرور کائنات که قندهار را یک شرافت بزرگی بخشیده و این جامع مبارکه را نسبت بدیگر مساجد اسلامیه بعد از حرمین شریفین بنظر ما باعظمت نشان می دهد می کوشیم می دانید که از چیست؟»

ازین است که خرقة مطهره بوجود پیغمبر ما مشرف شده و به عرق پاک‌شان معنبر و باثر صحبت شان یک افتخار بزرگی را نائل شده است، پس طوریکه ما در اعزاز و اکرام این خرقة بدین حیثیت می کوشیم باید صد چندان آن در تعمیل آن اوامر و نواهی که ذات اقدس پیغمبر بما امتان عاصی خویش فرموده اند جد و جهد کنیم و بقدر یک سرموی از هدایات و احکامات او شان تخلف نورزیم. بشما بسیار تأکید می کنم که نمازهای پنجگانه تان را بکمال ترتیب و پابندی اداء کنید و بدانید که مهمترین و افضلترین عبادات نماز بوده بسی فوائده مهمه دینی و دنیوی دران موجود است تا می توان نمازهای خود را در مساجد و به جماعت اداء کنید و نگذارید که از شما قضا شود.

همچنین در دیگر عبادات خویش که روزه ماه رمضان و دادن زکوة و حج بیت‌الله‌شریف و دیگر ارکان و احکام دینی است هم سستی و تنبلی نکنید و بدانید که ایزد پاک ازین چیزهائی که بشما عرض کردم علیحده علیحده از شما در آخرت می‌پرسد و در صورت عدم تعمیل بدین امر از شما سخت بازخواست می‌کند. و هم بشما توصیه می‌کنم که در اتحاد و اتفاق اسلامیت، و افغانیت خود بسیار سعی و کوشش کنید و بدانید که همه کامیاب و مظفریت‌های مادی و معنوی شما مربوط باخوت و مودت عمومی شما است و وقتی که شما با همدیگر در راه ترقیات ملت و مملکت و اسلامیت خود گرم‌جوشی و همدردی نمودید معلوم است که همه برضاء خدا و رسول نائل می‌شوید و هم اولوالامر خود را که شما با باعث و فرمانبرداری او مکلف می‌باشید از خود خوشنود ساخته اید. علاوه‌تاً هیچ یک دشمن‌شرف و عزت شما نمی‌تواند که به آسانی از میان شما مطلب خیانت و شرارت خود را پیش برده بتواند.

ملت‌هائی که به پریشانی مبتلا و به نکبت و مذلت افتاده اند یگانه سببش علیحده‌گی از هم دیگر و نفاق است چیزی که اسلام را بدین حالت رقت‌آور دچار کرده نفاق است، نفاق بسیار یک حصه مهمه عالم اسلام را مظلوم و مقهور دشمنان ما ساخته است. نفاق بسیار یک چیز مخرب و مدهش‌خانه ویران است. از برای خدا عقب اسباب نفاق و چیزهائی که در بین اسلام شقاق را می‌افکنند هرگز نگردید. یکی از ارکان مهمه اسلامیه ما و شما اقامه جهاد و کوشیدن بمال و جان است. در اعلاى کلمه‌الله خدا را شاکرم که ملت غیور قندهار بلندتر از خیال من در جهاد اظهار گرم جوشی دارند، خورد و بزرگ زن و مرد شان شوق و شعف فوق‌العاده شان را در امور غزان شان می‌دهند و اثرات همین جوش و خروش شما ملت غیور بود که به نعره‌های عدوکوب الله اکبر و جمع‌آوری مزید اظهار همت و مردانگی‌شدید خود یعنی استقلال را حاصل کرده توانستیم.

بلی این یکی از خصوصیات جهاد است که شهید را در همین حیات دنیوی اش نشیمن‌گاه و امتیازات و اعزازات آخرت او را در جنت نشان داده آنزمان قبض روح او می‌شود و این مسئله هم در عقائد عمومیه ما مسلمانان موجود است تا وقتی که اجل نرسد هرچند کوششی که به لاک و قتال ما شود بی‌سود است و فائده را عائد نمی‌کند. [اذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة ولا یستقدمون] علاوه‌تاً چقدر یک سعادت ابدی و نیک بختی ما مسلمانان است که اگر ما دشمن را از پا نشانندیم و مطلب اسلامیه خود را از وی پیش بردیم بخطاب غازی سرافراز و اگر در راه خدا و اعلاى کلمه‌الله جان دادیم از حساب و کتاب فارغ و بزمه شهداء صالحین محسوب می‌شویم.

متن دری خطبه دومین

«الهی برای ما امتان پیغمبر محبوبت توفیق استقامت شریعت را نصیب بگردان و تمام مکر و حيله دشمنان شرف و عزت و اسلامیت ما را ناکامیاب ثابت نما.

الهی ملت و مملکت افغانستان را بترقیات و مراتبی که بلندتر از آن نباشد از لطف و مکرمت خود موفق ساز.

الهی عسکر افغانستان را در هر میدان بمقابله اعدای شان مظفر و فاتح و سرافراز و تمام ملت و مأمورین و علماء و سادات افغانستان را که برای خیر و بهبود مملکت خود خدمت می کنند قرین لطف و مکرمت خویش داشته، باعزاز دارین شادکام گردان. الهی من عاجز خدمتگار افغانستان را که بجز از رفاه و ترقیات ملت و مملکت خود دیگر آرزوی ندارم بمقاصدم کامیاب و فائزالمرام دار. الهی عالم اسلام را ازین پریشانی و درماندگی از فضل و مرحمت خویش وارهانیده مانند قرون اولی بخدمات اسلامیة او شان را توفیق نصیب کن و تمام دولت‌های اسلامیة را از دست دشمنان و خیانت کاران محفوظ دار»

خطبه اولی روز جمعه (۷) عقرب سال ۱۳۰۴ ش

در روز جمعه (۷) ماه عقرب سال ۱۳۰۴ ش مصادف به (۱۱) ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ ق و مطابق به (۳۰) اکتوبر ۱۹۲۵ ع، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در مسجد جامع خرقة‌شریفه واقع در قندهار مانند همیشه خود شخصاً امامت و خطابت نمود.

و خلص متن دری خطبه نماز جمعه که بعد از حمد و نعت بزبان عربی توسط آن پادشاه دیانت پناه خوانده شده ازین قرار است:

«عزیزان من! همه تان بخوبی می دانید که تمام کائینات و سائر موجودات دلیل بر وجود ذات خداوند (ج) و شاهد معرفت کردگار است.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفترست معرفت کردگار

پس هر قدری که در موضوع معرفت کردگار عرض نمائیم باز حسب خواهش من و لزوم آن کم است، لهذا به همین یک فرد اکتفا کرده فقط در بحث اتحاد و اتفاق که به جمعه گذشته اجمالاً برای تان گفته بودم چیزی توضیحات می دهم اول غرض و مقصد خطبه‌های را که در هر جمعه می شنوید برای تان می گویم.

ببینید که خطبه در همچو یک موقع خوبی که میان فرض و سنت است و درین وقت انسان مجاز نیست که حرف بزند، حتی وظیفه کند و یا بهم عاملات دینوی اشتغال وزرد، برای چه خوانده می شود. فقط برای داناندن سامعین از امر الهی و هدایاتی که بر آنها از طرف خدا حسب اقتضاء وقت و زمان عائد است. خطبه در جمعه مقرر است و می باید که این خطبه‌ها چنانچه پیشتر گفتم بزبانی خوانده شود که بفهم و ادراک مسلمانان همان خطه نزدیک باشد، و از آن استفاده بتواند نه اینکه الفاظی را بخوانند که ابداً سامعین آن بمعانی و مطالب آن ندانند و بامر و نهی و تکلیفی که بر آنها از شنیدن آیات و احادیث لازم می آید اطلاعی حاصل نکنند، خودم بسیار آرزو داشتم که امروز بزبان پبنتو خطبه می گفتم مگر بنا بر دو لحاظ به دری بشما خطابت می کنم.

اول چون در خطبه اکثریه مطالب و معانی آیات قرآنی و احادیث نبوی (ص) ترجمه می شود و پبنتوی من آنقدر بلند نیست که بخوبی از عهده ترجمانی آن طوری برآید که من گناهگار نشوم و شما را خاطر خواه

خویش بمطلب دانانده بتوانم.

دوم اکثری از شما حضار به دری می‌دانید و عموم‌تان می‌توانید که از آن بخوبی استفاده کنید خطبه خواندن یکی از وظائف مهمه سلاطین اسلامی است که اول خود سلطان می‌باید خطابت کند. در موقع غیاب او این وظیفه بر دوش حکام و وکلای پادشاه اسلام می‌باشد تا احکام و بیانات آن از زبان او شان صورت قطعیت را در برگیرد.

اما بدبختانه سلاطین اسلامی و رؤسای محترم ما از مدتی است که آهسته آهسته این سنت سراپا سعادت خلفاء راشده و امراء اسلامی را از گردن خود ساقط نموده، مسئله را تا جائی رسانیده اند که این حق مسنونه خودشان را از آن علماء می‌پندارند و کاملاً این وظیفه مهمه اسلامی را بدان‌ها و اگذار شده اند و علماء نیز در این مورد هر طوری که بخاطر داشتند کار کردند و عقب این امر نبر آمدند که آیا سامعین با اوامر و نواهی که می‌فرمایند می‌دانند و یا خیر.

ازین جهت است که من همیشه همان وظیفه مسنونه را خودم اشغال می‌کنم و درین ضمن اوامر و نواهی را که بر طبق ارشاد خداوندی است بشما می‌گویم، اجراء آن را بصورت قطعی و حکمی بالای تان خواستارم در صورت مخالفت از آن، شما را نه تنها به نزد خود بلکه نزد [خدا و رسول] مسئول می‌انگارم. گمان نکنید که من درین خطبه‌های خویش فقط گفتار می‌کنم، عقب عمل و کردار آن نمی‌برایم، بلکه بصورت قطعی و جدی شما را امر می‌کنم که این کلمات مرا که مطابق فرموده [خدا و رسول] است بگوش هوش‌تان بگیرید و تا جان در تن و روح در بدن‌تان باشد در اجراء آن بکوشید.

عزیزان من! شما را باتحاد و اتفاق زیاد توصیه می‌کنم اما چه اتفاقی که صورت عملی داشته با وصاف و صفات حقیقی خویش آراسته باشد از شما آرزومندم که در بین تمام اقوام و طوائف خویش چندان مراتب اتحاد و اتفاق را قائم کنید تا افغانستان مرکز اتفاق اسلام و سلسله پیوند رشته اتحاد عمومی عالم اسلام گردد.

وقتی که شما جاده پیمای اتفاق شدید، پس بر شما لازم می‌آید که نسبت به بزرگان خویش اطاعت و به خردهای خویش نظر شفقت و بهم صنفان خود شیوه محبت را مرعی دارید. درین صورت شما جوانان هم بعد ازینکه عمر خورده و پیر شدید حتماً از طرف خوردهای خویش اعزاز و احترام می‌بینید و بان برادران خویش که عاجز و ناتوان اند کمک و دستیاری کنید و باشخاصی که داد و ستد و معامله می‌نمائید طرز امانت و دیانت را اختیار و باهمگنان لطف و مراعات را روی کار آورده، کسانی که به تکلیف و زحمات دچار باشند بانها معاونت و همدردی و مریضان را پرستاری و تیمار داری و درماندگان را دستگیری و دلداری نمائید که نتیجه و ثمره هر کدام ازین عملیات و رفتار، اتحاد و اتفاق را بوجود می‌آورد.

جمع احکام و ارشاداتی که سرور کائنات بما امتان خویش فرموده اند اگر اندکی فکر و تأمل کنید در هر کدام آن یک عالم خوبی و یک جهان باریکی موجود است.

مثلاً: پیغمبر ما تا کید مزیدی در محبت نمودن با همسایگان و ایفاء حقوق آنان بر ما فرموده است. وقتی

که ما با همسایگان خود شیوه اسلامیت و انسانیت را گرفته، محبت کنیم و آن همسایه‌های ما نیز بروفق این امر پیغمبری رفتار کرده دیگر همسایه‌های شان را عزت و احترام نمائید، مسئله بجای می‌کشد که تمام یک ده و یک شهر و یک منطقه اسلامی گردیده، محب همدیگر شده سپس از آن یک شهر و یک ولایت با دیگر شهر و ولایت همسایه خود نیز همین مسلک را از دست نداده ایران، ترکستان، افغانستان، هندوستان، ترکیه، عرب، مصر، چین، مراکو، الجزائر و غیره مسلمانان عالم تماماً با همدیگر متحد و متفق می‌شوند و دائماً در تکلیف و درد با همدیگر همدردی و در مسرت و خوشنودی باهم شریک می‌باشند.

خداوند پاک هم در همین موضوع اتفاق، بما و شما چنین یک امر تأکیدی فرموده است که: [واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا] چنگ بزنید تمام تان برشته خداوندی که اسلامیت است و از هم مفارقت نجوئید.

در موقعی که خداوند بما امر اسلامیت را می‌کند و درین رهگذر بما هیچ اجازه تفرق و جدائی نمی‌دهد، هر کسی که در افغانستان سکونت دارد، بدون استثناء افغان و تمام طوائف و اقوام آن مسلمان گفته می‌شوند و بشما تأکید می‌کنم که اسلامیت را طره امتیاز و موجب اعزاز خویش انگاشته تا بتوانید برای قدرت و عظمت و بزرگی و شوکت اسلام بکوشید و بدانید که همه ما و شما مسلمان و تمام سکنه افغانستان یک افغان گفته می‌شویم و اولاد یک پدر می‌باشیم. مراتب مودت و اخوت را بین خویش مستحکم کنید و کسانی را که برای عزت و ترقیات تان بکوشند و شب و روز در خدمات تان سرگرم می‌باشند بنظر احترام و تقدیر بنگرید.

افسوس دارم که شیعه و سنی هر دو مسلمان و هر دو کلمه گوی و هر دو از اهل قبله می‌باشند، پس چه چیز این دو فرقه معظمه اسلامی را باندازه از هم دیگر دور کرد که همواره مناقشه شان بمجادله می‌انجامد. ایکاش اگر شما عقل دوربین می‌داشتید و علت این تیرگی را که دست زمانه در بین سنی و شیعه افکنده است بچشم حقیقت می‌دیدید و می‌سنجیدید که ازین مخالفت آیا اسلام منفعت گرفته است و یا خساره کشیده؟ و دشمنان ما ازین خصومت در میان ما چقدر عظمت یافته اند. چیزی که عظمت و سطوت و شوکت حقیقی را برای انسان‌ها بهم می‌رساند، اخوت و مودت و محبت اتحاد و اتفاق و همدردی با همدیگر است و بس.

دردی که ازین پریشانی عالم اسلام بدل دارم مرا مانند آتش می‌سوزاند و هیچ طاقت اظهارش را ندارم حالا از لطف و مکرمت آن خداوندی که ما را از عدم بوجود آورده و راه اسلامیت را بما کرامت کرده و ما را بر جاده اسلامیت مستقیم داشته است، بصد عجز و نیاز آرزو داریم که ما عالم اسلام را بمقررات صحیحه اسلامی استقامت نصیب کند. و این گفتاری را که من عاجز برای بیداری و هوشیاری شما نمودم بی‌اثر نگذارد و اتحاد و اتفاق را بما و شما عطا کند که مانند یک تکه فولادی سخت و مستحکم باشد

الهی ما را بدان رفتار و کردار و گفتاری موفق گردانی که در آن رضای تو و رضای رسول تو و رضای اشخاصی باشد که برای سعادت و شرافت ما خدمت می‌کنند. خداوند دنیا یک محل فانی و آخرت منزلگاه جاودانی است، رسول و جواب روز قیامت ما را آسان و منزل آخرت ما را خوب بگردانی.

خطبه دوم

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در خطبه دوم بعد حمد و نعت و منقبت بزبان عربی گفت:

«خداوندا! باز دعا می‌کنم که این پریشانی را از عالم اسلام برطرف نما و جهان اسلام را مانند یک دیوار آهنین بمقابل غدر و خیانت دشمنانشان بگردان. الهی قوم نجیب افغان را بر ترقیات و تعالیات که من عاجز خدمت‌گارشان بدل دارم موفق گردانی. الهی عسکر غیور افغانستان را در هر میدان مظفر و منصور و کامیاب داری. الهی کسانی را که برای ترقیات و سعادت افغانستان خدمت می‌کنند همه‌شان را معزز دازین داشته، خودت مددگارشان باشی

خداوندا! خودت بهتر میدانی که مسلک این بنده عاجزت بمقابل تمام اوامر محض تسلیم است و بس. اگر ببخشی مرحمت است و اگر پرسی شکایتی ندارم. اگر جنتم دهی لطف است و اگر بدوزخم افگنی رضاء ترا می‌جویم.

من از خود اراده و اختیاری ندارم، فقط خورسندی ترا می‌خواهم و رشته رضاء خودم را بدست قضای تو می‌سپارم. هر فرد اسلامی در تمام عملیات خود باید عدالت کند و بر احدی ظلم و تجاوز و زیادت ننماید و کسی را بنظر حقارت ننگرد و در داد و ستد برابری و انصاف نماید و با زبردستان و متعلقین و عائله خود شیوه مساوات و یکرنگی را مرعی دارد. همچنین شیوه احسان و اکرام را از دست نداده در خاطرداری و همدردی با اقارب و نزدیکان و همسایگان خویش کوتاهی ننماید و از کلمات زشت و ناسزا و الفاظ رکیک نازیبا و تمام منکرات پرهیزد و بمنهای اقدام نکند و بداند که ایزد پاک از همه افعال آگاه و دانا است و بقدر یک یک ذره را از هر مسلمان بازخواست می‌کند.»

خطبه جمعه (۱۴) عقرب سال ۱۳۰۴ ش

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در وقت اداء نماز جمعه در مسجد جامع خرقة شریفه واقع در قندهار مصادف بروز (۱۴) ماه عقرب سال ۱۳۰۴ ش و مطابق (۱) ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ و موافق (۶) نومبر ۱۹۲۵ ع بر وفق عادت همه وقته خود، قبول امامت و خطابت نمود و بعد از حمد و نعت عربی مطالبی بیان کرد که اینک خلص متن دری آنرا درج تاریخ می‌نمائیم:

«عزیزان من! اگر در گفتار امروزه من چیزی سکنه بوقوع انجامد عفو کنید که درین هفته دو روز بیمار بودم و اکنون هم در طبیعتم کسالت آن باقی است.

بهمه شما معلوم است که اسلام یک دین مقدسی است و اولین مسلک و مذهب مهذهبی که در تمام کائنات برای رفاه و بهبود انسان‌ها شرف نزول فرموده است. همین دین مبین محمدی است که همه پیروان خود را بیک قانون درست و نظام خوب راهبری می‌کند. اگرچه سابق از اسلام هم بعضی احکام و قوانین آسمانی بواسطه دیگر پیغمبران کرام برای انسان‌ها موجود بود، لیکن اگر در همه آنها دقت بکار برده شود یکی از آنها مانند دین مقدس اسلامی ما و شما مکمل و مطابق باحتیاجات عامه نبود. درین

موضوع عدم تکمیل آن قوانین آسمانی که پیش از فروغ احکام محمدی روی کار بود، حاجت باوردن هیچ دلیل نداریم زیرا خود ایزد پاک در تعریف دین اسلام می‌فرماید که اسلام یک دین مکمل و پیروی آن موجب سرفرازی دنیا و رستگاری آخرت است.

چنانچه مسلمان‌هایی که بشرف صحبت رسول مقبول که یک رهنمای حقیقی و پیشوای مقدس ما است افتخار یافته اند و حقانه بقرار اوامر و فرمایشات نبوی کار کرده اند، بترقیات مهم دینی و دنیوی در یک زمان بسیار اندک رسیده و تا وقتی آن قانون مقدس را مسلمانان از دست نداده بودند رفعت اسلام روز افزون بود.

جای تأسف است که اکثری از مسلمان‌های حاضره نه تنها قرآن کریم را گذاشتند و هدایات و ارشادات رسول خود را فراموش کردند، بلکه عوض آن عادات خراب و رسوم نامناسب دیگران را باندازه فراگرفتند که حالا صورت رسم و عادات و رواج عمومی را بین‌شان پیدا کرده است. اگر خوب فکر کنید اسلام هرگز این‌شیوه و مسلک موجوده مسلمان‌ها را جائز نگفته است و ما و شما را بجز از متابعت شریعت و حب اسلام بدیگر چیز توصیه نکرده است. بلی بر هر مسلمان واجب است که اسلام را بلندتر از پدر و مادر و تمام کائنات بداند و هیچ چیزی را بمقابل اسلام اهمیت نداده تماماً گرویده شریعت بوده سلسله اسلامیت خودها را مربوط نمایند.

در دوره حکومت من قوانین که وضع و ترتیب شده اند تماماً همان احکام قرآن پاک و رسول اکرم بوده مطابق به مذهب شریعت حنفی است و موجب وضع و ترتیب آن این بود که عموم اهالی و اکثری از حکام و مأمورین چنانچه شاید و باید بمطالب و معانی آیات و احادیث برموز مسائل شرعیه نمی‌دانند و از آن استفاده‌ای که لازم باشد کرده نمی‌توانند و آنانی که می‌دانند بنابر مطالب شخصی و اغراض نفسی خود دیگران را از آن اطلاعی نمی‌دهند. لهذا خواستم تا همان مسائل و احکام شرعیه که متعلق بضروریات و احتیاجات اهالی و رفاه و بهبودی عمومی است حتی الامکان بزبان عام فهم در نظامات دولتی نقل و ترجمه کرده شود علاوه بران چیزهایی که داخل اختیارات اولوالامر است و خداوند بمن عاجز اختیار تعیین آنرا داده است، باتفاق وزراء دولت و وکلای شما ملت آنها را نیز از فکر عاجزانه خویش نظر بملاحظات زمانه و عادات ملت و ضرورت وقت محض برای آسایش و آرامی و ترقیات حال و آتی شما درج نظامات دولتی نمودم.

اگر شما درست غور کنید خواهید دانست که نظامات موجوده برای منفعت شخصی خان و ملک و کدام خاندان مخصوص و حکومت و مأمورین و شهزاده و دیگر اعزه نیست، بلکه در تمام آنها رفاه و آبادی و آسوده حالی غریب‌ترین و عاجزترین طبقه ملت ما زیر نظر گرفته شده است. اساس فکر من تنها بیداری و خبرداری عامه ملت از حقوق خویش و خوپی و آسوده حالی عمومی می‌باشد. و فقط برای بدست آمدن همین مطلوب نظامات موجوده را وضع کردیم تا دست ظالمان و متجاوزین از سر مظلومین و بیچارگان کوتاه باشد.

زیرا که سابق ازین هرچیزی که حکام و مأمورین می‌خواستند بالای رعیت اجراء می‌کردند.»

اعلیحضرت در خصوص نظامنامه‌ها و مخالفین نظامات دولت تشریحات زیاد داد و فرمود:

«یگانه علاج این درد و وسیله دیگر ترقیات و بهبودی‌های شما علم است، اگر علم داشتید و بواسطه انوار ضیاء بار علم و عرفان راه ترقی و تعالی خودها را پیمودید اساس‌های خوب و چیزهای مرغوبی را برای آبادی و سرسبزی ملت و مملکت خود پیدا می‌کنید.

ترا علم در دین و دنیا تمام که کار تو از علم گیرد نظام

اختلافات و پریشانی‌ها که تماماً نتیجه بی‌علمی است مرا از حد زیاد زیر تأثیر آورده است و شباروز کوشش دارم تا ملت خود را ازین مگاک تیره و تار برون آورده بانوار علم و عرفان ایشان را رهنمائی کنم. لهدا از یکطرف برای‌شان نظامات و قواعدی را وضع کرده ام تا از طبقه موجوده ملت دست اذیت کوتاه شده تماماً بواسطه تحقیقات و عمل نمودن آن از مضرات برکنار و با مسرت سردچار شوند. و از جانب دیگر مکاتب و مدارس متعددی را در تمام گوشه‌های مملکت خود گشاده ام تا طبقه آینده رعیت عالم و دانسته شده، خوبتر ازین نظامات و قوانین موضوعه ام استفاده کرده، بواسطه علم و عرفان نه تنها دردهای ملت را دوا، بلکه بترقیات و تعالیات موجوده جهان نیز آشنا شده این زحمت کثی و جان‌کشی‌های مرا که برای آبادی و بهبود مملکت می‌نمایم تقدیر خواهند کرد. نظامنامه برای عموم شما آزادی اسلامی و حریت شخصی‌تان را اعطا کرده است و شما را از سائر پریشانی و درماندگی نجات بخشیده است. به آتیه اولاد خویش دلسوزی کنید و آنها را بکاتب بفرستید تا عالم و دانسته شده برای شما و ملت و مملکت خود خدمت کنند. می‌دانید که همین اطفال شما هم روزی معمر و ریش سفید خواهند شد و همین وطن و ملت خودها را اداره خواهند نمود. نه تنها شما را بدعای خیر یاد بلکه این پدر معنوی خودها را که امان‌الله عاجز است نیز بدعا گوئی و رضامندی خویش شاد خواهند کرد و یقین دارم نسبت به شما اولادتان بیشتر از من اظهار ممنونیت و مسرت کرده این خدمات ناچیزانه ام را تحسین و آفرین خواهند گفت.

اگر شما در تکمیل حوائج و فراهم آوردن ضروریات خویش اندکی سستی و تنبلی را درین موقع نازک بخود راه دادید، همانا که تاریخ مشعشع افغانی را برباد و خود را بخاک برابر و خائنان داخلی و دشمنان خارجی خود را بدست خود بر خود کامیاب کردید. امروز در دنیا توپ‌های موجود است که بیست میل خاک دشمن را زیر آتش می‌گیرد و طیاره‌های ساخته شده که از تمام حرکات و سکنات رقیبان خود کشفیات می‌کند. مقابله توپ با سوت و چوب ممکن نیست. پس ضرور است که ما و شما هم بالمقابل آن قوتی داشته باشیم و از گید و حيله دشمنان خود غافل نشویم و پی تحصیل علوم همت گماریم تا ما هم از یمین آن دارای توپ‌های دورزن و طیاره و دیگر آلات و ادوات حربی باشیم و ازین رهگذر بمقابله آنها کم نیائیم.

اگرچه عقائد مامسلمانان بلندتر است و از برکت همین عقائد اسلامی همه وقت معاونت خدا و روحانیت رسول‌الله (ص) می‌توانیم که دشمنان شرف و عزت خودمان را عقب بنشانیم، چنانچه بار بار امتحان هم داده ایم. بازهم اگر قوه ظاهره و معنویات و ثروت ما هم درست باشد معلوم است که از همدستی و اجتماع این دو قوه ظاهری و باطنی به بسیار خوبی می‌توانیم دشمنان خود را پس پا کنیم و مطلب مقدس خود را از او شان بآسانی بگیریم.

شما خواهید گفت که در مکاتب موجوده ما بجز از خواندن و نوشتن و دانستن عقائد اسلامی و بعضی مقدمات علمیه و دیگر تعلیماتی که از آن آلات و ادوات حربی و دیگر اسباب ترقی و تعالی بدست می آید، موجود نیست. عرض می کنم بلی در مکاتب ابتدائی افغانستان همین تعلیمات فوق موجود است. لیکن بمجردی که اولاد شما خواننده و نویسنده شدند، گویا کلید تمام علوم و فنون را یافتند و پس از آن برای آنها بسیار سهل و آسان است که هر علم و فنی را که خواهش داشته باشند در دیگر مکاتب عالی تحصیل کنند. خودم بشما ضامن می شوم، همین اولاد شما که تعلیمات ابتدائی خود را تکمیل کردند، مهندس انجنیر، کان شناس، تاجر، زرگر، آهنگر، منصبدار، نظامی، حاکم، قاضی و غیره می توانند بشرطی که تکمیل همان شعبه را بنمایند. به همان کار متخصص شناخته می شوند. بشما توصیه و امر می کنم که اولاد خودتان را حتماً در مکاتب بفرستید و زندگانی آتیه آنها را خراب نکنید و به ثروت و اسباب جهانداری که داشته باشید، فریفته و مغرور نشوید و بران منازید که مال دنیوی ضامن سعادت آینده اطفال تان در صورتی که بی علم و بی کمال باشند، هرگز شده نمی تواند.

گمان نکنید که طلب علم بالای مردان فرض است، داشتن علم و کمال یک برابر بالای مرد و زن از طرف خدا فرض است. پس متساویانه در تعلیم پسران و دختران خود بکوشید و بدانید که احکام و اوامر دینی و مذهبی بالای زن و مرد یکسان فرض است.

عزیزانم! موفقیت ما جای امید مسلمانان جهان است اگر ما و شما درین موقع نازک که اسلام در میان حلقه کفر افتاده است و درین زمان ترقی و تعالی برای بهبود عالم اسلام و اتحاد و اتفاق مسلمانان و تحصیل علوم و فنون و دیگر اسباب و وسائل سعادت و نیک بختی خود نکوشیم و یک اقدام شایان تقدیری درین مورد نمودیم خدا ناخواسته در دنیا بدنام و در آخرت به نزد خدا و رسول سخت مسئول و شرمسار خواهیم بود.

خدایا! الفاظ عاجزانه ام را که برای ترقی و بیداری ملت خود می گویم مؤثر گردان.

خدایا! به عامه ملت افغانستان توفیق را رفیق بگردان تا اولاد خود را باغوش شفقت من در مکاتب داخل کنند و از فیوضات تعلیم به ره ورشوند.

خدایا! ببرکت رسول مقبول افغانستان را سبب نجات عالم اسلام گردان و برایش توفیق کرامت فرما تا آن چراغ اسلامی را که راهنمای جهان و جهانیان بود از بادهای مشعل گش فتن و صرصر حوادث نگه کرده بتوانند

خدایا! این دعاهای ما را چون خالصانه است و از دل پردرد ما با آه های سرد یکجا می برآید، قبول و بما توفیق خدمت اسلام را عطا فرما.»

اعلیحضرت امان الله شاه غازی در خطبه دوم گفت:

«خدایا ملت افغانستان را توفیق رفیق فرما تا برای ترقی و تعالی این نقطه مقدسه اسلامی بجان و دل بکوشند و تمام مساعی و کوشش های شانرا در سرسبزی و آبیاری این مملکت پاکیزه خود مصروف دارند

و بترقیاتی که آرزو و خواهش این خدمتگار عاجز شان است کامیاب شوند.

الهی تمام مأمورین و سادات و علماء و مشائخ و ملت افغانستان را که در حفظ و حمایت و عزت و شرافت مملکت خود کوشش می کنند و جان و مال خود را نثارش می فرمایند در دین و دنیا سرفراز و نیک نام فرمائی و عسکر افغانستان و کسانی را که برای اسلام و افغانستان خدمت می کنند و آرزوهای ترقیات او را بدل می پروراند در هر میدان فاتح و سرفراز و ممتاز گردانی.

الهی این عاجز را که بجز از عشق آبادی ملت و سرسبزی مملکت خود دیگر تمنائی بدل ندارد، بمقاصدش موفق گردان و دیگر دولت های اسلامیة ما را که برادران ما ترکیه - ایران می باشند با مسلمانان، هند، عرب، مصر، مراکش تونس الجزائر و دیگر نقاط اسلامیة در حفاظت و حراست خود نگهدار و تمام اقوام و تبعه شان را براه هدایت خودت راهنمای فرما تا از شر بدخواهان و دشمنان خویش محفوظ بمانند.

الهی به بسیار عجز و نیاز التجاء می کنم که افغانستان را موجب سعادت عالم اسلام و سبب و نجات و اتحاد و اتفاق اسلامیان بگردانی و از آسیب و شرور خائنین داخلی و خارجی او را همیشه نگهبانی فرما.

خطبه روز جمعه (۲۱) عقرب

اعلیحضرت امان الله شاه غازی روز جمعه (۲۱) ماه عقرب سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۲۵) ربیع الثانی ۱۳۴۴ ق و موافق (۱۳) نومبر ۱۹۲۵ ع نیز در مرکز قندهار اقامت داشت و نماز جمعه را در مسجد جامع قرقه نبویه اداء و امامت و خطابت را خود بر ذمت داشت در خطبه اول بعد حمد و نعت بزبان عربی مطالب آتی را بزبان دری بیان نمود:

«ای قوم عزیز من! از نصائح و بیاناتی که در هر جمعه برایتان نموده ام خدا را شکر گذارم که شما را حسب دلخواهم زیر تأثیر آورده هر چیزی را که گفتم بصورت فوری اثر و نتیجه آنرا در شما ملاحظه کردم. در خطبه امروزه آرزو دارم که در مسائل جهاد و خدمات باشرف عسکری برای تان چیزی بگویم. و بیاناتی را که درین مورد برای شما می کنم نه از خود بلکه احکام و اوامر پروردگارتان را که [وجاهد و اباموالکم و انفسکم فی سبیل الله] است برای شما توضیح و ابلاغ می دارم.

معلوم است که جان و مال ما مسلمانها از طرف خداوند تعالی برای اعلاى کلیمة الله و حفاظت دین و وطن مخصوص گردیده است و این جهاد اینطور ممکن نیست که فقط ما و شما در خانه های خود باستراحت نشسته منتظر و پیش بین امور جهاد نبوده تنها در موقعی که اعلان جهاد فی سبیل الله شود بدون یک تعلیم و تربیه داخل میدان محاربه شویم و ازین محاربه و مقابله خویش نه برخلاف دشمن کاری کرده بتوانیم و نه برای دین و وطن خود فائده رسانیده بتوانیم

بلی در صورتی که ما و شما از تعلیم نظامی بی بهره و از تربیه و دانستن امور حربی و فهمیدن اصول تعرض و مدافعه آگاه و باخبر نباشیم و قبل از وقوع واقعه در صدد علاج آن نبرائیم نخواهیم توانست که یک مقابله درستی با دشمن بکنیم

خدمت عسکری در واقع عمل کردن است به همین آیه شریفه [و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل اللہ] و فائده رسانیدن است برای اسلام و نوع انسان و ملت و مملکت خویش. بهترین چاره و وسیله‌ی که برای تعمیم تعلیم نظامی و کثرت خدمات عسکری در دنیای موجود سنجیده شده همانا همین طریقه نفوس است که در نظامنامه آن توضیح یافته است. زیرا که هر فرد ملت درین دوره تعلیمیه خویش که دو سال است در ملک باشرف عسکری جهت اخذ و تکمیل تعلیمات جنگی داخل شده بعد از فراغ تعلیم بخانه خود مراجعت می‌کند. حکومت حاضرۀ شما برای رفع همه اشکالات حربیه زمان حاضره همین نظام اجباری را مفید دانسته است و زیر نظر دارد که بتوسط همین تعلیمات اجباری عسکری تمام افراد ملت غیور افغانی خود را بفنون حاضره نظامی باخبر و آشنا کند.

فائده نفوس این است که بفرصت کم بسیاری نفری صاحب تعلیم و قابل کار جنگ می‌شوند و در موقع اعلان حزب بخوبی می‌توانیم که یک لک نفر تعلیم یافته را تحت سلاح آورده خار چشم دشمنان بنمائیم.»

و بعد از شرح زیاد در خصوص عسکریت فرمود:

«در مسائل زکوة برای شما تأکید زیاد می‌کنم تا بتوانید هر ساله قرار فرموده پروردگار در اعطای زکوة اموال خویش بکوشید و باید بدانید که خدای ما بآن عظمت و بزرگی که دارد هرگز به غله و پیسه ما و شما محتاج نیست و ذات غنی حق سبحانه تعالی مستغنی است ازینکه بنام خود از ما مخلوق عاجز خویش چیزی بخواهد. مقصد از فرضیت زکوة آنست تا ما و شما زکوة اموال خودمان را هر ساله برای رفاه و آرامی و آسایش فقرا و غربا و بینوایان و بیچارگان مملکت خود بدهیم.»

اعلیحضرت غازی در خصوص فوائد زکوة و واردات قندهار سخنان بیشتر گفت و خطبه اول را خاتمه داد. و در خطبه دوم بعد حمد و نعت و منقبت بزبان عربی گفت:

«حالا دعا می‌کنم که خداوند برای ما و شما و تمام ملت افغان توفیق نصیب کند تا برای خیر و بهبود عالم اسلام خصوصاً افغانستان خدمت کنیم و سبب بیداری مسلمان‌هایی که بخواب غفلت رفته اند ما و شما شویم.»

الهی بدین فضل و مکرمتت که ما را بر جاده مبارک اسلام مستقیم و از پدر پدر بشرف مسلمانی ما را افتخار دادی هر قدر شکر کنیم کم است. فقط از خودت توفیق می‌خواهیم تا بر تمام اوامرت که برای سعادت دینی و دنیوی ما فرموده‌ئی عمل نمائیم.

الهی تمام ملت افغانستان خصوصاً اهالی قندهار عزیز و شیرین مرا توفیق کرامت فرمائی تا برای خیر و بهبود عالم اسلام و افغانستان خصوصاً برای فوائد دینی و دنیوی خود کوشش نمایند.

الهی تمام سلطنت‌های اسلامیه را از گید و مکر و فریب دشمنانشان در نجات خود نگهداری و تمام اقوامشان را برشته اتحاد و اتفاق عمومی منسلک داری تا برای تمام عالم اسلام خدمات خوبی را انجام دهند.

الهی مسلمان‌های مظلوم هندوستان، ترکستان، بخارا، خیوه، مصر، مراکش عرب و غیره نقاط اسلامی را با کسانی که در راه اسلام خدمت می‌کنند در تمام مقاصد پاک‌شان فائز المرام و نیک‌نام گردانی.

الهی من عاجز خدمت‌گار افغانستان را بآرزو و امیدهای که بدل برای ترقی و تعالی ملت و مملکت خود دارم به هر صورت که میدانی موفق و کامیاب گردانی.

الهی پنجه‌های خونین دشمنان شرف و عزت افغانستان و عالم اسلام را از لطف و مکرمتی که با ماداری از شما دور گردان و تمام تشبثات معاندانه شان را ناکام ثابت بگردانی.

الهی کسانی که برای خواب دادن افغانستان و پریشانی عالم اسلامی می‌کوشند در ذلت و نکبت گرفتارشان کنی.

الهی توفیق عدل و انصاف بما و خویشاوندان و عزیزان و دوستان و عامه ملت نصیب گردانی و تمام اعمال و اقوال ما را در قلوب عالم اسلام مؤثر گردانی.»

بازگشت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از قندهار بکابل

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی که بتاريخ یکشنبه (۱۸) ماه میزان سال ۱۳۰۴ ش بعزم سفر قندهار از شهر کابل حرکت و شب در کلات و فردا دوشنبه (۱۹) میزان بساعت (۴) عصر وارد قندهار و (۳۵) روز به تفتیشات ولایت موصوف بسر برد، بتاريخ شنبه (۲۲) عقرب تفتیش خاتمه یافت و به ساعت (۸) صبح روز یکشنبه (۲۳) عقرب سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۲۷) ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ ق و موافق (۱۵) نومبر ۱۹۲۵ ع از قندهار حرکت و فردا عصر روز دوشنبه (۲۴) عقرب وارد ارگ کابل گردید و در خلال هفته دوسه روز مریض در روز پنجشنبه (۴) قوس ۱۳۰۴ ش در قصر دلکشا نتیجه سفر قندهار را بیان فرمود که تفصیلش در صفحات بعدی می‌آید.

نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در قصر دلکشا کابل در خصوص سفر قندهار

[یکشنبه ۱۸ میزان - یکشنبه ۲۳ عقرب ۱۳۰۴]

در صفحات پیش به تفصیل سخن راندم که اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بتاريخ یکشنبه (۱۸) ماه میزان سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۲۲) ربیع‌الاول ۱۳۴۴ ق و موافق (۱۱) اکتوبر ۱۹۲۵ ع از کابل بعزم قندهار بسواری موتر حرکت و فردا روز دوشنبه (۱۹) میزان بساعت (۴) عصر بدانجا مواصلت نمود و تا صبح روز یکشنبه (۲۳) عقرب مطابق (۲۷) ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ ق و موافق (۱۵) نومبر ۱۹۲۵ ع بدانجا اقامت داشت و در ساعت (۸) صبح روز مذکور بطرف کابل حرکت و بوقت عصر روز دوشنبه ۲۴ عقرب به ارگ‌شاهی کابل مواصلت فرمود.

بر حسب امر اعلیحضرت موصوف محمد یعقوب خان شاغاسی حضور وزراء، معین‌ها، مدیرها، سرکاتب‌ها، مأمورین ملکی و نظامی و معززین و اکابر و اهالی شهر کابل در قصر دلکشا بجهت استماع نطق اعلیحضرت غازی دعوت شدند تا بروز پنجشنبه (۴) قوس ۱۳۰۴ ش حضور بهم برسانند.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بوقت مذکور در حصه تحتانی قصر دلکشا به پیشگاه یک مجمع بزرگی که قبلاً اجتماع نموده بودند تشریف آورده در خصوص سفر قندهار نطق نمود و گفت:

«الحمد لله که همه شما را به صحت و عافیت ملاقات می‌کنم و از خدای خود همیشه آرزو و نیاز دارم که به عافیت و سلامت باشید. از قندهار اگرچه یکم هفته می‌شود که آمده ام چون ناخوش بودم تا حال نتوانستم که شما را می‌دیدم معافم کنید. می‌خواهم که یک قدری از معلومات این سفر چند روزه قندهار خود و از کارهایی که در آنجا اجراء شده است بشما معلومات بدهم. بلکه ازین گفتار من برای شما نصیحت و برای اشخاصی که در اطراف افغانستان می‌باشند یک درس عبرت داده می‌شود.

روزی که از کابل روانه شدم پنج عصر به قلات رسیدم. شب در آنجا مانده فردای آن ساعت (۳) وارد قندهار شدم. مسافه بین کابل و قندهار (۳۲۴) میل است اگر جاده اساسی طرح گردد موثر به کمتر از سیزده ساعت این راه را پیموده می‌تواند. برای حکومت بودن جاده، تلیفون، تلگراف و دیگر اشیائی که تمام افراد یک ملت و یک قوم و سائر نقاط و حصص یک مملکت را بصورت حقیقی باهم وصل و ربط می‌دهد ضروری است. زیرا که به همین وسائل اصلاحات صحیحه مرکز باطراف و حالات درست به هر گوشه و کنار ولایت بمرکز اخذ و تبادل می‌شود.»

و در خصوص خرابی راه بین قندهار و کابل یادداشت‌هایی داد و واقعاً خیلی سودمند بود.

«در روز ورودم به قندهار سی و پنج هزار نفر از من استقبال کردند. من با مثال این پذیرائی‌ها و رسمیات چندان پابندی ندارم و نه بمدح کسی خوشحال و نه به قبح کسی اهمیتی می‌دهم. فقط عشق ترقیات و تعالی ملت محبوبم را بدل می‌پرورانم» [و این سخنانی بود که برخلاف احساسات قومی قندهار گفته شد.] و

بعد شرحی از طرز پذیرائی مردم قندهار گفت: بین همین هجوم و ازدحام از حدود منزل باغ الی زیارت خرقة شریفه که بیش از دو میل نخواهد بود در ظرف دو ساعت رسیدم بعد بزیارت خرقة مبارکه که یک شرافت مخصوص به افغانستان خصوصاً قندهار بخشیده است مشرف گشته، پس از آن به ارگ داخل شدم.

و بعد از شرح در خصوص مقدمات کار تفتیش خود گفت: همچنان که من از قانون اظهار مسرت و تشکر می‌کنم از نایب‌الحکومه آنجا شکایت دارم که هیچ یک نظریه و تنقید و افکار خویش را نسبت به قوانین و آرزو و تمناى خودش را نسبت بترقیات و آبادی قندهار و دیگر مسائل لازمه بمن تقدیم نکرد. [نایب‌الحکومه این وقت محمدسرورخان بارکزائی سابق جنرال ماشین‌خانه‌های کابل بود.] نایب‌الحکومه دو فقره را بمن آورد: اول برای اقامه امنیت و انضباط اجازه قتل اشخاص مشهور بالفساد برای نایب‌الحکومت داده شود. دوم برای ترغیب و تشویق هندوهای نومسلم چیزی مبلغ بقسم انعام از من خواسته بود که امسال داده شود و در سال‌های آینده در بودجه منظور شود.

دوسه روز اول متماداً در خواندن اوراق مخصوص و ضبط احوالات خفیه مشاغلتم داشتم، معلوماتی را

که در چند روز بمن می‌دادند نهایت صحیح و درست و باندازه‌ای از جزئیات و کلیات و اجراآت مرکزی آنجا بمن معلومات دادند. مثلی که ده سال خودم در قندهار سکونت کرده باشم. ازین اشخاص که نام‌های آنها را نمی‌گیرم بسیار تشکر می‌کنم. شاه‌ولی‌خان را مفتش مأموریت طبیه قندهار و مولوی برهان‌الدین‌خان را بصورت غیررسمی همراه شاه‌ولی‌خان بکمک و معاونت او مقرر کردم.

باشارة اعلیحضرت پروگرام مواد تفتیشیه امور طبیه قندهار توسط میرزا محمدایوب‌خان جوانشیر معین وزارت مالیه سرمنشی موقتی حضور قرائت نمود و بعد معلومات در خصوص تفتیش شفاخانه قندهار گفت:

مدیر شفاخانه از کار نبود از مأموریت موقوفش کردم و داکتر شفاخانه را یک هفته کسر معاش نمودم بعض نفرها را به شفاخانه مقرر و معاشات شان را افزودم و امر کردم که شفاخانه در ارگ به عمارتی که به ولتر مشهور است نقل داده شود و مدیر مستقله طبیه مرکز را در اثر غلطی مکتوبی که به قندهار فرستاده بود سه روز قطع معاش نمودم. [مدیر مستقله طبیه وقت سردار محمدکبیرخان برادراندر اعلیحضرت موصوف بود.] و امر دادم که در قندهار آینده هیچیک داکتر و طبیب بدون شهادتنامه بمداوی اهالی اقدام نکنند والا مجازات خواهد شد و بجهت جلوگیری امراض ساری هدایات دادم و امر دادم که آتیاً احدی بدون از تصویب داکتر به کشیدن خون خود اقدام نکند.

و چیزی که تکلیف طلبه قندهار گفته می‌شود همانا مخالفت زبان است و بعد از ابراز ممنونیت از ذهن و استعداد طلاب قندهار گفت: باید وزارت معارف در موضوع زبان فکر کند و یک صورت خوبی را بسنجد تا در آتیه درس‌های طلبه‌ای که زبان شان پبنتو است نیز بزبان افغانی داده شود و کتب لازمه آن نیز پبنتو باشد تا ازین رهگذر برای شان تسهیلات فراهم آمده بیشتر در اخذ تعلیم ذوق و شوق پیدا کنند. تمام طلبه قندهار را بلا استثناء در تعلیم شان بسیار سرگرم در تحصیلات از حد زیاد کو شان دیدم. و گفت در قندهار امر دادم که بعد ازین بچه‌ها در دکان‌ها درس نخوانند و همه در مکتب رسمی داخل شوند و در تعداد مکاتب قندهار افزودم. در مکتب اهل هنود رفتم تعداد طلبه شان را نسبتاً کمتر یافتم و آن علت دارد زیرا که هندوهای قندهار را ما از دست خود رم دادیم. چنانچه سال گذشته کدام سرمعلم یک یا دو نفر هندو بچه را بزور مسلمان کرده است. مسلمانی بزور و دادن پول نیست و باید ما با هندوهای مملکت خود این طور وضع را اختیار نکرده، اسباب تنفر آنها را روی کار نیاوریم. معلم و مدیر مکتب بجز از دادن تعلیم هیچ حق این امر را ندارند که بهم سلمان شدن و هندو ماندن آنها غرض و کاری داشته باشد. اگر آنها بمیل و رضای خود از عقائد پاک و اوامر صحیح اسلامی متأثر شده، مسلمان می‌شوند پس باید که بزور تعلیم نی بلکه به محکمه به نزد قاضی رفته ایمان بیاورند.

باید کوشش ما و شما از عالم بودن و دانسته شدن تمام افراد افغانستان باشد. اگرچه مسلمان باشد و یا هندو یا دیگر کسی باشد. اگر مسلمان باشد باید که ما کوشش کنیم تا او یک مسلمان صاحب دیانت و تعلیم و فهمیده شود و اگر هندو و یا دیگر کسی باشد باید او را یک هندوی مکمل صاحب تعلیم بسازیم، تا از هر واحد آنها حسب‌ال‌لزوم اگر خواست خداوند باشد برای افغانستان خدمات بگیریم و هر کدام‌شان

چون با تعلیم و دانسته باشند حتماً جهة ترقیات و تعالیات مملکت خود می‌کوشند.

یک غلطی دیگر در مکتب هندوها دیدم که آنها دینیات خودها را تعلیم درست نمی‌گرفتند. برای آینده امر کردم در ساعتی که مسلمانان دینیات اسلامی خود را می‌خوانند باید طلبه هندو نیز دینیات هندوی خود را و گرن خود را بخوانند. از یک هندو بچه خواستم که دینیاتش را امتحان بگیرم. یک کتابی را خواندن گرفت که از طرز عبارتش معلوم می‌شد که آن کتاب دینیات شان نبود بلکه یک کتاب قصه بود. می‌دانید اهل هند در افغانستان یک جزء بسیار ضعیف می‌باشند، می‌باید که ما و شما مراعات خاطر آنها را به هر طوری که بتوانیم بکنیم و بدان‌ها دل‌داری بدهیم. دیگر نقصی که در مکاتب قندهار دیدم مکتب فارسی - مکتب اهل هند مکتب تجار بود. و بعد ذکر دلائلی گفتم: هر کسی که در افغانستان سکونت دارد از هر مذهب و هر فرقه که باشد تماماً افغان گفته می‌شوند و خودم هیچ یک نوع امتیاز و افتراقی در بین افغان‌های مملکت خود مناسب نمی‌بینیم. شیعه و سنی را مسلمان و کلمه گوی و پیرو قرآن می‌دانم. امر کردم که نام‌های سابقه موقوف، آینده تمام مکاتب بنام مکاتب ابتدائیه باسم گذر و محله خود یاد شوند و بچه‌های قریب و نزدیک هر مکتب بدون تفریق در همان مکتبی که پهلوی خانه اوست آمده مجموعاً تعلیم بگیرند و در تعلیمات عمومی هندو و مسلمان پهلوی به پهلوی نشسته درس بخوانند. البته در وقت تعلیم دینیات هندوها علیحده و مسلمان علیحده دینیات و عقائد خودها را یاد کنند.

جای‌های درجه دوم قندهار را برای مکاتب تخصیص کردم تا طلبه در آن درس بخوانند.

اعلیحضرت غازی از خدمات مولوی صالح‌محمدخان مدیر معارف قندهار و چند تن معلمین و اعطای نشان ستور دوم و سوم و دوماهه بخشش برای شش معلم آنجا یادآور شد و بعد تشریحاتی گفت: بچه‌های قندهاری بسیار ذکی و دانسته و در تعلیم و تحصیلات خویش یک شوق و شغف فوق‌العاده دارند. علاوه‌تاً تشویقات و ترغیباتی که از طرف من دیده اند بیشتر در تعلیمات خود می‌کوشند و گمان می‌کنم که باندک فرصت نسبت به طلبه کابل پیشرفت خواهند کرد.

برای مدیر گمرک قندهار نشان درجه اول ستور و برای سرکاتب او نشان حسن خدمت داده شد. از مدیر گمرک کابل اظهار مسرت و تشکر می‌کنم که کارهای گمرکی قندهار را بسیار خوب تنظیم و ترتیب داده، یک اساس بسیار خوبی برای شان گذارده مکافات او را نیز از قندهار خبر دادم که برایش در کابل داده شود.

و نظر به اعانه‌ای که تجار قندهار برای معارف آنجا قبولدار شدند، اعلیحضرت غازی از تجار قندهار ممنونیت نموده گفت: از رهگذر ترقی خواهی و معارف پروری تجار قندهار، برسوداگرهای کابل گوی سبقت را ربوده اند و موجبات محبت و خصوصیت مرا بخود بیشتر جلب کردند. زیرا که بمحض اظهار فیصد یک روپیه بر محصولات‌شان اعانه معارف را قبولدار شدند و تاجرهای کابل باوجود وسعت تجارت و کثرت ثروت تا حال برای ترقی معارف و ازدیاد امور عمرانی مملکت خویش هیچ یک اقدام‌شایانی نکرده اند. باید تجار کابل معارف خود را دوست داشته باشند و برای اعانه امور عرفانی خود باندازه قندهاری‌ها ابراز همت نمایند.

اعلیحضرت بعد توصیف علم و عرفان گفت:

در قندهار نیز اصول تجارت شخصی جریان داشت و هیچ شرکتی باصول حاضر وجود نداشت. من از منفعت شرکت بدو شان معلومات دادم و قندهاریان آمادگی خودشان را فوراً برای تأسیس شرکت بحضورم ابراز کردند و گفتم از کابل یک شخص فهمیده را که از اصول شرکت باخبر باشد برای تان می فرستم.

قندهاری‌ها هر فکر و امر مرا که در موضوع ترقیات حاضره بدو شان می گفتم، علی الفور قبول می کردند و چون ذوق ترقی را دارند و اشخاص بسیار ذکی و باخبر بودند بی همه چیز نه تنها فکر مرا قبول، بلکه برای من آنها مفاد و خوبی‌های آنرا بیان می کردند. در موضوع خواستن ماشین پشم و محلوج و امثال آن برای شان گفتم و مورد قبول واقع شد. مدیر زراعت قندهار را موقوف کردم زیرا که کار ننموده است درین قدر مدت درازی که باین کار مؤظف شده است هیچ نوع معلومات مفیدی را بحکومت به همین اندازه که من در اقامت چند روزه حاصل کرده ام نداده است. پیش ازین سفر شنیده بودم که قندهار یک خطه سرسبز و شاداب است، اما در موقعی که عزم آنجا را نمودم از غزنی الی دهن دروازه قندهار بجز از دشت‌های خشک تفسیده و خارزار هیچ یک آبادی مهم بنظر نیامد. حتی وقتی که قریب قندهار رسیدم رفقای ما گفتند که بعد از پنج میل شهر قندهار است من باور نمی کردم. زیرا هیچ یک درخت و سبزه و آبادی بنظرم نمی آمد. حتی پهلوی یک دهی که مانند بگرامی و کابل از قندهار دور بود خواستیم که نان چاشت را بخوریم یک سایه و یک سرپناهی که انسان بزیر آن بنشیند یافت نمی شد. سرتاسر این دشت‌های که باطراف و نواحی قندهار است تا غزنی باندازه‌ای قابل زراعت و حاصل خیز بنظرم آمد که اگر شخصی بخواهد که یک حصه زمین را از میان این دشت‌ها باصول دهقانی کردبندی و جوی کشی نماید کم از کم در یک روز پنجاه جریب زمین را درست کرده می تواند. مگر از چیست که این قدر اراضی خراب و لاملزوع افتاده آب ندارد. فکر خودم در آبادی و سرسبزی این دشت‌های بی سرو سامان چنان است که اول باید حکومت در پی آبادی آن حصص زمین برآید که در اطراف و نواحی شهر نزدیک است تا اهالی روزانه بر زمین‌های مذکور رفته کار کنند و شب واپس به شهر بیایند. مانند دشت کان طلا و میدان طیاره و اطراف منزل باغ که به شهر بسیار قریب است. زیرا که اگر اول دشت‌های دوردست را آبیاری کنیم کدام کسی در آنجا رفته زراعت خواهد کرد؟ وقتی که آبادی از نزدیک شهر شروع شد رفته رفته سلسله وار اگر خواست خدا بود یکی بعد از دیگری تمام این دشت‌های خشک حسب فرصت و موقع آباد خواهد شد و اهالی بمقامات لازمه آن دهات و قریه جات را تشکیل خواهند داد.

برای آبیاری این دشت‌های خشک اطراف قندهار چنین اندیشیده شده است که اول از دریای ارغنداب بحدود کان طلا نهر کشیده شود. چنانچه اهالی اظهار می دارند که آثار کدام نهر قدیم^۱ نیز درین حوالی

^۱ این یادداشت‌ها در عصر سلطنت اعلیحضرت محمدظاهرشاه مورد استفاده قرار داده شد و نهر حفر گردید و کانال ظاهرشاهی نام گذاشته شد و آن یکی از نقشه‌ها و پلان‌های زراعتی عصر سلطنت امانیه بود و همچنان در سائر آبادی‌های جدید دیار قندهار و غزنه و بستان از قرار سنجش‌های دوره امانیه اقدامات بعمل آمد و تا حدی نتایج بدست آمد (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

موجود است و اگر نهر ممکن نشد خیال داریم که یک قطار کاریز از طرف حکومت کشیده شده برای اهالی به قسط داده شود. اگر شوق اهالی بیشتر دیده شد البته در موضوع کشیدن کاریز و اعطای تقاوی سقاوی و غیره امور یک قانونی ترتیب می‌شود. ممکن است که کاریزهای خوبی درین حصص برآید، زیرا در همین حدود یک کاریز بسیار اعلی و خوبی است که آنرا کاریز صفدر می‌گویند و اگر کاریز هم حسب دلخواه آب نداد چند پایه ماشین آب کشی که بذریعه باد و یا بواسطه سوختاندن بوته حرکت کند برای سرسبزی آن دشت‌های خشکیده تهیه خواهد شد. برای دیدن نهر ارغنداب یا کشیدن کاریز و یا بکار انداختن ماشین آب کشی مهندس فرستاده شده است تا بعد از علم‌آوری و صوابدید خود هر صورتی که ممکن و مفید بود روی کار آورده شود.

تا حال از سنگ شاه مقصود که یک کان بسیار عالی آن در قندهار است بجز از تسبیح دیگر چیزی ساخته نمی‌شد، کارگران آنجا را خواسته و برای‌شان دل‌دهی داده، بدان‌ها هدایت و نمونه دادم تا علاوه بر تسبیح دیگر اسباب نیز از آن مانند اقسام ظروف و حمائل گردن و زنجیر ساعت و انگشتر و امثال آن بسازند. چنانچه اشیائی را که قرار نمونه‌ای که فرمایش داده بودم ساخته بمن آوردند. هر چیز آن بنظرم بهتر و بلندتر از جواهر آمد. مثلاً این یک زنجیر ساعت که فی‌الحال به نزد من است. علاوه‌اً امر دادم که یک ماشین سنگ‌بری نیز برای سنگ‌شاه مقصود آورده، معدن قدیم آن که می‌گویند بسیار خوب بود نیز جستجو شود.

از بابت کان طلا چون از طرف عبدالواحدخان شنواری که خواهش کار آنرا کرده بود مأیوس شدیم. هدایت کردم که وزارت تجارت درین موضوع دیگر تشبث بنماید چون حکمنامه‌های وزارت تجارت ملاحظه شد بجز اینکه در یک مکتب عوض سنه ۱۳۰۴، سنه ۱۳۰۳ نوشته شده بود دیگر چیزی بنظر نیامد. وزیرتجارت را درین مسئله ملامت نمی‌گویم فقط امر می‌دهم که معاش سه روزه همان کاتبی که این خط را نوشته است کسر شود.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در خصوص تفتیش امور عدلیه قندهار گفت: بعد از اتمام کار تجارت، اوراق عدلیه بمن آورده شد. خرابی و بی‌انتظامی زیادی که در قندهار مشاهده می‌شد تماماً در امور عدلیه بود، دزدی و ده‌ها رقم آدم‌کشی بدرجه‌ای بود که کسی خواب آرام نداشت. آدم‌کشتن و شکار کردن در قندهار برای اشرار یکسان بود. امنیت بالکل وجود نداشت. حتی رفتن من هم در ابتداء اثری بر جنایت کاران آنجا انداخته نتوانست. بلکه بفردا یا پس فردای آن روز که به قندهار رسیدم، نیز دو سه نفر کشته شد تا اینکه یک ظالم خداناترس یک طفل بی‌گناه معصومی را که از ده سال بیشتر عمر نداشت و ماما و یا کاکایش او را در اثر تشویقات و ترغیباتی که من اهالی را در موضوع علم و عرفان می‌دادم از اطراف قندهار بغرض ادخال مکتب می‌آورد، از پشت سر حلال کرد. نفری که بمعیت این قافله بود به پیشم در تحقیقات ابتدائیه این فقره چنین اظهار کردند که قاتل مزبور به پیش روی ما به مسافه دوصد قدم یکی یکبار باین طفل دست انداخته او را بزمین خوابانید ما چون از عناد و خصومت آنها علمی نداشتیم و این مردکه را از جائیکه باو همراه شده بودیم به معیت این بچه دیده بودیم گمان داشتیم که شاید پدر و یا کاکا و برادر

او باشد و بنابر ملاحظت و محبت و یا تربیت و تأدیب این بچه را خوابانیده است، بعد از گذشتن چند ثانیه که خرخر این بچه راشنیدیم و سیلان و فواره خون را مشاهده کردیم سرعت تمام خود را قریب مقتل رسانیدیم و دیدیم که آن ملعون سر آن طفل معصوم را بریده از موهایش بدست گرفته رو بگریز نهاد. وقتی که او را گرفتیم و از وی پرسیدیم که چرا باین حرکت وحشیانه اقدام کردی؟ گفت مابین من و پدر این پسر عناد و خصومت بود و از مدتی من عقب کشتن این بچه می‌گشتم تا اینکه او را امروز یافته کشتم و دل خود را برو سرد کردم.

من هم به همان روز بعد گذشتن شهود ثبوت شرعی این قتل آن قاتل بی‌رحم را امر دادم که فوری چانماری شود.

این همه خرابی و بی‌انتظامی از دست قوماندان سابق کوتوالی قندهار بود. زیرا که شرعاً و قانوناً اجازه داده شده که در کشتن و مجازات نمودن اشخاصی که موجب اخلال امنیت و انضباط شوند مضایقه و فروگذاشت نشود. اگر قوماندان سابق کار می‌کرد به هیچ صورت دزد و فسادپیشه از پنجه قانون خلاص شده نمی‌توانست. و بعد شرحی گفت قوماندان سابق یک‌شخص تنبل و بی‌خبر بود و او را یک رتبه تنزیل دادم.

اعلیحضرت بعد شرحی در خصوص امور عدلی قندهار از قاضی محکمه ابتدائیه و مرافعه به تفصیل حکایت نموده، گفت: درباره قاضی ابتدائیه سابق که بسیار در کار خود غفلت کرده بود، امر دادم که پانزده روز حبس شود. قاضی مرافعه یک‌شخص بسیار چالاک زبان باز و بد افعال مفسد بود. هر قدر فقره‌ای که بصورت مرافعه برای وی رسیده بود، تماماً معطل و عرائض اهالی که بدو نموده بودند همگی بی‌جواب مانده بود. از بی‌خبری نایب‌الحکومه یک حکمنامه از ولایت قندهار برای خود حاصل کرده بود که از روی او نگرانی و بالادستی عموم قضات مربوطه ولایت قندهار را بخود مخصوص نموده بود. برایش گفتم از روی کدام ماده قانون خود را آمر عمومی قضات قندهار پنداشته و بر آنها کار می‌کنی؟ گفت بمن چه مرا نایب‌الحکومت که آمر مافوق است حکمنامه داده است که بدست دارم.

خلص اینکه آن بدبخت چالاک چنان چال‌باز یک آدمی بود که بعد از اتمام امور تفتیش از خیانتی که در وجود خود داشت برای نتیجه تفتیش خود از حد بی‌قرار بود و از هر کسی در نتایج تفتیش معلومات می‌خواست. مجبوراً بدین فریب و بهانه خواست که از من معلوماتی حاصل کند. فدایت شوم خواندن جنازه حق شما است آیا بعد از اینکه شما بکابل تشریف بردید از حضور شما به نیابت در صلوة جنازه و امثال آن نایب‌الحکومه صاحب مقرر است یا من که قاضی می‌باشم؟ گفتم بابه جان این جواب را بروز رفتن برایت خواهم گفت. مطلبش ازین سؤال این بود که آیا من قاضی می‌مانم یا موقوف میشوم.

بهر تقدیر چون یک‌شخص مشهور بالفساد و کارهای وی تماماً در زاویه تعطیل مانده بود و در معامله سمت جنوبی [جنگ ملای لنگ] مبلغی را از حکومت برای جمع‌آوری نفری گرفته است اما پیسه را بضروریات خود صرف و نفر را هم نفرستاده بود، و یک زمین سرکاری را به غبن فاحش خریده، حاصلات او را می‌خورد و پیسه آنرا نرسانیده با اشخاص شریر و فساد پیشه سروکار داشت بلکه یکدسته اشرار را نیز

نگهداشته بود. او رانه تنها از قضا موقوف کردم بلکه امر دادم پول دولت ازو باجریمه گرفته شود و زمین سرکاری به همراه حاصل و مالیه از او مسترد گردد و خودش محبوساً بکابل آورده شود.

قندهار بدرجۀای بدامن و خراب شده بود که اگر من بمجازات دادن اشرار آن نمی کوشیدم اصلاح آن ممکن نبود، چنانچه تا یکنیم هفته اول که من سر بازخواست را نگرفته بودم، آخرشروع کردم بمجازات و کشتن اهل فساد مانند قصابها چند روز متماداً قصابی کردم و بدل خود می گفتم که من در قندهار برای کار نی بلکه برای قصابی آمده ام تا اینکه در ظرف چندروز یکدفعه تمام قندهار از دست اشرار آرام شد. خلص اینکه اشرار بدبخت را که لائق و سزاوار اعدام بودند در قندهار کشتم و چیزی از آنها را با آنانی که در اطراف سیاست حکومت نکته چینی می کردند و بر نظامات تنقید و اسباب منافرت را بین ملت و دولت تولید می کردند، با نفری که بر اموال گریزی تسهیلات بهم می رسانیدند و برای بیت المال اسلامی ازین رهگذر خساره رساندن را کسب خود قرار داده بودند، امر دادم که محبوساً بکابل آورده شوند. جای محاکم عدلیه موزون نبود چون احترام شرع شریف ضرور است امر دادم که محاکم را بیک جای مناسب در ارگ قندهار بیاورند.

اعلیحضرت از ضعف اداره امور عدلی قندهار تشریحات بیشتر داده و بعد از تفتیش امور مالیه مطالبی بیان کرد و گفت باقیات تا مبلغ هجده لک رپیه بدفاتر باقی نوشته شده بود. امر کردم کسانی که تا حالا باقیات خودها را نرسانیده، باقیات را از وی، ده را دوازده تحصیل نمایند. برای تحصیلی بر نایب الحکومه [محمدسرورخان] و قوماندانی تأکید کردم و محمدنعیم خان نایب سالار را در قندهار با یک مفرزه عسکری همه رکابی بصورت قوت الظهر قوه تحصیلی کوتوالی آنجا تا زمانی که تحصیل باقیات صورت اجراء را بگیرد گذاشتم.

اعلیحضرت در ضمن بیانات در خصوص امور مالی قندهار گفت: مستوفی سابق که حال وفات کرده کارهای خوبی نکرده است. تعجب دارم که نایب الحکومه چرا به پسران او تصدیق خدمت و صداقت کاری را داده است. امر کردم که تصدیق او را دائره تحریراتم خواسته پاره کند و نایب الحکومه را ملامت کردم که چطور بفرزندان شخصی تصدیق داده‌ئی که پدرشان هیچ یک خدمت درستی نکرده است. آتیاً نباید نایب الحکومه ها و حکام اینچنین تصدیق را بکسی بغیر از علم و اطلاع بر خدمت و صداقت او بدهند. در اجراءات وزارت مالیه یک حکم نامه دستیاب شد که در آن برای مستوفی قندهار هدایت رفته بود که به همراه باقی داران بموعدی که دوچند موعد قسط کردگی وزیرصاحب داخله باشد مقرر شود. چون از وزارت درین موضوع معلومات خواسته شد به فرمانی تمسک گرفتند که سه سال قبل برین نوشته شده بود و آنرا نظامنامه که مابعد از آن نشر شده منسوخ کرده است. لهذا اشخاصی بران امضاء کرده اند و دران میان یک رفیق تفتیش ما هم است باید به قطع معاش سه روزه خویش جریمه شوند.

اعلیحضرت غازی بعد از مسائل مذکور در خصوص امور حربیه قندهار اجمالاً گفت: خرابی های که در

حربیه قندهار از دست عبدالقیوم خان^۱ لوامشر بعمل آمده یک نفر مهتر درباره حیوانات و مواشی متعلقه خود هم روادار نمی‌شود. نسبت به دفاتر و امورات تحریریه او یک دفتر خاصه داری بانتهای درجه بهتر و خوبتر گفته می‌شود. علاوه برین نایب‌الحکومه را در موضع کدام یک مسئله شخصی خویش پیش روی مجلس مشوره نیز تهدید کرده گفته بود که یا فلان فیصله را بر طبق خواهش من بنا، و الا تا حال آن عناد و خصومتی را که با تو خفیه داشتیم بصورت علنی در معرض اجراء خواهم گذارد. لهذا نظر بدین خرابی و بی‌انتظامی که از وی در امور حربی ملاحظه شد و ازین صرف نفوذی که از او با حکومت آنجا به تصدیق رسید آخرین درجه مجازات ماده^۱ را که وی بزیر آن می‌آمد بروی اجراء کرده امر دادم که الی چهار سال حبس شود. اگرچه از زیر مجازات آمدن عبدالقیوم خان لوامشر که یکی از رفقای مکتب ما بود، قدری متأثر شدم اما خدا را شکر می‌کنم که بمقابل خرابی او یک نفر دیگر از هم قطاران مکتبی ما که غندمشر صنف توپچی قندهار است نائل به نشان گردید که در قطعه مربوطه خویش خدمات خوبی را اجراء کرده حتی از حسن مساعی خویش منصبداران زیر دست خود را نیز به نشان مفتخر ساخت. علاوه به عبدالقیوم خان دیگر نفری عسکری نیز زیر بازخواست آمده اند که نام‌نویس و اجمال او شان را آتیاً خواهید خواند.

اعلیحضرت در خصوص تفتیش داخله گفت: مسئله مهم داخله در نفوس بود که تا حال مدیریت آن کاملاً بیکار بود، وقتی که من اول وارد قندهار شدم خفیه^۱ برای من اطلاع رسید که بین مردم چنین افواه است که امیر از کابل خاص برای گرفتن نفوس وارد قندهار شده است. من این افواه را در همان نطق خویش که در موضع آمدن خود در قندهار بیان نمودم، تردید کردم و گفتم که مقصد من ازین آمدن گرفتن نفوس و یا کدام امر مهم دیگر نیست. اگر من این چنین یک مقصدی می‌داشتم و یا اجراء نمودن کدام مسئله را بر شما خواهش می‌کردم پس حاجت بآمدن من نمی‌بود. البته به نایب‌الحکومه امر می‌دادم و یا کسی دیگر را چنانچه دو مراتبه وزیرصاحب داخله [عبدالعزیزخان] را فرستادم به قندهار جهت اجراء نمودن آن کار می‌فرستادم. اگرچه در خاتمه این نطق خویش که نی بلکه هر کاری که برای ترقی افغانستان و بهبود شما ملت باشد و در نظامات توضیح است من حتماً آن را اجراء کردنی هستم، مگر دیدم که در ایام اخیر خود نفری در مسئله نفوس یک مرتبه توسط شاغاسی [محمدیعقوبخان] و دوم مرتبه توسط نایب‌الحکومه [محمدسرورخان] به من عرض کردند من همین عریضه^۱ آنها را سند خود گرفته تمام و کلاء و نفری شان را در یک جرگه که تقریباً از یکتیم الی دو هزار نفر در آن موجود بود خواستم و باو شان در آغاز مجلس گفتم...

در مفاد نفوس و مضرت قومی نطقی را که نهایت مفصل و مدلل بود بیان کردم و بدان‌ها داناندم که در قومی منفعت حکومت و اهل رسوخ است و در قرعه عسکری فقط چون منافع شما ملت بیچاره است من از آن منفعت خویش محض برای آرامی شما صرف نظر کرده می‌خواهم تا همین اصول پاک بی‌الایش قرعه عسکری را قبولدار شوید. اعلیحضرت در پیرامون این مطلب سخنان دیگر نیز فرمود و گفت در

^۱ فرقه‌مشر توپچی عهد نادرشاهی و ظاهرشاهی و این‌شخص در عهد سقورته نایب‌سالار داشت (عزیزالدین وکیل فوفلزانی)

قندهار برای معلم تلگراف و شاگردان آن یک مقدار مبلغ بخشیدم. به مأمور پسته قندهار نشان ستور درجه دوم اعطاء نمودم. و بعد در خصوص امتحان حکام قندهار سخن راند و از جمله آدم‌خان حاکم پشت‌رود و غلام‌علی‌خان حاکم ارغستان و محمدابراهیم‌خان حاکم کدنی را در امتحان کامیاب و دیگر حکام ولایت قندهار را ناکام دانست. اعلیحضرت در این نطق خود گفت من در قندهار برای اهالی داناندم که: در حکومت من برای قومیت و شخصیت اعتباری نیست هر کسی که می‌آید بیاید و بشرط اهلیت و لیاقت کار کند^۱ و گفتم که علاقه‌دارها باید از جوانان مقرر شود و گفت اعضاء مجلس مشوره مرکزی قندهار هم خوب کار نکرده اند من آنها را از مرکز قندهار تبدیل و عوض‌شان دیگر وکیل از حکومتی‌های شان بمرکز خواستم.

نسبت به غفلتی که از مأمورین و حکام قندهار در مسائل امنیت و انضباط آنجا دیدم مسئولیت آن را بر نایب‌الحکومه [محمدسرورخان بارکزائی] می‌گذارم و فقط این غفلت او را حمل بر سستی او می‌کنم و گمان دارم که از واقعه ترکستان سخت ترسیده است و طوری کار می‌کند که گویا کسی دلش را کشیده باشد.

چیزی که در امنیت قندهار خلل انداخته بود بست خرقة شریفه بود که آن مقام متبرک را مجرمین بعوض خوبی به بدی استعمال می‌کردند، آدم‌ها را می‌کشتند و کارهای بد می‌کردند بخاطر اینکه دست حکام از بازخواست‌شان کوتاه شود در آنجا پناه می‌بردند. بست خرقة را شرعاً و رسماً موقوف کردم و مجرمین را از آن جا بیرون کشیدم و به متولی و ملاهای خرقة تأکید کردم که وای بجان شما که اگر کسی را در خرقة گذاشتید و دیوار اطراف او را خراب کردم و گفتم که سیم گرفته شود و کوته‌ها و خانه‌های او را برای مکتب مخصوص کردم و نیز حکم کردم که به سر دروازه خرقة شریفه نوشته شود که [این مقام شریف پناهگاه مجرمین شده نمی‌تواند]^۲

اعلیحضرت غازی گفت: برای صفائی و خوبی شهر قندهار یک ریاست بلدییه را در آنجا تأسیس کردم. و در خصوص شهر جدید گفت: نایب‌الحکومه که در قندهار می‌بود بخیال خود یک جای را منتخب کرده و در آنجا عمارات حکومتی را تعمیر می‌کرد. لهذا برای تعمیراتی که حکومت آینده ساختن قندهار لازم بداند و یا اهالی بذوق خود عمارت‌های شخصی خود را بطرز جدید بسازند مقامی را که به چهل دختران و یا به کوه عاشقان مشهور است منتخب و معین کردم و زیاده بران حکم کردم که تمام زمین‌های سرکاری همین زمین‌های رعیتی که باطراف چهل دختران است و منطقه آن را معین کرده ام تبادل شود.

^۱ مردم قندهار این جملات نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه را که در قندهار و کابل در ماه عقرب و قوس سال ۱۳۰۴ ش نمود بحافظه سپرده در زمستان سال ۱۳۰۷ ش در مجالس حضور بصورت دوستانه و فداکارانه یادآور شده ابراز گله‌مندی می‌کردند و می‌گفتند شما استخوان بری کردید. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

^۲ آخوندزاده محمدرسول‌خان اسحق‌زائی عضو مجلس اعیان حکایت کرد که در سال سقو وقتی که اخبار اصلاح منطبعه سمت جنوبی به جهت نشر به قندهار فرستاده می‌شد ما دوسه نفر شب اوراق اخبار اصلاح را در جاده‌ها پرتاب می‌کردیم و روز در بست شریف رفته مصروف ورد و وظائف می‌بودیم تا نفری سقوی ما را نشناسند و دستگیر نمایند. شخص مذکور بمقابل این خدمت سال‌ها عضو مجلس اعیان بود و معلوم شد که از بست شریف برای مقاصد سیاسی هم کار می‌گرفتند (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

درین سفری که به قندهار نمودم حسیات اهالی آنجا را بترقی و آبادی مملکت بسیارتر مشاهده کردم و ماده ذکاوت و تربیه آنها را نسبت باکثر جای‌ها خوب دیدم. مطلب اینکه درین اقامه چند روزه خود اهالی قندهار را چنان شناختم و درک کردم که هر قدر ترقیات مملکت و اجراآت را که برای تعالیات ملت خود حکومت آرزو داشته باشد جریان آن را از قندهار شروع بکند بزودی موفق می‌شود و نتیجه خوبی می‌بخشد. بعضی مطالبی را که بین شیعه و سنی قندهار شنیده بودید کاملاً غلط است از ملاحظه که من کردم این مسائل در میان آنها بسیار بی‌اهمیت بود.

زن‌های شان هم بقدر توانائی خود با مردهای خود کار می‌کنند. از محبت و اخلاصی که به پادشاهان و رؤسای خود دارند برای هر پادشاه و رئیس مملکت افغانستان بخیال من لازم است که کم از کم در سال یکمرتبه برای زنده کردن احساسات آنها که با حکومت خود صمیمیت و محبت فوق‌العاده دارند در قندهار برود.

همچنین اشخاصی که هوای مرغوب را می‌خواهند که تنفس کنند و یا میوه و خوراکی خوب را بکار داشته باشند می‌باید که باوقات مخصوص آن تشریف ببرند. دریای پرفیض ارغنداب آن نه تنها قندهار بلکه بسیار جاهائی را سرسبز و شاداب گردانیده هر قدر که از آب می‌گیرند آب آن کم نمی‌شود زیرا که اکثر حصص زمین این دریا چشمه سار است. اعلیحضرت غازی گفت: وقتی که من از قندهار در غزنی رسیدم بواسطه تیلیفون خبر شدم که برای پذیرائی من در کابل ترتیبات گرفته اند، اگرچه من آنها را ازین مسئله مانع شدم باز هم از غزنی بسیار وقت روان شدم تا کابل وقتی برسم که مردم هنوز از خانه و جای خود حرکت کرده نباشند و برای شان ازین آمدن من تکلیف نرسد. ازین حسیات شما تشکر می‌کنم اما نمی‌خواهم که در هر وقت که من از یکجای بدیگر جای حرکت کنم اهالی کابل مکلف بترتیبات و پذیرائی‌های من شوند. البته فرصت تکلیفات و پذیرائی‌های شاندار من آن وقت خواهد بود که برای افغانستان یک خدمت مهم را انجام بدهم.

صفحاتی که در خصوص تفتیشات ولایت قندهار از نظر گذشت، شرح و بسط بیشتر دارد و اما برای اینکه کلیت وقائع و گزارش را در تاریخ امانیه نمی‌توان گنجانید و هم بعض جزئیات و خصوصیات را نمی‌توان و هم نباید درج کتاب کرد، لزوماً حذف و اختصار نمودم و رساله‌ای که در سال ۱۳۰۴ ش بقلم خود اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی نوشته و در مطبعه حروفی ریاست شرکت رفیق کابل طبع گردیده است معلومات مزید می‌دهد. و اما روح مطالب همان است که در ضمن گزارش ماه میزان، عقرب و قوس سال ۱۳۰۴ ش بنظر خواننده تاریخ رسید و در این‌شکی نیست که از سفر اعلیحضرت غازی موصوف باحوال مدنی و اجتماعی قندهار مفاد بسیار رسید و سرمشق حکومت‌های آینده گردید و هم مضراتی عائد گردید که خلص آن تحقیر و توهین به رجال قومی قندهار و سلب حقوق و امتیازات نسبی و معنوی بزرگ ان قبائل بود و انعکاس این سیاست در اغتشاش سال ۱۳۰۷ ش دانسته شد و همین آزردهی مردم درانی قندهار موجب شد که آن پادشاه باخذ مجدد تاج و تخت موروث موفق نیاید.

نطق علیاحضرت سراج‌الخوااتین در قندهار

سرورسلطان علیاحضرت سراج‌الخوااتین والدة اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در روز اول ورود شان در قندهار بتاريخ یکشنبه (۱۸) ماه میزان سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۲۲) ربیع‌الاول ۱۳۴۴ ق نطق نمود که اینک عین کلمات آن محترمه معظمه را سپرد تاریخ پرافتخار مملکت عزیز افغانستان می‌نمائیم:

«عزیزان من! الحمد لله که بعد از بسیار آرزوها چشم بیدارتان روشن شد و وطن خود قندهار را دیدم. بعضی شما برای من بمنزله عمو و بعضی بمنابه برادران و بعضی اولاد می‌باشید و از این گرم جوشی شما اظهار بسیار ممنونیت می‌کنم.

برادران من! عالم اسلام از اتفاق ترقی کرده بود و رخنه‌هایی که دشمنان دین ما و شما در بین اسلام پیدا کردند از نفاق است. باید پوره حس کنیم تا همان اتفاق برپا گردد و خاک پاک افغانستان که برای شما اولاد وطن امید ترقی و تعالی دارد به تعالی برسد. شکرگذارم خداوند خود را که بکوشش‌های جوانمردانه امان‌الله فرق بسیار پیدا شده است. از خداوند کریم طول عمرش را برای خدمت شما قوم می‌خواهم. باقی از خالق خود التجا می‌کنم که چنان اعمال در دنیا از شما عزیزان ظاهر شود که روز محشر بحضور خداوند سرخ رو باشید.»

عبدالعزیزخان وزیر داخلیه [ابن معاذالله‌خان بارکزائی از بنی اعمام علیاحضرت]. کلمات علیاحضرت موصوفه را با دقت استماع نموده و بزبان پشتو به آواز بلند به مستقبلین بیان می‌کرد. چون تفصیل خبر حرکت موکب علیاحضرت سراج‌الخوااتین را در ضمن گزارش ماه میزان و عقرب سال ۱۳۰۴ ش در تاریخ مکمل امانیه بیان نموده ایم، از تکرار آن انصراف می‌ورزیم و مختصر اینکه در ماه مذکور که اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بنام تفتیشات قندهار از کابل بدانصوب عزیمت نمود، والدة معظمه اش نیز همراه گردید تا وطن آبا و اجداد پدر و مادر خود را به ببیند و خوانین و متنفذین قندهار را به پیشرفت و ترقی امور مملکت بیشتر از پیشتر متوجه بگرداند.

نطق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در مسجد جامع خرقة شریفه واقع در قندهار

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بتاريخ جمعه (۳۰) میزان سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۴) ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ ق در مسجد جامع خرقة شریفه در قندهار در موقع خطبة نماز و موعظه فرمود:

«عزیزان من! ما و شما بدین مرتبه که در عزت و حرکت خرقة مبارکه سرور کاینات که قندهار را یک شرافت بزرگی بخشیده و این جامع مبارکه را نسبت بدیگر مساجد اسلامیه بعد از حرمین شریفین بنظر ما با عظمت نشان می‌دهد می‌کوشیم. می‌دانید که از چیست؟ ازین است که این خرقة مطهره بوجود پیغمبر ما مشرف شده و بعرق پاک شان معنبر و باثر صحبت شان یک افتخار بزرگی را نائل شده است پس طوریکه ما در اعزاز و اکرام این خرقة بدین حیثیت می‌کوشیم می‌باید صد چندان آن در تعمیل آن اوامر و نواهی که ذات اقدس پیغمبر ما بما امتان عاصی خویش فرموده اند جد و جهد کنیم و بقدر یک سرموی از هدایات و احکام او شان تخلف نورزیم. بشما تأکید می‌کنم که نمازهای پنجگانه تا نرا بکمال ترتیب و

پابندی اداء کنید و بدانید که مهمترین و افضل‌ترین عبادات نماز بوده بسا فوائد مهمه دینی و دنیوی در آن موجود است تا می‌توانید نمازهای خود را در مساجد و به جماعت ادا کنید و نگذارید که از شما قضا شود. همچنین در دیگر عبادات خویش که روزه ماه رمضان و دادن زکوة و حج بیت‌الله‌شریف و دیگر ارکان و احکام دینی است، هم سستی و تنبلی نکنید و بدانید که ایزد پاک از این چیزهائی که بشما عرض کردم علیحده علیحده از شما در آخرت می‌پرسد و در صورت عدم تعمیل بدین اوامر از شما در آخرت سخت بازخواست می‌کند.

افتتاح کار منار علم و جهل

در ظرف سال ۱۳۰۳ ش یعنی در اوقات شدت جنگ منگل اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی برای اظهار قدردانی از عساکر شجاع افغان که در راه علای مبانی صلاح و آزادی و حفظ موجودیت مملکت خودشان مبارزه کرده و در آن راه در سمت جنوبی به شهادت رسیده بودند، منار یادگاری در شهر کابل متصل سمت شمال دریا بر فراز دامنه کوه در کنار جاده جدید الاحداث عمومی اساس نهاد و خود یوماً بوقت عصر از پیشرفت کار آن که بمهندسی آلمانی‌ها و حجاران و معماران کابل تحت ساختمان بود، واریسی و نظارت می‌فرمود. و در روز اختتام تعمیر آن دیوار بوریایی آنرا برداشته، بروی لوح تاریخ تکه سرخ گذاشتند به شاگردان مکاتب خرد و بزرگ و عده‌ای از عساکر و بازماندگان شهداء سمت جنوبی خبر داده شد تا در وقت مراسم افتتاح حاضر باشند.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه بدست لرزان و چشمان اشکبار تکه سرخ را از بالای فهرست اسماء کشتگان دست جاهلان برداشت و فرمود: «این لوح تاریخ را که داغ مصیبت یک تعداد زیاد فرزندان عزیز مرا مانند قلب من در خود حفظ خواهد داشت، در کنار این معبر بزرگ عبرة‌العموم بعمل آوردم. چشم و زیان من وقتی نخواهند بود که بگریه و بناله، ولی این منار یادگار برای اظهار غم و اندوه بیش از حد من قرن‌های زیاد موجود خواهد ماند و فرزندان آینده این ملت نجیب و باشهامت را از مبارزه علم و جهل آگاه خواهد ساخت تا بدانند که پدران‌شان از دست دشمنان این وطن چقدر مصیبت‌ها و آلام گوناگون دیده اند و سربازان این ملت چطور بدفع آن همت و شجاعت بکار برده اند و خداوند ذوالجلال ملت افغان را برای مادام‌القیام مظفر و نیکنام و ارواح پاک این شهیدان دین و وطن را تا روز حشر خشنود بگرداند. آمین یارب‌العالمین.»

و در لوح تاریخ این عبارت نوشته شده است مربوط سال ۱۳۰۴ ش است.

بودجه سال ۱۳۰۴ شمسی

در اواسط برج دلو سال ۱۳۰۳ ش مطابق دهه اول ماه رجب ۱۳۴۳ ق و اوائل فروری ۱۹۲۵ ع بودجه سال ۱۳۰۴ ش در مجلس عالی وزراء با حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی مورد ملاحظه قرار گرفت بودجه غالب وزارت‌ها از نظر گذرانیده شد.

اعدام ملای لنگ و ده نفر همراهانش

توسط سلطان عزیزخان جماعہ دار قلعه مراد بیگی

ملاعبداللہ لنگ عشرہ طوطاخیل قوم منگل و ملاعبدالرشید داماد و معاون دورہ شرارتش بہ همراه نہ نفر دیگر کہ از اسمعیل خیل جدران بدست آمدہ بکابل فرستادہ و روز سہ شنبہ (۳۰) جدی سال ۱۳۰۳ ش بہ وزارت حربیہ تسلیم و روز چہار شنبہ اول دلو مطابق (۲۲) جمادی الثانی و موافق (۲۱) جنوری ۱۹۲۵ ع در قصر گلخانہ بحضور اعلیحضرت امان اللہ شاہ غازی معرفی و در داخل ارگ محکوم بہ حبس شدہ بودند. چون نام ملا بسر داشتند و برای اینکہ مردمان خلل انگیز احتجاج نکنند کہ چگونہ بدون غور و تحقیق مزید یازدہ نفر محکوم بہ اعدام شدند اعلیحضرت غازی ہر یازدہ نفر مجرم را از روز اول دلو تا (۱۹) دلو در مدت بیست روز در داخل ارگ تحت ادارہ قلعہ بیگی مقید ساخت و موضوع قتل آن یازدہ نفر را در مجالس دربار بشمول صاحب منصبان بزرگ نظامی و مصاحبین حضور شاہانہ و عدہ ای از علماء جید کشور مطرح بحث و مذاکرہ قرار داد و اگر کہ حاضرین مجلس در امر اعدام یازدہ نفر شریک تأکید و تعجیل انفاذ حکم می نمودند، اما اعلیحضرت غازی مدت چہار ماہ برای غور و تحقیق مزید موعد گذاشت و مجلس آخرین بحضور اعلیحضرت منعقد گردید.

ہیأت وزراء و مصاحبین و صاحب منصبان نظامی و ملکی علی العموم بیک آواز بہ قتل پنجاہ و چہار نفر مجرمین و خائنین وطن رأی و فتوا دادند. و در داخل صحن میدان قومی باغ در حالی کہ از نظامی و ملکی جمع کثیری از مردم درد رسیدہ حاضر بودند، حکم اعدام پنجاہ و چہار نفر خائنین انفاذ یافت. و این وقت ساعت یک بعد از ظہر روز دوشنبہ (۴) ماہ جوزای سال ۱۳۰۴ ہجری شمسی مطابق (۲) ذی قعدۃ الحرام ۱۳۴۳ قمری و موافق (۱) جون ۱۹۲۵ ع است.

فضل احمدخان بلوکمشر [ابن غلام جیلانی خان فوفلزائی] کہ از اسمعیل خیل جدران تا شہر کابل با چند تن بلوکمشران دیگر رسالہ شاہی ہر یازدہ نفر سرکردگان مذکور تا قصر گلخانہ ارگ شاہی رساندہ بود مأمور بہ امر اعدام پنجاہ و چہار نفر گردید موصوف خود را مریض وانمود کردہ عذر خواست.

بعد از آن سلطان عزیزخان جماعہ دار [بلوکمشر] رسالہ شاہی ساکن قلعه مراد بیگی کوه دامان کابل مأمور بہ قتل پنجاہ و چہار نفر مذکور گردید و مذکور ہمراہ بلوک متعلق خود ملاعبداللہ لنگ ملاعبدالرشید را با پنجاہ و دو نفر دیگر ہمراہ گرفتہ بہ ساعت یکنیم بعد از ظہر روز دوشنبہ (۴) جوزای سال ۱۳۰۴ ش در کنار جر کہ بمقصد دفن مقتولین اشرار جنوبی در ہمین روز در میدان سیاہ سنگ کابل حضر شدہ بود بضریات گلولہ های تفنگ چانماری و در همان جر اجساد را پهلوی ہمدیگر گذاشتہ بالای شان گل انداختند و در همان روز چند نفرشان محکوم بہ فرار شدند.

سپاہیان و ہم عدہ زیاد از اہالی کابل کہ تا حصہ مقتل با آنها ہمراہ رفتہ بودند حکایت کردند کہ ملا عبداللہ در وقت اعدام دامن پیرهن خود را بروی خود گرفتہ نشست و ہم یک تن از ہمراہانش در وقت فیرہای تفنگ خود را زندہ در میان جر پرتاب کرد. سپاہیان اورا دیدہ در میان جر ہلاک ساختند و ہر چند درج تفصیل این گزارش مربوط ماہ جوزای سال ۱۳۰۴ ش است ولی بنا بر ارتباط مطلب کہ

خواننده تاریخ خاتمه کار ملای لنگ را جستجو خواهد کرد، عجالاً در این ضمن نیز بطور خلاص نوشتم و کیفیت چنان است که یکروز قبل یعنی یکشنبه (۳) جوزا ۱۳۰۴ ش مطابق اول ذیقعده الحرام ۱۳۴۳ ق و (۳۱) می ۱۹۲۵ ع مأمورین و مستخدمین و بزرگ ان شهر کابل رسماً به وزارت حربیه واقع، قومی باغ سابق متصل پل محمودخان خواسته شدند. عموم مردم شهر و نواحی نیز که خبر یافتند با یک ازدحام و کثرت فوق العاده باطراف وزارت حربیه حاضر گردیدند.

اعلیحضرت امانالله شاه غازی که بغرض انفاذ حکم اعدام خائنین و داناندن حقائق بمردم تشریف فرمای وزارت حربیه شده بود، در خصوص واقعات خانمانسوز سال ۱۳۰۳ ش که ملت و مملکت افغانستان تا چه اندازه خسارات مالی و جانی دیده بود، سخنرانی نمود و بعد اشارت بامر اعدام پنجاه و چهار نفر فرمود. زیرا که از طرف عموم تأیید این امر شده بود و مجرمین بعد مدت پنج ماه حبس مقتول و معدوم شدند.

شیر احمدخان رئیس شورای دولت روز جمعه (۹) حوت سال ۱۳۰۳ ش در قصر سلامخانه شاهی کابل یعنی دو ماه و ده روز بعد محبوس شدن ملا عبدالله لنگ و همراهانش در نطق رسمی خود بحضور اعلیحضرت امانالله شاه غازی و جم غفیری از مدعویین جشن خصوصی استرداد استقلال و سالگرد جلوس رسمی شاهانه گفت:

تدبیر و شهامتی را که در اطفای نیران جهل و ارتجاع و امحای ظلم و فوضیت و ابقای اداره عدل درین روزهای آخر در نظر تمام دنیا اثبات فرموده اند، قدر عظیم شخص شخیص همایونی را با اراده آهنین شان برای سعادت ملت بدوست و دشمن بخوبی فهمانیده است.

و این قسمت گفتار رئیس شورای اشاره به همان انطفای آتش شرارت اشخاص مشهور سال مذکور است که مملکت افغانستان را بریاد ساختن و استقلال کامل این ملت را از بین بردن میخواستند و بدست آمدند.

امر تشهیر

عجب گل خان نام شخصی که در عصر سلطنت امیر حبیبالله خان شهید بالای تنخواه حیاتی محمدزائیها مقرر بود، پسر او در جنگ منگل در سلک عساکر شاهی اعزام شد، و چون پدرش شخص نامور بود مردم او را بنام پسر عجب گل خان می شناختند. پسر عجب گل خان در ایام جنگ بندر را رها کرده بکابل گریخت و مقصدش اینکه سلطنت امانیه منقرض و عبدالکریم فراری پادشاه خواهد شد.

روز دوشنبه (۴) جوزای سال ۱۳۰۴ ش در همان روز که در وزارت حربیه واقع، قومی باغ امر اعدام یازده نفر سرکردگان اشرار و (۳۳) نفر دیگر نافذ شد، موضوع گریختن پسر عجب گل خان زیر بحث آمد. چون بقرار قانون عسکری خطای بزرگی را مرتکب شده بود، اعلیحضرت غازی عفو و حمایت آنرا خلاف عدالت دانسته فرمود که امر اعدام نمی دهم مگر چادر را بالایش انداخته در میان قومی باغ [حوالی وزارت حربیه] برای عبرت بگردانند.

صاحب‌منصبان رساله‌شاهی عذر خواستند اما منظور نشد. بالآخر بلوکمشران و افراد رساله‌شاهی درانی را آتش عرق قومیت‌شان بجوش آمده گفتند: ما صدها نفر خود را بکشتن دادیم و یکنفر ما از جنگ رو برتافته خدمت نکرد و لذا اگر این فرد ما ازین حقارت معاف نگردد ما فرمان‌ها و نشان‌هایی را که اعلیحضرت برای ما بنام مکافات خدمت اعطا فرموده و می‌فرماید مسترد می‌نمائیم.

اعلیحضرت غازی فرمود من از خطای پسر عجب‌گل‌خان به شفاعت هیچکس گذشته نمی‌توانستم اما رساله‌شاهی که محبوب من است خواهش عزیزان خود را بخوشی قبول کرده حکم خود را اعاده می‌نمایم. و پسر عجب‌گل‌خان را عفو فرموده از تشهیر بازداشت.

در اطراف واقعه اعدام پیرنو ایتالیائی در کابل

در بهار سال ۱۳۰۴ ش مطابق ۱۹۲۵ ع یکنفر ایتالیائی موسوم به پیرنوی که یکنفر پولیس افغانی را قتل کرده بود بامر اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در کابل اعدام گردید چون خبر اعدام مذکور به ایتالیا رسید وزارت امورخارجه ایتالیا نوته‌ئی به سفارت افغانی مقیم روما پایتخت مملکت ایتالیا برای سردار عظیم‌الله‌خان سدوزائی سفیرمختار افغانی فرستاد و گفت: باید وزیرخارجه افغانستان بمع یک فرقه عسکر و بیرق افغانی در سفارتخانه دولت ایتالیا مقیم کابل رفته رسم احترام بجا بیاورد و دیت خون که از پیر نو گرفته شده واپس داده شود و علاوه بران هفت هزار پوند افغانستان جریمانه بدهد چرا که بطور وحشیانه و خفیه بقتل رسانیده اند.

سردار عظیم‌الله‌خان سدوزائی سفیرمختار دولت پادشاهی افغانستان مقیم روما بجواب نوته وزارت امورخارجه ایتالیا نوشت:

«در مسئله پیرنوی قاتل که وزارت امورخارجه ایتالیا وضع شدت اختیار کرده شاید از مسئله تا حال اطلاع مفصل برایش نرسیده، پیرنوی مذکور پلیس افغانی را در اثنای وظیفه اش عمدتاً کشته است و بموجب قانون ما اعدام گردیده است که از اوراق تفصیل آن به سفارت ایتالیا مقیم کابل داده شده مفهوم می‌شوند. آیا به چه دلیل وزارت امورخارجه ایتالیا یک جانی را که مرتکب قتل عمد گردیده و قانوناً مجازات اعدام شده است در نظر گرفته مناسبات دوستانه دولتین را تیره می‌کند. اگر تفصیل مسئله را بخواهند اینکه پوسته ما رسید نیز داده می‌شود. بنابر آن مطالبات ناحق وزارت خارجه دولت ایتالیا قابل قبول نیست. اعدام قاتل مذکور را که وحشیانه و خفیه پنداشته است توضیحات بدهند که از کدام نقطه نظر و بچه دلیل این‌الفاظ را استعمال نموده اند.»

وزارت امورخارجه افغانستان تحت عنوان جداگانه در اطراف خبر مذکور نوشته بذریعه اخبار رسمی «امان افغان» بتاريخ دوشنبه (۸) ماه سرطان سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۷) ذیحجه ۱۳۴۳ ق و موافق (۲۹) جون ۱۹۲۵ ع به نشر رسانید که اینک عین متن آنرا درج تاریخ امانیه می‌نمایم:

«از سال‌هاست که دولت پادشاهی افغانستان با دولت انگلیس مراوده و مناسبات داشت و دارد و بسیاری از انگلیسان و امریکائیان برای خدمت به افغانستان آمده اند، اما بخاطر نداریم که یکی از آنها عمداً مرتکب یک جنایت بزرگ مثل قتل یک افغان و غیره شده باشند یا از اتباع، قوانین افغانیه سرپیچی نموده باشند، بعد از آن که افغانستان قدم به دوره نورانی کنونی خود گذارد نماینده‌های سیاسی و تبعه دیگر دول بزرگ اروپا مثل، روسیه، فرانسه، ایتالی و آلمان هم وارد افغانستان شدند و از تبعه هریک از دول مذکور افغانستان مستخدم دارد و این مستخدمین بموجب کنترات‌شان تحت قوانین افغانیه و مراعات احترام کارانه آن رفتار می‌نمایند و کسی از آنها یک تبعه افغانی را عمداً قتل ننمود. مگر پیرنو نام ایتالوی که مستخدم دولت علیه بود و چنانچه قبلاً تحت واقعه اعدام او نگارش یافته است یکنفر پولیس افغانی را بی‌جهت عمداً در موقع اجراء وظیفه اش کشت و بر علیه قوانین دولت رفتار نموده بروز روشن با حضور یک عالم ناظرین، بعد از آن که موقع داده شد به او برای وصیت نمودن و مراسم دینی خویش را بجا آوردن و نیز مأمور پولیس به او گفت که اگر میل دارد به سفارتش و یا کدام ایتالی دیگر که می‌خواهد باو چیزی بگوید خبر داده می‌شود تا حاضر بشود، لکن پیرنو اظهار داشت که چون سفارت و نیز دیگر ایتالوی‌ها با من وضع خوبی نکردند حاجت خیر دادن نیست. بطوری که معمول است مجازات اعدام نمود.

این عمل افغانستان قانونی و عادلانه بوده است که اگر معامله بالعکس می‌بود، یعنی پیرنو را کدام افغان عمداً و بی‌جهت می‌کشت، همان افغان را بموجب قانون اعدام می‌کشت. چنانچه در عصر اعلیحضرت امیر حبیب‌الله خان شهید [فلیشر] نام آلمانی را یکنفر صاحب‌منصب افغانی در حدود که به قتل رسانید حکومت بموجب قانون آن صاحب‌منصب را مجازاتاً اعدام نمود و نیز در عصر اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی چون موسیو براوین در غزنی کشته شد، دو نفر افغان را که قاتل او بودند بموجب همین قانون عادلانه وطنی به قصاص او اعدام نمودند.

با این مراتب دوستی و جریانات قانونی بایستی حکومت ایتالی برای رفع کدورت باطنی مردم که در افغانستان نسبت به ایتالوی‌ها پیدا شده است و این که ارتکاب نخستین جنایت را از تبعه خارجیه اینها نمودند و دامن تهذیب و تمدن اروپائی‌ها را لکه‌دار ساختند از وقوع این قضیه اظهار تأسف می‌کرد و اظهار می‌داشت که در آتیه همچو جنایات از ایتالوی‌ها صادر نخواهد شد و ایتالوی‌ها را به شدت توصیه می‌نمود که عادات ناملایم خود را ترک گفته بسیار احتیاط کنند و مرتکب جنایات نشوند و با کسی جنگ و پرخاش نکنند و دولت و ملت ایتالی را در افغانستان و آسیا بدنام نسازند. اما برعکس این ایتالی محض شنیدن این خبر که پیرنو قاتل را افغانستان کشت، بدون تامل در اطراف مسئله و باریک شدن در عاقبت آن و انتظار رسیدن تفصیلات کتبی از طرف سفارت نوته فوق‌الذکر را به سفیر افغانستان مقیم روما داده است.

عجبا! در بین مستخدمین خارجه افغانی، یک ایتالوی با وی بالظلم و مرتکب یک جنایت بزرگ قتل و خرق قوانین گردیده از محبس می‌گریزد و حکومت او را مجازاً بطوریکه معمول است اعدام می‌نماید و

ایتالوی بدون داشتن یک دلیل و برهان نوته می‌دهد. حقیقه که این وضع ایتالی خیلی محل تعجب و شایان حیرت است. ما هر قدر دقت می‌کنیم نمی‌دانیم که از روی کدام دلیل و قانون ایتالی همچو یک تقاضای غیرمعقول نموده است و یا از تولید کدورت و تیره کردن مناسبات کدام امر مهم و فائده بزرگی را تحت نظر گرفته است و به امید آن تصور موسوم به همچو یک اقدام بدون حق که منفعت هیچ ندارد و احتمال خسارت در آن می‌رود، مبادرت ورزیده است. اگر ایتالی اندکی تأمل می‌نمود و به اطراف مسئله عمیق می‌شد و مصالح آتیه و منافع دوستی خود را با افغانستان و تولید مراودات در شرق را تحت نظر می‌آورد، چنانچه از روی همین پیش‌بینی‌ها در اول دست دوستی به افغانستان داد، ابداً این عمل غیرمثمر اقدام نمی‌کرد.

کشته شدن پولیس افغانستان بدست ایتالوی که نخستین جانی بوده است از طرف مردم خارجیه خاطر جمهور ملت افغان را منزجر ساخته است، اما این نوته تنفر عامه را مضاعف نمود و همانا چون خبر قضیه انتشار یابد در تمام شرق هیچکس ایتالوی‌ها را بنظر خوب نخواهد دید و میل مراوده بایشان از قلوب مردم زائل خواهد شد.

ایتالی چرا از یک حقیقت باهره خود را غیر مدرک نشان می‌دهد و یا اینکه افغانستان را نشناخته است؟ افغانستان درین عمل خویش ذیحق است، قاتل را بحکم قانون و بصورت قانونی اعدام نموده است.

ایتالی و غیر ایتالی هیچکس حق ندارد که به افغانستان نوته بدهد و یا پروتستی بکند. روحیات ملی افغان به بزرگ‌ترین ملل و دول عالم معلوم است سیر او در دوره تازه حیات مشاهد و عیان است. اختیار مقدراتش بدست خود اوست و در مقابل هیچ سلطه و قوت مغلوب نمی‌شود. اعتبار و اهمیت کنونی او به هرکس معلوم است اگر کسی با او میل دوستی دارد او هم میل دارد و الا محتاج به کس نیست. بقاء خود را در اتکاء به نفس خویش می‌داند. از روزی که قدم بمرحله کنونی نهاده، رعب جبن و تسامح سیاسی را یکطرف گذارده بر روی همین یک اصل متین که برای حیات با افتخار و حفظ شرف ملی تاریخ خون آخرین فرد خویش حاضر است راه می‌رود. به این قسم نوته‌ها مخصوصاً که مستند به هیچ یک مستمسک صحیحی نیست وقتی نمی‌گذارد.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی پدر فیلسوف و مهربان ملت افغان

بقلم امیرخان افشار ایرانی مقیم هوتل اندرابی کابل

در برج جوزای سال ۱۳۰۴ ش مطابق ذیقعدة الحرام ۱۳۴۳ ق و موافق می ۱۹۲۵ ع یکنفر سیاح ایرانی بنام امیرخان افشار از طریق خیبر وارد خاک جلال‌آباد و کابل گردید و در هوتل اندرابی واقع سمت راست لب دریای کابل جا گرفت و در هنگام اقامت خود به شهر شهر کابل پایتخت مملکت عزیز افغانستان صورت مشاهدات و چشم دید خود را نوشته به اداره امان افغان بجهت نشر سپرد و متن مقالت ریخته فکر و قلم نویسنده ایرانی مذکور ازین قرار است:

«بخدمت مدیر روشن ضمیر جریده فریده امان افغان ادام‌الله توفیقاته خواهشمندم اگر اجازه فرمایند

بتوسط آن جریده محترم ملی سلام خالصانه خود را بتمام ملت غیور افغانی که با حقیر هم نژاد و هم زبان و هم مذهب می‌باشند با یک قلب پاک مملو از شرف و سرور بی‌پایان تقدیم داشته و دست محترم شان را صمیمانه بفشارم.

برای معرفی خود بآن برادران عزیزم باکمال احترام عرض می‌کنم که حقیر یکی از اهالی ایران و از عاشقان ترقی و تعالی عموم ممالک اسلامی بشمارم، مدت شش هفت سال است که در تمام جرائد خودی و بیگانه و در السنه و افواه خواص و عوام ترقیات و تبدلات محیرالعقول و شایان تقدیر ملت و مملکت افغانستان را که در زیر سایه بلندپایه یک چنین پادشاه عالم و مهربان خلدالله ملکه و سلطنه حاصل شده است می‌خوانده و می‌شنیدم، از شوق و شادی خود در پوست خود نمی‌گنجیدم. ولی از آنجائیکه: شنیدن کی بود مانند دیدن، عشق مسافرت و زیارت برادران غیور افغانم محرک و سلسله جنبان گردیده سر قدم ساخته با وجود موانع کثیره تا کابل جوان و جوان بخت تا ختم شهدالله در این دوسه روز استماعات خود را برای‌العین دیدم و شکرها بدرگاه حضرت باری تعالی نمودم که الحمدلله آنچه شنیده و خوانده بودم عین حقیقت و بیان واقع بوده، بلکه بالمضاعف. چون هر چه باشد مشاهدات که حالات روحیه یک ملت یا یک شخص را کشف می‌کند تحریرات و استماعات بآن درجه مؤثر واقع نمی‌شود، ملاقات صمیمانه حقیر در دهه که سرحد افغانستان است با یکنفر صاحب‌منصب غیور وطن پرست که اسم محترمش کرنیل شیراحمدخان و مجسمه اخلاق بود نه چنان مجذوبم کرد که نتوان بتحریر آورد اگرچه این ملاقات بیشتر از بیست دقیقه طول نکشید ولی آنچه لازم بود و محتاج آن بودم فهمیدم و اطمینان قلبی حاصل گردید که بحمدالله سعی و عمل این مری معظم افغانستان ارواحنا فداه در حق نونهالان این ملک که شب و روز بآن مشغول می‌باشند به در نرفته یک چنین جوانان منورالفکر عالم ببار آورده است. اخلاق و کمالات این صاحب‌منصب جوان که با وقار و ساده‌گی سریازی توأم شده بود به هر صاحب‌نظری اعلان می‌کرد که مشتم نمونه خروار است و عنقریب جوان‌های غیور باحسن افغانستان در تحت تربیت یک چنین پدر فیلسوف و مهربان‌شان انگشت نمای تمام عالم خواهند گردید. هان ای برادران عزیزم و ای جوانان حساس باغیرت افغانستان فرصت را غنیمت شمارید که دست قدرت کامله ایزدی یک چنین ناجی محی و مری و پدر بزرگواری را برای یک چنین روزی که ابتدای تاریخ پر از افتخار شماست بودیعت نهاده بوده که شما ملت اسلامی افغانستان را همدوش ملل برجسته عالم فرماید. پس برای تمام شما فرض دینی و مذهبی است با یک جدیت و حمیت فوق‌العاده که در فطرت شما جبلی است در اجرای اوامر مطاعه از آب و آتش نترسید و از هیچ مانعی نیندیشید بکوشید تا در سایه بلند پایه اش رفع تمام نواقصات خود را نموده با یک نهضت خالصانه دست بدست برادران اسلامی خودتان داده با قوه علم و عمل کشتی اسلامیت را بساحل نجات کشیده، شوکت و عظمت قرون اولیه اسلامی را از سر بگیرید.

برادران عزیزم بی‌پرده می‌گویم جای ملاحظه نمانده است، وقت ما مسلمانان عالم خیلی تنگ است قافله‌های ترقی عالم خیلی جلو افتاده اند و ما خیلی عقب مانده ایم، بشتابید با راه نمائی قافله سالار معظم خودتان قطع مراحل نمائید تا ان شاءالله‌الرحمن با اتفاق سائر برادران اسلامی خودتان با آن قوانین

و دستورات شرع مقدسی که اجنبی‌ها از آن استفاده می‌کنند به کعبه مقصود برسیم و افتخارات گذشته را تجدید نمائیم.

در خاتمه باکمال احترام عرض می‌کنم حقیر از جانب خود اصاله و از جانب عموم هموطنان عزیزم و کاله تبریکات صمیمانه خود را بشما ملت غیور افغان بوجود یک چنین پادشاه دل‌آگاهی که قطعاً برانگیخته خداوندی است عرضه داشته باندازهٔ وسع، قدرت خودمان برای همه‌قسم خدمت‌گذاری و جان‌فشانی حاضر و خودمان را با شما که لساناً جنساً و مذهباً یکی می‌باشیم در تمام غم‌ها و شادی‌ها شریک و سهیم می‌دانیم و از خداوند متعال توفیق خدمت را خواستاریم.

زنده باد پادشاه اسلامی افغانستان و جوانان غیور افغان
امضاء امیرخان افشار ایرانی مقیم هوتل اندراپی در کابل»

امیرخان افشار مصادف با پیام ملای‌لنگ و رفقای او وارد افغانستان شده است. چه تاریخ اعدام مذکور مطابق دوشنبه (۴) ماه جوزا سال ۱۳۰۴ ش موافق (۲) ذیقعدة الحرام ۱۳۴۳ ق و مساوی (۲۵) می ۱۹۲۵ ع است.

مقرری سردار عبدالعزیزخان به وزارت داخله دفعهٔ دوم

سردار عبدالعزیزخان بن معاذالله‌خان بارکزائی بتاریخ شنبه (۲۳) ماه جوزای سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۲۱) ذیقعدة ۱۳۴۳ ق و موافق (۱۳) جون ۱۹۲۵ ع در محفل توزیع مکافات در قصر سلامخانهٔ شاهی کابل از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی به وزارت امور داخله مقرر گردید. موصوف بروز دوشنبه (۲۵) جوزا به وزارت داخله رفت و بتقریب ورود او محفلی برگذار گردید که در آن وزیر معارف و وزیر مالیه و رئیس‌شوری و معین وزارت عدلیه و دیگر ذوات برای تبریک حضور داشتند. عبدالحمیدخان معین وزارت داخله در بیانیهٔ خود گفت هرچند زمانی منفصل بودن تان ازین وزارت دل‌های ما را محزون داشته لیک بالمقابل خدمات شاندار که در همین مدت بدولت متبوع مقدس خود نموده اید ما را تسلی می‌دهد. یگانه آرزوی هر خدمتگار است که بدولت مقدس خود خدمات نمایان و فوق‌العاده بنماید. لیک چه باید کرد اول موقع همچنین خدمات مهم کمتر تصادف می‌کند. سپس کامیابی انجام آن نیز خوشبختی می‌خواهد چون جناب عالی دوسه موقع مهمی را تصادف نموده و هم با انجام آن کامیاب و نائل مکافات آن نیز گردیده اند خوشبخت می‌باشند.

گل‌احمدخان معین عدلیه [پسر برگد عبدالاحدخان تاجک غزنوی] گفت: بنده که از حضور اعلیحضرت غازی معین وزارت عدلیه مقرر شده‌ام، عرض تبریکات بحضور وزیر صاحب تقدیم می‌نمایم. الحق فداکاری و کارروائی‌های ذات وزارت پناهی در راه ترقی و تعالی وطن بالاتر از آن است که ما آنرا تقدیر و توصیف کرده بتوانیم.

بعد بیانات معین وزارت عدلیه^۱ سردار شیراحمدخان محمدزائی رئیس مجلس شوری گفت: «حضرات محترم یاد شما خواهد بود که اعلیحضرت شهریار غازی اولوالامر جوانبخت جوان سال ما در بدو جلوس شاهانه شان وعده فرمودند که اولین کاری که در عهد سلطنت خود نمایند ترقی و تعالی دادن معارف افغانستان خواهد بود. زیرا که بی علم نتوان خدا را شناخت. همین عالم و کمال است که موجب ارتقای ملل عالم گردیده، اگر رضای حضرت الهی باشد تا که انبای وطن عزیز ما یوماً فیوماً از تحصیل علوم و فنون مفیده مستفید گردیده دارای مراتب عالییه و درجات متعالیه شده، ملت افغانستان از عالمترین و داناترین ملل دنیا محسوب شوند.

بدیهی است که از موثوقترین وسائل مترقیه یک ملت و یک دولت اول ترقی معارف اوست، و تاریخ گذشته عالم شاهد قول ماست که در هر مملکتی که نشر علوم و کمالات بیشتر بوده باندک زمان ملت آن نائل مقامات عالییه گردیده از ملل مشهور و نامدار دنیا محسوب شده اند. ما دیده می‌رویم که ذات‌شاهانه پادشاه محبوب القلوب عزیز ما شب و روز در انجام آن وعده و آن عزم مقدس خود کوشان و روان اند و نسبت به سابق معارف حکومت متبوعه ما ترقی کرده است و انشاءالله بیشتر مترقی خواهد شد و بدرگاه حضرت خداوند کریم و رحیم امید قوی داریم که بتوجه و زحمت‌های زیاد ذات خجسته صفات شاهانه شان مملکت مقدسه ما از مترقی‌ترین ممالک متمدنه دنیا شود. زیرا که خداوند کریم وعده فرموده است که در کارهای خیر با بندگان مخلص خود معاونت می‌کند.

این یاد شما خواهد بود که ذات ملوکانه به چه یک جهد صادقانه عزم نمودند که برای کارهای بزرگ و کوچک اهم و غیراهم سلطنت معظمه خود تا جائی که ممکن شود ذوات فعال صادق با هوش و فکر که اهل همان کار باشند انتخاب و معین خواهند فرمود. زیرا که کثرت ذوات فعال با فکر و هوش عالم دانسته بیشتر بوده همان قدر اسباب ترقیات آن مملکت زودتر حاصل شده است و در هر مملکتی که اداره امورات به اشخاص اهل آن سپرده شده همان قدر اداره حکومت منظم و آرامی و رفاه ملت حاصل گردیده است. و این مسئله بر همگان مبرهن و آشکار است که تقرر نااهل یک کار بدو اثر یک حکومت خصوصاً بحکومتی که جدید در عالم ترقی پا نهاده چه نتیجه سوء و مدهشی تولید خواهد کرد.

ما شکر این نعمت را به هیچ زبان ادا کرده نمی‌توانیم که ذات‌شاهانه ترقی خواه و معارف پرور ما ملت کارهای بزرگ و اهم سلطنت معظمه خود را حتی الامکان با اشخاص لائق و اهل آن سپرده اند و سپرده می‌روند. مصداق این بیان عاجزانه ام ایجاد علت غائی انعقاد این محفل یعنی امتیاز مأموریت وزارت جلیله داخلیه است بجناب عالیقدر جلالتمآب سردار عبدالعزیزخان وزیرصاحب داخله، که حضورشاهانه همچو یک شخص اهل کار و فعال و صادق دولت و ملت را که عرصه زیاد بکارهای اهم و

^۱ چون در این وقت عبدالعزیزخان بارکزائی متصدی وزارت عدلیه نیز گردید، گل‌احمدخان ملکیار که روزشبه (۲۳) جوزا از حضور اعلیحضرت غازی معین وزارت عدلیه مقرر شده بود از طرف خود و مأمورین آن وزارت بیانات نمود و گفت بنده خود را خوشبخت می‌دانم که مأموریت من به تشریف‌آوری چنان یک ذاتی تصادف نمود که آنها همه وقت در خدمات و طن کامیاب و سرافراز بوده اند.

بزرگ حکومت متبوعه در مواقع نازک خدمات صادقانه مخلصانه نموده اند به اینچنین یک رتبه بزرگ دولت شرف اختصاص بخشیده اند و این مسئله ظاهر است که روح یک مملکت انضباط و اداره داخلی است. هر مملکتی که به اداره امورات داخلی خود چنانچه باید موفق است در تشبثات و اجرای کارهای خارج مملکت خود نیز پرداخته توانسته است و هرگاه اداره کارهای داخله آن مملکت کما ینبغی [] چنانکه شایسته است [] نباشد کارهای خارج آن نیز بدرستی اکمال و اجراء نمی یابد. لهذا ثابت شده می تواند که وزارت داخله روح مملکت است.

علاوه برین ذات شاهانه نظر باینکه عالیقدر جلالتمآب موصوف را پیرو خیالات ترقی خواهانه خود می دانند، در حالیکه اعلیحضرت همایونی در مرکز کابل تشریف نداشته برای ملاحظه احوال ملت و یا اجرای بعض امور دیگر در خارج مرکز کابل اقامت داشته باشند وکالت خود را به جناب عالیقدر موصوف الطافاً عنایت فرمودند تا در حال غیاب ذات ملوکانه در کابینه وزراء بحیث وکیل شان ایفای وظائف کنند این فدایی دولت از طرف خود اصالتاً و از طرف وکلای ملت^۱ یعنی کل ملت واهالی افغانستان بحیث رئیس عمومی شورای دولت وکالتاً شکریه این مرحمت و نوازش و ملت دوستی اعلیحضرت شهریار غازی مداخله را نموده بحضور حضرت عالی وزیرصاحب داخله تبریکات صمیمانه خودم را تقدیم می کنم.

بعد از بیانات سردار شیراحمدخان رئیس شورا خود عبدالعزیزخان وزیرداخله نطقی نمود و گفت ذات شاهانه می خواهند خاک توده افغانستان را بیک جدیت فوق العاده حسب المرام خاطر مترقی به بینند. ما خدام را خداوند توفیق عطا کند تا پیروی خیالات شان را نسبت به آرزوی که بخاطر می پروراند از بیشتر بیشتر بنمائیم و گفت: اینکه تبریک وزارت داخله را بمن تقدیم کردید، خودم این آرزو دارم بمن تبریک ختم وکالت حربیه را بدهید.

بعد از بیانات وزیرداخله فیض محمدخان وزیرمعارف نطقی نمود و گفت: امروز ما و شما چقدر مسعود هستیم که حضرت سبحانه تعالی بفضل و مرحمت خویش پادشاه ملت پرور ترقی گستری بما و شما عنایت کرده که از حضور آن اولوالامر برای مواظبت امور اسلامی افغانی ما و شما این چنین شخص خدانشناس، حلیم و متین طبیعی وزیری تعیین می شود و این وزیر روشن ضمیر از کمال حق پرستی خود بمقابله این امور مهمه و این اعزاز بلند با آنهمه لیاقت و کفایت اظهار عجز می کند.

و گفت اعلیحضرت امان الله شاه غازی فرد یگانه ایست که برای ترقی و تعالی اسلام و موفقیت و کامیابی افغانستان حیات خود را نذر کرده سعی و کوشش می کند.

^۱ ازین قسمت نطق رسمی سردار شیراحمدخان نیز ثابت گردید که ریاست شورای دولت عهد امانیه از اول عین معنی و مفهوم شورای ملی ولسی جرگه را داشت. چه وقتی او خود را وکیل وکلای کل ملت افغانستان می داند، شورای دولت و شورای ملی فقط از روی لفظ متفاوت بوده که در حقیقت مؤسس شورای ملی بعد از استرداد استقلال بازم خود اعلیحضرت امان الله شاه غازی است. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

فرمان اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بتقدیر از خدمات سردار عبدالعزیزخان بارکزائی و اعطای نشان لمر عالی

عبدالعزیزخان بن معاذالله‌خان بن عطاءالله‌خان بن میردادخان بن بازارخان بن یسین‌خان از عشیره عمرخان‌زائی قوم بارکزائی در عهد سلطنت امیر حبیب‌الله‌خان سارجن میجر دربار و در اوائل سلطنت امان‌الله‌شاه غازی یاور حضور و در سال ۱۳۰۰ش وزیرداخله و در سال ۱۳۰۲ش رئیس تنظیمیه قندهار و در ماه اسد سال ۱۳۰۳ش وکیل وزارت‌حربیه و روز شنبه ۲۳ ماه جوزای سال ۱۳۰۴ش مجدداً وزیرداخله مقرر گردیده و هم درین وقت از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی نشان لمرعالی نیز برای وی اعطاء گردید و اینک سراسر متن فرمان اعلیحضرت غازی موصوف را از نظر خواننده تاریخ می‌گذرانم:

«خدمات درخشانی را که جناب شما در وزارت‌حربیه از زمان بروز این واقعه الی الآن برای تمام اردوی افغانستان نموده اید تقدیر کنان اظهار ممنونیت بسیارم را از شما می‌نمایم. اگرچه فعالیت و جدیت و کارکردن و دیگران را بسر کار آوردن یکی از خواص و لوازم طبیعت‌تان است لکن چیزی را که بلندتر از خیال خودم بوجود شما ملاحظه کردم و اسباب مزید خوشنودی مرا از شما فراهم آورده این است بمجریکه جناب شما از ریاست تنظیمیه قندهار بعد از یک مسافرت طولانی وارد مرکز شدید و از گزارشات و اجراءات تازه مرکز مخصوصاً از معامله سمت جنوبی طوریکه شاید و باید اطلاعاتی هم نداشتید و مناسباً در همان موقع بوکالت حربیه گمارده شدید، مصدر چنان کاردانی‌های مهم در تمام شعبه‌های عسکری گشتید که بیشتر از آن هیچ یک انسان فعالیت و رشادت کرده نمی‌تواند. بنابراین بلندترین محبت و اعلی‌ترین شفقت و رضامندی خودم را بحضور شما عرض می‌کنم و امروز در نقطه نظرم اولین شخصی که خدمت درجه اعلی درین معامله نموده است جناب شما اید. الهی در آخرت بدربار خداوند نیز اول باشید.

فعالیت و جراری و کارکنی و بیدار مغزی که از شما دیده ام مرا از حد و اندازه بیشتر از شما خوشنود و خرسند گردانیده است. خداوند از شما خوشنود باشد. لهدا شما را بوزارت‌داخله مقرر داشتم و هم کارهای وزارت عدلیه را تا زمان صحت وزیرصاحب عدلیه بحیث وکالت بردوش شما می‌گذارم و از جراری و فعالیت شما آنقدر مطمئنم که کار هر دو وزارت را نسبت بفعالیت کمتر می‌دانم. علاوه بران در فرصتی که خودم از مرکز برای بعض تفتیشات و خبرگیری برخی امورات باطراف بروم جناب شما وظیفه وکالتم را رسماً ایفا خواهید نمود. نظر بدین صداقت و فعالیت و بیدار مغزی و خدمات تان تبریک نشان لمرعالی را به شما می‌دهم و از اعطای این نشان خدمات شما را بیش از تمام منصبداران و اماثل و اقران تان تقدیر فراوان می‌کنم.

بعض حضرات خیال خواهند کرد که وزیرصاحب داخله سابق چه خواهند کرد؟ عرض می‌کنم که جناب شان را بخارج به حیث وزیرمختار می‌فرستم و همچنین یکی بُعد دیگری در نظر دارم که تمام وزراء و منصبداران بزرگ نظامی خود را چنانکه محمدنادرخان سپه‌سالار را فرستاده ام به ممالک متمدن بفرستم تا در آنجا رفته دنیای مترقی را بچشم سر ملاحظه کرده، معلومات خوبی از آنها گرفته کارهای درست

شان را در آمدن مملکت خودشان اجراء کنند.»

فرمان دستخطی اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بتاريخ اول ماه سرطان سال ۱۳۰۴ ش صادر شده و از خدماتی که سردار عبدالعزیزخان بن معاذالله‌خان در آوان وکالت خود به وزارت حربیه به معاملات سمت جنوبی یعنی جنگ ملای‌لنگ در مرکز در غیاب محمولی‌خان وزیرحربیه نموده است، مورد تقدیر زیاد واقع شده است.

وزیر داخله سابق سردار علی‌احمدخان بن سردار خوشدل‌خان لویناب بن سردار شیردل‌خان لویناب بن میردادخان بارکزائی است که در سال ۱۳۰۳ ش مدنظر بود به سفارت مختاری افغانی در جاپان فرستاده شود و تا اکنون ماه جوزای سال ۱۳۰۴ ش شرائط فراهم نیامده بود. و در این وقت محمدابراهیم‌خان وزیرعدلیه مریض و چنانکه بعداً خواهیم دید سردار علی‌احمدخان والی کابل و محمدابراهیم‌خان به نائب‌الحکومتی هرات مقرر شدند و سرانجام معاملات شان در صفحات آینده این تاریخ نوشته شده می‌آید.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی به کسانی که اطمینان اخلاص و صداقت بخود نمی‌داشت آنها را بنام وزیرمختار و سفیرمختار بخارج می‌فرستاد و اشخاص با اعتماد خود را از مرکز و احیاناً شهرهای اطراف افغانستان بعید نمی‌فرستاد. چه اعلیحضرت موصوف کمیته مرکزی را بنام رفقای خاص خود یاد می‌کرد.

محفل توزیع مکافات بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در قصر سلامخانه

شنبه (۲۳) جوزای سال ۱۳۰۴ ش

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی برای تقدیر خدمات کسانی که در استیصال غائله سمت جنوبی در سال ۱۳۰۳ ش ابراز مساعی و جان‌فشانی زیاد در سفر و حضر نموده بودند مکافات منظور فرمود. و روزشنبه (۲۳) ماه جوزای سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۲۱) ذیقعدة الحرام ۱۳۴۳ ق و موافق (۱۳) جون ۱۹۲۵ ع، برای توزیع مکافات بحضور ذات‌شاهانه تعیین گردید. چه افراد نظامی و ملکی مستحق‌شناخته شده بودند، روز پنجشنبه (۲۱) جوزا کلیت مأمورین و ارباب رتب و ذواتیکه مستحق مکافات بودند بتوسط اطلاعنامه محمدیعقوب‌خان شاغاسی حضور اعلیحضرت غازی مستحضر شده بودند که به ساعت هشت و نیم روز (۲۳) جوزا با لباس رسمی حاضر قصر سلامخانه بشوند.

بروز مذکور عموم مدعوین حاضر سلامخانه گردیدند. ساعت (۱۰) و نیم اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی وارد سلامخانه گردید. اعلیحضرت بعد اتکاء روی اریکه شاهی مجلس را افتتاح نمود و پس از ایراد یک بیانیه باعطای نشان‌های امتیاز و افتخار و اعلام ترفیع مناصب برای اشخاصی که مستحق بودند و با ترتیب مخصوصی نشسته بودند، شروع نمود. بالجمله برای کسانی که پیشتر در مجالس وزارت حربیه نشان‌ها و مکافات‌ها تعیین یافته بود، نشان‌ها داده شد و مناصب ترفیع یافت.

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی و علامه اقبال

سید محمد قاسم خان مدیر اخبار امان افغان می‌نویسد: در یک وقت غیر رسمی خوشبختانه بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی شرف حضور داشتم و ذکر اقبال شیرینی مجلس بود. اعلیحضرت غازی از افکار اقبال اظهار خوشی و تقدیر می‌نمود. اما فرمود اقبال یک عیب دارد که بحضور الهی خطابه‌های قدری گستاخانه می‌کند. مثلاً: «مکالمه خدا و انسان - تو شب آفریدی چراغ آفریدم.» و غیره. مضمون همایونی زمینه مبادله افکار حضار مجلس در حق نظم‌های اقبال شد. من گفتم شاید اقبال می‌خواهد ازین راه به انسان‌ها اهمیت و مکانت علوم و کرامت حقیقی شان را بفهماند. ولی من خود هم قبول می‌کنم که تجاوزات اقبال یک قدری از اندازه زیاد است. افکار و احساسات صحیحه پادشاه ما اسباب صد مسرت و شکران است، اما اقبال از آداب و نیاز خالی نیست. در هیجان حسیات و بزم بی‌تکلف و بعضاً ادب ناشناس، شعر اینگونه زواید سر زده است ورنه اقبال در هر چیز جلوه [و جل جلاله] می‌بیند. در نظر او «هر ورقی معرفت است، هر موجودی آئینه تجلیات احدیت و همه کائنات مصروف نیاز و عبادت»

مقصد از درج مضمون فوق در این کتاب تاریخ امانیه آن است که اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بمطالعه آثار شعراء گذشته و معاصر ذوق فراوان داشت و نیز علامه اقبال شاعر معاصر خود را بنظر قدر می‌نگریست و اشعار او را بدقت می‌خواند و بعض انتقادات بنابر عقیده پاک خودش که نباید شاعر گستاخانه بعض سخن‌ها بگوید، می‌نمود.

سنگ مرمر افغانستان

در شماره (۱۳) اخبار امان افغان مورخ دوشنبه (۸) ماه سرطان سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۷) ذیحجه الحرام ۱۳۴۳ و موافق (۲۹) جون ۱۹۲۵ ع تحت عنوان سنگ مرمر سبز مضمونی باین عبارت درج است:

«شنیده می‌شود که بعض تجارت‌خانه‌های بلژیکی برای گرفتن امتیاز سنگ مرمر وطن عزیز ما که بنام‌های مختلف درین مملکت مشهور هستند و مشهورترین آنها سنگ‌شاه مقصود قندهار است که وجود صنعت تسبیح سازی و حجاری را در قندهار ایجاد نموده است و در دیگر نقاط مملکت نیز بکثرت پیدا می‌شوند، تشبثات کرده ولی هنوز حکومت راضی نشده است که امتیاز آن را بدهد.

سنگ‌های قیمت‌بهای این مملکت چه از روی تنوع و چه از روی قشنگی و نقش و نگار طبیعی و نرمی و شفافی نهایت زیاد هستند و آنچه به هر طفل کابل هم معلوم است سنگ‌های خواجه بغرا و غیره خیلی توانگر است، ولی اصل مسئله استفاده خود ما از آن است. بهترین صورت آن متخصص طلبیدن و معدن را بحساب خود بکار انداختن و بخریداران خارج فروختن است و نقلیات مناسبی احداث نمودن. چه معادن بدون نقلیات سنگ‌هایی است که بسر خود باید زد.»

از طرز عبارت معلوم است که ریخته قلم مبارک خود اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی باشد، چه به همین منظور در سفر هشت ماهه خود ماشین‌های حجاری خریداری نمود.

درگذشت دیش بند هوداس

دیش بند هوداس یکی از زعما اهل هنود هندوستان بروز دوشنبه (۲۵) ماه جوزای سال ۱۳۰۴ ش مطابق (۱۵) جون ۱۹۲۵ ع در اثر سکتہ قلب در هندوستان درگذشت. در جریده امان افغان کابل مورخ دوشنبه (۸) ماه سرطان ۱۳۰۴ ش مطابق (۲۹) جون (۱۹۲۵) ع خبر درگذشت او باین عبارت نشر شده است:

«دیش بند هوداس که یک لیدر معروف از لیدرهای وطنخواه اهل هنود بودند، و می‌توان گفت که در محبوبیت جمهور شخص دوم بعد از مستر گاندهی بود. بنابر کسالتی که داشت بتاريخ (۲۵) جوزا دفعتاً حرکت قلبش استاده، وفات کرد. وفات مشارالیه در ملیون هند ایجاد حزن و تألم شدیدی نموده است. ما هم از فوت همچہ یک شخص بزرگ وطنخواه که حیاتش در راه آزادی وطن گذشت متأثر گشته در اظهار تأسف با برادران هندی خویش شرکت می‌نمائیم.

مسدس ملا مستغنی در مدح بچہ سقو

ملا عبدالعلی مستغنی که از گزارش احوال او در ختم این سطور متذکر می‌گردیم از شعراء نعمت پرورده خاندان اعلیحضرت امیر حبیب‌الله خان و اما از سخت‌ترین افراد منکرین نعمت و احسان بود. زیرا در ایامی که بچہ سقو دزد تاج و تخت افغانستان را غصب کرد، تمام حقوق احسان‌خاندان ولی‌النعم خود را فراموش کرده برای خوش ساختن دزدان نظم مسدس بمدح بچہ سقو گفت و در ضمن آن بزرگ‌ترین پادشاه استقلال بخشای مملکت را که تا هنوز در قندهار استقرار داشت و مجدداً به سلطنت قیام و اقدام نمود به بدترین کلمات خصم دین، منحوس بی‌ناموس، خوک بدخواه دین، منکرقرآن، مادرخطا، قاتل، پدرسگ یاد نمود و تمام اهالی کابل را با یک عالم هیجان و بیقراری آورد و بزرگ‌ترین خیانت در حق پادشاه ولی‌النعم غازی و غمخوار حقیقی اسلام و برضد حیثیت و شرافت افغانی و اسلامی نمود. و برای اینکه سند اثبات بدبختی و شقاوت ملا عبدالعلی مستغنی را در مرور تاریخ بجهت شرمساری ابدی آن شاعر حق‌ناشناس بیادگار گذاشته باشیم، اینک عیناً نقل و درج کتاب می‌نمائیم تا همه در باب سخن از آن انتباه گرفته در هیچ زمان مصدر چنین سهو و لغزش نگردند و از چنین روش ناعاقبت اندیشانه سخت احتراز و اجتناب ورزند. چه دوره امانیه گذشت ولی صفت وفاداری استاد قاسم خواننده و ترک وفاداری ملا مستغنی از یاد ملت افغان نخواهد رفت.

و این است مسدس ملا مستغنی شاعر خائن، کذاب نمک بحرام:

باز گیتی را یکی صاحبقران آمد پدید اژدها صولت یلی رستم توان آمد پدید
نادر دوران خود شیر ژیان آمد پدید حامی دین شوکت اسلامیان آمد پدید
فخر کوهستان حبیب‌الله خان آمد پدید
قاتلت ای کافر خوک امان آمد پدید

آمد آمد شیر ملت جوهر شمشیر ملک فرد دانشمند کشور صاحب تدبیر ملک
شد شکوه ملک و ملت باعث تعمیر ملک لائق اورنگ افغان شاه دوران میر ملک

آنچه دل اندر دعا می‌خواست آن آمد پدید

قاتلت

دمبدم رجم امان‌الله شیطان می‌کند شهر کابل پاک ازین ناپاک‌دینان می‌کند
هر طرف از خون ناپاکان گلستان می‌کند ملک در حین زمستان نوبهاران می‌کند

باز جانی در تن افغانیان آمد پدید

قاتلت

آفتاب عدل عالم را منور کرد باز غیرت حق از کنار فضل سر برکرد باز
دهر فارغ از امان‌الله کافر کرد باز ملک افغان پاک ازین قوم بد اختر کرد باز
خسرو شایسته عصر و زمان آمد پدید

قاتلت

ای مسلمانان امان‌الله کافر بوده است منکر قرآن و بدخواه پیمبر بوده است
دون‌تر در عقل و فکر از هر برادر بوده است شاهیش معلوم کرد این چارپا خر بوده است
جهل و بی‌تدبیری اش از همگنان آمد پدید

قاتلت

بر مسلمان ظلم‌ها این نامسلمان کرده بود کفر ظاهر بر ملا بدعت نمایان کرده بود
آه ناموس وطن بی‌پرده عریان کرده بود مومنان را رخنه‌ها در دین و ایمان کرده بود
ملک را یکباره گی امن و امان آمد پدید

قاتلت

ننگ و ناموس وطن یکباره گی برباد کرد کاخ کفر و بدعت ناپاک دین بنیاد کرد
عالم اسلام را خونین جگر ناشاد کرد کافران این بدرگ مادرخطا دل‌شاد کرد
جوهر تیغ شجاعت ناگهان آمد پدید

قاتلت

دختران نوجوان را کرد بیرون از وطن کرد قوم و ملت افغان جگرخون از وطن
داشت چشم رعب و هیبت ربع مسکون وطن برد ننگ و غیرت این بد ذات ملعون از وطن
از وطن ناگاه کافر کش جوان آمد پدید

قاتلت

رفته بود از دست ناموس مسلمان رفته بود غیرت و ننگ و شرف از قوم افغان رفته بود
از مسلمانان کمال دین و ایمان رفته بود عقل از پیران و همت از جوانان رفته بود
شیر غیرتمند ناگه از میان آمد پدید

قاتلت

تا چها این بدرگ مادرخطا بودش بدل غیر بی شری نمی دانم چها بودش بدل
او ازین بد ذات بدرگ کارها بودش بدل از برای رفع دین صد ماجرا بودش بدل

کز شمال شهر فریاد و فغان آمد پدید

قاتلت

کرده بود از پیکر اسلام کافر سر جدا سر جد آباد از تن ناپاک این کافر جدا
کرد ابنای وطن بدرگ از یکدیگر جدا از پدر فرزند کرده، مادر از دختر جدا

باز جسم قوم را روح روان آمد پدید

قاتلت

در وطن صد رنگ بدعتها بپا کرد این خبیث قوم با این سگ چها کرد و چها کرد این خبیث
بر مسلمان روز و شب جور و جفا کرد این بیث عالمان را قتل بین ناروا کرد این خبیث

ای امان خوگ وقت الامان آمد پدید

قاتلت

یارب این بدخواه دین زار و زیون بینم بچشم جسم ناپاکش طپان در خاک و خون بینم بچشم
سر بکفر افراشت زودش سرنگون بینم بچشم آنچه در دل می خواست می خواهم کنون بینم بچشم

مستحق منزل دارالامان آمد پدید

قاتلت

گر تو از صلب پدر ای سگ پدر کشتی چرا بازش اندر خواب راحت بی خبر کشتی چرا
روبه پر مکر و کید آن شیرنر کشتی چرا کافر بیداد گر آن دادگر کشتی چرا

خون آن شاه شهید میزبان آمد پدید

قاتلت

کی بدین سان غول نادان چشم دوران دیده است این چنین بی عقل گوش هیچکس نشنیده است
شیطنت را این دنی عقل و خرد فهمیده است زین سبب عالم ازین مادرخطا رنجیده است

این زمان ای قلب روز امتحان آمد پدید

قاتلت

کشتنی ای مسلمین این خوگ کافر گشته است ملت افغان از و در خون شناور گشته است
قوم ازین منحوس بی ناموس بی سر گشته است خانه بی دیوار و در گنجینه بی زر گشته است

کشتن این خصم دین ای دوستان آمد پدید

قاتلت

شاه شد این بد سرشت ایوای شاهان را چه شد کج ادائی کرد سران کج کلاهان را چه شد
حکمرانی می کند این خیر مردان را چه شد شد زنا بی ستر غیرت مند افغان را چه شد

وقت ننگ و غیرت پیر و جوان آمد پدید

قاتلت

ملک ویران ساز جهل رهنمون می‌گویدش
قوم وملت رنجه کن اقبال دون می‌گویدش
زنده کس مگذار فال بدشگون می‌گویدش
بر مگر از کفر بخت واژگون می‌گویدش

شو مسلمان زود مرگ کافران آمد پدید

قاتلت

دختران بی‌ستر ای وای از وطن گشتی برون
مردها می‌مرد تا از خانه می‌گشتی برون
کاش می‌مردند با ستر و کفن گشتی برون
کاش جان ملت افغان ز تن گشتی برون

خیل مردان آخر از جمع زنان آمد پدید

قاتلت

می‌شود هر لحظه این کافر مسلمان دروغ
این منافق می‌خورد سوگند و قرآن دروغ
می‌فریبد این و آن هر دم به پیمان دروغ
باشدش دین غلط اسلام و ایمان دروغ

اینک‌ای کذابوقت راستان آمد پدید

قاتلت

بلشویکی در وطن زین خاک کافر شد رواج
زین خبیث اندر مکاتب درس دختر شد رواج
بشت لب ماندن ازین شوم بداختر شد رواج
زن سر و پا عور ازین پا و بی‌سر شد رواج

ای بسا بدعت کزین ننگ شهان آمد پدید

قاتلت

جهل غالب گشت عقل دوربین از پا فگند
کذب و شک بسیار شد صدق و یقین از پا فگند
شد مسلط کفر بی‌باکانه دین از پا فگند
اهل بدعت یافت قدرت مسلمین از پا فگند

این‌شیاطین را کنون رجمی بجان آمد پدید

قاتلت

خوک کافر گشت و آئین مسلمانی گذاشت
عاقبت چون بایش این منزل فانی گذاشت
کارها را طرح بر قانون نصرانی گذاشت
اینقدر بدعت چرا از خود بنادانی گذاشت

یعنی خواهد هر دم‌شاز هر زیان آمد پدید

قاتلت

کشت این‌شیر زیان من زنده می‌گردانمت
این متاع غم به هیچ ارزنده می‌گردانمت
عمر با نام بد پاینده می‌گردانمت
ای‌قبای پادشاهی ژنده می‌گردانمت

یعنی خواهد هر دم‌ش از هر زیان آمد پدید

قاتلت

راست می‌گویم اگر بی‌دین و ایمان گویمت
صدق می‌باشد اگر ابلیس و شیطان گویمت
نا مسلمانم گر ای کافر مسلمان گویمت
جاهلت می‌خوانم و بی‌عقل و نادان گویمت

باش مستغنی باین نام و نشان آمد پدید

قاتلت

سر بکفر ای تخم ناپاک زنا افراشتی تخم بدعت در دل ابنای ملت کاشتی
در دل ای مفسد خیال کفر و بدعت داشتی کم کم احکام شریعت از میان برداشتی
نو بهارت را کنون فصل خزان آمد پدید
قاتلت

خصم دین محمود طرزی گشت استاد تو خوک کرد این محمود نامحمود ارشاد تو خوک
کفر بود این کافرکیش بنیاد تو خوک کاش در افغان نمی شد کاش ایجاد تو خوک
از مسلمانان چنین کافر چسان آمد پدید
قاتلت

عبدالواحدخان [برادر کهتر صوفی عبدالحق خان بیتاب] که در نه ماه حکمرانی بچه سقو کاتب دفتر ملک محسن والی وزیر دست میرزا نورمحمد سردفتر کار می کرد گفت: در برج شمالی ارگ کابل در حالیکه استاد قاسم بحضور بچه سقو ابیات آن وقت مانند:

شمالک می زند با برگ شالی عجب شمشیر کده سمت شمالی

را با ساز می خواند، اوراق ملا مستغنی بامر بچه سقو بالای آرمونیه او حاضر آورده گذاشته شد تا بخواند. استاد قاسم خیلی جرئت ورزیده از سرائیدن ابیات مذکور ابا ورزید و به بچه سقو گفت: من از سه پشت نمک خوارشان بودم، قطعاً خوانده نمی توانم و ملا مستغنی هم نمک خوارشان بود و زمانی اگر خدا نکرده شما نباشید در حق شما نیز می گوید.

بچه سقو با آنکه بی علم و بی سواد محض بود از برکت چوکی شاهان افغان و صحبت بعضی از پهلونشینان خردمند رویه حق پسندانه استاد قاسم را تمجید کرده گفت: اگرچه مطرب هستی به وفاداریات آفرین. و تا امروز نام نیک استاد قاسم زبان زد خاص و عام و برعکس ملا مستغنی منفور تمام طبقات است. و این مطلب را بتاريخ بیست ماه جدی سال ۱۳۴۹ ش بخط و امضاء خود نگاشته به نگارنده این تاریخ سپرده است.

عبدالواحدخان مذکور در نگارش خود از بچه سقو عبارت امیر حبیب الله خادم دین و پیشگاه معدلت دستگاه شهنشاهی یاد کرده و ممکن جنبه تمسخر داشته باشد. نظم مسدس مذکور و یادداشت حافظ نورمحمد کهگدای سرمنشی عهد سلطنت اعلیحضرت محمدظاهرشاه از کتابچه یادداشت عبدالواحدخان مذکور نقل و درج این کتاب گردید. زیرا که اشخاص مذکور در سال سقو وارد دربار و شامل اسرار بودند، و اقوال شان کاملاً صحت دارد.

درج مسدس آن‌شاعر بدسرشت که از رذیل‌ترین افراد خائن آن دوره است، قطعاً قابل آن نیست که در یک کتاب تاریخ درج و ضبط گردد و چون این گزارش زشت و نجس در سال سقو در هر محفل مورد بحث و گفتگو و هیجان و بیقراری مردمان نجیب و شریف جامعه افغانی شده و روز انتقام را از خداوند متعال مسئلت می‌نمودند، به همان مناسبت که مورد اعتراض جویندگان تاریخ واقع نگردد، عیناً سراپا درج کردم. زیرا که عبدالکریم مستغنی پسر او عین همین گونه خیانت را در حق اعلیحضرت محمدظاهرشاه نیز نمود و مورد نفرت عام و خاص قرار گرفت.

عبدالعلی مستغنی بعد خاتمه سقوی از خوف طرفداران اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از کابل به هندوستان گریخت و از طرف اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی بنا بر سیاستی که انگلیسان او را باردگر بر ضد پادشاه افغانستان تحریک ننماید، ظاهراً عفو کرده بکابل خواست و بنام عضو و در حقیقت بصورت نظریند شامل اعضاء انجمن ادبی کابل نمود.

حافظ نورمحمد بن صوفی نورعلی پیزاردوز ساکن کوچۀ اندرابی کابل که در عهد امانیه کاتب دارالتحریر حضور و در سال سقو بدربار دزدان راه داشت و نظر به سابقه خدمت، در عهد سلطنت اعلیحضرت محمدظاهرشاه رتبه سرمنشی حضور یافت، در یادداشت‌های خود که اصل آن توسط عبدالواحدخان برادر صوفی عبدالحق‌خان بیتاب به نگارنده تاریخ امانیه (وکیلی فوفلزائی) رسیده با اندک تبدیل و تلخیص عبارت نقل کرده، درج می‌نمایم و مذکور چنین نگاشته است که:

«ملا مستغنی در سب و دشنام، شکننده شان قاآنی است. مسدس او که از طمع و حرص و کثرت تعصب و عداوت و آمال‌شوم سیاسی بتحریک شیرجان وزیردربار بچه سقو، آقا سیداحمد، قاضی عبدالحق مؤلف سرچشمه گرفته و بالفاظ رکیب ترکیب بند گردیده، چاشت گاهی در قصر گلخانه بحضور ممدوحی ملعون خود باریاب گردیده بعد تعظیم و کرنش کاغذی از بغل بدرآورده بسرودن این مسدس آغاز کرد. چند بیبی که خواند چندان مورد پسند بچه سقو نیامده گفت بس. امروز شیرجان وزیردربار باثر مریضی نیامده و آقا سیداحمد بمأموریت ناگهانی گماشته شده بود، حاضر دربار سقو نبودند. از اتفاقات سید جعفر که آن وقت سرمنشی بود حاضر و مخاطب بچه سقو قرار گرفته، سقو ازو پرسید که به ملا چند داده شود. سیدجعفر سرمنشی گفت ده رپیه. بچه سقو گفت یکصد رپیه به ملا انعام داده شود.

مستغنی که منتظر صله و آفرین به کنجی نشسته بود، سیدجعفر او را طلبیده فرمان را بین پاکت سرسته باو سپرد. مستغنی نزد سید برهان‌الدین خزانه دار شتافت. سید جعفر به تازه‌گل وردک که یکی از اردلیان جسور و معتبر بچه سقو بود گفت برو از ملا مستغنی شیرینی خود را بگیر. تازه‌گل از عقب مستغنی شتافت. مستغنی از فرط خوشی و هم ابراز عالی همتی می‌خواست که دوصد رپیه به اردلیان سقو شیرینی بدهد و تصورش اینکه آیا در فرمان چه مقدار مبلغ نوشته باشد. وقتی فرمان را می‌گشاید می‌بیند صد افغانی نوشته است سخت خجالت کشید و همان مبلغ نیز به شیرینی اردلیان که مانند ملائک عذاب اطراف او را گرفته بودند صرف گردید و فقط بار خجالت بدوش مستغنی باقی گذاشت.

عبدالولی عاشق برادر کهنتر عبدالعلی مستغنی که در مطبعه دولتی کابل سوابق طولانی خدمت داشت و انصافاً مرد نهایت شریف و نیک اخلاق بود، در یک روز در برابر پرسش نگارنده این کتاب (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی) از فضیلت برادر بزرگ خود یادآور شده و از اشتباه بزرگ او بعبارت مختصر گفت: برادرم مستغنی که اصلاً او را شیرجان رذیل فریب داده بود، بدربار بچه سقو راه یافت و نظم مسدس گفت. بچه سقو گفت هر روز بدربار بیاید.

هفته دیگر که برادرم بدربار رفت، بچه سقو او را نشناخت و گفت این کیست؟

شخصی گفت این همان ملا است. بچه سقو گفت: شاعر جور هستی امروز چه آوردی؟

یعنی دگر شعر گفته ئی. مستغنی گفت امروز چیزی نیاورده ام. بچه سقو گفت بنشین. حافظ نورمحمد مذکور در یادداشت خود علاوه کرده می گوید: مستغنی خود را محروم بوستان و مردود آتش دیده، فهمید که پشیمانی سودی ندارد. با یک دنیا شرمساری از همان روز به تهدید جوانان حق شناس مقابل شده، از ترس خجالت دیگر تا آخر دوره سقوی از خانه بدر شده نتوانسته، بکنجی خزیده مخفی بود.

در ایام واپسین دم موت هرچه که در اوقات صحت درین مسدس جویده بود، از دهنش بدر تراویده و حاضران را بمکافات عمل بصورت عین البقین قانع ساخت و بحیات پرننگ و عار خاتمه داده و نام بد را از خود بیادگار گذاشت.

بقد خود بریده از ملامت لباسی تا بدامان قیامت

مستغنی در ماه دلو ۱۳۱۰ ش و بار دیگر در ماه دلو سال ۱۳۱۲ ش مریض و هردو بار در شفاخانه قلعه باقرخان [حصه اول جاده میوند حالیه] دفعه اول به همراه میرزا محمد یعقوب خان والی کابل در یک اتاق بستری و دفعه دوم با دیگر مریضان هم اتاق بود و در ایام اخیر حیات مرض هکک پیدا کرده از دهانش مواد غایطه مانند مواد غایطه اطفال برمی آمد. کسانی که از دربار برای عیادت والی کابل^۱ می رفتند، اخلاقاً از حال ملامستغنی نیز می پرسیدند و او را بدان حالت دیده حیرت می کردند و در غیاب می گفتند: این همان چیزی است که در حضور بچه سقو خورده بود و حالا از دهانش برمی آید.

مستغنی بتاريخ دوشنبه (۲۰) ماه حوت سال ۱۳۱۲ ش مطابق (۲۵) ذیقعه ۱۳۵۲ ق بعمر (۶۰) سالگی در شفاخانه واقع قلعه باقرخان شهر کابل مرد و دوبار در آنجا بستری شده بود.

در سال ۱۳۴۱ ش وقتی صفحات کتاب هنر خط را ترتیب می دادم، بنابر علائق ملی چند رباعی او را بخط خود نوشتم و بعبارت علامه عبدالعلی مستغنی از وی نام بردم و بر خود می گفتم که او بنابر عقیدتی و یا مجبوریتی از بچه سقو مدح کرده است و نباید انقدر ملامت کرد و وقتی نظم مسدس او بدست آمد و

^۱ محمد یعقوب خان در عهد امانیه مدیر شخصیه وزارت حربیه و در اوائل دوره سلطنت نادرشاه والی کابل و رئیس تنظیمیه سمت شمالی و در شفاخانه قلعه باقرخان کابل چندی مریض و شام یکشنبه ۱۶ حوت ۱۳۱۰ مطابق (۲۸) شوال ۱۳۵۰ ق وفات یافت و در همین وقت نیز مستغنی مریض و کثافات از دهانش برون می آمد

چون زشت‌ترین کلمات بشان اعلی‌حضرت امان‌الله‌شاه غازی گفته است، جداً ترک علائق نموده، مستغنی را در این کتاب تاریخ از جاهل‌ترین و بدبخت‌ترین افراد معرفی می‌کنم. مذکور پسر مفتی رمضان بن ملا قضا بن ملارسل و در سال ۱۲۹۳ق متولد و در سال ۱۳۱۵ق به شعرگویی آغاز و در سال ۱۳۲۹ق مصحح مطبوعه سراجیه، و از خوان احسان دودمان سراجیه بهره‌مند گردیده است. و چون شخص پست فطرت بود تمام‌الطاف و احسان آن‌خاندان را نسبت بخود و پدر خود فراموش کرده راه شقاوت و بدبختی در پیش گرفت.

خبر یازده سرطان سال ۱۳۰۸ش

متصدی اخبار حکومت سقوی خبر مرتبه روز سه‌شنبه (۱۱) ماه سرطان سال ۱۳۰۸ش مطابق (۲۵) محرم‌الحرام ۱۳۴۸ق و موافق (۴) جولائی ۱۹۲۹ع را بقرار این عبارت نشر کرده است:

«اقوام هزاره بهسود و دایزنگی تا حال بیعت صحیحی بحکومت مرکزی نداده بودند. و در اطلاعات سابق خود اشاره نموده بودیم که از طرف حکومت از جهت خیراندیشی یک هیأت تنظیمیه اصلاحیه در آنجا روانه شده تا از روی مواسا بآنان پیش آمده از راه اصلاح معامله نمایند. محرکین چون میل عمومی اهالی را بحکومت عادلانه مرکزی دیدند با یک حصه نفری ناگهانی و بی‌اثری در حدودات سرچشمه و کوتل اونی هجوم آورده بودند. از وزارت جلیله حرب باستیذان حضورشاهانه [بچه‌سقو] جناب سردار اعلی معین‌السلطنه صاحب حمیدالله [برادر حبیب‌الله بچه‌سقو] شخصاً با یک تعداد عسکر قبیل بسواری موتر بمداغه آنان تشریف برده بیک حمله تمام آنها را پراکنده و معدوم نمودند و آلات حربی و غیره اشیاء از آنها که در حین پسپا شدن شان بدست عسکر غیور معیت سردار صاحب آمده بود با یک نفر منصبدارشان و چندین نفر دیگر را کشته و گرفتار نموده بمركز آورده اند.

قوای مقابل تماماً مضمحل و پاشان گردیده که اثری از او شان نمانده و از حضور سردار اعلی برای ما بقیه اقوام که مائل به حکومت اسلامی خودها شدند برای هیأت محترم اصلاحیه فرامین موعظه و هدایات لازمه ارقام و ارسال گردید و نیز یک عده عسکری پس از وقوع واقعه از حضور ملوکانه بقوت‌الظهر حضور سردار اعلی سوق داده شده و در سرچشمه گذاشته ذات‌شجاعت ما بی‌روز گذشته [دوشنبه ۱۰ سرطان ۱۳۰۸ش] بحضور ملوکانه شرف حضور بهم رسانیده واقعه مذکور را بعرض رسانیدند.»

نگارنده این تاریخ از زیان دوسه نفر از مردم تکانه و جلیز شنیدم که در یک روز خود بچه سقو آمد و ما فرار کردیم و بچه سقو در تکانه سیدقاسم نام را که برای مبارزین هزاره نان می‌فرستاد از خانه اش برآورده بدهان قریه بدرخت آویخت و این واقعه را (۹) سنبله یاد می‌کردند. وقتی که به مندرجات اخبار آن سال متوجه شدم معلوم گردید که خود حبیب‌الله بچه سقو بدانطرف نرفته و برادرش حمیدالله رفته بود و بغالب گمان که سیدقاسم را بروز یکشنبه (۹) سرطان مطابق (۲۳) محرم ۱۳۴۸ق غرغره کرده است. از زبان غلام‌محمد سپاهی ولد نیک‌محمد ساکن چهاردهی که از جمله هشت نفری و در فصل تموز واپس بخانه آمد در همان وقت شنیدم که گفت: برادر بچه سقو در تکانه و جلیز آمد و وقتی بطرف ما متوجه

شد گفت: اینها که هستند که اینطور لچ و لپر استاده اند. یعنی تفنگ و کارتوس ندارند؟ صاحب منصب‌ها گفت مردم قومی چهاردهی اند. حمیدالله گفت در صورتی که اسلحه ندارند واپس فرستاده شوند و چون اطمینان نداشت ما را واپس فرستاد و بعوض ما عساکر مسلح کوه‌دامانی خواست. و در همین شماره در خصوص سمت جنوبی می‌نویسد: عساکر ما بطرف گردیز عنان عزیمت گشاده با یک جوش اسلامیت کارانه در خروش آمده، بمبارزه قلیلی افواج ضلالت امواج محمدنادرخان را شکست مدهشی داده، چون آنها به محاذهای غیوران راه اسلامیت [یعنی دزدان آدم کش سقوی]، تاب مقاومت نداشتند با انفعال و خجالت عقب نشستند، خود محمدنادرخان هم با برادرانش بکدام سمت مجهول مفرور شده، جناب محمدصدیق خان نائب‌سالار باعسکر غیور و باقی اقوام شجاع بهادر مذکور گردیز را با اسلحه و جباخانه زیاد متصرف گشتند و دوازده قوم سمت جنوبی را طرفدار حکومت مرکزی ساخت و می‌گوید اقوامی که در شکست سردار محمدنادرخان با قواء سقوی کمک کرده اند عبارت انداز: سلیمان‌خیل، سلطان‌خیل کتواز، منزئی علی‌خیل کتواز، صالح خیل زرمت، ماموزائی و غیره علی‌خیل زرمت، کوچی خوازک کوچی لندی، رای زرمت، میلن علی یارخیل علاقه گردیز، ابراهیم‌خیل زرمت، پایان گردیز، طایفه زالو قوم علی‌خیل، اقوام اندری، طایفه سهاک، اقوام جدران، دری خیل، فخری، تاجک سلطان‌خیل علاقه کتواز.

شرح مضمون فوق در همچه کتابی که از جانب یکنفر افغان نوشته می‌شود اگر که لازم نیست و اما اینکه در زمان‌های بعد خوانندگان و جویندگان واقعات سال ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ ش بر مسائل کلی و جزئی مشتبه و متردد نگردند، ناچار بطور غالب عیناً و قسمتی را با اندک اختصار و تبدیل کلمات درج صفحات نمودم و جملات زشتی را که هیأت مطبوعاتی سقوی بشان عشائر طایفه پبنتون و بعضی قهرمانان آن وقت نسبت داده اند، چونان عکاس اقوال و اعمال خود را در آینده نزدیک دیدند همین کفایت می‌کند که از تشریحات بیشتر در حال لزوماً باید انصراف ورزید.

مناسبات افغانستان و اتحادشوری

در سلسله نگارش خویش بخصوص دوره درخشان امانیه از آغاز مذاکرات معاهدات و دوستانه فی‌مابین دولتین افغانستان و اتحادشوری شرح مزید دادیم و این اساس متین دوستی متقابل امان‌الله‌شاه غازی و لینن در دوره حکمرانی سقو نیز تائید و تصریح گردید. متصدی اداره حبیب‌الاسلام خبری را باین مضمون نشر کرده است که درج آنرا در این کتاب تاریخ از حد ضروری می‌دانم و می‌گوید:

«سفارت کبرای حکومت جمهوری‌شوری در کابل به وزارت امورخارجه افغانستان رسماً اطلاع داده و سواد نطق کمساریت عمومی ملی اتحادشوری را که در مجمع خود نموده بود فرستاد. و مطلب این است:

«مناسبات ما به افغانستان مطابق گذشته در جریان است و در این انقلاب داخلی افغانستان حکومت شوری هیچگونه مداخله نخواهد کرد که حکومت علیه اشتراکیه‌شوری مداخله در معاملات داخلی

افغانستان نخواهد کرد. چه حکومت اتحادشوروی مناسبات دوستی با ملت و حکومت افغانستان دارد نه با شخص امان‌الله‌خان^۱، لهذا اگر حکومت شوروی حقیقتاً معاونت مادی و معنوی بطرف مقابل حکومت مرکزی^۲ نمی‌کند حقیقتاً دوست ملت افغانستان است.»

یعنی کمک کردن با بچهٔ سقو، دشمنی با ملت افغانستان است. اما حکومت بیخرد سقوی با وصفی که چند تن مشاورین نیمه هوشیار در دستگاه خود داشت بمعنی این رمز سیاسی پی نبرده است.

تجدید عهد و حسن عقیدت مردم سمت شمالی کابل به حبیب‌الله بچه امین‌الله سقاء

درین‌شکی نیست که حبیب‌الله دزد پسر کلان امین‌الله سقاء ساکن قریهٔ کلکان کوه‌دامان سمت شمالی کابل بکمک و همراهی و امداد پولی ملکان و خانان سمت شمالی و عدۀ زیاد ملاها و مشائخ آن سمت و دستگیری بعضی از وزراء مقتدر و جنرال‌های خائن و مشائخ صاحب‌غرض کابل، دستگاه سلطنت بزرگ افغانستان را غصب و نه ماه در یک قسمت از شهرها و ولایات افغانستان بهمدستی تمام اشرار و مردمان پست فطرت و ضعیف‌العقیده و ضعیف‌النفس حکمرانی نمود، تا آنکه خودش و جمیع همراهانش باوضاع خیلی فجیع کشته و تباہ و تاراج شده نام بد ابدی را بر خود کماهی کردند.

نگارندهٔ این تاریخ در سالیان بعد از دورهٔ سقوی از زیان یک تن خان‌زادگان صادق‌القول ساکنان کوه‌دامان این حکایت بعین و ثاقت شنیدم که گفت: اهالی کوه‌دامان باوصف همه علائقی که با بچهٔ سقو و سیدحسین داشتند و از اول با وی همراهی و همدستی کرده بودند، اما افراد عاقبت‌اندیش و واقع‌بین از خوف قندهار که مرکز بزرگ سلطنت‌های قدیم افغانستان و احتمال کامیابی مجدد امان‌الله‌خان و علی‌احمدخان می‌رفت، ظاهراً آنقدر علائق مزید از خود در استقرار حکومت سقو ابراز نمی‌کردند تا مبدا روزی مورد بازخواست شدید واقع نگردند و روزی که بچهٔ سقو علی‌احمدخان را در قندهار دستگیر کرده بکابل آورد و بوضع خیلی قهارانه و وحشیانه به بازارها گشتانده بدهان توپ بسته اعدام نمود.

این وقت مردم کوه‌دامان بطور عموم و با تفاخر می‌گفتند: بعد ازین کسی نخواهد بود که بمقابل بچهٔ سقو استاده شده بتواند، چه آخرین قدرت افغان قندهار بود و آن از بین رفت. یعنی از تاریخ اواسط ماه جوزای سال ۱۳۰۸ ش نه تنها مردم کوه‌دامان و چاریکار بلکه تمام حصص کوهستان و بولغین و سنجن و درنامه و پنجشیر چنانکه قبلاً هم ارتباط همکاری داشتند مطابق آن پندار که ب شرح رفت مجدداً

^۱ سبب این اشارت چنان است که اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی پادشاه بزرگ افغانستان برای مفاد ملت و مملکت افغانستان با دولت روسیه‌شوروی و دیگر ممالک دنیا معاهدات دوستی نموده و کدام مفاد شخصی خود را منظور نداشت و نه این دوستی جنبهٔ شخصی داشت. چه همینکه برای استقرار سلطنت مجدد خود به هیچ قدرت خارجی متصل نگشت بطور مطلق ثابت کرد که با هیچ مملکتی رابطهٔ دوستی شخصی ندارد و محض مفاد ملت و مملکت را توقع دارد و نیز از فحوای عبارت اخیر دانسته می‌شود که ممکن وزارت امور خارجه سقوی گفته است اگر دولت شوروی واقعاً دوست است باید با ما کمک کند. چون حکومت سقوی برای تخریب افغانستان قد علم کرده بود حکومت شوروی جواب صاف داده گفته است همینکه کمک نمی‌کنیم عین دوستی ما به ملت و مملکت افغانستان است. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

^۲ سقویان چون در سرتاسر افغانستان دست نیافته بودند ادارهٔ اخبار وقت اصطلاحی داشت که حکومت سقوی را غالباً حکومت مرکزی یاد می‌کرد و معنی اش اینکه کابل را در تصرف دارد و الا می‌بایست که دولت پادشاهی افغانستان یاد می‌کرد.

حاضر شدند که تجدید عهد و اطمینان تقویت بحکومت سقو بنمایند. زیرا که در همین ایام محمدنادرخان سپهسالار سابق در سمت جنوبی به حملات ضد قواء سقوی آغاز کرده و معنویات سقو را ضعیف گردانیده بود و دیگر اینکه در ماه قوس و جدی و دلو سال ۱۳۰۸ ش وقتی که حکومت نادرشاهی میخواست محمدولی خان وکیل مقام سلطنت عهد امانیه را تحت محاکمه بگیرد، مردم سمت شمالی توسط میرزا محمدیعقوب خان والی کابل رئیس هیأت تنظیمیه سمت شمالی، عریضه‌ای نوشته تقدیم کردند که یعنی این انقلاب اساساً بتوسط محمدولی خان بعمل آمده است و از طرز عبارت شان مشهود گردید که اهالی کوه‌دلمان و کوهستان بیدخل و بیغرض است. نگارنده این تاریخ معتقدم و همه اهالی این ملت می‌دانیم که به تحقیق محمدولی خان بن ابوالفیض خان دروازی در انقراض سلطنت امانیه و انقلاب سال ۱۳۰۷ ش مسئولیت نهایت بزرگی دارد که هیچکس او را تبرئه کرده نمی‌تواند. ولی بصفت یکنفر تاریخ نویس محقق و راست گوی ازین حقیقت نیز نمی‌توان و هم نباید اغفال ورزید که مردم سمت شمالی علی‌العموم باستناد معتبرترین وثیقه‌ای که بهم هرو دستخط تمام اکابرو مشاهیر خود بتاریخ یکشنبه (۲۶) ماه جوزای سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۹) محرم ۱۳۴۸ ق و موافق (۱۸) جون ۱۹۲۹ ع نوشته به بجه سقو سپرده و او را در اخبار خود بتاریخ پنجشنبه (۲۰) سرطان سال مذکور نشر کرده است هیچگونه جای انکار باقی نگذاشته که مردم آن سمت روزی خود را ازین مسئولیت بزرگ تباهی ملی و مملکتی بری و برکنار بدانند چه این وثیقه که روحیات هیأت سقوی را یکبار دیگر برای براندازی این مملکت قوی ساخته است، بتحریک محمدولی خان نوشته نشده و محض از طرف خود آن اهالی مکرراً و مجدداً بذوق و علاقه تمام نگاشته آمده است. و در وثیقه مذکور باین عبارت نگاشته اند:

«... از روزی که جلوس زیب افزای سریر سلطنت گردیده اند تا حال و تا زمانی که حیات داریم از سر و مال همه را فدای دولت خود را فدا می‌نمائیم و برای فداکاری آماده هستیم تا یک قطره خون خویش را برکاب ریختانده کامیاب مقاصد اصلی خودها شده، رضائیت ذات‌شاه امجد مایان را حاصل نمائیم. از قرار مسموعات ما که اقوام سمت جنوبی باغو و اخلال نادرخان و برادرانش تا اکنون حيله بازی‌های می‌نمایند چون قادر مطلق وضع جغرافیایی سمت شمالی را با جنوبی بوضع و هیأت مقابل تخلیق فرموده و همواره تأدیب و سرزنش آن قوم نابکار بعهد ما اقوام شمالی طبعاً بوده با اینکه افواج ظفر امواج شاهانه برای سرکوبی آن قوم کافی دیده می‌شود لیک ما فداکاران هم می‌خواهیم که بسرکوبی آن مشت جهال مأمور و سرافراز گردیم و به تعدادی که وزارت‌حریبه ما لزوم دانند به حکام این سمت فدایی هدایت فرمایند تا به تصویب حکام خود تعداد مطلوبه را تکمیل و به سمت جنوبی سوق داده بفضل خداوندی دمار از روز گارشان برآریم و رضامندی اولی‌الامرو پادشاه دیندار خودها را حاصل نمائیم مورخ (۹) محرم. ۱۳۴۸»

تاریخ مذکور مطابق یکشنبه (۲۶) ماه جوزای سال ۱۳۰۸ ش است و کسانی که در این ورقه عریضه دستخط کرده اند نام‌های شان از این قرار اند:

میر بهاوالدین سررشته‌دار قلعه‌دار پنجشیر، فقیرمحمد پنجشیری، محمداکرم‌خان و محمدیوسف‌خان خوانین پنجشیری، ملک نورالدین‌خان پنجشیر، خالقدادخان و محمدسرورخان پنجشیری، جانبازخان

سیدخیلی، دوست محمدخان سیدخیلی، محمدحسن خان سیدخیلی، ملک حیدر سیدخیلی، ملک دین محمد سیدخیلی، ملک محمدعظیم سیدخیلی، سیداحمدخان قلعه بایزید، میر سیدمحمدخان بایانی، میر نجم الدین خان چهاریکاری، حاجی احمدعلی خان تتمدره، ملک صمدخان سنجد دره، محمدعباس خان گلپهار، ملک احمدجان متک، ملک رستم خان دولت شاهی، میرک جی دولت شاهی، ملک فقیرمحمدخان دولت شاهی، ملک فضل حق خان دولت شاهی، ملک فقیرمحمدخان دولت شاهی، ملک محمدعلم خان میان شاخ، میرزا فقیرشاه خان، ملک نادرخان، ملک عبدالحمیدخان، رحیم دادخان جبل السراجی، ملک میرزاخان گلپهاری، ملک غفران خان گلپهاری، ملک حمیدالله خان ولد سعدالله خان و عبدالرؤف خان جبل السراجی، محمدعمرخان تتمدره، محمدعمرخان چاریکاری، محمدشریف خان تتمدره عبدالرؤف خان و میر علم خان خوانین پنجشیری، ملک محمدعمرخان خوانین جمال آغه ریزه کوهستان، عبدالغفارخان اشترگرام، محمدنعیم خان سریند جمال آغه، ملک محمدخان اشترگرام، عبدالقادرخان، احمدعلی خان جمال آغه، غلام محی الدین خان جمال آغه، محمدحسین خان اشترگرام، عبدالکریم خان جبل السراجی، میراکبرخان بایانی، سرفرازخان خوانین گلپهاری، نواب خان درنامه، ملک محمدهاشم خان گلپهاری، ملک امیرمحمد بولغینی، سلطان محمدخان درنامه، حاجی شاه ملک خان گیاوه، زرین خان سنجنی، محمدعمرخان بولغینی.

یعنی بقرار این سند تمام اهالی سمت شمالی در مسئله سقو دست داشتند و اینکه رسماً خواهش اجازه سرکوبی سمت جنوبی نموده اند، مردم جنوبی هم بقرار این نشریه حق بطرف بودند که انتقام بگیرند و این سهو از جانب خود مردم سمت شمالی بعمل آمده است و انعکاس این گزارش را در صفحات مربوط به واقعات ماههای قوس، جدی دلو سال ۱۳۰۸ ش و ماههای سرطان و اسد سال ۱۳۰۹ ش در این سلسله نگارش مای توان مطالعه کرد.

حاکم اعلی سمت مشرقی در دوره سقوی

بچه سقو در اوائل ماه میزان سال ۱۳۰۸ ش میرزا محمدیوسف خان تاجک ساکن قریه سیدخیل کوهستان سمت شمالی کابل را که تا این وقت سرمنشی حضور او بود، حاکم اعلی سمت مشرقی مقرر نمود که مختصر شرح حال او را در ختم این خبر خواهم نگاشت. برهان الدین کشکی جلال آبادی در شماره (۱۰) میزان اخبار سقو تاریخ تقرر او را بعبارت بلند بالائی نگاشته که از نظر استعجاب عیناً باید نقل و درج کتاب نمود:

«جناب سرمنشی صاحب حضور اعلی حضرت خادم دین رسول الله که در ایام حکومت سراج المله والیدین مصدر خدمات شایانی شده بودند و در دوره امانیه در ضمن دیگر حقوق تلفی و اغراض پسندی های حکومت امانی جناب ممدوح نیز از کار برطرف و مشغول امور شخصی خود بودند و از ابتدای تشکیل حکومت اسلامیه حبیبیه حضرت معظم له متصدی چنان امور بزرگ و کاردانی های عالی شان شده اند که

حاجت بتذکار نداشته بر همگنان ظاهر و هویدا است که علاوه بر ایفای خدمات مهمه قلمیه ایشان بحضور ذات شاهانه خدمات درستی را در هنگام ریاست تنظیمیه‌شان در لوگر و ایفای دیگر اجراءات متینی را در امور جنوبی فرموده اند اینک در اثر خادم نوازی و تقدیر از خدمات اخلاص کیشان همایونی جناب محمدیوسف خان سرمنشی برادر مهرپرور مرحوم محمدحسین خان مستوفی الممالک بحکومت اعلیٰ سمت مشرقی از حضور مبارک پادشاهی مفتخر و مباهی شده عجالاً بروز دوشنبه (۲۶) ربیع الثانی [۱۳۴۸ ق مطابق ۸ میزان ۱۳۰۸ ش و موافق (۲) اکتوبر ۱۹۲۹ ع] بسواری موتر عزیمت فرمای محل مأموریت شان گردیدند.»

ملا برهان الدین کشکی در ختم خبر مذکور از طرف اداره اخبار تبریک گفته و نوشته است: «حاکم اعلیٰ موصوف در تسلیت خاطر و ارائه خوب افراد نادان آن سامان فوق العاده اظهار جدیت و فعالیت کنند.»

از قریه سیدخیل کوهستان سمت شمالی کابل سه برادر محمدحسین، محمدیوسف و محمدحسن از قوم تاجک در عصر اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان شامل خدمت شدند. میرزا محمدحسین سردفتر سنجش و کوتوال در سال ۱۳۲۲ ق بفرمان اعلیحضرت امیر حبیب الله خان بن امیر عبدالرحمن خان، مرحوم رتبه مستوفی الممالک و نائب سالار نظامی یافت. میرزا محمدیوسف در عهد مستوفی مذکور سرکرده گادی بان‌های سرکاری بود در ماه حوت سال ۱۲۹۷ ش چون جرمی بالای میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک ثابت و بامر اعلیحضرت امان الله شاه غازی در باغ ارگ کابل اعدام گردید. برادر و وابستگان او در مدت ده سال از مشاغل رسمی برکنار ماندند. میرزا محمدیوسف به همین کینه و عناد از آغاز حکمرانی بچه سقو بخدمت آن دزد شیر پیوست و رتبه سرمنشی حضور یافت. بعد از دوره سقوی آیا چه طلسم پیش شد از حبس و قتل معاف و بفرمان اعلیحضرت محمدنادر شاه حاکم کوهدامان مقرر گردید. در ماه جوزا و سرطان سال ۱۳۰۹ ش در واقعه سوم سمت شمالی دست داشت و باز از قتل معاف و محبوس گردید، یعنی کشته شد و از کشته بدتر شد. نگارنده این تاریخ عکسی که از وی در ماه اسد سال ۱۳۰۹ ش توسط سیدمحمد عکاس حضور برداشته شده است، دیده ام و بغالب گمان که در سال ۱۳۳۱ شمسی فوت شده است و اینکه در اخبار سقو از دوره سلطنت امان الله شاه غازی بعبارت حقوق تلفی و اغراض پسندی تذکار رفته است، خواننده بی طرف و مدقی که از جریان ماه حوت سال ۱۲۹۷ ش مطلع می گردد می داند که اعلیحضرت امان الله شاه غازی ملامت نبوده است و این جملات را نباید در تاریخ جا داد. زیرا شواهد و اسناد و مدارک بسیار در دست است و ارباب خبیرت از حقیقت نمی گذرند. یعنی اولین حاکم اعلیٰ سمت مشرقی در دوره سقوی همین شخص است چه قبل از آن جلال آباد در تصرف سقویان نیامده بود و مذکور فقط ده روز بانجا حکومت کرده است.

نشر خبر رسمی حکومت سقوی در خصوص سمت جنوبی

حکومت سقوی بتاريخ پنجشنبه (۱۲) ماه ثور سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۲۲) ذیقعدة الحرام ۱۳۴۷ ق و موافق (۴) می ۱۹۲۹ ع خبری را باین عبارت از کابل در جریده رسمی خود انتشار داد:

قبلاً عبدالعزیز خان سفیر سابق افغانی مقیم طهران و احمد شاه خان پسر سردار محمد آصف خان از حضور مبارک امیر صاحب با فرامین مرحمتنامه برای جناب محمد نادر خان و برادرانش با رویا اعزام شده بودند، بطور سفر خرج آنها و معاش عائله شان مقیم کابل سه لک رپیہ از حضور اعطاء فرموده شده بود. ولی محمد نادر خان که افکار سوء خود غرضانه بدماغش تولید گشته بود، راه مستقیم را ترک گفته از راه پشاور عازم سمت جنوبی شده در آنجا به امید میلان باغراض نفس پرستانه اش اهالی را بنام صلح برعلیه حکومت مرکزیہ اسلامیہ شان تحریک نمود. بالآخرہ چندی از اقوام احمدزائی و منگل را وادار ساخت کہ بمقابل برادرهای اسلامی شان از ریختاندن خون همدیگر دریغ ننمایند، اما حینیکہ آنها به چرخ وارد می شود در اینجا عسکر غیور ما و نفری مجاهدین شاه مزاری و استانکزی و غیره لوگریها بمقابلہ شان پرداخته حق به ذیحق ملحق شده عسکر ما شکست فاحش به آنها وارد نموده توپهای شش پن و تفنگهای ماشیندار با جبهه خانه شان و تعداد کثیر از تفنگهای مفتولین راه ضلالت کہ به میدان خجالت از دست گذر ظاهر صلح نادر خان مانده بود و بدست عسکرمان افتاده سپس وسیله اشخاص راه بلد عسکر ما به خروار خود را رسانیدند، از مرکز قوای لوگر ما یک مفرزه بجانب کوتل تیره سوق داده شد کہ کوتل مذکور را به همین قوه مستحکم و اشغال نمودند و در عین زمان بطرف جنوب کوتل مذکور چند باب خیمه و جبهه خانه و بارگیر کہ از جانب مقابل روانه چرخ بود بدست عسکر ما افتاده و در نتیجہ محمد نادر خان و نفری معیت او بکدام طرف مجهول فرار شدند.

در اثر قضیہ فوق جناب محمد صدیق خان^۱ فرقه مشر سابق سمت جنوبی از موقع استفاده نموده با بیانات بشارت آمیز فوق وارد کابل و بحضور مبارک امیر صاحب مشرف شدند. معظم له مجدداً از حضور همایونی با هدیات مکمل و کافی برای رفع خون ریزی اقوام سمت جنوبی بحیث رئیس تنظیمیہ و رتبہ رفیعہ نائب سالاری نظامی بآن سمت مقرر و سرفراز گردید کہ امنیت و رفاه عامہ را در بین اهالی و افراد آن و لا قیام و دوام داده آن چند گروه جاهل را به صراط المستقیم موافق ساخته بیعت شان را بحضور مبارک امیر صاحب زودتر ترسیل نمایند.

رئیس و اعضاء هیأت تنظیمیہ سقوی در مزار شریف

اعلی حضرت امان اللہ شاه غازی در بہار سال ۱۳۰۶ ش بطرف صفحات شمال افغانستان عزیمت نمود میرزا محمد قاسم نام شخصی را کہ وجوہ دولت را حیف و میل و خیانت کرده بود، او را محبوس بکابل آورده تحت بازخواست قرار داد.

میرزا محمد قاسم مزاری مذکور تا ایام زمستان سال ۱۳۰۷ ش در کابل بسر می برد. بجهت سقو او را ہم طبع و ہمزاز خود یافته رئیس ہیأت تنظیمیہ مزار شریف مقرر کرده، در بہار سال ۱۳۰۸ ش بدانطرف فرستاد.

^۱ دومین پسر خواجه جان صاحبزادہ ولد غلام جان صاحبزادہ چهاربیکاری و تفصیل این محاربه و زخمی شدن محمد صدیق مذکور در صفحات آیندہ مطالعہ شود. مذکور ساعت پنج عصر روز جمعہ ۱۳۰۸ ش در جملہ دوازده نفر در خندق ارگ کابل اعدام گردید. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

اعضاء هیأت مذکور از ینقراراند:

- ۱- عبدالرحیم خان کوهستانی برگد نائب سالار سقوی
- ۲- خواجه عین الدین تاجر
- ۳- غلام رسول خان اسحق زائی
- ۴- محمد صدیق خان مشهور به کاکا ساکن مزار شریف

خبر مذکور در اخبار بجه سقو بتاريخ (۱۳) ثور سال ۱۳۰۸ ش نشر شده است.

اعلان حکومت سقوی در هرات

عبدالرحیم خان کوهستانی رئیس تنظیمیه و نائب سالار حکومت سقوی در هرات اعلانی نشر نمود که اینک عین متن آنرا درج تاریخ می نمایم:

«بخاطر عموم برادران دینی خود می رسانم چون حکومت مستبده خلاف شرع مطاع محمدی (ص) که سابق بدوره پادشاهی امان الله خان جاری بود کاملاً به اقدامات طرفداران شریعت و خیرخواهان ملت برطرف گردیده، امروزه بکلی اجرای امورات مطابق با مری که خداوند جل جلاله و رسول مقبول (صلعم) مقرر فرموده و موافق به مذهب مهذب حنفی جریان می یابد لذا حکومت می خواهد اهالی دارای قیود نبوده و آزادانه هر فردی بهم نافع عموم و ترویج امور شرعی داخل اقدامات شده بتوانند برای حکومت و هیأت جامعه ملت اظهار رأی داده ترتیبات و هدایات عیناً بموافقت شرع شریف و موازنه برداشت اهالی هر جا جاری گردد. این است که به همین ملاحظه چون بیشتر اهالی از خود یک مجلس و طرفداری نداشتند که بتوانند مقاصد دینی و مطالب حقه خود را در معرض قبول و اجرا بیاورند تا اگر تعدی بحقوق شان بعمل آید بمرجع صحیحی استغاثه نمایند، بلکه حکام مامورین سابقاً از بسته گان پادشاه امان الله خان و وزراء او بود که هر ظلمی و تعدی که می نمودند بازخواستی نبود و کسی بعرض رعیت عاجز نمی رسید. ازین حیث حکومت موجوده شما در نظر دارد که رفع آن ظلمها و استبداد بعمل آید بلکه یک مجلس اعیان از سادات و علما و مشائخ و خوانین و صاحب منصبان و معتبرین هرات در مرکز شهر تشکیل یابد که این مجلس قرار ذیل وظیفه خود را انجام می کند.

- ۱- حفظ دیانت
- ۲- حفظ استقلال افغانستان
- ۳- تدوین دستوراتی که مطابق به شرع مطاع و روحیات ملت است.
- ۴- تدوین دستورات مالیات و زکوة و گمرکی نسبت بهم نافع دولت و برداشت ملت
- ۵- تحصیلات ذرائع امنیت عمومی
- ۶- قبول مراجعات و پیشنهادات هر فرد ملت که نسبت و غرض فایده مملکتی باشد و در اطراف آن دقت و رسیدگی کردن
- ۷- تصدیق به صلاحیت و اهلیت مامورین نمودن

- ۸- دفع رشوت و امورات ناجائز شرع شریف را به تبلیغات ناصحانه کردن
- ۹- مقرر کردن اصول مطابق بشری برای مکاتب اطفال اهالی و تعمیم علم و سواد کردن
- ۱۰- ترتیبات صحیح برای کثرت صنائع و حربه ماندن و به تعمیم زراعت کوشیدن
- ۱۱- تصویب معاش و مصارف دولت

تبصره:

۱. این مجلس فعلاً عبارت است از پنجاه نفر اعیان این ولا و آینده از هر طایفه کلان‌شوندگان شان از مرکز و حکومتی‌ها شامل این محفل شده می‌توانند.
۲. مجلس اعیان که یگانه وظیفه‌شان خدمت در دین است تا شش ماه افتخاری بدون معاش کار کنند. بعد قرار تصویب خود مجلس معاش هم تعیین می‌شود.
۳. محل انعقاد مجلس سلامخانه چهارباغ و وقت مقرر روزهای یکشنبه - سه شنبه - می‌باشد که در وقت معین و جای تعیین جمعیت کرده باشند.
۴. برای این مجلس یک کاتب منظور شده تا نفری‌های شان که شامل محفل اند در قید سیاهه داشته و حاضر بودن شانرا تصدیق کند و کسانی که حاضر نشوند و بخدمت دینی خود صرف‌جویی کنند، البته از اعتبارات‌شان کاسته خواهد شد.
۵. در این مجلس هر تصویبی که می‌شود اعتبار در اکثر آراست. این است که شما اهالی را از تأسیس این مجلس محترم عالی اطلاع داده، چون عموم ترتیبات و اخراجات آینده بفکر و تصویب نماینده‌ها و صاحب رسوخ‌های شما ملت می‌شود و هرچه علماء و مشائخ و بزرگان تجویز کنند بشرطی که موافق بشری باشد حکومت اجراء می‌کند. پس حالا هیچ فرد اهالی خود را مقید ندانسته بلکه دولت و ملت را از خود و حکومت را حکومت ملی بشناسند، نه استبدادی و آزادانه بمنافع اسلام و ترویج شرع مطابق هر پیشنهادی که در خاطر دارند به مجلس پیشنهاد کرده می‌توانند و اهالی عموماً باتفاق باداره مملکت و حفظ دیانت و رفع نواقص خود اقدامات فرمایند. امضاء: رئیس تنظیمیه نائب‌سالار هرات - عبدالرحیم»

چون متن اعلان حکومت سقوی را در هرات عیناً درج تاریخ نمودم باید بغرض اطلاع خواننده تاریخ این حقائق را بنگارم که عبدالرحیم‌خان کوهستانی خسریه میرزا محمدحسین‌خان تاجک کوهستانی مستوفی‌الممالک و بواسطه او در جمله سروس‌های حضور سراجیه نوکر شده بود. مستوفی مذکور که ماه حمل سال ۱۲۹۸ش در اثر گناه مخالفت بر مسئله استقلال افغانستان و همدستی با اجنبی در کابل اعدام گردید این کینه و عداوت دیرینه در دل عبدالرحیم‌خان و خاندان و عشیره مستوفی مذکور و اهالی قریه سیدخیل کوهستان باقی مانده بود چنانچه به همین لحاظ عبدالرحیم‌خان مورد اعتماد حکومت استبدادی سقوی واقع و رتبه نائب‌سالاری و ریاست تنظیمیه هرات یافت. در وقتی که عبدالرحیم‌خان بهم‌دستی خائنین بر ولایت هرات تسلط یافت، چون پرورده دربار بود، طلسمی بکار برد که باید ذریعه

اعلان اولاً رتبه و رسمیت و القاب خود را بمردم بداناند و دیگر اینکه حکومت استبدادی اشرار سقوی را عادلانه و قانونی و طرفدار شریعت مقدس اسلام بمردم هرات معرفی کند. و دیگر اینکه چون از علماء و مشائخ و مشاهیر هرات خوف زیاد داشت، بنام اعضاء مجلس اعیان اشخاص مورد نظر را بقید حاضری آوردن و از فکر اجتماعات باز داشتن می خواست. چنانچه این سیاست را در ماده چهارم اعلان بطرز عبارت مخصوص اداء کرده است و اینکه تهمت کرده است در عصر امانیه مجالس وجود نداشت، آیا از حقائق می توان انکار کرد که مجلس اعیان در مرکز کابل تشکیل نیافته بود، مجالس مشوره در تمام حکومتی ها وجود نداشت، نمایندگان ولایات در تمام لویه جرگه ها خواسته نمی شدند. نظامنامه ها و قواعد دولتی بمهر پادشاه وجود نداشت چون تمام گزارش سلطنت امانیه در سلسله نگارش من آمده است. خواننده کتاب را بمطالعه آن همه رجعت می دهم.

ولی باید گفت که عبدالرحیم خان کوهستانی با تمام معافی شخص واجب التقل بود. اما فقط به همین نسبت که در عهد سلطنت اعلیحضرت سراج المله والدین امیر حبیب الله خان شهید بزیردستی محمد هاشم خان در جمله سروس ها نوکر بود، در عهد صدارت محمد هاشم خان مذکور از کشتن نجات یافت ولی بقید نظر و هم مدتی محبوس و منفور طبقات بود. یعنی در نشر این اعلان خیانت بس بزرگی بدولت با استقلال امانیه و طایفه نجیب و شریف او نموده است.

اعلان دوم عبدالرحیم خان رئیس تنظیمیه و نائب سالار سقوی

عبدالرحیم خان رئیس تنظیمیه و نائب سالار سقوی در هرات اعلان دیگری نیز در همانجا بامضاء خود نشر نموده است و هر چند قطعاً ارزش ندارد که صفحات کتاب باین متون ناقص سیاه گردد. ولی اینکه گزارش تاریخ آنچه زشت و زیبا طی شده است و از خاطر ارباب وقت فراموش نگردد لابد عیناً درج می کنم تا ازین نامه های عبرت، عبرت بگیرند:

«اگرچه نظر به آمدن برادران عسکری هراتی از حدود غزنی که در جمله قشون همراکب امان الله خان بوده و در اثر شکست خوردگی مراجعت به هرات نموده اند، از قضایای غزنی و قندهار بکلی اطلاع خواهید داشت که قشون امان الله خان کاملاً منهزم و پراکنده شدند و خودش گریخته در قندهار آمده بود بعد فرار هندوستان شد اکنون بتائید این اطلاع خبرهای ذیل انتشار می یابد:

۱. تلگراف وزارت خارجه ما از کابل تصدیق می کند که امان الله خان با عائله خود و معین السلطنه و عبدالعزیز خان وزیر حرب کاملاً در هندوستان رفته و در بمبئی رسیدند.
۲. جرائد ایران نظر به تلگرافات پاریس می نویسند امان الله خان به اثر شکستی که از قشون امیر حبیب الله خان^۱ دیده و قندهار را هم تصرف نمودند نامبرده به هندوستان رفت. شاید در روم

^۱ در سال انقلاب افغانستان مطبوعات خارج بطور عموم امان الله خان پادشاه افغانستان و با کلمه اعلیحضرت و گاهی پادشاه غازی یاد می کردند و از شخص غاصب پایتخت کابل بمحض بجه سقو نام می بردند. یعنی تعدیلات متن از طرف ناشر اعلان شده است و متن تلگراف عبارت دیگر داشته است. (عزیزالدین وکیلی فوفلزانی)

پایتخت ایتالیا - یا برلین پایتخت آلمان برود.

۳. تلگراف بیسیم برلین اطلاع می‌دهد امان‌الله‌خان بعد از شکست فاحش که دید در بمبائی فرار شد و روز چهارشنبه با یک کشتی ایتالیائی از بمبئی حرکت نمود. این است اطلاعات صحیحه مذکوره را برای استحضاری خاطر عموم ابلاغ کردم تا آینده مطمئن بوده، بکمال خاطرجمعی بفقرائی خود مشغول باشید. الحمد لله تعالی مخاطرات انقلاب بکلی خاتمه یافت و بعد از این ماده کشمکش و خانه خرابی باقی نمانده براحث اهالی می‌گذرانیده باشند فقط.»

امضاء: عبدالرحیم نائب‌سالار

اعلانات مذکور تاریخ ندارد و اما مفهوم می‌شود که در ماه جوزای سال ۱۳۰۸ ش اشاعت یافته و عبدالرحیم کوهستانی باین شایعات خائنانه خدمت خوبی بحکومت‌شریر سقوی کرده است.

لایحه قافله باشی گری

بتاریخ سه‌شنبه (۳) ماه ثور سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۱۳) ذی‌قعدة الحرام ۱۳۴۷ ق و موافق (۲۵) اپریل ۱۹۲۹ ع از نزد سیدحسین چهاریکاری وزیرحرب و نائب‌السلطنه حکومت سقوی، لایحه قافله باشی گری شامل (۱۴) مواد مطابق احکام نمبر (۸) بامضا رسید و نقل آن در اخبار بجه سقو نشر گردید.

عزیمت حمیدالله و ملک محسن از کابل به قندهار

بعد از آنکه علی‌احمدخان والی در اثر رهنمویی و همدستی یک‌عده خائنین دستگیر و سپرد جور و ظلم فرستادگان حکومت سقوی گردیده از قندهار بکابل آورده شد، بجه سقو حمیدالله برادر خود را که معین‌السلطنه و سرداراعلی لقب داده بود به همراه ملک محسن کلکانی که او را والی کابل مقرر کرده بود بسواری موترها در رأس لشکر مسلح و تازه دم دیگر که عده زیاد مردمان ضد قندهاریان نیز با او شان همراه و رهنمون بود از کابل به قندهار فرستاد که هم از طریق بذل و بخشش به بعض افراد ضعیف‌النفس مرام خود را در پیش ببرند و نیز از طرز تملق و تحفه خلعت ابراز خلوصیت و صداقت بآن مردم نجیب و شریف بنمایند و نیز از اندازه ظلم و وحشت و قهر و غضب در مورد اشخاص مورد نظر کار بگیرند. و مقصد ازین سفر وحشت اثر اخذ بیعت اجباری و جمع آوردن اسلحه و محبوس نمودن افراد مدافع مدنظر بود.

دو نفر مذکور روز جمعه (۱۷) جوزا به قندهار رسیدند و حین ورود از طرف خود توسط کدام نفر نویسنده‌ای که شامل هیأت خود داشتند بنام مردم قندهار عریضه‌ای نوشتند که تاریخ عریضه مطابق یکشنبه (۱۹) جوزای سال ۱۳۰۸ ش موافق (۲) محرم‌الحرام ۱۳۴۸ ق و مساوی (۱۱) جون ۱۹۲۹ ع است و یک تعداد افرادی را که در داخل شهر قندهار محصور و مجبور بودند نزد خود خواسته در محضر عده کثیری از تفنگ‌چیان امضاء گرفتند و گفتند که در صورت امضاء نمودن همه معاف و الا مورد سخت‌ترین بازخواست واقع می‌شوید. یک تعداد قندهاریان بصورت ناچار کاغذ سقوی را ناخوانده دستخط کردند، تا آنکه انتقام خود را در ماه سنبله از هشت صد و چهل نفر سقوی گرفتند.

متن عریضہ مرتبہ حکومت سقوی و دستخط یک تعداد نفر قندھار از این قرار است:

«حضور پرنور الطاف ظہور حامی دین مبین خادم حضرت خاتم النبیین امیر حبیب اللہ خان را تصدق شویم. عرض مایان خادمان، دعاگویان، رعایا و برایا و سادات و علماء و مشائخ و خوانین و مأمورین ولایت قندھار بحضور مبارک پادشاہ عدالت گستر شریعت پرور بخویست، قبلاً از بسیاری دروغ و کذب اشخاص خائن و دشمن دین حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ در ولایت قندھار یوماً فیوماً نشریات می نمودند ما اہالی قندھار بسیار بہ بیم و بہ تشویش بودیم تا اینکه از فضل خداوندی جل شانہ سردار عالی جناب معین السلطنہ صاحب والاجاہ و بہمراکب ظفر انتساب شان جناب جلالتمآب والی صاحب کابل تشریف فرمای قندھار گردیدند از مراحمات و نوازشات رعیت پرورانہ شاہانہ شہریار غازی بیانات و تکینات زیاد ابراز و انشاء فرمودند و در نتیجہ از اجراءات عدالتانہ ممدوحین بمایان زیادہ برزیادہ تسکین و تسلی خاطر جمعی ارشاد فرمودند جمیعاً متفق اللسان سرہا را برہنہ و دستہا را بدرگاہ قاضی الحاجات بلند نمودہ دعای عمر و اقبال اجلال پادشاہ مسلمین شریعت پرور خود را مسئلت نمودہ، شکر یہ این فیض عظمی را بہ ہیچ زیان ادا کردہ نمی توانیم. الا بدعای نماز خمسہ کہ دعاگوی می نمائیم. علاوہ بران از نوازشات و اجراءات فوق العادہ جناب جلالتمآب والی صاحب ممدوح کہ بر تمامی مارعا یای صادقانہ ولایت قندھار نمودہ است و تمام خوانین و سادات و علماء و مشائخ ما را بہ خلعت های شاہانہ مفتخر و سرفراز فرمودند. چنانچہ نفری نظامی و غیرہ قندھار کہ از بیم خودہا را از خدمت دین و دولتی کنار نمودہ بودند اینقدر نوازشات و مراحمات بی حدانہ جلالتمآبی را کہ ملاحظہ کردند تماماً نفری مذکور ایراق و اسلحہ و کارتوس کہ در نزدشان بود بحضور جناب والی صاحب محترم حاضر کردہ، تحویل نمودند و خودہا را از روی اخلاص و صداقت داخل نوکری دولت نمودند.

پس ما اہالی ازین حسیات اسلامیانہ و مراحمات جناب ممدوح اظہار شکر یہ و رضامندی نمودہ از خداوند تبارک و تعالی جل علی شانہ برای ہمچنین اشخاص فدائی و خدمتگار وفا کیش دولت اضافہ بر اضافہ توفیق خدمت و عزت بہ تحت لوای اسلامی ہمچنین پادشاہ شریعت پرور عدالت گستر التجاء و استدعا و بذریعہ عریضہ اخلاص فریضہ خودہا اظہار شکر یہ نمودہ و تحفہ دعای بقای عمر و اقبال اجلال ہمچنین پادشاہ رعیت پرور شریعت گستر را کہ بہ نماز پنج گانہ می نمائیم تقدیم می داریم الہی کہ قبول افتد. آمین ثم آمین فقط.» تحریر (۲) شہر محرم الحرام ۱۳۴۸

امضات:

عبدالحمید آخندزادہ متولی خرقة مبارکہ، عبدالرزاق آخندزادہ متولی خرقة مبارکہ، غوث الدین مستوفی ولایت قندھار، محمدہاشم رئیس بلدیہ قندھار، غلام دستگیر قاضی مرکز ولایت قندھار، ملا اختر محمد، مفتی ملا محمد عثمان، خواجہ محمد کیل، ملا احمد احمدجان خطیب جامع، شاہ، سید حسن آقا، سید علی اکبر، ملا نور محمد، سید داود شاہ، جمعہ خان، مفتی سید ولی محمد، ملا نظر محمد، مفتی عبدالغیاث آخندزادہ ملا عبدالولی سید محمد اکرم علوی، عبدالحکیم قریشی مجددی، سید غلام جان، علوی سید عبدالرؤف، سید میر احمد شاہ علوی سید سکندر، محمد عبدالکریم، قاضی

سید عبدالقیوم، علوی نورالله عبدالرسول عبدالله جان هوتکی وکیل طایفه غلجائی سید عبدالقدوس، سید عبدالشکور، سید عبدالروف ملا سلطان محمد خیر محمد فوفلزائی، سید محمد عیسی سید محمدانور عبدالرحیم عبدالاحمد، مدیر محاسبه شاه محمد آخندزاده، میر عبدالجواد سرکاتب، خیرمحمد آخندزاده، حاجی غلام نبی تاجر، سیداحمد، حاجی عطا محمد تاجر، سیدمحمدعلوی، محمدشعیب بارکزائی، ملا غلام عمر خطیب جامع موی مبارک، محمداعظم بارکزائی سید وهاب شاه، نعمت الله سرکاتب، سیدشیرین، محمد موسی، ملا فضل احمد، میرزا محمداسلم، حاجی دین محمدخان تره کی، محمدعلم قوم توخی، میرزا غلام نبی، علی گوهر قوم بلوچ، عبدالقیوم آخندزاده، حاجی محمد هوتکی، عبدالوهاب، محمدقاسم، میرزا غلام حسین.

هزاران تحفه دعا و شکریه بحضور مبارک معدلت دستور غاور اهل ایمان خادم دین رسول الله صلی الله علیه و سلم امیر صاحب غازی تقدیم می داریم که اخلاق پادشاه اسلام را جناب جلالتمآب سردار عالی معین السلطنه صاحب و جناب والی صاحب نشر نموده از خداوند عالم جل ذکوه و شانه توفیق دعا گوئی و خدمت گذاری چنین شهریار عدالت مدار که کمر دین را بسته کرده و دیده اهل اسلام را روشن نموده و اعلاء کلمة الله تعالی را کرده خواهانیم. آمین ثم آمین ثم آمین - بامارت ذات شاهانه او راضی و به او بیعت نموده ایم و اطاعت او را فرض می دانیم. فقط تحریر دوشنبه شهر محرم الحرام ۱۳۴۸»

روز دوشنبه مذکور (۲۰) ماه جوزای سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۳) محرم ۱۳۴۸ ق و موافق (۱۲) جون ۱۹۲۹ ع بوده است و در همین هفته سوم ماه جوزای ۱۳۰۸ ش حمیدالله کلکانی و ملک محسن کلکانی در مرکز قندهار توقف داشتند و هردو نفر مذکور به بدرقه گی و حمایت مردمانی که در حصص غزنه سر راه لشکر اعلیحضرت امان الله شاه غازی شده و نیز وسیله گشودن دروازه شهر قندهار بروی سقویان شده بودند، تا آنجا رسیدند و کسانی که در متن دستخط کرده اند بطور غالب از ملاهای مساجد و سادات گذرهای شهر، و عده محدود از دوسه نفر مردم درانی که محصور شده بودند، معلوم می شوند و عده ای هم از مأمورین دفاتر آنجا است که در آن وقت در محابس قندهار در قید ظلم و وحشت سقویان مانده بودند.

وصول هیأت اداری سقوی به ولایت قطغن و بدخشان

حکومت سقوی در اواسط ماه حوت سال ۱۳۰۷ ش مأمورین اداری خود را از کابل بجانب قطغن و بدخشان فرستاد و در اخبار سقوی خبری باین عبارت مندرج است که: قطعه خط مورخه (۱۵) شوال المکرم رسول بخش خان مدیر و میرزا سلطان محمدخان سرکاتب راجع به تسلیم شدن کارها و اجراء امور گمرکی ولایت قطغن بمدیريت عمومی تجارت رسیده و نقل آن قرار ذیل است: روزی که از خدمت تان مرخص و عازم این ولا گردیدیم در عرض راه شش روز در اندراب و سه روز در نهرین معطل شده بروز یکشنبه (۱۲) شوال داخل خان آباد گردیده روز دوشنبه (۱۳) شوال کارهای گمرک مرکزی قطغن و بدخشان را تسلیم شده شروع بکار نمودیم.

یکشنبه (۱۲) شوال ۱۳۴۷ ق مطابق (۴) حمل ۱۳۰۸ ش و موافق (۲۶) مارچ ۱۹۲۹ ع است. و این خبر در شماره پنجشنبه (۱۳) ثور ۱۳۰۸ ش نشر شده و معلوم گردید که از تاریخ (۵) حمل سال ۱۳۰۸ ش هیأت سقوی بانجا دست یافته است. صاحبزاده عبدالله جان ولد صاحبزاده غلام نق شبند بتاریخ سه شنبه (۱۷) ثور سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۲۷) ذیقعدة الحرام ۱۳۴۷ ق و موافق (۹) می ۱۹۲۹ ع از طرف بچہ سقو نائب الحکومه قطغن و بدخشان مقرر گردید و بتاریخ یکشنبه (۲۲) ثور مطابق (۳) ذی الحجة الحرام از کابل بدانطرف عزیمت نمود.

خبر رادیو از بمبئی

در اخبار بچہ سقو مورخ پنجشنبه (۲۷) سرطان سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۱۲) صفر ۱۳۴۸ ق نقل خبر منتشره شنبه (۲۵) جوزای ۱۳۰۸ ش مطابق (۸) محرم ۱۳۴۸ ق و موافق (۱۷) جون ۱۹۲۹ ع باین عبارت نشر گردیده است:

«بعد از رفتن امان الله خان به قندهار بدون تعرض تسلیم گردیده و جناب عبدالقدیرخان از طرف حکومت کابل بسمت نائب الحکومه گی وارد قندهار گردید. راه رفت و آمد در بین کابل و قندهار باز است. شب غره صفر^۱ از مقام مارسلز بندرگاه معروف تجارنی دولت فرانسه که به مسافت (۴۲۰) میل بجانب جنوب مشرقی پاریس واقع است خبر می دهند که امان الله خان با ملکه ثریا امروز در اینجا وارد گردیده و بعد از چند روز توقف اراده دارند و عازم روما پایتخت ایتالیا شوند.

و بقرار مذکور بطور یقین که اعلیحضرت امان الله شاه غازی بتاریخ شب یکشنبه (۱۶) ماه سرطان سال ۱۳۰۸ ش مطابق غره صفر المظفر ۱۳۴۸ ق و موافق (۹) جولائی ۱۹۲۹ ع در مارسلز دوصد و چهل میلی جانب جنوب شرق پاریس پایتخت دولت فرانسه مواصلت فرموده است و تاریخ ورود اعلیحضرت موصوف در روما پایتخت ایتالیا اواخر ماه سرطان سال ۱۳۰۸ ش است.

بیانیه شاه انگلستان راجع بافغانستان

جریده تایمز لندن بتاریخ (۱۱) می ۱۹۲۹ ع مطابق پنجشنبه (۱۹) ثور سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۲۹) ذی الحجة الحرام ۱۳۴۸ ق بیانیه شاه انگلستان را در خصوص افغانستان انتشار داد و اخبار بچہ سقو بتاریخ پنجشنبه (۶) سرطان سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۲۰) محرم ۱۳۴۸ ق ترجمه آنرا ازین قرار درج نمود:

«پادشاه انگلستان خارج پنجم در موقع افتتاح پارلمان در ضمن نطق خود گفت:

چون وضعیت افغانستان مشتبه و غیرمعین بوده یک حکومت منظم در آن وجود نداشت، بنابراین در

^۱ غره صفر سال ۱۳۴۸ ق مطابق یکشنبه (۱۶) سرطان ۱۳۰۸ ش و موافق (۹) جولائی ۱۹۲۹ ع است. چون سقویان سنوات شمسی و عیسوی را برغم خودشان از کارهای دوره امانیه دانسته بودند در تمام متون بطور غالب سنه قمری و ماههای قمری را درج کرده بمردم میدانند که یعنی خادم دین هستیم و بجز سنه قمری دیگر سنوات را قبول نداریم و این محض علامت جهالت بود و در حالی که درج هر سه سنه باعتبار تاریخ می افزاید. (عزیزالدین)

اواخر ماه فبروری مطابق رمضان المبارک نماینده خود را از کابل طلب نمودیم. امید واثق داریم عمماً قریب امنیت داخله مملکت برقرار و یک حکومت که عموماً از طرف ملت پسندیده باشد و حکومت من بتواند مناسبات دوستانه سابقه خود را بآن جاری نماید قائم خواهد شد.»

حکومت سقوی خبر مذکور را بنفع خود تصور کرده نشر نمود.

برهان‌الدین کشکی و بچه‌سقو

در چند حصه نگارش خویش تصریح کردم که برهان‌الدین کشکی رابطه نزدیک همکاری و فرط عقیدت به بچه سقو دزد داشت.

برهان‌الدین ولد ملا احمد علی که اصلاً از مردم هند و از سال ۱۲۹۹ ش در اثر توجه سردار محمدنادرخان سپه‌سالار ناظر حریبه در سمت مشرقی باداره اخبار آنجا شامل کار و بعداً در ارگ کابل بنام وقائع نگار و باطناً بقید نظر گرفته شده است. چون شخص مرموز و مشتبه بود، احدی بوی اطمینان و اعتماد کامل نمی‌توانست. چون از قریه کشکک جلال‌آباد با مردم عرب سکنه آنجا خویشی کرده، عیال گرفته و زمین خریده بود، بنام کشکی معروف شده است. و با وصفی که از ابتداء حکومت سقوی با اشرار همکار شده بطور غیررسمی در اداره اخبار شامل خدمت شده بود و صداقت زیاد بحکومت سقوی می‌نمود و خبرها را تصحیح و ترتیب می‌داد. در اواسط ماه جوزا وقتی که بچه سقو علی‌احمدخان را دستگیر و قندهار را متصرف و در اوائل ماه سرطان چندین نفر را محبوس و مقتول و شهرت و نفوذ ظالمانه بیشتر از پیشتر حاصل کرد، برهان‌الدین کشکی که در کمین فرصت بود بتاريخ یکشنبه (۹) سرطان سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۲۳) محرم (۱۳۴۸) ق و موافق (۲) جولائی ۱۹۲۹ ع تحت عنوان [یک تبصره مهمه بر حالات موجوده افغانستان] نوشت و در شماره مورخ پنجشنبه (۲۰) سرطان مطابق (۵) صفر ۱۳۴۸ ق اخبار بچه سقو به نشر سپرد و آنقدر طول داشت که تقریباً یکنیم صفحه اخبار را در برگرفت و با وصفی که تا آخرین روز دوره امانیه شامل خدمت و مقالاتش به نشر رسیده است، انکار ورزیده مفارقت خود را از دوره امانیه نشان داده، خود را یکی از بزرگ ترین طرفداران منافع ملت و مملکت افغانستان معرفی کرده در ضمن وعظ و نصیحت که یکسر بنفع حکومت دزدان و بتحریک اشرار نگاشته بشرف و حیثیت قهرمانان بزرگ افغان مراتب اتهام و بی‌احترامی را بامید لقمه نان از دزدان، تعرضات زیاد نموده است و برای اینکه این حقیقت از نظر تاریخ‌جویان پوشیده نگذارد، دو قسمت اول و اخیر مقالت مذکور را بطریق مثال درج کتاب می‌نمایم:

«بتمام اهل قلم و خداوندان ذوق افغانستان معلوم است که راقم الحروف از عرصه چندسال که بواسطه عدم مساعدت تحریراتم بمذاق زمامداران عصر سابق، قلمم را شکسته و زبانم را بسته و به کنجی نشسته ام. اکنون نیز هیچ میل و خواهشی ندارم که چیزی نگاشته از آن آه و ناله‌های سردم که از دل پر دردم می‌براید، باعث درد سر ناظرین محترم بشوم. این چه امر از کمال وضاحت حاجت کتابت ندارد که امروز

یک دسته از ملت محبوب صمیمی و جمعی از سکنه این مملکت مرغوب ما از تحریک دشمنان دیرین^۱ و فتنه جویی معاندین پرکین ما چنان زیر تأثیرات افکار بدهنچار ارباب غرض و اشار نابکار رفته اند که ابداً هیچ فردی از افراد آنها باطرف این حرکات واهیات خود نگاهی نمی کنند و از عواقب وخیم این اعمال سراپا وبال خود برای یک لمحہ هم یک اطلاعات صحیحی را کسب نمی نمایند.»

در پایان موعظه خود که سراسر ذرائع استقرار حکومت بچہ سقو را به تحریک هیأت اداری آن وقت جسته است، می نویسد:

«...در خاتمه در حق امیر دلیر دیندار غیرتمند امیر حبیب الله خان دعا کنید که ایزد غنی او را به تعمیل اوامر خداوندی و تتبع به هدایات نبوی و اجرای اوامر شرعی زیاده بر زیاده موفق گرداند. و رجال و مأمورین و کارداران زبردست او را ایزد پاک معاونت فرماید تا در آرامی رعیت و سرسبزی مملکت و دفع اذیت از ملت و فراهم آوردن موجبات آسایش و امنیت صرف مقدرات دارند. والسلام علی من التبع الہدی.»

[کابل (۲۳) محرم (۱۳۴۸) - برهان الدین کشکی]

صبح الدین پسر مذکور در سال اخیر سلطنت اعلیحضرت محمدظاہر شاه در کابینه موسی شفیق وزیر اطلاعات و کلتور مقرر گردیده و از جمله دستہ اشخاصی بود که می خواستند آب هیرمند و قسمتی از خاک افغانستان را به ایران ببخشند و همین حرکت باعث انقراض آن سلطنت گردید. خاندان کشکی در کابل بنام خاندان خیانت معروف اند.

(۲۳) محرم سال ۱۳۴۸ ق مطابق یکشنبه (۹) سرطان ۱۳۰۸ ش و موافق (۲) جولائی ۱۹۲۹ ع است. بیست روز پیش از نشر این مقاله علی احمدخان اعدام و زنده روز بعد تحریر آن، مقاله سردار محمد عثمان خان و سردار حیات الله خان و سردار عبدالمجیدخان و عبدالمجیدخان و محمد اکبرخان از دست بچہ سقو کشته شدند و این مقاله هشت روز پیش از کشته شدن افراد مذکور در اخبار سقو نشر شده است.

بیعت نامه اهالی کلنگار لوگر

حضرات مجددی ساکنین کلنگار لوگر و عدہ دیگر از خوانین و متنفذین آن علاقه بتاریخ یکشنبه (۳۰) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۹) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۲۰) جنوری ۱۹۲۹ ع باسم بچہ سقو بیعت

^۱ مقصد از اشارات فوق آن است که در ماه جوزا و سرطان سال ۱۳۰۸ ش بعد حبس و اعدام علی احمدخان والی، سردار محمدنادرخان سپه سالار سابق در سمت جنوبی بفرقہ انتقام جویی از بچہ سقو و نجات کابل شدت آورد. و برهان الدین کشکی بمردم بدین ذریعہ داناند که یعنی او بتحریک دشمن سابق افغانستان وارد خاک شده است. و دلائل بسیاری در مقاله خود آورده و بالآخره خواسته است که حکومت سقو پایدار و برقرار بماند و هر حرکتی که برضد او باشد بعبارت خونریزی و بربادی مملکت، اهالی را در ممانعت آن تحریر نماید. اگر برهان الدین واقعاً طرفدار افغانستان بود چرا در ایام جنگ مشرقی و کوهدامان این نصائح عالمانه را بمردم نمی کرد و همین شخص که محمدنادرخان را نماینده اجنبی معرفی می کرد بعد فتح کابل خودش اولتر بخدمت او پیوست (عزیزالدین وکیلی).

نوشته بکابل فرستادند و اسما امضا کنندگان ازین قرار است:

نظر محمد کلنگاری، حضرت میان غلام سرور، مجددی، حضرت میان غلام ملک، عبدالغفور، عبدالرحمن، حضرت میان غلام یحیی مجددی، حضرت میان غلام معصوم مجددی، حضرت میان شیر احمد مجددی، ملک نور محمد صاحبزاده مجددی، اکبر مجددی، خواجه ولی محمد، خواجه، محمد سعید.

به سلسله خبرهای سمت جنوبی

ملا برهان الدین کشکی جلال آبادی هندی الاصل که تا اخیر ماه سرطان سال ۱۳۰۸ ش بصورت خصوصی عهده تصدی اخبار بچه سقو را داشت بتاريخ پنجشنبه (۹) ماه جوزای سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۲۱) ذی الحجه الحرام و موافق اول جون ۱۹۲۹ ع خبری را در خصوص سمت جنوبی و مزار شریف ترتیب داده با مبالغه‌های نشر کرده است که اینک عین عبارت او را سپرد تاریخ می‌نمایم:

«از کوائف آمدن محمد نادر خان بسمت جنوبی و تحریکات او بر علیه حکومت و رجعت قهقرائی شان و غیره متحد المال‌های سابقه ما بشما فهمانده باشد این است که در این اواخر عریضه او بحضور مبارک امیر صاحب بکابل رسیده و عرض داشته که برای خیر جناب امیر صاحب غازی و همه اهالی افغانستان خدمت می‌نمایم و درین روزها بعد از یک جرگه بحضور حاضر می‌شوم در اثر ورود و عریضه فوق علی‌شاه خان غندمشر که محبوس بود رها و فرمان جوابیه امیر صاحب عنوانی مذکور را حاملاً عازم آنصوب شده که از نتایج مکاتبت ثانی بشما اطلاع خواهد شد، بلکه اگر نقول فرمان و عریضه مذکور با دارة اخبار حبیب الاسلام واصل گردید به شماره آینده آنهم ابلاغ خواهد گردید.

غلام‌نبی خان سفیر کبیر افغانی در ماسکو که قبلاً بتحریک مغرضین که سفک دماء مسلمین را برای میلان بمقاصد سؤ خودشان مباح می‌دارند از ماسکو عازم افغانستان شده با یک عده نفری هواخواهانش بطور چپاول گذرانه حکومت مزار را تصرف شده بود، محمد قاسم خان رئیس تنظیمیه آنجا با دیگر افسرها و عسکری از اطراف اربعه او را در مزار حصار نموده عنقریب مغلوب و منکوبش ساخته آنجا را فتح خواهد نمود. و طوریکه حضرت افخم اجل عالی نائب السلطنه صاحب^۱ که قبلاً بآنطرف با عساکر زیادی حرکت نموده بودند و از بغلان نوشته اند حضرت ممدوح هم عزم مزار را نموده با لوازم بیشمار و نفری بسیار بآنطرف عزیمت نموده اند که عمماً قریب بآنجا وارد و مزار را فتح خواهند فرمود.

جشن فتوحات سقوی

مورخ پنجشنبه (۱۳) سرطان سال ۱۳۰۸ ش در قصر سلامخانه عام

بچه سقو بعد از آنکه در مزار شریف، هرات، قندهار تا اندازه‌ای دست تخطی و تجاوز یافت، برای اینکه

^۱ سید حسین ولد نیاز چهاریکاری دزد مشهور که روز جمعه ده عقرب سال ۱۳۰۸ ش بهمراه بچه سقو یکجا در خندق شمالی ارگ کابل اعدام گردید. مذکور در دوره حکمرانی بچه سقو وزیر حرب و نائب السلطنه لقب داشت (عزیزالدین وکیلی فوفلزانی)

اهالی افغانستان و بیگانگان را قانع بگرداند که دزدان بر تمام مراکز بزرگ دست یافته اند، بتحریک معلمین و مشاورین خود مصمم شد که جشن فتوحات برگذار نماید. تاریخ انعقاد این جشن شب پنجشنبه (۱۳) ماه سرطان مطابق (۲۷) محرم الحرام ۱۳۴۸ ق و موافق (۶) جولائی ۱۹۲۹ ع است.

چون نامه نگار خصوصی محفل جشن مذکور ملا برهان الدین کشکی جلال آبادی هندی الاصل متصدی غیررسمی جریده حبیب الاسلام است این عین مضمون ریخته قلم او را که در صفحه (۲) و (۳) شماره (۱۹) جریده مذکور بچاپ رسانده است، نقل گرفته درج کتاب می نمایم. چه نگارنده مذکور هفده روز بعد این جشن رسماً مدیر اخبار بجهت سقو مقرر شده و از چشم دید خود در خصوص این جشن در سالهای بعد حکایات زبانی نیز می نمود و در تعریف سقویان چنین نگاشته است:

«نخست اینکه انسان قدم در دائره اجتماع نهاد بغرض دفاع از حقوق طبیعی و مدنی خود از دست تعرض درندگان اجانب تشکیل حکومت نمود، هیأت حاکمه در معاملات داخلی و خارجی بالطبع دخیل شده بوکالت ملت تابعه خود اجراء امور می نمود.

موافقتها در راه مقصود ملی هیأت حاکمه را مجبور می ساخت که سهمی برای ملت هم بدهند و از حصول موافقت در راه مطالب مجعوده قوم را نیز آگاه سازند. چون هنوز تشکیلات در مرحله طفولیت بود و تازه نوعیت در دائره قومی بصورت بسیار کمزنگی عرض اندام کرده بود وسائل طباعت برای نشر بموافقتها موجود نبود که بواسطه آن از آن شریعت گوارای توفیق در کام ملت هم می ریختند والبته لازم بود چه منافع اجتماعی تقاضا داشت که قوم از جریان امور واقف می شدند.

مبنی بر همین علی چند روز قبل بوسائل مختلف مطابق رسوم و عادات خود هر قوم به ملت ابلاغ می نمود که بغرض موافقت در فلان امر، در فلان جا مجتمع شوید تا برای ابراز مسرت و خشنودی که بما حاصل شده مشترکاً جشن بگیریم. اینکه قوم در موضع معینه تجمع می نمود پادشاه و یا رئیس قوم جشن را بنام آن مسرتی که موجد آن خشنودی بوده افتتاح می کرد و بعد او هرکدام پس از صرف ماکولات و مشروبات که از طرف حکومت تهیه شده بود مشغول مسرت و شادمانی می شدند تا اینکه مدت جشن منقضی شده خاتمه دوباره اعلان و اشخاص متفرق می گشتند.

مطابق با همین فلسفه متداوله روز پنجشنبه (۲۷) محرم بامر و اراده سنیه حضور ملوکانه به نسبت فتوحات مزارشریف و هرات و قندهار و سمت جنوبی و غیره ترتیبات جشن در سلامخانه عام و تزئینات چراغان و غیره در بازارها چند روز قبل دو روزه اعلان و نیز روز پنجشنبه برای مأمورین رخصتی عمومی داده شد. برای رجال رسمی اجازه نامه های علیحده که در ساعت هفت و نیم شام در سلامخانه عام حاضر شوند، توزیع گردیده بود.^۱

^۱ دعوتی که در همین روز پنجشنبه (۱۳) سرطان از طرف سیداحمدخان رئیس ضرابخانه در شهرآراء برای بجهت سقو ترتیب یافته بود و اشخاص که در آن موجود بودند آنها نیز در شب پنجشنبه ۱۳ سرطان در قصر سلامخانه حاضر بودند و نامهای شان در صفحات آینده می آید و در همین دعوت نیز بجهت سقو از محمودولی خان ممنونیت کرده بود. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

مطابق امر بازار با بهترین اسلوبی تزئین شده و سلامخانه با ترتیبات سلطنتی مرتب گردیده بود. جمله مدعوین که مرکب از مأمورین حکومت موجوده و حکومت سابقه که حاضر دارالسلطنه بودند ساعت موعود تشریف فرمای سلامخانه‌عام یکی بعد دیگری جوق جوق می‌شدند و انتظار تشریف‌آوری ورود ذات ملوکانه را به نهایت خلوص محبت می‌کشیدند. ساعت بزرگ منار زنگ هشت را نواخت متعاقب آن ده دقیقه بعد صدای سلامی موزیک بلند و ورود اعلیحضرت امیرصاحب غازی را بشارت داد. احترام ملوکانه بطرز مرغوب از طرف دعوت‌شدگان اجراء شده و جوابیه احترام حضار از حضور ملوکانه باحوال پرسى بر بشاشت اداء نموده شد و بعدها عریضه از طرف ریاست بلدیة بواسطه خود رئیس بلدیة قرائت و جوابیه از حضور مرحمت گردید و به تعقیب آن یک لایحه دیگر از طرف جناب خواجه محمدخان وکیل اقوام قندهاری خوانده شد و همچنان محمدعلی‌خان نام نوجوان لایحه ترتیب و به لهجه مرغوبی بحضور قرائت نموده باعث مسرت‌شاهانه و حضار گردید. لایحه جوابیه آن بامر حضور بواسطه جناب مستطاب افخم وزیرصاحب دربار تقریر گردیده در عقب آن تکت‌های تبریکه جشن از جانب اداره اخبار حبیب‌الاسلام به نفری توزیع گشت که ما هر کدام آن را بمراتب تقدیم اینجا نقل می‌کنیم.»

خواجه تاج‌الدین رئیس بلدیة عهد سقو از طرف اهالی شهر کابل مضمونی بقلم خود نوشته بحضور بچه‌سقو قرائت نمود و بعد از آن محمدعلی کوهستانی پسر نوجوان یکی از ساکنین آنجا مقالتی را خواند و بعد از آن لایحه‌ای که از طرف بچه سقو نوشته شده بود، شیرجان چهاریکاری وزیردربار در همان شب قرائت نمود و نقل آن همه در صفحه (۲) و (۳) شماره (۱۹) جریده هفته‌وار حبیب‌الاسلام مندرج است.

برهان‌الدین کشکی می‌نویسد: «تمام این تبادل احساسات در چهل دقیقه ختم شد و همه حضار آزادانه در چوکی‌هایی که قبلاً از طرف وزارت دربار نمبروار گشته بود آرام گرفته مشغول تبریک و محبت گشته به صرف میوه اشتغال ورزیدند. بعد از صرف میوه اینکه ساعت زنگ (۹) را نواخت در برنده جنوبی سلامخانه غذای شام حاضر بوده نفری مشغول صرف طعام شدند و به تعاقب آن تکت‌های تیاتری که از طرف آقای غلام محی‌الدین‌خان مدیر موزیم از قسم حرب‌های زمان شمشیر و خنجر و سپر ترتیب شده بود مجانی تقسیم و همه برای تماشا در برنده شمالی حرکت نمودند. تیاتر تا ساعت (۱۲) دوام و بعد آن در داخل سلامخانه به جمعیت غفیر همه حضار بحضور امیرصاحب اداء نماز عشاء را نموده از خدای مهربان ترقی و استقلال و اتفاق حکومت موجوده را خواستار شده مرخص شدند.

بعضی برای تماشای چراغان در بازار و برخی بهم ساکن خود عودت نمودند. این بود وضع رسمی جشن. اما قریحه عمومی چون تا شب‌شنبه دوام داشت مردم از مواضعات دور دست دسته دسته در بازار دیده می‌شد که مصروف تماشا و آوازخوانی‌های ملی بوده باکمال جوش و خروش مقدم این جشن باشکوه را پذیرائی می‌نمودند.»

شخصیت‌های دوره امانیه که در این شب جشن بحضور بچه سقو رسماً دعوت شده بودند عبارت اند: از محمدولی خان، محمود سامی، سردار محمد عمرخان ضیائی، سردار محمد کبیرخان سراج، شیر احمدخان

رئیس‌شوری ملی، فیض‌محمدخان زکریا، هاشم شائق بخارایی، سرورخان گویا اعتمادی، میرزا محمدایوب‌خان جوانشیر، عظیم‌الله‌خان، عبدالقیوم‌خان ابراهیم خیل، حبیب منجم، ملا برهان‌الدین کشکی، محمدحیدرخان اعتمادی.

در شب جشن فتوحات بچه سقو، لایحه‌ای را که خواجه تاج‌الدین رئیس بلدیہ سقوی از طرف شهریان کابل از خود نوشته و بحضور سقو در قصر سلامخانه‌عام کابل قرائت کرده است بمردم کابل قطعاً ربط و نسبت ندارد. چه مطابق عقیده فردی خود او و مطابق مرام سقویان نگاشته شده، اما یک سطر از آن مضمون خیلی سنجیده و قابل ثبت تاریخ افغانستان است چه می‌گوید: «شهر کابل تاکنون بمثابه امصار دیگر مثل جلال‌آباد و لمقان تماماً خاکدان نگردیده معمور است.»

یعنی چنانکه دیگر افراد جاهل بتحریک اجنبی جلال‌آباد و لغمان را خاکدان گردانیدند و حتی بچه سقو در یکی از شماره‌های اخبار خود فهرست آن خرابکاری‌ها و خیانت‌های ملی و مملکتی را بمرتکبین آن داناند و بطوری که توقع می‌رفت اشرار سقوی بسی از عمارات کابل را ویران و طعمه حریق خواهند گردانید. چون مرتکب آن نشدند، قول خواجه تاج‌الدین صدق می‌نماید که با وصف ویرانی صوری عمارات کابل در استخوان کاری قصورشاهی و منازل شخصی صدماتی وارد نگردید. و اگر بعضی خرابی‌های هم رخ داده است جای گله‌مندی نیست، چه سقویان خود باواز بلند در داخل ارگ کابل می‌خواندند:

شمالک می‌زند با گوش خرگوش بگلخانه درآمد پوستکی پوش

بیعت‌نامه‌های منسوب باهالی نجیب قندهار

در صفحات متعدد این کتاب بیان کردیم که تمام ولایات و قصبات افغانستان و مخصوصاً اشرف‌البلاد احمدشاهی و حوالی و حواشی آن بتوسط یک تعداد خائنین ضد سلطنت با استقلال امانیه که از کابل و بعضی سمت‌ها در تصرف نمودن شهر قندهار برای حکومت سقوی تمهید گرفته، تعهد این خدمت بدزدان نموده و بنام خدمت دین افراد بی‌خبر و طماع را تحت تأثیر آورده بودند، بطریق فریب دروازه شهر قندهار را گشوده آن مرکز بزرگ و تاریخی افغانستان را اشغال کردند تا آنکه بعد ورود علی‌احمدخان مظلوم بکابل، حمیدالله و ملک محسن دو نفر از هیأت حاکمه سقوی بکمک و همراهی افراد عرض راه قندهار، در نیمه ماه ثور سال ۱۳۰۸ش یعنی ماه چهارم دوره حکومت سقوی بدانجا رسیدند و اهالی را مجبور و محصور گردانیدند که بیعت‌نامه‌های خودشان را از تاریخ همان هفته نوشته به مأمورین سقوی بسپارند و آنچه از چند حصه مراکز قندهار بدست سقویان رسیده است، در این صفحات درج می‌کنم. ولی تصریح می‌نمایم که اغلب امضاء کنندگان مجبور و بعضاً همان کسان اند که در تحت تأثیر بعضی از مشائخ جانبدار سقوی رفته دستخط کرده اند و خوانین مقتدر اقوام خاص قندهار که اشتراک خون و استخوان به احمدشاه بزرگ و امان‌الله‌شاه بزرگ دارند بسیار کم و ندرت در این وثائق دستخط کرده اند و کسانی هم که ندرتاً دستخط‌های شان دیده می‌شود، همان عده نفر اند که تهدید بمرگ و ضبط جایداد

و حبس و زجر شده اند. چه باعث عزیمت حمیدالله برادر حبیبالله یعنی پسر خورد سقو و ملک محسن والی کابل در عهد سقو در یک وقت عاجل از کابل به قندهار همین بود که اگر کسانی بتابعیت و اطاعت سقوی حاضر نیایند مانند علی احمدخان و مولوی عبدالواسع خان محبوس آورده شوند.

چون تفصیل واقعات در سراسر نگارش این کتاب آمده است، از تشریحات بیشتر در گذشته بمحض درج نقل بیعت نامه‌ها می پردازم و بدین وسیله در حقیقت فهرست اسما قسمتی از معاصرین دوره امانیه را ثبت تاریخ می نمایم.

بیعت نامه اهالی بازار شکارپور قندهار

اهالی گذرهای بازارشکارپور شهر قندهار بتاريخ چهارشنبه (۸) ماه جوزای سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۲۰) ذی الحجة الحرام ۱۳۴۷ ق و موافق (۳۱) می ۱۹۲۹ ع بیعت نامه مختصری باین عبارت بنام حکومت سقوی نوشته سپردند. [بیعت نامه اهل گذرهای بازارشکارپور و غیره به امارت خادم شرع رسول الله امیر حبیب الله خان مشروط باجرای احکام شرعیه و امن و حفاظت رعیه:

امضاءآت:

حاجی محمدگل، حاجی محمدحسن، میرزا عبدالرزاق، نورمحمد آخندزاده، درمحمد، ملا عبدالغفور، شمس الحق، میرزاعلی

بیعت نامه اهالی نهر کاریز قندهار

اهالی نهر کاریز قندهار بتاريخ سه شنبه (۱۴) ماه جوزای سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۲۶) ذی الحجة الحرام ۱۳۴۷ ق و موافق (۶) جون ۱۹۲۹ ع بیعت نامه های باین عبارت نوشته بعمال حکومت سقوی در مرکز قندهار سپرده اند:

«برمایان واجب است اینکه اعلیحضرت انور والا امیر حبیب الله خان را لساناً و قلباً به امارت قبول و بیعت کرده ایم فقط.»

امضاءآت: غلام دستگیر محمدزائی، عبدالرحیم محمدزائی، فضل صدیق مجددی، فضل احمد مجددی، محمدالدین امدادی، مدرس غلام مجددی، عبدالله شریف قوم اچکزائی، محمد موسی متولی حضرت جی صاحب، دین محمد نورزائی، محمدنعیم اسحقزائی، مهرخان اسحقزائی، لعل محمدخان نورزائی، محی الدین خان بارکزائی، نظر محمدخان اندری، ملک جمعه خان اسحقزائی، سید توکل علوی، سید تاج احمد، عطاءالله، سیداحمد محمدزائی، ملا بهاءالدین آخندزاده، عبدالقدیر مجددی، محمداسحق مجددی، عزیزالله مجددی، محمدعثمان، غلام دستگیر بارکزائی، محمدایوب بارکزائی، محمدایوب خان نورزائی، محمداکبرخان اسحق زائی، محمدخان اسحقزائی، اقبال خان اسحق زائی، میرمحمد بارکزائی، ولی خان تره کی، عبدالله خان اندری، محمدامین اسحقزائی، حاجی میران بلوچ، سیدمحمد عبدالغفور.

بیعت نامه اهالی زمینداور

اهالی زمینداور بتاريخ چهارشنبه (۸) جوزای ۱۳۰۸ ش مطابق (۲۰) ذیحجه الحرام ۱۳۴۷ ق و موافق (۳۱) می ۱۹۲۹ ع بیعت نام‌های نوشته بعمال حکومت سقوی در مرکز قندهار گسیل نمودند و متن عبارت شان ازین قرار است:

«اما بعد، محمدرفیق ولد محمدافضل خان ولد محمودخان برادر اخترجان الغازی قوم علی زائی، شاه بیگ خیل و محمدقاسم خان ولد عبدالرحمن خان ولد محمودخان مذکور ساکن نهر شهرک موسی قلعه زمینداور معه اشخاص قوم مذکور و ریش سفیدان شهرک مذکور و نهرالخواجه داد و نهر سلیمانی و نهر حاجی قلی و نهر ریگی و نهر ریگی علیا و همان اشخاص نهرهای مذکورون در اطاعت و فرمان برداری بیعت در سلطنت امیرالمسلمین امیر حبیب الله خان غاوردین رسول الله راضی و خورسند می باشیم. امضات محمدقاسم حاجی، یارگل، گل محمد، نیاز الله، محمد سلیم، محمدسعید، محمدرفیق، محمدیوسف، خواجه نور حاجی، ملا محمدحسین، جیازنی، عبدالقدوس

بیعت اهالی نیش و غورک

اهالی نیش و غورک بتاريخ دوشنبه (۱۳) جوزای سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۲۵) ذیحجه الحرام ۱۳۴۷ ق و موافق (۵) جون ۱۹۲۹ ع بقرار این عبارت بیعت نوشته ، بعمال سقوی در قندهار سپرده اند:

«اقرار می داریم میان ریش سفیدان و کلان شونندگان و رعایای علاقه نیش و غورک برینکه خود مایان برضای خودها امیرالمسلمین امیر حبیب الله خان غازی که خادم شرع شریف می باشد قبول داریم و اجرای هر امر او را بالای خود فرض می داریم و امرشان قبول داریم. خط هذا بطریق بیعت تحریر شد. امضاء آت: خلیفه عبدالقیوم، ملا بیدالله آخند زاده، ملا رازمحمد، محمدایوب، ملک محمداسلم، ملک محمدسلطان خان، ملک پیرمحمدخان، حاجی نیک محمدخان، ملک محمدعثمان خان، محمدظریف خان.

متن بیعت نامه مردم ارغنداب

«چون به مذهب مشرف ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه در بیعت جماعت از اعیان و اشراف کافی است، بناءً علیه بیعت اعیان شهر قندهار برای تمامی اهالی قندهار کفایت است. مگر ما مردم ارغنداب قریه مزرعه و خیشکی بجهت تأیید نیز بیعت به امیر حبیب الله خان خادم دین رسول الله کردیم به حیثیتی که تنفیذ احکام شرعیه مذهب امام اعظم رحمة الله علیه کنند فقط.»

تحریر تاریخ (۲۶) شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۴۷

امضاء آت: عبدالحکیم مجددی، نورمحمد ساکن خیشکی، محمدهاشم ساکن مزرعه قوم الکوزائی ساکن قریب بابا ولی صاحب، حاجی شمس الدین ساکن مزرعه آخند، حیدر، عبدالکریم، ولی محمد آخند زاده، محمدعثمان ساکن مزرعه دوست محمدخان، حاجی فیض محمد.

اعلان حکومت سکوی در قندهار

لشکر سکوی که بهم دستی و کمک خائنین انگشت نشان خارج ولایت قندهار دروازه‌ها شهر احمدشاهی را گشوده آنجا را متصرف شد، حکام سکوی بتاريخ یکشنبه (۱۲) ماه جوزای سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۲۴) ذیحجة الحرام ۱۳۴۷ ق و موافق (۴) جون ۱۹۲۹ ع اعلانی در مرکز قندهار نشر نمودند که اردوی ما قندهار را تصرف نمود و بتاريخ سه شنبه (۱۴) جوزا مطابق (۲۶) ذیحجه از اهالی اطراف قندهار بیعت برای بچه سکو خواستند. سادات گرشک و غیره ورقه‌ئی ترتیب داده و دستخط کرده فرستادند و متن بیعت‌نامه ازین قرار است:

«به تعقیب ستایش و ثنا طرازی ایزد بی‌همتا جل مجده و درود نامحدود بر پیغمبر محمود و آل طاهرین او شان - شکر بر توفیق الهی مبذول ذات اعلی همت میمنت صفات امیرالمسلمین امیر حبیب‌الله خان غازی ایدالله تعالی سلطنة و ایدالله تعالی قوته. اعلان متبرک تاریخی (۲۴) ذیحجة الحرام ۱۳۴۷ - راجع به بشارت درود اردوی باشکوه و تصرفی خالی از ایذاء قندهار و ادعای بیعت‌نامه‌های ملی بتاريخ (۲۶) ذیحجة الحرام مذکور ضیاءبخش حواس قلبی این ملت مبهوج استیلای سلطنت آن غاورالدین و تولای دین مبین گردیده، لذا باظهار تشکر مکرر شکرگذار شده از طلوع آن آفتاب سعادت اسلام بوجود ذات محبوب‌القلوب موصوف تبریک گفته، ما ملت یک بدیگر هم تهنیت نمودیم. از خداوند تعالی بالابد مسئلت کرده ایم که توفیق سعید را برای غاورالدین به نسبت رفع نامشروع‌های امانی ارزانی به تزئید نماید. چنانچه به سعادت اعلان موصوف سعید شده از مقصد دینی که داشتیم کامیاب شدیم ما تبعه حکومتی گرشک بامارت ذات والاصفات حامی‌الدین امیر حبیب‌الله خان غازی راضی و متشکریم. خداوند تعالی ما ملت را در ظل حمایت آن حامی دین مطابق اصول شرعی همیشه مرفه‌الحال و آسوده بدارد چنانچه آسوده ایم از جانب این ملت بحضورشان بیعت و تسلیم است صورت بیعت خودها را بغرض تأکید و تنقید و اخذ مصافحه جناب یاورحضور و سپه‌سالار صاحب و نائب‌سالار صاحب و حضرت صاحب مجددی مقرر سمت قندهار و دعای ازدیاد نیکنامی ذوات موصوف و بواقی حضرات مصحوبشان و ابراز رضامندی از اوشان بحضور ذوات موصوفه بذریعة ذوات ذیل محمدعظیم خان کپتان مخصوص نظامی، ملا اخترمحمدخان مفتی مخصوص علماء، عبدالعزیزخان بارکزائی و محمدکریم خان مخصوص، اهالی داودشاه خان مخصوص سادات، شمس‌الدین خان مخصوص مأمورین، بمقصد اینکه بحضور شاهانه گسیل شود تقدیم کردیم. ما ملت به سلطنت امیرالمسلمین امیر حبیب‌الله خان غازی بیعت کرده خودها را تسلیم نمودیم ذوات مذکوره تبرگاً بدست بوسی حضرات موصوفه شرفیاب گردیدند.

تحریر (۲۷) ذی‌الحجة الحرام ۱۳۴۷. امضاها سید معصوم‌شاه، سید قوام‌الدین از اولادۀ سیدمحمدتاجدار ولی علیه‌الرحمه، سید دادالله اولادۀ سید تاجدار، ملا اخترمحمدخان، مفتی سردار گل‌خان، مفتی ملاعبدالحمید، محمدسرورخان، محمدعظیم‌خان، کپتان حاجی محمدعمرخان بارکزائی، میر عبدالغفارخان بارکزائی، عبدالعزیزخان بارکزائی.

ورقه مذکور بتاريخ چهارشنبه (۱۵) جوزای سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۲۷) ذی الحجة الحرام ۱۳۴۷ ق و موافق (۷) جون ۱۹۲۹ ع نوشته است. و تاریخ مذکور از روی تقویم سال ۱۳۰۸ ش که در اختیار نگارنده است تصریح گردید.

عزیمت جانب مسکو

غلام جیلانی خان که در ماه میزان سال ۱۲۹۸ ش به منصب برگدی قلعه بیگی ارگ شاهی و بعد عضو هیأت سفارت فوق العاده در روسیه و کاتب سفارت افغانی در مسکو و بعداً قونسل افغانی در تاشکند و سفیر افغانی در ترکیه و در اوائل سلطنت اعلیحضرت محمدنادرشاه مستشار سفارت کبرای افغانی در مسکو و در برج ثور سال ۱۳۰۹ ش بطور رخصتی در کابل آمد بتاريخ پنجشنبه (۸) جوزای سال مذکور مطابق (۳۱) می ۱۹۳۰ ع واپس بوظیفه خود رفت. غلام نبی خان و غلام جیلانی خان و غلام صدیق خان پسران غلام حیدرخان سپه سالار ولد سکندر خان سرهنگ ساکن چرخ لوگر و قوم احمدزائی اند. خواهر آنها عیال غلام رسول خان کرنیل و آن محترمه از جمله خادما و مصاحبه های حضور علیاحضرت سراج الخواتین والدة اعلیحضرت امان الله شاه غازی بود و بنام چرخي از آن معروف اند که در چرخ لوگر جا داشتند و مشکلاتی که آتیاً متوجه این خاندان می شود صفحات آینده این کتاب مطالعه شود.

انتحار

فیض محمد متعلم مکتب امانی ولد ناظر ولی محمدخان فوفلزائی بتاريخ سه شنبه (۲۰) ماه جوزای سال ۱۳۰۹ ش مطابق (۱۲) محرم الحرام ۱۳۴۹ ق در گذر بابای خودی شهر کابل در منزل خودشان انتحار نمود. پدر و خاندانش گفتند بعلت غیر معلوم خودکشی نموده است. ناظر ولی محمدخان از جمله چندتن دیربایان و خدام با وفای سردار امان الله خان عین الدوله و در ایام جلوس اعلیحضرت غازی موصوف و مسئله انتقام خون امیر شهید و استرداد استقلال خدمات شایانی نمود و می گفت غم فوت پسر جوانم برابر غم فراق اعلیحضرت امان الله شاه غازی ارزش ندارد.

شیوع مرض وبا در کابل

در برج جوزای سال ۱۳۰۹ ش در شهر و شش گروهی کابل مرض وبا شیوع نمود. و در هر یک گذر و قریه یک نفر ودیعت حیات سپردند و به همین علت حفظ ماتقدم از مرض وبا بود که اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی قصد عزیمت به پغمان نمود تا آنکه این خبر بگوش کلکانیها اقوام بچه سقورسید و قصد حمله بالای استراحت گاه اعلیحضرت در قصر امانیه پغمان نمودند و متعاقب آن هنگامه بس هولناکی برپا شد که تفصیلش را صفحات آینده از نظر خواننده این کتاب می گذراند.

سقوط طیاره در شهر کابل

بتاریخ چهارشنبه (۲۸) ماه جوزای سال ۱۳۰۹ ش مطابق (۲۰) محرم ۱۹۴۹ ع و موافق (۲۰) جون

۱۹۳۰ ع طیارهٔ نمبر (۲۲) که توسط محمدحسن پیلوت و محمدجان شاگرد میخانیک از میدان هوایی متصل باغ ارگ کابل، بفضای شهر و حوالی آن بجهت مشق هواپازی پرواز کرده بود، در حدود مسجد جامع عیدگاه کابل سقوط کرد ولی بوجود هردو نفر آسیب نرسید.

تقرر محمدسرورخان سلیمان خیل بمصاحبت حضورشاهانه

محمدسرورخان بن امرالدین خان سلیمان خیل بپاس همراهی و خدماتی که هشت ماه در سمت جنوبی بحضور سردار محمدنادرخان غازی ابراز داده بود در ماه جوزای سال ۱۳۰۹ ش بشرف مصاحبت حضور اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی مقرر گردید و محمداکبرخان و محمدعلی خان پسران حاجی سریلندخان که از بنی اعمام مصاحب مذکور بودند نیز در همین وقت بحکومات محال مقرر شدند.

چون گزارش احوال این خاندان از اجزاء مهم واقعات سال ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ ش بشمار می رود، ناگزیرم تفصیل آتی را در همین حصه بنویسم تا خواننده تاریخ دلیل قرب و برتری او را بمصاحبی حضور پادشاه بدانند.

امرالالدین خان و حاجی سریلندخان ولدان فضل الدین خان بن احمدگل خان سرهنگ بن نورمحمدخان از عشیره الیاسی خیل قوم سلیمان خیل و از اولاد الیاس بابا اند که مرقد نیکه شان در علاقه شینوار واقع است.

و هردو برادر در ارغنده پایان ولسوالی پغمان جا داشتند. از امرالدین خان دو پسر نظام الدین خان و محمدسرورخان و از حاجی سریلندخان محمداکبرخان و محمدعلی خان باز ماند و در زمستان سال ۱۳۰۷ ش بنابر دلائلی که ذکر می شود از طرف بچهٔ سقو محکوم به اعدام شدند و در همین وقت محمدسرورخان که سابقاً حاکم خوست بود بانجا عزیمت نمود و بخدمت سردار محمدنادرخان پیوست محمدعلی خان بن حاجی سریلندخان که در اواخر عهد امانیه حاکم علاقه میدان بود گفت: ملا عبدالحکیم میدانی^۱ که در خواجه مسافر پغمان اقامت داشت و بنام مولوی خواجه مسافر مشهور بود در اولین ایام حمله بچهٔ سقو در اخیر ماه قوس سال ۱۳۰۷ ش بتوسط اشخاص با دزدان سقوی رابطه پیدا کرد و بمن خبر داد که امان الله خان چون بطرف مشرق و کوهدامان و سمت جنوبی راه ندارد، عنقریب بطرف غزنه و قندهار خواهد رفت. لذا قبلاً بشما که حاکم میدان می باشید خبر دادیم که هرگاه امان الله شاه قصد عبور قندهار نماید راه را مسدود کرده نگذارید که عبور کند.

و ازین پیام او معلوم شد که این تعهد را با بچهٔ سقو در حالی که در کوه مصروف جنگ، است کرده است. چنانچه در همین وقت بچهٔ سقو، ولی محمدخان ساکن کشکک را بواسطهٔ مشائخ حاکم پغمان مقرر کرده بود و گفت من ناچار وعده دروغ نمودم که راه قندهار را مسدود می دارم و در ساعت ده صبح

^۱ مولوی مذکور روز چهارشنبه (۲۳) اسد سال ۱۳۲۴ ش مطابق (۶) رمضان (۱۳۴۶) ق بعمر (۶۲) بمرض محرقه وفات یافت و در معامله انسداد راه قندهار جرم او کم از جرم خان زرین کته خیل نبوده است.

روز دوشنبه (۲۴) جدی سال ۱۳۰۷ ش که اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از بندر چوکی ارغنده بسواری موتر عبور نمود. در همین وقت دو نفر عسکر و چهار نفر از دسته دزدان در علاقه میدان در اثر یک جنگ کشته و اجسادشان موجود بود. اعلیحضرت حینی که ما را دید توقف نمود و فرمود امنیت راه چطور است؟ گفتم امشب دو نفر از عساکر حکومتی و چهار نفر از اشرار مقتول شده اند و اما امنیت راه از اینجا تا قندهار خوب است. فردای آن روز مولوی عبدالحکیم میدانی مشهور به مولوی خواجه مسافر برادرزاده خود را با جمعیتی از ملاها بوضع عتاب‌آمیز فرستاد و گفت تو با ما عهد کرده بودی که امان‌الله‌خان را نمی‌گذارم و الآن که شنیدیم بطرف قندهار عبور نمود چون شما خلاف عهد کردید مسئولیت بزرگ دارید چون حالت خطرناک دست داد چاره نیافته مبلغ ده هزار رپی به برادرزاده مولوی مذکور جریمه دادم و حیات خود را از دست عمال سقوی خریدم.

محمد اکبرخان برادر بزرگ او که در سال ۱۳۰۴ ش قوماندان کوتوالی قندهار و در سال ۱۳۰۷ ش قوماندان کوتوالی کابل مقرر بود مذکور در سال ۱۳۰۷ ش بحضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه عرض کرد که شیرجان حاکم سرایخواجه با بچه سقو دزد دست دارد و باید از کار موقوف و محبوس گردد. شیرجان موقوف و اما بنا به شفاعت معین‌السلطنه از حبس نجات یافت. در عهد حکمرانی بچه سقو به همان خصومت در تجسس محمد اکبرخان و برادران و پسران کاکا اش برآمد که اگر بدست می‌آورد همه را می‌کشتند و از اثر همین خصومت شدید شیرجان وزیردربار سقو، محمد سرورخان بن امرالدین‌خان که در عهد امانیه حاکم خوست بود از کابل به سمت جنوبی رفت و بخدمت سردار محمدنادرخان پیوست و در ماه جوزای سال ۱۳۰۹ ش مصاحب حضور مقرر گردید. اشخاص مذکور از طرف بچه سقو محکوم به اعدام بودند و در وقتی که خوانین سلیمان خیل برای بیعت نزد بچه سقو به شهر کابل آمدند، نظر بعرف قومیت شفاعت کردند. بچه سقو گفت مال‌خاندان سریلندخان در ارغنده از طرف لشکریان من ضبط شده واپس داده نمی‌شود و اما خودشان از اعدام معاف و تازمانی که آرامی‌شود محبوس خواهند بود. و سرسخت‌ترین دشمن آن‌خاندان شیرجان بچه سقو بود.

محمد اکبرخان قوماندان مذکور و نظام‌الدین‌خان برادر محمد سرورخان مصاحب در سال ۱۳۵۰ ش وفات یافتند و این نظام‌الدین‌خان سواء نظام‌الدین‌خان بن سردار فقیرمحمدخان فوفلزائی است.

محمد علی‌خان مذکور در ماه جوزای سال ۱۳۰۹ ش حاکم گرمسیر مقرر گردید و اما بعداً باین لحاظ که عیال او خواهر عیال محمدولی‌خان وکیل و هردو دختران سردار فقیرمحمدخان فوفلزائی مامای اعلیحضرت سراج‌الخواتین والده اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بود از کار برطرف گردید و تا ماه اسد سال ۱۳۵۳ حیات دارد.

یادداشت‌های محمد مریدخان در برابر سوالات نگارنده تاریخ امانیه

در وقتی که محمد مریدخان مشاور صدارت عظمی بود، در یکروز در قصر صدارت عظمی برای نوشتن یک مراسله مهم که بخارج فرستاده می‌شد بامر صدراعظم خواسته شدم، و بعد انجام تحریرنامه

مخصوص موقع صحبت دست داد و محمدمیریدخان در برابر سوالات و کیلی فوفلزائی نویسنده تاریخ امانیه گفت:

پدرم استاد عبدالسمیع خان اصلاً از مردم تاشقرغان و زرگر خاص امیر عبدالرحمن خان بود. من در سال ۱۲۸۰ شمسی بدنیا آمده ام و در عصر سلطنت اعلیحضرت امان‌الله خان غازی در مکتب حکام داخل شدم و بعد از تحصیل بتاریخ (۵) ماه ثور سال ۱۳۰۴ ش معلم مکتب حکام و یکسال دوام دادم و در سال ۱۳۰۵ ش ترجمان مکتب حریبه و معاون سر معلم مخابره و بعد از شش ماه معاون تعلیمی مدیر تلگراف نیز معین شدم و در مدت نه ماه اغتشاش سقوی بیکار و بیست روز بعد کشته شدن بچه سقو یعنی از اول ماه قوس سال ۱۳۰۸ ش کاتب دارالتحریرشاهی و هشت سال دوام دادم و به سرکتابت رسیدم. در سال ۱۳۱۶ ش مدیر مأمورین وزارت معارف مقرر گردیدم و گفت من و برادر بزرگم غلام دستگیر از دولت امانیه بسیار خیر و منفعت دیده ایم و گفت در وقت اعدام بچه سقو حاضر بودم و گفت، در وقتی که اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی منار یادگار در علی آباد برگذار نمود، عبارت متن کتیبه را خود تسوید نمودم و منظور شد. این مطلب او را حافظ نورمحمد کهگدای سرمنشی نیز در یک روز در برابر سؤال نگارنده تأیید نمود. محمدمیریدخان از نظر تحصیلات و مطالعات آنقدر موفقیّت نداشت و اما شخص تیز فهم و در رشته اداره ماهر و باریک بین و خود را از ذوات دوره امانیه می‌شمرد.

محمدنعیم خان بدخشی

در تاریخ امانیه شخصی را بنام محمدنعیم خان نایب‌سالار می‌شناسیم و لازم است در این کتاب در جمله افراد از وی نامبرده، مختصر معرفی کنیم:

محمدنعیم خان در دوره شباب در ولایت بدخشان در نزد میربابا صاحب‌خان [میر بدخشان] ملازم شخصی و مقرب خاص او و باصطلاح مردم آنجا [بچه کس] بود. و پسر برهنه صورت مقبول و شغل و استعداد بازیگری نیز داشت. در وقتی که امیر عبدالرحمن خان میربابا صاحب‌خان را مغلوب و دو سه تن ملازمان او را که مدافعه از خود می‌کردند بضرر مشّت و لگد مقتول نمود، از گریبان میربابا صاحب‌خان مذکور دست انداخته زجرآ و قهرآ تا شهر کابل رسانید و ملک و مال او را هر چه بود ضبط و بدخشان را تصرف نمود و قدرت آخرین امیر عبدالرحمن خان هم در صفحات شمال در نظر مردم آنجا در همین وقت مغلوب نمودن میربابا صاحب‌خان باثبات رسید. امیر عبدالرحمن خان به همراه میر مذکور محمدنعیم خان بچه کس را با برادرکلانش آدینه بکابل آورد و بخدمت حضور منسلک فرمود و بقرار نگارش جلد سوم سراج‌التواریخ آدینه بدخشی در کابل با دختر یکنفر هزاره ازدواج نمود. محمدنعیم خان در کابل نیز در دوره جوانی در حلقه‌های خاص بعضاً رقص می‌نمود. چون بدربار سلطنت پرورش یافتند آدینه در اواخر دوره امیر عبدالرحمن خان رتبه فراش‌باشی حضور نیز یافت و مهرجهان دختر آدینه در جمله زوجات سربیتی امیر حبیب‌الله خان گرفته شد و از بطن آن دو پسر محمدفاروق و محمدعزیز بوجود آمدند و تا ماه سرطان سال ۱۳۵۲ ش در قید حیات اند.

محمدنعیم خان از ایام اول جلوس اعلیحضرت امان‌الله‌شاه نائب‌سالار حضور مقرر گردید. و از گزارش اوقات رسمی او در این کتاب تذکار داده ایم. از آدینه یک دختر مسماة مهرجهان که بعقد ازدواج امیر حبیب‌الله‌خان آمد، شریفه‌الحرم لقب گرفت و در سال سقو بعقد نکاح عبدالقدیر داودزائی گرفته شد و به همان وسیله میرزامحمد بدخشی و علی‌محمدبدخشی از جور و فشار سقویان در امان ماندند.

علی‌محمد پسر آدینه در عصر سراجیه شغل نواختن طنبور و اکت و تمثیل داشت و از سال ۱۲۹۸ش شامل مأموریت رسمی گردید و وقتی رئیس تفتیش و رئیس تدریسات و بالآخر سفیر و در دوره نادرشاه و ظاهرشاه وزیرمعارف و وزیر امورخارجیه و وزیردیار سلطنتی و صبح روز سه‌شنبه (۲۶) سرطان سال ۱۳۵۲ که سلطنت اعلیحضرت محمدظاهرشاه منقرض گردید محکوم به حبس شد.

علی‌محمد بمرض پیس گرفتار و محض نان و عیش دربار را بخود غنیمت دانسته بصفت یکنفر فریب کار و خائن دولت وقت می‌گذرانید و در حالیکه مشاور خصوصی و اهل راز پادشاه بود، حرف راست را بوی نمی‌گفت. محمدنعیم‌خان بدخشی نائب‌سالار حضور دوره امانیه در اثر مریضی که از سه ماه بآن گرفتار شده بود ساعت یک و (۴۵) دقیقه بعد از ظهر یکشنبه (۱۹) حوت سال ۱۳۱۹ش مطابق (۱۰) صفر ۱۳۶۰ق و موافق (۹) مارچ ۱۹۴۱م در شهر کابل وفات یافت و ساعت (۱۱) روز دوشنبه با تشریفات عسکری در جوار مقبره حضرت جی بابا بخاک سپرده شد.

محمدنعیم بدخشی از عهد امیر عبدالرحمن‌خان بخدمت خانواده‌شاهی محمدزائی شامل و جوان بسیار مقبول بود. محمدرحیم پسر او در دوره طفولیت بسیار نازدانه و معتبر در خانواده او بود و بقرار اظهار عبدالرشید پسر او در اوقاتی که علی‌محمد پسر آدینه در خانه محمدنعیم‌خان وارد می‌شد محمدنعیم‌خان به علی‌محمد می‌گفت برای محمدرحیم جان طنبور بنواز که ساعتش خوش تیر شود و علی‌محمد در آوان جوانی در نواختن طنبور و اکت و تمثیل مهارت خوبی داشت.

پسران محمدنعیم‌خان بدخشی - محمدرحیم، محمدقسیم، محمدانور اند.

محمدرحیم وقتی کمیدان و در زمان حیات پدر خود وفات یافت. محمدقسیم در وزارت امورخارجیه مدیریت داشت و توانائی پدر اکثر در دست تصرف همین‌شخص که صاحب رسمیت و رسوخ بود قرار گرفت. محمدانورشخص صحرائی وضع و تا سال ۱۳۴۹ش می‌شنیدم زنده است.

عبدالرشید و عبدالرزاق پسران محمدرحیم بن محمدنعیم‌خان بدخشی مذکور اند و بعضاً در کابل و اغلب در بدخشان ملک آبائی شان وقت می‌گذرانند.

شاهزاده بیگم فوفلزائی

در صفحات پیش از اقدام حلیمه‌خانم ملقب به بوبو جان در مورد اقدام او از باعث سلطنت پسرش سردار محمدعمرخان و مغلوب‌شدنش از دست سرورسلطان حرف زدیم و در این ضمن ناگزیریم که برای بسر رسانیدن تاریخ تشریحات آتی را بپردازیم:

میر عتیق‌الله ولد میر درویش [مشهور به حافظ‌جی صاحب] ولد میراحمد میر مشهور به میرواعظ کابلی معاصر شاهان سدوزائی درانی چون آن‌خاندان در شهر کابل دارای شهرت و نفوذ روحانی بودند، امیر دوست‌محمدخان مسماء شمسی دختر خرد سال خود را به میر عتیق‌الله موصوف نامزد فرمود، تا با خاندان سلطنتی محمدزائی رابطه خویشی و یگانگی داشته باشد. میردرویش روزی به امیر دوست‌محمدخان گفت: پسر من عتیق‌الله در حال جوانی است و دختر شما در صغارت سن می‌باشد و تا چه وقت پسر جوانم منتظر امر مسنون نکاح و ازدواج بماند. امیر دوست‌محمدخان فرمود مردان چند زن می‌گیرند. شما برای پسر خود با دختر محمدیعقوب‌خان ولد میردادخان ولد میر هوتک‌خان ولد محمدزمان‌خان فوفلزائی ازدواج کنید و بر حسب اشارت و رهنمونی امیر دوست‌محمدخان، وصلت عتیق‌الله با مسماء شاهزاده بیگم فوفلزائی بنت محمدیعقوب‌خان موصوف بعمل آمد و آن محترمه بعدها بی‌بی ادی لقب گرفت.

در وقتی که مسماء شمسی مشهور به بی‌بی‌شمسی جان دختر امیر دوست‌محمدخان جوان شد، میر عتیق‌الله ابن میر درویش که آن محترمه از چند سال نامزدش بود نیز ازدواج نمود. از بطن بی‌بی‌شمسی جان دختری بنام حلیمه بوجود آمد و شاهزاده بیگم فوفلزائی ملقب به بی‌بی ادی که از خود ولد نداشت. حلیمه دختراندر خود را من حیث فرزند در نزد خود نگاهداشته تربیت کرد. در وقتی که امیر عبدالرحمن‌خان به سلطنت رسید، بر حسب مشورت و رهنمونی والده خود بوبو جان فوفلزائی با مسماء حلیمه بنت میر عتیق‌الله ابن میر درویش ابن میر احمد [میر واعظ] بلحاظ که مادر اصلی اش بی‌بی‌شمسی جان دختر امیر دوست‌محمدخان و مادراندر مربیه اش شاهزاده بیگم فوفلزائی [بی‌بی ادی] بود ازدواج نمود و از بطن حلیمه بیگم بنت بی‌بی‌شمسی جان مذکوره، پسری بنام سردار محمدعمر جان بوجود آمد و به همین استناد که دعوی اصالت مادر و هم سیادت پدر داشت، در وقت فوت امیر عبدالرحمن‌خان آن مادر و پسر مدعی اشغال سلطنت شدند و مطابق تفصیلی که از نظر گذشت موفق نگشتند.

قلعه بی‌بی‌شمسی جان تاکنون در نزدیک قریه ده‌دانای چهاردهی مشهور است و خاندان میر واعظ می‌گویند در اثر همین دو خویشی با خاندان محمدزائی رسوخ روحانی ما برهم خورد و مردم با ما ترک عقیده نموده گفتند خاندان میر واعظ دولت شریک و مصروف عیش شدند و مرام سیاسی امیر دوست‌محمدخان و امیر عبدالرحمن‌خان هم همین بود که رسوخ و نفوذ روحانی ما برطرف شود.

اعلان از حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی چهار روز بعد فرار بجهت سقو از حصه ده کیپک و دهنه کوتل خیرخانه بتاریخ جمعه (۷) ماه جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۱۵) رجب ۱۳۴۷ ق و موافق (۲۹) دسمبر ۱۹۲۸ ع اعلانی شایع فرمود که ما اینک سراسر متن آن سند معتبر رسمی را درج این صفحات تاریخ می‌نمائیم:

بسم الله الرحمن الرحيم
اعلان حكومتی جمعہ (۷) جدی ۱۳۰۷

«بر رعایای علاقه کوهدامن و چهاربیکار اعلان می‌شود!

بچه سقاء دزد و سیدحسین رفیق او که از مدت زیادی به دزدی و مسلمان کشی و قطاع‌الطریقی قیام و اقدام داشت و چندی قبل نزد احمدعلی خان رئیس تنظیمیه سمت شمالی حاضر شده بقرآن مجید که مؤمن به ما و شماسست عهد و پیمان کرده بودند که آینده پیرامون فتنه و فساد نگشته به حکومت مطیع و منقاد باشند و باین حیل اسلحه از حکومت گرفته و از عهد کلام الهی گذشته بغی کرده چندین نفری رعایای کهدامن و چهاربیکار را جبراً با خود برداشته غفلتاً خود را بکابل انداخته بودند و بعد از شکست در باغ بلند استحکام داشتند، همان است که از فضل خداوند تعالی و قوه توپ و تفنگ عسکر دلیر و اقوام غیور شش گروهی و وزیری و باقی اقوام سمت جنوبی و وردک و غیره اطراف کابل در این دو سه روز اکثر نفری مذکور به قتل رسیده، مابقی شان فراری شده واپس در کوهدامن داخل شده اند. لہذا حکومت متبوع اسلامیه تان در صدد آنست که ریشه این مفسدین را بکلی قلع و قمع نماید تا خلق خدا از شر آنها آسوده و آرام شوند و برای این مقصد یک مفرزه عسکری باتفاق نفری قومی از مرکز حرکت و آنها را تعقیب خواهد کرد. ولی حکومت سرغنه و بانی این فساد تنها سیدحسین و بچه سقاء و همان یکصد نفر معیت آنها را که معاش از طرف حکومت برای شان مقرر شده بود، شناخته دیگر نفری را که همراهشان آمده بودند و یا نان و خوراک برای شان داده اند مجبور می‌داند و هیچ بازخواستی از این چنین نفری که بصورت اختیاری بآنها شامل نشده باشند نمی‌کند. بناءً علیہ باین اعلان شما را تسلی داده اشعار می‌شود که هرکس از رعایای کوهدامن و غیره اقوام و جماعه از نفری مذکور را زنده بدست آورده به حکومت تسلیم کند و یا بقتل برساند فی نفر چهل هزار افغانی انعام از دو نفر سرکرده شان و فی نفر چهار هزار افغانی از نفری زیر دست آنها داده خواهد شد. اگر بعد از این نفری مذکور به قلعه مردم کوهدامن و چهاربیکار و غیره جای‌ها مسکن بگیرند و فوراً بمفرزه عسکری اطلاع ندهند یا بآنها بعد از این معاونت کرده نفری و یا نان خوراکه بدهند حکومت بازخواست سخت از آنها خواهد کرد.»

بازگشت شیراحمدخان رئیس هیأت تنظیمیه مشرقی از جلال‌آباد بکابل
بذریعه طیاره

روزشنبه (۸) جدی ۱۳۰۷ ش مطابق (۱۶) رجب (۱۳۴۷) ق و موافق (۳۰) دسمبر ۱۹۲۸ ع به ساعت یازده و نیم قبل از ظهر شیراحمدخان رئیس هیأت تنظیمیه مشرقی که بذریعه طیاره روز جمعہ از کابل به جلال‌آباد رفته و شب در آنجا توقف نموده بود بمیدان هوائی کابل واپس بذریعه طیاره مواصلت کرد و حین فرود آمدن به نامه‌نگار اخبار و مأمورین خصوصی حضور راجع باوضاع سمت مشرقی و سبب مراجعت خود از جلال‌آباد بکابل گفت:

«وضعیت جلال‌آباد و تمام آن سمت خیلی خوب است، امنیت کامله در جلال‌آباد و نواحی آن

حکم فرماست، رفتن من به سمت مشرقی بصفه رئیس هیأت تنظیمیه برای این مقصد بود که اقوام شنواری بر علیه حکومت متبوع خود بنا بر دسائس و تحریکات بعض محرکین و مفسدین بغی نموده بودند تا تنبیه نمائیم. همان بود که بفضل خدای بزرگ باین مقصد نائل شده و در ظرف مأموریت خود آنچه که لازم بود راجع به امنیت و آرامی آن سمت اقدامات نمودم. راجع بدیگر اقوام سمت مشرقی مثلاً مهماندا و سائر اقوام کوچک فرمود که وضعیت اقوام مهمندی و سائر اهالی سمت مشرقی نسبت به اعلیحضرت غازی و حکومت متبوع و متدین خویش از اول امر خیلی خلوصیت کارانه بوده و هست و آنها یک اتفاق خیلی قابل تمجید را ابراز داشته از هیچگونه معاونت و دستیاری دریغ ننمودند، من از اطاعت و همت آنها تشکر می کنم.»

و گفت: «هنگامیکه علی احمدخان والی کابل و رئیس هیأت تنظیمیه عالی که برای مقصد صلح و جمع آوری اقوام خوگیانی و تصفیه قضیه نمله از کابل عازم گردیده بود، وارد جلال آباد گردیده در این وقت وظیفه من ختم گردیده و بیشتر من در آن سمت و ظائفی نداشتم، لذا تمام امور را به رئیس عالی هیأت صلحیه تفویض نموده، این است که از جلال آباد حرکت کرده وارد میدان هوایی کابل شدم.»

شیر احمدخان که مرد هوشیار بود چون از اوضاع و حرکات علی احمدخان والی در مشرقی اغراض شخصی احساس کرد اقامت بیشتر خود را بدانجا هم از لحاظ بدنامی و هم از بیم تاراج مردم لازم ندیده بکابل مراجعت کرد و شاید شرحی را بطور خصوصی بحضور اعلیحضرت غازی بعرض رسانده باشد.

بازگشت احمد علی خان لودین رئیس هیأت تنظیمیه سمت شمالی به شهر کابل

احمد علی خان لودین، رئیس بلدیة کابل که از اول ماه عقرب رئیس هیأت تنظیمیه سمت شمالی نیز منتخب گشته بدان سمت فرستاده شده بود، مذکور روزشنبه (۸) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۱۶) رجب ۱۳۴۷ ق و موافق (۳۰) دسمبر ۱۹۲۸ ع از سمت شمالی بنام اخذ هدايات و ارشادات از حضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی وارد شهر کابل گردید و در حقیقت از جبل السراج مرکز حکومت اعلی شمالی اخراج شده بکابل رسیده بود که تفصیلش را بعداً خواهیم نگاشت.

ورود مردم لوگر

روزشنبه (۸) جدی ۱۳۰۷ ش از لوگر یک تعداد نفر برای خدمت حکومت امانیه بدارالسلطنه کابل رسید.

خبرهای روز دوشنبه (۱۰) جدی

روز دوشنبه (۱۰) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۱۸) رجب ۱۳۴۷ ق و موافق (۲۳) دسمبر ۱۹۲۸ ع خبرهای آتی از جانب وزارت حربیه و داخلیه باطلاع عموم رسانیده شد:

در جلال آباد خیریت تامه است. جرگه در جریان است و عنقریب با نتایج بسیار عاقبت کارانه خود ثمرات خوبی خواهد داد.

در کابل هم اقوام از هر طرف بنوبت خود آمده حاضر باش و تحت السلاح گرفته می‌شوند. امروز دوشنبه (۱۰) جدی قوماندانی نظامی امر داده است که از میدان طیاره کابل، قلعه مرادبیگ با توپ‌های بزرگ بمبارد شود. [روز دوشنبه اخبار امان افغان ضمن نشریه فوق‌العاده خود بعموم اهالی کابل اطلاع داد که نباید از صداهای توپ پریشان شوند و در اخبار روز سه‌شنبه (۱۱) جدی نیز تکرار کرد.]

در سمت شمالی هم واقعه‌ای که قابل تذکر باشد جدید وجود ندارد و شنیده می‌شود که خان‌ها و ملک‌های آنجا اکثراً بمخالفت اشرار قیام نموده و رفته رفته بحکومت متبوع خود اظهار تمائل می‌نمایند.

اختصار از سرمقاله اخبار امان افغان

اخبار رسمی امان افغان کابل نسبت به ادعاهای عام فریبانه بجهت سقو در سرمقاله منتشره روز جمعه (۷) جدی ۱۳۰۷ ش مطابق (۱۵) رجب ۱۳۴۷ ق و موافق (۲۹) دسمبر ۱۹۲۸ ع مطالبی انتشار داد که اینک ما اختصار آنرا درج تاریخ می‌نمائیم:

دزدان قاتل و مفسدین غدار و طوائف اشرار که از هر کوچه و کنار سر برآورده در فضای آرام مملکت افغانستان شر و شور انداختند برای اینکه عوام جاهل و افراد بی‌خبر و غافل را در قطار وصف خود آورند، اصول دزدی و راه زنی خود را لباس دینی پوشانیده در زیر این نام و عنوان هرج و مرج و شر و شور را در مملکت محبوب و عزیز ما انداختن، می‌خواهند و افکار را مشوش می‌سازند.

حال آنکه دزدان غدار که از هیچ مال حرام رو نگردانیدند و از قتل نفس که خداوند خون ناحق را تحریم مطلق فرموده است، دست نبرداشتند چطور از آن دینی که امر بقتل و کشتن ایشان می‌دهد و توصیه اکید می‌فرماید دفاع خواهند کرد و چطور دیگران عقیده و ایمان خواهند آورد که مسائل دینی است.

این یک دسیسه ایست که برای این طایفه راهزن توسعه یغما و تاراج برای خود تهیه دیدند. و بعض جاهلان را به این راه فتنه خود کشانند و مسائل یغمای اموال رعایای بیطرف و آرام شهرآرا و ده کبیک و بره کی بهترین شاهد قول ما است و بکمال حیرت می‌گوئیم که بمال و منال اکتفا نکرده به پیر و برنای آن‌خانواده‌ها دست تعدی انداختند و بسی اطفال را یتیم و بینوا ساختند پس به کسانی که مدافعین همچو اشخاص اند منتهای بدبختی است.

پادشاه اولی‌الامر معظم ما که برای مدافعه از اسلام لقب [غازی] را بحق گرفته بودند اولین حامی و مدافع یک یک تعالیم دین ما است اگر دیگر اقوام و در افغانستان اعلیحضرت همایونی را از نزدیک کمترشناختند ولی ساکنان کابل چشم دید شان است که امان‌الله‌خان اولین و آخرین هر نطق خود را به کلمه عظیمه [الله اکبر] اختتام داده و پیش عظمت این کلمه گلوگیر و اشک‌های شان باران ریز می‌شد، چنانچه طیارات را به نشان کلمه مبارکه [الله اکبر] شرف زینت دادند.

و باز می‌گوئیم که دزدان غدار نمی‌توانند خدای واحد و لاشریک خود را بشناسند، چه رسد به این که دین محمدی را صیانت و حفاظت کنند. وطن افغانستان به همین بازوهای نیرومند ما افغانیان باین پایه

اعتلا و ترقی رسید. پس بسیار ناگوار و ناهنجار است که خود ما واسطه خرابی دین شویم. هرگاه عاقلان احوال مملکت‌های اسلامی را به تعمق بنگرند می‌دانند که یگانه مملکت مسلمان که بواسطه دین تاکنون خود را محفوظ داشته است افغانستان است و این موکد است که دشمنان دین ما به این سعادت ما خوش نخواهند بود و حتمی است که امروز باید در ریشه ما تیشه زنند و قوت‌های ما را در بین خودمان ابتر و زیون سازند.

خبرهای روز جمعه (۱۴) جدی ۱۳۰۷ ش

روز جمعه (۱۴) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۲) رجب ۱۳۴۷ ق و موافق (۴) جنوری ۱۹۲۹ ع، خبرهایی از طرف مقامات رسمی فراهم شده در معرض نشر گذاشته شد که اینک بجهت اتصال مطالب مربوط به ایام انقلاب افغانستان کلیت آنرا بدون حذف و اختصار درج می‌کنیم:

خبرهای جلال‌آباد بطور سابق از اطمینان و آرامی کلی حرف می‌زند و اوضاع آن ولا را روزمره خوبتر نشان می‌دهد.

نفری هزاره و لوگری و باقی نفری اطراف به وزارت حربیه زیاد جمع آمده مسلح می‌شوند و درس‌های حربی خود را که به آوان ملازمت خود خوانده بودند تکرار می‌کنند و مجهز می‌شوند. قواء اشرار در سمت شمالی رو به ضعف گذاشته جمعیت‌شان منحل دیده می‌شود.

اعلان پادشاهی در باب تشکیل مجلس اعیان مشرانو جرگه

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی چون اوضاع مملکت را از دست یک‌عده صاحبان اغراض دچار و خامت دید، روز جمعه (۱۴) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۲) رجب ۱۳۴۷ ق و موافق (۴) جنوری ۱۹۲۹ ع مضمون اعلان پادشاهی را بقلم مبارک خود تسوید نموده برای برآوردن یکی از آرزوهای دیرینه خود و هم برای دفع آتش‌خانمانسوز اغتشاش حکم انتشار داد و مضمون متن اعلان پادشاهی ازین قرار است:

«ملت عزیزم اهالی افغانستان از وقتی که صاحب فکر و ادراک شده ام محبت دین مقدس اسلام ترقی وطن عزیز و تعالی ملت محبوبم یگانه مقصد و آرزیم بوده و هست. چنانچه اعمال من در ایام شاهزادگی من بر همین اساس بوده و بر عموم شما معلوم است زمانی که اراده ازلی حق تعالی جل جلاله به پادشاهی من تعلق گرفت و شما ملت غیورم زمام اداره مملکت را بمن تفویض نمودید، بیشتر از پیشتر با جمیع، قواء دماغی و بدنی خود در راه ترقی دین و وطن کوشیده تا این ساعت آرام و راحت نکرده ام. نشر علوم، ازدیاد قوه تأسیس و مؤسسات نافع و سائر اجراءات که امروز در وطن دیده می‌شود همه مبنی بر همان نظریه است که در اول ذکر شد. کارهایی که در این ده سال پادشاهی خود کرده ام بتصویب و کلای ملت و شرکت دسته علماء بوده است. زیرا در نظامات و اوامر خود من از طرف خود برای شخص خود غرضی ندارم هر چه شد و می‌شود ملاحظه خیر ملت و مملکت در آن مدنظر است و چون خود من الحمدلله مسلمان و مسلمان‌زاده ام و عموم ملت من هم مسلمان است و همه به اسلام افتخار داریم بقدر قوت

و طاقت بشری دقت شد که نظامات و اوامر برخلاف اساس اسلام نباشد. چنانچه تاحال نبوده و در آینده هم نخواهد بود، ولی در بعض فروعات و جزئیات که آن هم بتصویب دسته‌ای از علماء بوده است ممکن است کسی اعتراض داشته باشد، چنانچه بعض اوقات بعض اشخاص در همین قسم امور اعتراض می‌کنند. چون حکومت نمی‌تواند که بقول چند نفر نظامات و اوامر خود را همه وقت تغییر بدهد و از طرف دیگر در بین علماء هم در فروعات و جزئیات اختلاف بسیار است چاره این مسئله را که بعض اوقات بعض اشرار برای انجام دادن مطالب نامشروع خود از قبیل قتل مردم و چور کردن اموال و ریختن نوامیس مردم به تحریک دشمنان آن را وسیله ظاهری برای تولید فتنه و فساد و فساد بین اهالی و صدمه رسانیدن بحکومت می‌سازند چنین سنجیدیم که بعلاوه مجلس وکلای ملت یک مجلس دیگر بنام مجلس اعیان تشکیل می‌شود

و در این مجلس عده اعضاء آن تا پنجاه نفر خواهد بود. علماء بزرگ مملکت و سردارها و خوانین و مأمورین صاحب اختصاص و تجربه از هر سمت شامل باشند و نظامنامه‌ها و اوامر را که از تصویب مجلس وکلای گذشت این مجلس اعیان هم ملاحظه نمایند. مخصوصاً اطراف دینی مسائل مملکتی را بنظر غور دیده درست باشد و جای اعتراض برای کسی نماند. این مجلس اعیان حاضراً به ریاست عبدالهادی‌خان وزیرتجارت سابق تشکیل شده و جناب محمدصادق‌خان حضرت صاحب شوریازار و آخندزاده صاحب موسی و سردار محمدعثمان‌خان و سردار محمدیونس‌خان و مولوی سیف‌الرحمن و مولوی قیلغو و بعض علماء بزرگ دیگر از اعضاء می‌باشند.

دیگر اشخاص بزرگ و دانسته مملکت از طبقات مذکور هرگاه میل داشته باشند که عضو این مجلس اعیان بشوند خود را به رئیس مجلس^۱ معرفی نمایند. برای اعضاء مجلس تنخواه معقول داده می‌شود. امید می‌کنم که به این تشکیل این مجلس برای ملت عزیزم از طرف جنبه دینی نظامات و اوامر اطمینان کامل حاصل شود و در آینده محل اعتراض برای کسی نماند. در خاتمه باز بشما اطمینان می‌دهم که حکومت ملیة اسلامیة شما هیچگاه اراده ندارد که برخلاف اساس اسلام و مذهب حنیف حنفی و خواهش عموم ملت خویش کاری بکند.»

اعلان حکومتی بر افراد و اقوام کوهستان و کوهدامن

بعد از آنکه بچه سقو از باغ‌بالا و شهرآرا و نه برجه و ده کیپک کابل بوقت عصر روز شکست یافته، بعد یازده شبانه روز جنگ بطرف قلعه مرادبیگ کوهدامن رو بگریز نهاد، حکومت امانیه هرچند برای اهالی کوهدامن و کوهستان سمت شمال کابل اطمینان داد که در نزد حکومت بجز چند نفر که به پیروی بچه سقو و سیدحسین دزد کمر به جنگ بسته اند، دگرها همه بطور مجبور با اشرار مذکور همراه شده و

^۱ بقرار نشر این اشتهار معتبر رسمی، عبدالهادی‌خان داوی فقط ده روز در اواخر عصر سلطنت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه رئیس مجلس عالی اعیان بوده و هنوز ریاستش تشکیل نیافته که آن سلطنت بتاریخ (۲۴) جدی ۱۳۰۷ش منقرض گردید. و اما اینکه داوی موصوف در سوانح خود تاریخ آن ریاست را در دوره امانیه از سال ۱۳۰۶ش در بعض جاها نگاشته است حقیقت ندارد.

مسئولیتی ندارند. اما اهالی آنجا که به آئینه کردار و اعمال خود می‌دیدند، باور نمی‌کردند که حکومت از خطایای شان بگذرد و از بیم جان به متابعت اشرار در راه بغی و جهالت بعزم بریادی مملکت بتکرار قدم جسارت و خیانت می‌گذاشتند تا آنکه حکومت امانیه روزشنبه (۱۵) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۳) رجب ۱۳۴۷ ق و موافق (۵) جنوری ۱۹۲۸ ع، تحت عنوان اعلان حکومتی مضمونی بدین قرار طبع کرده انتشار داد:

«حکومت متبوعه شما این حرکت نافهمانه شما را از نقطه نظر مجبوری و دست برد بچه سقائی که بر مال و منال و هستی شما نموده و شما را بخوف و بیم کشتن و بستن سوق می‌کند دانسته، تماماً متیقن است که این حرکت از قلب و خواهش دلی شما نیست. از زمانه‌های قدیم تا حال شما را صادق و فداکار دولت می‌شمارد. صرف کسانی که بانی این کار و شما را به این حرکت مجبور ساخته بچه سقاء و سیدحسین است که ان شاء الله تعالی عنقریب به کیفر کردار خویش خواهند رسید و شما را یک اولاد صادق خود و یک قوم مجبور دانسته، در هیچ وقت از شما آزردهی ندارد و در همه وقت شما را از رضامندی خویش و امن مال و جان اطمینان می‌دهد.

خبرهای جلال آباد، کابل، سمت شمالی

خبرهای رسمی روزشنبه (۱۵) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۳) رجب ۱۳۴۷ ق و موافق (۵) جنوری ۱۹۲۹ ع، مشعر به این احوال بود که:

جلال آباد بر اوضاع عادی و رفاه و امنیت بدرجه خوب وجود دارد.

و در روز مذکور از کابل یک مفرزه نظامی مکمل جانب سمت شمالی حرکت نموده کوتل خیرخانه را معسکر ساخته و از آنجا عزیمت خواهند کرد.

شب جمعه (۱۴) جدی صدای فیر تفنگ بشدت از قلعه مرادبیگ شنیده می‌شد، چون دیگر واقعه روی کار نیست غالباً وحشیان نتوانستند وحدت شیرانه خود را محافظه کنند. در بین خود افتاده این تفنگ‌ها را بر سینه‌های همدیگر استعمال نموده اند.^۱

مردم ریزه کوهستان که قبلاً بعضی از اشرارشان تمایلی جانب اشرار کوهدامنی داشتند. در این روزها که به حقیقت شرارت شان واقف شدند همه از دور آنها پراکنده شده بخانه‌های خود رفته از آن دزدان اظهار نفرت نمودند.

^۱ این خبرهای جعلی بود که صاحب منصبان غافل و خائن برای فریب مقام سلطنت و اهالی ترتیب داده نشر می‌کردند و حقائق را نگارنده در متن تشریح می‌کنم و اما برای تسلسل مطالب مربوط به واقعات و گزارش‌های روز ناگزیریم که همان روش مطبوعاتی ایام جنگ را تا اخیر دنبال کنم. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

فرمان اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بعنوان نائب‌الحکومه قندهار

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی روزشنبه (۱۵) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۳) رجب ۱۳۴۷ ق و موافق (۵) جنوری ۱۹۲۹ ع، از دارالسلطنه کابل فرمانی بعنوان عبدالکریم‌خان بارکزائی [ولد سعدالدین‌خان قاضی‌القضات] نائب‌الحکومه قندهار فرستاد و سواد آن از این قرار است:

«عبدالکریم‌خان نائب‌الحکومه قندهار پیشنهادهایی که علماء و وکلای قندهار در مجلس (۱۰) جدی ۱۳۰۷ خود تصویب و بحضور والای ما تقدیم نموده بودند سراپا ملاحظه و از صمیمیت و معقولیت آن مسرت زیاد دست داد.

قبل از وصول پیشنهادهای مذکور در کابل نیز مجلس علماء را منعقد نمودم و نسبت به شکایات علماء و ملت که به سمع من رسیده بود اصلاحات آنرا تجویز نمودم و به آنها شنواندم. ایشان نیز بعض مطالب را تزئید نموده و اصلاحات مذکوره مرا صواب دانستند. مطالب شما و آنها بعضاً توارد می‌نمود لہذا از مجموع هردو یک اعلان جامع نشر کردم که ضمیمه این فرمان است، هشت فقره همگی منظور گردیده است. این فقره هم گویا کامل واری می‌شود حاجت بذکر علیحده در اعلان نیست. فقره (۷) که شما وجود علماء را در شورای ملی لازم دیده بودید چون شورای ملی فناً مرکب از دو مجلس می‌باشد. مجلس اعیان و مجلس وکلا همان است که مجلس اعیان را نیز چنانچه در فقره (۲) اعلان می‌بینید تأسیس و فرمان نموده ام. نظامات و تعلیم نامه‌های متعلقه آنهم بنوبت خود ساخته و ارسال خواهند شد.

باقی توفیقات رحیمانه الهی را مؤید ارادات خود و شما خواسته ترقی اسلام و مسلمین را از او تعالی مسئلت می‌نمایم. امان‌الله‌شاه»

اعلان پادشاهی

روزشنبه (۱۵) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۳) رجب ۱۳۴۷ ق و موافق (۵) جنوری ۱۹۲۹ ع اعلان عفو نامه بمهر سلطنتی اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی شامل هجده مواد بغرض جلوگیری از سوءتفاهمات در میان اهالی و برای اینکه تمام اشتباهات اشخاص خود غرض، مفسد و فتنه انگیز را که در مردمان بی‌خبر اطراف ایجاد کرده و بالآخر سبب اغتشاش خانمانسوز افغانستان گردید، نشر شد.

و چون یکی از اسناد بسیار مهم و رسمی دولت پادشاهی افغانستان و معرف عقیدت کامل اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی است سراپای آنرا در این کتاب تاریخ درج می‌نمائیم تا محققینی که می‌خواهند دوره زندگانی سیاسی و سلطنتی آن پادشاه ملت خواه را با کمال دقت مورد مطالعه قرار بدهند از موجودیت این متن بی‌خبر نمانند و هم بدانند که پادشاه موصوف از دست جهال و منافقان داخل و خارج به چه مشکلاتی برخورد کرده بود و این است متن اعلان پادشاهی:

«بر خاطر صداقت مظاهر رعایای عزیزم پوشیده مباد که اولاً به تحریک سرانگشت دشمنان داخلی و خارجی بعضی از قبائل سمت مشرقی تحت تأثیرات مخالفین این ملک و ملت نادانسته در آمده و برعلیه

حکومت متبوعه خود عصیان ورزیده در نتیجه ضد بیجا و بی سبب به اموال و عمارات حکومتی در بعضی حصه‌های سمت مشرقی و به اسباب و سامانیکه در آن موجود بود خسارت رسانیده، یا در جنگ اشتراک کرده اند.

چون من خوب می‌دانم که این حرکات فقط به سبب تحریکات مخالفین نادانسته و ناخواسته سر زده است، لهذا من هیچکسی را برای این حرکت اراده جزا دادن ندارم و عفو نموده ام. یک ولد هر قدر ابراز نادانی بکند ولی پدر هیچگاه آنها را بنظر دشمن و مخالف ندیده و از خود جدا نمی‌کند. همچنین واقعات آنجائی نسبت به تلف اموال و سامان را من به همین نظر ندیده و شما را اطلاع می‌دهم که شما نادانسته بدینصورت موجب تقویت اشراق می‌گردید بعد از این دست ازین طور حرکاتی که مخل امنیت و اهالی شهرها و محلات خودتان می‌شود بکشید تا هم خلق خدا آسوده و هم شما بموجب این عفونامه از بازخواست حکومت فارغ گردید.

دوم: در باب بعضی افواهات و شایعات که نسبت بحرکات من و خلاف بودن آنها به شرع شریف، در بعضی حصص سمت مشرقی انتشار یافته است و مخالفین صاحب غرض آنرا متمسک خودها قرار داده موجب شکستن اتفاق این ملت و حکومت گردیده اند، من محض برای دوباره بهم آوردن این اتفاق که روح و روان و حیات مملکت شمرده می‌شود بعضی مطالب را که حسب مسموع اسباب هیجان گردیده بود اصلاح نمودم هر چند مطالب مذکوره در جرگه‌ها از طرف عموم وکلای افغانستان پیشنهاد یا قبول شده بود اما چون امروز موجب آزرده‌گی و هیجان گردیده است، من هر فقره را بصورتی که در ذیل این اعلان می‌بینید اصلاح نموده ام اگر علاوه بر این مواد دیگری باشد آنها را هم مجلس اعیان که در فقره دوم ذکر شده است مذاکره و اصلاح خواهد نمود:

۱- مشهور شده است که من نعوذاً بالله منها در احترام به حضرت خیرالبشر علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات کمی کرده ام، ثم نعوذاً بالله منها. من که هر وقت در نماز و خارج نماز درودها بروج پر فتوح حضرت سرور کائنات می‌خوانم چطور می‌توانم که در احترام آنحضرت صلی الله علیه و سلم ادنا شائبه‌ای بخاطر خود راه بدهم.^۱ من به ملت عزیز خود تسلی و اطمینان می‌دهم که من محبت و احترام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم را در سایه ایمان و سعادت دارین خود دانسته و شرط اول صادق بودن به کلمه لاله‌الاله محمد رسول الله را احترام و محبت بحضرت ختمی مرتبت می‌دانم. این افواهات بی‌سر و پا فقط از طرف مخالفین صاحب غرض و دشمنان این ملک و ملت اسلامی نشر و شایع می‌شوند.

مثلی که بارها بشما یادآوری کرده ام باز بشما خبری دهم که از مکائد و فتنه و شرارت این دشمنان

^۱ خواننده محترم از مطالعه این سطور شاید طوری استنباط کند که ممکن امان‌الله‌شاه در اواخر سلطنت خود که از دو طرف مشرقی و شمالی کابل جنگ ادامه داشت باظهار این عقیدت حاضر شده باشد و اسنادی در دست است که امان‌الله‌شاه از بدو جوانی و شباب تادم مرگ نظر به آثاری که از فکر و قلم آن پادشاه بجا مانده است ثابت می‌کند که در معتقدات دینی و مذهبی خیلی‌ها پایبند بوده و صفحات این تاریخ آنهمه نیات و اعمال آن پادشاه دین پناه را ثابت و خواننده را قانع می‌گرداند.

- مملکت غافل نبوده و بر قول هرکس اعتماد نکنید تا موجب تفرقه کلیه ملت نشوید.
- ۲- به تجربه پیوسته است که پیشنهادهایی را که وکلای ملت در جرگه‌ها قبول می‌کنند. باز هم علماء بان اعتراض می‌نمایند سبب آن بوده است که در زمره وکلا علماء را مردم انتخاب نکرده بودند. اگرچه برای انتخاب علماء هیچ ممانعتی از طرف من نبوده است.
- برای رفع این نقیصه چنان چاره سنجیده شد که یک مجلس دائمی در خود مرکز که اقلان پنج‌جاه نفر عضو داشته و از علماء منتخب و مشهور [که انتخاب آنها را سائر علماء افغانستان کرده خواهند بود]. و سرداران و خوانین و مأمورین صاحب اختصاص مرکب خواهد بود، تشکیل می‌شود تا هر چیزی را که مجلس وکلا فیصله کند مجلس اعیان نیز آنرا غور خواهد کرد. مخصوصاً اطراف دینی مسائل را تا تمام مطابق احکام شرع شریف و مذهب حنفی باشد، تا مجلس هذا تصویب مواد مذکور را ننماید در معرض تعمیل گذاشته نخواهد شد و در نظامات موجوده نیز آنچه را مجلس مذکور خلاف شرع بیابند اصلاح نمایند. اعضاء مجلس مذکور معاش معقول خواهند داشت.
- ۳- قبل از این نیز تقرر مدعی العموم را در نظر داشتیم چنانچه نظامنامه آن به شورای دولت ساخته شده بود، حالا که آنرا ملت مطالبه می‌کند تقرر آنها را تحت یک نظامنامه معین منظوم نمودم.
- ۴- محصلات افغانی اگرچه بروی تصویب وکلاء و معارف خواهان بغرض آموختن دروس ضروری بهترکیه فرستاده شده اند و سرپرست همراهشان می‌باشد و چون بعضی‌ها به پیشرفت‌های علمی آنها طرفدار نیست خبر می‌دهم که واپس بوطن بیایند.
- ۵- علماء دیوبند که قبلاً از اثر پروپاگندهای آنان بر ضد منافع افغانستان منع شده بودند، چون مردم طرفدار اند که بازهم به افغانستان آمده اغراض مخالفین را در پیش ببرند اجازه می‌دهم که کمافی‌السابق به افغانستان وارد شوند.
- ۶- درباره رشوت ستانی اگر که ملت خبر دارد که من از روز جلوس خود تا این دم در این باره تا چه اندازه دقت کرده و به راشی چطور جزاء داده ام که لحاظ هیچکس را نکرده ام و بار دیگر نیز سخت جلوگیری می‌کنم.
- ۷- عده محدود از زنان افغان که قبلاً بحدی که دین مقدس اسلام اجازه داده بود اندک حصه روی و دست‌شان نمایان شده بود و چون ملت طرفدار آن نیست بعد از این اندک برهنه کردن دست و روی منع است و هکذا خانم‌ها چنانکه تا حال موی خود را قطع نکرده اند بازهم اکیداً حکم می‌دهم که قطعاً این کار را نکنند.
- ۸- شهادتنامه تدریس را باین احتیاط که ملانامه‌های اجنبی در میان جامعه بنام ملا و خطیب تبلیغات غلط بنفع مغرضین و دشمنان افغانستان نکنند، من این شرط را گذاشته بودم تا عالم حقیقی و غیرحقیقی و هم عالم داخلی از خارجی بدین واسطه تشخیص شود و هم معیار لیاقت و اخلاق آن به تصدیق علماء عظام ثابت شود که آیا لیاقت خطابت و امامت را دارد و یانه و آیا از افغانستان است و یا از خارج و در حالیکه این موجب آزرده‌گی طرفداران آن شده است،

شرط شهادتنامه تدریس را برداشتم.

۹- توزیع تذکره را که مفاد آن را در لویه جرگه [۱۳۰۳ش] وکلاء تصویب و تصدیق کرده بودند، چون بران انتقاد شده است که باید نباشد و عسکر بطور قومی گرفته شود آنرا موقوف کردم و مردم خود فکر کنند که کدام یک بحال ملت مفیدتر است.

۱۰- شراب نوشی که علناً قطعاً رواج ندارد و بازهم اگر کسی مرتکب آن شود بقرار حکم شریعت سخت جزاء داده می شود

۱۱- در هر یک حکومت موافقت دارم که یک نفر محتسب مقرر شود.

۱۲- قبلاً باین منظور که اغلب مردم ایام جمعه را به افعال مانند مرغ بازی، بونه بازی، کبک جنگی و میله‌ها و ساعت تیری‌های گوناگون می گذرانیدند، حکم دادم که مردم مصروف کار باشند و تنها بوقت اداء نماز فارغ باشند که نماز جمعه را به مساجد جامع اداء کنند و در روز جمعه از سائر مشغولیت‌ها فارغ باشند و روز پنجشنبه آزاد باشند و چون اهالی آن موافقت ندارند واپس رخصتی ایام پنجشنبه را به جمعه تبدیل می‌دهم.

۱۳- پوشیدن برقع چین دار را هر زن می‌تواند که بیوشد و لباس اروپائی را نبوشند.»

دیانت شعاری‌های عصر امانی

در ایامی که اوضاع سمت مشرق بحرانی و بجهت سقو در کوه‌دلمان کابل بشدت بر ضد حکومت قیام ورزیده بود یکی از مأمورین عالی رتبه مقالتی به اسم مستعار [ملا عظیم‌الله غزنوی] نوشت و بتاريخ شنبه (۱۵) جدی سال ۱۳۰۷ش مطابق (۲۳) رجب ۱۳۴۷ق توسط جریده رسمی امان افغان از چاپ برون آورد و این است که مختصر و ملخص آنرا از نظر مطالع تاریخ می گذرانیم:

«آیا خیر دارید که قبل از این^۱ پنجاه سال در یک حصه این وطن از زنان فاحشه و یکعه فواحش در یک محله جمع شده رسماً فاحشه‌گری نموده محصول می‌دادند. اگرچه از پنجاه سال باینطرف این مسائل محو شده است، بازهم کسی که بتأکید محویت آن قیام نمود همین عصر امانی بود. آیا یاد دارید آن یک حصه بازیگران را که به حلیه و پیرائیه زنان در آمده در این سرزمین نزدیک بود که این خاک را بر باد فنا دهد، باز همین دوره امانی آنرا از این ملت شریف دور نمود.

طلا و نقره و باقی زیورها که در شرع برای مردان حرام مطلق است و از مدت‌ها باین ملت پوشیدن شان رواج شده بود، بازهم از طرف همین حکومت دیندار بود که از روی پابندی دین ممنوع شد. قمار که باعث خسران هردو جهان مسلمان است، بدرجه‌ای شایع شده بود که فیشن مجالس اکبر گشته بود می‌خواست این وطن را دستخوش فساد اخلاق بسازد. بذریعه این دوره امانیه از صفحه وطن بیخ و ریشه

^۱ از سنه ۱۳۴۷ق وقتی اعداد پنجاه کم شود ۱۲۹۷ق باقی می‌ماند که آن مطابق سال جلوس امیر عبدالرحمن خان است. یعنی نویسنده دوره امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب‌الله خان شهید را استثناء کرده و با دیگر پادشاهان افغان باین عبارت صریح بهتان نموده است و در همان هفته در نظر بود که نویسنده را دریافته از وی بازخواست کنند ولی رسیدن ایام انقراض سلطنت موقع نداد.

آن برآمد. چرس، بنگ، افیون بدرجه‌ای رسیده بود که بعضی‌ها اشتغال آنرا ذریعه قلندری خودها تصور می‌نمودند، باز همهمین قوانین عصر حاضر بود که بر استعمال و حتی احصال و اخراج آنها هم نهی فرمود. مغلوبیت و تحت‌الحمایتی که از مدتی خیمه سنگین خود را در این دیار زده بود باز از قوه بازوی اسلامیت کارانه اعلیحضرت امان‌الله‌شاه است که از این خاک رفع گردید.

روزه که بسی اوقات بواسطه عذرهای شرعی از نزد مردم قضا می‌شد و بواسطه مشخص نبودن وقت قضائی که در حقیقت محصل و باعث قضا است از مردم فراموش شده فوت می‌شد. همین اعلیحضرت امان‌الله‌شاه است که یک وقت دیگر را بمثل محصل برای قضائی مقرر نموده و بمدت ده روز شام و سحر حکم فیر توپ می‌کند و مردم را به امساک و افطار اخطار می‌کند.

اگر شما نظامنامه‌های وطن خود را که گویا منتخب فتاوی اسلام است مطالعه کنید می‌بینید که بر بسیاری از شعائر دین محافظه نموده و بسا محظورات و ممنوعات را منع نموده است. پس‌ای ملت باین اوقات خود شکر کنید که کفران نعمت، نعمت را زائل کند و باز شما را بارکش غولان داخلی و خارجی می‌کند. دشمنان شما به پیشرفت و مدنیت شما خوش نمی‌شوند و همیشه شما را در مقابل مدنیت شما بدبین ساخته برخلاف علم و معرفت می‌شوراند و هم شما را از برکت علم محروم می‌کنند و حال آنکه علم و مدنیت ارث شما مسلمانان و افغانیان است و امروز کسی نمی‌خواهد که شما رستگار باشید.»

خبرهای جلال آباد

روز یکشنبه (۱۶) جدی سال ۱۳۰۷ مطابق (۲۴) رجب ۱۳۴۷ ق، و موافق (۶) جنوری ۱۹۲۹ ع، خبر رسید که در جلال‌آباد کاملاً سکون و آرامی حکمفرماست و علی‌احمدخان رئیس عالی آن سمت با علماء و وکلاء مشغول جرگه است.

خبرهای سمت شمالی

روز یکشنبه (۱۶) جدی سال ۱۳۰۷ ش از طرف مفرزه عسکری حکومت کشف‌ها از کوتل خیرخانه بطرف قلعه مرادبیگ می‌رفتند و در راه با چند نفر اشرار مقابل شدند و بعد از تبادل چند فیر آن‌ها را متفرق ساختند.

شام روز یکشنبه (۱۶) جدی (۲۴) رجب و (۶) جنوری از طرف وزارت حربیه خبر داده شد که: یک حصه از عسکر حکومت از معسکر کوتل خیرخانه پیشتر رفته می‌روند و تا نواحی و مضافات شکردره پیش قدمی نموده اند. توپ‌های حکومت بنابر کامیابی که در بمبارد قلعه مرادبیگ حاصل شده از موقع آن پیشتر نقل داده شده و در موضعی که هم بر مرادبیگ حاکم و قریب است و هم موقع خوبی برای فیر است، گذاشته شده و فیرهای خیلی بموقع می‌نماید.

از آن جمله قلعه‌ای که از علیاحضرت‌صاحبه معظمه والده ماجده اعلیحضرت غازی واقع در کاریز میر است و در آنجا بعضی از اشرار موقع داشتند نیز تحت بمبارد گرفته شده تلفات شدیدی به اشرار وارد

آمده است و هکذا عمارتی که مال وکیل ذات‌شاهانه [محمدولی‌خان دروازی] واقع در مرادبیگ مشهور به قلعه وزیر^۱ است و نیز قلعه اکبرخان مرادبیگی که عده‌ای از اشرار در آنجاها اجتماع داشتند، نیز بمبارد شده و فیرهای گلوله بموقع خوب اصابت کرده است.

از قلعه اکبرخان اثر فیرها بموقع توپ یک‌عده از اشرار فرار کرده بخود قریه مرادبیگ گریختند. قواء اشرار بکی کم وضعیف معلوم می‌شود. زیرا از فیرهای آنها و نه از دیگر علائم موجودیت زیادی از آنها معلوم می‌شود.

همکاری طلاب مکتب عمران به امور معماری وزارت حربیه

در ایام (۱۶) و (۱۷) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق یکشنبه و دوشنبه (۲۴) و (۲۵) رجب ۱۳۴۷ ق و موافق (۶) و (۷) جنوری ۱۹۲۹ ع که وزارت حربیه به چند نفر معمار لایق احتیاج داشت. از ریاست دارالامان نفری مذکور را در بدل حق‌الزحمه طلب کرد. طلاب مکتب عمران که از بهترین کارمندان فن تعمیر و دارای احساسات عالی بار آمده بودند به ریاست تعمیرات دارالامان حاضر شده خواهش نمودند که در این وقت چون وزارت حربیه به معماران ضرورت دارد ما حاضریم که بدون اخذ اجرت و معاش برای حکومت خود خدمت کنیم و با همان احساسات و وطنخواهانه و فداکارانه به وزارت حربیه بطور افتخاری شامل خدمت شدند و حقیقت چنان بود که طلاب معارف و جمیع منورین مملکت طرفدار اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بودند و با این تظاهرات عالمانه مردمان جاهل و حق ناشناس را خجالت می‌دادند و در آن روزها که وزارت حربیه برای تعمیر بعض قرارگاه‌های عسکری و انسداد دروازه‌ها فرط ضرورت به معمار داشت این دسته جوانان شاگردان مکتب عمران مربوط ریاست عمومی تعمیرات دارالامان داوطلب انجام آن خدمت شده نام نیکی از خود در تاریخ کشور بیادگار گذاشتند.

ظهور اصطلاح خادم دین و حرکات سری و علنی خائنین ملی در دیار کابل

بعد از آنکه بچه سقو بکومک اشرار بر خود قوت گرفت، چون معائب بشمار داشت، عده مفسدین او را خادم دین لقب دادند و بعد از نیمه ماه جدی سال ۱۳۰۷ ش در محیط کابل و مربوطات آن بتوسط افراد هنگامه جوی ظهور کرد. و اخبار رسمی امان‌افغان روز دوشنبه (۱۷) جدی ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۵) رجب (۱۳۴۷) ق و موافق (۷) جنوری ۱۹۲۹ ع تحت عنوان [افغانستان نیکنام] سرمقالتی نشر کرد که اینک خلص آنرا ثبت تاریخ می‌نمائیم:

«پنج سال پیش از این ناگهان افق آرام مملکت عزیز ما را صدای توپ و تفنگ و فضای صاف و براق ما را دودهای غلیظ و غرش‌های ناهنجار محاربه فراگرفت. زهی نکبت و بدبختی که عده‌ای از غرض پرستان

^۱ این قلعه بنا کرده میرزا محمدحسین‌خان کوهستانی مستوفی‌الممالک در اواخر دوره سراجیه است که بعد از اعدام او ضبط گردید و اعلیحضرت امان‌الله‌شاه برای محمدولی‌خان دروازی بخشید و محمدولی‌خان که وقتی وزیر امورخارجیه و وزیرحربیه بود آنجا را قلعه وزیر می‌گفتند و مستوفی‌الممالک مذکور بنام خود [حسین کوت] مسمی کرده بود. چنانچه تا اکنون که آنجا قرارگاه عسکری حکومت است. بعضاً حسین کوت یاد می‌کنند.

در کله و دماغ یک قوم عزیز و دلیر و محبوب افغان چنان زهري پاشيدند. خداوند تعالی (ج) که شاهد حال و ناصر احوال مجاهدین فی سبیل الله بود، اراده فرمود که پرده از روی کار برداشته شود و مفسدین را بغضب خود گرفتار کند. پس از پی پرده روح منحوس عبدالکریم و تخت و تاج و نگین اغراض سفیلانه جاه طلبان بروز کرد و در وهله آخرین معلوم شد و هزاران جوان قربان این سوءتفاهم رفتند و کورورها رپیه بیت‌المال ملت و دولت نیست و نابود شد و صدها خانمان سوخت و صدها هزاران توپ و تفنگ از کار افتاد.

و چنان پنداشتیم که این خاتمه صاحب غرضان بوده و ملک عزیزمان دوباره دچار همچو پیش آمدهای بد نخواهد شد و مملکت هم زیر سایه پادشاه غازی و محبوب ابدی خود نزدیک آمد که با سائر ملل عالم همسر و هم قطار شود.

و جمیع ممالک کره زمین حیران حیران سوی ترقیات ما دیده و از هر فرد افغان احترام و تعظیم نمود و تمامی دول دست محبت بطرف ما دراز کرد. ناگهان باردیگر باز افق صاف ما را اندکی تیرگی گرفت. بلی یک دزد قطاع‌الطریق معروف بر این دو صفت منفورۀ خویش صفت بغاوت را ضم کرده و این هر سه گناه خود را لباس دینی که از اعمال و افعال آن علانیه تبرئه می‌جوید پوشانیده و باین طریق عوام را فریب داده و خود را در عالم و هم بپایه امارت رسانیدن می‌خواست. این است دزدی که پس از همه خسارت و جنایت‌ها امروز بنام اعتلا دادن دین بنام غزا برعلیه ما مسلمانان و کلمه گویان بغاوت را اختیار کرده است و به تحریک و پلان مغرضین در بغاوت تا هنوز [۱۷] جدی ۱۳۰۷ ش] پایداری می‌کنند بی‌مناسب نیست اگر یک‌شخص ثالث را از آن حامیان شریعت محمدی (ص) معرفی کنیم.^۱

«کابل و خصوصاً کوچۀ اندرابی برگد غلام‌محمدخان را خوب از نزدیک می‌شناسد، این دلیر زمانه که از سایه خود می‌ترسد در اثناء وظیفۀ عسکری خود گدام بامیان را سرقت کرده و هزاران رپیه حکومت را تلف کرده، زیر استنطاق و محبوسیت آمده و در نتیجه بطرد ملازمت محکوم شده است، حال از او بپرسیم اگر ماکافر بودیم خودش که مسلمان بود چطور روا و مباح دید که مال بیت‌المال را بدزدد و خیانت صریح نماید. معلوم می‌شود که آن اشخاص دین را می‌خواهند که روپوش اعمال زشت خود ساخته و سیاه کاری‌های ذاتی خود را در زیر آن پرده مقدس مستور نمایند و به دزدی و تاراج و قتل ناحق مسلمانان‌العیاذاً بالله نام دین گذارند.»

سر مقالت اخبار که با اختصار از نظر گذشت بمرام حقیقت جویان پرداخت و نگارنده این تاریخ بیاد دارم که عده‌ای از مردمان جاه‌طلب که در عصر امانیه در اثر خیانت‌ها موقوف و منفور عام گشته بودند، و یا کسان‌شان در اثر خیانت و یا سرقت کشته و محبوس شده بودند در ایام اغتشاش شنوار و حملات

^۱ در این جا نویسنده مقالت باین لحاظ که در شهر کابل فتنه دیگر در آن شب و روز بس هولناک ایجاد نکند، از تذکر چند اسم حامیان و طرفداران بچه سقو خودداری کرده است و این تاریخ در صفحات بعد آنها را به خواننده می‌شناساند و برگد غلام‌محمد اندرابی همان کسی است که هشت روز بعد نشر این مقاله در باغ مهمانخانه کابل در نزد بچه سقو رفت و در ورقه اشتهار او دستخط کرد و سائر افراد خائن و مرتجع نیز در آن ورقه امضا کرده اند.

بچه سقو بر ضد اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی سخنان بد می‌گفتند و این زشت‌گویان بطور عموم از صاحبان اغراض بودند.

حمله اشرار مشرقی بر جگدک

روزشنبه (۲۲) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۳۰) رجب ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۲) جنوری ۱۹۲۹ ع، یک‌عهده اشرار سمت مشرقی که در کمین حمله علیه قواء حکومتی بودند، از فرصت استفاده کرده حمله بر قواء مقیم جگدک آوردند. قواء عسکری امانیه که در آنجا متمرکز بود و دفاع و اشرار را تعقیب نمودند خساره‌های شدید و تلفات زیاد به اشرار وارد نموده با وضعیت پریشان پسیاو متفرق ساختند.

مجرد وصول این خبر به جلال‌آباد مرکز سمت مشرقی یک‌عهده از علماء و روحانیونی که در جرگه شامل بودند بحدود جگدک آمده، اشراری را که باین حمله اقدام نموده بودند وعظ و هدایت کرده، ایشان را بعاقبت و نتایج این برادرکشی آگاه ساختند.

بمبارد قلعه مرادبیگ کهدامان

روز یکشنبه (۲۳) جدی ۱۳۰۷ ش مطابق (۱) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۳) جنوری ۱۹۲۹ ع بذریعه توپ ۱۰۵ ملیمتر از کوتل خیرخانه قلعه مرادبیگ کهدامان بمبارد شد و چندین‌خانه که پناه‌گاه و محل تجمع اشرار بود منهدم و کشف‌ها خبر دادند که در نتیجه این بمبارد تلفات زیادی باشرار رسید.

قلعه کریم‌خان که برای اشرار پناهگاه بزرگ بود در این بمبارد نیز هدف گرفته‌شد

رئیس جدید ارکان حربیه امانیه

روز یکشنبه (۲۳) جدی ۱۳۰۷ ش مطابق (۱) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۳) جنوری ۱۹۲۹ ع کاظم‌پاشا با هیأت خود به ساعت (۱۱) قبل از ظهر بحضور اعلیحضرت شاه امان‌الله خان غازی مشرف و بعد از ملاقات و اخذ هدایات سر راست به وزارت حربیه رفت و برای اینکه مستقیماً داخل وظائف عسکری گردد، لباس عسکری افغان را خواهش نمود و بعد از ظهر اعتباراً با یونیفورم عسکری افغان بکار آغاز نمود.

حمله دوم بچه سقو بر کوتل گال دزدان، خیرخانه، باغ بالا

جریان محاربات یازده شب‌روز حمله اول بچه سقو را از تاریخ جمعه (۲۲) قوس الی دوشنبه (۳) جدی ۱۳۰۷ ش در صفحات قبل بالتفصیل نوشتیم و حقیقت چنان است که حبیب‌الله بچه سقو در اثر اصابت چرّه بم توپ محمد عمرخان فرقه‌مشر ناصری [سورجرنیل] که در نزدیک کوتل خیرخانه قسمت اخیر ده کیپک در عقب هردو شانه اش بوقت ظهر جراحت رسانده و قدری خون زائل کرد و پس از آنکه داکتر معالج سفارت انگلیس وی را تداوی نمود و یکمقدار ادویه به او داد در حوالی نزدیک‌شام روز دوشنبه

(۳) جدی ۱۳۰۷ش مطابق (۱۱) رجب ۱۳۴۷ق و (۲۵) دسمبر ۱۹۲۸ع مجبور بفرار بطرف قلعه مرادبیگ گردید تا آنجا استراحت و بمداوای جراحات خفیف خود پردازد و اما برای اینکه طعنه شکست کردن عائد حال اشرار شمالی نگردد، بعدها مردم کهدامان جراحات بچه سقو را خیلی شدید وانمود می کردند.^۱

و چون وسائل کافی آنآ بر وی مسیر گشت، بزودترین ایام جراحاتش رو به التیام آورد و در آن ایام که عساکر قومی از اطراف افغانستان یکی بعد دگر بطرف دارالسلطنه کابل روان وعده زیاد وارد مرکز شده بودند و خصوصاً یک غند عسکر مقیم مزارشریف که حسب الامر حکومت بطرف کابل سوق یافته بود و عساکر حکومتی در نقاط ده کیپک، کوتل خیرخانه، کوتل گال دزدان برای ترصد معابر شمالی تقویت می شدند و بر قله کوه علی آباد تهبانه عسکری از آهن چادر تحت ساختمان و حکومت منتظر ورود قشون بیشتر و بفکر حمله یکبارگی بجانب سمت شمالی بود و در همین ایام که سفارت روسیه شوروی توسط کرنیل ریکس مستشار و هم خود پویند ستارک سفیر از مقام سلطنت خواهش کرده بودند که از قواء روسی بر ضد اشرار داخله مملکت که هر دو طرف [مشرقی و شمالی] پیش کردگان انگلیس اند، کار بگیرد و اعلیحضرت غازی منظور نمی فرمود، حکومت انگلیسی هند باین اندیشه که مبدا حکومت امانیه از دولت روس هم درین موقع کمک بگیرد بذراعی که در کابل داشتند به بچه سقو در قلعه مرادبیگ خبر دادند تا هر چه زودتر بطرف کابل حمله نماید. بچه سقو از شهرت انبوهی لشکر و جمع آوری بیشتر افراد قبایلی و ورود قشون مزار استفاده خوبی نمود و بمردم کهدامان گفت: اگر حالا شما علی العموم و با آخرین حد قوت و قدرت خود با من در این جنگ پایداری نکنید [و باصطلاح مخصوص مردم آنجا کمان شانہ نکنید]. امان الله خان با این عساکر موفور که از هر جانب بدفع و سرکوبی شما فراهم آورده می رود، در این فرصت اوائل زمستان شما را سخت مضمحل و پریشان می سازد.^۲

و چنانکه در صفحات پیش باستنادمندرجات اخبار رسمی امان افغان و اقوال افراد رساله شاهی [شامل حرب] و سردار عبدالعزیزخان وزیرحربیه و محمدامان خان حاکم اعلی سمت شمالی و محمدعمرخان ناصری سورجرنیل و محمدانورخان پوپلزائی و فیض محمدخان غندمشر در خصوص سمت شمالی بالتفصیل حرف زدیم، اخبار امان افغان تا روز یکشنبه (۲۳) جدی انتشار یافت و تا همان شماره در ید تصرف نگارنده این کتاب است^۳ یعنی تا عصر روز یکشنبه (۲۳) جدی سال ۱۳۰۷ش مطابق (۲) شعبان

^۱ جراحات بچه سقو تا اوائل دوره حکمرانی او باقیمانده بود و داکتر سید رشیدالدین هندی بمداوای او می پرداخت و عطاءالله خان هزاره متخصص رادیو و اکسریز یکبار عکس او را نیز گرفته و بکومک داکتر مذکور پانسمان کرده بود و عطاءالله رادیو اکسریز گفت: جراحات بروی پوست بود و اما از لحاظ سردی هوا و حرکت کردن دچار زحمت شده بود. یقیناً اگر در همان ساعت اول ادویه و وسائل کافی نمی رسید خون زیاد از بدن او ضائع می گردید.

^۲ این مطلب را در نفس بیان نامه خود نیز اشارت کرده و مردم کهدامان نیز پروباگند خودغرضانه بچه سقو را تصدیق و تأیید کردند که واقعاً حیات و ممات مردم آن سمت و ابسته بهمین حمله ثانوی است که اگر پیروز گشتند خوب و الا تباہ می شوند.

^۳ گزارش طباعتی این اخبار و اداره مطبعه امان افغان واقع ده افغانان را آنچه از زبان محمدشریف، گلاب الدین یوسف علی، عبدالعزیز محمدهاشم، خیرالدین، عبداللطیف مرتبین و ماشین کاران مطبعه امان افغان از جریان واقعات سال ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ش مکرر شنیده ام در صفحات این کتاب در جاهای متعلق مینگارم. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

۱۳۴۷ق و موافق (۱۳) جنوری ۱۹۲۹ع، در بین اهالی و عسکری سکوت و آرامش عمومی حکمفرما و اهالی دفاتر و دکانداران و مستخدمین فابریکه‌ها همه سرگرم کار و معاملات یومی خود بودند و آواز توپ و تفنگ در ظرف بیست روز بگوش کس نمی‌رسید و چون هوا باندازه ماه میزان کابل درجه اعتدال داشت عموم مردم سرگرم کار خود بودند و اولین جمعیت‌هایی که از آغاز حمله ثانی بچه سقا [بسرکردگی حمیدالله برادرش] مطلع شدند اهالی قریه‌های ده پنبه، ده ارباب، عیسی خیل، قرغه، قلعه کاشف، قلعه فاضل بیگ، ده مبارک، قلعه ناظر، ماشی‌خان و قلعه دیوان بیگی بودند و اینکه ظهور حمله ثانی و جریان عصر روز مذکور را که از آغاز فیرهای اول بگوش خود شنیده ام باین تفصیل در قید تاریخ در می‌آورم:

چون از بیست روز تدارکات نظامی از پیش گرفته و خاصه یک هفته قبل قطعه‌های عساکر حکومتی و ملی در نقاط مشرف بر حدود معبر کوتل خیرخانه و خط سیر اشرار شمالی قرار داشتند، بچه سقا خود به قلعه مرادبیگ کهدامن متمکز و از ورود قشون حکومت بدان سمت ترصد می‌نمود. چون از جریان عوامل و حوادث کابل پیوسته بوسیله کارکنان تغییر لباس انگلیس به او خبر می‌رسید لشکر کهدامانی را که در این بار بتعداد کثیر بحدود پانزده هزار نفر بقصد حمله در قلعه مرادبیگ فراهم آورده بود بوقت ظهر روز یکشنبه (۲۳) جدی ۱۳۰۷ش مطابق (۲) شعبان (۱۳۴۷ق) و (۱۳) جنوری ۱۹۲۹ع به رهبری برادر خود حمیدالله بعزم تصرف کوه مشرف بر معبر کوتل خیرخانه از سمت کوتل گال دزدان [بالای بند قرغه حالیه] فرستاد و از قرار اطلاعات بعدی معلوم شده بود که جاسوسان بچه سقا باو خبر رسانیده بودند که یک غند عسکر حکومت معبر بین کهدامان و پغمان را با بهترین وسائل تحت قیود نظامی گرفته و باید اولتر بدفع آن همت گماشته شود، چه اگر بطرف خیرخانه و باغ‌بالا حمله برده شود غند عسکری مقیم کوتل گال دزدان از بالای کوه فیر می‌نمایند لشکر بچه سقا بوقت عصر روز مذکور در حوالی ساعت سه و نیم بطرف معبر بین کهدامان و پغمان حمله آوردند. و برفراز کوه بلندتر از کوه اقامتگاه عساکر حکومت خود را رسانیدند.

محمد اسلم‌خان غندمشر^۱ که با یک غند عسکر تازه وارد ایله‌جاری معه خیمه و گلیم و سامان طبخ اعاشه و اسلحه قرار داشت و مؤظف قطع عبور و مرور طرفین بود بر سقویان اطلاع داده شده بود که یک غند عسکر با غندمشر محمدزائی در کوتل گال دزدان و یک غند عسکر با توپ‌های (۱۸) پن و (۳۶) پن در معبر کوتل خیرخانه موجود است و در این وقت که سقویان در قلعه مرادبیگ و مضافات آن سنگر گرفته و قسمت زیاد دیگر برهبری حمیدالله بقصد حمله حرکت کرده بودند^۲ بساعت مذکور آتش جنگ

^۱ پسر اول محمدقاسم‌خان نائب کوتوال کابل ابن محمدعزیزخان ابن سردار عبدالقدوس‌خان ابن سردار رحیم‌دادخان ابن سردار حاجی جمال‌خان از خاندان محمدزائی قوم بارکزائی بود و نگارنده این کتاب از طرف والده با او شان قرابت دارم و تفصیل این واقعه را از زبان خودش و اما بهتر از آن از زبان یکنفر سپاهی (جان محمد ولد عید محمد) شنیده درج تاریخ نمودم و حکومت طوری سنجیده بود که مردم کهدامان باز مانند دفعه گذشته با مردم پغمان توصل نچویند.

^۲ در همین ساعت سه و نیم عصر روز یکشنبه (۲۳) جدی نگارنده این تاریخ بالای بام بلند برآمده انتظار ورود احمدجان و نواب‌خانه سامان حضور پدرم را می‌بردم که از شهر کابل بالاپوش جدید زمستان‌پوشی مرا بکدام لحظه و کدام یک شان با خود از نزد خیاط می‌آورند و بهمین هوا و هوس طفلی نشسته بودم که یکبار جرس آواز تفنگ از جانب کوه قرغه بگوشم رسید و تا حوالی شام مانند سائر اطفال و کلان سالان پیوسته متوجه بودم و بوقت شام روز پدرم نظام‌الدین‌خان رئیس شرکت حفظ

در گرفت و یکدم آوازهای تفنگ به منتهای کثرت و شدت از فراز کوه بالای قرغه بلند شد و اسباب حیرت و خوف و رعب عموم را آنآ فراهم ساخت و چون عموم مردم گزارش چندروز قبل را بخاطر داشتند پیر و برنا، زنان و مردان بیک آواز می‌گفتند که باز بچهٔ سقو آمد و سراسیمه‌گی اهالی نسبت به حمله گذشته بچهٔ سقو در این دو ساعت خیلی بیشتر و هولناک احساس می‌گردید و به ساعت هشت شب چون ابرهای سیاه دشت ارزنه و نانه‌چی وقلهٔ کوه دختر کافر و حوالی آنرا پو شانید. اشرار با دلیری تمام بر اردوگاه کوتل گال دزدان و کوتل خیرخانه یکی بعد دیگر حمله کردند و عساکر و صاحب‌منصب همان‌قدر توانستند که خود را بکنار بکشند.^۱

محمد اسلم‌خان غندمشر به عساکر توصیه کرد که از طریق دامنهٔ کوه خود را بحدود باغ‌بالا شهرآراء از عقب من برسائید تا با دیگر قطعات عساکر حکومت پیوست شویم. اما عساکر ایله‌جاری و ناآزموده از بیم آنکه تفنگ‌های شان را بدست اشرار نسیارند بطرف‌خانه‌های خود فرار کردند و یک عده به ده کیپک رسیدند و عدهٔ دیگر از طرف حمیدالله دستگیر و به قلعه مرادبیگ نزد حبیب‌الله فرستاده شدند.

لشکر سقوی خیمه و گلیم و اشیاء خوراکی هر قدر یافتند تاراج کردند و در وقت شکست عساکر حکومتی از کوتل خیرخانه نیز بسیار سامان بتاراج رفت و قراری که نگارنده از یک منبع محقق معلوم کردم در همان شب حملهٔ اشرار به کوتل گال دزدان و خیرخانه مقدار زیاد ظروف مسی حکومت از قبیل دیگ‌های حلقه دار، پتنوس، خنچه مسی، چلو صاف، آب گردان، طشت، ملاقه، کفگیر، غوری مسی که در کوتل خیرخانه برای اعاشه عسکری برده شده بود همه را پیش از آنکه سقویان برسند و محل دستبرد قرار بدهند جناب محمد عمرخان ناصری [سورجنیل] بخانهٔ خود رسانید و مردم بدین فکر بودند که شاید وقتی بحکومت تسلیم بدهد. اما بنام چور سقوی اهمال و خود تصرف نمود که بجز خویشاوندان و وابستگانش کسان دیگر واقف این راز نگشتند.

لشکر سقوی در همان شب در قتل کوه و دامنه‌های مشرف بر کوتل خیرخانه و چهاردهی اقامت گرفت و فردا صبح روز دوشنبه (۲۴) جدی ۱۳۰۷ ش مطابق (۳) شعبان (۱۳۴۷) ق و موافق (۱۴) جنوری از

میوه و نائب رئیس اعلی کلوب که درین ایام وکیل سریاور حضور نیز بود، بسواری اسپ به قلعه رسیدند و ماجرا را باز داشتند. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

^۱ میرزا عرب‌شاه واقعه نویس سقوی که بنام کاتب جنگ مشهور بود، تعداد عساکر حمیدالله را (۲۳) نفر در وقت حمله ده بجه‌شب تعیین کرده و در حالیکه مجموع لشکر اشرار سقوی در حمله‌شب و روز مذکور بقرار اظهار خود سقویان باندازه پانزده هزار بود. به ساعت (۱۱) بجه‌شب جان‌محمد ولد عیدمحمد که در جملهٔ سپاهیان غند مذکور از قلعه دیوان بیگی و در همان‌شب با محمد اسلم‌خان غندمشر محمدزائی یکجا و از ساعت سه و نیم عصر تا هشت‌شب با سقویان مقابله کرده و بعد یک ساعت توقف گلوله باری طرفین دچار حمله ناگهانی سقویان به‌نگام ظلمت‌شب شده بود، بحضور رسید و در حالی که جناب غلام حسین‌خان و نیز پدرش عیدمحمد حاضر بودند گفت: ما با سقویان بفاصله نزدیکی دچار پیکار شدیم و حتی سه بار سقویان از کوه مقابل ما که قدری بلندتر بودند صدا می‌کردند که از شما می‌خورد به گل و از ما می‌خورد بدل و این کلمات را بتکرار شنیدیم و بالاخر ظلمت‌شب و فرود آمدن ابر سیاه که از خود و دشمن را فرق نمی‌توانستیم این تصادف بد نفع اشرار تمام کرد و سامان اردوگاه بتاراج رفت و از بیم آنکه مردم افشار تفنگ‌های ما را نگیرند بطرف چهاردهی رو آوردیم تا فردا بطرف شهر برویم و نگارنده بخاطر دارم که محمد اسلم‌خان غندمشر در قلعه دیوان بیگی یکبار با جان‌محمد مذکور عبارت رفیق سرکوتل مصافحه و احوال پرسی نمود و هم از بی‌غیرتی و بی‌ثباتی لشکر ایله جاری سخت‌شکایت می‌نمود.

وقت نماز بحرکت آغاز کردند و از قلعه‌های چهاردهی حرکت سقویان بالای کوه بنظر می‌رسید و تا ساعت ده صبح محاربه کنان بطرف باغ‌بالا نزدیک شدند و بقرار اظهار مردم کهدامان که در وقت حکمرانی سقو با تفاخر می‌گفتند: حمیدالله صبح روز دوشنبه (۲۴) جدی وقتی آماده تصرف باغ‌بالا شد عهد کرد که تا خود را بکشتن ندهم و یا تخت کابل را نگیرم بر نمی‌گردم و همین جلادت و جسارت آخرین او بر اشرار شمالی جرئت بیشتر داد که فکر می‌کردند حین تصرف شهر کابل رپیّه و اسلحه زیاد نصیب اشرار می‌گردد و او به همین تمسک بوقت حکمرانی سقو لقب سرداراعلی و معین‌السلطنه بخود گرفت.

و چنانکه بیان کردیم در همین صبح روز دوشنبه (۲۴) جدی یک تعداد افراد شکستی حکومت امانیه در حصه قلعه جنرال میر عطاخان مقابل سپین کلی در بین رود بغمان بامید وصول امداد عساکر حکومت بسر می‌بردند چون لشکر سقوی بطرف باغ‌بالا نزدیک شد آنجا را ترک گفته متفرق شدند.

پدر نگارنده منظره دهشت‌ناک حرکت اشرار را در قله کوه دختر کافر از شاه برج قلعه دیوان بیگی چهاردهی بذریعۀ دوربین به ساعت هفت صبح با دقت ملاحظه کرد و چون خبر موثق از زبان جان‌محمد سپاهی در هنگام شب شنیده بود با این نتیجۀ نظردید خودش بسواری اسپ از طریق پل سوخته و ده بوری خود را به شهر رسانید و گفت بساعت (۹) و نیم صبح با موتر حامل اعلیحضرت غازی در حصۀ ماشین‌خانه مقابل شدم و گفت به ساعت چهار عصر روز یکشنبه (۲۳) جدی ۱۳۰۷ ش اعلیحضرت بمن فرمود فردا بشما چند سخن می‌گویم و اگر فراموش کردم بیادم بدهید. اعلیحضرت که شاید فکر عزیمت بطرف قندهار را دیگر فردا مدنظر داشت، خاطر داشت‌های خود را بوقت چهار عصر روز یکشنبه نفرمود.

روز دوشنبه (۲۴) جدی که بسواری اسپ بطرف شهر روان بودم دیدم اعلیحضرت غازی بسواری موتر متصل عمارت انجن [ابتداء فابریک لب دریا مقابل قلعه هزاره‌های چنداول] بطرف دهمزنگ عبور نمود و در همان دقیقه آنطرف دریا در برابر قلعه هزاره‌های چنداول دو نفر مهتر بالای اسپان سوار و بجانب گذرگاه تاخت می‌دادند و اعلیحضرت غازی با دقت تمام بسوی آنها نگران بود و هرچند متوجه شدم که اگر بسوی من متوجه گردند تا اداء سلام و احترام بنمایم ممکن نشد و پیوسته مراقبت همان دو نفر سوار را که باشتاب زیاد راه گذرگاه را پیمودن گرفته بودند می‌نمود و من خیال کردم که اعلیحضرت شاید تا حصص دهمزنگ و یا جاده دارالامان را ترصد نموده عودت فرماید. وقتی بمقام ریاست خود [سرای عبدالرحمن‌خان] رسیدم چون مطابق به عادت هر روز که یکبار از ساعت (۹) تا (۱۱) و دفعۀ دوم از ساعت (۳) تا (۶) شام بحضور اعلیحضرت معظم غازی مشرف و به سائر ساعات مصروف امور ریاست حفظ میوه می‌بودم، امروز مستقیماً وارد ارگ شدم و با سردار حیات‌الله‌خان برخوردیم. سردار پیش از احوال پرسى گفت شما این بخت برگشتگی را ببینید که اعلیحضرت خود را از سلطنت خلع کرد و در همین ساعت بطرف قندهار رفت و بکسی حرف نزد.^۱

^۱ نظام‌الدین‌خان پدر نگارنده گفت: سردار حیات‌الله‌خان انتظار داشت تا باو در این مسئله همنوائی کنم. ولی سکوت نمودم چه دانستم که اعلیحضرت از کدام نگاه راز خود را به احدی افشا نکرد این بود که به محض این اظهار اولاً قوم خودم اجازه نمی‌دهد و یک ولوله در مردم پیدا می‌شود و سرداران در مسئله انتخاب پادشاه رویه نفاق را در پیش می‌آورند و دیگر اینکه

گلوله باری صبح روز دوشنبه (۲۴) جدی و ورود لشکر سقوی تا حصص کوه باغ‌بالا (هوتل بین‌المللی حالیه) در ظرف چهار ساعت و آوازه لشکر، حواس مردم چهاردهی و کابل را سخت پریشان ساخت و بعد از ساعت یازده عموم مردم شهر و دهات که در طول بیست روز بصورت آرام سپری کرده بودند، از این وضع امروز صبح بانتهای درجه مشوش و پریشان شدند و همگان دانستند که تدارکات عسکری حکومت با اینقدر مصارف یکسر بی‌نتیجه و صاحب‌منصبان بزرگ قطعاً کاری را نتوانستند از پیش ببرند. چون تمهیدات اشرار در حمله ثانی از طرف مردم کهدامان و طرفداران انقلاب در مرکز کابل بصورت اساسی گرفته شده بود، اقدامات تدافعی بیست روزه حکومت نقش برآب ماند.

نظام‌الدین‌خان گفت: اگر من بیست دقیقه پیشتر به ارگ می‌رسیدم باستماع هدایات مخصوص اعلیحضرت غازی موفق می‌شدم و همین‌قدر دانستم که اگر اعلیحضرت راز خود را به هرکس می‌گفت بسیار نفر از حضورش خواهش رفتن خود را به قندهار می‌نمودند و اطراف معین‌السلطنه را خالی می‌گذاشتند و این یک انقلاب و بی‌سرانجامی دیگر نیز رخ می‌داد و در همان روز از کابل تا غزنه هیاهوی عجیب برپا می‌گردید که عده‌ای بطرفداری و جمعیتی بمخالفت قدم براه قندهار می‌گذاشتند و درست است که «رموز مصلحت ملک خسروان دانند».

تصرف باغ بالا

حمیدالله [دومین پسر امین‌الله سقو] به حوالی نصف‌النهار روز دوشنبه (۲۴) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۳) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۴) جنوری ۱۹۲۹ ع، قصر باغ‌بالا عمارت بنیاد کرده امیر عبدالرحمن‌خان را تصرف نمود و نیز توأم باورود آن حبیب‌الله از قلعه مرادبیگ بانجا رسید و در قصر باغ‌بالا کار دزدان رونق دیگر گرفت چه در همین روز که مردم کهدامان و کوهستان شنیدند پسران امین‌الله سقو کلکانی یکی بعد دیگر وارد قصر باغ‌بالا و بفکر امارت بسر می‌برند بصورت عموم رسیدند و آقا شمس‌الحق مجددی حضرت کوهستان نیز حاضر شد.

خلع اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از پادشاهی افغانستان و عزیمتش بجانب قندهار

در شام روز (۲۳) جدی ۱۳۰۷ ش که یک غند عسکر امان‌الله‌شاه غازی در کوتل گال دزدان دچار پیکار و به ساعت ده شب مغلوب اشرار و عده‌ای دستگیر شده به قلعه مرادبیگ فرستاده شدند و نیز غند دیگر در کوتل خیرخانه دچار شکست و آلات و ادوات حرب بدست سقویان رفت، اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی به سردار عنایت‌الله‌خان معین‌السلطنه سابق برادراندر بزرگ خود گفت: من در بهار سال ۱۳۰۳ ش

می‌گفتند خود می‌روید و ما را بکجا و به کی وامی‌گذارید و این اظهارات طبعاً بصورت مخالفت و بلوای خاندانی را می‌آورد و هم دانست که اگر یک‌شب دیگر در کابل بمانم ارگ محاصره می‌شود و جمعیتی که از من پاسبانی کند بقدر کافی نیست. و بالآخر عده خائنین بچنگ اشرار خواهند سپرد و در این‌شکی نبود چه بعد از چهل و هشت ساعت دیگر ارگ مورد حمله شدید قرار گرفت و انصافاً اگر خوانین کهدامان بروی عاقبت اندیشی به بچه سقو مصلحت خیر نمی‌دادند حیات معین‌السلطنه صد در صد در حال خطر احساس می‌شد.

خواستم سلطنت را بشما واگذارم اما والده معظمه ام با ابراز دلایل معقول موافقت نفرمود و در روزهای قبل که باز می‌خواستم زمام سلطنت را باز در اختیار آن برادر بسپارم و برای اثبات این علامت کلاه خود را بر تارک مبارک شما بگذارم بازهم مادر نیکوسیرم [علیاحضرت سراج‌الخواتین] از فرط عواقب اندیشی مصلحت نداده جداً امتناع ورزیده گفت: نشر این خبر چون بدو طرف کابل آتش انقلاب در اشتعال است تأثیر بد می‌بخشد. چه شهر کابل آنآ چور و تاراج و بسی اشخاص بی‌چاره و غریب کشته و تباہ می‌شوند و گناه مخلوق خدا بر ذمت تو می‌شود و مردم مضر و مغرض این وضع را حمل به ضعف آخرین سلطنت نموده از بی‌کفایتی پادشاه می‌شمارند و ترا در جهان بدنام می‌سازند و به همین لحاظ که والده ماجده ام بامور مهمه سلطنت مداخله و مخصوصاً هم درین موضوع ممانعت می‌فرمود. احتراماً آن عالییه معظمه را با شاه‌خانم ملکه ثریا به قندهار فرستادم. اما خودم فی‌الحال می‌دانم که در صورت ادامه اینگونه سلطنت که مردم به شخص من رضائیت خاطر ندارند، اینک از صبح امروز کلاه سلطنت را که مراد از دستار همراه جیقه مطابق مرسوم آبا و اجداد ما و شما است بدست خود بر تارک شما می‌گذارم و از همین دقیقه محافظت دین، مذهب استقلال کابل این مملکت را با تمام منافع آن از همت آن برادر جلیل‌القدر می‌خواهم و اول خودم بیعت می‌نمایم و از خداوند بر شما صفت عدالت و بر مردم نجیب افغانستان توفیق اطاعت مسئلت می‌دارم و از شما خواهش دارم که نام خود را [عنایت‌الله‌شاه] قبول نموده و جداً متوجه حفاظت استقلال کامل مملکت عزیز خود باشید تا این متاع گران‌قیمت را که ما در ادوار تاریخ بخون خود گرفته و حفاظت کرده ایم به رایگان از کف ندهیم.

و پوره به ساعت (۶) صبح روز دوشنبه (۲۴) جدی ۱۳۰۷ ش مطابق (۳) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۴) جنوری ۱۹۲۹ ع استعفای خود را از امر خطیر سلطنت نوشته بدست برادر بزرگ خود [عنایت‌الله‌شاه] سپرد.

سردار عنایت‌الله‌خان گفت: من این پادشاهی را فقط برای نجات شما قبول می‌کنم.

سلطنت اعلیحضرت عنایت‌الله‌شاه

سلطنت اعلیحضرت عنایت‌الله‌شاه [معین‌السلطنه سابق - پسر اول اعلیحضرت سراج‌الملت والدین امیر حبیب‌الله‌خان شهید] از ساعت (۶) صبح روز دوشنبه (۲۴) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۳) شعبان‌المعظم ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۴) جنوری ۱۹۲۹ ع، در ارگ‌شاهی کابل بصورت خصوصی آغاز شد و از ساعت هشت صبح یعنی در همین ساعتی که اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی حاضر حرکت بطرف قندهار بود، حسب‌الامر عنایت‌الله‌شاه از طرف دائره شاغاسی حضور [وزارت دربار سلطنتی] و غلام دستگیرخان قلعه‌بیگی ارگ به دکانداران و مأمورین دوائر رسمی و شرکت‌ها و ماشین‌خانه‌ها [فابریکه حرپی، شرکت رفیق، ضرابخانه] رسماً ابلاغ شد که در صحن میدان پیش روی قصر دلکشا نطقی در خصوص جریان روز ایراد می‌شود و باید عموم شهریان مشاغل رسمی و رعیتی خودشان را گذاشته بلااستثناء حاضر و سامع، باشند. چون موضوع خیلی مهم بود اهالی شهر اعم از مأمورین رسمی و غیررسمی احساس کردند که شاید اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی از مردم برای آخرین بار استمداد بجوید و یا استدلال بنماید که

با مردم اشرار چه رویه را در پیش باید گرفت و حدسیات اهالی بااستثناء مقربان دربار فقط شامل همین دو جمله بود.

از ساعت (۹) و (۱۰) صبح عموم مردم بطور خاموشانه و مؤدبانه دسته دسته برفتن حوالی قصر دلکشا آغاز کردند و تا ساعت بعد از ظهر انتظار ورود بزرگان عصر را می بردند و سبب سه ساعت انتظار بر مردم چنین قرار داده شده بود که اولاً عساکر موظف ارگ و سلامخانه شاهی و قصر دلکشا به هر طرف استحکام بگیرند تا مبدا در اثر این ابلاغ همه‌ای در مردم پیدا و دست بحرکاتی بزنند و خصوصاً چون اعلیحضرت پادشاه مخلوع بطرف قندهار براه روان و هنوز مردم اطلاع ندارند مبدا در اثر این ابلاغ مخالفان عرض راه که به سقویان تعهد انسداد طرق نموده اند بقطع طریق بپردازند. چنانچه غلام حسین جوانشیر بیست روز قبل در پل سوخته و خان زرین کته خیل در ارغنده متعهد این خیانت بزرگ شده بودند.^۱

پدر نگارنده که در داخل قصر دلکشا شامل این مجلس بود گفت: تا ساعت یک بعد از ظهر وقت شاملین راز مخصوص سلطنت را همین تدابیر مقدماتی مصروف نمود. و بساعت دوازده و نیم اعلیحضرت عنایت‌الله‌شاه فرمود: اگر دقائق دیگر سپری شود وقت اداء نماز ظهر قضا می گردد و تسمیه مبارکه را بر زبان آورده به همراه چین و دستار سلطنتی از جا حرکت نمود و با اعظم دربارشاهی از داخل قصر وارد پیش روی عمارت گردید و سیدمحمدقاسم خان نائب سرمنشی حضور متن استعفا نامه امان‌الله‌شاه غازی پادشاه مخلوع را در محضر عموم قرائت نمود.^۲

پادشاه مخلوع در استعفا نامه خود شرح مفصلی نوشته بود اما سیاست روز بیان آنهمه را ایجاب نکرده و حسب الامر عنایت‌الله‌شاه خلاصه آن در محضر عموم قرائت گردید و متن مختصر آن از اینقرار است:

«بعموم حاضرین دارالسلطنه کابل و کافه رعایای افغانستان ابلاغ می گردد که در اثر اختلافات عدیده‌ای که تا الآن بصدور آمد باعث تباهی بسیار بی گناهان و تاراج مال دولت گردید و من که خیرخواه این ملت و طرفدار ترقی و آسوده حالی مردم این مملکت بوده و هستم هرگز نمی خواهم که از باعث مخالفت من اهالی دچار تکالیف و تباهی گردند و خیر مملکت مقتضی همین است که باید به رضاً و رغبت خود دست از کار و خدمت این ملت بکشم زیرا تمام خون ریزی و انقلاباتی که در مملکت ظهور کرده اگر از سبب برخلافی با من می باشد از امر سلطنت بر وفق فحوای این ورقه مستعفی شده و حقوق سلطنت افغانستان را به برادر بزرگ خود سردار عنایت‌الله‌خان وامی گذارم. «

معین السلطنه که قبلاً باعضاء داخل اسرار مقام سلطنت بیان کرده بود که امان‌الله‌شاه بدون اطلاع قصد

^۱ داستان خان زرین کته خیل در این تاریخ مفصل نگاشته شده می آید.

^۲ چون اخبار امان افغان بعد انتشار شماره مسلسل (۳۹۱) صبح روز یکشنبه (۲۳) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۲) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۳) جنوری ۱۹۲۹ ع خاتمه یافت متن استعفانامه امان‌الله‌خان غازی و کلمات عنایت‌الله‌شاه و اظهارات اخوان و اعیان سلطنت و بیانیهای دو سه تن علماء حاضر محفل که باید در اخبار روز دوشنبه و سه شنبه نشر می شد چون نصیبه ازلی نرفته بود از طبع باز ماند که تفصیلش را تحت عنوان سقوط اخبار امان افغان نگاشته ایم.

عزیمت بجانب قندهار فرموده است، مبدا دسته مخالفین این حرکت را دسیسه بزرگ پنداشته و حدس نزنند که شاید امان‌الله‌شاه را برادرش در ارگ مقید و یا بمصلحت همدیگر او را کنار ساخته و باین امر خطیر دست زده است و به همین تمهید و بهانه صورت بلواه و گفتگو روی کار نیاورند لذا در وقتی که این متن استعفانامه و خبر عزل و نصب دو پادشاه قرائت می‌گردد باید معتمدین درجه اول دولت امانیه در اطراف ما استاده و حین اختتام مضمون باشاره سر تصدیق و تائید این امر مهم نموده بر مردم و حاضرین اشهاد بدارند که یعنی این بیانات کاملاً حقیقت دارد.

و بطریق هدایات و تلقینات سری قبلی، معتمدان درجه اول حضور پادشاه مخلوع در محضر مردم اشارت تعظیم و تائید نموده و آنآ دست بیعت داده، تهریک سلطنت گفتند و بر جمع کثیر مردم که حاضر بودند تأکید اداء بیعت نمودند. اما از همان دقائق از وجنات اعلیحضرت عنایت‌الله‌شاه و اعظام دربار و حاضران محفل وضع اندیشه و تشنت افکار نمایان گردید و سعی بکار می‌رفت تا زودتر خبر خلع امان‌الله‌شاه و جلوس عنایت‌الله‌شاه و مراسم بیعت اهالی کابل تا محیط اشرار، انتشار یابد، تا از استماع این خبر عزل و نصب اشرار که باعث مطالبه انقراض سلطنت امانیه جنگ دارند دست از مبارزه بگیرند و اینکه مردان خیر می‌دانستند بجه سقو در اثر تحریک و دستیاری خائین مقصد نفسی دارد باین عزل و نصب فکر خود را خراب نمی‌کند خیلی مشوش بودند.

اهالی کابل هم علی‌العموم برای اداء بیعت می‌شتافتند و چنانکه هشتاد فیصد افراد ملکی و نظامی مقیم کابل رسیدند و بیعت نمودند ولی بازهم همگان متوجه باغبالا و خاتمه حمله ثانی بجه سقو بودند که باید بعد شنیدن این خبر واپس به کهدامن برود.

داخل شدن اعلیحضرت عنایت‌الله‌شاه در ارگ‌شاهی کابل

اعلیحضرت عنایت‌الله‌شاه بعد اداء نماز ظهر در قصر دلکشا دستور داد که عموم وزراء و صاحب‌منصبان و علماء و معززین در ارگ بروند و آنجا در مجلس حضور مطالب خود را بیان کنند. بعد این اشار عازم ارگ شدند و به ساعت (۲) همین روز دوشنبه (۲۴) جدی ۱۳۰۷ ش مطابق (۳) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۴) جنوری ۱۹۲۹ ع در داخل ارگ مجلس شورای کبیر [لویه‌جرگه] بشمول عده‌ای که اولتر بقصد بیعت آمده بودند منعقد گردید. در مجلس مذکور صاحب‌منصبان ملکی و نظامی شامل و اشخاص بزرگ سخنان بسیار گفتند و فکر همه یکسر متوجه این امر بود که زودتر از جلوس پادشاه جدید به اشرار خبر داده شود و عنایت‌الله‌شاه در ضمن بقبول مراسم بیعت اشخاص نو وارد نیز می‌پرداخت و در جمله کسانی که سخنرانی نمودند یکی مولوی فضل‌ربی تیرائی بود که متن بیاناتش را بقرار مسوده پدرم درج می‌کنم:

نطق مولوی فضل‌ربی

در اخیر انعقاد مجلس بزرگ روز مذکور مولوی فضل‌ربی تیرابی در اثنائی که بیعت می‌نمود، عنایت‌الله‌شاه را مخاطب ساخته گفت:

«علیحضرت امیرصاحب پادشاه اسلام پناہ از ہمین ساعت بسیار پرمیمت امارت پادشاهی شما را بہ بہترین زبان صدق مبارک می گویم و دعای بقای عمر و صحت و سلطنت شما را می نمایم و من کہ یکنفر از خدمت گاران علماء اسلام هستم و اگر شما بدین مبین مقدس حضرت محمدصلی اللہ علیہ وعلی الہ و اصحاب وسلم پابند و پیوستہ اطاعت احکام قرآنی و شریعت غرای حضرت محمد سیدالمرسلین را بہ وجہ اتم و اکمل نمودید ما مطیع و فرمانبردار شما اولی الامر معظم خویش می باشیم. و اگر خدای ناخواستہ از احکام قضا نظام شریعت حضرت اقدس خیرالانام یک سر موی تخلف ورزیدید و قول علماء اسلام را بگوش عدالت نبوش خود نہ شنیدید و در قول و فعل خود جا ندادید ما این بیعت خود را کہ فی الحال کردہ ایم فسخ می نمائیم.

من در لویہ جرگہ سال انقلاب جنوبی بحضور برادر شما کہ پادشاه ما بودند عرض کردم کہ شما پادشاه مہربان کاملاً پیرو قرآن بر حق و یک امیر فدایی دین مبین حضرت سیدالمرسلین می باشید و ہمہ اجراءات و عملیات امارت سلطنت شما تالی احکام خداوندی جل علی شانہ و مفسر فرمایش های شریعت غرای احمدی است. لیکن بنابر تحریکات جماعہ ای از مدعاطلبان داخلی و بدخواهان خارجی بہمدستی و پشتیبانی علماء نا عاقبت اندیش ما بر بعض مندرجات قوانین عصر امانی تنقیداتی می کنند^۱ لہذا ما از کمال علاقمندی کہ بہ مساعیات جمیلہ شما امیر عدالت مسیر در خاطر داریم امید و تمنای بسیار بر بسیار از حضور علیحضرت می بریم تا مزید بر مزید عزت و احترام شریعت و مقررات اسلامیت را مرکوز نظر انور خویش داشتہ، بقدر یک سر موی از اوامر قرآنی و شریعت احمدی در قوانین و نظامات امروزی عصر سعادت حصر خویش تجاوز را نگذراند کہ احدی از خواص و عوام الناس بنماید و من در همان وقت کہ هنوز این انقلابات اخیرہ قطعاً و ابداً از جوانبی رونما نشدہ بود گفتم و گردن خود را خلاص کردم و این گفتار خالصانہ عاجزانہ خود را باز بعرض حرمت حضور معدلت دستور این پادشاه نیکو خواه جدیدشریف مبارک شما مکرراً و مجدداً می رسانم و بیعت می کنم کہ اگر جناب معزز و معظم شما خدای ناخواستہ از مقررات شرعیہ اسلامیہ یک سر موی تخلف از خودشان بدهید ما بیعت خود را فسخ می کنیم و بیم جماعہ کثیر دیگر علماء دینی بیعتی کہ امروز کردہ و بعد از این بکنند فسخ می کنند.»

علیحضرت عنایت اللہ شاہ فرمود: من بیعت شما علماء کرام و تمام رعایای صادقہ بہمین شرط خدمت شریعت غرای احمدیہ (ص) قبول کردہ و می کنم وقتی پدران من و برادر من بہ سلطنت رسیدند اولتر بیعت علماء، سادات حضرات و مشایخ را قبول می کردند و بعد در ہر امری از علماء شرعیہ صلاح و مصلحت می خواستند و بفتوای قاطبہ علماء بہ ہر اقدامی نائل می آمدند و با بدل و جان و ایمان و ایقان کامل داریم کہ پادشاہ تابع اوامر شریعت مقدس اسلام و خادم و حامی آن است و لہذا در امروز کہ این بارگران امارت سلطنت بدوش من عاجز از جانب شما مسلمانان گذاشتہ شدہ است و برضاء خاطر خود بدون هیچگونہ جبر و اکراہ دست بیعت دراز می کنید از شما علماء کرام در الآن و ہر روز دیگر و بہ ہر

^۱ این قسمت عبارت در لویہ جرگہ ماہ سرطان سال ۱۳۰۳ ش بطرف ملا عبداللہ لنگ و ملا عبدالرشید اشارت رفتہ بود کہ در همان سال در سمت جنوبی سرگرم بغاوت بودند و بر مواد نظامنامہ جزاء انتقاد می کردند. و این متن بیانہ مولوی فضل ربی از نظر بعض کلمات و جملات بہ متن چاپ شدہ آن سال اندک تفاوت ہا دارد.

خصوص هر قدر تلقین می فرمایند و به هر امری فتوا و مصلحت خیر می دهند بکمال عجز و احترام می شنوم و قبول اطاعت می دارم و اما از علماء حقانی این توقع زیاد می برم که هر فرد از افراد این ملت با دیانت که کشته می شود و هر خانه غریب که تباہ و تاراج می گردد و هر ذخیره دولت و مملکت که از دست بدر می براید آیا خسارت آن متوجه کی است و این قتل و خون ریزی برای چه و از جانب کی بظهور آمده است و اولین مصلحت و استصواب من از شما علماء عظیم و حقانی مقیم دارالسلطنه کابل که فعلاً حضور دارید این است که باید در مرحله نخست این آتش تباہ کن شورش و بدنظمی را به آب و عظم و نصایح، خود منطقی گردانید و ابواب مقابله و مقاتله را برپندید و هر اعتراضی که در امور مملکت اسلامیة افغانیه خود دارید در این مجلس فعلیه و تمام مجالس آینده آزادانه بفرمائید و خود باتفاق عموم تصویب نمائید مطابق به فیصله علماء و فضلا که در ورقه مصوبه امضا می نمایند بر وفق آن رفتا و کردار خواهیم نمود - انشاء الله تعالی».

و اکثر این کلمات عنایت الله شاه به متن استعفانامه دستخطی امان الله شاه مخلوع توأمیت لفظی و معنوی داشت یعنی امان الله شاه غازی به همین کلمات و جملات عالمانه عنایت الله شاه را پادشاهی افغانستان وادار و مخاطب داشته بود. مولوی فضل ربی و سائر علماء شامل مجلس شاهی باستماع نطق مؤثر اعلیحضرت عنایت الله شاه خاموش ماندند.

و بر حسب اشارتی که بعمل آمد حضار مجلس به مصلحت آغاز کردند: مطابق بیانات اهل مجلس اولین و عاجل ترین فیصله چنین بعمل آمد که الآن بچه سقو متوجه جریان روز است و باید از همین حالا فوراً هیأت مصالحه نزد او برود و این حقیقت را بخودش و اشرار دیگرش خاطر نشان نماید که امان الله شاه خود را از سلطنت خلع نمود و از شهر کابل خارج و برادر بزرگش به سلطنت برداشته شد و عموم مردم دارالسلطنه بشمول علماء، سادات، حضرات به او دست بیعت دادند و باید شرائط مصالحه در میان آورده شود.

عنایت الله شاه بعد استماع فیصله مجلس فرمود: وقتی هیأت نزد بچه سقو در باغ بالا می رود، همین صورت بیانات یکنفر عالم را به او بگوید که شخصی به نمایندگی جمعیت علماء چنین گفت و پادشاه جدید زمام امور مملکت را بهمین شرط کلی و اساسی بدست گرفته عهد قطعی اجراء احکام شرع شریف نمود و تا این عصر روز که سقو و همکاران شیریش یکسر عزل امان الله شاه را از سلطنت بشدت تقاضا می کردند که حین وصول هیأت مصالحه در نزد بچه سقو جنگ یکدم ختم و حالت استقرار بالکل دست می دهد.

چه او فقط منتظر وصول همین خبر است. ساعت سه بعد از ظهر مجلس حضور بعد یکساعت خاتمه یافت و هیأت صلحیه بتعداد چندین نفر از علماء و وکلاء نامدار گذرهای شهر کابل و بعضی از خانان اقوام اطراف حاضر دارالسلطنه، تحت ریاست حضرت محمدصادق خان مجددی بسواری یک موتر کلان و چهار موتر خرد بطرف میدان جنگ رفتند. حین وصول به اردوگاه حکومت هیأت بافرااد نظامی امانیه گفت که امان الله خان امروز از سلطنت دست کشید و برادر بزرگ خود سردار عنایت الله خان

معین السلطنہ سابق را بہ پادشاہی برگزید و بعد از این جنگ خاتمہ پیدا کرد و مسئلہ خود بخود حل می‌شود و شما از استحکاماتی کہ گرفته اید منصرف شوید.

عساکر امانیہ کہ آنآ بہ طلسم گفتار سرکردہ ہیأت پی بردند گفتند: تا وقتی کہ اشرار بطرف کهدامن بازگشت کنند، ما بجاہای خود می‌باشیم.

ہیأت گفت اگر شما دست از استحکام بر نگرفته منصرف نشوید، ایلچی‌گری و وساطت ما سود نمی‌بخشد و طرف مقابل فریب و حیلہ تصور کردہ بکار خودشدت می‌دهند و این ہدایات و بشارات صلحیہ سبب شد کہ راہ پیشرفت مقاصد اشرار خوبتر باز گردد و باصطلاح خدعہ حربی بروی کار آمد.

ہیأت مصالحہ بعد از این گفت و شنید بطرف سنگرگاہ سقویان نزدیک شدند و ہرقدر بیرق سفید را جنبانیدند، محافظین لشکر سقوی بر ہیأت صلحیہ راہ پیشرفت ندادند و در جملہ اعضاء ہیأت کہ افراد آگاہ و حق‌اندیش موجود بودند دانستند کہ قبلاً بہ دہارہ سقو خبر رسیدہ است و بہ ہیچگونہ شرائط موافقت نخواهند کرد و ثابت گردید همان نام امارت را کہ بچہ سقو بر خود مانده ہرگز وانمی‌گذارد و برہنمونی و مصالحت‌اندیشی حضرت محمدصادق‌خان کہ گفت حالا ناوقت شدہ، امشب را درقریہ دہ کیپک بامید موفقیت فردا روز سہ شنبہ (۲۵) جدی ۱۳۰۷ ش مطابق (۴) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۵) جنوری ۱۹۲۹ ع گذرانیدند و اعلیحضرت عنایت‌اللہ شاہ کہ تا ساعت چہار عصر عودت ہیأت را در ارگ انتظار داشت، متفکر گردید و تصور فرمود کہ ممکن بحث و مباحثہ طرفین بطور عالمانہ بر مرحلہ انصرام کلی می‌رسد.

پیشنہاد رئیس ضرابخانہ

میر عبدالواحد آقای ساعت‌ساز کہ از نعمت پروردگان دورہ امیر عبدالرحمن‌خان و امیر حبیب‌اللہ خان شہید و وقتی مصاحب حضور امان‌اللہ شاہ غازی و در اواخر آندورہ رئیس ضرابخانہ کابل مقرر بود، در ہمین روز دوشنبہ (۲۴) جدی ۱۳۰۷ ش مطابق (۳) شعبان ۱۳۴۷ ق مطابق (۱۴) جنوری، در لحظات حساسی کہ اعلیحضرت عنایت‌اللہ شاہ بانتظار نتیجہ مذاکرات ہیأت و سائر مسائل مهم مقدمات سلطنت و اخذ قبول بیعت سائر شخصیت‌های کابل بسر می‌برد، بہ ساعت چہار عصر شاہ سیدخان حکاک ضرابخانہ [ولد سیداحمدخان ساکن قلعہ ہزارہ‌های چنداوا] را بحضور معرفی نمود و گفت اینک شاہ سید حاضر است کہ مع‌الخیر بامر مبارک بہ ساختمان سکہ‌ها آغاز کند. عنایت‌اللہ متبسم شدہ فرمود: من شاہ سید آقا را می‌شناسم و باز متبسم شدہ فرمود باز بخیر فکر می‌کنیم و بہ چالاک می‌میر عبدالواحد آقای رئیس ضرابخانہ قلباً متعجب شد. چہ آن ساعات مخصوص این نبود کہ در ہمچہ مسائل و القاب سلطنتی و عبارت نقش سکہ و عنوان اخبار رسمی کہ باید فردا نشر گردد. فکری بظہور آمدہ بتواند.

مرخصی بعضی از مقربان دربارشاهی و استحکام ابواب ارگ

علیه حضرت عنایت‌الله‌شاه به ساعت چهار عصر فرمود بمردم ابلاغ کنند که برای بیعت و اخذ هدایات فردا بیایند.

نظام‌الدین‌خان پدر نگارنده این تاریخ گفت: من تا ساعت چهار عصر روز دوشنبه (۲۴) جدی بحضور عنایت‌الله‌شاه در داخل ارگ حاضر بودم. وقتی توسط یکنفر پیش‌خدمت تغییر لباس رسمی خبر رسید که هیأت امروز برگشته نمی‌توانند و کارشان بفردا معطل ماند، عنایت‌الله‌شاه، غلام دستگیرخان قلعه‌بیگی محمدزائی را بر وظائفش یعنی استحکام ابواب ارگ متوجه ساخت و فرمود: از حاضرین جلسه خصوصی حضور کسانی که در ده‌افغانان و مرادخانی جا دارند در ارگ باشند و ساعت (۱۲) شب بروند و کسانی که بجاهای بعید از شهر جا دارند از همین حالا رخصت شوند تا موجب انتظار و پریشانی اطفال شان نشود و اما فردا بساعت هشت صبح مطابق هر روز مع‌الخیر وارد ارگ و شامل صحبت حضور باشند و بر مصاحبین حضور فقط همین هدایت داده شد و بروفق همین امر و ارشاد عده محدود اجازه مرخصی حاصل کردند و عده بیشتر که خوف و هراس زیاد نسبت به بعض عوامل متوجه ایشان بود و هم در حوالی قریب ارگ مسکن گزین بودند در ارگ ماندند و در جمله هدایاتی که عنایت‌الله‌شاه به صاحب‌منصبان نظامی تأکید می‌فرمود به غلام دستگیرخان محمدزائی قلعه بیگی دستور داد تا پس از ساعتی باستحکام ابواب ارگ پردازد.

نظام‌الدین‌خان گفت: من و میر عبدالواحد آقا دوری منازل خود را عذر آورده مرخص و از دروازه حرپی یعنی دروازه بزرگ سمت شرق ارگ بدر شدیم و بعد از چند قدمی که ما گذاشتیم دروازه مسدود و از همان ساعت چهار عصر روز دوشنبه (۲۴) جدید مطابق (۳) شعبان و موافق (۱۴) جنوری قلعه بند گردید و اسب خود را از سرای عبدالرحمن‌خان [مقام ریاست شرکت حفظ میوه] گرفته بطرف چهاردهی روان شدم و از اوضاع عمومی شهر و بازار پریشانی و سراسیمگی محسوس و اما بباعث حرمت عنایت‌الله‌شاه همه کس خودداری می‌نمود و از هدایات عنایت‌الله‌شاه که معلوم شد درباریان بعد صلاح و مشورت زیاد امر استحکام، دولت بساعت (۱۲) شب بخانه‌های خود بروند، یعنی که پس از ساعت (۱۲) کسی از ارگ بدر شده نمی‌تواند و شب در ارگ می‌مانند و صلاح کار خود می‌جویند و ضمناً از حمله ناگهانی سقویان و محصورشدن ارگ و قصرستور [وزارت امورخارجیه] و منزل شخصی عنایت‌الله‌شاه و اداره اخبار [واقع ده افغانان] و کوتوالی و قرارگاه عسکری مقابل ارگ غافل بود، چه اطمینان زیاد موجود بود که هیأت اعزامی صلحیه شب در ده کیپک نزدیک سنگرگاه بچه سقو مانده اند و حتماً با بچه سقو شامل صحبت و با سنجش و سازش معقول کار را بانجام خواهند رسانید. بعد از آن قضای چهار ساعت از اعلامیه رسمی و علنی سلطنت عنایت‌الله‌شاه که بچه سقو از جریان روز بکلی مطلع شدند و آفتاب در حال غروب دیده می‌شد، بچه سقو برادر خود حمیدالله را در رأس لشکر کهدامانی که عده نهایت زیاد دزدان و تباہ کاران بودند از طریق دامنه کوه بینی نیزار باستقامت بالا کوه ده‌افغانان بطرف باغ مهمانخانه اقامتگاه

ولایت کابل و قوماندانی پلیس فرستاد.^۱

و از همان آغاز حرکت بطرف ده افغانان اشرار بطرف اردوگاه حکومت بگلوله باری آغاز کردند و چون عساکر حکومت بموجب اشارت هیئت بغفلت گیر آمده عقب نشستند، اشرار پیش قدمی نموده و کارتوس تفنگ به آهن پوش‌های عمارات حوالی ارگ اصابت کردن گرفت و نفری اداره اخبار و مطبوعه امان افغان بقراری که بر آنها گفته شده بود اولین حمله اشرار بالای اداره اخبار و عده کارمندان آنرا بقتل می‌رسانند. به همین توهم بوقت شام از ده افغانان فرار کردند زیرا همه می‌دانستند که مدنظر اشرار اولتر تصرف دستگاه طبع و نشر است. فیرهای تفنگ توأم بتاریکی شب شدت گرفت و اشرار چون در این روز کثرت بهم آورده بودند و بعض خائنین بآنها اطمینان دادند که حکومت دچار ضعف و عساکر متفرق و متزلزل است و در ظرف سه ساعت گذشته این راز خصوصی نیز از طرف دوستداران بچه سقو به او دانانده شده بود که اگر معین السلطنه عنایت‌الله شاه قدرت پیدا کرد آیا آن ضرری که برادرش از دست کهدامن دیده است فراموش خواهد کرد؟ بهتر است که او را قطعاً مجال نداده بی‌دخول بسازید و بساعت هفت شام جنگ را شدت دادند.

ورود حمیدالله در ده افغانان کابل

در صفحات پیش بیان کردیم که اول حمیدالله از بالای کوه دختر کافر و متعاقباً حبیب‌الله از قلعه مرادبیگ صبح روز دوشنبه (۲۴) جدی وارد قصر باغبالا و با هم یکجا شدند و شام همان روز در اثر طلسم هیأت اعزامیه صلحیه و اقامت‌شاه در ده کبیک بچه سقو برای برادر خورد خود حمیدالله راه حمله بر ده افغانان تعیین کرد و بساعت هفت شام به حمله آغاز و چون عساکر حکومت در مقابل بود، جنگ شدت گرفت و از کثرت اشرار عساکر حکومت منهزم و افراد عسکری جدیدالشمول وعده دیگر که در برون ارگ بودند بطرف شهر و شش گروهی متفرق گردیدند. لشکر سقو تحت اداره حمیدالله حصص ده افغانان و اطراف نزدیک ارگ رسیدند و ارگ را محاصره نمودند.

به ساعت یازده شب لاجمیر سپاهی [ولد بابه میر] به قلعه وارد و در حویلی را کوبیدن گرفت و به نظام‌الدین خان پدر نگارنده این تاریخ گفت: خودم در جمله سپاهیان قوماندانی کوتوالی مصروف پهره داری بوم، لشکری بمانند سیلاب بصورت ناگهان رسید و ما از راه کوچه‌های ده افغانان فرار کردیم و عساکر خارج ارگ کاملاً شکست یافتند و اشرار حالا باطراف ارگ افتاده اند و من بظرف یکنیم ساعت خود را به قلعه رساندم و عساکر داخل ارگ اگر در همین شب لشکر سقو را بتوانند عقب برانند خوب و الا سلطنت برباد رفت. چه صاحب‌منصبی که فردا ما را واپس یکجا ساخته به جنگ ببرد کدام و در کجا است؟

از ساعت هشت شب از تیرکش‌های ارگ توپ و تفنگ بالای دامنه کوه ده افغانان باندیشه اینکه اشرار

^۱ بچه سقو در متن بیان نامه خود راه مهمی یاد کرده و مطالب دیگر نیز نگاشته رجوع شود به سواد بیان نامه مندرج این کتاب که آنرا با کمال دقت نقل برداشته ام. (عزیزالدین وکیلی فوفلزانی).

محل اقامت نگینند آغاز کرد و از آواز توپ‌خانه‌های مردم شهر به لرزه آمد. مردم شهر کابل و اهالی شش گروهی تا آنجایی که از زبان سپاهیان و بعداً آوازهای توپ از داخل ارگ خبر یافتند شب را بدون خواب گذرانیدند و هرخاندان به دفن کردن ریه، زیورات، ظروف، البسه و حتی اشیاء خوراکی سعی کردند گرفتند و برای مدافعه خود سلاح جستجو می‌کردند.

و آواز توپ و تفنگ را که مردان هشتاد ساله کابل بدان کثرت و شدت در طول عمر نشنیده بودند و علی‌الخصوص از آوازهای دهشت ناک اشرار سقوی در بازار و کوچه‌های ده‌افغانان و بازار ارگ و عقب منازل که برهنه‌نونی اشخاص تلقین شده جهر می‌زدند.

شب سه‌شنبه (۲۵) جدی

حمیدالله که بگفته برادرش خود را از راه مهمی بشهر کابل رسانید. مذکور شب را به عمارت باغ مهمانخانه محل قوماندانی کوتوالی گذرانید و لشکر او که در طول شب در ضمن فیر تفنگ و غلغله وحشیانه بعضاً در کوچه‌های ده‌افغانان خبر خیریت و آرام به آرامی بگوش صاحبان منازل می‌رسانیدند و دکانداران سماواری و نان‌پزی را به باز گذاشتن دکان‌های شان توصیه کنان اطمینان مصئونیت می‌دادند، حالات عجیبی را در همان شب بر مردم شهر کابل نشان دادند که تا فردا صبح کسی را از کثرت آواز توپ و تفنگ و بیم‌چور و تاراج خواب نبرد و در عقب دروازه‌های خود سنگ و کلوخ گذاشته از سوراخ‌ها ترصد و مراقبت می‌کردند.

و اما حمیدالله در طول شب نگذاشت که اشرار دست به چپاول دراز کنند و آواز توپ و تفنگ داخل ارگ تا دامن صبح خاموش نگشت و کوه آسمایی را تحت آتش گرفته بودند. و طرز اداره حمیدالله در همان شب هولناک به مردم داناند که واقعاً دسته دزدان بناء امارت و حکومت دارند و الا تاراج کردن شهر کابل دشوار نبود و عده بسیار دیگر بدین فکر و اندیشه بودند که دزدان اصلاً برای تاراج کردن ارگ و خزانه طلا و نقره و جباخانه داخل ارگ و تحویلخانه‌های سرکاری کمر بسته اند و به چیزهای قلیل نام خود را بد نمی‌کنند و اما وقتی که ارگ را تصرف کردند چور کردن شهر و بازار آسان است. و این اندیشه نیز تا فردا شب مردم را مستغرق موجه فنا ساخته بود.

و حمیدالله در همین شبی که گذشت در ده‌افغانان کابل با غند عسکر مزارشریف که از طرف وزارت حربیه بکمک محافظت کوتل خیرخانه خواسته شده بودند برخورد و بعد از ساعتی محاصره آنها را خلع سلاح نمود و به نیروی اشرار افزود و انصاف را نباید از دست داد که حمیدالله در تصرف باغ‌بالا و باغ مهمانخانه و خصوصاً جلوگیری اشرار در طول همین شبی که گذشت رشادت بسیار بکار برد.

صبح روز سه‌شنبه (۲۵) جدی

پس از طلوع آفتاب صبح روز سه‌شنبه (۲۵) جدی مطابق (۴) شعبان ۱۳۴۷ق و موافق (۱۵) جنوری ۱۹۲۹ع، در شهر و دهات خبری نشر شد که در شب گذشته حمیدالله وارد باغ مهمانخانه و ارگ محاصره

و غند عسکر مزار خود را با اسلحه و تجهیزات عسکری تسلیم کرد و دیگر هیچ قوتی از طرفی موجود نیست و اما عده زیاد باین عقیده بودند که بعد طلوع آفتاب عساکر داخل ارگ و نیز عساکری که شب متفرق گشته اند ممکن بتوانند لشکر سقو را عقب رانند و هم هنوز نتیجه مذاکرات هیأت صلحیه که شب در ده کیپک مانده اند معلوم نیست که چه گفتند و بچه سقو به چه شرط راضی شد.

نتیجه مذاکرات هیأت صلحیه به همراه بچه سقو و عودت به ارگ کابل

قبلاً مذکور شد که ساعت سه و نیم عصر روز دوشنبه (۲۴) جدی از حضور اعلیحضرت عنایت‌الله شاه هیأت صلحیه از ارگ تعیین شده در باغ‌بالا نزد بچه سقو فرستاده شد و شب را در ده کیپک گذرانیدند و صبح روز سه‌شنبه (۲۵) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۴) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۴) جنوری ۱۹۲۹ ع، در اول صبح حضرت محمدصادق خان مجددی رئیس هیأت صلحیه به همراه سردار محمدعثمان خان محمدزائی نزد حبیب‌الله بچه سقو در عمارت باغ‌بالا رفتند و او را از میان جمعیت اشرار کنار ساخته در زیر درخت پنجه چنار گفت: اعتراض شما به شخص امان‌الله خان بود او از سلطنت بقرار استعفاء خودش خلع و از کابل به قندهار رفت و معین‌السلطنه برادر بزرگ خود را که او خود به پادشاهی انتخاب و بمردم معرفی کرده نیز مردم قبول ندارند و عده‌ای از ترس بیعت کردند و او کفایت پادشاهی را هم ندارد و اگر احیاناً پادشاهی اش دوام هم کند آیا نظر بعنادی که با شما و تمام سمت شمالی از خاطر برادر خود دارد انتقام نمیگیرد. و اینک مامایم سردار محمدعثمان خان که شخص متدین، عالم، نامدار ریش سفید و مدتی نائب‌الحکومه قندهار و در هر کجا نام و رسوخ دارد اگر مصلحت باشد و به پادشاهی قبول شود بعقیده ما از اینها بهتر کسی نیست.

بچه سقو با آنکه در قلعه ملاویس‌الدین واقع کلکان نام امارت بر خود گذاشته و یکبار ملا امام خطبه بنامش خوانده بود، متردد و متفکر گردید که حالا چه بگوید. شیرجان چهاربیکاری سابق ملازم حضور معین‌السلطنه که طرفدار سلطنت ولی‌النعم خود بود، چون دید حضرت محمدصادق خان مجددی معین‌السلطنه را در نظر بچه سقو بی‌وقار گردانید از این کلمات حضرت محمدصادق خان و مدعای نفسی سردار محمدعثمان خان بد برده به بچه سقو گفت: چون تو خود بزور شمشیرت تا اینجا آمده‌ئی خدا مبارکت بگرداند. در همین دقیقه آقا محمداسمعیل مجددی مشهور به حضرت کوهستان [پیر بچه سقو] با وصفی که او نیز حضرت و دوستدار محمدصادق مجددی بود از این معرفی او بد برد و بچه سقو را مخاطب قرار داده گفت: عجب است که جوانان سمت شمالی در محاربه کشته شوند و تو خود نیز زخمی شده نزدیک بود بقتل برسی و بالآخر سلطنت سهل و رایگان به سردار محمدعثمان خان برسد. وقتی اینطور است نه معین‌السلطنه را باید قبول کرد و نه به سردار محمدعثمان خان باید گذاشت و اگر دل آنها پادشاهی می‌خواهد از خود لشکر پیدا کرده قصد پادشاهی نمایند.

شیرجان بار دیگر حرف خود را تکرار کرده به بچه سقو گفت: چون تو برای خدمت دین کمر بسته‌ای و تا اینجا به همین نیت و بزور شمشیر خود و مردم شمالی پیش آمده‌ی خدا پادشاهی را بخودت مبارک بگرداند و چرا و بکدام دلیل این عطای پروردگار را بکس دیگر واگذار می‌کنی.

هر دو تن سرکردگان هیأت صلحیه بر عزم شخصی و نفسی خود ناکام شدند. و بچه سقو مطمئن گردید که در خاندان محمدزائی نفاق و خود غرضی زیاد موجود است و امکان ندارد که آنها با هم متحد شوند و هم هیچ ممکن نیست که معین السلطنه پادشاهی بتواند چه اینکه دو نفر فرستاده اول و معتمد آن برخلاف پندار او حرکت کردند و دیگر دوست طرفدار با وفایش که خواهد بود. یعنی اگر هردو نفر برعکس از شخصیت و اخلاق معین السلطنه طرفداری می کردند و وسیله عفو بچه سقو می شدند، غالب گمان می رفت که بچه سقو شرائط مصالحه را قبول می کرد و از همان دقیقه بچه سقو باین جرئت که مردم بهم عین السلطنه هم رضاء ندارند، مصمم امر سلطنت شد. و از زیر چنار واپس بداخل عمارت گشته بفتوای پیر خود پادشاهی را اعلام کرد و از همان دو نفر حضرت یکنفر دستار نور را بنام دستار سلطنت بر تارک بچه سقو بست و اولتر بیعت کردند و حضرت محمدصادق خان گفت من وسیله می شوم که معین السلطنه از پادشاهی بگذرد و برود و خادم دین وقتی داخل ارگ شدند، خانه معین السلطنه را برای من اعطا فرمایند بچه سقو قبول نمود.

از عقب آنها محمود سامی قوماندان قول اردو چهل تار و چادرک عربی بر سر بسته بطرز درویشانه بسواری گادی [لندوی] نزد بچه سقو برای بیعت در باغ بالا رسید و عساکر را در همه جامع می نمود که به همراه خادم دین جنگ نکنید و به پیروی آنها عده زیاد خائنین دیگر نیز دو نفر و سه نفر نزد بچه سقو در باغ بالا شتافتن گرفتند و بچه سقو در متن بیان نامه خود که درین کتاب مندرج است بر اشخاص دون همت طعنه داده است.

در همان روز در بعض حصص شهر کابل آوازه بود که بچه سقو پادشاهی معین السلطنه را هم قبول نکرد و حالا برای محدودولی خان از مردم بیعت می گیرد. ولی قراری که بعداً معلوم شد این خبر حقیقت نداشت چه نقشه ها تماماً از طرف شیرجان مرتب می گشت و می خواست سلطنت را برای خود و بنام بچه سقو اشغال کند و محدودولی خان را لقمه ساخته بدهان سقویان می داد تا او را مدعی سلطنت دانسته از بین ببرند.

آغاز بیعت گرفتن بچه سقو در باغ بالا

چنانکه بالتفصیل مذکور شد، بچه سقو روز دوشنبه (۲۴) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۳) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۴) جنوری ۱۹۲۹ ع، قصر تاریخی باغ بالا را اول برادرش و دوم خودش تصرف کردند و از همین صبح روز دوشنبه نفوذ اشرار شمالی در نواحی شهر کابل و مربوطات قریب آن خیلی زیاد شد. چرا که فیرهای توپ و پرواز طیاره و نشر اخبار سقوط را نمود و دزدمشریان دیار کابل نیز بآنها در باغ بالا پیوستند و صبح روز سه شنبه (۲۵) جدی که بچه سقو در همانجا امارت خود را اعلام کرد، اهالی سمت شمالی بکومک بعض مشایخ به هر طرف خبر رسانیدند تا برای اداء بیعت حاضر شوند و بعضی از حضرات و ملاهای کهدامن بشارت این امر را می دادند و از جمله ملا عبدالحکیم میدانی مشهور به مولوی خواجه مسافر و مولوی لعل محمد امام مسجد و مدرس قریه آنچی تکه های سفید بنوک خاده چوب بلند بسته بمعیت عده زیادی از چوب فرو شان و خرکاران و دزدصفتان قریه های باغبانان قافله باشی قلعه واحد،

قلعہ ناظر علی محمد، بل سوخته، گلخانہ، دهنو و نیز از طرف قلعہ کاشف و کشکک به ساعت (۱۱) روز سہ شنبہ (۲۵) جدی ۱۳۰۷ ش یا چہاریار گویان در باغبالا رفتند.

و بقرار اظہار ولی محمد ماشینکار مطبوعہ دولتی ولد سیف اللہ ولد فیض اللہ ساکن قلعہ واحد چہاردہی کہ در دستہ ملا لعل محمد مدرس قریہ انچی و غلام حیدر ابن لالا حسن ہمراہ بود، گفت: حینی کہ وارد گردنہ باغبالا شدیم بتکرار یا چہاریار و تخت و بخت خادم دین برقرار گفته بجانب قصر رفتیم.

بچہ سقو از قصر اندک برون آمد و گفت ماندہ نباشین و الیکم برادریم بیت تانہ قبول کدم، جور باشین خوش باشین، مہ از مردم چاردی بسیار خوش استمک، حالی نزدیک چاشت و بخیر رونده کابل استم اگہ تال بخورین نمازای تان قضا میشہ و اولادای تان پریشان میشن. بخیر زودخانہهای تان بروین و از سون مہ ملاہا و ریش سفیدای پغمان و خوجہ مسافر و چاردی رہ سلام بگوین. سوبت ما و شما باقی باشہ و باین کلمات عامیانہ و عام فریبانہ جمعیت را از نزد خود راند و کریم اللہ ولد مہر اللہ ساکن قلعہ دیوان بیگی بہ ساعت یک بعد از ظہر روز مذکور بوقت بازگشت خود می گفت ما جمعیت برای مردم چہاردہی بینی خمیری کماہی کردیم و الا امیر صاحب یکہ یکہ را بدار می کشید.

ورود سیدحسین بہ دہ افغانان شہر کابل

بہ ساعت (۹) صبح روز (۲۵) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۴) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۵) جنوری ۱۹۲۹ ع کہ حبیب اللہ بچہ سقو برای اخذ بیعت از مردم در عمارت باغبالا نشستہ و از موفقیت و کارروائی برادر خود در شہر کابل مراقبت می نمود، سیدحسین ولد نیاز اللہ چہاریکاری را کہ بعد از خود مختار امور و شخص مقتدر می دانست بسواری اسپ سفید^۱ بطرف شہر فرستاد تا با حمید اللہ ہمکار شود.

سیدحسین اول بطرف مخزن آب دہ افغانان بتصور اینکہ جباخانہ است در پیش رفت و بعد یک دقیقہ باخجالت برگشت و در بازارہا دورہ کنان از تجاوزات لشکر اشرار بہ داکین و عابریں و دروازہها ممانعت نمود، و در ساعتی کہ بالای حوض دہ افغانان بالای اسپ سفید سوار و بر مردم در باب امنیت توصیه می کرد و از جلوی افراد دست باز اطمینان می داد این نکات او بخاطر اہالی دہ افغانان بیاد ماندہ کہ می گفت:

«برادران هیچ خوف و بیم نداشتہ کار و غریبی تانہ کنین و ہرکس شمارہ جور بتہ و یا مال تانہ بگیرہ فقط مہ رہ خبر بتین کہ گوش و بینی شہ کت کرد بیرم و این منظرہ دہشتناک و هول انگیز را بسیار نفر از ساکنان دہ افغانان شہر کابل بہ ساعت دہ صبح روز سہ شنبہ (۲۵) جدی کہ ہوا نہایت در حال اعتدال بود دیدہ بودند و در همان احوال دعای تخت و بخت امیر صاحب خادم دین برقرار ورد زبان دستہهای اشرار بود و صاحبان داکین بازار از بیم جان بکلمات دزدان ہمنوائی می کردند و ہر لحظہ انتظار چور و قتال می رفت. و عدہ زیاد مردم باین عقیدہ درین شب و روز کہ دزدان کہدامن شہر کابل را تصرف کردہ

^۱ این همان اسپ بود کہ بچہ سقو در دفعہ اول و دوم ورود خود از قلعہ مراد بیگ بان سوار گشتہ بطرف باغبالا آمدہ بود و معلوم نگشت کہ آن اسپ بخت برگشتہ را از کدام مسلمان سرفقت کردہ بودند.

اند مردم مشرقی وقتی از این حالت خبر شوند بالضرور بالای کابل حمله می‌آورند و اگر طرفدار معین‌السلطنه باشند به او بیعت می‌کنند و اگر نباشند خود سلطنت را تصرف می‌نمایند و یا به علی‌احمدخان واگذار می‌شوند اما چه حکمتی بود وقتی سقویان شهر کابل را تصرف نمودند اهالی مشرقی سکوت اختیار نمودند و بکسان دیگر نیز موقع کامیابی ندادند و معلوم شد که محرک بغاوت میدان فعالیت را برای بچه سقو باز می‌داشت و تا وقتی که امان‌الله‌شاه در قندهار بود کسی را موقع نداد که بر ضد سقو حرکت کند و شرح این مطلب را در فصل‌های آینده می‌توان مطالعه کرد.

حرکت بچه سقو از باغ‌بالا بطرف باغ مهمانخانه و گزارش آنروز شهر کابل

شب گذشته که ارگ کابل در حال محاصره و به هر طرف بوسیله توپ و تفنگ از تیرکش‌های دیوار و برج‌ها گوله باری می‌نمود. بعد گردش سیدحسین چهاربیکاری در بازارهای شهر کابل، به ساعت (۱۱) قبل از ظهر روز سه‌شنبه (۲۵) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۴) شعبان (۱۳۴۷ق و موافق (۱۵) جنوری ۱۹۲۹ ع آوازه ورود حبیب‌الله بچه سقو از باغ‌بالا به عمارت باغ مهمانخانه [ولایت کابل] بلند شد و ناموران شهر کابل عده‌ای از خوف و جمعیتی از فرط تملق و خیانت جوقه جوقه بطرف باغ مهمانخانه راه پیمودن گرفتند و در این شب و روز در هر ساعت و دقیقه از طرف کهدامان چهاردهی پغمان و شهر کابل مردمان شیر و چپاولگر بر دسته‌های اشرار پیوسته می‌رفتند و دوره درخشان گذشته را به کلمات زشت توهین و تحقیر کنان یاد کرده بمنفعت اشرار می‌افزودند. و خاصتاً عموم مردم کهدامن با تفنگ‌های چقمقی، پلته‌پی دهن پر دنباله پر ساچمه‌پی خریطه باروت و پتاقی در پیش روی سینه‌ها آویزان و عده‌ای دارای سیلابه رنگ زده و تبرچه و حتی سیخ تنور و سوته چوب دراز بمعه لباس برزو و پوستینچه و دستار کرباس و سگی و چموس و چیلی وارد کابل شده بر کثرت و انبوهی لشکر بی‌پا و سر اشرار تمام می‌کردند و از فرط گرسنگی و وحشت زدگی هر آن قصد تاراج و دست اندازی می‌کردند و اما از بیم سیدحسین و حمیدالله که از طرف بچه سقو مأمور حفاظت اموال و امنیت شهر شده بودند کسی را یارای آن نبود که دست به چور و چپاول دراز کند و این‌شویه را که در آن روز مردم از بچه سقو و دزدان همراہانش قطعاً توقع نداشتند، تعجب می‌کردند.

خروج کاظم پاشا از ارگ کابل

کاظم پاشای ترک که ما خبر ورود آن را در صفحات پیش بیان کردیم، شب با یکعده نفر در ارگ کابل بود و چون حال دارالسلطنه را دگرگون دید به ساعت (۹) صبح روز سه‌شنبه (۲۵) جدی (۴) شعبان (۱۵) جنوری از ارگ خارج شد و مردم دانستند که اگر اعلیحضرت عنایت‌الله‌شاه در عزم ادامه سلطنت خودش بالجزم و بامور قلعه داری ارگ‌شاهی پایدار می‌بود، هرگز کاظم پاشا را اجازه خروج از ارگ نمی‌داد و این حرکت ولوله دیگری بر مردم واقع بین خلق کرد.

و بعد از خروج او ارگ همچنان در حال محاصره و عنایت‌الله‌شاه با مقربان قید بیعت و دو هزار نفر بطور قلعه بند بسر می‌برد و هیچگونه وسیله مخبره باطراف موجود نبود. اما مذاکرات بین هیأت حاکمه

ارگ و دستہ بچہ سقو جاری بود کہ تفصیلش بعداً نگاشته شدہ می آید.

واقعة قتل

صبح روز سه شنبہ (۲۵) جدی در حالی کہ حبیب اللہ در باغ بالا و حمید اللہ در عمارت باغ مہمانخانہ قرار داشت یکنفر جوان از ملازمین قوماندانی طیارہ با لباس عسکری بطرف منزل خود روان بود، در بازار چہارچتہ کابل با اشرار سقوی برخورد، سقویان تفنگچہ او را طلب نمودند. جوان عسکر کہ خدمتگار صادق اعلیحضرت امان اللہ شاہ غازی و بکمال ستوہ آمدہ بود از راہ غرور و مردانگی دو نفر سقوی را کہ اندازہ شرارت و جسارت شان زیاد بود آنآ بدو فیر تفنگچہ در بین بازار بقتل رسانید و مورد عبرت عابریں قرار داد و در همان دقایق خودش از دست یکنفر شریر دیگر جام شہادت نوشید و عموم مردم بہ شہامت و شجاعت جوان عسکر آفرین گفتند و بروح آن متوفی درود فرستادند.

وصول بچہ سقو در باغ مہمانخانہ

حبیب اللہ بچہ سقو بہ ساعت یازدہ و چند دقیقہ روز سه شنبہ (۲۵) جدی سال ۱۳۰۷ ش وارد عمارت باغ مہمانخانہ [کابل] شد و بعد تقریباً پنجہ دقیقہ دم راستی و احوال پرسی و ملاقات خصوصی با عدہ ای از خائنین در حالیکہ باغ مہمانخانہ پر از جم غفیر اہالی کھدامن و کوهستان بود، از یک کلکین عمارت برون شدہ با وحشت بہ ہر طرف نگران شدہ با نفس سوختہ گفت: «والیکم والیکم بیادرایم بی دینی و لاتی گری رہ از بسکہ دیدمک دلم طاقت نکد بخدمت دین کمر خودہ تینگ کدم و روزہایی کہ گولہ دہ سرم می بارید پروا نکدم و باد ازین پیسہ و رپہ بیت المالہ بہ تامیر و مکتب خرچ نمی کنمک و کل پیسہ ہا و رپہ ہا رہ بہ عسکرای خود میتم کہ چای و قند و پلو بزنند و بہ ملاہا میتمک کہ نرواری اذان بتن و نماز بتن و قرار بشینن و صفای بلدیہ رہ کت جرت و فرتش بخشیدم تنخای سفیرہا بسیار اس بقرار سابق باشہ و تنخای قونسل ہا کہ کم اس یک بر دو باشہ و تنخای سپای مای شصت رپہ بیاد رہا مہ پاچایی تا نہ بر این قبول کدمک کہ بر دین تان خزمت کنم مہ خزمت شمارہ می کنمک شما خزمت مرہ خدا کل مارہ کہ پاچا و ریت استیم جان جور و دل بیغم بتہ کہ بر دین خود خزمت کنیمک»

غلغلہ عمومی: «آمین ما طرفدار خادم دین، استیم خادم دین زندہ باشد.»

بچہ سقو بعد غلغلہ عمومی علاوہ کرد: «برین بیادرا مرغ بازی و سات تیری کنین و ترنگ تانہ خوش تیر کنین»، و بعد از بیان این کلمات نطق اول امارت خود واپس داخل عمارت و مشغول صحبت خصوصی درباریان خود شد و تا این ہنگام از مردم کھدامان و کوهستان بسیار نفر او را خوب ندیدہ بہ چہرہ نمی شناختند و بیک دیگر خود معرفی می کردند و می گفتند خود لالا صاحب کہ حالا شکر امیر ما شدہ ہمین کس است و افسوس می خوردند کہ حیف وقت برابر نشد کہ دست ہایش را پچی [بوسہ] می کردیم و مردم ظریف طبیعت کابل کہ این مناظر عجیب را بکمال دقت نگریستہ و کلمات و جملات را بحفظ خاطر سپردہ بودند برای چند سال در محافل یاد می کردند و می خندیدند.

حبیب‌الله بعد ایراد نطق با اطرافیان خود مصروف ترتیب و تهیه مواد اشتهار حاوی خط مشی امارت خود و اخذ امضاء از یک‌عده طرفداران خود و مخالفان اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی گردیدند. و بفر آن شدند که با عنایت‌الله‌شاه [معین‌السلطنه] چطور رفتار نمایند، و قرار دادند که تا ختم اشاعت اشتهار این مطلب در حال سکوت بماند و بعد رأی مجلس و اخذ و درج امضاها در متن اشتهار با معین‌السلطنه بر وفق این سند جداً راه مفاهمه و مذاکره رسمی باز کنند.

بچه سقو در رهایی معین‌السلطنه قطعاً موافقت نداشت. اما خانان و ملکان که‌هدامان می‌گفتند بعد از اخذ تعهد رها شود که بخارج برود. حضرت محمدصادق‌خان مجددی گفت مطابق مفاهمه دیروز صبح من حاضر می‌شوم که از معین‌السلطنه تعهدنامه اخذ کنم و هیأت معیتی او را که تاحال در قید بیعت او اند برای فسخ بیعت معین‌السلطنه و بیعت خادم دین حاضر بسازم و باز گفت بعد از آنکه معین‌السلطنه از ارگ خارج شده از افغانستان بدرشد، خانه نشیمن او را که روز گذشته امیرصاحب خادم دین بمن بخشیده اند رعایت این استحقاق شود.

حضرت محمدصادق‌خان مجددی این خدمت را بر ذمت خود گرفت و به همراه سردار محمدعثمان‌خان بطرف ارگ روان شدند و تاریخ عزیمت شان بطرف ارگ ساعت (۳) بعد از ظهر روز سه‌شنبه (۲۵) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۴) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۵) جنوری یعنی مصادف بروز جلوس و اعلامیه رسمی امارت بچه سقو است. و حین ورود به عنایت‌الله‌شاه گفتند بچه سقو خودش قطعاً برفتن شما از کابل رضاء ندارد و نمی‌گذارد مگر ما بسیار کوشش کردیم که باتفاق چند نفر خیراندیشان مردم که‌هدامان او را از این فکر بگردانیم و بالآخر مصلحت بدین قرار گرفت که شما تعهدنامه در حاشیه قرآن مجید بخط و امضاء خود نوشته برای او بفرستید و خود شما آزادانه از ارگ خارج شده بطرفی تشریف ببرید.

عنایت‌الله‌شاه و چند نفر هیأت معیتی او بدین طرز پیش آمد و میان روی هردو نفر متحیر و متعجب شده، فرمود: ما در این خصوص مشورت کرده و نتیجه فیصله آخرین خود را بشما می‌گوئیم و این جواب مهم اعلیحضرت عنایت‌الله‌شاه برای این بود که اهالی چون بمن بیعت کرده اند و در حالی که من خود مستعفی امر سلطنت نشده و تقریباً دو هزار عسکر با میگزین و خزانه در داخل ارگ در تصرف دارم و نیز عساکر زیاد در مشرقی موجود و هم برادرم امان‌الله‌شاه وارد قندهار شده است ممکن از جانب اقوام باغیرت افغان از طرفی زود کمک برسد و این امید برای این بود که هنوز اشتهار بچه سقو دارای بسیار دستخطها از چاپ نبرآمده بود و حین مراجعت آنها از ارگ در عمارت باغ مهمانخانه برای نشر اشتهار سرعت و جدیت بکار رفت تا بدان واسطه بتوانند عنایت‌الله‌شاه را از حقیقت آگاه بگردانند.

نظام‌الدین‌خان پدر نگارنده این تاریخ گفت: بحسب هدایت اعلیحضرت عنایت‌الله‌شاه که فرموده بود فردا بوقت هر روز وارد ارگ شوند، هرچند که شب گذشته از هجوم سقویان باطراف ارگ از زیان لاجمیر سپاهی خبر یافتم باورم نیامد و هم شرف و همتم قبول نکرد تا بهرگونه تکلیفی که عائد شود عازم ارگ نشوم، بسواری اسپ پوره به ساعت هشت صبح در حصه اندرایی رسیدم و نواب خانه‌سامان و حاجی

فقیر محمد خزانه‌دار که انتظار ورد مرا داشتند، اسپ را به نواب مذکور سپردم که در اندرابی در خانه خود نگاه دارد و اگر تا دو ساعت نیامدم اسپ را با خود به چهاردهی ببرد. و گفت مقصدم این بود که دروازه شرقی ارگ حتماً باز و بعض مردم در حال عبور و مرور خواهد بود. وقتی بزیر گنبد کوتوالی رسیدم دیدم نفری سقوی بکثرت وجود دارد و هم از تیرکش‌های ارگ یک یک فیر می‌شود و دروازه‌های ارگ هم مسدود است و از آنجا برگشته بطرف جاده ولی و بازار ده‌افغانان آمدم و دیدم مردم جوقه جوقه بنای حرکت دارند و دیدم در بین جمعیت اشخاص سراسیمه و متلاشا بسیار اند و به ساعت ده دیدم که حاجی شاه نوازخان و حاجی محمودخان و سائر آشنایان تمایل بسوی باغ مهمانخانه دارند و این آوازه عام بگوش می‌رسید که برادرش شب آمده و نیز سیدحسین صبح به شهر رسید و حالا ساعتی بعد خودش می‌آید. و در این دقائق که همراه چند نفر دوستان سرگرم صحبت بودم، گفتم شما مع‌الخیر تشریف ببرید و من در این نزدیکی اسپ خود را به شخصی بسپارم می‌آیم و گفت این روز و ساعت بحدی هولناک بود که انسان از برادر خود خوف می‌کرد و به همین بهانه خود را از میان جمعیتی که رونده باغ مهمانخانه بودند جدا ساخته به کوچه اندرابی رسیدم و اسپ خود را سوار گشته تا ساعت دوازده به قلعه دیوان بیگی رسیدم و سعادت خود همین می‌دانم که به همراه جمعیت عازم باغ مهمانخانه نشدم و الا نظر باینکه شخص خیلی روشناس و وابسته اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بودم حتماً مجبور برفتن به نزد بچه سقو می‌شدم و دستخطم در متن اشتهار بچه سقو در قطار خائنین وطن پیادگار می‌ماند.

گردش حمیدالله و سیدحسین در جاده‌ها و بازارهای کابل

ساعت (۱۲) روز سه‌شنبه (۲۵) که حبیب‌الله بچه‌سقور وارد باغ مهمانخانه شهر کابل و امارت خود را رسماً اعلام نمود، بوقت عصر همین روز یعنی سه ساعت بعد اقامت بچه سقو در باغ مهمانخانه، حمیدالله [برادر حبیب‌الله مذکور] و سیدحسین ولد نیازالله چهاریکاری موظف شدند که بسواری موترهای تیزرفتار با یک‌کده از لشکریان سقو در جاده‌ها و بازارهای شهر کابل گردش کرده، از چور و چپاول اشرا کهدامانی خود جلوگیری و ضمناً از جلوس بچه سقو و بناء امارت او بمردم خبر برسانند و حکومت او را عادلانه در انتظار جلوه بدهند. چون شیوه دزدی خود را در این روز می‌خواستند دفعتاً بامارت و سلطنت تبدیل بدهند، انصافاً از تجاوزات اشرا خیلی با جدیت و شدت ممانعت کردن گرفتند. چنانچه یکنفر کهدامانی که از یک دکان دستمال را از جا برکنده بگردن خود پیچیده بود، در اثر استغائه دکاندار، سیدحسین سارق مذکور را در همین وقت عصر روز مذکور بضر بگوله هلاک کرد و گفت تا دیروز کجا بودی که حالا نام ما را بد می‌کنی و بر اشرا سقوی که این طرز روش را تا اکنون مدنظر نداشتند، خوف و رعب عجیبی بدل‌های شان انداخت و به سقویان گفت هرکس بمال مردم دست باندازد سزایش همین است، و در همان روز سه‌شنبه (۲۵) جدی ۱۳۰۷ش دو سه نفر دیگر را که بجرم دست اندازی دکان‌ها متهم شده بودند تحت لت و کوب گرفت و گوش یکنفر را به چوب دکان میخ کرد. و حمیدالله نیز از ساعت هشت شب گذشته تا الآن در ظرف بیست ساعت از لت و کوب نمودن و دشنام دادن اشرا نمی‌اندیشید و شهرت دزدی و حرام خوری خودشان را در اولین روز ورود بکابل تبدیل دادند و به حفظ

امنیت و خاطر خواهی بازاریان پرداختن گرفتند، و اما این تظاهر محض بود و هفته آینده خاصیت دیگر پیدا کردند و اجمال آن واقعات در صفحات آینده این تاریخ نوشته شده می‌آید.

شام روز سه‌شنبه (۲۵) جدی ۱۳۰۷ ش

روز سه‌شنبه (۲۵) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۴) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۵) جنوری ۱۹۲۹ ع یعنی روز جلوس بچه سقو بوقت شام رسید و بچه سقو و رفقاییش که چاشت طعام مکلف و میوه و چای دم بدم یافتند، در عمارت باغ مهمانخانه نسبت به هر روز خوشتر گذرانیدند و شب در همانجا بودند. محصورین ارگ متوجه هجوم اشرار بطرف ارگ بودند تا مبادا ناگاه حمله بیاورند اما مانند شب گذشته فریر نمی‌نمودند.

اهالی شهر نسبت به واریسی حمیدالله و سیدحسین که بوقت عصر بعمل آوردند نسبت به شب گذشته قدری مطمئن و اما از دسائس سقویان که خانه‌های افراد متمول و صاحب‌منصبان و رساله‌شاهی و پولیس و حکام و قضا را مدنظر داشتند، در هراس بودند و اما در حال بسیار اندیشه‌های گوناگون یک یک بار نطق بچه سقو را بیاد آورده ناگاه می‌خندیدند و می‌گفتند: «مردک چاق نمای، میان‌قد، سیاه چهره همراه ریش سیاه ببر، کرتی اش از ماه سرطان، و پتلونش از ماه دلو، معاش سفراء ممالک خارج را بحال خودش و از قونسل‌ها را دو چند ساخت و صفایی بلدیة را همراه جرت و فرتش بخشید، و ملاها را گفت که نرواری اذان بدهید. امثال این کلمات را یاد کرده در حال بسیار خوف و هراس و گریه می‌خندیدند.

و فردا روز چهارشنبه (۲۶) جدی و شب باز به همین طریق سپری شد و مذاکره بین ارگ و بچه سقو جاری و هوا باندازه اواخر ماه میزان در حال اعتدال بود.

اعلیحضرت عنایت‌الله‌شاه اگر که از بازگشت هیأت صلحیه قبل از ظهر روز دوشنبه (۲۴) جدی از باغ‌بالا و باردیگر از رسیدن حضرت محمدصادق‌خان و سردار محمدعثمان‌خان به ساعت (۳) بعد از ظهر روز سه‌شنبه (۲۵) جدی از حقائق بکلی آگاه شد و اما باین رمز که شاید در طایفه افغان هم غیرتی موجود باشد و دوره‌های پر عظمت تاریخ بیادشان بیاید و از طرفی یکی از اقوام دلیر بکومک و استخلاص برسند و باین امید و انتظار سه شب و روز را به به انه مفاهمه و مذاکره گذرانید تا بالاخر در حال مایوسی تمام بنوشتن عهدنامه‌پی که حفظ جان و ناموس شرط اول زندگانی هر انسان با ایمان و باغیرت اسلام و افغان است آغاز نمود و آنرا در وقتی نوشت که ورقه اشتهار بچه سقو از چاپ برآمد و دستخط‌های یک تعداد خائنین را در نفس آن ملاحظه کرد.

فرستادن عهدنامه معین‌السلطنه و بیست نفر همراهان آن برای بچه سقو

بقراری که مذکور شد، در اثر وساطت و میان‌روی محمدصادق‌خان حضرت، سردار عنایت‌الله‌خان معین‌السلطنه سابق که این وقت بنام‌شاه عنایت‌الله کلاه سلطنت برگذاشته بود، در شام روز پنجشنبه (۲۷) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۶) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۷) جنوری ۱۹۲۹ ع بر ورق سفید

قرآن شریف عہد نامہ ای بقلم خود باین مضمون نوشت و از بیست نفر معتبرین کہ با او در ارگ محصور بودند، یکایک نام برده و شرائطی ازین قرار بیان فرمود کہ ما عین نگارش او را قید تاریخ می نمائیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

برادرم حبیب الله خان به عموم معلوم است کہ من اراده و شوق پادشاهی ندارم چنانچه در موقع شہادت پدر مرحوم من از این مسئلہ صرف نظر کردم و با وجود میسر بودن آن، در این وقت کہ امان الله خان خود را از پادشاهی خلع نمود، باز من هیچ اراده و ذوق پادشاهی را نداشتم مگر ارباب حل و عقد مرکز بر داشتن این بار را بمن اصرار و تکلیف نمودند و سعادت ملت و اعتلای اسلام دران نشان دادند. من ہم از نقطہ نظر اصرار آنان قبول کردم اما اکنون کہ می بینم مسئلہ به قتل مسلمین می انجامد از آن صرف نظر نموده خود را از امارت افغانستان خلع نمودم و به تبع دیگر جماعه مسلمین کہ بشما بیعت کرده اند من ہم بیعت کردم و مأمورینی کہ امروز با من در ارگ و بقید بیعت من و بزرگان آن اشخاص ذیل می باشد:

محمدولی خان، عبدالعزیزخان، محمدسرورخان، غلامحیدرخان، احمدعلی خان، غلام دستگیرخان، عبدالغیاث خان، عطاالحق خان، محمدامان خان، محمدامین خان، محمداسحق خان، سیدقاسم خان، عبدالوہاب خان، عبدالتواب خان، شاه محمودخان، سید عبداللہ خان، سلطان محمدخان، سیداحمدخان، میر علی احمدخان، محمد اکرم خان بمثل من و پیروی من از قید بیعت با من برآمده، با شما بیعت کردند بر شرائط ذیل:

اول: خود من با عائلہ و سائر متعلقین و اهل بیت خود و مأمورین مذکور و سائرین آنان کہ در ارگ می باشند و کلیہ صاحب منصبان عسکری و افراد نظامی و عملہ و خدمہ مقیم ارگ از طرف خود و متعلقین خود و مال و ہستی خود مأمورین بودہ از هیچ رھگذر و بہ هیچ وسیلہ و حیلہ اذیتی بہ آنها نرسد.

دوم: خود من با عائلہ و متعلقین خود بہ قندھار یا خارج می روم باید توسط طیارہ بہ قندھار رسانند شویم.

سوم: محمدولی خان و عبدالعزیزخان و احمدعلی خان را اجازہ دادہ شود کہ با من بروند. چہارم: از مأمورین بزرگ فوق کسانی کہ خواہش رفتن بخارج داشتہ باشند، لااقل بعد یک ماہ از این تاریخ بہ او شان اجازہ رفتن با عائلہ دادہ شود.

پنجم: تازمانی کہ طیارہ برای مسافرت من حاضر شود، من در ارگ بودہ پس از سوار شدن بہ طیارہ و حرکت طبعی آن ارگ برای شما تخلیہ می شود.

لیل پنجشنبہ پنجم شعبان المعظم سنہ ۱۳۴۷ (عنایت اللہ)

نوت: مضمون مذکور بوقت شام روز پنجشنبہ نوشتہ شدہ و سہواً کلمہ (لیل) ذکر شدہ است.

متن عهدنامه چهار نفر همراهان معین السلطنه

مایان بندگان ایزد منان عبدالعزیز و عبدالحبیب و محمدولی و احمدعلی علیحده بقرآن عظیم با امیر حبیب‌الله خان چنین عهد می‌نمائیم که ابداً با او خلاف عهد نمی‌ورزیم و بدخواهی او را نمی‌نمائیم و در داخل افغانستان که سکونت می‌کنیم اسباب اغواء و فساد را بمقابل امیر حبیب‌الله خان فراهم نمی‌آوریم. و چون سائر تبعه افغانیه بزیر حمایت دولت اسلامیة ایام حیات خود را بسر می‌بریم.

فقط لیل جمعه (۶) شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۴۷

عبدالعزیز، احمدعلی، عبدالحبیب، محمدولی

اولین اشتہار بچہ سقو و اساس مسودہ آن در باغ‌بالا و باغ مہمانخانہ

روز دوشنبه (۲۴) جدی ۱۳۰۷ ش مطابق (۳) شعبان (۱۳۴۷) ق و (۱۴) جنوری ۱۹۲۹ ع مطابق فیصله‌ای که در ارگ کابل بحضور سردار عنایت‌الله خان معین‌السلطنه بعمل آمد، هیأتی تحت ریاست حضرت محمدصادق خان مجددی نزد بچہ سقو در معبر کوتل خیرخانه فرستاده شد. و به هیأت دانانده شده که به بچہ سقو بگویند اگر مخالفت شما به شخص امان‌الله خان بود، خود را از سلطنت خلع و پادشاهی را به برادر خود معین‌السلطنه سپرده و مردم کابل باو بیعت کردند و هنوز ادامه دارد. و چون پافشاری اشرار از همین باعث است حتماً به صلح راضی می‌شوند و اگر شرائطی مطابق بصلاح دولت داشته باشند، منظور می‌نمائیم. هیأت بساعت (۳) بعد از ظهر حرکت و شب را در ده کیپک بطور اسرارآمیز صبح کردند و درشام همان روز لشکر سقو وارد شهر کابل و حمیدالله برادر حبیب‌الله وارد عمارت قوماندانی کوتوالی واقع باغ مہمان‌خانه گردید. فردا ساعت (۱۰) قبل از ظهر روز سه‌شنبه (۲۵) جدی مطابق (۴) شعبان سیدحسین چهاریکاری بسواری اسپ سفید وارد بازار ده‌افغانان و ساعت (۱۱) روز مذکور حبیب‌الله وارد باغ مہمان‌خانه شد و در همین شب و روز بکومک فکری و قلمی چند نفر بشمول اعضاء همان هیأت اصلاحیه اولین اشتہار سلطنت بچہ سقو تحت تسوید و تصویب قرار داده شد.

منورین که از تمہیدات مغرضین پوره آگاهی داشتند از اولین نشریه رسمی حکومت اشرار پیوسته انتظار می‌بردند تا بدانند که آن شخص بی‌علم و بی‌سواد مطلق بمشورت اطرافیان خود چه مطالبی را رسماً نشر می‌کند.

شب‌های چهارشنبه پنجشنبه جمعه ۲۶، ۲۷ و ۲۸ جدی مطابق، ۵، ۶، ۷ شعبان که بالای وابستگان و طرفداران اعلیحضرت شاه امان‌الله خان به نہایت صعوبت و تشویش بصبح هولناک می‌رسید، ساعت ده شب (۲۸) جدی کریم‌الله^۱ مہتر ولد مہرالله ورقه اشتہار طویلی را دارای چندین دستخط و مهر با خود

^۱ مذکور اصلاً از مردم گلدره کهدامان و در عصر سراجیه و امانیه مہتر کمند شاهی و از قدیم خدمتگار خاندان ما و در قلعه ما سکونت داشت و در روزهای جلوس بچہ سقو در باغ‌بالا برای بیعت رفته و نیز در باغ مہمانخانہ و داخل ارگ در جمع کوه‌دما‌نی‌ها داخل تالار و از کلمات و حرکات سقویان یکایک سخن می‌راند و از گفتار او که تا سال ۱۳۱۵ ش حیات داشت، چند یادداشت درین کتاب گرفته شده است و دو نطق بچہ سقو را اول در باغ‌بالا و دوم در باغ مہمانخانہ از نزدیک شنیده و حکایت می‌کرد و صورت اقولش در این کتاب، در فصل‌های متعلق ثبت افتاده است. و با آنکه شخص مہتر و بی‌سواد بود از

آورده توسط احمدجان ملازم ما برای پدرم فرستاد و گفت این اشتهار امروز بوقت عصر بدهان در ارگ برای کلان شوندگان کهدامان و ملاها داده می شد و من فقط باین نام که به مولویها و ریش سفیدان چهاردهی نشان می دهم یک ورق گرفته توانستم.

پدرم باین منظور که کریم الله مذکور به دیگر جاها نبرد و هم این ورق مهم از دست نرود سیزده عدد قران افغانی برایش فرستاد و گفت این ورق را در نزد خود نگاه می کنم.

و سبب اعطاء مبلغ آن بود تا بداند که ظاهراً از اثر مذکور و از حسن خدمت خودش قدر می شود. فردا صبح پدرم با جناب حاجی غلام حسین پدر والده ام گفت اگر ممکن شد بکدام ذریعه به قندهار می فرستم و اگر راهها تا اخیر مسدود ماند، در ایامی که مع الخیر اعلیحضرت غازی تشریف فرمای کابل گردد، تقدیم می نمایم و می گویم اینک پلو خوران و عزت یافتگان دربار شما که وقتی لاف از منتهای عقیدت و فدویت می زدند و امروز در حضور بچه سقو چطور می شتابند و شما را کافر و او را خادم دین لقب می دهند و می گویم که این عده نفر نه بزور و زجر بلکه اکثر به رضاء و رغبت خود در باغ بالا و باغ مهمانخانه بدست بوسی بچه سقو و تهیه مواد و امضاء این اشتهار شتافته اند.

و این ورق و بیان نامه مصور بچه سقو را با بعض یادداشتها تا برج ثور سال ۱۳۰۸ ش به همین امید محفوظ و مخصوص می داشت و ممکن نشد و صورت این ورقه که شاهد بزرگ اولین خیانت یکدسته غداران دولت امانیه است تا ماه سنبله سال ۱۳۲۶ ش با کلکسیون اخبار حبیب الاسلام در اختیار پدرم و در ماه مذکور که عازم حج بیت الله شریف شدند در جمله دیگر اسناد و کلکسیونها و البوم تصاویر بمن سپردند و توصیه شان این بود که حتماً ثبت تاریخ شود تا ابناء کشور عزیز در ادوار مابعد از گزارش آن سال بصورت واقعی مطلع باشند.

نشان محراب و منبر و شعاع آفتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

بر ضمایر کافه اهالی و افراد ملتی اسلامی افغانستان مخفی مبادا!

قبلاً ما جمیع اهالی ذکور افغانستان دست بیعت امارت السلطنه را به مدار سیاسیات امر شرع شریف غرا به امیر امان الله بقرار شرایطی که از امورات شرع شریف تخلف نکنند داده بودیم چون موصوف به شرایطی که اطلاعات او بمراسم شرعی بر ما لازم باشد اجابت نکرده و خسره در امورات شرعی و سیاسی نموده و عملیات او آنچه بخلاف احکام قرآنی و رویه دین حضرت سید المرسلین ملاحظه و بدعیات و نواقصات او ظاهر که بخلاف امر شرع محمدی است ذیلاً توضیح است:

اول: اینکه سلام که از طریقه مسنونه قوی و فعلی رسول کریم است آنرا ترک و به اشاره که عادت کفار است ما اهالی اسلامی را جبراً ترغیب نموده.

سخنگویی و فراست بی بهره نبود و همراه سید حسین به مزار شریف نیز رفته بود و پیش از نجات کابل (۲۳ میزان) بمیعت قافله ترکستان وارد کابل شده.

۲: اینکه دستار که طریقه سنت آنحضرت است که ادای نماز بآن کامل می‌گردد عوض آن کلاهی که برسم و هیئت کفره و ادیان باطله است بهم اهل‌الی اسلام حکم و تارک آنرا مجرم نشان داده است.

۳: اینکه آنچه البسه اسلامی که ملبوس سلف بود آنرا ترک همه را با البسه کفر مشابیهت و امر داده بود که تا حال بروی کار است.

۴: اینکه به مضمون آیات قرآنی که مرد اجنبی از زن اجنبیه و زن اجنبیه از مرد بیگانه چشم خودها را نگاه بدارند این امر عظمای خداوندی را گذاشته بخلاف آن اعلان ترک ستر داده.

۵: اینکه خروج زن کبیره و بالغه را بدون اجازه زوجش و ضرورت شرعی شارع جواز نداده این امان‌الله همگی دخترها و زن‌ها را به مکتب مقرر کرده پرده ناموس ما مسلمانان را دریده که تا امروز مکتب اناثیه جاری بوده

۶: اینکه احیاء لحيه و قطع شارب که از سنت قولی و فعلی رسول‌الله (ص) بود امروز امان‌الله بخلاف آن جاری نموده بود.

۷: اینکه همگی بچه‌های امرد که شرعاً حکم دختر بالغه را دیدند به مکتب که مفاد دینی و علم شرایع و احکام قرآن اصلاً برآن مرتب نبوده بلکه در اعتقاداتشان خلل‌های زیاد و اصل خود بچه‌ها همگی بی‌باک شده اند طلب علم که بر هر مرد مسلم و زن مسلمه فرض کفایت است مقصد از علم احکام قرآنی است نه این علمی که خط و حساب انگریزی و یا نام بلاد و سلاطین ماضی و السنه کفر را یاد بگیرند.

۸: اینکه در هیچ ملت و مذهب اسلامی رواج نشده و نیست که دختران بالغه اسلامی را از دار اسلام کشیده بدون محارم در بلاد کفر روانه کرده که تا خط و صناعت انگریزی را یاد بگیرند از این کار قبیحه‌اش ما جمیع اهالی اسلامی مطعون همگی اهالی بلاد کفر و اسلامی شده بودیم در هیچ زمان هیچ پادشاه این چنین ظلم صریحه را نکرده و نخواهد کرد.

۹: اینکه عملیات ظاهره امان‌الله آنچه است دلالت به خرابی اعتقاد باکله او داشت. که از امور شرع شریف معترض است آنچه کارات که از او ملاحظ می‌شود به مقصد چهار روزه دنیای فانی و بر خواهشات نفسانی است ترقی خواه دین پاک که سرمایه حیات ابدی است پرداخت نداشت.

۱۰: اینکه رسول کریم صلی‌الله علیه وسلم حب علم و علماء را مثل حُب و دوستی خود نشان داده امان‌الله همراه علم علماء عداوت ذاتی داشت علم دین و علما را بد و استخفاف شان را خوب می‌دانست این علامه کفر است.

۱۱: اینکه بقرار مضمون آیات قرآنی که شخص بانی فتنه و فساد فی‌مابین مسلمین شود یعنی بدعیات خلاف مذهب مهذب حنفی را جاری و پامالی دین پاک را اختیار کند گویا قاتل جمیع مسلمین است کسی که احیا دین را نماید گویا احیا جمیع مسلمین را می‌نماید این فساد که امروز برپا است از دست امان‌الله

است چون طریقه اسلامیہ را گذاشته پیشنهاد خود تشبیهات فعلی و قولی اهل نصاب را ساخته بود میخواست که رشته اسلامیہ را از گلوئی ما اهللی کشیده پیرو افعال کفر نماید.

۱۲: اینکه سنہ قمری کہ ملفوظ آیات قرآنی است آن را محو و شمسی را رواج داده بود.

۱۳: اعلانها نموده بود کہ سنہ و تاریخ انگریزی را بعد از این تحریر کنید. مقصدش اینکه رفتہ رفتہ کتب معتبرہ فقہ شریف را محو و کتب منسوخہ کفر را رواج بدهد.

۱۴: اینکه از زمان رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم الی حال اسماء ایام معین و معاملات خرید و فروش را بعد ندای روز جمعہ نہی فرمودہ امان اللہ تغییر ایام را نموده روز جمعہ را شنبہ پنجشنبہ را جمعہ نام نہادہ تحریف دین را نموده ظاہراً خلاف امر شرع شریف است کہ اختراع عندی نموده.

۱۵: اینکه اموال بیت المال مسلمانان بہ مصرفی کہ شارع جواز داده نکرده ملاہا و مؤذنہا و خدمت گاران مساجد کہ در وقت ملوک سابقہ مقرر بودند، معاش از بیت المال داشتند ہمہ را امان اللہ موقوف اذان و اقامت و امر معروف و نہی منکر و رئیس و محتسب کہ تقویت دین و شعائر اسلام برانہا مرتب بود ہمہ را ترک و منع ساختہ این خلاف امر مشروعہ است.

۱۶: اینکه علماء و مشایخ دین کہ اعلاء کلمۃ اللہ را نموده امر معروف و تلقین و تذکیر دین پاک را می نمودند ہمہ را امان اللہ منع نموده از این معلوم و ظاہر شدہ کہ تخریب دین حقانی را اختیار نموده

۱۷: اینکه حضرات مجددی کہ مقتدای عالم اسلامیہ بودہ و می باشند چنانچہ در اول سلطنت کہ امارت او را بستہ و تلقین و طریقہ ازوہا ہم نموده خود او را بدسیسہ غیر حق بہ خیالات فاسدہ خود محبوس و حاجی ملا عبدالرحمن خان مرحوم کہ یک عالم جید حقانی و ملا امام حضرات مجددی بود خود او و اقوام او را بہ باعث کہ از منہیات خلاف شرع، او را مانع بود بہ قتل رسانید.

۱۸: اینکه ملا عبداللہ مرحوم کہ از سمت جنوبی کہ یک شخص و عالم جید حقانی و فدائی و مجاہد دین پاک رسول اللہ بود بباعث اظهارات حق و رفع منہیات و اقدامات بدی کہ امان اللہ نموده مانع او بود تا کہ ہزاران نفوس اسلامی را جبراً در مقابلہ اش کشیدہ، و ما اهللی اسلام را بہ قتل رسانید تا کہ ہمراہ علماء سمت مذکور عہد قرآنی نموده اوہا را طلب نموده کہ دیگر خلاف شرع کار نمی کنم بفریب خود او و علماء و اکابر سمت مذکور را مقتول و باقی نفری شان را خراب و فرار ساخت. عداوت او ہمراہ علماء و اهل دین حقانی ذاتی و عقیدہ اش را خراب ملاحظہ کردیم اینکه رسول کریم خبر داده اینکه کسی کہ ہمراہ علم علماء بغض و عداوت کند گویا ہمراہ خداوند عداوت می کند کسی کہ ہمراہ من بغض و عداوت کند گویا ہمراہ خداوند عالم عداوت کند نعوذاً باللہ باقی چہ خواهد ماند. فوقاً ہمہ رویہ و عقیدہ و کارات و عملیات و اختراعی خلاف دین امان اللہ کہ تا امروز جاری بود نظر بافعال ظاہرہ و عقیدہ باطنہ اش کفر او را ثابت می نمود کہ کلیہ رویہ او بخلاف رویہ و احکام الہی و سنت مصطفوی و سلوک و آداب ائمہ دین است بہ مضمون این آیات قرآن عظیم ال شان کہ [و من لم یحکم بما انزل اللہ فاولئک ہم الکافرون] چون حضرت خداوند جل و علی شانہ کہ کفیل و معتصم دین پاک حضرت صاحب لولاک

است دو شباب شجاع بهادر غیور دلیر دین پرور که یکی خادم دین رسول الله امیر حبیب الله خان ساکن کوهدامن دارالسلطنه کابل دوم آن سیادت و شجاعت نشان سید حسین خان ساکن چهاریکار که حال وزیر جنگ عمومی افغانستان است او را خداوند عالم تصرف کافه و همت عالیه داده که تا به توفیق و استعانت یزدانی و دیانت فطری خودها کمر دین حضرت رسول الله را بصداقت بسته باعث قلع بدعیات و ذریعه حفاظ ننگ و ناموس ما زمره اسلامیة گردیده دلیرانه شمشیر همت را برملا و آشکارا کشیده در مقابلہ امان الله مخترع بدعت استاده که تا او را محصور و مضمحل ساخته که سد باب فتنه و فساد او گردید و به برکت احیاء دین آن حضرت سریر آرای تخت سلطنت افغانستان گردید و بر تخت سلطنت امارت استقلال یافت که ما اهالی اسلامی از ایقاع این فتنه‌های بالغه متعدیه ازو تهلکه ابدیه نجات یافتیم الله الحمد که ما کافه مسلمین از غرور این دنیا غدار بقرار تبلیغ احکام خداوند قهار آگاه می‌باشیم هزارها زندگی این جهان را بیک ذره ایمان عزیز خود ما و ارجاء بقاء ذات مقدس حضرت سبحان و دخول جنات رضوان برابر نمی‌کنیم و نه فریفته این متاع دنیا می‌باشیم بلکه سر و مال و جان و اولاد و اطفال خود را فدای دین پاک مقدس نموده از بدعیات و منہیات و اختراعات که خلاف امر خداوند و سنت مصطفوی است از خداوند استفاده می‌خواهیم. لهذا امان الله امیر سابقه که بانی فساد و مغایر دین پاک و مرتکب افعال‌های نامشروع و عقیده او را بخلاف امور دین حضرت سیدالمختار ملاحظه نمودیم چون التزام و اطاعت او شرعاً از ذمه ما اهالی زمره مسلمین ساقط شده بود بناء علیه فسخ بیعت امارت سابقه خودها را رد نموده او را از امارت سلطنت خودها ما زمره اسلامیة جمیع اهالی افغانستان موقوف کردیم و بیعت تازه صحیحہ جدیدہ بقرار امر خداوند و هدایت حضرت رسول اکرم و صحابه معظم به امیر حبیب الله خان که شخص صادق خدمتگار ملت و پیروی دین پاک محمدی و نظریه حضرت مجددی و علمای جید حقانی و باوصاف حمیده و شجاع و غیور و رعیت نواز بود باو نمودیم او را برضا و رغبت بامارت سلطنت تخت کابل و امارت افغانستان قبولداریم که کافه امورات امارت را و تنفیذ اقامت حدودات را مطابق احکام الهی و سیاسات آنرا بر وفق سیاسات شرعی اجرا بدارد و ما جمیع اهالی اسلامی از خداوند باری درخواست توفیق سعادت بامورات امارات و رعیت پروری و انصاف عدالت او را مسئلت داریم که الهی آفتاب عمر و اقبال و استقبال سلطنتش در اوج و دریای حشمت و اجلالش موج در موج باد بنون والهاد مبارک باد سلطنت افغانستان بر خادم دین رسول الله امیر حبیب الله باقی مباد هر که نخواهد بقای شاه - تحریر بتاریخ پنجشنبه (۶) شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۴۷ قمری. امضات:

لاله گل قاضی پغمان، حاجی محمدسعید کلانان، عبدالله جان، صاحب‌داد، جنگو (ساکن خواجه خضری)، مولوی محمدرفیع عفی عنہ از جمال آغه، عبدالله جان، صاحب‌داد گندم علی، دستخط ملک محمد، دستخط حاجی محمدصادق عفی عنہ صحیح است، فقط محمدرسور، غلام محمد، میرزا محمدشاه نواز، عبدالحمید مجددی، حبیب الله معاذالله، سیداحمد، محمدلیس، میر بابا صاحب خان چاریکار، ملا طوطی الرحمن ساکن ذمه ملازم چاپخانه شرکت رفیق، محمدعثمان غندمشر سابقه، محمد معصوم مجددی، دستخط محمدساکن گذر غالان شیراحمد رئیس شورا، فیض محمد وزیر معارف، سید عبدالله، شاه محمود معین داخله، ملا پیردوست ساکن دهمزنگ، حاجی میرزا محمود، محمداسلم، محمدکاظم

ملازم شرکت رفیق چاپخانه، سید چراغ علی شاه، میرآقا، سید افضل، نصرالدین، محمد مهدی، سید غلام دستگیر، عبدالرحمن، میرهاشم، عظامحمد، حاجی عبدالحسین، محمد یعقوب وکیل گذر اندرایی، محمد حسین معین مالیه، نورمحمد، عبدالمجید ساکن اندرایی، عبدالعزیز، دستخط نورالدین، دستخط محمد عمر، محمد افضل، دستخط احمد علی هزاره، میر محمد هاشم وزیر مالیه، احمد علی، حیات الله وزیر عدلیه، سید حبیب، محمود یاور، محمد شاه، میرزا محمد سرور مدیر محاسبه عمومی، میر عبدالواحد، احمد شاه، عبدالغنی، محمد اکبر مدیر، محمد ایوب، عبدالرب، عبدالغنی، عبدالرؤف، محمد عثمان، دستخط حقیر عبدالاحمد، محمد هاشم چنداولی احمد علی...

علی شاه، عظامحمد، حاجی محمد شیر جان تجار، حاجی محمد شریف خان تجار، محمد شاه گل بهاری، حقیر غلام محی الدین وکیل گذر دروازه لاهوری، دستخط محمد اکبر، دستخط ملا امیر محمد، دستخط حقیر شهباز، محمد یوسف مأمور محلی، سردار محمد عمر خان، میر عبدالواحد رئیس ضرابخانه، غلام سرور معین سابقه مالیه، رئیس تمیز محمد اکبر، غلام مجتبی رئیس تفتیش وزارت داخلیه، عبدالهادی داوی^۱ وزیر تجارت سابق، حقیر محی الدین انیس مدیر جریده انیس، خیر محمد زرمی ساکن کابل، خلیفه شیر احمد تاجر، عبدالله، عزیز الله فقط پسر نائب السلطنه، بر عموم برادران دین طایفه سادات و علماء و مشایخ و مأمورین بزرگ و منصبداران بزرگ نظامی و خوانین و سائر رعایای اهالی افغانستان مخفی و پوشیده مباد چون امیر امان الله که از طرف کافه اهالی افغانستان پادشاه و به تخت سلطنت امارت کابل استقلال داشت چون بقرار قواعد فوق خساره او بدین پاک ظاهر شد که تمامی علم محقق سمت شمالی و مأمورین بزرگ چنانچه وزراء و کافه مأمورین و معتبرین ولایت کابل تصدیق افعال و کردار بد او را که واجب العزل بود فوقاً نموده اند که تا این فدایی دین پاک و برادر عزیز شجاعت نشانم سید حسین خان وزیر جنگ عمومی در تعقیب برطرفی او و احیاء دین محمدی کوشیدیم و به توفیق و استعانت حضرت خداوند جل علی شانه در مقابله اش صف کشیده استادیم که تا از تخت و سلطنت او را برطرف نمودیم و بیعت امارت را به این خادم دین رسول الله امیر حبیب الله نمودند. الحمد لله که به امداد و برکت دعای شما برادران اسلامی به تخت سلطنت کابل استقلال یافته کامیاب شدم کنون شما برادران خود را از این مزده آگاه ساختم و از حضرت خداوند جل علی خواهان توفیقم به اینکه شاید بفضل خداوند بدعیاتی که خلاف مذهب مهذب حنفی بود و رواج داشت همه محو و روز بروز ترقی دین پاک در تزايد شود.

معافاتی که حالاً این خادم دین تصور کرده ام که باعث رفاه شما برادران عزیزم می باشد اعلان نمودم اولاً اینکه آنچه باقیاتی که از سالهای ماضی تا حال بود همه موقوف و برطرف. دوم نفوس جلب عسکری که سابق گرفته می شد و حال موقوف. خوش برضا هرکس ملازمت دولت را اختیار می کند از سائر نظامی فی ماه بیست روپیه تنخواه نقده و چهار سیر غله تکالیف از هر نوع که بالای مالیات حقانی شما افزوده

^۱ این شخص در پهلوی امضاء خود نوشته است (جزویات را علماء دانند) مفهومی، اینکه یعنی چیزهای کلی را در حضور بچه سقا ما تصدیق و امضا کردیم و جزئیات را علماء فیصله خواهند نمود. این شخص به تخلص داوی شهرت دارد. بعد از دوره سقا چند سال حبس و بعداً سمرنشی حضور و وکیل شورا و سفیر و رئیس مشرانو جرگه مقرر شد. افتخارات دوره امانیه را بنام خود محسوب می دارد و به متذکر آن جمله مهمل نیز مباحثات می کند.

شده بود موقوف اصل مالیات شما آنچه باشد بموافق الله بست می شود. مکتبها که قبلاً امر پادشاه سابقه تأسیس نموده بودید هم موقوف آنچه نواقصاتی که ثانیاً ملاحظه و بهبود اهالی ملت را در آتیه غور نمودم مجدداً بشما اقوام عزیز خود نشر و اعلان میفرمایم. ان شاء الله تعالی خاطر جمع باشید و مأمورینی که سابق بکار مقرر بودند برحال باشند اما برعیای صادقه ام ترحم داشته باشند و بیعت خودها را بزودی بحضورم روانه دارید. فقط پنجشنبه (۶) شعبان سنه ۱۳۴۷ ق.

خادم دین رسول الله
امیر حبیب الله

خصوصیات طباعتی ورقه اشتهار بچه سقو

ورقه چاپ شده اشتهار بچه سقو که بتاريخ پنجشنبه (۲۷) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۶) شعبان المعظم ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۷) جنوری ۱۹۲۹ ع ورقه مسوده آن در عمارت باغ بالای کابل کارته پروان حالیه در حضور بچه سقو باشتراک فکر و قلم چند نفر اکمال یافته ساعت ده روز جمعه (۲۸) جدی بغرض چاپ مطبعه شرکت رفیق فرستاده شد و سید محمد طاهر خان خوشنویس [ولد سید معصوم خان] ساکن بابای خودی کابل را که مأمور رسمی مطبعه مذکور بوده خواستند چون عبارت زیاد بود و بفوریت توسط یکنفر اجراء شده نمی توانست سید محمد طاهر مذکور برادر کهنتر خود سید محمود را عقب میرزا غلام غوث خان و میرزا غلام سرور خان [ولدان میرزا غلام صدیق حکیم] دو نفر خوشنویس دیگر مطبعه در ریکاخانه فرستاد و گفت برادرم سید محمود با یکنفر عسکر سقوی به سرحوض ریکاخانه عقب آن دو نفر رفت و خود در عقب دیوار پنهان شده محصل کهدامانی را بطرف دروازه شان راهنمایی کرد.

بعد از دق الباب هردو تن خوشنویسان که برادر هم دیگر بودند از خانه بدر شدند و حیثی که عسکر سقو را دیدند آنقدر مضطرب شدند که حتی قدرت حرف زدن را نداشتند، بعداً سید محمود از عقب دیوار برآمده بخنده شد و موضوع را برای شان بیان کرد و خون در بدن هردو نفر دوباره جریان گرفت.

سید محمد طاهر خان گفت پیش از آنکه بچه سقو داخل ارگ شود، عده طرفداران او مسوده اشتهار را برحسب مدعای خودشان مرتب کرده بودند و گفت متن اشتهار نظر به عجله ای که سقویان داشتند در یک روز جمعه توسط سه نفر خوشنویس سید محمد طاهر، غلام غوث، غلام سرور بکمال فوریت نوشته شد و محل امضاها را بقدر مطلوب سفید گذاشتیم و نفرهای مؤظف دستخطهای اشخاص را گرفته واپس آورد. ورقه اشتهار چاپ شده یک متر طول دارد و دو کاغذ باهم سرش و به سه قلم نوشته شده و در ختم نقش مهر بیضوی شکل دارای عبارت فوق موجود است.

و گفت ملا طوطی الرحمن ساکن زمه کوه دامان که از سابق مصحح مطبعه بود، از روی حب وطنداری در حضور نفرهای سقوی او نیز در متن اشتهار به رنگ ضعیف دستخط کرده بود و در اثنائی که ورقه بچاپ سپرده می شد غلام غوث خان خوشنویس توسط مرکب مخصوص چاپ سنگ دستخط او و سائر

نفرها را روشن ساخت و به نفرهای فرستادگان سقو گفت که دستخطهای کم رنگ بعد چاپ خوانده نمی شود.

تعداد طبع اشتهار بقرار اظهار اشخاص مذکور و لالا عبدالله جان ماشین کار و محمدرجب ماشین کار یکهزار بود و گفتند که بعد از فراغ طبع همه را از مطبعه بردند و یک ورق بدسترس اهل مطبعه نگذاشتند و حروف آنرا از روی سنگ نیز محو کردند.

و انصافاً که کریم الله ولد مهرالله مذکور در بدست آوردن یک ورق مهر شده آن کمال فعالیت کرده بود. سیدمحمدطاهرخان تا ماه سنبله سال ۱۳۵۰ ش مطابق رجب ۱۳۹۱ ق در بابای خودی شهر کابل حیات دارد.

معرفی محمدصادق خان پوپلزئی بحضورشاه عنایت الله

در روز دوم جلوس معین السلطنه (شاه عنایت الله) محمدصادق خان پوپل زئی به همراه محمدصادق خان مجددی حضرت شوربازار بحضورشاه موصوف معرفی گردید و بیعت نمود، اما چون دل خوشی از خاندان سراج نداشتند در وقت محصور شدن ارگ (قلعه بندی معین السلطنه) به همراه محمدصادق خان مجددی نزد بچه سقو رفت و علت آن این بود که عیال اول حضرت فضل عمر (نورالمشایخ) خواهر محمدصادق خان ولد محمدناصرخان پوپلزئی و محمدصادق خان حضرت که برادر سکه حضرت نورالمشایخ بود بنابر همان خویشی افراد با رسوخ را بطرفداری و تقویت بچه سقو رهنمونی می نمود.

مفاهمه معین السلطنه و سفیر انگلیس مقیم کابل در باب مسافرتش به هندوستان

سردار عنایت الله خان معین السلطنه [ثم عنایت الله شاه] وقتی دید که ادامه پادشاهی اش به جنگ و ادامه جنگ به کشتن عساکر و مردم و تاراج شدن منازل و داکاین شهر کابل و نام بدی تاریخی اتهام می کند، گفت من هرگز لازم نمی بینم که جنگ را برای برپادی افغانستان ادامه بدهم. من سلطنت را فقط برای نجات برادرم و نجات مردم مملکت از ادامه جنگ و نفاق و شقاق قبول کردم. وقتی بدانم که به استقرار سلطنت من نیز جنگ کما فی السابق ادامه پیدا می کند قطعاً آرزو ندارم که بعد از این دقیقه این بارگران سلطنت را با این قتل و خونریزی بدوش بردارم.

و بعد این کلمات به سفیر انگلیس مقیم کابل پیام فرستاد که دو عدد طیاره عسکری شما چون یوماً به میدان هوایی کابل رفت و آمد می نماید و الان هم موجود است می خواهم به عمله طیارات خود هدایت بدهید که مرا با عائله و اطفال بعض همراهانم تا پشاور برسانند. سفیر انگلیس اگر موافقت می کرد نام نیکش برای همیشه بخط زرین در تاریخ ملی افغانستان ثبت می گردید، چه معین السلطنه بدون اندک تکلیف در قندهار و یا در پشاور می رسید.

سفیر انگلیس که طرفدار بچه سقو بود باین منظور که باید بدون معاهده موکد به سوگند، معین السلطنه از افغانستان خارج نگردد و هم برای بچه سقو از همین موقعی وقع و اعتبار سیاسی و سلطنتی قائل گردد

گفت ما بدون رضای ملت افغانستان کاری کرده نمی‌توانیم و حالا که اداره شهر و شش گروهی و کوه‌دامان و پغمان کابل همه در تحت اختیار حبیب‌الله آمده و او صاحب نفوذ گردیده تا آنکه او اجازه ندهد ما نمی‌توانیم دو طیاره عسکری خود را بخدمت شما بگذاریم و صورت مفاهمه آنآ به بچه سقو نیز رسید از جوانب به او دانانده شد که معین‌السلطنه با شما قصد دشمنی دارد و حیثی که بدون معاهده بخارج برود دوباره عزم جنگ می‌نماید. بچه سقو از شنیدن این کلمات به غضب آمده گفت: معین‌السلطنه یا حتماً در نزد من آمده تسلیم کند و اینکه جنگ را به همراه من دوام بدهد. در این ساعت عده‌ای از خوانین کوه‌دامن و کوهستان بایماء شیرجان چهاریکاری که وقتی ملازم معین‌السلطنه بود و نیز محمدصادق خان حضرت و بزرگ جان حضرت و اسمعیل جان حضرت کوهستان (پیر بچه سقو) اصرار ورزیده بچه سقو را باین دلائل قانع ساختند که ما واسطه شده از معین‌السلطنه و همراهانش بر عهدنامه تحریری موکد به سوگند بخط و امضاء خودش و همراهانش بحاشیه قرآن مجید گرفته می‌آریم که دگر باره وارد افغانستان نشود و ارگ را گذاشته برود و زجر و زحمت حقارت او بر شما چه نفع دارد؟

بچه سقو گفت که معین‌السلطنه را با عائله و اطفالش بعد از همین عهد و پیمان که شما می‌گوئید و بردمت می‌گیرید اجازه می‌دهم که برود و اگر عهد نکرده قصد رفتن کند البته خودش و طرفدارانش را بدار خواهم آویخت.

معین‌السلطنه که از حیلۀ سیاسی سفیر انگلیس و تحریکات ارتجاعی چند نفر خلل انگیز و مدعا طلب دیگر خبر یافت چاره را خود عسر دانسته بنوشتن عهدنامه در حاشیه قرآن مجید حاضر شد. یعنی این عهد نام‌های بود که بکمال مجبوریت نوشت و نه به رضاء خاطر و یک تعداد نفر عالی رتبه که به همراه معین‌السلطنه در ارگ محصور بودند، گفتند ما که در قید بیعت می‌باشیم چطور کنیم؟

بعد از ساعتی بحث، مصلحت به این قرار گرفت که آنها نیز عهدنامه‌ای نوشته برای بچه سقو بفرستند و بچه سقو نیز به عهدنامه همراهان معین‌السلطنه (عنایت‌الله‌شاه) نیز موافقت کرد که متن آن در صفحات بعد از نظر می‌گذرد و مختصر اینکه وقتی صورت معاهدات بجا گردید، سفیر انگلیسی به دو عدد طیاره عسکری آن دولت که در میدان هوایی کابل حاضر بود اجازه داد.

مذاکره چهار روز در ارگ جاری بود، معین‌السلطنه بدون محدودی خان دروازی و عبدالعزیز خان بارکزائی و احمدعلی خان لودین از ارگ خارج نمی‌شد تا آنکه سقویان بروز پنجم قبول نمودند، روز ششم صبح وقت محدودی خان دروازی از رفتن بخارج ابا ورزید و بذریعۀ تلفون به بچه سقو در باغ مهمان‌خانه [ولایت کابل] اطلاع دادند که محدودی خان وکیل از رفتن به طیاره معطل شد. از نزد بچه سقو برایش موتر فرستاد و بخانه خود رفت و خواهرزاده اش دو مراتبه قبل از خارج شدن از ارگ نزد بچه سقو و محدودی خان رفت و آمد نموده بود. عطاءالحق چهاریکاری که او نیز در ارگ محصور بود از عنایت‌الله‌شاه [معین‌السلطنه] التجاء می‌نمود که مرا حتماً با خود به طیاره به هندوستان ببرید و الا سقویان مرا با خود شریک می‌سازد و با هر قدر اصرار او معین‌السلطنه قبول نکرد و معین‌السلطنه که می‌خواست محدودی خان را بزور با خود ببرد او قبول نکرده، بودن خود را در کابل به بهانه سرپرستی

اطفال و عیال خود لازم دید.

عزیمت عنایت‌الله‌شاه پادشاه مخلوع از ارگ کابل به پشاور بذریعہ طیاره عسکری انگلیسی (روز جمعه (۲۸) جدی ۱۳۰۷ ش)

بقراری که در مباحث گذشته مطالب مهمی از نظر گذشت، عنایت‌الله‌شاه معین‌السلطنه عهد سراجیه بصورت خصوصی از ساعت (۸) صبح و بطور رسمی و علنی از ساعت (۲) بعد از ظهر روز یکشنبه (۲۳) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۲) شعبان (۱۳۴۷ ق و موافق (۱۳) جنوری ۱۹۲۹ ع به سلطنت افغانستان منتخب گردید و در همان روز بسیار نفر از علماء، سادات، حضرات، مأمورین ملکی و عسکری و روشناسان و کلانتران شهر کابل بحضور او در دلکشا و در داخل ارگ‌شاهی دست بیعت دادند. چون بچہ سقو در اثر تلقینات و تحریکات گوناگون یک عده خائنین باین مفهوم که فردا از مردم شمالی سخت انتقام می‌گیرد، سلطنت او را قبول نکرد و از راه جنگ و مخاصمت شدید پیش آمد، و تاحدی که اراده نداشت او را زنده بگذارد.

عنایت‌الله‌شاه چون بالآخر خود را با اطرافیان خود و دوهزار نفر ملکی و نظامی در داخل ارگ محصور و در حال مدافعه بسر می‌برد و ارگ را سقویان در حیطه محاصره گرفته راه امداد را از هر طرف بسته بودند و چنانکه مسطور شد بین معین‌السلطنه و بچہ سقو مفاهمه جاری بود تا آنکه بر طبق معاهده که متن آن در این کتاب مندرج است، موافقت بعمل آمد که سردار عنایت‌الله‌خان پادشاه مخلوع ارگ کابل را ترک گفته با عائله و اطفال بعضی همراهان خود به هندوستان برود و بچہ سقو بخودش و اتباعش غرضدار نشود.

بحسب آن موافقت نامه مندرجه عنایت‌الله‌شاه حاضر شد که از سلطنت سه روزه و یا بعبارت دیگر هفتاد و چهار ساعته خود را خلع و ارگ را به بچہ سقو تسلیم بدهد.

ساعت یازده و نیم قبل از ظهر روز جمعه (۲۸) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۷) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۸) جنوری ۱۹۲۹ ع دو عدد طیاره بزرگ عسکری انگلیسی که یوماً از چند روز در میدان هوایی کابل حاضر حمل و نقل اتباع هند برطانوی می‌بودند، عنایت‌الله‌شاه پادشاه مخلوع که بنام سابق (معین‌السلطنه) شهرت داشت اول خودش و بعد به طیاره دیگر اطفالش بسواری دو موتر تیزرفتار و سه موتر لاری بطرف میدان هوایی متصل باغ ارگ روان شد و به ساعت یک بعد از ظهر هردو طیاره پرواز نمود و تعداد زیاد افراد عسکری و ملکی داخل ارگ و مأمورین و مستخدمین قوماندانی طیاره و بعضی از اهالی شهر کابل حاضر و آن صحنه رقت بار را که قلم شرح آنرا بدون ریختن اشک نمی‌تواند بنویسد، در همان ساعت روز با آوازهای گریه‌آلود یک باد دیگر وداع کردن گرفتند.

در ماه جوزای سال ۱۳۳۵ ش عبدالعزیزخان بارکزائی وزیرحربیه عهد امانیه به نگارنده این کتاب گفت: من و معین‌السلطنه و احمدعلی‌خان لودین در یک طیاره سواره بودیم و طیاره وقتی پرواز نمود، باستقامت پل محمودخان و چمن حضوری اوج گرفت و از فضای همان حصص متوجه قسمت‌های شهر کابل شدم

معین السلطنه فرمود: عبدالعزیز جان چه را می بینید؟ گفتم با شهر کابل وداع می کنم و تا همان لحظه که هردو خودداری کرده بودیم ناگاه بگریه شدیم و تا هنگامی که طیاره از فضای جلال آباد عبور نمود به احوال مملکت می گریستیم.

در پشاور بسیار نفر از راه احترام و پذیرائی و جویابی احوال نزدیک شده انتظار استماع کلمات معین السلطنه را می بردند و معین السلطنه می فرمود برای شخص خودم و همراهانم هیچ تکلیفی عائد نشده که اظهار کنم اما احوال وطن عزیز ما را سخت پریشان و مضطرب ساخته است که همان ذخائر مادی و معنوی مملکت ما را که آب و اجداد و برادرم در یک مرور طولانی به زاران زحمت فراهم آورده بودند امروز در این شورش چطور بریاد رفت و افراد صحیح مملکت افغانستان تا کدام وقت این خسارات را تدارک خواهند کرد و از جنات مستقبلین مفهوم می گردید که در هر جمله تصدیق قول معین السلطنه می نمودند و قلباً به دشمنان مملکت نفرین می فرستادند.

احوال شهر کابل بعد از عزیمت عنایت الله شاه مخلوع

بعد از آنکه طیاره های حامل معین السلطنه [عنایت الله شاه مخلوع] و اطفال و همراهانش بعزم سفر هندوستان از میدان هوائی کابل پرواز کردند و در فضای شهر اوج گرفتند، آشوب قیامت برپا گردید و برطبق موافقتی که بعمل آمده بود به ساعت (۲) بعد از ظهر دروازه های ارگ بروی بچه سقو باز و لشکر سقوی بصورت استقبال آمادگی از خود گرفتند و بدروازه های ارگ پهره ها از خود مقرر کردند. و عساکر محافظ و مأمورین سابق را بکلی بی دخل و اخراج ساختند و هرچند بچه سقو مانع آمد که تا وقت معین اقدام نورزند، اما جهال که این روز را بخواب هم ندیده بودند با آنکه به او شان هدایت داده شده بود تا بعد اداء نماز جمعه و صرف نان بسوی ارگ حرکت نکنند، خودداری نتوانستند و به ساعت (۲) بعد از ظهر ارگ را تصرف کردند و حین دخول به یکبارگی به فیر نمودن توپ و تفنگ آغاز کردند و در اول عساکر سقوی که در باغ مهمانخانه و بازارهای کابل متمرکز شده بودند دچار هراس شدند و وقتی که خبر یافتند سقویان در ارگ داخل شده و برسم شادیانه فتح گلوله سر می دهند، علی العموم بفر تفرنگ آغاز کردند و آواز توپ و تفنگ و اندازه غم مسافرت معین السلطنه در شهر کابل قیامت کبرا برپا کرد و تا حدی که آواز توپ و غرش آواز هزاران تفنگ کارتوسی و باروتی و غلغله اشرار سقوی تا حصص شش گروهی مردم را دچار وحشت ساخت که این طور فیر توپ و تفنگ و توپ ماشین دار در هیچ وقت به شهر کابل شنیده نشده بود و ساکنان دهات برفراز بامها برآمده منتظر ورود اشخاص از شهر کابل بودند تا بدانند این غرش بی سابقه آواز توپ و تفنگ از چه باعث است.

نگارنده این تاریخ بخاطر دارم که به ساعت چهار عصر دین محمدنام ولد عیدمحمد از دهقان زادگان ما از شهر به چهاردهی آمد. والدۀ نگارنده بمن که ده ساله بودم گفت از دین محمد سؤال پسر کنید که در شهر چه خبر بود و ادامه گلوله باری از چه سبب است؟

دین محمد جواب داد: معین السلطنه گریخت و امیرصاحب بخیر در ارگ درآمد.

والده ام بگریه شد و گفت از برای خدا نوکر و دهقان چندین ساله ما امروز پاس نمک نگاه نمی‌دارد و چنین بشارت می‌دهد و این یک مثالی بود که بیان کردم^۱ و آن وضعیت تا ساعت پنج عصر روز مذکور ادامه داشت.

دخول بچه سقو در ارگ کابل

حبیب الله بچه سقو پوره به ساعت پنج عصر روز جمعه (۲۸) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۶) رجب ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۸) جنوری ۱۹۲۹ ع داخل ارگ کابل گردید و تا این ساعت در عمارت باغ مهمانخانه [مقام ولایت کابل] قرار داشت. و بعد از آنکه بچه سقو داخل ارگ گردید حالت وحشت فیر تفنگ و توپ ادامه داشت و از آن بچه سقو منع کرد و شلیک رو به خاموشی گذاشت و موسپیدان هشتاد ساله با یکدیگر می‌گفتند: این چه قیامت بود که در طول عمر ما در شهر کابل تکرار نشده بود.

کوهدامانی‌ها چون در همان روز در ظرف دوساعت تفنگ فیر کرده بودند، داغ‌های بعضی گلوله‌ها تا سال‌های اخیر به سقف گنبد کوتوالی واقع چهارراهی پښتونستان حالیه نمایان بود و از آن روز به بعد کهدامانی‌ها در جاده‌ها می‌خواندند:

شمالک میزنه با برگ شالی عجب شمشیر کده سمت شمالی

و این آوازهای گوش خراش حس انتقام مردمان حق پسند را نسبت به اشرار کوهدامانی بیشتر می‌ساخت.

تشکیل حکومت بچه سقو

بعد از آنکه بچه سقو به ساعت پنج عصر روز جمعه (۲۸) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۶) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۸) جنوری ۱۹۲۹ ع داخل ارگ کابل شد، شش شب و روز برای تعیین هیأت حاکمه مملکت و رؤساء دوائر دولت مجالس مخصوص انعقاد داد و اینکه سقویان هر یک خود را در اشغال مراتب بزرگ از روی خودخواهی و وحشت بر یکدیگر مقدم و مستحق می‌شمردند، با هم جور نمی‌آمدند. بالاخر شیرجان چهاریکاری تدبیری بکار برد که اگر خود دعوی نیابت سلطنت و یا صدارت مملکت بنمایم حتماً از دست سقویان کشته می‌شوم، برای خود وزارت دربار و برادر خود عطاالحق وزارت امورخارجیه را از لحاظ احساس ضرورت‌های کلی خدمات تشریفاتی و سیاسی پیشنهاد کرد و بچه سقو و سیدحسین و ملک محسن را به همین دلیل قانع ساخت که باید وزیر آن دو وزارت حتماً خواننده و نویسنده و واقف اسرار در بار باشند. و در حقیقت عهده نیابت سلطنت و ریاست حکومت را بیک نام سهل و ساده وزارت دربار بر خود حاصل کرد و سقویان که بالاترین القاب و رتب را محض از روی نام‌های ظاهری بر خود می‌پسندیدند، باین فیصله شیرجان قناعت و رزیدند و نتیجه آخرین فیصله شان شام روز پنجشنبه (۴) برج دلو مطابق (۱۳) شعبان و (۲۴) جنوری از این قرار به دائره اخبار سپرده شد:

^۱ افرادخاندان ما چون از شنیدن کلمات دین محمد دهقان دچار حیرت شده بودند سالیان دراز حرف او را یاد کرده می‌خندیدند (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

- ۱- حبیب‌الله [پسر اول امین‌الله سقو ساکن کلکان کهدامان] امیر و ملقب به خادم دین. چنانکه قبلاً روز سه‌شنبه (۲۵) جدی اعلام شده بود.^۱
- ۲- حمیدالله [پسر دوم امین‌الله سقو] معین‌السلطنه و ملقب به سرداراعلی
- ۳- امین‌الله سقو نظر به دیوانه وضعی و کبرسن از کارهای دولت بی‌دخل و (بابا) لقب داشته دعاگوی حکومت و مردم و تعویذ بدهد.
- ۴- سیدحسین [ولد حاجی نیازالله دهقان چهاریکاری] نائب‌السلطنه و وزیرحرب.
- ۵- عطاءالحق [ولد خواجه جان صاحبزاده چهاریکاری] وزیر امورخارجیه
- ۶- شیرجان ولد خواجه‌جان صاحبزاده چهاریکاری وزیردربار.
- ۷- محمدمحسن [ملک قریه کلکان کهدامان مشهور به ملک محسن] والی کابل
- ۸- میرزا غلام‌مجتبی چغتائی جلال‌آبادی، قائم‌مقام وزیر مالیه.

بعد از آنکه صاحبان رتب فوق در دفعه اول اعلام گردیدند، در دفعات ثانی و ثالث بمرور ایام اشخاص آتی به رتبه‌های رسمی ملکی و نظامی مقرر شدند:

- ۱- عبدالغفور تگابی وزیرداخله و بعد از اعدام وی خواجه بابو از مردم کهدامان وزیرداخله مقرر گردید.
- ۲- محمدکریم [ولد خواجه جان صاحبزاده چهاریکاری] رئیس ضبط‌احوال.
- ۳- محمدصدیق فرقه‌مشر سابق [ولد خواجه جان صاحبزاده چهاریکاری] نائب‌سالار سقوی در گردیز
- ۴- میرزا عبدالرحیم‌خان چغتایی مشهور به میرزا عبدالرحیم کر، نائب قائم‌مقام وزیر مالیه بمنزله معین آن وزارت.
- ۵- عبدالوکیل کهدامانی سپه سالار
- ۶- عبدالغیاث کهدامانی سپه سالار
- ۷- پردل ساکن چيله باغ کهدامان سپه سالار
- ۸- ملک چغل چهاریکاری حاکم کلان سمت شمالی
- ۹- محمدمحفوظ [پسر احمدجان خان حکیم هندی]، معین وزارت‌حربیه.
- ۱۰- سیدمحمد [برادر ملک محسن والی] یاور حضور بجه سقو.
- ۱۱- عبدالغنی کهدامانی [خواهرزاده ملک محسن والی کابل] قلعه‌بیگی ارگ
- ۱۲- عبدالقدوس وکیل وزارت‌تجارت.
- ۱۳- عبدالقادر نائب‌سالار

^۱ در تقویم سال ۱۳۰۸ ش، یعنی سال انقلاب سقوی که به استخراج آخندزاده حبیب‌الله منجم در مطبعه سرکاری کابل بطبع رسیده و یک جلد در نزد نگارنده این تاریخ موجود است در ظهر صفحه ماه جدی نوشته است [رخصتی عام بسبب جشن جلوس پادشاه غازی یکروز ۲۵ جدی]. یعنی آغاز بیعت گرفتن بجه سقو در باغ بالای کابل روز جلوس تعیین شده بوده اما بفضل خداوند که جشن سالگرد تخت نشینی خود را ندید. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

- ۱۴- خواجہ تاج‌الدین رئیس بلدیہ کابل.
- ۱۵- صوفی عبدالحمیدخان سرپرست مطبعہ سرکاری
- ۱۶- میرزا غلام‌قادر غزنوی سرمنشی حضور حسین
- ۱۷- محمداکبر جوانشیر امین نظام وزارت حربیہ
- ۱۸- ابومحمدخان قوماندان طیارہ
- ۱۹- محمدمیر حاکم چہاردهی کابل (شخص نہایت نیک اخلاق بود)
- ۲۰- ملک اصغر دہ افغانانی رئیس شش کروی کابل
- ۲۱- میرزا عبدالقیوم کهدامنی مستوفی ولایت کابل
- ۲۲- عزیزاللہ برگد فابریکہ حربی [جرنیل کارخانجات].

مأمورین دربار بچہ سقو

- ۱- میرزا محمدیوسف کوهستانی سرمنشی حضور
- ۲- محمدابراہیم خلیل ولد میرزا فضل احمدخان، نائب سرمنشی
- ۳- غلام حضرت مہربردار حضور
- ۴- محمدعیسی پیش خدمت باشی حضور
- ۵- میر حسام‌الدین فراش باشی حضور
- ۶- عبداللہ پیش خدمت حضور
- ۷- عبدالرزاق مدیر محاسبہ وزارت دربار
- ۸- میر عبداللہ [ولد میر محمدحسین خان مستوفی چنداولی] وکیل دائرہ تحریرات.
- ۹- غلام حسن خان ساکن قرغہ پغمان - جای نمازبردار
- ۱۰- حافظ عبدالبصیر خطیب حضور

کسان دیگری کہ نام‌ها و رتبہ‌های شان در اسناد سقوی ضبط مانده از این قرار اند:

- ۱- جنرال محمود سامی، نائب‌سالار
- ۲- بزرگ جان حضرت مجددی ساکن کوهستان منشی و مصاحب حضور
- ۳- عبدالرحیم خان کوهستانی نائب‌الحکومہ ہرات.
- ۴- میرزا محمدقاسم رئیس ہیأت تنظیمیہ مزارشریف
- ۵- خلیل اللہ [ولد میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک کوهستانی] مستوفی مزارشریف در عہد سقو.
- ۶- عبدالقیوم بونیہ قرہئی کهدامانی نائب‌سالار پیادہ سقوی در قندہار
- ۷- عبدالقیوم ابراہیم خیل ولد عبدالغیاث خان ساکن عیسی خیل پغمان نائب‌سالار قوماندان عسکری مزارشریف
- ۸- عبدالقدیر داودزائی کهدامانی رئیس تنظیمیہ قندہار

- ۹- عبداللطیف کوهاتی قوماندان کوتوالی قندهار
- ۱۰- میرزا غوث‌الدین مستوفی قندهار.
- ۱۱- محمدصدیق آغابادار رئیس بلدیہ قندهار
- ۱۲- میرزا عبدالعلی منشی رئیس تنظیمیہ قندهار
- ۱۳- صاحبزادہ عبدالله ولد صاحبزادہ غلام نقشبند، نائب‌الحکومہ قطغن و بدخشان
- ۱۴- عبدالله مدیر عمومی پست و تلگراف در عهد سقو.
- ۱۵- امام‌الدین تاجر چهاریکاری وکیل‌التجار پشاور در عهد سقو.
- ۱۶- قیام‌الدین‌خان مدیرشرق و غرب در وزارت امورخارجیہ.
- ۱۷- شیراحمدخان ولد عبدالرحیم‌خان محمدزائی حاکم‌مندبی [میاندھی] کابل

بیعت‌نامهٔ مردم لوگر

بتاریخ یکشنبه (۲۳) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۱) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۱) جنوری ۱۹۲۹ ع بیعت‌نامه مردم لوگر برای بجهٔ سقو نوشته و بامضاء چند کس فرستاده و خلص عبارت آن ازین قرار است:^۱

«مایان رعایای قریهٔ معنی‌خیل و وغجان و سرخ آباد و شکار قلعه و قلعهٔ ملا بهادر لهوگرد بحضور مبارک اعلیحضرت خادم دین رسول‌الله امیر حبیب‌الله‌خان بطور بیعت‌نامه معروض می‌داریم اینکه^۲ و بیعت صحیحهٔ جدیدهٔ خود را به خادم دین که شخص شجاع و بهادر و پیرو دین پاک بود باو نمودیم و برضا و رغبت خودها به امارت سلطنت تخت کابل و به امارت افغانستان او را قبول داریم که کافهٔ امورات امارت را اجراء بدارد و مسئلت داریم که آفتاب عمر و معدلتش در اوج و دریای حشمت و رفعتش موج در موج باد.

امضاها: غلام‌محمی‌الدین، ملک محمدجان، سید احمد، ملک سید غلام‌شاه، محمد ملا، عبدالله قاضی سابقه، ملا عبدالحمید، ملا غوث‌الدین، عبدالجبار، قیام‌الدین، جان‌باز، بسم‌الله، موسی‌خان، لوتیکی، ولی‌محمد، سلطان‌محمد، اختر، عبداللطیف. نشان‌شصت (۶۲) نفر دیگر.

خلاصه متن بیعت‌نامه اهالی حضرت امام صاحب ولایت قطغن

[... قطعۀ نقل فرمان واجب‌الاذعان حضرت شه‌ریار والا امیر حبیب‌الله‌خان از امارت خویش را نظر به

^۱ تاریخ تحریر بیعت‌نامه مردم لوگر مطابق روز اخیر سلطنت اعلی حضرت امان‌الله‌شاه غازی قیدشده و معلومات می‌شود که کدام نفر بدخواه دولت امانیه که در کابل موجود بوده قصداً این کار را کرده تا اولیت خود را بطرفداری سقو ثابت نماید و در حالی که تاریخ جلوس بجهٔ سقو (۲۵) جدی است

^۲ آنچه الفاظ ناسزاواری که در حق اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی نوشته‌شده بود برای اینکه خجالت تاریخی برای اهالی لوگر باقی نگذارد، همه را حذف کردم. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی).

مکتوب مورخه ۲۲ شعبان المعظم^۱ بقرب روضه مبارکه حضرت امام صاحب علیه الرحمه، صالح محمدخان حاکم و سیدشاهخان وکیل عسکری باتفاق برادران عسکری و ملکی به جهر بلند خوانده میان نفری علماء و سادات و مشایخ و کلان شوندگان و مأمورین ملکی و نظامی و غیره اهالی منطقه حضرت امام صاحب عموماً دانسته گردیده، امارت حضرت شهیرار اعلیحضرت امیر حبیب الله خان را بسر و جان و تن و مال قبول دار گردیده، بیعت نمودیم و تخت و تاج سلطنت ملت افغانستان را بحضور مبارک تبریک می گوئیم. هزارها شکریه نموده قلاده تابعیت را بگردن انداخته و از عدالت پروری شان که هشت نفری و مکتب و اضافه مالیات و غیره تکالیفات و طرق پلی معاف و ممنوع فرموده اند^۲ دانسته گردیده شکرانه زیادی نمودیم فقط

امضاها: صالح محمد حاکم موقتی، سیدشاه وکیل عسکری، عبدالصمد قریه دار، غلام حیدر پرکمشر، فضل احمد پرکمشر، باقی امضا و مهر یکهزار و دو صد و هشتاد و پنج نفر از افراد نظامی و ملکی و علماء و مشایخ و سادات و غیره که از طرف همان چند نفر مجبور ساخته شده بودند.

خلاص بیعت نامه اهالی دره علی شنگ لغمان

روز دوشنبه (۲۲) دلو سال (۱۳۰۷ ش مطابق (۱) رمضان (۱۳۴۷ ق و موافق (۱۱) فروری ۱۹۲۹ ع بیعت نامه اهالی دره علی شنگ لغمان باین عبارت برای بچه سقو نوشته و فرستاده شد:

«ما علماء و سادات و خوانین و کلان شوندگان و سائر رعایای دره علی شنگ لغمان بذریعه اعلانی که از طرف قرین اشرف پادشاهی بر عالم اسلام شده بود مطلع و مستحضر شده بودیم، از صمیم قلب خودها را رعیت و ذات عالی شان را که باعث روشنی دین مبین گردیده امیر خودها می دانستیم و بدل های مملو از اخلاص خود غایبانه بیعت نموده بودیم لیک چند بواسطه که علی احمدخان خود را در جلال آباد و جگدک امیر قرار داده بود و در عرض راه کابل بمواطن افغانه پهره و محصلان از طرف خود مقرر نموده بود بیعت نامه خودها بحضور مبارک فرستاد نتوانستیم. اکنون بیعت نامه هذا را بذریعه دونفر وکلا خود هر یک میرزا حبیب الله خان و ملک الله نورخان بحضور پادشاهی تقدیم نمودیم و عهد می کنیم که آن ذات عالی را پادشاه و امیر خودها را رعیت می دانیم و همه وقت به تعمیم آن حاضر و آماده هستیم. علاوه بر آن ما علماء و سادات و خوانین و کلان شوندگان این علاقه عموماً طوائف مسکونه لغمان را به بیعت نمودن آن تشویق و ترغیب می دهیم. هرگاه کلهم تبعه لغمان بخوشی و اشد رضا خودها بیعت می نمودند بیعت شان را گرفته بزودی بحضور مبارک روانه می داریم، و اگر مخالفت کنند و بدادن بیعت خودها تمرد و سرکشی اختیار کنند میان بقرار اصدار امر حضور به تأدیب و سرکوبی شان حاضر و آماده هستیم، فی الحال بواسطه شرارت بعضی اشخاص جاهل و نادان در لغمان بدامنی زیاد واقع است، رجا از

^۱ ۲۲ شعبان سال ۱۳۴۷ ق مطابق شنبه (۱۳) دلو ۱۳۰۷ ش، و موافق (۲) فروری ۱۹۲۹ ع بوده است (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی).

^۲ در عصر امانیه مردمان سیه دل و بی معرفت از مکتب بسیار بد می بردند و اضافه مالیات و طرق پلی که بعرض تقویت معارف بر اهالی قبولانده شده بود نیز بدل موافق نبودند، چه در وقتی که بچه سقو منع نمود از وی ممنونیت می کردند.

حضور پادشاهی داریم که یکنفر حاکم با قوه مکفی به لغمان مقرر شود باقی آفتاب عمر و بقای دولت در ترقی و درخشان باد.

امضاها:

اولاده باباولی علیه الرحمه قندهاری: مولوی سیدعالم جانان، محمدجان، خلیل الرحمن اسلام آباد، شیرالله الله نور، محمد اسلم، حاجی ملا عبدالحکیم آخند زاده، ملک محمدنبی، مولوی معزالدین، باقی امضا و مهر هشتاد و نه نفر علماء و سادات و خوانین و سائر رعایای علی شنگ و اسلام آباد و غیره.

خلص بیعت نامه مردم چکری و خورد کابل

روز یکشنبه (۳۰) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۹) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۲۰) جنوری ۱۹۲۹ ع، مردم چکری و خورد کابل بیعت خودشان را برای بچه سقو فرستادند و خلاص متن آن از اینقرار است:

«فدای حضور مبارک امیرصاحب حبیب الله خان شویم. از جلوس میمنت به تخت سلطنت پادشاهی افغانستان حضور والا میان اهالی قریه چکری و خورد کابل ابراز رضامندی و شکرانه حق تعالی جل علی شان را می کنیم که خداوند این قسم پادشاه حامی دین را برای میان عطا فرموده و میان از دل و جان و مال خودها بخدمات دین و دولت اسلام حاضر و آماده می باشیم که بر سایه بلند پایه مبارک خدمت نمائیم.

امضاءها: «میر منکر؟، سیدرسول، غلامحمد، میر محمدرحیم، عبدالحنان، محمدجان، شرف الدین، عمراخان، محمدجان، جمعه خان، محمدرحیم خان، فضل احمدخان. باقی نشان شصت یکصد و دوازده نفر دیگر.

وصول خبر امارت بچه سقو بحضور اعلیحضرت معظم غازی

قبلاً اشارت کردیم که اعلیحضرت امان الله شاه غازی از دعوی امارت بچه سقو دوبار خبر صحیح شنید و تفصیلش از این قرار است:

نظام الدین خان رئیس عمومی شرکت جدیدالتشکیل حفظ میوه و قندسازی که درین ایام عهده وکالت سریاور حضور و نیابت رئیس اعلی کلپ وزارت امورخارجیه را نیز بر ذمت داشت، بعد اخذ اطلاع از غوث الدین [ولد نورالدین قوم عرب] به ساعت (۱۰) روزشنبه (۲۳) قوس ۱۳۰۷ ش که رساله شاهی سرگرم پیکار در شهرآراء بودند، بحضور اعلیحضرت غازی رسید و گفت از زبان شخص صادق القول بسیار صحیح که دهقان و ملازم شخصی ما و اصلاً از مردم کاریزمیر است، دو ساعت قبل خبر آورد که بچه سقو نام امارت بر خود گذاشته و این آوازه ای که می گویند بچه سقو محض برای چور کردن جباخانه حمله آورده حقیقت ندارد. چه او مدعی سلطنت و اقدام بس خطر ناکي نموده است.

اعلیحضرت غازی فرمود: حال راه سمت شمالی مطلقاً مسدود از دو طرف تحت آتش گرفته شده، و

احمد نیز بقرار اطلاع تلیفونی در جبل السراج داخل پیکار با اشرار است و پس از شکست اشرار این بحث را در میان آورده بنیاد کیفیت و اصل عامل و هم محرکین آنرا بدقت جستجو کرده در انصرام آن خواهم کوشید اما پوره باور نداریم و در همه حال این راز در نزد شما مخصوص و محفوظ باشد. زیرا نشر این خبر ولوله دیگر در مأمور و عسکر برپا می کند. و فرمود من تصمیم گرفته ام که علیاحضرت صاحبه والده معظمه ام و شاهخانم و اطفال خود را به قندهار بفرستم و بهتر است فردا بروند.

نظامالدین خان گفت: خبر عزیمت عالیات محترمت و اطفال اعلیحضرت عزیز از کابل به قندهار باعث بیقراری و اندوهگینی خاندانها و اهالی می گردد.

اعلیحضرت فرمود: من این راز را نیز فقط بشخص شما گفتم و ممکن به چند نفر دیگر از خاندان بگویم و سبب آن است که مادرم و شاهخانم مرا بکار نمی گذارند و دو ساعت قبل نفری رساله شاهی در داخل ارگ داد و فغان کردند که سردار حیاتالله خان اعلیحضرت را فریب داده ما را از جنگ باز داشته به ارگ واپس خواسته است و خواهش کردند که ما هرگز طاقت نداریم که معطل باشیم تا بکومک برادران به جنگ نرویم و من که دیدم رساله شاهی سخت آزرده می شود حکم برفتن دادم. مادرم هیبت نمود که رساله شاهی بالضرور در ارگ باشند و مباحثه رخ داد و نیز در هر امر دیگر مداخله علیاحضرت صاحبه فکر مرا پریشان می سازد و فردا ساعت ده بجه شما حاضر باشید که آنها بشما بعض یادداشتها خواهند داد.

حینی که نظامالدین خان بحضور علیاحضرت رفت، فرمود از رفتن من خاندانها پریشان نمی شوند و اما از رفتن امور کابل برهم می خورد و در قندهار فقط برای این می روم که یکی ثریاشاهخانم عذری دارد که باید آواز توپ و تفنگ را نشنود و دیگر اینکه خوانین درانی را می خواهم بحقیقت متوجه بگردانم و شما فردا صبح بیابید که اگر رفتن ممکن شد در مواردی که می خواهم شب پوره فکر کرده هدایت بدهم و این رازها سری است و باید بجز شما و دیگر خاندانم کسان دیگر نفهمند زیرا وقت مکالمه و مجلس داری بسیار ندارم.

نقشه ظالمانه و تباه کارانه بچه سقو

حبیبالله بچه سقو که فطرتاً شریر و جنگ جو و در قطعه نمونه تحت اثر جنرال محمود سامی باصول عسکریت عصری تربیت و در جنگ ملاعبدهالله لنگ (۱۳۰۳ ش) چندی شامل و در آوان دزدی و راهزنی سردسته دزدان و بالاخر در میان دزدان لقب لالا و بعداً از طرف حکومت برگد و اخیراً بهممدستی خائنین نام خادم دین و خطاب امارت یافت، مصمم حمله بطرف دارالسلطنه کابل گردید و نقشه ای برهنمونی افراد خائن مرتب نمود که حین ورود در حوالی شهر کابل مستقیماً بطرف ارگ شاهی حمله ببرد. و واقعیت این نقشه بس خطرناک را این دلیل قاطع نشان داد که او بوقت عصر روز بالای کابل حمله آورد و منظورش این بود که بعد از شام عموم دروازهها بسته می باشد و مطلوب او صورت نمی گیرد و الا دران روز که از کوتل خیرخانه تا دیوار ارگ هیچ مانع نبود اگر بوقت شب می رسید در حمله اول کابل را متصرف

و ارگ را محاصره می نمود و این نقشه ظالمانه و تباه کارانه او بحدی که خطرناک مرتب گشته بود که اگر خدای ناخواسته در محل تطبیق می آمد ظهور آن واقعه طایفه افغان را تا روز محشر سوگواری می گردانید و شرح آن فجائع را هیچ مؤرخ شریف و وطنخواه در قید قلم آورده نمی توانست. زیرا که آیا چندین نفر شریفترین و نجیبترین افراد بزرگ جامعه را بی گناه از دم تیغ می گذرانید و چه قیامت کبرا برپا می کرد و سه صد نفر قویترین دزدان مسلح خود را به همین نیت ظالمانه بدو دسته یکصد و پنجاه نفری تعیین کرده بود که یک دسته با خودش از طریق شهرآراء یعنی از سرک عمومی و دسته دیگر از دامنه کوه آسمایی بوقت عصر که هنوز دروازهها باز باشد بالای ده افغانان باغ [مهمانخانه قوماندانی کوتوالی] سوق بدهد و افراد نیم مسلح از عقب برسند.

و بطور یقین اگر کمپوندر شفاخانه خبر نمی داد، هیچ مانع متصور نبود و دست قدرت عده محدود تعلیمگاه سوار را مانع حرکت آن شیرین ساخت و از دفاع آنها دو منفعت رسید یکی آنکه برای ساعتی بچه سقو را از پیش آمدن مانع نمود، و دیگر اینکه از صدهای فیرهای تفنگ آنها تمام اهالی خبر یافتند و تا وقتی که دستههای عساکر شاهی و پولیس و توپچی بغیرهای متواتر شدت دادند، آواز تفنگهای متعلمین تعلیمگاه سوار خاموش نگشت. و جریان مقابله طرفین بحدی دهشتناک بود و عموم نواحی شش گروهی را در طرف یکساعت از این واقعه خبر داد. و ما در چهاردهی از آوازههای توپ اطلاع یافتیم که جنگ است و یا عسکری توپها را آزمایش می کنند و ساعتی بعد نزدیک به آفتاب غروب سیدمحمد باغبان وزارت امور خارجه خبر آورد که بچه سقو بالای جباخانه باغ بالا و قلعه بلند حمله آورده و تا هنوز جنگ جریان دارد و عقیده مردم در همان شام روز جمعه (۲۲) قوس همین بود که بچه سقو می خواست جباخانه را چور کرده واپس برود. و چون عساکر او را محاصره کرده اند یا دستگیر می شود و یا واپس فرار کرده، شب هنگام بطرف کهدامان می رود و احدی گمان نمی کرد که شب مقاومت بتواند.

و در آن دقائق اول محمودولی خان دروازی وکیل مقام سلطنت باعدهای از نفری قطعه ارگ در حال دویدن و تبلیغ و تحریک بعساکر در میان جاده برآمد و تظاهر کنان بطرف شهرآراء حرکت نمود و از عقب او عبدالعزیزخان بارکزائی وزیرحربیه با صاحب منصبان و مأمورین خود در جاده بطرف شهر آراء عزیمت نمود و کسانی که در ارگ بودند در وهله اول تفنگ و کارتوس بدست آورده آماده پیکار شدند. و این حرکتهای تدافعی تا شام همان روز آنقدر توانست که بچه سقو را از داخل شدن به شهرآراء مانع آمد ولی نتوانست که با عده محدود عساکر شاهی بچه سقو را از حوالی شهرآراء و ده کیپک و کوتل خیرخانه عقب براند و مردمانی که از اصل تعداد افراد موجوده رساله شاهی درانی در شهر کابل خبر نداشتند حدس می زدند که باید بیک حمله اشرار را تا کهدامان در همین یک شب عقب برانند. ولی نظر بقلبت تعداد همانکه اولین بچه سقو را در شهرآراء دفع نمودند کمال پیروزی دست داد.

و بقراری که قبلاً بیان کردیم تا این روز هم کسی اطلاع نداشت که بچه سقو نامی از امارت بر خود گرفته باشد.

روز جمعه (۲۲) قوس به شب رسید و تفنگ جنگی رو بخاموشی گذاشت و عموم ساکنان شهر و دهات

باور می‌کردند که بچهٔ سقو چون مانع را در برابر خود دید و حالا که دانست حکومت و مردم بعد از این غافل نمی‌نشینند حتماً در تاریکی شب فرار می‌کند و مردم چهاردهی که قریه‌های شان نزدیک کوه باغ‌بالا بود چون از نقشه بچهٔ سقو در امر سلطنت تا آن شب بی‌خبر بودند، باین فکر که مقصد او تاراج کردن خانه‌های متمولین قریه‌ها است. در همان شب بمحافظت قلعه‌ها و خانه‌های خود آمادگی گرفتند و نگارنده خود می‌دیدم که ساکنان قریهٔ بوقت شام یکی از دیگر باروت طلب می‌کردند و افراد متمول به دفن کردن وجه نقد و دانه‌ها و زیورات قیمتی حتی گندم و آرد و روغن اقدام می‌ورزیدند. و ملازمین سابقدار و باوفای خود را بمحافظت و پاسداری و نگاهداشتن رازهای خانه تأکید می‌کردند.

شام روز جمعه (۲۲) قوس سال ۱۳۰۷ ش مطابق اول رجب ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۵) دسمبر ۱۹۲۸ ع در ساعت رد حملهٔ اول بچهٔ سقو- عبدالعزیزخان بارکزائی وزیرحربیه به فیض‌محمدخان غندمشر^۱ رسالهٔ شاهی [ولد سکندرخان بارکزائی] هدایت داد که شب در همان منطقه شهرآراء با صد نفر عسکر مسلح که مرکب از نفری تعلیمگاه سوار و هم هشتاد نفر رسالهٔ شاهی بودند برای محافظت و ترصد حمله ناگهان بچهٔ سقو تعیین نمود و بقیهٔ نفری رسالهٔ شاهی و دسته پولیس و قطعهٔ ارگ را واپس بطرف ارگ رجعت داد که تفصیلش بعداً نوشته شده می‌آید.

و تصمیم صاحب‌منصبان درشام همان روز این بود که خطر تنها در همین شب محسوس می‌گردد و بچهٔ سقو از نزدیکی شهرآراء عقب رانده‌شد و ممکن شب یا حتماً فرار و یا در کوه‌های نزدیک معبر سمت شمالی از باعث عدم تعاقب عساکر بآنطرف سنگر بگیرد و فردا از اول صبح اساساً داخل اقدامات می‌شویم و این قدر فکر نکردند که در همین شب یک تعداد عسکر را در برج شهرآراء که بر حوالی آن منطقه حاکمیت دارد و مشرف براه عام است. بگذارند چنانچه در اواخر همین شب بچهٔ سقو خود را بآنجا رسانید. و در همین‌شام روز سردار حیات‌خان به اعلیحضرت‌شاه امان‌الله‌خان گفت که قصد حمله بچهٔ سقو فقط چور کردن جباخانه بود و امشب می‌گریزد. اما رسالهٔ شاهی که از آن دفع کرد امشب نباید تماماً در شهرآراء باشند و ارگ را باید خالی و نگذارند. یکصد و بیست نفرشاهی و قطعهٔ ارگ باید واپس در ارگ بیایند و فردا هم نروند و دیگر عساکر می‌رسد و رسالهٔ شاهی بعد ازین باید بطور قطعی در ارگ باشند تا از طرف دیگر حمله نشود.

بچهٔ سقو که در مرکز نفر داشت از اسرار نظامی در هنگام شب باو خبر رسید. پیش از آنکه عساکر شاهی بترتیبات فردا آغاز کند، قبل از دمیدن شفق دوباره بطرف شهرآراء حمله آورد و آواز تفنگ شدت گرفت و سپیدی صبح روز شنبه (۲۳) قوس ۱۳۰۷ ش مطابق (۲) رجب ۱۳۴۷ ق و موافق (۲۳) دسمبر (۱۹۲۸) ع با کثرت آواز تفنگ جلوه ظهور نمود. افراد سقوی بسرک عمومی داخل شدند و هشتاد و پنج نفر رسالهٔ شاهی که در آن شب برای محافظت معبر شهرآراء و آبادی‌های حکومتی و رعیتی مؤظف شده بودند با منتهای جدیت از پشت دیوارها و از میان جویچه‌ها و کنار خندق و پرتگاه‌های حوالی سرک بر گروه اشرا بفرهای تفنگ آغاز کردند و رسالهٔ شاهی که بقول خودشان از طلوع همان صبح روزشنبه

^۱ فیض‌محمدخان غندمشر تا ماه میزان سال ۱۳۵۰ ش حیات دارد.

(۲۳) قوس نام خودشان را مرگ گذاشتند به تحقیق که از خون خود گذشته بودند، چه هشتاد و پنج نفر مذکور در همان شب خواب راحت و صرف نان و چای را بر خود حرام دانسته بوقت تاریکی شب بطرف چپ قرارگاه شورشیان در کمین مدافعه بودند چون بچه سقو در نیمه شب در جاده عمومی شامل و از حصه آبادی‌های شهرآراء بطرف مرکز خیال پیش آمدن داشت، رساله‌شاهی (۸۵) نفر در میدان جلادت و دلوری قدم گذاشته بعقب رانی اشرار پرداختن گرفتند.

یکصد و بیست نفر رساله‌شاهی که شب در ارگ واپس خواسته شده بودند وقتی آواز تفنگ را دوباره شنیدند، خواهش کردند که ما بار دیگر بجنگ می‌رویم. اما مصلحت برین رفت که یکصد و بیست نفر قطعاً از ارگ خارج نشوند چه محافظت ارگ بدون رساله‌شاهی درانی هیچ ممکن نیست. افراد رساله‌شاهی از روی عرق و اشتراک خون و استخوان فریاد برآوردند که سردار حیات‌الله‌خان اعلیحضرت را فریب داده است.. اعلیحضرت پیشنهاد سردار مذکور را معقول دانست و از رساله‌شاهی پوزش خواست که صدق و اخلاص و دلسوزی شما بدفعات بر من معلوم شده است و لازم می‌دانم که شما که در نزد این برادر خود باشید و از هیجان و بی‌قراری منصرف شوید.

بچه سقو با چند تن اشرار خود را در برج شهرآراء که نقطه حاکم بر حوالی ساحه جنگ بود رسانید و کسانی که موجودیت و استحکام آن برج را دیده بودند انصاف می‌داند که اخراج اشرار بتوسط (۸۵) نفر رساله‌شاهی تا کدام اندازه فعالیت عسکری و از خود گذری می‌خواست اما بعد از آنکه رساله‌شاهی نفری سقوی را از محوطه شهرآراء بساعت (۸) صبح بشدت گلوله‌های تفنگ عقب راندند بطرف تیرکشی‌های برج که در تصرف بچه سقو و احتمال فیر گلوله از هر یک سوراخ آن می‌شد متوجه شدند. شیرمحمدخان فوفلزائی رساله‌شاهی به سیدمحمدخسر بره خود و دو نفر دیگر از رساله‌شاهی هدایت داد که شما هر یک بطرف سوراخ‌ها پیش از آنکه محصورین فیر کنند بشدت فیر نمائید و باصطلاح عساکر تحت آتش بگیرید. و بعد یکایک خود را به جویچه‌ها و کلکین‌های اطراف برج نزدیک کرده به فیرهای آغاز کردند و عده دیگر برای حمله بطرف برج آمادگی گرفتند.

بچه سقو به همراه تفنگ پنج تکه دورین دار (تق و دم) که در دست داشت بدهان رحمدل‌خان بارکزائی فیر کرد و گلوله از عقب سرش برآمد، فیض‌الله‌خان غندمشرشاهی با او همراه بوده و در این حال که برج مستحکم در تصرف سقویان و همه مسلح بودند حمله بردن در حقیقت خود را بمرگ تسلیم کردن بود و همان اصطلاح رساله‌شاهی که نام خود را مرگ گذاشته بودند واقعیت مطلق پیدا کرد و در آن لحظات هیجان انگیز که خواننده تاریخ این فرط جلادت را باحتمال باور خواهد کرد، از شدت مقاومت رساله‌شاهی یکنفر از اشرار که او نیز می‌خواست از بالای برج بلند ابراز جلادت فوق‌العاده بنماید، در یک لمحہ از اثر اصابت گلوله رساله‌شاهی از برنده برج بر زمین افتاد و دران دقائق از نفری‌شاهی سیدمحمد^۱

^۱ سیدمحمدخسریره شیرمحمدخان فوفلزائی از طرف شیرمحمدخان برای حمله بطرف برج تحریک شد و ناگاه بشهادت رسید. شیرمحمدخان پسر کاکای مادر علیاحضرت و از اثر نطق علیاحضرت که جوانان‌شاهی را بنام پسران کاکا و مامایم در راه از خود

و چند نفر دیگرشاهی نیز زخمی و مقتول شدند.

در این شدت جنگ صبح روز (۲۳ قوس) از طرف رسالہ شاهی به تویچی خبر داده شد که ما بوسیله تفنگ کاری ازین بیش بسر برده نمی‌توانیم و باید توپ فیر شود. زیرا تا حال چند نفر ما کشته و مجروح شدند و سود نکرد و بیک فیر توپ که خشت و کلوخ دیوار برج بهوا پرانده شد اشرار سقوی از گرد و باد فیر توپ استفاده کرده از درواز بدر شده فرار نمودند و چهل نفر اشرار سقوی اسیر و دستگیر و روز چهارشنبه (۵) جدی بامر اعلیحضرت رها شدند و از اظهارات آن دسته چهل نفری معلومات زیادی بدست آمد و در این کتاب از قول کسانی که از زبان آنها سخنان شنیده بودند در چند حصه استفاده شده است.

بچه سقو که خودش نیز در برج شهرآراء بود، از آنجا با چهار نفر دیگر بدر شده بخانه محمدابراهیم خان محمدزائی شهرآراء رفت و آنجا را سنگر گرفت و در آن دقائق مشتهای که ابراهیم خان مذکور بر بست تا مصدر حرکتی نشود.

اما فکر بچه سقو نرسید که او را در چوب و یا درخت بسته کند و تنها به بستن دست‌هایش بیکدیگر اکتفا کرد در لحظه‌ای که بچه سقو و چهار نفر همراهانش متوجه استحکام دروازه حویلی بودند. محمدابراهیم خان بالای بام آمد و افرادشاهی را که در عقب دیوار او بودند گفت برسید که پنج نفر در خانه من است.

در همین یک دقیقه بچه سقو که در عقب دروازه بود دروازه را باز کرده گریخت و چهار نفر دیگر جرئت بردن رفتن نتواسته در منزل تحتانی عمارت (تاکاپی) پنهان شدند. نفری شاهی هجوم بردند و از آنها سوال کردند که بچه سقو کدام یک از شما است؟ گفتند او در همین یک دقیقه بدر رفت. نفری شاهی قصد کردند که هر چهار نفر را در بین حویلی قتل کنند، عیال محمدابراهیم خان محمدزائی فریاد برآورد که آنها را در داخل حویلی ما نکشید که عروس من حامله است و هول می‌کنند، برون بپرید. افراد رسالہ شاهی که سخت غضبناک بودند در همان صحن حویلی چهار نفر کوهدامانی را آناً قتل کردند و بعد بگفت عیال محمدابراهیم خان از بندهای پای مقتولین گرفته از حویلی خارج ساخته در معبر عام انداختند و در همین ساعت از سقویان در برون بازار شهرآراء و در برابر دکان‌ها چون بآنها نرسید بسیار نفر کشته و سرهای شان بریده در میان خندق انداخته شدند. منصبداران جنگ شهرآراء فیض محمدخان غندمشر، محمدیونس خان غندمشر، رحمدل خان رساله دار، محمدکرم خان پوپل زئی بلوکمشر و فضل احمدخان

گذری و فداکاری بخدمت اعلیحضرت غازی خطاب فرموده بود، تن بمرگ سپرده بود، تا آنکه در برج سرطان سال ۱۳۰۹ ش، در کارنده کوهدامان در وقت بغاوت ثانی مردم شمالی خودش نیز کشته شد، افتخار عسکریت را بر خود و خسر بره خود گماهی کرد.

پوپلزئی بلوکمشر و... بودند. محمدامین خان مجددی^۱ رساله‌دارشاهی نیز در اول حاضر شد اما بلحاظی که محمدصادق خان حضرت طرفدار بچه سقو بود، نفری‌شاهی او را باین بهانه که شما پیرخانه هستید شما چطور دچار زحمت شوید و او را به شهر فرستادند.

شهداء رساله‌شاهی معرکه مشهور شهرآراء بامر اعلیحضرت شاه امان‌الله خان غازی در داخل چهاونی‌شاهی بمقابل ارگ مدفون شدند [و پدر نگارنده این کتاب که بر علاوه دیگر وظائف مؤظف تسوید این حقائق بود] حکایت کرد که در وقت دفن اجساد شهداء خود حاضر بودم و در همان وقت شب اعلیحضرت می‌گریست و می‌فرمود سلطنت با استقلال من بخون همین گونه شهداء استحکام گرفت و شما بیاد داشته باشید که سال آینده در معبر شهرآراء منار شهدا و هم بالای مرقد شان عمارت مجلل برپا می‌کنم.

بچه سقو از برج و حوالی شهرآراء در حصه نه‌برجه [قلعه سیدمحمدجعفر لشکرنویس‌باشی عهدشاه‌شجاع] استحکام گرفت. وزارت حربیه ازینکه آمادگی ترتیبات فوری در شب اول حمله اشراش شمالی را نداشت بوقت شام روز جمعه (۲۲) قوس طوری سخن راند که یعنی روز رخصتی عمومی بود و مردم متیقن شدند که سر از فردا روزشنبه دست با اقدامات اساسی خواهند زد و اهالی شهر و شش‌کروهی انتظار داشتند که از صبح روزشنبه (۲۳) قوس نیروی فوق‌العاده عسکری بکار خواهد رفت. پس از آنکه معلوم شد بجز همان دو صد نفر رساله‌شاهی هیچ قدرت تدافعی دیگر عسکری و یا تدبیری از جانب صاحب‌منصبان ساخته نیست، بذرایبی که موجود بود بر اطمینان سقو افزود و خصوصاً که دانستند عده رساله‌شاهی واپس بمحافظت ارگ خواسته شدند کاملاً خاطر جمع شدند و به بچه سقو دانانده شد که در همین شب اول حمله وزارت حربیه از شام تا صبح تمام قدرت خود را بکار برد و بالآخر همان عده عسکری که فدائیان اعلیحضرت بودند خود را بمحاذ در خط مدافعه رسانیدند و لشکر نو وارد ایله جاری جنگ نمی‌کنند و نه لیاقت و ورزیدگی کردن را دارند.

سقویان در همین روزشنبه (۲۳) قوس از تعصب کشتگان خود مکتب شهرآراء نزدیک‌خانه اعتمادالدوله و خانه‌های شهرآراء و برکی را که با افراد رساله‌شاهی همکاری و راهنمایی می‌کردند چور و تاراج کردند و سامان مکتب را برهم زدند و نسبت بروز گذشته بیشتر قوت و جرئت یافتند.

افراد یله‌گرد شهر کابل قفس کبک و طنبور بدست چند نفر یکی بطرف کوه ده‌افغانان و دیگر براه طرف ولایت بجانب شهرآراء در پیش می‌رفتند و باخنده می‌گفتند ما سیر جنگ می‌رویم و در شش‌کروهی آوازه بود که بچه سقو شب فرار کرد و این فی‌رهای تفنگ از جانب گزومه‌ها و تهانه‌دارها است. و بعد از ساعت ده بجه که حقیقت نمایان شد، بچه سقو واپس در نه‌برجه استحکام گرفت. همگان مشوش و ارباب‌خبرتی می‌گفتند که اگر امروز تا حوالی عصر بچه سقو از کوتل خیرخانه و حتی قلعه مرادبیگ عقب رانده نشود آرام ماندن مردم کابل دشوار است. زیرا که دزدمشریان شش‌کروهی یا بدسته بچه سقو

^۱ محمدامین خان مجددی مشهور به آقا کرنیل [خسر حضرت شیخ محمدابراهیم مجددی شیرپاچا جان] و پدرمحمد اشرف‌خان مجددی است.

متوصل می‌شوند و یا خود منفرداً دست به دزدی و آدم‌کشی می‌زنند و خصوصاً اگر محبوسین رها شوند انقلاب بزرگ نمایان می‌گردد.

به ساعت یک بعد از ظهر روز مذکور معلمین و متعلمین مکتب رضابیک خواستند از حصه قول آبچکان در مقابل اشترار داخل محاربه شوند. یکنفر معلم زخمی شد و او را بر پشت برداشته و به شفاخانه بردند. در این روز محمدیونس خان محمدزائی غندمشرشاهی در جنگ شهرآراء فورم‌های یخن خود را کنده از بیم سقویان در زیر خاک پنهان کرد و نفری رساله‌شاهی را گفت: مرا هوش کنید که اگر من کشته شدم شما شکست می‌کنید. غلام دستگیرخان قلعه‌بیگی خبر شد و او را مورد طعن قرار داد و گفت از تو کرده من کته و چاق هستم و بالای اسپ سوار می‌گردم اشترار مرا زودتر می‌کشند و تو چرا اینقدر وارخطا شده‌ی. وقتی این خبر بحضور اعلیحضرت عرض شد اعلیحضرت در حالی که از گزارش روز سخت ناآرام و غضب ناک بود، بی‌اختیار خندید.

و در همین روزشنبه (۲۳) قوس عبدالعزیزخان وزیرحریبه به هر طرف‌شتابان قدم می‌گذاشت و میگزین ارگ را گشوده به عساکر قومی، احمدزائی منگلی و زیری هزاره و اهالی شهر کابل تفنگ کارتوس توزیع می‌نمود.

و در همین ساعات در چهارراهی سرک کافه ولی [جاده‌شاهی مقابل سینما کابل و هتل کابل حالیه] یکنفر زخمی شد و حدس می‌زدند که این گلوله از کوه آسامایی که آنجا نفر قومی احمدزائی و منگلی و عساکر محافظ ماشین‌خانه قرار دارند، اصابت کرده.

بعد از ظهر بچه‌ سقو فقط بقدر یک ساعت از جنگ دست گرفت. دکانداران شهر کابل باین فکر که مبادا بچه‌ سقو امروز شام و یا فردا روز یکشنبه (۲۴) قوس بجانب شهر حمله بیارد، به تخلیه دکان‌های خود اقدام کردند. مال‌های قیمت‌دار خود را بر پشت حمل‌ها بخانه‌های خود می‌رسانیدند. بوقت‌شام باز فیرهای تفنگ که در طول روز بدون از یک ساعت بکثرت ادامه داشت رو بخاموشی گذاشت و عساکر گمان می‌کردند که سقویان بجای دیگر استحکام می‌گیرند شب رسید و از موفقیت حکومت تعبیر می‌گردید. چه فیرهای توپ ماشیندار و تفنگ ادامه داشت اما از عدم پیشرفت عساکر طبقه‌ عوام متعجب می‌شدند و هر فرد صدا می‌کرد برای خدا یک دزد چه است که در یک شب‌اروز عسکر حکومت آنرا شکست ساخته نمی‌تواند.

و افراد منور می‌گفتند دزدی که یک شب و دو روز در برابر توپ، تفنگ، ماشیندار، غرابین و مترالیوز و طیاره مقاومت می‌کند عاری از قوت نیست و معلوم شود که کدام قدرت از وی دستیار و تقویت می‌کند.

و در همین روزشنبه (۲۳) قوس لین برق جبل‌السراج قطع شد و در ساعت شام که مردم شهر کابل می‌خواستند چراغ‌های منازل را روشن کنند دیدند برق وجود ندارد و بیشتر بر اسباب پریشانی و سراسیمگی شهریان افزود.

و اینکه لین تلیفون جبل السراج به همراه سیم‌های برق آنجا بالای یک پایه تا شهر کابل امتداد یافته بود آن نیز در همین روز توسط نفری سیدحسین قطع گردید و مخابرات احمدعلی‌خان رئیس تنظیمیه که تا ساعت ده روز مذکور ادامه داشت آن نیز منقطع و حکومت را از اوضاع قلعه بندی جبل السراج بی‌خبر گردانید.

و چون عموم اهالی در روز گذشته جمعه ۲۲ (قوس) از عهدشکنی بچه سقو حرف می‌زدند که او به قرآن کریم با حکومت عهد کرد و چطور مسلمان است که عهد خود را شکستاده اقدام به جنگ نمود و این راز مثلی که کدام آله مخصوص مخابره موجود باشد فردای آن یعنی در همین روزشنبه ۲۳) قوس خبری باین مضمون بجواب حدس اهالی انتشار گرفت که بچه سقو می‌گوید: «باعث عهدشکنی من با امان‌الله‌خان این شد که من سرای‌خواجه برای امان‌الله‌خان بذریعه تلیفون گفتم: من احمدعلی رئیس تنظیمیه هستم و از جبل السراج حرف می‌زنم، حبیب‌الله را دستگیر کرده ام و منتظر امر اعلیحضرت می‌باشم.

امان‌الله‌خان گفت فوراً او را مشت بسته بکابل بیاورید. پس از استماع این سخن دانستم که امان‌الله‌خان مرا زنده گذاشتنی نیست و ترک عهد کردم این مخابره قطعاً حقیقت نداشت زیرا اعلیحضرت امان‌الله در مکاتیب سیاسی و تلیفون سیاسی تا وقتی که رمز مخصوص افاده طرفین نمی‌شد بر موضوع اهمیت قائل نمی‌گشت و راز دولت را هرگز افشاء نمی‌کرد و اما طرفداران بچه سقو برای تبرئه او که باید در نزد عموم بنام عهدشکن معروف و محسوب نشود این حکایت جعلی را در همان شب از خودساخته در میان مردم شائع کردن گرفتند. تا اهالی بچه سقو را به بدعهدی و عدم پابندی به دیانت منسوب و متهم نمایند

مختصر سوانح و تقرر سیدحسین به وزارت حربیه و نیابت سلطنت

و مراسم مشایعت آن از داخل ارگ تا وزارت حربیه

پیش از آنکه براصل موضوع وارد شویم، می‌خواهم شرحی از حالات اولی سیدحسین دزد چهاربیکاری را از نظر خواننده کتاب: [بگذرانم]

سید حسین ولد نیازالله چهاربیکاری قوم تاجک و از طرف مادر سید بود. پدرش در سفر حج وفات یافت و چون بسویۀ زندگانی مردم غریب قدری توانگر بود، پسرش بعد فوت پدر بی‌سرپرست ماند و جوان بدفعال، مرغ‌باز، قمارباز و زانی بار آمد و توانایی موروث پدر را به یله‌خرچی و بداخلاقی صرف کردن گرفت. و در وقتی که امیرمحمد چهاربیکاری میرآب آنجا مقرر می‌شد، سیدحسین داوطلب این کار گردید و تا آنکه کار هر دو نفر بمخاصمه کشیده بنای زد و خورد نمودند. اهالی چهاربیکار از بداخلاقی و مخالفت زورآوارانه سیدحسین پسر حاجی نیاز در برابرشخص صالح مورد نظرشان بد برده بحکومت اطلاع داده و او را با معایبی که داشت معرفی کردند.

حاکم چهاربیکار که دانست سیدحسین‌شخص دزد و جانی و شیر است، او را حبس نمود. و در محبس نیز به افعال بچه بازی و مرغ بازی و قمار بازی اقدام کرد تا آنکه وقتی مبلغ زیادی را در قمار کماهی کرد و

حاکم وجوه حرام او را ضبط و تصرف نمود تا مانع افعال بدش گردد. و بعد طی مدت حبس شهر کابل و چهاردهی رفت و آمد نمود و در چنداول کابل و هم در مرادخانی آشنایان پیدا کرد و میرزا غلام قادر غزنوی سابق سرمنشی حضور که در چنداول کابل توطن داشت از همان وقت با سیدحسین دزد چهاریکاری معرفت و خصوصیت پیدا کرده بود. سیدحسین و بچه سقو بنام پهلوانی کردن نیز چنداول میرفتند.

سیدحسین در مرادخانی در خانه غضب مسگر و در چهاردهی در خانه سردارخان دزد ساکن گلخانه متصل مهتاب قلعه اقامت می گرفت و سید معصوم دزد ساکن قریه انچی نیز در همین وقت باسید حسین دزد چهاریکاری آشنا شده بود.

سید حسین تا آن وقتی که از تمول پدر و بعد از مدرک دزدی از وجه نقد بهره مند بود غضب مسگر او را به بهانه دکانداری در مرادخانی کابل بجای خود نگاهداشته تشویق بدوستی و رفاقت می نمود تا بنام شراکت از سرمایه اش مستفید شود.

چون سیدحسین در نزد مردم چهاریکار بطور ثابت دزد و بدکار معرفی شده بود در وقتی که حکومت فهرست دزدان شمالی را تحت ترتیب داشت، مردم چهاریکار نام سیدحسین پسر نیاز و رحیم شاه و مومن شاه را در جمله دزدان قلمداد نمودند. در ماه ثور سال ۱۳۰۷ ش وقتی که محمدا مان خان حاکم اعلی شمالی گردید هر سه نفر دزد مذکور را به میمنه فرار نمود و به شاه عبدالحمیدخان حاکم اعلی آنجا خبر داد که آنها را محبوس و یا بقید نظر بگیرد تا باز به چهاریکار عودت نتوانند. شاه عبدالحمیدخان هر سه نفر را به سیاه چاه محبوس نمود و در همان ایام که حبیب الله بچه سقو به عمل سرقت و آدم کشی شدت داد، بقرار مسموع محمدرضا بندی بان در میمنه سیدحسین و دو نفر رفیقش را از مجلس برآورد و یک میل تفنگ نیز به سیدحسین عطا کرد و به حکومت اطلاع داد که دزدان چهاریکاری از زندان فرار کردند.

چون شاه عبدالحمیدخان حاکم اعلی میمنه خواهرزاده محمدولی خان وکیل مقام سلطنت و هم او خودش از مردم درواز بود، خدا داناست که در مورد استخلاص دزدان مذکور کدام رمزی بوی رسیده بود و یا اینکه واقعاً دزدان فرار نموده بود. در همه حال حیثی که به چهاریکار بازگشت نمودند سیدحسین بطور خفیه از میمنه وارد چهاریکار شد و درخانه خسرش عبدالنبی یکنفر دهقان چهاریکاری می گذرانید و با رفقای خود مصلحت نمود تا وقتی که امیرمحمد میراب زنده بماند من در چهاریکار به راحت بسر برده نمی توانم و همین شخص است که مرا به حبس و فرار دچار ساخت و اکنون باز به بلای حکومت سخت می نماید و در شبی که می خواست امیرمحمد چهاریکاری دشمن سابق را بکشد او را نیافت و فتح محمد و فقیرمحمد دو برادرش را بکشت و ولوله زیاد تولید کرد و اهالی از بازگشت سیدحسین پسر نیازالله اطلاع یافتند و می گفتند اگر حاکم اعلی میمنه او را رها نکرده باشد چطور می توانست از محبس برآمده و با این سهولت وارد چهاریکار و مرتکب قتل دو نفر می گردید. امیرمحمد مدعی سیدحسین و اهالی چهاریکار آنآ به محمدا مان خان حاکم اعلی سمت شمالی از ورود سیدحسین اطلاع دادند. حاکم اعلی از این وضعیت سخت متوحش و دچار تشویش گردید. و بشدت تمام در پی دستگیری او برآمد. سیدحسین از بیم آنکه

از محبس گریخته و هم دو نفر را در یک شب بقتل رسانده دیگر پناه گاهی بخود نیافته به دهاره بچه سقو شامل شد و این آوازه بقدر جاندار بود که در همان ایام شدت شرارت بچه سقو [ماه اسد و سنبله سال ۱۳۰۷ ش] تمام اهالی کابل و شش گروهی اطلاع یافته می گفتند هردو دزد مشهور که تا حال علیحده سرقت می کردند از این یک هفته با همدیگر پیوست شدند و یکی از رفقای سیدحسین باز میر نام داشت که به حکم فیصله محکمه شرعی و بامر محمدامان خان حاکم اعلی شمالی در همان ایام بجرم سرقت پوست قره قلی [قافله ترکستان] در چهاریکار اعدام شد.

سید حسین که قبلاً از طرف ملک چغل^۱ حمایت می شد، پس از آنکه بدهاره بچه سقو شریک شد چون بآن دزد مشهور تسلیم گردید، محمد محسن قریه کلکان نیز از سیدحسین حمایت کردن گرفت.

در ایامی که بچه سقو قصد حمله بجانب [[کابل]] نمود، سیدحسین به جمع آوری لشکر و سیورسات در چهاریکار و هم باخراج احمدعلیخان لودین از قلعه جبل السراج مصروف بود و چنانکه بنفع بچه سقو موفق شد.

حینی که بچه سقو [[کابل]] را تصرف نمود، سیدحسین بالای اسپ سفید سوار در دفعه اول تا بازار ده افغانان و بعداً در عموم بازارهای چنداول بغرض حفظ امنیت و جلوگیری از دستبرد سقویان گردش نمود و میرزا غلام قادر سرمنشی سابق ساکن چنداول و یکعده دیگر از دفتریان و اهل کسبه چنداول و مرادخانی از همین وقت بخدمت او پیوستند. سیدحسین در ظرف پنج روز یعنی پیش از اعلان هیأت وزراء سقو در زیر گنبد نقاره خانه متصل بازار ارگ کوتوالی و توقیف خانه در میان رواق نشسته و میرزا غلام قادر غزنوی سرمنشی و دیگر دفتریان قزلباش بامر او احکام می نوشتند و نفرها را برای ضبط و تاراج خانها و جلب افراد مورد اشتباه سقویان می فرستادند و در جبه احکام عبارت [حسب الامر حضور انوروالا آقا صاحب] می نوشتند و این عبارت مخصوص همان یک هفته بود.

روز پنجشنبه (۴) دلو سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۱۳) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۲۴) جنوری ۱۹۲۹ ع که هیأت وزراء بچه سقو اعلان شد، سیدحسین دزد چهاریکاری وزیرحربیه و نائب السلطنه منتخب گردید و روزشنبه (۶) دلو بچه سقو مصمم شد که خودشخصاً سیدحسین دزد چهاریکاری را در تالار وزارت حرب واقع قومی باغ [متصل پل محمودخان] برده بر کرسی وزارت حرب و بالقب نائب السلطنه بنشانند و به ساعت (۱۰) صبح روز مذکور مطابق (۱۵) شعبان ۱۳۴۷ ق و مساوی (۲۶) جنوری ۱۹۲۹ ع از داخل ارگ بسوار موتر سرباز بعزم ورود وزارت حربیه از دروازه شرقی ارگ روان شدند و جم غفیری از لشکریان سقو و تماشاچیان شهر کابل بدو طرف جاده بین ارگ و عمارت وزارت حربیه این آوازه عجیب را شنیده

^۱ ملک چغل در وقت حکمرانی بچه سقو حاکم کلان شمالی مقرر شده بود و ملحوظ ترقی او همانا حمایت از سیدحسین بود.

اجتماع کرده بودند و تا اندازه‌ای که بین جاده از کثرت لشکر پی‌پا و سر سقو و تماشاچیان و عابریں مسدود گردید.

و در همین هیاهو و اجتماع مردم، موتر نمایان شد و بچہ سقو و سیدحسین در چوکی دوم موتر پهلوی هم نشستہ و در پهلوی موتران شخص بپا استاده به لہجہ مخصوص کهدامانی بمردم ابلاغ می‌کند: بیادرها راه بتین، راه بتین.

چون نفرها پیش روی موتر را مسدود ساخته و کهدامانی‌ها از دو طرف موتر بهم صافحه و دست بوسی و کلمات مبارک باشد آغاز می‌کردند، موتران منحرف می‌گردید، و همان‌شخص استاده جهر می‌زد کج نشین، کج نشین، راه رهایلاکنین، خیر به بینین، خیر به بینین راه بتین و این صداها برای آن بود که اهالی سقوی اطراف موتر را با شوق و شعف زیاد احاطه می‌کردند و تا اندازه‌ای که موتران راه نمی‌دید و موتر بدفعات بطرف جوی متصل جاده متمائل می‌گشت. جهرچی بچہ سقو به قطعہ تشریفات که همه پوستینچه و برزو و سگی به تن داشتند بآن کلمات مضحک عامیانه پیوسته ابلاغ می‌کرد و مردم کابل در همان روز تا شام می‌خندیدند.

بچہ سقو بعد آن تشریفات که سیدحسین را در کرسی وزارت حرب نشانید واپس بوقت ظهر بطرف ارگ معاودت نمود و سیدحسین از همین روز رسماً به حکمرانی آغاز نمود و تفصیلش در سائر قسمت‌های این کتاب نوشته شده می‌آید.

جلب شدن نظام‌الدین خان و کیلی فوفلزائی در نزد سید حسین چهاریکاری و ملک محسن محسن کلکانی

در هفته اول استقرار سیدحسین چهاریکاری بوزارت حربیه و نیابت سلطنت بچہ سقو، مصادف به دهه اول ماه دلو ۱۳۰۷ ش مطابق اواسط شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق دهه سوم جنوری ۱۹۲۹ ع، سه نفر محصل در قلعه دیوان‌بیگی واقع خالصه وکیل‌الدوله چهاردهی کابل وارد شده، رقعہ سردفتر حضور سیدحسین را ارائه کردند و نوشته بود: «عالیجاه نظام‌الدین خان از کارداران سابق شما برای یکمرتبه بوزارت حربیه حاضر شده به سوالات حکومت جواب بگوئید فقط.»

نظام‌الدین خان گفت: حیثی که وارد تالار وزارت حربیه شدم یکنفر محرر دفتر که غالباً از مردم قزلباشیہ چنداول بنظر می‌آمد مرا شناخت و داخل مکالمه شد و به هدایت یکنفر صاحب‌منصب سقوی مرا در نزد سیدحسین برد و گفت نظام‌الدین خان رئیس از کارداران معتبر سابقه که شما خواسته بودید همین شخص است.

نظام‌الدین خان حکایت کرد در موقعی که وارد سالون شدم دیدم که یک عدد میز و یک پایه چوکی مجلل موجود است و سیدحسین در آن تکیه دارد و معتبرین حضور او به شمول میرزا غلام‌قادر غزنوی سرمنشی بالای فرش‌قالین در اطراف خانه نشستہ اند و تفنگ داران در حصہ مدخل دروازه و دهلیز بکثرت استاده انتظار صدور اوامر سیدحسین را می‌برند.

سید حسین گفت: من می‌خواهم این شخص را پوره بشناسم.

نظام‌الدین خان گفت وقتی وارد مجلس شدم میرزا غلام‌قادر معلم خصوصی و سرمنشی سیدحسین که سابق سرمنشی حضور اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بود مرا دید و چشم خود را پایان انداخته تغافل نمود و در مقابل این سؤال سیدحسین متوجه بودم که ممکن همین شخص بروی سوابق‌شناسائی دربار معرفی خواهد کرد. مذکور قطعاً خاموش و یکنفر ریش زرد از جا برخاسته گفت اگر اجازه صاحب باشد این شخص را من معرفی می‌کنم و بعد بطوری مفصل حرف زد که خیال کردم در طول عمر با من یکجا بوده است. در حالی که من او را قطعاً نمی‌شناختم و در پایان کلمات او بطرف چهره و خصوصاً هر دو لب سیدحسین نگران شدم که خواهد گفت این شخص حبس و یا چوب بسیار زده شود و یا جای‌دانش ضبط گردد. ولی همان شخص دزد بی‌سواد برعکس پندار اهل مجلس و خودم گفت: ما را به خوبی و قومی و رفاقت و عزت و رتبه کسی کاری نیست، ما فقط بدوکس کار داریم یکی اینکه بروی ما زده باشد و دوم اینکه پول دولت را بجیب خود انداخته عیش و عشرت کرده باشد و بعد این جملات خودم را مخاطب ساخته گفت: برادر کار شما به والی صاحب تعلق دارد و کیفیت از این قرار است که والی برای ما فهرست روان کرده و گفته است که من لشکر ندارم که به پشت در هرکس به هرجا روانه کنم و لذا از روی فهرست اسامی را جلب نموده به ولایت بفرستید و اینک یکنفر دیگر را نیز باشما همراه می‌سازم تا نزد والی صاحب رفته حسابات خود را فیصله کنید و هر سوالی که دارد جواب بگوئید.

و بعد از آن به همراه چهار نفر سپاهی مسلح سقوی در جای سردار عنایت‌الله‌خان معین‌السلطنه سابق که این وقت مقام ولایت سقوی بود در نزد ملک محسن کلکانی والی واردشدم و گفت ملک محسن در هوای سرد ماه دلو پیراهن و زیر جامه سان سفید نو دربر و شال حاشیه سرخ بچه گانه در گرد شانه و دستار مشهدی گل سنگ بر سر، دو دوشک پر پنبه رویه مخمل را سر بسر بزیر پا گذاشته و عقب سرش سه عدد بالش دارای پوش‌های مخمل ابریشمین مانند آنکه برسم مردمان دهات وقت نکاحش باشد، تکیه بر خواب نشسته و بکمال طمطراق حرف می‌زند و به پیش روش منقل بزرگ پر آتش گذاشته و تفنگ داران در داخل و خارج اتاق استاده و چند نفر دزد معتبر در پایان اتاق بحیث مجلسیان و بلی صاحب گویان زانو زده اند.

ملک محسن از زبان سردفتر خود مرا شناخت و در پیش خواست و گفت: یک لک ریّه حکومت را بقرار حساب خورده‌یی یا اصل ریّه را بحضور آورده حساب کرده بسپار و یا صورت حساب خود را تیار کرده بیار و اگر گپ مره نشنیدی حکومت می‌داند و تو.

نظام‌الدین خان گفت اصل بودجه ما یک لک افغانی منظور شده بود اما تا حال آنرا از خزانه اخذ نکرده ایم. و صورت حساب خود را و هم تصدیق وزارت مالیه و خزانه را آورده می‌سپارم که این مبلغ هنوز اخذ نشده و هم وظیفه نیابت رئیس اعلی کلوب جدیدالتأسیس را که خود داشتم لائحه آنرا مرتب کرده بحکومت سپردم و هنوز تحت سنجش بود، و بودجه مصارف و معاشات آن تعیین نگشته بود که در این مورد نیز تصدیق وزارت مالیه و خزانه را حاضر خواهم ساخت و اینکه در مرور دو ماه بامر مقام

سلطنت از وظائف سریاور ملکی حضور نیز واری می نمودم بامضا و مهر من کدام مبلغی بصرف نرسید و دفاتر حضور پابرجا شاهد است.

ملک محسن گفت: دلائل بسیار داری، مگر فقط همین یک گپت مرا قانع ساخت که گفت تصدیق وزارت مالیه را برت می آرم. برو صورت حساب و تصدیق ره بیار و اگر ناوردی معلوم دار جواب ده هستی. نظام الدین خان یک هفته مهلت خواسته و او منظور نمود.

نظام الدین خان گفت در ضمن مکالمه بطرف چهره و عمرش متوجه شدم دیدم که از لاغری و ضعف پیری، گردنش دارای خطوط چهارخانه و تارهای ریش زردگونش یک سفید و پوز و قواره و چشمان سرخ گون رگ دارش بگرگ شباهت دارد و روی هم رفته عمرش در مرحله شصت بنظر می رسد.

بعد آنکه بکومک مدیرها و دفترداران محاسبه و تحریرات ریاست شرکت حفظ میوه و قندسازی جلال آباد و اداره کلوب و یآوری حضور صورت حسابات را مرتب کرده و هم تصدیق میرزا غلام مجتبی خان چغتایی وکیل مقام وزارت مالیه را حاصل کردم، دوباره نزد ملک محسن والی رفتم مذکور توسط سردفتر خود علم آوری نموده اسباب قناعتش را حاصل کرد و گفت: «حالا رخصت هستی و اما بشرطی که از وطن بجایی نروید که اگر بنامت چیزی از حسابات ماضیه پیدا شد مانند این بار جواب مره بگویی»

پس از مرخص شدن تا ماه سرطان سال ۱۳۰۸ ش دگر باره محصلان سقوی بروی همچو مسائل نیامدند.

اغتشاش بچہ سقو از نظر صوفی عبدالحق بیتاب ملک الشعراء

صوفی عبدالحق بیتاب ملک الشعراء که بتاريخ بیست حوت سال ۱۳۴۷ ش بعمر (۸۳) در کابل وفات یافت در اثر سفارش مقام دارالتحریرشاهی و خواهش دوستانه استاد خلیل الله خلیلی و فامیل آن متوفی روز شنبه (۱۹) جدی (۱۳۴۹ ش مطابق (۱۳) ذیقعدة الحرام ۱۳۹۰ ق در کارته پروان در منزل عبدالواحدخان برادر بیتاب مرحوم حینی که مصروف خطاطی لوح مزار استاد بیتاب بودم، عبدالواحدخان مذکور ضمن اظهار حقائق زندگانی ملک الشعراء بیتاب از بعضی قطعات و مسدسات خصوصی مرحوم متذکر شده بمن ارائه نمود و برای اینکه استاد بیتاب در سال انقلاب سقو بعمر (۴۱) و در کابل حاضر و دارای عقل سلیم و هم شخص بی غرض و حق بین بود هشت بند از یک مسدس او را عیناً درج تاریخ می نمایم:

شنبه اول عقرب ۱۳۰۸ ش

باز شد باب تمدن دور وحشت درگذشت جلوه کرد ایام خوش هنگام زحمت درگذشت کز وجودش افتخار ملت افغان بود بود دزد رهزنی بی بهره از عقل و شعور قتل انسان بود آسان پیش او را قتل مور هم باین تقریب گویم نایب چنگیز بود بلکه این فکر محال اندر خیال او نبود تخت و تاج پادشاهی ملک و مال او نبود زین سبب شد کامیاب آن مایه شر و نفاق محو استقلال ما می خواستند از روی کین بجهت سقو و یعنی خائن دین مبین بر هواخواهان بی وجدان بی ایمان او خادم دین گر لقب ماندند حبیب الله را نشر اگر دادند بیت نعمت الله شاه را خالی از اغراض نفس مردم دنیا نبود کرد تأثیر عجائب مردم جهال را بی هواخواه یافتم بیچاره استقلال را گوهرکان شرافت صاحب وجدان رسید برخلاف سلطنت تحریک ملت کرده است تا قیامت به هر خود تحصیل لعنت کرده است یا الهی در دو عالم باد روی شان سیاه از برای دشمن ما کس چنین خدمت نکرد با معین السلطنه آخر چرا بیعت نکرد

عاشق بریادی ما آن خبیث روسیاه هم
ز حب سلطنت گردید باغی از دوشاه

شکر الله دوستداران عصر کلفت درگذشت عهد عشرت آمد و وقت فلاکت درگذشت اینهمه از همت شاه وطنخواهان بود اینکه می گفتند کرده نایب مهدی ظهور از ترحم بی نصیب و از وفا بسیار دور سخت از سنگین دلی ها ظالم و خونریزی بود شهر کابل را گرفتن از کمال او نبود ترکتازی ها در این میدان مجال او نبود دیگران کردند با او در خیانت اتفاق دشمنان ملک ما بودند عمری در کمین بهر این خدمت مهیا شد برای شان معین لعنت حق بر وی و هم بر طرفدار او بد اگر گفتند شاه ترقی خواه را نایب مهدی اگر خواندند آن گمراه را اینهمه غیر از پروپاگند دشمن ها نبود نایب مهدی لقب شد تا خردجال را تا مژه برهم زدم دیدم دگرگون حال را تا بدادش از فرانسه حامی افغان رسید در بنای انقلاب آنکس که شرکت کرده است دولت ما را دچار صد فلاکت کرده است ظالمان کردند ملک و ملت مارا تباه هیچ سگ مانند او توهین یک ملت نکرد از هوای نفس اگر بدعت سر بدعت نکرد

هدایت بجهت سقو به اداره طبخی حضور

وقتی که بجهت سقو داخل ارگ گردید، فردا صبح روزشنبه (۲۹) جدی ۱۳۰۷ ش به طباخان و شربنی پزان ارگ دستور داد که برای من خوراک های لاتی گری و چیزهای مردار کافر را پخته نکنید. فقط پلو پاک و صاف باشد وزیر آن کوله های گوشت گوسفند چاق فراوان و برای خودم و عسکرم که رفیق های من اند یک نوع پلو چرب خوب بپزید که فرق نداشته باشد.

آداب نان خوردن

در وقت صرف طعام امیر و سپاهی در یک سالون بالای دسترخوانها بصرف طعام آغاز کردند. و به زینه‌های قصر گلخانه و برج شمالی و دلکشا برنج و استخوان فرو ریخته و کسی را قدرت جمع کردن آن نبود و در چند شب اول بعد از صرف نان و میوه بعضی از کوهدامانی‌ها دست را بگوش گرفته می‌خواندند و از بس بی قید بودند بحقارت خود ندانسته می‌گفتند:

شمالک میزنه با گوش خرگوش به گلخانه درآمد پوستکی پوش

و یک یک نفر از آنها بنوبت به همراه تفنگ و سیلابه می‌رقصید.

و بعد از چند شب و روز شیرجان وزیردربار و چند نفر دیگر از درباریان سقو که اشخاص متمدن و منور بودند از این وضعیت جلوگیری نمودند و آهسته آهسته فکر بچه سقو و اهل دربار او را بامور مدنیت آشنا گردانیدند و سقویان را از آن حرکات مانع آمدند. و بعد از چند روز که یک نواخت یخنی پلو وارد دربار می‌شد، شیرجان خواهش کرد که گوشت گوسفند و سبزی‌های وطنی و گوشت مرغ که همه پاک و طیب اند یک یک طعام دیگر نیز برای حضور امیرصاحب پخته کنید.

وقتی بچه سقو آنهمه طعام‌های لذیذ را صرف نمود گفت اینها همه حلال است باید هر روز پخته شود و همین خوردنی‌ها بود که لاتی‌ها را مزه داده مست ساخته بود.

محکوم‌شدن محمدامان‌خان حاکم اعلی شمالی به اعدام از طرف سیدحسین

بانتقام خون بازمیر دزد و سبب رهایی آن از قتل و حبس

از قضایای مشهور روزهای اول دوره حکومت سقوی در شهر کابل صدور حکم اعدام محمدامان‌خان حاکم اعلی سمت شمالی است. محمدامان‌خان در دوره سراجیه سررشته‌دار دفتر اسناد سیاسی دول خارجی و بعد ناظم تعمیر قصر دلکشا و در اوائل جلوس اعلیحضرت شاه امان‌الله‌خان غازی چند روز صندوق‌دار خاص و از تاریخ روز پنجشنبه ۱۲۹۸ ش مطابق (۲۳) رجب ۱۳۳۷ ق بحکومت ریزه‌کوهستان مقرر گردید.

چون در ظرف پنج ماه خدمت خوبی نمود، در برج سنبله سال مذکور حکومت پنجشیر نیز در تحت اداره اش قرار گرفت و روز (۲۱) اسد سال ۱۲۹۹ ش مطابق... بحکومت مهاجرین هندی مقرر گردید و روز (۲۲) قوس سال ۱۳۰۰ ش حاکم کلان غزنی و روز (۸) ثور سال ۱۳۰۲ ش اعلی بدخشان و در برج سنبله سال ۱۳۰۳ ش حاکم کلان هزاره‌جات تقرر حاصل کرد.

بعد عزیمت اعلیحضرت شاه امان‌الله‌خان غازی عقرب ۱۳۰۶ ش به سفر اروپا، محمدولی‌خان دروازی چون وکیل مقام سلطنت تعیین شد، شاه عبدالحمیدخان دروازی خواهرزاده خود را که حاکم اعلی شمالی بود در بهار سال ۱۳۰۷ ش از آنجا تبدیلاً بحکومت اعلی میمنه مقرر و محمدامان‌خان حاکم کلان هزاره‌جات را بعوض او از تاریخ روز چهارشنبه (۱۳) ثور سال مذکور مطابق... بحکومت اعلی شمالی

برقرار ساخت و در گوشه فرمان (بامر اعلیحضرت غازی محمدولی) امضا کرد. وکیل مقام سلطنت به محمدامان خان گفت شما زمانی به کوهستان نجراب و پنجشیر حکومت کرده اید و از گذاره شما مردم شمالی رضایت دارند و بنا بر بلدیت و حسن گذاره سابق شما ممکن در این بار هم حکومت آن سمت را از همه بهتر انجام بدهید. محمدولی خان وکیل که در حقیقت اوضاع شمالی را مختل و خواهرزاده خود شاه عبدالحمید را از مسؤولیت‌های آینده برکنار و در نقطه آرام و پر منفعت فرستاد می‌خواست محمدامان خان را که شخص معصوم و عاری از مفاسد بود در لحاف بیماری بپجانید.

محمدامان خان که از سابق اوضاع آن سمت را از لحاظ کثرت دزدان بی‌امن می‌دانست بدل خوش نشد و اما از فرمان‌شاهی که بامر اعلیحضرت غازی توشیح یافته بود، نتوانست سر بتابد.

در وقت ظهور غائله سمت مشرقی (۲۰ عقرب سال ۱۳۰۷ ش) حکومت لازم دانست که برای برقرار ساختن امنیت در مشرقی لشکر قومی از مربوطات کابل احضار نماید و به محمدامان خان حاکم اعلی شمالی خبر داده شد که از ولایت خود لشکر قومی بزودی فراهم آورده بوزارت حربیه بفرستد. و در طول هفت ماه گذشته یک تعداد دزدان شریر را محبوس و عده‌ای را بشمول سیدحسین چهاریکاری بقرار سجن محکوم بفرار میمنه نمود.

حبیب‌الله بچه سقو که تا آن وقت اغلب بنام دزد کوه‌دامان شناخته می‌گردید بدست نیامده بود و بالای عابرین و عساکر حمله می‌کرد و در همین وقت که حاکم چهاریکار [غلام‌غوٹ خان بارکزائی] و چند تن سپاه به قتل رسید. احمدعلی خان لودین که از تاریخ اول عقرب ۱۳۰۷ ش رئیس بلدیه و فردای آنروز بصفت رئیس هیأت تنظیمیه سمت شمالی مقرر و دو روز بعد وارد جبل‌السراج گردید، امور حکومت اعلی را بر وی سپرد و خود بقرار امر اعلیحضرت وارد کابل و بحضور اعلیحضرت باریاب شد.

و در روز وداع بر رئیس هیأت تنظیمیه گفت: نفرهایی را که من محبوس کرده ام باید قطعاً رها نشوند و چند روز قبل یک نفر دزد را که [بازمیر] نام داشت و در اثر تکرار سرقت و بقرار فیصله محکمه شرعیه و بامر حکوم اعدام کرده ام، رفقای او کینه بدل مانده اند و سیدحسین چهاریکاری را محکوم بفرار میمنه نموده ام که در همانجا مفرور و محبوس باشد.

احمدعلی خان که وضع مشرقی را خیلی خطرناک می‌دانست بر اوضاع سمت شمالی آنقدر اهمیت نداد و باین فکر که از راه دلجویی اهالی شمالی را بسرکوبی مردم‌شنوار تحریص نماید، اولین دلیل موفقیت خود آنرا دانست که باید اشخاص دزد و بد اخلاق را که محمدامان خان حبس کرده است همه را رها نماید و بقراری که تفصیلش در این کتاب مندرج است با حبیب‌الله و سیدحسین راه مفاهمه باز کرد تا آنکه رتبه‌های برگدی برای هردو نفر مذکور و ماه دو صد و پنجاه روپیه معاش و نیز برای زبیرستان شان ماهوار چهل افغانی و صد میل تفنگ و کارتوس و دولک رپیه نقد حاصل کرد و طومار جلب نفوس را نیز بدست سرجماعه دزدان سپرد

روز سه‌شنبه ۲۵ جدی ۱۳۰۷ ش که بچه سقو در باغ مهمانخانه شهر کابل وارد شد.

در ایام قلعه بندی ارگ، محمدولی خان وکیل، محمدامان خان حاکم اعلی شمالی، سردار محمدعثمان خان، محمدزائی عبدالعزیزخان بارکزائی وزیرحربیه محمدصادق خان مجددی، احمدعلی خان لودین، غلامحیدرخان، محمدسرورخان بارکزائی نائبالحکومه قندهار، محمدامین خان فرا شباشی، صاحبزاده عطاءالحق، عبدالحبیب خان بارکزائی ایشیک آقاسی در ارگ بحضور معین السلطنه می بودند.

و بر طبق معاهده شب جدی که شرح ش در صفحات قبل از نظر گذشت، یک عده نفر بشمول محمدامان خان برهنمونی محمدصادق خان مجددی حینی که از ارگ خارج شدند در ولایت کابل نزد بچه سقو برای بیعت رفتند.

چند روز بعد مطابق اوائل دلو دران شب و روز که علی احمدخان والی از جلال آباد اراده حمله بطرف کابل داشتند، سقویان متوحش شدند که مأمورین عالی رتبه دوره امانیه را نباید آزاد گذاشت تا مبادا از علی احمدخان دستگیری نماید.

سید حسین [نائب السلطنه و وزیرحرب بچه سقو] چند نفر را بشمول محمدامان خان در جای خود محبوس نمود و محمدامان خان را بانتقام خون بازمیر دزد رفیق خود محکوم باعدام نمود و گفت باعث فرار من از سمت شمالی به میمنه نیز شما شده بودید.

محمدامان خان فوراً بکدام ذریعه به محمدصادق خان حضرت و شیرجان وزیردربار خبر داد که این حکم خلاف عهدیست که شما با ما کرده اید. محمدامان خان در خانه محمدیعقوب خان شاغاسی که این وقت سیدحسین آنجا را اشغال کرده بود جلب و او را چند چوب هم زد و در یک اطاق کوچک محقر که چند قطعه مرغ کلنگی دران موجود بود، حبس نمود.

حضرت محمدصادق مجددی عهدنامه طرفین را به بچه سقو و سیدحسین خاطر نشان ساخت که این خلاف ورزی باعث عدم اعتبار و اعتماد بر معاهدات شما می گردد، محمدامان خان از قتل معاف و با به پرداخت خون بازمیر دزد بتادیه یک لک افغانی نقد محکوم گردید.

محمدامان خان حاکم به همراه محصلان بطرف قلعه قافله باشی چهاردهی (متصل مهتاب قلعه) بخانه خود روان شد تا مقدار توانائی که دارد بخون بازمیر به سیدحسین بسپارد. و در این ایام صندوقچه کلان مملو از طلا را که درخانه داشت و هفت روز قبل در میان چاه داخل حویلی انداخته بود ملازمان خود را موظف ساخت که آنرا از عمق چاه برون آورند هرقدر تجسس کردند بدست نیامد و در همان شدت برودت هوا که یک نوع خشکه خنک پیدا شده بود از بیم وحشت دزدان و هم شدت سردی زمستان با تن لرزان نزد ملک محسن والی رفته ماجرا را بیان کرد که همسایه ام غلامحیدر ولد اکرم چنین خیانت کرده و اگر دستیاب نشود من زر نقد دیگر ندارم.

ملک محسن والی سقو چند نفر محصلان شدید فرستاد. محصلان غلامحیدر صحاف و محمداعظم پسران اکوخان [اکرم سیمسار] را که در قلعه قافله باشی در جوار خانه محمدامان خان قرار داشتند تحت استنطاق گرفت و آنها را لت و کوب زیاد نموده به آب سرد غوطه می دادند و با قدرت زجر و زحمت قائل

نشدند. محصلان گفتند اینها اقرار نمی‌کنند ما والده آنها را در جوال انداخته چوب میزنیم تا او قائل گردد.

این وقت غلام‌حیدر صحاف^۱ اقرار کرد که من صندوقچه طلا را سرقت کرده بکوله پشته برده ام و به گادی سوار شده و از آنجا ازخانه میرزا فقیرمحمد بدست آورده نزد ملک محسن رسانیدند.

وقتی صندوقچه را نزد ملک محسن گذاشتند، محتویات را بروی قالین خالی کرد، چون در عهد خود آن مقدار طلا را ندیده بود ابروهای خود بلند گرفت و چشمان خود را بیش از حد عادی باز کرد و یکایک را از نظر گذرانید و در این ضمن یک مقدار زیورات زنانه را بیک سو گذاشت.

محمدامان‌خان که سرا پای این داستان از قرار بیان خودش در قید نگارش این کتاب آمده گفت: زیورات از جمله توانائی من بود و اما به عیال و خانواده ام تعلیق نداشت و طوری فکر کردم که آنها را برای فامیل خود تفریق می‌کند و در ختم ملک محسن گفت حاکم صاحب این مال سیاه‌سرها است اگر گرفته شود، گناه دارد و بدستمال بسته واپس بخودم سپرد که بخانه رفته بعاجزه‌ها بسپارد.

حاکم موصوف گفت این شیوه ترحم را از ملک محسن دزد قطعاً توقع نداشتم. و بقول حاکم که گفت محصلان ولایت چند روز زحمت کشیده اند چند عدد طلا را بطرف محصلان نیز پرتاب کرد و بقیت را واپس در صندوقچه گذاشت و فهمیده نشد که با سیدحسین چطور تقسیم کرد، قباله‌های زمین و اسناد شخص نیز که در بین صندوقچه و تا حدی نمناک هم شده بود، واپس بحاکم سپرد.

بعد از آنکه‌خانه محمدامان‌خان چور شد، شیرجان وزیردربار سقو او را در ارگ خواسته بندی کرد و به همان سیاست او را از کشتن و زجر وشکنجه سیدحسین و ملک محسن نجات داد^۲. و در همان هفته اول ماه دلو سال ۱۳۰۷ ش اموال منقول از قبیل قالین، قالینچه، گلیم، اثاث‌البیت هر چه بدست سقویان آمد تاراج کردند و سرکرده محصلان و چپاولگران یکنفر سید از مردم کوه‌دامان بود و می‌گفت خود آقا صاحب هستم اختیار کشتن بستن و ضبط کردن جایداد را تمام دارم.

و بعد از آن محمدامان‌خان بالای دروازه شرقی ارگ همراه سردار حیات‌الله‌خان، سردار محمدکیبرخان، محمدخان، یاور جنرال عبدالرحیم‌خان، جنرال محمدعمرخان (سورجنیل)، حبیب‌الله معین وزارت، حربیه محمدهاشم‌خان، زوزو سکندرخان بارکزائی میر محمدهاشم‌خان وزیر مالیه حبیب‌الله‌خان مستوفی

^۱ این‌شخص و برادرش، محمداعظم تا برج سرطان سال ۱۳۴۹ ش، حیات و در همان قلعه و خانه بسر می‌برند. غلام‌حیدر در مطبوعه سکوک شغل صحافی دارد و نیز میرزا فقیرمحمد تا همین تاریخ زنده است

^۲ خواهر سکه محمداکبرخان که خواهر اندرمحمد امان‌خان بود در سال ۱۳۲۵ ق در اثر وساطت نایب‌السلطنه که شیرجان (ابن خواجه جان صاحبزاده چهاربیکاری) ملازم او بود بعقد نکاح درآورده شد و در عهد سلطنت اعلیحضرت امان‌الله‌خان فوت گردید و از وی یک دختر ماند که آنرا غلام‌محمدخان کوهستانی از اقوام صاحبزاده مذکور ازدواج کرد. یعنی شیرجان‌شوهر خواهر اندرمحمد امان‌خان حاکم اعلی شمالی بود

محمدامین خان فراش باشی^۱ غلام‌نبی خان ناصری فرقه‌مشر (پدر سورج‌نیل)، محمداکبرخان (برادراندر محمد امانخان)، لالاسید میر برای چند روز محبوس ماندند. پس از آنکه محمدامان خان رها شد و تا چهارماه نزد ملک محسن والی از طرف صبح حاضری می‌داد و در طول نه ماه باردگر کسی مزاحم او نشد. اما توانائی نقدی اش برباد رفت و قرار اظهار خودش مقدار زیاد طلا داشت و این تکالیف را فقط از سبب قتل بازمیر و حبس چند نفر دزد دید و گفت ملک محسن‌شخص لاغر اندام، خوردقامت، ریش تنک سیاه، زردگون و قدری موها سفید و به سن ۶۰ معلوم می‌شد، شخص تیز زبان بود و گفت در ایامی که در حضور او حاضری می‌دادم قدراست استاده احترام می‌نمود و بعضی روزها پیاله چای خود را در نزد می‌گذاشت.

تقاضای معتبرین وقت امان‌الله خان از وزیردربار بجهت سقو

بعد از حرکت علی‌احمدخان والی در مشرقی بر ضد بجهت سقو، سیدحسین وزیرحرب و نائب‌السلطنه عصر سقو چند تن وزراء عصر سقو و معتبرین دوره سلطنت اعلیحضرت شاه‌امان غازی را باشتباه آنکه با علی‌احمدخان همدست نشوند و اما اصلاً بخاطر بدست آوردن پول خود بجای (خانه محمدیعقوبخان وزیردربار سابق) واقع ده‌افغانان کنار جوی شیرحبس و بعضی را تحت زجر و شکنجه گرفت.

چون اطاق محبس خیلی محقر و به شان اشخاص بزرگ مطابقت نمی‌کرد، با خود مشورت کرده عبدالرحمن پسر ملک دادمحمد را که شخص روشناس بود، محمدولی خان وکیل را طلب نموده گفت: اگر ممکن باشد به شیرجان خان وزیردربار خبر بدهید که بودن نفری معزین در یک‌خانه بدین صورت محقرانه خوب نیست اگر ممکن باشد همه نفری ما را در ارگ برده بیک صورت درست نگاه کنید که تا اطمینان شما شود. زیرا باین صورت محقرانه با نفری معزز که بآنها قرآن هم کرده اید دور از انصاف است. بعد از رفتن عبدالرحمن مذکور چندتن معتبرین را که میرزا محمدهاشم خان وزیر مالیه، سردار حیات‌الله خان، محمدعمرخان فرقه‌مشر ناصری مشهور به سورج‌نیل، محمدهاشم خان غندمشر، محمداکبرخان قوماندان کوتوالی بودند بارگ برده شدند.

حین دخول در ارگ محمدولی خان را نظر برابطه‌ای که با بجهت سقو داشت در عمارت علیحده بطور محترمانه بقید نظر گرفت و دیگران را باطاق دیگر مقید نمودند و بعد از چندی که علی‌احمدخان والی شکست یافت از حبس رها شدند.

^۱ محمدامین خان فراش باشی حضور اعلیحضرت امان‌الله خان و برادراندر محمد امان خان حاکم اعلی شمالی در خانه خسریه خود محمداسمعیل خان بود و گیر آمد. ملک محسن او را چوب زد و در ارگ محبوس نمود و او نیز بعداً بهمان واسطه رها گردید.

وساطت محمدصادق خان حضرت و سردار محمدعثمان خان در باب استجازهٔ عزیمت محمدولی خان از کابل بخارج

بتاریخ روز جمعه (۲۸) جدی ۱۳۰۷ ش مطابق (۶) شعبان (۱۳۴۷) ق و (۱۸) جنوری ۱۹۲۹ ع که سردار عنایت‌الله خان و عبدالعزیزخان و احمدعلی خان لودین بذریعۀ طیاره انگلیسی (بموافقت سفیر انگلیس و بچه سقو) از شهر کابل به هندوستان رفتند، محمدولی خان وکیل صبح همان روز از همراهی آنها باین مضمون که عائله ام در شهر کابل است تا رخصت رفتن زن و اطفال خود را از بچهٔ سقو نگیرم رفته نمی‌توانم و به محمدصادق خان، حضرت سردار محمدعثمان خان محمدزائی که دو نفر مقرب و معتمد درجه اول بچهٔ سقو در آن ایام بودند گفت: اگر ممکن باشد عائله ام را هم با من بفرستید. آنها گفتند که حال موقع آن نیست شما خود هم مریض هستید، دو روز صبر کنید اگر شما را با عائله رخصت گرفته توانستیم خوب و الا خود شما به هر صورت می‌توانید که بروید، زیرا رخصت شما گرفته شده و بقرآن عهد با شما کرده اند و اینها (سقویان) بنام دین حکومت را گرفته اند به هیچ صورت خلاف عهد و پیمان خود نمی‌کنند. شما خاطر جمع باشید که هرگونه معاملات شما را ما متصدی هستیم. فقط چهار روز و یا سه روز معطل کنید اگر عائله شما را هم توانستیم که رخصت گرفته با شما بروند خوب و اگر نتوانستیم خود شما ضرور می‌توانید بروید زیرا که با شما عهد قرآن کرده اند اگر تمام این‌ها (سقویان) برباد شوند از عهد و پیمان خود نمی‌گذرند.

محمدولی خان به حضرت محمدصادق خان مجددی گفت: به عهد و پیمان اینها (سقویان) اعتماد ندارم ممکن است که کدام فتنه در حق من بکنند.^۱

حضرت محمدصادق خان مجددی با قدری بر آشفتگی گفت شما چرا سودا می‌کنید من ذمه‌وار شما هستم. همان قرآن مبارک هم در دست او بود و قسم یاد کرد که اگر شما را چیزی اذیت بخواهند که برسانند و یا شما را نگذارند که بروید اول گله تفنگ آنها (سقویان) برسینهٔ من خواهد بود، بعد هر چه که با شما بکند. شما خاطر جمع باشید که آنها مسلمان و بعهد خود استوار می‌باشند، هیچگونه خلاف عهد نمی‌کنند باز در صورتی که با شما بقرآن عهد کرده اند به هیچ صورت شما تشویش را بخاطر خود راه ندهید.

بعد از آن محمدولی خان را سردار محمدعثمان خان با قاضی غلام حضرت از ارگ کشیده و بموتری که بچهٔ سقو فرستاده بود بخانهٔ خود رفت. یک شب بخانه بود و بعد بخانهٔ سردار محمدعثمان خان رفت. زیرا که عائله اش در آنجا بود. بعد از سه و یا چهار روز برای سردار محمدعثمان خان گفت که اگر عائله ممکن نباشد برای شیرجان وزیردربار بگوئید که اجازه نامه طیاره را بدهد که خود من تنها بروم. سردار

^۱ محمدولی خان در خصوص بچهٔ سقو از آن بی‌اعتمادشد که بچهٔ سقو باو وعده کرده بود سلطنت را به محمدولی خان می‌گذارد و چون خود مقام سلطنت را اشغال کرد، محمدولی خان دانست که سقویان در مسائل سیاسی و نفسی پابند هیچگونه عهد و پیمان نمی‌باشند و نباید اعتماد کرد و چون مدعی سلطنت بود می‌ترسید که سقویان او را نکشند. راه گریز می‌پالید اما موفق نشد.

محمد عثمان خان گفت امشب اجازه نامه شما را می آورم. محمدولی خان در تهیه و تدارک سفر بود که آواز سردار محمد عثمان خان از صحن حویلی واقع خوابگاه متصل مسجد جامع پل خشتی بگوش او رسید. سردار با طاق نشیمن خود وارد شد، بیست دقیقه بعد دو پهره عسکر از طرف سیدحسین نائب السلطنه و وزیر حرب وارد و جمیع اشیاء و اسباب سفر محمدولی خان را گرفته بطرف جای را سیدحسین (خانه محمد یعقوب خان وزیر دربار امانیه متصل جوی شیر ده افغانان) بردند.

در این اثناء سردار محمد عثمان خان همراه محمدولی خان و سپاهیان سیدحسین استاده بودند. محمدولی خان از سردار محمد عثمان خان پرسید که کیفیت چیست؟ گفت: که من و حضرت محمد صادق خان نزد بچہ سقو بودیم که سیدحسین آمد و چیزی بگوش حبیب الله بچہ سقو گفت. بعد از آن روی بطرف من و حضرت محمد صادق خان کرده به تندی گفت که بروند ما کار خود را خود می دانیم به شما تعلق ندارند و همین بود که من و حضرت محمد صادق خان برآمده، او بطرف خانه خود رفت و من باینطرف جای خود آمدم. نمی دانم چه واقع در پیش آمده.

بعد محمدولی خان را بطرف جای سیدحسین بردند و بندی کردند و وقتی که او را بارگ بردند محمدولی خان برای محمد صادق خان حضرت در شوریازار کابل پیغام فرستاد که این چگونه قرآن و عهد و پیمان بود حال شما کجا هستید که از من دستگیری کنید؟ بواسطه همان نفر که پیام فرستاده بود جواب آورد که حضرت می فرماید: من ندانستم که قرآن اینها (سقویان) سیاسی بود. حال من به شما هیچ مدد کرده نمی توانم زیرا بالای من هم بدبین شده اند. حال بجز صبر چاره ای نیست و هر زمان که مرا یاد می کنید یک لعنت بمن بفرستید. فقط.

توضیح مضمون فوق عیناً بقرار نگارش خود محمدولی خان دروازی وکیل اعلی حضرت شاه امان الله خان غازی که با بقلم خود در ایام محاکمه نوشته بود، با تغییر افعال جایجا درج تاریخ گردید. و صورت نگارش او را نویسنده این تاریخ سرا پا صدق می دانم چرا که در مرور چهل و یک سال با آنکه خود حضرت محمد صادق خان تا ماه سرطان ۱۳۴۹ ق جمادی الاول ۱۳۹۰ ق در مصر حیات بسر می برد و نیز پسران و برادر زادگانش در کابل، همه عالم، نویسنده و در امور تاریخ روزها حرف می زنند، هیچگاه بتزدد ا قوال محمدولی خان اظهار نکرده اند و مطالب دیگری که بآن اشخاص راجع است صفحات این تاریخ آنهمه را آئینه وار بروی ابنای روزگار می کشاند.

سفارش بچہ سقو به سیدحسین در باب محمدولی خان

بچہ سقو شب چهارشنبه (۳) دلو ۱۳۰۷ ش مطابق (۱۲) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۲۳) جنوری ۱۹۲۹ ع از ارگ بذریعہ تلیفون برای سیدحسین وزیر حرب و نائب السلطنه خبر داد که وزیرها و معتبرین را که بندی کرده اید در آنجمله محمدولی خان هم بنابر درخواست خودش برده شده است، هوش کنید که برای او اذیت تکلیفی نرسد و فردا بخاطر جمعی او را پیش من روانه کنید.

محمدولی خان فردا روز پنجشنبه نزد بچہ سقو در ارگ رفت و همراهش عزت داری زیاد کرد.

اعلان حکومت سقوی در باب استحضار مأمورین دوره امانیه

سقویان روز پنجشنبه (۴) دلو اولین جلسه رسمی در داخل ارگ تشکیل دادند و دو موضوع را مطرح مذاکره و تصویب قرار دادند.

اول: حبس یکدسته رجال دولت امانیه و باز پرس از افراد مسؤل.

دوم استخدام سائر مأمورین دوره امانیه و بقید حاضری آوردن آنها تا مبدا در اثر بیکاری و آزاد گردی اقدام به پروپاگند و آغاز بهمدستی مخالفان بچه سقو بنمایند و به همین منظور روزشنبه (۶) دلو ۱۳۰۷ ش مطابق (۱۵) شعبان ۱۳۴۷ ق اعلان سرکاری شایع گردید که:

«عموم کارداران عصر امان الله خان بالای کارها و مأموریت های خودشان حاضر گردند و دفاتر حکومت را باز کنند تا کار مراجعین معطل نگذارد.»

بقراری که محمدشریف خان سرمرتب جریده حبیب الاسلام و نشرات عهد سقو^۱ با نگارنده این کتاب حکایت کرد که در همان روز از مأمورین و عمله حضوری بچه سقو دو نفر به مطبعه وارد شده بودند و می گفتند: «منصب داران و میرزایان شراب خور چون بیکار و خانه نشین شده اند زیر پته های صندلی پهلوی زنان خود نشسته غیبت غازیان را می کنند و اینک چشم خادم دین را صرف صدقه شویم که از خیرات سرخود برای لاتی ها تنخواه مقرر می کند که زبان از غیب و حسرت خوری بر بندند و روی همین منظور سیاست داشتند که عموم اهل قلم را در قید حاضر بیاورند و بدون معاش بالای شان خدمت کنند و بعد بمرور ایام افراد مخالف خودشان را تجزیه کرده محکوم به حبس و فرار و طرفداران خود در شقوق مختلف موقع بدهند.

مردمان صاحب و حسب و نسب با اعلان سرکاری سقو اعتنا نکرده، شامل خدمت نشدند. اما بعد از اشاعت اعلان مورخ مذکور مردمان پشت همت بخدمات دفتری دوائر ارگ، وزارت حربیه، ولایت کابل، وزارت مالیه، دفتر یآوری حضور، امین نظام، وزارت امور خارجه پیوستند و نیز عده از سرداران محمدزائی

^۱ محمدشریف ساکن بی مهر و کابل از زمان سراج الاخبار افغانیه و امان افغان حروف چین و از سال ۱۳۰۶ ش، تا (۲۴) جدی ۱۳۰۷ ش شامل مطبعه انیس و از شروع انقلاب در مطبعه سرکاری مصروف ترتیب اعلان و بیان نامه و بالآخره اخبار حبیب الاسلام و اشتهارات مخصوص گردید و می گفت اولین کار ما در عهد بچه سقو ترتیب بیان نامه بود که با شتراک فکر و قلم محمدصادق خان حضرت و محمود سامی و شیرجان مرتب شده به مطبعه فرستاده شد. تصحیح و مقابله طباعتی همان ورق برهان الدین کشکی نمود و مذکور بار اول در عهد سقو برای اجراء همان وظیفه وارد مطبعه شد و سه قطعه عکس مندرج بیان نامه توسط سید ابوبکر ساکن برکی زینگوگراف شد. محمدشریف خان تا ختم دوره سقوی سرمرتب مطبعه و نیز اولین اشتهارات عصر نادرشاه را در برج میزان و اوائل عقرب ترتیب می کرد و در سال ۱۳۰۹ ش، در مطبعه عمومی کابل شامل خدمت و در سال ۱۳۱۸ ش مأمور و بعداً مدیر مرتبین و از آنجا متقاعد و به مطبعه وزارت دفاع ملی بطور اجیر خدمت می کرد و در سال ۱۳۳۴ ش وفات یافت و از سال سقو داستان های بحفظ خاطر داشت و از گفتارش در این کتاب چند جا استفاده شده است.

از بیم جان و یا از شوق در محافل سقو سرکشیدن گرفتند و بدریاب سقو در قصر گلخانه و دلکشا و برج شمالی ارگ سلام گفته می‌نشستند و بچہ سقو ظاهراً بکلمات [سردار جور استی بخیر استی، سردار چہال داری ترنگت خوش اس] از خود خوش می‌ساخت و در غیاب باہل دریاب جہراً می‌گفت: این مگس‌ها دور کله من هر روز بنگ زدن می‌آیند نمی‌دانم پس پلو و عزت می‌آیند و یا کدام حرام‌زادگی دارند و بخندہ می‌گفت: کی میمانم این مگس‌ها را کہ دور کله ام بنگ بزنند.

صدور اولین فیصلہ سقویان در باب وزراء و مأمورین عالی رتبه امانیہ

بعد از آنکہ دستہ دزدان داخل ارگ گردیدند با آنکہ در اسناد مکرر از عده وزراء و مأمورین عالی رتبه دورہ امانیہ دستخط حاصل کرده بودند، چون به نتایج کردار خود متوجه می‌گردیدند، باور نمی‌توانستند کہ افراد نامور دورہ امانیہ با دزدان‌شریر تابع بمانند و در کمین بودند به هر نام و ترتیبی کہ بتوانند افراد طرف اشتباه را یکایک محبوس و یا تحت زجر و شکنجه و باز پرس بگیرند.

چون ماه قوس و جدی سال ۱۳۰۷ ش از طالع اشرار خیلی گرم و خشک گذشت، شب و روز جمعه دلو ۱۳۰۷ ش مطابق (۱۴) شعبان ۱۳۴۷ ق و مساوی (۲۵) جنوری ۱۹۲۹ ع در کابل و مربوطات آن برف زیاد بارید و سردی هوا بحدی شدت رسید و بیم حملات ضد سقویان بطرف شهر کابل منقطع گردید. در همین شب و روز از یکطرف شدت سردی هوا و از جانب دیگر شدت ظلم سقوی رو بازیداد گذاشت. و حکومت سقوی مرام سیاسی خود را باین نام کہ علی‌احمدخان سابق رئیس هیأت تنظیمیہ مشرقی قصد حمله بطرف کابل دارد و وزراء و صاحب‌منصبان بزرگ دورہ امانیہ از وی بطرف کابل دستگیری می‌نمایند و ہم باین اشتباه کہ مبدا در اثر اندک اغفال و مراعات مردمان باوسیلہ کابل را ترک گفته به قندهار و جلال‌آباد خود را بکشند و با دسته‌های مخالف سقویان به پیوندند، هر قدر نفری را کہ در کابل طرف اشتباه می‌دانستند همه را محکوم به حبس و بعض را تحت جلب و حسابدهی گرفتند.

محمدصادق‌خان مجددی حضرت‌شوربازار کہ او خود وسیلہ اخذ تعهد از چندین نفر مأمورین عالی رتبه برای بچہ سقو بود، از باعث حفظ وقار خود مداخله نمود و به بچہ سقو و سیدحسین گفت کہ این حرکت باعث بدعهدی و بدنامی و خلاف معاهدہ قبلی شما می‌گردد کہ اگر آن پابند نمانید بعد از این هیچکس به عهد شما اطمینان نمی‌کند و ہم من خودم کہ وسیلہ اخذ تعهد و حصول بیعت از علماء و مشایخ اطراف مملکت شدہ ام بی‌اعتبار می‌شوم. سقویان کلمات حضرت محمدصادق‌خان را تا چند روز قبول کردند و اما از حبسی و زجر مظنونین بصورت قطع دست بردار نشدند و به مصادره نقدی و حبس موقت اشخاص مشتبه و متمول اقدام کردند.

و نتیجہ اولین تشکیل جلسہ و فیصلہ رسمی و اصدار حکم سقویان کہ ده روز بعد جلوس حبیب‌اللہ و مطابق پنجشنبه (۴) دلو ۱۳۰۷ مطابق (۳) شعبان ۱۳۴۷ ق بعمل آمد، همین اصدار حکم حبس چند نفر معتبرین و معروفین دورہ امانیہ بود، کہ از آن تاریخ اکثر وابستگان و طرفداران و خدمت‌گاران صادق امان‌اللہ‌خان در جاهای نامعلوم پنهان شدند و یک کشاکش و اضطراب عمومی بر مردم پیدا شد و هر

خبری که از قندهار و جلال‌آباد بکابل می‌رسید بزجر و زحمت خاندان‌های بزرگ تمام می‌کرد.

فرمان بچه سقو در باب حفاظت‌خانه محمدولی‌خان

حبیب‌الله بچه سقو ضمن فرمان نمبر (۱۸) مورخ یکشنبه (۱۴) دلو ۱۳۰۷ش مطابق (۲۳) شعبان ۱۳۴۷ق و موافق (۳) فبروری ۱۹۲۹ع در باب محافظت‌خانه محمدولی‌خان چنین نگاشت:

«عالیجاه عزت همراه محمدمحسن‌خان والی و عزتمند سیدآقاخان قوماندان کوتوالی را واضح خاطر باد! صداقت همراه محمدولی‌خان وکیل سابقه امان‌الله را بحضور اجازه داده شد که بخانه خود برود. لهذا شما را امر است که به مصلحت خود نامبرده هرقدر نفری که برای پهره و حفاظت مالی و جانی خود بخواهد برایش مقرر کرده، به نفری خود امر حضور را بفهمانید که در تحت اثر خود وکیل بوده به مال و هستی و خود او تکلیفی نرسانند و محض برای حفاظت‌خانه او باشند که از دیگر طرف هم مزاحمتی بآنها نشود تا به آسوده حالی با عائله خود باشند.»

(محل مهر بچه سقو و امضاء شیرجان) ثبت صحیفه (۱۱) فرامین دوره سقوی

تقرر وزیر داخله سقوی بفرمان ملک محسن والی کابل

یکی از نمونه‌های وحشت دوره سقوی تقرر وزیرداخله بفرمان والی کابل است. عبدالغفور [ولد سپه‌سالار تگابی] روزی در نزد ملک محسن کلکانی والی کابل در اوائل عصر حکمرانی بچه سقو حاضر شد و طلب مأموریت نمود.

ملک محسن به مهر خود فرمان نوشته او را وزیرداخله مقرر نمود. و بذریعه تلیفون به بچه سقو گفت: تا حال وزیرداخله نداشتید و من عبدالغفورخان را باین رتبه مقرر کرده، اینک بمهر خود فرمان دادم. بچه سقو قبول نمود.

و دران روزها که غلام‌نبی‌خان چرخي وارد مزارشریف گردید یکنفر مخبر به ملک محسن والی خبر داد که عبدالغفور تگابی وزیرداخله خنک اسپ خود را گرفته و قصد فرار بجانب ترکستان دارد تا با غلام‌نبی‌خان پیوست شده بحکومت سقوی بجنگد و در این روز که ملک محسن بعمارت معین‌السطنه^۱ [قرارگاه ولایت کابل در سال سقو] دو نفر بچه سازنده لوگری را در پیش خواسته، مصروف شنیدن ساز و آواز بود. زیردست آشپز خود را که جوان سفاک بود، در مجلس خواسته بآهسته او را گفت که عبدالغفور را دست بسته خواسته ام و در منزل تحتانی این عمارت حالا حاضر است او را در سلاخ‌خانه طباطبائی برده به همراه کارد بند بند وجودش را قطع کرده، در میان جوال نهاده به سپاهیان بسپارید بعد از انجام کار مذکور جسد او را در حصه خیابان گل‌ها دفن نمود و خود ملک محسن یوماً بالای مدفن او برای قضاء حاجت می‌رفت و این حکایت سراپا از زبان میرزا عبدالواحدخان کاتب دفتر تحریرات والی مذکور که تا ماه سرطان سال ۱۳۵۰ش حیات دارد به سمع نگارنده این تاریخ وکیلی فوفلزائی رسید و درج کتاب شد.

^۱ این عمارت بعین ساختمان تا ماه سرطان ۱۳۵۰ش، پابرجا مانده است.

بعد از اعدام عبدالغفور تگابی مذکور، خواجه بابوی سرای خواجه بی کوهدامانی وزیر داخله عهد سقو مقرر گردید و همین شخص بود که بالاخر وسیله دستیگر نمودن و کشتن بچه سقو گردید و شرح ش در محل مناسب نگاشته شده می آید.

بیان نامه بچه سقو

مهمترین و مقدمترین نشریه رسمی حبیب الله بچه سقو همانا اشتهار روز اول حکومت آن است که بذریعه چاپ سنگی بقلم سه نفر خوشنویس سید محمد طاهر، غلام غوث و غلام سرور نوشته و در مطبوعه شرکت رفیق بچاپ رسیده، نشر شد که در این کتاب قبلاً در مورد او تشریحات کامل داده ایم، دو ورقه اشتهار مذکور از نگاه سیاست شورشی سقوی حائز اهمیت درجه اول و مورد نظر استعجاب اهل تاریخ است و سلطنت غاصبانه بچه سقو بروی آن از تاریخ روز جمعه (۲۸) جدی سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۶) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۷) جنوری ۱۹۲۹ ع رسماً آغاز یافت و آنرا وثیقه اول پادشاهی خود اعلام کرد.

سند دوم عکس عهدنامه سردار عنایت الله خان معین السلطنه عنایت الله [شاه مخلوع] و همراهان شان در داخل ارگ شاهی کابل است که ما نقل آنرا در صفحات قبل از نظر مطالع گذرانیدیم.

سند سوم و اما مهمتر و جالبتر از اوراق مذکور بیان نامه مصور بچه سقو است. و اگر که تاریخ تحریر ندارد، اما از یادداشت های صحیح پدرم که یک ورق از آن دارای مهر رسمی بچه سقو برای او شان به سلسله حکومت چهاردهی از نزد سید حسین مواصلت کرده بود، این مطلب را بصحت بحفظ خاطر گرفته ام که بعد از استقرار سلطنت غاصبانه بچه سقو و تشکیل هیأت وزراء و امناء آن در این وقتی که اعلیحضرت امان الله شاه غازی در قندهار مجدداً در پی استرداد تاج و تخت موروث در قندهار کمر بست. در اواسط ماه دلو سال ۱۳۰۷ ش مطابق عشره ثانی شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق اواخر جنوری ۱۹۲۹ ع، ورقه ای را بنام بیان نامه بکومک فکر و قلم دو سه نفر خائن بجهت تحقیر و توهین معظم ترین خاندان های سلطنتی افغان بذریعه چاپ و وفی [تیپوگرافی] در یک ورق و بیک روی کاغذ و به منتهای غور و دقت طباعتی بچاپ رسانیدند و بقرار اظهار محمد شریف خان سمرتب مطبوعه عمومی تسوید کننده عبارت محمود سامی و مصحح چاپ آن برهان الدین کشکی و مراتب حروف خود محمد شریف^۱ مذکور بود.

و نگارنده خود نیز بیاد دارم که در همان ایام زمستان سپاهی حکومت چهاردهی که اصلاً از جای سید حسین از خانه محمد یعقوب خان شاغاسی از ده افغانان بهمراهی تباچی ملک اصغر ده افغانانی [سرکرده ملکان شش گروهی کابل] و بحکم سید حسین مؤظف شده بود برای پدرم [نظام الدین خان پسر مامای علیحضرت] به قلعه دیوان بیگی در چهاردهی آورده تسلیم دادند.

ولیکن بجز همان یک ورق دیگر در نزدشان موجود نبود و سپاهی مسلح که شخص متین و خوش تکلم

^۱ در سال ۱۳۳۲ ش، در وقتی که تاریخ مطابع در مطبوعات افغانستان را می نوشتم ضمناً این یاد داشت های مهم را بصیغه صحبت های تفریحی از محمد شریف خان و تمامی کارمندان سابقدار مطابع که در دوره های سراجیه، امانیه، سقوی و نادرشاهی مصروف کار بودند، استماع می کردم.

بود، بطرف شخص همراه خود اشارت کرده گفت: چون من خودم راه قلعه‌های چهاردهی را بلد نبودم این برادر که تباچی ملک اصغرخان است بفرموده آغا [سید حسین] که حاکم چهاردهی در حضورش بود، مؤظف شده آمد که راه را نشان بدهد. پدرم شش عدد قران افغانی به سپاهی داد که در ده مزنگ چای بنوشید^۱ و منظور سیدحسین و خصوصاً جنرال محمود سامی که این ورق را باشتراک فکر بچه سقو تسوید کرده و به نشر سپرده بود، این بودند که می‌خواستند اولتر وابستگان و طرفداران درجه اول اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی را روحاً مضمحل و مخجول بگردانند تا اراده همدستی به پادشاه موصوف نداشته باشند.

و در پای ورق که مهر حکومتی بچه سقو دارای عبارت [خادم دین رسول‌الله امیر حبیب‌الله] موجود است، مفهوم اشتهار و هم منشور اول سلطنت سقو را در بر دارد. پدرم تا ماه سنبله سال ۱۳۲۶ ش نزد خود محفوظ داشت و بعد عزیمت شان بجانب کعبه معظمه شرفاً و تعظیماً، در جمع اسناد قیمتی تاریخ کلکسیون‌های اخبارها بمن سپردند و این حقایق مربوط بان را یکایک بیاد دادند و علاوه کردند که اگر نصیب می‌بود و اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بدارالسلطنه کابل مواصلت می‌فرمود، بمحض ارائه به همین ورقه محمود سامی و دو نفر دیگر که من نام‌های شانرا نمی‌گیرم بقتل می‌رسیدند و عده‌ای که بعداً در استحکام سلطنت سقو سعی مفرط بکار می‌بردند همین حفظ ما تقدم حیات شخص خود شان مدنظر بود و نظر بخطایابی که از دست‌شان سر زده بود، در اواخر سخت خائف و نادم و از بوجود آوردن همین دو سند خیلی اندیشه کرده خود را به کنار می‌کشیدند.

و چیز بسیار جالب آن است که از سه قطعه تصویر مندرج متن، اصلاً دو قطعه آن توسط کدام نفر محرم راز که در کابل داخل فعالیت برضد حیثیت خاندان‌شاهی امانیه بود، بدستگاه مشاوریتی بچه سقو بغرض زینگوگرافی سپرده شده است و نیز قطعه عکس حبیب‌الله و حمیدالله پسران سقو که در داخل کدام قصر بروزهای اول گرفته اند در قسمت اول ورق گراف شده است و بقول محمدشریف‌خان سرمرتب شخصی که عکس‌های مذکور را زینگوگراف نمود سید ابوبکر ساکن قریه بره کی شهر کابل است.

و هرچند فجایی که از طرف عده خائنین در ساختمان این ورق بکار رفته است، لازم نیست که ما بروی شرافت اسلامی و افغانی خود شرح عکس‌ها و متن ترشح یافته فکر و قلم چند نفر وطن فروش را به شمول کلمات مزخرف بچه سقو در این کتاب قید کنیم و اما برای این رد اتهام که فرد تاریخ جویان نگویند این‌شخص تاریخ را نوشت و اما حقایق را از بین برد، ناچار تمام عبارات و حتی تشریحات معرفی عکس‌ها را نقل می‌گیرم و چیزی که انسان را بسیار بی‌قرار می‌سازد اینکه در همچه ورق پر از جعل و مکر و افسون تسمیه مبارکه و آیت قرآن عظیم‌الشان را نیز درج کرده اند و جزاء همین فرط تقلب، جسارت و بی‌احترامی بمقدسات اسلامی بود که آن دسته ستمگاران سال را بسر نبرده و بدون تکفین و نماز جنازه بزیر خاک رفتند و این خجالت و مسؤلیت تاریخی را تا روز حشر بر خود کماهی کردند:

^۱ این مضامین را بدین لحاظ با همه جزئیات و کیفیات آن مینوسیم تا خواننده تاریخ از هر قسمت آن بتواند استفاده بنماید.

بسم الله الرحمن الرحيم
قال الله تعالى

[يا ايها النبي قل لاوزاجك و بناتك و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن...]

ترجمه آیات جلیله فوق: حق تعالی به رسول مقبول می فرماید: ای پیغمبر (ص) بگو به بی بی ها که امهات مسلمین اند به دختران خود و بدیگر زنان مسلمانان روی ها و سرهای خود را به چادرها بپوشانند.

اکنون قارئین کرام مضمون آیت جلیله فوق را دیده به تصویر این خانم اسلام نظر کنند...!

امان الله خان تمام زنان و دختران خاندان خود را مثل همان زن خود ساخته بود و عزم قطعی کرده بود که همه زنان و دختران افغانستان مانند همین زنی بی ستر و بی باک شوند. مگر هزاران شکر است که تقدیر، مغایر تدبیر گردیده قبل از استحصال مقصد نامشروعش از پادشاهی افتاد. یعنی بقرار رأی یعقوب جان، حسن جان، صدیق جان و غیره جان جوان مذکر و مؤنث عمل کرد تا جانش کشیده شد.

در اختتام این عبارت کلیه تصاویر ملکه معظمه و کبرا جان بصورت قلمی درج صفحه شده و در پهلوی عکس جعل بحروف سربی نوشته اند: امیر مخلوع به بیستری و بی باکی زنی فخر می کند، [الجزء من جنس العمل - من کان فی قلبه غیر الله فخصمه فی الدارین الله]

و بالای عکس بچه سقو بحروف گرفته شده است که [هذا من فضل ربی - من کان فی قلبه الله فمعینه فی الدارین الله]. و در پایان عکس پسران سقو نوشته اند. [خادم دین رسول الله الغازی امیر حبیب الله - امیر جدید افغانستان و برادرشان حمید الله خان معین السطنه].

و این است متن گفتار منسوب به بچه سقو که جنرال محمود سامی نایب سالار دوره سقوی بقلم خود نوشته و از کلمات و یادداشت های بچه سقو نیز استفاده کرده است.

بیان نامه

ای برادران کرام و غیرتمندان ذوی الاحترام من!

امان الله خان امیر مخلوع افغانستان که در زمان پادشاهی خود، تجاوزات خلاف دین بسیار کرد. چنانچه موی سر زنان و دختران جوان را قیچی کرد و حکم و اجبار کرد که قیافت زنان و دختران مانند زن و خواهرانش که تصویر آنها در فوق است موی بریده و بی ستر و بی باک بوده با مردهای بیگانه نشست و برخاست کنند. و در نطق های خود به زن ها می گفت که در هر خیالتان بی قید و آزاد باشید. اگر شوهرهای تان مخالفت کنند آنها را طلاق کنید زهر بدهید و یا به تفنگچه بزنید. و اگر تفنگچه نداشته باشید بیاید من برای شما می دهم. گفته حکم آیت جلیله [الرجال قومون علی النساء] را هیچ لحاظ نکرد. دخترهای جوان اسلام را به بهانه تحصیل کمال جبراً به دولت های غیر فرستاده، ناموس ملت را لکه دار ساخت. بعضی مسائل شرعیه را از ساحة اجراء شرعیه خارج کتب شرعیه را بی حکم و تأثیر و علماء و سادات و حضرات و مشایخ را هدف تحقیر ساخت. در بیت المال تبذیر و اسراف و خلاف سوغ شرعی، تصرف کرد

و بلاسبب شرعی قتل و حبس و تعذیب رعیت نمود. در قیام سمت جنوبی اگرچه از اینگونه افعال ظالمانه و اجراءات خلاف شرع شریف امان‌الله‌خان تائب شده عهد و پیمان کرده بود، مگر بعد از اطفای آتش قیام مذکور، مع‌الاسف حانث شد یعنی به عهد و پیمان خود ایستادگی نکرد. و فتنه عظیمه و مقاتلات شدیدیه احداث و ایقاع کرده رفت که به واسطه آن باعث خون‌ریزی و تباهی اموال و امور اسلام گردید. نوعانوع اوضاع و فیشن‌های خلاف دین ایجاد کرد و به واسطه آن هم ناموس اسلام را لکه دار و هم از گرانی نرخ اسباب معیشت و زندگانی هرکس را محو و پریشان ساخت و بنابراین تمام رعیت آنقدر متنفر گردیده که به بقای امان‌الله‌خان ضرر و به زوال او خیر و صلاح ملاحظه نموده، سقوط مشارالیه را شب و روز از خدا و رسول تضرع داشت. الحاصل بدعت‌های سیه و حقارت‌ها و خرابی‌های دین و هتک ناموس اسلام را که امان‌الله‌خان می‌کرد، شمردن آنها در اینجا نمی‌گنجد و از یاد کردن بعضی آنها قلم نیز حیا می‌کند...!

خلاصه تقریباً کافه افعال و حرکاتش خلاف شرع شریف بود. حال آنکه: [من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون] ارباب غیرت و ناموس از افعال ظالمانه و نامشروع امان‌الله‌خان شب و روز گریه خونین می‌کردند. مگر بیچاره‌ها از ترس چیزی کرده و گفته نمی‌توانستید. چنانچه عالم فاضل قاضی سید عبدالرحمن‌خان رئیس محکمه شرعی به سببی احکام الهی را از قرآن مجید در خصوص تستر نسوان نشان داده بود، شهید کردش. این عاجزترین ملت افغانستان به اینقدر مظالم شنیعه و خرابی‌های دین رسول کبریا [صلعم] و هتک ناموس اسلام صبر و تحمل نیاورده نهایت مجبوراً خون خود را در راه دین و ناموس اسلام نذر و نثار کردم و بعد از فتوای علماء و ترغیب و تشجیع سادات و حضرات و مشائخ و خوانین به اقدامات و تدابیر خود متوکلاً علی‌الله شروع نمودم در ابتداء مبلغ چهارده هزار روپیه نقد و تقریباً نوزده جوان غیور داشتم. این اوردو و هستی من بمقابل یک دولت قطره از دریا هم نمیشه مگر چون در دلم الله و قصدم رضای خدا و رسول مقبول است در همه اقدامات من حافظم الله و مددگرم رسول‌الله شد. لهذا همین (۱۹) نفر اوردوی من رفته رفته خیلی زیاد گردیده و علاوه به معاونت و مظاهرت ملائکه کرام نیز تعداد اوردوی من بیشمار و در هر میدان مظفر و فاتح گشت. امان‌الله‌خان با وجود انواع توپ و تفنگ و ماشیندار و طیاره و جبه‌خانه و غیره و سائط حربیه و فراوانی خزینه و وزراء و مدبرین که داشت بمقابل اوردو و هستی فوق من سی روز طاقت نکرد و خود را مخلوع نموده پادشاهی را به بردارش عنایت‌الله‌خان داده و اکثر تعلقات زنانه خود را و حتی عیال جدید خود را ترک کرده بقرار آیت جلیله [جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً] گریخت. الجزاء من جنس العمل. در این حمله باعث گریزش خود من در باغ‌بالا زیر باران گله توپ بودم و برادرم حمیدالله را که در تصویر فوق به پهلوی من ایستاده است با تدابیر لازمه از یک حد مهم به حله کابل فرستادم، و الله‌الحمد در ظرف یک ساعت فاتح شد.

مخلوق و خاندان شاهی امان‌الله‌خان نیز بعوض اینکه به عنایت‌الله‌خان بیعت نمایند الی باغ‌بالا نزد من آمده به من بیعت کردند. فردای آنروز که به کابل داخل شد مهم به ارگ نرفتم در دائره ولایت بودم. لیکن عنایت‌الله‌خان برای من بیعت‌نامه فرستاد و نقل آن سابقاً اعلان شده بود.

به زیاد شدن احسان مذکور هیچ شک و شبهه را ندارم. زیرا:

[و ان شکرتم لازیدنکم] وعد حق، حق است. الحاصل حق تعالی عالم الغیب و یعلم ما فی الصدور است عزم و قیام من به طمع تاج و تخت نبود صرف غیرت دینیه و ملیه ام بود. ذاتاً مقصد من اگر طمع مذکور می بود قانعم که خداوند مرا هیچ وقت کامیاب نمی ساخت. چون سر دادن من فی سبیل الله بود. سردار فوج خدمت دین شدم و حق تعالی مرا بزودی پشه لنگ برای امان الله خان ساخت و علاوه بران لایق تاج و تخت دید. امان الله خان را شمشیر من تدمیر نکرد، شمشیر خدا بود و من عاجزترین مخلوق را واسطه و نیکنام و عبرت مؤثره برای پادشاهان اسلام ساخت. [الهم تعطى الملك لمن تشاء وتنزع الملك تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شى قدير] حق تعالی از قوی ترین گرفت بمن عاجزترین داد چه کنم داد خداست:

[با خدا دادگان ستیزه مکن که خدا داده را خدا داده است].

وقتی که الله تعالی با همه نواقص که دارم مرا لایق دید و داد البته هر نقص مرا باز به فضل و کرم خود پوره خواهد کرد.

در خاتمه توفیق خدمت و رفاه ملت عزیز خود را از خدا و رسول تضرع و نیاز می دارم.

(چه خواهد خدا سرنگونش کند به افعال بد رهنمونش کند)

خادم دین رسول الله امر حبیب الله

توضیح: در ختم این ورقه بیان نامه که در تصرف نگارنده است، مهر مخصوص فرامین بچه سقو دوبار مهمور شده است. چون نقش مهر اول مغشوش بود، بار دوم مهر کرده. در بالای مهر مدور قطر چهار سانتی متر نشان محراب و منبر و شعاع آفتاب و در نفس مهر عبارت [خادم دین رسول الله امیر حبیب الله] بخط ثلث موجود است و راجع به ساختمان این مهر جدا در این کتاب حرف زده ایم.

در ختم جمله [مطبعة سرکاری کابل] نمایان است. بیان نامه بکاغذ زردگون بوسیله ماشین تیپوگرافی بطبع رسیده و طول متن (۶۴) سانتی و عرض (۳۲) سانتی متر می باشد.

تقرر علاقه دار جلریز

محمدصادق خان پوپلزئی که در ضمن واقعات ماه جدی ۱۳۰۷ ش از وی نام بردیم بعد از آنکه بچه سقو داخل ارگ کابل گردید محمدصادق خان حضرت او را نزد بچه سقو برد. بزرگ جان حضرت ساکن کوهستان منشی و ندیم حضور بچه سقو نیز حاضر بود و هردو تن به بچه سقو گفتند که این جوان وابسته همان ولی محمدخان است که بامر شما حاکم پغمان مقرر شده بود و امان الله خان او را بیست دو روز قبل اعدام نمود و این شخص زمانی در کوهدامان علاقه دار بود و با مردم شمالی رویه نیکی داشت.

بچه سقو که از حرکات دوستانه چند نفر در کشکک پغمان نسبت بخود خبر داشت به محمدصادق خان پوپلزئی گفت شما را حاکم اعلی مقرر می کنم و به هر منطقه ای که می روید فرمان می دهم. و به

شیرجان خان^۱ بگوئید که فوراً فرمان مقررری شما را بحاکمی اعلی و به هر منطقه‌ای که می‌خواهید بنویسد. محمدصادق خان پوپلزئی، از شیرخان خواهش کرد که اگرچه امیرصاحب بمن حاکمی اعلی داد ولی شما فرمان مرا بعلاقه‌داری جلریز و تکانه بنویسید که هرگاه خدمت خوب نمودم بعداً حکومت اعلی و یا نایب‌الحکومتی خواهش می‌کنم. و نظریه اش این بود که اگر حاکمی اعلی قبول نمایم حتماً در یکی از نقاط بعید از مرکز فرستاده می‌شوم و حکومت سقو که تا هنوز پوره استقرار نگرفته هرگاه علاقه‌داری خواهش کنم بجای نزدیک فرستاده می‌شوم و ظاهراً بچه سقو از این اظهارات من ممنون و مطمئن می‌گردد.

محمدصادق خان چون در مرور پنج ماه حبس و کشاکش مضحمل و پریشان شده بود، به همان علاقه‌داری اکتفا کرد و فرمان را نزد بچه سقو برای مهر کردن برد. بچه سقو متعجب شده گفت: شما چرا باین کار کوچک راضی شده اید؟ محمدصادق خان گفت: اگر خدمت شایسته‌ای انجام دادم بعداً سزاوار ترفیع و ترقی خواهم بود و حال برای آزمایش لیاقت و کفایت به همین علاقه‌داری قناعت می‌ورزم. بچه سقو، بزرگ جان حضرت منشی و ندیم حضورش را مخاطبه کنان گفت: این شخص براستی خدمت می‌کند و فرمان مقررری او را مهر کرده، بعنوان ملک محسن والی بدست خودش فرستاد.

محمدصادق خان فرمان بچه سقو را نزد ملک محسن مذکور رسانید. ملک محسن والی فرمان را گرفت و به منشی خود گفت که حکم برقراری او را به علاقه‌داری جلریز بعنوان حاکم میدان بنویسد. در همین دقایق ملک محسن به محمدصادق خان گفت: «حالا پنجصد رپیبه باید برای منشی من بدهید زیرا که علاقه‌دارهای وقت امانیه پنج هزار رپیبه به والی می‌دادند تا علاقه‌دار می‌شدند.» و اگر که ملک محسن وجه مذکور را نمی‌گرفت و اما طعنه‌ای بود که به والیان دوره امانیه داد.

محمدصادق خان حکم‌نامه ملک محسن والی را در حکومت میدان نزد میر عبدالکریم کوه‌دامانی حاکم آنجا برد. محمدصادق خان با نگارنده این کتاب حکایت کرد:

در عهد امانیه وقتی که در کوه‌دامانی علاقه‌دار بودم، میر عبدالکریم مذکور ملک قریه و زیر دست من بود و در همین ساعت که حکم‌نامه مقررری خود را بهمهر ملک محسن باو سپردم، ملک محمدهاشم قوم تاجک ساکن ده‌افغانان میدان که شخص آشنا و در علاقه خود صاحب رسوخ بود گفت چون هنوز اوضاع پوره معلوم نیست چند وقت را به طلسمی بگذرانید و بروید.

محمدصادق خان در مدت علاقه‌داری تکانه و جلریز از اهالی آنجا یک مقدار روغن زرد و گلیم که در اواخر دوره امانیه برای مصارف عسکری بالای اهالی آنجا در بدل پول نقد حواله شده و پول را اخذ کرده و اجناس را نرسانده بودند بدست آورد و بعد دونیم ماه بکابل مراجعت کرد و آنرا بصرف شخص خود رسانید و طلب کار دیگر ننمود.

در عصر سلطنت اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی بیکار گذرانید و در دوره سلطنت اعلیحضرت‌المتوکل

^۱ تا وقتی که شیرجان دستخط نمی‌کرد و یا غلام حضرت مهر بردار متن فرمان را قرائت نمی‌نمود بچه سقو مهر نمی‌کرد.

علی الله محمدظاهرشاه وقتی در ریاست بلدیہ مدیر بود و تا برج اسد ۱۳۴۹ ش حیات دارد و در دهمزنگ کابل سکونت دارد و نیز برادرانش محمدسعیدخان و محمدشرفخان در قید حیات اند.

حاکم مندی در عصر بچه سقو

در ضمن هیأت تنظیمیه تحت ریاست احمدعلی خان لودین از یاور نظامی آن (شیراحمدخان محمدزائی) اسم بردیم و اینک شمه‌ای از گزارش رسمی او را که در طول نه ماه حکمرانی بچه سقو مصدر فعالیت شده است لزوماً شرح می‌دهیم:

شیراحمدخان ولد عبدالرحیمخان ولد عبدالرحمنخان ولد سردار سلطان احمدخان ولد سردار محمدعظیمخان ولد سردار پابنده خان مذکور در جمله هفتاد نفر جوانان محمدزائی در باغ چرمگران کابل زیر دست شوکت بیگ معلم ترک درس عسکری آموخت و از جمله متعلمین مکتب حربیه اواخر عهد سراجیه و اوائل دوره امانیه بود. و در سال ۱۳۰۰ ش کپتان قطعۀ نمونه مقرر گردید و در جنگ منگل (۱۳۰۳ ش) بحیث کپتان قطعۀ نمونه شمولیت داشت و از همان وقت بچه سقو او را می‌شناخت. از تاریخ اول عقرب الی ۸ جدی ۱۳۰۷ ش به همراه احمدعلی خان لودین در کوه‌دامان و جبل السراج تگاب می‌بود و در روز معاهده باغ عارق و غیره جاهای حساس حاضر بود. قرآن مبارک را بغرض امضاء همین شخص بحضور اعلیحضرت غازی در ارگ کابل رسانید و واپس به سمت شمالی برد و در بازار زمه با بچه سقو مفاهمه نمود.

در ایامی که بچه سقو کابل را تصرف نمود، در یک روز که سید حسن در زیر گنبد کوتوالی در میان یک رواق نشسته هدایت می‌داد و میرزا غلام‌قادر غزنیچی ساکن چنداول سرمنشی احکام می‌نوشت، شیراحمدخان محمدزائی خود را معرفی نمود و از طرف سیدحسین مأمور شد که مرغان کلنگی و کبوتر اعلی پیدا کند. در چنداول که بعضی اخلاصمندان کبوترهای اعلی برای میر علی احمد زعیم روحانی شیعیان از جاهای دور برسم تحفه اقسام کبوترها آورده بودند و شیراحمدخان محمدزائی سراغ داشت بآنجا مراجعه کرد و از نزد سید مذکور که بیچاره از بیچ جان ناچار شد آنهمه را باختیار او گذاشت و شیراحمدخان خیلی کبوتر اعلی را بحضور سیدحسین که شوقی مرغ و کبوتر بود رسانید. سیدحسین از وی بسیار خوش شد و او را بحاکمی مندی [میاندهی] کابل فرمان داد.

شیراحمدخان حاکم مندی چند روز فعالیت نمود. امیرمحمدخان فرقه‌مشر محمدزائی نائب رئیس تنظیمیه احمدعلی خان لودین که طرفدار بچه سقو بود، در این وقت از مقربان سقو در شمار آمد و برادرش عبدالقیومخان نیز سقوی شد. عبدالقیومخان محمدزائی دخترش بعقد ازدواج ملک محسن والی در آمد و اعتبار بیشتر در نزد سقویان یافتند. خواهر امیرمحمدخان فرقه‌مشر و عبدالقیومخان مذکور ساکنان باغ علی‌مردان کابل عیال عبدالرحیمخان ابن عبدالرحمنخان و شیراحمدخان برکه (حاکم مندی) خواهرزاده او شان بود.

امیرمحمدخان محمدزائی فرقه‌مشر در عصر سقو خاندان اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی را که در باغ

علی مردان محبوس بودند، در ایامی که نادرشاه غازی حمله می‌آورد به کوتی باغچه داخل ارگ مقید ساخت و بهترین خدمتی بود که به نفع بچه سقو نمود.

و (طاهره) دختر اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی که در محبس باغ علی مردان جان سپرده بود توسط همین شخص یک هفته بعد از نجات کابل به تپه مرنجان بخاک سپرده شد.

چون بلحاظ همان خویشی، اعضاء این خانواده به دربار ملک محسن قرب داشتند، روزی که ملک محسن برای بازدید غند عسکری مقیم ارغنده عزیمت می‌نمود. شیراحمدخان حاکم مندیپ همراه بود و حین ورود بانجا یک نفر غریب به ملک محسن عرض کرد که کرنیل کوهستانی مقیم ارغنده داس و ریسمان مرا بزور گرفت. ملک محسن والی کرنیل مذکور را در پیش خواست و او بفعال خود اقرار کرد. وقتی که داس و ریسمان را آورد کرنیل مذکور را به همان ریسمان به درخت غرغره نمود و بعد ریسمان و داس را به دروگر غریب داد.

و در همان روز شیراحمدخان محمدزائی، خواهرزاده عبدالقیوم خسر خود را که بامر سیدحسین حاکم مندیپ مقرر شده بود هر که غند عسکر مقیم ارغنده مقرر نمود. و غند مذکور تا ایام ورود مجاهدین جنوبی در ارغنده اقامت داشت و برکه مذکور یکعهده عساکر خود را که از مردم چهاردهی بودند در حصه زیارت شاه دوشمشیره بحضور سردارشاه ولی خان غازی رسانید و خدمت ش درجه قبول یافت و بمحافظت ارگ مقرر گردید تا مردم جنوبی اسلحه را با خود نقل ندهند. امیرمحمدخان مامایش هرچه جرم سنگین داشت اما اینکه محمدزائی بود فرار هندوستان شد و تا سال ۱۳۴۹ ش حیات داشت.

فیض محمدخان پسر حاجی محمدنواب خان لوگری در ایام اول ورود اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی قلعه بیگی ارگ مقرر شد. چون عهد می شده بود که هرکس از مجاهدین متاعی با خود ببرد قلعه بیگی مذکور وقتی داخل ارگ گردید ملاحظه کرد که عهد اشتباه کار آمد را مردمان جنوبی قبل از وی تاراج کرده اند. و او علناً گفت که من چه را ببرم. لذا با برنج باریک و چپرکت های سیمی که در گدام و تحویل خانه ارگ باقی مانده بود توسط نفری قطعه ارگ [تحت اثر شیراحمدخان محمدزائی مذکور] به لوگر رسانید و ثابت شد که بنام خدمت نجات وطن فقط یک یک حصه ذخایر دولتی مدنظر اشخاص بود.

شیراحمدخان به آن وسیله نیز برائت حاصل کرد. اما در عصر نادرشاه غازی رتبه برگدی اش به کرنیلی تنزل نمود. مذکور تا ماه سرطان ۱۳۴۹ ش حیات دارد و در قلعه سلطان جان چهاردهی متصل مهتاب قلعه در مسکن موروثی خود بسر می برد و از یادداشت های او در ضمن تذکار دوره انقلاب در این کتاب استفاده شده است. باسم شیراحمدخان کرنیل مشهور است.

عزیمت محمداسحق خان پوپلزائی از جلال آباد

بطرف موسی لوگر و انجام کار آن از دست ملک محسن والی بچه سقو

علی احمدخان والی به تاریخ... ۱۳۰۷ ش در جلال آباد نام امارت بر خود گذاشت و از اهالی بیعت گرفت. محمداسحق خان پوپلزائی را که وقتی کمیدان حضور عین الدوله و طرفدار علی احمدخان والی بود، به

موسئی لوگر فرستاد و باو هدایت داد که نفری قومی و دهقان‌ها و اولس آنجا را بر ضد حبیب‌الله بچه سقو تحریک کند. محمداسحق‌خان و محمدانورخان برادرش با تعداد مردم قومی و اولس موسئی که از قدیم بآن خاندان احترام دارند، بطرفداری علی‌احمدخان والی حرکت کردند و از جانب هواخواهان بچه سقو بکابل خبر داد شد. محمدانورخان تعهد کرده بود که من به همراه بیست نفر کوه شیر دروازه را تصرف می‌کنم. مردم خوگیانی که با آنها در اول همراهی کرده بودند، در اثر تحریک ملک‌قیس بعداً ضعف و به عهده از خود نشان دادند و بروز شنبه (۱۳) دلو سامان حرب و خزانه علی‌احمدخان را چور و او را به شکست فاحش روبرو گردانیدند.

در این موقع که سقویان پیروز گشتند، مردم موسئی به بچه سقو گفتند که ما را همین دو برادر که از آبا و اجداد درین منطقه صاحب رسوخ اند، برضد شما تحریک می‌کردند و الا ما طرفدار علی‌احمدخان والی نبودیم و نمی‌باشیم. محمداسحق‌خان پوپلزائی سابق کمیدان با یکنفر دیگر از موسئی لوگر دستگیر و بکابل آورده در ارگ محبوس شدند.

محمدانورخان برادرش رها بود و روزی بغرض خبرگیری برادر خود در ارگ رفت و بوسیله غلام‌نبی کلکانی که وقتی با محمدانورخان مذکور رفاقت داشت و این وقت کرنیل سقوی بود، نزد برادر کلان خود به محبس ارگ رفت و دید که محمداسحق‌خان در حال راحت است.

چند روز بعد که بین لشکر سقو و مردم وردک در حصه بادام جنگ رخ داد و چند نفر سقوی مجروح شدند، ملک محسن برافروخته شد و محمداسحق‌خان را که او محبوس آورده بود، محکوم باعدام نمود و مال منقول خاندان محمداسحق‌خان و محمدانورخان در همان گیرودار قبلاً از دست سقویان بتاراج رفته بود.

در حصه بل محمودخان، محمداسحق‌خان با یک تن از مردمان موسئی روبرو شد و به عساکر سقوی گفت اجازه می‌دهید که من باین شخص چند حرف بزنم. سقویان اجازه دادند و گفت: این عساکر مرا بحکم والی ملک محسن‌خان حالا چانماری می‌کنند و بوطن اطلاع بدهید که جسد مرا برداشته در قریه خودمان بخاک بسپارند و بعد چند تن یکجاشده از حصه قبر حضرت جی قسمت اخیر چمن حضوری جسد محمداسحق‌خان شهید را برداشته به موسئی لوگر در نزدیک قلعه خودشان دفن کردند، و در همان روز یکی از طرفداران جدی علی‌احمدخان والی از بین برده شد. وقتی این خبر بسمع حبیب‌الله بچه سقو رسید از ملک محسن سخت آزرده شد و از قتل آن ندامت کرد که او را با مردم وردک چکار.

محمدانورخان برادر محمداسحق‌خان مذکور که تا برج عقرب سال ۱۳۴۹ ش تا هنوز در قید حیات است با نگرندۀ این کتاب حکایت کرد: در وقتی که علی‌احمدخان در جلال‌آباد بود به محمداسحق‌خان کمیدان هدایت داده بود که اولتر سراج‌البنات عیال مرا با خواهر و خواهرزادگانش بجای دور برسانید. محمدانورخان از سراج‌البنات خواهش کرد که من شما را بسواری اسپ از راه لوگر به جلال‌آباد می‌رسانم. سراج‌البنات گفت من می‌توانم اینقدر تکلیف را بر خود قبول کنم و در گذر علی‌رضاء‌خان شهر کابل بخانه شاغاسی عبدالغنی‌خان می‌گذرانید.

بعد از آنکه علی احمدخان بروزشنبه (۱۳) دلو ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۲) شعبان (۱۳۴۷) ق و (۲) فروری ۱۹۲۹ ع شکست یافت محمدانورخان و شیرجان نوکر علی احمدخان والی به سراج‌البنات گفتند که شما خواهر اعلیحضرت شاه امان‌الله خان و عیال علی احمدخان والی می‌باشید و آنها با بچه سقو در دو سمت جنگ دارند باید شما در شوربازار بخانه حضرات مجدی بروید. سراج‌البنات گفت: حضرات با برادر و خاندانم چه نیکویی کردند که من بخانه آنها بروم. آیا شما نمی‌دانید که این انقلاب و تباهی در سرتاسر افغانستان از دست آنها است و من اگر کشته شوم بخانه حضرات که باعث برپادی مملکت شده اند نمی‌روم.

هر دو نفر مذکور گفتند شما از کشتن خود پروا نکنید و اما پروای حفظ عصمت و شرافت خود را بنمائید و باین اشارت او را قانع ساختند و بخانه حضرات در شوربازار بردند. محمدیوسف خان مجددی عذر خواست که جای نیست و در اثر اصرار محمدانورخان سراج‌البنات آنجا رفت و محل اقامت گرفت و محمودخان یاور نیز چندی بخانه حضرات مجددی در شوربازار کابل می‌بود.

علی احمدخان رئیس عالی هیأت تنظیمیه مشرقی اعلام پادشاهی آن

در جلال آباد و تاراج شدنش درجگدلک و عزیمتش بطرف پشاور مصاحبه با سردار محمدنادرخان غازی و قصد ورودش بجانب قندهار

علی احمدخان ابن خوشدل خان لویناب ابن شیردل خان لویناب عشیره عمرخان زائی قوم بارکزائی که ما سلسله نسب و تمکن و چگونگی احوال اجداد و خاندان آن را در بخش هفتم تاریخ تیمورشاه درانی بالتفصیل پرداخته ایم، پدرش خوشدل خان در اوائل کمکی ناب لقب داشت و بعد فوت پدر لویناب لقب موروثی خود را حاصل کرد. خوشدل خان مذکور برادراندر علیاحضرت سراج‌الخواتین والدۀ اعلیحضرت شاه امان‌الله خان غازی بود و به همان مناسبت خواهر سکه اعلیحضرت شاه امان‌الله خان غازی سراج‌البنات لقب داشت بعقد ازدواج علی احمدخان دران وقتی که عیال اولش فوت شده بود، در آورده شد.

علی احمدخان در عهد امارت امیر حبیب‌الله خان ایشیک آقاسی ملکی رتبه داشت و امور وزارت داخلیه را انجام می‌داد و یکسال علاوه بر دیگر وظائف عهده سرپرستی سراج‌الخبار افغانیه را نیز بحیث متصدی امور مطبوعات کشور بر ذمت داشت تا آنکه در اثر تصدیق و معرفی او برای محمود طرزی اجازه نشر اخبار بصلاحت خودش داده شد و مستقلانه بکار طبع و نشر اخبار و رساله‌ها بعنوان مدیر و سرمحرر پرداختن گرفت و الا در اوائل امیر حبیب‌الله خان به شخص محمود طرزی نظر بآنکه پدرش و خودش دوره‌های مفرویت را طی کرده بودند و نائب‌السلطنه و اعتمادالدوله تصدیق نمی‌کردند اعتماد کامل نداشت.

علی احمدخان از اوائل سلطنت اعلیحضرت شاه امان‌الله خان غازی به نظارت داخلیه انتخاب شد. مذکور شخص با فهم و فراست و کارکن و نهایت با جرئت و دارای رعب و تمکین سلطنتی بود و شوکت و جاه و

جلال و زیب و زینت لباس فاخر را بسیار می‌پسندید و وضعیت یکنفر سردار افغان را از هر حیث تمثیل می‌کرد. و در همان مواقع اوائل جلوس که استرداد استقلال اعلان گردید، بحیث رئیس هیأت عالی افغانی (وفدصلاحیه) بطرف هندوستان فرستاده شد.

انگلیستان او را شخص بهادر و مستقل مزاج احساس می‌کردند حق ورود بکشور هند ندادند و با او از راه خشونت و ناملائمی پیش آمد کردند تا آنکه توسط نامه‌نگار خصوصی که در همان هیأت عضویت داشت بکابل خبر رسید و اعلیحضرت امان‌الله‌خان که دانست علی‌احمدخان در هرجا در غرور و استکبار کار می‌گیرد، واپس خواست و دفعه دوم محمود طرزی ناظرخارجیه را در رأس هیأتی اعزام فرمود که تفصیلش در سلسله نگارش سال ۱۲۹۸ ش در این کتاب آمده است.

علی‌احمدخان در کابل بامور سیاسی دربار و با نماینده دولت روس در تماس و بامور نظارت‌داخلیه پرداختن گرفت. در سال ۱۳۰۳ ش رئیس تنظیمیه مشرقی مقرر گردید و از آنجا به همراه سلطان‌علی‌خان بارکزائی به سمت جنوبی رفت و در اوقات جنگ ملای‌لنگ خدمت خوبی نمود و در همین سال به سفارت جاپان تعیین گردید و اما چون شرائط تا هنوز مساعد نگشته بود، معطل شد و بعداً والی کابل مقرر گردید.

مذکور چون شخص پرمدها و پرغرور بود بعد از استرداد استقلال، انگلیستان در پی آن شدند تا اشخاص را برضد اعلیحضرت امان‌الله‌خان و برای احراز مقام سلطنت افغانستان تحریک کنند. و از جمله آن اشخاص یکی علی‌احمدخان بارکزائی ایشیک آقاسی ملکی سابق را مطابق منظور سیاسی خود شناختند. چون از اوضاع و حرکات علی‌احمدخان اولیاء دولت احساس این خطر می‌نمودند، اعلیحضرت از منزلش کاست و بکاری هم که گماشته می‌شد افراد خصوصی را برای ترصد احوالش می‌گماشت و پلیس خفیه شب و روز اطراف دروازه و خانه او را که نزدیک گنبد کوتوالی و بطرف جنوب شرقی ارگ واقع بود، مراقبت می‌کرد.

در برج عقرب سال ۱۳۰۷ ش که انقلاب شنوار آغاز کرد و در برج قوس سال ۱۳۰۷ ش که عساکر اعزامی کابل در حصه تنگی ترکی و خوردکابل راه جلال‌آباد هزیمت یافت و محمودخان یاور حضور کفیل والی کابل از طرف اشرار مشرقی دستگیر و شیراحمدخان محمدزائی بعوض او از کابل اعزام گردید و او بذریعه طیاره واپس بکابل برگشت، علیاحضرت سراج‌الخواتین عمه‌اندر علی‌احمدخان والی سابق که احوال را دگرگون دید به اعلیحضرت غازی مصلحت داد که علی‌احمدخان برادرزاده اندر و داماد من چون با مردم مشرقی سوابق خوب دارد او را بحیث رئیس هیأت تنظیمیه بمشرقی بفرستید. اعلیحضرت غازی که از چند سال از علی‌احمدخان گرفته خاطر و احساس مخالفت می‌نمود، فرمود که من به علی‌احمدخان اعتماد همکاری ندارم. علیاحضرت که بامور سیاست و سلطنت دخالت زیاد داشت. او را در قصر گلخانه خواست و در حالی که دو سه تن از وابستگانش حاضر بودند گفت: اعلیحضرت درباره تو اطمینان نمی‌فرماید و علتش آنست که بارها بتو گفته ام و اما فعلاً برای حصول نیکنامی تو وساطت می‌نمایم تا بمشرقی رفته خدمات شایسته‌ای را بامور نظامی و ملکی آنجا بانجام برسانی و در همان صحبت قرآن پاک را در میان گذاشته از علی‌احمدخان عهد خدمت با صداقت گرفت.

و بعد اعلیحضرت غازی گفت که علی احمدخان در حضور خودم چون بقرآن مجید عهد کرده او را با اعتماد و اطمینان کامل باید به سمت مشرقی فرستاد تا در انطفای نائره شورش آن سمت خدمت و مجاهدت بنماید. اعلیحضرت غازی با احترام قرآن کریم و تصدیق قول والده ماجده خود علی احمدخان را بحیث رئیس عالی هیأت تنظیمیه اعزام فرمود. و در حالی که اعلیحضرت امان الله خان در کابل باریکه پادشاهی استقرار داشت بتاريخ روز جمعه (۲۱) جدی (۱۳۰۷ ش مطابق (۲۹) رجب ۱۳۴۷ ق و مساوی (۱۱) جنوری ۱۹۲۹ ع یعنی سه روز قبل از تاریخ حرکت اعلیحضرت غازی بسوی قندهار بعهد قرآن پابند شده، بفریب انگلیسان کمر بدعوی سلطنت بست و سلطنت افغانستان را در مرکز جلال آباد بنام خود اعلام کرد و برای این منظور بجای جناب نقیب صاحب رفت و از وی خواهش کرد که بمردم تبلیغ نماید.

نقیب صاحب ملکان مشرقی را احضار فرمود. علی احمدخان شامل مجلس نشد و محمد اکبرخان محمدزائی را فرستاد که در مجلس حاضر باشد و گزارش را بحضور حکایت کند.

نقیب صاحب در نطق خود در محضر ملکان گفت: راه تجارت مسدود است و اگر احیاناً باز هم باشد چون امنیت وجود ندارد تاجر نمی تواند مال خود را وارد کند و این انسداد طرق تجاری و عدم اینست و خون ریزی که در بین قبائل رخ داده است باعث بربادی مملکت و خود ساکنان مشرقی می گردد و لازم است که در باب انتخاب پادشاه فکر کنیم و بکسانی که شایسته امر خطیر سلطنت اند ابراز نظر و عقیدت نمائیم. و از جمله رجال در خور این امر اینک یکی علی احمدخان والی که خود در عقب دروازه ما آمده است مقدمتر و نزدیکتر است، تا اگر ملکان مشرقی خصوصاً شینوار و خوگیانی موافقت کنند آتش انقلاب و خانه جنگی به همین وسیله و به همین زودی منتفی می گردد.

ملک محمد علم شنواری گفت: از امان الله خان هیچ علامت کفر را نادیده بروی نسبت کفر نمودیم و باین شخص علی احمدخان که مرد شرابی و زانی و کافر علنی است چطور دست بیعت بدهیم.

چون سخن باینجا رسید، مجلس خاتمه یافت. محمد اکبرخان محمدزائی نماینده علی احمدخان بخانه بازگشت و ماجرا را به علی احمدخان باز گفت. علی احمدخان به محمد اکبرخان گفت: شما خواهید دید که اگر بعد دو روز همین ملکان شریر و بدزبان را مانند مرکب سوار نشده از او شان بیعت نگرفتم هر چه می دانید بگوئید و مبالغ بی شماری که از کابل برای علی احمدخان در روز اول بموتر و بعداً بذریعه طیاره برای مصارف عسکری فرستاده شده بود مردم بی پا و سر را بوسیله پول وافر بدور خود جمع نموده از آنها بیعت گرفت و حقیقاً بعد دو روز ملک محمد علم و محمد افضل برادرش به علی احمدخان بیعت نمودند.

عده ای از اهالی با او بیعت نکردند و گفتند که کابل در تصرف بچه سقو است. علی احمدخان گفت شما مشوش نشوید، بچه سقو نفر خود من است. وقتی بکابل برسم او خود را فوراً بمن تسلیم می کند. مردم دانستند که شاید این سخن حقیقت داشته باشد. چون مرکز در دست علی احمدخان است پادشاهی او بطوریکه می گوید بعید از حیطة امکان نمی نماید.

علی احمدخان وقتی از محمدگل خان مہمند فرقه‌مشر و قوماندان عکسری جلال آباد و سیدحسن خان بیعت خواست، محمدگل خان گفت: من همان بیعتی که با امان‌الله خان کرده ام تا وقتی که او در خاک افغانستان باشد بدیگری بیعت نمی‌کنم و منظور محمدگل خان اینکه اگر امان‌الله خان دگر بار کابل را تصرف کند روی داشته باشد و هم به همین حیلہ در سیاست علی احمدخان شکست فاحش وارد نماید.

علی احمدخان بقرہ شده گفت این سخنان از روی منافقت است و نہ از روی حقیقت و اگر تو این حسن عقیدت و صداقت را به امان‌الله خان داشتی در حالی که فرقه‌مشر و قوماندان عکسری و اعتبار قوم داشتی چرا خیانت کردی و او را سخت لت و کوب نمود تا حدی که رخسار محمدگل خان جراحات برداشت.

بعد از لت و کوب، محمدگل خان بمردم گفت که ما شراب خوردن امان‌الله خان را قطعاً ندیده و نہ شنیده ایم، اما علی احمدخان که علناً شراب نوشیده و می‌نوشد و همه کس خبر دارد او را چطور به سلطنت برداریم. علی احمدخان او را بدست عساکر سپرد که بقتل برسانند اما عساکر از روی عاقبت‌اندیشی مقتول نساخته رها نمودند.

علی احمدخان چون پول وافر در اختیار داشت و هم پروپاگند او تا حدی تأثر بخشید، بعزم فتح کابل در حرکت شد. اما مردم‌شنوار و خوگیانی باین اندیشه که علی احمدخان اگر بر سر اقتدار آید چون وابسته امان‌الله خان است یا سلطنت را باو می‌سپارد و یا خود در برابر این خسارتی که از ما دیده است دود از دمار ما خواهد برآورد و از همین لحاظ با وصفی که ظاهراً طرفدار او بودند و اما قبلاً نظر به نتایج کردار خود اعتماد نمی‌کردند و سائر مردمان مشرقی وقتی خبر یافتند که بچه سقو خود را خادم دین لقب داده و خاطرخواهی حضرات و علماء را می‌نماید و بکس دیگر قطعاً اطاعت ندارد، وضع تفرقه و تردد در میان آوردند و عناصری که طرفدار بچه سقو و منتظر چور و چپاول بودند، علی احمدخان را ظاهراً باین نام که در حق امان‌الله خان خیانت کرده و هم شخص شراب نوش است، بتاريخ روز جمعه (۱۲) دلو ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۱) شعبان (۱۳۴۷ق و موافق (۱) فبروری ۱۹۲۹ع در منزل جگدک اسباب و سامان حرب او را که برای مصارف عساکر بعزم فتح کابل همراه داشت، یعنی مبالغ نقد، اسلحه، خیمه و اسپ و هرچه در اختیار او بود تاراج کردند و سلطنتش بعد (۲۱) روز منقرض گردید و علی احمدخان را بقتل نرسانیدند و او با چند تن همراهان بشمول دو پسر اول و دومش غلام محمدخان و نوراحمدخان با پیراهن وزیرجامه با مشکلات زیاد از راه مہمند و بندر دکه وارد پشاور شد و یک مقدار بانکوت قیمتی را که در ران‌های خود بسته بودند در (دین هتل) اقامت گرفته بصرف می‌رسانیدند. نود نفر رساله‌شاهی که از عقب علی احمدخان بطرف کابل امر حرکت یافته بودند در فتح آباد جلال آباد باشارت ملک محمدعمر محصور شدند و او شورشیان را برعلیه رساله‌شاهی تحریک کرد. نود نفر افرادشاهی در مرور چهار شب و روز فاقه بسر برده قلعه داری کردند و دو هزار نفر شورشیان مشرقی اطراف قلعه را گرفته می‌گفتند که مبالغ بسیار والی در همین قلعه در نزد رساله‌شاهی است و بشدت گولہ باری می‌کردند و خصوصاً یکنفر جوان که در همان هفته عروسی کرده و از اثر گولہ باری رساله‌شاهی محصورین قلعه فتح آباد بقتل رسیده بود،

خاندان و اهل قلعه او بکمال شدت می‌جنگیدند تا آنکه جناب نقیب‌صاحب که از طرفداران اعلیحضرت امان‌الله‌خان غازی بود، ناظر خود را فرستاد و فرمود نفری رساله‌شاهی را از قلعه برون آرد. اما تفنگ کارتوس، دریشی، اسب، رپیه نقد و هر چه در اختیار افراشاهی بود چور شد و چند نفر آنها یک طرف و سائر افراد بگفته خودشان مانند چوچه‌های کبک به هر طرف گریز کردند. اما در اثر امر نقیب‌صاحب و وساطت ناظر آنجا بقتل نرسیدند. شکست فوج و تاراج مال و بالآخر عزیمت علی‌احمدخان بجانب پشاور سراسر به نفع بچه سقو تمام کرد.

سقویان در کابل کسانی را که از بیم همدستی با والی مذکور احتیاطاً زیر حبس گرفته بودند، امر رهایی بخشیدند و محمدولی‌خان وکیل را روزشنبه (۱۳) دلو و دیگران را روزشنبه (۲۰) دلو یکایک رها نمودند و بعد از آن سرتاسر مشرق دستخوش اشرار آن سمت گردید. بتاریخ روز سه‌شنبه (۱) حوت ۱۳۰۷ ش مطابق (۹) رمضان ۱۳۴۷ ق و موافق ۱۹ فروری که سردار محمدنادرخان غازی و برادرانش سردار محمدهاشم‌خان و سردار شاه‌ولی‌خان از طریق بمبئی و لاهور به پشاور مواصلت کردند.

علی‌احمدخان در دین هتل شنید که سردار محمدنادرخان وارد پشاور شده، فی‌الحال سخت مریض و داخل بستر شده است برای عیادت در اقامتگاه او شان رفت و در ضمن دید و وادید منشأ انقلاب افغانستان را شرح داد و در اخیر که خودش اعلان سلطنت نموده بود نیز یاد کرد و گفت همه مردم مشرقی بمن بیعت کردند و قسمتی از اهالی کابل نیز برای من بیعت فرستاده اند و تنها مردم خوگیانی به رهبری ملک‌قیس که از جانب بچه سقو وعده رتبه نایب‌سالاری و پول نقد و اسلحه یافته بمخالفت من جنگ کردند و مرا به برآمدن از خاک افغانستان مجبور ساختند و حالا من بشما می‌گویم که بسیار زیاد مردم انتظار بازگشت مرا دارند و چون اکثریت قبائل سمت مشرق و عده زیاد کابل در قید بیعت من اند، شما باید به من بیعت کنید و اگر به پادشاهی من قبولدار نمی‌باشید، من به شما بیعت می‌کنم و باتفاق هم بطرف جلال‌آباد حرکت می‌کنیم و با طرفداران بچه سقو بشدت می‌جنگیم.

سردار محمدنادرخان فکر نمود که چون اهالی سمت مشرقی باستثناء قوم خوگیانی و آنهم به رهبری یکنفر دگر عموماً به علی‌احمدخان دست بیعت داده اند و شخصی که باین نخوت و بزرگی حاضر است و اگر فی‌الحال اظهار تابعیت و اطاعت بکند از اندیشه آینده بعید نمی‌نماید. در جواب گفت: صاحبان اخبارهای هندی از باعث عودت من بطرف افغانستان بدفعات سوالات کردند و از من فقط همین یک جواب شنیدند که ما حفاظت مملکت و استقلال و امنیت وطن و صلح عمومی را با اقوام و دول مدنظر داریم و حال ما و شما باید در امور سلطنت فکر نکنیم چه خود اعلیحضرت امان‌الله‌خان و معین‌السلطنه در قندهار و کابل در تصرف بچه سقو و بسیار مردم جانب دار امان‌الله‌خان و نیز بسیار نفر با بچه سقو بیعت کرده اند و نمی‌دانم که اعلیحضرت امان‌الله‌خان در قندهار چه اراده دارند و من هرگز نمی‌خواهم که پادشاه شوم. ولی آرزوی خدمت وطن را بدل دارم و حال بعقیده من دو نفر از دو جبهه مشرقی و جنوبی در پیش می‌رویم، تا ببینیم اقدامات ما چه نتیجه می‌دهد.

علی‌احمدخان گفت: اقدامات ما و شما بحیث افراد معزول در میان قبائل افغان کدام نتیجه ثمربخش

نمی‌دهد تا آنکه اعلان پادشاهی ننمائیم و اگر امان‌الله‌خان را مستحق این امر می‌دانید مجدداً بیعت می‌فرستیم و هدایت می‌خواهیم و اگر شما خود را ذی‌حق می‌دانید من بیعت می‌کنم و اگر بمن بیعت می‌کنید اختیار دارید و اگر بهم عین‌السلطنه بیعت می‌کنید، نیز حاضر هستم و اگر بازهم اتفاق نمی‌نمائید یکجا به قندهار می‌رویم و آنجا از حضور امان‌الله‌خان مصلحت می‌جوئیم.

سردار محمدنادرخان غازی از رفتن خود به قندهار اظهار علاقه ننمود و پانزده روز در پشاور اقامت گزید و اما بطرف جلال‌آباد و سمت جنوبی نامه‌ها می‌فرستاد و سران قبائل را علیه بچهٔ سقو تحریک می‌فرمود. علی‌احمدخان تا وقتی که سردار محمدنادرخان در پشاور بود، از آنجا عزم حرکت بدیگر طرف ننمود. روز دوشنبه (۷) حوت ۱۳۰۷ ش مطابق (۱۵) رمضان (۱۳۴۷ق و (۲۵) فروری ۱۹۲۹ع که سردار محمدنادرخان بسواری موتر عزم حرکت بطرف ولایت پکتیا داشت، در دین هتل پشاور نزد علی‌احمدخان رفت و گفت من و شاه‌ولی‌خان برادرم امروز به طرف سمت جنوبی می‌رویم و اگر شما باتفاق سردار محمدهاشم‌خان برادرم بطرف مشرقی می‌روید موجب موفقیت است و در دو ساعت ملاقات، علی‌احمدخان موافقت نکرد و گفت از چهارنفر باید یکی پادشاه باشد. امان‌الله‌خان عنایت‌الله‌خان من و یا خود شما. باین چهار شرط با هر یک آن که شما اتفاق داشته باشید موافقت دارم و اما بشکل سردرگم کاری از پیش نمی‌رود. و اینکه شما بدون مکاتبه و استجازه از امان‌الله‌خان به سمت جنوبی می‌روید من که تا حال در پشاور بودم بطرف قندهار می‌روم. و در آخر گفت من در مشرقی سلطنت را بنام خود سیاستاً اعلان کردم تا دفع فتنه آن سمت شود و حالا که باید ثابت کنم من خدمتگار امان‌الله‌خان هستم به همین حسن نیت از پشاور رهسپار قندهار می‌گردم.

در همین ایام وقتی علی‌احمدخان از پذیرائی پولتیکل ایجنت انگلیس در علاقه کرم از سردار محمدنادرخان اطلاع یافت، چون از حقائق مطلع گردید دیگر اقامت خود را در پشاور لازم ندیده، عزم ورود بجانب قندهار نمود و حین وصول بآنجا تمام وقایع و گزارش را بعرض رسانید و در حالیکه اعلیحضرت غازی در قندهار از حرکات علی‌احمدخان نگرانی می‌فرمود و اما ازین حسن عقیدتش ظاهراً ابراز خوشی نمود و در وقت اعزام بطرف غزنه او را قوماندان محاذ تعیین فرمود و علی‌احمدخان در محضر جمعیتی بخوشی قبول نمود و سوگند بر زبان آورد که تا کشته نشوم از حرب روبر نمی‌تابم و هم تا کشته نشوم قندهار را بدست اغیار نمی‌سپارم و چنانکه دو پسر علی‌احمدخان در حصهٔ غزنه کشته شدند. و این بود خاتمه کار علی‌احمدخان در جلال‌آباد و خبر سلطنتش در قندهار و خبر دستگیری و اعدامش در ضمن وقایع سال ۱۳۰۸ ش در این کتاب نگاشته شده می‌آید.

عزیمت سردار محمدنادرخان غازی از فرانسه بجانب بمبئی و پشاور

و تاریخ وصول او در خوست و گردیز بعزم استرداد تاج و تخت افغان از دست دزدان سمت شمالی

سردار محمدنادرخان غازی سابق سپه‌سالار که از قهرمانان معاصر افغانستان و از عهده‌های خطیر و خدمات برجسته و قابل قدرشان در صفحات گذشته این تاریخ مفصل بحث کرده ایم، از آغاز این فصل

جالب یک سلسله اقدامات مهم آن مرد نامور افغان را که در فکر استرداد تاج و تخت افغان از دست تسلط دزدان شریر سمت شمالی در مرور هشت ماه بزرگ ترین مشکلات و مشقات را بر ذمت خود و برادران قوی عزم خود گرفته است می پردازیم:

وقتی خبر انقراض سلطنت اعلیحضرت شاه امان الله خان غازی و انقراض پادشاهی موقت سردار عنایت الله خان انتشار یافت، سردار محمدنادرخان غازی که این وقت در (مانتون) واقع جنوب فرانسه بحال مریضی و مستعفی از امر سفارت افغانی بسر می برد، در حال بیماری مصمم سفر افغانستان و نجات کابل از دست تسلط اشراز گردید و بدو برادر خود سردار محمدهاشم خان و سردار شاه ولی خان که آنها نیز در فرانسه بنام عیادت برادر بزرگ خودشان در همانجا اقامت داشتند دستور داد که با من همراه شده به تهیه لوازم سفر پردازند.

بعد از تهیه لوازم سفر روز جمعه (۵) دلو ۱۳۰۷ ش مطابق (۱۴) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۲۵) جنوری ۱۹۲۹ ع یعنی ده روز بعد جلوس بچه سقواز (نیس) فرانسه حرکت کرده و در طول راه مریضی نیز بهبود یافت و در موقع ورود به بمبئی روز یکشنبه (۲۱) دلو ۱۳۰۷ ش (۳۰) شعبان ۱۳۴۷ ق (۱۰) فبروری ۱۹۲۹ ع در قونسل خانه افغانی بمبئی از طرف غلام احمدخان اعتمادی (مشهور به احمدجان) قونسل افغانی و مردم هند استقبال شدند و دو شب در قونسل خانه اقامت ورزیدند. در همین وقت خبر رسید که حبیب الله بچه سقوا سردار عبدالعزیزخان سابق وزیرمختار افغانستان در تهران و سردار احمدشاه خان را با فرمان و مبلغ () رپیه از کابل نزد سردار محمدنادرخان به پاریس فرستاده بود و آنها دو روز پیش از رسیدن سردار محمدنادرخان به کشتی بطرف مارسیلز روان شده بودند.

سردار محمدنادرخان غازی حین ورود خود به قونسل خانه بمبئی در برابر مستقبلین نظر بلزوم سیاسی فرمود: «من جهت قیام امن و مصالحت و وحدت با افغانستان می روم و در راه مصالحت کوشش بلیغ خواهم کرد» و چند روز در هتل تاج محل اقامت گرفتند و در آنجا نمایندگان جرائد هند حاضر شده بیک سلسله سوالات تمهیدی پرداختند. سردار محمدنادرخان غازی فرمود: «شخص من و عموم افراد خاندان من مقصدی جز این نداریم که برای قوم و وطن خود در این حالت نازک خدمتی را که موجب قیام امنیت و القای مصالحت باشد بکنند. ما در نظر داریم که بقوت بازو و دل و دفاع تمام مساعی خود را در راه سعادت افغانستان صرف کنیم تا روح وحدت و اخوت را در تمام اقوام و طوائف افغانستان تولید و برای قیام و استحکام یک حکومت مقتدر اسلامی که مطابق میل و رضاء عمومی باشد، زمینه را تهیه کنیم تا ضامن دوام استقلال و بقای باشرف ابدی او شده بتواند. زیرا اگر این اوضاع موجوده وطن ما تا چندی دوام کند، نه تنها حریت و استقلال افغانستان خداناخواسته ضائع و برباد بلکه برای امن جهان نیز خطرات بی پایانی را فراهم خواهد آورد. لذا من با وجود علالت تکالیف زیاد این سفر طویل را بر خود گوارا نموده آرزومندم تا برای وطن خود خدمتی را انجام بدهم.

نمایندگان جرائد از حضور سردار محمدنادرخان غازی برای نشر جرائد خود معلومات تحریری خواستند و سردار غازی این عبارت را باو شان سپرد:

«یقین کنید که من با خلوص نیت پیام امن و مصالحت و خیر را گرفته جهت اصلاح حالات پریشان کن امروزه افغانستان می‌روم و در انجام این مطلب مقدس هیچ یک مقصد شخصی از خود ندارم، در ضمن آن پیام‌های متعدد خیرمقدمی که بمن واصل شده از من و دوستانم توقع کرده اند که باید به قندهار بروم ولی این احبابم بایستی در این مسائل که تعلق بطرز عمل من دارد بر من اعتماد کنند و مرا بفکر و اراده خودم بگذارند تا هر طریقه را که خودم برای قیام امنیت و مصالحت لازم دانم کار فرماشوم. اولین مشغله من صرف مجاهدت در خاموش کردن این آتش سوزان است که موجب تباهی مادی و معنوی افغانستان می‌باشد. زیرا اگر حالت اضطراب انگیز کنونی افغانستان قدری دوام کند، خدا ناخواسته موجب ضیاع استقلال و آزادی و موجب ملمات ابدی وطن محبوب ما شده، امنیت عالم را در خطر خواهد انداخت. حالا که کوشیدن در قیام امنیت فرض ذمت تمام اقوام خود مختار و مستقل عالم است، عام از اینکه آنها عضویت جامعه ملل را داشته باشند و یا نداشته باشند، این فدائی وطن با وجود نارسائی طبع و خرابی صحت با برادرانم بحیث یک فرزند باوفا و تابع دار وطن برای خدمت ملک و قوم خود از فرانسه آمده ام تا در این موقع نازک بقدر طاقت و توان خویش خدمتی برای ملت و مملکت خود انجام دهم من و تمام‌خاندان من از خلوص نیت این خدمت را بدون هیچ یک مدعا و مقصدی که علاوه بر قیام امنیت و مصالحت در ملک باشد انجام می‌دهیم و مدعی تاج و تخت نمی‌باشیم، بلکه می‌خواهیم که حکومت افغانستان برخلاف گذشته و حال تابع فکر و اراده عامه ملت بوده فعلاً از خانه جنگی و برادرکشی دست کشیده، یک‌شخص صحیحی را به شاهی خود انتخاب کنند. در آنصورت هر شخصی را که عامه ملت بشاهی خود برگزینند ما هم بمتابعت ملت محبوب افغان و خیر وطن خویش برای اطاعتش و خدمت کردن برکاب او حاضریم. برین غلط فهمی‌های که موجب فتنه و فساد و بغض و عناد در داخل افغانستان شده من از حد زیاده متأثر و متأسفم، الله تبارک و تعالی حافظ و ناصر افغانستان باشد. و آزادی و استقلالش را دائم و قائم و تعلقاتش را با سائر دول معظم عالم خوشگوار و برقرار داشته باشد و بما چنان قوت و قدرت را عطا کند که خدمات بی‌غرضانه خود را بحیث یک مصلح خیر اندیش و ثالث بالخیر برای ملک و ملت خود اهدا کنیم و آن مشوره‌های مفیده ما را که برای رفع اختلافات و خانه‌جنگی حاضره و فراهم‌آوری وسائل اخوت و اتحاد که موجب عزت و عظمت و شرف افغانستان در آتیه است بر ملت افغان مؤثر ثابت بگرداند.

من و خاندانم احوال رقت اشتمال موجوده اعلیحضرت امان‌الله‌خان را بکمال تأسف و همدردی می‌نگریم و می‌دانیم که این همه حوادث اسفناک در اثر اقدامات ناعاقبت اندیشانه او شان که در جوش تجدیدپسندی برخلاف حسیات عمومی بعمل آمده است، بازهم ما برای خیر شخص او شان و منافع جامعه از مساعیات خالصانه خویش خودداری نخواهیم کرد.»

سردار محمدنادرخان غازی بعضی اشتهاارات را نیز با مضاء خود نشر نمود و چند روز در بمبئی اقامت فرمود و هر روز در هوتل تاج محل اعزه و معاریف بملاقات شان می‌پیوستند و دعوت‌ها می‌دادند و در هر پرسش همین یک پاسخ را می‌دادند که:

«من می‌خواهم که عموم نمایندگان ملت را در یک جرگه عمومی مدعو نموده آنها را بهم صالحت و قیام امنیت و اتخاذ نظریات متحدانه آنها راجع به تأسیس یک سلطنتی که مطابق میل و آرزوی عامه باشد و شخصی بر آن انتخاب شود که نیک کردار و دیانت‌شعار و در همه صفات خود ممتاز باشد، من نه برخلاف اعلیحضرت امان‌الله‌خان و نه برعلیه علی‌احمدخان و نه بر ضد دیگران اقدام می‌کنم، بلکه به خیر و مفاد ملت و مملکت مصروف اقدامات می‌شوم و جداً حامی و طرفدار بازوی توانای همان قوم و یا شخص خواهم شد که در دل‌های او شان حسیات وطنخواهی و ملت پروری موجود و در نظر عامه محبوبیت داشته باشند»

در مواقعی که مردم هند راجع باسترداد تاج و تخت امان‌الله‌خان از سردار محمدنادرخان غازی معلومات می‌خواستند و یا از او شان توقع می‌کردند که شما کوشش کنید که امان‌الله‌خان دوباره صاحب سلطنت شود، می‌گفت:

«من با اعلیحضرت امان‌الله‌خان کمال همدردی دارم و مصیبت حاضره او را که از دست خودش واقع شده است، بنظر تأسف می‌بینم. اما راجع به پادشاهی مکرر او چیزی گفته نمی‌توانم زیرا که انتخاب امیر از وظائف اساسی است. ملت مردم هر آن شخص را که بنظر محبت و اعتماد به بینند و آن شخص هم واقعاً یک ذات خیراندیش و مدبر و به‌ی‌خواه باشد البته همان شخص پادشاه خواهد شد.»

ورود سردار محمدنادرخان غازی در پشاور

سردار محمدنادرخان غازی از بمبئی بسواری ریل بعزم پشاور حرکت کرد و بتاريخ روز سه‌شنبه (۱) حوت (۱۳۰۷) مطابق (۹) رمضان ۱۳۴۷ق و موافق (۱۹) فبروری ۱۹۲۹ع وارد پشاور شد. در پشاور نیز مردمان بسیار باستقبال رسیدند و سوالات در هر باب نمودند و سردار محمدنادرخان غازی عین همان مطالب را که قبلاً بیان داشته بود تکرار می‌فرمود.

علی‌احمدخان والی که روز جمعه (۱۲) دلو مطابق (۲۱) شعبان و (۱) فبروری در جگدک تاراج و به شکست فاحش روبرو و قبلاً با همراهان خود وارد پشاور و در دین هتل اقامت داشته با سردار محمدنادرخان غازی ملاقی شد و از وقایع و گزارش کابل و جلال‌آباد مفصل سخن راند.

سردار عبدالعزیزخان و سردار احمدشاه‌خان که در نیس فرانسه رفته بودند با کاغذ بچه سقو در پشاور بحضور سردار محمدنادرخان رسیدند، کاغذ مههور به مهر بچه سقو و دستخط شیرجان را سپردند.

بچه سقو در کاغذ خود شرحی از اوصاف سردار محمدنادرخان را نگاشته و از صحت خانواده شان در کابل اطمینان داده و او شان را بآمدن کابل تشویق و وعده داده که بود هرگاه سردار محمدنادرخان غازی بکابل بیاید منصب بزرگ بوی داده خواهد شد.

سردار محمدنادرخان در پشاور بجواب بچه سقو نوشت: «حبیب‌الله که خود را خادم دین رسول‌الله معرفی می‌کند باید دست از سفاکی و مظالم بردارد و چون مردم افغانستان بدون چند نقطه محدود و

آنهم بزور سرنیزه حکمرانی او را قبول نکرده اند و از این جهت سرتاسر مملکت بآتش می‌سوزد، باید حبیب‌الله اولاً خود را خلع نماید و سرنوشت مردم را بخود مردم بگذارد و برای اغراض شخصی خود بیشتر از این مملکت را ویران نکند. اما مطلب من از آمدن به وطن دفع شورش و نجات مردم است. تا جائیکه بتوانم این کار را خواهم کرد. تا هنگامیکه ملت باین مجادله دوام می‌دهد با آنها متحد خواهم بود من برای جاه و منصب نیامده ام که نزد شما بیایم از عائله خود مطمئن هستم، زیرا می‌دانم خدای بزرگ متعال آنها را حمایت می‌کند.»

مکتوب را بدست حاجی امام‌الدین^۱ سپرد تا هر چه زودتر بکابل بفرستد و جواب بگیرد. چند روز بعد جواب مکتوب از طرف بچه سقو رسید و نوشته بود: امان‌الله که با دین الهی مخالفت کرد، خدا ویرا به جزای اعمالش گرفتار نمود. من از سلطنت دست نمی‌بردارم. ملتفت باشید که اگر بکابل نیایید و امر مرا نشنوید عائله شما که تا اکنون در کمال احترام می‌باشند امر می‌دهم که بصورت بسیار فجیع کشته شوند.

سردار محمدنادرخان غازی مکتوب دوم بچه سقو را جواب داد و از مکتوب اول خود تندتر نوشت و تصریح نمود که مرگ خانواده من در برابر آبروی افغانستان اهمیتی ندارد، تو هر چه اراده داری بکن. تا این آتش در افغانستان فرو نه نشیند، من از پا نخواهم نشست. من خانواده خود را بخدا می‌سپارم و برای هرگونه اقدام در راه نجات ملت افغانستان حاضر و آماده می‌باشم. این جواب نیز به بچه سقو فرستاده شد. و در خلال این احوال اطلاع رسید که سردار شاه‌محمودخان از کابل برآمده و در میان قبیله جاجی در سمت جنوبی برخلاف بچه سقو بفعالیت آغاز کرده.

علی‌احمدخان والی که شرح حالش از پیش گذشت تا همین ایام با دو پسرش غلام‌محمدخان و نوراحمدخان در [دین هوتل] پشاور اقامت داشت و از آنجا باقامتگاه سردار محمدنادرخان رفت و در همین حال که سردار محمدنادرخان بنام مریض در بستر استراحت داشت، بمذاکره آغاز کرد و گفت: همه مردم سمت مشرقی بمن بیعت کرده اند و قسمتی از مردم کابل نیز بیعت خود را بمن فرستادند، تنها مردم خوگیانی بطرفداری بچه سقو با من جنگ کردند و مرا به برآمدن مجبور ساختند، اکنون من دو پیشنهاد دارم: اول چون مردم مرا به سلطنت قبول کرده اند شما نیز همین جا بمن بیعت کنید و مرا پادشاه افغان بشناسید. دوم اینکه اگر شما بمن بیعت نکنید من بشما بیعت می‌کنم و همه متفقاً به جلال‌آباد می‌رویم و با طرفداران بچه سقو جنگ می‌کنیم و الا بهتر آنست که در قندهار نزد اعلیحضرت امان‌الله‌خان می‌رویم و بامرش خدمت می‌کنیم.

سردار محمدنادرخان گفت: در این وقت مذاکره در امر سلطنت مورد ندارد، هنوز کابل در دست بچه سقو و مردم سمت مشرقی نیز سرنوشت خود را روشن نکرده اند. مسئله سلطنت بافکار عمومی مردم مربوط است. من هرگز نمی‌خواهم که پادشاه شوم آرزوی من تنها خدمت به مملکت است اگر شما ادعا دارید چنانکه می‌گوئید مردم مشرقی و کابل بشما بیعت کرده اند، بگذارید باافغانستان برویم شما با سردار

^۱ حاجی امام‌الدین چهاربکاری از طرف بچه سقو وکیل‌التجار افغانستان در پشاور مقرر شده بود و در ایام ورود سردار محمدنادرخان غازی هم درانجا بود. خودش و بردارش حاجی‌شمس‌الدین شغل تجارت داشتند و در ده افغانان کابل می‌زیستند.

محمد هاشم خان به سمت مشرقی بروید من و سردار شاه ولی خان به سمت جنوبی می‌رویم، همه برای نجات وطن خدمت می‌کنیم، پس از اینکه بیاری خدا این آتش خاموش شد، ملت افغانستان خودشان سرنوشت خود تعیین می‌کنند. چه اعلیحضرت امان‌الله خان و چه معین السلطنه و چه یکنفر دیگر از خاندان اعلیحضرت سراج‌الملک والدین و یا شخص شما یا هر که از اهالی افغانستان که عامه ملت افغانستان او را شایسته سلطنت بشناسند، من نیز به وی بیعت می‌کنم. علی‌احمد خان از نظریات خود نگذشت. و بالآخر سردار محمد نادر خان با برادران خود فیصله نمود که سردار محمد هاشم خان به سمت مشرقی برود و سردار محمد نادر خان با سردار شاه ولی خان از راه کوهات به خوست بروند و در این اثناء از کابل خبر رسید که بچهٔ سقو تمام افراد خاندان سردار محمد نادر خان را که زنان و اطفال نیز در آن شامل بودند، شدیداً محبوس کرده است.

روز دوشنبه (۷) حوت ۱۳۰۷ ش مطابق (۱۵) رمضان ۱۳۴۷ ق و موافق (۲۵) فبروری ۱۹۲۹ ع برای حرکت از پشاور معین شد و بسواری موتر بجانب سمت جنوبی روان شدند و دفعهٔ دوم در دین هوتل پشاور با علی‌احمد خان دو ساعت ملاقات کردند تا اگر با او شان همراهی کند. یعنی به همراه سردار محمد هاشم خان به سمت مشرقی برود، علی‌احمد خان گفت تا به همراه سردار محمد هاشم خان در مشرقی بروم چرا در قندهار نزد امان‌الله خان نروم و با او همراهی نکنم و عقیده اش این بود تا مبدا مردم مشرقی به تحریک سردار محمد هاشم خان او را نکشند. چه می‌دانست وقتی سردار محمد نادر خان نه به نزد امان‌الله خان در قندهار می‌رود و نه بخود بیعت می‌نماید، مسلم است که بر خود سلطنت می‌خواهد و به همین پیش‌بینی مصلحت شان را نپذیرفت.

سردار محمد هاشم خان در همان روز (۷) حوت ۱۳۰۷ ش عازم مشرقی شد و سردار محمد نادر خان غازی به همراه سردار شاه ولی خان به توتگی رسیدند. در این وقت (میکانیکی)^۱ انگلیس افسر سیاسی کرم و وزیرستان از مقدم او شان پذیرائی کرد و شیخ محبوب علی را به مهمانداری او شان مقرر نمود و در عصر همان روز میکانیکی افسر سیاسی انگلیس در جای خود سردار محمد نادر خان و سردار شاه ولی خان را دعوت داد و شیخ محبوب علی مهماندار مراقب سیاسی نیز همراه بود. میکانیکی مذکور در ضمن مذاکره گفت:

دولت ما درین مسئله سیاست بی‌طرفی خود را ادامه می‌دهد. چون هنوز جنگ عمومی احساس می‌شود، اضطراب در کشور شما موجب نگرانی دولت برتانیه می‌باشد. سردار محمد نادر خان گفت: سیاست بیطرفانه دولت شما که بسیار عاقلانه است ما نیز آنچه از شما آرزو داریم این است که در این قضیه بیطرف بمانید و در برابر آرزوی ما برای خدمت افغانستان دارم مشکل نترسید، ملت ما که آزادی خود را با چندین مبارزه و قربانی حاصل کرده اند مطمئن باشید که آسان از دست نمی‌دهند.

^۱ این شخص بنام پولتیکل افسر در علاقه‌های کرم و وزیرستان اقامت داشت و در عصر سلطنت اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی سفیر انگلیس بدریار کابل معرفی شد

و ساعت ده همان شب سردار شاه محمودخان^۱ و الله نوازخان که قبلاً مکتوب سردار محمدنادرخان بنامشان رسیده بود در تاریکی شب خود را در توتگی رسانیدند و پس از اخذ هدیایات بوقت نیم شب برگشتند. سردار محمدنادرخان و سردار شاه ولیخان بامداد از توتگی بطرف پارا چنار روان شدند. حاجی نوابخان لوگری از پشاور با او شان همراه بود. فردا شب به قلعه خوست رسیدند و روزشنبه (۱۹) حوت ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۷) رمضان (۱۳۴۷ق و موافق (۱۰) مارچ ۱۹۲۹ع به همراه سردار شاه ولیخان وارد خوست و از طرف محمدسرورخان حاکم آنجا استقبال نشدند و ماه رمضان را که ختم آن روز سه شنبه مطابق ۲۲ حوت بود در همان جا گذشتانند و بعد بر مشوره‌ها و تمهیدات و استحکامات عساکر قبائلی پرداختن گرفتند که شرحش را کتاب "نادر افغان" و رساله یادداشت‌های من می‌دهد. اما تا همین وقت عبدالحکیمخان بارکزائی حاکم اعلی دوره امانیه و محمدصدیقخان چهاربیکاری فرقه مشر عسکری دوره امانیه در گردیز کما فی السابق اقامت داشتند.

عبدالحکیمخان مذکور برادر عبدالعزیزخان [وزیر حربیه] مردم را به موفق شدن اعلیحضرت امان الله خان امیدوار می‌ساخت و بر ثبات عهد و پایداری در بیعت سابق ترغیب می‌نمود. محمدصدیق فرقه مشر (برادر کلان شیرجان وزیر دربار سقو) بشفقت سقویان کار می‌کرد.

روز پنجشنبه اول حمل ۱۳۰۸ ش میر غوث الدین پسر جانناد احمدزائی با شش صد نفر بخدمت سردار محمدنادرخان پیوست و روز یکشنبه (۴) حمل مطابق ۱۲ شوال شش هزار منگل رسیدند. سردار محمدنادرخان روز جمعه (۱۶) حمل ۱۳۰۸ ش مطابق (۲۴) شوال ۱۳۴۷ق و موافق (۷) اپریل ۱۹۲۹ع از چانخواه به ارگون رفت و برای صاحب منصبان ارگون که تا حال خود را بحکومت سقو تسلیم نکرده بودند، تحسین گفت و فردا روزشنبه (۱۷) حمل عازم گردیز شد و در قلعه بالاده متصل شهر گردیز قرارگاه جاننادخان احمدزائی اقامت گرفت.

روز پنجشنبه (۲۲) حمل ۱۳۰۸ ش مطابق غره ذیقعه ۱۳۴۷ق سردار محمدنادرخان با نفری همراکب از سر روضه به زرمات اراده حرکت فرمود و بمخالفت‌های بعضی قبائل و عشائر که طرفدار بچه سقو بودند روبرو شد و از جمله آن مخالفین یکی ایبی فقیر که از با رسوخ‌ترین آدم‌های مردم دری خیل و نظر بهم بالغ کثیری که دران روزها از محمدصدیقخان فرقه مشر چهاربیکار گرفته بود، خودش و مریدانش بطرفداری بچه سقو خیلی فعالیت می‌کردند. و روز جمعه (۲۳) حمل بحضور سردار محمدنادرخان رسید و مراسم این بود که تفنگ کارتوس و رپیه بگیرد و بالمقابل قوم دری خیل و مریدان خود را برای سردار محمدنادرخان بذریعه فتوا دادن طرفدار بسازد.

^۱ سردار شاه محمودخان را بچه سقو روز شنبه (۱۳) دلو ۱۳۰۷ ش، مطابق (۲۲) شعبان ۱۳۴۷ق و مساوی (۲۰) فبروری ۱۹۲۹ع از کابل به سمت جنوبی فرستاد که آنجا اقوامی را که در سال ۱۳۰۳ ش، یعنی در وقت جنگ ملا عبدالله لنگ از امان الله خان آزاده شده اند، بر علیه اعلیحضرت موصوف که در قندهار مصروف فعالیت بعزم استرداد کابل است تحریک نماید تا مانع راه قندهار شوند و این راهنمایی را محمدصادق حضرت به بچه سقو نمود و بهمین نام از بچه سقو مبلغ یک لک رپیه برای شاه محمودخان گرفته بود.

صبح روزشنبه (۲۴) حمل مطابق (۳) ذیقعدہ و (۱۵) اپریل میر غوث الدین (پسر جاننادخان احمدزائی) کہ از چانخوا برای انجام بعض امور پیشتر حرکت کرده بود با یک عده افراد قومی و خوانین احمدزائی به [ابراهیم خیل] واقع فاصلهٔ چهار کروهی گردیز رسید و اولین کاری که مدنظر بود انتخاب مرکز که آیا گردیز و یا جای دیگر را باید تعیین کرد و مناسب دیده شده که در مقام (بالادہ) مرکز گرفته شود.

از بالادہ گردیز برای محمدصديق خان چهاریکاری فرقه‌مشر و عبدالکریم خان بارکزائی حاکم‌اعلی (دو نفر مأمورین دورۀ امانیہ در ولایت جنوبی) خبر داده شد تا در آنجا برای ملاقات حاضر شوند. عبدالحکیم خان بارکزائی باین مفهوم که سردار محمدنادرخان برای اعلیحضرت امان‌الله خان خدمت می‌کند دعوت را بخوشی پذیرفت. اما محمدصديق خان فرقه‌مشر که طرفدار بچۀ سقو بود تا یک شب و روز قبول ننمود. مگر خوانین به تحریک الله‌نوازخان که بگردیز داخل شده بود جبراً قبول‌انیدند.

روز دوشنبه (۲۶) حمل مطابق (۴) ذیقعدہ سردار شاه‌ولی خان که قبلاً از خوست حرکت کرده بود به (بالادہ) رسید. عبدالحکیم خان حاکم‌اعلی و محمدصديق خان فرقه‌مشر و باقی مأمورین و عموم خوانین و روشناسان گردیز هم به ساعت (۹) صبح به بالادہ آمدند، مگر محمدصديق خان که طرفدار بچۀ سقو بود با خود سه صد نفر سوار و پیاده نظامی که اغلب از مردم کوه‌دامان بودند آورده بود و بعد از ملاقات مختصر در یک مسجد منفرد شدند.

بالآخر از اثر مباحثات زیاد سخن باینجا قرار گرفت که عبدالحکیم خان حاکم‌اعلی طرفدار جدی اعلیحضرت امان‌الله خان و محمدصديق خان چهاریکاری فرقه‌مشر طرفدار بچۀ سقو است نباید واپس به گردیز عودت کنند. لذا هردو نفر باید تحت مراقبت گرفته شوند.

روز سه‌شنبه (۲۷) حمل ۱۳۰۸ ش مطابق (۶) ذیقعدہ ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۸) اپریل ۱۹۲۹ ع طرف صبح اولین کاری که بجا شد بردن عبدالحکیم خان بارکزائی حاکم‌اعلی و محمدصديق خان فرقه‌مشر را بطرف رود احمدزائی بود و ساعت (۱۰) صبح اردو بطرف رود احمدزائی انتقال کرد. روز چهارشنبه (۲۸) حمل در تحقیق واقعهٔ دو روز قبل که چند نفر کشته شده بودند و تحریر بعض مکاتیب بعنوان اشخاص گذشت. و برای ادارهٔ گردیز عبدالغنی خان پسر لعل گل خان و برای مراقبت امور نظامی سیدمحمدخان به تصویب مردم گردیز تعیین شدند.

روز پنجشنبه (۲۹) حمل طیاره از کابل بدانجا مواصلت کرد و سقوط نمود که تفصیلش را زیر عنوان جداگانه در این کتاب نوشته ایم.

اقدامات اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در قندهار

اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی به سلسله اقدامات قبلی که از تاریخ وصول موکب شاهانۀ خود در مرکز قندهار ب فکر استرداد تاج و تخت بعمل آورده بود، مطابق مشورت خوانین درانی قندهار بار دیگر از جیب فتوت خود وجه کثیری را نذر زیارتگاه خرقۀ شریفه حضرت رسول کریم صلی‌الله علیه و علی‌اله و اصحاب و سلم نمود. و تمام خوانین طایفۀ درانی و عدهٔ زیاد علماء سادات و مشایخ را بقرار مشورت و پیشنهاد

خودشان که اظهار آمادگی می نمودند خبر داد و بروز یکشنبه (۶) حوت سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۱۴) رمضان (۱۳۴۷ق و موافق ۲۴ فبروری حاضر آمدند و با ادعیه و تکبیرات و تلاوت های قرآن عظیم ال شان صندوق مقدس و مبارک خرقة واجب التعظیم حضرت رسول کریم صلعم را پس از صرف نذورات و صدقات بسیار احتراماً برون آورده دعا کردند تا خداوند متعال سعادت و آرامی ابدی نصیب خطه افغانستان و تمام عالم اسلام بنماید و اعلیحضرت موصوف باتفاق عموم علماء و سادات و خوانین به آرامگاه اعلیحضرت احمدشاه غازی شاهنشاه بزرگ افغان مشرف شده دعا نمودند و از روح پر فتوح آن قهرمان تشکیل دهنده افغانستان کبیر استمداد جستند.

اعلیحضرت امان الله شاه غازی با همان لهجه و حنجره مخصوص و منحصری که داشت در محضر علماء و روحانیون و خوانین و ملکان و قاطبه مردم متدین قندهار نطق بس مؤثری فرمود و قسم یاد کرد که بقوانین مقدسه شرعیه بطور مطلق پابند بوده و هستم و خواهم بود و هیچکاری را بدون رأی و تصویب علماء شرعیه اقدام و انجام نخواهم کرد. و در ضمن گفتار رقت بار از استرداد تاج و تخت افغان که فی الحال یکنفر دزد، جاهل، بی علم و بی سواد با عیوب آدم کشی، سرقت، زنا و ظلم بیحد آنرا غضب کرده است، یاد آور شد و بطرف آرامگاه شاهنشاه کبیر اشارت کرده گفت اگر نسل قندهار را غیرت باقیست، نگذارد که تختگاه موروث این مرد عارف بزرگ دستخوش دزدان و جمعیت غیراهل گردد و فرمود که که والده معظمه و سائر افراد خاندانم و این چندین همراهانم در قندهار هستند و من خودم می خواهم بمشورت شما به هرات بروم تا کاری که مورد نظر است بحسن صورت انجام پذیرد و واپس وارد قندهار شوم.

و در دقایقی که از عموم خوانین و علماء و مشایخ قندهار وعده های معاونت حاصل می کرد، مردم درانی از وفور غیرت رأی ندادند که اعلیحضرت غازی به هرات تشریف ببرد و خواهش کردند که اعلیحضرت باید مرکز اولین آباء و اجداد پدر و مادر خود قندهار را بطور موقت هم ترک نگفته به شهر دیگر نرود و مهمترین و مؤثرترین مرکز اساسی و تختگاه قدیمی اشرف البلاد احمدشاهی قندهار است. و محض پیام اعلیحضرت غازی بعنوان محمدابراهیم خان نائب الحکومه هرات کفایت می کند.

اعلیحضرت غازی بصلاح و صوابدید خوانین قندهار از رفتن هرات منصرف شد و مصلحت بدان قرار گرفت که چون طایفه غلزائی ضعیف حرکت می نمایند باید از خوانین و متنفذین آن طایفه عهد موکد گرفته شود تا بالآخر از لفظ خود بر نگردند.

اهل هنود متوطن قندهار پیشنهادی نوشته تقدیم کردند که ما مصارف عسکر اعلیحضرت غازی را از مرکز قندهار تا روز مواصلت بکابل بردمت می گیریم. اعلیحضرت غازی اهل هنود را مورد لطف نوازش قرار داده فرمود که همین تعهد و ابراز اخلاصمندی شما بدولت کفایت می کند چه شما در موقع استرداد استقلال افغانستان نیز ابراز فدویت و خدمت گذاری نموده بودید.

اقوام قندهار از حضور اعلیحضرت امان الله شاه غازی اجازه خواستند که تا فرارسیدن ایام بهار که برف ها آب و درجه هوا بحد اعتدال برسد، امر اردوکشی بطرف کابل صادر نفرمایند و مردمان کوچی که بطرف

هندوستان رفته اند نیز تا آن وقت بازگشت نموده از خود در این راه آمادگی همکاری می‌گیرند. اعلیحضرت منظور فرمود و چون در آن وقت وسیله دیگر بین کابل و قندهار وجود نداشت که اخبار یومی از جایی بجایی برسد و سقویان که در کابل از طرف قندهار ابراز نگرانی می‌نمودند و سخت در هراس و گوش‌بآواز بودند تا یکنیم ماه بی‌اطلاع ماندند تا بالاخر اخبار تایمز لندن بتاریخ چهارشنبه (۲۳) حوت (۱۳۰۷) ش مطابق اول‌شوال ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۳) مارچ ۱۹۲۹ ع تحت عنوان [مجادله افغان و تحریکات امان‌الله‌شاه] خبر مهمی را انتشار داد و نوشت:

آمادگی امان‌الله‌شاه در قندهار جاری است و عسکر خود را بجانب کابل سوق می‌دهد^۱ و روز یکشنبه ۱۳ مارچ بحضور اهالی قندهار مشتمل بر سادات و علماء خرقه مقدسه پیغمبر (ص) از جایگاه آن برون برآورده با نظر عموم قندهاریان جلوه داده شد.

و امان‌الله‌شاه به آرامگاه احمدشاه بزرگ بجهت دعا و استمداد رفت. امان‌الله‌شاه گفته است که من قندهار را گذاشته به هرات می‌روم لیکن اهالی قندهار خواهش کردند که اعلیحضرت باید حتماً در قندهار بماند. پس از جلوه افروزی خرقه مبارک امان‌الله‌شاه قسم یاد کرد که به قوانین مقدسه شرعیه بطور مطلق پایند خواهد شد. از علماء و خوانین قبائل وعده‌های معاونت حاصل کرد. هندوهای شهر قندهار التماس نمودند که آذوقه و مصارف سفری عساکر راه در طول را بین قندهار و کابل ما خود بردمت می‌گیریم.

و مطلب اینجاست که مجادله برای استرداد سلطنت سابق افغان بعد از رمضان شروع خواهد شد. و بعض کوچی‌های افغان از هندوستان در فراهم آمدن تعجیل ورزیده اند، بعضی در کارخانه‌های اسلحه آمد و شد دارند. از روی یک اطلاع، غلزائی‌ها با هم حلفاً قرار داده اند که در اثناء اختلال حاضر [یعنی پس از بروز جنگ علیه بچه‌سقو] کل قوم خود را علیحده صیانت نمایند. تهیه این آغاز یافته است، اما تحریکات ضعیف است.

نشر خبر لندن تایمز در کابل برای سقویان و طرفداران آنها سراسیمگی بسیار ایجاد کرد و احتجاج نموده می‌گفتند که این تجاهر عارفانه است و یا خبر صحیح به لندن نرسیده است که اخبار لندن تایمز تا هنوز امان‌الله‌خان را پادشاه می‌خواند و نشر خبر مذکور بطرفداران اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی یعنی بکسانی که از گزارش قندهار نظر بعدم وسائل مکاتبه و مخابره آن وقت بی‌خبر بودند، اطمینان زیاد میسر ساخت.

گزارش احوال محمودخان سریاور بعد از تاراج شدن نمله

محمودخان بارکزائی سریاور حضور، بعد از تاراج شدن قرارگاه عسکری نمله و اسیر شدنش بدست اشرار بروز سه‌شنبه (۱۹) قوس سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۸) جمادی‌الثانی ۱۳۴۷ ق و موافق (۱۲) دسمبر ۱۹۲۸ ع از نمله به خوگیانی اسیر برده شد.

^۱ از خبر لندن تایمز بخوبی معلوم شد که انگستان تا امروز اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی را پادشاه افغانستان می‌دانست و همین اشارت اسباب انزجار سقویان را فراهم کرده بود و تفصیلش در متن نگاشته شده می‌آید. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

و در آن وقت که علی احمدخان والی کابل بنام رئیس عالی تنظیمیه مشرقی از شهر کابل بدانطرف حرکت کرده به جگدک رسیده، سریاور بعد دو شب اقامت در خوگیانی از خوگیانی با عمله خود در جگدک نزد علی احمدخان رفت.^۱

محمودخان که با علی احمدخان پیوستگی بنی اعمامی داشت و هم اینکه علی احمدخان بنام رئیس عالی هیأت تنظیمیه وارد جگدک و جلال آباد گردید باین منظور که از باعث شکست خوردن عساکر نمله و تاراج شدن جباخانه در نزد حکومت مسئول و مقهور نگردد با علی احمدخان پیوست شده دوش بدوش فعالیت نمود.

و بعد از آنکه سلطنت اعلیحضرت امان الله شاه غازی و بعداً سلطنت شاه عنایت الله منقرض و کابل را بچه سقو تصرف نمود، دست از همراهی برنداشت و حق بطرف هم بود و وزارت حربیه در خبر رسمی روز پنجشنبه (۶) جدی مطابق (۱۴) رجب ۱۳۴۷ ق (۲۸) دسمبر ۱۹۲۸ ع گفت: از سه روز است که جرگه قومی در جلال آباد منعقد شده است و عبدالوکیل خان و محمودخان یاور با قواء عسکری در جگدک می باشند روزشنبه (۲۲) جدی در حدود جگدک که یکده اشرا حمله آوردند نیز در همانجا بود و روز جمعه (۱۲) دلو مطابق (۲۱) شعبان و موافق اول فبروری که علی احمدخان در جگدک تاراج شد، محمودخان که دانست اگر بکابل بروم بهتر است. قصد عزیمت بجانب کابل نمود. وقتی که محمودخان به بگرامی رسید نفری بچه سقو که محافظ بندر آنجا بودند او را از بگرامی مستقیماً در گلخانه ارگ در نزد بچه سقو رسانیدند.

اما محمودخان از اینکه علی احمدخان برای خود از مردم بیعت می گرفت تأیید کرد و گفت به همین لحاظ من بهمراهی او خوش نبودم چه او خیانت می کرد.

حبیب الله بچه سقو وقتی محمودخان یاور^۲ را دید گفت: در وقتی که تو والی کابل شدی من و آغا (سیدحسین) و سردار (حمیدالله) در سروبی بخانه ملک سلطان محمد و از آنجا نزد محمدشاه^۳ برادر

^۱ محمودخان مذکور در برابر سوالات نگارنده این تاریخ گفت بعد تاراج شدن نمله، خودم به خوگیانی رفتم و بعد دوشب در جگدک نزد علی احمدخان رفتم و دوشب در نزد او ماندم و مذکور چون برای خود بیعت می گرفت، از وی جدا شده قصد رفتن بجانب کابل نمودم و حینی که در بگرامی رسیدم نفری سقو مرا دستگیر کرده مستقیماً در گلخانه ارگ نزد بچه سقو بردند.

محمودخان از دوام همراهی خود با علی احمدخان حرف نزد و معلوم نه ساخت که از تاریخ (۲۳) قوس تا این وقتی که بچه سقو ارگ را تصرف کرد بکجا و چطور گذرانید در حالی که تا روز (۶) جدی از همراهی او در جگدک رسماً تصدیق شده و حقیقت آنست که در متن این صفحات تصریح می گردد.

^۲ شیر احمدخان و محمودخان هر دو نفر یکی بعد دیگر بنام رئیس تنظیمیه به مشرقی رفته بودند اما علی احمدخان که عنوان رئیس عالی تنظیمیه برخوردار داشت، از نظر شخصیت و صلاحیت بر هر دو نفر اول تفوق می جست و اینکه در وقت جنگ منگل (۱۳۰۳ ش) نیز رئیس تنظیمیه مشرقی بود، شهرت و نفوذ بیشتر در آن سمت داشت.

^۳ و از این اظهار معلوم گردید که بچه سقو و خاندان ملک قیس از پیش رابطه دزدی و خرابکاری داشتند، چنانکه در عصر سقو ملک قیس نایب سالار شد.

ملک قیس و از آنجا در پشاور رفتیم و تا که تو والی بودی به همانجا بودیم و دیگر اینکه رفیق‌های مرا کشته‌ای و هم دیوارهای باغ‌های کوه‌دامن را خراب کرده‌ای و کارداران امان‌الله‌خان با من خط داشتند و الا تو که خطروی نکردی.

محمودخان یاور گفت: آن وقت امان‌الله‌خان پادشاه بود، به او صداقت می‌کردم و حالا شما اختیار دارید که می‌کشید و یا حبس می‌کنید و یا می‌بخشید. بچه‌سقاو گفت حالا چند روز مهمان ما باشید و به همان نزاکت او را در ارگ بقید نظر گرفت. چون حبس او شدت نداشت، محمودخان یاور سپاهیان سقاو را رشوت داده شبانه بخانه خود می‌رفت و فردا صبح قبل از طلوع آفتاب وارد محبس می‌گشت.

اجمال اطلاعات ولایت بلخ

در خصوص هیأت اعزامی بچه‌سقاو (بقرار نگارش جریده بیدار و مکتوب رئیس تنظیمیه سقاوی) بچه‌سقاو تصرف صفحات شمال افغانستان و حصول بیعت اهالی آنجا در ماه دلو سال ۱۳۰۷ ش هیأتی را بدانطرف فرستاد. در اواخر ماه دلو سال مذکور افواها مکرری نسبت به اوامر حکومت امانیه از طرف مخالفین آن سلطنت شائع بود و در همان ایام آوازه دیگر پخش شد که از طرف بچه‌سقاو از کابل میرزا محمدقاسم‌خان ترکستانی با چند نفر اعضاء مانند عبدالرحیم‌خان کوهستانی برگد و خلیل‌الله‌خان [ولد میرزا محمدحسین‌خان کوهستانی] و سیداحمدخان مدیرگمرک برادر محمود سامی و خواجه عین‌الدین بجانب ترکستان در پیش می‌آیند. از طرف حکومت ترکستان برای جلوگیری و معدومیت دسته عازمین سقاوی یک مفرزه عسکری به ایبک و تاشقرغان سوق داده شده و ترتیبات و استحکامات برای انسداد و مغلوبیت عازمین تا به حدود روپی و دوآب گرفته شد و چون احوال دگرگون گردید، ترتیبات و استحکامات عساکر اعزامی دفاعی مزارشریف بنفع هیأت اعزامی سقاوی تمام کرد. و حقیقت آن بود که مردم ایبک و تاشقرغان خیانت کردند که اینک شرح آنرا میرزا محمدقاسم‌خان ترکستانی رئیس هیأت تنظیمیه سقاوی بقلم خود نوشته برای بچه‌سقاو بکابل فرستاده است:

«چون در حدودات بامیان از اقدامات حکومت مزارشریف اطلاع یافتیم فوراً تبلیغات لازمه به برادران اقوام ایبکی و تاشقرغانی اخبار نمودیم و آنها با برادران عسکری خود مراوده نموده و بطرفداری طرفداران دین یعنی دسته سقاویان، اظهار معاونت نموده و منصبداران خود را قید و کمر همت را بسته تاینکه این موجبات در هر موضع از طرف اهالی با یک گرم‌جوشی مطیعانه و استقبال و پذیرائی حاصل می‌شد. چون به ایبک رسیده با برادران عسکری و اهالی ملاقات نموده و بیعت شان را استحصال و بحضور همایون‌والا [بچه‌سقاو] ارسال نمودیم. و ازین خبر برادران عسکری مقیمه تاشقرغان و دهادادی مستحضر گردیده و پیروی برادران ایبکی خود را نموده، اقدامات انقلابی را تولید و نائب‌الحکومه و فرقه‌مشر و باقی منصبداران خود را توقیف و قبل از ورود ما فداکاران خطبه امارت را بنام خادم دین [بچه‌سقاو] خوانده بودند.»

وصول هیأت سقاوی بهم مزارشریف

هیأت اعزامی بچه‌سقاو برهنمون میرزا محمدقاسم ترکستانی رئیس هیأت تنظیمیه سقاوی، روز چهارشنبه

(۹) حوت سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۱۷) فروری رمضان ۱۳۴۷ ق و موافق (۲۷) ۱۹۲۹ ع از طرف دسته‌های عسکری از حدود ایبک و تاشقرغان و مزارشریف بفرهای توپ و تفنگ شادیانه تا صحن روضه حضرت شاه ولایت مآب استقبال شدند و قطعه مکتوب مورخ چهارشنبه (۷) حمل سال ۱۳۰۸ ش مطابق (۱۵) شوال ۱۳۴۷ ق موافق ۲۹ مارچ ۱۹۲۹ ع که از طرف رسول‌بخش خان مدیر و میرزا سلطان محمد سرکاتب راجع بامور گمرک ولایت قطغن بمدیریت عمومی تجارت دوره سقوی در کابل رسیده مشعر بر این حالات است:

«بعد از شرح دعایی دوام دولت خداداد امیرصاحب غازی معروض می‌دارم اینکه فدویان بروزی که از خدمات تان مرخص و عازم این ولا گردیدیم در عرض راه شش روز در اندراب و سه روز در نهرین معطل شده بروز یکشنبه (۱۲) شوال داخل خان‌آباد گردیده روز دوشنبه ۱۳ شوال کارهای گمرک مرکزی قطغن و بدخشان را تسلیم شده، شروع بکار نمودیم و از رسیده خودها و تسلیم شده کارها اطلاع دادیم.»

جریده بیدار مزارشریف در شماره مورخ (۱۵) شوال سال ۱۳۴۷ ق مطابق چهارشنبه (۷) حمل ۱۳۰۸ ش و (۲۹) مارچ ۱۹۲۹ ع در خصوص جریانات مزار و تشکیلات ریاست تنظیمیه آنجا بدوره سقو نگاشت:

«از آنجا که عالیجاه میرزا محمدقاسم خان که یک شخص خیرخواه ملت و دولت است تا چند روز قبل انقلاب امان‌الله خان برای او فرمان داده بود که شما در ترکستان رفته با نائب‌الحکومه معاونت کرده بخدمات دین و دولت می‌کوشید. چون مذکور بدل آزدگی داشت چندی معطل کرده تا اینکه خادم دین امیر حبیب‌الله خان تخت سلطنت را تصرف نمود، میرزا محمدقاسم خان را بنظر عزت دیده و بمراحمات خسروانه مسرور و برای امیدواری و دل‌گرمی اقوام و اهالی ترکستان بریاست تنظیمیه منصوب فرمودند و این است که وارد مزارشریف گردیدند.

اعضاء ریاست:

- ۱- عبدالرحیم خان کوهستانی برگد حالا بتصویب رئیس تنظیمیه برتبه نائب‌سالاری ملقب است.
- ۲- خواجه عین‌الدین خان تاجر.
- ۳- غلام رسول خان اسحق‌زائی [مشهور بهم الدار]
- ۴- محمدصدیق خان [مشهور به کاکا] و از اعزه و اشراف و مقیم مزارشریف بودند.

اشخاص فوق که هیأت انتظامیه ولایت ترکستان شمرده می‌شوند برای غوررسی رعایا و تنظیمات و تشکیلات دوائر اشغال دارند. دائره مستوفیت و مدیریت گمرکات و اداره شفاخانه و ریاست بلدیة و دائره مخابرات و قوماندانی کوتوالی تا هنوز به تشکیلات سابقه آن بزیر هر سرداره‌های باشرف^۱ و با وجدان بکمال سرعت اجراء آن عملی است.

محکمه ابتدائیه و مرافعه بتصویب هیأت انتظامیه لغو و یک محکمه از یک قاضی و نائب‌القضاء و دو

^۱ در سال سقو دزدان عنوان سرداره باشرف و باوجدان نیز می‌داشتند

نفر مفتی تشکیل یافت. علاقه‌داری جدیدالتشکیل سال ۱۳۰۶ش تصویب کرده حکومت امانیه لغو و قرار تشکیل زمان امیر شهید بحکومات منسوب گردید.

رئیس باشی و رئیس‌ها و مدرس‌ها و قاری‌باشی‌ها بمواضعات لازمه از هیأت تنظیمیه مقررشد و مصارف روضه مطهره حضرت‌شاه ولایت‌مآب بقرار زمان امیر شهید به توجه رئیس هیأت تنظیمیه جاری شد. چون ورود رئیس مذکور با هفدهم^۱ رمضان مصادف بوده از صورت اجراءات شان در هر موضوع ذکر نموده ضمناً از تشریح ترتیبات عید سعید فطر و افراشتن جهنده مبارک روضه مطهره برای قارئین ذیلاً معلومات می‌دهیم.^۲

خبر لندن راجع به سلطنت افغانستان

در اوائل ماه حوت سال ۱۳۰۷ش مطابق اواسط ماه رمضان ۱۳۴۷ق و مطابق ایامی که سردار محمدنادرخان غازی وارد سمت جنوبی گردید یکی از نمایندگان پارلمان در لندن از وزیر امورخارجہ انگلستان توضیحات خواست که آیا حکومت انگلستان در مقابل حالت موجوده افغانستان چه رویه و سلوک خواهد داشت؟

وزیر امورخارجیه گفت:

«حکومت انگلیسی در اغتشاشات داخلی افغانستان هیچ مداخلتی نخواهد کرد و پیداشدن یک حکومت مرکزی اصولی که تمام ملت آن را تأیید و طرفداری کند حکومت انگلیسی انتظار می‌کشد»

و بجهت سقو این وقت فهمید که اگر برای دوماه دیگر بیعت تمام اهالی افغانستان را حاصل نکند اعتبار خود را از دست می‌دهد. زیرا که دولت انگلیسی پادشاهی غاصبانه او را بطور سیاست‌مدارانه غیر اساسی و مخالف رضاء ملت وانمود کرده و انتظار حکومت دیگری را دارد و بجهت سقو که در مسئله استقلال افغانستان هنوز آنقدر ملتفت و علاقمند نبود بعد از همین نشریه رسمی دولت انگلیس در فکر تجلیل مراسم جشن استقلال سال یازدهم برآمد.

وفات بابا محمدسرورخان

چهل روز بعد از تاریخ تسلط بجهت سقو بر شهر کابل بابا محمدسرورخان وفات یافت. مذکور از عشیره عمرخان زائی قوم بارکزائی و اصل مسکن آبائی او خانقاه تیرین و ارغستان قندهار است و در جلد دوم تاریخ تیمورشاه درانی تحت عنوان [خاندان یسین خان بارکزائی] مفصل بحث کرده ایم. محمدسرورخان ابن عطاءالله خان ابن میردادخان ابن بازارخان ابن یسین خان از اوایل عصر سلطنت اعیل حضرت امیر عبدالرحمن خان از صاحب‌منصبان بزرگ و تا اواخر دوره سراجیه با کمال عزت و احترام میزیست و در

^۱ رمضان سال ۱۳۴۷ق مطابق چهارشنبه (۹) حوت ۱۳۰۷ش و موافق (۲۷) فروری ۱۹۲۹ع بوده است یعنی رئیس و اعضاء هیأت تنظیمیه سقوی (۴۴) روز بعد جلوس بجهت سقو شهر مزار و مربوطات آن را تصرف کرده اند. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی).
^۲ مراسم برافراشته شدن بیرق روضه حضرت‌شاه ولایت‌مآب و سائر گزارش آن ایام معلوم نگشت.

سالیان اخیر سلطنت امیر حبیب‌الله خان نائب‌الحکومه هرات بود و بعد از جلوس اعلیحضرت شاه امان‌الله خان غازی نیز در مرور سه سال بسر برد و در سال ۱۳۰۰ ش در اثر گفتگو با غلام‌نبی خان نصری فرقه‌مشر عسکری هرات بامر اعلیحضرت غازی بکابل جلب و قانوناً تحت محاکمه و محکوم به حبس گردید و بعد رهایی نظر بکبر سن و نقار خاطر از مشاغل رسمی کنار گرفت و در گذر سه دکان چنداول کابل در خانه خود بسر می‌برد.

موصوف روزشنبه (۵) حوت سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۱۳) رمضان ۱۳۴۷ ق موافق (۲۳) فبروری ۱۹۲۹ ع دو ماه بعد از هجرت علیاحضرت سراج‌الخواتین و پنجاه و دو روز بعد عزیمت اعلیحضرت امان‌الله خان بعمر (۹۰) سالگی در حین شدت ظلم و استبداد سکوی در کابل غصه مرگ شد و در حصه سه دکان چنداول در نزدیکی منزل نشیمن خودش بخاک سپرده شد و هشت روز بعد تاریخ فوت او در کابل، محمدابراهیم خان نائب‌الحکومه هرات پسرش در هرات بروز دوشنبه (۲۲) رمضان ۱۳۴۷ ق مطابق (۱۴) حوت ۱۳۰۷ ش و مساوی (۴) فبروری ۱۹۲۹ ع بشهادت رسید و پدر و پسر بفاصله هشت روز از جهان رفتند و یکی از مرگ دیگر خبر نیافتند. از بابا محمدسورخان تنها همان یک پسر و از محمدابراهیم خان یک پسر امان‌الله بجا ماند که اکنون مدیر تحریرات ریاست هوایی ملکی است.

بابا محمدسورخان شخص میانه‌قد، قوی اندام و خوش چهره و سیمای یکنفر افغان درانی را تمثیل می‌نمود و باین لحاظ که والده اعلیحضرت شاه امان‌الله خان غازی دختر اندرو و هم دختر پسر کاکای او بود امان‌الله خان در فرامین بابای کرام می‌نوشت و باحترام پادشاه و والده پادشاه، عموم مردم او را به لقب بابا که در نزد افغان‌ها قدسیت دارد، یاد می‌کردند.

اما در کتیبه مزارش تاریخ فوت او را غلط نوشته اند و نیز محمدابراهیم خلیل در کتاب مزارات کابل غلط نوشته است. خطاب بابا ازین سبب برای او میسر گردید که بعد فوت ایشیک آقاسی شیردل خان (لویباب) در ترکستان در سال ۱۲۹۶ ق بی‌نظیر سلطان عیال معتبر او با دو دختر خود بکابل عودت کرد و بعدها باستجازه از سردار فقیرمحمدخان فوفلزائی (برادر بی‌نظیر سلطان) با آن محترمه چون محمدسورخان مذکور معاذیر معقول از نگاه سرپرستی دو دختر پسر کاکای خود (تاجور سلطان و سرورسلطان) بیان کرد برسم و رواج افغانی عیال لویباب مرحوم بعقد نکاح او در اثر وساطت بی‌بی کلان دخترشاه آقاسی جانوخان درآورده شد که تفصیل این مناکحت در جلد دوم تاریخ تیمورشاه درانی بیشتر مسطور است. و از آن تاریخ صبیات محترمت لویباب مرحوم او را (بابا) خطاب کردند.

و چون در مقدمات این تاریخ از این وصلت‌ها و وابستگی زیاد بیان شده است در اینجا تکرار نمی‌نمائیم.

اغتشاش هرات

بعد از انقراض سلطنت اعلیحضرت امان‌الله شاه غازی روز دوشنبه ۲۴ جدی سال ۱۳۰۷ ش و انقراض پادشاهی اعلیحضرت عنایت‌الله شاه روز جمعه ۲۸ جدی سال ۱۳۰۷ ش و تاراج شدن علی‌احمدخان پادشاه نام نهاد در جگدک مشرقی، روز جمعه ۱۲ دلو ۱۳۰۷ ش بزرگ ترین واقعه جانگداز دیگری که

در افغانستان رخ داد. اغتشاش شهر هرات و کشته شدن محمدابراهیم خان بارکزائی^۱ نائب الحکومه و عبدالرحمن خان بارکزائی^۲ قوماندان عسکری هرات و محمدصدیق خان محمدزائی^۳ است که در سرتاسر مملکت بگوش عموم رسید. و چون یک واقعه نهایت بزرگ مصادف به دوره حکمرانی بچه سقو بوقوع پیوسته است اینک اساس آنرا از نظر مطالع تاریخ گذرانده و بعد بدرج اصل واقعه می پردازم.

محمدابراهیم خان سرپروانه حضور دوره سراجیه از اوائل جلوس اعلیحضرت امان الله شاه غازی ناظر عدلیه مقرر گردید و در (۲۰) فبروری ۱۲۹۹ ش رئیس تنظیمیه بلخ مقرر گردید و تا ماه جدی دلو سال ۱۳۰۲ ش بسر برد. مذکور در اوائل شخص تنگدست و باوان ریاست هیأت تنظیمیه یعنی نائب الحکومتی ترکستان ثروت زیاد یافت و یک قسمت سرمایه خود را توسط حاجی محمدرفیق ابن حاجی محمدافضل تاجر کابلی بکار انداخت در سال ۱۳۰۴ ش نائب الحکومه هرات مقرر گردید و تا ماه حوت سال ۱۳۰۷ ش بسر برد و دران جا نیز ثروت نهایت زیاد بکیسه اقتدار خود انداخت و باندازه ده هزار جریب زمین در ایبک ترکستان و قلعه محمدامین خان واقع چهاردهی کابل و قلعه غلام حیدرخان واقع پغمان و هم در ملک هرات بموجب فرمان و بعضاً زر خرید بقیمت های نازل بدست آورد و یکی از متمولترین اشخاص دوره امانیه محسوب و معروف گردید و در دوران حکومت هرات دامادان و خویشاوندان خود را بکارهای ملکی و نظامی موقع داد و از طرز اداره گماشتگان وی مردم هرات شکایات زیاد داشتند. چنانچه محمدعلی خان حاکم (ولد سریندخان سلیمان خیل) را که همزلف یعنی شوهر خواهر زن نایب الحکومه موصوف بود، محمدصدیق خان داماد نایب الحکومت چند وقت پیش از دوره اغتشاش نظر به استفاده جوپی اش مقهور ساخته از هرات اخراج نمود تا آنکه همین مقهوریت باعث نجات او از قتل و تاراج مال گردید و الا جان بسلامت نمی برد.

در وقتی که محمدابراهیم خان بارکزائی نائب الحکومه هرات بود، محمدغوٹ خان ولد محمدنبی خان ولد محمدمنصور خان بارکزائی از کابل فرمان برقراری خود را برتبه فرقه مشر عسکری هرات بعوض عبدالرحمن خان فرقه مشر حاصل کرده بانجا رفت. عبدالرحمن خان بارکزائی که در سفر هشت ماهه اعلیحضرت امان الله شاه غازی همراه و نیز خسرش محمدابراهیم خان نائب الحکومه هرات بود و نیز محمدابراهیم خان نائب الحکومه، محمدغوٹ خان را مخالف راز و اسرار حکومت خود می پنداشت از تقررش بعوض داماد و وابسته قریب خود بدل بد برد و داماد خود را برخلاف محمدغوٹ خان تحریک کردن گرفت.

عبدالرحمن خان به نیروی خسر خود و هم خشوی خود که دختر مامای سکه علیاحضرت سراج الخواتین

^۱ ولد بابا محمدسروخان نائب الحکومه سابق هرات از عشیره عمرخان زائی قوم بارکزائی است. مزاری سلطان عیال محمدابراهیم خان دومین دختر سردار فقیرمحمدخان پوپلزائی مامای سکه علیاحضرت سراج الخواتین بوده است. یعنی پدر و عیال محمدابراهیم خان مذکور وابسته قریب اعلیحضرت امان الله شاه غازی است.

^۲ ابن شاغاسی شهنسوارخان ابن یارمحمدخان ابن میردادخان بارکزائی است مادر عبدالرحمن خان فرقه مشر همدم نام داشت.

^۳ ابن شاغاسی سردار امیرمحمدخان ابن سردار شاه محمدخان ابن سردار پیرمحمدخان مادرش دلبر سلطان اولین دختر سردار فقیرمحمدخان پوپلزائی مامای علیاحضرت و خواهر مسله مزاری سلطان و هردو محترمه عمه های نگارنده این تاریخ بوده اند.

والده اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی بود، قبولدار نشده موقع نداد و تا اندازه‌ای که بفرمان‌شاهی اطاعت نکرده با اقامه دلائل می‌خواستند مقام سلطنت را وادار سازند تا فرمان مقررری او را اعاده فرماید.

محمدغوث‌خان چون موقع زمستان رسید و سلطنت اعلیحضرت امان‌الله‌شاه منقرض گردید، در هرات باقی ماند و چون عساکر هرات از عبدالرحمن‌خان فرقه‌مشر آزرده خاطره بودند، محمدغوث‌خان که کینه بدل مانده بود در این ایام که بچه سقو کابل و مزارشریف را تصرف نموده بود، موقع یافت تا عساکر را برعلیه عبدالرحمن‌خان بشوراند. زیرا که در همین اوقات که هنوز یکنیم ماه از جلوس بچه سقو سپری بود ایرانی‌ها پروپاگند می‌کردند که امان‌الله‌شاه با بلشویک‌ها دوستی دارد و نایب‌الحکومه هرات که وابسته و جانبدار اوست از سیاست امانیه پیروی کرده می‌خواهد اهالی هرات را بقوت بلشویک‌ها براه مقاصد خودشان تسلیم نمایند و از این آوازه نیز محمدغوث‌خان مطلع گشته برعلیه عبدالرحمن‌خان فرقه‌مشر حرف‌ها می‌زد تا آنکه انقلاب هرات ظهور نمود و تفصیل واقعه از این قرار است:

خیرمحمدخان^۱ که در سال ۱۳۰۷ ش مستوفی هرات بود بحسب وصول مکتوب خسرش که از کابل بنام او نگارش داده به هرات فرستاده بود، از تسلط بچه سقو خبر یافته، اشتها سلطنت سقو را که توسط فرستادگان عبدالرحیم‌خان کوهستانی از ولایت بلخ برایش به هرات ارسال نموده بود، بجهت اطلاع اهالی هرات بدیوارهای بازار آویخت.

عبدالرحمن‌خان فرقه‌مشر قوماندان عسکری هرات، خیرمحمدخان مستوفی را بروز یکشنبه (۱۳) حوت سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۱) رمضان ۱۳۴۷ ق و موافق (۴) مارچ ۱۹۲۹ ع سخت مورد دشنام و عتاب زیاد قرار داده محبوس نمود.

فردا اول صبح روز دوشنبه (۱۴) حوت مطابق (۲۲) رمضان و (۴) مارچ، مادر و زن خیرمحمدخان مستوفی بداخل حرمسرا بحضور محمدابراهیم‌خان نایب‌الحکومه آمدند و گریه کنان التجاء نمودند که خیرمحمدخان را از حبس رها کند. نایب‌الحکومه به مادر و زن خیرمحمدخان مستوفی گفت: اعلیحضرت امان‌الله‌شاه غازی در حالی که در قندهار دوباره پادشاهی خود را اعلام نموده و من بحکمش هنوز نایب‌الحکومه هرات هستم، خیرمحمد نادان از حقوق پادشاه مری و ولی‌النعم خود چشم پوشیده و بنفع دسته دزدان‌شریر خون‌خوار اشتهاری را که از کابل بوی رسیده است بالای دکاکین شهر می‌آویزد و آتش انقلاب در هرات می‌افروزد، من اینچنین خائن حق‌ناشناس نمک بحرام را گاهی رها کرده نمی‌توانم و او را هر روزی که موفق شوم بدست اعلی‌حضرت معظم غازی می‌سپارم. و در همین دقائق آوازه دیگر در میان عساکر هرات پخش شد که اگر شخصی کمترین حرکت بر ضد سیاست امانیه بنماید از دست محمدابراهیم‌خان نایب‌الحکومه و دادماش عبدالرحمن‌خان فرقه‌مشر زجر و زحمت زیاد می‌بیند، بلکه بقتل می‌رسد و اگر حرکتی بنفع سقویان نمایند فردا که حکمران سقو به هرات برسند دست جور او عده‌ای را در برابر این فروگذاشت از دم تیغ بی‌دریغ می‌کشاند.

^۱ مختصر تذکار حالات خیرمحمدخان مذکور در قسمت اخیر این فصل نگاشته شده می‌آید

بعد چند دقیقه آن گفت و شنید، حاجی پایان ناظر املاک محمدابراهیم خان نائب الحکومه بحرمرسا آمده عذر خواسته گفت: نائب الحکومه صاحب امروز بدریار نروید که از عساکر هرات وضع انقلاب احساس می‌گردد.

عبدالرحمن خان فرقه‌مشر و قوماندان عسکری هرات من حیث وظیفه نخست قدم برداشت که از حرمرسا بدفع عساکر برود تا بداند حقیقت از چه قرار است. افراد خاندان نائب الحکومت که کلمات عذرآمیز حاجی پایان را شنیده بودند از رفتن فرقه‌مشر مذکور مانع شدند. فرقه‌مشر گفت من خیانت نکرده ام کسی بمن چرا ضرر برساند و بی‌خبر از اینکه مخالف بزرگی در هرات داشت. اولتر از دیگران از حرمرسا بدر شد و حیثی که در محوطه چهاونی قریب شد، از دست عساکر بقتل رسید و مجال حرف زدن نیافت. و بعد آن واقعه هائله عساکر به چهار باغ وارد شدند و یک نفر را نزد محمدغوٹ خان بارکزائی فرقه‌مشر [رقیب عبدالرحمن خان مقتول] فرستادند و از وی پرسیدند که نائب الحکومه محمدابراهیم خان را از بالاخانه حرمرسا پایان کنیم یا نه؟

محمدغوٹ خان توسط همان یکنفر سپاهی بعساکر جواب داد که وقتی شما عبدالرحمن خان فرقه‌مشر داماد او را کشتید، نائب الحکومه شما را زنده می‌گذارد و گفت شما را می‌کشد و عیال‌های تان را بدست بلشویک‌ها می‌سپارد.

عساکر به ساعت (۲) بعد ظهر روز دوشنبه (۱۴) حوت ۱۳۰۷ ش بطرف منزل اقامتگاه نائب الحکومه هجوم بردند و او را سر برهنه که یک پیراهن و واسکت^۱ و زیر جامه به تن داشت فرود آورده از حرمرسا بدر کردند و چند دقیقه بعد محمدصدیق خان داماد نائب الحکومه که در گازرگاه^۲ برای شکار رفته بود واپس بخانه آمد و بعد استماع آن خبر وحشت اثر از عقب نائب الحکومه بطرف چهار باغ‌شتافت و تا حوالی عصر همان روز دوشنبه ۲۴ حوت سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۲) رمضان (۱۳۴۷) ق و مساوی (۴) مارچ ۱۹۲۹ ع یکایک بقتل رسیدند و اجساد مقتولین از روز دوشنبه (۱۴) حوت تا روز دوشنبه (۲۱) حوت ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۹) رمضان (۱۳۴۷) ق و موافق مارچ ۱۹۲۹ ع پنهان بود و یکروز قبل از حلول عید سعید فطر یعنی در روز هشتم آن واقعه در زیارت‌شاهزاده عبدالله و شاهزاده قاسم مدفون گردیدند. و در همان روز دوشنبه (۱۴) حوت (۲۲) رمضان (۴) مارچ که نائب الحکومه را بطرف مقتل بردند، هشت نفر محافظ بالای منزل نشیمن نائب الحکومه مقرر شد، سیم تلفون و برق را قطع کردند و امان‌الله پسر خرد سال نائب الحکومه را که آن وقت بعمر هشت و شیرآقا لقب یافته بود تجسس می‌کردند، و زنان پسر مذکور را بزیر چادری خود پنهان می‌نمودند.

اسما رسمیه عیال محمود طرزی و رضیه سلطان نورالسراج [خواهر اعلیحضرت امان‌الله‌شاه] عیال سردار

^۱ محمدابراهیم خان بلحاظی که ساعتش همیشه در جیب و اسکت می‌بود بغرض شناختن وقت بطور عموم و اسکت در بر می‌داشت.

^۲ مختصر حکایت این جوان را نیز در اخیر این نگارش مطالعه کنید.

محمدحسن خان و نیز عیال محمدیعقوب خان شاغاسی [وزیردربار] در همان وقت در هرات بجای نائب الحکومه بودند و در همان شام روز دوشنبه (۱۴) حوت ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۲) رمضان ۱۳۴۷ ق و موافق (۴) مارچ ۱۹۲۹ ع از بطن عیال محمدیعقوب خان وزیردربار طفل بدنیا آمد. محمدریفیق طفل دو ساله محمدصدیق خان شهید از عقب پدر و دایه خود زهره ترق شد. عائله و افراد خاندان نائب الحکومه یکروز قبل از عید فطر از قرارگاه نائب الحکومه به خانه غلامحیدر جوجه رفتند و بعد از یکنیم ماه یعنی از هفته اول ماه ثور سال ۱۳۰۸ ش در باغ دشت بخانه حاجی پایان ناظر املاک بابا محمدرورخان پدر محمدابراهیم خان نائب الحکومه که تا این وقت ناظر بود رفتند و تا اوائل جلوس اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی در همانجا می گذرانیدند و این اندک مراعات هم از طرف عبدالرحیم خان کوهستانی نائب الحکومه عصر سقو که مرد عاقبت اندیش بود بعمل آمد و بقیت احوال شان تا رسیدن به شهر کابل در ضمن واقعات سال ۱۳۰۹ ش درین کتاب نگاشته می آید.

و چنانکه قبلاً اشارت کردیم میرزا خیرمحمدخان کابلی در اواخر دوره امانیه مستوفی هرات بود و از آنجا مبلغ زیاد بدست آورد و نیز با تاجران هرات معرفت و خصوصیت تجارتي پیدا کرد و از دوره انقلاب سقو نیز چون طرفدار دزدان بود مستفید گشت و در وقتی که عبدالمجیدخان زابلی تاجر هراتی تصمیم تأسیس شرکت سهامی ملی افغان و بعد بانک ملی افغان نمود، از راهنماها و رفقای سرمایه گذاری او در کابل یکی همین شخص گردید و در وقت تأسیس بانک ملی سرمایه سابق خود را بکار انداخت و معاون رئیس مقرر گردید. چون عبدالمجیدخان زابلی تاجر هراتی به وزارت اقتصاد رسید و رسوخ تمام یافت از خیرمحمدخان کسی حساب گرفته نتوانست. مذکور تا ماه میزان سال ۱۳۵۰ ش در کابل حیات دارد. مذکور در سال ۱۳۵۴ ش در اثر تصادم موتر هلاک شد. فیض محمد خیرزاده پسر اوست.

علی محمدخان کاکای نگارنده این تاریخ که مامای محمدصدیق خان و خسریه محمدابراهیم خان نائب الحکومه و در وقت انقلاب هرات هم درانجا بود گفت: محمدصدیق صبح همان روز دوشنبه (۱۴) حوت ۱۳۰۷ ش اسپ سپیدی را بدر حرمرسا خواسته بعزم شکار پا برکاب بود. من به او گفتم که امروز وضعیت خراب است فسخ عزم شکار نموده بخانه باشد. جوان مذکور چون سرمست شراب غرور و مستی خود بود گفت: این گپها دو پیسه ارزش ندارد. بجوابش گفتم ساعتی بعد از این سخن مرا بدو طلا خواهید خرید. بعد شنیدن این جملات به اسپ مست سپید خود سوار و بطرف گازرگاه بجهت سیر و شکار جولان دادن گرفت تا آنکه چند لحظه بعد عودت بقتل رسید.

از محمدصدیق خان شهید یک پسر عبدالله بجا مانده است.

یک حصه اموال منقول محمدابراهیم خان نائب الحکومه در انقلاب هرات بتاراج رفت و برخ دیگر در شهر کابل که در نزد سرور ناخدا به امانت گذاشته بود انکار ورزید. و قسمتی هم خوراک بعضی راه بلدان و دامادش سلطان احمدخان بارکزائی گردید. اراضی موروثی در قلعه غلامحیدرخان مربوط حکومت پغمان در سال ۱۳۴۷ ش از طرف اهالی پغمان محل دعوی و تصرف قرار گرفت و چون فرمان و هم قباله بدست داشتند جایداد را واپس تصرف کردند.

سقوط هرات

از تاریخ دوشنبه (۱۴) حوت سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۲) رمضان (۱۳۴۷) ق و موافق (۴) مارچ ۱۹۲۹ ع که محمدابراهیم خان نائب الحکومه و عبدالرحمن خان فرقه مشر و محمدصدیق خان حاکم بقتل رسیدند، زمام امور ملکی و نظامی هرات در دست محمدغوث خان بارکزائی فرقه مشر قرار گرفت. عبدالرحیم خان کوهستانی نائب سالار سقوی که قبلاً همراه میرزا محمدقاسم خان رئیس هیأت تنظیمیه سقوی برای تصرف صفحات شمال فرستاده شده بود چون از برهمی اوضاع هرات شنید از بالامرغاب بالای هرات حمله کرد و آنجا را برای بچه سقو تصرف نمود.

عامل زن کردن بچه سقو با دختر محمدزائی

فکر عیاشی و هم مجبوری اداری و سلطنتی او بود

چندین نفر از مردم کهدامان در سالیان اخیر بیک مضمون حکایت می کردند که روز جمعه (۲۸) جدی سال ۱۳۰۷ ش که حبیب الله پسر امین الله سقو کلکانی داخل ارگ شاهی کابل شد، فردا روز شنبه افراد عائله خود را از جاهای کهدامان که در ایام دزدی و جنگ مانده بودند بوسیله موترها به ارگ کابل خواست. مادر و زن و اطفال خاندان حبیب الله و سیدحسین و ملک محسن و غیره یکی بعد دیگر وارد کابل و داخل ارگ شدند و دو سه روز یکجا می گذرانیدند و بعد بمنازل معین خود پراکنده شدند. چون این آوازه بگوش مردمان قریه های کهدامان و خصوصاً قریه کلکان رسید، برای مبارک بادی و اظهار قومیت و وطنداری و دولت شریکی در حرمرای ارگ کابل نزد مادر و بی بی سنگیری زن اول حبیب الله بچه سقو و زن سیدحسین رسیدند و هریک تخم های جوش داده و خریطه های مغز خسته و چهار مغز و بادام و کشمش و انگور کنگینه بعضاً در میان سبد و تگری باصول مردم کهدامان و چهاریکار گذاشته، برسم تحفه و سوغات وطن می بردند و در پیش روی مادر و زن بچه سقو می گذاشتند، و بعد تقدیم تحفه چهارزانو نشسته و قصه های زمانه های غریبی و دزدی و آدم کشی را سر می کردند و این رفت و آمد تا اندازه ای رو به تزاید شد که محل وارد شدن دیگر باقی نمی گذاشت. مادر و زن بچه سقو برای هر نفر سه گز و چهارگز تکه مخمل و غیره از تحویلخانه حرمرسا خواسته خلعت می داد. زنان کهدامانی پزارهای خود را گرفته وارد مجلس می شدند و آنرا زیر لب قالین می گذاشتند و می گفتند [قربان دست ها و پایکایت شوم مامه امیرصاحب بخیر مبارک باشد تخت و بختش برقرار، شکر باین روز و حال].

مادر بچه سقو بحیث صدر مجلس و رئیس جمعیت زنان سقوی می گفت: «وا هم تان زنده باشین خوش آمدین بسیار خوش آمدین خدا قدم بجای مه سرتان نیک کند از کدام دره بخیر آمده این نان را که بخیر خریدین چادر بهای تانه وامیتم، کل ملک واشکر از خودماس چشم دشمنای ما کور»

در وقت صرف طعام برای پیش خدمت ان اجازه نبود که نان را بالای میز مرتب کنند. می گفتند این کار لاتی ها است. وقتی دسترخوان هموار می شد پیش از آنکه سالان برسد نان خشک را از روی دسترخوان همراه فرنی و مری صرف می کردند و بعد که پلو می رسید آنرا بیک حمله تناول کرده منتظر دیگر می شدند

و در اثنای نان خوردن از یکدیگر می پرسیدند که [سالنگ چه ذیل اس]. یعنی سالان چه چیز است؟ و لقمه بدهان بطرف سقفها و دیوارها حیرت کنان می نگریدند و برای ضرورت راه نمی یافتند و به تشناب می رفتند و واپس برگشته و بالاخر مجبور می شدند که از ارگ بدر شوند. پانزده و بیست نفر آنها یکجا در برابر آئینه قد نما استاده باهم می خندیدند. مادر بچه سقو پیزار زرین خود را در روزهای اول در زیر لب دوشک می گذاشت و شال را بدور خود گرفته سر دو پا نشسته حرف می زد و پنتوس پر از نقل بادامی را نزد خود می خواست و برای زنان کهدامانی یک یک مشت تقسیم می کرد و می گفت دانک تانه شترین کنین شکر پاچایی از خود ماس و زنان کهدامانی در اطاق های حرمسرا می خواندند:

زیرقالین جوهره پیزارم قطار تخت و بخت پادشایم برقرار

و بطرف پرده های مخمل ابریشمین و گامسگوت زرین نگریده می گفتند: «اگه همی ره وا برای خود شال جور کنم و کرته بسازم یکره کوفت دلم میبیرایه»

و این اوضاع عامیانه و شرم آور بحدی شهرت گرفت که زنان کابل منتظر بودند اگر یکبار فرصت مساعد گردد که مجالس زنانه سقویان را دیده بتوانیم. و بالاخر بچه سقو ازین وضع دلتنگ شد و بمردم کهدامانی گفت: در وقت گل ارغوان به خواجه سیاران می آئیم و هرکس از عیالها آرزوی دیدن عائله مرا داشته باشد در همان جا بیایند و مادرم و بی بی سنگری در همان روز از مهمانان عزت داری می نمایند و در ارگ قدم رنجه نشوند که جای تنگ و باعث زحمت همگان می گردد.

درباریان او از قبیل شیرجان و محمود سامی و سیداحمدخان و محمدحیدرخان به بچه سقو مشورت دادند که از برای اداره حرمسرا و مراقبت خدمه حضور و خویشی باخاندانهای شاهی سابقه از هر نگاه مفید است که عیال خاندانی و معتبر بگیرد.

یعنی عیال گرفتن بچه سقو در این وقت حکمرانی اش دو سبب داشت: اول جنبه عیاشی و دوم وضع دربارداری. چه او از حرکات و کلمات مادر خود و زن اول خود خجالت می کشید و برای اینکه زن معتبر و خاندانی بسویه ملکه رسمی داشته باشد بمشورت دوستان منور خود مصمم ازدواج ثانی شد که ما شرح آنرا آتیاً از نظر می گذرانیم. و وضع ظاهری خودش که از اول تحت مراقبت شیرجان وزیردربار بود آنقدر مضحک جلوه نمی کرد. مگر در وقت حرف زدن و خصوصاً صحبت رسمی جاهل شناخته می شد.

و زنان خاندان سقو چون اقلأً از خانواده ملک و کلانتر قریه هم نبودند که می توانستند بسویه سرکردگان دهات اطراف بامور زندگانی آشنا باشند، بناءً افراد فامیل بسیار غریب و لاجابداد فاقد هرگونه تهذیب و تربیت مدنی بنظر عموم می رسیدند و همین ملحوظات بود که بچه سقو را بیشتر مجبور ساخت تا عیال مهذب خاندانی بگیرد و هم اینکه بعضی از درباریانش باین سیاست که از راه و مواصلت خوبتر موقع بگیرد و مرجع اعتماد شناخته شوند در این امر بسیارتر کوشش کردن گرفتند.

اراده حبیب الله بچه سقو به از دواج عالییه خانم

دختر سردار نصرالله خان نائب السلطنه مرحوم

بچه سقو در اثر تعليم و تلقين خائنين براي فريب مردم لقب خادم دين بخود گرفت. وقتي به امارت رسيد و اقتداري حاصل كرد اراده نمود كه برعلاوه آنقدر مظالم و خيانت‌هاي بزرگ و مكرري كه از وي به ملت و حكومت افغانستان رسیده بود به شريفترين و نجيب‌ترين خاندان‌هاي افغان نيز دست خيانت دراز كند و همين اقدام ازدواج او بود كه ريكاري و عام فريبي او را از پرده برون آورد و تفصيلش ازين قرار است:

بچه سقو چندين تن از نمك‌خواران دوره سراجيه و امانيه را كه راه بلدخاندان‌هاي بزرگ بودند مؤظف ساخت تا از معظم‌ترين خاندان‌ها نيكوترين دختری را براي از دواج من پيدا كنند. شيرجان وزيرديار و سيداحمدخان رئيس ضرابخانه و محمدحيدرخان اعتمادی و ملا عبدالعلي مستغنی و ميرزا محمدیوسف سرمنشي و خواجه نظر حيزك در تجسس شدند.

سيداحمدخان رئيس ضرابخانه در وقت بچه سقو كه وقتي كتابدار حضور نائب‌السلطنه و محرم راز آن‌خاندان بود، از عاليه بيگم دختر نائب‌السلطنه نام برد و هيأت مذکور بمشورت و رهنموني سيداحمدخان به ازدواج عاليه بيگم مصلحت دادند و بچه سقو كه چندبار گفته بود سردار عزيزالله خان پسر كاكاي امان‌الله خان است و بايد بندي شود، شيرجان وزيرديار و سيداحمدخان گفته بودند ما پوره خبر داريم كه امان‌الله خان در حق پدر او شان ظلم کرده با او هيچ رابطه ندارد و بچه سقو در اين وقت به شيرجان گفت كه ما از جرم سردار عزيزالله گذشتيم، اما براي ش خبر داده شود كه خواهر خود را بمن بدهد و در عدم آن حكم اولی خود را اعاده خواهيم كرد. شيرجان و سيداحمدخان به بچه سقو گفتند اگر سردار عزيزالله خان باين امر موافقت نكرد حتماً برخلاف شما و طرفدار پسر كاكاي خود است و اگر موافقت كرد يقين است كه از دل باشما رابطه دوستي دارد.

از طرف بچه سقو، شيرجان مأمور شد كه عاليه‌خانم را بحاله نكاح آن دزد شرير درآورد و حسب‌الحكم بچه سقو به سردار عزيزالله خان ابن سردار نصرالله خان مرحوم باين مضمون خبر داد كه ما شنیده ايم شما با امان‌الله خان كه في الحال در قندهار است مكاتبات داريد و طرفدار او هستيد و اگر اين چنين نيست و با او مخالف مي‌باشيد شرط اثبات دوستي اين است كه عاليه بيگم خواهر خود را به اميرصاحب ما كه پادشاه اسلام و خادم دين هستند بدهيد.

از وصول اين حكم جابرانه و نشر اين خبر روح‌گداز در تمام‌خاندان‌هاي شريف و نجيب ولوله برپا گرديد و سردار عزيزالله خان كه در حقيقت به همان يك اشارت اول بمرگ تهديد شده بود، حقيقت حال را ضمن ورق‌هاي براي بچه سقو و شيرجان حالي نمود كه اينك ما سراپاي عبارت سردار موصوف را بغرض آگاهی مردم افغانستان كه بايد بدانند در گفتار و كردار خادم دين و مرور دوماه حكمراني چطور فرق فاحش پيدا شد، عيناً درج تاريخ مي‌نمائيم:

«بحضور مبارك اعليحضرت اميرصاحب غازي خادم دين رسول‌الله صلي‌الله عليه وسلم، عرض كمينه خلق‌الله عزيزالله بحضور انوروالا اينكه فرمان مرحمت ترجمان اسمي غلام اصدار يافته و شرحي كه در باب معروضات وزيرديار و رئيس ضرابخانه از ظلم و بيدادي كه در حق پدر مرحومم و خاندان ما امان‌الله

کرده بود بحضور والا بارها عرض کرده بودند و ما را برخلاف امان‌الله و بی‌طرف قرار داده بودند و حضور والا نسبت بعرض آنها در حق ما مرحمت نموده مورد الطاف شاهانه فرموده و طرح مواصلت و دوستی را خیال فرمود و حالا گمان برخلافی حضور والا را بر این غلامان فرموده و طرفداران امان‌الله قرار داده اند، حاشا و کلاً معاذالله که ما خاندان بآن ظالم بیرحم رابطه یا واسطه یا امیدواری یا نامه و پیام داشته باشیم. به تمام عالم ظاهر است که از ما خاندان کرده شکسته حال و پامال در تمام کرداران و دوستان امان‌الله کسی نبود و باز که حضور والا در حق ما مردم ترحم و الطاف فرموده خیال وصلت و دوستی را فرموده اند، چون می‌دانیم که به مضمون [تعز من تشأ و تذل من تشأ] حق جل و علی چنان قادر و مقتدریست که تخت و تاج دو صد ساله افغانستان را به شما مرحمت فرموده و شما در تمامی مردم خاندان ما را انتخاب نموده مورد نوازش و الطاف فرموده اید زهی سعادت و اقبال ما خاندان.

اما حرفیست که اگر گویم زبان سوزد اگر پنهان کنم در سینه مغز استخوان سوزد

اگر حضور والا باور کنید خوب و الا بذات پاک اقدس خداوندی جل جلاله سوگند می‌خورم که تا دیروز من هم ازین واقعه واقف نبودم. دی شب همین همشیره من [عالیه] اظهار نمود که امیر امان‌الله خان در روزهای ماه رجب در (۱۰) جدی (۱۳۰۷ ش) مرا نکاح کرد که شاهدها یکی لالا سیدمیر و دوم حاجی غلام محمد میرزای سیدمیر و ناکح حافظ جی محمدحسن پدر وکیل خانه محمد خانه سامان گلخانه بودند. و برای عالیہ تأکید و تکرار کرده بود که تا زمانی که خود من برادران شما را نگفته ام و به کسی اظهار نکرده ام شما بکسی هوش کنید اظهار نکنید و حالا اظهار نمود. اکنون حضور والا مختار اند. چون الحمدالله حضور والا محض برای خدمت دین مبین محمدی (ص) کمر بسته اند هرگاه شرع شریف احمدی که امروز حضور والا حامی و خادم شریعت می‌باشند حکم فرمایند چاره نداریم و خود ما برادران بسر و جان دوست و خیرخواه و صادق بحضور مبارک پادشاه خود می‌باشیم. خدای تعالی باین حرف ما شاهد است. باقی ایام مستدام باد برب العباد، تحریر (۲۶) رمضان (۱۳۴۷). (خادم تان عزیزالله).

تاریخ تحریر مکتوب سردار عزیزالله خان پسر سردار نصرالله خان نائب السلطنه مرحوم، مطابق روز جمعه (۱۸) حوت سال ۱۳۰۷ ش و موافق (۹) مارچ ۱۹۲۹ ع است و از تاریخ تحریر مکتوب مذکور معلوم می‌گردد که بجهت سقو می‌خواست بروز (۲۷) رمضان نکاح کند تا داخل ثواب شود.

متن حکم نامه شیرجان چهاریکاری وزیردربار بجهت سقو و جوابات آن

«حافظ جی محمدحسن خان و حاجی خان محمدخان شمایان از روی اسلامیت و حقانیت معلومات و مشاهدات خودتان را بخصوص عالیہ نامه همشیره سردار عزیزالله خان و چگونگی واقعه آن عندالله معلومات بدهید فقط (۲۶) رمضان». (دستخط شیرجان)

«اظهار من بنده الله حافظ جی محمدحسن اینکه در زمان سلطنت امیر امان‌الله خان بقرار امر شرع شریف مسماة عالیہ مذکوره را به امیر امان‌الله خان بزبان خود نکاح کرده ام صحیح است فقط.» [دستخط حافظ محمدحسن]

اظهار حاجی‌خان محمد [خانه سامان قصر گلخانه] اینکه بقرار شاهی سیدمیر و میرزا غلام‌محمد از زبان عالیہ مذکورہ پدر وکیل بودم کہ او را مایان بہ امان‌اللہ‌خان بدھیم چنانچہ دادم فقط (حقیرخان محمد) «عالیہ‌خان مہمشیرہ سردار عزیزاللہ‌خان از تحریری برادر خود و شہادت حافظ محمدحسن‌خان و خان‌محمدخان خانہ سامان کہ درین دو ورق مکتوب مسطور است حالی می‌شوید اگر این واقعہ حقیقت دارد بقلم خود صاف و پاک بنویسید فقط.» (دستخط شیرجان)

«حضور امیرصاحب غازی خادم دین رسول‌اللہ صلی‌اللہ علیہ وسلم - عرض عاجزانہ عالیہ اینکہ آنچه برادر بزرگوام سردار عزیزاللہ‌خان بحضور عرض کردہ بہ حقیقت مقرون است کہ بہ تاریخ (۱۰) جدی ۱۳۰۷ مطابق (۱۸) رجب ۱۳۴۷ ق بشہادت لالا سیدمیر و میرزا غلام‌محمدخان و حاجی‌خان محمد خانہ سامان را بہ وکالت خویش گرفتہ ام کہ نفس عاجزانہ مرا بہ امیر امان‌اللہ‌خان بدھد، چنانچہ داد و حافظ جی محمدحسن‌خان بروز مذکور عقد مرا بہ امیر امان‌اللہ‌خان بستہ است. آنچه حقیقت بود بحضوروالا عرض شد باقی ایام اقبال مستدام باد فقط شنبہ ۲۷ رمضان المبارک سنہ ۱۳۴۷» (عالیہ)

«حسب فرمودہ پادشاہ مسلمین امیرصاحب غازی مکتوب عریضہ ہذا را عالیہ‌خانم بخط خود تحریر کرد بحضور فرستادم.» عزیزاللہ در اثر سوالات و جوابات فوق بالاخر بچہ سقو خجالت کشیدہ از خواہش خود منصرف شد و اما سقویان ہمہ بدین فکر مستغرق شدند کہ باعث پنهان بودن این مطلب چہ بودہ کہ حتی برادر بزرگ منکوحہ خبر نداشت.

ازدواج بچہ سقو با محترمہ بی‌نظیر بنت سردار امیرمحمدخان محمدزائی

بقراری کہ در صفحات پیش مفصل ذکر کردیم، سیداحمدخان کابلی رئیس ضرابخانہ کابل در وقت بچہ سقو کہ زمانی کتابدار حضور و ناظرخانوادہ سردار نصراللہ‌خان نائب‌السلطنہ بود بہ حبیب بچہ سقو کہ او عزم بالجزم ازدواج داشت خبر داد کہ عالیہ خانم^۱ دختر نائب‌السلطنہ در کابل حاضر است و باید با آن محترمہ ازدواج کند، عالیہ مذکورہ چون بتاریخ دوشنبہ (۱۰) ماہ جدی ۱۳۰۷ ش بعقد نکاح اعلیحضرت امان‌اللہ‌شاہ غازی گرفتہ شدہ بود مطابق تشریحات صفحات پیش خواہش بچہ سقو مسترد و سیداحمد و شیرجان وزیردربار سقو خجل گردیدند.

وقتی بچہ سقو برای آخرین بار بروز شنبہ (۱۹) حوت سال ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۷) رمضان ۱۳۴۷ ق از اثر مکتوب دستخطی عالیہ‌خانم مذکورہ جواب قاطع شنید، براہ بلدی و مشورت چند تن درباریان خود بفکر آن شد تا از یک‌خاندان دیگر محمدزائی ازدواج کند و مجدداً در پی جستجوی محترمہ دیگر برآمد و بقرار اطلاع سری خواجہ نظر و مصلحت و صوابدید محمدحیدرخان [ولد سردار عبدالقدوس‌خان اعتمادالدولہ مرحوم] و ملا عبدالعلی مستغنی موافقت بعمل آمد کہ محترمہ مسماء بی‌نظیر بنت سردار امیرمحمدخان مرحوم، آن محترمہ چند روز بعد فوت پسر خود عطاءاللہ‌خان (ناصر ضیاء) وفات یافت

^۱ عیال نائب‌السلطنہ نیز عالیہ نام داشت و عالیہ بیگم مشہور بود و کسانی کہ خبر ندارند ہردو را عالیہ بیگم یاد می‌کنند. عالیہ بیگم عیال نائب‌السلطنہ روز جمعہ (۷) جوزای سال ۱۳۵۰ ش در شہرنو کابل وفات یافت.

و آن محترمه بنت سردار نوراحمدخان محمدزائی امین الوجوهات بود (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی) [ولد سردار محمدعلی خان ولد سردار پیرمحمدخان ولد سردار پاینده خان ولد سردار حاجی جمال خان] که در باغ نواب شهر کابل سکونت دارد. عقد ازدواج بعمل آید.

چون اشخاص پست فطرت و دون همت از خود خاندان واسطه شده بودند و هم خواجه نظر "حیزک" [محرم حرمسراها] نشانی‌های صحیح گفته بود عاجزه مذکوره که پدرش سردار امیرمحمدخان فوت و برادرش [عبدالغفورخان برشنا] برای تحصیل فن رسامی در آلمان رفته و تنها والدۀ کلانش از وی سرپرستی و حمایت می نمود، هیچگونه حیلۀ ای بکار برده نتوانست و هم خاندان عاجزه که بدل موافقت نداشتند تسامح می ورزیدند. اما دو سه نفر که واسطه العقد شده بودند در امر مسنون نکاح جدیت می نمودند.

بچه سقو بفکر اینکه او را بطرفی نبرند، برادر خود حمیدالله را که شخص شطاح و شریر و نهایت بی لحاظ و بی حیاء بود به همراه عدۀ تفنگ داران در باغ نواب کابل فرستاد و تا اطراف حویلی نشیمن گاه [بی بی فاطمه جان بنت امیر دوست محمدخان] مشهور به فاطو جان والدۀ کلان پدری عروس را فرا گیرند. بالآخر چاره عسر شد تا آنکه محترمه بی نظیر با جمعیت محترمت خاندان محمدزائی در قصر گلستان سرای [واقع پارک زرنگار حالیۀ عقب عمارت بناوالی] آورده محفل عروسی برپا کردند و محفل نکاح بچه سقو در قصر دلکشا بعمل آمد و مجلس شب نشینی در هر دو قصر منعقد گردید.

مسماء همدم بنت شیرافکن خان پوپلزائی [دختر کاکا اندر نگارندۀ این تاریخ] گفت من در همان ایام بحضور عمه خود عیال سردار شیردل خان لویناب مرحوم والدۀ علیاحضرت سراج الخواتین در ده افغانان کابل می بودم. در شب عروسی بی نظیر در جمله زنان خاندان سردار محمدعلی خان^۱ ولد سردار سلطان محمدخان طلائی و خاندان اعتمادالدوله در عمارت گلستان سرای رفتم. در شب حناء بی نظیر لباس سیاه دربر داشت بآنکه قبلاً اینگونه لباس ها را لباس لاتی و کافری می نامید. گفت واه واه کالای پری را پوشیده ئی. برهان الدین کشیکی گفت: وقتی بچه سقو در قصر دلکشا حاضر شد باصول مردم کهدامان لباس جدید خود را در حضور محفل در بر کرد و بلاپوش سیاه و کلاه نو را بر سر گذاشت، و اهل محفل باطناً تمسخر و ظاهراً امیرصاحب خادم دین مبارک باشد می گفتند و پیش از آنکه بچه سقو لقب رسمی او را اعلان کند مردم ظریف خیال کابل او را [ملکه بی نظیر زن سقو] شهرت دادند.

بی نظیر وقتی وارد ارگ شد وضع زندگانی بچه سقو باصول مردم خاندان رونق گرفت و زنان کهدامانی که در اوائل ورود در قصرهای شاهی پرده های مخمل ابریشمین را از جا برکنده بمانند شال بسر و شانۀ گذاشته با خود می بردند از این بعد ممانعت شدند. زیرا پیش از آن عین اصول مردم قریه کلکان در داخل

^۱ سردار محمدعلی خان برگد عیال معتبر او تاجور سلطان بنت سردار شیردل خان لویناب مرحوم و کوکو جان لقب داشت. مادرش نواب بی نظیر سلطان خواهر سکه سردار فقیرمحمدخان پوپلزائی جد پدری نگارندۀ این تاریخ و خواهر اندر شیرافکن خان بود. بی نظیر سلطان والدۀ علیاحضرت بهمراه داماد خود سردار محمدعلی خان مذکور در ده افغانان کابل سکونت داشت. سردار محمدیونس خان مصاحب حضور اعلیحضرت المتوکل علی الله محمدظاهرشاه پسر اول سردار محمدعلی خان مذکور است. (عزیزالدین وکیلی فوفلزائی)

حرمسرا رعایت می‌شد. مستوره عیال میرزا نورمحمد کابلی در سال سقو قطعه نظمی در این خصوص گفت که یک بیتش این است:

سقو بی زنان گل اندام آمده شیخان چه خوش که نوبت اسلام آمده

دزدان سقوی را هوای ازدواج تازه با دختران خانواده‌های محمدزائی که با عیاشی و لاقیدی معروف بودند پیدا شد که ما تفصیلش را در صفحات آینده می‌پردازیم.

ملکه بی‌نظیر در ماه میزان سال ۱۳۱۱ ش در روز دوم فاتحه خوانی محترمه تاجور سلطان عیال سردار محمدعلی‌خان ابن سردار سلطان محمدخان گفت: من از حبیب‌الله آنقدر خوف نداشتم، اما وقتی که حمیدالله وارد حرمسرا می‌شد لرزه در وجودم احساس می‌کردم. زیرا از بسکه بی‌لحاظ بی‌حیاء و بدزبان و ظالم بود و به همراه عیال حاجی شاه‌نوازخان پوبلزائی حکایت کرده بود که من هیچ چاره بخود نیافته در یکروز رنگ بوت زرد را بروی خود مالیده خود را مریض وانمود کردم. بچه سقو بخنده گفت برو روی خود را بشوی اینطور کارها را بگذار. و گفت در وقتی که حبیب‌الله در جبل‌السراج فرار کرد از من مصلحت خواست که بی‌بی جان حالا چه باید کرد؟ بجواب گفتم بهتر است خود را تسلیم کنی.^۱

ملکه بی‌نظیر مذکوره تا ماه میزان سال ۱۳۵۰ ش در کابل حیات دارد و ناگفته نگذاریم که بالآخر همین زن محمدزائی سبب دستگیر شدن و قتل بچه سقو گردید. خاندان محمدزائی بعداً از این وصلت خیلی مکدر ماندند و از محمدحیدرخان اعتمادی نهایت آزرده بودند. چه محمدحیدرخان مذکور به بچه سقو می‌گفت اگر نادرخان با شما دست از جنگ برندارد من خواهر او را که عیال من است طلاق می‌دهم. بچه سقو گفت: وقتی تو همراه قوم و خویش خود اینطور ناجوانی میکنی همراه من چطور وفا خواهی کرد.

اساس کدورت بچه سقو و محمدصادق‌خان حضرت و ..

تصمیم خاندان حضرت در موضوع سلطنت

در برج دلو سال ۱۳۰۷ ش که سردار محمدنادرخان غازی به همراه سردار محمدهاشم‌خان و سردار شاه‌ولی‌خان از نیس فرانسه وارد بمبئی و لاهور و پشاور و از آنجا بتاريخ روز سه‌شنبه (۸) حوت ۱۳۰۷ ش مطابق (۱۶) رمضان (۱۳۴۷) ق و (۲۶) فبروری ۱۹۲۸ ع وارد قلعه خوست گردید. محمدصادق‌خان حضرت پیش از وصول سردار محمدنادرخان تمهیدی سنجید تا سردار شاه‌محمودخان را از قید نظر بچه سقو رهانیده با یک لک رپیه نزد برادر بزرگش سردار محمدنادرخان بفرستد و بحکومت بچه سقو تسلیم بسازد و به سردار شاه‌محمودخان گفت اگر سردار محمدنادرخان عزم ورود به کابل داشت برای‌شان بگویند که این مبلغ را صرف مخارج سفر خود نمایند و اگر قصد مقابله با بچه سقو در مشرق و جنوبی می‌داشت صرف لوازم حرب نمایند و هم خود را به همین ذریعه از قید نظر بچه سقو برهاند و اگر مصلحت سردار محمدنادرخان بر این قرار گرفت که بکابل بیایند هم خوب و اگر نیامدند من هم باین

^۱ تفصیل این مطالب مهم تحت عناوین جداگانه در این تاریخ نگاشته شده می‌آید.

حیله که آیا چه مانع در پیش آمد که آنها نتوانستند بکابل بیایند از بچه سقو رخصت گرفته نزد شما می‌آیم و این مبلغ و آنچه قبلاً همدست سردار عبدالعزیزخان و سردار احمدشاه‌خان برای‌شان فرستاده شده است کمک بسیار بهم می‌رساند و بر وفق همین تمهید به حبیب‌الله بچه سقو گفت که به شاه‌محمودخان یک لک رپیه اعطا کرده باستقبال برادرش بفرستید تا بدینوسیله برادران خود را بحکومت شما تسلیم بسازد و هم در سمت جنوبی مردمان سلیمان خیل و دری خیل را براه قندهار بر ضد قشون امان‌الله‌خان تحریک کند و خود ضامن او می‌باشم.

بچه سقو گفت همان قدر رپیه که قبلاً برای محمدنادرخان فرستاده ام کفایت می‌کند و شاه‌محمود خان را نمی‌فرستم زیرا که تا وقت ورود برادرانش در حق او اعتماد ندارم و اگر خود شما بروید موافقت دارم. حضرت محمدصادق‌خان گفت اگر خود بروم سردار محمدنادرخان اعتماد نمی‌کند و طوری احساس می‌نماید که یعنی من او را بدست حکومت شما می‌سپارم. بچه سقو باور کرد و سردار شاه‌محمودخان را با یک لک رپیه نقد از کابل به سمت جنوبی فرستاد و در همان شب و روز که سردار محمدنادرخان از پشاور بطرف سمت جنوبی در حرکت بود خود را باستقبال رسانید. بچه سقو به سردار شاه‌محمودخان هرچند وعده‌های بسیار داده بود، همینکه از عودت و تصمیم برادر بزرگ خود خبر یافت بکابل عودت نکرد.

بچه سقو دانست که محمدصادق‌خان حضرت او را به همان حکمت رها کرد و برای کومک برادرش فرستاد. زنان و اطفال سردار شاه‌محمودخان و سائر افراد آن‌خاندان را در سرای علی‌خان واقع باغ علیمردان محبوس نمود. و حضرت محمدصادق‌خان را نهایت مقهور و معاتب گردانید و گفت ترا به سیاست و سلطنت چه کار، اگر فقیر هستی برو در گوشه مسجد بنشین، تسبیح بینداز. حضرت را در محبس نفرستاد و در منزل‌شخص خودشان در شوربازار کابل مقید نمود، بالای بام‌خانه او خیمه برپا کرد و پهره مقرر نمود و باطراف خانه و کوچه حضرت‌های شوربازار تفنگ داران در ظرف یک‌هفته مقرر ساخت و سپاهیان تا مسجد او را برای اداء نماز محافظت کرده می‌بردند می‌آوردند.

بعد از یک‌هفته حضرت محمدصادق‌خان به بچه سقو گفت حتماً برای سردار شاه‌محمودخان مانعی در پیش آمده و الا در حالی که عیال و اطفال و خاندانش در کابل اند چطور می‌تواند که به سمت جنوبی اقامت کند و به یقین که مردم سمت جنوبی مبلغ یک لک رپیه او را گرفته اند و خودش را قید کرده اند. بچه سقو باز سخنان او را باور کرده اجازه داد که به سمت جنوبی برود و صورت احوال را بخود معلوم کرده بفوریت واپس بیاید.

محمدصادق‌خان حضرت، محمدمعصوم‌خان [میا جان] پسر حضرت فضل‌محمد شمس‌المشایخ را که هم برادر زاده‌اش بود با خود همراه ساخته از کابل به سمت جنوبی رفت و هر دو تن نیز عودت نکردند. بچه سقو به مهر خود و بامضاء شیرجان وزیردربار فرمانی از کابل بسمت جنوبی برای‌شان فرستاد تا خلاف عهد نکرده بکابل عودت کنند، اما قبول نکردند و آن فرمان تا حال در نزد میاجان حضرت موجود است. بعد از آن بچه سقو باندازه خشم خود نهایت افزود. و بروز دوشنبه (۲۹) میزان ۱۳۰۸ ش در خانه فتح‌محمدخان امین‌العسس واقع باغ علیمردان کابل حقائق را بحضور اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی

بیان کرد و گفت که محمدصادق خان، امان‌الله خان را بوسیله من گم ساخت و دستار را بر سر من بست و مرا همین شخص بازی داد و اگر نه مرا بیادشاهی چه کار. من همین قدر می‌خواستم که بدین خدمت کنم و محبوسین را رها کنم. شیرجان نیز کلمات بچه سقورا در همان مجلس تأیید نمود.

و قراری که حضرت میا معصوم مجددی [ملقب به میاجان] با نگارنده این تاریخ حکایت نمود. قبل از نجات کابل، سردار محمدنادرخان غازی در سمت جنوبی با محمدصادق خان حضرت فرمود که از سه نفر خود سردار محمدنادرخان و حضرت فضل عمر (نورالمشایخ) و حضرت محمدصادق خان هر یک را که ملت افغانستان بیادشاهی قبول کند ما قبول داریم. در روزی که عازم چهلستون کابل شدند برای ما فرمودند که شما تا وقت فتح کابل لزوماً در سمت جنوبی باشید و حیثی که ما در ارگ وارد شدیم بشما خبر می‌فرستیم و بعد از ورود شما در مسئله سلطنت حرف می‌زنیم و ما بانتظار بودیم که خط شان باین مضمون رسید: [بزرگان ملت مرا بیادشاهی افغانستان قبول کردند و شما مهربانی کرده بکابل تشریف بیاورید.]

از شنیدن این پیام متحیر شده عزم شهر کابل نمودیم و مطلب را برعکس دیدیم و ازین اشارت معلوم گردید که حضرات مجددی تصمیم شخصی نیز داشتند و اما از بیم رقبا نمی‌توانستند بصراحت اظهار این مطلب نمایند. و از حق نباید گذشت که مستحق درجه اول امر سلطنت شخص شخیص سردار محمدنادرخان غازی بود و اگر حضرات اعلام این حقیقت می‌نمودند سخت مغلوب می‌شدند، زیرا مردمی که باعتبار شریعت و مشیخت از اقوال آنها پیروی می‌کرد بمحض این اظهار از اطراف آنها بیک سو می‌شدند.

پایان بخش دوم



راه‌پرچم ناشران‌دیده‌های دموکراتیک

www.rahparcham1.org